



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

پیراں کی سرگودھا

# تاریخ جامشاسی ماہ

پیراں کی سرگودھا

پیراں کی سرگودھا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جهانگشای نادری

نویسنده:

میرزا مهدی خان استرآبادی

ناشر چاپی:

دنیای کتاب

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰۶	جهانگشای نادری
۱۰۶	مشخصات کتاب
۱۰۶	مقدمه ناشر
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	فهرست مطالب کتاب جهانگشای نادری
۱۰۷	اشاره
۱۱۱	اما لقب کوكب:
۱۱۱	اما مصنفات میرزا مهدی خان:
۱۱۱	اشاره
۱۱۱	۱- دژه نادره:
۱۱۲	۲- کتاب سنگلاخ:
۱۱۳	۳- مبانی اللغه:
۱۱۳	۴- کتاب منشآت:
۱۱۳	۵- کتاب جهانگشای نادری:
۱۱۳	اشاره
۱۱۵	۱- زمینه لفظی:
۱۱۶	الف: نسخ چاپی:
۱۱۷	نسخ خطی:
۱۱۸	اما تعلیقه:
۱۱۸	اشاره
۱۱۸	۱- لغاتی
۱۱۹	۲- اسماء اماکن:

- ۳- مطالبی راجع بطوایف و ایل‌ها: ..... ۱۲۲
- ۴- مطالب تاریخی تعلیقه - ..... ۱۲۲
- مقدمه چاپ دوم - ..... ۱۲۳
- مقدمه - ..... ۱۲۵
- اشاره ..... ۱۲۵
- ۱- شرح حال نادر: ..... ۱۲۶
- ۲- شرح حال میرزا مهدیخان: ..... ۱۲۶
- مقدمه مؤلف - ..... ۱۳۰
- [پیش‌درآمدی بر ظهور نادر] - ..... ۱۳۲
- [۱- طغیان میر وئس غلیجائی] - ..... ۱۳۲
- اشاره ..... ۱۳۲
- [۲- شورش افغانه ابدالی و سانحه هرات] - ..... ۱۳۳
- [۳- شورش ترکمانیه صاین خانی استراباد] - ..... ۱۳۴
- [۴- شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان] - ..... ۱۳۵
- [۵- تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی] - ..... ۱۳۵
- ۶- در تتمیم داستان محمود غلیجائی و آمدن او بکرمان و اصفهان ۱۰۸۱: ..... ۱۳۶
- [۷- غلبه روسیه است بدار المرز گیلانات] - ..... ۱۳۹
- [۸- تسلط و استیلاء رومیه است بر ممالک آذربایجان] - ..... ۱۴۰
- ۹- گفتار در بیان محاربه پشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان: ..... ۱۴۲
- ۱۰- گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران بادعای شاهزادگی اظهار خودسری کرده‌اند - ..... ۱۴۲
- [صفی میرزا] - ..... ۱۴۲
- [سید احمد نواده میرزا داود] - ..... ۱۴۳
- [محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزا ثانی] - ..... ۱۴۳
- [سید حسین] - ..... ۱۴۴

- ۱۴۴ ..... [شاهزاده خرسوار]
- ۱۴۴ ..... [زینل قلندرا]
- ۱۴۵ ..... [انادر]
- ۱۴۵ ..... گفتار در بیان نسب و مولود جناب نادری «۲»
- ۱۴۶ ..... گفتار در آغاز کار نادر کامکار بتائید جناب آفریدگار
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... در بیان توجه موبک فیروزی کوبک مقدس بجانب ارض اقدس:
- ۱۴۹ ..... در بیان محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی بعون حضرت یزدانی
- ۱۵۱ ..... در بیان تسخیر ینگه قلعه ۲۸۰ و باقی قلاع ابیورد بزور بازوی ظفر پرورد
- ۱۵۳ ..... در بیان نصب رضا قلی خان از دربار شاهی بامر سرداری خراسان و خاتمه کار او
- ۱۵۵ ..... در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت ملک محمود و محاربه با جناب نادری «۳»
- ۱۵۸ ..... در بیان مقدمات الگای «۳» ۳۴۷ سرخس ۳۴۸
- ۱۵۹ ..... در بیان محاصره قوزغان ۳۵۱ و تنبیه تاتاریه مرو و وقایع آن زمان.
- در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربه «۱» با ملک محمود «۲» بجانب خوبوشان و ورود جناب نادری بموبک «۳» شاهی و وقایع آن
- ۱۶۳ ..... در بیان قضیه قتل فتحعلی خان قاجار از قضای خالق کردگار ۳۷۰.
- ۱۶۴ ..... در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان بعنایت قادر سبحان.
- ۱۶۵ ..... در بیان توجه جناب نادری به خوبوشان و صادرات آن ایام.
- ۱۶۸ ..... در ذکر وقایع قوی‌ئیل مطابق سال همایون‌فال هزار و صد و سی و نه هجری.
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۷۰ ..... در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحاق باشاره قهرمان قهر خدیو آفاق
- ۱۷۱ ..... در بیان نهضت موبک جهانگشا بحدود قاین ۴۱۶ و تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ محل سنگان ۴۱۷
- ۱۷۳ ..... در بیان وقایع پیچی‌ئیل موافق سال هزار و صد و چهل هجری و نوروز فیروز آن سال
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان و اکراد ترکمان در محل موسوم به گرمه خان ۴۷۳

- در بیان شورش استرآباد و نهضت حضرت ظلّ اللّهی بآن سمت و مقتول شدن ذو الفقار خان بتیغ قهرخدیو زمان ..... ۱۷۸
- در ذکر وقایع تخاقوی نیل سال هزار و صد و چهل و یک هجری و نوروز فیروز این سال ..... ۱۷۹
- اشاره ..... ۱۷۹
- در ذکر احوال طایفه ابدالی و تبیین مقدمات استیلای ایشان ..... ۱۸۰
- در بیان حرکت اشرف غلیجایی از اصفهان بجانب خراسان و وقوع جنگ فیما بین او و حضرت ظلّ اللّهی در کنار آب مهمان دوست و انهزام او ..... ۱۸۴
- در امور چندی که در آن حال بوقوع انجامید: ..... ۱۸۶
- در بیان محاربه سرده خوار ۵۵۱ و کسر رایات شوکت اشرف افغانی در مرتبه ثانی ..... ۱۸۷
- در بیان جنگ مورچه خورت ۵۵۸ و مغلوب شدن افغانه در نوبت سوم ..... ۱۸۸
- در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا بآن شهر جنت بنیان: ..... ۱۹۰
- اشاره ..... ۱۹۰
- از وقایع ایام توقف اینکه: ..... ۱۹۱
- در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زرقان و شکست و انهزام اشرف افغان و تسخیر آن ملک نزهت‌نشان. .... ۱۹۲
- اشاره ..... ۱۹۲
- از صادرات ایام توقف اینکه: ..... ۱۹۵
- در بیان وقایع ایتیل مطابق سال فرخنده‌فال هزار و یکصد و چهل و دو هجری و نوروز فیروز این سال. .... ۱۹۵
- در بیابان محاربه خدیو سربلند با رومیّه و فتح نهاوند. .... ۱۹۷
- در بیان فتح همدان و کرمانشاه بعنایت حضرت یزدان. .... ۱۹۸
- در بیان حرکت موکب فتح‌آمیز بجانب تبریز عشرت‌انگیز صانها الله تعالی عن التّهزیز ۶۳۲ و وصول خبر قتل اشرف غلیجایی. .... ۲۰۰
- در بیان محاربه با رومیّه و فتح دمدم ۶۴۶ و مراغه و تبریز بتأییدات داور عزیز ..... ۲۰۲
- در بیان آمدن افغانه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان ..... ۲۰۵
- در بیان انصراف موکب ظفرنشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان ..... ۲۰۷
- در بیان ورود کوکبه مسعود بمشهد مقدس و صادرات ایام توقف در آنجا ..... ۲۰۹
- رایت‌افرازی قلم خجسته رقم در مضماری ۶۹۳ وقایع تنگوزئیل موافق هزار صد و چهل و سه هجری ..... ۲۱۲
- حرکت موکب فیروزی بینات بجانب هرات و نوروز فیروز این سال. .... ۲۱۲



- ۲۱۷ ..... در بیان مقدمات دار الرفاه فراه و کیفیت محصورى آن:
- ۲۱۹ ..... در بیان تفویض ایالت هرات به اللهیار خان بحکم خدیو زمان
- ۲۲۱ ..... در بیان طغیان و محاربه اللهیار خان:
- ۲۲۲ ..... در بیان جنگ سمت کبوتر خان و وقوع فتح نمایان.
- ۲۲۳ ..... در بیان تصرف کردن افغانه قلعه اوبه را
- ۲۲۳ ..... در بیان تسخیر دار السلطنه هرات و انجام کار افغانه
- ۲۲۵ ..... در بیان تتمه وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون عنایت الله
- ۲۲۶ ..... در بیان رفتن شاه طهماسب بر سر قلعه ایروان و بی‌نیل مرام بازگشتن از آنجا:
- ۲۲۹ ..... در بیان مصالحه شاه طهماسب ۷۷۷ با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب حضرت ظلّ اللهی
- ۲۳۰ ..... شرح فرمان همایون، که بولایات ایران نگاشته کلک دبیران بلاغت‌نشان گردیده، بمسوده مورّخ:
- ۲۳۱ ..... در بیان وقایع سیچقان‌ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار هجری و نوروز فیروز این سال همایون‌فال:
- ۲۳۱ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب عراق بتأیید ملک الملک بالاستحقاق
- ۲۳۶ ..... در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع خلعت شاهی از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بشاهزاده عباس میرزا ولد او.
- ۲۳۸ ..... در بیان توجه موکب همایون بجانب بغداد و کرکوک ۸۲۷ و صادرات آن ایام خجسته بنیاد
- ۲۴۴ ..... در ذکر وقایع اودئیل مطابق سال فرخنده‌فال هزار و صد و چهل و پنج قمری و نوروز فیروز این سال.
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۹ ..... در بیان نهضت رایات نادری در مرتبه ثانی بجانب روم بعزم انتقام و قضایای آن ایام و رفتن موکب والا بجانب کرکوک.
- ۲۵۲ ..... در بیان آمدن توپال عثمان پاشای سرعسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سرعسکر مزبور.
- ۲۵۵ ..... در بیان توجه موکب همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ و شکست محمد خان و وقایع آن زمان.
- ۲۵۷ ..... در ذکر وقایع بارس‌ئیل موافق سال فرخنده‌فال هزار و صد و چهل و شش هجری و نوروز فیروز این سال همایون‌فال.
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۹ ..... در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه
- ۲۶۴ ..... در بیان توجه موکب نادری بجانب گنجه و محاصره قلعه گنجه و وقایع آن ایام

- ۲۶۴ ..... اشاره
- ۲۶۶ ..... از نتایج قوت اقبال اینکده:
- ۲۶۶ ..... گفتار در ذکر سرکشان لکزیه جاروتله و باقی صادرات امور ایام توقف گنجه
- ۲۶۷ ..... در ذکر وقایع سال فرخنده‌فال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق توشقان‌نیل
- ۲۶۷ ..... اشاره
- ۲۶۹ ..... نهضت موکب نادری بجانب قارص بعزم تنبیه عبد الله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه ایروان و مقتول شدن سرعسکر
- ۲۷۳ ..... در بیان تسخیر قلعه‌جات گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان خیریت‌نشان.
- ۲۷۵ ..... در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهمام گرجستان و تنبیه اشرار داغستان
- ۲۷۹ ..... در بیان ورود موکب مسعود به مغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت‌نشان.
- در انجمن‌سازی و محفل‌آرایی و شرح جلوس خدیو عالم و نشر روائح وقایع آن اوان بنور فتیله قلم خجسته شیم و مجمره گردانی دوات مشکین‌رقم
- ۲۸۳ ..... در بهار‌آرایی قلم باظهار ازهار و ریاحین و وقایع بهجت‌قرین لوی‌نیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و چهل و هشت هجری.
- ۲۸۳ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... در بیان توجه موکب نادری بجانب کوهستان بختیاری براهنمایی توفیق حضرت باری
- ۲۸۸ ..... در بیان توجه افواج قاهره بصوب بلوچستان و نهضت موکب فیروزی شعار بجانب دارالقرار قندهار.
- ۲۹۰ ..... در بیان وقایع ئیلان‌نیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه هجری.
- ۲۹۰ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... [نبرد فتعلیخان با سیدال]
- ۲۹۳ ..... در بیان احوال بلوچستان و مآل کار سرداران و سرکردگان آنجا.
- ۲۹۴ ..... در بیان تسخیر ام‌البلاد بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره بسلخ
- ۲۹۷ ..... در ذکر وقایع یونت‌نیل موافق سال فرخنده‌فال سعادت اشتمال هزار و صد و پنجاه هجری
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۳۰۰ ..... در بیان ورود ایلچیان پادشاه اسکندر جاه روم ۱۱۳۷ با تفاق سفرای این دولت ابدیوند:
- ۳۰۱ ..... گفتار در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان ۱۱۳۸ و غزنین و کابل بتوفیق خالق جزء و کل:
- ۳۰۵ ..... در بیان ورود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل بهار سفلی بدرگاه معلی و سرافرازی یافتن بافسر نیابت سلطنت و دارایی ممالک ایران.

- در بیان توجه موجب والا بعزم تنبیه ناصر خان و تسخیر پیشاور: ..... ۳۰۶
- سانحه ملال‌افزا که در پیشاور معروض سمع خدیو دارا افسر گردید اینکته: ..... ۳۰۷
- در بیان و نوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی‌ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان‌آباد و وقایع  
در ذکر وقایع قوی‌نیل سال خیریت تحویل هزار و صد و پنجاه و یک هجری - ..... ۳۱۳
- اشاره ..... ۳۱۳
- [کشتار در شهر دهلی موسوم به «قتل نادر شاهی»] ..... ۳۱۴
- در بیان حرکت همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آن زمان بمیامن لطف ایزد سبحان ..... ۳۱۹
- در ذکر وقایع پیچی‌نیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و دو هجری. .... ۳۲۱
- اشاره ..... ۳۲۱
- در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بسمت بخارا و سایر ممالک ترکستان و تسخیر آن کشور نزهت‌بنیان: ..... ۳۲۲
- در بیان توجه موکب اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم. .... ۳۲۷
- در بیان حرکت رایات گیتی‌ستان از ارض اقدس فیض‌نشان بجانب داغستان. .... ۳۳۱
- در ذکر وقایع تخاقوی‌نیل مطابق هزار و صد و پنجاه و سه هجری ..... ۳۳۲
- در بیان ذکر وقایع ایتیل مطابق سال ۱۱۵۴ هجری. .... ۳۳۹
- اشاره ..... ۳۳۹
- در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساداندیش در آن مملکت و ادعای سلطنت و مآل کار او. .... ۳۴۱
- در وقایع تنگوزنیل موافق سال هزار صد و پنجاه و پنج هجری ..... ۳۴۲
- اشاره ..... ۳۴۲
- در بیان گشودن پرچم اعلام آفتاب مماتل بعزم تسخیر موصل و وقایع آن زمان ..... ۳۴۴
- در بیان انصراف موکب همایون از نجف اشرف بجانب آذربایجان ..... ۳۴۹
- در بیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب با عز و شأن نصر الله میرزا به تنبیه اشرار و تسکین فتنه آن دیار ..... ۳۵۰
- در بیان طغیان محمد تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس و کیفیت تنبیه او ..... ۳۵۱
- در بیان شورش استراباد و نهضت موکب ظفرنشان بجانب آذربایجان بعون عنایت ملک منان ..... ۳۵۲
- در بیان وقایع سیچقان‌نیل مطابق سنه هزار و صد و پنجاه و شش هجری ..... ۳۵۳

- ۳۵۳ ..... اشاره
- ۳۵۴ ..... [گرفتاری سام بعد از فرار از محاربه شیروان]
- ۳۵۶ ..... در بیان وقایع اودئیل مطابق سال هزار و یکصد و پنجاه و هفت
- ۳۵۶ ..... اشاره
- ۳۵۶ ..... در بیان محاربه یکن محمد پاشای سرعسکر روم و مآل کار سر عسکر مذکور.
- ۳۶۰ ..... در بیان وقایع پارس‌ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۱ ..... صورت صلحنامه که از اینطرف بمسوده راقم حروف مرقوم گشته است:
- ۳۶۱ ..... اشاره
- ۳۶۲ ..... اساس:
- ۳۶۲ ..... شرط:
- ۳۶۳ ..... [مواد]
- ۳۶۳ ..... تذیل:
- ۳۶۳ ..... در بیان وقایع توشقان‌ئیل مطابق سال پراندوه و ملال هزار و صد و شصت هجری.
- ۳۶۳ ..... اشاره
- ۳۶۴ ..... در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل او با اولاد و اعقاب.
- ۳۶۸ ..... در بیان سلطنت علیشاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان
- ۳۷۱ ..... تعلیقات
- ۳۷۱ ..... اشاره
- ۳۷۱ ..... [ص ۱]
- ۳۷۲ ..... ص ۱، سطر ۳: مدبر
- ۳۷۲ ..... ص ۱، سطر ۴: مقلب
- ۳۷۲ ..... ص ۱، سطر ۵: مبسوط الید
- ۳۷۲ ..... ص ۱، سطر ۵: مراهم

- ص ۱، سطر ۵: مراجع ..... ۳۷۲
- ص ۱، سطر ۵: التیام ..... ۳۷۲
- ص ۱، سطر ۶: مذاق ..... ۳۷۲
- ص ۱، سطر ۸: قدر قدرت ..... ۳۷۲
- ص ۱، سطر ۸: قضاتوان ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۰: فرازنده ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۱: برارنده ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۳: ترسی ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۴: رمح ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۵: ... ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۶: آوردگاه ..... ۳۷۳
- ص ۱، سطر ۱۷: ذابح ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۷: شاة ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۷: مذبوح ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۷: چاوشان ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۷: صلا ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۹: نوال ..... ۳۷۴
- ص ۱، سطر ۱۹: مواید ..... ۳۷۴
- ص [۲] ..... ۳۷۴
- اشاره ..... ۳۷۴
- ص ۲، سطر ۱: دیهیم ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۱: شقه ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۱: طراز ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۱: لوا ..... ۳۷۵

- ص ۲، سطر ۲: ضرغام ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۲: دهر ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۳: غضنفر ..... ۳۷۵
- ص ۲، سطر ۳: قآن ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۷: بیضاء ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۸: مهرآسا ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۹: اکسیر ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۹: طلای دست افشار ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۱۰: ازلی ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۱۰: لم یزلی ..... ۳۷۶
- ص ۲، سطر ۱۱: نهانخانه ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۱۱: ابداع ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۱۱: دست‌پرور ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۱۱: استفاضه ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۱۱: جزیل ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۲۱: غلیجایی ..... ۳۷۷
- ص ۲، سطر ۲۱: ابدالی ..... ۳۷۸
- ص ۲، سطر ۲۱: شیروان ..... ۳۷۸
- ص ۲، سطر ۲۱: لکزی ..... ۳۷۹
- [ص ۳] ..... ۳۷۹
- اشاره ..... ۳۷۹
- ص ۳، سطر ۲: جوانکی «۲» ..... ۳۷۹
- ص ۳، سطر ۲: واقعه سلطان محمد میرزا مشهور بخرسوار: ..... ۳۷۹
- ص ۳، سطر ۴: ارپه‌چای «۱» ..... ۳۸۰

- ص ۳، سطر ۵: سلطانیه ..... ۳۸۰
- ص ۳، سطر ۵: ابهر ..... ۳۸۰
- ص ۳، سطر ۵: کزاز ..... ۳۸۰
- ص ۳، سطر ۷: صاین خانی ..... ۳۸۱
- ص ۳، سطر ۸: فیلی ..... ۳۸۱
- ص ۳، سطر ۸: اردلان ..... ۳۸۱
- ص ۳، سطر ۱۴: جمالیه ..... ۳۸۱
- ص ۳، سطر ۱۴: جلالیه ..... ۳۸۲
- ص ۳، سطر ۱۵: کلک ..... ۳۸۲
- ص ۳، سطر ۱۵: بدایع ..... ۳۸۲
- ص ۳، سطر ۱۸: صفدر ..... ۳۸۲
- ..... [ص ۴] ۳۸۲
- ..... اشاره ۳۸۲
- ص ۴، سطر ۱۵: اودئیل ..... ۳۸۲
- ص ۴، سطر ۱۵: قیام میرویس ..... ۳۸۳
- ..... [ص ۵] ۳۸۳
- ..... اشاره ۳۸۳
- ص ۵، سطر ۱: کاکری ..... ۳۸۳
- ص ۵، سطر ۱: ده شیخ ..... ۳۸۳
- ص ۵، سطر ۷: سال کشته شدن خسرو خان گرجی ..... ۳۸۴
- ص ۵، سطر ۱۵: قیام میرویس «۴» و محمود غلیجایی: ..... ۳۸۴
- ص ۵، سطر ۱۶: قیام ابدالی‌ها و فرستادن فتحعلی خان ..... ۳۹۱
- ص ۵، سطر ۱۸: عدت ..... ۳۹۲
- ص ۵، سطر ۲۰: ملتان «۲» ..... ۳۹۲

- ۳۹۲ ..... [ص ۶]
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۲ ..... ص ۶، سطر ۹: دوشاخه «۱»
- ۳۹۳ ..... ص ۶، سطر ۱۰: اسفزار
- ۳۹۳ ..... ص ۶، سطر ۱۴: بلدم
- ۳۹۳ ..... ص ۶، سطر ۱۹: کوسویه
- ۳۹۳ ..... ص ۶، سطر ۱۹: غوریان
- ۳۹۴ ..... ص ۶، سطر ۱۹: مرغاب
- ۳۹۴ ..... ص ۶، سطر ۱۹: بادغیس
- ۳۹۵ ..... ص ۶، سطر ۲۰: فراه
- ۳۹۵ ..... [ص ۷]
- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۵ ..... ص ۷، سطر ۶: اورنگ
- ۳۹۵ ..... ص ۷، سطر ۱۰: زمین داور
- ۳۹۶ ..... ص ۷، سطر ۱۰: دلارام
- ۳۹۶ ..... ص ۷، سطر ۱۳: در حینی که قزوین مقرّ کوبه خاقان شهید بود:
- ۳۹۷ ..... ص ۷، سطر ۱۳: جلایل
- ۳۹۷ ..... ص ۷، سطر ۱۴: تدلیس
- ۳۹۷ ..... ص ۷، سطر ۱۹: زمان خان:
- ۳۹۷ ..... [ص ۸]
- ۳۹۷ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... ص ۸، سطر ۱: دهره
- ۳۹۷ ..... ص ۸، سطر ۵: صفی قلیخان ترکستان اوغلی
- ۳۹۸ ..... ص ۸، سطر ۶: کافرقلعه



۳۹۸	ص ۸، سطر ۹: بارقه
۳۹۸	ص ۸، سطر ۱۰: قالع
۳۹۸	ص ۸، سطر ۱۳: جرجان
۳۹۹	ص ۸، سطر ۱۳: دشت قیچاق «۱»
۳۹۹	ص ۸، سطر ۱۵: افساد
۳۹۹	ص ۸، سطر ۱۵: سوائف
۳۹۹	ص ۸، سطر ۱۸: خمول
۴۰۰	ص ۸، سطر ۲۰: جارتله
۴۰۰	[ص ۹]
۴۰۰	اشاره
۴۰۰	ص ۹، سطر ۱: زاخور
۴۰۰	ص ۹، سطر ۱: شکی
۴۰۱	ص ۹، سطر ۶: قیطاق «۳»
۴۰۱	ص ۹، سطر ۷: قبه
۴۰۱	ص ۹، سطر ۹: اوسمی
۴۰۱	ص ۹، سطر ۹: شماخی
۴۰۲	ص ۹، سطر ۱۲: معدلت
۴۰۲	[ص ۱۰]
۴۰۲	اشاره
۴۰۲	ص ۱۰، سطر ۱: استکبار
۴۰۲	ص ۱۰، سطر ۳: تون
۴۰۲	ص ۱۰، سطر ۶: قزلباش
۴۰۳	ص ۱۰، سطر ۱۹: فریدا
۴۰۳	[ص ۱۱]

- ۴۰۳ ..... اشاره
- ۴۰۳ ..... ص ۱۱، سطر ۷: رتق و فتق
- ۴۰۴ ..... ص ۱۱، سطر ۱۰: تمکن
- ۴۰۴ ..... ص ۱۱، سطر ۱۷: در تتمیم داستان محمود غلیجایی و آمدن او بکرمان و اصفهان:
- ۴۰۷ ..... [ص ۱۲]
- ۴۰۷ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... ص ۱۲، سطر ۳: اصغاء
- ۴۰۸ ..... ص ۱۲، سطر ۴: القاء
- ۴۰۸ ..... ص ۱۲، سطر ۱۸: هزاره
- ۴۰۸ ..... [ص ۱۳]
- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... ص ۱۳، سطر ۲: استمهال
- ۴۰۸ ..... ص ۱۳، سطر ۳: تمهید
- ۴۰۸ ..... ص ۱۳، سطر ۴: جبه‌خانه
- ۴۰۹ ..... ص ۱۳، سطر ۵: خفتان
- ۴۰۹ ..... ص ۱۳، سطر ۵: درع
- ۴۰۹ ..... ص ۱۳، سطر ۷:
- ۴۰۹ ..... ص ۱۳، سطر ۸: کلون‌آباد «۱»
- ۴۰۹ ..... ص ۱۳، سطر ۱۲: فرح‌آباد
- ۴۱۰ ..... ص ۱۳، سطر ۱۳: سیبه
- ۴۱۰ ..... ص ۱۳، سطر ۱۵: حمل
- ۴۱۰ ..... ص ۱۳، سطر ۱۵: رایت
- ۴۱۰ ..... ص ۱۳، سطر ۱۵: اعتلاء
- ۴۱۱ ..... ص ۱۳، سطر ۱۶: افغان

- ص ۱۳، سطر ۱۶: هزارستان «۲» ..... ۴۱۱
- ص ۱۳، سطر ۱۹: امداد ..... ۴۱۱
- [ص ۱۴] ..... ۴۱۱
- اشاره ..... ۴۱۱
- ص ۱۴، سطر ۱: دمورقاپو «۳» ..... ۴۱۱
- ص ۱۴، سطر ۸: بآس ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۰: غلا ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۱: اکل میته ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۱: اسواق ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۴: ناهار ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۵: شورچشمی ..... ۴۱۲
- ص ۱۴، سطر ۱۷: خاییدن ..... ۴۱۳
- ص ۱۴، سطر ۱۸: توتیای غوره ..... ۴۱۳
- ص ۱۴، سطر ۲۰: لوزینه ..... ۴۱۳
- ص ۱۴، سطر ۲۰: جوع ..... ۴۱۳
- ص ۱۴، سطر ۲۱: پی نخود سیاه فرستادن: ..... ۴۱۳
- [ص ۱۵] ..... ۴۱۴
- اشاره ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۱: جاورس ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۱: مته بخشخاش گذاشتن ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۲: شاهدانج ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۵: قمری ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۸: هوان ..... ۴۱۴
- ص ۱۵، سطر ۹: ..... ۴۱۵

- ص ۱۵، سطر ۱۴: سنوح ..... ۴۱۵
- ص ۱۵، سطر ۲۱: استیمان ..... ۴۱۵
- ص ۱۶ [ ..... ۴۱۵
- اشاره ..... ۴۱۵
- ص ۱۶، سطر ۱: آخته ..... ۴۱۵
- ص ۱۶، سطر ۳: تکاور ..... ۴۱۵
- ص ۱۶، سطر ۱۱: احفاد ..... ۴۱۵
- ص ۱۶، سطر ۱۳: طاری ..... ۴۱۵
- ص ۱۶، سطر ۱۷: اعتزال ..... ۴۱۶
- ص ۱۶، سطر ۱۸: آوا ..... ۴۱۶
- ص ۱۶، سطر ۱۸: کس فرستاده محمود را در خفیه هلاک کرد: ..... ۴۱۶
- ص ۱۶، سطر ۲۰: پل کرپی «۲» ..... ۴۱۷
- ص ۱۶، سطر از ۱۷ تا ۲۱: جلوس اشرف: ..... ۴۱۸
- ص ۱۷ [ ..... ۴۱۸
- اشاره ..... ۴۱۸
- ص ۱۷، سطر ۳: فرضه ..... ۴۱۸
- ص ۱۷، سطر ۷: تفویض ..... ۴۱۹
- ص ۱۷، سطر ۷: نیازآباد ..... ۴۱۹
- ص ۱۷، سطر ۱۵: کهدم ..... ۴۱۹
- ص ۱۷، سطر ۱۷: ماسوله ..... ۴۱۹
- ص ۱۷، سطر ۱۸: لاهیجان ..... ۴۱۹
- ص ۱۷، سطر ۱۸: تمیجان ..... ۴۲۰
- ص ۱۷، سطر ۲۰: قزلار «۳» ..... ۴۲۰
- ص ۱۷، سطر ۲۰: دربند ..... ۴۲۰

- ص ۱۷، سطر ۲۱: اعدا عدو ..... ۴۲۱
- [ص ۱۸] ..... ۴۲۱
- اشاره ..... ۴۲۱
- ص ۱۸، سطر ۲: بادکوبه ..... ۴۲۱
- ص ۱۸، سطر ۳: سالیان ..... ۴۲۱
- ص ۱۸، سطر ۳: روسیه بادکوبه و سالیان را متصرف شد: ..... ۴۲۱
- ص ۱۸، سطر ۷: ارزنة الروم ..... ۴۲۲
- ص ۱۸، سطر ۷: گرجستان «۱» ..... ۴۲۲
- ص ۱۸، سطر ۱۰: چارموجه ..... ۴۲۲
- ص ۱۸، سطر ۱۱: تفلیس ..... ۴۲۳
- ص ۱۸، سطر ۱۵: ایروان ..... ۴۲۳
- ص ۱۸، سطر ۱۸: خوی ..... ۴۲۵
- ص ۱۸، سطر ۱۸: سلماس ..... ۴۲۵
- [ص ۱۹] ..... ۴۲۵
- اشاره ..... ۴۲۵
- ص ۱۹، سطر ۴: گنجه ..... ۴۲۵
- ص ۱۹، سطر ۶: اردبیل ..... ۴۲۶
- ص ۱۹، سطر ۷: مغان ..... ۴۲۶
- ص ۱۹، سطر ۱۱: اندرمان ..... ۴۲۷
- ص ۱۹، سطر ۱۲: سلمان آباد ..... ۴۲۷
- ص ۱۹، سطر ۱۹: ابراهیم آباد ..... ۴۲۷
- ص ۱۹، سطر ۲۰: بی‌نیل مراد روانه استرآباد شد: ..... ۴۲۸
- [ص ۲۰] ..... ۴۲۸
- اشاره ..... ۴۲۸

- ص ۲۰، سطر ۴: باتفاق خانک پاشا حاکم ببه: ..... ۴۲۸
- ص ۲۰، سطر ۷: دیرآباد ..... ۴۲۸
- ص ۲۰، سطر ۷: شهرجرد «۱» ..... ۴۲۸
- ص ۲۰، سطر ۱۶: شین ..... ۴۲۹
- ص ۲۰، سطر ۱۷: رومیه مغلوب و مقهور شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند: ..... ۴۲۹
- ص ۲۰، سطر ۱۹: سنور ..... ۴۲۹
- ص ۲۱ ..... ۴۲۹
- اشاره ..... ۴۲۹
- ص ۲۱، سطر ۱۱: کرانی ..... ۴۲۹
- ص ۲۱، سطر ۱۲: خلیل‌آباد ..... ۴۳۰
- ص ۲۱، سطر ۱۶: ربقه ..... ۴۳۰
- ص ۲۲ ..... ۴۳۰
- اشاره ..... ۴۳۰
- ص ۲۲، سطر ۵: دهدشت ..... ۴۳۱
- ص ۲۲، سطر ۸: سید احمد نواده میرزا داود: ..... ۴۳۱
- ص ۲۲، سطر ۱۰: ابرقوه- یا- ابرقو ..... ۴۳۱
- ص ۲۲، سطر ۱۳: مرودشت «۱» ..... ۴۳۲
- ص ۲۲، سطر ۱۳: بوانات ..... ۴۳۲
- ص ۲۲، سطر ۱۹: نیریز ..... ۴۳۲
- ص ۲۲، سطر ۱۹: داراب ..... ۴۳۳
- ص ۲۲، سطر ۲۳: حسن‌آباد ..... ۴۳۳
- ص ۲۲، سطر ۲۳: ..... ۴۳۳
- ص ۲۳ ..... ۴۳۳
- اشاره ..... ۴۳۳

ص ۲۳، سطر ۹: حویزه ..... ۴۳۴

ص ۲۳، سطر ۱۲: اسکودار ..... ۴۳۴

ص ۲۳، سطر ۱۴: سلانیک ..... ۴۳۴

ص ۲۳، سطر ۱۵: قسطنطنیه ..... ۴۳۴

ص ۲۳، سطر ۱۶: حویزه یمن: ..... ۴۳۵

[ص ۲۴] ..... ۴۳۵

اشاره ..... ۴۳۵

ص ۲۴، سطر ۶: شمیل ..... ۴۳۵

ص ۲۴، سطر ۶: مینا ..... ۴۳۵

ص ۲۴، سطر ۱۰: بازری ..... ۴۳۶

ص ۲۴، سطر ۱۸: دریوزه گرد ..... ۴۳۶

ص ۲۴، سطر ۱۹: تنکابن ..... ۴۳۶

[ص ۲۵] ..... ۴۳۶

اشاره ..... ۴۳۶

ص ۲۵، سطر ۲: نفیر ..... ۴۳۷

ص ۲۵، سطر ۴: دشتوند ..... ۴۳۷

ص ۲۵، سطر ۴: دیلمان ..... ۴۳۷

ص ۲۵، سطر ۵: رانکو ..... ۴۳۷

ص ۲۵، سطر ۱۳: خلخال ..... ۴۳۸

ص ۲۵، سطر ۱۵: شاهسون ..... ۴۳۸

ص ۲۵، سطر ۲۲: آباء علوی ..... ۴۳۹

ص ۲۵، سطر ۲۲: امهات سفلی ..... ۴۳۹

[ص ۲۶] ..... ۴۳۹

اشاره ..... ۴۳۹

- ص ۲۶، سطر ۲: مباحثات ..... ۴۳۹
- ص ۲۶، سطر ۴: سلم ..... ۴۳۹
- ص ۲۶، سطر ۵: کان ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۶: صلب ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۸: استظهار ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۱۰: صمصام ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۱۱: خم کمند ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۱۶: سمندر ..... ۴۴۰
- ص ۲۶، سطر ۱۸: بیهمال ..... ۴۴۱
- ص ۲۶، سطر ۲۰: قرقلو ..... ۴۴۱
- ص ۲۶، سطر ۲۰: اویماق ..... ۴۴۱
- ص [۲۷] ..... ۴۴۱
- اشاره ..... ۴۴۱
- ص ۲۷، سطر ۱: کویکان - یا - کویکان «۲» ..... ۴۴۱
- ص ۲۷، سطر ۲: طوس ..... ۴۴۱
- ص ۲۷، سطر ۳: مرو ..... ۴۴۲
- ص ۲۷، سطر ۳: توطن ..... ۴۴۳
- ص ۲۷، سطر ۳: بیلامیشی کردن ..... ۴۴۳
- ص ۲۷، سطر ۸: تاجیک ..... ۴۴۳
- ص ۲۷، سطر ۹: در مبادی حال آثار دولت و فر ...: ..... ۴۴۳
- ص [۲۸] ..... ۴۴۳
- اشاره ..... ۴۴۴
- ص ۲۸، سطر ۳: اکسون ..... ۴۴۴
- ص ۲۸، سطر ۳: قوام ..... ۴۴۴



- ص ۲۸، سطر ۷: ریعان ..... ۴۴۴
- ص ۲۸، سطر ۱۰: تشریف ..... ۴۴۴
- ص ۲۸، سطر ۱۲: هنگامه ..... ۴۴۴
- ص ۲۸، سطر ۱۴: عنا ..... ۴۴۵
- ص ۲۸، سطر ۱۴: مواصلت ..... ۴۴۵
- ص ۲۸، سطر ۱۵: سرادق ..... ۴۴۵
- ص ۲۸، سطر ۱۵: مخدره ..... ۴۴۵
- ص ۲۸، سطر ۱۸: تراب ..... ۴۴۵
- ص ۲۸، سطر ۱۹: درج ..... ۴۴۵
- ص ۲۹ [ ..... ۴۴۵
- اشاره ..... ۴۴۵
- ص ۲۹، سطر ۸: شیرازه ..... ۴۴۶
- ص ۲۹، سطر ۱۳: طنبور ..... ۴۴۶
- ص ۲۹، سطر ۲۲: مینا: ..... ۴۴۶
- ص ۳۰ [ ..... ۴۴۶
- اشاره ..... ۴۴۶
- ص ۳۰، سطر ۲: تطاول ..... ۴۴۶
- ص ۳۰، سطر ۶: دره جز ..... ۴۴۶
- ص ۳۰، سطر ۷: دستجرد ..... ۴۴۷
- ص ۳۰، سطر ۷: حصن ..... ۴۴۷
- ص ۳۰، سطر ۷: حصین ..... ۴۴۷
- ص ۳۰، سطر ۸: اشهب ..... ۴۴۸
- ص ۳۰، سطر ۱۰: صولت ..... ۴۴۸
- ص ۳۰، سطر ۱۵: انتساب ..... ۴۴۸

۴۴۸	ص ۳۰، سطر ۱۹: ساعد
۴۴۸	[ص ۳۱]
۴۴۸	اشاره
۴۴۸	ص ۳۱، سطر ۴: جلایر
۴۴۹	ص ۳۱، سطر ۸: اعوان
۴۴۹	ص ۳۱، سطر ۸: قباب
۴۴۹	ص ۳۱، سطر ۱۲: بدر
۴۴۹	ص ۳۱، سطر ۱۴: نیر
۴۴۹	[ص ۳۲]
۴۴۹	اشاره
۴۴۹	ص ۳۲، سطر ۸: جرید بازی کردن
۴۴۹	ص ۳۲، سطر ۱۱: گاوسلوک
۴۵۰	ص ۳۲، سطر ۱۸: اماله
۴۵۰	ص ۳۲، سطر ۲۲: یامخانه «۲»
۴۵۰	[ص ۳۳]
۴۵۰	اشاره
۴۵۰	ص ۳۳، سطر ۱۰: جمشگزک- یا- جمشگزک «۳»
۴۵۱	ص ۳۳، سطر ۱۵: استشمام
۴۵۱	ص ۳۳، سطر ۱۶: مهنه- یا- میهنه
۴۵۱	ص ۳۳، سطر ۱۶: چهچه
۴۵۱	ص ۳۳، سطر ۲۳: استیناف
۴۵۲	[ص ۳۴]
۴۵۲	اشاره
۴۵۲	ص ۳۴، سطر ۳: عورات

- ص ۳۴، سطر ۳: یرغمال کردن ..... ۴۵۲
- ص ۳۴، سطر ۵: زیرانلو ..... ۴۵۲
- ص ۳۴، سطر ۵: خوبشان ..... ۴۵۳
- [ص ۳۵] ..... ۴۵۳
- اشاره ..... ۴۵۳
- ص ۳۵، سطر ۷: عشرت‌آباد ..... ۴۵۳
- ص ۳۵، سطر ۱۲: ابيورد ..... ۴۵۴
- ص ۳۵، سطر ۱۴: ینگی قلعه ..... ۴۵۴
- ص ۳۵، سطر ۱۷: ایرلو ..... ۴۵۴
- ص ۳۵، سطر ۲۰: برد ..... ۴۵۵
- [ص ۳۶] ..... ۴۵۵
- اشاره ..... ۴۵۵
- ص ۳۶، سطر ۱: حواله ..... ۴۵۵
- ص ۳۶، سطر ۳: تشبث ..... ۴۵۵
- ص ۳۶، سطر ۳: جبل المتین ..... ۴۵۵
- ص ۳۶، سطر ۶: باغواده «۱» ..... ۴۵۵
- ص ۳۶، سطر ۶: کوندوزلو ..... ۴۵۶
- ص ۳۶، سطر ۹: مضیق ..... ۴۵۶
- ص ۳۶، سطر ۱۰: خاراشکن ..... ۴۵۶
- ص ۳۶، سطر ۱۱: نقب ..... ۴۵۶
- ص ۳۶، سطر ۱۶: تفته ..... ۴۵۷
- [ص ۳۷] ..... ۴۵۷
- اشاره ..... ۴۵۷
- ص ۳۷، سطر ۱: برج آبی ..... ۴۵۷

- ص ۳۷، سطر ۲: سرشک ..... ۴۵۷
- ص ۳۷، سطر ۴: یاسا ..... ۴۵۷
- ص ۳۷، سطر ۸: زاچند ..... ۴۵۷
- ص ۳۷، سطر ۲۰: چنگل ..... ۴۵۸
- ص ۳۷، سطر ۲۰: جلادت ..... ۴۵۸
- ص ۳۷، سطر ۲۱: استعجال ..... ۴۵۸
- ص ۳۸ ..... ۴۵۸
- اشاره ..... ۴۵۸
- ص ۳۸، سطر ۱۶: طره ..... ۴۵۸
- ص ۳۸، سطر ۲۱: خائب ..... ۴۵۸
- ص ۳۹ ..... ۴۵۸
- اشاره ..... ۴۵۹
- ص ۳۹، سطر ۶: علی ایلی ..... ۴۵۹
- ص ۳۹، سطر ۶: یمرلی «۱» ..... ۴۵۹
- ص ۳۹، سطر ۷: نسا ..... ۴۵۹
- ص ۳۹، سطر ۷: درون ..... ۴۵۹
- ص ۳۹، سطر ۱۸: خذلان ..... ۴۶۰
- ص ۳۹، سطر ۱۸: مخمر ..... ۴۶۰
- ص ۴۰ ..... ۴۶۰
- اشاره ..... ۴۶۰
- ص ۴۰، سطر ۱۰: میرکهریز «۳» ..... ۴۶۰
- ص ۴۰، سطر ۱۴: بلارک ..... ۴۶۱
- ص ۴۰، سطر ۱۷: قلعه حاجی تراب ..... ۴۶۱
- ص ۴۰، سطر ۱۹: ادهم ..... ۴۶۱

- ۴۶۲ ..... [ص ۴۱]
- ۴۶۲ ..... اشاره
- ۴۶۲ ..... ص ۴۱، سطر ۱: کر و فر کردن
- ۴۶۲ ..... ص ۴۱، سطر ۱۶: سرولایت
- ۴۶۲ ..... ص ۴۱، سطر ۱۷: جنابذ
- ۴۶۳ ..... ص ۴۱، سطر ۱۸: دهنه
- ۴۶۳ ..... ص ۴۱، سطر ۱۸: خواجه ربیع
- ۴۶۳ ..... [ص ۴۲]
- ۴۶۳ ..... اشاره
- ۴۶۳ ..... ص ۴۲، سطر ۱۵: اسفراین
- ۴۶۴ ..... [ص ۴۳]
- ۴۶۴ ..... اشاره
- ۴۶۴ ..... ص ۴۳، سطر ۲۰: بیات
- ۴۶۴ ..... [ص ۴۴]
- ۴۶۴ ..... اشاره
- ۴۶۴ ..... ص ۴۴، سطر ۱۱: ذات البین
- ۴۶۴ ..... ص ۴۴، سطر ۱۴: رهین
- ۴۶۵ ..... ص ۴۴، سطر ۲۰: نعل در آتش داشتن
- ۴۶۵ ..... [ص ۴۵]
- ۴۶۵ ..... اشاره
- ۴۶۵ ..... ص ۴۵، سطر ۱: قدمگاه
- ۴۶۵ ..... ص ۴۵، سطر ۱: افشرده
- ۴۶۶ ..... ص ۴۵، سطر ۶: ابراهیم خان
- ۴۶۶ ..... ص ۴۵، سطر ۱۷: هاتف

- ص ۴۵، سطر ۲۳: بوقمیج «۱» ..... ۴۶۶
- [ص ۴۶] ..... ۴۶۶
- اشاره ..... ۴۶۶
- ص ۴۶، سطر ۴: جولکا- یا- جولگا ..... ۴۶۶
- ص ۴۶، سطر ۵: رادکان ..... ۴۶۶
- ص ۴۶، سطر ۶: اشتربی ..... ۴۶۷
- ص ۴۶، سطر ۱۲: تسویل ..... ۴۶۷
- ص ۴۶، سطر ۱۷: میاب ..... ۴۶۷
- [ص ۴۷] ..... ۴۶۷
- اشاره ..... ۴۶۷
- ص ۴۷، سطر ۱۰: کوشک مهدی ..... ۴۶۷
- ص ۴۷، سطر ۱۱: کوه‌سنگین ..... ۴۶۸
- ص ۴۷، سطر ۱۶: طرق ..... ۴۶۸
- ص ۴۷، سطر ۱۷: باباقدرت ..... ۴۶۸
- ص ۴۷، سطر ۱۹: افول ..... ۴۶۹
- ص ۴۷، سطر ۲۳: تواری ..... ۴۶۹
- [ص ۴۸] ..... ۴۶۹
- اشاره ..... ۴۶۹
- ص ۴۸، سطر ۱۷: بهار ..... ۴۶۹
- ص ۴۸، سطر ۲۰: بسقو ..... ۴۶۹
- ص ۴۸، سطر ۲۱: قازما ..... ۴۷۰
- ص ۴۸، سطر ۲۱: یکران ..... ۴۷۰
- [ص ۴۹] ..... ۴۷۰
- ص ۴۹، سطر ۴: سورت ..... ۴۷۰

- ص ۴۹، سطر ۱۵: قراقورم ..... ۴۷۱
- ص ۴۹، سطر ۱۵: یورت ..... ۴۷۱
- ص ۴۹، سطر ۱۷: ایلغار ..... ۴۷۱
- ص ۴۹، سطر ۱۸: کالمی ..... ۴۷۱
- ص ۴۹، سطر ۲۰: ماروچاق «۳» ..... ۴۷۲
- [ص ۵۰] ..... ۴۷۲
- اشاره ..... ۴۷۲
- ص ۵۰، سطر ۹: الکا- یا- الگا ..... ۴۷۲
- ص ۵۰، سطر ۹: سرخس ..... ۴۷۲
- ص ۵۰، سطر ۱۰: تجن- یا- طژن ..... ۴۷۳
- ص ۵۰، سطر ۱۶: سبز خنگ ..... ۴۷۳
- [ص ۵۱] ..... ۴۷۳
- اشاره ..... ۴۷۳
- ص ۵۱، سطر ۹: قوزغان «۲» ..... ۴۷۳
- ص ۵۱، سطر ۱۳: شادلو ..... ۴۷۳
- ص ۵۱، سطر ۲۰: مبالاة ..... ۴۷۴
- [ص ۵۲] ..... ۴۷۴
- اشاره ..... ۴۷۴
- ص ۵۲، سطر ۵: خوارزم ..... ۴۷۴
- ص ۵۲، سطر ۱۰: سطوت ..... ۴۷۴
- ص ۵۲، سطر ۱۲: انام ..... ۴۷۴
- ص ۵۲، سطر ۱۳: منهوبه ..... ۴۷۵
- ص ۵۲، سطر ۲۳: جلی الانوار ..... ۴۷۵
- [ص ۵۳] ..... ۴۷۵

- ۴۷۵ ..... اشاره
- ۴۷۵ ..... ص ۵۳، سطر ۲۰: حوض خان
- ۴۷۵ ..... ص ۵۳، سطر ۲۰: عباس‌آباد
- ۴۷۵ ..... [ص ۵۴]
- ۴۷۶ ..... اشاره
- ۴۷۶ ..... ص ۵۴، سطر ۱۷: جوین
- ۴۷۶ ..... ص ۵۴، سطر ۱۹: صیت
- ۴۷۶ ..... [ص ۵۵]
- ۴۷۶ ..... اشاره
- ۴۷۶ ..... ص ۵۵، سطر ۱: ماهچه «۱»
- ۴۷۷ ..... ص ۵۵، سطر ۲: بسطام
- ۴۷۷ ..... ص ۵۵، سطر ۵: جاجرم
- ۴۷۷ ..... [ص ۵۶]
- ۴۷۷ ..... اشاره
- ۴۷۷ ..... ص ۵۶، سطر ۱۰: یام‌تپه
- ۴۷۸ ..... ص ۵۶، سطر ۱۷: حلف
- ۴۷۸ ..... ص ۵۶، سطر ۱۷: یمین
- ۴۷۸ ..... ص ۵۶، سطر ۱۹: نریمان
- ۴۷۸ ..... [ص ۵۸]
- ۴۷۸ ..... اشاره
- ۴۷۸ ..... ص ۵۸، سطر ۷: در بیان قضیه فتحعلی خان قاجار:
- ۴۷۹ ..... [ص ۵۹]
- ۴۷۹ ..... اشاره
- ۴۷۹ ..... ص ۵۹، سطر ۶: وثوق



- ص ۵۹، سطر ۶: مستوثق ..... ۴۷۹
- ص ۵۹، سطر ۱۵: ایشیک آقاسی‌گری ..... ۴۷۹
- ص ۵۹، سطر ۱۵: تفنگچی آقاسی‌گری ..... ۴۸۰
- [ص ۶۰] ..... ۴۸۰
- اشاره ..... ۴۸۰
- ص ۶۰، سطر ۱۵: میر علی آمویه ..... ۴۸۰
- [ص ۶۱] ..... ۴۸۰
- اشاره ..... ۴۸۰
- ص ۶۱، سطر ۴: محارست ..... ۴۸۱
- ص ۶۱، سطر ۶: چارباغ ..... ۴۸۱
- ص ۶۱، سطر ۱۶: جیقه ..... ۴۸۱
- ص ۶۱، سطر ۱۹: گلخن ..... ۴۸۱
- ص ۶۱، سطر ۲۱: اغواء ..... ۴۸۱
- [ص ۶۲] ..... ۴۸۲
- اشاره ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۱: تلبیس ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۲: ترک ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۲: تارک ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۳: پوست تخت ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۴: از خرگاه سلطنت بخیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نمود: ..... ۴۸۲
- ص ۶۲، سطر ۵: جام ..... ۴۸۳
- ص ۶۲، سطر ۱۴: منوی ..... ۴۸۳
- ص ۶۲، سطر ۱۵: مذهب ..... ۴۸۳
- [ص ۶۴] ..... ۴۸۳

- ۴۸۳ ..... اشاره
- ۴۸۳ ..... ص ۶۴، سطر ۱: یوسف‌آباد
- ۴۸۴ ..... ص ۶۴، سطر ۶: گرایلی
- ۴۸۴ ..... ص ۶۴، سطر ۲۱: قراچورلو
- ۴۸۵ ..... [ص ۶۵]
- ۴۸۵ ..... اشاره
- ۴۸۵ ..... ص ۶۵، سطر ۵: افناء «۲»
- ۴۸۵ ..... [ص ۶۶]
- ۴۸۵ ..... اشاره
- ۴۸۵ ..... ص ۶۶، سطر ۸: مهجور
- ۴۸۵ ..... ص ۶۶، سطر ۲۰: متواتر
- ۴۸۶ ..... [ص ۶۷]
- ۴۸۶ ..... اشاره
- ۴۸۶ ..... ص ۶۷، سطر ۴: هواجس
- ۴۸۶ ..... ص ۶۷، سطر ۱۳: صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند:
- ۴۸۶ ..... ص ۶۷، سطر ۲۲: غازه
- ۴۸۶ ..... ص ۶۷، سطر ۲۲: گلگونه «۲»
- ۴۸۶ ..... [ص ۶۸]
- ۴۸۶ ..... اشاره
- ۴۸۷ ..... ص ۶۸، سطر ۱: فاخته
- ۴۸۷ ..... ص ۶۸، سطر ۴: تقاعد ورزیدن «۱»
- ۴۸۷ ..... ص ۶۸، سطر ۲۲: کما ینبغی و یلیق
- ۴۸۷ ..... [ص ۶۹]
- ۴۸۷ ..... اشاره

۴۸۷	ص ۶۹، سطر ۴: هدم
۴۸۷	ص ۶۹، سطر ۵: صرصر
۴۸۷	ص ۶۹، سطر ۶: تدمیر
۴۸۷	ص ۶۹، سطر ۱۵: بارگی
۴۸۸	ص ۶۹، سطر ۲۳: معسکر
۴۸۸	[ص ۷۰]
۴۸۸	اشاره
۴۸۸	ص ۷۰، سطر ۱۶: ورطه
۴۸۸	ص ۷۰، سطر ۲۱: سلطان میدان
۴۸۸	[ص ۷۱]
۴۸۸	اشاره
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۱: هودج
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۱: محمل‌کشان
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۷: گزlk «۲»
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۱۳: ایراث
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۱۸: نقاره
۴۸۹	ص ۷۱، سطر ۲۲: کلفت
۴۹۰	[ص ۷۲]
۴۹۰	اشاره
۴۹۰	ص ۷۲، سطر ۱: مین‌باشی
۴۹۰	ص ۷۲، سطر ۱۲: قاین
۴۹۰	ص ۷۲، سطر ۱۵: سنگان «۱»
۴۹۰	ص ۷۳، سطر ۱: مهام
۴۹۱	[ص ۷۳]

- ۴۹۱ ..... اشاره
- ۴۹۱ ..... ص ۷۳، سطر ۲: اسفندین «۱»
- ۴۹۱ ..... ص ۷۳، سطر ۳: هراول
- ۴۹۱ ..... ص ۷۳، سطر ۴: ساقه
- ۴۹۱ ..... ص ۷۳، سطر ۴: جوانغار «۳»
- ۴۹۱ ..... ص ۷۳، سطر ۴: برانغار
- ۴۹۲ ..... ص ۷۳، سطر ۵: مژن آباد
- ۴۹۲ ..... ص ۷۳، سطر ۵: زیرکوه
- ۴۹۲ ..... ص ۷۳، سطر ۷: بختی
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۹: صیف
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۱۱: بهدادین
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۱۳: کید
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۱۶: نیازآباد
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۱۷: جند
- ۴۹۳ ..... ص ۷۳، سطر ۱۷: قاهر
- ۴۹۴ ..... ص ۷۳، سطر ۲۲: سیورسات
- ۴۹۴ ..... [ص ۷۴]
- ۴۹۴ ..... اشاره
- ۴۹۴ ..... ص ۷۴، سطر ۲: باخزر
- ۴۹۴ ..... ص ۷۴، سطر ۴: خواف
- ۴۹۵ ..... ص ۷۴، سطر ۱۸: نوائب
- ۴۹۵ ..... ص ۷۴، سطر ۱۹: احتراق
- ۴۹۵ ..... ص ۷۴، سطر ۲۳: شهب ناقبه
- ۴۹۵ ..... [ص ۷۵]

- ۴۹۵ ..... اشاره
- ۴۹۵ ..... ص ۷۵، سطر ۱: ذات البروج
- ۴۹۵ ..... ص ۷۵، سطر ۱: بادلیج «۱»
- ۴۹۶ ..... ص ۷۵، سطر ۲: ضرب زن
- ۴۹۶ ..... ص ۷۵، سطر ۳: باره
- ۴۹۶ ..... ص ۷۵، سطر ۹: ذیل
- ۴۹۶ ..... ص ۷۵، سطر ۱۱: حشر
- ۴۹۶ ..... ص ۷۵، سطر ۱۴: مطایا
- ۴۹۷ ..... ص ۷۵، سطر ۱۵: متنفس
- ۴۹۷ ..... ص ۷۵، سطر ۱۷: برآباد
- ۴۹۷ ..... [ص ۷۶]
- ۴۹۷ ..... اشاره
- ۴۹۷ ..... ص ۷۶، سطر ۴: وایافته
- ۴۹۷ ..... ص ۷۶، سطر ۶: باولی
- ۴۹۷ ..... ص ۷۶، سطر ۲۰: هاله
- ۴۹۸ ..... [ص ۷۷]
- ۴۹۸ ..... اشاره
- ۴۹۸ ..... ص ۷۷، سطر ۱: ستام
- ۴۹۸ ..... ص ۷۷، سطر ۵: سنجاب بهاری
- ۴۹۸ ..... ص ۷۷، سطر ۶: شعشعه
- ۴۹۸ ..... ص ۷۷، سطر ۷: شتاء
- ۴۹۸ ..... ص ۷۷، سطر ۸: ساحت
- ۴۹۹ ..... ص ۷۷، سطر ۸: غبرا
- ۴۹۹ ..... ص ۷۷، سطر ۱۴: تصدیر

۴۹۹	ص ۷۷، سطر ۱۵: مکمن
۴۹۹	ص ۷۷، سطر ۲۲: عسس
۴۹۹	[ص ۷۸]
۴۹۹	اشاره
۴۹۹	ص ۷۸، سطر ۱۴: معاذیر
۴۹۹	ص ۷۸، سطر ۱۴: محاذیر
۵۰۰	ص ۷۸، سطر ۱۹: سلطان‌آباد
۵۰۰	ص ۷۸، سطر ۲۰: ترشیز «۱»
۵۰۰	ص ۷۸، سطر ۲۳: نغمه دیگر در طنبور افزودن:
۵۰۰	[ص ۷۹]
۵۰۰	اشاره
۵۰۱	ص ۷۹، سطر ۱: خارج آهنگ
۵۰۱	ص ۷۹، سطر ۱۴: مشکان «۱»
۵۰۱	ص ۷۹، سطر ۱۵: بغابری
۵۰۱	[ص ۸۰]
۵۰۱	اشاره
۵۰۱	ص ۸۰، سطر ۱: بیارجمند «۳»
۵۰۲	ص ۸۰، سطر ۳: مقروع سمع
۵۰۲	[ص ۸۱]
۵۰۲	اشاره
۵۰۲	ص ۸۱، سطر ۷: شلنگ
۵۰۲	ص ۸۱، سطر ۲۲: محولات
۵۰۳	[ص ۸۲]
۵۰۳	ص ۸۲، سطر ۲: فیض‌آباد «۴»

- ص ۸۲، سطر ۱۰: گرمه خان «۱» ..... ۵۰۳
- ص ۸۲، سطر ۱۳: تکه ..... ۵۰۳
- ص ۸۲، سطر ۱۳: سالور ..... ۵۰۴
- ص ۸۲، سطر ۲۰: مانه ..... ۵۰۴
- ص ۸۲، سطر ۲۰: سملقان ..... ۵۰۴
- [ص ۸۳] ..... ۵۰۵
- اشاره ..... ۵۰۵
- ص ۸۳، سطر ۷: قلعه یوزباشی ..... ۵۰۵
- ص ۸۳، سطر ۱۱: پل خان داغی ..... ۵۰۵
- ص ۸۳، سطر ۱۵: آغروق ..... ۵۰۵
- ص ۸۳، سطر ۱۶: جبل گرماب ..... ۵۰۵
- [ص ۸۴] ..... ۵۰۶
- ص ۸۴، سطر ۲۳: هزار جریب ..... ۵۰۶
- [ص ۸۵] ..... ۵۰۶
- اشاره ..... ۵۰۶
- ص ۸۵، سطر ۱۲: دأب ..... ۵۰۶
- ص ۸۵، سطر ۱۲: یال‌بند ..... ۵۰۷
- ص ۸۵، سطر ۱۴: قیقاج‌انداز ..... ۵۰۷
- ص ۸۵، سطر ۱۸: بغی ..... ۵۰۷
- ص ۸۵، سطر ۲۰: دهنه ..... ۵۰۷
- [ص ۸۶] ..... ۵۰۸
- ص ۸۶، سطر ۱: اشرف ..... ۵۰۸
- ص ۸۶، سطر ۲: بارفروش ..... ۵۰۸
- ص ۸۶، سطر ۳: آمل ..... ۵۰۹

ص ۸۶، سطر ۵: پیشخانه	۵۰۹
ص ۸۶، سطر ۶: لاریجان	۵۰۹
ص ۸۶، سطر ۱۶: خوار	۵۰۹
ص ۸۶، سطر ۱۶: ورامین	۵۱۰
[ص ۸۷]	۵۱۰
اشاره	۵۱۰
ص ۸۷، سطر ۱۳: خدیو	۵۱۰
ص ۸۷، سطر ۱۳: یساق	۵۱۰
ص ۸۷، سطر ۱۴: خود	۵۱۱
ص ۸۷، سطر ۱۴: مغفر	۵۱۱
ص ۸۷، سطر ۱۴: حضرت	۵۱۱
ص ۸۷، سطر ۱۴: انوار	۵۱۱
ص ۸۷، سطر ۱۶: دوحه	۵۱۱
ص ۸۷، سطر ۱۷: مطری	۵۱۲
ص ۸۷، سطر ۲۰: کلاله	۵۱۲
ص ۸۷، سطر ۲۱: آزار	۵۱۲
[ص ۸۸]	۵۱۲
اشاره	۵۱۲
ص ۸۸، سطر ۱۴: شورآبک	۵۱۲
[ص ۸۹]	۵۱۲
اشاره	۵۱۲
ص ۸۹، سطر ۱۱: النگ یاقوتی	۵۱۳
ص ۸۹، سطر ۱۴: فرمندآباد «۴»	۵۱۳
ص ۸۹، سطر ۱۷: کاریز	۵۱۳



۵۱۳	ص ۸۹، سطر ۱۸: قراول
۵۱۴	ص ۸۹، سطر ۱۸: طرح
۵۱۴	ص ۸۹، سطر ۱۹: قول
۵۱۴	[ص ۹۰]
۵۱۴	اشاره
۵۱۴	ص ۹۰، سطر ۱: استمزاج
۵۱۴	ص ۹۰، سطر ۴: دغارود
۵۱۵	[ص ۹۱]
۵۱۵	اشاره
۵۱۵	ص ۹۱، سطر ۸: رحیل
۵۱۵	ص ۹۱، سطر ۹: هریرود
۵۱۵	[ص ۹۲]
۵۱۵	اشاره
۵۱۵	ص ۹۲، سطر ۳: لئام
۵۱۵	ص ۹۲، سطر ۴: رباط چرخه
۵۱۶	ص ۹۲، سطر ۵: شاده
۵۱۶	ص ۹۲، سطر ۵: تیرپل «۲»
۵۱۶	ص ۹۲، سطر ۶: رباط پریان «۳»
۵۱۶	ص ۹۲، سطر ۸: لمحہ
۵۱۶	ص ۹۲، سطر ۱۶: باد صبا
۵۱۷	[ص ۹۳]
۵۱۷	اشاره
۵۱۷	ص ۹۳، سطر ۶: مویزک
۵۱۷	ص ۹۳، سطر ۱۲: شکیبان

۵۱۷	ص ۹۳، سطر ۲۰: یادگار
۵۱۸	[ص ۹۴]
۵۱۸	اشاره
۵۱۸	ص ۹۴، سطر ۴: تقارب
۵۱۸	ص ۹۴، سطر ۴: فئتین
۵۱۸	ص ۹۴، سطر ۱۶: سفک دماء
۵۱۸	ص ۹۴، سطر ۱۹: غاشیه
۵۱۹	ص ۹۴، سطر ۲۳: تقبیل
۵۱۹	ص ۹۴، سطر ۲۳: خلّاع
۵۱۹	[ص ۹۵]
۵۱۹	اشاره
۵۱۹	ص ۹۵، سطر ۳: جمشیدی
۵۱۹	ص ۹۵، سطر ۴: لنگر
۵۲۰	ص ۹۵، سطر ۱۰: مدت سفر مزبور تا ورود به مشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاد:
۵۲۰	ص ۹۵، سطر ۱۲: مستمال
۵۲۰	ص ۹۵، سطر ۱۸: مطمح نظر
۵۲۰	ص ۹۵، سطر ۲۰: رفع حاصل
۵۲۰	ص ۹۵، سطر ۲۲: تیسر
۵۲۰	[ص ۹۶]
۵۲۰	اشاره
۵۲۱	ص ۹۶، سطر ۱۱: بهادر
۵۲۱	ص ۹۶، سطر ۱۶: قلعه میر سید علی قاضی
۵۲۱	[ص ۹۷]
۵۲۱	اشاره

۵۲۱	ص ۹۷، سطر ۲: مهرداداشتی «۱»
۵۲۱	ص ۹۷، سطر ۹: مومن‌آباد «۲»
۵۲۲	ص ۹۷، سطر ۱۰: مهماندوست
۵۲۲	ص ۹۷، سطر ۲۰: صخره صماء
۵۲۲	[ص ۹۸]
۵۲۲	اشاره
۵۲۲	ص ۹۸، سطر ۲۲: چون هنوز تجربه‌آموز راه و رسم جنگ
۵۲۳	[ص ۹۹]
۵۲۳	اشاره
۵۲۳	ص ۹۹، سطر ۱۰: آهوان
۵۲۳	ص ۹۹، سطر ۱۳: تویه‌دار
۵۲۴	ص ۹۹، سطر ۱۸: طیش
۵۲۴	ص ۹۹، سطر ۲۲: چرخچی
۵۲۴	[ص ۱۰۰]
۵۲۴	اشاره
۵۲۴	ص ۱۰۰، سطر ۲: ساوجبلاغ
۵۲۴	ص ۱۰۰، سطر ۱۵: سردره‌خوار
۵۲۵	[ص ۱۰۱]
۵۲۵	اشاره
۵۲۵	ص ۱۰۱، سطر ۲: خزیمه
۵۲۵	ص ۱۰۱، سطر ۳: نخعی
۵۲۵	ص ۱۰۱، سطر ۳: لاری
۵۲۶	ص ۱۰۱، سطر ۷: مدافع
۵۲۶	[ص ۱۰۲]

- ۵۲۶ ..... اشاره
- ۵۲۶ ..... ص ۱۰۲، سطر ۴: قهرود
- ۵۲۶ ..... ص ۱۰۲، سطر ۵: نطنز
- ۵۲۶ ..... ص ۱۰۲، سطر ۱۴: مورچه خورت
- ۵۲۷ ..... ص ۱۰۲، سطر ۲۰: باغ میران
- ۵۲۷ ..... [ص ۱۰۳]
- ۵۲۷ ..... اشاره
- ۵۲۷ ..... ص ۱۰۳، سطر ۴: بحر محیط
- ۵۲۷ ..... ص ۱۰۳، سطر ۱۰: دبدبه
- ۵۲۸ ..... ص ۱۰۳، سطر ۱۱: خاکبیز
- ۵۲۸ ..... ص ۱۰۳، سطر ۲۱: ثعبان
- ۵۲۸ ..... [ص ۱۰۴]
- ۵۲۸ ..... اشاره
- ۵۲۸ ..... ص ۱۰۴، سطر ۵: صمد
- ۵۲۸ ..... ص ۱۰۴، سطر ۱۱: چغانه
- ۵۲۹ ..... ص ۱۰۴، سطر ۱۶: زبانیان
- ۵۲۹ ..... ص ۱۰۴، سطر ۲۱: راغ
- ۵۲۹ ..... [ص ۱۰۵]
- ۵۲۹ ..... اشاره
- ۵۲۹ ..... ص ۱۰۵، سطر ۲۱: سقرلات
- ۵۲۹ ..... [ص ۱۰۶]
- ۵۲۹ ..... اشاره
- ۵۲۹ ..... ص ۱۰۶، سطر ۱۴: بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون حکم سرمه سلیمانی یافت:
- ۵۳۰ ..... [ص ۱۰۷]

- ص ۱۰۷، سطر ۷: باجگاه ..... ۵۳۰
- ص ۱۰۷، سطر ۹: در هشتم شهر جمادی الاولی وارد اصفهان: ..... ۵۳۰
- [ص ۱۰۸] ..... ۵۳۰
- اشاره ..... ۵۳۰
- ص ۱۰۸، سطر ۸: طرح ..... ۵۳۰
- [ص ۱۰۹] ..... ۵۳۰
- اشاره ..... ۵۳۰
- ص ۱۰۹، سطر ۲: فراهان «۴» ..... ۵۳۱
- ص ۱۰۹، سطر ۳: گلپایگان ..... ۵۳۱
- ص ۱۰۹، سطر ۹: صورت نوعیه ..... ۵۳۱
- ص ۱۰۹، سطر ۱۶: مشهد مادر سلیمان ..... ۵۳۲
- ص ۱۰۹، سطر ۱۹: زرقان ..... ۵۳۲
- [ص ۱۱۰] ..... ۵۳۲
- اشاره ..... ۵۳۲
- ص ۱۱۰، سطر ۷: اشرف با افاغنه بجانب شیراز دست فرار افراخت: ..... ۵۳۲
- ص ۱۱۰، سطر ۱۱: عتبه ..... ۵۳۳
- [ص ۱۱۱] ..... ۵۳۳
- اشاره ..... ۵۳۳
- ص ۱۱۱، سطر ۱۲: ماسکه ..... ۵۳۳
- ص ۱۱۱، سطر ۱۳: تفرس ..... ۵۳۳
- ص ۱۱۱، سطر ۲۰: پل فسا ..... ۵۳۳
- [ص ۱۱۲] ..... ۵۳۳
- اشاره ..... ۵۳۳
- ص ۱۱۲، سطر ۴: میاچو ..... ۵۳۳

- ص ۱۱۲، سطر ۱۱: این المفرد ..... ۵۳۴
- ص ۱۱۲، سطر ۱۵: فتراک ..... ۵۳۴
- [ص ۱۱۳] ..... ۵۳۴
- اشاره ..... ۵۳۴
- ص ۱۱۳، سطر ۱۳: رودخانه لشنی ..... ۵۳۴
- [ص ۱۱۴] ..... ۵۳۴
- اشاره ..... ۵۳۴
- ص ۱۱۴، سطر ۷: شاهچراغ ..... ۵۳۵
- ص ۱۱۴، سطر ۲۲: ابتر ..... ۵۳۵
- ص ۱۱۴، سطر ۲۴: چول ..... ۵۳۵
- [ص ۱۱۵] ..... ۵۳۵
- اشاره ..... ۵۳۵
- ص ۱۱۵، سطر ۷: دشت ارژن ..... ۵۳۵
- ص ۱۱۵، سطر ۷: کازرون ..... ۵۳۶
- ص ۱۱۵، سطر ۸: باشت ..... ۵۳۶
- ص ۱۱۵، سطر ۸: شولستان ..... ۵۳۶
- ص ۱۱۵، سطر ۱۷: ینگچری ..... ۵۳۶
- ص ۱۱۵، سطر ۲۰: طنطنه ..... ۵۳۶
- [ص ۱۱۶] ..... ۵۳۷
- اشاره ..... ۵۳۷
- ص ۱۱۶، سطر ۱۰: رامهرمز ..... ۵۳۷
- ص ۱۱۶، سطر ۱۳: مکلل ..... ۵۳۷
- ص ۱۱۶، سطر ۱۷: مصاهرت ..... ۵۳۷
- ص ۱۱۶، سطر ۱۷ و ۲۰: ..... ۵۳۷

۵۳۸	ص ۱۱۶، سطر ۱۹: بنات
۵۳۸	ص ۱۱۶، سطر ۲۱: حق السعی
۵۳۸	[ص ۱۱۷]
۵۳۸	اشاره
۵۳۸	ص ۱۱۷، سطر ۵: بند رودخانه شوشتر
۵۳۸	ص ۱۱۷، سطر ۶: سادمسد
۵۳۹	ص ۱۱۷، سطر ۱۷: کلک
۵۳۹	ص ۱۱۷، سطر ۲۲: جنابذ
۵۳۹	[ص ۱۱۸]
۵۳۹	اشاره
۵۴۰	ص ۱۱۸، سطر ۲: متجنده
۵۴۰	ص ۱۱۸، سطر ۱۹: سبای
۵۴۰	[ص ۱۱۹]
۵۴۰	اشاره
۵۴۰	ص ۱۱۹، سطر ۳: نهاوند
۵۴۰	ص ۱۱۹، سطر ۱۹: معارک
۵۴۱	[ص ۱۲۰]
۵۴۱	اشاره
۵۴۱	ص ۱۲۰، سطر ۵: خضاب
۵۴۱	ص ۱۲۰، سطر ۱۰: مایعرف
۵۴۱	ص ۱۲۰، سطر ۱۴: خارا
۵۴۱	ص ۱۲۰، سطر ۱۴: توپسرکان
۵۴۲	ص ۱۲۰، سطر ۱۹: هشتروود
۵۴۲	[ص ۱۲۱]

۵۴۲	.....	اشاره
۵۴۲	.....	ص ۱۲۱، سطر ۸: سلیم النفس
۵۴۲	.....	ص ۱۲۱، سطر ۱۱: مخافت
۵۴۲	.....	ص ۱۲۱، سطر ۱۵: عاکفان
۵۴۲	.....	ص ۱۲۱، سطر ۱۶: تحاشی
۵۴۳	.....	[ص ۱۲۲]
۵۴۳	.....	اشاره
۵۴۳	.....	ص ۱۲۲، سطر ۱: زنگنه
۵۴۳	.....	ص ۱۲۲، سطر ۱: کلهر
۵۴۳	.....	ص ۱۲۲، سطر ۳: منقلای
۵۴۳	.....	ص ۱۲۲، سطر ۷: لمعان
۵۴۳	.....	ص ۱۲۲، سطر ۷: اسدآباد
۵۴۴	.....	ص ۱۲۲، سطر ۱۶: یراق
۵۴۴	.....	ص ۱۲۲، سطر ۱۸: ترجمان
۵۴۴	.....	ص ۱۲۲، سطر ۱۹: دره‌جزین
۵۴۴	.....	[ص ۱۲۳]
۵۴۵	.....	اشاره
۵۴۵	.....	ص ۱۲۳، سطر ۱: کولان
۵۴۵	.....	ص ۱۲۳، سطر ۷: غدار
۵۴۵	.....	ص ۱۲۳، سطر ۸: تهاون
۵۴۵	.....	ص ۱۲۳، سطر ۸: مورث
۵۴۶	.....	ص ۱۲۳، سطر ۲۰: تهزیز
۵۴۶	.....	[ص ۱۲۴]
۵۴۶	.....	اشاره



۵۴۶	ص ۱۲۴، سطر ۱۱: قتل اشرف افغان:
۵۴۶	ص ۱۲۴، سطر ۱۳: لار
۵۴۷	ص ۱۲۴، سطر ۱۶: بم
۵۴۷	ص ۱۲۴، سطر ۱۶: نرماشیر
۵۴۷	ص ۱۲۴، سطر ۱۹: هیرمند
۵۴۷	ص ۱۲۴، سطر ۲۱: لکی
۵۴۸	ص ۱۲۴، سطر ۲۱: گرمسیر
۵۴۸	[ص ۱۲۵]
۵۴۸	اشاره
۵۴۸	ص ۱۲۵، سطر ۲: زردکوه
۵۴۸	ص ۱۲۵، سطر ۳: شورابک
۵۴۸	ص ۱۲۵، سطر ۱۵: راز
۵۴۹	ص ۱۲۵، سطر ۱۵: مزاج
۵۴۹	ص ۱۲۵، سطر ۲۰: حرز
۵۴۹	ص ۱۲۵، سطر ۲۰: تعویذ
۵۴۹	[ص ۱۲۶]
۵۴۹	اشاره
۵۴۹	ص ۱۲۶، سطر ۵: دمدم
۵۵۰	ص ۱۲۶، سطر ۷: صفاخانه
۵۵۰	ص ۱۲۶، سطر ۹: میاندواب
۵۵۱	ص ۱۲۶، سطر ۱۳: قزل‌اوزن
۵۵۱	ص ۱۲۶، سطر ۲۰: ساوجبلاغ مگری
۵۵۱	ص ۱۲۶، سطر ۲۰: دهخوارقان
۵۵۲	[ص ۱۲۷]

- ۵۵۲ ..... اشاره
- ۵۵۲ ..... ص ۱۲۷، سطر ۴: کوه سرخاب
- ۵۵۲ ..... ص ۱۲۷، سطر ۱۳: صوفیان
- ۵۵۲ ..... ص ۱۲۷، سطر ۲۱: کوه خواجهمرجان
- ۵۵۲ ..... [ص ۱۲۸]
- ۵۵۲ ..... اشاره
- ۵۵۲ ..... ص ۱۲۸، سطر ۳: و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس‌گون:
- ۵۵۳ ..... ص ۱۲۸، سطر ۸: سهیلان
- ۵۵۳ ..... ص ۱۲۸، سطر ۱۲: مردم چشم
- ۵۵۳ ..... ص ۱۲۸، سطر ۱۲: اطاله‌نظر
- ۵۵۳ ..... [ص ۱۲۹]
- ۵۵۳ ..... اشاره
- ۵۵۳ ..... ص ۱۲۹، سطر ۸: خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان:
- ۵۵۵ ..... [ص ۱۳۰]
- ۵۵۵ ..... اشاره
- ۵۵۶ ..... ص ۱۳۰، سطر ۱۱: استره
- ۵۵۶ ..... [ص ۱۳۱]
- ۵۵۶ ..... اشاره
- ۵۵۶ ..... ص ۱۳۱، سطر ۴: نخجوان
- ۵۵۶ ..... [ص ۱۳۳]
- ۵۵۶ ..... اشاره
- ۵۵۶ ..... ص ۱۳۳، سطر ۱: سده
- ۵۵۷ ..... [ص ۱۳۴]
- ۵۵۷ ..... اشاره

- ص ۱۳۴، سطر ۱: علمدشت ..... ۵۵۷
- ص ۱۳۴، سطر ۱: زرگران ..... ۵۵۷
- ص ۱۳۴، سطر ۱۶: مقدم ..... ۵۵۷
- ص ۱۳۴، سطر ۲۰: جنان ..... ۵۵۷
- ..... [ص ۱۳۶] ۵۵۷
- ..... اشاره ۵۵۷
- ص ۱۳۶، سطر ۱: نکث عهد ..... ۵۵۸
- ص ۱۳۶، سطر ۱۷: ایوان کی «۱» ..... ۵۵۸
- ص ۱۳۶، سطر ۱۷: یموت ..... ۵۵۸
- ..... [ص ۱۳۷] ۵۵۸
- ..... اشاره ۵۵۸
- ص ۱۳۷، سطر ۲: یورش میدان ..... ۵۵۸
- ص ۱۳۷، سطر ۶: صیاد ..... ۵۵۹
- ص ۱۳۷، سطر ۶: مطار ..... ۵۵۹
- ص ۱۳۷، سطر ۶: التواء ..... ۵۵۹
- ص ۱۳۷، سطر ۷: کاله‌دریا ..... ۵۵۹
- ص ۱۳۷، سطر ۷: آغریچه ..... ۵۵۹
- ص ۱۳۷، سطر ۸: خییوق ..... ۵۶۰
- ص ۱۳۷، سطر ۹: آلاداغ ..... ۵۶۰
- ص ۱۳۷، سطر ۹: سیمیار ..... ۵۶۱
- ص ۱۳۷، سطر ۱۱: آب گرگان ..... ۵۶۱
- ص ۱۳۷، سطر ۱۳: قراباغ ..... ۵۶۱
- ..... [ص ۱۳۸] ۵۶۱
- ..... اشاره ۵۶۱

- ص ۱۳۸، سطر ۱۵: زهر هلاهل ..... ۵۶۱
- [ص ۱۳۹] ..... ۵۶۲
- اشاره ..... ۵۶۲
- ص ۱۳۹، سطر ۱۴: ایوار ..... ۵۶۲
- [ص ۱۴۰] ..... ۵۶۲
- اشاره ..... ۵۶۲
- ص ۱۴۰، سطر ۱: موشک ..... ۵۶۲
- ص ۱۴۰، سطر ۹: فروسیت ..... ۵۶۲
- [ص ۱۴۱] ..... ۵۶۲
- اشاره ..... ۵۶۲
- ص ۱۴۱، سطر ۶: سنخواست «۱» ..... ۵۶۲
- ص ۱۴۱، سطر ۲۳: بسیط غیرا ..... ۵۶۳
- [ص ۱۴۲] ..... ۵۶۳
- اشاره ..... ۵۶۳
- ص ۱۴۲، سطر ۲: طوی ..... ۵۶۳
- ص ۱۴۲، سطر ۱۱: قران سعدین ..... ۵۶۳
- ص ۱۴۲، سطر ۱۱: اتصال نیرین ..... ۵۶۳
- [ص ۱۴۳] ..... ۵۶۳
- اشاره ..... ۵۶۳
- ص ۱۴۳، سطر ۳: طرسخون ..... ۵۶۳
- ص ۱۴۳، سطر ۱۹: استکانت ..... ۵۶۴
- [ص ۱۴۴] ..... ۵۶۴
- اشاره ..... ۵۶۴
- ص ۱۴۴، سطر ۱۲: مضمار ..... ۵۶۴

- ص ۱۴۵] ..... ۵۶۴
- اشاره ..... ۵۶۴
- ص ۱۴۵، سطر ۵: زرتاری ..... ۵۶۴
- ص ۱۴۵، سطر ۱۳: پوچ کام ..... ۵۶۵
- ص ۱۴۵، سطر ۱۸: رباط تومان ..... ۵۶۵
- ص ۱۴۵، سطر ۲۰: شبش «۱» ..... ۵۶۵
- ص ۱۴۵، سطر ۲۳: نقره ..... ۵۶۶
- ص ۱۴۶] ..... ۵۶۶
- اشاره ..... ۵۶۶
- ص ۱۴۶، سطر ۲: چهارآینه ..... ۵۶۶
- ص ۱۴۶، سطر ۱۷: از اتفاقات برجی در سر نهر بحکم خدیو والا: ..... ۵۶۶
- ص ۱۴۷] ..... ۵۶۶
- اشاره ..... ۵۶۶
- ص ۱۴۷، سطر ۱: شیرفلک ..... ۵۶۷
- ص ۱۴۷، سطر ۷: تخت سفر «۱» ..... ۵۶۷
- ص ۱۴۸] ..... ۵۶۷
- اشاره ..... ۵۶۷
- ص ۱۴۸، سطر ۲: منجلی ..... ۵۶۷
- ص ۱۴۸، سطر ۴: ساق سلمان «۲» ..... ۵۶۷
- ص ۱۴۸، سطر ۸: عرین ..... ۵۶۸
- ص ۱۴۹] ..... ۵۶۸
- اشاره ..... ۵۶۸
- ص ۱۴۹، سطر ۹: خاش ..... ۵۶۸
- ص ۱۴۹، سطر ۱۰: کده ..... ۵۶۸

۵۶۸	ص ۱۴۹، سطر ۱۵: زنده‌جان
۵۶۸	ص ۱۴۹، سطر ۱۵: کبوتر خان «۴»
۵۶۹	ص ۱۴۹، سطر ۱۶: پیل مالان
۵۶۹	ص ۱۴۹، سطر ۱۶: دهنو
۵۶۹	ص ۱۴۹، سطر ۱۹: شمشادآباد
۵۶۹	[ص ۱۵۰]
۵۶۹	اشاره
۵۶۹	ص ۱۵۰، سطر ۳: جوزاء
۵۷۰	ص ۱۵۰، سطر ۵: حائل
۵۷۰	ص ۱۵۰، سطر ۵: هائل
۵۷۰	[ص ۱۵۱]
۵۷۰	اشاره
۵۷۰	ص ۱۵۱، سطر ۸: ناگهان
۵۷۰	ص ۱۵۱، سطر ۱۱: مورچل
۵۷۱	ص ۱۵۱، سطر ۱۳: اوبه
۵۷۱	ص ۱۵۱، سطر ۱۳: شاقلان
۵۷۱	ص ۱۵۱، سطر ۱۳: ساخر «۲»
۵۷۱	ص ۱۵۱، سطر ۱۳: تایمنی «۳»
۵۷۱	[ص ۱۵۲]
۵۷۲	اشاره
۵۷۲	ص ۱۵۲، سطر ۶: کرخ
۵۷۲	ص ۱۵۲، سطر ۱۹: اردوخان
۵۷۲	[ص ۱۵۳]
۵۷۲	اشاره

- ص ۱۵۳، سطر ۵: چیچکتو ..... ۵۷۲
- ص ۱۵۳، سطر ۵: میمنه ..... ۵۷۳
- ص ۱۵۳، سطر ۹: اصطناع «۲» ..... ۵۷۳
- [ص ۱۵۴] ..... ۵۷۳
- اشاره ..... ۵۷۳
- ص ۱۵۴، سطر ۱۰: بست ..... ۵۷۳
- ص ۱۵۴، سطر ۱۰: گرشک ..... ۵۷۴
- ص ۱۵۴، سطر ۱۲: پاروخان ..... ۵۷۴
- ص ۱۵۴، سطر ۱۴: کاخ ..... ۵۷۴
- ص ۱۵۴، سطر ۱۵: طبس ..... ۵۷۴
- [ص ۱۵۵] ..... ۵۷۴
- ص ۱۵۵، سطر ۱۱: شبلی کوه ..... ۵۷۵
- ص ۱۵۵، سطر ۱۲: فراه رود ..... ۵۷۵
- [ص ۱۵۶] ..... ۵۷۵
- اشاره ..... ۵۷۵
- ص ۱۵۶، سطر ۳: چنبران ..... ۵۷۵
- [ص ۱۵۷] ..... ۵۷۵
- اشاره ..... ۵۷۵
- ص ۱۵۷، سطر ۲: پرویزن ..... ۵۷۵
- ص ۱۵۷، سطر ۳: بیختن ..... ۵۷۵
- ص ۱۵۷، سطر ۲۰: مروحه ..... ۵۷۶
- [ص ۱۵۸] ..... ۵۷۶
- اشاره ..... ۵۷۶
- ص ۱۵۸، سطر ۱: زردگوش ..... ۵۷۶

- ص ۱۵۸، سطر ۲: از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر: ..... ۵۷۶
- ص ۱۵۸، سطر ۱۲: باتو خان ..... ۵۷۶
- [ص ۱۶۰] ..... ۵۷۶
- اشاره ..... ۵۷۷
- ص ۱۶۰، سطر ۳: قلعه سفید ..... ۵۷۷
- ص ۱۶۰، سطر ۶: چشمه قرنفل ..... ۵۷۷
- ص ۱۶۰، سطر ۷: موسی دانگی بتاخت بادغیسات رفت، بامر والا جمعی بتعاقب او مأمور شدند: ..... ۵۷۷
- ص ۱۶۰، سطر ۸: جبرئیل ..... ۵۷۷
- ص ۱۶۰، سطر ۱۴: دربند گاو شیر «۱» ..... ۵۷۸
- ص ۱۶۰، سطر ۲۰: سیاووشان «۲» ..... ۵۷۸
- ص ۱۶۰، سطر ۲۲: کورزان ..... ۵۷۸
- [ص ۱۶۱] ..... ۵۷۸
- اشاره ..... ۵۷۸
- ص ۱۶۱، سطر ۴: قدرانداز ..... ۵۷۹
- ص ۱۶۱، سطر ۱۵: تباشیر ..... ۵۷۹
- [ص ۱۶۲] ..... ۵۷۹
- اشاره ..... ۵۷۹
- ص ۱۶۲، سطر ۶: مطموره ..... ۵۷۹
- ص ۱۶۲، سطر ۷: کبرزان ..... ۵۷۹
- [ص ۱۶۳] ..... ۵۷۹
- اشاره ..... ۵۷۹
- ص ۱۶۳، سطر ۱۳: شیرم ..... ۵۷۹
- [ص ۱۶۴] ..... ۵۸۰
- اشاره ..... ۵۸۰



۵۸۰	ص ۱۶۴، سطر ۲: تمران
۵۸۰	ص ۱۶۴، سطر ۱۵: گازرگاه
۵۸۰	ص ۱۶۴، سطر ۲۰: هرات
۵۸۲	[ص ۱۶۵]
۵۸۲	اشاره
۵۸۲	ص ۱۶۵، سطر ۱۱: قلعه «۱»
۵۸۲	[ص ۱۶۶]
۵۸۲	اشاره
۵۸۲	ص ۱۶۶، سطر ۲۱: قمر
۵۸۲	[ص ۱۶۷]
۵۸۲	اشاره
۵۸۳	ص ۱۶۷، سطر ۱۴: چاه نجم الدین
۵۸۳	ص ۱۶۷، سطر ۱۵: پانات
۵۸۴	ص ۱۶۷، سطر ۱۸: گرمسیرات
۵۸۴	[ص ۱۶۸]
۵۸۴	اشاره
۵۸۴	ص ۱۶۸، سطر ۱۱: دلخک «۱»
۵۸۴	ص ۱۶۸، سطر ۱۷: کمون
۵۸۴	ص ۱۶۸، سطر ۱۷: لعل بدخشی
۵۸۵	[ص ۱۶۹]
۵۸۵	اشاره
۵۸۵	ص ۱۶۹، سطر ۱۹: صماخ
۵۸۵	[ص ۱۷۰]
۵۸۵	اشاره

- ص ۱۷۰، سطر ۵: شمامه ..... ۵۸۵
- ص ۱۷۰، سطر ۱۰: جماعت رومیه اردوباد و نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان: ..... ۵۸۵
- ص ۱۷۰، سطر ۱۰: اردوباد ..... ۵۸۶
- ص ۱۷۰، سطر ۱۲: کر ..... ۵۸۶
- ص ۱۷۰، سطر ۱۱: علی پاشا حکیم اغلی ..... ۵۸۶
- [ص ۱۷۱] ..... ۵۸۶
- اشاره ..... ۵۸۶
- ص ۱۷۱، سطر ۱۱: کرد خان «۲» ..... ۵۸۷
- ص ۱۷۱، سطر ۱۹: خارخار ..... ۵۸۷
- [ص ۱۷۲] ..... ۵۸۷
- اشاره ..... ۵۸۷
- ص ۱۷۲، سطر ۵: هرب ..... ۵۸۷
- ص ۱۷۲، سطر ۶: توزک ..... ۵۸۷
- ص ۱۷۲، سطر ۸: منکوس ..... ۵۸۷
- ص ۱۷۲، سطر ۱۵: ساروق ..... ۵۸۷
- [ص ۱۷۳] ..... ۵۸۸
- اشاره ..... ۵۸۸
- ص ۱۷۳، سطر ۵: عباس آباد ..... ۵۸۸
- ص ۱۷۳، سطر ۱۶: در بیان مصالحه شاه طهماسب: ..... ۵۸۸
- ص ۱۷۳، سطر ۲۲: ماردین ..... ۵۸۸
- [ص ۱۷۴] ..... ۵۸۹
- اشاره ..... ۵۸۹
- ص ۱۷۴، سطر ۷: قورچی باشی ..... ۵۸۹
- ص ۱۷۴، سطر ۱۱: ارپالیق ..... ۵۸۹

- ۵۸۹ ..... [ص ۱۷۵].....
- ۵۸۹ ..... اشاره.....
- ۵۸۹ ..... ص ۱۷۵، سطر ۱۴: نیوش.....
- ۵۸۹ ..... [ص ۱۷۶].....
- ۵۸۹ ..... اشاره.....
- ۵۹۰ ..... ص ۱۷۶، سطر ۶: مقالید «۱».....
- ۵۹۰ ..... ص ۱۷۶، سطر ۱۲: ارس.....
- ۵۹۰ ..... [ص ۱۷۹].....
- ۵۹۰ ..... اشاره.....
- ۵۹۰ ..... ص ۱۷۹، سطر ۷: قوشخانه.....
- ۵۹۰ ..... ص ۱۷۹، سطر ۷: جرمغان.....
- ۵۹۰ ..... ص ۱۷۹، سطر ۷: حاجیلر.....
- ۵۹۱ ..... ص ۱۷۹، سطر ۱۰: چندیز.....
- ۵۹۱ ..... ص ۱۷۹، سطر ۱۶: آبکده لیک.....
- ۵۹۱ ..... ص ۱۷۹، سطر ۱۷: چشمه حسینخان.....
- ۵۹۲ ..... ص ۱۷۹، سطر ۱۸: پویان.....
- ۵۹۲ ..... [ص ۱۸۰].....
- ۵۹۲ ..... اشاره.....
- ۵۹۲ ..... ص ۱۸۰، سطر ۱: سفتن.....
- ۵۹۲ ..... ص ۱۸۰، سطر ۱: منقبت.....
- ۵۹۲ ..... ص ۱۸۰، سطر ۱۴: سیلاخور.....
- ۵۹۳ ..... ص ۱۸۰، سطر ۱۴: جابلق.....
- ۵۹۳ ..... [ص ۱۸۱].....
- ۵۹۳ ..... اشاره.....

- ص ۱۸۱، سطر ۱۵: خورنق ..... ۵۹۳
- ص ۱۸۱، سطر ۱۵: سدیر ..... ۵۹۳
- [ص ۱۸۲] ..... ۵۹۳
- اشاره ..... ۵۹۳
- ص ۱۸۲، سطر ۴: ضراعت ..... ۵۹۴
- ص ۱۸۲، سطر ۷: خورشیدکلاه ..... ۵۹۴
- [ص ۱۸۳] ..... ۵۹۴
- اشاره ..... ۵۹۴
- ص ۱۸۳، سطر ۲۰: شهرک گرایلی ..... ۵۹۴
- [ص ۱۸۴] ..... ۵۹۵
- اشاره ..... ۵۹۵
- ص ۱۸۴، سطر ۱۱: مشهد مصریان ..... ۵۹۵
- ص ۱۸۴، سطر ۲۰: اترک ..... ۵۹۵
- ص ۱۸۴، سطر ۲۱: رود جرجان ..... ۵۹۵
- [ص ۱۸۵] ..... ۵۹۶
- اشاره ..... ۵۹۶
- ص ۱۸۵، سطر ۳: علی بولاغی ..... ۵۹۶
- ص ۱۸۵، سطر ۳: قوشه ..... ۵۹۶
- ص ۱۸۵، سطر ۶: تنقیح ..... ۵۹۶
- ص ۱۸۵، سطر ۹: شهریار ..... ۵۹۷
- [ص ۱۸۶] ..... ۵۹۷
- اشاره ..... ۵۹۷
- ص ۱۸۶، سطر ۹: دورباش ..... ۵۹۷
- ص ۱۸۶، سطر ۹: باهره ..... ۵۹۷

- ص ۱۸۶، سطر ۱۲: میدان نقش جهان ..... ۵۹۷
- ص ۱۸۶، سطر ۱۳: لولی ..... ۵۹۸
- ص ۱۸۶، سطر ۱۵: سیاه مستی ..... ۵۹۸
- ص ۱۸۶، سطر ۲۰: تجرع ..... ۵۹۸
- ص ۱۸۶، سطر ۲۱: اقداح ..... ۵۹۸
- ص ۱۸۶، سطر ۲۱: راح ..... ۵۹۸
- ص ۱۸۶، سطر ۲۲: پیمانہ پیمودن ..... ۵۹۸
- [ص ۱۸۷] ..... ۵۹۹
- اشاره ..... ۵۹۹
- ص ۱۸۷، سطر ۱۹: نوبت ..... ۵۹۹
- ص ۱۸۷، سطر ۲۴: طالار طویله ..... ۵۹۹
- [ص ۱۸۸] ..... ۶۰۰
- اشاره ..... ۶۰۰
- ص ۱۸۸، سطر ۱۰: تبیین این احوال آنکه: ..... ۶۰۰
- ص ۱۸۸، سطر ۱۳: شتم ..... ۶۰۰
- [ص ۱۸۹] ..... ۶۰۰
- اشاره ..... ۶۰۰
- ص ۱۸۹، سطر ۴: هوله ..... ۶۰۰
- ص ۱۸۹، سطر ۵: سبزچشمه ..... ۶۰۰
- ص ۱۸۹، سطر ۱۰: بنوار ..... ۶۰۱
- ص ۱۸۹، سطر ۱۳: هفت‌لنگ ..... ۶۰۱
- ص ۱۸۹، سطر ۱۵: هلیلان ..... ۶۰۱
- ص ۱۸۹، سطر ۱۶: امام‌زاده سهل‌علی ..... ۶۰۱
- ص ۱۸۹، سطر ۱۸: سرابند ..... ۶۰۲

- ص ۱۹۰ [ ] ..... ۶۰۲
- اشاره ..... ۶۰۲
- ص ۱۹۰، سطر ۳: کرکوک ..... ۶۰۲
- ص ۱۹۰، سطر ۷: ماهی دشت ..... ۶۰۲
- ص ۱۹۰، سطر ۹: زهاب ..... ۶۰۲
- ص ۱۹۰، سطر ۱۴: کردند ..... ۶۰۳
- ص ۱۹۰، سطر ۱۷: کاروان ..... ۶۰۳
- ص ۱۹۰، سطر ۱۸: قلاووزی ..... ۶۰۳
- ص ۱۹۱ [ ] ..... ۶۰۳
- اشاره ..... ۶۰۳
- ص ۱۹۱، سطر ۴: کریوه ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۱، سطر ۹: ناوک ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۲ [ ] ..... ۶۰۴
- اشاره ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۲، سطر ۳: سهیل ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۲، سطر ۸: جوزهر ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۲، سطر ۹: اخترمه ..... ۶۰۴
- ص ۱۹۲، سطر ۱۵: بهروز ..... ۶۰۵
- ص ۱۹۲، سطر ۱۷: قره چولان ..... ۶۰۵
- ص ۱۹۲، سطر ۲۱: قلعه علی بیک ..... ۶۰۵
- ص ۱۹۳ [ ] ..... ۶۰۵
- اشاره ..... ۶۰۵
- ص ۱۹۳، سطر ۱: بلادت ..... ۶۰۶
- ص ۱۹۳، سطر ۲: دیاله ..... ۶۰۶

- ص ۱۹۳، سطر ۵: خرماتو «۱» ..... ۶۰۶
- ص ۱۹۳، سطر ۱۴: قرآنیه ..... ۶۰۶
- ص ۱۹۳، سطر ۱۴: کربی ..... ۶۰۷
- ص ۱۹۳، سطر ۲۰: دیاربکر ..... ۶۰۷
- [ص ۱۹۴] ..... ۶۰۷
- اشاره ..... ۶۰۷
- ص ۱۹۴، سطر ۳: رباط خان ..... ۶۰۸
- ص ۱۹۴، سطر ۷: جسر بهروز ..... ۶۰۸
- ص ۱۹۴، سطر ۱۳: ینگجه ..... ۶۰۸
- ص ۱۹۴، سطر ۱۶: کوی ..... ۶۰۸
- [ص ۱۹۵] ..... ۶۰۸
- اشاره ..... ۶۰۸
- ص ۱۹۵، سطر ۱۱: سران تپه ..... ۶۰۹
- ص ۱۹۵، سطر ۱۳: شادوران ..... ۶۰۹
- [ص ۱۹۶] ..... ۶۰۹
- اشاره ..... ۶۰۹
- ص ۱۹۶، سطر ۱۲: مندلیج «۱» ..... ۶۰۹
- ص ۱۹۶، سطر ۱۴: دولاب ..... ۶۰۹
- [ص ۱۹۷] ..... ۶۰۹
- اشاره ..... ۶۰۹
- ص ۱۹۷، سطر ۲: نمسه ..... ۶۰۹
- ص ۱۹۷، سطر ۵: دوخاله «۳» ..... ۶۱۰
- ص ۱۹۷، سطر ۸: نهروان ..... ۶۱۰
- ص ۱۹۷، سطر ۱۳: براعت استهلال ..... ۶۱۰

- ص ۱۹۷، سطر ۲۲: حظیره ..... ۶۱۰
- [ص ۱۹۸] ..... ۶۱۱
- اشاره ..... ۶۱۱
- ص ۱۹۸، سطر ۷: مسجد برائی ..... ۶۱۱
- ص ۱۹۸، سطر ۱۵: غرفه ..... ۶۱۱
- [ص ۲۰۰] ..... ۶۱۱
- اشاره ..... ۶۱۱
- ص ۲۰۰، سطر ۷: روماحیه «۳» ..... ۶۱۱
- ص ۲۰۰، سطر ۷: سرمن‌رای ..... ۶۱۲
- ص ۲۰۰، سطر ۷: حله «۱» ..... ۶۱۲
- [ص ۲۰۱] ..... ۶۱۳
- اشاره ..... ۶۱۳
- ص ۲۰۱، سطر ۱: بنی لام ..... ۶۱۳
- ص ۲۰۱، سطر ۶: عوض «۱» ..... ۶۱۳
- ص ۲۰۱، سطر ۲۱: شاخ‌شانه ..... ۶۱۳
- [ص ۲۰۲] ..... ۶۱۳
- اشاره ..... ۶۱۳
- ص ۲۰۲، سطر ۷: از شدت محاصره کار قلعگیان بغداد بحد اضطرار انجامید: ..... ۶۱۳
- ص ۲۰۲، سطر ۱۵: توپال عثمان پاشا ..... ۶۱۴
- [ص ۲۰۳] ..... ۶۱۴
- اشاره ..... ۶۱۵
- ص ۲۰۳، سطر ۷: چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را ممر عبور ساخته می‌آمدند: ..... ۶۱۵
- ص ۲۰۳، سطر ۱۰: زخار ..... ۶۱۵
- [ص ۲۰۴] ..... ۶۱۵



- ۶۱۶ ..... اشاره
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۴، سطر ۱۴: حوت
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۴، سطر ۱۵: عین الثور
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۴، سطر ۲۰: سمندر
- ۶۱۶ ..... [ص ۲۰۵]
- ۶۱۶ ..... اشاره
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۵، سطر ۱: ریاض
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۵، سطر ۱۰: ابرش
- ۶۱۶ ..... ص ۲۰۵، سطر ۱۴: قلب شتا
- ۶۱۷ ..... [ص ۲۰۶]
- ۶۱۷ ..... اشاره
- ۶۱۷ ..... ص ۲۰۶، سطر ۶: بهریز
- ۶۱۷ ..... ص ۲۰۶، سطر ۹: حسکه
- ۶۱۷ ..... [ص ۲۰۸]
- ۶۱۷ ..... اشاره
- ۶۱۷ ..... ص ۲۰۸، سطر ۱۹: قراچه داغ «۲»
- ۶۱۷ ..... [ص ۲۱۰]
- ۶۱۸ ..... اشاره
- ۶۱۸ ..... ص ۲۱۰، سطر ۲۰: انهاء
- ۶۱۸ ..... ص ۲۱۰، سطر ۲۱: ادرنه
- ۶۱۸ ..... [ص ۲۱۱]
- ۶۱۸ ..... اشاره
- ۶۱۸ ..... ص ۲۱۱، سطر ۱: جم شاه «۱»
- ۶۱۸ ..... ص ۲۱۱، سطر ۶: موطنی

- ص ۲۱۱، سطر ۲۰: قمچی ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۱، سطر ۲۱: بوادی ..... ۶۱۹
- [ص ۲۱۲] ..... ۶۱۹
- اشاره ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۲، سطر ۲۳: جایدر ..... ۶۱۹
- [ص ۲۱۳] ..... ۶۱۹
- اشاره ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۳، سطر ۹: ژرف ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۳، سطر ۱۲: لیلان ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۳، سطر ۱۳: منجوق ..... ۶۱۹
- ص ۲۱۳، سطر ۱۴: عیوق ..... ۶۲۰
- ص ۲۱۳، سطر ۱۵: قلعه علمداران ..... ۶۲۰
- ص ۲۱۳، سطر ۱۷: یسال ..... ۶۲۰
- [ص ۲۱۴] ..... ۶۲۰
- اشاره ..... ۶۲۰
- ص ۲۱۴، سطر ۱۰: پهلو تهی کردن ..... ۶۲۰
- ص ۲۱۴، سطر ۱۵: قوائم ..... ۶۲۱
- ص ۲۱۴، سطر ۲۰: مسکت ..... ۶۲۱
- [ص ۲۱۵] ..... ۶۲۱
- اشاره ..... ۶۲۱
- ص ۲۱۵، سطر ۶: بلباس ..... ۶۲۱
- ص ۲۱۵، سطر ۶: به ..... ۶۲۱
- ص ۲۱۵، سطر ۷: آق دربند ..... ۶۲۱
- ص ۲۱۵، سطر ۱۶: طاق سلطان «۲» ..... ۶۲۱

- ص ۲۱۵، سطر ۹: شهرزور ..... ۶۲۲
- [ص ۲۱۶] ..... ۶۲۲
- اشاره ..... ۶۲۲
- ص ۲۱۶، سطر ۳: نیسان ..... ۶۲۲
- [ص ۲۱۷] ..... ۶۲۲
- اشاره ..... ۶۲۲
- ص ۲۱۷، سطر ۴: سورداش ..... ۶۲۳
- ص ۲۱۷، سطر ۸: بازین «۱» ..... ۶۲۳
- [ص ۲۱۸] ..... ۶۲۳
- اشاره ..... ۶۲۳
- ص ۲۱۸، سطر ۸: بعد فئتين بمساحت ربع فرسخ رسیده بود: ..... ۶۲۳
- ص ۲۱۸، سطر ۱۱: جنیبت ..... ۶۲۳
- [ص ۲۱۹] ..... ۶۲۳
- اشاره ..... ۶۲۳
- ص ۲۱۹، سطر ۵: سال ..... ۶۲۳
- ص ۲۱۹، سطر ۱۱: بانه ..... ۶۲۴
- [ص ۲۲۰] ..... ۶۲۴
- اشاره ..... ۶۲۴
- ص ۲۲۰، سطر ۱۹: حسان «۱» ..... ۶۲۴
- ص ۲۲۰، سطر ۱۹: بادرای «۲» ..... ۶۲۴
- [ص ۲۲۳] ..... ۶۲۵
- اشاره ..... ۶۲۵
- ص ۲۲۳، سطر ۱: کعب ..... ۶۲۵
- ص ۲۲۳، سطر ۳: باغسای «۱» ..... ۶۲۵

- ص ۲۲۳، سطر ۵: بیان ..... ۶۲۵
- [ص ۲۲۴] ..... ۶۲۶
- اشاره ..... ۶۲۶
- ص ۲۲۴، سطر ۵: خیرآباد ..... ۶۲۶
- ص ۲۲۴، سطر ۶: دوگنبدان ..... ۶۲۶
- ص ۲۲۴، سطر ۱۷: سماک ..... ۶۲۶
- ص ۲۲۴، سطر ۲۲: ژاله ..... ۶۲۶
- ص ۲۲۴، سطر ۲۲: غمام ..... ۶۲۷
- ص ۲۲۴، سطر ۲۳: رشحات ..... ۶۲۷
- ص ۲۲۴، سطر ۲۳: سحاب «۲» ..... ۶۲۷
- [ص ۲۲۵] ..... ۶۲۷
- اشاره ..... ۶۲۷
- ص ۲۲۵، سطر ۸: تنگ‌کرا ..... ۶۲۷
- ص ۲۲۵، سطر ۸: فهلیان ..... ۶۲۸
- ص ۲۲۵، سطر ۱۷: میمند ..... ۶۲۸
- [ص ۲۲۶] ..... ۶۲۸
- اشاره ..... ۶۲۸
- ص ۲۲۶، سطر ۶: دار البوار ..... ۶۲۸
- ص ۲۲۶، سطر ۱۷: قلعه کعبی ..... ۶۲۹
- ص ۲۲۶، سطر ۲۲: قماط ..... ۶۲۹
- [ص ۲۲۷] ..... ۶۲۹
- اشاره ..... ۶۲۹
- ص ۲۲۷، سطر ۴: اورنگ ..... ۶۲۹
- ص ۲۲۷، سطر ۶: مشیمه ..... ۶۲۹

- ص ۲۲۷، سطر ۷: نرگس شهلا ..... ۶۲۹
- ص ۲۲۷، سطر ۱۱: شباط ..... ۶۲۹
- [ص ۲۲۸] ..... ۶۳۰
- اشاره ..... ۶۳۰
- ص ۲۲۸، سطر ۳: آسپاس ..... ۶۳۰
- ص ۲۲۸، سطر ۳: ایزد خواست ..... ۶۳۰
- ص ۲۲۸، سطر ۹: شمیم ..... ۶۳۰
- ص ۲۲۸، سطر ۱۹: دروازه خواجه ..... ۶۳۰
- ص ۲۲۸، سطر ۱۹: راسته بازار اصفهان ..... ۶۳۱
- ص ۲۲۸، سطر ۱۹: طوقچی ..... ۶۳۱
- [ص ۲۲۹] ..... ۶۳۱
- اشاره ..... ۶۳۱
- ص ۲۲۹، سطر ۷: لایح ..... ۶۳۱
- ص ۲۲۹، سطر ۱۸: کناس ..... ۶۳۱
- [ص ۲۳۰] ..... ۶۳۱
- اشاره ..... ۶۳۲
- ص ۲۳۰، سطر ۳: خنج ..... ۶۳۲
- ص ۲۳۰، سطر ۴: باغ ..... ۶۳۲
- ص ۲۳۰، سطر ۵: کمشک ..... ۶۳۲
- ص ۲۳۰، سطر ۷: دشت ..... ۶۳۲
- ص ۲۳۰، سطر ۲۲: جزیره قیس ..... ۶۳۳
- [ص ۲۳۱] ..... ۶۳۳
- اشاره ..... ۶۳۳
- ص ۲۳۱، سطر ۶: عالی قاپو «۲» ..... ۶۳۳

- ص ۲۳۱، سطر ۱۰: چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین از حدقه درآورده: ..... ۶۳۳
- ص ۲۳۱، سطر ۱۶: صاین قلعه ..... ۶۳۴
- [ص ۲۳۲] ..... ۶۳۴
- اشاره ..... ۶۳۴
- ص ۲۳۲، سطر ۱: مگری ..... ۶۳۴
- ص ۲۳۲، سطر ۴: آستارا ..... ۶۳۴
- ص ۲۳۲، سطر ۱۱: غازی قموق ..... ۶۳۵
- ص ۲۳۲، سطر ۱۱: داغستان ..... ۶۳۵
- ص ۲۳۲، سطر ۱۶: قرال ..... ۶۳۶
- ص ۲۳۲، سطر ۲۰: کنگره ..... ۶۳۶
- [ص ۲۳۳] ..... ۶۳۶
- اشاره ..... ۶۳۶
- ص ۲۳۳، سطر ۱۵: ایلجی ..... ۶۳۶
- [ص ۲۳۴] ..... ۶۳۷
- اشاره ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۴، سطر ۷: فیروز آباد ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۴، سطر ۱۱: قبرک «۳» ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۴، سطر ۱۲: دیوبه‌باش «۴» ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۴، سطر ۱۸: توپوز پاشا (اسم خاص). ..... ۶۳۷
- [ص ۲۳۵] ..... ۶۳۷
- اشاره ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۵، سطر ۱۱: اولجه «۵» ..... ۶۳۷
- ص ۲۳۵، سطر ۱۲: چارخمور ..... ۶۳۸
- [ص ۲۳۶] ..... ۶۳۸

- ۶۳۸ ..... اشاره
- ۶۳۸ ..... ص ۲۳۶، سطر ۶: خسکرک
- ۶۳۸ ..... [ص ۲۳۷]
- ۶۳۸ ..... اشاره
- ۶۳۹ ..... ص ۲۳۷، سطر ۴: آوار
- ۶۳۹ ..... ص ۲۳۷، سطر ۱۶: آنام
- ۶۳۹ ..... ص ۲۳۷، سطر ۱۷: آختی پاره
- ۶۳۹ ..... ص ۲۳۷، سطر ۱۹: سمور
- ۶۳۹ ..... [ص ۲۳۸]
- ۶۳۹ ..... اشاره
- ۶۴۰ ..... ص ۲۳۸، سطر ۱: سقناق
- ۶۴۰ ..... ص ۲۳۸، سطر ۱: کوهه
- ۶۴۰ ..... ص ۲۳۸، سطر ۶: شعاب
- ۶۴۰ ..... ص ۲۳۸، سطر ۱۳: ینگجه
- ۶۴۰ ..... ص ۲۳۸، سطر ۱۳: شاه داغی «۲»
- ۶۴۱ ..... ص ۲۳۸، سطر ۲۰: قولقاشین
- ۶۴۱ ..... [ص ۲۴۰]
- ۶۴۱ ..... اشاره
- ۶۴۱ ..... ص ۲۴۰، سطر ۲۱: جر «۶»
- ۶۴۱ ..... [ص ۲۴۱]
- ۶۴۱ ..... اشاره
- ۶۴۱ ..... ص ۲۴۱، سطر ۱۴: جزایرچی
- ۶۴۲ ..... [ص ۲۴۲]
- ۶۴۲ ..... اشاره

- ص ۲۴۲، سطر ۱۳: برکشاط «۲» ..... ۶۴۲
- ص ۲۴۲، سطر ۱۹: شیر حاجی ..... ۶۴۲
- [ص ۲۴۳] ..... ۶۴۲
- اشاره ..... ۶۴۲
- ص ۲۴۳، سطر ۵: کوتوال ..... ۶۴۲
- [ص ۲۴۴] ..... ۶۴۳
- اشاره ..... ۶۴۳
- ص ۲۴۴، سطر ۶: آغداش «۲» ..... ۶۴۳
- ص ۲۴۴، سطر ۱۹: خسار ..... ۶۴۳
- ص ۲۴۴، سطر ۲۱: زمهریر ..... ۶۴۳
- [ص ۲۴۵] ..... ۶۴۳
- اشاره ..... ۶۴۳
- ص ۲۴۵، سطر ۱۴: دیزک ..... ۶۴۴
- [ص ۲۴۶] ..... ۶۴۴
- اشاره ..... ۶۴۴
- ص ۲۴۶، سطر ۱: بنی الاصر ..... ۶۴۴
- ص ۲۴۶، سطر ۸: سنجق «۲» ..... ۶۴۴
- ص ۲۴۶، سطر ۱۱: باغی «۴» ..... ۶۴۴
- ص ۲۴۶، سطر ۱۱: نبیره ..... ۶۴۵
- ص ۲۴۶، سطر ۱۶: مشحون ..... ۶۴۵
- [ص ۲۴۷] ..... ۶۴۵
- اشاره ..... ۶۴۵
- ص ۲۴۷، سطر ۹: سولاق ..... ۶۴۵
- ص ۲۴۷، سطر ۱۶: آق سو ..... ۶۴۵



- ۶۴۶ ..... [ص ۲۴۸]
- ۶۴۶ ..... اشاره
- ۶۴۶ ..... ص ۲۴۸، سطر ۱۹: مهابت
- ۶۴۶ ..... ص ۲۴۸، سطر ۱۹: صلابت
- ۶۴۶ ..... [ص ۲۴۹]
- ۶۴۶ ..... اشاره
- ۶۴۶ ..... ص ۲۴۹، سطر ۶: شمس الدینلو
- ۶۴۷ ..... ص ۲۴۹، سطر ۱۰: لوری
- ۶۴۷ ..... ص ۲۴۹، سطر ۱۴: قایقولو
- ۶۴۷ ..... ص ۲۴۹، سطر ۱۵: قازان چایی
- ۶۴۸ ..... ص ۲۴۹، سطر ۱۷: ثور
- ۶۴۸ ..... [ص ۲۵۰]
- ۶۴۸ ..... اشاره
- ۶۴۸ ..... ص ۲۵۰، سطر ۸: مکوکب
- ۶۴۸ ..... ص ۲۵۰، سطر ۱۱: قمه
- ۶۴۸ ..... ص ۲۵۰، سطر ۲۰: هماورد
- ۶۴۹ ..... [ص ۲۵۱]
- ۶۴۹ ..... اشاره
- ۶۴۹ ..... ص ۲۵۱، سطر ۱۰: سمند
- ۶۴۹ ..... ص ۲۵۱، سطر ۱۶: اوچ کلیسا
- ۶۵۰ ..... ص ۲۵۱، سطر ۲۰: قلعه بایزید
- ۶۵۰ ..... [ص ۲۵۲]
- ۶۵۰ ..... اشاره
- ۶۵۰ ..... ص ۲۵۲، سطر ۶: گوگچه «۱»

- ص ۲۵۲، سطر ۸: باغ آورد «۳» ..... ۶۵۰
- ص ۲۵۲، سطر ۱۱، آخی کندی «۴» ..... ۶۵۰
- ص ۲۵۲، سطر ۱۳: بروت ..... ۶۵۰
- [ص ۲۵۳] ..... ۶۵۰
- اشاره ..... ۶۵۱
- ص ۲۵۳، سطر ۱۱: زنگی چایی «۵» ..... ۶۵۱
- [ص ۲۵۴] ..... ۶۵۱
- اشاره ..... ۶۵۱
- ص ۲۵۴، سطر ۱۳: نیم بسمل ..... ۶۵۱
- [ص ۲۵۵] ..... ۶۵۱
- اشاره ..... ۶۵۱
- ص ۲۵۵، سطر ۲: اشتراک ..... ۶۵۱
- ص ۲۵۵، سطر ۲: کربی ..... ۶۵۲
- ص ۲۵۵، سطر ۸: مراد تبه ..... ۶۵۲
- ص ۲۵۵، سطر ۱۴: تبه تخماق خان ..... ۶۵۲
- [ص ۲۵۶] ..... ۶۵۲
- اشاره ..... ۶۵۲
- ص ۲۵۶، سطر ۱۵: فتح گرای سلطان ..... ۶۵۲
- ص ۲۵۶، سطر ۱۶: تلثیم ..... ۶۵۵
- ص ۲۵۶، سطر ۲۰: کرنش ..... ۶۵۵
- [ص ۲۵۷] ..... ۶۵۵
- اشاره ..... ۶۵۵
- ص ۲۵۷، سطر ۲: قریم ..... ۶۵۵
- ص ۲۵۷، سطر ۶: آخسقه ..... ۶۵۵

- ص ۲۵۷، سطر ۷: محمول بعدر میشود: ..... ۶۵۶
- ص ۲۵۷، سطر ۱۰: قارص ..... ۶۵۶
- ص ۲۵۷، سطر ۱۱: وان ..... ۶۵۶
- ..... [ص ۲۵۸] ۶۵۶
- ..... اشاره ۶۵۶
- ص ۲۵۸، سطر ۲۰: ترخو «۲» ..... ۶۵۷
- ..... [ص ۲۵۹] ۶۵۷
- ..... اشاره ۶۵۷
- ص ۲۵۹، سطر ۱۶: تاواد ..... ۶۵۷
- ص ۲۵۹، سطر ۱۶: از ناور ..... ۶۵۷
- ص ۲۵۹، سطر ۱۶: کاخت «۴» ..... ۶۵۷
- ص ۲۵۹، سطر ۱۶: کارتیل «۱» ..... ۶۵۸
- ..... [ص ۲۶۰] ۶۵۸
- ..... اشاره ۶۵۸
- ص ۲۶۰، سطر ۲: براتیل ..... ۶۵۸
- ص ۲۶۰، سطر ۸: قراقلخان ..... ۶۵۸
- ص ۲۶۰، سطر ۸: چرکس ..... ۶۵۸
- ص ۲۶۰، سطر ۹: سوغان لوق «۵» ..... ۶۵۹
- ..... [ص ۲۶۱] ۶۵۹
- ..... اشاره ۶۵۹
- ص ۲۶۱، سطر ۳: سطوع ..... ۶۵۹
- ..... [ص ۲۶۲] ۶۵۹
- ..... اشاره ۶۵۹
- ص ۲۶۲، سطر ۲: پارینه ..... ۶۵۹

- ص ۲۶۲، سطر ۷: قاینق «۱» ..... ۶۶۰
- ص ۲۶۲، سطر ۱۶: شوامخ ..... ۶۶۰
- [ص ۲۶۳] ..... ۶۶۰
- اشاره ..... ۶۶۰
- ص ۲۶۳، سطر ۲: کورکا ..... ۶۶۰
- ص ۲۶۳، سطر ۹: آلتی آقاج «۲» ..... ۶۶۰
- ص ۲۶۳، سطر ۱۰: دره‌کندی ..... ۶۶۰
- ص ۲۶۳، سطر ۱۱: دره ..... ۶۶۱
- ص ۲۶۳، سطر ۱۱: طبرسران ..... ۶۶۱
- ص ۲۶۳، سطر ۱۳: شابران ..... ۶۶۱
- ص ۲۶۳، سطر ۱۴: بدوق ..... ۶۶۱
- ص ۲۶۳، سطر ۱۴: خنالیق ..... ۶۶۱
- ص ۲۶۳، سطر ۱۵: آلتی پاره «۳» ..... ۶۶۲
- ص ۲۶۳، سطر ۱۵: دوقوز پاره ..... ۶۶۲
- ص ۲۶۳، سطر ۱۶: قبری ..... ۶۶۲
- ص ۲۶۳، سطر ۲۱: مجالس ..... ۶۶۲
- [ص ۲۶۴] ..... ۶۶۲
- اشاره ..... ۶۶۳
- ص ۲۶۴، سطر ۴: کبدن «۳» ..... ۶۶۳
- ص ۲۶۴، سطر ۹: ذوراق ..... ۶۶۳
- [ص ۲۶۵] ..... ۶۶۳
- اشاره ..... ۶۶۳
- ص ۲۶۵، سطر ۱۲: آقی قوشه «۲» ..... ۶۶۴
- ص ۲۶۵، سطر ۱۱: قریش ..... ۶۶۴

- ۶۶۴ ..... [ص ۲۶۷]
- ۶۶۴ ..... اشاره
- ۶۶۴ ..... ص ۲۶۷، سطر ۷: قوريلتای
- ۶۶۴ ..... ص ۲۶۷، سطر ۸: جسر جواد
- ۶۶۵ ..... ص ۲۶۷، سطر ۱۵: حسن قلعه‌سی
- ۶۶۵ ..... [ص ۲۶۸]
- ۶۶۵ ..... اشاره
- ۶۶۵ ..... ص ۲۶۸، سطر ۱۴: بادپیما
- ۶۶۵ ..... ص ۲۶۸، سطر ۲۰: ما را هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست:
- ۶۶۷ ..... [ص ۲۶۹]
- ۶۶۷ ..... اشاره
- ۶۶۷ ..... ص ۲۶۹، سطر ۷: مثنوی
- ۶۶۸ ..... ص ۲۶۹، سطر ۸: سب
- ۶۶۸ ..... ص ۲۶۹، سطر ۸: رفض
- ۶۶۸ ..... ص ۲۶۹، سطر ۱۴: آروغ
- ۶۶۸ ..... ص ۲۶۹، سطر ۱۶: حنیف
- ۶۶۸ ..... [ص ۲۷۱]
- ۶۶۸ ..... اشاره
- ۶۶۸ ..... ص ۲۷۱، سطر ۹: رصدبند
- ۶۶۹ ..... ص ۲۷۱، سطر ۱۰: روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال:
- ۶۶۹ ..... ص ۲۷۱، سطر ۱۷: کتک
- ۶۶۹ ..... ص ۲۷۱، سطر ۱۹: ریکایان
- ۶۶۹ ..... ص ۲۷۱، سطر ۱۹: توپوز
- ۶۶۹ ..... ص ۲۷۱، سطر ۲۳: مجرة

- ۶۶۹ ..... [ص ۲۷۲]
- ۶۶۹ ..... اشاره
- ۶۷۰ ..... ص ۲۷۲، سطر ۸: شادیانه
- ۶۷۰ ..... [ص ۲۷۳]
- ۶۷۰ ..... اشاره
- ۶۷۰ ..... ص ۲۷۳، سطر ۳: اندخود- یا- اندوخود «۲»
- ۶۷۰ ..... ص ۲۷۳، سطر ۵: مستظل
- ۶۷۰ ..... ص ۲۷۳، سطر ۹: شوک
- ۶۷۱ ..... ص ۲۷۳، سطر ۱۳: احتشاد
- ۶۷۱ ..... ص ۲۷۳، سطر ۱۷: قپلان کوه «۱»
- ۶۷۱ ..... [ص ۲۷۴]
- ۶۷۱ ..... اشاره
- ۶۷۱ ..... ص ۲۷۴، سطر ۲۲: صناید
- ۶۷۱ ..... [ص ۲۷۶]
- ۶۷۱ ..... اشاره
- ۶۷۱ ..... ص ۲۷۶، سطر ۳: گرمرود
- ۶۷۲ ..... ص ۲۷۶، سطر ۳: هشترود
- ۶۷۲ ..... ص ۲۷۶، سطر ۴: قراچمن «۳»
- ۶۷۲ ..... ص ۲۷۶، سطر ۱۳: ترکش
- ۶۷۲ ..... [ص ۲۷۷]
- ۶۷۲ ..... اشاره
- ۶۷۳ ..... ص ۲۷۷، سطر ۵: قلعه نادریه
- ۶۷۳ ..... ص ۲۷۷، سطر ۱۶: چقچران «۳»
- ۶۷۳ ..... [ص ۲۷۸]

- ۶۷۳ ..... اشاره
- ۶۷۳ ..... ص ۲۷۸، سطر ۶: غرجستان
- ۶۷۳ ..... [ص ۲۷۹]
- ۶۷۳ ..... اشاره
- ۶۷۴ ..... ص ۲۷۹، سطر ۱۶: میمنه
- ۶۷۴ ..... ص ۲۷۹، سطر ۱۹: قراجنگل «۲»
- ۶۷۴ ..... [ص ۲۸۰]
- ۶۷۴ ..... اشاره
- ۶۷۴ ..... ص ۲۸۰، سطر ۱۳: زز
- ۶۷۵ ..... ص ۲۸۰، سطر ۲۰: سالم «۱»
- ۶۷۵ ..... [ص ۲۸۱]
- ۶۷۵ ..... اشاره
- ۶۷۵ ..... ص ۲۸۱، سطر ۱۱: لیروک «۲»
- ۶۷۵ ..... ص ۲۸۱، سطر ۱۶: گرگان (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن کرگان
- ۶۷۵ ..... ص ۲۸۱، سطر ۱۶: ماردشت
- ۶۷۵ ..... ص ۲۸۱، سطر ۱۸: هزار چم
- ۶۷۶ ..... ص ۲۸۱، سطر ۲۱: چرپاس «۱»
- ۶۷۶ ..... [ص ۲۸۲]
- ۶۷۶ ..... اشاره
- ۶۷۶ ..... ص ۲۸۲، سطر ۱۲: عارپناه «۲»
- ۶۷۶ ..... ص ۲۸۲، سطر ۱۷: بال (اسم خاص).
- ۶۷۷ ..... ص ۲۸۲، سطر ۱۷: دار دره
- ۶۷۷ ..... ص ۲۸۲، سطر ۱۸: تلات
- ۶۷۷ ..... ص ۲۸۲، سطر ۱۹: ممیوند

- ص ۲۸۲، سطر ۲۰: گردبیشه ..... ۶۷۸
- [ص ۲۸۳] ..... ۶۷۸
- اشاره ..... ۶۷۸
- ص ۲۸۳، سطر ۱: لیر ..... ۶۷۸
- ص ۲۸۳، سطر ۳: کورکش (اسم خاص). ..... ۶۷۸
- ص ۲۸۳، سطر ۷: پس از فرمان قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن ..... ۶۷۹
- [ص ۲۸۴] ..... ۶۷۹
- اشاره ..... ۶۷۹
- ص ۲۸۴، سطر ۴: کرک ..... ۶۷۹
- [ص ۲۸۵] ..... ۶۸۰
- اشاره ..... ۶۸۰
- ص ۲۸۵، سطر ۱۵: صور ..... ۶۸۰
- [ص ۲۸۶] ..... ۶۸۰
- اشاره ..... ۶۸۰
- ص ۲۸۶، سطر ۵: هزاره‌جات ..... ۶۸۰
- ص ۲۸۶، سطر ۱۰: کوشک نخود ..... ۶۸۰
- ص ۲۸۶، سطر ۱۰: شاه مسعود ..... ۶۸۱
- ص ۲۸۶، سطر ۱۳: ارغنداب ..... ۶۸۱
- ص ۲۸۶، سطر ۱۴: مزار باباولی ..... ۶۸۱
- [ص ۲۸۷] ..... ۶۸۱
- اشاره ..... ۶۸۱
- ص ۲۸۷، سطر ۶: کوکران ..... ۶۸۱
- ص ۲۸۷، سطر ۱۰: ذباب ..... ۶۸۲
- ص ۲۸۷، سطر ۱۹: قلات ..... ۶۸۲



۶۸۲	ص ۲۸۷، سطر ۱۹: قیتول
۶۸۲	ص ۲۸۷، سطر ۲۰: شهر صفا
۶۸۲	[ص ۲۸۸]
۶۸۲	اشاره
۶۸۲	ص ۲۸۸، سطر ۱۳: چنداول
۶۸۳	ص ۲۸۸، سطر ۲۴: سرخه شیر
۶۸۳	[ص ۲۸۹]
۶۸۳	اشاره
۶۸۳	ص ۲۸۹، سطر ۴: تسنیم
۶۸۳	ص ۲۸۹، سطر ۴: تورنگ
۶۸۳	[ص ۲۹۱]
۶۸۳	اشاره
۶۸۳	ص ۲۹۱، سطر ۱۶: شورابک
۶۸۴	ص ۲۹۱، سطر ۲۱: خاکی
۶۸۴	[ص ۲۹۲]
۶۸۴	اشاره
۶۸۴	ص ۲۹۲، سطر ۱: شیر خان
۶۸۴	ص ۲۹۲، سطر ۵: خاران
۶۸۴	ص ۲۹۲، سطر ۵: جالق «۲»
۶۸۵	ص ۲۹۲، سطر ۱۴: ترنی «۱»
۶۸۵	[ص ۲۹۳]
۶۸۵	اشاره
۶۸۵	ص ۲۹۳، سطر ۱۷: آغچه
۶۸۵	[ص ۲۹۴]

- ۶۸۵ ..... اشاره
- ۶۸۵ ..... ص ۲۹۴، سطر ۱۴: حصار شادمان
- ۶۸۶ ..... ص ۲۹۴، سطر ۱۴: قلعه مور
- ۶۸۶ ..... ص ۲۹۴، سطر ۱۵: قندوز
- ۶۸۶ ..... ص ۲۹۴، سطر ۱۵: بدخشان
- ۶۸۷ ..... [ص ۲۹۵]
- ۶۸۷ ..... اشاره
- ۶۸۷ ..... ص ۲۹۵، سطر ۵: قرشی
- ۶۸۷ ..... ص ۲۹۵، سطر ۱۴: شلدوک «۲»
- ۶۸۷ ..... [ص ۲۹۶]
- ۶۸۷ ..... اشاره
- ۶۸۷ ..... ص ۲۹۶، سطر ۱۳: آب آمویه
- ۶۸۸ ..... [ص ۲۹۷]
- ۶۸۸ ..... اشاره
- ۶۸۸ ..... ص ۲۹۷، سطر ۶: چوب چینی
- ۶۸۸ ..... [ص ۲۹۸]
- ۶۸۸ ..... اشاره
- ۶۸۸ ..... ص ۲۹۸، سطر ۳: چهل زینه
- ۶۸۸ ..... ص ۲۹۸، سطر ۱۲: برج دده
- ۶۸۹ ..... [ص ۲۹۹]
- ۶۸۹ ..... اشاره
- ۶۸۹ ..... ص ۲۹۹، سطر ۱۷: سارک
- ۶۸۹ ..... ص ۲۹۹، سطر ۲۰: نعیق غراب البین
- ۶۸۹ ..... [ص ۳۰۱]

- ۶۸۹ ..... اشاره
- ۶۸۹ ..... ص ۳۰۱، سطر ۲: سورن انداختن
- ۶۸۹ ..... [ص ۳۰۲]
- ۶۸۹ ..... اشاره
- ۶۸۹ ..... ص ۳۰۲، سطر ۴: دروازه بابا ولی
- ۶۹۰ ..... ص ۳۰۲، سطر ۱۹: لکه «۱»
- ۶۹۰ ..... [ص ۳۰۳]
- ۶۹۰ ..... اشاره
- ۶۹۰ ..... ص ۳۰۳، سطر ۱: فک رقاب
- ۶۹۰ ..... ص ۳۰۳، سطر ۵: جمعی از جوانان کار آمد غلیجایی را سان دیده
- ۶۹۰ ..... ص ۳۰۳، سطر ۱۴: مباحی
- ۶۹۰ ..... [ص ۳۰۴]
- ۶۹۰ ..... اشاره
- ۶۹۰ ..... ص ۳۰۴، سطر ۲: زربه
- ۶۹۱ ..... ص ۳۰۴، سطر ۱۴: قندهار
- ۶۹۲ ..... [ص ۳۰۵]
- ۶۹۲ ..... اشاره
- ۶۹۲ ..... ص ۳۰۵، سطر ۴: در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم:
- ۶۹۳ ..... [ص ۳۰۶]
- ۶۹۳ ..... اشاره
- ۶۹۳ ..... ص ۳۰۶، سطر ۱۸: گفتار در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان:
- ۶۹۳ ..... ص ۳۰۶، سطر ۲۳: صوبه‌دار
- ۶۹۳ ..... [ص ۳۰۷]
- ۶۹۳ ..... اشاره

- ص ۳۰۷، سطر ۱۰: کمانک ..... ۶۹۳
- ص ۳۰۷، سطر ۱۱: مرغه ..... ۶۹۳
- [ص ۳۰۸] ..... ۶۹۴
- اشاره ..... ۶۹۴
- ص ۳۰۸، سطر ۱۰: چشمه مخمور ..... ۶۹۴
- ص ۳۰۸، سطر ۱۱: قراباغ ..... ۶۹۴
- ص ۳۰۸، سطر ۱۲: بامیان ..... ۶۹۵
- ص ۳۰۸، سطر ۱۲: غوربند ..... ۶۹۵
- ص ۳۰۸، سطر ۲۰: دهه کندی ..... ۶۹۵
- ص ۳۰۸، سطر ۲۰: دهه زنگی ..... ۶۹۵
- [ص ۳۰۹] ..... ۶۹۶
- اشاره ..... ۶۹۶
- ص ۳۰۹، سطر ۲: مأسور ..... ۶۹۶
- ص ۳۰۹، سطر ۱۲: رحیم خان ..... ۶۹۶
- ص ۳۰۹، سطر ۱۲: در پناه حصار قلعه‌داری از راه نادانی درآمد: ..... ۶۹۶
- ص ۳۰۹، سطر ۱۷: اولنگ ..... ۶۹۶
- ص ۳۰۹، سطر ۲۰: سیاه سنگ ..... ۶۹۷
- [ص ۳۱۰] ..... ۶۹۷
- اشاره ..... ۶۹۷
- ص ۳۱۰، سطر ۴: عقابین ..... ۶۹۷
- ص ۳۱۰، سطر ۴: نسرطایر ..... ۶۹۷
- ص ۳۱۰، سطر ۶: مطیر «۱» ..... ۶۹۷
- ص ۳۱۰، سطر ۱۵: ضحاک ..... ۶۹۸
- [ص ۳۱۱] ..... ۶۹۸

۶۹۸	.....	اشاره
۶۹۸	.....	ص ۳۱۱، سطر ۱۲: غزنین «۲»
۶۹۸	.....	ص ۳۱۱، سطر ۱۳: کابل
۶۹۹	.....	ص ۳۱۱، سطر ۱۷: شقاق
۶۹۹	.....	[ص ۳۱۲]
۶۹۹	.....	اشاره
۶۹۹	.....	ص ۳۱۲، سطر ۳: شاهجهان آباد
۶۹۹	.....	ص ۳۱۲، سطر ۵: جلال آباد
۷۰۰	.....	ص ۳۱۲، سطر ۵: پیشاور «۲»
۷۰۰	.....	ص ۳۱۲، سطر ۹: چاریک کار
۷۰۰	.....	ص ۳۱۲، سطر ۹: نجراو «۲»
۷۰۱	.....	ص ۳۱۲، سطر ۱۰: صافی «۳»
۷۰۱	.....	ص ۳۱۲، سطر ۱۶: جودی
۷۰۱	.....	[ص ۳۱۳]
۷۰۱	.....	اشاره
۷۰۱	.....	ص ۳۱۳، سطر ۱: گندمک
۷۰۲	.....	ص ۳۱۳، سطر ۲۰: بهار سفلی
۷۰۲	.....	[ص ۳۱۴]
۷۰۲	.....	ص ۳۱۴، سطر ۲۲: ارتحال
۷۰۲	.....	[ص ۳۱۵]
۷۰۲	.....	اشاره
۷۰۲	.....	ص ۳۱۵، سطر ۲۲: ایذان
۷۰۲	.....	[ص ۳۱۶]
۷۰۲	.....	اشاره

- ص ۳۱۶- سطر ۴: جم رود ..... ۷۰۲
- ص ۳۱۶، سطر ۴: خیبر ..... ۷۰۳
- ص ۳۱۶، سطر ۵: ریگاب ..... ۷۰۳
- ص ۳۱۶، سطر ۷: سرچوبه «۴» ..... ۷۰۳
- [ص ۳۱۷] ..... ۷۰۳
- اشاره ..... ۷۰۳
- ص ۳۱۷، سطر ۱۳: اتک ..... ۷۰۴
- ص ۳۱۷، سطر ۱۹: آب وزیر آباد ..... ۷۰۴
- ص ۳۱۷، سطر ۱۹: لاهور ..... ۷۰۴
- ص ۳۱۷، سطر ۲۰: کاخه‌سر ..... ۷۰۵
- [ص ۳۱۸] ..... ۷۰۵
- اشاره ..... ۷۰۵
- ص ۳۱۸، سطر ۵: ملک پور ..... ۷۰۵
- ص ۳۱۸، سطر ۷: شعله ماه «۱» ..... ۷۰۶
- ص ۳۱۸، سطر ۱۰: لک ..... ۷۰۶
- ص ۳۱۸، سطر ۲۰: پنجاب ..... ۷۰۶
- [ص ۳۱۹] ..... ۷۰۷
- اشاره ..... ۷۰۷
- ص ۳۱۹، سطر ۸: سلیل ..... ۷۰۷
- [ص ۳۲۰] ..... ۷۰۷
- اشاره ..... ۷۰۷
- ص ۳۲۰، سطر ۳: سرهند ..... ۷۰۷
- ص ۳۲۰، سطر ۶: کرنال ..... ۷۰۸
- ص ۳۲۰، سطر ۶: رودخانه فیض ..... ۷۰۸

- ص ۳۲۰، سطر ۹ غورقان - یا - قورغان «۴» ..... ۷۰۸
- ص ۳۲۰، سطر ۱۴: راجه سرای ..... ۷۰۸
- ص ۳۲۰، سطر ۱۵: انباله ..... ۷۰۸
- [ص ۳۲۱] ..... ۷۰۸
- اشاره ..... ۷۰۸
- ص ۳۲۱، سطر ۱: تانی سر ..... ۷۰۹
- ص ۳۲۱، سطر ۱: عظیم آباد ..... ۷۰۹
- ص ۳۲۱؛ سطر ۶: گروه ..... ۷۰۹
- ص ۳۲۱، سطر ۹: شرباشران ..... ۷۰۹
- [ص ۳۲۲] ..... ۷۰۹
- اشاره ..... ۷۱۰
- ص ۳۲۲، سطر ۷: پانی پت ..... ۷۱۰
- ص ۳۲۲، سطر ۱۰: مخدره «۲» سراپرده گورکانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا: ..... ۷۱۰
- [ص ۳۲۳] ..... ۷۱۰
- اشاره ..... ۷۱۰
- ص ۳۲۳، سطر ۱: جمون «۱» ..... ۷۱۰
- [ص ۳۲۴] ..... ۷۱۰
- اشاره ..... ۷۱۰
- ص ۳۲۴، سطر ۱۳: گاو ماهی ..... ۷۱۱
- [ص ۳۲۹] ..... ۷۱۱
- اشاره ..... ۷۱۱
- ص ۳۲۹، سطر ۹: همیان ..... ۷۱۱
- ص ۳۲۹، سطر ۱۳: سه برگه ..... ۷۱۱
- ص ۳۲۹، سطر ۱۴: سه برگه ..... ۷۱۱

- ۷۱۲ ..... [ص ۳۳۰]
- ۷۱۲ ..... اشاره
- ۷۱۲ ..... ص ۳۳۰، سطر ۴: در شب یکشنبه پانزدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره‌ای: ۷۱۲
- ۷۱۳ ..... ص ۳۳۰، سطر ۲۱: مسجد میان بازار ۷۱۳
- ۷۱۳ ..... [ص ۳۳۱]
- ۷۱۳ ..... اشاره
- ۷۱۳ ..... ص ۳۳۱، سطر ۱۴: دروازه اجمیر ۷۱۳
- ۷۱۳ ..... [ص ۳۳۲]
- ۷۱۳ ..... اشاره
- ۷۱۳ ..... ص ۳۳۲، سطر ۲۲: اوانی ۷۱۳
- ۷۱۴ ..... [ص ۳۳۳]
- ۷۱۴ ..... اشاره
- ۷۱۴ ..... ص ۳۳۳، سطر ۲: تخت طاوسی ۷۱۴
- ۷۱۵ ..... ص ۳۳۳، سطر ۲: دقیانوس ۷۱۵
- ۷۱۵ ..... [ص ۳۳۴]
- ۷۱۵ ..... اشاره
- ۷۱۵ ..... ص ۳۳۴، سطر ۸: محمد شاه ۷۱۵
- ۷۱۷ ..... ص ۳۳۴، سطر ۱۴: سند ۷۱۷
- ۷۱۸ ..... ص ۳۳۴، سطر ۱۵: تته ۷۱۸
- ۷۱۸ ..... ص ۳۳۴، سطر ۲۲: نیوشیدن ۷۱۸
- ۷۱۸ ..... [ص ۳۳۵]
- ۷۱۸ ..... اشاره
- ۷۱۸ ..... ص ۳۳۵، سطر ۱۲: چهناب ۷۱۸
- ۷۱۸ ..... ص ۳۳۵، سطر ۱۳: برسات ۷۱۸



۷۱۹	..... [ص ۳۳۶]
۷۱۹	..... اشاره
۷۱۹	..... ص ۳۳۶، سطر ۸: توقاشی
۷۱۹	..... ص ۳۳۶، سطر ۱۶: حسن آباد
۷۱۹	..... ص ۳۳۶، سطر ۱۹: رسد
۷۱۹	..... ص ۳۳۶، سطر ۲۱: سیواس
۷۲۰	..... [ص ۳۳۷]
۷۲۰	..... اشاره
۷۲۰	..... ص ۳۳۷، سطر ۱۳: قاخان
۷۲۰	..... ص ۳۳۷، سطر ۱۵: لجه
۷۲۰	..... ص ۳۳۷، سطر ۱۹: ادبار
۷۲۰	..... [ص ۳۳۸]
۷۲۰	..... اشاره
۷۲۰	..... ص ۳۳۸، سطر ۳: یوسف زائی
۷۲۱	..... [ص ۳۳۹]
۷۲۱	..... اشاره
۷۲۱	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۱: کریاس
۷۲۱	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۱: مناص «۱»
۷۲۱	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۷: مسقط
۷۲۱	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۷: غرابات
۷۲۱	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۸: تهتها «۲»
۷۲۲	..... ص ۳۳۹، سطر ۱۹: بنکش «۳»
۷۲۲	..... ص ۳۳۹، سطر ۲۰: دیزه‌جات
۷۲۲	..... [ص ۳۴۰]

- ۷۲۲ ..... اشاره
- ۷۲۳ ..... ص ۳۴۰، سطر ۳: دیزه اسماعیل خان -
- ۷۲۳ ..... ص ۳۴۰، سطر ۱۳: دیزه غازی خان -
- ۷۲۳ ..... [ص ۳۴۱]
- ۷۲۳ ..... اشاره
- ۷۲۳ ..... ص ۳۴۱، سطر ۲: لارکانه -
- ۷۲۳ ..... ص ۳۴۱، سطر ۴: اغواء -
- ۷۲۳ ..... ص ۳۴۱، سطر ۵: سورت -
- ۷۲۴ ..... ص ۳۴۱، سطر ۵: گجرات -
- ۷۲۴ ..... ص ۳۴۱، سطر ۱۱: شه‌ادپور «۵» -
- ۷۲۴ ..... ص ۳۴۱، سطر ۱۳: عمرکوت -
- ۷۲۴ ..... ص ۳۴۱، سطر ۱۴: حصانت -
- ۷۲۵ ..... [ص ۳۴۲]
- ۷۲۵ ..... اشاره
- ۷۲۵ ..... ص ۳۴۲، سطر ۱: قدیر -
- ۷۲۵ ..... ص ۳۴۲، سطر ۲: تیه -
- ۷۲۵ ..... ص ۳۴۲، سطر ۹: خفض -
- ۷۲۵ ..... ص ۳۴۲، سطر ۹: جناح -
- ۷۲۵ ..... [ص ۳۴۳]
- ۷۲۵ ..... اشاره
- ۷۲۵ ..... ص ۳۴۳، سطر ۲۲: شکارپور «۴» -
- ۷۲۶ ..... ص ۳۴۳، سطر ۲۳: داود پوتره -
- ۷۲۶ ..... [ص ۳۴۴]
- ۷۲۶ ..... اشاره

- ص ۳۴۴، سطر ۱۴: کیج ..... ۷۲۶
- ص ۳۳۴، سطر ۱۴: مکران ..... ۷۲۶
- [ص ۳۴۵] ..... ۷۲۷
- اشاره ..... ۷۲۷
- ص ۳۴۵، سطر ۴: کاریز عباس آباد ..... ۷۲۷
- ص ۳۴۵، سطر ۴: فالیز ..... ۷۲۷
- ص ۳۴۵، سطر ۷: مطایا ..... ۷۲۷
- [ص ۳۴۶] ..... ۷۲۷
- اشاره ..... ۷۲۷
- ص ۳۴۶، سطر ۹: سیوی ..... ۷۲۸
- ص ۳۴۶، سطر ۱۰: دادر ..... ۷۲۸
- ص ۳۴۶، سطر ۱۰: شال ..... ۷۲۸
- ص ۳۴۶، سطر ۱۰: فوشنج «۱» ..... ۷۲۸
- ص ۳۴۶، سطر ۱۱: خولی ..... ۷۲۸
- [ص ۳۴۷] ..... ۷۲۹
- اشاره ..... ۷۲۹
- ص ۳۴۷، سطر ۳: کهدستان ..... ۷۲۹
- ص ۳۴۷، سطر ۹: زور آباد ..... ۷۲۹
- ص ۳۴۷، سطر ۹: قراتپه ..... ۷۲۹
- [ص ۳۴۸] ..... ۷۳۰
- اشاره ..... ۷۳۰
- ص ۳۴۸، سطر ۳: ثمین ..... ۷۳۰
- ص ۳۴۸، سطر ۳: تخمین ..... ۷۳۰
- ص ۳۴۸، سطر ۲۱: قوشخانه ..... ۷۳۰

۷۳۰	..... [ص ۳۴۹]
۷۳۰	..... اشاره
۷۳۰	..... ص ۳۴۹، سطر ۵: مستحذات
۷۳۰	..... ص ۳۴۹، سطر ۱۰: کلیف «۲»
۷۳۱	..... ص ۳۴۹، سطر ۱۳: کوکی
۷۳۱	..... ص ۳۴۹، سطر ۱۵: حصار
۷۳۱	..... ص ۳۴۹، سطر ۱۹: چارجو «۱»
۷۳۱	..... ص ۳۴۹، سطر ۲۲: صیانت
۷۳۲	..... [ص ۳۵۰]
۷۳۲	..... اشاره
۷۳۲	..... ص ۳۵۰، سطر ۱۸: قراکول
۷۳۲	..... [ص ۳۵۱]
۷۳۲	..... اشاره
۷۳۲	..... ص ۳۵۱، سطر ۱۶: چند نفر از بیگلر بیگیان
۷۳۲	..... [ص ۳۵۳]
۷۳۲	..... اشاره
۷۳۳	..... ص ۳۵۳، سطر ۱۰: تصاول
۷۳۳	..... ص ۳۵۳، سطر ۱۲: ایلبارس
۷۳۴	..... ص ۳۵۳، سطر ۱۴: تدمیر
۷۳۴	..... ص ۳۵۳، سطر ۱۶: خواجه قلعه سی
۷۳۴	..... [ص ۳۵۵]
۷۳۴	..... اشاره
۷۳۵	..... ص ۳۵۵، سطر ۳: دوه بوینی
۷۳۵	..... ص ۳۵۵، سطر ۱۰: هزار اسب

- ۷۳۵ ..... [ص ۳۵۶]
- ۷۳۵ ..... اشاره
- ۷۳۵ ..... ص ۳۵۶، سطر ۵: قلعه خانقاه
- ۷۳۵ ..... [ص ۳۵۷]
- ۷۳۵ ..... اشاره
- ۷۳۵ ..... ص ۳۵۷، سطر ۲۱: ایناق
- ۷۳۶ ..... [ص ۳۵۸]
- ۷۳۶ ..... اشاره
- ۷۳۶ ..... ص ۳۵۸، سطر ۵: قزاق
- ۷۳۶ ..... ص ۳۵۸، سطر ۵: آرال «۲»
- ۷۳۶ ..... [ص ۳۵۹]
- ۷۳۶ ..... اشاره
- ۷۳۷ ..... ص ۳۵۹، سطر ۱۴: چشمه خلجان
- ۷۳۷ ..... ص ۳۵۹، سطر ۱۵: خیوه آباد
- ۷۳۷ ..... [ص ۳۶۱]
- ۷۳۷ ..... اشاره
- ۷۳۷ ..... ص ۳۶۱، سطر ۲: پرکنات
- ۷۳۸ ..... ص ۳۶۱، سطر ۱۳: ابود
- ۷۳۸ ..... [ص ۳۶۲]
- ۷۳۸ ..... اشاره
- ۷۳۸ ..... ص ۳۶۲، سطر ۴: قاتاغان
- ۷۳۸ ..... ص ۳۶۲، سطر ۵: کولاب
- ۷۳۸ ..... [ص ۳۶۳]
- ۷۳۸ ..... اشاره

- ص ۳۶۳، سطر ۵: علی آباد ..... ۷۳۹
- ص ۳۶۳، سطر ۱۳: مربع‌نشین ..... ۷۳۹
- ص ۳۶۳، سطر ۱۶: بندق ..... ۷۳۹
- [ص ۳۶۴] ..... ۷۳۹
- اشاره ..... ۷۳۹
- ص ۳۶۴، سطر ۲۱: قانق ..... ۷۳۹
- ص ۳۶۴، سطر ۲۲: آفری‌پر ..... ۷۳۹
- ص ۳۶۴، سطر ۲۲: جاوخ ..... ۷۳۹
- [ص ۳۶۶] ..... ۷۴۰
- اشاره ..... ۷۴۰
- ص ۳۶۶، سطر ۷: قصور ..... ۷۴۰
- ص ۳۶۶، سطر ۲۰: پل سفید ..... ۷۴۰
- ص ۳۶۶، سطر ۲۰: زیرآب ..... ۷۴۰
- ص ۳۶۶، سطر ۲۰: سواد کوه ..... ۷۴۰
- ص ۳۶۶، سطر ۲۰: بهجان «۱» ..... ۷۴۱
- ص ۳۶۶، سطر ۲۰: قلعه اولاد ..... ۷۴۱
- [ص ۳۶۷] ..... ۷۴۱
- اشاره ..... ۷۴۱
- ص ۳۶۷، سطر ۲۰: بردع ..... ۷۴۱
- [ص ۳۶۹] ..... ۷۴۱
- اشاره ..... ۷۴۲
- ص ۳۶۹، سطر ۱۸: چراغ ..... ۷۴۲
- [ص ۳۷۰] ..... ۷۴۲
- اشاره ..... ۷۴۲

- ص ۳۷۰، سطر ۶: غله ..... ۷۴۲
- ص ۳۷۰، سطر ۱۲: دشت کافری ..... ۷۴۳
- [ص ۳۷۲] ..... ۷۴۳
- اشاره ..... ۷۴۳
- ص ۳۷۲، سطر ۳: چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم: ..... ۷۴۳
- ص ۳۷۲، سطر ۱۷: سب ..... ۷۴۳
- ص ۳۷۲، سطر ۲۱: قاطن ..... ۷۴۴
- [ص ۳۷۳] ..... ۷۴۴
- اشاره ..... ۷۴۴
- ص ۳۷۳، سطر ۳: قدح زناد ..... ۷۴۴
- ص ۳۷۳، سطر ۴: مبعضت ..... ۷۴۴
- ص ۳۷۳، سطر ۸: بایشان تکلیف فرمودیم ..... ۷۴۴
- ص ۳۷۳، سطر ۱۳: تبری ..... ۷۴۴
- ص ۳۷۳، سطر ۱۴: تولی ..... ۷۴۵
- [ص ۳۷۴] ..... ۷۴۵
- اشاره ..... ۷۴۵
- ص ۳۷۴، سطر ۷: معری ..... ۷۴۵
- (۱۳۰۸) ..... ۷۴۵
- ص ۳۷۴، سطر ۸: تطرق ..... ۷۴۵
- ص ۳۷۴، سطر ۱۶: ولا ..... ۷۴۵
- [ص ۳۷۵] ..... ۷۴۶
- اشاره ..... ۷۴۶
- ص ۳۷۵، سطر ۱۵: علامی ..... ۷۴۶
- ص ۳۷۵، سطر ۱۵: فهامی ..... ۷۴۶

- ۷۴۶ ..... [ص ۳۷۶]
- ۷۴۶ ..... اشاره
- ۷۴۶ ..... ص ۳۷۶، سطر ۱۲: مقرنس
- ۷۴۶ ..... [ص ۳۸۰]
- ۷۴۶ ..... اشاره
- ۷۴۶ ..... ص ۳۸۰، سطر ۱۵: قومان
- ۷۴۷ ..... ص ۳۸۰، سطر ۱۵: نقای «۳»
- ۷۴۷ ..... [ص ۳۸۱]
- ۷۴۷ ..... اشاره
- ۷۴۷ ..... ص ۳۸۱، سطر ۹: سحاب
- ۷۴۷ ..... ص ۳۸۱، سطر ۲۰: اکلیل
- ۷۴۷ ..... ص ۳۸۱، سطر ۲۱: فرقدان «۲»
- ۷۴۸ ..... [ص ۳۸۳]
- ۷۴۸ ..... اشاره
- ۷۴۸ ..... ص ۳۸۳، سطر ۳: مریوان
- ۷۴۸ ..... [ص ۳۸۴]
- ۷۴۸ ..... اشاره
- ۷۴۸ ..... ص ۳۸۴، سطر ۱۳: قلعه جوالان
- ۷۴۸ ..... [ص ۳۸۵]
- ۷۴۹ ..... اشاره
- ۷۴۹ ..... ص ۳۸۵، سطر ۶: اربیل
- ۷۴۹ ..... [ص ۳۸۶]
- ۷۴۹ ..... اشاره
- ۷۴۹ ..... ص ۳۸۶، سطر ۶: لهب



۷۴۹	..... [ص ۳۸۷]
۷۴۹	..... اشاره
۷۴۹	..... ص ۳۸۷، سطر ۱۱: خانقین «۳»
۷۵۰	..... ص ۳۸۷، سطر ۱۲: شهروان «۱»
۷۵۰	..... [ص ۳۸۸]
۷۵۰	..... اشاره
۷۵۰	..... ص ۳۸۸، سطر ۲: منافرت
۷۵۰	..... ص ۳۸۸، سطر ۹: نمیقه
۷۵۰	..... [ص ۳۸۹]
۷۵۰	..... اشاره
۷۵۱	..... ص ۳۸۹، سطر ۳: معارج
۷۵۱	..... ص ۳۸۹، سطر ۴: تزییف
۷۵۱	..... ص ۳۸۹، سطر ۶: صریر
۷۵۱	..... ص ۳۸۹، سطر ۷: فظایع
۷۵۱	..... ص ۳۸۹، سطر ۱۰: خیر الوری
۷۵۱	..... [ص ۳۹۰]
۷۵۱	..... اشاره
۷۵۲	..... ص ۳۹۰، سطر ۱۵: ناسک
۷۵۲	..... [ص ۳۹۱]
۷۵۲	..... اشاره
۷۵۲	..... ص ۳۹۱، سطر ۲: اذعان
۷۵۲	..... [ص ۳۹۲]
۷۵۲	..... اشاره
۷۵۲	..... ص ۳۹۲، سطر ۱۰: دعائم

۷۵۲	ص ۳۹۲، سطر ۱۳: معین
۷۵۲	ص ۳۹۲، سطر ۱۳: صفوت
۷۵۲	ص ۳۹۲، سطر ۱۴: یعسوب
۷۵۳	ص ۳۹۳، سطر ۴: مواخات
۷۵۳	[ص ۳۹۳]
۷۵۳	اشاره
۷۵۳	ص ۳۹۳، سطر ۱۹: قدوة
۷۵۳	[ص ۳۹۴]
۷۵۳	اشاره
۷۵۳	ص ۳۹۴، سطر ۱: فواد
۷۵۳	ص ۳۹۴، سطر ۵: ذریه
۷۵۴	ص ۳۹۴، سطر ۲۴: تذهیب
۷۵۴	[ص ۳۹۵]
۷۵۴	اشاره
۷۵۴	ص ۳۹۵، سطر ۶: آسیه
۷۵۴	ص ۳۹۵، سطر ۸: شمامه
۷۵۴	ص ۳۹۵، سطر ۱۴: مسیب
۷۵۴	[ص ۳۹۶]
۷۵۴	اشاره
۷۵۴	ص ۳۹۶، سطر ۱: قرنه
۷۵۵	ص ۳۹۶، سطر ۱۴: سرسام
۷۵۵	ص ۳۹۶، سطر ۲۲: انعام
۷۵۵	[ص ۳۹۷]
۷۵۵	اشاره

- ص ۳۹۷، سطر ۲: نوشته‌جات ..... ۷۵۵
- ص ۳۹۷، سطر ۱۳: قیر ..... ۷۵۵
- [ص ۳۹۸] ..... ۷۵۵
- اشاره ..... ۷۵۶
- ص ۳۹۸، سطر ۱: تسدید ..... ۷۵۶
- ص ۳۹۸، سطر ۱۲: باغ شاه ..... ۷۵۶
- ص ۳۹۸، سطر ۲۳: کلبعلی خان کوسه احمدلوی: ..... ۷۵۶
- [ص ۳۹۹] ..... ۷۵۶
- اشاره ..... ۷۵۶
- ص ۳۹۹، سطر ۶: بعد از ورود محمد حسین خان بعمان: ..... ۷۵۶
- ص ۳۹۹، سطر ۱۶: او را خنثی و از یک چشم کور کرده: ..... ۷۵۷
- ص ۳۹۹، سطر ۱۹: تقی خان را مقید بپیشگاه حضور رسانیدند: ..... ۷۵۷
- [ص ۴۰۰] ..... ۷۵۷
- اشاره ..... ۷۵۷
- ص ۴۰۰، سطر ۲۴: قلمرو علیشکر ..... ۷۵۷
- [ص ۴۰۱] ..... ۷۵۸
- اشاره ..... ۷۵۸
- ص ۴۰۱، سطر ۱۲: کنگاور «۱» ..... ۷۵۸
- [ص ۴۰۲] ..... ۷۵۸
- اشاره ..... ۷۵۸
- ص ۴۰۲، سطر ۱۷: آخکلک «۲» ..... ۷۵۸
- ص ۴۰۲، سطر ۲۲: گوری ..... ۷۵۸
- [ص ۴۰۳] ..... ۷۵۹
- اشاره ..... ۷۵۹

۷۵۹	ص ۴۰۳، سطر ۳: جنگتای «۴»
۷۵۹	ص ۴۰۳، سطر ۲۰: گوگجه‌دنکر
۷۵۹	ص ۴۰۳، سطر ۲۱: خانقی
۷۵۹	[ص ۴۰۵]
۷۶۰	اشاره
۷۶۰	ص ۴۰۵، سطر ۴: آقجه قلعه
۷۶۰	ص ۴۰۵، سطر ۱۵: کسب «۲»
۷۶۰	[ص ۴۰۶]
۷۶۰	اشاره
۷۶۰	ص ۴۰۶، سطر ۱۰: خفقان
۷۶۰	ص ۴۰۶، سطر ۱۰: مسلول
۷۶۱	ص ۴۰۶، سطر ۱۵: خاچین «۱»
۷۶۱	[ص ۴۰۷]
۷۶۱	اشاره
۷۶۱	ص ۴۰۷، سطر ۱: آیدین دده
۷۶۱	[ص ۴۰۸]
۷۶۱	اشاره
۷۶۱	ص ۴۰۸، سطر ۱۴: منطریس
۷۶۲	[ص ۴۱۰]
۷۶۲	اشاره
۷۶۲	ص ۴۱۰، سطر ۲۰: چورس «۱»
۷۶۲	ص ۴۱۰، سطر ۲۰: محمودی
۷۶۲	[ص ۴۱۱]
۷۶۲	اشاره

- ص ۴۱۱، سطر ۲: ختا «۴» ..... ۷۶۲
- ص ۴۱۱، سطر ۲: ختن ..... ۷۶۳
- [ص ۴۱۲] ..... ۷۶۳
- اشاره ..... ۷۶۳
- ص ۴۱۲، سطر ۴: اورگنج ..... ۷۶۳
- [ص ۴۱۳] ..... ۷۶۳
- اشاره ..... ۷۶۳
- ص ۴۱۳، سطر ۱۶: متنزهات ..... ۷۶۴
- [ص ۴۱۵] ..... ۷۶۴
- \_\_\_\_\_ ۷۶۴
- ص ۴۱۵، سطر ۱۴: نامه همایون را بکاتب حروف باصلحنامه تفویض: ..... ۷۶۴
- [ص ۴۱۶] ..... ۷۶۴
- اشاره ..... ۷۶۴
- ص ۴۱۶، سطر ۱۹: تباغض ..... ۷۶۴
- ص ۴۱۶، سطر ۱۹: تناقض ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۶، سطر ۲۰: اراحه ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۶، سطر ۲۰: ازاحه ..... ۷۶۵
- [ص ۴۱۷] ..... ۷۶۵
- اشاره ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۷، سطر ۲: شاق ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۷، سطر ۷: مآثر ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۷، سطر ۱۰: اغضاء «۱» ..... ۷۶۵
- ص ۴۱۷، سطر ۱۱: ممضی ..... ۷۶۶
- ص ۴۱۷، سطر ۱۶: مآرب ..... ۷۶۶

- ۷۶۶ ..... [ص ۴۱۸]
- ۷۶۶ ..... اشاره
- ۷۶۶ ..... ص ۴۱۸، سطر ۱: نیام
- ۷۶۶ ..... ص ۴۱۸، سطر ۱۸: دورمه
- ۷۶۶ ..... [ص ۴۱۹]
- ۷۶۶ ..... اشاره
- ۷۶۶ ..... ص ۴۱۹، سطر ۱۸: کتک
- ۷۶۷ ..... ص ۴۱۹، سطر ۲۱: غراب گردن
- ۷۶۷ ..... [ص ۴۲۰]
- ۷۶۷ ..... اشاره
- ۷۶۷ ..... ص ۴۲۰، سطر ۱۶: نصر الله میرزا با شاهرخ میرزا ... روانه کلات:
- ۷۶۷ ..... [ص ۴۲۱]
- ۷۶۷ ..... اشاره
- ۷۶۷ ..... ص ۴۲۱، سطر ۵: رضا قلی میرزا که فرزند مهین و ارشد اولاد بود:
- ۷۶۹ ..... [ص ۴۲۲]
- ۷۶۹ ..... اشاره
- ۷۶۹ ..... ص ۴۲۲، سطر ۳، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاد:
- ۷۷۱ ..... ص ۴۲۲، سطر ۱۸: کماج خیمه «۲»
- ۷۷۱ ..... [ص ۴۲۴]
- ۷۷۱ ..... اشاره
- ۷۷۱ ..... ص ۴۲۴، سطر ۵: سه نفر از خدا بی‌خبر:
- ۷۷۲ ..... ص ۴۲۴، سطر ۱۴، ۱۵: چند نفر هندی و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان میان آتش افروخته سوختند:
- ۷۷۲ ..... [ص ۴۲۵]
- ۷۷۲ ..... اشاره

- ص ۴۲۵، سطر ۱۴: طهماسب‌قلی خان را مسموم ساخته: ..... ۷۷۲
- ص ۴۲۵، سطر ۲۱: فتح آباد ..... ۷۷۳
- [ص ۴۲۶] ..... ۷۷۳
- اشاره ..... ۷۷۳
- ص ۴۲۶، سطر ۴: نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول: ..... ۷۷۳
- ص ۴۲۶، سطر ۱۸: شرفات ..... ۷۷۴
- ص ۴۲۶، سطر ۱۸: کلات ..... ۷۷۵
- [ص ۴۲۷] ..... ۷۷۵
- اشاره ..... ۷۷۵
- ص ۴۲۷، سطر ۴: حوض سنگ ..... ۷۷۵
- ص ۴۲۷، سطر ۷: رضا قلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد ... بزایه عدم فرستاد: ..... ۷۷۵
- [ص ۴۲۹] ..... ۷۷۶
- اشاره ..... ۷۷۶
- ص ۴۲۹، سطر ۳: سهراب خان ..... ۷۷۶
- ص ۴۲۹، سطر ۱۲: شفیعی ابرو ..... ۷۷۷
- ص ۴۲۹، سطر ۱۳: شفیعا نیز وعده چهل سال سلطنت باو داده و آن سخیف العقل: ..... ۷۷۷
- ص ۴۲۹، سطر ۱۴: زرق ..... ۷۷۷
- [ص ۴۳۱] ..... ۷۷۷
- اشاره ..... ۷۷۷
- ص ۴۳۱، سطر ۲۰: سلطان اعظم تاریخ جلوسش آمد: ..... ۷۷۷
- ص ۴۳۱، سطر ۲۲: وساده ..... ۷۷۸
- [ص ۴۳۲] ..... ۷۷۸
- اشاره ..... ۷۷۸
- ص ۴۳۲، سطر ۱۲: سرخه ..... ۷۷۸

- ص ۴۳۲، سطر ۱۹: قلاپور ..... ۷۷۸
- [ص ۴۳۳] ..... ۷۷۸
- اشاره ..... ۷۷۸
- ص ۴۳۳، سطر ۱۲: هرگاه صاحب‌دلی بهم رسد: ..... ۷۷۹
- مطالب موجود در نسخه ۱۱۷۱ هجری و مأخوذ از آن ..... ۷۷۹
- اشاره ..... ۷۷۹
- صفحه ۴۵- سطر ۸ بعد از عبارت «کامل الرائی نداشتند» آمده: ..... ۷۷۹
- صفحه ۶۷- سطر ۱۶ بعد از بیت ..... ۷۷۹
- صفحه ۲۰۵- سطر ۱۲ بعد از «دوباره به‌سر آمده» ابیات زیر آمده: ..... ۷۷۹
- صفحه ۲۷۳- سطر سوم بعد از «بتارک تاج ظل‌اللهیش باد» آمده است: ..... ۷۸۰
- صفحه ۳۳۴- سطر ۱۹ بعد از عبارت «ضمیمه قلو قدرت خود فرمودند» آمده است: ..... ۷۸۰
- صفحه ۳۴۸ سطر اول بعد از «موسوم گردید» آمده: ..... ۷۸۱
- صفحه ۳۵۲- سطر ۳ بعد از عبارت «بدولت علیه نادریه متعلق باشد» آمده: ..... ۷۸۱
- صفحه ۳۵۷ در سطر ۲۲ بعد از عبارت «بآن مملکت تعیین فرمودند» آمده است: ..... ۷۸۲
- صفحه ۴۱۰- در سطر ۲۱ بعد از «نهضت فرمودند» آمده است: ..... ۷۸۳
- صفحه ۴۱۵ در سطر ۱ بعد از عبارت «امینان دولت باو داده شد» آمده: ..... ۷۸۳
- صفحه ۴۲۷ در سطر ۷ بعد از «بزایوه عدم فرستاده» این اشعار آمده است: ..... ۷۸۳
- صفحه ۴۲۸ در سطر ۱۷ بعد از عبارت «در مازندران توقف کرده» این اشعار درباره خطی خراسان آمده: ..... ۷۸۴
- صفحه ۴۳۱ در سطر ۱۹ بعد از عبارات: «شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی گردید» چنین آمده: ..... ۷۸۴
- [فهرست‌ها] ..... ۷۸۵
- اسماء امکنه و رودها و کوه‌ها «۱» ..... ۷۸۵
- فهرست اسماء و اشخاص ..... ۸۱۴
- اسماء ایلات و طوایف و خاندانها ..... ۸۳۰
- لغات ..... ۸۳۴



۸۵۳ ..... [آیات و احادیث]

۸۵۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## جهانگشای نادری

## مشخصات کتاب

سرشناسه: استرآبادی، محمدمهدی بن محمدنصیر - ، ۱۱۸۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ جهانگشای نادری / تالیف محمدمهدی استرآبادی؛ تصحیح میترا مهرآبادی.

مشخصات نشر: تهران: دنیای کتاب، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۵۱۲ ص. مصور.

شابک: ۸۰۰۰۰ ریال ۴-۲۴۴-۳۴۶-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۷ (فیبا).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۹۱.

یادداشت: نمایه.

موضوع: نادر افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰-۱۱۶۰ ق.

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۲ ق

موضوع: ایران -- تاریخ -- افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ ق.

شناسه افزوده: مهرآبادی، میترا، ۱۳۴۵ -

رده بندی کنگره: DSR۱۲۶۵/الف ۵ت ۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۷۲۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۰۰۴۷

## مقدمه ناشر

## اشاره

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی تاکنون افتخار انتشار کتابهایی در زمینه‌های تاریخی، باستان‌شناسی، ادبیات فارسی و متون ادبی داشته است، آثاری از بزرگانی که هر کدام از آنها در زمینه‌های کاریشان صاحب‌نظرند و سال‌های سال برای رفع کمبود منابع دست اول در مورد شناخت ایران، تاریخ ایران و فرهنگ و تمدن ماندگار آن تا آخرین حد و توان خود کوشیده‌اند، تا ایران را هم به مردم ایران و هم به دوستداران فرهنگ ایران در خارج بشناسانند. زیرا تاریخ بسان زندگی و بسان جهان درهم و برهم و سرشار از پاکیزگی و ناپاکیزگی نیز سرشار از اراده‌های متعالی انسانی است. اگر بخواهیم تاریخمان را بازسازی و دوباره نویسی کنیم باید بدانیم که تاریخ هر ملتی خوب و بد و فراز و نشیب دارد و همه این فراز و نشیب‌ها متعلق به آن مردم است و در واقع تاریخ هر ملت، صحنه‌هایی از مبارزات ملت را در کشاکش زمان باز می‌تاباند.

جهانگشای نادری، مقدمه ناشر، ص: ۶

در این زمینه، کتابهای چاپ شده انجمن از غنی‌ترین منابع و در حد خود قابل تقدیر است و با توجه به امکانات و کمبودهایی که

دارد حد خود قابل تقدیر است و با توجه به امکانات و کمبودهایی که دارد توانسته است کتابهایی را به چاپ برساند که کمتر ناشری همت به چاپ این نوع آثار می‌گمارد.

جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی نادر شاه از جمله کتابهای چاپ شده انجمن آثار و مفاخر فرهنگی است که چاپ جدید آن با ویرایش مجدد در اختیار دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران قرار می‌گیرد. این اثر از آثار معتبر و دست اولی است که در دوره افشاریه به رشته تحریر درآمده و به اهتمام دانشمند محترم جناب آقای سید عبد الله انوار جمع‌آوری و چاپ شده که برای اهل تحقیق بسیار سودمند و مفید است.

کتاب حاضر، ما را از دوران افشاریه و اقدامات و فتوحات نادر شاه آگاه می‌کند. انجمن مفتخر است که توانسته تا به حال بدون وقفه این منابع را در اختیار محققان و دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران بگذارد و در این مهم هرگونه نظر و پیشنهاد را قابل ارزش می‌داند.

حاج سید جوادی

رییس هیأت مدیره

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۷

## فهرست مطالب کتاب جهانگشای نادری

### اشاره

مقدمه مؤلف (از صفحه ۲ تا ۲۵)

۱- شورش ترکمانیه صابین خانی (از ۸ تا ۹)

۳- تمرد ملک محمود سیستانی (از ۹ تا ۱۱)

۴- داستان محمود غلیجائی (از ۱۱ تا ۱۶)

۵- غلبه روسیه به دارالمرزگیلان (از ۱۶ تا ۱۸)

۶- تسلط و استیلاء روسیه (از ۱۸ تا ۲۰)

۷- محاربه پاشایان روم با اشرف افغان (از ۲۰ تا ۲۱)

۸- گفتار در بیان چند نفری که ادعای شاهزادگی کردند (از ۲۱ تا ۲۵)

الف: صفی میرزا (از ۲۱ تا ۲۲)

ب: سید احمد نوه میرزا داود (از ۲۲ تا ۲۳)

ج: محمد علی (صفحه ۲۳)

د: سید حسین [سید حسن] (از ۲۳ تا ۲۴)

ه: شاهزاده خرسوار (صفحه ۲۴)

و: زینل قلندر (از ۲۴ تا ۲۵)

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۸

گفتار در بیان حال نادر و اعمال او ۱- نسب و مولد نادر (از ۲۵ تا ۲۷)

۲- آغاز کار نادر (از ۲۸ تا ۳۱)

- ۳- توجه نادر به جانب ارض اقدس (از ۳۱ تا ۳۳)
  - ۴- محاربه نادر با ملک محمود سیستانی (از ۳۳ تا ۳۵)
  - ۵- تسخیر ینگگی قلعه و قلاع ایبورد (از ۳۵ تا ۳۹)
  - ۶- نصب رضا قلی خان به سرداری خراسان (از ۴۰ تا ۴۳)
  - ۷- سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت ملک محمود (از ۴۳ تا ۵۰)
  - ۸- در بیان مقدمات الکای سرخس (از ۵۰ تا ۵۱)
  - ۹- محاصره قوزغان و تنبیه تاتاریه مرو (از ۵۱ تا ۵۴)
- توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربه با ملک محمود سیستانی و ورود نادر بموکب اعلی ۱- ورود شاه طهماسب به خراسان (از ۵۴ تا ۵۸)
- ۲- قضیه قتل فتحعلی خان قاجار (از ۵۸ تا ۵۹)
  - ۳- تسخیر ارض اقدس (از ۵۹ تا ۶۲)
  - ۴- توجه نادر به خوشان (از ۶۲ تا ۶۷)
  - ۵- ذکر وقائع سال هزار و صد و سی و نه هجری (از ۶۷ تا ۷۱)
  - ۶- کشته شدن ملک محمود سیستانی (از ۷۱ تا ۷۲)
  - ۷- حرکت نادر به حدود قاین (از ۷۲ تا ۷۷)
  - ۸- ذکر وقائع سال هزار و صد و چهل هجری (از ۷۷ تا ۸۲)
  - ۹- کیفیت محاربه ابراهیم خان (از ۸۲ تا ۸۴)
  - ۱۰- شورش استرآباد و حرکت نادر به آن سمت (از ۸۴ تا ۸۷)
  - ۱۱- ذکر وقائع سال هزار و صد و چهل و یک هجری (از ۸۷ تا ۸۸)
  - ۱۲- ذکر احوال طایفه ابدالی (از ۸۸ تا ۹۵)
  - ۱۳- حرکت اشرف غلیجائی بجانب خراسان و جنگ مهماندوست (از ۹۵ تا ۱۰۰)
- جهانگشای نادری، مقدمه ناشر، ص: ۹
- ۱۴- جنگ سر دره خوار (از ۱۰۰ تا ۱۰۲)
  - ۱۵- جنگ مورچه خورت (از ۱۰۲ تا ۱۰۶)
  - ۱۶- تسخیر اصفهان (از ۱۰۶ تا ۱۰۹)
  - ۱۷- حرکت نادر به شیراز و جنگ زرقان (از ۱۰۹ تا ۱۱۵)
  - ۱۸- ذکر وقائع سال هزار و صد و چهل و دو هجری (از ۱۱۵ تا ۱۱۸)
  - ۱۹- جنگ نادر با رومیه و فتح نهاوند (از ۱۱۸ تا ۱۱۹)
  - ۲۰- فتح همدان و کرمانشاهان بدست نادر (از ۱۱۹ تا ۱۲۳)
  - ۲۱- حرکت نادر به طرف تبریز و خیر قتل اشرف افغان (از ۱۲۳ تا ۱۲۶)
  - ۲۲- جنگ با رومیه و فتح دمدم و مراغه (از ۱۲۶ تا ۱۳۱)
  - ۲۳- آمدن افغانه هرات به ارض اقدس (از ۱۳۱ تا ۱۳۶)
  - ۲۴- حرکت نادر از آذربایجان برای تنبیه افغان (از ۱۳۵ تا ۱۳۹)

- ۲۵- ورود نادر به مشهد مقدس (از ۱۳۹ تا ۱۴۴)
- ۲۶- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و سہ ہجری و حرکت نادر بہ جانب ہرات (از ۱۴۴ تا ۱۵۴)
- ۲۷- محاصرہ فراہ (از ۱۵۴ تا ۱۵۷)
- ۲۸- تفویض ایالت ہرات بہ اللہیار خان (از ۱۵۷ تا ۱۵۹)
- ۲۹- طغیان اللہیار خان (از ۱۵۹ تا ۱۶۲)
- ۳۰- جنگ سمت کبوتر خان (از ۱۶۲ تا ۱۶۳)
- ۳۱- تصرف کردن افغنہ قلعہ اوبہرا (از ۱۶۳ تا ۱۶۴)
- ۳۲- فتح ہرات بدست نادر (از ۱۶۴ تا ۱۶۶)
- ۳۳- تتمہ وقایع ہرات (از ۱۶۶ تا ۱۶۹)
- ۳۴- رفتن شاہ طہماسب بر سر قلعہ ایروان (از ۱۶۹ تا ۱۷۳)
- ۳۵- مصالحہ شاہ طہماسب با امنای دولت عثمانی (از ۱۷۳ تا ۱۷۵)
- ۳۶- شرح فرمان نادر بہ ولایات ایران (از ۱۷۵ تا ۱۷۸)
- ۳۷- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و چہار ہجری (از ۱۷۸ تا ۱۸۳)
- جہانگشاہی نادر، مقدمہ ناشر، ص: ۱۰
- ۳۸- حرکت نادر بجانب عراق (از ۱۸۳ تا ۱۸۶)
- ۳۹- ورود نادر بہ اصفہان و خلع شاہ طہماسب (از ۱۸۶ تا ۱۹۰)
- ۴۰- حرکت نادر بجانب بغداد (از ۱۹۰ تا ۲۰۱)
- ۴۱- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و پنج ہجری (از ۲۰۱ تا ۲۱۰)
- ۴۲- حرکت نادر در مرتبہ دوم برای جنگ با عثمانیہا (از ۲۱۰ تا ۲۱۶)
- ۴۳- آمدن توپال عثمان پاشا و جنگ‌های با او (از ۲۱۶ تا ۲۲۲)
- ۴۴- حرکت نادر بجانب فارس (از ۲۲۲ تا ۲۲۷)
- ۴۵- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و شش ہجری (از ۲۲۷ تا ۲۲۹)
- ۴۶- حرکت نادر از اصفہان بعزم تسخیر شیروان (از ۲۲۹ تا ۲۳۲)
- ۴۷- تسخیر ایروان و غازی قموق (از ۲۳۲ تا ۲۳۹)
- ۴۸- حرکت نادر بجانب گنجہ و محاصرہ آن (از ۲۳۹ تا ۲۴۵)
- ۴۹- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و ہفت ہجری (از ۲۴۵ تا ۲۴۸)
- ۵۰- حرکت نادر بجانب قارص و تنبیہ عبد اللہ پاشای سرعسکر (از ۲۴۸ تا ۲۵۵)
- ۵۱- فتح گنجہ و تفلیس (از ۲۵۵ تا ۲۵۹)
- ۵۲- حرکت نادر از قارص بجانب تفلیس (از ۲۵۹ تا ۲۶۶)
- وقایع دشت مغان و شاہی نادر ۱- بیان ورود نادر بہ مغان (از ۲۶۶ تا ۲۷۱)
- ۲- انجمن سازی و محفل آرائی دشت مغان (از ۲۷۱ تا ۲۷۴)
- ۳- ذکر وقائع سال ہزار و صد و چہل و ہشت ہجری (از ۲۷۴ تا ۲۸۰)
- ۴- حرکت نادر بہ کوهستان بختیاری (از ۲۸۰ تا ۲۸۳)

- ۵- حرکت نادر از بختیاری بسوی بلوچستان و قندهار (از ۲۸۳ تا ۲۸۷)
  - ۶- ذکر وقائع سال هزار و صد و چهل و نه هجری (از ۲۸۷ تا ۲۹۱)
  - ۷- بیان احوال بلوچستان (از ۲۹۱ تا ۲۹۳)
  - ۸- تسخیر بلخ (از ۲۹۳ تا ۲۹۹)
- جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۱
- ۹- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه هجری (از ۲۹۹ تا ۳۰۵)
  - ۱۰- ورود ایلچیان روم باتفاق سفرای این دولت (از ۳۰۵ تا ۳۰۶)
  - ۱۱- حرکت نادر بسوی هندوستان (از ۳۰۶ تا ۳۱۴)
  - ۱۲- ورود شاهزاده رضاقلی میرزا بدرگاه نادر (از ۳۱۴ تا ۳۱۵)
  - ۱۳- جنگ نادر با ناصر خان و فتح پیشاور (از ۳۱۵ تا ۳۱۶)
  - ۱۴- سانحه ملال‌افزای قتل ابراهیم خان در داغستان و رسیدن این خبر به نادر در پیشاور (از ۳۱۶ تا ۳۱۹)
  - ۱۵- جنگ نادر با محمد شاه پادشاه هندوستان و شکست محمد شاه (از ۳۱۹ تا ۳۲۹)
  - ۱۶- ذکر وقایع سال هزار و صد و پنجاه و یک هجری (از ۳۲۹ تا ۳۳۹)
  - ۱۷- حرکت نادر بسوی سند (از ۳۳۹ تا ۳۴۲)
  - ۱۸- ذکر وقائع هزار و صد و پنجاه دو هجری (از ۳۴۲ تا ۳۴۵)
  - ۱۹- حرکت نادر بسوی ایران و فتح ترکستان (از ۳۴۵ تا ۳۵۳)
  - ۲۰- حرکت نادر بسوی خوارزم (از ۳۵۳ تا ۳۶۲)
  - ۲۱- حرکت نادر از مشهد بسوی داغستان (از ۳۶۲ تا ۳۶۳)
  - ۲۲- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه سه هجری (از ۳۶۳ تا ۳۷۰)
  - ۲۳- مویذات اقبال (مقصود بی نتیجه ماندن سوء قصد به نادر) (از ۳۷۰ تا ۳۷۵)
  - ۲۴- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری (از ۳۷۵ تا ۳۷۹)
  - ۲۵- ذکر سوانح بلخ (از ۳۷۹ تا ۳۸۱)
  - ۲۶- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری (از ۳۸۱ تا ۳۸۵)
  - ۲۷- عزم تسخیر موصل (از ۳۸۵ تا ۳۹۴)
  - ۲۸- حرکت نادر از نجف اشرف بجانب آذربایجان (از ۳۹۴ تا ۳۹۶)
  - ۲۹- انقلاب اوضاع دربند و شیروان (از ۳۹۶ تا ۳۹۸)
  - ۳۰- طغیان محمد تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس (از ۳۹۸ تا ۳۹۹)
  - ۳۱- شورش استراباد و حرکت بجانب آذربایجان (از ۳۹۹ تا ۴۰۱)
  - ۳۲- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه و شش هجری (از ۴۰۱ تا ۴۰۶)
- جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۲
- ۳۳- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه و هفت هجری (۴۰۶)
  - ۳۴- جنگ با یکن محمد پاشای سرعسکر روم (از ۴۰۶ تا ۴۱۳)
  - ۳۵- ذکر وقائع سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری (از ۴۱۳ تا ۴۱۵)

۳۶- صورت صلحنامه با روسیه (از ۴۱۵ تا ۴۱۹)

۳۷- ذکر وقایع سال هزار و صد و شصت هجری (از ۴۱۹ تا ۴۲۰)

۳۸- پایان کار نادر (از ۴۲۰ تا ۴۳۳)

۳۹- سلطنت علیشاه و ابراهیم شاه (از ۴۲۷ تا ۴۳۳)

۴۰- پایان کتاب جهانگشای نادری (۴۳۳)

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۳

### اما لقب کوکب:

ریو لقب او را «کوکبی» و استوری Storey کوکب» می‌آورد. در صبح گلشن (ن- ۱۲۹۵) ذیل کلمه «کوکب» این لقب برای میرزا مهدی خان آمده ولی در ذیل نام «میرزا مهدی خان» ابا اشارتی بلقب «کوکب» برای او نشده است. واله داغستانی در ریاض الشعراء (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۵۳۱) از میرزا مهدیخانی ملقب به کوکب نام میبرد ولی متعرض این نمی‌شود که میرزا مهدی خان مورد بحث او منشی نادر نیز بوده است. خود میرزا مهدیخان در مصنفاتش ذکری از لقب «کوکب» برای خود نمیکند و آذر بیگدلی نیز در آتشکده آذر متعرض این لقب برای او نمیشود. ظاهراً همانطور که در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه - جلد دوم - ذیل شرح حال «میرزا مهدیخان منشی» حدس زده شده است این لقب باید از آن دیگری باشد نه میرزا مهدیخان منشی. در آنجا ملقب به آن شاعر هندی آمده ولی با بودن فرمان سابق الذکر با احتمال اقرب بیقین می‌توان ملقب به آن را میرزا مهدیخان صاحب فرمان دانست نه میرزا مهدیخان منشی نادر که متأسفانه همین اشتباه در تشخیص صاحب فرمان موجب حدس لقب «کوکب» و پندارهایی برای اوائل زندگی او شده است.

### اما مصنفات میرزا مهدی خان.

#### اشاره

آنچه مشهور و در تذکره‌ها و فهرس کتابخانه‌ها آمده میرزا مهدیخان را پنج کتاب زیر بوده است:  
درّه نادره - سنگلاخ - مبانی اللغه - منشآت - جهانگشای نادری. - در زیر برای هر یک چند سطری آورده می‌شود:

(۱) - «هرگاه صاحب‌دلی بهم رسد مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب و فتنه آن زمان را که از حد و حصر افزون ...».

(صفحه ۴۳۳ تاریخ جهانگشای نادری)

جهانگشای نادری، مقدمه‌محقق، ص: ۹

### ۱- درّه نادره:

این کتاب که بین منشیان و ترسل‌نویسان بعد از نادر شهرت یافته و بموجب آن میرزا مهدیخان بر سر زبانها افتاده است یکی از جمله کتبی است که معنی فدای لفظ و لفظ شهید صنایع ادبی شده است. ما درین کتاب انواع و اقسام صنایع ادبی را می‌بینیم که گاه با نشیب و فرازهای خود نوشته را بارد و زنده میکنند.

در اینکه میرزا مهدیخان بوقت نوشتن «درّه» توجه خاصی به «جهانگشای جوینی» و «تاریخ و ضیاف» و «تاریخ معجم» و «مقامات

حمیدی» داشته جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست. منتهی چون مقلد بوده- آنهم مقلدی که قصد سبقت از تقلید شده را دارد- چنان در آوردن الفاظ نامأنوس غرق شده که گاه برای تشکیل «جناسی» یا «مراعات نظیری» یا «ایهام تناسبی» با الفاظ مهجور بازیها و تصحیف‌ها کرده که همین بازیها موجب خنکی و سستی کلام او شده و علیرغم میل او عبارات «وصاف» دل‌انگیزتر و مطبوعتر گردیده است. گرچه شهرت عام بر اغلاق و پیچیدگی «درّه» و «وصاف» است ولی بنظر اشکال «درّه» و «وصاف» فقط در بکار بردن لغات مهجور و دورافتاده است «۱» بطوری که اگر فرهنگ رسایی در دست باشد و خواننده نیز از قواعد و صنایع ادبی برکنار نباشد در مطالعه این کتابها کمتر بجملاتی برمیخورد که با ترجمه لغات بفهم نیایند، زیرا استخوان- بندی جملات همانست که فعلا بین پارسی زبانان متداول و شایع است. در صورتیکه بعکس مشهور گاهگاه در نثر «بیهقی» و «قابوسنامه» و «اسرار التوحید»، که شهرت بسلاست و روانی دارند، بجملی میرسیم که هیچ قاعده دستوری وضع آنها را در کلام تعیین نمیکند و جمله با معلوم بودن معانی یک‌یک لغات کاملا نامفهوم و مبهم است.

اینکه در تاریخ ادبی زبانی بزمانهایی میرسیم که معانی اینگونه فدای هنرهای تزیینی نامطلوب می‌شوند جای همه گونه بحث و دقت است و واقعا باید دید بچه علت اجتماعی و قبول عامی است که اینگونه نثرنویسی و شعرگویی مقبول می‌افتند و بعدها نیز تقلید میشوند؟ زیرا صنایع ادبی و هنر تزیینی تا آنجا احترام دارند که مفهوم و محتوی کلام را بهتر در دل خواننده بنشانند و زیباتر جلوه دهند، نه آنکه

(۱)- خوشبختانه در حاشیه اغلب نسخ خطی «درّه» این کلمات و لغات معنی و تفسیر شده‌اند.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۰

چون سرطانی آنقدر رشد کنند که جسم و جان تزیین شده بخطر افتد و نابود شود.

خوشبختانه پیشرفت تمدن و اجتماع و برخورد جدید مردم با الفاظ، امروز وضعی را پیش آورده که دیگر توجهی باین رطب و یابس نویسیها نمی‌شود.

از کتاب «درّه» نسخ خطی زیاد- چه در کتابخانه‌ها و چه نزد اشخاص موجود است- و نیز چندین بار بچاپ رسیده است.

## ۲- کتاب سنگلاخ:

این کتاب که فرهنگ لغت ترکی جغتائی و فارسی است همانطور که میرزا- مهدی خان در مقدمه آن آورده برای حل مشکلات دیوان اشعار و نثر امیر علیشیر نوائی تحریر یافته است. - او می‌گوید: «از مبادی حال بخواندن اشعار امیر نافذ الامر کشور بلاغت گستر و سخن آرای امیر علیشیر نوائی شوقی تام ... بعد از آنکه فی الجمله تبعی حاصل شد منوی خاطر گشت که لغات مشکله آنها را جمع سازد و بر معانی آن لغات کتابی پردازد.» (از مقدمه کتاب سنگلاخ صفحه ۱ نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۴۱). البته غیر از او کسان دیگر نیز باین کار دست زده‌اند و او هم در مقدمه سنگلاخ یادی از آنها و کار آنها میکند و می‌گوید: «دو نفر رومی که اسمشان در تألیفشان مذکور نیست و طالع نام هروی و فراغی و ندر علی و میرزا عبد الجلیل نصری و بعضی از لغت فهمان این فن کتابها بر لغت نوائی مدون ساخته‌اند. اما چون در کمال اختصار بود و اکثر از لغات را معنی معلوم ایشان نبوده تجاهل کرده‌اند و بذکر آن نپرداخته‌اند ...» بعد از برشمردن معایب کار ایشان می‌گوید: «این کمینه در عهد دولت قان اعظم ... نادر شاه افشار با وصف مزاولت خدمت سلطانی و اشتغال بمشاغل دیوانی ....

بجمع و تألیف این نسخه پرداخت.» (صفحه ۲ مقدمه نسخه خطی کتابخانه ملی).

پس از این مقدمات او بغرض از تحریر این کتاب می‌پردازد و می‌گوید: «درین تألیف با لذات حل لغات کتب منظومه و منثوره



حضرت نوائی بود و بعضی از لغات مغولیه

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۱

و رومیه بالعرض ذکر شد.»- او پس از شمردن نام یک‌یک کتب منظوم و منثور نوائی اضافه می‌کند: «چون میخواست که این تألیف شامل لغات مشکله فارسی و عربی بعضی آنها باشد تا بر مطالعه کنندگان ابهامی باقی نمانده تمیزی هم در میان هر سه لغت بعمل آمده باشد، لهذا در آخر کتاب تذیلی قرار داده لغات فارسی و عربی دوازده جلد منظوم را که اهم بود در ذیل آن اجمالا بحذف شواهد مذکور ساخت.»

ظاهرا این کتاب از زمان مزاولت با نادر شروع بتدوین میشود و بسال ۱۱۷۳ هجری قمری خاتمه میپذیرد- نسخ خطی آن نسبتاً زیاد و اخیراً نیز در انگلیس چاپ عکسی زیبایی خورده و با مقدمه عالمانه‌ای عرضه بازار شده است.

### ۳- مبانی اللغه:

کتابی است در دستور زبان ترکی- میرزا مهدی خان در مقدمه کتاب «سنگلاخ» (صفحه ۴ نسخه خطی کتابخانه ملی) می‌گوید: «فراغی در تألیف خود نوشته که چون الفاظ ترک از میزان و مصدر عاریست بنای کتاب خود را بر استشهاد از شعر قدما گذاشتم اما قول او از روی تتبع و تحقیق نیست و بهیچوجه شایسته اذعان و تحقیق نه، الحق ضوابط و قواعدی که در لغت ترک معین و مقرر است نه در لغت فرس هست و نه در لسان عرب و تمام صیغ آن موافق است با ضابطه علم ادب. از آنجا که دانستن آنها بر طالبان لازم بود آن ضوابط و قواعد را در ضمن یک ترصیف و شش مبنی مرقوم و بشواهد و حجج میرهن و معلوم ساخته آنرا به مبانی اللغه موسوم نمود.»

این کتاب گرچه جزء کتاب سنگلاخ و در حقیقت فصلی از فصول آن بشمار می‌آید ولی از آنجا که کتاب سنگلاخ مباحث لغت و این کتاب ببحث قواعد دستوری پرداخته و موضوع آن با لغت دو تا است، لذا این دو کتاب، که مبین دو موضوع علیحده‌اند، بعنوان دو کتاب علیحده برای نویسنده ذکر شد.

### ۴- کتاب منشآت:

این کتاب که حاوی نامه‌ها و مقاله‌نامه‌ها و فتحنامه‌هایی است که از زیر قلم میرزا مهدیخان خارج شده است بهترین معرف سبک نویسندگی اوست.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۲

در این کتاب ما گاه او را مغلق‌نویسی می‌بینیم که چون عبارات «درّه» در دره و تپه‌های صنایع ادبی افتاده و بردیف کردن جناسها پرداخته است و دیگر گاه ساده‌نویسی جلوه می‌کند که در مسیر هموار عبارات ساده مبین عقاید و آراء خود میباشد. ظاهراً این کتاب بهترین معرف وضع نثر در اواخر دوران صفویست و نیز وجود اغلب این منشآت در آن و در دیگر کتب میرزا مهدیخان بزرگترین راهنمای مصححین در رفع اشتباهات نسخ مغلوط است. از کتاب منشآت نسخ خطی فراوان و نیز چاپ سنگی از آن با منشآت قائمقام و امیر نظام گروسی بدست است.

### ۵- کتاب جهانگشای نادری:

این کتاب که در فهرست کتابخانه‌ها و متون کتب تاریخی و معاصر میرزا- مهدی خان «۱» با اسم «تاریخ نادری» می‌آید معلوم نیست که بچه عنوان نام «جهانگشا» بخود گرفته است. چه نه در متن کتاب و نه در سایر نوشته‌های میرزا مهدیخان بجایی برنمیخوریم که مؤلف از آن به «جهانگشای نادری» تعبیر کرده باشد.

در صفحه ۲۹ متن حاضر میرزا مهدیخان بدون توضیح اضافی کتاب خود را فقط «روزنامه‌چه ظفر» نام میبرد. - از آنجا که تیمور و فتوحاتش سرمشق نادر بوده‌اند «۲» ظاهراً «روزنامه‌چه ظفر» باید تقلیدی از «ظفرنامه تیموری» باشد که بعدها به «جهانگشای- نادری» تغییر نام داده است. در هر حال امروز این کتاب بین اهل فن به «جهانگشای نادری» شهرت دارد و شهرتش در این نام آن‌چنان است که نام «تاریخ نادری» را بکلی از دهانها انداخته است.

کتاب «جهانگشا» که نمونه کامل نثر اواخر عهد صفوی است بعکس «درّه نادره» لفظ در آن چندان بجای معنی ننشسته و بازیگری‌های لفظی مزاحم بیان معنی نشده است. یعنی نویسنده آنقدر که توجه بمضمون دارد کمتر بشوخیها و خنکی‌های صنایع

(۱)- در مجمع التواریخ صفحه ۱ آمده: «میرزا مهدیخان مؤلف تاریخ نادری»

(۲)- در صفحه ۳۷۱ متن جهانگشا نادر با آشکارا از تصمیم خود بشاهی ایران و هند و توران و روم، که مسند شاهی تیمور بوده، دم می‌زند

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۳

لفظی پرداخته است. بزبان دیگر صنعت لفظی در آن جنبه طریقی دارد تا موضوعی.

البته از اینکه گذشت نباید اشتباه شود که ما در «جهانگشا» با نثری سر و کار داریم که چون نثرهای اداری امروز ساده و خالی از تکلف ادبی است، بلکه بعکس چون عهد نویسنده جهانگشا عهدیست که بازی‌های لفظی با فشار حیرت‌انگیزی خود را بقالب عبارات جا می‌کنند و نویسنده چه بخواهد و چه نخواهد باید تن باستعمال آنها دهد.

لذا در اوج و حسیضهای کلام «جهانگشا» گاه بجملاتی برمیخوریم که صنایع لفظی دست از کرشمه و طئازی خود برنداشته و بجلوه‌گری مشغولند، و پاره‌ای از اوقات نیز این جلوه‌گری‌ها خالی از لطف و زیبایی نیستند.

...

ظاهراً آنکه قصد تحقیق در کتاب «جهانگشا» دارد، چون این کتاب بحوادث تاریخی پرداخته است، باید زمینه تحقیق خود را بدو قسمت کند:

۱- زمینه لفظی ۲- زمینه مضمونی

البته قبل از بحث درین دو زمینه شایسته است که توجه مختصری نیز بلغات مندرج در کتاب شود تا موضوع تحقیق او بهتر روشن گردد.

لغات مندرج در «جهانگشا» لغات مهجور و نامأنوس «درّه» نیستند بلکه لغت فارسی و عربی‌اند که در فرهنگها موجود و در محاورات مردمان بکارند. - غیر ازین دو نوع لغت، اصطلاحات منشیان درباری و چند کلمه گرجی و لغات ترکی چون: «قول» و «سیورسات» و «بیلامیشی» و «یورغمال» و «ایشیک آقاسی» و «مین‌باشی» و امثال آن در خلال کلمات زیاد بچشم میخورد که حاکی از نفوذ زبان ترکی بآن روزگار است.

از لغات که بگذریم مطالب کتاب، همانطور که گفته شد، در دو «زمینه لفظی» و «زمینه مضمونی» باید بشرح زیر مورد بحث قرار گیرند:

## ۱- زمینه لفظی:

جملات و لغات جهانگشا که درین زمینه واقع شده‌اند بنظر باید از دو منظر مورد توجه افتند.

الف: منظر صنایع لفظی و فنون ادبی.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۴

ب: منظر دستوری و صرف و نحوی.

الف: در منظر صنایع لفظی ما با چیره‌دستی‌ها و زیرکیهای میرزا مهدیخان مواجه میشویم که او با قدرت عجیبی صنایع ادبی را بکار برده است بدون آنکه محتاج بلغات نامأنوس «درّه» شود یا در بیمزگیهای سرفصلهای «گیتی گشای نامی» افتد.

در «جهانگشا» به صنعت «ترصیح»، «ازدواج»، «موازنه»، «جناس» باقسام آن، «اقتضاب»، «ایهام»، «ایهام تناسب»، «تضاد»، «ارسال»، «لف و نشر»، «تفریق»، «حسن تعلیل» و «براعت استهلال» و امثال آن برمیخوریم که نویسنده ضمن آنها بدون تکلف هنرنمایی‌ها کرده و بتزین جملات خود پرداخته است. - ای کاش او اوراق این مقدمه اجازه بحث تفصیلی در این مورد را میداد تا طلاب علوم ادبی از اینگونه صنایع مندرج در «جهانگشا» با خبر میشدند. - متأسفانه بواسطه ضیق مکان باید «این سخن بگذاشت تا وقت دگر».

البته آنچه نباید از آن درگذشت کمک اینگونه صنایع در درج کلام است یعنی گاهگاه نویسنده با کمک این صنایع از بن‌بستهای مطلب خارج میشود و با حفظ وضع موجود اموری خلاف آن وضع را بعرضه می‌آورد. مثلاً در شکست نادر از «توپال عثمان پاشا» وجود همین صنایع در عین آنکه قدرت نادر را میرساند بیان شکست و فرار او را نیز می‌کند یعنی ما میبینیم که این آیت فتح در عین قدرت شکست پذیرفته بدون آنکه آن شکست رخنه‌ای در کاخ قدرت او اندازد. - باری میرزا مهدیخان در «جهانگشا» از صنایع ادبی خوب کمک گرفته و آنها را خوب بکار برده است.

ب: منظر دستوری و صرف و نحوی: در این منظر چشم ما بچیزهایی می‌افتد که اصولاً از نقایص ادبی بشمار می‌آیند. یعنی یک نگاه سطحی باول تا آخر کتاب «جهانگشا» ما را متوجه می‌کند که نویسنده رعایت امور زیر را نکرده است:

۱- در اغلب موارد کلمه «آن» ضمیر ذوی الارواح استعمال شده در حالی که نویسندگان فصیح و بلیغ فارسی از بکار بستن «آن» بعنوان ضمیر ذو الارواح استیحا ش داشته‌اند.

۲- بین صفت و موصوف در تأنیث و تذکیر مطابقه است و حال آنکه نویسندگان

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۵

فصیح پارسی تا حد امکان ازین تطابق اجتناب میکرده‌اند. بدبختانه امروز ترکیباتی چون «پرونده مربوطه» و «دوسیه مفتوحه» و «دانشکده مرجوعه» و «کتاب‌خانه مبارکه» زیاد بچشم میخورد که حاکی ازین تطابق بی‌جا و خارج از رعایت قواعد ادبی است و معلوم نیست که این تطابق از چیست. - مثل آنکه سجع کلام بین «هائ» آخر موصوف و «تاء» تأنیث آخر صفت در اینگونه استعمالها بی تأثیر نمیشد.

۳- عیب بزرگ و نقص اساسی «جهانگشا» که گاهگاه نیز موجب تعقید کلام میشود آوردن «ماضی نقلی و بعید» است بدون متمم. توضیح آنکه اسم مفعولهای افعال پارسی اگر با متممی آیند که از فعل «بودن» ساخته میشود، در اینصورت چنانکه این متمم زمان حال فعل «بودن» باشد پیوند آن با اسم مفعول «ماضی نقلی» میشود و اگر زمان ماضی فعل «بودن» باشد ضم آن با اسم مفعول «ماضی بعید» میگردد. - غالباً برای فرار از تکرار در کلام، با بودن قرینه‌ای این متمم را حذف میکنند که شرط عمده آن مختل نشدن معنی است.

حال اگر حذف در کلام بوجهی اتفاق افتد که خواننده گیج شود و در ابهام قرار گیرد، دیگر آن حذف نه تنها حسن نیست بلکه از

معایب و مقابح کلام نیز بشمار می‌آید. - مع التأسف در جهانگشا باینگونه حذفهای بی‌قرینه بسیار برمیخوریم که در پاره‌ای از اوقات خواننده نمیداند قصد نویسنده «ماضی نقلی» بوده است یا بعید، و مشکل او دو تا میشود وقتی که فاعلهای این افعال عوض شوند. در این موارد است که تعقید بصورت کامل خود در کلام پدید می‌آید.

۴- از دوره صفویان تا بامروز رسم غیر صحیحی بین منشیان و نویسندگان اداری متداول و معمول است که حذف فعل میکنند بدون آنکه متوجه باشند افعال از ارکان کلامند و حذف موجب سستی و بی‌پایگی سخن میشود. - در آثار منشیان دوره قاجار ما باینگونه حذفها زیاد برمیخوریم که نویسنده بی‌مناسبت دست بحذف فعل زده است بدون اینکه توجه به بیپایگی سخن خود کند و کثرت این حذفها گاه این گمان را در انسان ایجاد میکند که «حذف را شاید محملی در دستور زبانست».

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۱۶

بدبختانه عبارات «جهانگشا» نیز از این حذفهای بارد برکنار نیستند یعنی گاه اتفاق می‌افتد که معمولات فعل یک‌یک در کلام وجود دارند بدون آنکه خود فعل در کلام موجود باشد و بعبارت دیگر خواننده گاهی در سیاق کلام بفاعل و مفعول و ظرف برمیخورد که فاقد عامل یعنی «فعل» اند. البته اگر در این موارد قرائن حالی در کلام موجود باشد چندان اشکالی پیش نمی‌آید زیرا با وجود آن قرائن میتوان رفع نقص کرد، ولی بحث در صورت عدم قرینه است که آن موجب اشکال میشود و بتعقید میکشد. بی‌شک این نقیصه «جهانگشا» تا حدی بستگی بروال زمان و منشی‌گری میرزا مهدی خان دارد. چه عهد او و کار او در مقام منشی‌گری باعث شده که او باین گونه ولننگاری‌های دستوری اهمیت ندهد.

از اینها که بگذریم رویهم «جهانگشا» خوب تحریر شده است و تحریر آن بهترین نثر دوره خود میباشد.

### الف: نسخ چاپی:

۱- دو نسخه چاپ سنگی متعلق باستاد معزز و گرامی جناب آقای سعید نفیسی حفظه الله تعالی است که بعلافت «الف» و «د» در متن نموده شده‌اند.

نسخه «الف»، که بسال ۱۲۶۴ قمری در دوره محمد شاه غازی بخط عسکر اردوبادی طبع شده، خطش نستعلیق و نسبتاً خوش و خواناست، منتها واجد سقطات زیاد و در ضبط اسماء حاوی اغلاط آشکار است.

نسخه «د» فاقد صفحات آخر است و نمی‌تواند خود را معرفی کند ولی یک تطبیق دقیق بین آن نسخه و نسخه «الف» این گمان را پیش می‌آورد که این دو از روی یکدیگر نوشته شده‌اند. زیرا غالب اغلاط موجود در نسخه «الف» بعینه در نسخه «د» بچشم می‌خورد.

خط این نسخه نیز نستعلیق خوش و خوانا است.

۲- نسخه‌ای که در هند چاپ شده و ظاهراً اغلاط و پریشانی بعضی از جملات آن از دو نسخه قبل کمتر است. این نسخه در متن با علامت «ب» آمده و خط آن نستعلیق و خوانا و کاغذش زرد و کاهی است. خداوند بملک عظیم القدر آن جناب آقای دکتر صادق کیا اجر جزیل عنایت فرماید که همواره با اینگونه کمکهای کریمانه امثال حقیر را مدیون خود می‌کنند.

۳- نسخه‌ای که در متن با علامت «ج» نموده شده و از آن سرور گرانمایه و دانشمند یگانه جناب آقای دکتر محمد معین مدّظله العالی است که بخط «محمد حسن تفرشی الاصل و تبریزی المسکن» حلیه چاپ پذیرفته است. صحت این نسخه از دیگر نسخ چاپی بیشتر و پریشانی عبارات و اغلاط آن از دیگر نسخ کمتر است. خط آن نستعلیق و نسبتاً خواناست.

۴- نسخه‌ای که در متن با علامت «ه» نشان داده شده است. - این نسخه بقلم محمد

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۲

ابن علی محمد جواد تبریزیست و بشهر شوال ۱۳۱۴ هجری قمری قبول چاپ کرده است. خط آن نستعلیق و در غالب مواضع ناخواناست. گرچه از بدء تا ختم «جهانگشا» را دربردارد ولی بر اثر اغلاط بی‌شمار و اضافات و نقصانهای کثیر می‌توان گفت که تا حدی خالی از فایده است.

### نسخ خطی:

۱- نسخه‌ایست که با رمز «و» در متن نموده شده و از آن کتابخانه فاضل محترم آقای مجتبی مرتضوی است. جناب ایشان که از خاندان فضل‌پرور و دانش‌دوست بزرگ شیرازند چون نیاز این حقیر را بجهانگشا دانستند بی‌ریا و از نهایت کرم نسخه خود را بامانت بحقیر سپردند. گرچه «فارغ است از مدح و تعریف آفتاب» ولی بملاحظه «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» معلوم حقیر نشد که با چه زبانی شکر این لطف و مرحمت ایشان را گزارد.

این نسخه که بقطع ۲۰۰\*۲۹۰ است از نسخ نسبتاً بی‌غلط جهانگشاست.

سرفصلهای آن با مرکب قرمز تحریر شده و خط آن نستعلیق و خواناست. متأسفانه کاتب دقیق آن موفق نشده است که کتابت خود را پایان برد و بحدود یک صفحه از آخر آن برشته تحریر درنیامده است و بر اثر آن نه کاتب معلوم شد و نه تاریخ کتابت. آنچه مسلم است کتابت آن باید قبل از ۱۳۱۴ هجری قمری باشد زیرا از جمله‌ای که به پایان کتاب آمده:

«بتاریخ ۱۲ شهر رجب المرجب ۱۳۱۴ قمری از مشهدی علی اکبر کتابفروش ایتیاع شد.» بایست این کتاب در پیش از سنه فوق نوشته شده باشد.

این نسخه بوقت مقابله با نسخ دیگر بسیار مورد استفادت حقیر قرار گرفت خداوند بمالک آن جزاء خیر عنایت فرماید.

۲- دو نسخه خطی «ح» و «ط» است که اولی از «راسته بازار اصفهان» ایتیاع شد و دومی برحسب اتفاق از بساط دستفروشی در مسجد شاه تهران بدست این ضعیف افتاد.

نسخه «ح» که تاریخ کتابت آن بسال ۱۲۰۵ هجری قمری است بدست «عبد مذب

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۳

عبد الرزاق در بلده مینو مثال شیراز» تحریر شده است. قطع آن ۱۵۰\*۲۵۰ و خط آن نستعلیق خوش و ریز و شکسته و سرفصلهای آن با مرکب قرمز است. این نسخه یکی از نسخ کم غلط جهانگشاست که منتها ریزی خط و شکستگی آن در بعضی از مواضع خواندن آن را مشکل می‌کند. آنچه موجب اختلاف آن با سایر نسخ است وجود سقطات یا اضافاتی است که در متن حاضر با دوستاره نمایش داده شده‌اند.

اما نسخه «ط»: این نسخه بحدی خوشخط و نسبتاً کم غلط تحریر شده است که ابتداء این ضعیف را بر آن می‌داشت تا خود آن را گراور کند و بدست خوانندگان سپارد. ولی پارگی بعضی از صفحات و از بین رفتن پاره‌ای از سطور و سقطات و اضافات جملاتی از آن مانع این فکر شد. قطع آن ۲۱۰\*۳۳۰ و کاتب آن «محمد حسن» و محل کتابت «تبریز» و تاریخ کتابت «۱۱۹۵» هجری قمری است. آن را سرلوحه‌ایست برنگ بنفش و زرد و جدولی بحواشی کتاب برنگ زرد و بدور سطور برنگهای قرمز و زرد و بنفش که بدبختانه دست بد ایام اغلب این رنگها را شسته و از بین برده است.

سرفصلها و اسامی اماکن بخط قرمز خوانا تحریر و در حاشیه بعضی از صفحات پاره‌ای از نقاط نیز شرح و توضیح داده شده‌اند که همه آن توضیحات در تعلیقه آمده است. - کاتب آن که بسیار دقیق بنظر می‌آید در خوشی خط از هیچ چیز فروگذار نکرده است. این نسخه که بخط نستعلیق درشت نوشته شده بعکس نسخه «ح» از هنرنمایی‌های خط شکسته نیز برکنار است. البته عبارات آن واجد سقطات و اضافاتی است که همه در متن با علامت دو ستاره نمایش داده شده‌اند.

خط حاشیه ریزتر از خط متن است و بنظر حقیر کاتب هردو یکی است، ولی بحدس بعضی از اهل فن حاشیه‌نویس آن کسی دیگر جز «محمد حسن» است. اگر این حدس صحیح باشد معلوم می‌شود که این کتاب بعدها بدست خواننده دقیقی افتاده است. باری این نسخه چنانکه خواهد آمد در ضبط اسامی اماکن و بیشتر مواضع بعنوان «اصل» قرار گرفت و موارد اختلاف یا اشتباه ضبط آن در تعلیقه آمد.

جهانگشای نادری، مقدمه‌محقق، ص: ۲۴

...

حال که نسخ مورد استفادت این متن شناخته شدند در زیر امور چندی که در چاپ حاضر بکار رفته است بعرض میرسد:

۱- آیات قرآنی موجود در متن بهمان شماره‌هایی هستند که در قرآن چاپ شرکت علمی‌اند. معانی آیات نیز از روی تفسیر ابو الفتوح رازی (چاپ اول) آورده شده‌اند که متأسفانه بواسطه نبودن حروف معرب (باصطلاح حروفچین‌ها) در مطبعه و دشواری مشکول کردن آیات، بآخر چاپ کتاب چنین بنظر رسید که اعراب بعضی از آنها پریشانست. لذا در آخر تعلیقه همه آیات دست‌نویس و گراور شدند تا خدای ناکرده پریشانی چاپ موجب اشتباه خوانندگان محترم نشود.

۲- نقطه‌گذاری و سجاوندی (Punctuation) متن حاضر بآن قاعدتی نیست که فرنگیها مراعات می‌کنند. زیرا استخوان‌بندی جملات فارسی و خط آن ایجاب قواعد دیگری می‌کند که متأسفانه تاکنون جز چند مقاله در مجلات مختلف نوشته دیگری متعرض آن نشده و قواعد متبعی تاکنون بوجود نیامده است که عدول از آن عدول از مسلمیات باشد.

آنچه در متن حاضر هدف قرار گرفت فقط آسان شدن کار خواننده بود و بس. زیرا جملات طویل و سجع و قافیه‌های «جهانگشا» ایجاب می‌کرد که بهر وسیله شده رفع مشکل نمود و در طول و پشت هم در آمدن کلمات شکستی وارد آورد. از این رو از علامات فرنگی و تا حدی متداول در فارسی برای این منظور کمک گرفته شد، ولی همراه این علائم قواعد متبع آنها در زبان فرنگی نیامد. مثلاً از علامت «،» بیشتر قصد مکث و توقف خواننده بود تا چیز دیگر و برای این قصد هم بکار رفت.

۳- رسم الخط: رسم الخط چاپ حاضر - چه در متن و چه در تعلیقات - تابع رسم الخط مدارک مورد استفادت است. یعنی اگر کلمه‌ای در نسخه «ط» با رسم الخطی آمده که امروز متروک شده است، حفظ رسم الخط نسخه «ط» شد نه رسم الخط امروز، و نیز در تعلیقه بگانه نقل از مدرکی

جهانگشای نادری، مقدمه‌محقق، ص: ۲۵

تبعیت از رسم الخط آن مدرک شد اگرچه امروز آن رسم الخط متداول و معمول نیست.

## اما تعلیقه:

## اشاره

امور زیر اساس تعلیقه‌اند و برای راهنمایی خوانندگان محترم درباره هر یک چند کلمه‌ای آورده می‌شود:

## ۱- لغاتی

که در تعلیقه معنی شده‌اند لغاتی هستند که معانی آنها برای خوانندگان غیر متخصص ظاهراً دشوار مینماید. انتخاب آنها چنین بود که متن جهانگشا بدو فارغ-التحصیل دوره دوم متوسطه داده شد و از آنها درخواست گردید تا لغاتی را که نامعلوم آنهاست استخراج کنند. آنها لغات موجود در تعلیقه را پس از خواندن همه متن بدست دادند. - اما حکم باینکه این لغات کافی برای رفع

اشکال هر خواننده‌ای می‌باشند یعنی در متن دیگر اشکالی از جهت لغت باقی نمانده است، حکمی بی‌اساس و بی‌پایه است، چه امکان دارد همه این لغات معلوم شاگردی باشد که حتی دوره دوم متوسطه را پایان نبرده است و بالعکس پاره‌ای لغات در متن یافت شوند که معانی آن‌ها حتی برای اهل فضل هم مجهول باشد.

اصولاً آن‌که قصد خواندن «جهانگشا» را دارد باید تا حدی آشنا بمتون نظم و نثر فارسی باشد خاصه متون قرن دهم و یازدهم هجری. زیرا مشکل کار تنها در لغت نیست، چه عدم انس باینگونه متن‌ها بسا خود موجب اشکال فراوان بگناه مطالعه نیز میشود. فرهنگ‌ها یا مراجعی که معنی این لغات از آنها گرفته شده است همه در ذیل آن لغت آمده‌اند و نام یک‌یک آنها را بردن بنظر بیهوده و موجب تطویل کلام است.

در بین مراجع غالباً بنام «ناظم الاطباء» برمی‌خوریم و غرض از آن کتاب «فرهنگ- نفیسی» یا «فرنودسار» است در لغت فارسی و عربی، که بوسیله «میرزا علی اکبر ناظم الاطباء» بزرگ خاندان نفیسی در پنج جلد چاپ شده است. اینکه در تعلیقه چرا بجای «فرهنگ نفیسی» «ناظم الاطباء» آمد تبعیت از لغت‌نامه دهخدا بود.

ضبط لغات با حروف مشکول، بین دو قلاب، مقابل هر لغت آمده و در آن رعایت تلفظ عمومی شده است. مثلاً کلمه «آباد» در قلاب بصورت «عاباد» ضبط شده تا خواننده

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۶

محترم به تلفظ آن کاملاً واقف شود. بعضی از دوستان را نظر آن بود که این کلمات با الفبای فرنگی ضبط شوند، ولی چون حدس آن میرفت که ممکن است پاره‌ای از خوانندگان را وقوفی باین الفباء نباشد و علاوه بر آن خود آن «الفباء» را دشواریهای زیاد دربر است. بناچار حروف مشکول بجای آن قرار گرفت گرچه نقص فنی چاپ در بعضی از موارد موجب بی‌حرکت ماندن پاره حروف یا لغزیدن حرکت بروی بعضی از حروف شد ولی با این همه این ضبط نیکوتر از ضبط فرنگی بود.

بحثهای دستوری و گرامری که درباره این لغات آمده است چون از بحثهای نخستین دستور زبان پارسی است مسلماً خالی از خورده‌گیری‌ها نخواهد بود ولی چه باید کرد؟

متأسفانه در زبان پارسی تاکنون دستور جامعی مدون نشده است که عدول از قواعد متقن آن ذنب لایغفر در زبان باشد و تا وقتی که این چنین دستوری تدوین نشده است ظاهراً کارها در همین حدود خواهد بود. انشاء اله با طرحهایی که فعلاً برای دستور زبان فارسی در انداخته شده امیدواریم رفع این محذور در آتیه بشود.

در معانی لغات تنها اکتفاء بمعنی موردنظر میرزا مهدی خان نشده است بلکه درباره هر لغت سعی شده که معانی متضاد و ملازم و مترادف آن لغت نیز، تا حدی، گفته آید تا پژوهنده علاوه بر معنی موردنظر نویسنده بمعانی دیگر هم واقف شود.

## ۲- اسماء اماکن:

هر کس که یکبار «جهانگشا» را از بدء تا ختم بخواند خود را مواجه با تعداد کثیری از اسماء اماکن می‌بیند که عدم اطلاع بر آنها موجب ناآشنائی بمسیر قهرمان کتاب میشود، و این خود نبوغ و قدرت فرماندهی نادر را در ابهام نگاه میدارد. علاوه بر آن این نقاط غالباً اسماء قراء و نواحی دورافتاده‌ای‌اند که سیل تمدن و پیشرفت مدنیت قرن کنونی بسرعت مشغول دست بردن در ترکیب آنهاست، و حتی پاره‌ای از آنها امروز یا از صفحه گیتی محو شده یا بصورت محله و نقطه‌ای در کام شهرها فرو رفته‌اند، و این نیز برای آنانکه می‌خواهند از روی صفحات تاریخ وضع را بهمان شکل بنگرند که حادثه اتفاق افتاده، حائز بسی اهمیت است چه آنها می‌خواهند اماکن محو شده و

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۷



دور افتاده را- البته تا آنجا که امکان دارد- بصورت روز حدوث واقعه ببینند. تا چون مسافری نباشند که سرگردان و چشم بسته از کوره‌ده‌های ماوراء قفقاز رهسپار اقصای هندوستان است و باجبار قهرمان کتاب باید در منزلگاههایی، که فقط ارزش نظامی دارند، فرود آید و بدشمن پردازد، و نداند که چه نبوغ نظامی موجب اختیار این نقطه شده است و یا چه ممیزی در بین بوده که این نقطه بجای نقطه دیگر برگزیده شده است.

باری گنجی و ابهام نقاط اینگونه کتب باید بطبع رسانندگان آنها را- در عین آنکه با کلاف سردرگمی مواجهه‌اند- بر آن دارد که تن بگشایش گره‌ها و عقده‌های کلاف دهند اگرچه با قیمت خون جگر برای آنها تمام شود، و الا کارشان مورد قبول ارباب نظر نخواهد افتاد.

معمولا- برای رفع ابهام این نقاط و تبیین آنها دو راه در پیش است: یکی راه کورمالی کردن (Tatonner) و علی العمیا دست در مشکل زدن و عقب نقطه رفتن، بدون آنکه شخص بداند از کجا باید حرکت کند و بکجا باید برود و نقطه منظورش چگونه رخ خواهد نمود.- اینگونه تجسس‌ات که ظاهرا بسیار بدئی‌اند غالبا اصابه بواقع نیز نمیکنند و پژوهنده سرگشته و خسته با نامرادی از سیر خود برمی‌گردد.

روش دیگر که راه استدلالی و ریاضی مسأله است، و بنظر باید در اینگونه حوادث تاریخی مورد توجه قرار گیرد، آنست که با اطلاع از منطقه وسیع عملیات قهرمان مورد بحث، هر مسیر خاص او را متتبع تاریخ باید چون رسم‌کننده منحنی تغییرات توابع ریاضی مورد مطالعه قرار دهد و با رسم منحنی حرکت او پی بنقطه مجهول برد. مثلا نادر از فلان شهر قصد شهر دیگر کرده است مسیر او درین حرکت مردد بین دو یا چند راه است که ازین چند راه فقط اسم چند نقطه‌ای از آن در مدارک کنونی موجودند و نام چند نقطه‌ای دیگر در مدارک کنونی- فی المثل فرهنگهای جغرافیایی فعلی- وجود ندارند.- کار پژوهنده در اینجا آنست که با این مفروضات موجود دو مسأله زیر را حل کند:

۱- تعیین مسیر واقعی نادر از بین چند مسیر؟

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۸

۲- تشخیص نقاطی از مسیر که نام آنها در جهانگشاست و مدارک جغرافیایی فعلی از ذکر و بحث آنها ساکتند؟

طبق راه منطقی دوم با نقاط مشخص در متن باید برسم مسیر حرکت پرداخت و آن را از سایر طرقی که ممکن است مسیر واقع شوند متمایز کرد و سپس با تعیین مسیر بروی نقشه‌های قدیم رفت و یا از مدارک تاریخی‌ای که اکنون معلوم شده چه باید باشند، کمک گرفت و نقاط مجهول را مشخص کرد و چنانکه این مدارک نیز ساکت بودند با توجه بموقعیت آن نقطه و نقاط اطراف آن وضع نقطه موردنظر را حدس زد که اغلب این حدس مصاب با واقع یا در حول و حوش واقع است، بر این تقریر که اگر بعدها مدرکی بدست آمد و نقطه مورد بحث را نشان داد، غالبا آن نقطه را نشان می‌دهد که حدس گفته است.

از این گذشته اغلب در ضمن این نوع پژوهش‌ها نقاط مشتبه بهم و همنام نیز از یکدیگر تمیز داده می‌شوند و مکان مطلوب از ماسوای خود مشخص می‌گردد. مثلا در اطراف «تهران» چند «ابراهیم آباد» و چند «سلمان آباد» است که جز با تعیین مسیر حرکت نادر محال است اصابه به «ابراهیم آباد» و «سلمان آباد» موردنظر «جهانگشا» کرد.

با این وسیله تحقیق نقاط جهانگشا یک‌یک مورد دقت قرار گرفتند. خدا گواه است که گاه اتفاق افتاد که چند جلد نسخه خطی خوانده شد- نسخی که مسیر مشخص شده خواندن آنها را تجویز می‌کرد- تا نقطه‌ای شناخته شود ولی همه آنها بی‌تعیین مراد پایان رسیدند. چه اشکال کار تنها در نقص مدارک و مراجع نبود بلکه اغلب نسخ جهانگشا در ضبط اسامی با هم اختلاف داشتند و پاره‌ای از اوقات ضبط آنها مخالف اجماع نسخ مرجع نیز بود، و چنین مینمود که بر اثر دست‌نساخ ضبط بعضی از اسماء منقول در جهانگشا بر غلط است و ای کاش اغلاط کتاب نیز باین جا ختم میشدند و اشتباه از آن‌ها نساخ بود نه کس دیگر. چه یک مطالعه



اجمالی بکارهای میرزا مهدی خان این حدس را در انسان ایجاد می‌کند که جناب ایشان نیز در ضبط و نقل اسماء جغرافیایی

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲۹

یکنوع شلختگی و بی‌بند و باری دارند. مثلاً کوه «سالند» یا «سالنده» که تواریخ بختیاری آن را چنین ضبط کرده‌اند از طریق ایشان «سالم» ضبط شده و با همراه کردن عبارت «سالم و غانم» بآن، احتمال هر گونه تصحیف و تحریفی از جانب نساخ را از بین برده‌اند، و نیز بآخر کتاب «سنگلاخ» «رود سیحون» رودی آمده که از هند به ترکستان می‌رود!! ترکستانی که در جنگ ایلبارس میرزا مهدی خان آن را کاملاً دیده است و هندی که در جنگ محمد شاه نقاط کوچک و ریزش، که ممکن است بستر این رود شود، همه از زیر نظر او گذشته است.

سرجمع «این بی‌بند و باری نویسنده» و «ضبط مغلوپ نساخ»، بدبختانه تحولات اسماء درین دو بیست سال اخیر مشکل دیگری اضافه بر مشکلات قبل کرده است. توضیح آنکه: گذشت ایام در این دو بیست ساله حروف قریب المنخرج را در پاره‌ای از کلمات بجای هم نشانده و باعث شده است که «علمدشت» زمان نادر، امروز «الندشت» ضبط و تلفظ شود.

با توجه بمطالب فوق همواره اختلافهای موجود در جهانگشا این سه حدس را پیش می‌آورد: یا این اختلاف ناشی از میرزا مهدی خان است، یا ناشی از گذشت زمان، و یا وابسته باشتباه نساخ.

این سه حدس - که با اغلب اسماء مغلوپ همراه بود- از یکطرف و فکر حفظ امانت و دست نبردن باصل نوشته و متن از طرف دیگر، گاه چنان عرصه را برای تصحیح تنگ مینمود که معلوم نبود چه باید کرد. زیرا اگر دست بتصحیح غلطی زده میشد بعید نبود که این غلط از آن نویسنده بوده و با دست بردن در آن بامانت متن خیانت شده باشد.

بتجویز اهل فن آخر حل این مشکل بآن کشید که یکی از نسخ خطی بعنوان «اصل» اختیار شود و بدون کم و کاست اسماء آن بچاپ رسد و سپس آنچه لازم تصحیح باشد در تعلیقه گفته و نوشته آید. - برای این منظور نسخه «ط» که اقدم النسخ و بظاهر حاوی اغلاط کمتر بود بعنوان اصل - در اسامی اماکن - اختیار شد و نقاط آن بدون دست‌خوردگی حتی در مواردی که غلط بین بود بچاپ رسید تا نه ترجیح بلا-

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۳۰

مرجعی در تصحیح اسماء واقع شود و نه شبهه عدم رعایت امانت محقق گردد.

باین ترتیب اسماء اماکن، طبق ضبط نسخه «ط»، در متن آمدند و اختلاف ضبطها و اغلاط در تعلیقه نشان داده شدند.

اما مدارکی که بعنوان مرجع هر اسم مورد استفادت واقع شدند، بیشتر مدارکی هستند که نزدیک بزمان تحریر کتاب‌اند یعنی از نقاط بسیار کوچک که هنوز سیل مدنیت در آنها دستی نبرده و اطلاعات فعلی ما - مثلاً از طریق «فرهنگ جغرافیایی ایران» - که تا حدودی موافق مشخصات دو بیست سال پیش آنهاست بگذریم در سایر نقاط بیشتر تکیه بر مراجع قریب بزمان تألیف کتاب شده است، و نیز اگر دو مرجع در دست داشتیم که یکی متعلق بدو بیست قبل از «جهانگشا» و دیگری متعلق بدو بیست سال بعد از آن بود بیشتر توجه بمدرک دو بیست سال قبل شد زیرا تحول نقاط درین دو بیست سال اخیر بمراتب بیشتر از دو بیست سال قبل بوده است.

ازین گذشته چون سفرهای نادر بیشتر شبیه سفرهای یک جهانگرد و سیاح بوده تا سفر یکنفر زمین‌شناس و جغرافیادان، لذا در اخذ مدارک جغرافیایی آنقدر که اهمیت بسفرنامه‌ها داده شد کمتر بمراجع جغرافیایی توجه گردید یعنی ابتداء برای هر نقطه بسفرنامه‌ها و تواریخ آن زمان رجوع گشت و در صورت سکوت آنها از مراجع جغرافیایی کمک گرفته شد.

این بود آن رنج دائری که در تهیه اسماء بکار رفت و بصورت موجود در تعلیقه بعرض خوانندگان رسید.

رأی الناس دهنای قواریر صافیوا لم یدر ما یجری علی رأس سمسیم در پایان این مقال از خوانندگان محترم تقاضا می‌شود که بهیچوجه بنقاط موجود در متن تکیه نکنند و همواره هر نقطه را در تعلیقه ببینند تا اگر اختلافی در بین باشد بآن واقف شوند. - دیگر

آنکه نام هر مرجع در ذیل اسم مورد بحث آمده است و بظاهر مشخصات آن طوری آمده که کافی برای شناساندن آن مرجع میباشد، جز مرجعی بنام «تعلیقہ بر تذکرۃ الملوک» و آن عبارت از تعلیقہ‌ایست بزبان انگلیسی بر کتاب «تذکرۃ الملوک»، جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۳۱

این مرجع بقلم آقای مینورسکی نوشته شده، و بوسیله آقای رجب‌نیا بفارسی ترجمه گردیده و بنام «سازمان اداری حکومت صفوی» یا «تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرۃ الملوک» بازار آمده است و حاوی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی گرانبهایی راجع بدوران صفوی است.

### ۳- مطالبی راجع بطوائف و ایل‌ها:

این قسمت در حقیقت تمه بحث سابق یعنی بحث اسماء اماکن است و ازینرو واجد همانهایی است که در اسماء اماکن گفته آمد. از آنجا که پیشرفت صنایع و تمدن بسرعت مشغول اسکان ایلها و طوائف می‌باشد آن چنان سرعتی که ممکن است بعد نسلی نه از ایل اثر ماند نه از سنن ایلی. لذا در تعلیقہ سعی شده که یورت هر ایل بشکل کامل و مشخص گفته‌اید- البته تا آنجا که مدارک موجود کمک می‌کند- برای آنکه اگر آن ایل از ایلی خارج شود و تن بشهرنشینی دهد وضع زندگی و بیلاق و قشلاق و بالاخره یورت و مساکن آن ایجاد اشکال برای خواننده نکند. امیدواریم این قسمت از تعلیقہ- که شاید یگانه مدرکی است راجع به بیشتر طوائف مقیم در آسیای جنوب غربی- مورد نظر علاقمندان افتد.

### ۴- مطالب تاریخی تعلیقہ

گرچه «جهانگشا» از بهترین و مستندترین تواریخ دوره نادری است ولی از آنجا که نویسنده آن منشی نادر بوده و بدست او برکشیده شده است و نیز ما ایرانیان را در ستایش قلدرها و دیکتاتورها دستی است که در کمتر ملتی است. لذا پاره‌ای از مطالب آن مجمل و نارسا مینمود و لازم بود که روشن‌تر و صریح‌تر در دسترس خوانندگان قرار گیرد. خوشبختانه در عرض کتاب «جهانگشا» چند کتاب فارسی و چند کتاب خارجی، راجع بوقایع زمان نادر، وجود دارد که تطبیق اقوال آنها رفع اجمال «جهانگشا» می‌کند و قضایای مبهم آن را عریان‌تر در معرض نمایش قرار میدهد. در تعلیقہ برای رفع اجمال و نارسائی کلام تا آنجا که امکان داشت از اینگونه مدارک استفاده شد و نام مدرک نیز در ذیل آن بحث آمد.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۳۲

...

در خاتمه این ضعیف بی‌مقدار بر ذمه خود فرض میدانم تا از سروران و عزیزانی که او را در بطبع رسانیدن «جهانگشای نادری» یاری کرده‌اند با ذکر چند سطری سپاسگزاری کند:

ابتداء شکر گزار اولیاء محترم و معزز انجمن آثار ملی و فقه‌م الله تعالی است که با فراهم آوردن وسایل مادی موجب شدند که این کتاب بطبع آید و متن حاضر تقدیم گردد.

پس از آن از دوست بسیار عزیز و دانشمند خود جناب آقای شیخ علینقی منزوی حفظه الله تعالی متشکر است که با تشویقها و مرغبات خود این بی‌مقدار را در فراهم- آوردن «تعلیقہ» یاری فرمودند.

دیگر از آقای محمد مدیرزاده کارمند محترم چاپخانه بهمن ممنون است که با مقابله نمونه‌های چاپی این ضعیف را بر بسیاری از اغلاط مطبعی- که متأسفانه بر اثر ضعف قوه باصره، که سالهاست او را رنج می‌دهد- واقف نمودند. ایدہ الله تعالی فی الدارین.

بالاخره از سایر کارکنان و متصدیان چاپخانه بهمن بخصوص آقای محمود مطیر رئیس محترم چاپخانه و آقای عباس تقی‌زادگان رئیس قسمت حروفچینی و آقایان مرتضی امید و احمد ذاکر حقیقی اعضاء محترم چاپخانه متشکر است که نهایت لطف و کوشش را در زیبایی و پاکیزگی چاپ حاضر کردند. جزاهم الله عنی جزاء خیرا.

گرچه بمصداق:

دولت اگر همدمه‌ای ساختی عمر بدین نیز نپرداختی  
در دلم آنست گنه کرده‌ام کین ورقی چند سیه کرده‌ام ولی باز:  
آنکس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است.  
و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته اول خرداد ۱۳۴۱- سید عبد الله انوار  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۱

### مقدمه چاپ دوم

ای نام تو بهترین سرآغاز اکنون که انجمن محترم آثار ملی بر سر آن است تا کتاب جهانگشای نادری را به چاپ مجدد رساند بی‌مناسبت نیست که اشاره به پاره‌ای از امور شود که پس از چاپ اول و در فاصله زمان طولانی بین این دو چاپ به آن برخورد شده است. پس گوئیم: هرگاه پژوهشگری به نسخ خطی و چاپی متعددی که از جهانگشا موجود است با دقت نگرش کند بزودی متوجه می‌شود که بین این نسخ با حفظ وحدت موضوعات (یعنی حوادث تاریخی دوره نادر شاه) همواره در عبارات و جملات مبین این حوادث اختلافهایی وجود دارد: اختلافهایی ناشی از فضل‌فروشیهای کاتبان نسخ خطی. چه به ظاهر هر کاتب و منتسخی به وقت کتابت کار میرزا مهدی خان اگر اهل قلم بوده چنانکه کارش نشان می‌دهد تحت تأثیر جمله‌پردازیها و ایراد صنایع ادبی میرزا مهدی خان واقع می‌شده است و بر اثر آن یا به‌عنوان تحدی با میرزا مهدی خان و یا به صورت اظهار وجود، خود دستی در عبارات می‌برده و با کم و زیاد کردن و تغییر عبارات اصلی آن کتاب خودی نشان می‌داده است خاصه در عناوینی که مبین آغاز سالهای نو است عناوینی که میرزا مهدی خان همواره با رعایت صنعت براءت استهلال ضمن توضیح حال گلها و ریاحین حوادث سال آینده را بیان می‌کند و نسخه‌بردار زبردست نیز چون باین جملات مملو از صنایع می‌رسد با دست بردن در نوشته‌های جهانگشا به خیال خود

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۴

هنرنمائیهایی از خود آشکار می‌کند و یادگاری از خود درین جملات دور از حامی و نگهبان می‌گذارد. تطابق و قیاس هفده هیجده نسخه خطی و چاپی جهانگشا این نظر را القاء کرده است امید آنکه نظر غیر صائبی نباشد.

در این که میرزا مهدی خان یکی از عالمان بسیار متبحر لغت عرب و ترک بوده است جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. کاربردهای شگفت آور لغت عرب در درّه نادره و نگاشتن کتاب لغت سنگلاخ در لغت ترک بهترین شاهد بر این مدعاست. علاوه برین دانش گسترده او در لغت، میرزا مهدی خان به صنایع بدیعی از قبیل صنعت «جناس» با اقسام آن و صنعت «مراعات نظیر» و «ایهام تناسب» و «براءة استهلال» و ایراد «امثال و حکم» و سایر صناعات ادبی دیگر احاطه کامل داشته است و یک دید اجمالی به کتاب جهانگشا بهترین شاهد برین مدعی است یعنی او ادیبی اریب و توانا در نگارش نثرهای زیبای زمان خود بوده است و انصاف را باید گفت او درین میدان خیلی تواناتر و رساتر و زیباتر از نویسندگان «جهانگشای جوینی» و «ظفرنامه تیموری» و «عالم آرای عباسی» و «گیتی گشای نامی» و «روضه الصفای میر خواند و هدایت» و «جیب السیر خواندمیر» و «ناسخ التواریخ» سخن گفته است و نوشته او در عین آنکه خواننده را از پیگیری حوادث دوره نادری به یکسو منصرف می‌کند و به جای دقت در حوادث تاریخی او را در عرصه

بازیهای لفظی مشغول می‌نماید ولی جای هیچ بحث نیست این اشتغال بالفاظ به آن حدّ لطیف و زیباست که کاتب و خواننده را به آن وامی‌دارد که او نیز بیحرکت درین میدان نماند بلکه او درین عرصه وارد شود و گویی بزند و همین گوی زنیهاست که ما می‌بینم نسخه‌برداران چنانکه گفتیم هریک به قدر فهم و علم خود در متن جهانگشا کاری کرده و با اضافه یا نقص عبارتی یا تغییر در تعبیری هنرنماییهایی از خود به یادگار باقی گذارده‌اند و همین هنرنماییهاست که موجب شده تا نسخ متعدد ولی مشتت از حیث عبارات و جملات جهانگشا در قفسه کتابخانه‌ها قرار گیرد و نیز مصحح را به هنگام تصحیح و دستیابی به گفته اصیل میرزا مهدی خان دچار سردرگمی‌های بسیار بر اثر تشتهای گونه‌گون کند و بعبارة دیگر اصابه بواقع مصحح را بچه مشکلاتی در شیرینکاری‌های فضولانه دیگران افکند. اکثر مصححان برای رهایی ازین سرگردانیها

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۵

راه حلّی پیش گرفته‌اند که تا حدّی منطقی است به شرط آنکه مستند و متکای آنها تا حدی قابل اطمینان باشد. آنها در اینگونه موارد اقدم‌النسخ را انتخاب می‌کنند و با کار در آن سعی می‌کنند تا نوشته اصلی نویسنده را ارائه دهند و در موارد خلاف هم آنچه موافق با کار نویسنده تشخیص می‌دهند در پانوشت صفحات مورد خلاف بیاورند تا اگر واقعا این مورد موردنظر مؤلف بوده است با این در پانوشت آوردن‌ها، آنها برای خواننده فوت نشده باشند.

چاپ اول جهانگشای نادری- به وسیله انجمن آثار- برین طریق انجام شد که البته با نسخ چندی که در تاریخ پسین تر از آن بودند اختلافاتی بهم رسانید ولی با همه این اختلافهای صوری اصل موضوع که حوادث تاریخی دوره نادر بود بدون گزند و آسیب عرضه گردید. درین چاپ چون نسخه جدیدی با تاریخ ۱۱۷۱ هجری قمری به بازار و کتابخانه‌ها رخ نمود که در چاپ اول حالت مستوری داشت از آنجا که تاریخ آن اقدم بر تاریخ نسخه مرجع چاپ اول بود همین قدمت تاریخ ایجاب نمود که این چاپ مجدد جهانگشا با بلوغ مقابله با این نسخه عرضه بازار گردد. پس با آن مقابله شد و آنچه در آن بود و در نسخه چاپ اول نبود از آن استخراج گردید و به آخر تعلیقات این چاپ اضافه شد، تا اگر عدم آنها در چاپ اول ایجاد نقصی کرده بود درین چاپ با این اضافت رفع آن نقص شود. (نسخه ۱۱۷۱ ق. نسخه‌ایست بس نفیس از حیث خط و تذهیب و طلائندازی و تزئینات با مجالس معین که نشان‌دهنده بعضی از حوادث ایام نادر است.

این نسخه از طریق مؤسسه سروش و انتشارات نگار با اجازه صاحب آن آقای ادیب برومند به صورت چاپ عکسی عرضه بازار گردیده است).

نکته بس مهم دیگر که نباید فرو گذاشته از آن گذشت اینست که در نسخ متعدد جهانگشا حتی نسخه ۱۱۷۱ ه «یکسال» گم است یعنی نسخ با رعایت ترتیب سنواتی حوادث را عرضه می‌کنند تا آنکه به سال ۱۱۵۲ هجری می‌رسند و چون از بیان وقایع این سال فارغ می‌آیند یکباره در سر عنوان بعد پاره‌ای از نسخ حوادث سال ۱۱۵۴ هجری را ذکر می‌کنند و بدین ترتیب از بیان حوادث سال ۱۱۵۳ هجری غافل می‌مانند ولی پس از سال ۱۱۵۴ هجری دوباره بیان حوادث را مرتب از سر می‌گیرند تا به سال ۱۱۶۰ هجری

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۶

که سال کشته شدن نادر است می‌رسند و بدین ترتیب سال جا گذاشته و گم‌شده در آنها سال ۱۱۵۳ هجری می‌شود (تعداد این نسخه‌ها برحسب استقراء نسبه کم نیستند.) در برابر این نسخ، نسخ دیگر است چون نسخه ۱۱۷۱ هجری که حوادث را علی التوالی می‌آورند و حتی سال ۱۱۵۳ هجری را با عنوان ۱۱۵۳ هجری ذکر می‌کنند که البته آن منطبق با حوادث سال ۱۱۵۴ نسخه‌های فاقد سال ۱۱۵۳ هجری می‌باشد ولی همین نسخ چون بسال ۱۱۵۷ هجری می‌رسند و آن را بیان می‌کنند بجای بیان وقایع سال بعد که وقایع ۱۱۵۸ هجری است یک مرتبه به وقایع سال ۱۱۵۹ هجری می‌پردازند و حوادث آن را ذکر می‌کنند و بدین ترتیب درین نسخ حوادث سال ۱۱۵۸ هجری مورد تغافل است یعنی این نسخ فاقد آن سال می‌باشند و متأسفانه هرچه کوشیده شد که مطلب روشن

شود و معلوم گردد که اولاً آیا اصلاً سالی مفقود شده است یا نه و ثانياً در صورت فقدان آیا حلقه مفقوده سال ۱۱۵۳ هجریست یا سال ۱۱۵۸ هجری متأسفانه چیزی به دست نیامد و از توالی سالهای ترکی یعنی سیچقان‌نیل و ... نیز بر اثر بی‌دقتی کتاب نیز چیزی حاصل نشد چه آنها هم بر اثر درهم‌ریختگی سالها و درهم و برهمی سنوات نتوانستند که کاری بکنند و مسأله همچنان لاینحل باقی ماند. به ظاهر مطالعه دقیق حوادث و پی‌گیری آنها این نظر را پیش می‌آورد که اصلاً سالی گم نشده است و حوادث سال ۱۱۵۳ هجری که عنوان خاص خود را در بعضی از نسخ از دست داده‌اند محل قرار خود را ضمن حوادث سال ۱۱۵۲ هجری آورده‌اند. زیرا حوادث سال ۱۱۵۲ هجری بیش از حوادث سنین قبل و بعد می‌باشد مضافاً طبق سندی که به قلم میرزا مهدی خان در نسخه ۱۱۷۱ هجری قمری ضمن حوادث ۱۱۵۲ هجری تحریر شده و درین چاپ نیز آن به آخر تعلیقات آمده است و حاوی سنه ۱۱۵۳ می‌باشد (رجوع به وثیقه ابو الفیض خان به مسوّد مؤلف این تاریخ در انتهای تعلیقات شود) مؤید آنست که عنوان سال ۱۱۵۲ هجری در ذیل خود حوادث سال ۱۱۵۳ هجری را نیز دارد. ولی بهر حال درین چاپ چون بنای کار بر مندرجات اقدم‌النسخ بود لذا در ترتیب و توالی حوادث تبعیت از ترتیب حوادث در نسخه ۱۱۷۱ هجری گردید یعنی نسخه‌ایکه سال مفقود در آن سال ۱۱۵۸ هجری می‌باشد امید آنکه به آتی نسخه‌ای غیر ازین نسخ هیجده‌گانه مرجع این ضعیف به دست

جهانگشای نادری، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۷

آید و منقحاً مطلب را روشن نماید.

اما راجع به نویسنده جهانگشا و مضامین آن کتاب آنچه که باید گفته شود در مقدمه چاپ اول گفته شده است و پژوهنده درین باره می‌تواند به آن مقدمه رجوع کند جز دو مطلب:

۱- وجود پاره‌ای از مطالب که در نسخه ۱۱۷۱ هجری آمده و در چاپ اول به واسطه وجود نداشتن در مراجع آن نیامده است. همه آن مطالب چنانکه مذکور افتاد بجهت اکمال این چاپ از آن نسخه انتساخت گردید و درین چاپ به آخر تعلیقات آمد.

۲- در چاپ اول نام پاره‌ای از نقاط جغرافیائی به واسطه غلط بودن در متن به‌طور دقیق معلوم نبودند که آنها چه نقاطی‌اند و در تعلیقه نیز به صورت شک و تردید عرضه گردیدند درین چاپ نام صحیح آنها و توضیح دقیق جایگاه آنها پس از سالها جستجو و دستیابی به صورت صحیح عرضه شدند. امید آنکه با این عرضه بدین وسیله از یک مجملی رفع ابهام شده باشد.

درین تجدید چاپ نمی‌دانم از زحمات آقای جمشید کیان‌فر، دوست علاقه‌مند به کارهای تاریخی چگونه تشکر کنم چه ایشان از سر نهایت علاقه هم در بلوغ مقابله نسخ و هم در تصحیح اوراق چاپی دیده تیزبین خود را به کمک چشم نیم‌کور بل مشرف بکوری این عاجز گذاشتند و با این اعانت خود این چاپ را انشاء الله از خیلی نارسائیها برکنار کردند: «ارشد الله تعالی فی عویصات العلوم با حسن ارشاده». دیگر از جناب آقای دکتر کمال حاج سید جوادى رئیس محترم انجمن مفاخر فرهنگی و آقای حسین ایوبی‌زاده و سایر صاحب مقامهای آن انجمن که کارگشایان این چاپ بوده‌اند تشکر می‌کنم و از خدای بزرگ توفیق آنان را در کارهای فرهنگی خواستارم. جزاهم الله عنی جزاء خیراً

قریه کاشانک شمیران- پائیز ۱۳۷۶ سید عبد الله انوار

جهانگشای نادری، مقدمه‌محقق، ص: ۱

مقدمه

اشاره

کتابی که در صفحات آتی از نظر خوانندگان معظم می‌گذرد حسب حال و شرح جنگهای یکی از بزرگترین سربازان ایرانی است

که از طریق منشی مخصوص او برشته تحریر درآمده است.

این سرباز دلیر که بعدها از مقتدرترین امپراطوران آسیای جنوب غربی شد درست مصداق اصطلاح معروف «مرد خودساخته» است که امروز متداول میان مردمانست. او که از پایین‌ترین طبقات اجتماع برخاست و با سلحشوریها و شمشیرزنیهای حیرت‌انگیز خود تکیه بر تخت شاهی توران و هند و ایران زد از جمله کسانی است که تاریخ نظامی ایران باید بوجدش افتخار کند و حتی بعضی از لشکرکشیها و نقشه‌های جنگی او از شاهکارهای جنگ کلاسیک دنیاست «۱» و همین پیروزی‌های شگفت‌انگیز نادر است که خواننده شرح حال او در مقابل خود سیمای «اسکندر» و «هاننیال» و «تیمور» و «ناپلئون» را بروشنی می‌بیند.

متأسفانه بآخر عمر ازین سردار شجاع و سرباز دلیر اعمالی سرزد که درین مقدمه نمیتوان بآن پرداخت و فصل آخر کتاب جهانگشا بتفصیل بر آن اشعار دارد. این اعمال موجب شد تا سردارانی که روزی برای پیشرفت مقاصد او در جنگهای ماوراء قفقاز و بیابانهای قفر افغانستان و سرزمین گرم هندوستان صمیمانه شمشیر می‌زدند برویش شمشیر کشند و چون صبح شد «سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید در میان اردو گوی لعب طفلان» «۲» سازند.

\*\*\* باری از آنچه گذشت معلوم میشود که درین مقدمه باید سه مطلب زیر گفته آید

(۱) - جنگ مهماندوست (صفحه ۹۸ متن) - جنگ اول مراد تپه (صفحه ۲۵۴ متن) - فتح خیبر (صفحه ۳۱۶ متن).

(۲) - صفحه ۴۲۶ متن

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۲

تا بقول طلاب طلب مجهول مطلقى پیش نیاید:

۱- شرح حال نادر قهرمان کتاب.

۲- شرح حال میرزا مهدیخان نویسنده کتاب.

۳- تبیین بعضی امور مربوط بکتاب.

## ۱- شرح حال نادر:

از آنجا که در خود کتاب شرح حال نادر بحد اشباع آمده و در تعلیقات نیز موارد تاریک متن روشن شده است - البته تا آنجا که بضاعت علمی این ضعیف، «و هی بضاعه مزجاء»، اجازه میداد - دیگر جایز نبود که حسب حال نادر درین مقدمه آورده شود چه چنین شرح حالی در اینجا بی‌شک اطناب ممل و حشو قبیح بود. خاصه آنکه نادر آنقدر در تاریخ دوست ساله اخیر ایران مشهور است که هر که ادنی اطلاعی از تاریخ و ادبیات این مملکت داشته باشد او را تا حدی می‌شناسد و همین شناسایی اجمالی رافع طلب مجهول مطلق است. - اما دو مطلب دیگر در زیر بوجه اختصار گفته می‌آید.

## ۲- شرح حال میرزا مهدیخان:

میرزا مهدی خان که بنا بر قول خود در «جهانگشای نادری» «۱» و کتاب «سنگلاخ» «۲» نام کاملش محمد مهدی است پدرش محمد نصیر استرآبادی نام داشته است. او که از خصیصین نادر و از مشاوران و منشیان مخصوص اوست پس از کشته شدن نادر بفتح آباد قوچان صلاح خود را در آن دید که بگوشه‌ای نشیند و باقی ایام بسر آرد تا هم از موج نارضائی مردم نسبت بنادر و نادری در امان باشد و هم باتمام کتب ناتمام خود موفق شود. متأسفانه این انزواء و گوشه‌نشینی پرده ابهامی بروی زندگی او افکنده و او را در هاله‌ای از خفا نگاه داشته است که این خود مشکل بزرگی برای شرح حال نویسنده اوست. گذشته از این وجود میرزا مهدی خان



دیگری در تاریخ ادبیات دوران اخیر ایران که هم پدرش سمی پدر منشی نادر بوده و محمد نصیر نام داشته، و هم خود او از منشیان دربار بشمار می‌آمده است «۳» در اینمورد مشکل دیگری سربار مشکل

(۱) - جهانگشای نادری (صفحه ۴)

(۲) - سنگلاخ نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۱۴۱ (صفحه ۱)

(۳) - این شخص اهل خوی و از منشیان محمد شاه قاجار بوده است. (مجمع الفصحاء جلد دوم ص ۴۳۹ چاپ اول)

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۳

قبل می‌کند. چه بر اثر این تشابه اسمی اغلب مسموعات و انتسابات خانوادگی «۱»، که در اینمواقع غالباً رفع اشکال می‌نماید، بهم خلط شده و حوادث ایام یکی بدیگری منتسب گردیده است.

طبق مدرکی «۲» که ظاهراً سندش فرمان «۳» زیر است. میرزا مهدی خان دوران جوانی و علم‌اندوزی را باصفهان گذراند و در آنجا بر اثر کیاست و حسن نویسنده‌گی بدربار صفوی راه یافت و تا مقام باغبانباشی گری «۴» ترقی کرد.

(۱) - آقای دکتر صدیق اعلم خود را از نوادگان میرزا مهدیخان می‌دانند. (کتاب یادگار عمر صفحه ۱) و آقای تربیت نیز از قرار

چنین ادعائی کرده‌اند. (فهرست کتابخانه مجلس جلد سوم صفحه ۱۰۰)

(۲) - مجله توشه شماره اول - تیرماه ۱۳۳۷ شمسی - صفحه ۲۶.

(۳) - این فرمان در کتاب منشآت میرزا مهدی خان نسخه خطی کتابخانه ملک بشماره ۳۷۹۹ مضبوط است. اینک متن فرمان:

«رقم در خصوص باغبانباشی گری میرزا مهدی ملقب به کوکب چون از روزی که بانی نزهت سرای جهان و معمار معموره این بلند ایوان، قبه چرخ مقرنس را بی‌آلت خشت و گل افراشته و پیش طاق رواق آنرا به شمسه زرین آفتاب و صور سیمین کواکب نگاشته، آینه خانه سپهر زجاجی را بنقوش و تماثیل اختران آراسته و نشیمن خاک را که عمارت مابین افلاک است بحدایق ذات بهجت سمات پیراسته، و بهار آرای قدرتش گل‌های چهارباغ عناصر را بصنع کامل رنگ‌ریزی کرده و مهندس حکمتش بمفاد «و الارض فرشناها» بسط بساط زمین و بمصداق «بنینا فوقکم سبعا شدادا» احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده، پایه قصر بی‌قصور این دولت والا را سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این سلطنت کبری را رفیع‌تر از طارم ماه و مهر نموده. در ازاء این عارفه عظمی و شکرانه این موهبت کبری بر ذمت سامی لازم فرمودیم که هریک از راست کیشان را که در سرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی بی‌خلاف با چنار توأم باشد نزد امثال و اقران سرسبز و سربلند و از انوار عاطفت و عنایت بهره‌مند سازیم. از آنجا که ما صدق این مقال حال نیکو مال میرزا مهدی ملقب به کوکب می‌باشد که بیت ضمیر را بخامه اخلاص کتابه نوشته و بنیاد عمارت وجودش بآب و گل نیک اعتقادی سرشته است از ابتدای فلان نظارت کل باغات و عمارات مبارکات واقعات در اصفهان جنت بنیاد که نمونه «ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد» بمشار الیه مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفه العینی از مراسم نظارت غافل نگردد و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و معماران مهندس طراز و سنمار فن و سنگ تراشان فرهاد کیش و خارا شکن و نقاشان مانی هنر و ارزشنگ نگار و باغبانان صنایع پرور و بدایع کار مشار الیه را صاحب اختیار عمارات و باغات دانند»

(۴) - رئیس بیوتات سلطنتی.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۴

ظاهراً قول باینکه صاحب فرمان یعنی کسی که فرمان برای او صادر شده میرزا مهدی خان منشی نادر است، قولی است قابل تأمل

بدلائل زیر:

- ۱- کسی که فرمان برای او صادر شده میرزا مهدیخان است ملقب به «کوکب» و حال آنکه در صحت انتساب لقب «کوکب» بمنشی نادر جای بسی سخن است و چنانکه خواهیم دید قول راجح عدم انتساب است.
- ۲- منشی نادر «محمد مهدی» نام دارد در صورتی که فرمان برای «میرزا مهدی» صادر شده است و این خود خلاف روش فرمان نویسی است- آنچنان خلافی که می توان قائل بعدم امکان وقوعی آن شد- خاصه در فرمانی که صاحب آن باید مرجع الیه امور بسیار مهمی باشد.
- ۳- این فرمان یا بقلم میرزا مهدیخان منشی است یا بقلم کس دیگر. اگر بقلم میرزا مهدیخان منشی است مسأله بسیار مضحک می نماید که شخصی حکم استخدامی خود را آنهم با این آب و تاب- صادر کند و بعد بآن استخدام قیام نماید. جز آنکه بگوئیم در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین کارها از روال طبیعی خارج شده است، تازه این قول هم درباره امور باغبانباشیگری و حفاظت تشکیلات قصور قابل قبول نیست. زیرا چنانکه در عبرتنامه «۱» آمده شاه سلطان حسین در حفظ ابنیه تاریخی و تشکیلات آن سعی زیاد داشته است حتی بزمان مخلوعی خود. لذا چگونگی می توان تصور کرد که از او چنین شلختگی در فرمان نویسی سرزده باشد. اما اگر بقلم کس دیگر باشد این سوال پیش می آید که فرمان مذکور در جزء منشآت میرزا مهدیخان چه می کند؟ زیرا غرض از تدوین و تبویب کتاب منشآت نشان دادن ترسیلات میرزا مهدیخان است نه چیز دیگر، جز آنکه بگوئیم صاحب فرمان کس دیگر و نویسنده آن میرزا مهدیخان منشی بوده است که این قول خود خلاف مدعی است.
- ۴- تعلق فرمان مذکور بمیرزا مهدیخان مستلزم «دور» است بر این تقریر: صحت

(۱)- نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۳۵۵

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۵

تعلق فرمان متوقف بر صحت انتساب لقب کوکب است بمیرزا مهدیخان و صحت انتساب لقب کوکب بمیرزا مهدیخان متوقف است بر تعلق فرمان باو- چه قائلین بصحت انتساب لقب از قرار جز این فرمان سند دیگری ندارند- و چون چنین شد «دور» بینی پیش می آید که هر کودک ابجدخوانی از شنیدن آن ابا دارد.

از اینها گذشته اگر از اول شبهه خلاف را در اصل انتساب فرمان بریم و بگوئیم آنکه این فرمان برای اوست کس دیگر است نه منشی نادر، درینصورت بمقام تعارض این قول با قول قائلین بانتساب، هیچ مرجع ثالث نقلی وجود ندارد که مرجح احدهما بر دیگری شود. خاصه آنکه در صورت قول بعدم انتساب از ایرادات فوق نیز برکنار خواهیم بود.

باری طبق همان مدرک سابق (مقاله مجله توشه) میرزا مهدیخان پس از حمله افغانه بایران و اسارت اصفهان عزلت گزید و تا ورود نادر باصفهان ستاره اقبال او در محاق بود و کسی هم از این ایام گوشه نشینی او اطلاعی ندارد. اما چون نادر فاتحانه از مهماندوست بمورچه خورت و از مورچه خورت باصفهان آمد، گروه گروه مردم بحضرت او شتافتند و تهنیت فتح گفتند که از آنجمله میرزا مهدیخان بود.

او با گروهی از اهالی استرآباد بخدمت نادر تشریف جست و عریضه زیر «۱» را

(۱)- متن عریضه:

«عریضه ای که بتقریب تهنیت تسخیر اصفهان بخدمت اقدس نوشته اند.

بذروه عرض می رساند که چون ذی شوکتی که تدبیر ملک آرایش جهان را علت و برق شمشیر جان ستانش آتش افروز



خرمن صبر و توان دشمن ملک و ملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش گلو سوز اعدای دون و ماهیچه لوای طالعش بسان رایت زرین آفتاب خیره سازنده خفاش طبعان سیه‌اندرون بوده، از آب تیغ آتشبار خاک مذلت بر روی دشمنان بادپیما باشد، دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام و شکر دولتش بر عموم و جمهور انام واجب می‌باشد.

لهذا بنده اخلاص نژاد با تمامی اهل استرآباد در گاه‌وبیگاه از درگاه احدیت بمسألت دوام ایام عمر شریف قیام و باقدام جبین بطی مراحل دعاگوئی اقدام دارد بتخصیص درین اوان خجسته و زمان فرخنده که بمعاضدت جنود تأییدات لایزالی و لشکرکشی دشمن کشی نواب مستطاب عالی را-

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۶

بعرض نادر رساند.

ظاهرا در صحت انتساب این عریضه بمیرزا مهدیخان ایرادی نیست چه هم سبک انشاء و هم وقوع آن در منشات او رفع هرگونه تردید می‌کند. منتهی این عریضه نمی‌رساند که میرزا مهدیخان در ایام دولت افغانه باصفهان بوده است. چه دور نیست که او از استرآباد بخدمت نادر شتافته باشد، جز آنکه بگوئیم بعد راه و نبودن وسیله سریع و بدتر از همه زمستان مانع آمدن او از استرآباد باشد.

از قرار حسن تحریرنامه و تقریر کلام کار خود را درین ملاقات میکند. چه بعد ازین برخورد است که میرزا مهدیخان از برکشیدگان نادر می‌شود و سرنوشتش برای مدت هیجده سال بسرنوشت نادر پیوند می‌خورد.

او که در مجلس نادر بضبط وقایع مأمور است «۱» تا قوریلتهای دشت مغان شغل منشی الممالکی را نیز اداره می‌کند و با میرزا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابو القاسم کاشی از معتمدان حضور می‌شود. گرچه پس از واقعه دشت مغان شغل منشی الممالکی از او گرفته و بمیرزا مؤمن خان تفویض می‌شود باز ما دست او را در همه کارها می‌بینیم.

صدور فتحنامه‌های «قندهار» و «هند» و مقاله‌نامه‌های ایران و روم بوسیله او- بعد از واقعه دشت مغان- خود شاهد بینی است برین مدّعی.

باری حاصل این ملازمت هیجده ساله سفرهای دور و دراز است که میرزا مهدیخان در خدمت مولای خود می‌کند: گاه او را می‌بینیم که از داغستان ره می‌سپرد و ناظر فتح دهلی

- فتح دار الملک اصفهان میسر و کلید تدبیر و سعی بندگان عالی مفتاح مملکت گشایی هر کشور و شهر گشته نقد ملت محمدیه که در بازار جهان کاسد شده بود رواج طلای دست افشار یافته، اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسود اعدای سرکش گشته بود سرکوب چرخ برین آمده، حمدا ثم حمدا لله که مجددا آفتاب وجود قبله حقیقی بر عرصه ملک موروثی تافت و بکوری چشم کوتاه‌بینان خاک صفاهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم و الا- در نظرها حکم سرمه صفاهانی یافت. درینصورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن از شکر مروج ملت از دست رفته در کدام مذهب سزاست. امید که دایما کشورگشای عرصه دولت و اقبال و سپه‌آرای معارک نصرت و اجلال باشند»

(از کتاب منشآت میرزا مهدی خان نسخه خطی کتابخانه ملک بشماره ۳۷۹۹)

(۱)- صفحه ۴ تاریخ جهانگشای نادری.

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۷

می‌شود و دیگر گاه از بیلاقیهای اطراف هرات عازم دجله می‌گردد و در محاصره بغداد شرکت می‌نماید، و درین سفرهاست که ظفرنامه‌های پر طمطراق «هرات» و «قندهار» و صلحنامه‌های متعدد ایران و روم از خامه او تراوش می‌کند و بعنوان نثر دوره بعد از

صفوی در تاریخ ادبیات ایران باقی می‌ماند.

در دهم محرم الحرام ۱۱۶۰ هجری قمری میرزا مهدیخان بعضویت هیأت حسن- نیتی در تحت سرپرستی مصطفی خان شاملو با هدایای زیاد (صفحه ۴۱۵ جهانگشا) از اصفهان عازم بغداد می‌شود تا بوسیله احمد پاشا حاکم بغداد این هیأت با هیأت حسن- نیت عثمانی مبادله شود و سپس بقسطنطنیه رود. - نادر نیز در همان وقت از طریق یزد و کرمان راه خراسان در پیش می‌گیرد و با ساختن کله مناره‌ها در شهرهای بین راه به فتح آباد قوچان میرسد و در آنجا نتیجه ظلم‌های بی حساب خود را می‌گیرد و بدست فرماندهان خود مقتول می‌شود.

خبر مرگ نادر در بغداد بمیرزا مهدیخان می‌رسد و مانع رفتن او باسلامبول می‌شود.

هانری ماتیه می‌گوید: در این اوقات حسین میرزا نامی در بغداد پیدا شد و ادعای شاهزادگی صفوی را کرد و خود را پسر شاه طهماسب خواند. از قرار میرزا مهدیخان از جمله کسانی است که ادعای او را تصدیق نمود. «الخبر یحتمل الصدق و الکذب». بعد از این وقایع بقولی میرزا مهدیخان از بغداد بکرمانشاه و از کرمانشاه بمشهد می‌رود و بقول دیگر- قول آقای تربیت- عازم تبریز می‌شود و بگوشه‌نشینی و انزواء عمر می‌گذراند.

درین دوران است که تاریخ جهانگشا پایان می‌پذیرد و دو فصل آخر آن برشته تحریر درمی‌آید فصلی که حاوی اطلاعات جالبی از اعمال سالهای آخر نادر و کور کردن رضا قلی- میرزا و حوادث یکساله بعد از نادر است.

متأسفانه تاریخ مرگ او بدست نیست آنچه مسلم است او تا سال ۱۱۷۳ هجری قمری، که سال پایان کتاب سنگلاخ است، حیات داشته و از عبارتی که در آخر

جهانگشای نادری، مقدمه محقق، ص: ۸

کتاب جهانگشاست «۱» برمی‌آید که او ناظر بسیاری از وقایع بعد از نادر نیز بوده است.

بعضی‌ها مرگ او را بین سالهای ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ هجری قمری گمان برده‌اند و بعض دیگر او را تا ۱۱۸۲ زنده دانسته‌اند، ولی هیچیک از این اقوال مبتنی بر اصل مسلمی نیستند.

## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌شناسان حکمت‌های الهی واضح و مبرهن است که در هر عهد و اوان، که اوضاع جهان، منقلب و پریشان، و چرخ ستمگر بکام ستم کیشان گردد. خداوند یگانه، که مدبر ۱ این کارخانه، و مقلب ۲ اوضاع زمانه است، از فیض فضل بی‌منت‌های خود سعادت‌مندی را مؤید، و در عرصه گیتی مبسوط الید ۳ کند، که بمرام ۴ مراحم ۵ و رأفت، بالتیام ۶ جراحت قلوب ستم‌دیدگان پردازد، و مذاق ۷ تمنای تلخ کامان زهر حوادث را بشهد عدالت شیرین سازد.

مصادق این مقال، حال همایون‌فال اعلیحضرت قدرقدرت ۸ قضا توان ۹، سکندر حشمت دارا دربان، دشمن کش عرصه جنگ، زحمت کش طریق نام و ننگ، مظهر قدرت الهی، رواج‌دهنده سکه شاهی، فرازنده ۱۰ رایت کشورگشایی، برازنده ۱۱ تخت فیروزبخت جهان‌آرایی، زور بازوی خصم- افکنی و دلیری، جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت‌گیری. سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ ترسی ۱۲ سپر بر سر کشیده، بلنداختری که از بیم رمح ۱۳ فلک شکافش سپهر برین شکم بر خود دزدیده. فتح و ظفر بتیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل، و از تندی سیف خون‌ریزش صورت از هیولا منفصل ۱۴، در قلبگاه نبردش قلوب اعداء قالب بیروح، و در آوردگاه ۱۵ قهرش ذابح ۱۶ شاه ۱۷ المذبوح ۱۸. چاوشان ۱۹ بارگاه جلالش بصلای ۲۰ ده روزه خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش جهانیان می‌رسانند، خوانسالاران بزم نوالش ۲۱ از مواید ۲۲ احسان گونه گونه لذات

کام‌بخشی بکام دور و نزدیک

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲

می‌چشانند. سرافرازی ده دیهیم ۲۳ صاحب کلاهی، شقه ۲۴ طراز ۲۵ لوای ۲۶ شاهنشاهی «۱»، شایسته افسر و اورنگ قاآنیه، قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه، ضرغام ۲۷ الدهر ۲۸، غضنفر ۲۹ العصر، الخاقان الـعظم، و القاآن ۳۰ الـاکرم، شهنشاه دوران، تاج‌بخش ملوک ممالک هند و توران:

نظم

خدایو جهان خسرو نامدارنظر کرده لطف پروردگار «۲» ابو السیف سلطان نادر پادشاه افشار است، که ید بیضاء ۳۱ نمایش در زرافشانی، و طبع مهر آسایش ۳۲ در ذره‌پروری، خورشید اشتهار، و مس قدر زمره ایلات از تأثیر اکسیر ۳۳ تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمتش، طلای دست افشار ۳۴ گشته. عنایت ازلی ۳۵ و مشیت لم یزلی ۳۶ گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ۳۷ ابداع ۳۸ دست‌پرور ۳۹ صنع جمیل و قابل استفاضه ۴۰ فیض جزیل ۴۱ میساخت و بمقتضای حکمت بالغه با استعداد ماده قابلیتش می‌پرداخت، تا هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن‌افرازی و صاحب لوایی علم گشت:

نظم

ز جور و ظلم کار اهل ایران بس که درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرم هستی خشک و تر شعله‌افکن گردید، و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلیجایی ۴۲، و در هرات ابدالی ۴۳، و در شیروانات ۴۴ لکزیه ۴۵، و در فارس

(۱) - در نسخه «و» بین «شقه طراز لوای شاهنشاهی» و «شایسته افسر و اورنگ قاآنیه» جمله «فرارنده چتر ظل الهی» آمده است.

(۲) - در نسخ «الف» و «ه» و «ز» بیت فوق بصورت این عبارت آمده است: «خسرو نامدار، نظر کرده پروردگار».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳

صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به خرسوار ۴۷، و در جوانکی ۴۶ عباس نام، و در گیلان اسماعیل نام، و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیّه نیز آذربایجان را از یک سمت آرپه چای ۴۸ تا سلطانیه ۴۹ و ابهر ۵۰ و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کّرار ۵۱ بتصرف درآوردند، و روسیه هم نیز از باب الابواب در بند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف و همچنین ترکمانیه صاین خانی ۵۲ استرآباد، که اکثر اوقات بفته‌انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی ۵۳، و اکراد اردلان ۵۴، و اعراب حویزه و بنادر، حتی گوشه‌نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خودفروشی کردند. بمفاد آیه کریمه: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» «۱» و بفحوای مصراع:

«تا پریشان نشود کار بسامان نرسد»

حکمت بالغه حضرت داور دادگر، اقتضای ظهور طلیعه آن خسرو فریدون‌فر را، که از لطف و قهر مظهر آثار جمالیّه ۵۵ و جلالیه ۵۶ قهاری، و از عقل سحرآفرین نقش کلک ۵۷ بدایع‌نگار ۵۸ صنع حضرت باری است، نموده.

کوکب بخت سعیدش را کوکبه‌آرای عرصه جهان، و پرتو طلعت مهرگسترش را روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت. الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت‌اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته، و یا صفدر ۵۹ نام‌آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم

حوادث در کمین باز داشته بود. چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته. قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج، بایراد چند حکایت احتیاج است. لهذا نگارنده این شگرف‌نامه دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر «۲»

(۱) - قرآن کریم: سوره ۶۵ آیه ۷، معنی: «بگرداند خداوند بعد دشواری آسانی را»

(۲) - در «ب» و «و» بجای «این تاریخ بی نظیر» چنین است: «این شگرف‌نامه و طرازنده این تاریخ صدق ختامه».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴

محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی عفا الله عنهما، که از چاکران حضور پر نور و بضبط وقایع مأمور است، باظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید سعید شاه سلطان حسین «۱» روح الله روحه تا آغاز ظهور دولت این شاهنشاه صاحب تأیید بظهور رسیده، شروع مینماید، که تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران، و ممالک چه قسم ویران بود، که آن حضرت بمعمراری عزم متین آن ویرانی را درست کردند، و گلهای این گلشن افسرده را، که از هجوم سبزه بیگانه پنهان، و لگدکوب حوادث زمان بود، بچه آب و رنگ از تازگی بعرضه ظهور آوردند.

فرد

سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را «هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» «۲»

### [پیش در آمدی بر ظهور نادر]

### [۱- طغیان میر ویس غلیجائی]

#### اشاره

از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور بر همزن هنگامه ملک ایران شد طغیان میر ویس غلیجائی و مقدمه قندهار بود، که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل ۶۰ «۳» بوقوع پیوست. ۶۱ تبیین این مقال آنکه: گرگین خان ملقب بشاهنواز خان والی گرجستان در آن اوان بیگلر بیگی قندهار بود. گرجیه‌ای که باتفاق او در قندهار میبودند ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده، میرویس غلیجائی حاکم آن گروه، از جان بستوه، و از روی تظلم رو بدرگاه فلک شکوه آورد. چون در دربار پادشاهی کسی، و در دولت سرای سلطنت دادرسی نیافت، روی ارادت برتافت، و بکعبه معظم شتافت، و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده، وارد قندهار شد، و در وقتی که

(۱) - در نسخ «ب» و «ز» این نام وجود ندارد.

(۲) - قرآن کریم سوره ۴۵ آیه ۲۸، معنی: «این است کتاب ما سخن گوید بر شما براستی»

(۳) - در نسخ «ب» و «و» «سیچقان نیل» بجای «اودئیل» ضبط شده است. رجوع بتعلیقات شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵

گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکاری ۶۲ در منزل ده شیخ ۶۳ خارج قندهار بود، بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت، و مراد خان نام افغان را، که خنثی بود، مأمور نمود که باتمام کارش بیردازد. بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او بسپهسالاری منصوب گشته، و بخونخواهی عم، با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طایفه گرج و عرب و عجم بتسخیر قندهار و تنبیه میرویس

مصمم شده، جماعت ابدالی قندهار را، که با افاغنه غلیجائی معاند بودند، جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشست. بالاخره\* در بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان‌نیل\* «۱» ۶۴ از دست سوء تدبیر سر در پای قلعه گذاشته، بعم خویش پیوست. بعد از آن محمد خان شاملو قورچی‌باشی باین امر مأمور گشته، در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روزنامه‌چه عمرش بسر رسید. بعد از او دیگر بامور قندهار پرداختند تا مقدمه هرات و شورش ابدالی پدید آمد. میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرد. بعد از آن عبد‌العزیز برادرش بجای او نشسته، یکسال بامر حکومت پرداخت، و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او رنگ موافقت ریخته او را مقتول ساختند «۲». ۶۵

## [۲- شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات]

دیگر شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود، ۶۶ که در سال هزار و صد و بیست و نه بعرضه ظهور آمد، توضیح این مقال آنکه: آن طایفه در عدت ۶۷ از غلیجائی پیش و سابق شصت هزار خانوار کمابیش بودند. عبد‌الله خان ولد حیات سلطان سدوزائی «۳» بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسد‌الله ولد خود از ملتان ۶۸ نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد، تا اینکه

(۱) - در «ب»، «و»: عبارت میان دو ستاره موجود نیست.

(۲) - در «و»، «ب» این عبارت چنین است «او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت». رجوع بتعلیقات شود.

(۳) - در نسخه «ح» و «و»: «حیات خان صدورانی». رجوع بتعلیقات شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶

تقدیرات یزدانی، که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست، مقدمه قندهار بآن نحو شد «۱».

عبد‌الله خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو می‌بود. چون از ناصیه حال عبد‌الله خان آثار فساد باطن ظاهر شد، عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت. در خلال این حال قزلباشیه هرات بعباسقلی خان شوریده، او را بی‌دخول کردند.

بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید. جعفر خان استاجلو را از دربار شاهی بایالت مأمور و روانه ساختند. مقارن این امور اسد‌الله با پدرش از محبس فرار و بکوه دو شاخه ۶۹ رفته، شاخ سرکشی برافراخت و بفکر جمعیت افتاده قلعه اسفزار ۷۰ را تصرف، و بعد از آن در یک فرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده، او را دستگیر، و شهر را محصور ساخت. بعد از چندی محصورین از امداد مأیوس گشتند، و در خفیه و آشکارا راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشودند. در شب بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و نه هجری، چند نفر از قریه بلام ۷۱ «۲» من اعمال هرات که در شهر محصور، و در جزو با افاغنه همداستان بودند، نردبانها ترتیب داده از سمت برجی مشهور به برج فیلخانه، که در درب عراق واقع است، افاغنه را بالا، و افاغنه تیغ استیلا کشیده، بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند.

بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه، افاغنه اسفزار نیز آمده، در شهر هرات توقّف، و باندک وقتی کوسویه ۷۲ و غوریان ۷۳ و سرحدات مرغاب ۷۴ و بادغیس ۷۵ را تماما تصرف کردند. پس اسد‌الله بفکر تسخیر قلعه فراه ۷۶، که در سال قبل بتصرف افاغنه غلیجائی درآمده بود افتاد. شبی علی الغفلة ایلغارو با نردبان ببرج قلعه صعود کرده، بپایمردی سلم حيله بر فراز حصار مقصود برآمده، آن ولایت

(۱) - در «ط» جمله «که گذشت» را اضافه دارد.

(۲) - در «ح»، «ط»: بلام. رجوع بتعلیقات شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷

را ضبط نموده مراجعت کرد. در این اثناء فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیبه صفویّه\* بسرداری مأمور\* «۱»، و در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشت.

نخست افغانه مغلوب، و شب بسمت غوریان برگشتند. از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پندار در دماغها متصاعد بود، سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهوّر برانگیخته، با صد نفر کمابیش در پشت صحرای مشهور باورنگک ۷۷ «۲» بطایفه افغان برخورد، بی‌باکانه بایشان تاخت. ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند، توسن گریز را عنان، و تیغ تیز را از میان کشیده، سردار را با جمعی از پیشتازان از لباس هستی عاری ساختند. بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم استرداد فراه از قندهار حرکت نموده، مابین فراه و زمین داور ۷۸ در محل موسوم به دلاگرام ۷۹ با اسد الله جنگ کرده، اسد الله بقتل رسید. محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیز امتناع دید بهمان قتل اسد الله اکتفاء کرده، بقندهار شتافت. در حینی که قزوین مقرّ کوبه خاقان شهید بود ۸۰، این مراتب را از جلایل ۸۱ خدمات شمرده بدربار شاهی عرض، و امنای دولت نیز تدلیس ۸۲ او را صدق فرض کرده، او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته، حسینقلیخان خطاب کردند. نکته - سنجان قزوین تاریخ قتل اسد الله را چنین یافتند:

مصراع

«اسد را سگ شاه ایران درید.»

\* بعد از آن، زمان دولت زمان خان ۸۳ گشته «۳»، هرات را تصرف، و عبد الله خان پدر اسد الله را محبوس ساخته، نهال زندگانی جعفر خان و

(۱) - در «ح»: «بسداری قشون منصوب و مأمور سرکوبی ابدالیان شد».

(۲) - در نسخ «ب» و «و» این کلمه «روزنگ» آمده است. رجوع بتعلیقات شود.

(۳) - در «ب» چنین آمده است: «بعد از آن زمان زمان خان وارث دولت گشته» در «ح»: «بعد از آن زمان دولت زمان خان گشته».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸

گرفتاران قزلباشیه را در سر خیابان باغ نو بدهره «۱» ۸۴ خونریز سیاست از پای در آورد.

اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلیجائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر، و محمود را نسبت بخود از موافقان اخلاص گستر یافتند، صفی - قلیخان ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین نموده ۸۵، با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه هرات ساختند. در صحرای کافر قلعه ۸۶ فیما بین او و زمان خان تلاقی فریقین واقع شد، سردار مزبور بی‌سر، و این معنی بیشتر باعث قوی دستی این طایفه بی‌پا و سر گردید. افغانه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده، چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند، تا آنکه بارقه ۸۷ تیغ جهانگیر حضرت ظلّ اللهی ظلمت زدای آن بلاد، و بازوی دولت نادره «۲» قالع ۸۸ بنیان فتنه و فساد گردید.

### [۳ - شورش ترکمانیه صاین خانی استرآباد]

دیگر شورش ترکمانیه صاین خانی استرآباد است «۳»، که تابع خوارزم‌اند، اما در نواحی دشت قیچاق ۹۰ و جرجان ۸۹ سکنی دارند. اگرچه «۴» آنها بعضی اوقات بنابر صرفه کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استرآباد می‌کردند، اما در اغلب اوقات منشأ تاخت و

تاز و سرکشی و افساد ۹۱ بودند. در سالف ۹۲ ایام سرداران صاحب شوکت بتنبیه ایشان تعیین گشته، طرفی نیستند، و روز بروز فتنه ایشان تزايد می‌یافت، تا اینکه خورشید ذات جهان‌آرای اقدس از افق سروری طلوع کرد، و شب‌پره طبعان سر بزایویه خمول ۹۳ کشیدند.

#### [۴- شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان]

دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان بود: جماعت جاروتله ۹۴ لکزیه، که اهل شیروان را مصدوقه «الْجَارِ الْجُنْبِ»

«۵»

(۱)- «و»: «باره»

(۲)- «ح»، «ط»: «نادری»

(۳)- «ح»، «ط»: «این گروه گرچه تابع».

(۴)- «ح» و «ط» بجای «اگرچه» «و» آمده است.

(۵)- قرآن کریم سوره ۴ قسمتی از آیه ۳۵، معنی: «همسایه بیگانه».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹

بودند ایل جاری کرده، و با طایفه زاخور ۹۵ که در حدود شکی ۹۶ سکنی دارند، اتفاق ورزیده، تمرد بنیان کردند. حسینعلی خان «۱» حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعت درآمده، بعد از ورود بمحال شکی، آن جماعت شیخون آورده، حاکم شیروان را با جمعی مقتول، و بقیه لشکرش از تله بسته اموال ایشان بتصرف آن طایفه درآمد. بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق «۲» ۹۷ و سرخای لکزی همداستان گشته، اولاً احمد خان حاکم قبه ۹۸ را از میان برداشته، متوجه تسخیر شیروان شدند. اما مقصود ایشان بحصول نیبوسته، معاودت کردند. ثانی الحال حاجی داود بدون رفاقت اوسمی ۹۹ آمده قلعه شماخی ۱۰۰ را متصرف و حسینخان بیگلر بیگی جدید شیروان را گرفته، بقتل آورده، و بضبط شیروان و نواحی پرداخت. بعد این مراتب را بدولت عثمانی عرض و راه انتساب بآن دولت معدلت ۱۰۱ اکتساب را گشود. از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سار و مصطفی پاشا بتمکن و امداد او مأمور گشته، راه مدخلیت سرخای مسدود شد. چون سرخای در جمعیت از حاجی داود بیش، و بحسب قوت در پیش بود، وسائل برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده، در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت. و سار و مصطفی پاشا مأمور گنجه گردید.

#### [۵- تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی]

دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است. توضیح این مقال آنکه: در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی قلیخان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید، اسماعیل نام غلام «۳» برتبه سپهسالاری فایز، و مأمور بتسخیر هرات گردیده، وارد ارض اقدس شد. چون ملک محمود

(۱)- در «ب» و «و» این اسم «حسینعلی خان» آمده است.

(۲)- در «و» باملاء قیطاق ضبط شده است. رجوع بتعلیقات شود.

(۳)- در نسخ «و» و «ه» کلمه «غلام» وجود ندارد.



جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰

حاکم تون بنا بر استیلاء مادّه غرور و استکبار ۱۰۲ چندان اقبالی بامر و نهی خوانین ارض اقدس نمیکرد، سپهسالار مذکور فتحعلی خان قاجار بیگلر بیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون ۱۰۳ مأمور، و \* ملک محمود محصور گشته «۱»، یک ماه \* ایام محاصره امتداد یافت، تا اینکه یک شب «۲» پیر محمد نام، که فرش ملازمت در خانه فتحعلی خان گسترده بود، از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته، خود را بقلعه رسانیده، ملک را از ضعف حال قزلباش ۱۰۴ آگاهی داد. روز دیگر ملک بهیأت مجموعی برآمده، جنگ کرده، فتحعلی خان بزخم گلوله از پای درآمد. این معنی سبب استعداد و اقتدار ملک شده، بهمان منوال در آن سرزمین دم از خودرأیی میزد، تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روی داده، ملک در ارض اقدس فرمان‌روا شد «۳».

توضیح این مقال آنکه: بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور. سپهسالار ایالت ارض اقدس را به علیقلی خان شاملو، که در آن اوان بیگلر بیگی مرو شاه جهان را داشت و در مشهد مقدس میبود، تفویض نمود. اما روز بروز اختلال کار سپهسالار از دیاد و ماده انقلاب اشتداد مییافت. سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه نیکخواهی نمی‌یافت، از او دل‌نگران گشته، خواست او را مسلوب الاختیار سازد. علیقلی خان از مضمون «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» «۴» غافل گشته، جمعی از اوباش را، که با او همداستان بودند بمنزل اسماعیل خان فرستاد. «۵» کشان‌کشان او را از میان خیابان بالا برده محبوس ساخت و فریادا ۱۰۵ بکار ایالت پرداخت. در روز

(۱) - «ط»: «ملک محمود محصور گشت و مدت یک ماه».

(۲) - «و»: «شبی».

(۳) - در نسخه «و» بعد از کلمه «شد» بجای «توضیح این مقال» این عنوان آمده است:

«در بیان اختلال کار اسماعیل خان سپهسالار و تسلط یافتن ملک محمود در ارض اقدس».

(۴) - قرآن کریم سوره ۳۵ آیه ۴۳، معنی: «و احاطه نمیکند حیلہ بد مگر باهل خودش».

(۵) - «ط»: «آنها او را کشان‌کشان از میان خیابان برده و او اسماعیل خان را محبوس ساخت».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱

پانزدهم محرم سال هزار و صد و سی و پنج، که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند، این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست، و سررشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاد\* و علیقلی خان نیز بساطی که فروچیده بود برچید\* «۱» تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال الواط بخانه علیقلی خان ریخته، او را مقتول، و اسماعیل خان را از حبس بیرون آورده، باز بشغل حکومت مشغول ساختند. اما از حکومت جز اسمی با او نبود و الواط خود برتق و فتق ۱۰۶ مهمات می‌پرداختند. چون حرکات آن جماعت ناملایم طبع سپهسالار بود بملک محمود مراسله‌ای قلمی «۲»، و او را تکلیف بارض اقدس کردند. ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان، و بتعجیل روانه ارض اقدس گشته، مسند تمکن ۱۰۷ گسترده. اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش پردازند اما بمضمون اینکه:

مصراع

«همه جا دوش بدوش است مکافات و عمل»

این دفعه چرخ کینه‌جو طالب انتقام از ایشان گشته، ملک را در تنبیه آن سرکشان دیار بداندیشی، دست پیشی داده: وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ. «۳»



محمود ولد میرویس در سالی که با اسد الله جنگ کرد و او را بقتل رسانید این مراتب را بدولت صفویّه عرض، و استدعاء کرد که چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت از من بظهور رسیده، موکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود، من هم از قندهار بسمت هرات حرکت می‌کنم، تا از

(۱) - در نسخه «ب» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد، ولی بجای آن پس از کلمه «افتاد» عبارت «بعد از چند روز» آمده است.

(۲) - «ب»: «مراسله‌ای فرستاد».

(۳) - قران کریم سوره ۲ آیه ۲۵۲، معنی: «اگر نیاز داشت خدای بودی مردمان را بهری تباه گشتی زمین».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲

دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود، و مهم آن طایفه فیصل یابد. امناء ساده- لوح، که در دبستان تمییز عقول مدرکه «۱» ایشان فهم نقطه از خط و درست را از غلط نمیکرد، اقوال روی‌اندود او را بسمع قبول اصغاء ۱۰۹، و ایالت قندهار را باو القاء ۱۱۰ کرده، خلعت و شمشیر برای او فرستاده، حسینقلی خاننش خطاب دادند. محمود نیز بهانه تنبیه ابدالی وارد سیستان و بم گردید، و در خلال این حال طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته، اهل کرمان قلعه را خالی کرده، ملتسم مقدم محمودی شدند. محمود نیز وارد آن ولایت شده، مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت. تا اینکه خبر شورش فارسی‌زبانان قندهار باو رسید و باعث انصراف او بقندهار گردید.

توضیح این مقال آنکه: محمود در حین آمدن از قندهار بیجن «۲» سلطان لکزیه را که در فراه ساکن میبود نایب قندهار کرده، عازم کرمان گشت. بیجن سلطان مزبور قلعه را از افغانه خالی کرده، با ملک جعفر خان سیستانی، که در قندهار محبوس بود توطئه و تمهید کرده، باظهار دولت‌خواهی صفویّه سر از گریبان خمول برآورده، بدستیاری فارسی‌زبانان صلاهی شورش در داده، جمعی از افغانه را که در قلعه بودند بقتل آوردند «۳». محمود بعد از رسیدن این خبر، کرمان را تاراج و اسیر کرده، آهنگ قندهار نمود. در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبانگیر عزیمتش گشته، هشت هزار کس از افغانه قندهار و بلوچ و هزاره ۱۱۱ آن سمت را جمع کرده، آمده قلعه کرمان را محصور، و قتل و غارت غیر محصور کرد. چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعه‌گیان نپرداخت،

(۱) - «ب»، «و»: سطحیه.

(۲) - «د»: بیژن.

(۳) - در نسخ «ب»، «د»، «ج» و «و» بعد از «بقتل آوردند» این عبارت وجود دارد:

«و صبح افغانه بیرون واقف گشته و از یک سمت داخل قلعه گشته بیجن سلطان و ملک جعفر خان را بدست آورده با فارسی‌زبانان بقتل آوردند».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳

اهالی قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته، در باب تفویض کار قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال ۱۱۲ کردند. محمود نیز اقوال ایشان را قبول، و از کرمان عازم اصفهان شد. اعیان دولت بتمهید ۱۱۳ اسباب قتال مشغول، و در جبهه‌خانه ۱۱۴ را گشوده، مردم روستایی و بازاری را، که از فنون جنگ عاری بودند، بسیف و سنان و درع ۱۱۶ و خفتان ۱۱۵ مکمل، و در یال و کوپال هر یکی را ثانی رستم یل ساخته، بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند. روز دوشنبه سیم «۱» جمادی الاولی ۱۱۷ سنه هزار و صد و سی و چهار هجری مطابق اودئیل در کلون آباد ۱۱۸ چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شد، قزلباشیه مغلوب، و رستم قوللر آقاسی ثبات

قدم ورزیده، با احمد خان توپچی‌باشی و جمعی از اعیان کبار دولت مقتول گشتند، و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان درآمد، بقیه السیف وارد شهر اصفهان، و بنای سیه‌بندی در دروب و محلات را گذاشتند. بعد از دو روز محمود و افغانه آمده فرح‌آباد ۱۱۹ اصفهان را برای نزول اختیار، و از پشت سیه‌ها ۱۲۰ آغاز گیر و دار نمودند در غره جمادی الاخری سال مزبور مطابق بارس‌نیل، که سلطان دارالقرار جهان یعنی مهر عالم‌آرای بعزم تسخیر شهرستان حمل ۱۲۱ رایت ۱۲۲ اعتلا ۱۲۳ افراخته، لشکر بهار برهمزن هنگامه بهمین و غارتگر شهر دی گشت، افغان ۱۲۴ هزارستان ۱۲۵ با هزار داستان شورافزای فرح‌آباد چمن، و هزاره بلبل و بلوچ خار «۲» مالک پایتخت گلشن گردید. محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده، باندیشه اینکه امداد ۱۲۶ از طرفی باصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نمی‌پاشیدند. اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام، ولد اکبر خاقان

(۱) - «ب»، «و»: «بیستم» رجوع بتعلیقات شود.

(۲) - در نسخ «ب» و «و» عبارت چنین است: «و هزاره بلبل و بلوچ خارائی گل».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴

شهید را، در هفتم رجب بولعهدهی برآورده «۱» بعد از چهار روز او را بدمور- قاپو ۱۲۷ راجع، و صفی میرزا برادر او را بجای او بر مسند ولیعهدهی تکیه دادند.

باز در بیست و هفتم ماه رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده، قرعه این فال را بنام شاهزاده والاخصال طهماسب میرزا زدند. و در بیست و سیم ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند، که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود.

بعد از خروج طهماسب میرزا افغانه بنای محاصره «۲» گذاشته اطراف شهر را سیه‌بندی، و راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند. پس باس ۱۲۸ تمام بحال قزلباشیه و خاص و عام راه یافته، روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته، و آتش غلا ۱۲۹ و نایره بلا بالا گرفت، بحدی که مردم برای اکل میته ۱۳۰ میمردند، و بزرگان در اسواق ۱۳۱ و محلات اطفال خردسال را دزدیده ذبح کرده میخوردند. دلها برای گندم چون گندم سینه چاک میبود، و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک. برای گرده نانی درونها چون تنور بآتش حسرت می‌تافت، و چشم مردم قرصی برای ناهاری ۱۳۲ سوی پنجه کش خورشید نمی‌یافت. از شور چشمی ۱۳۳ زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بیاد شکر لب خویش می‌مکیدند، و شکرلبان برای ریزه‌قند نباتات می‌خائیدند ۱۳۴ و بهوس میوه دامن از نخل زندگانی برمیچیدند، و بیاد انگور خاک پای درخت تاک را از یک میل راه چون توتیای غوره ۱۳۵ بچشم می‌کشیدند. کسانی که از جامه ابریشمی تن می‌پوشیدند چون کرم پيله برگ خوردن تنیدند. جمعی که بلوزینه ۱۳۶ کام نمی‌آلودند از شدت جوع ۱۳۷ پوست درختان افتادند. اگر دانه ارزنی می‌جستند رفیق خود را پی نخود سیاه میفرستادند ۱۳۸،

(۱) - در نسخه «ب» و «ه» این عبارت وجود دارد: «چون آثار رشد و فطانت از ناصیه او تفرس نمیشد».

(۲) - در نسخه «ح» و «ط»: «محاصره شهر را».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵

و اگر حبه جاورسی ۱۳۹ می‌یافتند، در تقسیم آن مته بر خشخاش می‌نهادند ۱۴۰ کسی روی پیاز را سیر نمیدید، و دانه ماش از شاهدانج ۱۴۱ عدسی عزیزتر گردید.

سائلان از بردن اسم نان تو دهنی میخوردند، و دیوانگان حسرت خوردن سنگک «۱» طفلان را چون خشت لحد با خود بگور

می‌بردند. لاله برای کباب داغ بر دل بریان می‌گذاشت، و قمری ۱۴۲ در حسرت شامی کوکوزنان می‌گشت. اوجاق مطبخها کور شد، و چراغ دودمانها بی‌نور. اصفهان یکباره ویران گردید، و قحطی آدم علاوه قحطی نان.

امنای دولت را سررشته طاق گسیخته شد، و خاک عجز و هوان ۱۴۳ بر سر ایشان بیخته، تا آنکه بدادن شهر مصمم گشتند. در یازدهم «۲» محرم الحرام ۱۴۴ سنه هزار و صد و سی و پنج هجری مطابق بارس نیل، خاقان شهید را به فرح آباد برده «۳»، افسر سروری بر سر آن حسرت کش تاج و افسر زدند. همان شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخت، و خود در چهاردهم ماه مزبور با فرعون و بیداد شدادی داخل شهر گشته، سکه و خطبه بنام خود کرد. بعد از آنکه سنوح ۱۴۵ واقعه اصفهان در آخر ماه محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید.

او بر اورنگ شاهی جلوس نموده، نکته سنجان قزوین «آخر ماه محرم» را تاریخ جلوس او یافتند. در ماه صفر بعضی از افغانه برای اخلاص کار حضرت شاه طهماسب مأمور به قزوین گشتند. بعد از ورود افغانه بده فرسخی قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش، و راه آذربایجان در پیش گرفت. اهالی قزوین چون پادشاه را دور و دشمن را پر زور دیدند، بعد از معاهده و استیمان ۱۴۶ افغانه را داخل شهر کردند. افغانه دست تعدی از آستین برآورده، از کوتاه‌بینی بدست‌درازی پرداختند. این معنی را حوصله

(۱) - در نسخه «ح»: «سنگ».

(۲) - در نسخه «الف»، «ح»: «پانزدهم». رجوع بتعلیقات شود.

(۳) - آقای عباس اقبال در مقدمه مجمع التواریخ نثر محاصره اصفهان را از نثرهای زیبای مجمع التواریخ دانسته‌اند و بزعم ایشان نویسنده آن مرعشی است و حال آنکه بواسطه قدمت «جهانگشا» نویسنده آن میرزا مهدی خان است و مرعشی که آنرا بدون ذکر مرجع در کتاب خود آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶

قزوینیان برنرفته، شمشیر حمیت آخته ۱۴۷ و هرکس بمهمان خود در آویخته، جمعی از ایشان را بخاک هلاک انداختند، و افغانه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاورانگیز ۱۴۸ گشتند. محمود بعد از استماع این خبر ب فکر دفع قزلباش افتاد. در روزی که افغانه از قزوین برگشته وارد اصفهان میشدند،\* شروع بملاحظه سان امراء معزول و معارف کرده «۱»\*، یکصد و چهارده تن از ایشان را از دم تیغ تیز گذرانید و هر جا که گمان اهل صلاح و معرفتی میرفت گرفته آشکار و نهان بقتل رسانید.

بعد جمعی را به تسخیر شیراز مأمور ساخته، ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده، بتصرف درآوردند. محمود قریب بدو سال در اصفهان و ولایات مزبوره رایت حکمرانی افراشته، آخر الامر وسوسه نفسانی او را ب فکر دفع شاهزادگان انداخته، جمیع اولاد و احفاد ۱۴۹ خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سی و یک نفر بودند، معروض تیغ جفا ساخته، نعش ایشان را بدار المؤمنین قم فرستاد. بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید باو طاری ۱۵۰ شد. دیوانه‌وار خودی و بیگانه را می‌گشت. امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ جریان عاطل گردید. در دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و صد و سی و شش اشرف بنی عمش که بانتظار مرگ او میزیست، جمعی از افغانه را با خود همدستان کرده، از کنج اعتزال ۱۵۱ برآمده، نوبت سلطنت بنام خود بلندآوا ۱۵۲ ساخته، کس فرستاده محمود را در خفیه هلاک کرده ۱۵۳، و من حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردید. در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران تا پل کربی ۱۵۴ که رأس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف درآورد. ۱۵۵

دیگر غلبه روسیه است بدار المرز گیلانات: توضیح این مقال آنکه: در حینی که شاه طهماسب در قزوین سر بافسر سروری آراست. اسماعیل بیگ نامی تا بین

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷

وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس فرستاد. جمعی از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب بسرکردگی سردار روسیه آمده، سفاین ایشان در فرضه ۱۵۶ رشت لنگر توقف انداخت. وزیر رشت از در مدافعه درآمده، مغلوب شده، روسیه رباطی را که در نیم فرسخی «۱» رشت است محل اقامت ساخته، بار توقف گشود. حرف روسیه اینکه «۲» ما بخواهش امنای دولت این راه دور و دراز را طی کرده‌ایم. ایلچی شاه طهماسب بوکالت او کل دار المرز را از نیازآباد تا سرحد استرآباد بدولت روسیه تفویض کرد «۳» که هم صیانت این دولت نموده و هم بدفع دشمن پردازد. با این مدعی آنها راه دخل و تصرف را در ولایت دار المرز میخواستند. اما با این وجود آنها دست تعرض را کشیده داشته، بهیچ وجه پیرامون مال دیوان و غیر آن نمی‌گشتند، تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده، اختیار جمیع دار المرز را الی نیازآباد ۱۵۸ بموجب نوشته‌ای که اسماعیل بیگ بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود، بخود منسوب ساخت. از طرف شاه طهماسب، جمعی بدفع روسیه منصوب گشته، در خارج شهر تلاقی فریقین واقع، و قزلباشیه شکست یافته، فرار کردند. روسیه رشت و کهدم ۱۵۹ را متصرف، و بدون شریک و سهم و منازع دو سال در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل وجوهات دیوانی پرداختند، تا اینکه واقعه قلندر مشهور با اسماعیل میرزا در ماسوله ۱۶۰، چنانکه مذکور خواهد شد، اتفاق افتاد.

روسیه بدون جنگ و نزاع آمده، لاهیجان ۱۶۱ و تمیجان ۱۶۲ را که در تصرف قلندر بود، متصرف گشت. بفاصله چندی پطر پادشاه روسیه از راه خشگی از سمت قلعه قیزلار «۴» ۱۶۳ با عساکر بیشمار وارد دربند ۱۶۴، و اهالی آنجا از بیم غلبه لکزیه و رومیه که اعدا عدو ۱۶۵ دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این دولت نشده،

(۱) - در نسخ «ب» و «و» چنین آمده: «رباطی را که در جنب شهر رشت واقع است.»

(۲) - در نسخه «ط»: «حرف روسیه این بود.»

(۳) - در نسخه «ح»: «تفویض کرده است تا صیانت این دولت نموده بدفع دشمن پردازیم.»

(۴) - در نسخه «ب» و «ه» و «ج» و «د» این کلمه «قزله» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸

از باب اطاعت در آمدند. پادشاه مزبور امر بتخلیه نارین قلعه کرد، و سه هزار تفنگچی که روسیه آنرا سالدات گویند باستحفاظ آنجا گماشته، بادکوبه ۱۶۶ و سالیان ۱۶۷ را نیز\* متصرف ۱۶۸ و بهمان اخذ و مقاطعه مال الوجوهات حسابی\* «۱» اکتفاء کرده، معاودت بمقر سلطنت نمود.

#### ۸- تسلط و استیلاء رومیه است بر ممالک آذربایجان]

دیگر تسلط و استیلاء رومیه است بر ممالک آذربایجان، توضیح این مقال آنکه: بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز، از دولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم ۱۶۹ به گرجستان ۱۷۰، و عارف احمد پاشا به ایروان، و عبد الله پاشا کوپرلی اوغلی

و حسن پاشا والی بغداد به کرمانشاهان و همدان مأمور گشته، هریک باعساکر بی‌شمار از حدود خود رایت عزیمت برافراخته، و آن دریای لشکر شش جهت آذربایجان را بچار موجه ۱۷۱ حیرت در انداختند. ابراهیم پاشا، تفلیس ۱۷۲ را بحیظه ضبط درآورد، عارف پاشا به ایروان درآمده، چهار ماه قلعه را محصور، چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود، اهالی آنجا طالب امان شده، قلعه را سپردند.

عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی هم در آن سال بعزم تسخیر تبریز و ایروان ۱۷۳ حرکت کرد. در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت، او بر سر تبریز آمده، چون صورت تسخیر آنجا در آن سال در آینه مراد روی نمود، عطف عنان کرده، در خوی ۱۷۴ و سلماس ۱۷۵ قشلاق، و در سال دیگر بازگشته، بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته، و اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانید. حسن پاشا والی بغداد نیز رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراخت، و در کرمانشاهان بعد از چند روزی پیمانۀ عمرش تمام شده، و بدار البقا شتافت. احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی سرعسکر و عازم تسخیر همدان شد. فریدون خان مکرری که در آن اوان حاکم همدان بود، بهانه جنگ بیرون رفته، باحمد پاشا

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «متصرف و بهمان اخذ مال کافی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹

پیوست. قشونی و اهالی همدان بامید امداد سه ماه خودداری و قلعه را ندادند، تا اینکه احمد پاشا بغلبه و قهر قلعه را مسخر کرده، قتل و غارت بظهور رسانید.

بعد از آنکه سار و مصطفی پاشا بتسخیر گنجه ۱۷۶، و علی پاشا بتسخیر اردبیل مأمور شدند، بعد از جنگ و محاصره ممتد، گنجه نیز بحیظه تصرف رومیۀ درآمد. بعد از آنکه «۱» رومیۀ متوجه اردبیل شود «۲»، موکب شاهی از اردبیل عازم طهران شده، رومیۀ آمده، اردبیل ۱۷۷ و مغانات ۱۷۸ و زنجان و سلطانیه و محال کزاز را بحیظه تصرف درآورد. در آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضاء یافته بود. اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه را بجانب طهران شنید، بسرعت تمام عازم طهران گردید. قریه اندرمان ۱۷۹ که در جنب طهران واقع است، مضرب خیام حضرت شاهی بود. عساکر قزلباش بمقابله پرداخته، در سلمان آباد ۱۸۰ طهران تلاقی فریقین واقع شد.

قزلباشیه شکست یافته، بوادی هزیمت شتافتند. شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد. اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سیدال ناصر را سردار نموده بتسخیر قزوین مأمور، و خود آهنگ اصفهان کرد.

اهالی قزوین لابد از در مقام اطاعت درآمدند. بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد، از آنجا عزیمت استرآباد نموده، فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز، و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمدافعه «۳» افغانه طهران روانه ساخت. مشار الیه در ابراهیم آباد ۱۸۱ طهران ملاقی افغان گشته، با خلال اضداد و سستی اهل عناد کاری نساخته، بی نیل مراد روانه استرآباد شد. ۱۸۲ طهرانیان نیز مایوس از امداد شده، و بافغانیان مطیع و منقاد گشتند. اهالی ساوه و قم که تا آن زمان با اشرف طریق مخالفت می‌پیمودند، راه متابعت گشوده،

(۱) - در نسخه «ح» بجای «بعد از آنکه» کلمه «چون» آمده است.

(۲) - در نسخه «ح» بجای «شود» کلمه «شد» آمده است.

(۳) - در نسخه «ح» و «ط»: «بمقابله»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰

شهر را سپردند.

## ۹- گفتار در بیان محاربه پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان:

در سال سوم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از طرف دولت عثمانیه بسرداری منصوب، و با فوجی عظیم باتفاق خانک پاشا حاکم بیه «۱» ۱۸۳ و عبد الرحمن پاشا حاکم همدان، و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل، بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیه افغانه مأمور گشته، وارد همدان، و از آنجا جمعی را به دیرآباد «۲» ۱۸۴ شهرجرد «۳» ۱۸۵ و فراهان فرستاده، و ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند: که افغانه طایفه‌ای بی‌پا و سر و بدون اهلیت مالک سریر و افسرند. چون پادشاهان وارث پادشاهان می‌باشند، خاقان سعید را بایشان سپرده، از راه و رسم سلطنت عارضی کناره گیرند. اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته، چاپار فرستاده، پادشاه مغفور را که در اصفهان می‌بود، از دم تیغ جفا شربت شهادت چشانید، و سر او را نزد ایلچی روم فرستاده، جواب ایشانرا بسیف و سنان محول ساخت.

این معنی نایره‌افروز خشم رومیه گشته، احمد پاشا سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از همدان رایت‌افراز هجوم شده در شهرجرد «۴» تلاقی فریقین، و اشتعال نوایر شور و شین ۱۸۶ بین العسکرین گردید. رومیه مغلوب و مقهور شده، رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند. ۱۸۷ اشرف نیز عازم اصفهان شد. در سال دیگر مجدداً احمد پاشا بهمدان لوای عزم افراخته و طرح مصالحه انداخته، بنای «۵» ممالک و تعیین حدود و تجدید سنور ۱۸۸ باین نهج و دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی با کزاز و زنجان و سلطانیه

(۱) - در نسخه «ب»: «بابان» و در نسخه «و»: «بابون» آمده است. رجوع بتعلیقات شود.

(۲) - در نسخه «ب»: «دیزآباد» و در نسخه «و»: «روزآباد» آمده است. جهانگشای نادری متن ۹۲۰ - گفتار در بیان محاربه پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان: ..... ص: ۲۰

(۳) - در نسخه «ب» و «و»: «شهرگرد فراهان» آمده است.

(۴) - در نسخه «ب» و «و»: «شهرگرد» آمده است.

(۵) - در نسخه «و» «افراز» بجای «بنای» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱

و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی، و ولایت سمت شرقی عراق و دار المرز بافاغانه متعلق باشد. و بر این عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله نزاع و نفاق کرده، هریک عازم جا و مقام خویش گردیدند. در سال چهارم جلوس اشرف، راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خواندگار «۱» روم برسم سفارت برای تأکید بنای صلح و صلاح، و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان، و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ مأمور، و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید.

## ۱۰- گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران بادعای شاهزادگی اظهار خودسری کرده‌اند

[صفی میرزا]

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهم رسید. حقیقت احوال او اینکه: مومی الیه شخصی بود از طایفه کرانی ۱۸۹، در سنه هزار و صد و سی و هفت هجری از خلیل‌آباد ۱۹۰ بختیاری منبعث شده، ادعای شاهزادگی، و پسری خاقان شهید نمود. وی

می‌گفت که نام من اولاً ابو المعصوم میرزا بوده، ثانياً این اسم را خود گذاشته‌ام. محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده‌لوحی با سرخیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده، مقدم او را گرامی و محترم داشته، سر بر ربنه ۱۹۱ اطاعتش گذاشت. مومی الیه زنی را از شواهد اصفهان شاهد مدعای خود کرده، بادعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود. از خلیل آباد خواجه‌سرا و آدم فرستاده، او را نیز با احترام تمام آوردند، در همانجا افتتاح کار کرده، و ارقام باطراف نوشت، حقیقه را بطرف چپ زده، خطبه را در منابر و مساجد بنام شاه طهماسب خواند، و اسم خود را ثانی «۲» اسم شاه گردانید. عمال شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده، کمر اطاعت بستند و امرا برآی خود «۳»

(۱) - در نسخه «ب» و «و» «خواندگار» وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «و» «تالی» آمده است، در نسخه «ح» و «ط» این کلمه وجود ندارد،

(۳) - در نسخه «ب»: «او» بجای «خود» میباشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲

تعیین کرده، و در آن نواحی کمال تمکن بهمرسانید، تا آنکه از جانب حضرت ظل‌اللهی در حینی که شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت، بارکان دولت عمل صفی میرزا معلوم شد، امر والا صدور یافت، که چون شاهزادگی منحصر بحضرت شاه طهماسب، و ادعای او خلاف واقع است، او را گرفته، بساطی که در چیده‌اند برچینند. لهذا بر وفق اشاره والا در حینی که ده‌دشت ۱۹۲ مقرر کوبه صفی میرزا بود، او را گرفته بقتل آوردند. این قضیه در اواسط شهر محرم الحرام هزار و صد و چهل هجری واقع شد.

### [سید احمد نواده میرزا داود]

دیگر سید احمد نواده میرزا داود متولی مشهد مقدس است، ۱۹۳ ملخص احوال او اینکه: بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم قزوین گردید، سید احمد بجانب ابرقوه ۱۹۴ رفت. در آنجا فرمان مجعولی مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب با اسم خود ابراز، و عوام کالانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده، جمعی از او باش را فراهم آورده، عازم بوانات ۱۹۶ و مرودشت ۱۹۵ فارس، که در هشت فرسخی شیراز واقع است، گردید. در آن اوان زبردست خان افغان که از جانب محمود حاکم شیراز بود، جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده، در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شد.

سید احمد منهزم گشته، بابر قوه آمد. مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و تدلیس حکم مجعول او آگاهی حاصل شده، او را گرفته، معزول و محبوس ساختند. بعد از دو ماه از محبس فرار کرده، بجانب جهرم شتافته، و سلک جمعیت خود را تجدید و انتظام داده، از جهرم رفته، داراب ۱۹۸ و نیریز ۱۹۷ را بدایره تصرف در آورده، و جمعیت موفور منعقد ساخته، رفته کرمان را تصرف کرده، در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هزار و صد و چهل مطابق قوی‌ئیل جلوس، و اسم پادشاهی بر خود رانده، سکه و حقیقه زد. بعد از چندی جمعی از طرف اشرف بگرفتن او مأمور، و سید احمد در قلعه حسن آباد ۱۹۹ محصور، و بالاخره گرفتار گشته، او را باصفهان آورده، بامر اشرف گردن زدند ۲۰۰، و هوای

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳

سروری را از سر او بیرون کردند. عاقبت بزور زیاده‌سری از پا درآمد.

### [محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزا ثانی]



دیگر محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزا ثانی است، کیفیت احوال او اینکه: در ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و دو «۱» موافق تخاقوی ثیل، او در لباس درویشی وارد شوستر گشته، از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان میباید، جمعی از الواط او را دیده، می‌گفتند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشمان صفی میرزا شباهت دارد، شاید او باشد ولی او تحاشی داشت، مردم از عین حماقت جمعیت کرده، خریدار او شدند. نایب شوستر باستماع این خبر متوحش گشته، اراده تنبیه او نموده، او فرار کرده، به حویزه ۲۰۱ رفته، از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد. اعیان دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران، پناه بدولت عثمانی برده است، بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده، مومی الیه را بدربار عثمانی احضار، و بعد از ورود بحوالی اسلامبول مهماندار تعیین، در اسکودار ۲۰۲ مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند. بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم، باعتبار صدور بعضی حرکات او را بشهر سلانیک ۲۰۳، که هیجده منزل آن طرف قسطنطنیه ۲۰۴ و نزدیک بسر حد فرنگ است، فرستادند. بعد از چندی از آنجا او را به جزیره یمن ۲۰۵ فرستاده، کسان او را مرخص ساختند. تمه احوال او در بیان وقایع سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری سمت نگارش خواهد پذیرفت.

### [سید حسین]

دیگر سید حسین «۲» نام قلندری است که از فراه بقندهار رفته، مدتی در قندهار در یوزه گرد وادی بی‌سامانی می‌بود، و از آنجا همراه افغانه ۲۰ در کسوت درویشی باصفهان آمد. بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت جوانکی رفته، خود را بعباس میرزا موسوم، و ادعای برادری

(۱) - در نسخه «ب» و «و» این تاریخ با عدد «هزار و صد و چهل و سه» ضبط شده است.

(۲) - در نسخه «و» این نام «سید حسن» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴

خاقان مرحوم کرده، بتمنای سروری گوشه کلاه هوس برشکست، و بر مسند این دعوی دروغ راست نشست. از طوایف جوانکی و مردم اطرافی جمعی را فراهم آورد، چون کارش مایه نداشت، حباب آسا بهوای ریاست سری برآورده، بار سر بگریبان عدم کشیده، و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت، زود پایان رسید.

### [شاهزاده خسروار]

دیگر شخصی در سمت شمیل ۲۰۶ مینا «۱» ۲۰۷ بهمرسیده بادعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده، بشاهزاده خسروار شهرت یافته، و در شمیل چهارصد پانصد نفر از اعراب بندر را بر سر خود جمع کرده، از آنجا نزد عبد الله خان حاکم بلوچ رفته، جمعی از بلوچ باعانت او برخاستند. از آنجا بمیان طایفه بازری «۲» ۲۰۸ آمده، آن طایفه نیز با او متفق و عزیمت بندر کرده، با سید احمد نواده میرزا داود که در آن اوان او نیز در آن سمتها رایت استقلال برافراشته بود، مجادله نموده، سید احمد را منهزم ساخت، و بندر را با محال شمیل مینا بحیطه تصرف درآورد. بالاخره جمعی از جانب اشرف بدفع او مأمور گشته، با او محاربه و مومی الیه شکست یافته، بجانب هندوستان گریخت. بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایات افغانی گردید.

### [زینل قلندر]



دیگر زینل نام قلندری است که در لاهیجان بهمرسید، او ولد ابراهیم خان طسوجی بود، که با چند نفر از درویشان دریوزه گرد ۲۰۹ و قلندران مراحل نورد، رفیق گشته در قریه تنکابن «۳» ۲۱۰ من اعمال دیلمان بمضمون اینکته:

مصراع

«بعد درویشی اگر هیچ نباشد «۴» شاهی \_\_\_\_\_»

(۱) - در نسخه «ب» و «د» این کلمه «بندر» ضبط شده است.

(۲) - در نسخه «و» «مارزی» آمده است.

(۳) - در نسخه «ب» و «و» و «ح» و «ط» «تکام» آمده است.

(۴) - در نسخه «ب» و «ط»: «بعد درویشی اگر هیچ ناداری شاهی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵

از کلاه نمد و پوست تخت، بهوس افسر و سریر، و از جریده و شاخ نفیر ۲۱۱ بفکر علم و نفیر افتاده، و از چادر قلندری پا بخرگاه دارائی سلطنت گذاشت. بادعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسماعیل میرزا نام نهاد، و جماعت صوفیان دشتوند ۲۱۲ و دیلمان ۲۱۳ را فریفته، رایت تحکم برافراشت، و دیلمان را با رانکوه ۲۱۴ تصرف کرد. در آن اوان محمد رضا خان عبد اللو قورچی باشی، که سپه سالار و صاحب اختیار گیلان بود، و در لاهیجان توقف داشت، این خبر را شنیده، با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته، در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده، شکست یافته، به تنکابن برگشت.

قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته، لاهیجان را با تمیجان علاوه متصرفات خود گردانید. محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته، عازم لاهیجان گشته، در رانکوه تلاقی فریقین واقع، و قلندر مقهور شده، بجانب کهدم گریخت، و در آنجا مجدداً سلک جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته، ماسوله من اعمال رشت را متصرف، و از آنجا عازم خلخال ۲۱۵ گشته بر حاکم آنجا فایق آمده، با روسیه که در اردبیل میبودند، در حوالی آنجا جنگ کرد، شکست یافته، بعد از آن میان شاهسون ۲۱۶ آمده، جمعی از شاهسون را با خود متفق ساخته و جمعیت انعقاد داده، بمغانات رفت و با علیقلی خان شاهسون که دم از هوی خواهی روسیه میزد، جنگ کرد، باز مغلوب گشته، بماسوله آمده، بالاخره جمعی از مردم ماسوله که با روسیه اتفاق و از بی حسابیهای قلندریه «۱» تنگ آمده بودند، بر دفع قلندر مصمم گشته، در ماسوله بر سر او ریخته، او را کشتند، و سرش را بجهت سرکردگان روس بردند.

[نادر]

### گفتار در بیان نسب و مولود جناب نادری «۲»

بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آباء علوی ۲۱۷ و امهات

(۱) - در نسخ «ب» و «ح» و «و» چنین است: «از بی حسابات قلندریه تنگ آمده بودند».

(۲) - در نسخه «ب» و «و» بجای «نادری» کلمه «ظل الهی»، و در نسخه «ج» بجای «جناب نادری» «حضرت ظل الهی نادر شاه» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶

سفلی اند ۲۱۸. واضح خواهد بود که سعادت یاری که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد، نه مفاخرتش به

نسب است و نه مباحاتش ۲۱۹ بسطنت مکتسب. زیرا که بمدلول نص و کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلندهمتان پست‌ترین پایه سلم ۲۲۰ اعتبار است، و نازلترین مرتبه‌ای از مدارج افتخار. تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خویش است نه بکان ۲۲۱ آهن، و گوهر شاهوار را نازش بآب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب ۲۲۲ معدن. خصوصاً این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد توانا، که بعد از لطف الهی استظهارش ۲۲۳ بشمشیر خویش است نه بزور بازوی ایل و عشیره خویش. دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته‌اند، و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته. نیام صمصام ۲۲۴ حدیدش را دولت تیموری در آستین است و در تار خم کمندش ۲۲۵ سلسله چنگیز و تاتار حلقه‌نشین.

نظم

ز سهم خدنگش قضا تیز پرز تیغ کجش راست پشت ظفر «۱»

اگر نادر افروزد از قهر چهرچو خورشید آتش زند در سپهر

اگر مهر از عارضش دم زنددم صبح آتش بعالم زند

در آتش گریزد سمندر ۲۲۶ ز بیم‌نهد سر بکوه و بیابان نسیم در این صورت کلک سخن‌سنج را از نگارش این مطلب بازداشتن اولی است.

اما چون غرض مورخ این کتاب ضبط کلیات احوال این خدیو بیهمال ۲۲۷ است، و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال. لهذا بر سر اجمال نگاشته لوح بیان میگردد که آن حضرت از ایل قرقلو ۲۲۸ و قرقلو اویماقی ۲۲۹ از نوع افشار، و افشار از جنس ترکمان میباشد. مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود، در ایامی که مغولیه به ترکستان استیلا یافتند، از ترکستان کوچ کرده، در آذربایجان توطن اختیار، و بعد از ظهور خاقان گیتی‌ستان شاه اسماعیل صفوی انار الله برهانه

(۱) - در نسخه «ب» این مصرع:

«ز تیغ کجش راست کار قدر.» جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷

به تقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوپکان «۱» ۲۳۰ من محال ایورد خراسان، که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس ۲۳۱، که در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو ۲۳۲ شاهجهان است توطن ۲۳۳ اختیار، و در تابستان در آنجا ییلامیشی ۲۳۴، و در زمستان در دستجرد دره جز قشلامیشی میگردند. تولد آن حضرت در یوم شنبه بیست و هشتم محرم سال هزار و صد هجری مطابق لوی‌ئیل در قلعه دستجرد دره‌جز، در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و به مولودخانه شهرت یافته، اتفاق افتاده، و باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید.

و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت. چون در میان تاجیک ۲۳۵ و ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترک گشته، در مبادی حال آثار دولت ۲۳۶ و فرو اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر می‌شد، و در عالم خود نادر آفاق بود، بین انام بنادر قلی بیگ مشهور شد.

(۱) - در نسخه «الف» و «ز» «کوبکان» آمده است بدون میاب. ر ک تعلیقات.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸

**گفتار در آغاز کار نادر کامکار بنائید جناب آفریدگار**

از آنجا که نقش‌بند کارگاه وجود، ربط و پیوند مزاجت را تار و پود دیبای بنی آدم ساخته، و باین جنس اکسون ۲۳۷، طراز جامه قوام ۲۳۸ و دوام بر بر و دوش بنی نوع بشر انداخته، تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفرد شایسته ایزد یگانه «الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» (۱).

حضرت ظلّ اللهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی، و هنگام ربیعان ۲۳۹ عیش و کامرانی بود، مایل تأهل گشته، بابا علی بیک کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه‌آرای بزم رزم و نبرد میبود، و از جامه خانه نسبت خویشی آن دودمان تشریف ۲۴۰ رسای مفاخرت (۲) در بر خویش داشت، آن حضرت طالب پیوند و راغب بخواستگاری صبیّه آن سعادتمند شد. اکثری از حسدپیشگان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه‌آرای ۲۴۱ جنگ و نزاع گشتند. جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عنا ۲۴۲ شدند. بالاخره بحکم قضا امر مواصلت ۲۴۳ صورت وقوع یافته، از آن مخدّره ۲۴۵ سراق ۲۴۴ عفاف در سال هزار و صد و سی و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته، شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد. بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب ۲۴۶ کشیده، صبیّه دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت انتظام دادند، که نصر الله میرزا و امام قلی میرزا گوهر آن درج ۲۴۷ و اختر آن برزند.

هرچند که در آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال، وقایع و

(۱) - سوره ۱۱۲ آیات ۳ و ۴. معنی: کسی که نژاد و نژاده شد و نمیباشد مر او را همتا هیچکس.

(۲) - در نسخه «و»: «مصاهرت»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹

اموری که در سمت دره‌جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه‌جات آن ناحیه و دشت از آن حضرت با افشاریه اضداد و ترکمانیه و اکراد و اوزبکیه و سایر ارباب عناد بوقوع پیوست، و کوشش و سعی‌ایکه از اهل ایران و بداندیشان در اخلال کار ایشان بظهور آمد، و جنگهایی که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شد تا آن طایفه را رام و سرحدات را قرین آرام کردند، اگر شمه‌ای از هزار یک سمت تحریر یابد، تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه، و کتابی میگردد خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه ۲۴۸. و لکن چون درین روزنامه‌چه ظفر باقتصار سخن مأمور (۱) و غرض اصلی ضبط کلیات امور است، لهذا همه جا رسم اجمال و ایجاز را مرعی داشته کلمت قلم را بجانب اختصار عنانگرای می‌سازیم (۲).

بعد از آنکه بزم‌آرای دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده، در هر گوشه از مخالف و موافق (۳) نواها، و از هر سری چون کاسه طنبور ۲۴۹ صداها برخاسته، ترک و تاجیک چنگ‌آسا سینه بناخن حسرت خراشیدند، و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محنت کف‌زنان افسوس گشتند. هر جا قوی‌دستی بود سر از گریبان خودسری و گردن‌فرازی برآورده، پا از اندازه بیرون گذاشت، و هر جا خشک مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت. از آن جمله ملک محمود سیستانی بطریقی که سبق ذکر یافت، رو از جاده اطاعت برتافت و بمشهد مقدس استیلاء یافت. حضرت ظلّ اللهی تا آن زمان در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات مشغول ملک‌داری، و بچنگال خون‌ریز جلادت، شاهباز اوج دشمن‌شکاری، و مانند شیر پیوسته صیاد بیشه خویش، و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند. چون دیدند که ساقی چرخ مینای ۲۵۰ از ساغر

(۱) - در نسخه «ح»: «و لکن چون نگارنده درین روزنامه‌چه ظفر باقتصار سخن مأمور.»

(۲) - در نسخه «ح»: «می‌سازد.»

(۳) - در نسخه «و» و «ح»: بجای «موافق» «مخالف» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰

ماه و مهر خونابه غم بجام اهل ایران ریخته، حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکسته، و راهزن فتنه‌جوی دهر دست تطاول ۲۵۱ گشوده، راه آسایش بر روی دور و نزدیک بسته است. این معنی را حوصله غیرت آن حضرت برنتافته، بالهام خداوند بی‌نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز، و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند، طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه ایبورد و دره‌جز ۲۵۲ و کلات را بحوزه خدمت خود درآورده، کلات را که حصن ۲۵۴ حصین ۲۵۵ و حصار متین خدا آفرین بود، با قلعه دستجرد ۲۵۳ و ایبورد که پیوسته جولانگاه اشهب ۲۵۶ گیتی‌نورد، و مسکن و مأوای دولت‌خواهان اخلاص پرورد بود، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار و بیاری جناب آفریدگار، آغاز کار کردند. آری غضنفر صولتی ۲۵۷ که مهابت صلابتش نی در ناخن شیران کند، کجا حوصله ورزد که هر گفتارخصلتی، از روباه‌بازی چرخ پلنگ‌خو بدعوی شیرمردی گردن فرازد.\* سروری که همیشه گردن فرازان گردن بطوق عبودیتش خم داشته‌اند، کی روا دارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد.\* «۱» ایلات عمده که بهمراهی توفیق سرقدم ساخته، سالک طریق اخلاص گردیدند، دو فرقه بودند: یکی افشاریه که شرف انتساب ۲۵۸ با آن جناب داشتند. و دیگر اکراد ساکن دره‌جز و ایبورد که از ایلات معظم خراسان میباشند. هرچند طوایف دیگر نیز در میانه بهره‌اندوز خدمت خدیو فرزانه می‌گشتند، اما آن دو طایفه از بدو حال، بهمدستی خدای متعال بازوی اقبال خسروی را بمنزله دو دست خصم‌افکن و ساعد ۲۵۹ بخت‌فیروز را بمساعدت سعادت، بمثابه دو پنجه دشمن‌شکن بودند. «۲» بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحراگرد وادی ساده‌لوحی بودند، بوساوس شیطانی مختلف‌الآراء گشته، از افشاریه فرقه‌ای که صاحب قلعه و جمعیت بودند، بمتانت مکان و عدت خود مستظهر شده، با آن حضرت در مقام کاوش، و بعضی

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «الف» این جمله چنین ضبط شده: «ساعد بخت فیروز را بمثابه دو پنجه دشمن‌شکن بودند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱

بارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سازش نمودند، و از اکراد دره‌جز و ایبورد جمعی با کراد خوبشان پیوسته، و گروهی با ترکمانیه عقد مؤالفت بستند.

هریک بقدر امکان رنگها ریخته، و شعبده‌ها برانگیخته، و با دشمنان آمیخته با آن حضرت در آویختند. سوای سیصد چهارصد خانوار ایل جلایر ۲۶۰، که با طهماسب قلی بیگ و کیل و محمد علی بیگ و ترخان «۱» و باقی رؤسای خود، قصوری در اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه نداده و در شدت و رخا ملترم رکاب فیروزی انتساب، و در سختی و سستی سایه آسا، دنباله‌رو چتر خورشید قباب ۲۶۲ بودند. آن حضرت با قلت اعوان ۲۶۱ و کثرت خصمان، دامن همت بر میان زده، باتفاق هوی خواهان، گزین خوابگاه را خانه زین ساخته، رایت عزم افراشته، و با هر فرقه بنای گیرودار گذاشت.

### در بیان توجه موبک فیروزی کوکب مقدس بجانب ارض اقدس:

این معنی مانند بدر ۲۶۳ انور روشن و مبرهن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکبه آفتاب، و بلندپروازی خفاش «۲» طبعان تا طلوع طلیعه نیر ۲۶۴ جهانتاب است. بنهجی که در مقدمه کتاب سمت گزارش یافت.

بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد، رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس، و قوت و هم بطوق خدمت او گردن نهادند، و در اطاعت برویش گشادند. از آن جمله قلیچ خان نام پاپالو و امام قلی ایرلوی افشار بودند، که از دولت

نادره روی برتافته نزد ملک محمود شتافتند، صدور این حرکت از افشاریه بر طبع غیور خدیو کامگار ناملایم افتاده، بچاره‌جویی کار ایشان پیک خیال را بهر طرف روانه، و در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا آنکه ملک وسائل انگیزخته، چون در ملک خراسان همیشه از جانب آن حضرت

(۱) - در نسخه «ح»: «عمر خان».

(۲) - در نسخه «و»: «شب پره طبعان».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲

اندیشه‌مند و هراسان می‌بود. معتمدی را نیازمندانه بنزد او روانه کرده، پیغامات مؤکد بعهد و یمین فرستاده، که ما را از آن بارض اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست. اگر در عالم ایلی رسم موافقت مرعی گردد منتج فوائد خیر و باعث انسداد راه فساد غیر خواهد بود. آن حضرت نیز قبول مسؤول ملک کرده، عازم ارض اقدس شد، که دو روزی با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را رفع و در خلوت و آشکارا شر وجودش را دفع کند. نخست افشاریه و جلایر که در خدمت آن حضرت بودند ممهد گشته، فرمودند که در جرید بازی ۲۶۵ خودسازی کرده مهیا باشند. منظور آنکه آن حضرت در اثنای بازی و اسب تازی جلو اسب ملک را ربوده، باتمام کارش پردازند.

هوی خواهان نیز هریک بخویشان و اتباع در آویخته، ایشان را از مرکب هستی در اندازند. روزیکه در میدان گاوسلوک ۲۶۶ مشهد با ملک گرم جرید بازی بودند، بعزم عنان‌گیری ملک دست انداختند، چون زمام توسن امور در دست راضی قضاست. پشت دست مبارک که یکه‌تاز آسمان در پیشش از پنجه آفتاب، پشت دست بر زمین گذاشته، دست آن حضرت بر دهان اسب ملک خورده، جلو بدستش نیامد. ملک از آنجا که سرمست باده هوش ربای نخوت بود، تفرس این معنی نکرده، بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف عنان کردند. اما آن حضرت پیوسته در کمین وقتی بودند، تا آنکه بنصایح مشفقانه اماله ۲۶۷ قلب قلیچ خان و امام قلی کرده، باظهار التیام، ایشان را با خود رام ساختند. بعد از آن ملک را بسه فرسخی شهر مقدس ترغیب بشکار کرده، ملک بخواش آن حضرت یک روز پیشتر حرکت، و حضرت ظل‌اللهی روز دیگر قلیچ خان و امام‌قلی بیگ را بتقریب شکار همراه برده، بعد از ورود بقریه یامخانه ۲۶۸، من اعمال مشهد مقدس، چون صید بدام افتاده را از دست رها کردن بمقتضای عقل خداداد نبود. آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ، لاف دستیاری و در باطن بسان دم شمشیر، دم از خونخواری میزدند. از

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳

میان برداشتند، و از آنجا عازم ابیورد گشته، ایلات آن ناحیه را جمع کرده، همّت بدفع کینه‌جویان گماشتند.

### در بیان محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی بعون حضرت یزدانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت‌انگیز، چون دانست که از شجر خلاف آن آزاده سرو حدیقه راست کیشی، جز برگ بید پیکان، تبری نخواهد خورد، و بار گران زیاده‌سری را که بر دوش دارد بسر منزل نجات نخواهد برد، عندلیب جاننش نواسنج این مقال گردید:

روز اول که دیدمش گفتم آنکه روزم سیه کند این است.

پس با کراد چمشکزک ۲۶۹ نوشت که یا با من متفق شده، بدفع جناب نادری پردازید، یا کار جنگ را آماده سازید، اکراد باو جواب دادند که آن جناب گردن‌فرازی است مؤید، و دلاوری است مبسوط الید، جمعیتش بسیار، و استحکام مکانش در غایت اشتهار، تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون، و این خیال از حیّز قدرت ما افزون است. ملک چون عذر ایشان را مشوب بمکر

دانست، و از گل رعناى جواب آن گروه استشمام ۲۷۰ رایحه دو رنگی کرد، عزم تنبیه آن طایفه نمود. چون راه کلاکت و چهچه ۲۷۲ و مهنة ۲۷۱ مشتمل بر کوهستانات عظیم، و محتوی بر قلعه‌جات محکم بود. عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانست، و با پنج شش‌هزار کس از راه رادکان روانه خوشان گردید. در منزل مزبور مجدداً اکراد کس بمعذرت‌خواهی نزد ملک فرستاده، پیغام کردند، که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است، بهتر این است که ازین ماجری درگذرد. از آنجا که ملک محمود را مادّه خودبینی دماغی شده بود، فرستاده اکراد را قطع بینی کرده، باز گردانید\* این معنی سبب بی‌دماغی عموم اکراد گشته، باستیناف ۲۷۳ «۱» لوازم سرکشی

(۱) - در نسخه «ه» «استعداد» و در نسخه «ح» جمله بین دو ستاره وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴

پرداختند\*، و بعزم مدافعه پیش آمدند. اما از نامساعدتی بخت برگشته فراری، و در قلعه‌جات خود متواری شدند. ملک بلامانع داخل خوشان گشته، بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته و جمعی از عورات ۲۷۴ و اطفال ایشان را یرغه مال ۲۷۵، و در ارض اقدس ساکن ساخته، زمام اختیار ایشان را بدست گیرد. لذا اولاً تاخت قلعه زیرانلو ۲۷۶ را که در دو فرسخی خوشان واقع و سقناق آن جماعت بود، پیشنهاد خاطر ساخته، محاصره کرد. در خلال این حال خدیو بیهمال مانند بالای ناگهان بسروقتش رسید. توضیح این مقال آنکه: بعد از خبر وصول ملک بسمت خوشان ۲۷۷ حضرت ظل‌اللهی، چون بحر جوشان، و رعد خروشان با شوکت و شأن و افواج رزم کوشان، از راه تعصب ایلیت بعزم اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خوشان بفوجی از اتباع ملکی، که اسباب توپخانه او را از مشهد مقدس می‌آوردند، دچار گشت. اکثری را مقتول، و معدودی از آن گروه از ورطه هلاکت جان بسلامت بدر بردند. ملک محمود از این واقعه بیخبر، کمند قلعه‌گیری را تاب، و شمشیر عاجزکشی را آب داده، گرم گرفت و گیر و قلعه در شرف تسخیر بود، که دفعه حضرت ظل‌اللهی با جوانان صف‌شکن، و دلیران مردافکن عربده‌جو و نعره‌زن از یک طرف نمودار گشته، بحمله زهره‌شکاف، قلب لشکر محمودی را شکافته، خود را پپای قلعه و سران قلعه خود را پپای آن سرور رسانده، از تنگنای محصورى نجات یافتند.

ملک چون پیش از وقت، بنابر مراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود، بعد از وقوع تلاقی و شکست از دور قلعه فرار، و در سنگر خود تحصن اختیار نمود. حضرت ظل‌اللهی عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه درآورده، در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول، و در آن شب اکرادی که از خوف ملک در بیغوله‌ها مخفی گشته بودند، از مژده ورود موکب اقدس حیات تازه و بهجت بی‌اندازه یافته، با رؤسا سرقدم ساخته،

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵

بخدمت آن حضرت پیوستند، و به تجدید آرزوی مصادقت عهد بندگی بستند.

روز دیگر که ملک نیمروز، اعنی خورشید جهان‌افروز، از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خودنمائی کرد. ملک محمود لوای عزم افراخت و طرح جنگ انداخت. چون حریف را قاهر، و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت، ناچار گسسته‌عنان و شکسته‌سنان روی برتافت، و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته، بطرف ارض اقدس شتافت «۱». آن حضرت نیز همه جا تا عشرت‌آباد ۲۷۸ سرحد مشهد و خوشان از اطراف ملک گردانگیزی کردند، تا شاید ملک از پناه توپخانه بمعرکه جنگ آهنگ نماید، ولی فایده نکرد. چون طایفه افشار و اکراد تا آن زمان منکر تفنگ، و همیشه با تیغ و سنان خصم افکن میدان جنگ می‌بودند. آن حضرت در آویختن ایشان را بتوپخانه و تفنگ منافی حزم دانسته، ترک رزم کرده و از عشرت‌آباد اکراد را مرخص ساخته، خود بجانب ایبورد ۲۷۹ صرف زمام عزم کردند. ملک نیز عمر دوباره را مغتنم شمرده وارد ارض فیض توأم گردید.

## در بیان تسخیر ینگی قلعه ۲۸۰ و باقی قلاع ایبورد بزور بازوی ظفر پرورد

چون همگی قلعه‌جات ایبورد، که در تصرف افشاریه آن حدود می‌بود محمودی شده، و در صدد مخالفت بودند، از آن جمله جماعت ایرلو «۲» ۲۸۱ سکنه ینگی قلعه که در ده فرسخی ایبورد واقع است. هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما غارتگر تاب و توان بود. لکن حضرت ظل‌اللهی از آنجا که همیشه سرگرم نشأه تأیید بودند، بشدت برف و برد ۲۸۲ ازین عزم ظفر پرورد افسرده‌دل نگشته، با دلیران عرصه نبرد، قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا بخاک و خاشاک انباشته، بلند کرده، آب رودخانه را بقلعه

(۱) - در نسخه «ح»: «حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس تکاورانگیز شد».

(۲) - در نسخ «الف» «ج» «ه» «امیرلو».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶

بستند. آب بر وی کارگر نیامد. پس حواله ۲۸۳ و سرکوب ساخته، قلعه‌یانرا هدف تیر و تفنگ کردند. بعد از چند روزی که صواعق بخرمن هستی آن طایفه آتش افروز بود. اهل قلعه بحبل‌المتین ۲۸۵ استیمان تشبث ۲۸۴ جسته، معذرت‌جویان و ندامت‌پویان، گردن بر بقیه اطاعت گذاشتند. آن حضرت اساس قلعه را برکنده و اهل آن قلعه را کوچانیده به ایبورد و سایر محال پراکنده ساختند. اهل قلعه باغواده ۲۸۶ نیز که طایفه کوندوزلو ۲۸۷ افشار بوده، و در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته، رخ از اخلاص کیشی برتافته بودند، بعد از تمشیت کار ینگی قلعه، رایت توجه بآن سمت افراخته، مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق ۲۸۸ محصورى انداخته، نخست از دو طرف حواله‌ها ترتیب داده، خاک ریخته، بلند ساخته، استادان نقب‌زن و چاه‌جویان خارا شکن ۲۸۹ آغاز نقب‌زدن کردند. مقارن وصول نقب‌بزی حصار اهل قلعه از کنج‌کاوای بیل و کلنگ بفریونیان پی برده، سررشته نقب ۲۹۰ را بدست آورده، خواستند که آب بر آن بسته آتش بیرونیانرا فروشانند. بیرونیان پیشدستی «۱» کرده، نقب را از باروت انباشته، آتش زدند. چند نفر از قلعه‌گیان که داخل نقب شده بودند، دود از نهاد هستی‌شان برآمده، با دل سوخته و جگر تفته ۲۹۱ روانه دیار عدم شدند. دیوار قلعه نیز منهدم گشت.

اما قلعه‌گیان باز چوب و خاک ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند.

چون بنقب‌کاری ساخته نشد، بیل‌داران پیل‌توان از اطراف جمع آورده، چهار حد قلعه را بفاصله صد ذرع کمایش، از خاک و خاشاک بمثابه تل بلند که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد، استخرگونه سد بستند، و آب بر آن جاری کردند. در عرض دو ساعت آب احاطه حصار کرده، رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار انداخت. بنیاد قلعه بتردستی آن سیل بی‌امان چون خانه حباب بآب رسیده، و در بروج و بیوت آن آثار خاویۀ علی

(۱) - در نسخه «و» و «ح» و «ط»: «تیز دستی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷

عُرُوشها «۱» ظاهر گردید. مردم آنجا کوبک طالع خود را در برج آبی ۲۹۲ منقلب دیده، دست از جان شستند، و از عین اضطراب مانند سرشک ۲۹۳ از خانه چشم بیرون گشته، از روی ندامت بپای سرور دوران فروریختند. سرور یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند، معروض تیغ یاسا ۲۹۴ نموده، برات‌نام، کدخدای قلعه را که مرد شیطنت پیشه بود، بگلوله تفنگ نشانه تیر «فَأْتَبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ» «۲» ساخته، و برات حیاتش را بآتش حواله کردند، و ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند. پس



بجانب ایبورد تحریک لوای ظفر پیوند نموده، و پس از چند روز بهمت بلند، عزم تنبیه مردم زاغچند ۲۹۵ کردند. چون قرا خان نام، که بزرگ قلعه مزبور بود، جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته، بهوای دولتخواهی ملک محمود آتش فتنه می‌افروخت. حضرت ظل‌اللهی، در حینی که مشغول محاصره باغواده بوده، طهماسب قلی - بیک و کیل جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از دلیران نامدار باطفای آن نایره مأمور ساختند. چون آب زاغچند از چارده بند کلات منشعب میشد، مأمورین در سر ممّر آب بنای توقف گذاشته و برجی ترتیب دادند، که محافظت آب کرده، نگذارند که داخل قلعه شود. قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده، با مأمورین مجادله، و آنها را شکست فاحش داد، جمعی را قتل و چراغ بیک را دستگیر کرده،\* همانا چراغ طالعش خانه روشن میکرد\* (۳) روزی که آن حضرت از تسخیر باغواده فراغت یافته وارد ایبورد شدند. این خبر ملال‌انگیز بعرض اقدس رسید. شهباز همت والا بعزم شکار زاغ زاغچند چنگل ۲۹۶ جلادت تیز ۲۹۷، و سر پنجه یلی را خونریز ساخته، هنگام شام بجناح استعجال ۲۹۸ حرکت، و از بیراهه میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را به چارده رسانیده، متفرقه سپاه را جمع و تهیه

(۱) - سوره ۲ آیه ۲۶۱. معنی: «افتاده بر سقفهای خود.»

(۲) - سوره ۳۷ آیه ۱۰. معنی: «در آید او را آتش درخشنده.»

(۳) - در نسخه «ح» جمله بین دو ستاره وجود ندارد. و در نسخ «الف» و «د» و «و» چنین است: «همانا طالعش خانه روشن می‌کرد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸

اسباب قلع و قمع کرده، و در برابر زاغچند جلوه فرمای اشهب برق جهند گشتند. ابتدا جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدرب قلعه تعیین نمودند، که بنگهبانی راه اقدام نمایند، تا اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند، اعلام کنند. در آن روز قلعه‌گیان اقبالی نکرده، خدیو بیهمال بلند اقبال به چارده برگشتند. از اتفاقات در همان شب جمعی از تاتاریه مرو بامداد قرا خان آمده، قرا خان با جمعی از قلعه بیرون آمده، ایشان را در کمین کین باز داشت و خود خفیه بقلعه بازگشت. شب پیادگان درب قلعه، خروج آن جمع را از قلعه تصور فرار ترکمانیه نموده، خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند.

آن حضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده، دو فرسخ از چارده دور و به زاغچند نزدیک شدند. قراخان دفعه بهیأت مجموعی از قلعه سوار شده و ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه اسب انداخته «۱»، با شمشیرهای آخته بر قلب سپاه کینه‌خواه تاخته، آن حضرت تکیه بیاری جناب باری عزاسمه کرده بمدلول: «وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا» (۲) از قلت خود و کثرت آن گروه اندیشه نکرده، با دلیران افشار پای ثبات و قرار افشرد، دست باستعمال آلت حرب یازیدند، و در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره ۲۹۹ خوبان تاتار تار و مار، و ترکمانیه تماما روانه وادی فرار گشتند. موکب والا با نصرت و فر و فتح و ظفر به چارده برگشتند. مقارن آن جمعی از تاتاریه بادای مراسم اعتذار بخدمت خدیو کامگار آمده، استدعای معاوضه گرفتاران را با چراغ بیک نمودند. آن حضرت مسألت‌پذیر گشته، گرفتاران را از طرفین مرخص، و همانشب تاتاریه خائب ۳۰۰ و خاسر عازم مرو شدند. روز دیگر که سلطان این بلندطارم، از فراز قلعه چارم رایت اقلیم گیری برافراخت،\* و قراخان شب در مقابله قرص بدر انور سپر انداخت\* (۳) خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعه

(۱) - در نسخه «ط»: تاخته.

(۲) - سوره ۸ آیه ۶۶. معنی: «اگر باشد از شما صد نفر غالب شود بر هزار نفر.»

(۳) - در نسخه «ط» جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹



زاغچند اعلائی لوای ظفر پیوند کردند. چون قراخان حال خود را تباه، و روز خود را سیاه دید، دست در دامن استیمان زده، از قلعه برآمد، و متعهد خدمتگزاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد. آن حضرت نیز سوابق حرکات او را بعفو مقرون، و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ایبورد توجه کردند.

و از آنجا بقصد تصرف شاهنسا، که هر روز در آغوش تمنای یکی می‌بود پرداختند. چون ترکمانیه علی ایلی ۳۰۱ و یمرلی ۳۰۲ و تکه و یموت که در حدود نسا ۳۰۳ و درون ۳۰۴ می‌بودند، در مبادی این حال با غوای سعید سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته، ولایت را تصرف کرده بودند، حضرت ظل‌اللهی بعزم تنبیه ایشان از ایبورد، با یکه‌تازان عرصه نبرد وارد نسا شده، و محمد حسین بیک، ولد سام بیک و کیل چمشکزک نیز که اظهار یکرنگی و اخلاص باین دودمان دولت اساس میکرد، حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد هوی‌خواه از خوبوشان بموکب مقدس پیوست. سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته، چون تاب مقاومت نداشت، با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد باغواده، سه فرسخی نسا و از آنجا برهمنونی بخت سعید با جمعی از رؤسا وارد آستان آسمان فرسا گشته، اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کرده، پس زمام عزیمت بجانب ایبورد انعطاف، و محمد حسین بیک چمشکزک رخصت انصراف یافته، در خلال آن احوال باز قراخان زاغچندی را سرپنجه خذلان ۳۰۵ گریبانگیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر ۳۰۶ کرد، که علی الغفله گزندى بذات مقدس رساند. یکی از اخلاص کیشان، غدر و کید بداندیشان را بعرض خدیو ذیشان رسانید. همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوای ریاست گشتند (۱)

(۱) - در دو نسخه «ح» و «ط» این جمله چنین است: حضرت ظل‌اللهی همگی ایشانرا معروض تیغ سیاست کردند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰

### در بیان نصب رضاقلی خان از دربار شاهی بامر سرداری خراسان و خاتمه کار او

در اثنای این احوال رضاقلیخان نامی از دربار شاهی بسرداری خراسان تعیین گشت. از عرض راه در حینی که سردار عازم خراسان بود، بنابر آوازه اشتهار شوکت نادری، که سامعه‌افروز دور و نزدیک بود، اعلام کرد که آن حضرت تا ورود او عازم خوبوشان گشته، و سلسله جمعیت را با اکراد انعقاد داده، بتنبیه ملک محمود پردازد. چون بر رأی والا- معلوم بود، که معامله اتفاق اکراد با آن حضرت ممتنع الوقوع است، بتنهائی با دلیران گزین و رزم‌آزمایان نصرت قرین، لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته، منزل موسوم به میر کهریز ۳۰۷ را، که در یک فرسخی مشهد و در سمت خیابان علیا واقع است، جولانگاه بادپای ستیز ساختند. ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و فیما بین نائره حرب اشتعال یافت. دلاوران ظفر توأم تیغ تیز را بر ایشان حکم، و جمعی از اعوان ملک را با چند نفر از سرکردگان ایشان روانه دیار عدم ساختند. ملک از صدمه چنگل شهباز بلارک یلان ۳۰۸، مانند صید زخم‌خورده شکسته‌بال خود را به پناه شهر کشید. خدیو بیهمال نیز همان روز اطراف شهر را مسیر اقدام جواد صرصر خرام ساخته، شیرخانه قلعه طوس را که موسوم به قلعه حاجی تراب ۳۰۹ و در سه «۱» فرسخی مشهد مقدس و در جانب غربی واقع است، مقرّ کوکبه نصرت انتساب کرده، راه آمد و شد را بر ملک بسته، در هر دو سه روز یکمرتبه ادهم ۳۱۰ تیزکام را با افواج خون‌آشام، در حوالی قلعه جولان می‌دادند، و بزخمهای کاری سیف و سنان، زبان زخمهای اندوه بر دل محمودیان می‌گشادند. محمود چون رزم‌سازی و میدان‌داری آن حضرت را می‌دانست و معلوم او بود، که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد. از شهر جدا نگشته،

(۱) - در نسخه «و»: «دو فرسخی». در نسخه «ح» چنین است: «قلعه حاجی تراب که در جانب غربی واقع است.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱

پشت بقلعه داده کز و فزی ۳۱۱ می‌کرد. بسیاری از مردم توابع آن نواحی، خدمت آن حضرت را اختیار کرده، همان چهار دیوار شهر را ملک، مالک گشت.

در سیاق این حال رضا قلی خان وارد خوشان گشته، شاهرودی بیک شیخانلو با جمعی دیگر که همراه رضا قلیخان بودند، شعبده‌انگیز تزویر گشته به رضا قلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو عرصه را به ملک تنگ سازد، لوای نام و ننگ افرازد، سرداری تو ضایع، و نقص در شأن شوکت تو واقع خواهد شد. رضا قلی خان بعد از استماع این سخنان، کاظم بیک نام، خویش خود را بجانب جناب نادری فرستاد، و پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بحزم نیست، عنان تهور را کشیده، قدم پیش نگذارد. بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این پیام، آن حضرت نیز دست از جنگ برداشته، بانتظار ورود سردار، همان قلعه حاجی تراب را مقر کوبه فیروزی مآب ساختند. سردار نیز در سر راه اکراد خوشان را جمع کرده، عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشت. ملک بعد از آنکه شنید، که سررشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمد، چون حالت او و لشکر معلوم ملک بود، خود را بمژده ظفر چشم‌روشنی گفته، با خاطر آرمیده، از مشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه و استعداد از راه سر ولایت ۳۱۲ روانه گشته، بدون اندیشه و مخافت طی مسافت کرده، وارد جنابذ ۳۱۳، و سردار نیز بنه و آغروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته، از راه دهنه ۳۱۴ باتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته، در باغ خواجه ربیع ۳۱۵، یک فرسخی مشهد، نصب خیم اقامت کرد و در آن شب خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام، و ایشان را باطاعت خود و گشودن دروازه‌ها ترغیب نمود. هنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک اتفاق کرده، دروازه‌ها را گشوده، باتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند درآویخته، ایشانرا مقید، و چند نفر از اعیان را عرق ریزشتاب، برای ابلاغ نوید این فتح الباب، روانه نزد سردار نمودند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲

از امور اتفاقیه اینکه: ملک بعد از ورود به جنابذ مطلع می‌گردد که سردار از راه دهنه دامن همت برزده، عازم ارض فیض انتساب، و احوال و ائصال او و لشکرش در قلعه حاجی تراب است. از استماع این خبر در جنابذ مکث نکرده، بسمت قلعه مزبور روانه، و سردار در همان شب که وارد خواجه ربیع گردید، این خبر وحشت‌افزای خاطرش گشته، با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته تلافی فریقین واقع، و قشون سردار دسته دسته از اطراف بجمعیت ملک حمله‌ور گشتند. اما چون ملک توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته، در قشون سردار آن مقدار تفنگچی و استعداد نبود، حملات آن فوج رخنه‌گر بنیان ملک نگشته، کاری نتوانستند نمود. سردار جنگ را موقوف و عنان را بجانب شهر طوس داشته، بستر استراحت گسترده و بر بالین غفلت تکیه زد، لشکریانش نیز شیوه سپهدار خویش را پیش گرفته، هریک در گوشه‌ای رخت آسایش افکندند. فرستادگان اهل مشهد، بعد از ورود بی‌باغ خواجه ربیع، چون جای سردار را خالی دیدند بتعاقب او شتابان گشته، در مکان مزبور وارد معسکر سردار، و مژده‌رسان این اخبار گشتند. سردار نیز هاییل خان حاکم اسفراین ۳۱۶ و کاظم بیک خویش خود را، با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده، بضبط شهر پرداختند. چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان خود را به مهدی بیک نام مشهدی، که در آن اوان و کیل و مهمات دولتش بود، محول داشته، و او را در ارک گذاشته بود. مهدی آن شب حرم و کسان ملک را برداشته، برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول دفاع و خودداری شده، و در همان شب کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید. ملک فی الفور با توپخانه و جمعیت بجانب شهر ایلغار کرده، از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده، ابواب جنگ گشوده، قزلباشیه را پای ثبات از جا رفته، وداع صبر و قرار کرده، شهر را گذاشته، فرار کردند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳

ملک باز شهر را متصرف گشت، و با شهریان نفاق‌اندیش راه مواخذه و مصادره پیش گرفت. حضرت ظل‌اللهی هرچند که از آئینه

آغاز کار صورت انجام رابعین الیقین دیده «۱» و می‌دانست که مآل کار سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت، اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن رسوائی گل کرده، و معلوم نظارگیان این چمن گردید، که دوحه رفاقت آن طایفه جز ثمر ندامت باری، و گلستان احوال ایشان را امید بهاری نیست. بدون اینکه سردار را ملاقات نماید، عزم ایبورد کرد. سردار نیز متوجه خوششان شد، و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را از سر و قزلباشیه و اکراد را بر گرفته «۲» هوس جنگ بی‌درنگ، و باظهار حیات اعاده این تمنای مرده رنگ کرده، بر سر مشهد آمد. دوباره ملک محمود بمقابله پرداخته، او را بسمت خوششان گریزان ساخته، این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشت، و دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد.

### در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت ملک محمود و محاربه با جناب نادری «۳»

در آن اوان که در آذربایجان مقرّ کوبه پادشاهی می‌بود، چون این خبر بسمع اعیان دولت رسید، رقم عزل بر صفحه احوال رضا قلیخان کشیده، محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند. اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود، ملک عرصه ملک را خالی دیده، اولاً- تسخیر نیشابور را پیشنهاد خاطر ساخته، ملک اسحاق برادرزاده خود را بر سر نیشابور فرستاد. جماعت بیات ۳۱۷ ساکن نیشابور، چون در عرصه خراسان

(۱)- «نسخه «ط»»: «میدید».

(۲)- در نسخه «ح» جمله چنین است: «و بعد از دو سه ماه باز تهیه امور سرداری را از سر و عموم قزلباشیه و اکراد را بر گرفته».

(۳)- در نسخه «و»»: «در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود و محارباتی که فیما بین او و حضرت ظل‌اللهی روی نمود».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴

سوی جناب نادری کسی، که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت نمی‌دیدند. در مقام استعانت درآمده، حقیقت حال را بحضرتش اعلام و آن حضرت نیز بنوید توجه موکب والا- و تهدید «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا» «۱» مژده‌رسان گوشمال اعداء گشته «۲»، خود را مستعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اکراد کلایت و درّه‌جز و ایبورد منعقد ساخته، متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشتند. اکراد خوششان نیز بموجب اشاره اقدس بمعسکر همایون پیوستند. بعد از ورود به نیشابور ملک اسحاق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات دور گشته، خودش در باغی متحصن شد. بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران مآب ملا رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلالی عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات‌البین ۳۱۸ وارد نیشابور گشته، چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون را میکرد، مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک اسحاق را از تنگنای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس سازند، که بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را رهین ۳۱۹ احسان و سرافرازی ساخته\* و استکشاف رأی و اراده او نیز درین ضمن کرده باشند\* «۳» طایفه وحشی نژاد اکراد بنا بر واقعات ایام ماضی باین معنی راضی نگشته، قصد گرفتن مال و ایدای حال ملک اسحاق کردند. اراده ایشان چون منشور اذن از دیوان نادری نداشت در عقده امتناع مانده، در هنگامی که سرپنجه این اندیشه گریبان خاطر اکراد را در کشاکش، و نائره شرارت انگیزی و هوای ترکتازی نعل بادپای درونشان را در آتش می‌داشت ۳۲۰، ملک محمود از حقیقت حال واقف، بسرعت تمام عازم نیشابور گشت.

(۱)- سوره ۷ آیه ۳. معنی: و بسا از دهی که هلاک گردانیدیم آنرا پس آمد آنرا عذاب ما شباهنگام.

(۲)- در نسخه «ب» و «و»...: «توجه موکب والا مژده‌رسان مدلول «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا» گشته.

(۳) - در نسخه «ط»: جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵

در منزل قدمگاه ۳۲۱ پای ثابت افشرد ۳۲۲. آن حضرت نیز با افشاریه و اکراد نیشابور لوای مجادله افراشت. چون ملک محمود از بیم تیغ و سنان جان‌ستان دلیران مهابت کیش، توپخانه را سنگر خویش ساخته، با خدیو ظفر فرجام هرگز بجنگ میدان اقدام نمیکرد، کاری از پیش نرفت. اگرچه اساس قرارش منهدم، و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند. اما چند نفر از اکراد و افشار نیز رخت بسر منزل نیستی کشیدند. ابراهیم خان ۳۲۳ برادر آن حضرت نیز زخم‌دار گردید.

بنابراینکه همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از مشرب بی‌باکی آب بی لجام خورده و در میان سرکرده کامل الرأیی نداشتند ۱۴۱۳ با اولجه «۱» و اسبانی که بدست آورده بودند، از صولت ملکی و غلبه تشویش، هریک سر خویش و راه مساکن خود پیش گرفتند. و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشد. ملک بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته، اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره و در تنگنای محاصره یافتند، از در عجز درآمده قلعه را تسلیم، و ملک حکومت آن ولایت را به فتحعلی خان بیات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرد. بعد از ورود بارض فیض بنیاد، در خود گمان استعداد و آغاز فرماندهی و استبداد کرد، از سبک مغزی جیقه بر سر و سکه سلطنت بر سیم و زر زد. چون خود را منسوب به کیان می‌دانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد. لکن هاتف ۳۲۴ قضا از گفته لسان الغیب این بیت را بگوشش می‌خواند:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داندنه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست سپاهداری و آئین سروری داند.

چون اهالی بوقمیج ۳۲۵ که قصبه‌ایست مابین مشهد مقدس و ابیورد سر از

(۱) - در نسخه «و»: «کسیب».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶

اطاعت او برتافته بودند، اولاً آهنگ تسخیر آن جا کرده، ملک اسحاق را باین امر مأمور ساخت. مردم بوقمیج نیز از حضرت ظل‌اللهی استمداد نمودند، ولی تا وصول آن حضرت بسر منزل امداد، کار از کار گذشته و ملک اسحاق بوقمیج را تصرف کرده، برگشته بود. آن حضرت بعزم جولگای ۳۲۶ مشهد بسمت رادکان ۳۲۷ نهضت فرمودند، ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمد که بمدافعه آن حضرت پردازد و از آنجا بر سر خوشان آید. در اشترپی ۳۲۸ که از مواضع مشهد مقدس است تلاقی فریقین اتفاق افتاد، تدبیر مخالفت تقدیر و دویست نفر متجاوز از اتباع آن حضرت قتیل و دستگیر گشته، بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند. آن حضرت با دو نفر وارد کلات و ملک عازم تاخت خوشان گردید.

بعد از صدور این وهن و فتور، افشاریه اضداد و ارباب حسد و عناد فرصت افساد یافته، از راه قصور اعتقاد، رفته از ترکمانیه سمت درون استمداد، و آن طایفه بتسویلات ۳۲۹ ایشان تارک عهد انقیاد گشته، آمدند که با آن حضرت بساط مخالفت گسترده، ابیورد را تصرف نمایند. آن حضرت باز از کلات عازم ابیورد، و در خارج قلعه معرکه آرای نبرد گشته، افشاریه مزبور را با ترکمانیه شکست داده فراری، و جمعی را در بیغوله‌های نیستی متواری ساختند، و از آنجا بعزم مدافعه ملک مرکب تهور بسمت خوشان برانگیخته، تا وصول موکب آن جناب به میاب ۳۳۰، ملک اکراد را تاخته، و سلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته، رایت مراجعت افراخته بود. آن جناب نیز بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند. بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان، که از دربار شاهی بسرداری مأمور بود، وارد خراسان گشته، فتحعلی خان بیات که از جانب ملک بحکومت نیشابور اقدام می‌داشت، بسبب وصول خبر باز آمدن سردار جری\* با ملک در مقام خودسری برآمده\* «۱»، و آهنگ مخالفت ساز کرد.

ملک دوباره از راه راست آهنگ نیشابور کرد، فتحعلی خان بمقابله پرداخت

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷

و باقتضای تقدیر دستگیر و گردن او عرضه ضرب شمشیر گشت. محمود بشهر استیلا یافت. و ملک اسحاق را بحکومت تعیین، و عزیمت ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه با آن حضرت جایگیر ضمیرش گشته، ملک اسحاق را با لشکرش از نیشابور طلب، و خود با کوبه و ازدحام بیاغ خارج شهر نقل کرد. از اتفاقات: خدیو بیهمال نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلال بجانب ارض خلد تمثال گشته، وارد جنابد و در آنجا پیر محمد نامی، که قبل ازین در مجادله تون از فتحعلی خان روگردان شده بملک پیوسته بود و در آن اوان از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود، بمدافعه پیش آمده، مغلوب گشته، بقلعه هزیمت و موکب والا- نیز بطرف ارض اقدس عزیمت نمود، و بعد از ورود بکوشک مهدی ۳۳۱ دو فرسخی مشهد از عزم ملک واقف گشته، حرکت «۱» او را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته، بسمت کوه سنگین ۳۳۲ یک فرسخی مشهد حرکت، و از آنجا که پیشکار قدر در سرانجام اسباب سفراین خدیو جهان داور، بدو دست روز و شب وسیله انگیز، و پای سعی آسمان در وادی حاجب روایی این خسرو بلند اختر از کواکب آبله ریز مییاشد. بمیامن حسن اتفاق و تأیید خداوند انفس و آفاق ملک اسحاق هم از نیشابور همان روز حرکت، و وارد منزل طرق ۳۳۳ دو فرسخی مشهد گردید. طرف عصر ملک اسحاق از سمت بابا قدرت ۳۳۴ و ملک محمود از سمت باغ مزبور با قدرت و شوکت بعرضه کین تکاور انگیز، و حضرت ظل الهی نیز با دلیران گردن فراز بیاری خدای بی نیاز با هر دو طرف هنگامه آرای میدان ستیز و آویز گردید. تا افول ۳۳۵ کوبه سلطان روز بارقه تیغ جهانسوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان برآورده، جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار، و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته و توپخانه و نقاره خانه ایشان را تصرف کردند. ملک محمود و ملک اسحاق هر دو روی از معرکه برتافته، بجانب قلعه شتافته، در مأمّن تواری ۳۳۶ حصارى شدند، و از

(۱) - در نسخه «و»: «ملک را».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸

گرفتاران معرکه آنچه اهل شهر بودند، از دیوان احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز فرمان نجات، و جمعی که از خواص و کسان ملک بودند مأمور به کلات گشتند. کوبه والا بجانب کلات انصراف یافت. اما محمود بعد از وقوع این شکست باغواى افشاریه، که در سرکشی با او همدست و در سلسله اطاعتش پابست بودند، نزد ترکمانیه نسا و درون و اکراد خوبشان کس فرستاده فیما بین آن جماعت سازش و ایشان را مطمئن بوعده نوازش کرده، بمرافقت محمود ترغیب و بمخالفت آن حضرت تحریک کردند. ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته بکشاکش و ساوس سررشته اخلاص را از آن حضرت گسسته، و آن حضرت بمجرد شنیدن این خبر، تنبیه ترکمانیه را پیشنهاد خاطر انور ساخته، وقت صبح که ترک تیغ زن اعنی مهر گیتی فروز جلوه گر میدان روز گردید، از ایبورد سوار و در یک شبانروز بیست و پنج فرسخ ایلغار کرده، صبح روز دیگر در باغباد نسا بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند، و از آنجا مردم نسا را جمع و قلوب ایشان را مطمئن و قرین استمالت ساخته، باز از راه میاب و و کوبکان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب عزم و رایت افراز لوای رزم گشتند. و جلادت کیشان را که از سهم خدنگشان عقاب پر میریخت دو دسته کرده و دو گوشه کمان کمین را از ره کین زه کردند «۱» و خود با چهار صد پانصد نفر سبک روحتر «۲» از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار ۳۳۷ و ملک محمود نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شده همینکه تلاقی فریقین واقع شد. آن حضرت

بقصد اینکه ایشان را بکمین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته را بسر تیر رساند جنگی بگریز آغاز نمود کمیت برق تک را بسمت بسقو ۳۳۸ گرم عنان و یکران ۳۴۰ گران رکاب را تا ظاهر قلعه قازما «۳» ۳۳۹ سبک جولان ساختند.

(۱) - در نسخه «ب» این جمله چنین است: «در گوشه‌ای کمان کمین را از راه کین بزه کردند»

(۲) - در نسخه «و»: «سبک روتر».

(۳) - در نسخ «د» و «ج» و «ه» و «ز» این کلمه «قارقابر» و در نسخه «و» «فاروقابدر» و در نسخه «ح» «قازومابر» و در «ط» «قارما».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹

ملک چون پی بمدعی برده بود، تغییر در نظم جمعیت خود نداده، بهیأت مجموعی متعاقب رسید، و بازار گیر و دار گرم گردید، و کز و فر از طرفین بعمل آمد. چون در آن اوان شدت سرما خنکی را از حد برده، و دلهای یلان از نزول برف مانند آب در جویباران سینه افسرده بود. هنگامه جنگ را سورت ۳۴۱ گرمی شکسته شد. ملک بجانب ارض اقدس، و آن حضرت رو به ابیورد آورد، و از آنجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند.

توضیح اینمقال آنکه: از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو، و جماعت تاتاریه و عرب در خارج قلعه سکنی داشتند. فی مابین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نزاع و نفاق شد.

آن جماعت دیده خود را از ملاحظه عاقبت کار بسته، و هریک بفرقه‌ای از تاتاریه پیوسته، به جماعت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند. تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده و در صدد تقویت رأی فاسد آن جماعت درآمدند «۱» تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشتند، آن طایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه، جماعت یموت را که از خوارزم آمده بودند و در محل موسوم به قراقورم ۳۴۲ یورت ۳۴۳ گرفته بودند، متفق خود ساخته، در مقام تاخت و تاز درآمدند. قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت را بقلعه برده محبوس، و دفعه بر سر ایشان ایلغار ۳۴۴ کرده، جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تاتار و عرب کوچ کرده در محلی مشهور به کالمی «۲» ۳۴۵ که در دوازده فرسخی مرو واقع، و سر آب زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت، و از او یماقیه ماروچاق ۳۴۶ و ترکمانیه استعانت کرده، بر سر آب نشستند و آب را از قلعیان مقطوع، و اهل قلعه را از کشت و زراعت ممنوع ساختند. ملک

(۱) - در نسخه «و»: «کوشیدند»

(۲) - در نسخ «و» و «ب» و «ز»: «کال»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰

محمود از اختلال حال مرویان واقف گشته، برطبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت آن ولایت تعیین، و حاکم مزبور باتفاق اشرار ماروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز، تا مدت سه سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند «۱».

چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار بفلاکت، و زندگانی بسرحد هلاکت انجامید «۲»، دست توسل بذیل یاری و دامن مروت و مددکاری آن حضرت زده، بعرض احوال خویش پرداختند. آن حضرت نیز از راه تعصب ایلیت دامن همت بر میان زده، بعنایت حضرت عزت، بعزم تنبیه آن جماعت از راه طژن رایت عزیمت بآن صوب افراختند.

### در بیان مقدمات الگای «۳» ۳۴۷ سرخس ۳۴۸

چون موکب جهانگشا وارد طژن ۳۴۹ گردید، باعتبار وفور آب عبور از رودخانه میسر نگشت، و درین سمت آب مکث واقع شد.



چون از صیدگاه عزیمت دست تهی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور، و مخالفت طایفه‌ای از اویماقیه سرخس بسرکردگی مودود قلی سلطان جغتایی حاکم آنجا در السنه وافواه مذکور بود. لذا از کنار طژن آهنگ تاخت سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشتند. شب بر سر دست آمد و باران شدیدی شد، بحدی که لباس سیه‌فام ظلمت در قامت شب برنگ آبی مبدل گشت، و سبز خنگ ۳۵۰ سپهر تیزگرد در آن سرزمین از کثرت سیل و آب، پای بست لای و گل گردید، و آن سیل کوه‌ربا یعنی لشکر آسمان‌اوج، فوج فوج، بسان موج، یکدیگر را گم کرده، هر یکی بسمتی افتادند، و از شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب بود، و نه قدرت نزول، سررشته جا‌ده از دست بیک نگاه بدر رفت.

بهمان طریق آن شب در خانه زین بسر برده، هنگام طلوعه صبح لشکریان بخارج قلعه رسیدند. مودود قلی سلطان چون بلای ناگهانی و نوازل آسمانی را بر در خانه خود مهمان دید، جز انقیاد چاره‌ای ندید، و ابواب معذرت گشاده

(۱)- در نسخه «ط»: «محل تاخت و تاز قرار دادند.»

(۲)- در نسخه «ح»: «از قلت آب و آذوقه کارشان بفلاکت و زندگانیشان بسرحد هلاکت انجامید.»

(۳)- در نسخه «و»: «در بیان مقدمات سرخس»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱

پدر خود را با نزل و پیشکش بخدمت والا فرستاد، و سرکردگان قلاع نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند، و چون توپخانه همراه نبود، بکار قلعه نپرداخته بکوچانیدن بعضی از ایلات امر والا عزّ صدور یافت. محبعلی سلطان جغتایی که بمحافظت قلعه‌جات اقدام داشت، در مقام ممانعت برآمد، ولی مغلوب و منهزم گشت، و بقلعه تحصن جست. اهل قلعه از در اطاعت درآمده، محبعلی سلطان را با اتباع گرفته، بخدمت اقدس آوردند. آن حضرت ایشان را با سه هزار خانوار، از ایلات سرخس و توابع کوچانیده، بسمت کلات و ایبورد فرستاده، خود نیز سایه وصول بر سر ایبوردیان انداختند.

### در بیان محاصره قوزغان ۳۵۱ و تنبیه ناتاریه مرو و وقایع آن زمان.

از جمله قلعه‌جات افشاریه قلعه قوزغان بود، که متعلق به عاشور بیک پاپالو، و تا آن هنگام تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود. چون عاشور بیک با وجود انتساب باین دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته، و حق ایلی را کان لم یکن انگاشته بود. «۱» جعفر قلی بیک شادلو ۳۵۲ نیز که از رؤسای چمشکزک خبوشان بود، در مخالفت این آستان با او همداستان گشته، باعانت او آمده بود لهذا لواء ظفر التواء بجانب قوزغان شقه‌گشا گشته، در اطراف قلعه برجهای متین و سیبه‌های محکم ترتیب داده شد، نخست جعفر قلی بیک شادلو اظهار اعتذار کرد، مرحمت خطاپوش «۲» او را با طایفه او رخصت عبور ارزانی داشت، و عاشور بیک بتنهایی با جمعیت خود بمراسم قلعه‌داری پرداخت.

از مؤیدات اقبالی که در حین توقّف موبک منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد آنکه: چون در ازمنه سالفه بنا بر عدم مبالات ۳۵۳ ایام دولت صفویه، سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم ۳۵۴ و ترکمانیه بود. شیرغازی والی خوارزم بتصور ایام ماضی، در مبادی عهد آن

(۱)- در نسخه «ح» این جمله چنین است: «حق ایلی را نادیده انگاشته بود.»

(۲)- در نسخه «ح»: «مرحمت خطاپوش حضرت ظل‌اللهی او را با طایفه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲

حضرت اظهار فتنه‌جوئی و رزم‌سازی، و بارسال جنود اوزبک هوس ترکتازی می‌کرد، ولی هر دفعه اوزبکیه مغلوب یلان مغازی، و مقهور یگه‌تازان معارک سربازی می‌گشتند. پس شیرغازی ترک تطاول و دست‌درازی کرده، بنا را بر ارسال رسل و رسائل و آمد و شد تجار و قوافل گذاشت. در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم (۳۵۴) وارد ارض فیض قرین شدند، و بنابر آنکه ولایت چهچه در حدود دشت واقع، و مردم آنجا دولت ملک را تابع بودند، ملک ایشان را اعلام کرد که بدرقه همراه کاروان کرده ایشان را به طزن رسانند. اهل چهچه بمطالبه باج با تجار نزاع، و ایشان را بقتل رسانیده، اموال ایشان را متصرف گشتند. چون در آن اوان شوکت و اقتدار آن حضرت، که الحق ماده الحیات مزاج فاسد خراسان، و از سطوت ۳۵۵ شمشیر خون‌آشامش دل‌های دور و نزدیک هراسان بود، بمسامع دوست و دشمن رسیده، و دربار دولتش قبله انام ۳۵۶ و مرجع خواص و عوام بود، شیرغازی از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آن حضرت فرستاده، تمنای استرداد اموال منهوبه ۳۵۷ را نمود. آن حضرت لازمه مهربانی نسبت بفرستاده مبذول، و در استخلاص مال و استرضای تجار شرائط التفات معمول داشت. این معنی وسیله رفع غائله شور و شین و باعث التیام فیما بین شد، و چون پانصد نفر از غلامان خاص موسوم به التون- جلو را که برسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته بود، آن جماعت در این وقت در پای قلعه قوزغان وارد معسکر ظفر اثر شده، و از نوازشات خدیو فرخنده فر بهره‌ور گشتند. و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرو، رؤسای قاجاریه، که پای تحمّل و قرارشان از جا بدر رفته، و روی امیدواری بدربار آن شهریار آورده بودند، در این اوقات در پای قلعه مزبور بعز پای‌بوسی سربلندی جستند.

و هم از جانب شاه طهماسب، که در آن اوان در مازندران بسر می‌برد، حسنعلی بیگ معیر الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلی الانوار ۳۵۸، که از افق خراسان طالع و فروزان شده بود، و روز بروز فروغ اختر جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳

عالم‌افروزش بر در و دیوار شبستان گوشها می‌تافت، مأمور گشت، و در ایام محاصره آن قلعه، دیده بمرمه سلیمانی غبار مقدم والا نورانی، و دست تمنی را از گلزار خدمت والا بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت، گرم گل افشانی ساخت. آن حضرت فرستاده مزبور را گرامی داشته، بعد از چند روز او را مرخص، و کوکبه پادشاهی را بسمت خراسان ترغیب و تحریض فرمودند. چون ترکمانیه علی ایلی ساکن درون باز تجدید مخالفت کرده، بر عادت سابقه سر از گریبان سرکشی بر آورده بودند. تنبیه آن طایفه را وجهه همت منصور، و ظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه قوزغان مأمور ساخته، با همان اوزبکیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول بقلعه خورمند که مسکن ترکمانیه بود انداختند.\* اموال و دواب آن طائفه را غارت ساخته\* (۱) ایشان نیز از قلعه برآمده مهیای جنگ، و جمعی از ایشان بمناسبت پیمان‌شکنی هدف گلوله تفنگ گردیدند.

دلبران بسر قلعه یورش برده شیر حاجی را گرفتند (۲). قلعه در شرف تسخیر برآمد که اهل قلعه در دامن استیمان درآویختند. حضرت ظل‌اللهی مجدداً از حرکات ایشان عذرپذیر گشته، رایت انصراف افراختند. بعد از ورود کوکبه والا بنزدیکی قوزغان عاشور بیگ قلعه‌داری را بی‌فایده دیده، و قلعه را تسلیم نمود، و سر بر بقیه انقیاد گذاشت. پس کسان شیرغازی را، که مدتی در رکاب همایون سالک طریق سربازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده، مرخص ساختند. چون تنبیه تاتاریه پیشنهاد ضمیر انور (۳) می‌بود، از راه چهچه و حوض خان ۳۵۹ و عباس‌آباد ۳۶۰ ساحت مرو را مطرح فروغ ماهچه لواء خورشید ضیاء ساخته، اولاً کس بدلالت فرستاده، آن جماعت سر از

(۱)- در نسخه «ح»، «ط» جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲)- در نسخه «ح»، «ط»، «و»: «تصرف کردند»

(۳)- در نسخه «و»: «پیشنهاد ضمیر قدسی تخمیر»



جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴

اطاعت برتافتند. آن حضرت متوجه ایشان گشته، فیما بین محاربه واقع، و آن جماعت مورد تنبیه بلیغ، و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته، کوچ و کلفت خود را گذاشته، بسمت بند مرو شتافتند، و قلعه با مال و مثال و نسوان و اعیان بتصرف درآمد. پس حضرت ظل‌اللهی مال و غنائم را بغازیان عنایت، و امیران ایشان را مرخص ساخته، عزم تعاقب فرمودند. آن جماعت از در اطاعت درآمد، آن حضرت طائفه مزبور را کوچانیده، در اصل قلعه مرو ساکن و با قاجاریه صلح داده، هر دو گروه را مورد عاطفت علیا، و رؤسای فریقین را از ملتزمان رکاب والا ساخته، و اعراب را با خانه کوچ و به ایبورد فرستاده، عازم ارض اقدس شدند، و باهالی مشهد فرمان نوشته مزده‌رسان توجه موبک مقدس گشتند.

### در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربه «۱» با ملک محمود «۲» بجانب خوشان و ورود جناب نادری بموبک «۳» شاهی و وقایع آن زمان

بعد از حرکت موبک والا بجانب مرو، ملک محمود چون خود را از چنگ خصم قوی دست رها دید، بمضمون اینکه: مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود.

فرصت یافته، از جانب مشهد مقدس بجانب جوین ۳۶۱ و اسفراین مرحله پیمای گشته، که شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته، با خللال کارش پردازد و سررشته دولتش را از انتظام اندازد. چون صیت ۳۶۲ مردانگی و فرزاندگی آن حضرت در حدود خراسان بلند آوازه، و گلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جویبار تیغ آبدارش تازه بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته، و ولایات و نواحی

(۱) - در نسخه «و»: «مقابله»

(۲) - در نسخه «و»: «ملک محمود سیستانی»

(۳) - در نسخه «و»: «بمعسکر»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵

ایبورد مطلع ماهچه ۳۶۳ لوای فلک‌نورد آن حضرت می‌بود. شاه طهماسب که در آن اوان در شاهرود و بسطام ۳۶۴ توقف داشت. بعد از استماع حرکت ملک محمود به جوین، سپهداری را به فتحعلی خان قاجار تفویض و بامیدواری کرد گار، و مظاهرت و اعانت و مددکاری آن زبینه سریر شهریاری از راه جاجرم ۳۶۵ و اسفراین روانه، و در حین حرکت خود حسنعلی بیگ معیر الممالک را بخدمت آن حضرت فرستاده، تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادره زمانه نمود. اما ملک محمود تا آن زمان در سر راه، قلعه جوین را محاصره کرده متصرف، و مشغول تسخیر سایر نواحی بود. چون آوازه انصراف موبک نادری از مرو، و عزیمت آن حضرت را بجانب ارض اقدس شنید. این خبر وحشت افزای خاطر او گشته، دست از گریبان سایر محال بازداشته، بسمت مشهد مقدس شتابان شد. مقارن آن حسنعلی بیگ از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته، چون خبر آمدن شاه طهماسب بمسامع و قوف واقفان عتبه دولت رسید، عزیمت ارض اقدس را موقوف، و عنان یکران جهان پیمای را بجانب خوشان معطوف ساخته، اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیرش خطور می‌کرد، که چون فیما بین آن حضرت و اکراد سابقه نزاع و عناد و غبار نقار در غایت ارتفاع است، احتمال دارد که بعد از ورود موبک والا به خوشان، آن طائفه احداث فتنه و شر، و کار آن حضرت را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند. از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب، و وسیله‌انگیز اسباب دولت آن جناب بود، عکس این معنی از پرده تقدیر ظهور نمود: صد هزاران طفل سر بیریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد.

شرح این احوال آنکه: فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان، چون بعضی از طوائف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده، از آن جمله از طائفه اکراد جمعیتی کامل انعقاد یافته بود، شاه طهماسب را جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶

بخود سرگران دیده، عاقبت اندیش کار خویش گشته. و وسیله جوی آن شد که بفلاخن تدبیر سنگ تفرقه در میان آن طائفه اندازد، و خود را در امور دولت مقتدر سازد. نجفقلی بیک شادلو را که از معتبرین چمشکزک بود مأمور ساخت، که باتفاق ایل خود به تنهایی بر سر مشهد شتافته، با ملک هنگامه جنگ گرم کند، تا کوبه شاهی گرم تک و پو گشته وارد شود.

\* چون عقل خردمند از قبول اینگونه تکلیف تحاشی داشت\* «۱» نجفقلی بیک سر اعذار پیش آورد، و شاه طهماسب بتبغ تدبیر فتحعلی خان، او را گردن زد. این مقدمه باعث وحشت آن وحشی خصلتان گشته، چون ابواب قلعه را بروی خود بسته دیدند. بهجوم عام و ازدحام تمام دیوار قلعه را شکافته، بهیأت مجموعی ببالای یام تپه ۳۶۶ که یکفرسخی شهر خوبشان بود رفته، در آنجا بنای جمعیت گذاشتند، در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد بلند و هر جا که بکردی دست می یافتند، از لباس و یراقش عریان می ساختند. اگرچه از رهگذر امور غبار نفاق فیما بین آن حضرت و اکراد متصاعد بود، لیکن درین وقت چون آن طائفه دست را از دامن چاره گسسته دیدند، از یام تپه جمعی از رؤسای ایشان بشکایت این حکایت عازم خدمت آن حضرت گشتند، و در منزل میاب در حینی که آن جناب متوجه خوبشان بود، برکاب مستطابش پیوستند، و بحلف ۳۶۷ و یمین ۳۶۸ عهد بندگی بستند، و صبیبه سام بیک و کیل چمشکزک را برای تولید نتایج التیام در همان مجمع نامزد آن نریمان ۳۶۹ جلادت کردند، و برای رفع شکر آب شیرینی خوردند، و بمفاد العبد یدبّر و الله یقدر آینه تدبیر فتحعلی خان صورت- نمای عکس مطلوب او، و عکس تدبیر او صورت مقصود آن جناب گردید. القصة آن حضرت درصدد استمالت اکراد، و منع فساد برآمده، چند نفر از افشاریه

(۱)- در نسخه «ح» و «ط» جمله بین دو ستاره وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷

را همراه کرده، نزد محمد حسین بیک ولد سام و کیل چمشکزک و شاهوردی بیک شیخانلو «۱» فرستادند، که مصدر حرکتی نشده، منتظر ورود موکب والا باشند. و از همان مکان معیر الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده، پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی و جگرداران معرکه سربازی است، مقرون بصلاح نبوده، حال بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده، من متعاقب وارد شده و اکراد را می آورم. روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور خویش آراست. آن حضرت با کوبه تمام وارد خوبشان، و شاه طهماسب را ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شدند، و رفع ماده نزاع از جانین گردید. در آنجا حکومت خوبشان باشاره آن حضرت به محمد حسین بیک تفویض یافته، و او بخطاب خانی فایز گردید. پس لواء جهانگشا در بیست و دوم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل از خوبشان بعزم تسخیر ارض فیض نشان نهضت فرموده، اولاً- ملک را از عرض راه باطاعت دعوت کردند، چون او را سرپنجه غفلت گریبانگیر، و برگشته بختی او نگاشته کلک تقدیر گشته بود، بندادن جواب، جواب داده، بسرکشی برخاست و در ارک نشست، و راه تمرد گشود و در شهر را بر بست. موکب ظفر در دویم ماه صفر وارد خارج مشهد مقدس و از محاذی ارک از جانب کوه سنگین در کمال عزّ و تمکین با کوبه رنگین عبور، و زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقرّ سپاه منصور ساختند، و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک شهر شروع بانداختن توپ نافرمانی و بلندپروازی کرده، صدای رعدآسای آنرا بگوش همگنان میرسانیدند «۲» حضرت ظل الهی با فوجی از لشکر دشمن کوب، تا وقت غروب در پای ارک با

(۱) - در نسخه «د» و «ح» و «ط» این کلمه «شیخوانلو» ضبط شده است.

(۲) - در نسخه «و»: «بانداختن توپ و با دلیج پیغام نافرمانی بگوش همگان میرسانیدند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸

محمودیان آتش افروز نایره حرب شدند، و هنگام شب مانند مهر عالمگیر عازم آرامگه گشتند. ملک محمود از ظهور طلعه نیر طلعت خدیو بیهمال، که هر روز مانند خورشید انور از کنار برجی نمایان میشد، بر زوال و وبال اختر دولت خود فال زده، در ششدر حیرت سراسیمه گشت. اما هر روز خدیو بیهمال با طایفه افشار، و باقی منتسبان پیاپی حصار شهر بند رفته، از قلعه نیز جمعی برآمده، پشت بقلعه کرده، کَر و فرّی می کردند، تا آنکه قصه قتل مرحوم فتحعلی خان بوقوع پیوست.

### در بیان قضیه قتل فتحعلی خان قاجار از قضای خالق کردگار ۳۷۰.

چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام، خبر آمدن ملک محمود بی‌خبر بمسامع اعیان دولت شاهی رسیده بود، حرکت قاجار استرآباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد. ایام سفر به امتداد و دم‌سردی لشکر دی اشتداد یافت.

سپاهیان را طاقت یساق نمانده، هرچند که فتحعلی خان مصدر خدمات نمایان نشده بود «۱» ولی در آن وقت پیشرفت کار سلطنت را منظور میداشت.

اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید، از کارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت، ناچار بی‌سامانی لشکر را وسیله کرده، از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید، که باسترآباد رفته تهیه سپاه کرده، باز در ابتدای حوت حاضر شود. از آنجا که رخصت او در چنین وقت موجب وهن دولت بود، هرچند که امراء آن سرکار ظاهراً اظهار رضامندی می کردند، اما در باطن ب فکر دفع او افتادند. چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او نمی توانستند برآمد.\* شاه طهماسب مکنون درون را با آن حضرت در میان آورد\* «۲». آن حضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مروت منافی، و همان حبس و قید او را کافی است، هرگاه خاطر شاهی

(۱) - در نسخه «و»، «ط»: «هرچند که فتحعلی خان یک دو دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات»

(۲) - در نسخه «ح» جمله بین دو ستاره افتاده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹

باین معنی متعلق باشد او را گیرانیده، روانه کلاکت فرمایند، مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد. شاه طهماسب نیز بدین نهج اقرار نمود. در روز چهاردهم ماه صفر آن سال فتحعلی خان را با رؤسای قاجار، که در دربار شاهی حاضر بودند، گیرانیده و فتحعلی خان را در خیمه آن حضرت محبوس کردند. شاه طهماسب چون میدانست که آن حضرت بوثوق ۳۷۱ پیمان مستوثق ۳۷۲، و بقتل فتحعلی خان رضا نخواهند داد. تظاهر باراده خود نکرد. طرف عصر که آن حضرت در دربار شاهی مشغول رتق و فتق مهمات رعیت و سپاهی بودند. بعضی از نزدیکان شاه طهماسب، که کینه فتحعلی خان را در دل مخمّر می داشتند، فرصت یافته. در جزو تمهید کرده، مهدی خان قاجار را که با فتحعلی خان خونی بود، از جانب شاه طهماسب بقتل او مأمور ساختند. گماشتگان آن حضرت را بخیال آنکه شاه طهماسب خودسر مرتکب این امر نگشته، با اشاره آن حضرت خواهد بود، جرأت منع نکرده، مامورین باتمام کار او پرداخته، سرش را بحضور آوردند. پس حضرت ظلّ اللّهی متکفل امور سلطنت «۱» و مهمات ملکی خراسان گشته، ایشک آقاسی گری ۳۷۳ دیوان اعلی به کلبعلی بیگ، ولد بابا علی بیگ، و تفنگچی آقاسیگری ۳۷۴ بعلاوه حکومت سبزواری به شاهوردی بیگ شیخانلو تفویض یافت.

## در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان بعنایت قادر سبحان.

بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان، حضرت ظلّ اللّهی بدستاری تأیید یزدانی، کمر همت بتسخیر ارض اقدس بسته، هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیز و آویز را افسرده نمیگذاشتند. اما چون محمود بر قتل خان مرحوم مطلع شد. این معنی را موجب احیای دولت خود دانسته، دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید. آن حضرت از شنیدن

(۱) - در نسخه «ح»: «پس حضرت ظلّ اللّهی بکار سلطنت پرداختند.»، در نسخه «ط»:

«پس حضرت نادری متکفل مهمات ملکی خراسان گشته.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰

این حرف سبقت جسته، ساز رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لواء عزم کرده، ملک نیز با توپخانه و استعداد تمام بمقابله شتافت. در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین شد. شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافت، و جمع کثیری از اعیان و اعوان او با ابراهیمخان نامی، که توپچی باشی ملک بود، بر خاک هلاک افتاده، ملک بجانب قلعه هزیمت، و تحصن اختیار کرده، دیگر روی باوردگاه نیورد. و مدتی قریب دو ماه قلعه محصور، و دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش می‌بودند، تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او را بهیچوجه روی بهبودی و کار او را مآل محمودی نیست. همگی نزدیکان او رفته رفته دامن یک جهتی از او درچیدند، و از آن جمله پیر محمد نامی که در معرکه تون بملک پیوسته، و سردار و جمله الملک «۱» او شده بود، چون دولت ملکی را نقش بر آب، و نمود موج سراب دید. در جزو علیخان نام تاین خود را بخدمت حضرت ظلّ اللّهی، که از ناصیه حال همایونش انوار تأیید ربّانی تابنده بود، فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب آن حضرت حاصل شود، شب مستحفظین را که در دروازه میرعلی آمویه ۳۷۵ میباشند کشته، دروازه را می‌گشایم. اما جمعی از لشکریان باید در کمین بوده، بمجرد اعلام من داخل شهر شوند. در شب شانزدهم ماه ربیع الثانی هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی‌نیل \* هنگامی که ظلمت شب پرده غفلت بر روی غنودگان بستر خاک آویخته، و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را بتسخیر شهر بند سپهر برانگیخته بود\* «۲». آن حضرت با ده دوازده هزار نفر دلاور پیاده، از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده، در سمت دروازه معهود، در مکمن کمین ایستاده، ظهور وعده پیر محمد را آماده شدند. پیر محمد بر وفق تمهید آن شب پاسبانان را کشته، سرهای

(۱) - در نسخه «ط»: «عمده الملک»

(۲) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱

ایشانرا پبای قلعه افکنده، و دروازه را گشاده، خدیو آزاده به نیروی بخت خداداد، با پیادگان تیغزن و دلاوران صف‌شکن داخل شهر گشته، آن حوزه خلد قرین را تا صحن و چارباغ متصرف شدند. محمودیان که در محلات و بروج مشغول محارست ۳۷۶ بودند از مشاهده این حال سراسیمه خود را بارک رسانیده متحصن گشتند. ملک محمود هنگام طلوع صبح از دو طرف؛ یکی از سمت خیابان چارباغ ۳۷۷ و دیگر از سمت خیابان سفلی، در کمال جلادت یورش بشهر درافکنده «۱»، حضرت ظلّ اللّهی پیادگان رزم‌کوش و سرداران جوشن‌پوش را پیش انداخته، با شمشیرهای آخته، از دو جانب بجنگ پرداخته، و تا پای ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی‌بار و برگ ساخته، و آن جماعت را بارک گریزیندند. آن روز تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین درآمده بعد از آن حضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف، و سعادت‌اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف، سلطان اقلیم

ولایت و ارتضا، نخل حدیقه علی مرتضی، علی بن موسی الرضا علیه و علی آباءه و اولاده التحیه و الثنا گشته، باز باردوی خود انصراف حاصل کردند. روز دیگر حضرت ظلّ اللّهی آهنگ ارک کرده، ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته دید، از در استیمان درآمده، جیقه ۳۷۸ زیاده‌سری و راه و رسم چاکری را از سر گرفت و تخت و اثاث سلطنت که مرتب کرده بود همراه آورده سپرد. و مهدی نام را که در بدو حال توتاب گرمابه‌های مشهد، و بمناسبت آن عمل در ایام حکومت تون با ملک در گلخن ۳۷۹ آمیزش آب سازش گرم کرده،\* و در این اوقات بر مسند و کالت ملکی تکیه زده\* «۲»، و منشاء اغوای ۳۸۰ او بود، بیاسا رسانیده، سایر متجنّده و اعوان ملک مورد عفو و امان

(۱) - در نسخه «ط»: «در کمال جلادت یورش بشهر بردند.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲

گشتند. ملک محمود از راه تلبیس ۳۸۱ بکسوت فقر تلبس بسته، بمفاد «ترك الدنيا للدنيا» «۱» ترك ریاست را ترك ۳۸۲ تارك ۳۸۳ تجرید ساخته، سنگ قناعت بر خود بسته و تخت را بیوست تخت ۳۸۴ تبدیل، و از خرگاه دارائی سلطنت بخیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نمود ۳۸۵، و در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست. پیر محمد در ازاء این خدمت حاکم جام ۳۸۶ و جرعه‌نوش جام مرام گشته. بخطاب سلطانی حائز گشت.

### در بیان توجه جناب نادری به خوبشان و صادرات آن ایام.

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدّس بزور بازوی دلاوری بتصرف آن زیننده سریر سروری درآمد، چندی از این معنی برنگذشت که عزیمت توقف در ارض اقدس در خاطر انور تصمیم یافت، لذا جمعی از افشاریه سکنه ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته، بقیه را با شاهزاده رضا قلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده، آن مکان نزهت بنیان را که مظهر فحوای «حَسْبُنَا اللهُ وَمُقَامًا» «۲» بود، دولتسرای توقف و قرارگاه دولت ساختند. چون در مبادی حال منوی ۳۸۷ و معهود ضمیر اقدس آن بود، که بعد از تسخیر ارض فیض نمود، صفّه و مناره آستانه مقدسه رضویه مذهب ۳۸۸ و زراندود شود. لهذا حکم والا بانجام این امر خیر فرجام صادر گشته، مناره گنبد مبارک چون بی‌قرینه بود، مناره دیگر در محاذات آن باوج عیوق افراختند. که قبه چرخ برین را عمود و دیده مهر و ماه را دو میل زراندود باشد. الحاصل حضرت ظلّ اللّهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس برای عقد گوهر مقصود که سابقا دریام تپه خواهشمنند آن معامله شده بودند روانه خوبشان، و چون بعضی از آن جماعت عراقی و آذربایجانی که مقرب بساط سلطنت بودند، از جانب آن حضرت تمکین نمی‌یافتند، و اقتدار آن حضرت در مهمات ملکی نامالایم طبع

(۱) - در نسخه «ب»: «ترك الدنيا للدين احسن من كل شیئی.»

(۲) - سوره ۲۵ آیه ۷۶، معنی: خوب قرارگاه و ایستاد نگاهبست

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳

ایشان می‌بود، خفیه درصدد اخلال برآمده\* شاه طهماسب را بخواستگاری مطلوب این مطلب ترغیب، و بجناب نادری رقیب کردند\* «۱» «و ما یلفظ من قولٍ إلاّ لمدیه رقیب عتید» «۲». آن طایفه سست‌عهد بهمین سخن سخت شده، فرستاده حضرت ظلّ اللّهی را بی‌نیل مقصود بازگردانیدند، چون در این قسم امور تحمل حوصله مردم بازاری، که از عار و حمیت عاری میباشند، بر نمی‌تابد تا

بچنین سرور غیورچه رسد. قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیز، که محاکمه مرد و نامرد است، رجوع و در دم با هوی خواهان جان‌فشان عازم خوبشان گشته، علی‌آباد سه فرسخی خوبشان را مضرب خیام عزوشان ساختند. منظور اینکه در خوبشان که شاه طهماسب و اکراد حاضر باشند، بهر نحو که مقدر شده باشد این کار فیصل یابد. مقارن آن احوال شاهوردی بیک شیخانلو حاکم سبزوار وارد خوبشان گشته، محمد حسین خان حاکم آنجا، نوشته‌ای را که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و بی‌حجابانه کشف نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود، بخفیه بخدمت آن حضرت ارسال داشت. باوصف اینکه آن جناب صور این معنی را برای العین بی‌پرده مشاهده کرده بود، در پرده خفا داشته تظاهر نکرد. هنگام شام که خسرو تیزرو ماه از منازل سپهر درطلوعید، و تک و تنها بسوی شهرستان غرب گرم شتاب شد شاه طهماسب برهنمایی تدبیر مهتران رکاب، و اقتضای ایام شباب بدون اطلاع سرور فلک رخس «۳» بر اسبی سوار و مهتری از اصطبل با او رفیق و یار گشته، جریده و تنها در لباس تواری خود را بشهر رسانید. صبح که حرکت او بر رأی جهان‌آرا انکشاف یافت، اسباب و کارخانجات او را که در معسکر ظفر اثر بود، برای اینکه پایمال تغلب و دست فرسود تصرف دیگران نگردد مضبوط، و ملبوس و مایحتاجی که برای او در کار بود به خوبشان ارسال، و تتمه را با خود بارض اقدس برگردانیده،

(۱) - در نسخه «و»: جمله دو ستاره چنین است: «شاه طهماسب را راغب و رقیب این مطلب کردند.»

(۲) - سوره ۵۰ آیه ۱۷، معنی: نیفکند هیچ گفتاری جز آنکه نزد اوست نگهبانی آماده.

(۳) - در نسخه «و»: «جناب»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴

و از منزل مزبور حرکت و در یوسف‌آباد ۳۸۹، که در سمت غربی خوبشان واقع و معبر اکراد بود، نزول و راه آمد و شد را بر قلعه‌گیان مسدود ساختند. در حین عبور مرکب والا- از حوالی خوبشان، از اکراد فوجی بر سر راه جنود جلادت بنیاد آمده، بیارقه پیکان تیرو گلوله تفنگ اشتعال نائره جنگ کرده، انهمز یافتند. شاه طهماسب بتحریک سبابه تدبیر شاهوردی بیک و سایر اعیان دولت، که نبض‌شناسان مزاج شاهی بودند، ارقام باطراف ممالک خصوصاً بحکام گرایلی ۳۹۰ و استرآباد و مازندران نگاشته، حضرت ظلّ اللّهی را بخیان اسناد و از آن گروه استمداد کرده، بملک محمود و ملک اسحاق و رؤسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن زبده آفاق نموده، راه نفاق پیش گیرند. ملک محمود گرچه نخست ابراز فرمان شاهی نکرد،\* و لیکن چون دانست که عاقبت بروز خواهد کرد\* «۱» بعد از چندی مطلب را بنظر اقدس رسانید. هرچند که این معنی سبب نثار خاطر والا گردید، اما در مؤاخذه آن ناسپاسی و حق‌ناشناسی تجاهل فرمودند. بعد از چندی از ایلات اطرافی بامداد قلعه‌گیان آمده، آن حضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده رفته طوایفی که بامداد آمده بودند از طرف بیرون و قلعه‌گیان از طرف اندرون «۲» بهیأت اجتماعی از سواره و پیاده هجوم آور شده مستعد قتال «۳» گردیدند.

حضرت ظلّ اللّهی با دلیران افشار و اخلاص کیشان جانثار بمعمر که کارزار بر آمده فریقین بهم آویخته و غبار عرصه هیجا را بچرخ دوار برانگیختند.

جعفر قلی بیک شادلو، که از معارف چمشکرک بود، در آن روز بگلوله زنبورک کشته گشته، جمع کثیری عرصه شمشیر آبدار و بقید اسار گرفتار گردیدند، و بقیه ایشان گرم‌خیز میدان فرار شدند. روز دیگر جماعت قراچورلو ۳۹۱ که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر بدلاوری ممتاز و شهیرند، جمعیت نموده،

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره افتاده است



(۲) - در نسخه «ح»: «درون»

(۳) - نسخه «ح»: «جنگ و جدال گشتند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵

بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرده، حضرت ظلّ اللّهی بعد از ظهور سیاهی «۱» آن راهزنان سر راه بر ایشان گرفته، از آن جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند. چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران آن طایفه وحشی صفت «۲» تعدّر داشت چاه طولانی حفر کرده، ایشان را به آن مکان انداختند، و بعد از چند روز افنای ۳۹۲ ایشان را منافی مروّت دانسته، بمقتضای مرحمت و رعایت ایلیت آنها را مرخص ساختند. باوصف اینکه سرما در آن سال بحدّی اشتداد داشت، که کوه و صحرا، متصل از برف، در جامه پنبه‌دار بسر میبردند،\* و آتش سوزان اگر از بستر سنجابی خاکستر سریدر میکرد بر جای خویش سرد گشته میبرد\* «۳» خوششان را در کمال شدّت محصور کرده، قلعگیان را در تنگنای حیرت انداختند. آن حضرت مانند کوه پا برجا ثبات قدم ورزیده و آن جماعت چون از ضیق محاصره بجان آمده بودند، وسائط برانگیخته آن حضرت را بترک این مطلب تکلیف، و آن حضرت نیز بزبان سیف قاطع جواب آن حرف سخیف را می‌دادند. طایفه مزبوره چون دیدند، که از توّسط وسایط کاری انجام نیافت، مستدعی شدند که آن عزیز عصر اقبال از یوسف آباد حرکت، و وارد ارض اقدس شده «۴»، ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خوشان بارض اقدس برده، امر معهود را صورت دهند. کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج، از حکام ولایاتی که از ایشان استمداد کرده بودند، مددی رسیده از اقرار خود نکول، و امر مزبور را برای شاه طهماسب، که در آغوش تمنّایش خمیازه کش شوق این مطلب بود، صورت حصول دهند.

اگرچه دلاوران رکاب از بسکه سرگرم رضاجویی آن حضرت بودند برف زمستان را بستر سنجاب «۵» تصور کرده، از خدمت دلسردی نمیکردند. امّا

(۱) - در نسخه «ط»: «سپاهی».

(۲) - نسخه «ح»: «دیو صفت و غول سیرت»

(۳) - در دو نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره افتاده است.

(۴) - در نسخه «د»: «و عزیمت ارض اقدس کند.»

(۵) - در نسخه «و»: «سترقاقم»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶

چون دواب و مراکب از شدّت سرما در معرض تلف بودند «۱» بملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت، و عزیمت ارض با برکت کرده، بعضی از اسبهای خاصّه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند، باز حضرت شاه طهماسب و اعیان آن دولت بناء را بدفع الوقت گذاشته راه تأمل می‌پیمودند، تا مقدمه گرایلی واقع و از رسیدن کمک مایوس گشتند.

توضیح این مقال آنکه: محمد علی خان قوللر آغاسی سابق ولد اصلان خان، که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار از دربار شاهی دور و از قرب بساط مهجور ۳۹۳ مانده در مازندران می‌بود، بعد از قضیه فتحعلی خان از جانب شاه طهماسب مأمور شد، که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران می‌بود باردوی شاهی نقل نماید، مشار الیه بر وفق فرمان عمل، و جمعی از غلامان و خاصان نیز که از شدت سردی دی، و دم سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری بودند، دوران را بکام و\* روی دل را از ایام\* «۲» دیده، آفتابی شده و همراه مشار الیه بعزم امداد اکراد آهنگ خراسان کردند. بعد از ورود به جاجرم، من اعمال گرایلی، رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله شب بر سر منزل شرف-الدین نامی، که ملازم حاکم استرآباد و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و

استبداد شده و به محمد علی خان پیوسته بود، ریخته بسبب سابقه نزاع او را بقتل رسانید. روز دیگر که صبح از آفتاب پنجه خونین بچهره چرخ برین کشید، آهنگ منزل کرده، محمد علی خان تمامی ائاث سلطنت را گذاشته فرار، و رحیم خان تمامی آنها را بحوزه اختیار خویش در آورد. این خبر متواتر ۳۹۴ بسمع شاه طهماسب و اکراد رسید، یأس «۳» کلی بر احوال ایشان راه

(۱) - در نسخه «و» بعد از «در معرض تلف بودند» جمله «و خدیو فرزانه نیز از مبادی کار همیشه متوکل بخدای یگانه و عامل حسن مدار با آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه می بودند.» وجود دارد.

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ط»: «بأس»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷

یافت. شاه طهماسب لابد از خوششان حرکت کرده، در حوالی نوروز وارد ارض اقدس شد. پس حضرت ظلّ اللّهی کس نزد رحیم خان فرستاده، تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد، و واصل سرکار شاهی ساختند. در همان اوان حضرت ظلّ اللّهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانی «۱» و هواجس ۳۹۵ نفسانی «۲» و اتصال بمجّزّات علویّه، و مشاهده صور غیبیه، و استضاءه از انوار قدسیّه در عالم رؤیا دیدند، که مرغابی بزرگ که آنرا «قو» گویند نمودار گشته، آن حضرت تفنگی در دست داشتند و بجانب آن قو خالی کرده، قو را بدون آنکه آفت زخمی رسد، زده در بغل گرفتند. بعد از آن بخیمه قبایی «۳» که مخصوص آن جناب بود، آمده در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و در میان حوض ماهی سفیدی بود بزرگی بره، که چهار شاخ قوی داشت، آن حضرت به حاضران فرمودند که او را بگیرید، همه رفتند نتوانستند، آخر الامر خود دست انداخته، صید کردند و در بغل گرفتند. صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند ۳۹۶. شخصی از حضار این شعر را خواند:

اگر در خواب بینی مرغ و ماهی نمیری تا رسی بر پادشاهی. ۱۴۱۴

### در ذکر وقایع قوی نیل مطابق سال همایون فال هزار و صد و سی و نه هجری.

#### اشاره

روز بیست و ششم شهر رجب المرجّب، خسرو سیارگان رخت بشهرستان حمل کشید، و شاهد گل پیرهن بهار، در شبستان چمن، و دامان جویبار آغاز جلوگیری کرد. عروسان دلارای لاله و ریحان، در حجله گلشن به نشوونما برخاستند، و مشاطه قوای نامیه، چهره لاله‌رخان نسرین و یاسمین را به غازه ۳۹۷ و گلگونه ۳۹۸ دلکش آراست. \* عندلیب شوریده حال در عشق

(۱) - در نسخه «و»: «جسمانی».

(۲) - در نسخه «و»: «نفسانی»

(۳) - در نسخه «د»: «فتائی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸

گل بدفع خصمان بشورانگیزی تیغ‌زبان تیز، و فاخته ۳۹۹ سوخته‌بال در هوای سرو سهی بجستجوی رقیبان کوزنان از سبزه نوخیز، ساز و برگ دشنه و خنجر خونریز نمود\* «۱». جماعت اکراد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار بود، از آمدن تقاعد ورزیده ۴۰۰ و اکراد و سکنه کلات و دره‌جز را بمخالفت برانگیخته، و آن طایفه در محالّ دره‌جز بسرکردگی شکر بیک



چمشکرکی جمعیت نموده، آغاز شورش کردند. و تاتاریه مرو نیز بتحریک ملک محمود طبل یاغیگیری کوفته، جمعی از قاجاریه مرو را مقتول، و قلعه را تصرف کرده، نقاره بنام ملک محمود بنوازش درآوردند.

پس آن حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره‌جز تعیین، و آن طایفه سپر بی شرمی بر روی کشیده، با ابراهیم خان از در ستیز درآمده جمعی از لشکریان خان مزبور بشورانگیزی شکر «۲» شربت فنا بتلخی نوشیدند. از یکطرف کلانتر درون با ترکمانیه یمرلی و علی ایلی، و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهوردی خان شیخانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده، باعدت و استعداد بمعاونت اکراد پرداختند، و ابراهیم خان را در دره‌جز محصور ساختند. حضرت ظلّ اللّهی بعد از شنیدن این خبر دلگرا با شاه طهماسب آهنگ دره‌جز کرده، در راه خبر رسید، که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خوبشانند. آن حضرت شاه طهماسب را در میانه مشهد و خوبشان در قلعه‌ای موسوم به دستجرد گذاشته، خود بخوبشان ایلغامی‌شی کرده، بآن طایفه متلاقی گشته، اگرچه بمراعات آیین ناموسداری متعرض اسراء و زنان آن راهزنان نگشتند، اما تمامی اموال ایشان و باقی رؤسای خوبشان را غارت، و کام ایشان را لذت‌اندوز مرارت ساختند. از آنجا متوجه دره‌جز گشته، کما ینبغی و یلیق ۴۰۱ آن طایفه را معروض تیغ

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «بشورانگیزی شربت فنا نوشیدند».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹

بیدریع ساختند. تتمه تاب مقاومت نیاورده، با سرکردگان خویش راه خوبشان در پیش گرفتند. جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب آن حضرت، متعاقب فراریان، تا حوالی خوبشان تکاورانگیز شدند، و فوجی نیز باشاره والا برای احتراق خرمن حیات، و هدم ۴۰۲ بنیان جمعیت ایشان اشهب عزیمت را برق تک و صرصرخیز ۴۰۳ ساختند. مأمورین جان‌نثار آن بدکردار را عرصه تأدیب و تدمیر ۴۰۴، و سرکرده آن جماعت را که سلیمان نام شیخانلو بود گرفته، و چون از حق نعمت همسایگی آن حضرت چشم پوشیده بود، چشمهای او را «عبرة للناظرین» از حدقه برآورده، قلعه خوبشان را محاصره کردند. سرکردگان از قلعه برآمده، دیگر باره متقبل و متعهد شدند که سر از اطاعت والا برنتابند.

آن حضرت نیز برای اتمام حجت قبول، و رایت جهانگشایی را بجانب ارض اقدس پرتوانداز وصول نمودند. و از آنجا ابراهیم خان باشاره آن حضرت روانه مرو، و بند سلطانی مرو را شکسته، تاتاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بی‌آبی عاجز شده، و قلعه مرو را سپرده، درصدد اطاعت درآمدند.

اما اکراد خوبشان باز از عهد خود نکول نموده، راه پیشینه پیش گرفتند.

آن حضرت بفحوای «لا تثنی الّا و قد تثلث» «۱» سیم‌باره، بارگی ۴۰۵ عزیمت را بجانب خوبشان جولان داده، شاه طهماسب هرچند که در باطن طالب این مطلب و مدعی این مدعا بود، اما در ظاهر باز رفاقت کرده، بعد از ورود به خوبشان، مخاصمان، خصوصا بیرام علی بیات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود، چون دیدند که ازین نیرنگها، نقش موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت نمود، ممهّد گشته، خواستند که اکراد را به بهانه اصلاح بمیان سپاه آن حضرت کرده، باین وسیله کاری از پیش برند. اکراد هرچند ایشان را در دوستی خود صادق و بآن حضرت منافق میدانستند، اما جرأت بقبول این امر نکرده، که مبادا آن حضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر ۴۰۶ نصرت‌اثر

(۱) - در نسخ «ح»، «ط» این عبارت وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰

درین ماه سبقت‌گزین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد. بیرامعلی خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد بی‌اثر، و نخل تمهید را بی‌ثمر دیدند.

حضرت شاهی را بجانب نیشابور ترغیب نموده، شاه طهماسب، که همیشه پای عزمش در راه بیراهی تیزرو و پیک خیالش در نشیب و فراز وادی اخلاص در تک و دو بود، «۱» چون قدم سعی خود را فرسوده، و رنج خود را بیهوده یافت، از جانب نادری عذرخواه گشته، بجانب نیشابور شتافت. حضرت ظلّ اللّهی این دفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد بسته، قلعه را محاصره کرده، محصورین چون صورت حال را چنین دیدند، بطایفه شادلو و قراچورلو که مرد شمشیرزن و بهادران صف‌شکن بودند اعلام «۲»، و از ایشان استمداد کرده، فوجی عظیم از آن جماعت بکمک محصورین توسن تهور برانگیخته، اهل قلعه بمیدان جلادت قدم نهاده، از قلعه بیرون آمدند. آن حضرت که همیشه فتح و ظفر دو اسبه در رکابش روان، و تهمتن اقبالش در معرکه رزم‌آوران اسب‌دوان است «۳» با قلعه‌گیان گرم ستیز گشته، ایشان را پی سپر وادی گریز ساختند.

بعد از آن متوجه اکراد بیرون شده، قلب جمعیت ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده، جمعی کثیر از آن طایفه قتل و اسیر گشته، و اسراء را آورده در کنار خوبشان بسیاه‌چال انداختند. اکراد چون خود را در ورطه ۴۰۷ عجز و زبونی دیدند، از در استیمان درآمده، بخدمت آن حضرت فایز شده، استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد نموده، و تعهد انجام امر معهود را کردند. پس آن حضرت گرفتاران را بمراعات راه و رسم ایلیت مرخص، و محمد حسین خان حاکم خوبشان را با ولد شاه وردی بیک، و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته، از راه سلطان میدان ۴۰۸ بعزم ملاقات شاه طهماسب

(۱) - در نسخ «ح» و «ط»: «شاه طهماسب که همیشه مقصدش وادی گمراهی و راه عزیزتمش طریق بیراهی بود.»

(۲) - در نسخ «ح» و «ط»: «وضع را اعلام»

(۳) - در نسخه «و» در در معرکه رزم‌آوران دوان است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱

عزیمت ارض اقدس کرده، در آنجا محمل‌کشان ۴۱۰ هودج ۴۰۹ مقصود، از خوبشان وارد گشته، شاهد مطلوب را بشبستان حصول رسانیدند. اگرچه درین روزنامه ظفر، که نوعروسان دلارای اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال حجله‌آرای خلوت‌سرای بیان نگشته در پرده اجمال میمانند، و ذکر اینگونه امور از فائده‌عاری و خارج از دایره مطلب‌نگاری است، اما چون مقدمه مواصلت باباعلی بیک، و بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش، و تیغ تیزش گرلک ۴۱۱ پیرایش بوده، از مسببات این دولت شمرده میشد. لذا بسرانگشت قلم، نقاب خفا از چهره این مدعی گشوده شد. همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود، که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت، و تکوین موالید قدرت و شوکت آن حضرت شده، تا سرکشان افشار و ایلات اکراد، که اعظم ایلاتند بعد از خودآرایی و خودآزمایی بعجز خود اقرار، و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته، طریق خدمت اختیار نمایند، و الا این ماده چنان ماده قابله نبود، که تولید این همه فساد و خونریزی، و ایراث ۴۱۲ نزاع و فتنه‌انگیزی کند. «۱»

### در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحاق باشاره قهرمان قهر خدیو آفاق

در خلال این احوال بظهور پیوست، که تاتاریه در مرو بنام ملک محمود نقاره ۴۱۳ عصیان فروکوفته، و قلعه را ضبط کرده بودند. ملک در جزو هر روزه نوشتجات بایشان قلمی، و آن طایفه را تحریک بفساد می‌نمود.

چون در مقدمه خوبشان، چنانکه مذکور شد ارقامی که از جانب شاه طهماسب مشعر بر مخالفت آن حضرت صدور می‌یافت، مخفی داشته، خاطر انور ازین رهگذر غبارآلود کلفت ۴۱۴ می‌بود. درین وقت، که بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید، افناء

بر ابقاء راجح آمد، محمد خان چوله، بامر همایون

(۱) - در نسخه «و»: آیت «ذَلِكَ تَفْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» وجود دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲

او را بقصاص خون محمد بیک مین باشی ۴۱۵ چوله، که از کشتگان بیداد محمود بود، با ملک اسحاق بیاسا رسانیده، و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک محمود بود به نیشابور نزد بیرامعلی خان بیات فرستادند، او نیز مومی الیه را در عوض خون فتحعلی خان برادر خود عرضه انتقام گردانید.

هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود گر نسازی با قضا سر در سر سودا کنی.

بعد از قتل ایشان ملک اسد الله حاکم سیستان را، که در آن اوان بخدمت آن حضرت آمده بود، با اولاد و احفاد و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه وطن مالوف داشتند.

### در بیان نهضت موکب جهانگشا بحدود قاین ۴۱۶ و تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ محل سنگان ۴۱۷

در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض اقدس حسین سلطان، که از نقبای سیستان و در حدود قاین بود، باعتبار انتساب با ملک محمود آغاز فتنه جنبانی کرده، نایبی را که از جانب آن حضرت در آن ولایت بود، از فساد درون بیرون کرد. «۱» حضرت ظلّ اللهی فوجی را بتنبیه او مأمور ساخته، کاری میسر نشد. چون تنبیه افاغنه سنگان منظور نظر والا بود، در هفدهم شهر ذیحجه الحرام سنه هزار و سیصد و سی و نه هجری مطابق قوی نیل، بمرافقت شاه والاجاه با هشت هزار نفر از سربازان، معرکه جانفشانی بهمعنائی تأیید یزدانی، از ارض اقدس نهضت فرموده، بمجرّد وصول آوازه توجه موکب منصور بآن سمت تزلزل در بیان حال آن جماعت راه یافته، ملک کلبعلی، ولد ملک محمود، با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان، که در آن مکان بودند، فرار کرده باصفهان رفته به اشرف غلیجائی پیوسته، و کمر بملازمت او بستند. حسین سلطان در قلعه تحصن جسته، بعد از ورود رایات نصرت آیات، در مقام ندامت و بندگی بصدور عجز و شرمندگی برآمده

(۱) - در نسخه «ط»: «از خبث طینت و زشتی رویت به بیرون راند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳

اعتذارش محل قبول یافته، بعد از انتظام مهام ۴۱۸ آن سرزمین کوکبه سنگین بجانب سنگان حرکت کرده، سه روزه قریه اسفندین «۱» ۴۱۹ مخیم سرادقات عزّ و تمکین گشته، روز رابع به ترتیب هراول «۲» ۴۲۰ و تیپ، و انضباط لشکر هژبر نهیب، و تعیین ساقه ۴۲۱ و جوانغار ۴۲۲، و آرایش طرح محاربه و برانغار ۴۲۳، پرداخته وارد مژن آباد «۳» ۴۲۴ شدند. بسبب اینکه مابین آن مکان و زیر کوه ۴۲۵ ریگ بوم بود، توپخانه در ریگ نشست. پس آن حضرت جمعی از دلیران را با شترهای کوه کوهان برداشته، خود بر شتر مانند مهر بر بختی ۴۲۶ سپهر سوار شده، آستین عزم و پای همت برزده، گاهی سواره، و گاهی پیاده، بکشیدن توپخانه می پرداختند. و در شدت صیف ۴۲۷ که آب جز در دم سیف یافت نمیشد، آنهم نصیب اعداء بود، یک شبانروز در آن بیابان زحمت توپخانه را کشیده، و در دوم شهر صفر نزول اجلال به بهدادین ۴۲۸ واقع گشته، چون جمعی از افاغنه در قلعه بهدادین ساکن، و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر، در انتظار مصالحه، که افاغنه از راه کید ۴۲۹ می کردند، تنگدل و جویای قتال با آن گروه پیمان گسل بودند. همت والا بدفع آن طایفه مصمم گشته، آن جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند، از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند، که سرکرده ایشان رفته افاغنه قلعه نیازآباد ۴۳۰ را مطمئن و خاطر - جمع در رکاب اقدس حاضر کرده، و قلعه را بتصرف

جند ۴۳۱ قاهر ۴۳۲ دهند. بعد از استقرار این عهد سر کرده مزبور بقلعه نیاز آباد رفته، از عهد خود بازگشت کرده بازنگشت. آن حضرت نیز خلق بهدادین را بسبب خلف وعده از تیغ تیز گذرانیده، مال و دواب و عیال ایشان را بمعرض نهیب و اسیری در آورده، رعایای آن محل را که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند؛ امان داده از مؤاخذه ایشان باخذ سیورسات ۴۳۳ و توپ کشی اکتفاء کردند. بعضی از قلعه‌جات اظهار

(۱) - در نسخه «و»: «اسفدین»

(۲) - در نسخه «و»: «قراول»

(۳) - در نسخه «ب»: «مامزن آباد».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴

اطاعت کرده، کلانتر سنگان از دادن سیورسات تمرد ورزیده، کس نزد افاغنه باخزر ۴۳۴ و کوسویه و غوریان فرستاده، استمداد نمود. پس امر قضا امضاء عزّ نفاذ یافت، که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض اقدس ملایک مطاف از راه بالای خوف ۴۳۵، بر سر قلعه سنگان برده، قلعه را محاصره، و منتظر ورود موکب والا، و طلیعه نیر نصرت لواء باشند. رایات منصوره در چهاردهم ماه مذکور آمده، قلعه مزبور را محصور، و محاط سپاه منصور ساخته، از طرفین بانداختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند.

سانحه عجیبه که در آن اوان اتفاق افتاد اینکه: در حینی که توپچیان بامر والا، گرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند.

حضرت ظلّ اللّهی بر سر قلعه آمده، محاذی دهن توپ ایستاده، متوجه تعلیم توپچیان بودند. در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده، و دوباره مشغول پر کردن آن شد، آن حضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده، همین که پنج شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند، ناگاه توپ از حرارت درون آتش گرفته، شراره شرارت افروخت. سعید سلطان کلانتر درون، و چند نفر از توپچیان و ملازمان مروی، که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوختند. اگرچه وقوع این حادثه، ملال افزای خاطرها گردید، اما از آنجا که دل حقیقت - سرشت اقدس، کوه پابرجای جهان توکل، و ضمیر منیرش لنگر البرزپیکر دریای تحمل بود، بصرصرانگیزی ریاح نواب ۴۳۶، و لطمه‌خیزی امواج حوادث از جا در نمی‌آمد. این امر را بر احتراق ۴۳۷ کوکب طالع خصم بداختر محمول فرمودند. و در هنگام شام که چرخچی مهر از معرکه سپهر روز، سربس منزل غروب گذاشت، و ماه زرین کلاه بطلابه‌داری معسکر نجوم فلک، رایت ضیا برافراشت. طلایه‌داران پیاسبانی قشون مشغول شده، مانند دیده انجم و اختر از نهبانی نیاسودند، و تا طلوع صبح از شهب ثاقبه ۴۳۸ توپ و تفنگ، قلعه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵

سنگان نمونه قلعه ذات البروج ۴۳۹ سپهر، و از شراره آسمانسوز بوارق بادلیج ۴۴۰ و ضرب‌زن ۴۴۱، فضای هامون عرصه چرخ برین بود. آن شب گلوله توپهای صف شکن، بر برج و باره ۴۴۲ حصار رخنه‌افکن گشته، روز دیگر بهمین نهج، توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مرد و زن می‌بودند، تا اینکه از صدمات توپ، حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته، یک طرف برج فرو ریخت، دلیران میدان نبرد یورش برده شیرحاجی را تصرف کردند. افاغنه بعد از مشاهده این حال از در استیمان درآمدند. روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده، از قلعه افق برآمد. کلانتر سنگان شمشیر استیمان را هیکل گردن ساخته، دست در ذیل ۴۴۳ ندامت زده، متقبل دادن سیورسات گشته، بقلعه برگشت و دوباره سرکشی بنیاد نهاد. از این واقعه، آتش قهر قهرمان زمان شعله‌ور گشت. جیش انجم حشر ۴۴۴ «۱»، بفرمان آن سرور، قلعه را در میان گرفته، مشغول ستیز شد. در شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف

درآمد. مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسر گشتند، و آن سرزمین لگد کوب جنود ظفر نشان، و اموال و اسباب قلعه حمل مطایای ۴۴۵ کوه توان گشت.

بعد از آنکه کار قلعه‌گیان ساخته، و قلعه از متنفس ۴۴۶ پرداخته شد، از مستحفظان فرزانه با خزر خبر رسید که هفت هشت هزار نفر افغانه هرات باعانت اهل سنگان، وارد نیازآباد «۲» گشته‌اند. ۴۴۷ کوه والا نیز بعزم مقابله برآمده خواب را که در یک فرسخی سنگان واقع، و قلعه محکم و مکان خرم بود، محل قرار قرار داده بمفاد «لُكُلُّ نَبِيًّا مُسَيَّرَةً» «۳» برای هر فرقه و گروه منزل و مکانی مقرر فرمودند. روز دیگر افغانه که بجنگ قزلباشیه جری بودند، در کمال دلیری وارد دو فرسخی اردوی همایون گشتند. غافل از اینکه:

فرد:

(۱) - در نسخه «ط»: «لشکر فیروزی اثر»

(۲) - در نسخه «و»، «ز»، «ه»: «تایباد»

(۳) - سوره ۶ آیه ۶۷. معنی: «برای هر چیزی وقتی مقرر است.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶ گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ.

چون چشم مردم ایران عموماً از افغانه هراسان، و آن اول جنگ آن طایفه با لشکر خراسان بود. حضرت ظلّ اللهی که وایافته ۴۴۸ رموز آگاهی و عیارسنج نقد حیات لشکری و سپاهی بود. جنگ میدان را مقرون مصلحت ندانسته، می‌خواستند که آهسته آهسته غازیان را باولی «۱» ۴۴۹ خور طعمه خصم افکنی ساخته، بتدریج بتقویت دل‌های باخته ایشان پرداخته، بعد از آنکه ایشان را دلیر، و در عرصه دشمن شکاری شیرگیر سازند رخصت میدان جنگ دهند. لهذا لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خودسازی، و بتیر و تفنگ دستبازی کرده باشند، تا رفته رفته جری، و بعد از خود آزمایی در جنگ میدان، کارفرمای تیغ دلاوری گردند. پس آن حضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام سنگر، پانصد نفر از دلیران کارآموده را سوار، و در تیررس معسکر نصرت اثر، بنسیم جلوه بادپای خاک‌نورد، آتش افروز نثره جنگ و پیکار گشتند. هرچند غازیان بتمنای میدان از جا در آمدند، خدیو تهمتن رزم، باقتضای رویه حزم، عنان‌داری توسن عزم، ایشان کرده، سپاهیان با آن گروه آغاز دستبرد و بتوپ و تفنگ بنیاد زد و خورد نمودند. جمعی کثیر از افغانه را طعمه شمشیر حرب، و لواء ظفر را بخون ایشان چرب کردند. القصة تا چهار روز دیگر معرکه قتال باین نهج آراسته، هر دفعه غلبه و نصرت از این طرف بوجه خواسته بعمل آمد. در شب چهارم که سپاه خیمه‌نشین ماه، در معرکه سپهر، از دایره هاله ۴۵۰ سپر انداخت و احشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرد. افغانه حرب را بهرب بدل ساخته، بجانب هرات برگشتند. آن حضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته، حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف، و عنان اشهب گیتی‌نورد

(۱) - در نسخه «و»: «بابلی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷

عنبرین ستام ۴۵۱ را، بجانب ارض اقدس معطوف ساختند.

**در بیان وقایع پیچی‌نیل موافق سال هزار و صد و چهل هجری و نوروز فیروز آن سال**

داور زرین کلاه مهر، که در سر منزل حوت اظهار نهنگی می‌کرد، روز هفتم شهر شعبان، در ملک حمل از سنجان «۱» بهاری ۴۵۲ افشای صولت پلنگی کرده، با تیغ شعشه ۴۵۳، و رمح و سنان اشعه، بخصم افکنی لشکر شتا ۴۵۴ پرداخته، خدیو جهانگیر بهار، که منشور عزلش از دیوان قضا، در ساحت ۴۵۵ غبرا ۴۵۶ انتشار یافته بود، دوباره بر باره حکمرانی نشسته افساد پیشگان دی را از دار المرز چمن برانداخت. سپهدار بلند مقدار چنار، بتازگی بزور بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته، ميسوط الید گشت. حکم گلهای آتشین و فرمانروای فروردین چون آب بر بسیط خاک جاری شد. مجلس تحویل آراسته و لوازم جشن عید با نصرت و تأیید بتقدیم رسید. چون از دیوان «یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید»، حکم قضا بزوال آفتاب دولت صفویه تصدیر ۴۵۷، و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود. روز بروز امور چند از مکمن ۴۵۸ غیب جلوه ظهور می‌کرد. عقل صایب و رأی مستقیم آنرا بجز ترضیع اسباب آن دولت محملی قرار نمی‌داد. مجملا از مراتب آن احوال اینک:

ارکان دولت پادشاه والا جاه سبک مغزی را با گرانجانی و سخت‌دلی را با سست‌رایی جمع کرده، بتقریبات اسباب شکست برای آن دولت والا درست می‌کردند، و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می‌آوردند.

هرچند حضرت ظلّ اللّهی بملاحظه پاس دولت صفویه، بیشتر در مقام منع و تأدیب آن جماعت درمی‌آمد، ایشان بمفاد «و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم» «۲» کمتر می‌شنیدند. با وجود اینکه عسس ۴۵۹ امر و نهیشان پا از چارادیوار دولت‌سرا بیرون نمیگذاشت، پیک جهانگرد قوت طامعه را

(۱) - در نسخه «و»، «ح»: «سحاب»

(۲) - سوره ۱۱. آیه ۳۷. معنی: «و نفع ندهد شما را نصیحت من اگر بخواهم که نصیحت نمایم برای شما»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸

در چهار حد جهان پویه‌زن، و جاذبه اشتها را در طلب جلب منافع، شحنه هر کوچه و برزن ساخته، بسنگ رسوایی و هرزه‌درایی حلقه کوب در دوست و دشمن می‌بودند، و آن حضرت بنا بر ضاجویی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان، و منع مفسدان و بداندیشان و بدگفتاران «۱» نموده بگفتار نرم تألیف قلوب درشت آن نفاق‌کیشان می‌کردند. مقصود اینک آن طایفه دست بد دخلی را از گریبان حال ولایت کوتاه سازند، تا آن حضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند. بعد از آن این اقتدار و حکمرانی بایشان ارزانی باشد. ولی چون ذات آن جماعت سرشته آب و گل غرض، و ترک عادت بفقوای «العاده کالطبیعه الثانیة» موجب مرض بود، از عین زیانکاری چشم از طمع خود نپوشیده، از مضمون «عزّ من قنع و ذلّ من طمع» غافل گشته، و کار دشمنان را یکسو گذاشته، در اخلاص دولت نادره می‌کوشیدند. القصة پادشاه والا جاه در باب توجه موبک جهانگشا بجانب اصفهان، مکرر بآن حضرت تأکید و الحاح شدید نموده، آن حضرت هرچند در برابر این گفتگو اقامه معاذیر ۴۶۰، و بیان موانع و محاذیر ۴۶۱ کرده، می‌فرمودند که مثل ابدالی دشمن قوی در هرات گذاشتن، و رایت عزیمت بدفع دشمن دور افراشتن، رویه حزم و مقتضای استقامت رأی و عزم نیست، اول بتنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت. شاه طهماسب این سخنان را ناشی از بهانه و دفع الوقت می‌شمرد، و اصرار را از حد برده، تا آنکه فیما بین چنین ممهّد شد، که آن حضرت از ارض اقدس، و شاه والا جاه از نیشابور بجانب سلطان آباد ۴۶۲ ترشیز ۴۶۳ حرکت کرده، در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته، باستعداد تمام متوجه هرات شونند. پس هر دو وارد سلطان آباد گشته، حضرت ظلّ اللّهی به تهیه کار سفر پرداخته، بعد از اینکه کوکبه والا در شرف حرکت در آمد، اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افزوده ۴۶۴، ترانه دیگر ساز کردند،\* و از

(۱) - در نسخه «و»، «ط» این کلمه وجود ندارد.



جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹

دایره موافقت خارج آهنگ ۴۶۵ گشته عزیمت مازندران نموده\* «۱»، با خود مخمّر داشتند، که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه خدیو بیهمال است، و محمد علیخان ولد اصلان خان باید نایب السلطنه و سردار عراق و آذربایجان باشد. بعد بحضرت ظلّ اللّهی پیغام فرستادند تا بنحویکه تعهد کرده‌اند متوجه هرات بشوند، و خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند. پس خدیو بیهمال از راه خواف و با خزر عازم هرات گشته، ماهیچه لوای فلک مسیر چند منزل راه را رشک‌فرمای منازل ماه منیر ساخت. اعیان دولت شاه والاجاه شروع باخلال کار خراسان، و دور و نزدیک را از خود هراسان کردند. از آن جمله باهالی بی‌گناه آن حدود خصوصاً بکسان و منسوبان جمعی که از ملتزمان رکاب معسکر نصرت اثر، و در موکب والا عازم سفر بودند، تعدی آغاز و دست تظاول دراز کرده، خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آن حضرت اندازند. آن حضرت چون رخ کار را چنین دیدند، از عزیمت سفر هرات منصرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند. امنای دولت شاهی باز از حرکت ناصواب خود متقاعد نگشته، بر سر قلعه کهنه‌مشکان «۲» ۴۶۶ که مابین سبزوار و نیشابور واقع، و بسکنای طایفه‌یی از بغایری ۴۶۷ اختصاص داشت حرکت کردند. توضیح این مقال آنکه: چون طایفه‌یی از بغایری سکنه آن قلعه سمت هوی‌خواهی بحضرت ظلّ اللّهی داشتند، و کارگران سرکار شاهی بتفریق و استیصال این نوع طوایف همت ناقص می‌گماشتند. بتحریک بعضی از اعیان قتل و تدمیر آن طایفه را نصب العین ضمیر ساخته، با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار، و قلعه را تصرف کرده، بنهب و اسر قلعگیان پرداختند. در خلال آن حال بعرض والا رسید که موسی نام دانگی، که از رؤسای ابدالی هرات بود، با جمعی از افغانه بتاخت ناحیه

(۱) - در نسخه «ط»، «ح» جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ب»، «و»: «سنگان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰

بیارجمند ۴۶۸ رفته، حضرت ظلّ اللّهی فی الفور بقصد سد راه آن طایفه تحریک لواء «۱» کرده، بعد از ورود بقدمگاه نیشابور، خبر قلعه کهنه‌مشکان مقروع سمع ۴۶۹ خدیو جهان گشته، بشاه والاجاه نوشتند: که مقصود ایشان تنبیه بغایری بوده، بوجه اکمل بعمل آمده است، چون همیشه تمنای تنبیه افغانه داشته‌اند، حال آن طایفه ددپای خود بدام افتاده، و بمیان معموره مملکت ما پا نهاده‌اند، در کهنه‌مشکان کاری باقی نمانده، جمعیت خود را برداشته بسبزوار بیایند که سر راه بر موسی گرفته شود. شاه طهماسب در جواب او نوشت که شما به کهنه‌مشکان نمی‌آئید که آب نیست، و ما هم بسبزوار نمی‌آئیم که غله و ذخیره نیست. معهذا اعیان آن دولت را از حکایت خوبشان تجربه حاصل نگشته، همان معامله سابق را پیش گرفته، مجدداً بتمامی اهالی ولایات خراسان احکام نوشته، فرستادند که آن حضرت را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند. آن حضرت چون از گلهای خودروی این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده «۲» و دیدند:

هر دم ازین باغ بری میرسد تازه‌تر از تازه‌تری میرسد.

فی الفور محمد حسین خان را به خوبشان فرستادند، که متوجه ضبط قلعه بوده، اگر از اکراد احدی خواهد که باردوی شاهی باعانت شاهوردی خان رود، بممانعت پردازد، و خود بتعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته، از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند، که ستیز با رعایا شایان شأن سلاطین نیست، از تقصیر آن طایفه درگذرید، چون جوابی بر وفق صواب نیامد، روانه کهنه‌مشکان گشته، وقتی بسروقت آنها رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجزکشی را

(۱) - در نسخه «و»: «لوای منصور»

(۲) - در «ط» این جمله وجود دارد: «نفاق کرده و از علف‌های هرزه این نوشته‌ها مشاهده عدم اتفاق نموده و»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱

تیز، و خنجر بیداد را خون‌ریز ساخته بعجزه قلعه گرم ستیز و آویز شده بودند. اعیان دولت درب قلعه را بر روی آن حضرت بسته، از در مخالفت در آمدند. حضرت ظل‌اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار، و برای گشودن درب قلعه آن روز چشم براه انتظار نشستند. چون کار از تحمل گذشت، توپ بر حصار دروازه بسته، بعد از آنکه صفیر گلوله با آواز بلند پیغام جنگ بآن طایفه ناخرمند رسانید، ایشان نیز بهیأت مجموعی از قلعه برآمده، پشت بدیوار قلعه آغاز شلنگ «۱» ۴۷۰ و انداختن زنبورک و تفنگ کردند.

اعلی‌حضرت شاه بعد از کروفرف که کوچه نجات را بن‌بست و سرگردن‌فرازی را پست «۲» دید، از میان آن گروه پرخاشجوی اسب اعتذار برانگیخته، بحضرت ظل‌اللهی پیوست، و شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول، و از رضای خاطر اقدس عدول نوزد. اما در اثنای اینکه حضرت ظل‌اللهی را ملاقات می‌کرد «۳» در سر اسب مهر خود را از بغل در آورده به محمد علی - خان تسلیم، و او را با اسم نیابت سلطنت مأمور عراق کرده، محرمان و غلامان خود را باطاعت او توصیه و تأکید نمود و شاهوردی خان، که محرک این مفساد و درصدد خیالات فاسد بود، فرار کرده، حضرت ظل‌اللهی شاه‌الاجاه را در نزدیک خود جا و مقام، و در بستر آسایش آرام دادند. اما امراء و اعیان را با محمد علی خان از حضور دور ساخته، همان شب جمعی از مقربان و غلامان شاهی بعزم فتنه‌انگیزی گریخته، بجانب مازندران رفتند. آن حضرت چون عدم وجود و حضور و غیبت آن طایفه را مساوی می‌دانستند، مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود. روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیگ افشار و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس، و خود بر سر راه موسی دانگی تا محولات ۴۷۱ ایلغار نموده، و در آنجا خبر رسید که موسی بیارجمند را تاخته،

(۱) - در نسخه «و»، «ح»: شلیک

(۲) - در نسخه «و»: «سرور گردنفر از را قوی دست»

(۳) - در نسخه «و»: «خفیه در سر اسب مهر خود را ...»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲

دو روز پیشتر از میانه قاین و محولات گذشته، و بطرف هرات رفته است.

لهذا موب والا- نیز مراجعت، و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد ۴۷۲، که متعلق به میرزا مهدی کلانتر اعراب غلیظی بود، گشته و کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن سیورسات باب تمرد گشود. پس غازیان بامر والا، که گرفتن شهرها مانند هلال در بند اشاره خم ابروی اوست، هجوم آور شده، قلعه را تصرف و کلانتر را سیاست کردند. و از آنجا مشهد مقدس مقرر کوکبه ظفر گردید. باز حضرت شاه‌الاجاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند.

### در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان و اکراد ترکمان در محل موسوم به گرمه خان ۴۷۳

چون بعضی از فتنه‌جویان هنگامه طلب طالب فرصت بودند که محرک سلسله فساد و رخنه‌گر دولت خداداد شوند، از آن جمله ترکمانیه تکه ۴۷۴ و یمرو و سالور ۴۷۵\* که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت ساکن بودند\* «۱»، بعد از وقوع این وقایع همه روزه بسمت مهنه و درون آغاز دست‌درازی می‌کردند. همای همایون‌فال لوای نصرت انتمای در موبک شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده، فرمان والا بعز نفاذ پیوست، که اکراد چمشگزک و قراچورلو درین سفر خیریت‌اثر، در معسکر انجم



حشر، حاضر شوند. آن طایفه، خصوصاً اکراد قراچورلو بتحریک محمد حسین خان حاکم چمشگزک سر از راه اطاعت باز زده، و رؤسای اکراد در سمت مانه ۴۷۶ و سملقان ۴۷۷ مشهور به گرمه خان بعزم فساد انعقاد جمعیت کامل کردند. چون موکب شاه والجاه متوجه سمت مهنه و درون بود.

ظهير الدوله ابراهيم خان را با رحيم خان گرايلى و قشون مزبور، بتنبیه آن جماعت مأمور ساخته، خود از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳

شدند، و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اکراد مجادله قوی، دست داده، اولاً اکراد مغلوب گشته، جمعی از ایشان مقتول، و هنگام شام که دلیران خون‌آشام بمعسکر خود برمی‌گشتند، طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آور شده، جنگ در پیوستند. این دفعه ابراهیم خان را پای ثبات و قرار، از جا رفته، شکست فاحش یافته، قرب هزار نفر از غازیان در آن معرکه بمعرض تلف درآمدند.

ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور بقلعه یوزباشی ۴۷۸ رسانیده، تحصن جست. رحیم خان و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و بخانه‌های خود عزیمت کردند. ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته دانست، از قلعه مزبور بجانب قلعه راز شتافت.

در خلال آن احوال رایت نصرت آیت تا پل داغی خان «۱» ۴۷۹، که در دشت قبچاق واقع است، رفته از قتل و غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بودند، که در عرض راه این خبر بسمع خدیو جهان‌دار رسید. با وجود اینکه حدود مانه و سملقان و درون مشتمل بر کوهستانات سپهر نمود و برف راهها را مسدود کرده بود، تردد بر سواره بسیار دشوار می‌نمود، آغروق ۴۸۰ را از راه نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و جنود باشاره والا از راه جبل گرماب «۲» ۴۸۱ بر سر اکراد ایلغار، و همه پیادگان را بشکستن و کوبیدن برف مأمور ساخته، و بر اثر پای ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده، وارد سملقان و گرمه خان گشتند. ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه راز عازم خدمت خدیو گردن‌فراز و از روی خجالت جبهه‌سای نیاز شدند. چون از برادر والا گهر سوء‌تدبیر و از محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور آمده بود. بنابر انتظام ضوابط ریاست و مقتضیات قوانین سیاست امر والا بحبس هر دو صادر گشت و

(۱) - در نسخه «و»: بیلخان داغی. در نسخه «ط» تا «بلخان داغی».

(۲) - در نسخه «و»: «و خود با شاه والجاه از راه چپلی گرماب»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴

اکراد نیز در مخاصمت اصرار ورزیده، و تا چند روز هرروز از قلاع و سقناقات خود برآمده، آتش جنگ می‌افروختند. و از آن معاندت سوای خسران چیزی نمی‌اندوختند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده، ناچار متعهد خدمت و چاکری، و متقبل «۱» اطاعت و فرمانبری گشته، عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا، تمامی سرکردگان برسم گرو کوچیده، روانه ارض اقدس شوند. آن حضرت نیز بر وفق استدعای عمل، و بجانب ارض اقدس نهضت، و در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند، و تمامی معارف اکراد برطبق تعهد کوچهای خود را آورده در مشهد مقدس اقامت، و در مقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند، و از آنجا رحیم خان گرایلی را بدرگاه معلی طلب فرموده، بایالت استرآباد فایز، و سرافراز

ساختند.

### در بیان شورش استرآباد و نهضت حضرت ظلّ اللّهی بآن سمت و مقتول شدن ذو الفقار خان بتیغ قهرخدیو زمان

سابقاً سمت تحریر یافت، که در روزیکه مقدمه کهنه‌مشکان واقع شد، شاه والاجاه مهر خود را از بغل درآورده، آویز گردن اختیار محمد علی خان ساختند. محمد علی خان با فوجی از غلامان و خاصان شاهی، که حاجب سطوت ظلّ اللّهی چوب طرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود، وارد بسطام گشته، ذو الفقار خان بنی عمّ خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استرآباد گشت. بعد از چند روز کار استرآباد باخلال اضداد بنزاع و فساد انجامید. و مهم او در آن ولایت رونق نیافت. لذا ایالت را به اللّهِ قلی خان قاجار تفویض کرده، بجانب مازندران شتافت. مقارن آن رحیم خان گرایلی که از جانب حضرت ظلّ اللّهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود، وارد استرآباد، و اللّهِ قلیخان عازم هزار جریب ۴۸۲ دامغان گشته، از آنجا جمعی

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «و متر صد فرمانبری و نوکری»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵

از قاجار را با خود متفق ساخته، مراجعت، و چون در این میان بتحریک اهل فساد ماده نزاع اشتداد یافته، و کار بجایی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته، بنهب اموال و قتل نفوس یکدیگر می‌پرداختند، رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم گرایلی، و اللّهِ قلیخان داخل استرآباد گشته، کس روانه مازندران، و ذو الفقار خان را که یار و مددکار خود می‌دانست، بداد خواست. او نیز بجمعیت تمام آمده، دست تعدی بر دور و نزدیک گشاد.

بعد از چندی سرپنجه هوس ایالت گریبانگیر خاطر ذو الفقار خان گشته «۱» چون اللّهِ قلی خان را مخل و مدعی خود می‌دانست او را گیرانیده، شب گوسفندوار مذبوح ساخت. بعد از اینکه این حرکت بسمع خدیو کامگار رسید، بعزم دفع آن ماده فساد افتاد. با جمعیت زیاد بسرعت برق و تندی باد عازم استرآباد گشته، چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذو الفقار خان را گوشمال داد، چنانکه دأب ۴۸۳ یال‌بندان ۴۸۴ میدان لاف و خودفروشان بی‌مایه بازار گزاف است، توپخانه را از راه پس براه انداخته، خود بعزم استقبال پیش آمد، اما از خارج شهر قیقاج انداز ۴۸۵ سهم صلابت گشته، بعد راه را کج کرده، یکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخته بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام خبر فرار او بعرض والا- رسید. پس کس بآوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت، روانه ساختند. چون در آن اوان ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق اظهار بغی ۴۸۶ و نفاق «۲» می‌کردند. تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استرآباد کرده، خود از راه دهنه «۳» ۴۸۷ مرکب ایلغار را تیزتک، و در یک شب از بسطام وارد کنار اترک، و فوجی از آن گروه بدرگ را، عرصه بلارک ساخته، وارد استرآباد شدند.

بعد از پنج شش روز موکب شاهی از مشهد مقدس بتعجیل وارد شده، آن

(۱) - در نسخه «ح»: «بعد از چندی سرپنجه هوس ایالت گریبان خاطر ذو الفقار خان را گرفته.»

(۲) - در نسخه «و»: «شقاق»

(۳) - در نسخه «ب» و «و»: «کفشگری»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶

حضرت متوجه مازندران گشتند و شاه طهماسب را در اشرف ۴۸۸ متوقف ساخته، خود با جیوش بحر خروش «۱» عازم بارفروش ۴۸۹ گشتند. محمد علی خان که از توجه موکب منصور اندیشه‌مند، و بسمت آمل ۴۹۰ رفته بود. بعفو خطاپوش آن حضرت

مستظهر گشته، باز آمد. چون ذو الفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان، پیشخانه ۴۹۱ صبر و قرار را بکوهستان لاریجان ۴۹۲ فرستاده بود. لذا مقرر شد که حکام و اهالی گیلان راه فرار بآن خیره‌سر گریز پای مسدود نمایند. مشار الیه که کوچه گریز را بسته یافت، روی عزیمت برتافت، و با جمعیت خود بصولت شیر و جرأت موش بجانب بارفروش شتافت. هر چند که درباره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور می‌بود، لکن آن کم‌عقل زیاده‌سر، غرور از دماغ بیرون نکرده، با جماعت اطرافی در کمال رعنائی و خودنمایی عزم آمدن کرد. در حین ورود شروع بشلیک «۲» و انداختن زنبورک و تفنگ کرده، طنطنه شوکت خود را گوش زد دور و نزدیک ساخت. چون این حرکت از رویه ادب دور و آثار فساد از ناصیه حال او جلوه گر عرصه ظهور بود. بعد از ورود پیشگاه حضور، دوش «۳» او را که هوای سرگرانی در سر داشت از بار سر سبک ساختند. و بنا بر آنکه خوار ۴۹۳ و ورامین ۴۹۴ طهران در تصرف افغانه بود، جمعی را بمعابر و شوارع آن سمت تعیین، و فوجی را بسرکردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت راه سمت سمنان، و حسین قلی خان زنگنه را بسررداری گیلانات که در تصرف روسیه بود، مأمور و مقرر ساختند که باتفاق اوغورلو خان زیاد- اوغلی، در منتهای ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان پردازند. چون عزیمت سفر هرات در خاطر آن حضرت تصمیم داشت، بعد از آنکه رخنه گران فتنه‌جو را از عرصه دولت زایل، و از انتظام مهام مازندران فراغ حاصل

(۱)- در نسخه «ح»: «حضرت ظل‌اللهی خود با جیوش بحر خروش»

(۲)- در نسخه «الف» و «ه»: «شلنگ»

(۳)- در نسخه «ح»: «دوش او را از بار سر راحت ساختند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷

کردند. ایلچی بطلب گیلانات فرستاده، رحیم خان را در ایالت استرآباد تمکن داده، امر فرمودند که با سپاه استرآباد و گرایلی در ابتداء نوروژ بموکب فیروز ملحق شوند. چون حرم محترم حضرت شاه در ساری می‌بود تدارکات لایق بجهت سرکار خاصه و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده، پادشاه را در مازندران گذاشتند که متعاقب در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند. پس عطف عنان بجانب خراسان کرده، توپخانه را از راه اسفراین و خوبوشان روانه، و خود از راه جاجرم و نیشابور ایلغار و ارض اقدس را مقرر کوبه منصور ساختند، متعاقب آن حضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مأموره در ارض اقدس بآن حضرت در پیوستند.

## در ذکر وقایع تخاقوی نیل سال هزار و صد و چهل و یک هجری و نوروژ فیروز این سال

### اشاره

در هیجدهم شهر شعبان المعظم، نقل کوبه تیر اعظم بسر منزل حمل گشته، خدیو ۴۹۵ بهار سناز و برگک یساق ۴۹۶ گلزار کرده، گردن‌فرازان گل را بخود ۴۹۷ و مغفر ۴۹۸ غنچه و ازهار، و درع و جوشن حضرت ۴۹۹ و خرمی انوار ۵۰۰ سر برآراست. سپاه شکوفه را مقدمه الجیش «۱» لشکر اردیبهشت‌ماه نموده، لوای جهان آراییی از سرو سهی برافراخت. یلان قوی شاخ اشجار از دوحه ۵۰۱ و اغصان تیر و سنان تیز نمودند.\* چیره‌دستان چنار از اوراق مطری ۵۰۲ پنجه خصم افکنی گشودند\* «۲». لاله سپر سیاه بر دوش افکند و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت.

تیرکش بندان درختان از شاخه‌های کج و راست تیر و کمان برداشتند. و نیزه‌داران چمن سنانهای مشکین کلاله ۵۰۳ برافراشتند. تفنگچیان پلنگینه- پوش ابر آزاری ۵۰۴ گلوله‌های قطره بر قالب برگک گل ریختند. و آتشباران برق توپهای رعد را بر عراده گردون

کشیدند. جنود فروردین بادپایان سبک خیز

(۱) - در نسخه «ح»: «طلایه دار»

(۲) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۸

نسیم را بمدافعه لشکر بهمن برانگیخت. و خطّه گلزار را که از انقلاب زمان مقام افغان زاغ و زغن گشته بود، از اضداد بیگانه پرداخت، و محل نغمه - سرایی قمری و عندلیب ساخت. \* معموره چمن بتازگی پایتخت سلطان بهار و مقرّ قزلباشیه گل گردید. \* «۱» مجلس جشن و عیش با سران سپاه و عظمای جیش آراسته گردید. بعد از اتمام سور و سرور بر تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند، و هریک از دلاوران عرصه رزم را با عطای نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش، بهره مند نوازش و بخشایش ساختند.

### در ذکر احوال طایفه ابدالی و تبیین مقدمات استیلای ایشان

مجملی از احوال افغانه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت، که در محرم سنه ۱۱۳۵ هجری قمری محمود غلیجایی بر اصفهان مستولی شد، و محمد خان افغان که در آن اوان حاکم هرات بود بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بضیق محاصره انداخته، و بالاخره اطراف و نواحی را تاخته، رایت عزیمت را منکوس ساخت. بعد از ورود او به هرات افغانه بر او شوریده، ذو الفقار خان ولد زمان خان را از شورآبک ۵۰۵ آورده، در هرات حاکم ساختند در سال ۱۱۳۷ هجری رحمن خان ولد عبد الله خان، که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود، بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته، احداث نفاق و نزاع کرد. تا اینکه افغانه برای اطفای نایره شر، ذو الفقار خان را بجانب باخزر، و رحمن خان را بسمت قندهار و فراه، روانه کرده، الله یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت هجری از ملتان آورده، بر مکمن «۲» حکومت مکین ساختند. چون عبد الغنی علی کوزائی «۳» که سمت هوی خواهی ذو الفقار خان را داشت و از الله یار خان متوحش بود، چند وقت مدارای وحشت آمیز کرده، عاقبت

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»، «ح»: «مکان».

(۳) - در نسخه «و»: «علیکوزانی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۹

پرده از روی کار برداشت، و ذو الفقار خان را از باخزر آورده، رایت نفاق برافراشت. شش ماه نایره جدال اشتعال داشت تا اینکه افغانه دامن از اطاعت هر دو درچیدند و ذو الفقار خان را بجانب ماروچاق فرستاده، و الله یار خان را بجانب فراه. هریک محال و ناحیتی را مالک شدند و افغانه بی حاکم و سرکرده بسر می بردند، تا اینکه خبر توجه موکب منصور گوشزد ایشان گشت. ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش کرده، فراه را به ذو الفقار خان و هرات را به الله یار خان اختصاص داده، ب فکر تدبیر کار افتادند. در سال هزار و صد و چهل و یک هجری مطابق تخاقوی ئیل حضرت ظلّ اللّهی آهنگ سفر هرات کرده، رایات معلی بعد از اجتماع عسکر، در روز چهارم شوال - المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته بود از ارض اقدس حرکت کرده، النکگ یاقوتی ۵۰۶ را که از سبزه زمردین طعنه بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران لعل «۱» خفتان ساختند. و از آنجا کوچ «۲» بر کوچ عازم مقصد

گشته، در تربت جام چند روز رحل اقامت انداختند. در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افغانه آمده، در باخرز قلعه فرمند آباد ۵۰۷ را محصور کرده‌اند.

حضرت ظلّ اللّهی با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار بتعجیل تمام ایلغار نموده، بعد از ورود بآن مکان معلوم شد که افغانه برگشته‌اند. باز به تربت جام مراجعت، و تحریک لوای آسمان‌سای کرده در منزل کاریز ۵۰۸ بترتیب تیپ و قراول ۵۰۹، و تعیین طرح ۵۱۰ و هراول، و آرایش ساقه وصول، و تسویه میمنه و میسر و قول ۵۱۱ پرداختند. شب که قراول ماه، با دیده و ران روشن ضمیر انجم بدیده بانی معابر مدارات فلکی، بر فراز این نیلگون حصار برآمد «۳». جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مأمور، و خود نیز بعد از طلوعه فجر، اعلائی لوای منصور کرده، قراولان خبر رسانیدند، که اللّهی یار خان با جمعیت و ازدحام

(۱) - در نسخه «ط»: «آهن خفتان».

(۲) - در نسخه «ح»: «و از آنجا عازم مقصد گشتند».

(۳) - در نسخه «ط»: «شب که قراول ماه و انجم بدیده بانی بر فراز آسمان برآمد».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۰

تمام وارد کوسویه شده، آن حضرت اولاً- برای استمزاج ۵۱۲، شرحی برؤسای ابدالی نگاشته، کلک را صلاح‌انگیز و ایشان را باطاعت ارشاد و تحریض نمودند، ولی آن جماعت جواب را حواله بزبان شمشیر تیز کردند. روز دیگر سر حوض دغارود ۵۱۳، مضرب خیام سپهر نمود گشته، طلایه‌داران مریخ‌صوالت، و پاسبانان کیوان‌مهابت، آن شب پیاسداری دامن بر کمر زدند. افغانه آمده رباط دیوار پشت کافر قلعه را حصن خود ساخته بسدّ راه پرداختند. پس موکب مسعود از دغارود نهضت و از نیمفرسخی قلعه بجانب کوسویه منحرف گشته، افغانه لابد ترک سبیه و سنگر، و آهنک مقابله لشکر نصرت اثر کردند. چون بنحویکه سبق ذکر یافت، طایفه افغانه بجنگ قزلباشیه دلیر و بروباه بازی شیرگیر شده «۱»، بر اهل ایران استعلاء، و بر ولایت استیلاء داشتند. آن حضرت میخواستند که نخست مجاهدان غازی، سپاهیان با آن طایفه خیره‌سر دست بازی نموده، بعد از خودآزمایی قدم بمیدان کین گذارند، و بسرانگشت سنان جانستان پرده پندار از رخ کار آن طایفه بردارند. لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته، جمعی از سواران نیزه‌گذار، و یکه‌تازان عرصه گیرودار را، در برابر قول همایون، بعنوان طرح تعیین، و بقانون سپاهیگری هنگامه‌آرای معرکه کین کردند. افغانه اول بجانب میمنه حمله‌ور گشتند، پیادگان طرح بکمک میمنه درآمدند جنگ در پیوست. در آن اثنا جمعی از افغانه دست بشمشیر، بجانب پیادگان هجوم آور شده، داخل ایشان گشته، خیرگی را از حدّ برده، پیادگان را پس نشانند. از برگشتن ایشان، دلیران نیز سررشته جنگ را از کف گسسته، نزدیک بود که وهنی رو دهد. که مقارن آن آیت فتح الهی، یعنی حضرت ظلّ اللّهی، با شمشیر تیز بعرصه ستیز، تکاورانگیز گشته، یکنفر از پیشتازان آن فرقه را بخاک هلاک انداخته، بآب تیغ جانسوز آتش جرأت

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «روباه بازی چرخ شیرگیر شده».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۱

خصم بادپیما را ساکن ساختند. اگرچه از روی تحمل و شکیب، بنهیب مهیب افواج پیاده را بمیدان رانده، سواران افغان را از پیش برداشتند، اما پای راست آن حضرت که سرکوب سرکشان جهان بود، زخم نیزه برداشت. چون شب بر سر دست آمد، کوبه ظفرقرین در همان مکان و افغانه در حوالی قلعه کافر قلعه نزول کردند، باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود، آن شب جیوش بحر خروش از بی‌آبی اندک بی‌تابی کردند، و بحفر چاه آب بر آتش عطش افشانند. روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعه ظلمت لیل،

کوس رحیل ۵۱۴ کوفت و بجانب غرب میل کرد. افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته، در یک سمت آب هری رود ۵۱۵، و اردوی همایون نیز متعاقب ایشان رفته در طرف دیگر رود فرود آمدند. آن روز از هیچ طرف اقدام بجنگ نشد، و اراده اقدس آن بود که روز دیگر بزم کوسویه لوای ظفر افزاند. سحرگاهان چون توپ اژدر دهان افق گلوله آتشبار مهر را از دهن درانداخت، و عرصه جهان را از سیاهی سپاه ظلمت شب پرداخت. معلوم شد که افاغنه در شب توپخانه خود را بمحاذی اردوی نصرت قرین آورده، مهیای جنگ گشته‌اند. پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از ممر رودخانه، و جمعی از جانب میمنه هجوم آور شده، بدستور روز پیش آغاز خیرگی، و اظهار چیرگی کردند، و تفنگچیان پیاده را که مستحفظ آن سمت بودند، از جا برداشتند. در آن اثنا باز یکه‌تاز میدان دلاوری، و طنطنه‌پرداز معرکه سروری، اعنی جناب نادری مانند شیر غران با شمشیر بران، خود را بقلب سپاه آن گروه زده، ایشان را از میان پیادگان دور، و مفاد آیه کریمه «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (۱) را بظهور آوردند. تا هنگام ظهر نیران قتال اشتعال داشت، بعد از ظهر شکست فاحش باحوال آن طایفه راه یافته، و جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته، و بقیه السیف (۲) روی برتافته، عیال و اطفال خود را که

(۱) - سوره ۹، آیه ۳۹، معنی: تا جدا کند خدا پلید را از پاکیزه

(۲) - در نسخه «ح»: «آنچه از عسکر مانده بود»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۲

در قلعه‌جات سر راه بودند برگرفته، ردیف خود ساخته، تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند. عساکر فیروزی مآثر داخل کافر قلعه شده، شروع بنهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه لثام ۵۱۶ کردند، و توپخانه و نقاره‌خانه آن جماعت بدست آمد. حضرت ظل الهی از منزل رباط چرخه ۵۱۷ شاه طهماسب را با آغروق، و توپهای بزرگ بقریه شاده ۵۱۸ روانه، و خود با توپخانه جلو از راه تیریل ۵۱۹ عازم هرات شدند.

الله یار خان و افاغنه مجددا جمعیت خود را درست کرده، مابین شهر و رباط پریان ۵۲۰ دو فرسخی شهر باستقبال آمدند. نخست سفیری با عریضه‌ای مشعر بر صلح بخدمت والا فرستادند. بعد از لمح‌ای ۵۲۱ از راه تزویر برآمده، از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره میل، و بقاعده افغانی عده کرده، سگی را کشته، بسمت شیران بیشه وغانداختند. بعد از خودساختگی‌ها بهیأت «۱» مجموعی با شمشیرهای آخته، در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته، پیادگان جلو در آویختند. خیرگی آن جماعت بجایی انجامید که کار از تفنگ و تیر گذشته بجنگ با کارد و شمشیر رسید. از ابتدای طلوع مهر گیتی فروز، تا نیمروز بوارق تیغ و خنجر دلدوز خانمانسوز می‌بود. هزار نفر متجاوز از آن گروه بضر ب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده، تتمه با قلب آتشناک، تندتر از باد بجانب کوشک باد صبا ۵۲۲ شتافتند. هرچند که مقام اقتضای تعاقب می‌کرد اما مراعات رویه حزم مانع آمد واحدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد.

همان رزمگاه موقف کوبه عز و جاه گشته، همینکه آشوب جنگ فرو نشست، باد شدیدی برخاست\*، بحدی که نزدیک بود کره خاک بباد و عالم امکان عناصر از یاد رود «۲»\* دو شبانروز طرفین از کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کردند. روز سیم که شدت باد و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت. باز از جانب

(۱) - در نسخه «ح»: «بحالت جمع»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره افتاده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۳



الله یار خان آدم آمده، طریق مصالحه جست. آن حضرت بزبان حال فرمودند:

«تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد»

پس فرمودند مادام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته. تعهد خدمت سگالی نکنند، شاهد مصلحت در آئینه حصول صورت‌پذیر نیست. پس از جانب الله یار خان عبد الغنی علیکوزائی، و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آن حضرت نیز مسؤول آن جماعت را قبول، و بجانب مویزک ۵۲۳ عطف عنان ظفر شمول کردند. روز دیگر خبر از الله یار خان و عبد الغنی ابدالی که سرکردگان معتبر بودند، رسید، مشعر بر اینکه: ذو الفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده، آن طایفه باین اطمینان از معاهده و استیمان پشیمان گشته‌اند. بعد از رسیدن این خبر آن حضرت هزار نفر از دلیران معرکه رزمجویی را بسمت فراه که راه «۱» ذو الفقار خان بود، روانه و قریه شکیان ۵۲۴ را مخیم اردوی همایون ساخته، و دو روز در آن مکان رحل شکیایی انداختند. اما ذو الفقار خان شب در ظلمت لیل از پشت شکیان گذشته، در کمینگاه کین نشست. روز سیم باز جمعیت افغان نمودار، و الله یار خان با فوجی از جانب شرق آتش افروز نایره حرب و پیکار، و ذو الفقار خان نیز با جمعی انبوه از کمین کین درآمده، بر سر اردوی همایون رفته، متوجه کارزار گشت.

حضرت ظلّ الهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذو الفقار خان مأمور و او را بتیر دلدوز و سنان جانسوز از سر بنه دور کردند، از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ، و زخم تیر و شمشیر گشتند. هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ بازداشته، در حوالی قلعه‌ای موسوم به یادگار ۵۲۵، در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند. روز دیگر که کوبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه‌گری کرد «۲».

(۱) - در نسخه «و»: «مقر»

(۲) - در نسخه «ج»: «که کوبه زرین فام مهر از بام سپهر آغاز جلوه‌گری کرد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۴

آن حضرت کس فرستاده، شاه والاجاه را از شاده آورده، با بنه و آغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل شکیان گذاشته، دوباره بجانب هرات اعلای لوای نصرت فرجام کردند. افاغنه باز مابین کوشک باد صبا و شکیان بتهیجه جنگ پرداختند. بعد از تقارب ۵۲۶ فتنین ۵۲۷، بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله‌ور گشتند از این طرف بشلیک توپ و تفنگ عرصه رزم را از کثرت کشتگان بر جلوه‌گاه خیول تنگ کردند. صبحگاهان که مهر زرین لوا ماهچه فلک‌فرسا را نمودار ساخت، چند نفر از افغانان وارد، و از جانب الله یار خان طالب صلح و امان شدند. آن حضرت فرستادگان را باز گردانیده پیغام دادند تا مادامی که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند، تا یکنفر از غازیان را جان در تن و رمق در بدنست، ترک رزم، و فسخ این عزم نخواهد شد. بعد از آن جمعی از رؤسای آن طایفه شرفیاب خدمت سرور گردن‌فراز، و از روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشتند، و عرض کردند که افاغنه غلیجائی و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بوده‌اند، اما غلیجائی مصدر خیانت گشته، اولاً قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه سلطنت است، تصرف کرده، و ابدالی مدتها بهوی خواهی ایران باغلیجایی در مقام جنگ و جدال بوده است. اگر بمقتضای فتوت بیش ازین بسفک دماء ۵۲۸ راضی، و در مقام مؤاخذه اعمال ماضی نبوده، عطف عنان ظفر توأم «۱» کرده و تنبیه طایفه غلیجایی را اهم و اقدام دانند، بعد از تنبیه آن جماعت گروه ابدالی زیاد بر سابق درصدد ایلی و اطاعت خواهند بود، و حلقه بندگی بر دو گوش و غاشیه ۵۲۹ خدمت در دوش خواهند کشید. هرچند که این معنی مخالف رأی شاه والاجاه و اعیان دولت او بود. اما آن حضرت مسؤول آن طایفه را موقع قبول بخشیده، ایشان را رخصت انصراف و عنان عزیمت را بجانب شکیان انعطاف دادند. روز دیگر بیست سی نفر از عظمای ایشان، با پیشکش و هدایا شرف‌اندوز تقبیل ۵۳۰ رکاب فیروز‌نشان گشته، بخلاص ۵۳۱ فاخره بهره‌مند، و چند نفر

(۱) - در نسخه «ط»: «الزم»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۵

از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته، حکومت هرات به الله یار خان استقرار، و رقم حکومت با اسم او عزّ اصدار یافت. پس فارسی زبان را که در قلعه جات توابع هرات بودند، با طایفه جمشیدی ۵۳۲ سکنه باد غیسات کوچانیده، بمحال جام و لنگر ۵۳۳ و نواحی ارض اقدس فرستادند. مقارن آن احوال، عریضه‌ای از جانب الله یار خان رسید، مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بودند، فراه را تاخته و اسیر و غنیمت بسیار بدست انداخته‌اند، از جمله اسراء جمعی زنان و اقارب ذو الفقار خانند، استدعاء می‌رود که اسرای مزبور بایشان رد شود. فرمان والا با طلاق اسرای او عزّ اصدار یافته، در چهارم ذی الحجه الحرام آن سال آن حضرت بفیروزی و اقبال، وارد ارض ارم تمثال گشتند. مدت سفر مزبور تا روز ورود به مشهد مقدس دو ماه «۱» اتفاق افتاد. ۵۳۴ از آنجا مجدداً خلایع فاخره با شمشیر مرصع، برای الله یار خان ارسال، و او را بنوازشات مشفقانه مستمال ۵۳۵ ساختند.

### در بیان حرکت اشرف غلیجایی از اصفهان بجانب خراسان و وقوع جنگ فیما بین او و حضرت ظل الهی در کنار آب مهمان دوست و انزمام او

بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوبه منصور گردید و روز عید اضحی عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود دادند. مطمح نظر ۵۳۶ والا آن بود، که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دشت رفته، موسم بهار را در استرآباد منقضی سازند، و نزدیک برف «۲» حاصل ۵۳۷ لوای مملکت گیری بجانب اصفهان افزانند. بمفاد «اذا اراد الله شیئا هیئاً اسبابه». چون حکم قضا در سرانجام لوازم دولت همه جا بر اراده آن حضرت سبقت گزین، و هر تمنایی بمحض خطور از خاطر اقدس بحصول و تیسر ۵۳۸ قرین بود. بمضمون اینکه:

(۱) - در نسخه «و» و «ح»: «شصت روز»

(۲) - در نسخه «و»: «نزدیک بحاصل»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۶

«صید را چون اجل آید سوی صیاد رود.» سرپنجه تقدیر گریبان خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته، خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید، و آن خون گرفته نیز لذت ضربدست خراسانیان را چشیدنی شد.

توضیح این مقال آنکه: بعد از نهضت لوای فلک سا بجانب هرات و شیوع این خبر در اطراف ممالک، اشرف غلیجایی که متصدی امر سلطنت بود چون عرصه را خالی و خدیو بیهمال را مشغول کار ابدالی دید، با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور، روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق ایت‌ئیل، بحدود خراسان رایت افزاز پیکار شده، بفاصله چند روز که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده، و مرکب تیز گام بهادران ۵۳۹ چون اشهب زرین لگام مهر و شبرنگ ماه روی طویله و آسایش و آرام ندیده بود، که این نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسیده، فرامین قضا آیین باجتماع لشکر نافذ، و توپخانه را از راه سر ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته، خود باتفاق حضرت شاه در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزواری تحریک لوای اژدهاپیکر کردند. اشرف نیز از آنطرف تا سمنان آمده، اولاً بر سر قلعه میر سید علی قاضی ۵۴۰ سمنان که در آن نزدیکی بود رفته، قلعه او را تصرف، و قاضی را بدست آورد و از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت. حضرت ظل الهی بمجرد استماع این خبر باحتیاط اینکه مبادا «۱» اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند، بوساطت چند نفر از افشار و قاجار استرآباد خبر



نزد اهالی آنجا فرستاده و آنها را از اخبار توجه موبک همایون، قرین اطمینان ساخته، و بر ثبات قدم و صیانت قلعه تأکید نمودند. بعد از سبزوار بطریق ایلغار مرحله پیمایش گشتند.

اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشت، «۲» و سیدال افغان را که سردار

(۱) - در نسخه «ح»: «شاید»

(۲) - در نسخه «ح» این جمله اضافه است: «بالفور لشکر را جمع و سیدال افغان را»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۷

و مقدمه الجیش او بود، بر سر توپخانه روانه کرد. در حینی که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر دشتی ۵۴۱ من اعمال بسطام شد. از آن طرف نیز دو فرسخی قلعه مزبور مطلع ماهچه اعلام ظفر فرجام گشته بود. سیدال از بسطام بلد گرفته بیک فرسخی قلعه آمد، و از آمدن موبک منصور آگاهی یافت، از آنجا بلدها را کشته روی برتافت. در هنگامی که شهر بند بسطام مقرّ کوکبه انجم احتشام «۱» گشت، بسبب کثرت و ازدحام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود. سیدال با افاغنه شیخون بر سر توپخانه آورد، ولی کاری نساخت، و بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت. پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مؤمن آباد ۵۴۲ دامغان گشت، سیدال از مؤمن آباد روانه مهماندوست، و اشرف هم از سمنان پیش آمده در مهماندوست ۵۴۳ بیکدیگر پیوستند. روز شنبه ششم شهر ربیع الاول دو سیل بلا درجوش، و دو بحر موج در خروش آمده، در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته، بمقابله یکدیگر شتافتند. در آن روز آن حضرت تمامی لشکر فیروز را یک قول قرار داده، تفنگچیان پیاده را که هریک با سام سوار برابر بودند، فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج ظفرپژوه، و دلیران انجم شکوه، بهمان نهج گروه گروه، در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده، بدون امر همایون از جا در نیایند، و دست باستعمال آلات حرب نگشایند- «۲» زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهد عزمش بسکون بحر اشارت نماید موج لنگردار طوفان شود، و هنگامی که به جنبش کوه گرانیامیه امر نماید صخره صماء ۵۴۴

(۱) - نسخه «ط» این عبارت را اضافه دارد «و خداوندگار نیکو فرجام»

(۲) - در نسخه «ب» و «و» این قسمت که بین دو خط آمده چنین است: «الحق در مقامی که سپه آرای عزمش بترتیب قوانین رزم لوای قرار افرازد بنهیب حادثه دهر احدی گام از مقام مقرر نتواند گذاشت، و هنگامیکه سیاست شاملش بضبط رسوم حزم پردازد بصدمه چرخ ستیزه کار کسی قدم از جای خویش نتواند برداشت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۸

سبکتر از ریگ روان شود، و در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق را قوت و قدرت چخماق زدن نباشد- افاغنه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده، از سه جانب جلوریز و با تیغ‌های کشیده، و سنانهای تیز، بجانب قول تکاورانگیز، و مشغول ستیز و آویز شدند. جمعی از جوانان نامی ایشان، که همیشه در معرکه جلادت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند، پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر روی به تیپ حمله ور گشته، همین که بتیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش دست، بدستاری سوار فتیله امر والا را برسم سر گوش بگوش توپ رعد خروش رسانیدند. از تراکم بخار آسمان آثار «یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» «۱» آشکار کرد، و زمین آیه «يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» «۲» بر گروه خصم پدید آورد.

گلوله توپ آن یکه تازان عرصه بی باکی را، با چند نفر زنبور کچی و شتران زنبورک، که بخط مستقیم در محاذات توپ بودند، از پیش برداشت.

افغانه از مشاهده این حال مانند توپ آتش بجان افتاده، دود از نهادشان برآمد. آن طایفه از هر طرف که هجوم آور شدند، خود را در دریای آتش شناور دیده، بجانب تیپ خود شتافتند. پس قول همایون بهمان ضابط و ترتیب متوجه تیپ افغان گشته، بتوپ دیگر علمدار ایشان از پا درآمد.

اشرف چون لوای اقبال را سرنگون دید، «۳» دم را علم کرده، توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته، مانند بخت خود برگشته، روبگریز نهاد.

در آن روز از سه ساعتی روز تا عصر تنگ، نوایر جنگ و بوارق توپ و تفنگ فروزان بود. جمعی کثیر از افغانه و عظمای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند. هرچند کمیت تیزگام دلیران، بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می کرد، ولی چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ نبودند ۵۴۵، حضرت

(۱) - سوره ۴۴، آیه ۱۰، معنی: «روزی که آید آسمان بدودی آشکار.»

(۲) - سوره ۴۴، آیه ۱۱، معنی: «فروپوشد مردم را این شکنجه ایست دردناک.»

(۳) - در نسخه «خ» این عبارت وجود دارد: «قامت را خم و»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۹۹

ظَلَّ اللّٰهِي ايشان را عنانداري نموده فرمودند: که هر وقت ضمير و واردات غیبی مقرون بصلاح داند، بتعاقب مأذون خواهم ساخت.

### در امور چندی که در آن حال بوقوع انجامید:

بعد از شکست افغان، که رایت عزم اشرف نگونسار شد، موکب جهانگشا وارد دامغان گشت. از آنجا که رأی جهان آرایش آئینه صورت نمای امور آینده، و پرتو حال ماضی و مستقبل بر پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدسش تابنده است، سرپنجه بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده، از همان مکان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان برسم سفارت روانه روم فرمودند.

پس رأی گیتی آرای همایون اقتضاء کرد، که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند. بآن عزیمت متوجه منزل آهوان ۵۴۶ گشته، در اثنای راه با شاه والجاه مشغول مکالمه بودند، گفتگوی حقانیت آمیز حضرت ظَلَّ اللّٰهِي بمفاد «الحقّ مرّ» بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده، نقاره خانه و خاصان خود را از موکب فیروزی کوکب جدا کرده، از روی خشم و قهر بجانب تویه - دار ۵۴۷ روانه شدند. آن حضرت گامی چند رفاقت کرده، هرچند نصایح مشفقانه «۱» القاء کردند مفید نیفتاد. پادشاه آن روز وارد تویه دار شده، آنجا رحل اقامت انداختند. حضرت ظَلَّ اللّٰهِي محمد علیخان و سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند، بارشاد «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» «۲» روانه ساختند، که بهر زبانی که باشد او را از سر طیش ۵۴۸ باز آورده، برگردانند. دو روز در سمنان بانتظار شاه والجاه توقف کرده، پادشاه نیز از خمار غیظ غلیظ افاقه حاصل کرده، باز گشته، از گرد راه بخیمه حضرت ظَلَّ اللّٰهِي شتافته، بذیل اعتدال غبار نقار از آئینه خاطر یکدیگر زدودند. پس آن حضرت به حسینقلی خان زنگنه سردار، و اغورلو خان چرخچی باشی ۵۴۹، که در سمت

(۱) - نسخه «ح» این جمله را اضافه دارد: «و اظهارات پدرانه»

(۲) - سوره ۲۰، آیه ۴۷، معنی: «پس بگوئید مر او را گفتاری نرم.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۰

گیلانات بمحافظت آن حدود مأمور بودند، مقرر فرمودند که در میانه قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ ۵۵۰ شوند، و خود بهمراهی

شاه والاجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک لوای عز و شرف نمودند.

سانحه عجیبه آنکه در آن اوان بظهور رسید اینک: افغانه طهران بعد از شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را بمیان ارکی که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع، و بصدمه تیغ تیزبنیاد حیات ایشان را قلع، و قلعه را خالی نموده، بجانب اصفهان شتافتند، و رجاله و عوام شهر بعد از فرار افغانه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال آن جماعت گشتند.

در آخر روز نوبت کسب به جباخانه افتاد. آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز خیال چنان روزی را تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پا نمی شناختند، با مشعل افروخته به جباخانه آمده، ناگهان شراره آن مشعل بیاروت افتاد و چراغ شرارت و بیداد را، که از خاندان افغان بیادگار مانده بود، روشن کرد، و هشتاد نفر متجاوز از ایشان را پروانه وار بآتش بی پروایی سوخت.

### در بیان محاربه سردره خوار ۵۵۱ و کسر رایات شوکت اشرف افغانی در مرتبه ثانی

اما اشرف بعد از واقعه شکست مهماندوست عازم ورامین، و از آنجا اسلام خان حاکم طهران داوطلب گشت، که با توپخانه مستعد و پنجهزار نفر افغان جنگجو آمده، سردره خوار را که میان دو کوه واقع و سختی معبرش مور را از مرور مانع است، بوجود دلیران فولادپوش خود سد آهنین بندد.

او آن گذرگاه تنگ را با توپهای اژدردهان، و فراز کوه را با تفنگچی انبوه کرده، خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست. غافل از اینکه بمشت خاشاک راه بر اخگر سوزان و شعله تابناک نمیتوان بست، و بشیشه بیمغز سنک خارا را نمیتوان شکست. پس قراولان دیده‌ور، و دیده بانان تیز نظر القاء

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۱

این خبر بسمع خدیو غضنفر فر کرده، آن حضرت بعد از وقوف بر این حال از سمند سبک سر پیاده گشته، پنج شش هزار کس از تفنگچیان خزیمه ۵۵۲، و نخعی ۵۵۳ و لاری «۱» ۵۵۴ که پلنگ قله جنگجویی بودند، فوج فوج مقدمه الجیش کرده، بسمت شرقی و غربی کوه تعیین، و توپخانه و زنبورکچیان را از وسط راه، راهی ساختند. خود چون کوه پابرجا دامن همت بر کمر استوار، و بیورش پرداختند. بحکم همایون تفنگچیان و توپچیان چابکدست آهنین چنگ از میانه آن دره تنک بمدافع ۵۵۵ جانسوز، و توپهای برق افروز، القاء نوایر جنگ کردند،\* تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ صولت، و دلیران مریخ کین بهرام سطوت\* «۲» از جانین کوه هنگامه آرای گیر و دار شدند. آن طایفه را چون پای توانائی بسنک آمده بود، مانند سیل از فراز کوه آهنک نشیب نموده، سواران ایشان نیز از میان دره، توپخانه و اثاثه خود را گذاشته، در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف، که در ورامین می بود- فراری، و جمعی کثیر بیغوله فنا متواری شدند. اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ قلعه کوبی که از اصفهان همراه آورده، و قبل برین در ورامین گذاشته بود، در همانجا شکسته، توسن گریز را بجانب اصفهان مهمیز داده، و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف به سیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع او با ولد او و جمعی از افغانه در قزوین می بودند، لذا سیدال خواست که خود را به قزوین رساند. بنابر آنکه حسینقلی خان و اوغورلو خان پیش از وقت بامر والا مأمور بسمت ساوجبلاغ، و تسخیر قزوین بودند سیدال راه ورود بقزوین را مسدود یافته، خایب و خاسر بازگشت، و باشرف پیوست. ولدان او با افغانه رخت تحصن به نارین قلعه قزوین کشیده با مأمورین بنارا بر استمهال، و دفع الوقت گذاشتند. اشرف بجهت تجدید

(۱)- در نسخه «و»: «لالویی»

(۲)- در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «تفنگچیان رزمجو و دلیران پلنگ خو از جانین کوه»

و تهیه و تدارک وارد اصفهان، و اولاً- امر بر قتل عام سکنه بی‌گناه اصفهان داده، سه هزار کس متجاوز از علماء و معارف و سایر رجال را از دم تیغ تیز گذرانید. از آن طرف حضرت شاه طهماسب نیز با شماره والا برای تنظیم و مهمات ملکی در طهران توقف کرد. و بنا بر اینکه عبور توپخانه از راه قهرود ۵۵۶ متعذر بود، کوبه همایون از راه نظنز ۵۵۷ عازم اصفهان گردید، در هر منزل قراولان طرفین ملاقی یکدیگر گشته، سرورنده آن جماعت را پیشگاه حضور میرسانیدند. باز اسلام خان افغان در حوالی کاشان، با فوج عظیم بعنوان دستبرد، دست از آستین جلادت بر آورده، داوطلب جنک گشت، قراولان این سمت که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود دچار افغانه مزبور و در سر کوهی محصور گشتند، ناچار قراولان با تیغهای آخته، بر آن گروه تاخته، سالم از میان آن فوج بیرون شتافته، شرف‌اندوز خدمت «۱» شدند. آری اگر گنجشک ضعیف دست‌آموز تربیت آن حضرت شود، بشهباز بلندپرواز درآویزد، و اگر روباهی به قلاده تعلیمش درآید، با شیر ژیان درستیزد.

### در بیان جنگ مورچه‌خورت ۵۵۸ و مغلوب شدن افغانه در نوبت سوم

اشرف غلیجایی چون پیش از وقت، از سر عسکر روم که در همدان می‌بود استمداد نموده، سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل‌الشان را با جمعیت شایان، بمعاونت او روانه ساخته بود. این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوبه و استعداد تمام، و احتشاد و احتشام مالا- کلام طریق مقابله سپرد. در مورچه‌خورت نزول و ماهچه رایت جهانگشایی هم از این طرف بیابان «۲» ۵۵۹ پرتو نزول افکنده، دو فرسخ مابین فریقین فاصله بود. نخست فوجی از اکراد قراچورلو، که بقراولی طلیعه نصرت اثر مأمور بودند، بمقدمه افغان ملاقی، و شاهد مشکین کلالة تیغ و سنان پیر کردن پیمان عمر دلیران ساقی گشته، اول کار را چون آخر کار بدمستان «۳» ساختند.

(۱)- در نسخه «و»: «شرف خدمت اقدس یافتند»

(۲)- در نسخه «ب»: «میرمیران»

(۳)- در نسخه «و»: «بزم مستان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۳

و بیک گردش میدان سرخصمین از باده ناب آب شمشیر تابناک گرم شده، چهارصد تن از ایشان بخاک افتادند. از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده، از آنجا که دریای عزم آن حضرت ببحر محیط ۵۶۰ توکل پیوسته، و در هر امری ضمیر بحر حوصله‌اش سفینه امید را بناخدایی لطف خدای یگانه، بلنکر تحمّل بسته بود. این معنی را نیز از نتایج آمد اقبال دانسته، آن شب فریقین از همان مکان، با سپاه انجم حشم، چشم‌براه انتظار طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده، صبحگاهان، که بیستم ماه ربیع الثانی بود، نخست از طرف اردوی کیهان‌پوی همایونی طبل رزم‌سازی بلندآوا، و اعلام جهانگشایی فلک‌سا گشته، کوبه سطوت سلطانی، و ددبده ۵۶۱ همت سلیمانی، بجانب اشرف روان، و بانگیختن گرد هیجا بر سر آن طایفه خاکبیز ۵۶۲ غبار خذلان و هوان گردید. چون پشت مورچه‌خورت محل نزول افغان گشته کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر میدان جنک بسته بود، آن حضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان نرفته از دامنه کوه «۱» متوجه جانب اصفهان شوند، شاید «۲» که افغانه از پشت کوه رو بمعرکه رزم آورند. بعد از آنکه موبک نصرت پژوه، مقارن آن کوه فلک شکوه گردید. اشرف چون در جنگ باعتقاد خود از تیپ و دسته‌آرایی آن حضرت کار آزموده و از طریق جنگ خدیو جهان تجربه‌اندوز شده بود. این دفعه در مقام معارضه بمثل درآمده، بضابطه و آیینی که در مجادله مهماندوست از شهریار کشورگشا دیده بود، رنگ جنک ریخته، افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد و انتظام، و اطراف اردوی خود را بتوپهای کوه بنیان استحکام داده، توپهای ثعبان

۵۶۳ مهابت را از جای تیررس، که گلوله داخل فوج لشکر می‌شد، رعد آوا ساخت، و جمعی

(۱) - در نسخه «و»: «دماغه کوه»

(۲) - در نسخه «ح»: «بوکه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۴

از یکه‌تازان گزین افغان هم قدم بمیدان دلیری گذاشته و بمدافعه پرداختند.

آن حضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار، و فراز و نشیب جهان را در نظر همت یکسان و هموار میدانست، مقید بسختی و سستی مکان نگشته، بجانب ایشان روی آورد\* چون آن شهریار جوانبخت را، بارشاد پیر خرد و راهنمایی الهام خداوند صمد ۵۶۴، در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت، رویه خاص و اسلوب علیحده است\* «۱». درین کورت طرح جداگانه ریختند: اولاً تفنگچیان بهرام کین، که پیاده‌رو لشکر فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ در زنجیر انتظار خدیو با فرهنگ بودند، سلسله خودداری از گردن برگرفته، با جنگ و چنگال دلیری، بر سر توپخانه روان شدند، و متعاقب ایشان آن حضرت اعلام ظفر نشان را شقه‌گشا ساخته، قول نصرت قرین را حرکت دادند. پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چغانه ۵۶۵ و چنگ و آتش افشانی توپهای فرنگی نژاد را، در بازار جان‌فروشی توپ اطلس گلنار روم و فرنک تصور نموده، در آن دریای آتش، نهنک آسا غوطه‌ور گشته، تا گوهر شاهوار ظفر را بدست آورند. یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده، توپخانه افغان را بتیزدستی اقبال خدیو جهان تصرف، و بآب تیغ آتشبار این شعله جانسوز را، که زبانه شرارش بزبانیان ۵۶۶ میرسید، فرو نشانیدند. جانبازان عرصه کین که برسم طرح و کمین سواره مهتای امر و اشاره والا- بودند، باذن آن حضرت یورش انداخته مرکب جلادت برانگیختند، و از دو جانب بیکدیگر درآویختند.

نظم

چو دریای خون شد همه دشت و راغ ۵۶۷ زمین چون شب و آسمان چون چراغ

ز آواز اسبان و گرد سپاه‌نه خورشید پیدا نه تابنده ماه در اثنای گیرودار، که شعشعه سیف، و بارقه سنان خیره کن چشم

(۱) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۵

کارزار، و دست اجل سیلی‌زن روی روزگار بود. سیدال با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفر شعار، و جمعی از افغانه هم از سمت دیگر بجانب قول همایون حمله‌ور گشتند، و آتش ضرب و حرب افروختند. اما لطف جناب باری، و اقبال خدیو کامگار مددکاری، و دلیران چیره‌دست ساقه پایداری کرده، بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری، و تتمه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته، اسباب نصرت اندوختند. بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید. جمیع توپخانه و اثاث سلطنت را گذاشته، با دل افکار و خاطر پریش در کمال خذلان و تشویش، سر خویش و راه اصفهان را در پیش گرفت. آن روز از دو ساعت روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت، سرورنده بسیاری از آن طایفه و رومیه بدست آمد. آنچه از رومیه گرفتار کمند اقتدار دلیران شیرشکار بودند. خدیو کامگار تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته، هریک از ایشان را بطریق لایق راه‌نورد وادی «و» یَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا» «۱» فرمودند، چون در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز، و جمعی از سبک‌مغزان تنگ‌مایه که در بندر هستی خریدار متاع کاسد تن‌پرستی میباشند، از میل توپ، بتوپ اطلس شیفته، و از گلوله تفنگ بکوله قماش فریفته گشته، به کسب و احترامه پرداخته «۲» و مطایای آمال خود را گران بار مال غنیمت ساخته بودند. حضرت ظلّ اللّهی بمراعات این معنی که

مبادا غازیان طمع کار، از افزونی مال گرانبار، و از فکر جنگ بازمانده، بذخیره‌اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جان بنی- نوع انسانست گرفتار گردند، تمامی فواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه دارایی و سقرلات ۵۶۸ و اسباب نفیسه را، که از آن فرقه خبیثه بازمانده بود و فضای هامون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود، یکجا جمع کرده و چون در نظر همت والا خوار بودند مانند خار آتش زدند.

(۱)- سوره ۸۴، آیه ۱۰، معنی: «باز گردد او بسوی کسان خود شادمان.»

(۲)- در نسخه «ح»: «جمعی از سبک مغزان به کسب و احترامه دست یازیدند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۶

چنانکه شاعر گفته:

مالش دشمن ار همی خواهی باید اول شوی تو دشمن مال

زانکه منقول اهل عقل بود دشمن مال هست دشمن مال «۱»

### در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا بان شهر جنت بنیان:

#### اشاره

چون اشرف از مورچه‌خورت حرکت، و گریخته بجانب اصفهان رفت. هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان گشت. فی الحال با افغانه بار بر بختی بدبختی بسته، بسمت شیراز فرار کرد. صبح قریه‌نشینان حوالی شهر چون واقف گشتند بشهر هجوم آورده با اهل محلات افغانه‌ایرا که در خانه‌ها فرصت گریز نیافته بودند، از سرای زندگی بیرون کرده، بنهب و غارت اموال افغانی مشغول شدند. بعد از ظهر معارف اصفهان دروب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظلّ اللی عرضه داشتند. در بیست و سوم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ هجری قمری این خبر بعرض خدیو فیروزفر رسید، کس برای ضبط خزائن و غنائم تعیین، و خود رایت سعادت را بشهر افراختند.

بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون، حکم سرمه سلیمانی یافت ۵۶۹ و پرتو طلعت مهر آثار والا- بر در و دیوار آن دیار تافت. مردم اطرافی بازماندگان افغانرا فوج فوج گرفته آورده، اصفهانیان، که از مرده افغان میگریختند، ایشان را بشمشیر و کارد و تبر «۲» روانه ملک عدم می ساختند.

و بفحوای «لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَا أُولِی الْأَلْبَابِ» «۳» حیاتی تازه می یافتند.

بعد از سه روز که اموال افغانه بحیطه ضبط درآمد. شروع بسان سپاه، و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده، غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب و طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام کرده، کس برای این مژده دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه تهران ساختند.

(۱)- این دو بیت در نسخه «و» نبود.

(۲)- در نسخه «ح»: کارد تیز

(۳)- سوره ۲، آیه ۱۷۶، معنی: «شما را در قصاص زندگانی است ای خداوندان خردها.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۷

بیت

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسیدنوی عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که غرض کلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود، که بیاری ایزد میسر گشت، و دشمن آواره دیار ادبار گردید، و نیز خراسان وطن اصلی غازیان، و آشوب آن سرحد مستغنی از بیان بود. حضرت ظلّ اللّهی بعد از انتظام امور شهر به باجگاه ۵۷۰، که خارج شهر است، نقل مکان فرموده، تا بعد از ورود موکب شاهی، و تمکّن او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند.

شاه والجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته، در هشتم شهر جمادی الاولی وارد اصفهان ۵۷۱، و در عرض راه بمنزلی که حضرت ظلّ اللّهی اقامت داشتند نزول فرموده. هرچند که قلبا برفتن آن حضرت بصوب خراسان راغب، و رفع محل «۱» را طالب بودند. اما چون میدانستند که اگر آن حضرت عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف دارند. اوضاع سلطنت مختل، و کارها بشکل اول خواهد شد. در فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار، و برای توقف مبالغه «۲» و اصرار کرده، آن حضرت بنا را بر تأمل گذاشتند، روز دیگر باز پادشاه والجاه سران سپاه را طلب، و اعاده این مطلب کرده، ایشان در جواب عرض کردند، که جناب نادری تائید یافته رب العزتند و تا پای همت را بمیان گذاشته‌اند، دست سرکشان و گردن‌فرازان کوتاه گشته، کارها مزاج و نقد دست فرسود شاهی رواج یافته است. در صورتی بعرض این مطلب توانیم پرداخت که آن حضرت فریدا مدار الیه کارخانه سلطنت بوده، راه دخل غیر مسدود گردد و این خود منافی سلیقه پادشاه است، و عنقریب ارباب غرض در محفل دولت‌بار، و در مهمات ملکی اقتدار یافته، مانع پیشرفت امور، و

(۱) - در نسخه «ح»: «و دفع حضرت ظلّ اللّهی»

(۲) - در نسخه «ط»: «تأکید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۸

باعث بدنامی آن حضرت در پیش نزدیک و دور خواهند شد. همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل در کار جهان مطاف سازند، که اگر وهن و قصوری روی دهد هرزه در ایان حمل بر تهاون آن حضرت نمایند. مجلس گفتگوی از ظهر تا عصر امتداد یافت، و هنگامی که نزدیک بود نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رفته، خسرو زرین افسر سپهر، دیهیم گوه‌رنگار مهر را بر زمین زند، شاه طهماسب آشفته‌گی خاطر و ملال ظاهر کرده، از روی طرح ۵۷۲، افسر از سر و مهر از بغل در آورده، بر زمین زد.

آن حضرت چون دیدند که این سخن بر طبع او ناموافق، و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق «۱» است. در مقام اعتذار توقف اختیار کرده، اظهار نمودند که اگر این مسؤول، مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است، گفته بودیم که پایتخت را بدست آورده، حضرت پادشاه را متمکن سازیم، این معنی بعمل آمد، انشاء الله تعالی دشمن را بالمرّه آواره دیار نیستی ساخته، آن وقت رایت مراجعت افزایشیم.

### از وقایع ایام توقف اینک:

خبر رسید معتمدی که از دامغان بسفارت روم تعیین گشته بود، در تبریز سفر آخرت «۲» اختیار کرده، لهذا رضا قلی خان شاملو را در عوض او باین امر روانه و مأمور و حکام نیز به حویزه و کوه گیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند. چون بنحوی که سابقا نگارش یافت حسین قلیخان زنگنه و آغورلو خان زیاد اوغلی با فوجی مامور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بودند، پسر سیدال تا چندی بانتظار کار اصفهان، از ایشان استمهال، و مقارن این حال، شبی مستحفظین را غافل و با کوچ و اسباب بجانب



(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «ناشایست»

(۲) - در نسخه «ط»: «بجهان دیگر شتافته»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۰۹

سلطانیه، که در تصرف روسیه بود فرار کرده، پس حکومت قزوین و ضبط مال افغانه بعهده محمد رضا خان شاملو مقرر گشته، حسین قلی را بسمت فراهان، ۵۷۳ و گلپایگان ۵۷۴ مأمور ساختند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبر دار باشد. مدت چهل روز در آن ملک دلافروز مظفر و فیروز، و بکامگاری و حکمرانی عشرت‌اندوز گشتند.

### در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زرقان و شکست و انهزام اشرف افغان و تسخیر آن ملک نزهت‌نشان.

#### اشاره

بعد از چهل روز حضرت ظلّ اللّهی، بنابر تشابه جزء بکلّ و تأسی فرع باصل، در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه ۵۷۵ بشخص «۱» مملکت فرمودند. بسمع آن حضرت رسید که اشرف با افغانه بمدلول «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» «۲» ضرب دست دلیران رزم کوش را فراموش کرده، در شیراز مکث و مشغول استمداد از جمعیت اعراب هول و جماعت سیمقانی و باقی عشایر فارس و بنادر است. حضرت ظلّ اللّهی مجدداً میان همت بدفع آن فرقه بریسته، در روز سوم جمادی الاخری کوس قیامت غریو «۳» رزم‌سازی را بلندآوا و رایت جهانگیری را آسمان‌فرسا «۴» ساخته، در عین زمستان از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان ۵۷۷ عازم شیراز شدند. شدت سرما بحدی بود که اگر قلم آغاز و صفش نماید نی بر خویش لرزد، و اگر دوات بذکر برودتش دهن گشاید رطوبت در کامش افسرده گردد. بعد از ورود موکب نصرت طراز به زرقان ۵۷۸، پنج فرسخی شیراز، اشرف باز تجدید جمعیت و احتشام نموده، باستعداد تمام بمقابله پرداخت، و از طرفین صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشت «۵». نخست افغانه بهیأت مجموعی بجانب

(۱) - در نسخه «ح»: «افاضه صورت نوعیه اداره مملکت»

(۲) - سوره ۵۸، آیه ۲۱، معنی: «مستولی شد برایشان شیطان پس فراموش نمود ایشان را یاد کردن خدا را.»

(۳) - در نسخه «ح»: «کوس رزم‌سازی»

(۴) - در نسخه «ح»: «آسمان‌سا»

(۵) - در نسخه «ح»: «از طرفین صفوف آماده جنگ و فریفتن ره سپر نام و ننگ گشته.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۰

قول حمله‌ور گشتند، و خیرگی را از حد گذرانده پیادگان جلو مقارن شدند، تفنگچیان چابک‌دست بگلوله‌های جانسوز ایشان را پست کردند.

نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده، بانداختن زنبورک و تفنگ غریو غلغله بچرخ فیروزه‌رنگ رسانیدند. حضرت ظلّ اللّهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن‌شکاری بامداد میمنه شتافته بحملات زهره‌شکاف و صدمات طاقت‌گداز، اساس افکن بنیان قرار آن گروه گشته، جمعی از ایشان را بخاک هلاک انداختند. اشرف با افغانه بجانب شیراز دست فرار افراخت. ۵۷۹ افواج خصم‌افکن دو فرسخ بتعاقب ایشان تاخته فضای هامون را از خون دشمن لاله‌گون، و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند. روز دیگر



که می‌اصدق صبح از شفق زعفران بر جبین سود، می‌اصدق و ملا زعفران افغان، با سیدال برسم استیمان وارد زرقان، و شرف‌اندوز تقییل عتبه ۵۸۰ خدیو جهان گشته، جبهه ندامت را به ذکر «فَهْلُ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» (۱) زمین‌سای اعتذار ساختند. از جانب خدیو گردون جناب اقامه جواب باین نحو شد که در حالتی نجات ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانی که همراه دارند ذکوراً و اناثاً تسلیم نموده، خود دسته‌دسته در ممالک سلطانی اقامت (۲) و سرکردگان ایشان نیز در رکاب نصرت انتساب (۳) خدمت نمایند، و ایشان را بنوید امان و وعده ماسبق مستوثق و مرخص ساختند.

صبحگاهان که قطار بختی هفت آسمان بهودج زرین مهرتابان آراسته گشت جمازه‌بانان قضا محمل‌کش این عماری شدند، می‌اصدق و ملا- زعفران محمل مهد علیا و ستر کبری را که آفتاب سایه‌پرورد لطف الهی، و دره ناسفته درج دودمان شاهی بود، با خواجه‌سرا بسرای دولت رسانیده دوباره رفتند، که اشرف را مطمئن ساخته بیاورند، اما سیدال که در روز پیش

(۱)- سوره ۴۰ آیه ۱۲، معنی: «پس آیا باشد بسوی بیرون رفتن راهی»

(۲)- در نسخه «ب» و «و»: «مقیم».

(۳)- در نسخه «و»: «در رکاب نصرت تلثیم»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۱

باردوی همایون آمده بود، از خلاصی کوچ و ولدان خود که در ارک قزوین محصور بودند، آگاهی یافته. همانشب اشرف را بصرافت گریز آورده، اشرف نیز از اهل حرم به بردن دو نفر شاهزاده اکتفاء کرده، اسماعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد و بنی اعمام او و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره‌های او و میرویس و محمود بودند، فرصت بردن نیافته، در شیراز گذاشته، خواجه دیو صورتی را برای قتل آن جماعت پریش تعیین، و خود تکاور گریز را بجانب قندهار مهمیز زده و خواجه مزبور همانقدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بود به قتل رسانیده، امّ الفساد مادر محمود را زخم منکر زده، نیم جان کرده بود، که بعد از دخول لشکر (۱) ظفر بنیاد او نیز جان بقابض ارواح سپرد. هنوز می‌اصدق و ملا زعفران باشرف نپیوسته بودند، که اشرف از غلبه اضطراب ضبط ماسکه ۵۸۱ قرار نکرده فرار، و قراولان موکب نصرت شعار از سیاهی و گرد لشکر افغان تفرس ۵۸۲ این معنی کرده برای اخبار بخدمت خدیو کامگار می‌آمدند، که در عرض راه به می‌اصدق و ملا زعفران دچار، و ایشان را با ده پانزده نفر افغانه باز گردانیده، آوردند.

حضرت ظلّ‌اللهی ایشان را مرخص ساخته، فرمودند که چون باختر خود باین درگاه آمده بودند نگه داشتن آنها در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست، هرگاه در جنگ دستگیر میشدند بمقتضای وقت عمل میشد. بعد از مرخص ساختن ایشان با افواج نصرت‌نشان بتعاقب افغان پرداخته، بنزدیک پل فسا ۵۸۳، که در سه فرسخی (۲) شیراز واقع است، رسیدند. بسبب شدت ایلغار اسب‌غازیان از کار، و مراکب از رفتار مانده، شب نیز بر سر دست آمده بود. آن حضرت بانتظار رسیدن جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم

(۱)- در نسخه «ح»: «لشکر حضرت ظلّ‌اللهی»

(۲)- نسخه «و» دوازده فرسخی.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۲

فرسخی پل فسا منزل کردند. از اتفاقات چند نفر از افشاریه، و اکراد قراچورلو را که مقدمه الجیش، و از موکب نصرت کیش نیم فرسخی در پیش بودند. در سر پل فسا از عقب افغانان رسیده، اشرف اول وهله از رودخانه عبور و پیر محمد خان مشهور به میاچو

«۱» ۵۸۴ که پیر مرشد محمود و اشرف، و در میان افغان صاحب عز و شرف بود، با جمعی از سربازان و فدائیان افغان، چون راه طریقت با او بود، محافظت راه و ضبط سر پل را در ذمه خود گرفته، قراولان را بجنگ مشغول ساخت، تا افاغنه با خاطر جمعی از پل بگذرند.

معهدا افاغنه از بیم متهاجم، و جمعی از غلبه خوف در آب غرق، و متاع هستی را بباد فنا دادند، دو سه هزار نفر از اطفال خردسال، و شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روزنامه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» «۲» بود انداخته، راه‌نورد طریق این المفر ۵۸۵ گردیدند «۳».

قراولان سرروزنده و اخترمه بسیار بدست آوردند. و از جمله مقتولین میاچو بود، که بعد از کز و فرّ از عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید، و از فرقه گرفتاران میاصدق و ملا زعفران بودند، که اجل باز برفقای ایشان زده هر دو اسیر فتراک «۴» ۵۸۶ دلاوران گردیدند. هرچند که مأمورین خدمت شایسته کرده بودند، اما غفلت عظیمی نمودند که حضرت ظلّ اللّهی را همانوقت از این واقعه آگاه نساختند، همانا در اجل بعضی از آن طایفه تأخیری و در انتقام قهاری زود و دیری مقدر بود، و در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند، آن حضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل «۵» بی امان بر سر پل رسیده نخست چشمهای سر کرده اکراد را عبرة للناظرین باشاره سرانگشت از حدقه بیرون آورده، سر کرده افشار را بقطع گوش

(۱) - در نسخه «و»: «میاچیو»

(۲) - سوره ۸۰، آیات ۳۵، ۳۶، ۳۷، معنی:

«روزی که گریزد مرد از برادرش و از مادرش و زن خود و فرزند خود.»

(۳) - در نسخه «ح»:

«طریق فرار و تارک مقرر قرار»

(۴) - در نسخه «ط»: «خم کمند دلاوران»

(۵) - در نسخه «ح»: «چون سیل بنیان کن»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۳

گوشمال، و کس برای جمع کردن اسراء و اطفال تعیین، و خود با فوجی از جیش منصور متعاقب آن گروه ایلغار، و هشت نه فرسخ راه طی کرده، چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند، باز بشیر از عطف عنان فرمودند. ارقام قضا فرجام باطراف ممالک اصدار یافت «۱»، که از هر راه آن طایفه عبور نمایند، سر راه بر ایشان بگیرند. از آنجا اولاد و زنان و همشیره‌های محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض اقدس، و میاصدق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان و اسرای خاندان خاقان مغفور، که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند، روانه اصفهان ساختند. از معجزه کاری دیده دید خدیو بیهمال که صرّاف نقود شناسایی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینایی و دانایی است، آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام «۲» بیان بمستحفظان فرمودند، که ملا زعفران را خوب محافظت نمائید، که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید، و مدلول «ارباب الدّول ملهون» صورت وقوع یافته، در سر پل رودخانه «لشنی» ۵۸۷، که محبوسین «مُقَرَّرِينَ فِي الْأَصْفَادِ» «۳» عبور می کردند، ملا زعفران برای رفع ذلّ و خاکساری خود را سبکتر از باد بآب انداخته، آتش سرکش حیات را تسکین داد. بقیه را محصلان باصفهان رسانیده، در میدان نقش جهان بگرلک فرمان شاه والجاه، نقش هستی ایشان را از صفحه جهان بستردند، و از علامات تأیید اقبال، که شخص اندیشه «۴» بر جهانگیری خدیو بیهمال فال میزد؛ اینکه در ایام توقّف در بلده مینو «۵» مثال، روزی در هنگام سواری و عبور و مرور، کوکبه منصور بتکیه گاه لسان الغیب، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، اتفاق افتاد. در سر مزار، برای پیش آمد کار بدیوان آن عندلیب خوش گفتار تفأل کردند «۶»، این

غزل آمد:

(۱) - در نسخه «ح»: «نامه‌ها با کناف نواحی شرف صدور یافت.»

(۲) - در نسخه «ط»: «الهام و بیان»

(۳) - سوره ۱۴، آیه ۵۱، معنی: «بسته شده در زنجیرها.»

(۴) - در نسخه «ح»: «صاحب اندیشه»

(۵) - در نسخه «ط»: «بلده شیراز»

(۶) - در نسخه «ح» و «ط»: «زدند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۴ سزد که از همه دلبران ستانی باج‌چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج

ز چشم مست تو پرفتنه جمله ترکستان بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج

دهان شهید تو داده بخضر آب بقالب چو نوش تو برده ز قند مصر رواج پس روان او را آش داده، بقعه او را با زاویه متبرّکه شاهچراغ

۵۸۸ امر بعمارت فرمودند.

**از صادرات ایام توقف اینک:**

چون همیشه از مبادی ظهور دولت علیه گورکانیه و صفویّه، فیما بین اساس دوستی استحکام داشته، در ایام فترت ایران، که رومیّه و روسیه و هر طایفه مصدر مخالفت و کم‌فرستی شدند، از جانب آن دولت ابد پیوند امریکه مخالف وفاق بوده باشد بظهور نرسیده بود. لذا علی مردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه هندوستان و در ضمن آن مطلب اعلام کردند، از آنجا که در این مدت افغانه قندهار نسبت بهر دو دولت والا کمال مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیده‌اند، تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر می‌باشد، از طرف کابل نیز جمعی را بسدّ راه فرار و عبور آن جماعت مأمور کردند.

چندی شهر شیراز از فرّ قدوم همیون رشک نگارستان چین و طراز بوده، باتّساق و انتظام آن مملکت می‌پرداختند، تا موسم زمستان انقضاء یافته، خورشید جهانتاب از پس پرده سحاب آفتابی شد، و آفتاب عرش پیما از کرسی خانه حوت بایوان بهار خرامید. چون قلع مادّه دشمن شده و فتح فارس میسر و حال خصم ابتر ۵۸۹ گردیده بود. هر چند که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت، اما اگر از سمت کرمان برمی‌گشتند، بیابان بود و راه چول ۵۹۰ را چندان غلّه و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در خرمن

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۵

مکنت «۱» موجود نبود، و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد می‌گشتند، بسبب ظهور تطاول افغان و عبور و مرور کوکبه منصور احتمال وقوع تحمیل دوباره بر اهالی آنجا می‌رفت، و این معنی را حوصله مروت آن حضرت بر نمی‌تافت، و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح در باب ردّ ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان برضا قلی خان شاملو ایلچی داده نمی‌شد. لذا در هیجدهم شهر شعبان بعزم استرداد ممالک عراق، متوجه سمت نهاوند و همدان شده، و از راه دشت ارژن ۵۹۱ و کازرون ۵۹۲ روان گشتند، و در آخر ماه شعبان منزل باشد ۵۹۳ من اعمال شولستان ۵۹۴ مضرب خیام سرادقات عزّ و شان گردید.

**در بیان وقایع ایتیل مطابق سال فرخنده‌فال هزار و یکصد و چهل و دو هجری و نوروز فیروز این سال.**

شب غزّه شهر فرخنده فرجام صیام، خسرو کواکب حشم اعنی تیر اعظم، از نهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراخت و از دیوان خدیو خطّه امکان منشور و الیگری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان، بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت. سر و صاحب لوا و

گلبن از غنچه و گل، صاحب جیقه و افسر گردیدند. جنود قوای ربیعی رومیان کم‌فرصت دی را، که ریشه تصرف در سرزمین چمن دوانیده بودند، از چمن دوانیده، و ممالک گلزار را از دست ینگچریان ۵۹۵ فتنه‌جوی بهمن و عساکر فتن رهاانیده، لشکر شتا، که در دیار گلستان آغاز فتنه‌گری می‌کردند، از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل هزیمت «۲» کشیدند. جنود فسادانگیز سرما، که گرم غارتگری گلشن بودند، از طنطنه ۵۹۶ شوکت نوروژی آواره دیار عدم گردیدند.\* ارض اقدس گلزار از فروردین بانواع ریاحین مزین «۳»\* و ایلات

(۱) - در نسخه «ح»: «کشت»

(۲) - در نسخه «ح»: «از بیم موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بوادی گمنامی و هزیمت»

(۳) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۶

کوهساری لایله و گل و احشام «۱» صحرائشینان ریحان و سنبل را، بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت و مکان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شد. دوشیزگان غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمیدند و سرو سهی با گل نیلوفر ازدواج و عروس باغ از نوید «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» «۲» ابتهاج یافت. جشن نوروژی مرتب گشت، هریک از سران و سروران و عظمای ایلات و ولایات، که در رکاب نصرت انتساب بودند،\* بخلعتهای فاخره برو دوش آراستند و مانند غنچه مشت و جیب را پر از زر نوروژی کرده\* «۳» و بجامه‌های بوته‌دار رنگین، قامت خویش «۴» را پیراستند. سه روز آن عرصه دلفروز مقرر ایات فیروز گشت.

از آنجا عازم بهبهان و در رامهرمز ۵۹۷ والی حویزه با مشایخ اعراب و بیگلربیگی کوه گیلویه با رؤسای آن مملکت، ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نمودند. حسنعلی بیگ معیر الممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد اردوی معلی، و در ازاء فتح شیراز افسر مکمل ۵۹۸ بگوهر برای آن حضرت و سیصد دست خلعت برای رؤسای سپاه آورده، خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بوساطت میاصدق و ملا زعفران از شیراز به زرقان فرستاده بود، مخصوص شبستان آن جناب ساخته‌اند. چون شاه والاجاه در ایام توقف در خراسان همیشه بشاهزاده رضاقلی میرزا نوید مصاهرت ۵۹۹ می‌دادند، درین وقت که معیر الممالک وارد شد، مجدداً او را باتفاق میرزا ابو القاسم کاشی، که در رکاب بود، روانه دربار شاهی کرده و از حریم سلطنت ازدواج یکنفر از بنات ۶۰۱ مکررات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضاقلی میرزا خواهشمند شده ۶۰۰، پیغام دادند که چون غازیانرا حق السعی ۶۰۲ درین دولت هست، هرگاه خراسان را از ممالک

(۱) - در نسخه «ح»: «احشام صحرائشین گل و اغنام بیابان گرد سنبل»

(۲) - سوره ۵۰، آیه ۵، معنی: «رویانیدیم در آن از هر جفتی خوش آینده.»

(۳) - در نسخ «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴) - در نسخ «ح» و «ط» «بجامه بوته‌دار برو دوش آنها را پیراستند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۷

سلطنت موضوع و اختیار آن باین طرف محول و مرجوع گردد، هر آینه خراسان سدّ سدیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود. پس کوبه اقبال از رامهرمز بساحت دزفول پرتو وصول افکنده، و از آنجا وارد شوشتر، و ایالت آن ولایت را به ابو الفتح خان خویش محمد علی خان اصلان رجوع فرمودند. چون بند رودخانه شوشتر ۶۰۳، که از بناهای شاپور ذو الاکتاف است، بسیلاب مرور

دهور قصور یافته بود، همت والا، که در متانت سادّ مسدّ ۶۰۴ سدّ اسکندری است، بمرمت آن بند پرداخته، معماران مهندس پیشه و کار آگاهان درست‌اندیشه «۱»، بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامره مقّرر ساخته، چون از طایفه عرب ترکنازی بسپاه عجم واقع میشد، مشایخ ایشان را گیرانیده «۲» روانه خراسان، و والی حویزه را رخصت انصراف دادند، و از آنجا عازم دزفول شدند. بعد از ورود موکب والا- به دزفول، محمد خان بلوچ را، که از طرف اشرف به ایلچی گری روم رفته و در همدان چون استیصال دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر شده بود، بارداده و او نامه و نوشتجات را، که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده بود، ملحوظ نظر انور ساخت. چون از در بندگی درآمده بود بعنایت خاص ارجمند، و بایالت کوه گیلویه سربلند گردید. بعلت اینکه رود دزفول طغیان داشت، بفرمان والا کلکهایی ۶۰۵ ترتیب داده بدستیاری سباحان و تیزدستی آب‌بازان، جنود مسعود از آن رود در چند روز بهزار کلک، مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشت. در عرض راه از ایلات کوه گیلویه و الوار بخبیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود، بتنبیه و سیاست منسوب، و حکام بهمگی ولایات منصوب گشته، از راه جنایذ «۳» ۶۰۶ و خرم‌آباد فیلی وارد بروجرد شدند، در قصبه

(۱)- در نسخه «ح»: «معماران هنرمند و کارآگاهان خردمند.»

(۲)- در نسخه «ط»: «گرفته»

(۳)- در نسخ «ب»، «و»: «خاید»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۸

بروجرد حسین قلی خان زنگنه، که بسرداری حدود فراهان مأمور بود، بموجب حکم والا با پنج شش هزار کس، از متجنده ۶۰۷، وارد اردوی نصرت طراز شده، بایالت کرمانشاهان سرافراز گشت، و عازم آن سمت با استعداد شایان گردید. در همان منزل حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا ابو القاسم کاشی، از خدمت شاه جمجاه برگشته، عهدنامه والیگری خراسان را رسانیده، مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پل کرپی، که رأس الحد عراق و خراسان است، بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشد. هرچند که همت سرشار آن حضرت از جیقه افسر سرگران بود، اما بتکلیف غازیان و استرضای اهل خراسان،\* که جوهر شمشیرشان را ناصر این دولت خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد می دانستند «۱»\*، رضا داده، و در ولایات مزبوره سگه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و ارتضاء علی بن موسی الرضا، علیه التّحیّه و الثنا زدند.

### در بیابان محاربه خدیو سربلند با رومیّه و فتح نهانند.

چون بعد از ورود به بروجرد، از جانب رضا قلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید، که اعیان دولت علیّه «۲» عثمانیه، بنا را بر تعلل گذاشته، جواب صریح که افاده مدّعی کند نمیدهند، و نیز کلانتر نهانند بعرض خدیو ارجمند رسانید، که رومیّه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده‌اند. حضرت ظلّ اللّهی توکل با یزد کردگار کرده، و از آن منزل استفتاح کار فرمودند، در اوّل شب با یکه‌تازان جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار، و برسم سبای ۶۰۸ ده فرسخ راه ایلغار کرده، در هنگام طلوع فجر که لشکر ترکستان روز، بسپهداری خدیو خراسانی خورشید عالم افروز بسپاه سیاهی «۳» شب تاختن

(۱)- در نسخه «ط» و «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲)- در نسخه «ط»: «دولت عثمانیه»

(۳)- در نسخه «و»: «شامی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۱۹

آورد، ماهیچه سر علم ظفر پرچم با طلایه اختر صبحگاهی توأم آشکار گشت.

رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند اجل را بر سر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند. عثمان پاشا نام که سردار رومیه نهادند ۶۰۹ بود، چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون دیده، بهمان خیال عرصه قتال آراسته، بعد از اشتعال نایره گیر و دار شکست یافته، بجانب همدان روی برتافته، فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان و رؤسای ینگجری و اکراد، که در معسکر سردار مزبور می‌بودند، عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده و دستگیر گشتند. اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار آمده، ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت.

### در بیان فتح همدان و کرمانشاه بعنایت حضرت یزدان.

بعد از آنکه نهادند بحیثه امناء دولت ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشا حاکم «وان» و «خانک» «۱» پاشا ولد سلیمان خان بیان «۲»، که از طرف دولت عثمانی حاکم سنندج بودند، با چند نفر دیگر از پاشایان عظیم الشأن، و جمعیت فراوان قریب سی هزار تن از تویسرکان گذشته، بعزم جنگ وارد ملایر گشته‌اند. حضرت ظلّ الهی که همیشه این قسم بشارت را از عطیات ایزدی می‌شمردند، فی الفور بهمعنائی ظفر و هم‌کابی توفیق\* خداوند اکبر شقه‌گشای اعلام نصرت پرور گشتند\* «۳» در صحرای ملایر، که مکان مسطح و پهناور بود، سیاهی عسکر رومیه نمودار شد. خدیو بی‌همال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک ۶۱۰ داشتند، سپاه منصور را سه دسته کرده: قول را بعز وجود میمنت نمود آراسته، رومیه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده، پای جلادت پیش نهاده، رایت افراز عرصه کارزار و نایره‌افروز حرب و پیکار گشتند. چون روداب در میانه فاصله بود.

(۱) - در نسخه «و»: «خانا»

(۲) - در نسخه «و»: «بیه»

(۳) - در نسخه «و» عبارت بین دو ستاره چنین است: «خداوند دادگر رایت‌افراز اعلام نصرت گشته.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۰

از هر دو طرف تفنگ آتش‌فشان باهنگ رود سر گرم سرود، و بشعله آواز برق خرمن‌سوز حیات دلیران جلادت نمود گشته، همینکه بازار گیر و دار گرم از آتش دود تفنگ گردید، دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته، باشاره والا بجانب میسر رومیه تاخته، تیغ کین از نیام آخته، تا یکساعت بشمشیر جنگ می‌کردند. سر و موی جوانان از خون سر دلیران چون صورت پیران خضاب ۶۱۱ گرفته، نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه‌های شکاف جراحت، گل صد برگ «۱» گلشن مصاف گردید. سر و قامت دلاوران از خارهای تیر و سنان و گل‌های جراحت، گلبن سوری شد. بنوعی بهادران جانین بیکدیگر درآویختند که علمدار رومیه بضربردست دلیران از پای درآمده، علم نزدیک رکاب اقدس سرنگون، و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده، تمامی ما يعرف ۶۱۲ و دواب و اسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه\* که در چنین روز پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کرد گانست\* «۲»، گریخته. بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش اشهب برق عنان صرصر جولان نشان یکسان است، سنگلاخ آن وادی پرنشیب و فراز را خارا ۶۱۳ و حریر چین پنداشته، تا تویسرکان ۶۱۴ و حوالی همدان متعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیخته، چون اسبان رومیه در اصطبل فریبهی بخورد و خواب معتاد و مراکب برق تک‌دلاوران همه کوه- پیکر صرصر نژاد بودند، باینجهت اکثر رومیه در گام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته، فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای هشرود ۶۱۵ و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار شدند. غنایم بسیار و اسبان قوی‌هیکل بادرقتار بحوزه اکتساب درآمد. پس تویسرکان

مقر کوبه نصرت اقتران گشته، بهادران لشکر سرو زنده و اخترمه را فوج فوج عرضه

(۱) - در نسخه «و»: «جراحت گلبرگ»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد. جهانگشای نادری متن ۱۲۱ در بیان فتح همدان و کرمانشاه بعنایت حضرت یزدان. .... ص: ۱۱۹

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۱

پیشگاه نظر ساخته، مورد جوایز و عطا گردیدند. روز دیگر که موکب جهانگشا در شرف نهضت «۱» بود، بعرض والا رسید که عبد الرحمن پاشا، حاکم همدان، سرمایه زندگی را مغتنم شمرده «۲»، با عساکر رومیه سبای و جریده بیرون رفته است. مرکب فیروزی نشان از تویسرکان وارد همدان گشته جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را، که در شهر مانده بود، بحیطه ضبط درآوردند. ده هزار نفر متجاوز اسیر، که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده بودند، درینوقت فرصت بردن نیافته خلاصی یافتند. خدیو جهانگیر امنای سلیم النفس ۶۱۶ تعیین نموده، همگی را جمع، و دامن عفتشان را از آلایش لوٹ نگاه بیگانگان و دست تصرف متجنده صیانت کرده، مرخص ساختند، که روانه اوطان خود شوند. اما عبد الرحمن - پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخافت ۶۱۷ از همدان تا سنندج، که بیست فرسخ راه است، در یک شب طی کرده، از همان راه نزد احمد پاشا والی بغداد شتافته، اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته، پانصد نفر سرو زنده از ایشان بدست آوردند و رؤوس مقتولین با گرفتاران در همدان\* ملحوظ نظر عاکفان ۶۱۸ دربار عظمت مدار گردید «۳».\*

رومیه سنندج را ترک کرده، از آن بوم و بر تحاشی ۶۱۹ جستند. بعد از پنج یوم که کوبه عزّ و احتشام در همدان مقام داشت، خبر شکست حسینقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان، که از بروجرد بتسخیر آنجا مأمور شده بود، رسید. توضیح این مقال آنکه: حسینقلی خان از سمت کوهستانات همه‌جا از خلاف جاده، عازم کرمانشاهان، و در دو فرسخی قلعه، حسن پاشا نامی، که حاکم آنجا بود، با عسکر رومیه بمقابله پرداخته، بر حسین قلی خان

(۱) - در نسخه «و»: «عازم حرکت بود.»

(۲) - در نسخه «ح»: «عمر دوباره را مغتنم شمرده.»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «از نظر حضرت ظلّ اللهی گذرانید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۲

فایق آمده، جمعی از زنگنه ۶۲۰ و کلهر ۶۲۱ راه عدم پیمودند. بمجرد وصول این خبر بمسامع آن حضرت، «۱» لوی توجه بجانب کرمانشاهان برافراختند، و جمعی از دلیران و غارا برسم منقلای ۶۲۲ یک منزل پیشتر از موکب همایون روانه ساختند. حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت رایت منصور، توپخانه و قورخانه خود را ریخته بجانب بغداد گریخت. حسین قلی خان بدون نزاع و منازعه قلعه را بحیطه ضبط درآورد. چون تمشیت کار آذربایجان مکنون ضمیر خورشید لمعان ۶۲۳ بود، «۲» بعد از استماع این خبر از اسدآباد ۶۲۴ همدان صرف زمام عزیمت کرده، کس فرستاده که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید گذاشته، و از جانب زنگنه و کلهر آنچه جوانان کارآمد باشد ملازم، و امور ولایت را منظم ساخته، شهر و قلعه قدیم را خراب سازند. و نیز سابقا امر والا بنفاد پیوسته بود، که حاکم بختیاری دویست نفر خانوار از معارف بختیاری کوچانیده، در حوالی اصفهان جا و سکنی دهد. در این اوقات که آن طایفه موکب والا را دور دیده بودند، باستحکام جا و مکان مغرور گشته، از راه نادانی در دادن خانوار نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد. که هزار نفر از آن جماعت را، که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگزاری بودند، از اسب و یراق ۶۲۵



عاری کرده، و بعضی از رؤسا که سرگران راه فرمان برداری بودند مقید ساخته، به پیر محمد خان حاکم جام سپردند، که بعد از اخذ مبلغی ترجمان «۳» ۶۲۶ بجای دوست خانوار چهارصد خانوار از رؤسای آن جماعت را بالگای جام نقل نمایند. و نیز چون طایفه دره‌جزین ۶۲۷ درین مدت با افغانه اتفاق ورزیده، لازمه شرارت «۴» و اسر و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند، بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شدند، و قلع قلاع ایشان بوجه بلیغ بعمل آمد. در حین حرکت از

(۱) - در نسخه «ح»: «جناب نادری لوای توجه ...»

(۲) - در نسخه «ح»: «حضرت ظل‌اللهی.»

(۳) - در نسخ «و»، «ح»: «عوض.»

(۴) - در نسخه «ح»:

«و موجب اسر و نهب و غارت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۳

خراسان فوجی از تراکمه کولکلان ۶۲۸، ملتزم رکاب نصرت‌نشان شده، و از آنجا که هرگز آن طایفه بمتاعب یساق و اسفارشاق، از راه خودسری، گردن نمی‌نهادند.

درین سفر، که حکم نافذ الارکان و باس شدید البیان حضرت ظل‌اللهی ایشان را خواهی نخواهی بزیر بار گران کشیده بود، جمعی از ایشان چون فرصت یافتند، بجانب دشت روان گردیده فرار کردند. هرچند که وجود و عدم آن طایفه غدار ۶۲۹ در جنب لشکر فیروزفر امری بود خارج از دایره اعتبار، لیکن چون تهاون ۶۳۰ در جزئیات مورث «۱» ۶۳۱ فساد در کلیات می‌گردد، صدور این حرکت بر خاطر خطیر آن حضرت گران آمده، طوفان نام قاجار را با فوجی بمفاد «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ» «۲» بگرفتن ایشان تعیین، و محصل مزبور در خوار، بایشان دچار گشته مضمون آیه «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ.» «۳» درباره آن گروه بوقوع پیوست، و متعاقب آن باقر خان بنایی را روانه ساختند، که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات حوالی استرآباد و توابع را در سلک جمعیت منتظم نموده، هروقت که از ترکمانیه دشت یا افغانه هرات نافرمانی بظهور رسد، بامر و استصواب ظهیر الدوله ابراهیم خان، مراسم خدمت بتقدیم رسانند. پس مدت یکماه آن ولایت را محل اقامت موبک نصرت علامت ساخته، بضبط و ربط امور و نظام و ترتیب سپاه نصرت‌پناه پرداخته، کارهای آنجا را انجام دادند.

### در بیان حرکت موبک فتح‌آمیز بجانب تبریز عشرت‌انگیز صانها الله تعالی عن التهیز ۶۳۲ و وصول خبر قتل اشرف غلیجایی.

بعد از آنکه از نظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد.

بهوس تسخیر تبریز سلطان خیز خاطر اقدس شوق‌انگیز گشته، مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل نمودند. این

(۱) - در نسخه «ط»: «باعث.»

(۲) - سوره ۷، آیه ۱۳۱، معنی: «پس فرستادیم برایشان طوفان.»

(۳) - سوره ۲۹، آیه ۱۴؛ معنی: «پس گرفت آنها را طوفان و آنها ستمکارانند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۴

غزل آمد:



اگرچه باده فرح‌بخش و باد گلپز است بیانگ چنگ مخور که محتسب تیز است عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است «۱».

در عزه شهر محرم سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت‌نیل، رایات گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سندج گشته، هم در آن منزل «۲» ملا- زعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد، و عریضه نیازمندی مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود، که در شیراز گرفتار شده بودند، بنظر اقدس رسانیده، خبر قتل اشرف ۶۳۳ را بدین نمط دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانیده بود: که بعد از آنکه آن برگشته روزگار از شیراز مرحله پیمای وادی فرار «۳» شد، بجانب لار ۶۳۴ رفت و چون همه جا ارقام قضا فرجام موکد در باب منع عبور آن طایفه عزّ صدور یافته بود، اهل قلعه لار در بروی آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند. ایشان هم از ترس جان در جایی قرار نگرفته، از راه بم ۶۳۵ و نرماشیر ۶۳۶ و سیستان بسمت قندهار فرار، و مردم قلعه‌جات مزبور همه‌جا بموجب امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته، بقدر مقدور پای توان ایشان را بسنگ مدافعه ناتوان می‌ساختند «۴». اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره‌جو بود، از کنار هیرمند ۶۳۷ از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد، حسین از این معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد لکی ۶۳۸، که از اعمال گرمسیر ۶۳۹ است گشته، ابراهیم نام

(۱)- در نسخه «ح» همه ابیات این غزل آمده است.

(۲)- در نسخه «ط»: «جا»

(۳)- در نسخه «ح»: «رو بفرار گذاشت».

(۴)- در نسخه «ط»: «پای قدرت ایشانرا شکسته و دست جلادت آنها را بسته می‌ساختند».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۵

ملازم خود را با جمعی بطلب او تعیین نمود، ابراهیم بتفحص پی و اثر بتعاقب اشرف ایلغار کرده، شب در سیاهی ظلمت به زردکوه ۶۴۰، که در سمت سفلی شورآبک ۶۴۱ واقع، و نزول اشرف نیز در آنجا اتفاق افتاده بود، وارد شده، اشرف باز بتکاور گریز مهمیز زده، بدر میرود. ابراهیم بتعاقب او می‌پردازد تا اینکه با تفنگ آماده ملاقی او گشته، همینکه بوی فتیله بدماغش میرسد. «۱» خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم می‌رود. ابراهیم نیز تیز دستی نموده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده‌ای را، که در دل تفنگ گره گشته بود، گشوده دل خود را مانند تفنگ از غم «۲» خالی می‌کند، و از آنجا مخدرات «۳» علیا، بنات مکرمت خاقان مغفور را برداشته بقندهار می‌رساند.

و بعد از ورود ملا- زعفران جواب عریضه حسین باین نحو صادر شد: بعد از آنکه شاهزادگان مکرّمه را روانه نماید، اسرای او رخصت خواهند یافت.

و نیز از جمله وقایع اینکه: در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افغانه دره‌جزین بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم، و مقرر شده بوده که از روی اطمینان وارد دربار عزّ و شأن شوند. آن جماعت حکم مبارک را دست‌آویز کرده از لارالی زار و مزاج اصفهان را خرج بازیافت دانسته هر جا دست می‌یافتند بناخن تسلط، سینه‌خراش دل‌های ضعیفان گشته، مال ایشان را غارت می‌کردند. بهمین منوال از زار ۶۴۲ و مزاج ۶۴۳ گذشته، در حوالی بیلاقات بختیاری به پیر محمد خان حاکم جام، که محصل آن جماعت بود، برخورد، چون فرمان مطاع را،\* که حرز ۶۴۴ الجیب دوست و دشمن و تعویذ ۶۴۵ بازوی آشنا و بیگانه است\* «۴» در دست داشتند، پیر محمد خان متعرض آنها نگشته. آن طایفه بخاطر «۵» جمعی

(۱) - در نسخه «ح»: «اشرف»

(۲) - در نسخه «و»: «هستی خصم»

(۳) - در نسخ «و» و «ط»: «خدرین»

(۴) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۵) - در نسخه «ط»: «با خاطر آرام».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۶

گذشته، خود را بقلعه‌جات دره‌جزین رسانیدند. چون قبل برین جمعی بتنبیه سرکشان دره‌جزین تعیین شده بودند درین وقت که این خبر معروض خدمت والا شد، بتازگی فوجی را بمعاونت مأمورین و قلع و قمع آن طایفه محصورین روانه ساختند.

### در بیان محاربه با رومیّه و فتح دمدم ۶۴۶ و مراغه و تبریز بتأییدات داور عزیز

در حینی که صفاخانه ۶۴۷ افشار مرکز دایره اقبال شد. خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علیرضا حاکم مکر، باتفاق پاشایان آن سمت در قلعه میانداوب ۶۴۸، که مابین مراغه و دمدم واقع است، جمعیت عظیم منعقد ساخته، بتاخت و تاز ایلات آن سمت اشتغال دارند. خدیو کامگار بنه و آغروق را در همان مکان گذاشته، طرف عصر با شهب دولت سوار، و با دلیران خونخوار ایلغار، و بیست و دو فرسخ راه طی کرده. هنگام ظهر ورود کوبه مسعود بکنار رودخانه قزل‌اوزن ۶۴۹، که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیّه بود، واقع شد. از آن طرف رومیّه نیز بتسوید الوف و تسویه صفوف پرداختند و متهورانه پیش آمده، بیرقهای گلگون افراختند. همینکه ازین سر الویه ظفر نهضت یافت و گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان درآمد. پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته، بدون تلاقی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان نه فرسخی ایشان را تعاقب کرده، جمعی کثیر از ایشانرا قتل و فوجی معتبر از ایشان را دستگیر نمودند. توپخانه و اسباب رومیّه بدست آمده، ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکر ۶۵۰ و مراغه و دهخوارقان ۶۵۱ ضمیمه ممالک محروسه گردید. روز دیگر آغروق و بنه وارد اردو، و بمعسکر ظفر اثر پیوست و عساکر منصوره سرو زنده و احترامه را از نظر انور گذرانیده، مشمول عطایا شدند. بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون بود بعرض رسید، که جمعی از رومیّه بسرکردگی تیمور پاشا به دهخوارقان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۷

چهار فرسخی مراغه، برسم قراولی آمده‌اند. موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته،\* رومیّه بمحض ظهور اشعه ماهیچه لوای جهانتاب بسمت فرار عنانتاب شده\* «۱»، بعد از طی یک فرسخ مسافت، گرد عظیمی، که آثار فرار رومیّه بود، از دامنه کوه سرخاب ۶۵۲، که در حوالی تبریز واقع است، ارتفاع یافت.

حضرت ظلّ اللّهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته، خود با سپاه نصرت پناه جزّار و دلیران نیزه‌گذار، بعزم اینکه راه بآن گروه گیرند، از بیراهه، که بمقصد اقرب بود، شتابان گشته، معلوم شد که گرد و سیاهی دو فوج است: که یکی از سمت تبریز، و یکی از دو فرسخی پیشتر نمایان می‌شود. پس آن حضرت فوجی از دلیران گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین، و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند.

مقارن آن قراولان خبر رسانیدند: که گرد اول مصطفی پاشا، حاکم تبریز، و ینگجری آغاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان، که در اول شب از تبریز حرکت کرده‌اند،\* رخت گریز بسته،\* «۲» از راه صوفیان ۶۵۳ عازم فرارند. گرد ثانی از بقیه عسکر روم است، که بقدر سی هزار کس در تبریز جمعیت داشته‌اند، بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب، سر خود گرفته می‌روند. دلاوران که دنباله‌رو کاروان پیش بودند، بسبک عنانی بادپایان برق‌جولان، خود را بآن گروه رسانیده، جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خونفشان

ساختند، و شیردلانی، که در ظلّ رایت اژدهاپیکر، چنگک و چنگال طمع بخون فوج دوم تیز کرده بودند، بدستور بآن گروه نزدیک شده، بمحض تقارب فتین، آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان را، که همراه داشتند، گذاشته، از بیم جان خود را بدامنه کوه خواجه مرجان ۶۵۴، که در سه فرسخی

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «رومیه بمحض رؤیت ماهچه لوای حضرت ظلّ الهی روگردانده فرار نمودند.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۸

تبریز واقع است، کشیده، دلیران ظفر قرین نیز از اطراف، ایشان را فرو گرفته کارفرمای سیف و سنان تیز، از باس جگرگداز بقالب قلب خصم لرزه افکن و تبریز گشته و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس گون ۶۵۵ لعل فام ساختند. سوای مقتولینی که عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده با زنان حورپیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف درآمده، معدودی از آن گروه، گوی سر خود را بچوگان دست امید از میدان هلاک و تشویش بدر بردند. هنگام شام که خسرو جهانگیرمهر، تیغ رخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف کرد. قریه سهیلان ۶۵۶، که در آن نواحی واقع است، جولانگاه خیول سهیل جبین و مقّر کوبه عزّ و تمکین گشته، توپچیان زحل هیبت و تفنگچیان مریخ صلابت بجمع آوری اسراء فرمان یافته، همگی را بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز با اطلاع امینان محکمه شرع انور، باولیای ایشان رسانیده، نگذارند که از مردم چشم ۶۵۷ بیگانه باطاله نظر ۶۵۸ دست درازی بذیل عفاف ایشان واقع شود، پس روز دیگر که بیست و هفتم شهر محرم بود، لوای جهانگشا بساحت تبریز نوربخشا گردید.

از مؤیدات اقبال آنکه: رستم پاشانامی که از طرف دولت عثمانیه حاکم هشترود بود، با فوجی از رومیّه باعانت مصطفی پاشا، حاکم تبریز، عازم گشته، و در همان شب چند نفر را برای ایصال خبر پیشتر روانه تبریز ساختند. چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیّه از خود نکرده و با طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تمییز تبریزی از رومی متعذر بود، لذا لشکریان ایشان را مردم تبریز تصور کرده، متعرض ایشان نشدند. ایشان نیز سالم از شهر فرار، و رستم پاشا را ازین واقعه خبردار ساختند. در حینی که پاشای مزبور پای برکاب گریز شده بود، عساکر نصرت قرین «۱» در خارج تبریز باو دچار

(۱) - در نسخه «ح»: «عساکر نصرت شعار و سپاهیان سام کردار»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۲۹

و او را با جمعی که همراه داشت گرفته بخدمت خدیو کامگار آوردند. از گرفتاران رومیّه آنچه پاشایان و معتبرین بودند، بعلاوه جانبخشی، مورد احسان «۱» گشتند، و برخصت انصراف مسرور، و بقیّه اسراء بعزاده کشتی توپخانه مأمور شدند. از آنجا توپهای کوه بنیان و مدافع اژدر دهان آتش فشان را، که در محاربات رومیّه بدست آمده بود، روانه خراسان ساختند. و به ابراهیم پاشا وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه متذکر از مراتب صلح و صلاح فرستادند. مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان ۶۵۹ برادرش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم، بعرض رسید.

توضیح این مقال آنکه: وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا، سرعسکر روم، و عبد الرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکاکین و رقبات آن دو ولایت از دولت عثمانیه به یمرلی، که باصطلاح رومیّه عبارت از دیوان باشد، قرار یافت. ثانی الحال پاشایان باستدعای طایفه ینگجری و صاحبان اوجاق، آنها را باذن و فرمان قیصری، بآن جماعت تملیک و مبیعه کرده، قیمت آنها را که مبلغ های خطیر می شد گرفته صرف عسکر کرده بودند. بعد از تسخیر اصفهان رضا قلیخان شاملو از جانب آن حضرت بطلب

ولایات بسفارت مأمور، و وارد اسلامبول شد. سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا بنا بر انتشار آوازه موبک ظلّ اللّهی راضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایت گشته، طایفه ینگچری و رؤسای اوجاق که ریشه تصرف در گل زمین، و ولایات آنجا محکم کرده بودند، و بنوعی غیر از دهره تیغ بیدریغ، قلع نهال توقع از آن سرزمین نمیکردند، بدعوی برخاستند\*، که یکجا ولایت را بما میفروشید، و یکجا بعجم رد می‌نمایید (۲)\*، اگر

(۱) - در نسخه «ط»: «و انعام گشتند.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «از طرفی ولایت را بما میفروشید و از طرف دیگر بعجم رد می‌نمائید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۰

متعلق یمرلی هم بود قبول این امر نمیکردیم، چه جای اینکه زر داده خریده باشیم، اگر شرعا خون و مال و عرض و سیرت عجم مباح نبود، چرا محرّک سفر عجم و باعث سفک دماء بین الامم شده، آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه‌زار ساختید، و اگر مباح بود چرا در انجام استرداد ولایت باین قیل و قال مانع انجام کار بودید. تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتلای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته، بقیّه السیف که از نهانند و همدان رخت بمحروسه امان کشیده بودند، بتواتر وارد آن حدود می‌شدند و کیفیت حال را مذکور می‌ساختند. پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی‌دستی دولت نادری، برای سدّ راه اقوال رجال سایره بعزم سفر آذربایجان وارد «اسکودار» گشته، بعد از ورود کوبه قیصری بآن مکان پاداره «۱» دلماکی که در زمره اوجاق ینگچری بود، پاکی ۶۶۰ ناپاکی، و استره ۶۶۱ بی‌باکی را بسنک شرارت تیز کرده، تیغ بر روی خلیفه اسلام کشید، و این را صلاح نامید.

یعنی در استنبول احداث فتنه کرده، جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده، پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شرنعل (۲) وارونه بر توسن عزیمت سفر زده، باستنبول برگشته، بچاره‌جویی، و رفع این فتنه برخاستند.

چون کوشش بی‌اثر بود، پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی بقتل داماد نیکونهاد خود شد و وزیر اعظم را خفه نمود، و بعد از هلاک جنازه او را بر بالای عزّاده انداخته بیرون فرستاد.

بیت

چنین است آئین گردنده دهرنه لطفش بود پایدار و نه قهر

نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت.

با وصف این معنی، آن طایفه ترک ازدحام و رفع هجوم غوغای

(۱) - در نسخه «و»: «پادرنه»

(۲) - در نسخه «ح»: «عنان رجعت بر توسن عزیمت سفر زد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۱

عام نکرده، سلطان احمد خان را خلع، و افسر سلطنت را زیب تارک سلطان محمود خان برادر او ساختند. القصه شهر تبریز، که در دست رومیان، پایمال جنود عدوان گشته بود، پنج روز مقر الویه ظفر گشت، و عزیمت تسخیر نخجوان ۶۶۲ و ایروان در خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافت. عقاب رایت نصرت‌اثر، در جناح نهضت، بال و پر گشود، که مقارن آن در غره صفر چاپار از جانب رضا قلی میرزا آمد و خبر آمدن افغانه هرات را بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده، و سبب انصراف موبک همایون بجانب خراسان گردید.

## در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

سابقاً در ذکر هرات سمت گزارش یافت که بعد از وقوع محاربه الله‌یار خان و افاغنه ابدالی، مجدداً ایالت هرات را با اللهیار خان موقوف و مسلم داشتند و عطف عنان عزیمت فرمودند. بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین غلیجایی، که در قندهار استقرار داشت، چون چیره‌دستی ساعد این دولت را دیده و دانسته بود که خمیر «۱» مایه فساد ایران می‌رویس، پدر محمود و برادر او بوده‌اند، و بعد از طی این سفر نوبت «۲» کار او خواهد بود، با طایفه ابدالی از در سازگاری برآمده، ایشانرا بمخالفت ترغیب، و آن جماعت را وسوسه او مؤثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس، از گریبان ضمیرشان سر زد. اما اللهیار خان بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره، از روی عاقبت‌اندیشی دست بر دل گذاشته، پا از جاده پیمان منحرف نمی‌ساخت. باین جهت جماعت ابدالی باو سرگران گشته، در جزو کس بطلب ذو الفقار خان حاکم فراه فرستادند. او نیز بقصد خلاف برآمده وارد ناحیه هرات شد. اللهیار خان نیز از در ممانعت درآمد و دوفرقگی در میان

(۱) - در نسخه «ح»: «مایه فساد ایران.»

(۲) - در نسخه «ح»: «سیه‌روزی و تیره‌بختی کار او خواهد بود.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۲

افغانان بهم رسید. سه ماه بر اینمنوال نایره آشوب و جدال اشتعال داشت، تا اینکه ذو الفقار خان غالب آمد، و در سوم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و دو هجری داخل شهر، و اللهیار خان با کوچ و اتباع خود روانه ماروچاق گردید. پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات حضرت ظل‌اللهی «۱» چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیدند. ذو الفقار خان را بحکومت اختیار، و بعزم ارض اقدس اعلاسی لوای اقتدار کرده، اللهیار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه ماروچاق گذاشته، با مودود قلی خان حاکم سرخس و بعضی از حکام اویماقیه که با او اتفاق داشتند، سه روز پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقدس گردید. از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام «۲» و مراعات تمام نسبت باو بعمل آمد. از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل‌اللهی آئینه صورت‌نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای هوشیار مغزی، نادیده و ناشنیده از اسرار ضمائر باخبر بوده یقین میداشتند که آن فرقه عهدشکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهد کرد. بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت «۳» نشان روانه خراسان، و از همدان نیز بنحویکه سبق ذکر یافت، باقر خان بغیری را برای جمع‌آوری سه چهار هزار تفنگچی نواحی استرآباد و توابع فرستاده، مقرر داشتند که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان پیوندند، و بعد به ابراهیم خان نیز فرمان والا بنفاذ اقترا یافت، که غله و ذخیره بیشمار در مشهد مقدس سامان کرده، بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه‌داری گذاشته، از معارضه اعراض نمایند. ذو الفقار خان با هشت هزار نفر از افاغنه آمده در زاویه خواجه ربیع باب نزول گشود «۴» و آغاز تاخت و تاز کرد. ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض نمود، و پانزده روز هر روز پشت بقلعه داده کر و فر میکرد، و این مقدمه

(۱) - در نسخه «ح»: «جناب نادری.»

(۲) - در نسخه «ح»: «شرایط غریب‌نوازی.»

(۳) - در نسخه «ح»: «از لشکر همایون.»

(۴) - در نسخه «ط»: «فرود آمد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۳

در هنگامی که سندیج مقرّ کوبه مسعود بود، معروض «۱» سده ۶۶۳ جلال گشت.

مجددا در باب جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل آمد، و اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند، که انشاء الله عنقریب رومیّه تبریز را از آن مملکت بیرون کرده، خود را بآن طایفه کم‌فرصت می‌رسانم، مقارن وصول این جواب باقر خان نیز با چریک و تفنگچی بیرونی وارد ارض اقدس شده، بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سمای خاطر ظلّ اللی در باب امر جدال و قتال مکرّر خطاب «یا اِبْرَاهِیْمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا» «۲» نازل شده میدانستند، که کلام آن حضرت مظهر آیه «وَمَا یَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» «۳» است، بتحریک جمعی از هوی‌خواهان مغرور، به تیزعنانی توسن طبع غیور، سپاه منصور را برداشتن آذوقه سه روزه مأمور ساخته، در سمت کوه سنگین با کوبه رنگین، رایت جنگ افراخته، افاغنه نیز بمحاربه پرداختند. در اثنای گیر و دار باقر خان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود، زخم‌دار گشته، فوجی از پیادگان او، که نوآموز راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده، روی برتافتند. ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته که ایشان را از راه گریز بازگرداند، تفنگچیان که در پیش هنگامه ستیز «۴» و آویز گرم کرده بودند، حرکت او را محمول بر فرار دانسته، سررشته جنگ را از دست میدهند، لشکریان نیز خودداری نکرده روی بشهرستان «۵» هزیمت می‌گذارند، و در آن روز سواره بسیار از مرکب هستی پیاده گردیدند، و جمعی از پیادگان خود را بچاه و قنوات انداخته در ماتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند، ابراهیم خان نیز در مشهد مقدس تحصن جست. آن واقعه در سیزدهم ماه محرّم سنه هزار و صد و چهل و سه هجری در سمت صحرای

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «بعرض برادر عزیز رسید.»

(۲) - سوره ۱۱، آیه ۷۹، معنی: «ای ابراهیم برگرد ازین.»

(۳) - سوره ۵۳، آیه ۴، معنی:

«سخن نمی‌گوید از هوی.»

(۴) - در نسخه «ط». «هنگامه جنگ گرم کرده بودند.»

(۵) - در نسخه «ط»: «روی بهزیمت می‌گذارند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۴

علمدشت ۶۶۴ و زرگران ۶۶۵ مشهد اتفاق افتاد. بعد از ظهور این سانحه حیرت‌انگیز، چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت، شاهزاده رضاقلی میرزا، که در آن اوان دوازده ساله بود، این مراتب را بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامگار ساخت. چون حضرت شاه طهماسب مکرّر بر زبان جاری می‌ساختند، که موافق عهدنامه انجام امور عراق و آذربایجان بر ذمّت اولیای این دولت، و جناب نادری را مملکت علیحده است، و ما را بکشورگشایی ایشان کار و احتیاج نیست. لهذا حضرت ظلّ اللهی امر خراسان را اهمّ و تنبیه سرکشان سست‌عهد هرات را لازم داشته، بتدبیر تدمیر ایشان مصمّم گشتند. مصحوب چاپار سریع السیر شاهزاده «۱» اعلام کردند، که در حصار استوار قلعه‌داری پشت بدیوار اطمینان داده، رخنه در بنیان ثبات و قرار ندهند، که بعنایت پروردگار، با دلیران نصرت‌شعار، مانند چابک‌سوار چرخ گیتی‌فروز، از ابلق مهر و ماه، شب و روز «۲» دو اسبه، مرحله‌پیما گشته، بسروقت خصم تبه روزگار میرسیم. پس بیستون بیک افشار را، بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند، و جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیّه را که در قلعه مانده بود، و صد هزار تومان بیشتر بود، باو عنایت، و امر والا صادر شد، که جمعی از ایلات افشار و مقدّم ۶۶۶ و ترکمان را کوچانیده، در تبریز سکنی، و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت منسلک سازد، و حکومت هریک از ولایت انتزاعی را بحکام کاردان تفویض، و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق به حضرت شاه-طهماسب دانسته، بخدمتگزاری آن آستان بجان و جان ۶۶۷ کوشند، و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان



کوچانیده، اسب و الاغ و خرجی داده بخراسان فرستاده بودند، عدت ایشان به پنجاه و شش

(۱) - در نسخه «ح»: «بشاهزاده رضا قلی میرزا»

(۲) - در نسخه «ح»، «ط»: «از ابلق خورشید و ماه دو اسبه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۵

هزار خانوار میرسید. از آن جمله دوازده هزار افشار، و از جمله افشار دو هزار خانوار قرقلو بود، که شرف ایلیت بآن حضرت داشتند، چون میاب و کوبکان، بنهجی که سبق ذکر یافت، یورت قدیم آن حضرت و مسکن طایفه قرقلو بود و جمعی از آن طایفه کوچیده بامر آن حضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بودند، عوض ایشان از قرقلوی جدید در میاب، و تتمه افشاریه را در کلات مأوی دادند. چهل و پنجهزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند، که بدستور آنها را تدارک دیده، در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن «۱» و مکان بیلاق و قشلاق بجهت هریک معین ساختند.

### در بیان انصراف موکب ظفرنشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور، و گشادکار نزدیک و دور، بنه و آغروق را گذاشته، بایگه تازان عرصه و غا، بجانب خراسان ایلغامیشی کرده، بدون مکث و درنگ، وارد قزل‌اوزن گشته، و از آنجا چاپار از ارض اقدس وارد، و خبر رسانید، که بعد از واقعه ابراهیم خان، افغانه گفته بودند حال که مرتکب این کار بی‌مال شده، و شمشیر عداوت بروی این دولت کشیدیم، دسته این کار را که بیرون می‌کند، و هنگامی که خدیو گردون مقام، عطف عنان باین صوب داده، بمقام عدالت و انتقام درآید، چه جواب خواهیم داد. پس بشرر - انگیزی شرارت دود از نهاد قراء و مزارع و خرمنهای محصول توابع شهر برآورده، نوعی نایره بیداد افروختند، که نزدیک شد، از شراره آتش آن شور و شر ایشان خرمن مهر و ماه\* و دسته سنبله و انبار کهکشان و خوشه پروین، «۲»\* در مزرع سبز چرخ برین درگیرد. بهمه جهت سی و یکروز در حوالی

(۱) - در نسخه «ح»: «متوطن و بیلاق و قشلاق بجهت هریک.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۶

ارض اقدس بنکث عهد ۶۶۸ مکث کرده، مراتع و مزارع را علفه تیغ بیدادی ساختند و بعد از ظهور کمال بغی و فساد روانه هرات شدند. آن حضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده، در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین شده، و آنچه قشون عراق و فرقه‌های مختلفه بود، سوای خراسان، تماما مصحوب محمد خان ترکمان، بخدمت حضرت شاه طهماسب فرستادند، که در دایره امر و نهی «۱» آن دولت بوده، پرگاروار سر بر خط «۲» اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند، و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا وزیر اعظم قبل از مقدمه فساد استنبول محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان، پادشاه روم، برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود اینکه باین تقریب احوال و اوضاع حضرت ظلّ اللّهی را ملاحظه و از اراده خیال آن حضرت مطلع شود. امر والا - بوقوع پیوست که محمد آقای مزبور را بعد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرکردگان افغانه که در دره جزین از در استیمان درآمده بودند، بشفاعت اسحق سلطان افغان، که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او روی نیاز باین دولت عاجزنواز آورده بود، جبهه‌سای مسده «۳» سعادت قرین گشتند. سه روز آن مکان نزهت آیین، مقرّ کوکبه عزّ و تمکین شده، از راه طهران وارد ایوان کی ۶۶۹، و چون ترکمانیه يموت ۶۷۰، ساکن دشت قیچاق، همیشه راه تمرد و نفاق مسلوک می‌داشتند، و با

ترکمانیه کوکلان، که در حدود گرایلی سکنی داشتند، در تقدیم خدمت و دادن فراریان همدان، بنحویکه سبق ذکر یافت، رسم فرمانبری متروک میداشتند، از منزل مزبور تجدید منازل کرده، چهار هزار نفر از دلیران نصرت‌نشان را از راه بسطام روانه، و موبک جهانگشا

(۱) - در نسخه «ط»: «که سر بر پای امر و نهی دولت گذارند.»

(۲) - در نسخه «ط»: «و سر از خط اطاعت شاه بلند اقتدار بر ندارند.»

(۳) - در نسخه «ح»: «سر نیاز پهای خدیو گرد نفر از آوردند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۷

از راه مازندران شقه گشای اعلام ظفر فرجام شده، و ممهّد گشت که در روز پانزدهم ربیع الاول موبک والا از یورش میدان ۶۷۱، چهار فرسخی استرآباد، بر سر یموت، و ایشان نیز از دهنه گرایلی بر سر کوکلان چپاول اندازند، که تاخت هر دو در یک روز اتفاق افتاده، آن جماعت خبر بیکدیگر نتوانند رسانید. پس کوبه منصور صبح روز موعود، از آب اترک عبور، و مکان مشهور به «صیاد» ۶۷۲ را مطار «۱» ۶۷۳ عقاب نسرين شعار لوای ظفر التواء ۶۷۴ ساختند. در آنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمانان آغریجه ۶۷۵، که در میان «کاله دریا» ۶۷۶ سکنی دارند، از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوق «۲» ۶۷۷ و جماعت کوکلان بجانب آلاداغ ۶۷۸ و سیمیار ۶۷۹ فرار «۳» نموده‌اند. پس معاودت به استرآباد کرده، فرامین مطاعه مؤکده بعموم سرحدات خراسان نوشتند: که راه معامله را بر ترکمانیه مقطوع سازند، و در غزه ماه ربیع الثانی از آب گرگان ۶۸۰ گذشته، از کنار دشت و حدود مانه و سملقان، روانه خراسان، و در محال قراباغ ۶۸۱ من اعمال گرایلی جمعی از رؤسای متمرّدین کوکلان از در عجز در آمده، وارد خدمت والا، و مستدعی عفو تقصیر، و متعهد دادن یورغه مال شده، مسؤول آن جماعت قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار و یورغه مال را بتعاقب روانه خراسان نمایند. پس عساکر ظفر توأمان «۴» را فوج فوج مرخص ساختند، که روانه اوطان و دیار خود شوند، و در بیستم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند. در آن مکان از جانب اللهیار خان افغان که در ارض اقدس می‌بود، عریضه‌ای مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بدربار مرحمت «۵» نشان رسیده، و جواب او برین نهج از مکمن عزّ اصدار یافت. شرح فرمان عالی: آنکه عالی‌جاه اللهیار خان

(۱) - در نسخه «ح»: «مقر کوبه نصرت شعار ساختند.» و در نسخه «و» جملات بهم‌ریختگی دارد.

(۲) - در نسخه «و»: «خیوه»

(۳) - در نسخه «ح»: «رهسپار فرار شده‌اند.»

(۴) - در نسخه «ح»: «عساکر نصرت قرین»

(۵) - در نسخه «ط»: «حضرت ظل اللهی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۸

بداند. شرحی که در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض و استدعاء نموده بود چون مشار الیه از بی‌طالعی خود شرمنده و از وقوع شکست، که از قضای آسمانی بود، شکسته‌دل و سرافکننده است، من بعد بزبان قلم او را نیازاریم، و بشرمساری و خجالت‌زدگی خودش، که ارباب غیرت را بدتر از آن عذابی نیست، واگذاریم. بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد ماند که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است، اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند، موجب ملامت آن طایفه، که با قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند، نخواهد بود، زیرا، بمضمون آیه



کریمه «وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۱) گشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید تأییدات ایزد داور است نه بزور بازوی سعی بشر، با وصف این معانی کسانی که فی الجمله از غیرت بهره‌ورند، به نیزه سنان اعداء سینه سپر می‌سازند، اما بطعنه‌پردازی نیزه خطی کلک امثال و اقران تن درنمیدهند، و بتیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می‌نهند و بچوبکاری عصای خامه پدر و برادر راضی نمی‌گردند. حرف تند را کشنده‌تر از سیف قاتل، و روی ترش را تلخ‌تر از زهر هلاهل ۶۸۲ می‌دانند.

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبرکاتش بگرمی عرق انفعال نیست.

از صدور چنین امری مادام الحیات در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت بوده، ملمات را بر حیات ترجیح میدهند، چنانچه اظهر من الشمس است، که سپهدار زرین‌لوی مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر تیغ کشیده روی بهزیمت می‌گذارد از رنگ زردی بزمین فرو می‌رود، و هر وقت که رایات جهانگشایی را از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می‌سازد، از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می‌بیند. هرچند که بنابر معانی مذکوره ملامت بر مشار الیه وارد نمی‌آید، که چرا از دشمن شکست یافته،

(۱) - سوره ۳، آیه ۱۲۳، معنی: «نیست یاری کردن مگر از نزد خدای.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۳۹

و نمی‌توان گفت که چرا شمع‌آسا این همه سرزنش را بر خود روا ساخته و از تیغ تیز روی برتافته، و لیکن سخن درین است که با وصف اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مظاهر خطاب: «یا إِبرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» (۱) او را مسموع شده، باز برخلاف مأمول مصدر این گونه جهل و فضول گشته، بایستی برهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و یا راه رضای خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید.

درین صورت که سالک طریق احد الامرین و تابع مدلول «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۲) نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته رنجش و آزار می‌باشد. حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس درآمده حسب المسئول این دفعه زبان قلم را از آزرده او کوتاه و بهمان توییحات سابقه او را مورد انتباه ساختیم.

### در بیان ورود کوبه مسعود بمشهد مقدس و صادرات ایام توقف در آنجا

چون حضرت ظلّ اللّهی منازل نزهت مراحل را بسان آفتاب و ماه جهانتاب، برسم ایوار ۶۸۳ و شبگیر پیمودند. در آخر ماه ربیع الثانی، صبحگاهی که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلندطارم، از سفر جانب غرب انصراف یافته از دروازه افق قدم بشهر بند نیلی حصار سپهر گذاشت. کوبه خسرو ملک سروری، بسطوت بهرامی و صولت ضرغامی، وارد ارض فیض مدار، و در عمارت جنت سرشت چهارباغ، مانند روح در قالب عنصری، قرار گرفتند. چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای مردم آن دیار راه یافته، و هنوز مردم در ماتم کشتگان خویش، اوتار سینه ریش را بمضراب ناخن چنگ‌زن و از جور افغان با نفیر ناله و افغان در کوس روین فلک خروش افکن بودند. دلسوختگان طاقهای دل را از استخوان سینه چوب‌بندی نموده، از لاله‌های داغ طرح چراغان می‌ریختند (۳) و برای گرمی هنگامه از سوز

(۱) - رجوع بصفحه ۱۳۳ شود.

(۲) - سوره ۹۰، آیه ۱۱، معنی: «راه نمودیم او را خیر و شر.»

(۳) - در نسخه «ح»: «دلسوختگان مخزن دل را بغم می‌انباشتند و از اشک دیده بر گونه‌های خود آب می‌پاشیدند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۰

جگر آتشبازها برمی‌انگیختند و موشک ۶۸۴ آه آشناکشان هر شب با آسمان میرفت\* و گل غزان از دل آتشبارشان در هر طرف از آتش غم خروش برمی‌کشید «۱» صدای کوس و نقاره را که آلت سور و سرور بود، از آیین غیرت دور دانسته، در روز ورود اهل شهر را از نواختن نقاره شادمانه و آیین‌بندی و چراغان ممنوع ساخته، بهمان توپهای رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه ورود در مسامع دوست و دشمن رسانیدند، و بعد از سه روز که سفرکشان از رنج راه آسایش‌گزین شدند. نخست بملاحظه سان افشاریه و ایلاتی، که از فارس و عراق و آذربایجان بخراسان فرستاده بودند، پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشانرا برسم ملازمت منتخب ساخته، فارسان فروسیت ۶۸۵ پیشه و چابکسواران فراست اندیشه را «۲» برای تعلیم فنون سپاهیگری برایشان گماشته، بآیینی که ترک سیه مست چشم خوبان با طزه دلاویز درّه بازی، و مردم خنجر گذاردیده فتان دلیران با کمان سپه‌توز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب‌شکنی و قیقاج اندازی کند، بمشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هریک در فنون سواری رستم یل و در خونخواری فرزند رشید زال چرخ و جلّا داخل شدند.

بیت

اگر از کارفرما روی دستی در میان باشد بناخن سنگ را آینه سیما میتوان کردن.

و چون سفر هرات در خاطر آن حضرت تصمیم داشت. اللهیار خان ابدالی که تا آن زمان، در ارض اقدس میهمان و نواله‌خور خوان می‌بود، مستدعی آن شد که در ماروچاق توقف و مشغول دلالت افغانه شده، باز در هرات بادراک ملازمت پردازد. لهذا او را بنقود وافره و خلّاح فاخره «۳» و خنجر مرصع

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «فارسان چابکسوار و نیزه‌گذاران رستم کردار.»

(۳) - در نسخه «ط»: «به سکه‌های سلطانی و جامه‌های جهانیانی.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۱

و عطایای خاص اختصاص داده، مرخص و روانه ماروچاق ساختند، و چون بنحوی که مرقوم کلک بیان شد اون‌بیگیان کوکلان در قراباغ محال گرایلی بخدمت آن حضرت آمده، اظهار ایلیت و تعهد کردند: که دویست خانوار برسم یورغه‌مال بمشهد مقدس آورده، سکنی دهند. و چون در انجام این امر تأخیر بظهور رسید احتیاطا امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده، در سنخواست ۶۸۶ توقف و منتظر امر آن حضرت باشند. آن حضرت «۱» در دوازدهم شهر جمادی الثانی باقلیلی از خاصان جریده و سبای بعزم تنبیه آن طایفه روانه، و مقارن ورود موکب والا بخوشان، ترکمانیه نیز بامثال فرمان وارد گشته، حضرت ظل‌اللهی عطف عنان بارض اقدس فرمودند. آن جماعت خانوار معهود را بارض اقدس آورده سکنی دادند، و متعهد گشتند که جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور را در سفر هرات حاضر سازند. چون بنهجی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب در صدف «۲» شهریاری فاطمه - سلطان خانم، خواهر قدسیه خود را، نامزد بهین نتیجه ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند مادر لیالی و ایام، شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا، ساخته بود. درین وقت که موکب مقدس بیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود، ارقام مطاعه صادر شد، که تمامی امراء و حکام و سران سپاه نصرت فرجام، و عظمای انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل عیش و سرور حاضر گردند.

پس کارگزاران بدایع طراز، و نگارندگان صنایع پرداز، در مقام فرمان - پذیری دست و بازوی هنروری یازیده، در اندک روزی عمارت چهارباغ را نمونه هشت‌بهشت، و بآیین‌بندی و طرح چراغان، رشک چرخ مینو سرشت ساختند. در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب، در حینی که قبه خضرا در آراستگی رشک چتر طاووس بود، و بسیط غربا ۶۸۷ در فرح‌بخشی

(۱) - در نسخه «ح»: «جناب نادری»

(۲) - در نسخه «ح»: «در گرانها»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۲

خجالت‌افزای حجله عروس، آفتاب خداوند بیت و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا سرود سرای جنگ و چغانه بود، مجلس طوی ۶۸۸ با هزاران فروزب ترتیب یافته، دو هزار دست خلعت گرانها در آن روز بسرکردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جانسپار، از جامه خانه نوازش عنایت گشته، برو دوش هریک مانند کوه، آراسته خلاع خرابی سنگین «۱»، و بسان شاخ گل، چله پوش اثواب بوته‌دار و رنگین گردید.

ساکنان عرصه خاک، بساط نشاط آراستند، و شوخ چشمان افلاک پایکوب سور و سرور برقص برخاستند. تا یک هفته برین نهج، جشن و چراغان و آیین بندی بود، و دل‌های خلاق از مواید گوناگون لذت‌اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته، این هفته را هر هفت شاهد ایام و گلگونه جمال شهور و اعوام ساختند. در شب هفدهم ماه قران سعدین ۶۸۹ و اتصال نیرین ۶۹۰ واقع شده و آن عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج سعادت، رشک بیت الشرف آفتاب گردید. بعد از سرانجام کار طوی، برسم سیر و شکار بجانب ایبورد و کلات، که مسکن اصلی آن حضرت بود، توجه فرمودند و بجناح «۲» مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنه آن دیار، که حسرتکش دیدار فیض الاثار بودند، گشتند. چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در طزن، که منتهی معموره سرحدات ایبورد است، یورت اختیار، و بنوای درون و نسا و ایبورد اطاله دست تطاول و اضرار می کردند، اگرچه ابراهیم خان، بموجب حکم والا- با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف، و بتنبیه آن طایفه مأمور بود. اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آن حضرت،\* هرگز توقع امداد از کسی نداشته\* «۳» کار را بامید برادر و چاکر نگذاشته،

(۱) - در نسخه «ح»: «بخلاع خرابی سنگین آراستند و غم ایام را از دل‌های خود بیبراستند.»

(۲) - در نسخه «ح»: «بال»

(۳) - در نسخه «ح» جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۳

لهذا ظهیر الدوله «۱» را بایبورد احضار، و در بیستم شهر شعبان با فوجی از فدویان جان‌نثار ایلغار، و چهل و پنج فرسخ راه را در سه روز طی کرده، در محال طرسخون ۶۹۱ طزن بسروقت آن گروه رسیده، رجال ایشان را عرضه شمشیر و نساء و عورات ایشان را اسیر کرده، و نهب اموال و احراق یورت و مساکن آن طایفه بروجه اکمل بعمل آمد. ابراهیم خان را نیز از همانجا مأمور تنبیه ترکمانیه تکه، سکنه سرخس، فرمودند. ابراهیم خان آن طایفه سرکش را بدستیاری سعی دلیران گردن‌فراز، گوشمال کامل بخشیده، روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد. چون سابقا نگارش یافت که حسین غلیجائی در حین توجه رایات منصور بجانب آذربایجان، افاغنه هرات را، که باین دولت عهد بندگی بسته بودند، تحریض بمخالفت کرده، سلسله جنبان فساد می‌بود، درین وقت که خبر عزیمت موکب همایون رعب‌افکن دل‌های دور و نزدیک گردید.

ذو الفقار خان کس نزد حسین فرستاده بمفاد «الغریق یتشبث بکلّ حشیش» از او استمداد، و مومی الیه نیز با گروه انبوه بعزم اعانت وارد اسفزار شده، که شاید با یاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولادپیکر خدیو جهان پرور، که جوهر: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» «۲» از آن پیدا، و تصورش در عالم و هم چاک‌افکن قلوب اعداست، رخت بوادی نجات کشیده، و بخاشاک راه بر سیلاب و بشاخص گذر بر آفتاب بندد. بعد از ورود به اسفزار، میثاق اتحاد از طرفین صورت استحکام نیافته «۳»، حسین

استخلاص اسرای خود را وسیله اعتذار ساخته، عریضه استکانت آمیز ۶۹۲ مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود نگاشته کلک نیازمندی ساخته، مصحوب ملا زعفران و اسحق سلطان حاکم سابق یزد، که از جمله آزاد

(۱)- در نسخه «ح»: «ابراهیم ظهیر الدوله برادر آن حضرت»

(۲)- سوره ۵۷، آیه ۲۶، معنی: «فرو فرستادیم آهن را در آن است آسیبی سخت و بهره‌ها برای مردم.»

(۳)- در نسخه «ط» این عبارت: «و آب آن دو بیک جو نرفته.» نیز وجود دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۴

کرده‌های عفو خدیو یگانه بودند، روانه خدمت نمود. مسؤول او درجه قبول یافته، تمامی اسرای او را که ذکورا و اناثا چهارده نفر بودند، تسلیم فرستاد- گان مزبور کرده، ایشان را با نیل مرام و حصول کام بازگردانیده، حسین نیز دو نفر مخدرات سراق سلطنت صفویه را، که در شبستان اسار و حجاب استتار می‌داشت، با ملا زعفران روانه درگاه سپهر رواق ساخت. چون صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندید از فراه عازم قندهار گردید. اما با وصف مشاهده این نوع لطف و مرحمت که بایستی مادام الحیات سر از ربنه صداقت «۱» نیچد باز فساد ظاهر کرده، دو سه هزار نفر از غلیجایی‌ها را بسرکردگی سیدال باعانت «۲» افاغنه هرات فرستاده، حضرت ظلّ الهی بعد از وصول این خبر، معتمدی تعیین کرده، آن دو اختر «۳» برج عفاف را از همان راه با خواجه سرایان با عزاز باصفهان روان کرده، بحرم شاهی رسانیدند.

### رایت‌افرازی قلم خجسته رقم در مضماری ۶۹۳ وقایع تنگوزئیل موافق هزار صد و چهل و سه هجری

#### حرکت موکب فیروزی بینات بجانب هرات و نوروز فیروز این سال.

روز پنج‌شنبه دوازدهم «۴» ماه فرخنده صیام که نیر اعظم، بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلاء افرشته، سفرکشان شهرستان ربیع را که از رنج یساق دی، در سرای باغ و گلزار قشلاق می‌داشتند. «۵» موسم حرکت معین در رسید. فراشان با فروشان نامیه، اطراف چمن و فضای هامون را، از جوشن لاله و ریحان، بسرا پرده‌های رنگین و خیام گلگون بر آراستند. دلاوران صنوبر، و اویماقیه شمشاد و عرعر، با ساز و برگ تمام بمعسکر خدیو بهار درآمدند. افواج فاخته و قمری، طوق بندگی خاقان ربیع را بگردن گرفتند. گلشن از روی خلاف پیکان بیدتیز کرد، و سبزه دشنه

(۱)- در نسخه «ح»: «طاعت»

(۲)- در نسخه «ح»: «بکمک»

(۳)- در نسخه «ط»، «ح»: «دو دختر»

(۴)- در نسخه «و»: «یازدهم»

(۵)- در نسخه «و»: «در سراهای جویبار و زوایای باغ و گلزار قشلاق می‌داشتند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۵

و خنجر و سه برکه سپر و شمشیر برداشت. چشمه‌سار از امواج زره دربر، و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر نهاد. نوروز فیروز شیخون بدار الملک دی آورد، و جنود اردیبهشت راه فتنه بر یغماگران زمستان بست. هجوم سپاه شکوفه و ازهار شاخ سرکشان شاخسار را شکست. بزم خسروانی مرتب شد و قامت دلیران آراسته بخلاق زرتاری ۶۹۴ گوناگون و جیب و دامان آمالشان از زر

سرخ و سفید مالامال و مشحون گشت. بعد از انقضای جشن و سرور و ایام عیش و سور، روز یکشنبه پانزدهم آن شهر سعادت فرجام، با فر فریدونی و کوبه کیکاوسی از ارض فیض انتساب بمنزل طرق نصب خیام زرین قباب کردند. دلیرانی که چند روز از خونخواری دشمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید خود دانسته از لذت خون آشامی کام جستند، و بهادرانی که تشنه خون خصم تند خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند، شمشیر کج را برآستی هلال شوال انگاشته، مهر روزه از گنجینه دهان رزم شکسته، بعد از ورود موبک ظفر فرجام بمنزل پوچ کام ۶۹۵، من محال جام، بنه و آغروق را گذاشته، موافق آداب سپاهیگری و رویه رزم - گستری تعیین چرخچی و قراول، و ترتیب تیپ و هراول، و تسویه منقلای نموده، لشکر محشر اثر را سه قول مقرر کرده، و برای هر قول ساقه وصول و طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین، و تفنگچیان مریخ آیین، و توپخانه و زنبورک جداگانه تعیین، و با آذوقه شش روزه از رباط تومان «۱» ۶۹۶ آغاز راه نوردی وادی کین کردند. فوجی از مقدمه الجیش، و گروهی از لشکر پرجوش و طیش از رباط مزبور چاول بمحال شبش ۶۹۷ و شکیبان و غوریان انداخته، تمامی آن محال بمعرض نهب و یغما درآمد، قلعه جاتی که در عرض راه واقع بود، بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح، و مقدمه ظفر و فتوح گشت. روز چهارم شهر شوال المکرم مکان موسوم به نقره ۶۹۸ سه فرسخی هرات مقرر روین

(۱) - در نسخه «الف» و «ج» و «د»: «قویان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۶

تنان زرین کمر و آهن خایان فولادپیکر گردید. دیده خصم از دور در چهار آیین ۶۹۹ یکه تازان ستیزه جو، از شش جهت، روی مرگ را معاینه دید، و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و دلیران کینه پرداز، در حوالی شهر رایت افراز و رزم ساز گشته، ذو الفقار خان نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف برآمده، آن روز دلاوران\* نصرت نشان با وسعت حوصله\* «۱»، تا عصر تنگ نزدیک باغات شهر با آن طایفه باغی هنگامه ساز عرصه جنگ شدند. حوالی شام، که طرفین دست از جنگ و حرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیدند و برگشتند، سیدال غلیجایی با جمعی کثیر از سواره و پیاده بعزم شیخون نهر شکسته ایرا که باردوی همایون پیوسته بود، جاده مقصود ساخته، از میان آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید.

جیوش بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم گرد لشکر و خیل دیده شناسایی بسته گشته بود، در وقتی که یساقچیان مهیب و توپچیان کیوان نهیب، دست از ضبط صفوف و نظم و ترتیب تیپ بازداشته، اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند، آن گروه انبوه دفعه در کنار اردوی همایون بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند. از اتفاقات برجی در سر نهر بحکم خدیو والا ۷۰۰ احداث یافته بود، آن حضرت بعد از وصول باردوی سپهر کوبه، با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی، برای تفرج اردو بآن برج بلند اساس برآمده، بوجود صلابت نمود خود آنرا نمونه برج اسد ساخته بودند. مقارن آن، افغانه نیز از میان نهر با فتیله های سوزان مانند خیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده، جمعی از ایشان احاطه برج کرده، آغاز خیرگی کردند. خدیو شیردل\* که

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۷

زهره شیر فلک ۷۰۱ در برج سپهر از مهابتش آب میشد\* «۱» با هشت نفر از ملازمان تفنگچی، که در خدمت خدیو با سعادت حاضر بودند، بمدافعه پرداخته، از بوارق تیر و تفنگ آن برج خاکی را نمونه برج آتش ساختند. دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز، از معسکر ظفر اثر، پیاده دست بشمشیر بآن تیره روزان در آویخته، از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته،

جمعی از ایشان را از سرمنزله هستی دور ساختند. روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته، رایات ظفر با شوکت و فرّ بجانب کوه تخت سفر ۷۰۲ قد برافراخت و غریو نای و کوس و لوله و خروش در خم چرخ آبنوس انداخت. سواره و پیاده افغان سبق جسته، برای ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه بر نشیب و فراز کوه تخت سفر انداخت، آن حضرت با گروهی از تفنگچیان متوجه سر کوه گشته، جنگ در پیوست. بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعداء، اطفای نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شد، جانبین آهنگ مراجعت کردند. نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود، «۲» طرفین عزم مصاف کردند. چون این کاسه فیروزه آب در شیر داشت «۳» در عرصه آسمان طرح شورش انداخته، و بفتنه‌انگیزی سبقت‌گزین گشت. ابر بغریدن آمد و رعد کوس حرب فرو کوفت برق بآتش‌افروزی نایره شرارت از جا برجست، و باران آغاز تیرباران نمود، و آسمان گلوله تگرگ فرو ریخت. جانبین لابدتر آمده و تشنه کام بمقرّ خود بازگشتند. بعد از چند روز افاغنه و ذو الفقار خان، که همیشه اسب خودسری در زیر پا و توسن جلادت را بادپیما داشتند، خود را در تنگنای زبونی دیده، نزدیک شد که جامه جان بر تن درند، که عهد و پیمان را در میان خود مؤکد بایمان ساخته باهم ممهد کردند که این دفعه تا جان در تن و رمق در بدن

(۱) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»، «ط»: «دوباره طرفین.»

(۳) - در نسخه «ح»: «چون کاسه آسمان آب زیاده بر خود داشت شروع بریختن گذارد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۸

دارند بکشش و کوشش پردازند، تا شاید گوی از میان توانند ربود. روز دیگر، که شام سیه درون رمح و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی ۷۰۳ و تیغ خورشید را بخاکستر صبح صیقلی ساخت، ذو الفقار خان بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یک‌زبان بهیأت مجموعی بیرون آمده قلعه ساق سلمان ۷۰۴ را، که نزدیک معسکر ظفر نشان بود، تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز از آنجا هنگامه آرای جدال شد. ازینطرف نیز خدیو کشورگشا، با فرّ و فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته، اولاً تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلادت شیر عرین ۷۰۵ زدند، تا سه ساعت ابر بلا قطره‌ریز، و برق اجل صاعقه‌انگیز بود. هیچیک از دلاوران از زخمهای کاری پهلو تهی نمیکردند، تا آنکه بتأیید الهی پای ثبات دشمن از پیش بدر رفته، پس نشست، و بمفاد آیه کریمه «سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ» «۱» بظهور پیوست. آنگاه یکه‌تازان عرصه و غا جلوریز بر سر آن طایفه دغا حمله‌ور گشتند. جمعی کثیر از افغانیان عرضه سیف و سنان و بقیه السیف رهنورد طریق فرار و خذلان گشتند. توپخانه و نقاره‌خانه ایشان بدست آمد. بیست و دو روز آن مکان نصرت‌اندوز مقرّ کوبه فیروز گشته، هر روز دلیران شیرچنگ بنوید فرح مزید «۲» «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا» «۳» و فحوای «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَمَدِينَا مَزِيدٌ» «۴» بادپیمای عزیمت را بچپاول اطراف تیزتک ساخته، دو بیست سیصد هزار گوسفند سوای سایر دواب و اموال بحیطه اکتساب درآوردند و آن جماعت از قلعه برآمده پشت بحصار آغاز گیر و دار می‌کردند، و از جانب دلاوران سهمگین بخدنگ جانسوز دلنوازی، و بنوک سنان سرافرازی می‌یافتند. روزی نمیگذشت

(۱) - سوره ۵۴، آیه ۴۶، معنی: «زود است هزیمت شوند همه و برگشته شوند بیشت‌ها.»

(۲) - در نسخه «ح»: بنوید «وعدکم...»

(۳) - سوره ۴۸، آیه ۲۱، معنی: «وعده کرد شما را غنیمت‌های بسیار که گیرید آنها را.»

(۴) - سوره ۵۰، آیه ۳۵، معنی: «مر آنها راست آنچه می‌خواهند در آن و نزد ماست افزونی.»



جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۴۹

که نیزه خطی دلاوران، چون خطوط اشعه مهر تابان سری از پیشگاه فلک جاه نمیگذرانید، و شی نمیشد که صولت بهادران مانند حامل رأس الغول با دست و پنجه پر خون سرسرسی بنظر نمیرسانید.

از جمله وقایع ایام توقف اینک: اللهیار خان که سابقاً از ارض اقدس مرخص و روانه ماروچاق شده بود در منزل مزبور، جمعیتی از اویماقیه باد غیسی و ماروچاقی را بهم آورده، باردوی همایون پیوست، و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر از لشکریان خونخوار بتاخت توابع فراه مأمور گشت. بعد از ورود بآنجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش ۷۰۶ جنگ کرده، و حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول، و سر او را با گرفتاران انفاذ حضور والا ساخته و قلعه جات خاش و کده ۷۰۷ را بحوزه تصرف درآورد. چون همت گیتی گشا را مقصود آن بود، که اطراف اربعه هرات محصور جنود منصور شود، در بیست و ششم شهر شوال دو هزار نفر از سپاه نصرت‌قرین را بسرکردگی کارآگاهان رزم‌دیده با توپخانه و اسباب سپاهداری بحراست «۱» سنگر نقره مأمور ساخته، چون آب هریرود طغیان داشت، از سمت زنده جان ۷۰۸ و کبوتر خان ۷۰۹ که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود، عازم پل مالان ۷۱۰ شدند، و هنگام ظهر محل موسوم به دهنو ۷۱۱ محل اردوی نصرت نشان گردید. گرد افواج قاهره از چند میل راه سرمه کش دیده افغان گشته، تصور چپاولچیان لشکر ظفر کرده، دلیرانه از قلعه برآمده، پشتیبانی دیوار بست قریه شمشادآباد «۲» ۷۱۲ که حصین و عامر بود آماده جنگ شدند. حضرت ظلّ اللهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و بر را بدرع و مغفر لطف خدای یگانه آراسته، بر مرکب گردون خرام سوار و مهبای کارزار گشته، تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از پیش رو

(۱) - در نسخه «ح»: «بنگهداری».

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «شمس‌آباد».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۰

بمقابله افغان فرستادند، که آن طایفه را مشغول جنگ سازند. آن حضرت با فوجی از دلاوران اژدر در، و دلیران غضنفر فرّ، که بضرب تیریکه آویز جوزا ۷۱۳ را دو پیکر و ببارقه سیف و سنان خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر می‌ساختند، از پشت سر آن گروه درآمده، مابین ایشان و قلعه فاصل، و با ستون‌های هایل ۷۱۵ راه گریز را حایل ۷۱۴ شدند. از یک جانب دهان آتشبار توپ و تفنگ، از دم تفنده زبانه «إِعْصَاؤُ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ» «۱» مشتعل ساخته و از سمت دیگر رمح و سنان زبان طعن دراز کرده، بخطاب «هَيْلُ تُجَزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «۲» بنواسازی پرداخت. آن طایفه چون بقهر خدای یگانه از دو طرف خود را دچار سرپنجه بلا و گرفتار ششدرعنا دیدند، آهنگ فرار کرده، شیر شکاران «۳» که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند\*، باشاره والا سر از سلسله خودداری کشیده\* «۴»، از دو طرف چنگ و چنگال دلیری یازیده، بکشتن و بستن و دریدن و شکستن پرداختند. جمعی از افاغنه، از دم شمشیر آتشبار، آب از سر گذشته بگردن رسید، و فوجی در نه‌های عمیق، آب بگردن رسیده از سر گذشت. سه هزار نفر متجاوز با جمعی از رؤسا در خاک و آب سر بیاد فنا دادند، و علم و نقاره‌خانه ایشان بدست آمد. پس خدیو فلک جناب، مظفر و کامیاب، بجانب منزل عنانتاب گشته، اسب و سلاح مقتولین را بدلیران، و نقد هستی گرفتاران را بمالک میزان عطا فرمودند.

از حسن اتفاقات اینک: جمعی از قشون بیات که از سنگر نقره، بضابطه مقرر، در آن طرف رودخانه بقراولی اقدام می‌داشتند، از هیجان گرد «۵»

- (۱) - سوره ۲، آیه ۲۶۹، معنی: «بادی گرد که در آن بود آتش پس بسوزد».
- (۲) - سوره ۲۷، آیه ۹۳، معنی: «آیا جزا داده می‌شوید جز آنرا که بودید می‌کردید».
- (۳) - در نسخه «ح»، «ط»: «شیران بیشه دلیری و گردان میدان شیرگیری».
- (۴) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «باشاره والادست از نظاره کشیده».
- (۵) - در نسخه «ح»: «هیجان غبار که بر فلک تند رفتار».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۱

که بر فلک تیزگرد می‌رسید، استنباط فرار آن طایفه کرده، و از صفحه دشت سرنوشت کار آن فرقه تبه‌روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته، بگرفتن سر راه برایشان از هریرود گذشته، بآهنگ رود، چنگ جنگ‌ساز و تا پای حصار بمدلول «أ فَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أُنْ يَأْتِيهِمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا» (۱) مخالف نوازی آغاز کرده، بمضرب ضرب شمشیر، زخمه زن چهار تار پیکر عنصری ایشان گشتند. روز دیگر که خسرو فیروز چنگ خورشید خاوری با کوبه نیک‌اختری آهنگ سر پل مقنطرات این رود نیل فام کرد، عازم پل مالان شده، در چاشتگاه بقریه ناگهان ۷۱۶، که در کنار پل واقع بود، نصب خیام اقامت کرده، بحکم داور دارا (۲) شکوه برجهای متین بر اطراف اردوی ظفرقرین، سر بر سپهر برین سوده، هریک از سران و سروران لشکر، در سمت خود خندق و مورچل ۷۱۷ ترتیب داده، جهان‌نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند. بفاصله ده روز، که روز هشتم ذی‌قعدة باشد، دلاور خان تایمنی که بحکومت او به ۷۱۸ و شاقلاان ۷۱۹ و غور و ساخر ۷۲۰ سربلندی داشت با سه هزار نفر تایمنی ۷۲۱ و اویماقیه، وارد معسکر فیروزی اثر شده، و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره‌ور گشت.

از غرایب امور اینکه: در همان ایام روزی که خدیو کامگار.

طرف عصر از سواری مراجعت کرده، در میان خیمه همایون اسلحه حرب از خود کنده، و بعزم تفرج در جانب شهر بکوشک بلندی که بحکم والا بنا شده بود برآمده بودند، هماندم توپچیان افغان خیمه مبارک را بنظر آورده، تویی انداختند، که گلوله‌اش سقف چادر را شکافته در جایکه مسند والا انداخته میشد، از کنار فرش بزمین آمده یکذرع بیشتر بخاک نشست، و همانا گذشتن این نوع خطر از وقایع عجیبه‌ای بود که جز سپرداری حفظ ربانی و قوت اقبال صاحبقرانی، محملی ندارد.

(۱) - سوره ۷، آیه ۹۶، معنی: «آیا پس ایمن شدند اهل مکه اینکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه».

(۲) - در نسخه «ح»: «بحکم حضرت ظل‌اللهی برجهای».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۲

چون بنحوی که رقم زد کلک بیان شد، سمت غربی هرات که عبارت از منزل نقره باشد، مقر دلیران آهن‌خا، و جانب جنوب شهر، که سر پل مالان باشد، مضرب خیام فلک‌فرسا شده، و طرف شرقی شهر خالی بود، لهذا در چهارم ذی‌قعدة فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان مأمور ساختند، که از آب هریرود عبور، و در محاذات قلعه کرخ ۷۲۲ در جانب شرقی شهر لوای توقف افراخته، راه عبور و مرور را بر افاغنه مسدود سازند در روزیکه مأمورین عازم سمت شرقی بودند حضرت ظل‌اللهی از مستقر جلال، و عساکر سمت غربی از سنگر نقره متوجه شهر شدند، تا آن طایفه بسمت شرقی نتوانند پرداخت، و مأمورین هم از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و مستقر (۱) و برج و سنگر برای خود توانند ساخت.

معهدا سیدال با فوجی از افاغنه غلیجایی و ابدالی از در جلادت درآمده، سر راه را بر ایشان گرفته، جنگ در پیوست. دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح، با اقدام توکل بمدافعه اقدام کرده، آن طایفه را شکست فاحش داده، سرو زنده بسیار بدست آوردند. بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود، آن حضرت همت بتغییر مکان داده، شب یکشنبه دوازدهم



شهر ذیحجه، با جمعی از خواص عزیمت آن طرف کرده، روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر «۲» فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز، از سنگر شرقی آغاز طلوع و خروج کرد. اردو را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان ۷۲۳ یکفرسخی شهر هرات گشتند. افاغنه بی‌باک باز مانند خاشاک که سر راه بر آتش «۳» تابناک گیرد و خود در گیرد، بهیأت مجموعی از باب ممانعت در آمده، یکه‌تازان طرح بحکم والا- برایشان تاخته، تا کوچه بند شهر تعاقب نمودند. جمعی را هلاک و جمعی از رؤسای نامی را اسیر خم فتراک ساخته، شتر و دواب بسیار از

(۱)- در نسخه «ح»: «مقر»

(۲)- در نسخه «ح» کلمه «معسکر» وجود ندارد

(۳)- در نسخه «ح»: «بر سیلاب بلا گیرند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۳

ایشان بدست آوردند. لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب، در کمال آرایش و زیب، با غنیمت و کسب آمده، قلعه اردو خان را مقر، و آن حضرت عطف عنان بمستقر ظفر کردند.

دیگر از وقایع متنوعه آن ایام اینکه: در شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سه هزار نفر از دلاوران نصرت‌نشان را، بتاخت میمنه ۷۲۵ و چیچکتو ۷۲۴ از اعمال بلخ روانه، و مأمورین بموجب فرمان، آن نواحی را غارت، و جمعی از اشرار اوزبکیه را، که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند، عرضه تیغ تیز ساخته، با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشتند. سرکردگان پیرایه‌پوش خلاع و بهره‌یاب انواع احسان و اصطناع ۷۲۶ شدند. و هم در آن ایام محمد مومن بیک مروی که سابقاً از دربار گردون مدار با حکم همایون نزد عبد الله خان حاکم بلوچستان رفته بود، که او را از آن طرف بر سر قندهار بیاورد، مراجعت، و خبر کشته شدن عبد الله خان را بعرض والا رسانید.

تبیین این مقال آنکه: عبد الله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو ثریا جناب بدعوت «إِنِّي عَيْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابِ» «۱» لب آداب گشود و آنرا تاج تارک مباهات ساخت و بتدارک سفر قندهار پرداخت. در خلال این حال فیما بین او و خدایار خان، حاکم سند، دعوی و مجادله واقع شد.

در آغاز اشتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبد الله خان خورده، از پای درآمد.

بلوچیه چون دیدند که بسر سردارشان این قضیه آمد، روز از معرکه حرب برتافته، امیر محبت خان و امیر امتیاز خان، پسران عبد الله خان، عریضه‌ای مشعر بر سnoch این واقعه نوشته، مصحوب بنی عم خود برفاقت محمد مؤمن بیک فرستاده، از موقف اعلی نیز فرمان ایالت بلوچستان با اسم امیر محبت خان، که ولد اکبر او بود، اصدار و مشار الیه و دیگر اولاد عبد الله خان را، بارسال «۲» خلاع و اثواب نفیسه و تفقدات بی‌شمار امیدوار ساختند.

(۱)- سوره ۱۹، آیه ۳۲، معنی: «بتحقیق من بنده‌ام خدا را داد مرا کتاب را.»

(۲)- در نسخه «ح»: «بارسال اثواب نفیسه مفتخر ساختند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۴

### در بیان مقدمات دار الفراه فراه و کیفیت محصوری آن:

بنحوی که سابقاً ایمائی «۱» شد محمد سلطان مروی که از سنگر نقره بتاخت توابع فراه مأمور گشته بود، بعد از قتل مصطفی و ضبط

قلعه خاش، در همانجا توقف داشت. ثانی الحال امام وردی بیک ساریو لیلو نایب کرمان، با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان، باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مأمور، و مقرر شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز، با قشون سرحدات خراسان، از راه طبس عازم فراه گشته، بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند. در حین آمدن امام وردی بیک، جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس بتاخت کرشگک ۷۲۸ و بست ۷۲۷، از توابع قندهار معین گشته، مأمورین بقلعه بست مستولی، و اهل قلعه را تاخت و غارت کردند. مقارن آن جمعی از افغانه غلیجایی از جانب حسین، بسرکردگی پارو خان ۷۲۹ نام، که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود، بمدافعه برخاسته، صید شیر شکاران شده، و مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشتند، و به امام وردی بیک ملحق، و در کاخ ۷۳۰ سنگر ساخته بتاخت نواحی فراه پرداختند. اما مقارن ورود ابراهیم خان بحوالی طبس ۷۳۱ خبر تقاعد «۲» ترکمانیه کوکلان\* از جهت این سفر خیریت اثر\* «۳» بمسامع علیه رسیده، ابراهیم خان بروفق فرمان آمدن خود را موقوف «۴»، و عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف «۵» ساخت.

توضیح این مقال آنکه: چون در حین توقف موکب همایون در ارض فیض نمون اون بیگیان کوکلان متعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان مزبور را، بنحو تعهد، سرانجام و روانه ساخته، بعد از ورود بحدود اسفراین

(۱) - در نسخه «ح»: «اشاره»

(۲) - در نسخه «ح»: «فساد»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴) - در نسخه «ح» کلمه «موقوف» وجود دارد.

(۵) - در نسخه «ح»: «منعطف»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۵

باعتماد انتشار اخبار موخس، آن طایفه ایقاد نایره شرارت، و دواب و اسباب رعایای آن محل را غارت کرده، عنان عزیمت برتافتند. بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسماعیل سلطان خزیمه و علی قلی بیک ساریولیلو، باعانت امام وردی بیک نامزد گشته، فرمان والا بعز نفاذ پیوست، که اماموردی بیک، تا ورود سرکردگان سبک عنانی نکرده، جلو جلادت را از جانب قلعه کشیده دارد. امام وردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان را نکشیده، برای اظهار رشادت در بیست و هشتم ذیحجه الحرام بانه را از مکان سابق پیش برده ده نو را، که تا قلعه فراه یک فرسخ و نیم مسافت داشت، سنگر کرده نزول، و در روز ورود ایشان بسنگر دهنو، علیمردان برادر ذو الفقار خان ابدالی، که در فراه بود، با افغانه فراه در حوالی شبلی کوه ۷۳۲ و فراه رود ۷۳۳ سر راه برایشان گرفته، و محمد سلطان با سرکرده قشون کرمان در معرکه مقتول شده و افغانه جری گشتند، روز دوم و سوم نیز بهمین معامله پیش آمد. روز سوم در اثنای گیر و دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مأمور شده بودند، بسروقت جنگ رسیدند، و پاسداری و ثبات قدم، دست قضا، پنجه زن تاب «۱» و توان افغانه گشته، ایشان را شکست فاحش داده، پانصد نفر از ایشان را قتل و جمعی را زنده و دستگیر کرده، بقیه بجانب قلعه فراه فرار کردند. امام وردی بیک بسبب سوء حزم و خودسری، که سنگر را تغییر داده و بدین تدبیر دو سه نفر سرکرده معتبر کشته شدند، از نیابت کرمان و سرکردگی قشون منزله، و باقی سرکردگان و دلاوران بازاء این فتح بعنایت خاص مشمول گشتند. بعد از ورود موکب والا بمنزل ناگهان، که رؤسای اویماقیه سعادت یاب تلثیم دربار سپهر بنیان شدند، ایشان را بسرکردگی اسماعیل خان، ولد ابراهیم

(۱) - در نسخه «و»: «دست قضا پنجه طاقت و توان آن گروه گشته»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۶

خان استاجلو، با فوجی از دلیران افواج قاهره مأمور بمحاصره اسفزار، و با فاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو، بعزم دستبرد، روانه ولایت مزبور ساختند. مأمورین، شب داخل قلعه چنبران «۱» ۷۳۴ شده، و در کمین کین نشسته، هنگام سفیدی صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشتند. افاغنه قلعه نیز بسیاهی آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده، بی باکانه از قلعه اسب جلادت برانگیخته، رزم جویان بهرام کین، از مکنم کمین برآمده، تیغ برایشان نهاده سرو زنده بسیار و دواب و اغنام بی شمار بدست آوردند. روز یکشنبه هفدهم محرم سنه هزار و صد و چهل و چهار، باز افاغنه با ذو الفقار خان تجدید عهد کرده، که تا رمقی از ایشان باقی است در کشش و کوشش کوشند. پس دروب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته، با جمعیت تمام از رودخانه هریرود عبور، و با قراولها آغاز شر و شور کردند. حضرت ظلّ اللّهی از فراز منظری،\* که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود\* «۲»، بعاتت هر روز مشغول نظاره بودند، که بدید بانی ادراک فهم این معامله کرده، قبل از آنکه قراولان خبر رسانند، بر مرکب اقبال سوار و با افواج خونخوار، عازم کارزار شدند.

فوجی از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین، و خود با جمعی از پیش، روی آن طایفه اسب انداخته، سرو زنده موفور از ایشان بدست آمد. تتمه از فرط اضطراب خود را بآب زده، جمعی نامه زندگی را در آب شستند. ذو الفقار خان نیز در رودخانه از اسب غلطیده «۳»، بتردستی طالع بدر رفت. اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمد، همچنین یکدفعه نیز چون نمک زیاده بر سایر مأكولات در قلعه هرات نایاب شد، در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک نشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفتند. بحکم والا فوجی مأمور

(۱) - در نسخه «ج»: «حیران» و در نسخه «ح»: «خبران»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ط»: «از اسب بآب افتاده».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۷

تنبیه آن طایفه نمک گیر شده، و با شمشیر زهر آبلگون بتلخی، شور از جان شیرین ایشان برانگیختند. هر روز دست قضا برین نهج از پرویزن ۷۳۵ چرخ شور چشم، نمک بر چشم آن گروه می بیخت ۷۳۶، تا اینکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت. سیدال که از جانب حسین غلیجایی باعانت ابدالیها آمده بود، چون اکثر لشکریانش در محاربات عرضه تیغ فساد، و بقیه از فقدان قوت گرفتار جوع و عنا شده بودند. در شب غره صفرجویای مفرّ شده از شهر درآمده، روانه وادی گریز گردید.

### در بیان تقویض ایالت هرات به اللهیار خان بحکم خدیو زمان

افاغنه چون پای بخت را سست و اسباب شکست را درست دیدند.

چند نفر از رؤسای ابدالی را نزد اللهیار خان، که در خدمت آن حضرت می بود، روانه کرده، بتوسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن جمعی خانوار از رؤسای ابدالی گشتند. هر چند که عنقای بلندپرواز همت آن حضرت، جز در قلّه قاف تسخیر آن ملک دلپذیر نشیمن نمیگرفت، اما بنابر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه از در سختگیری «۱» و ابا درنیامدند.

بعد از روانه نمودن فرستادگان ایشان، چون ابراهیم خان نیز در آن روز از اردوی همایون روانه فراه گردید، منظون ایشان «۲» آن شد که حسین غلیجایی از قندهار باعانت می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده، لهذا از قول خود نکول کرده، پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده اند، بعد از رسیدن خبر، بمقتضای وقت عمل خواهد شد.

این حرکت مروحه ۷۳۷ جنبان نایره غضب آن حضرت گردید. فرمان والاصدور یافت که مقاطعه این امر حواله بشمشیر تیز است. من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده، در مخالفت و قلعه‌داری کوشند. روز دیگر که هندوی تیره‌روی

(۱) - در نسخه «ج» و «ح»: «آن طایفه بحسب ظاهر از در سختگیری»

(۲) - در نسخه «ط»: «افاغنه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۸

شب، از انجم و کواکب، سنگ فتنه از دامن فرو ریخت، و آفتاب زردگوش ۷۳۸ بعد از تیغ کشیدن، بر دامن چرخ نیلی آویخت. از پنج دروازه هرات، از هر دروازه چند نفر ۷۳۹ از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی، و متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان، و نیازمند تفویض ایالت هرات بالهیار خان شدند، دوباره این تمنی پذیرای انجام گشته، اللهیار خان بایالت هرات سرافراز، و فرمان همایون را زیب فرق «۱» افتخار و امتیاز خود ساخته، با سرکردگان در هیجدهم ماه مزبور روانه هرات شده، بعد از دو سه روز، اللهیار خان با سیصد نفر از عظمای «۲» پنج دروازه و رؤسای صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفرپرور شده و پیشکشهای لایق منظور نظر ساخت. بر طبق عرض آن جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرخص و روانه فراه شده، اقامت گزین زاویه اعتزال گردند، اللهیار خان «۳» رخصت انصراف بقلعه یافت. عصر روز دیگر افاغنه قلعه، باتو خان «۴» ۷۴۰ افغان را فرستاده، عرض کردند که چهل هزار نفر از غلیجایی بمدد ابدالی فراه می‌آیند، از موقف فرمان اقدس مرخص باشند که اول بتنبیه غلیجایی پردازند. چون این حرف دروغ و سخن واهی و عاری از فروغ بود و یادی از لاف و حیلهوری می‌داد پیغام دادند:

بیت

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خداپرسیده راه خانه و خود بر در آمده.

غلیجایی و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند، ایشان باهم اتفاق کرده با سپاه نصرت‌پناه در معرکه کین خودآزمایی نمایند،

(۱) - در نسخه «ح»: «تاج»

(۲) - در نسخه «ط»: «با جمع کثیری از زعمای»

(۳) - در نسخه «ح»: «اللهیار خان پس از آن رخصت»

(۴) - در نسخه «ج»: «بابی خان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۵۹

و آن وقت در مجادله بر روی هم گشایند. پس مقرر شد که دلیران باز مستعد چپاول گشته، نهال نیزه و سنان را، که در آن چند روز بانتظار بهار سازگاری در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود، از جویبار خون خصم سیراب سازند. اللهیار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته‌حال گشته، با روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آمده، چون عهد آن طایفه را مانند آفتاب زمستان و سحاب تابستان اعتباری نبود، عبد الغنی افغانی با بعضی از سرکردگان ایشان مأمور بتوقف در اردوی همایون و اللهیار خان رخصت انصراف بشهر یافت.

در دوم ربیع الاول عریضه‌ای از جانب سرکردگان اسفزار رسید، مبنی بر اینکه ذوالفقار خان بعد از ورود به اسفزار با سیدال، که از وقت فرار در آنجا توقف داشت، افاغنه اسفزار را کوچانیده، روانه فراه ساخته، چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود یوسف

سرکرده باریکزائی «۱» را با یکنفر، از چاکران دربار، روانه قلعه ساخته، به اللهیار خان و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت‌انگیز فرستادند. فرستادگان چون بازگشتند خبر رسانیدند، که افاغنه با اللهیار خان بطغیان همداستان گشته، در مقام سرکشی میباشند. پس عبد الغنی را با چند نفر از سرکردگان که در اردوی همایون بودند حبس نظر ساخته، باقی سرکردگان را که از دوده جهل مرکب بودند، مانند مداد بسیاه چال افکندند، و یک قلم خط بطلان بر اوراق سازگاری کشیدند، یوسف مزبور چون دوباره صداقت ورزیده آمده بود، از حکم «أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ» «۲» مصون مانده، رخصت انصراف یافت.

### در بیان طغیان و محاربه اللهیار خان:

چون اللهیار خان بسپهداری حصانت «۳» حصار، و سخت‌روی متانت دیوار، کار خود را در نفاق و دورویی یک‌رو کرده، دست امید خود را

(۱) - در نسخه «ح»: «باریک‌رانی»

(۲) - سوره ۱۲، آیه ۹، معنی: «بکشید یوسف را یا اندازیدش»

(۳) - در نسخه «ح»: «بسپهداری سخت‌جانی حصار و محکمی و متانت دیوار».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۰

از جبل‌المتین این دولت پایدار گسیخته و بمرمت بروج و استحکام و در بندها پرداخته، و رنگ خیره‌سری و ستیزه‌رایی ریخته بود. در سیزدهم ربیع‌الاولی فوجی از زردگوشان نفاق‌پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید ۷۴۱ فرستاده، آن طایفه از تیغ تیز دلیران روی خود را سرخ یافته، مجدداً جمعی را بطرف بادغیس روان کرده، ایشان نیز بپا رفته بسر باز آمدند. همچنین موسی‌دانگی که با جمعیت کامل شب از چشمه قرنفل ۷۴۲ بتاخت بادغیسات رفته بود، بامر والا جمعی بتعاقب او، مأمور ۷۴۳، و موکب والا با فوجی از بهادران و دلیران جزار که هر یک در قبض روح ثانی عزرائیل بودند، عازم محل موسوم به جبرئیل ۷۴۴، که معبر چپاولچیان «۱» بود، گشته افاغنه نیز بهیئت مجموعی از قلعه بیرون آمده، پیادگان ایشان از جانب کوه و سواره از پشت دیوار بست تا یکساعت از شب آغاز جنگ کرده، شب تار را بستاره‌ریزی گلوله نمونه روز قیام، و بشهب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند. آن شب را خدیو فیروز روز در همان مکان، که پهناور و وسیع بود بروز رسانیده، صبحگاهان باز اللهیار خان درآمده در دربند گاوشیر ۷۴۵ از خیره‌سری دست جلادت گشوده و پای قرار افشرد، اما از ضرب دست دلاوران سرکوب بلیغ یافته، جز ندامت و خذلان صرفه‌ای نبرد. در آنجا بعرض رسید که دلاورانی که مأمور تعاقب بودند، بآن طایفه برخورد، و از شعشعه تابناک سیف لامع، که بر نصرت دلیران برهانی است قاطع، بسیاری از افاغنه سایه‌نشین دیوار عدم، و با شاهد فنا همدم شدند. پس آن حضرت عطف عنان بمستقر دولت فرمودند. و نیز دلیران یکدفعه خاک عرصه سیاوشان ۷۴۶ را بسرافشانی تیغ رویین چون خون سیاوشان رنگین، و باردوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین ساختند. و یکبار هم اللهیار خان در سمت کورزان «۲» ۷۴۷ در جنب هریرود باخرد

(۱) - در نسخ «ج» و «و» و «ح» کلمات بهم ریخته و لایق‌ر است.

(۲) - در نسخه «و»: «کبرزان» و در «ح»: «کبران»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۱

و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته، کوکبه والا- با توپخانه بمقابله پرداخته، از باغستان صفوف خصم باغی، بتردستی

توپچیان آتشین دم، گل‌های آتشین، دمبدم برمیدمید، و در لب آب رود، از دهان زنبورک زبانه آتش بزبانیان میرسید. تفنگچیان قدرانداز ۷۴۸، در بازار بیع و شری نقد جان، زر سرخ زخمهای کاری بی‌شمار، از خزانه تفنگ، بر یکدیگر می‌شمرند «۱»، و دلیران یکه‌تاز حرف هستی اعداء را از روزنامه‌چه ایام، بگزلک تیغ جان‌ستان می‌ستردند.

هنگام شام که صولت قلعه‌دار سپهر، یعنی سورت مهر زرین چنگ، شکست.

طرفین عازم جا و مقام خویش گردیدند. همچنین هر روز آن گرسنه چشمان دیار قحطی،\* در راه تحصیل آذوقه\* «۲» از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر می‌گشتند. با وصف اینکه از هر طرف، که از گریبان حصار سربدر می‌کردند، تیغ مغفرشکاف شیران در سرزنش ایشان مویی خودداری، و نیزه بهادران کوتاهی در دل‌آزاری آنها نمیکرد، باز از شدت جوع در دل شها برآمده، برای دانه‌ای بخوشه پروین درمی‌آویختند، و برای مستی گاه گاو بخرم‌ن کهکشان می‌بستند، و بیاد ماست مهتاب می‌لیسیدند، و بشوق شیر بتباشیر ۷۴۹ صبح چشم سفید می‌کردند. لقمه گلوله که از دهان تفنگ بیرون می‌جست بجان و دل پفک می‌کردند، و در عوض ماکول نیش تیر و سنان را نوش جان کرده،\* زخمهای کاری می‌خوردند\* «۳» روزی پایان و شبی بصبحگاهان نمی‌رسید، که سی نیزه و چهل نیزه سر معروض عرصه حضور نمیشد، و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد و حصر احصاء عرضه خدمت نمی‌گشت. چون کوچ و متعلقان اللہیار خان در ماروچاق می‌بودند جمعی را با حکام بادغیسات بمحاصره ارک مأمور ساخته، و مأمورین ارک را تصرف و کسان او را بدست آوردند.

(۱) - در نسخه «و» این عبارت مغشوش است.

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «هر روز آن گرسنه چشمان دیار قحطی از خوردن زخم سیف و سنان».

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۲

### در بیان جنگ سمت کبوتر خان و وقوع فتح نمایان.

در بیست و یکم شهر ربیع الثانی، بتازگی جمعی از افاغنه را هوای بلندپروازی بر سر افتاده، بسمت کبوتر خان بال پرواز گشودند. از حسن اتفاق آن شب، جمعی از شاهبازان اوج دشمن‌شکاری بقراولی آن سمت مأمور گشته بودند. طرفین، مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر، ملاقی یکدیگر شده، جمعی از آن گروه بمطموره ۷۵۰ عدم توطن، و بقیه بویرانه حصاری، که در نزدیکی کبرزان ۷۵۱ بود، تحصن ساختند و دلیران نیز باحاطه آن مکان پرداختند. هنگام طلوع فجر، که خسرو زرین افسر مهر پا برکاب اشهب تیز گام سپهر گذاشت، قهرمان جهان از سر کین و قهر با دلاوران ظفرقرین، متوجه آنجا گشته، اللہیار خان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعیین کرده، آن طایفه همه جا دوش بدوش رزم‌ساز و حرب‌کنان با ولوله و افغان روبان مکان گذاشته، دریای لشکر فیروزی اثر، که محیط آن ویرانه بود، بتحریک عصای موسوی اعجاز، اعنی انگشت والا، بمدلول «فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» «۱» کوچه دادند، تا آن طایفه بیاران خود پیوسته، پس آن حضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه‌گذار را دو دسته کرده، هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمت تعیین، و تفنگچیان چالا-ک، و زنبور کچیان بی‌باک را در محاذات راه بازداشتند. افاغنه بعد از لمح‌های «۲» درنگ، پشت به پشت داده، مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهساران عربده‌کنان بجانب قلعه شتابان گشته، جیوش بحر خروش بفضوای «فَعَشِيَتْ يَهُمَّ مِنَ الْيَمِّ مَا عَشِيَتْ يَهُمَّ» «۳» اطراف ایشان را فرو گرفته، مؤدای «وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ» «۴» بظهور آوردند. جمعی کثیر از افاغنه غریق لجه فنا گشته، آب سنان یک نیزه از سر ایشان گذشت

(۱) - سوره ۲۶، آیه ۶۴، معنی: «پس شکاف پس شد هر فرقه چون کوه عظیم.»

(۲) - در نسخه «ط»: «کمی»

(۳) - سوره ۲۰، آیه ۸۲، معنی: «پس فرو گرفت آنها را از دریا آنچه فرو گرفت آنها را.»

(۴) - سوره ۱۱، آیه ۴۶، معنی: «و حایل شد بایشان موجی پس بود از غرق شدگان.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۳

و جمعی هم بقید اسار گرفتار شدند. روز دیگر مجلس مینومثال آراسته، عبد الغنی و باقی سرکردگان افغان را، که در اردوی فلک تمثال بود، بمحفل اقدس بار داده، هنوز آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود، که هزار و سیصد نیزه سر بر نیزه بلند گردیده، سرکردگان مورد عطایا و نوال، و رؤسای افغان، سر بزیر افکنده، غریق بحر انفعال گشتند.

### در بیان تصرف کردن افغانه قلعه اوبه را

بعد از وقوع این فتح، در همان روز طرف شام خبر رسید، که افغانه قلعه اوبه را تصرف کرده، اسماعیل خان استاجلو را، که در اسفزار مأمور باستحفاظ شده بود، با میرزا ابراهیم خان کلانتر میش مست، که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت، و رفقای او بقتل رسانیده‌اند.

توضیح اینمقال آنکه: چون فارسی‌زبانان اوبه، در جزو با افغانه در شرارت همراه بودند، اسماعیل خان با رفقا بتحقیق احوال ایشان مأمور گشت.

باعلام کلانتر اوبه دو هزار نفر افغان بسرکردگی شیرم ۷۵۲ و اشرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم اوبه و در خارج قلعه کمین کرده، هنگام صبح که دریچه «۱» مهرانور مفتوح، و دروازه قلعه گشاده شد، افغانه از کمینگاه بدر آمده قلعه را تصرف کرده، و اسماعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند و چون قلعه مشحون «۲» بذخیره وافر بود، بنا را بقلعه‌داری گذاشتند. حضرت ظلّ اللّهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و فیما بین مقاتله واقع گشته و شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند، و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هراه‌ای بعرض والا رسید.

توضیح این مقال آنکه: بعد از ورود موکب والا بحدود هرات چون درویشعلی خان بنا بر مجاورت با افغانه قندهار از در جبهه‌سایی درگاه

(۱) - در نسخه «ح»: «هنگام صبح که دروازه آسمان گشوده شد دروازه قلعه نیز گشاده گشت.»

(۲) - در نسخه «ط»: «قلعه پر از ذخیره بود.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۴

آسمان جاه سرباز زده بود. دلاور خان تایمنی با جمعی از دلاوران خراسان به تنبیه او مأمور گشته، و مأمورین یورش برده قلعه تمران ۷۵۳ را، که مسکن او بود، تصرف و او را دستگیر ساخته، بدرگاه معلی فرستادند. مومی الیه در روز ورود در درب دولتسرای، که بوسه‌گاه سرکشان بود، بتیغ تیز گران سر تسلیم نهاده، دوش را از بار گران خجلت گردنکشی پرداخت.

### در بیان تسخیر دار السلطنه هرات و انجام کار افغانه

در اوایل شهر رجب المرجب، اللّهیار خان شیخ الاسلام افغانه را با سعادت نام معتمد خود، روانه دربار عظمت مدار ساخته، تعهد



نمود که هرگاه افغانه‌ای که در قلعه اوبه محصور سپاه منصورند، با کوچ او که در اردوی معلی میباشند مرخص گردند، بدون عذر جبهه «۱» سای آستان آسمان قدر خواهد شد. از جانب آن حضرت نیز این مسؤول پذیرای قبول، و وسایط مأمور بتوقف گشته، فرمان والا در باب رخصت کوچ اللهیار خان، و اطلاق محصورین او به عزّ صدور یافت. اللهیار خان بعد از حصول کام و نیل مرام، شیوه مردی را کنار گذاشته، زن خود را هلاک کرد، و باز «۲» سپر بی شرمی بسر کشید. در چهاردهم ماه مزبور، که آن حضرت با فوجی بسمت گازرگاه ۷۵۴ توجه فرموده بودند، از غایت جهل و غرور آواز بلند آوای «بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» «۳» بگوش دلیران غیور رسانیده، مابین تخت سفر و گازرگاه بمعرکه جنگ شتافت، و جامه عمر بسیاری از افغانه فتنه‌جو از جویبار شمشیر آبدار شست و شو یافت. حمزه سلطان فوفلزائی، در حینی که ایالت هرات ۷۵۵ به اللهیار خان مفوض میشد، برتبه و کالت امتیاز یافت و باتفاق اللهیار خان بقلعه هرات شتافت، بعدا رو از این آستان برتافت و منشاء تمرد و استکبار با اللهیار

(۱)- در نسخه «ح»: «بدون عذر بوسه‌زن رکاب اعلی خواهد شد.»

(۲)- در نسخه «ط»: «باز دست غدر پیش آورد و سپر بی شرمی بسر کشید.»

(۳)- سوره ۶۷، آیه ۲۲، معنی: «بلکه لجاج کردند در سرکشی و عناد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۵

خان شد. در اثنای فرار گرفتار حقوق خدیو کامگار گشت، چون محافظت یک دروازه از جانب اللهیار خان بطایفه فوفلزائی مخصوص بود، متعهد گشت که هرگاه از قتل او اغماض شود، طایفه مزبوره دروازه را بر روی گماشتگان این دولت خواهند گشود. برای امتحان این ادعا در شب بیستم رجب مسؤول او را قبول فرمودند، و امان فوفلزائی، که از جمله اعظم افغان بود، و چند روز قبل از آن از اللهیار خان روگردان و دخیل دار الامان دولت ابد بنیان گشته بود، از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت شده، روانه شد.

اللهیار خان که دانست حمزه در کجا بند است از در منع و جدال درآمد و امان در اثنای مقاتله بقتل رسید. بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم قهر «۱» قهرمان بتیغ قصاص بی‌امان از پی امان روان شد. پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه بتازگی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده، از هر سنگری فوجی از بهادران «۲» بقلعه جات ۷۵۶ مزبوره مأمور و مقرّر فرمودند، که بشدت محاصره و کار را بقلعگیان تنگ و غذای ایشان را منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند. بعد از چند روز که آن جماعت دیگر مقرّی و سوی مقام اطاعت مقرّی ندیدند، از باب استیمان درآمد، مستدعی رخصت اللهیار خان و عفو زلات و متعهد استدراک و تلافی مافات شدند. پس در غره ماه مبارک صیام، که باشاره ابروی هلال، شمشیر دلیران لب از خون- آشامی فرو بست، و از نقاره‌خانه آفتاب آوای «نَصِيرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتِيحٌ قَرِيبٌ» «۳» برخاست، گرد فتنه فرو نشست و ندای بخشش آویزه گوش مخالفان گشت.

یساقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعیین و هر گروهی از افغان بموجب امر اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج درآمد، بفحوی

(۱)- در نسخه «ح»: «بحکم حضرت ظلّ اللّهی.»

(۲)- در نسخه «ط»: «از جانبازان.»

(۳)- سوره ۶۱، آیه ۱۴، معنی: «نصرتی از خدا و فتحی نزدیک.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۶



«لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ» (۱) رخت بخارج قلعه و قرای آن نواحی کشیدند. اللّٰهیار خان و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند، با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند، و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دواب و الاغ سرانجام یافته، از ابتدای ارض اقدس و ایورد الی رأس الحد سمنان، مکان سکنی بجهت ایشان معین و ایشان را فوج فوج روانه خراسان ساختند. پیر محمد سلطان حاکم جام، که کیفیت (۲) احوال او رقم زد خامه اعلام گشته، بایالت هرات سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره‌مند گردید، و در هفتم ماه مبارک رمضان با جنود نصرت‌قرین و دبدبه و آیین داخل قلعه گشته بساط تمکن گسترده.

### در بیان تمه و قایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون عنایت الله

بنحوی که سابقاً نگارش یافت، ابراهیم خان ظهیر الدوله بعد از مراجعت از طبس، بتنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته، بعد از ورود به سنخواست، آن طایفه از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شدند، و جمعی راه، که برای سفر هرات تعهد کرده بودند، روانه هرات و دربار فلک مدار ساخته، ملازمان مزبور در سلخ ماه محرم وارد اردوگاه جهان‌پناه و مأمور بفراه شدند. ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان، بموجب اشاره والا با سپاه ایورد و سرحدات وارد اردوی فلک جاه و از آنجا روانه فراه گردید. در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای نصرت التواء کرده، فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافت و سر کرده افاغنه با جمعی بمعرض فنا درآمد. پس ابراهیم خان باشاره همایون در مقام تغییر سنگر برآمده و قریه موسوم به قمر ۷۵۷ را برای نزول

(۱) - سوره ۹، آیه ۵۷، معنی: «اگر نیابند پناهی یا غارهایی یا سوراخی هر آینه رومی کنند به سوی او.»

(۲) - در نسخه «ح»: «کیفیت کار و حال او گذشت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۷

اختیار، و با فوجی از دلیران بآن مکان آمده، مشغول بنای برج و ساختن حصار شد. افاغنه از مشاهده آن «۱» حال مهبای قتال گشته، از قلعه برآمده از دو طرف هجوم آور شدند و دلیران خراسان نیز بتأیید کردگار و اقبال خدیو کامگار، صف آرای عرصه کارزار گشتند. از گردانگیری یلان، که مظهر آثار و خسف القمر بود، فتنه دور قمر پیدا، و از ولوله و آشوب بهادران که حاکی از مدلول یَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ (۲) قیام قیامت هویدا گشت. در یکساعت هزار و چهارصد نیزه‌سر در عرصه میدان غلطان و گوی چوگان سنان گردید. سرکردگان و جانسپاران بعطایای خاص اختصاص یافتند. چون در آن اوان مذکور شد، که فراهیان از حسین غلیجایی استمداد کرده، از جانب او نیز جمعی باعانت ایشان می‌آیند و همچنین تاخت بلوچیه گرمسیراتی، که از حوزه تصرف و اختیار حسین بود، مطمئح نظر آفتاب اثر می‌بود. لهذا طهماسب‌قلی بیگ جلایر چرخچی‌باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بمدافعه پردازد، و الا طهماسب‌قلی بیگ از راه چاه نجم‌الدین ۷۵۸ و پانات ۷۵۹ بتاخت قلعه‌جات بلوچ رایت عزیمت افرازد. بعد از روانه شدن طهماسب‌قلی بیگ چون مجدداً کسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکشهای لایقه، وارد دربار فیروزی اختصاص شدند، امتنانا علیه ضمیر حقانیت‌شناس حضرت ظل‌اللّٰهی اقتضای تاخت گرمسیرات ۷۶۰ نکرده، طهماسب‌قلی بیگ را بمعادوت مأمور ساختند.

اما مردم فراه، بعد از آنکه هراتیان را در مانده روز خویش و گرفتار حسرت و تشویش دیدند، از امداد (۳) ایشان مأیوس گشته، چند

(۱) - در نسخه «ح»: «مشاهده احوال و اوضاع مهبای و آماده جنگ و قتال شدند.»

(۲) - سوره ۵۷، آیه ۱۱، معنی: «گوید آدمی آن روز کجاست گریختن».

(۳) - در نسخه «ح»: «از کمک و امداد ایشان مأیوس گشته».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۸

نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد نزد حسین غلیجایی فرستاده، حسین نیز دو هزار نفر از جوانان نامی خود را بسرکردگی سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشت. مقارن آن اللهیار خان وارد فراه و فراهیان از فتح هرات آگاه شدند، و بمظاهرت سیدال اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دیدند. افاغنه غلیجایی از آن طرف هنگام شام داخل قلعه و فراهیان نیز از این طرف آغاز کوچ کردن کرده و بار بربختی فرار بسته عازم قندهار شدند.

نصف شب این خبر، بانهای قراولان، بعرض ظهیر الدوله رسید. فی الفور با جمعی از سربازان عرصه یلی، بتعاقب ایشان شتافته، سرو زنده بسیار از ایشان بدست آورد. چون اکثر سپاه رزمساز از راه غلبه طمع و آز، که در چنین اوقات حجاب دیده بینایی و پرده راه شناسایی می‌باشد، بکسب غنایم پرداخته بودند، بقیه السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده، قلعه فراه تا دلخک ۷۶۱ و دلارام و توابع را بحیطه تصرف در آوردند. تمامی اموال اهل قلعه که بجا مانده بود، بدلیران ظفرنشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم خان ظهیر الدوله با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون گردد. حضرت «۱» ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهمام و قبض و بسط امور خاص و عام، در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنک و خاک و سنگ آن وادی را از خرام اشهب صر- صرتک، عنبرین رنگ، و بال لعل بدخشی ۷۶۳ همسنگ فرمودند. از کمون ۷۶۲ و بروز این ظلمت و نور آثار «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» «۲» بظهور پیوست، و نقش «جاء الحق و زهق الباطل» «۳» در صفحه وقوع نشست.

خدایو فلک قدر، مانند بدر از میان شهر گذشته، تا پای میلهای خارج شهر

(۱) - در نسخه «ح»: «جناب نادری بعد از اتمام کار خاص و عام و ضبط و ربط مهمام».

(۲) - سوره ۱۷، آیه ۱۴، معنی: «پس نیست کردیم آیت شب را و گردانیدیم آیت روز را روشن کننده».

(۳) - سوره ۱۷، آیه ۸۴، معنی: «بگو آمد حق و نابود شد ناحق».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۶۹

تشریف برده، طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فرمودند.

### در بیان رفتن شاه طهماسب بر سر قلعه ایروان و بی‌نیل مرام بازگشتن از آنجا:

سابقا تحریر یافت که حضرت ظل الهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان و نخجوان کرده، لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند. باینجهت دست رومیه، که از کار رفته بود، گیرایی و دل از دست رفته ایشان را شکیبایی حاصل شده باطمینان تمام بضبط ولایات پرداختند. چون شاه طهماسب مکرر اظهار می‌کرد که حضرت ظل الهی را مملکت جداگانه است، و در استرداد ولایات آذربایجان احتیاجی بوجود او نیست. بعد از آنکه رایت عقاب پیکر، بجناح تعجیل، بال گشای پرچم ظفر، بجانب خراسان گردید. امنای آن دولت را مظنون آنکه بهیاهوی دست‌افشانی ایشان، طایر شکسته «۱» بال رومیه از آشیان قلاع رم کرده، مرغ مراد پرسته بدام و گنج تمئی در بسته بدامن مرام ایشان خواهد آمد «۲»، هنوز ارض اقدس مقرر کوکبه دولت بود که برای رفع مایقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو کشور گیر اعلام کردند.

از آنجایی که آن حضرت اعیان دولت شاهی را مرد میدان جنگجویی و مملکت‌داری نمی‌دانستند تا بمملکت‌گیری چه رسد، در مقام منع برآمده، ایشان را بتحمل و تأمل امر فرمودند. لیکن حرف آن حضرت در حریم کاخ «۳» صماخ ۷۶۴ امرای صاحب رأی

بار قبول نیافته، در ایامی که موکب والا مشغول محاصره و تسخیر هرات بودند، بتقلید آن حضرت کمر اجتهاد «۴» بر

(۱)- در نسخه «ح»: «مرغ پر و بال شکسته رومیه از آشیان فرار کرده.»

(۲)- در نسخه «ط»: «بصید و گنج تمنی در بسته بقید ایشان در خواهد آمد.»

(۳)- در نسخه «ح»: «در گوش ایشان بی اثر افتاد.»

(۴)- در نسخه «ح»: «کمر همت بر میان بسته.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۰

میان بسته، در ماه جمادی الاخری سنه ۱۱۴۳ هجری از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام مالا کلام، بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان رایت افزای غرور گشته، بعد از ورود به همدان ولیقلی کنگرلو را برای تهنیت جلوس محمود خان، با نامه عنبرین شمامه ۷۶۵ و یکعدد شمامه عنبرین روانه دیار روم ساخته، خود وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از بیستون بیک افشار، که جمعیت کامل مستعد و ایل و احشام را بهوای خدمتگزاری منعقد ساخته بود، گرفته حکومت تبریز را به محمد قلی خان سعدلو تفویض، و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام ولایت این طرف رود ارس که عدت ایشان بهیچده هزار نفر میرسد، بجانب ایروان تکاورانگیز شدند.

جماعت رومیه اردو باد ۷۶۷ و نخجوان را خالی کرده، بقلعه ایروان ۷۶۶ نزد علی- پاشا حکیم اغلی ۷۶۹ که در آن وقت از دولت عثمانی سرعسکر روم و با تیمور پاشای ملی مستحفظ آن مرز و بوم بود، شتافتند. علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار رود کر ۷۶۸ سه فرسخی ایروان مورچل و منطیس ترتیب داده، و راه آمد و شد را بر جنود قزلباشیه بسته، کوکبه شاهی با دریای لشکر از کر، تندتر از سیل عبور، و علی پاشا نیز بمقابله آمده، فیما بین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصور را نیاورده، مغلوب و توپخانه و اردوی خود را برجا گذاشته، بجانب ایروان منهزم گشته، قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاثه ایشان پرداختند. بعد از اخذ کسب موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته، در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم به کنار کر خیام نزول افراختند. بعد از چند روز قزلباشیه چون توسن جلادتشان سرکش و نعل بادپیمای غرورشان در آتش بود زمام خودداری را از دست داده، بدون ضابطه و ترتیب بی محابا و درنگ، مرکب بمعرکه جنگ رانده، تا پای قلعه جلو باز نکشیدند. رومیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیز درآمده، قزلباشیه را عنان پایداری از دست، و پای قرار از

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۱

جا رفته روی برتافتند، و بجانب اردوی خود شتافتند. هیچده روز آن مکان مقر کوکبه شاهی گشته، چون راه آذوقه مسدود بود، غله بانحطاط و غلا بارتفاع روی آورد، «۱» دیگر در آن مکان مکث و توقف را مقرون بصلاح ندیده حرکت، و از راه دو قوزیولوم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند. در آنجا خبر رسید، که علی پاشا از جانب ایروان، و احمد پاشا، والی بغداد، بسر عسکری منسوب، و بتسخیر آذربایجان و عراق مأمورند. موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته، بعد از ورود بمنزل ابهر، محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیکی فارس، نیز با قشون خود باردوی شاهی پیوست، و این معنی مایه اعتضاد و استظهار ایشان گردید. از آنجا از راه دره جزین عازم همدان، و دوباره بجمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات و نواحی پرداخته، در قریه موسوم به کرد خان «۲» ۷۷۰ من اعمال همدان خیام توقف افراخت. احمد پاشا نیز بعد از استماع خبر شکست شاه والاجاه، جمعیت خود را منعقد و درست نموده، حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسید از آنجا اظهار صلح و التیام کرد. امنای دولت که تهی دستان متاع خرد بودند، بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته، یکی از عظمای «۳» اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند.

روز دیگر طلعه عسکر رومیه نمودار گشت، امنای شاهی، که گریبان ضمیرشان در کشاکش سرپنجه خوف و رجای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خارخار ۷۷۱ گریز و درنگ بود، ناچار سوار گشته مهتای کارزار شدند. در این اثنا فرستاده آن طرف از قلب عسکر رومیه، بابلاغ مژده مصالحه عرق آلود شتاب، آهنگ ایاب کرده، هنوز باردوی شاهی نییوسته بود، که از این طرف صفیر «۴» خوش تقریر توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته، باواز

(۱) - در نسخه «ح»: «حضرت شاهی»

(۲) - در نسخه «ح»: «گود خان»

(۳) - در نسخه «ح»: «زعمای»

(۴) - در نسخ «ح» و «ط»: «باهنگ خوش توپ و تفنگ گرم اضطراب و جنگ شدند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۲

بلند صیت تهوّر قزلباشیه را بگوش رومیان رسانید. در آن روز حضرت شاهی قلب را به محمد خان بلوچ و میمنه را بباقی امرا سپرده، خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفت، چون تدبیر امور جنگ برای و تدبیر محمد خان بود، مشار الیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عنانتاب جانب هرب ۷۷۲ گشته، توسن تیزگام خوف سرکشی نموده، بمیسره خورده نظم و قرار میسره را که مستقر لوای خاص پادشاهی بود، از توزوک ۷۷۳ انداخته، و بعد از آن رومیه بجانب قول هجوم آور گشته، رایت قرار ایشان را منکوس ۷۷۴ ساختند. چهار پنجهزار نفر از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار، و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی و اهل اردو بتصرف رومیه درآمد. پس بقیه السیف لشکر فرار کرده، هریک بديار و اوطان خود شتافتند. پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بدستور ایام افغان بحیطه تصرف در آورد. علی پاشا هم از ارس گذشته، از راه خوی و سلماس آمده، قلعه دمدم را که مسکن و یورت افشار است محاصره کرده، امیا رخنه در اساس قلعه‌داری نتوانست افکند. بعد از سه ماه «۱» رفته، مراغه و تبریز را تصرف کرده، محمد خان در منزل ساروق ۷۷۵ من محال قم پی بقبایح افعال خود برده، با جماعت بلوچ هزاره قرار، و تمرد اظهار کرده، بالاخره باستمالت محمد علی خان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد. از وقایع عبرت‌انگیز آنکه: شاه طهماسب برادری داشت موسوم به اسمعیل میرزا، در حینی که محمود غلیجایی امر بقتل شاهزادگان نمود.

الماس نام، که مباشر خدمت دمورقاپو و مستحفظ شاهزادگان بود، چون به اسمعیل میرزا الفتی داشت، او را زخم‌دار و در جوالی کرده، از میان شاهزادگان بیرون برد. اسمعیل میرزا حیران بهر طرف تک و پو «۲» می کرد

(۱) - در نسخه «ب»، «و»: «یکماه»

(۲) - در نسخه «ح»: «بهر طرف میرفت تا بکوه گیلویه رسید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۳

تا عبورش بولایت کوه گیلویه افتاد. صفی میرزا نام مجعول، که خود را برادر شاه طهماسب نامیده و در کوه گیلویه لوای افتدار افراشته بود، بر او اطلاع یافته، او را احضار، و گوش و بینی او را بریده، مرخص، و اسماعیل میرزا باز مدتی صحرانورد وادی حیرت می بود، تا اینکه در اصفهان در محله عباس آباد ۷۷۶ ساکن گشت. اما در اوقاتی که شاه طهماسب از ایروان مراجعت ننموده و موکب همایون مشغول محاصره هرات بود، اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع، و تحقیق احوال او نموده، بعد از ظهور صحت نسب او در جزو راه آمیزش گشوده، با او همدستان شده بودند، که شاه طهماسب را برطرف، و او را بر اورنگ شاهی

متمکن سازند.

یکی از اهل توطئه نقض عهد کرده و شاه طهماسب را ازین معنی واقف ساخته، در روزیکه ممهّد بودند که مکنون ضمیر را ظاهر سازند. پادشاه مسابقت جست، در هنگامی که اسماعیل میرزا در حیات بود، جمعی را فرستاده بر سر او ریخته، او را دستگیر، و بحضور طلبیده، بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات و احوال، از صدق مقال اسماعیل میرزا تجاهل نموده، و در حضور خویش برادر را بتیغ جفا گردن زده، خون «۱» او را بگردن گرفت.

### در بیان مصالحه شاه طهماسب ۷۷۷ با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب حضرت ظلّ الهی

چون بنحوی که سبق «۲» نگارش یافت. رضا قلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات، و ولیقلی خان کنگرلو از طرف شاه به تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندرجه روم روانه آن مرز و بوم شده بودند. بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر سر ایروان و شکست او بولیای دولت عثمانی رسید. رضا قلی خان را بقلعه ماردین ۷۷۸ و ولیقلی خان

(۱) - در نسخه «ح»: «خون برادر را در عین بی گناهی بگردن گرفت.»

(۲) - در نسخه «ط»: «چنانکه گذشت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۴

را بجزیره یمن فرستاده، محبوس، و اختیار صلح و جنگ را به احمد پاشا والی بغداد تفویض نموده، بعد از سنوح واقعه شکست همدان، احمد پاشا باحتیاط اینکه مبدا حضرت ظلّ الهی دوباره از خراسان بعزم اعانت حضرت شاه و بقصد دفع کینه جویی متوجه روم شود، باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم راغب صلح گشته، راغب افندی دفتردار را بدربار شاهی فرستاده، که امر مصالحه را انجام دهد. از دولت شاهی نیز محمد رضا خان عبد اللّه لو، که در آن اوان قورچی باشی ۷۷۹ بود، مأمور باتمام این امر گشته، با راغب افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را برین نهج بنا گذاشتند: ولایاتی را که جناب نادری مفتوح و استرداد کرده‌اند، اولیای دولت صفویّه متصرف گشته، این طرف رود ارس بایران، و آن طرف بعثمانی متعلق باشد و بعلاوه آن نه محلی که از کرمانشاهان با ایران بود به صیغه اربالیق ۷۸۰ بسرکار احمد پاشا مقرر گردد. بدین دستور «۱» حدود و سنور فیما بین قرار یافته، از طرفین و تائق «۲» معتبره مرقوم قلم معاهده شد. سواد صلحنامه را مصحوب حسنعلی بیگ معیر الممالک و میرزا کافی بدرگاه معلی فرستاده، چگونگی را اعلام نموده، مشار الیهما در آخر شعبان، در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود، وارد دربار سپهر احتشام «۳» خدیو گردون غلام شدند. چون اینقسم مصالحه خصوصاً بعد از شکست بر طبع غیور حضرت ظلّ الهی درست نمی آمد. لهذا صلحنامه مزبور را بامضای قبول مقرون نساخته، در اواسط شهر رمضان المبارک محمد آقا نامی را، که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشا وزیر اعظم آمده بود و بسبب خلع سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق افتاده و محمد آقا نیز در ارض اقدس

(۱) - در نسخه «ح»: «بدین ترتیب حدود و ثغور و مرز و سنور.»

(۲) - در نسخه «ح»: «عهد مؤکد مرقوم قلم معاهده شد.»

(۳) - در نسخه «ح»: «وارد دربار گردون مدار و خدیو والاجاه شد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۵

توقف داشت، بهرات طلب فرموده، باستعجال روانه اسلامبول، و پادشاه روم اعلام کردند، که یا تمامی ولایات ایران را رد نمایند، و

یا آماده جنگ شوند، و خبر توجه موبک والا را بجانب بغداد صریحا به احمد پاشا نیز نوشته، که در تهیه کار بوده، مهمان‌پذیر باشد، معتمدی از افشاریه را نیز روانه اصفهان ساخته، باعیان دولت شاهی تویخات «۱» شنیع، و بیلاذ ایران ارقام منیع، مشعر بر توجه موبک ظفر اثر، باین مضمون عزّ اصدار یافت.

**شرح فرمان همایون، که بولایات ایران نگاشته کلک دبیران بلاغت‌نشان گردیده، بمسوده مورخ:**

آنکه کلاتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه که بتوفیقات یزدانی موفق، و بتوجهات خاطر والا مستوثق بوده، بدانند، که از آنجا که ببرکات و عنایات ایزد داور جلّ شأنه العزیز و یمن تولای خاندان ائمه اثنی عشر علیهم السلام تیغ فلک‌سای هلال‌آسای والا را در دفع دشمن و فتح شهرها خاصیت ماه نو و موبک سعادت‌قرین را همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نیوش ۷۸۱ را سروس عیسی رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را در گشایش قلاع و بلاد دست دیگر است، درین اوان میمنت‌نشان که بالطاف قادر منّان افغانه هرات را از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران ازدهادر «كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسِيئَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» «۲» فراری، و بمصداق «وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ» «۳» در قلعه هرات متحصن و متواری بودند، و بمفاد «وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» «۴» گونه احوال ایشان مبدل، و بفعوای «وَ زُلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» «۵» ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته، و از شدت جوع بجان

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «تویخات زاید الوصف».

(۲) - سوره ۷۴، آیات ۵۱/۵۲، معنی: «گویا ایشان خرهای وحشی‌اند که فرار کرده‌اند از شیران».

(۳) - سوره ۵۹، آیه ۳، معنی: «و گمان داشتند که ایشان منع‌کننده ایشان است حصارهای ایشان».

(۴) - سوره ۳۳، آیه ۲۷، معنی: «و انداخت در دل‌های ایشان ترس را».

(۵) - سوره ۳۳، آیه ۱۲، معنی: «و جنبانیده شدند جنبانیدنی سخت».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۶

و از خوردن سیف و سنان بامان آمده بودند، و بمضمون آیه کریمه «وَ إِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ» «۱» و مدلول «احسن العفو عند القدرة» آن طایفه را امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم، و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و ورطه هلاکت بودند، همگی را با خانه و کوچ «كَانَتْهُمْ جَرَادٌ مُّتَشِيرَةٌ» «۲» متفرق ساخته، بممالک خراسان الی خوار و شهریار فرستادیم. بحمد الله تعالی بمقالید ۷۸۲ تأییدات ایزدی، فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبور با طوایف غلیجایی قندهار، که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند، مطیع و مسخر گشته، طوق اطاعت و چاکری و حلقه منت و فرمانبری را بگردن گرفتند. در خلال این احوال که از انجام مهام فراغی حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم.

نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبد الله لو رسید، مشعر بر اینکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته، که ممالک آن طرف رود ارس ۷۸۳ برومی و این طرف بقزلباش تعلق داشته باشد. الحق این مصالحه در نظرها حکم نقش بر آب و موج سراب دارد، زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایرانست، که مطلقا بآن نپرداخته، و آن امر اهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته‌اند. وجود امثال ما بندگان که بتوفیق کردگار رتبه برتری و اقتدار یافته‌ایم، همین است که بمقتضای «کَلِّمُوا رَاعٍ وَ كَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ» یاری ضعیفان نموده، شرّ مخالفین را از سر مسلمین رفع، و ماده فساد را از مزاج مملکت دفع کنیم، نه اینکه قفل غفلت بر دل زده، تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم. «بحول الله تعالی و قدرته» امروز که روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی چیره، و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از آن دین مرتضوی است. در این صورت از آن طایفه کم‌فرصت، که



- (۱) - سوره ۹، آیه، معنی: «و اگر یکی از شرک آورندگان زنهار خواهند از تو پس زنهارده او را.»
- (۲) - سوره ۵۴، آیه ۷، معنی: «گویا آنها ملخهای پراکنده‌اند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۷

کریمه «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُواكُمْ بِالْسِّنَةِ حَدَادٍ أَشْحَهُ عَلَى الْخَيْرِ» (۱) مصداق حال ایشان است، تحمل این امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است. چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت ابد مدت خاقانی بود، لهذا بجز امضاء مقرون نفرمودیم. از آنجا که سرپنجه شوق طواف روضه ملایک مطاف امیر المؤمنین و مولای متقین، غالب کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام، گریبانگیر دل و ضمیر حقانیت گزین است، توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل می‌باشد. انشاء الله بعد از عید سعید فطر بهمعنائی جنود غیبی و هم‌کابی تأییدات لاریبی، از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضاء، علی بن موسی الرضا علیه التَّحِيَّةُ وَ التَّنَا، مرخص گشته، با جنود پرخاشجوی قوی چنگ و عساکر هژبرخوی فیروز جنگ، بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد.

طغیان نمود شور جنونم بسوی یار چون سیل میروم همه جاروی بر زمین.

مصراع

«تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد»

«و لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲)

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف.  
دشمن آتش نهاد بادپیما را بگوخاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوی.

- (۱) - سوره ۳۳، آیه ۲۰، معنی: «پس چون آمد ترس از دشمن دیدی آنها را که می‌نگرند بسوی تو می‌گردد چشمهایشان مانند کسی که پوشیده بر او از مرگ پس چون برود ترسی برنجاندن شما را بزبانهای تند در حالتی بخیلند بر غنیمت.»
- (۲) - سوره ۱۸، آیه ۲۳، معنی: «و مگوی البته مر چیز را بتحقیق من کننده‌ام این را فردا مگر آنکه بخواهد خدا.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۸

هر کس درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی‌بهره از سعادت دینداری و سزاوار لعن حضرت باری بوده، از حوزه اسلام خارج و مردود و در زمره خوارج داخل خواهد بود.

## در بیان وقایع سیچقان‌نیل مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار هجری و نوروز فیروز این سال همایون‌فال:

### اشاره

عید نوروز این سال در بیست و دوم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد.

بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره نسیم، فاتح ارک تو برتوی غنچه و قلعه دربسته ازهار گشته، ده سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه مسخر سلطان بهار گردید.\* افغان عندلیب از کوه دو شاخ شاخسار آهنگ شورآبک شورانگیزی نمود و لشکر یغماگردی و بهمن از شهر بند چمن پا بدامن درخت کشید.\* (۱) «قوت نامیه که پیشخانه‌کش سلطان فریدون حشمت فروردین است، بعزم دار السلام

چمن از ریاحین الوان، خيام گلگون بر اطراف دشت و صحن چمن و گلگشت زد. خدیو افسرده مزاج دی، که باعث اختلال اوضاع بستان بود، بامر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه‌نشین، و نوباوه گل، که زاده قوت نامیه و نتیجه نفس نباتی بود، نافذ الامر عرصه خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن از زر سرخ گل سوری، درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت. خطبای قمری و هزارستان با هزاران زبان در منابر قضبان، بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته، مجلس تحویل بآیین جمیل ترتیب یافت. نه هزار دست خلّاع رخشنده و اثواب ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت گشت. بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا- بامر همایون بتهیه یساق سفر عراق پرداخته، روز عید سعید فطر از پل مالان نهضت و در جولگای کبرزان قباب

(۱)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۷۹

خرگاه آسمانجاء بذروه مهر و ماه افراخته، دامنه صحرا از سرادق رنگین، رشک گلستان چین گشت. ظهیر الدوله نیز آن روز با افواج نصرت‌نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت‌پناه، و روز دیگر همگی پیرایه‌پوش خلّاع آفتاب شعاع شده، ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین باسماعیل خان خزیمه و حکومت اسفزار را به اسماعیل سلطان لکزی ولد بیجن «۱» سلطان، که در زمین داور سکنی داشت، مفوض و هریک را روانه محلّ خود ساختند.

طهماسب بیک جلایر را بحکومت قوشخانه «۲» ۷۸۴، جرمغان ۷۸۵ و حاجیلر ۷۸۶ و بخطاب خانی سرافراز، و جمعی از افاغنه را همراه او کرده، مقزّر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان سرحدات آنجا را ملازم گرفته، و رفته در چندیز ۷۸۷، که در جانب دشت قیچاق واقع است قلعه متین احداث کرده، در آنجا توقّف نماید و هر وقت که از یموت و کوکلان حرکتی صادر شود، بتنبیه ایشان پردازد. بعد از انجام امور مزبور لوای جهانگشا بجانب خراسان در اهتزاز آمده، چون همیشه فتح و ظفر دو اسبه باستقبال موکب همایون می‌آمد، در سنگر جام از جانب لطفعلی کوسه احمدلو «۳» و عاشور بیک پاپالو، که از موقف فرمان همایون مأمور تنبیه ترکمانیه طژن بودند، چاپار وارد و خبر رسانید، که فوجی از ترکمانیه آن سمت آبکده لیک ۷۸۸ و چشمه حسینخان ۷۸۹ من محال ایبورد عبور کرده، آن ناحیه را تاخت، و سرکردگان با جمعی بتعاقب ایشان پویان ۷۹۰ و در سمت سفلائی قریه پویان سر راه بر آن فتنه‌جویان گرفته، سرو زنده بسیار بدست آورده، اسراء و غنائیم را تماما از آن طایفه استرداد کرده‌اند. پس کوکبه والا در روز پانزدهم شوال وارد ارض اقدس گشته، مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش همدیگر را چشم‌روشنی گفتند و وضع و شریف از شرف‌اندوزی

(۱)- در نسخه «ح»: «بیژن سلطان.»

(۲)- در نسخه «و»: «راز.»

(۳)- در نسخه «و»: «فتحعلی بیک.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۰

خدمت فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را بمنقبت ۷۹۲ زبان سفتند «۱» ۷۹۱. چون حسنعلی بیک و میرزا کافی، بنحویکه مذکور شد، در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند، مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد را با ایشان مذاکره کرده، ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابو القاسم کاشی، در پانزدهم شهر ذیقعد روانه اصفهان ساختند، که چگونگی را پیش از وقت بحضرت شاهی عرض نمایند، که این مصالحه مقرون بمصلحت نیست، و موکب



شاهی بجانب قم و طهران نہضت فرمایند، کہ در آنجا مباحثات و طیّ محاکمات شود، تا باتفاق متوجہ روم و عازم کینہ‌جوئی و قصاص «۲» از اہالی آن مرز و بوم شوند؛ و بعد از آنجا بجانب بغداد ہتزاز لوای مہر لوامع شود. پس بسرانجام اسباب سفر عراق و تہیہ و تدارک یساق پرداختہ، چون بعد از شکست شاهی در ہمدان، در ہریک از ولایات ارباب بغی بخودسری اتفاق نمودہ، تمکین حاکم و عامل خود نمی کردند، لہذا پیش از خود جمعی از سرکردگان را با سپاہ بکویہ و لرستان و فارس و سیلاخور ۷۹۳ و چاپلق ۷۹۴ و قزوین و سایر ولایات عراق و مغانات و اردبیل تعیین، و اختیار مہمات آذربایجان را بلطفعلی بیک کوسہ احمدلو تفویض فرمودہ، بہمگی حکام «۳» ممالک احکام مطاعہ فرستادند، کہ مترصد طلوع طلیعہ ہمایون باشند. چون در محاصرہ ہرات خدمات پسندیدہ از عبد الغنی علیکوزانی بظہور رسید، شایستہ ترقی و تربیت بود، لہذا او را بخطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبہ و قدر ساختہ، با ہمگی رؤسای افغان پیرایہ پوش تشریف فاخرہ کردہ، مرخص ساختند کہ بمساکن خود رفتہ، روز حرکت رایت مہر اشراق بجانب عراق با اسب

(۱) - در نسخہ «ح»: «و صنیع و شریف بمنقبت اولآلی شکر الہی راسفتند.»

(۲) - در نسخہ «ح»: «انتقام»

(۳) - در نسخہ «ح»: «بہمگی کلانتران و عظمای ممالک احکام فرستادند.»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۱۸۱

و یراق، من حیث الاتفاق، در موکب فیروزی اتساق حاضر باشد. در ہفدہم ذی القعدہ بعزم اتساق و انتظام ضوابط حدود دشت و ایبورد از راہ کلات عازم ایبورد گشتہ، دو روز در کلات کہ قلعہ خداآفرین و از امکانہ غریبہروی زمین است، بسیر و شکار پرداختہ، از آنجا بجانب ایبورد توجہ فرمودند و در آن خطہ دلگشا ابراہیم خان نیز با سرکردگان و عساکر سرحدات از حدود نسا و درون وارد حضور اعلی گشتہ، و ضبط و ربط مہمات خراسان و بستن بند سلطانی مرو شاہجہان باو مفوض، و بعد از یک ہفتہ از راہ درہ جز و میاب و کوبکان و خزمرہ، کہ مرتع ایلخیان خاصہ بود، ادہم زرین ستام را صرصر خرام ساختہ، و از نتاجہای «۱» گلگون نژاد تیزگرد، و خانہ زادہای رخس پیکر ہامون «۲» نورد، بملتزمان رکاب عنایت و چون محل موسوم بہ رادکان، کہ در دوازده فرسنگی ارض اقدس واقع است، از حیث آب و ہوا بر اکثر ولایات خراسان راجح است و از مستحدثات معمار ہمت بلند و بناہای مہندس طبع ارجمند آن حضرت، سابقا در آن عرصہ دلپذیر، عمارت عالیہ، کہ در نرہت و صفا بی شبیہ و نظیر و در رفعت و اعتلاء رشک خورتق ۷۹۵ و سدیر ۷۹۶ است، طرح افکنندہ بودند، وارد آن مکان گشتہ، و آن ابنیہ دلنشین را بیمن قدم بہجت لزوم غیرت افزای بہارستان اردیبہشت و فروردین کردند، و در پنجم ذیحجہ الحرام ارض اقدس را مقرّ کوبکہ سپہر تزیین ساختند. مقارن آن اوان ترکمانیہ کولان، کہ ہنوز چندان «۳» بکشیدن بار گران اطاعت تن درندادہ بودند، وارد ارض اقدس گشتہ، امر والا بصدور پیوست، کہ کوچ خود را از سمت شمالی رودخانہ مانہ بجانب جنوب آورده، از مانہ الی حد گرایلی سکنی، و ہزار نفر جوانان نامی بجهت سفر

(۱) - در نسخہ «ح»: «کرہای گلگون نژاد.»

(۲) - در نسخہ «ط»: «صحرائورد.»

(۳) - در نسخہ «ط»: «کہ ہنوز تن باطاعت کامل ندادہ بودند.»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۱۸۲

عراق در سر راہ حاضر سازند، و در دہم ماہ مزبور آدم از جانب سرداران «۱» روسیہ، کہ در رشت بودند، با پیشکش و تحف لایقہ

وارد گشته، عرایض ضراعت آمیز ۷۹۷ بنظر رسانیده، مبنی بر اینکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای رزین اقدس، و موقوف بامر و اشاره مقدّس است.

توضیح این مقاله آنکه: سابقا تحریر یافت، که حضرت نادری در حینی که مازندران را مقرّ کوبه فیروزنشان ساختند، ایلچی بطلب ولایات دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه ۷۹۸ روس فرستادند. بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره بممالک روسیه رسید، تخلیه رشت و لاهیجان را روسیه قبول و انجام این امر را بسرداران خود محمول و موکول، و ایلچی را رخصت انصراف داده، در اوقاتی که هرات مضرّب سرداقات دولت بود، ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا ساخته، از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده، فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت، که اعمال گیلان تا سالیان و این طرف کر متعلق بایران بوده، بادکوبه و دربند و سایر محال آن طرف کر، بعد از آنکه قلعه ایروان از تصرف روسیه انتزاع گردد، بتصرف این دولت داده، و از جانب شاه والاجاه هم وزیری برشت فرستاده شود. چون دوست و دشمن استوانه ذات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات و اساس و ارکان دولت ایران می دانستند، و هنوز کار هرات فیصل نیافته بود، نزدیک و دور چشم براه انتظار، و گوش بر آواز مآل آن کار می بودند. لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته، وزیر مذکور در لاهیجان بصفحه شماری افراد دفتر حیرت روز را بشب میرسانید، تا اینکه کار هرات انجام، و توجه موکب والا بسمت عراق تحقّق یافته، سرداران از راه عاقبت اندیشی کس روانه

(۱) - در نسخه «ح»: «فرماندهان».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۳

خدمت اقدس نموده، تمثیت امر را منوط بامر و فرمان آن حضرت ساختند.

پس از جانب آن حضرت دو نفر از یساولان بمحصلی مأمور گشتند، که رفته روسیه را از دارالمرز اخراج کرده، هر گاه آن طایفه بنا بر شورش لجه طغیان، بادبان کشتی عزیمت نیفرانند، و در دریا کنار طمع، لنگر توقف اندازند چگونگی را سریعا بعرض والا رسانند.

### در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب عراق بتأیید ملک الملک بالاستحقاق

چون بهمه جهت فراغ از انتظام مهمّ خراسان حاصل گردید.

روز جمعه بیست و ششم شهر ذیحجه الحرام هزار و صد و چهل و چهار هجری، مطابق سیچقان نیل، که بحکم فرمانروای خطّه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضاء یافت. از عمارت چهارباغ عزم طواف روضه رضیه رضا، و استمداد از روح مطهر آن پادشاه کشور ولایت و ارتضاء نموده «۱»، عمارات قدیم را با شعه ماه سر علم رشک بیت الشرف نیز اعظم ساخته، در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و جم، خارج شهر را مضرّب خیام انجم حشم، و مقرّ اردوی کواکب خدم ساختند، و از منزل رادکان توپخانه و قورخانه را از سر راه سبزوار فرستاده، و موکب همایون از راه خوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید. چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر ملازم معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرده بودند بعد از ورود بسنخواست آغروق را با افواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهرک گرایلی ۷۹۹ شدند. مقصود آنکه اگر ترکمانیه در اداء تعهّد اظهار تهاون و تمرد نمایند از راه دشت بتنبیه ایشان پرداخته به استرآباد منصرف، و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند از استرآباد و مازندران، بلای ناگهان و نوازل آسمان، یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را، بر در خانه ایشان مهمان سازند. در روز ورود به

(۱) - در نسخه «ح»: «از روح مطهر آن شاه کشور ولایت استمداد کرده.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۴

جاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مأمور، برسم یساق وارد موکب خورشید اشراق گشته، بقیه بسمت دشت فرار کردند. چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نیاب بود. دو هزار مادیان از اسبان سواری غازیان انتخاب کرده، و دو هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته، با آب و آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشتند. چون در حین حرکت به جاجرم مقرر شده بود، که طهماسب خان جلایر، که در چندیز مشغول بساختن قلعه بود، از راه دشت بجنود ظفر نمود ملحق شود. مشار الیه با جمعیت خود عازم خدمت «۱» خدیو کامگار شد، در عرض راه بجمعی از ترکمانیه یموت، که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند، دچار گشته، مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار، و زنان ایشان عرضه اسار گشته، و تا حوالی کوه بیلخان و مشهد مصریان ۸۰۰ بتعاقب ایشان ایلغامیشی کرده، مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد، لهذا صرف زمام عزیمت نموده با غنایم بسیار بموکب والا پیوست. در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بتفویض افسر سرداری قندهار سرافراز، و مقرر فرمودند که رفته قلعه چندیز را، که از آب و آبادی دور است، خراب، و از آنجا عازم هرات گشته، او و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هریک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کارآمد را ملازم «۲» گرفته، باتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده، مهتای کار قندهار، و باظهار شوکت و اقتدار رعب «۳» افکن دلهای سرکشان آن دیار باشند. پس او را از همانجا مَرخص و روانه ساخته، و موکب والا- از راه اترک ۸۰۱ منعطف، و در بیست و چهارم ماه بکنار رود جرجان ۸۰۲ وارد گشته، اراده توجّه بسمت گیلان، در خاطر والا تصمیم داشت، که عریضه محصلان و اهالی گیلان رسید مشعر بر اینکه: روسیه

(۱) - در نسخه «ط»: «آستان بوسی خدیو کامگار شد.»

(۲) - در نسخه «ح»: «همراه گرفته»

(۳) - در نسخه «ط»: «لرزه افکن»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۵

بمحض انتشار آوازه ورود موکب والا- تمامی گیلانات را خالی کرده و سپرده‌اند. پس حکم میمنت‌نشان باحضر عمال و رؤسای گیلان عَز نفاذ یافت، آنها حرکت و از راه علی بولاغی «۱» ۸۰۳ دامغان روانه، و در منزل قوشه ۸۰۴ باردوی همایون ملحق گشته، و از آنجا ولایت طهران مخیم حشم محتشم گشته، و عمال و اهالی گیلان در آن مکان شرفیاب تقبیل عتبه سپهربنیان گردیدند. بعد از تنقیح ۸۰۵ محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را مَرخص، و شروع بملاحظه سان سپاه فیروزی توأمان کرده، پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بحاضرین رکاب انعام فرمودند، و در منزل شهریار ۸۰۶ محمد خان بلوچ، که از جانب شاه والجاه بایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت، بخدمت والا فایز گشته، چون طایفه بلوچ و اهالی ولایات از بی حسابات او ابواب شکایت گشودند لهذا بمعرض مصادره درآمد.

محمد علی خان بیگلربیگی فارس نیز با جمعیت کامل، که از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته بود، در قم بموکب والا پیوست. منظور نظر اقدس آن بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند. چون بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود، او از این معنی بفکر نفاق کیشی و بداندیشی افتاد، و کس بنزد احمد پاشا والی بغداد فرستاده، با رومیه بنای سازش گذاشت.

چون در چنین وقت، که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود، مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن مفساد بود، برای اصلاح حال او «۲» عطف عنان بجانب اصفهان کردند. بنابر آنکه عبور لشکر منصور بسبب عدت از معبر قهرود متعذر بود، پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج بعضی از راه قهرود و برخی از راه نطنز متوجّه اصفهان گشتند.

متعاقب (۳) الویه آسمان سا و اعلام فلک فرسا حرکت کرده، باغ هزار جریب

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «علی باغ» ر ک. تعلیقات.

(۲) - در نسخه «ح»، «ط» عبارت «حضرت ظلّ اللّهی» وجود دارد.

(۳) - در نسخه «ط»: «متعاقب آن»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۶

برای نزول کوکبه پر فر و زیب تعیین یافت.

### در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع خلعت شاهی از شاه طهماسب و تقویض پادشاهی بشاهزاده عباس میرزا ولد او.

خدیبو والا جناب بسبب شدت گرما و تابش آفتاب، چون ماه جهان تاب، که با افواج کواکب شبها طی درجات و منازل نماید، برسم ایوار و شب گیر قطع مسالک و مراحل میفرمودند.

در شب سه‌شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح، از منزل نطنز حرکت، و امرائی که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند، از دور باش ۸۰۷ سطوت باهره ۸۰۸ و ازدحام جنود قاهره عزّ رکاب بوسی در نیافته، هنگام طلوعه فجر رایت ظفر آیت نورپاش فضای شهر گشته، در حین ورود کوکبه والا، توپهای اژدر دهان کوه توان، که در بروج شهر و میدان نقش جهان ۸۰۹ و در جلوی عسکر ظفر هم‌عنان «۱»، تکیه بر اراده‌های سپهر بنیان داشتند، عقده غم را که در دل گره کرده بودند باز، و مانند لولی ۸۱۰ شعبده باز در عرصه نشاط از دهان آتش افشانی آغاز کردند. از غزیدن توپهای آتشین دم، اهالی اصفهان، که مانند بخت خود در خواب بودند، بیدار، و از سیاه مستی ۸۱۱ طالع هشیار گشته، بتماشاگاه آن سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یک‌زمان طالع یافتند. القصه حضرت ظلّ اللّهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته، شاه والا جاه نیز وارد سرمنزل اقدس، و بهره‌یاب ملاقات گشته، بعد از انقضای مجلس، در عمارات خلوت بساط نشاط گسترده، آن روز و آن شب را با خاصان عشرت طلب بتجرّح ۸۱۲ اقداح ۸۱۳ راح ۸۱۴ ریحانی، و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند. غرض از بزم خلوت آن بود که آن شب با حضرت شاهی پیمان پیمان پیموده ۸۱۵ و باده اطمینان نوشند، و آئینه

(۱) - در نسخه «الف»: «جلو ظفر هم‌عنان» و در نسخه «ب»: «در جلو ظفر هم‌عنان» و در نسخه «د»:

«بجلوه ظفر هم‌عنان».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۷

دلها را صفا و بدگمانی را از یکدیگر اطفاء داده، چشم از گذشته‌ها درپوشند، و بمصادقت و وفاق کوشند. تا بعد از انجام کار رومیه و انصراف آن حضرت به خراسان، باز حضرت شاه بدستور سابق بر وفق خاطر خواه بکار مملکت پردازند، و هریک از رخنه‌گران ملک را، که خواهند، کفیل و دخیل دولت سازند.

هرچند آن حضرت از در الحاح در آمدند شاه والا جاه بالقاء جوابهای بیحاصل پرداخته، چون آن حضرت این وحشت و نفرت را در طبع او ملکه راسخ دیدند، روز دیگر باحضر سران سپاه و رؤسای کارآگاه فرمان داده، مجمع کنگاش آراسته، و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند: که اگر در مدافعه دشمن کوتاهی و دفعیت واقع شود، مفسد عظیمه متصور گردد، و اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد، چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود. اعیان و اکابر همگی عرض کردند: که سررشته نظم دولت ایران، که بکشاکش دشمنان قوی پنجه از کف بدر رفته بود، بزور بازوی آن حضرت بدست

آمد، شاه والاجاه از رأی «۱» و اقبال بری و قامت اهلیتیش عاری از طراز سرور است.

ممالک رونق از تو جست و سلطنت حق تست. آن حضرت از قبول آن تحاشی کرده، چاره را در تغییر او، و جلوس شاهزاده عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه، که در آن وقت هفت ماهه بود، دیدند. بنابر نظم کلی و مصلحت ملک، افسر و خطاب شاهی را عباس میرزا گذاشته، نوبت ۸۱۶ سلطنت بنام او بلند آوا ساختند، و ارض اقدس را بجهت سکنای شاه طهماسب مقرر داشتند، که در آستانه مقدسه رضویّه بجهت سایی زمین نیاز و بندگی پادشاه بنده نواز، که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست، بسر برده، و در چهارم ربیع الثانی او را باتفاق اهل حرم با تخت روان و تدارکات شایان از راه یزد روانه خراسان ساختند. روز دوشنبه هفتم آناه در طالار طویله ۸۱۷ بزم خسروانی ترتیب داده،

(۱) - در نسخه «ح»: «از اقبال و عقل عاری و قامت اهلیتیش سزاوار طراز خواری است.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۸

پنج هزار دست خلعت گرانمایه و اثواب مهرپیرایه، فراخور رتبه و پایه، بامیران عظام و سرکردگان کیوان مقام، عنایت فرمودند. چون سابق از فارس علی مردان خان شاملو را بسفارت روانه هندوستان ساخته بودند، درین وقت نیز محمد علیخان قولر آقاسی و بیگلریگی فارس را نیز برای یادآوری این مطلب روانه، و احمد خان تفنگچی آقاسی پسر زال خان را نیز بجانب روس برای تبلیغ خیر جلوس مأمور کرده، و دار السلطنه قزوین را بجهت توقّف حضرت شاه عباس و پردگیان حرم سلطنت مقرر فرمودند. و در خلال این احوال خبر طغیان بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان معروض سده «۱» سپهر نمود، و محرک موبک منصور بآن حدود گردید.

تبیین این احوال آنکه: ۸۱۸ بعد از ورود رایات همایونی باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری، که در سفر هرات از سعادت «۲» اندوزان خدمت رکاب نصرت انتساب بود، بحکومت بختیاری منصوب، مومی الیه بعد از ورود به خلیل آباد در مقام شتم ۸۱۹ و ضرب یک نفر بختیاری برآمده، شخص مزبور در زیر چوب مقتول و اقوام او نیز بر سر او ریخته، احمد خان را از پای درآورده، کوچ کرده، بجانب گرمسیرات فرار کردند.

فرمان والا- بعزّ نفاذ پیوست: که سردار حویزه، که در بهبهان بود، با جمعیت خود عازم شوشتر، و بابا خان چاوشلو «۳» سرکرده لرستان نیز از لرستان بآن طرف رودخانه‌ای، که معبر آن طایفه است، آمده، سر راه برایشان مسدود سازند. در بیست و نهم ربیع الثانی بهم عنانی تأیید سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود، بعزّم تنبیه آن طایفه روانه، و مقرر داشتند که اردوی معلی با توپخانه و آغروق شش روز بعد از حرکت موبک منصور، متعاقب از اصفهان

(۱) - در نسخه «ح»: «آستان فلک سان»

(۲) - در نسخه «ط»: «از بوسه زنان رکاب نصرت انتساب بود»

(۳) - در نسخه «ب» و «و» «چاوشلو» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۸۹

روانه گشته در زاویه مقدسه امامزاده اسماعیل سهل علی «۱» توقف و منتظر امر مجدد باشند. در روز نهضت لوای آسمان آسا محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت اثر فرموده، بنیابت کوه گیلویه سرافراز، و مأمور ساختند که باتفاق امیر خان بیگ قرقلو، نایب فارس، بتنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله ۸۲۰ و سایر اشرار آن سمت و بنادر پردازد. پس از راه سبزچشمه ۸۲۱ متوجه کوهستانات بختیاری، که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد گشتند. الحق کلک برهنه پا اگر خواهد، که بذکر شمه‌ای از

صعوبت و سختی آن راه پردازد، تا ابد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی، قدم‌فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود. بعد از ورود کوبه مسعود بآن حدود، طایفه مزبور رخت بقله قاف نافرمانی، یعنی قلعه بنوار ۸۲۲ کشیده، محصور شدند. بعد از بیست و یک روز سر ایشان بسنگ و دل ایشان بتنگ آمده، از قلعه برآمده، قاتلین بالکلیه بحکم شرع از راه انتقام بیاسا رسیدند، و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ ۸۲۳ را کوچانیده روانه خراسان سازند. پس حکومت آنجا به ابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته، رایت جهان‌گشا از میانه لرستان فیلی از راه هلیلان ۸۲۴ وارد کرمانشاهان، و در روز نهم «۲» جمادی الاخری اردوی همایون و توپخانه نیز از زاویه امام‌زاده سهل علی ۸۲۵ حرکت کرده، در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست، و نیز بجهت دویست و سیصد خانوار زند «۳» که در ایام استیلاء افغان تا آن زمان در سمت سرابند ۸۲۶ و سیلاخور بسرکشی و شرارت مشغول بودند، حکم والا بعهدہ بابا خان چاپوشلو و سر کردگانی که در بروجرد بودند، عزّ اصدار یافت، که بر سر آن طایفه رفته، تنبیه کامل درباره ایشان بعمل آورده، جمعی از روساء آن طایفه را مقتول، و مابقی را با خانه و کوچ روانه خراسان نمایند. بعد از آن افواج قاهره، که در

(۱) - در نسخه «و»: «سهل بن علی»

(۲) - در نسخه «د» «دوازدهم» آمده است.

(۳) - در نسخه «ح»: «پانصد ششصد نفر خانوار زند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۰

لرستان و بروجرد و همدان اقامت داشتند، بامر والا در معسکر نصرت‌اثر، که در کرمانشاهان بود، حاضر گشته، چون قطره بدریا پیوستند.

### در بیان توجه موبک همایون بجانب بغداد و کرکوک ۸۲۷ و صادرات آن ایام خجسته بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد، فلک‌فرسا، و طنطنه شوکت در بسیط زمین آسمان‌سا گشته، در بیست و دوم ماه مزبور، که اواخر قوس بود، برج حوت محلّ کوبه تیر اعظم\* «۱»، یعنی صحرای ماهی دشت ۸۲۸ منزل ماه سر علم گردید\* «۱» چون احمد پاشای باج آلان، از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت زهاب ۸۲۹، که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است، منصوب و چون جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مأمور بودند، آغروق اردوی همایون و توپهای اژدر مهابت را در ماهی دشت گذاشته، مقزّر گردید، که کوچ بر کوچ متعاقب بیابند، و خود بدون مکث و درنگ با فوجی از نهنگان لجه‌جنگ، از ماهی دشت بعزم شیخون ایلغار، و بعد از وصول بمنزل کردند ۸۳۰، معلوم شد که جمعی از رومیّه در طاق کسری و راههای معروف، که گذرگاه لشکر فیروزی اثر میتوانست شد، بقراولی اقدام دارند. آن حضرت «۲» بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار جانب جنوب کوه بلندی برف‌دار را، که بکوه کاروان ۸۳۱ اشتها داشت، بنظر درآورده، بقلاووزی ۸۳۲ الهام ریّانی، و راهنمایی تأییدات سبحانی، عنان عزیمت بآن طرف منحرف ساخته، بلدهای مهارت پیشه، که صحراگرد و کوه‌نورد آن وادی قریه بقریه و بیشه بیشه بودند، بدو دست الحاح و نیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه درآویخته، عرض کردند: که طایر و هم هیچ بلندپروازی در

(۱) - در نسخ «ح» و «ط» جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «آن حضرت جنوب کوه بلند برف‌داری را»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۱



هوای عبور این مکان بال و پر ننگشوده، و عنقای عزم هیچ گردن‌فرازی بقله قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود نموده است. آن حضرت قبول این معنی نکرده، باز بلندپروازی را در هوای عبور از این مکان پر و بال گشوده، هر جا اقبال آسا پیشاپیش لشکر افتاده، کریه‌های ۸۳۳ کوه، و بیغوله‌های آن وضع پر ستوه را، گاهی سواره و گاهی پیاده، پیمودنی شدند. آن راهی است بس صعب المسالك، که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ، و پای اشهب اندیشه از تصور پست و بلندی جبالش لنگ است،\* آسمان بنظاره رفعتش هر روز کلامه آفتاب را از سر برمیگیرد، باز سرگردان آن امر محال است،\* «۱» و چرخ مقوس هر شب بقصد قله رفعتش ناوک ۸۳۴ شهاب انداخته، تیر مرادش برپای آن بسنگ آمده،\* باز سرگشته همان خیال است. «۲» القصه آن کوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده، هنگام غروب آفتاب بنشیب آمده، چون پای کوه بعز نزول خدیو فلک شکوه سر بر سپهر برین افراشت، نظم افواج منصور را دسته بدسته مرتب کرده، باز جواد تیز تک را مرحله‌پیما ساختند، و در عرض راه بنا بر پرده‌داری ظلمت لیل سررشته جاده از نظر گم گشته، آن حضرت خود بجستجوی راه پرداختند، و قدر پانصد و ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا- جمع و در آن شب تار پروانه‌وار جانسپار آن شمع بودند، از خدمت اقدس غافل نگشته، بقیه لشکر از عقب می‌آمدند و بعلت اندک مکتی که در طلب جاده واقع شد، دیده بختشان مغلوب راهزنان خواب و حرمان‌پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شد.

مقارن طلوعه صبح، که آن حضرت بحوالی قلعه رسیدند، این معنی معلوم رأی جهانگشا گشت. از آنجا که همیشه آن حضرت جنود غیبی را یار «۳»

(۱)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳)- در نسخه «ح»: «رفیق».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۲

و سپاه تأیید الهی را مددکار «۱» دانسته، در قید قلیل و کثیر لشکر، و بجمعیت قشون و حشر مستظهر نمیباشند. بعد از ادای نماز با حاضرین رکاب بر سر قلعه زهاب چپاول آغاز، و مرکب ترکتازی را جلوه‌ساز کرده، رومیه از صهیل ۸۳۵ اسب دلاوران بیدار گشته، و بفحوای: «فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ» «۲» اجل را با خود قرین، و همینکه سر از بستر خواب برداشتند مرگ را بر سر بالین دیده، سراسیمه آهنگ گریز کرده، جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته، احمد پاشای باج آلان و اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار، و اسبان فلک خرام جو زهر ۸۳۶ دم و بادپایان خاک‌نورد آتشین سم، با اخترمه ۸۳۷ و کسبیب، نصیب یلان ظفرشعار گشته، اگرچه از ماهی دشت تا زهاب براه متعارف بیست و چهار فرسخ مسافت «۳» است، اما از بیراهه و کوه سی و پنج فرسخ می‌باشد، که آن حضرت با وصف اینکه کوه را برف بسیار گرفته بود، بهمراهی تأیید الهی در یک شبانه‌روز آن مسافت را طی کرده.

بنه و آغروق نیز بعد از پنج روز بموکب والا- پیوست، و اطراف قلعه زهاب را برجهای مستحکم ترتیب داده، جمعی را برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قرای حوالی بهروز ۸۳۸ تعیین نموده، و فرمان دادند که لطفعلی بیگ کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت، و قشونهای اردلان و همدان را در سر راه بخود رفیق ساخته، از راه قلعه قره‌چولان ۸۳۹ روانه اردوی معلی شوند. بعد از انجام این مهمام روز جمعه غره رجب المرجب از زهاب، اهتزاز لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم، و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شوند، احمد پاشا بقلعه‌داری مبادرت و بتحصن خواهد پرداخت. لذا منزل بمنزل از راه قلعه علی بیگ ۸۴۰، عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب میدان را وسیع دیده، بمعرکه جنگ آید، ولی مفید

(۱) - در نسخه «ط»: «شقیق»

(۲) - سوره ۷، آیه ۷۷، معنی: «پس گردیدند در خانهاشان افتادگان».

(۳) - در نسخه «ح»: «تا زهاب بیست و چهار فرسخ راه متعارف است».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۳

نیفتاد، و از راه بلاد ۸۴۱ بلدها بعضی اسبان و اسباب و دواب اهل اردو در حین عبور از آب دیاله ۸۴۲ بیاد فنا رفت. آن حضرت که در بسیط خاک بتیزدستی ادراک، آتش را سالم از آب میگذرانند، لشکر نهنگ‌پیکر را از عبور منع، و بقدر نیم فرسخ بالاتر بدالات الهام خدای داور معبر خالی از خطر پیدا کرده، اردو را بدون آفت و مخالفت گذرانیدند. در دو منزلی خرماتو ۸۴۳ قباب خیام عز و تمکین بذروه چرخ برین پیوسته، نه هزار نفر از بهادران را منتخب، و سه دسته ساخته، هر فرقه را بتاخت سمتی تعیین، و خود فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایلغار، و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته، سرو زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند. افواج قاهره نیز هریک سمت مأموره را تاخته، با سرو زنده و اسیر و مال کثیر باردوی مجاهدین ملحق گشته، دو هزار نفر از طایفه بیات، که در هشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند، کوچانیده روانه خراسان «۱» ساختند، و از همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مأمور نموده، لوای نصرت انتماء را بجانب کرپی «۲» ۸۴۵ نهضت داده از راه قراپه ۸۴۴ عازم بغداد گشتند، و در قراپه لطفعلی بیگ نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار نفر از اکراد اردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته، چون راه بسیار تنگ بود مقرّر شد که لطفعلی بیگ با جمعی برسم منقلای از راه داش کرپی بگذرد.

قراولان جلادت‌اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر، فوجی از رومیّه را دیده «۳» خبر رسانیدند. فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از یگّه‌تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم گردید، که قتاح نام سرکرده عساکر دیار بکر ۸۴۶ است، که با دوازده هزار نفر از رومیّه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده، دلیران

(۱) - در نسخه «ب» و «و» «نیشابور» آمده است.

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «داش کبری»

(۳) - در نسخه «ح»: «مشهود خود را خبر رسانیدند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۴

مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد، نخست بگرفتن قتاح استفتاح کرده، جمعی را مانند رمه پیش انداخته، باردوی همایون آورده، که در سلک عرّاده‌کشان توپخانه والا انتظام یافتند. روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان ۸۴۷ سیزده فرسخی بغداد، «۱» اردوی همایون را در ینگجه مأمور بمکث فرموده، خود هنگام شب، که افواج نجوم سمائی قطره‌سان از جسر کهکشان آغاز عبور و خیل کواکب از شوارع مدارات فلکی عزم مرور می‌کنند، با فوجی از یلان منصور متوجه بهروز گشتند، که جسر بهروز ۸۴۸ را از تصرف مستحفظان درآرند. آن شب تا حوالی صبح ایلغار کرده، ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید. از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته و از یک فرسخی جمعی از قراولان رومیّه بمعرض قتل درآمده، و جمعی از اعراب کنار دجله، که در کار عبور بودند، با سر و نهب درآمدند. چون بسرحد یقین پیوست که احمد پاشا در گاه دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک‌ریز ساخته و بقلعه‌داری پرداخته است، از آنجا بجانب ینگجه، که ۸۴۹ قرارگاه اردوی ظفر نشان بود، عطف عنان فرمودند.

از نوادر اتفاقات اینکه: خبر گرفتاری قتاح و سانحه قراولان که ببغداد رسید. محمد پاشا، حاکم کوی ۸۵۰، با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیّه و دو هزار نفر سوار جرّار نیزه‌گذار، از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرّر کوکبه



مسعود، از راه راست بجانب ینگجه عزیمت کرده، آن حضرت از سمت دیگر بسر بغداد، قدم‌فرسای اشهب توجه شده، ولی هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند.

صبح که آن حضرت زمام عزیمت بمستقرّ دولت انعطاف دادند، نشان پی ایشان مشهود دیده دلیران فرزانه گشته، بر اثر آن روان و عسکر رومیّه نیز گرد سیاهی اردوی کیهان پوی را در سمت ینگجه دیده سراسیمه بسمت

(۱) - در نسخه «ح» «حضرت ظلّ اللّهی» وجود دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۵

بغداد برگشته، که در عرض راه فریقین دچار یکدیگر شدند. اولاً- خدیو کامگار، با سه هزار نفر دلیران نامدار، که پیش‌تاز و صیدگاه دشمن شکاری را هریک شهباز تیز پرواز بودند، بایشان درآویخته، بهر شمشیر شیری و بهر ضرب دست دلیری را از پا درآورده، تتمه آهنک فرار کردند.

امّا چون جنگجویان رزم‌ساز در میان آن گروه و قلعه فاصله بودند آن گروه راه گریز نیافته در طرفه العین همگی ایشان عرضه تیغ کین و بسته خم کمند افواج ظفر قرین گشتند و محمد پاشا نیز دستگیر و بسلسله گرفتاران پیوست. پس رایات جهانگشا بفتح و فیروزی وارد منزل ینگجه گشته، یک روز برای تقسیم غنائم در آن مکان توقف، روز دیگر از آنجا حرکت کرده، برای تعیین مکان نزول، خنگ فلک سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته، سران تپه ۸۵۱ را، که در محاذی مزار مطهر و روضه معطر امامین هم‌امین کاظمین علیهما السلام و در دو فرسخی بغداد واقع است، اختیار و در غزه شعبان شادروان ۸۵۲ شوکت و شأن را در آن مکان همدوش سپهر دوار ساختند.

و از بدایع وقایع اینک: در روز پیش که قراولان روم با محمد پاشا صید شیرشکاران گشتند، بند علی نام افشار یکنفر عثمانلو را از مرکب هستی درانداخته، سرش را آویزه فتراک جلادت ساخته، سرگرم تعاقب بود، که از رفقا دور افتاده و سررشته جاده را از دست داده، شب در آن صحرا سر-گردان بسر می‌برد، در هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن درآورد، بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده، مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل قلعه بسروقت او رسیدند. چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده، سر را در گوشه‌ای پنهان، و دلیرانه بر ایشان ملاقات کرد، گفته بود که از خدمت آن حضرت می‌آیم و باحمد پاشا پیغام زبانی دارم. پس او را بقلعه نزد احمد پاشا بردند، مشار الیه باین نهج از جانب آن حضرت ادای پیام و رسالت نمود: چند روز است که این ولایت جولانگاه خیول

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۶

دلیران ظفرنشان است، یا بیرون آمده جنگ کن، یا قلعه را بسپار. احمد پاشا در جواب گفته بود: آن حضرت بزرگ و فرمانروای ممالک ایران و در آن دولت صاحب اختیار حلّ و عقد امور است، لیکن او از حضرت قیصری نه بسپردن قلعه مأذون است، و نه بجنگ کردن مأمور. پس جمعی از ینگجریان را همراه کرده او را بخارج قلعه می‌رسانند. بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت والا گردید، فتاح سرکرده دیار بکر را، بعدخواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقاء خدیو خجسته فرجام نبوده و صورت واقعه نحو دیگر است، نزد پاشا فرستادند. در چهارم شهر شعبان المعظم جسر متین ممدود کهکشان نمود، بر روی شط بهریز صورت انجام و اتمام یافت، و جمعی از جزایرچیان بمحافظت امام اعظم ابو حنیفه معین گشتند، تا احدی از عوام مصدر بی ادبی نشود و خلاف احترام نکند، چون قلعلگیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند، مقرر شد که دواب سپاه فیروزی مآب رفته از خرما تو و زهاب و مندلیج ۸۵۳ آذوقه حمل و نقل اردو نمایند، و بنا بر اینکه کشتیهای دجله را تماماً رومیّه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند، بعد از تفحص بسیار چند فروند کشتی در میان دولابها ۸۵۴ یافته شد، جمعی از افاغنه را سوار آن کرده، بآن طرف

آب فرستاده، که شاید سنگری در آن سمت ساخته توانند، فوجی از قلعگیان بمدافعه ایشان پرداختند چهل نفر را مقتول و بقیه بکشتیها نشسته خود را بساحل نجات رسانیدند. چون احمد پاشا، والی بغداد، آب دجله را در میانه مانع دید، با فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در آن طرف آب منطریس و مورچل بسته، با توپخانه و اسباب کارزار، لوای قرار نصب کرد. مکنون خاطر اقدس آن بود که شاید ایشان را بی خبر دریابند، لذا بآب ریسمانبندی شخصی فرنگی، پل چوبی بطریق جسر، بر روی آب تعیبه یافت که اسب و شتر باسانی از آن می گذشت.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۷

توضیح این اجمال آنکه: در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت از جانب پادشاه نمسه «۱» ۸۵۵ وارد دربار عظمت مدار گشته، بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل الهی فرمانبران چابکدست، از نخلستان آن ناحیه تخته‌های سطر و عظیم و چوبهای بزرگ و ضخیم، بطول چهار پنج ذرع قطع و حمل شتران کوه کوهان کرده، در محل موسوم به دو خاله ۸۵۶، که در هفت فرسنگی بغداد واقع است، حاضر کرده، خدیو ثریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سپاه خون آشام روانه، و هریک از سواران تخته چوبی پیش زین گرفته، صبح وارد حوالی نهروان ۸۵۷ ده فرسخی بغداد، گشته، آلات خشبیه را با ریسمانهای محکم و طناب‌های قوی بیکدیگر بسته، و خیکهای بزرگ را پر باد کرده، در آن چوبها بسته، مانند جسر بر روی آب کشیده، دو طرف آنرا بقائمه و عمود بزرگ محکم کرده، بعد از آن خدیو دریادل با دو هزار و پانصد نفر از آب عبور کردند. - هنگام شام که غره ماه صیام، از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلنداقبال، براعت استهلال ۸۵۸ می کرد، چون همیشه آن حضرت را سپاه «وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا» «۲» از عالم غیب پیشرو میباید، لذا مقید بکمی و بسیاری لشکر نگشته با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده و مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر که میسر باشد از پل یا با کلک از آب گذشته، متعاقب موکب فیروزی اثر ملحق گردند. تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر فرصت عبور یافتند، که پل سررشته طاقت را در زیر پای آن گردن‌فرازان از دست داده، گسیخت.

فوج ثانی هم متعاقب بموکب اقدس روان گشتند. حضرت ظل الهی آن شب تا صبح ایلغار کردند که شاید غفله بسروقت پاشایان رومیه، که در مقابل اردوی و حظیره ۸۵۹ حضرت امامین همامین حضرات کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشرده‌اند، برسند. بسبب سستی بلدها و اعوجاج و شکستگی راه

(۱) - در نسخه «ب»: «نمه» در نسخه «و»: «یمینه» رک. تعلیقات.

(۲) - سوره ۹، آیه ۲۷، معنی: «فرو فرستاد لشکرها که ندیدید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۸

هنگام طلوع فجر بمحاذات ینگجه، شش فرسخی بغداد، رسیده قراولان طرفین دچار یکدیگر گشته، دو نفر از قراولان رومیه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته، خبر عبور آن سیل جهان‌آشوب را از آب برومیّه رسانیدند. رومیه فی الفور بنه و آغروق را ریخته، سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند.

چون در آن صورت ایلغار بی‌فایده بود، آن حضرت آن روز در آن مکان توقف، و طرف شام از آنجا عازم بغداد، و حوالی صبح، که روز سه‌شنبه دوم شهر رمضان بود، بحوالی مسجد برائی «۱» ۸۶۰ رسیدند. هرچند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود، لیکن از هنگامی، که تأیید الهی یار و بازوی اقبال پایدار و مددکار میباید، هر پست و بلندی در نظر همت عالم‌نورد ایشان سهل و هموار است. حضرت ظل الهی آن فوج اندک را، که پروانه بی‌پروای شمع جهان‌افروز خدیو فیروز بودند، بهفت قسم انقسام داده، رایت ثبات و قرار افراختند. احمد پاشا که ملاحظه لشکر نصرت‌اثر نمود، بقلت ایشان و کثرت خود مستظهر، و حصار قلعه را مأمن عافیت پنداشته، سی هزار نفر سواره و پیاده رومیه و ینگجری را با توپخانه و استعداد تمام بسرکردگی احمد پاشا، والی غرفه ۸۶۱ و

قرامصطفی پاشا بمقابل فرستاد.

آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران بیشه مصاف، بصولت زهره شکاف طرح جنگ افکندند. نخست اکراد قراچورلو مأمور گشته، که دست بشمشیر بقلب آن گروه تازند و در آن خاک پرمغاک\*، که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت\* «۲»، بنیش سنان لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند.

پیادگان رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار کرده، در کمینگاه انتظار بودند.

دفعه شلیک، و از تفنگ آتشین دم، دلیران شیروش را مانند شیر، از آتش رم دادند. پس «۳» ترکمانه کوکلان را بمقابله ایشان مأمور ساختند، آنها

(۱)- در نسخه «ب» و «و»: «ابر آثار» رک. تعلیقات.

(۲)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳)- در نسخه «ح»: «پس آن حضرت ترکمانیه کوکلان....».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۱۹۹

نیز بهمین منوال روی برتافتند، و هم چنین دسته بدسته بامر والا- مرکب جلادت بمیدان تاخته و تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده، بازگشتند، سوای دلاوران افغان، که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفتند و هر دفعه که رومیه بایشان حمله ور میگشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته، بزبان سنان و دهان تفنگ جواب ایشان می دادند.

چون افواج رومیه اکثر پیاده، و کثرت عدتشان از حد زیاده، توپخانه و استعدادشان آماده، و سپاه این طرف بسیار کم و همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردّد قدم فرسا بوده و دمی از کار بیکار و نیاسوده بودند، آن زبینه افسر شهریاری با هر فرقه در مقام دلداری برآمده، ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند. هرچند معلوم دلاوران بود، که اگر از دشمن روی برتابند مانند دجله عدوی خونخوار در قفاست، امّا چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد، دامن این حرف شگرف بر آتش افسرده غیرت غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که باصابت عین الکمال گرفتار گردند.

خدییو بحر حوصله را از این واقعه دل در بر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده، لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز بودند، که در خلال این حال گرد و سیاهی فوج ثانی، که از آب گذشته و بتعاقب می آمدند، از چند میل راه عیان گشته، سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید. خدیو مهرافسر یکران جهان پیما را پیش تاخته، فی الفور ایشان را در گرفته، مانند لمعه برق و نفخه صرصر از یک سمت، و دسته افغان را نیز از سمت دیگر بجانب رومیه حمله ور ساخته، بتأیید الهی و سطوات اقبال ظلّ الهی اساس و قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهزم گردیده، بتیغ یمانی تا پای قلعه سرافشانی کرده، پنج هزار نفر متجاوز از ایشان بآتش دستی سیف و سنان آبگون از پشت بادپایان بخاک هلاک افتاده، توپخانه و اثاثه ایشان با کهنه بغداد و سرچسر بتصرف درآمده

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۰

هنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذی «۱» اردوی ظفر فرجام، که سنگر رومیه بود بازگشته، نصب اعلام نصرت ارتسام فرموده، در آن روز طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشاء این فتح نمایان شده بودند، بهره یاب جایزه و احسان، و مشمول عنایات بیکران گشته، چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه، که روی از دشمن برتافته بودند عرضه تیغ یاسا گشته، سرکردگان ایشان را بطعن زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند. فوجی بسمت سر من رأی ۸۶۳ و حله ۸۶۴ و نجف اشرف و کربلای معلی و روماحیه ۸۶۲ تعیین نموده، همگی آن محال را بحیثه تصرف درآوردند و همان قلعه بغداد فقط در تصرف احمد پاشا باقی ماند،

که آن را هم توپ و حواله‌های سرکوب بسته و هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعگیان می‌افکندند. پس حکم همایون صادر شد، که اسباب پل چوبی را که از نهروان از روی آب بآن مکان آورده، در برابر روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهمان طریق، که مذکور شد، از نو بستند، که افواج ظفر قرین بآن طرف آب آمد و شد توانند کرد. پس از سر آن تپه کوچ کرده، در نزدیک امام اعظم قبه شادروان عز و تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند، و از جانب حله و روماحیه کشتی‌های بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند، و نیز بمعماری عزم متین، قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف سفلی، و قلعه جات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته، بهریک از قلعه‌جات فوجی مأمور شدند، و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه‌جای ساختند و جمعی را بمحافظت آنجا مأمور، و کشتیهای فلک رفعت علیحده ترتیب داده، تفنگچیان قدرانداز بر آنها سوار کرده، در میان شط لنگر انداخته، که بهمه جهت راه بقلعگیان مسدود باشد، که از روی آب بسمت بصره و غیره تردّد نتوانند کرد. در آن اوان

(۱) - در نسخه «ح» «بمحاذی» وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۱

شیخ عبد الباقی، شیخ المشایخ بنی لام ۸۶۵، که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود، وارد درگاه معلی گشته، مقرر شد که با والی حویزه سلک جمعیت خود را انعقاد داده، متوجه تسخیر بصره شود.

از صادرات امور اینکه: غنی خان حاکم جهرم با امیر خان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده، از در خودرایی درآمده، میرزا باقر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض ۸۶۶ را، که مسکن شیخ احمد مدنی بود، جمع و بر سر ولی محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته، او را مقتول و اموال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت. لهذا حکام و سرکردگان حویزه و کرمان باتفاق امیر خان بیک بتنبیه آن دو مفسد مأمور گشتند و مأمورین هر دو را بزایوه عدم فرستادند.

### در ذکر وقایع اودئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج قمری و نوروز فیروز این سال.

#### اشاره

بعد از آنکه سر عسکر کتیه‌خواه دی از جوش و خروش سحاب، اظهار رعد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده، باقتضای تصاریف زمان جنود گلشن را بی‌بار و برگ و ترکمان فیروزچنگ چمن را بترک تازی عاری از جوشن و ترک ساخته بود، سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در سیم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج بعزم تجدید اوضاع جهان، بسر منزل حمل تحویل کوکبه عز و شان کرده، ساز و برگ قوای ربیعی نموده، گردن‌فرازان گلستان را از غیرت موی بر تن خار شد و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوش آمده،\* سبزه‌داران شاخسار بقصد کینه‌جویی بشاخ شانه ۸۶۷ برخاستند،\* «۱» و یساقچیان رعدآواز از افواج ریاحین در ساحت دشت و گلزار صف‌ها برآراستند «۲». یلان نیلوفر فروردین با لشکر بهمن

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «ترتیب دادند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۲

آغاز محاربه نمودند، و رومیان تیزمغز سرما را اساس ثبات و قرار خراب، و ینگچریان فتنه‌انگیز برف و یخ را از ظهور طلیعه

اردیبهشت زهره آب گشته راه عدم پیمودند. جشن نوروزی بصدف و زیب در خارج قلعه بغداد ترتیب یافت، زرهای کامل عیار درخشان‌تر از اختر در طبقهای سیمین صافی‌تر از جرم آسمان، بر اهل بزم بذل و ایثار، و هفت هزار دست خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شعشعه بمران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشت. در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعه‌گیان بغداد بحد اضطراب انجامید ۸۶۸، نوعی آتش غلا «۱» بالا گرفت که هر روز جمعی از فرط گرسنگی از بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته، وارد معسکر ظفر اثر می‌گشتند، و از جانب خوان سالار فتوت و احسان قاآنی سیر چشم مواید گوناگون گشته، در اردوی همایون مطلق العنان بسر می‌بردند. در آخر محرم راغب افندی، دفتردار، و محمد آقا، کدخدای بغداد، از جانب احمد پاشا برسم استیمان وارد دربار سپهر امثال و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند.

القصة هر روز آمد و رفت و سفرا و ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و امنا دولت ابد مدّت والا مفتوح بود. در خلال آن احوال توپال عثمان پاشای ۸۶۹ صدر اعظم سابق، که وزیر اعظم و سرعسکری منصوب بود، با صد هزار سپاه کینه‌خواه روم وارد کرکوک، و جواسیس در لباس مبدل این خبر را بقلعه رسانیده، احمد پاشا در ایفاء عهد سست و در قلعه‌داری سخت گردید. «۲» بعد از ورود سرعسکر مزبور بسامره حضرت ظلّ الهی دوازده هزار نفر جنود قاهره را بسرکردگی امیران کارآگاه بمحاصره و محافظت بروج و قلعه‌جات که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته، بحدی ضابطه را مضبوط کردند، که بر قلعه‌گیان معلوم نگردید که قطره‌یی از آن بحر بیکران و ذره‌یی

(۱) - در نسخه «ح»: «نوعی آتش قحط و غلا و فقر و بلا».

(۲) - در نسخه «ح»: «بجراتی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۳

از پرتوی آن خورشید تابان کم گشته، پس افواج نصرت‌پژوه را فوج‌فوج و گروه گروه، قبل از حرکت رایات ازدهاپیکر متعاقب و متوالی یکدیگر، قراولان و منقلای لشکر ساخته روانه، و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده، روز دیگر حوالی صبح بقتون پیش ملحق گشته، در آن طرف نیز کوبه سرعسکر بر کنار دجله نمودار گشته، چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را معبر عبور ساخته ۸۷۰ می‌آمدند، همینکه آن دو بحر خونخوار و دو دریای آتشبار قرین یکدیگر گشتند، در همان مکان، که موضع شکسته ناهموار و سمت غربی آن ممر دجله زخار ۸۷۱ بود، نصب خیام قرار کرده و سه طرف دیگر را مورچل و منطریس ترتیب داده، قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده توپ و با دلیج در اطراف منطریس بنا نهاده، و قوائم آنها را بزنجیرهای گران یکدیگر پیوند داده، بنوعی که آنرا مقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند، پس پشتازان ایشان بمقابله پرداختند. چرخچیان لشکر جلادت اثر، که همیشه مانند ستاره سحر که پیشرو کوبه خورشید انورست، بصولتی\* که ترک نیزه‌گذار مهر سپاه شامی ظلمت را هزیمت دهد\* «۱»، بیک حمله ایشان را از پیش برداشته، بشعشعه سیف و سنان برق‌افشان، خرمن هستی جمعی از ایشان سوخته گشته «۲»، تتمه بدون اینکه پناه لوای سرعسکر گریزند از همان حربگاه بجانب کرکوک شتافتند. دلیران طرح باشاره والا مانند فوج نجوم به امداد چرخچیان انجم کوب، بقلب رومیه اسب‌انداز هجوم گشته، آن طایفه عنان پایداری از دست داده، بمنطریس خود تحصن جسته، از اطراف آن شروع با فروختن نائره توپ و تفنگ و پشت گرمی توپخانه آتش‌فشان آغاز جنگ کردند. زمانی ممتد هنگامه گیر و دار گرم بود، تا اینکه حضرت ظلّ الهی بضبط توپخانه آن طایفه

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «ایشان درو گشته»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۴

میان همت بسته، پیادگان تفنگچی را از سه طرف مأمور بیورش ساخته، خود با فوجی از تفنگچیان چالاک از افغانه بی‌باک بسر آن حصن آتشین حمله‌ور گشتند. چند نفر از رومیه خیره‌سر را تارک مغفر بضر بشمشیر برق اثر درهم شکافته، داخل توپخانه، و بعضی از توپخانه را تصرف کرده، از سمت دیگر متوجه منطریس ایشان گشتند. مقصود آنکه در همان روز کار ایشان را بفیصل رسانند. رایات عقاب‌پیکر نیز، که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشت، ببلندپروازی سرکردگان جلادت گستر، بهوای ظفر از پرچم زرین بصیدگاه خصم‌افکنی بال و پر گشوده، بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخته و هر کس بتمنای خود اسب بی‌اعتنائی بسمتی برانگیخته، القصه زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر تنگ امتداد یافت. چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه و در جانب دشت اتفاق افتاده و آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود، از یک طرف لشکر شدید الصولت سورت گرما، و از یک جانب سپاه قلب سوز عطش بحدی نائره کین را اشتعال داد که حوت ۸۷۲ در تابه فلک بریان، و عین الثور ۸۷۳ بر تشنه کامی شیران و غا گریان میشد:

ز خورشید گردون مشوش همه که بود آب آن چشمه آتش همه  
چنان آفتاب آتش افروختی که نامش زبان در دهان سوختی  
چو مرغی شدی در هوا جلوه‌گرز تاب خورش سوختی بال و پر  
دل خاره کاب از تف و تاب بود سر کوه را چشمه آب بود  
سمندر ۸۷۴ کزو آتش افروختی اگر سوی آب آمدی سوختی.

القصه خدیو بیهمال در حینی که با فوج پیادگان در سر منطریس مشغول گیر و دار بود، دو نفر تفنگچی از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آن حضرت درآمده، چرخ سفله‌نواز را شاه اندازی بخاطر رسیده، موکب تازی نژاد همایون در زیر پای آن سرور دارا درایت سکندری

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۵

یافت، پس چابکی کرده بدستگیری تأیید کردگار و عنان‌داری رایض ۸۷۵ اقبال سوار، و متوجه کارزار گشتند. چون شعشه طلعت آن شهریار مهر گستر، که در میان آن جهان لشکر بمثابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود، مشهود دیده رومیه گشت، دیدند که خدیو بحر و بر مانند سمندر از آتش روی نمی‌تابد گرم ستیز گشته، از اطراف آن حضرت تفنگ پر خالی کردند. اما حفظ الهی سپرداری، و عنایت حضرت باری نگهداری نموده، گزندی بذات مقدس نرسیده، خدیو همایون فرّ در هنگامی که سفینه عزمش ببادبانی قوایم بادپای بحرنورد، در لجه آتش و دریای نبرد شناور بود، چند نفر از سواران رومیه را بنوک سنان جان‌ستان بخاک هلاک انداخته، یکنفر را بنیزه زدند، که مرد و مرکب هر دو بصدمه ضرب آن حضرت بسر غلطیده، ابرش ۸۷۶ پریش نیز سرکشی کرده، بر مرکب دیوپیکر آن شخص خورده دوباره بسر آمده ۱۴۱۵، که جنیبت کشان از جنائب خاص پیش آورده، آن حضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته، سوار شدند. چون نوایر عطش، التهاب‌افکن جگر شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب شتا ۸۷۷ از فرط تشنگی بی‌تاب بود.

غلطیدن اسب گردون خرام آن حضرت نیز علاوه گشته، دلیران را گمان آن شد، که مگر سرور کشور تاج‌داری را زخم کاری، و گل اقبالش را در گلشن دو رنگ جهان موسم خاری رسیده، زمام اختیار از دست داده، تفنگچیان زحل پیکر، و یساقچیان مریخ‌منظر، از ضبط نظم لشکر عاجز شده، دست باز داشتند.

خدیو گردون توان ناچار از مشاهده این حال جنگ‌کنان عطف عنان کرد، کس فرستادند که اردوی همایون و اهالی قلعه‌جات از



اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق شوند، و خود بجانب بهریز توجّه فرمودند.

در آن معرکه «۱» جمعی از دلیران، از بی‌آبی، دل دریا کرده، خود را به آن

(۱) - در نسخه «ح»: «جمعی از دلیران، خود را بدریای آتش زده جرعه‌نوش باده فنا گشتند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۶

دریای آتش زده، جرعه نوش باده فنا گشتند، و برخی «۱» دیگر از بی‌تابی با دهان خشک و لبان تفته بلب دجله روان گشته، دست از آب روان زندگی شستند. ملخص سخن اینکه بهمه جهت دو هزار نفر از دلاوران لشکر و پیادگان تفنگچی و عمله توپخانه عرضه تلف گشتند، و توپخانه بتصرف رومیّه درآمد، و جمعی که در سمت شرقی دجله بودند، بلا مانع آغاز کوچ کرده، در بهریز ۸۷۸ بموکب والا پیوستند. چون پیش از وقت یکنفر از رومیّه گریخته این خبر را ببغداد برده بود، جمعی از قلعیگان بیرون آمده جسر دجله را قطع کرده و جمعی که در جانب غربی دجله و قلعه‌جات آن سمت اقامت داشتند چون راه عبور را بسته دیدند، با جمعیت از راه حلّه و حسکه ۸۷۹ باعانت طایفه بی‌لام و بلدی شیخ داود خزاعی، خود را بمأمن عافیت رسانیدند. سر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد شده سه روز مکث کرده، بعد رایت عزیمت را بجانب کرکوک افراخت، و موکب همایون بعد از ورود به مندلیج ابواب مشاوره و گفتگو بر روی سران و سرکردگان لشکر گشوده، فرمودند که این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر، سر از رشته تقدیر نمی‌توان پیچید، و از حکم قضا نمی‌توان رنجید. چنانچه هاتف گفته:

بمن گر کند بخت و دولت قران بگیرم جهان را کران تا کران

گرم سلک دولت نیفتد بدست من و سرنوشت از ازل هرچه هست.

همگی سرکردگان و سران سپاه بالقاء هاتف غیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب، بخدمت آن حضرت عرض کردند:

(۱) - در نسخه «ط»: «برخی دیگر از بی‌تابی و تشنگی در عین خستگی خود را بدجله رسانده و دفتر زندگی را در آب شستند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۷ تو آن سایه‌ای بر زمین از خدای که دارد در آن سایه منزل همای

اشارت ز تو کین گزاری ز مابشارت ز تو جان سپاری ز ما

نداریم اندیشه کارزارتن ما و تقدیر پروردگار پس آن حضرت با اخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده، آنچه از خیمه و دواب و اسباب و باقی مایحتاج، که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود، بولایات حواله کرده، فرامین مؤکّده در باب سرانجام آنها باطراف مملکت در قلم آوردند، و بالکای لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان، حکام صاحب اندیشه و امینان اخلاص پیشه تعیین فرموده، ایالت کوه گیلویه را به محمد خان بلوچ، که تا آن زمان بنیابت اشتغال داشت، بعلاوه شوشر و دزفول مکرمت، و مقرّر فرمودند که باتفاق امیر خان بیک قرقلو نایب فارس روانه گشته، تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده، بموکب والا ملحق شوند، و نیز امر همایون بنفاد مقرون شد که پیر محمد خان بیگلریگی هرات با شش هزار کس، که در هرات بود، بصیانت حدود قندهار پردازد، و طهماسب قلی بیک جلایر، سردار قندهار، با حکام فراه و قاین و سیستان و تون و غیر آن با شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر، که تابع امر و فرمان او بودند در موعد مقرّر در همدان حاضر باشند و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان، که تربیت یافته رکاب و کار آزموده خدمت خدیو ثریا جناب و شیر بیشه معرکه جنگ آوری بودند، بالاستعجال وارد اردوی نصرت اشتمال گردند. بعد از مندلیج بصوب همدان حرکت، و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطّه نزهت بنیان گشتند، و چون سابق بر این برای کوچانیدن افشار و الوار فیلی و اکراد اردلان و تدارک ایشان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۸

صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود بود، بسبب اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاده و تخلیه حدود عراق از ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود، کوچاندن آن طایفه را بتعویق انداخته، آن وجه را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع لشکر و جبر و نقصان سفر، دسته بدسته و جوقه بجوقه بجنود مسعود از خزانه احسان مکرمت کرده، جیب و دامان آمال لشکریان از نقود و عنایات مالا مال، و هریک را که اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست تومانی عطاء، و همچنین از شتر و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب و جزویات دیگر که بر وفق فرمان و همدستی قدر، از ممالک محروسه روز بروز میرسید فیمابین آن گروه جلادت پرور، بقدر قسمت انقسام دادند. در عرض شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود، صورت انجام یافته، لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر، در میعاد مقرّر، متوالی یکدیگر، مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری، که ببحر زخار پیوندد، وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر شوکت اثر گشتند.

از سوانح حیرت افزا که در ایام توقف موبک والا- در همدان بوقوع پیوست اینکه: تیمور پاشای ملی حاکم وان، بعد از وقوع واقعه بغداد از جانب سر عسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیّه، عازم تبریز گشته، در سمت قراچه داغ ۸۸۰، توسن جلادت را جلوه داده، تبریزیان با قشون مأموره، بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور مزبور درصدد تخلیه قلعه و شهر تبریز درآمده، آغاز کوچ کردند. هر چند لطفعلی بیگ نایب تبریز، بمخالفت برخاست، مفید نیفتاده، آن شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کردند. لطفعلی بیگ آنروز تا شام با معدودی از افشاریه، و غلامان خراسان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۰۹

، که همراه داشت، در شهر بند حیرت بسر برده، چون صیانت قلعه را با آن جمع قلیل درخور امکان خود نیافت، ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت. عبد الرزاق خان مقدم، که در آنوقت از جانب ظلّ اللهی حاکم آن مملکت بود، در بروی لطفعلی بیگ بسته راه بدبختی گشود. ناچار لطفعلی بیگ عازم خلخال گشته، حقیقت حال را بعرض اقدس والا رسانید. پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بمحافظت حدود دار المرز مأمور، و بیکتاش بیگ قرقلو عمّ آن جناب، که در ایبورد می بود، بخطاب خانی و سرداری دار المرز و ایالت استرآباد سرافرازی یافت، و با جمعی از سپاه خراسانی روانه گیلان، و بسیاری از ملازمان آذربایجان را، که برهمزن هنگامه دولت گشته و از معسکر لطفعلی بیگ فراری و در زوایای جنگل دار المرز متواری شده بودند، بموجب امر والا بدست آورده در ازاء این بی عاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته، و جمعی دیگر هم در اطراف ولایات در دست شحنه تأدیب کشته گشتند، و نیز طایفه بختیاری، که در کوهستانات خود زاویه نشین بیغوله تواری بودند، از استماع واقعه بغداد سر از گریبان خمول برآورده، یکباره ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند. چون پیوسته پیشنهاد همّت والا آن بود، که بعد از فراغ از مهمّات سمت روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته، بمفاد «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» (۱) شهباز بلندپرواز کشورستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر بال گشا سازند. در ایام توقّف کوبه ظفر در بغداد، که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته بود، ملا- علی اکبر ملباشی و میرزا کافی خلفا را، برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته، مامورین نیز در هیجدهم ماه صفر آن حضرت را از مشهد مقدّس حرکت داده، در عرض راه بودند، که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث شد، چون سلطنت او در چنین وقت، که عزم همایون ظلّ اللهی مقصور

(۱)- سوره ۲۹، آیه ۵۷، معنی، «بتحقیق زمین من فراخ است.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۰

بانظام و کین خواهی بود، از مصلحت دور و عایق بعضی امور بود، فرمان والا عزّ صدور یافت: که مأمورین از راه دامغان در موبک



شاه پهماسب وارد مازندران، و مخدّرات سراییده سلطنت نیز با شاه عباس، که در آن وقت سگّه و افسر بنام او بود، از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته، آن خطّه جنت‌نشان را مقرّ کوبه عزّ و شأن سازند. پهماسب قلیخان جلاپیر، که بحکومت اصفهان سربلند بود، زمام مهامّ عراق را بقبضه اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت‌پناه را بمتابعت او مأمور و مقرّر ساختند، و امر والا- صادر شد: که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام ملک عراق را در سلک ملازمت انتظام داده در ملک عراق، که وسط ممالک محروسه است، مهیا و مستعدّ باشد، تا از هر طرف فتنه‌جویی بسرکشی گردن افرازد با جمعیت خود بتنبیه او پردازد. جمعی هم بحدود سلطانیّه معین کرده مقرّر شد: که بیکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدّم «۱» هریک از حدود ولایت خود و غیر ولایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام کنند.

### در بیان نهضت رایات نادری در مرتبه ثانی بجانب روم بعزم انتقام و قضایای آن ایام و رفتن موکب والا بجانب کرکوک.

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتّساق امور، در بیست و دوم شهر ربیع الثانی، بهم‌عنانی تأییدات سبحانی، با شوکت اسکندری و فرّ سلیمانی، بشوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر، از بلده همدان رایت‌افراز لوای کین‌جویی و مملکت‌ستانی شدند. در روز ورود به کرمانشاهان بانهای ۸۸۱ منهای راست بیان خبر رسید: که فولاد پاشا والی ادرنه ۸۸۲ و ممش پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از عساکر روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر، که در قلعه کرکوک توقّف داشت، در

(۱) - این عبارت جز در نسخه «ج» در سایر نسخ مشوش است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۱

کنار آب دیاله، هشت فرسخی زهاب، در مکانی که به جم شاه ۸۸۳ اشتهار داشت نصب خیم اقامت کرده منتظرند که اگر موکب والا- بجانب تبریز نهضت کند، ایشان بجانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند، و چنانچه متوجّه کرکوک و بغداد شود، بمقابله پردازند. خدیو فریدون‌فرّ بمجزّد استماع این خبر بنه و آغروق را گذاشته، با فوجی از یلان گزین و بهادران ظفرقرین، ایلغار و هشت منزل را در دو شبانروز موطای ۸۸۴ خیول باد رفتار ساختند. هرچند که مطمح نظر آن بود که روز را بشیخون بر آن طایفه تیره سازند، اما بنا بر عدّت لشکر و تنگی معبر، افواج کواکب و اختر از جاّه مدارات فلکی زودتر گذشت و ماهچه لوای سپهدار روز گیتی‌فروز، پیش از عبور کوبه فیروز جلوه‌گر عرضه ظهور و بروز گشته، آن تیر جهان‌افروز شهر کسورستانی، که همه‌جا مانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت‌اثر بود، براهنمایی رأی آفتاب پیوند، بر فراز تپه بلند، که در آن نزدیکی واقع بود، صعود، و بدیده تحقیق ملاحظه فرمودند که آن دریای لشکر، که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون موج میزد، از لطمه اضطراب، خیم رفیع قباب را حباب‌وار نگونسار بحر انقلاب دیده، و دانستند که آن گروه از هیجان غبار و گرد، که بر چرخ تیز گرد میرسید، استنباط وصول خصم کرده، از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته، سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده بودند. دلیران خون‌آشام باشاره والا جلو ریز بآن طایفه شده، اسب انداخته تا پنج فرسخ ایشانرا تعاقب و سرو زنده بسیار و احترامه بیشمار بدست آوردند و جمیع احوال و اثقال و خیم و اسباب آن طایفه جابجا بحیطه ضبط درآمد. دلیرانی که دو شبانروز باسب و قمچی ۸۸۵ مرحله‌پیمای وادی طلب و قدم‌فرسای بوادی ۸۸۶ تعب بودند، مالک قطار و مهار شده، آسایش گزین خیم راحت و سایه‌نشین شادروان استراحت گشتند. بعد از دو روز در همان مکان خبر حیرت‌افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض والا رسید.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۲

توضیح این مقال آنکه: محمد خان مزبور بنحویکه در ضمن صادرات احوال افاغنه اشارت رفت باتّفاق محمود غلیجایی از قندهار برآمده بود، بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار به اشرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور شد، تا برگشتن او از آن مرز و بوم

بخت اشرف نیز برگشته بود.

محمد خان چون دست خود را از دامن دولت افغانی گسیخته یافت، لابد وارد اصفهان، و از آنجا، با نامه و هدایایی که برای اشرف آورده بود، بقدم امیدواری باین درگاه آسمانجاه شتافت. خدیو فیروزمند، که در عرصه غیرا دولت نادره‌اش مهرآسا نورپاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است، با او از در عاجزنوازی درآمده، بایالت کوه گیلویه عزّ امتیازش دادند. بعد از معاودت موکب والا بخراسان، آن روسیاه، که در میان اعیان دولت شاهی باظهار خودنمایی کار تیغ سیه‌تاب می‌کرد، کج نهادی خود را ظاهر ساخته، در جنگ میدان ایران و همدان منشاء شکست قزلباشیه و مصدر بی‌حسابات شد، در حین ورود کوکبه والا به عراق، که حقیقت حال او بعرض همایون رسید، اگرچه اختر عزّتش بعد از چند روزی افول یافت، لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان، تیر جهان‌تاب لطف خسروانه، که در ذرّه‌پروری بسان خورشید علم و فروغ‌بخش ساحت احوال نیک و بد عالم است، دوباره بدر شبستان روز تیره‌اش نورپاش گشته، او را حاکم کوه گیلویه و شوستر و دزفول ساخت. بعد از واقعه بغداد که امیر خان بیک قرقلو نائب فارس و محمد خان باقشون کوه گیلویه و فارس مأمور برکاب گشتند، برای آنکه آن ولایت از وجود شاخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مروی را بفارس و قاسم بیک قرقلو را، که برتبه مهاداری سرافراز بود، بکوه گیلویه تعیین و روانه ساختند. در حینی که محمد خان خاین و امیر خان بیک بعزم اردوی معلی وارد جایدر ۸۸۷ از توابع لرستان فیلی شدند سرپنجه برگشته بختی گریبانگیر حال محمد خان، و خارخار اندیشه‌های

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۳

باطل خار زیردم عزمش گشته با فتنه‌جویان فارس و شوستر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود روگردان و بهوای افساد بجانب فارس روان، و امیر خان بیک باقشون افشاریه و خراسانی، که همراه او می‌بودند، عازم درگاه معلی گشتند. اگرچه در چنین وقتی، که هنگام و زمان خدمتگزاری بود، صدور این حرکت فسادانگیز از اهل آذربایجان در تخلیه تبریز و ظهور این امر حیرت‌آمیز از فارسیان در موافقت محمد خان، بایستی که در عزم قوی اساس مورث وهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد، امّا چون وقوع این‌گونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله‌اش، حکم جنبش خار و خس در برابر لجه ژرف ۸۸۸ و لطمات گیاه خشک در بحر شگرف دارد. مطلقاً وهنی در عزم و تزلزلی در خاطر آن حضرت راه نیافته، متوکلاً علی الله تعالی، با نیت راسخ و همت ثابت، بعد از پنج روز، که بنه و آغروق بموکب همایون ملحق شد، بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده، در یازدهم جمادی الاول وارد لیلان ۸۸۹، سه فرسخی کرکوک، گشتند. روز دیگر که سلطان خاوری ماهچه منجوق ۸۹۰ بر اوج عیوق ۸۹۱ افراخت، بتمنای لقای سرعسکر با لشکر جهان و جهان لشکر در حوالی قلعه‌ای موسوم به علمداران ۸۹۲، که در محاذات قلعه کرکوک واقع است، تسویه صفوف ظفر و تسوید جنود شوکت و فرّ کرده، عساکر فیروزی مآل را، بآیین روز قتال فوج فوج و گروه گروه نظم ۸۹۳ دادند. طنطنه دلاوران و ولوله رزم‌گستران و دبدبه «۱» کوس روئین و غریو «۲» نای زرّین بذروه چرخ برین رسید.

کوکبه و آیینی از آن سلک و نظم و فرّ و شکوهی از آن رأی و عزم مشهود دیده ارباب رزم گردید که آسمان با هزاران چشم بنظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری آن همت بلند آفرین خوان، گشت:

(۱) - در نسخه «ح»: «صدای»

(۲) - در نسخه «ح»: «فریاد»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۴

نظم

سلیمان برینگونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت

کس این رسم و ترتیب و آیین ندیدفریدون با آن شکوه این ندید «۱» عثمان پاشا سرعسکر، که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار و مباحثات می‌نمود، در قلعه کرکوک و در خارج قلعه بکسر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیم و قرار و رفع لوای اقتدار کرده و اطراف اردوی خود را بحفر خندق استوار نموده بود، صحت کار را در تمارض دیده، از معارضه پهلوی تهی کرده ۸۹۴ پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده، جمعی از سران لشکر رومیه بفرمان او پشت بقلعه و رو بجنگ آورده، دست دلاوری یازیدند. از این طرف نیز دلیران فیروز جنگ رویین چنگ بصولت شیر و جرأت پلنگ، بدون تأمل و درنگ، بمعرکه کین آهنگ، و بیدرقه تیغ و سنان، و انداختن توپ و تفنگ، آتش افروز نائره جنگ شدند. جمعی از آن طایفه را سرها مانند گوی در خم چوگان قوائم ۸۹۵ مرکبان غلطان، و فوجی دیگر سر خود برگرفته از همان راه بسمت ارزنة الروم شتابان گشته، بقیه در قلعه تحصن جستند.

رایات منصور تا عصر تنگ در دستگاه جنگ قامت اقامت افزاشته، پینجه گوهرنگار، ماهیچه زرین آن گروه را بمیدان کین اشارت می‌کردند. چون اثر از عسکر و سرعسکر، بظهور نرسید، در همان مکان نامه‌ای کشنده‌تر از تیر و برنده‌تر از شمشیر، که مضمون آن مسکت ۸۹۶ و گلوگیر، بجناب سرعسکر بسلک تحریر در آورده، مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند. مشعر بر اینکه: بر شوق ملاقات آن جناب راه دور و دراز طی کرده، آمده‌ایم اگر از مردی نشان دارید، بمعرکه رزم قدم‌رنجه ساخته، نان و نمک و اجاق

(۱) - در نسخه «ب»: «فریدون در ایام خود این ندید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۵

عثمانی را بر خود حلال سازید. پس بانظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل اعداء تنگ بود، عطف عنان بمستقر عزّ و شأن فرمودند. دو روز دیگر بهمین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته چون کمیت عزم توپال پاشای سرعسکر را در مضمار گیر و دار لنگ دیدند، مقید بانجام کار او نگشته، تسخیر قلعه سورداش را، که در دو منزلی کرکوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمعیت اکراد بیه ۸۹۸ و بلباس ۸۹۷ و مشحون بذخیره و غلّه بی‌قیاس بود، وجهه همت سپهر مماس ساخته، از راه آق در بند ۸۹۹ متوجه آن سمت گشته، که شاید این معنی محرک سلسله جرأت سرعسکر شده، از در مقابله درآید. در روزیکه موکب جهانگشا سایه وصول بآن می‌افکند، قلعه مزبور بحیثه تصرف درآمده، جمعی از اکراد با ایلات، که از محالّ بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شورانگیز و سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بودند، معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اسار گرفته گشته، غنائم موفور بساحت سپاه منصور، که با فضای جهان برابر بود، انتقال یافت. چون محاصره بغداد پیشنهاد خاطر قوی بنیاد بود، فرامین مطاعه بعزّ نفاذ پیوست، که امیر خان بیک با قشون خراسان و افشاریه کرمان، که در طاق و سظام ۹۰۰ کرمانشاهان منتظر فرمان بودند، آمده، در کنار آب دیاله در جمشاه، که آرامگاه اردوی فولاد پاشا بود، رحل اقامت انداخته، بروج مستحکم در آن مکان ساخته، حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته، غلات شهر زور ۹۰۱ و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط، و از کردستانات و نواحی آن دواب و الاغ رفته، غلات مزبور را نقل معسکر امیر خان بیک نموده، در بروج انبار نمایند.

بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز اهتزاز نموده، در منزل دوم مجمع کنگاش انعقاد داده، در باب عزیمت بغداد و تبریز استشاره

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۶

کرده، فرمودند: اگرچه اهل خراسان را راه صعبی است در پیش و بار گرانی است که بر دوش خویش گرفته‌اند، اما هلال لاغر تا تن بسیر سفر ندهد بدر کامل نگردد، و قطره نیسان ۹۰۲ تا دل دریا را طی نکرده با بحر زخار درنیاویزد گوهر شاهوار نشود، در این حالت که اهل قلعه از معاودت سرعسکر مأیوس و بتشویش قحط و غلاما نونسند، هر گاه این سیل خونخوار بتخریب اساس قلعه بغداد روان و آن مکان محاط لشکر بی‌امان شود، حکم خانه حباب و بنیاد توانای قلعه‌گیان صورت نقش بر آب خواهد شد.

نظم:

بازی ما گرچه اول خام می‌آید بچشم در عقب دارد تماشاهاى رنگین نرد ما.

پس همگی متفق اللفظ عرض کردند: که ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در جان سپاری و فرمانبرداری خواهیم کوشید. بعد از این مکالمات امر والا بصدور پیوست: که اهل اردو دواب رانده خود را روانه شهر زور و غله یکماهه را حمل کنار دیاله نمایند، که بعد از ورود موکب والا به بغداد، از آنجا بدفعات نقل معسکر ظفر بنیاد شود.

### در بیان آمدن نوبال عثمان پاشای سرعسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سرعسکر مزبور.

پس موکب والا وارد محلّ موسوم به قراتیه گشته، اکراد که ملاحظه کردند سپاه نصرت پناه ذخیره و غله بکنار دیاله جمع و از آن نواحی کوشش کرده می‌برند، گمان کردند که ضعف و قصوری بحال این طرف راه یافته و یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت آن حضرت گشته است، لذا سرعسکر را از این خبر آگاهی دادند و او نیز این معنی را قبول، و بر ضعف حال آن حضرت محمول ساخت.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۷

چون زوال کوکب دولت او، و اعتلای دولت ظلّ اللّهی مقدّر بود، ممش پاشا نامی را، که عمده پاشایان بود، با دوازده هزار نفر فرستاده، تا همه جادو منزل متعاقب اردوی همایون توسن جلادت جولان دهد. چون قراتیه مقرّ کوکبه جلال بود او نیز آق دربند، هفت در فرسخی سورداش ۹۰۳ را، که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بر یک راه بود، مأمّن خود ساخته، خیام اقامت برافراشت. این مژده دلپذیر بانها قراولان بعرض خدیو کشور گیر رسید، که روز پنجشنبه غزه ماه جمادی الاخر طرف عصر با فوج گزین، از راه بازین ۹۰۴، که جاده غیرمتعارف بود و مظنه عبور از آن طرف نمی‌رفت، مرکب ایلغار را تیزتک ساخته، از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیّه را، که در خارج راه بودند، بسته و از عبور موکب منصور واقف نگشته، هنگام صبح در وقتی که جهاندار مهرانور بدر بند افق کوکبه وصول افکند «۱».

نظم:

خدیو عدو بند کشور گشای ز دربند افراخت زرین لوای.

نخست جمعی از جزایر چیان پلنگ صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست رعدخروش را از دو طرف بر فراز کوه جا داده، داخل دربند شدند. رومیّه مطلع گشته سراسیمه بتسویه صفوف پرداختند. از طرفین نیران قتال اشتعال و دست و بازوی دلاوران بخصم افکنی و خونریزی اشتغال یافت. از اتفاقات نادره اینکه: سرعسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا، بخیال اینکه مبدا ممش پاشا بحضرت نادری غالب آمده، گوی نیکنامی را از میدان رباید، دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد او متعاقب روانه گشته، در حین گیر و دار که بارقه بادلیج و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده و غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی را تیره ساخته بود،

(۱) - در نسخه «ح»: «هنگام صبح که خورشید بدر بند افق نزول اجلال کرد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۸

طلیعه رایت سرعسکر نمودار، و سیاهی لشکر از محاذات آق دربند ترجمان مصدوقه «يُولَاجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ» «۱» گردید. هر چند وصول کوکبه سرعسکر و رسیدن چنان فوجی بیحدّ و مرّ، بیهنگام و بی‌خبر، بمعرکه شور و شرّ، بایستی که موجب دلیری رومیّه و تفرقه خاطر دلیران ظفراثر گردد.

اما بمدلول:

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ.

آن حضرت این معنی را عین مدعی دانسته، جنود غیبی باعانت آن داور جهان پرور، کوبه‌ران فتح و ظفر گشته، بعد فئین بمساحت ربع فرسخ رسیده بود ۹۰۵، که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت پرور، صفوف رومیه را از پیش برداشته، بقلب سرعسکر، که با کمال شوکت و شأن در تخت روان می‌آمد، رسید. سرعسکر ناچار بر جنیت ۹۰۶ برق رفتار سوار و عازم فرار گردید، که دلیران سهمگین و یلان عرصه کین متعاقب رسیده، بایشان درآویختند. چون حضرت ظلّ اللّهی بعد از ورود به آق دربند فوجی را با دلیران ابدالی از جانب کوه بمنتهای آق دربند مأمور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه بر آن طایفه بندند، مأمورین نیز از دو جانب بخصم‌افکنی پرداخته، و سر و سینه آن طایفه را حواله‌گاه تیغ و سنان ساختند و قرب ده هزار نفر از آن گروه عرضه شمشیر، و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید. سرعسکر را در اثنای هزیمت اللّهی نام گرایلی از مرکب هستی انداخته، سرش را بر سردار سنان مظهر آثار سرداری ساخت، و جمیع اردوی ممش پاشا و احمال و ائقال و توپخانه و خزانه سرعسکر بتصرف لشکر نصرت‌اثر درآمد. چون اعزاز سران «۲» بگردن سرداران لازم بود، «۳» سر سرعسکر را بنعش او ملحق و مصحوب

(۱) - سوره ۲۲، آیه ۶۱، معنی: «درمی آورد شب را در روز».

(۲) - در نسخه «ح»: «اعزاز سر سرداران بگردن فرازان لازم بود».

(۳) - نسخه «ط» «حضرت ظلّ اللّهی» اضافه دارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۱۹

عبد الکریم افندی قاضی عسکر عثمانی، که از گرفتاران آن معرکه بود، با تخت روان بسمت روم روان ساخته که برده در مملکت روم مدفون سازند. از آنجا باز به قراپه، که مستقرّ کوبه عز و شأن بود، مظفر و کامران عطف عنان کرده، پاپا خان چاپوشلو بیگلر بیگی لرستان را با جمعی تعیین کرده، تا در حوالی سرّمن‌رأی، صال ۹۰۷ و کلک بسته از دجله عبور و حلّه و نجف اشرف و کربلائی معلّی را بحیطه ضبط درآورده، ذخیره را از آن طرف آب بر قلعه‌گیان مسدود ساخته، منتظر ورود موکب والا باشند. چون اساس خصم قوی برانداخته و ساحت ملک از وجود دشمن چیره‌دست پرداخته شد، بتنبیه تیمور پاشا، که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود، عازم و با فوجی از بهادران جریده و سبای بجانب آذربایجان عازم گشتند.

بعد از ورود رایت جهانگیر به بانه ۹۰۸ از ساوجبلاغ مکرری خبر رسید که تیمور پاشا بمجزّد استماع ورود خبر شکست فولاد پاشا در کنار دیاله، تبریز را خالی کرده، بدیار وان روانه گشته، لطفعلی بیگ، نائب تبریز، که در آن هنگام در مراغه توقف داشت، وارد تبریز، و قلعه را تصرف کرده است. چون این صورت تحقّق یافت عنان عزیمت بجانب قراپه، که قرارگاه اردوی همایون بود، انعطاف داده، از راه لیلان وارد خرما تو گشتند. در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ بتواتر معروض خدمت والا شد.

توضیح این مقال آنکه: بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان از جایدر لرستان برگشته بعزم فساد رایت استبداد را برافراشت، در ابتدای کار افشای اخبار اراجیف کرده، به قاسم بیگ، که در قلعه دزفول بود، بمقتضای ذات زشت خود رقعهای مکرآمیز نوشت. قاسم بیگ که از ناصیه احوال او آثار نفاق دیده عازم شوشر گشته، شوشریان باشاره محمد او را تمکین نداده، قاسم بیگ روانه بهبهان گردید. بعد از چند روز محمد بر سر او رفته او را با اتباع بدست آورده محبوس ساخت و ابو الفتح خان حاکم سابق

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۰

شوشر، خویش محمد خان قوللر آقاسی، را بحکومت شوشر فرستاده، اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده، حباب آسا کلاه نشاط بر

هوا انداختند. غافل از اینکه آسمان عنقریب این هوا را از «۱» سر ایشان بیرون خواهد کرد، و پیدایش این خیال خام، آش «۲» طرفه پخته کاسه ایشان را مملو خواهد ساخت. اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند. او حویزه را به سید عبد الرضا برادر سید علیخان و کوه گیلویه را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده، آهنگ شیراز کرد. در یک فرسخی شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از قشون فارس و خراسانی و غیره، که عدتش به سه هزار کس میرسید، بمدافعه برآمده مغلوب گشته، بقلعه تحصن جست. بعد از سیزده روز، که در قلعه مزبور محصور بود، از فقدان آب و آذوقه عاجز شده، طالب راه نجات شد. محمد قبول کرد، که احمد سلطان بالضروره از قلعه با اتباع بیرون آید، روز دیگر ایشان را با رفقا تاراج و در مجلس ناکامی پهلونشین قاسم بیک ساختند. اهالی و اعراب بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جبار، که رؤسای آن قوم بودند، دم از یک‌رنگی و وفاق او زدند. رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت و عدت لشکریانش به ده هزار نفر رسید. بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاد نبود. محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را بسررداری خوزستان و تأدیب مفسدین و تمکین سید علیخان والی حویزه مأمور، و با قشون استرآباد و غیره از راه «حسان» ۹۰۹ و «بادرای» ۹۱۰ «۳» روانه، و اسماعیل خان خزیمه حاکم قائن را بایالت کوه گیلویه سرافراز، و بهر یک از ولایت فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین، و دوازده

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «آسمان عنقریب هوی خیره‌سری را از ...»

(۲) - در نسخه «ط»: «شور یا طرفه.»

(۳) - در نسخه «ب» و «د»: «جسان» و «بادرائی». رک. تعلیقات

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۱

هزار نفر از عساکر فیروزی مآثر را بمرافقت حکام مزبوره، روانه فارس ساختند. حکم والا نافذ شد که طهماسب‌قلی خان جلایر، که صاحب اختیار عراق بود، از سمت اصفهان، و اسماعیل خان خزیمه از سمت کوه گیلویه با حکام و جنود انجم احتشام وارد دشتستان شوند تا جمعیت یکدیگر بهم ملحق شده، بدفع آن فتنه پردازند. رایات جهان‌گشا از منزل خرماتو عازم سرمن‌رای گشته، شرف‌اندوز زیارت آن مکان فیض‌بنیان شده، در آنجا عریضه بابا خان چاپوشلو بنظر حجاب «۱» بارگاه سپهر جناب رسید، که بعد از عبور از دجله یکشب در حوالی کهنه بغداد بانتظار اینکه شاید سرعسکر رومیّه از قلعه عازم مقابله شود مکث کرده، چون قلعیان را از محاربه سابق، که در آن مکان واقع شده بود، سکت خردپرداز خوف، چنان هوش‌ربای دماغ شده بود، که اگر عشر آن لشکر در سراچه آن بوم و بر از باب کینه‌جویی سالها حلقه بر در میزد بنفس کشیدن باز جواب نمیدادند.

لهذا روز دیگر که ترک تیغ بند صبح مرصع کمر حله زرنگار مهرانور بیر کرد. بابا خان بجانب مقصد روان گشته، الی حله و اماکن مقدسه تمام باجگزار راه انقیاد شدند. موکب جهانگشا از سرمن‌رای عازم بغداد، و در بیست و ششم شهر جمادی الاخر سنقر قدیم مقر کوبه فیروز بنیاد گشته، سرادقات جلال به چابکدستی فزاشان موکب اقبال، از ثری سر تا بشریا افراخته و اطراف و جوانب آن منزل محلّ قرار و مقام استقرار عساکر ظفر - شعار شد. احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتذار بدربار فلک‌مدار فرستاده، اظهار عجز و خجالت و از «۲» دولت عثمانیه در باب استقرار حدّ و سنور قدیم و ردّ ولایات، ادعای کفالت و ابراز فرمان و کالت نموده، بعد از تکرار در معاهده، که چند روز این عهد و ملتمس بزبان نیاز معروض خدمت خدیو عاجزنواز می‌گردید، مکارم خسروانه پذیرای این مسؤول و تمنای

(۱) - در نسخه «ح»، «ط»: «بندگان.»



(۲) - نسخه «ح» و «ط» کلمه «طرف» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۲

او در پیشگاه رأی انور قرین قبول گشته، احمد پاشا فرامین موشح بخط شریف و قانون عثمانی پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان و غیره در باب تخلیه قلاع نوشته، با معتمدان خود و همراهی گماشتگان این دولت روانه کرد. اگرچه در باب بیرون آمدن از قلعه، که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست، اما پیشکشهای لایق از نظر انور گذرانید و گرفتاران این طرف را، که در جنگ همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا از لشکر ظفر - اثر در کنار شط بدست رومیّه افتاده بودند، مصحوب عبد الله افندی قاضی بغداد روانه ساخته، لوازم خدمت بتقدیم رسانید. از این طرف نیز تمامی رؤساء و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیّه را، که در محاربه عثمان پاشای توپال در آق دربند گرفتار کمند دلیران ظفرپیوند شده بودند، تماما مخّلع ساخته، مرخص کردند. گرچه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بود، که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی را دریابند، ولی آن سعادت میسر نگشته بود، در این وقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم زیارت امامین هم‌امین کاظمین علیهما السلام شده، و از آنجا از راه حله بادراک طواف مشهدين شریفین نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته، عطف عنان عزیمت بارگاه دولت و مقر سلطنت فرمودند.

### در بیان توجه موبک همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ و شکست محمد خان و وقایع آن زمان.

چون رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین اشتداد «۱» زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده شد، توپخانه را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساختند. ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر، بنحویکه ایمائی بآن رفت، نیل روسیاهی بر جبین و خط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده، از جانب محمد خان قلعه شوشتر را ضبط، و مشایخ حویزه نیز با او

(۱) - در نسخه «ح»: «شدت».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۳

همداستان و نفاق‌اندیش این آستان گشته، طایفه کعب ۹۱۱ و بنی تمیم حوالی دزفول را غارت و افشای این شرارت کردند. کار سردار حویزه نیز معلوم نبود بکجا منجر شود، لهذا از راه باغسای «۱» ۹۱۲ لوای گیتی گشای اهتزاز یافته، بعد از ورود به قلعه بیات بنه و آغروق را روانه دزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین کرده، خود با فوجی از دلیران از راه بیان ۹۱۳ «۲» بجانب حویزه شتابان گشته، روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشته، محمد حسین خان سردار را، که تا آن زمان گوشه کلاه جلادت برشکسته در میان قلعه نسبت باعراب مطیع ترکتازی می کرد، بتنبیه فارس آل کثیر، که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تمکن داشت، مأمور ساخته، سه روز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته، عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند. در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موبک همایون بششدر حیرت افتاده، جز اطاعت چاره ندیده‌اند. پس خدیو ارجمند وارد آن قلعه سپهرپیوند گشته، روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوتسرای افق بلباس سرخ و شفق جلوه آرا گردید و در صندلی فیروزفام فلک قرار گرفت، فرمان قهرمان قهر بقتل ابو الفتح خان و تاراج شهر صادر گشته، بعد از غارت شوشتر و قتل آن خیره‌سر، حاکمی از رؤسای خراسان بآن ولایت تعیین، و چون طایفه بختیاری، بنحوی که ایمائی بآن شد، در کوهستانات بخودسری سر برآورده بودند. بابا خان بیگلر بیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم ایلجاری، و بتنبیه آن طایفه مأمور کرده، از راه دهدشت، که دار الملک کوه گیلویه است، متوجه شیراز شدند. بنه و آغروق را در رامهرمز گذاشته مقرر داشتند، که منزل بمنزل متعاقب موبک منصور

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «باغبانی» و در نسخه «د»: «باغبان» جهانگشای نادری متن ۲۲۳ در بیان توجه موبک همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ و شکست محمد خان و وقایع آن زمان. .... ص: ۲۲۲

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «بیابان».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۴

روانه آن حدود شود، در یک منزلی بهبهان خبر رسید: که طهماسب‌قلی خان از اصفهان و اسماعیل خان خزیمه، بیگلریگی کوه گیلویه، از مقرّ حکومت حرکت کرده‌اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد خان بلوچ پردازند و محمد خان نیز از شیراز با جمعیت خود بمدافعه ایشان می‌آید. لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته وارد خیرآباد ۹۱۴، و امر والا- باحضر خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گشته، مأمورین نیز در محل معروف به دو گنبدان ۹۱۵ باردوی ظفر نشان پیوستند. در آنجا معلوم شد که محمد خان آمده، در دربند شولستان توقف، و جمعی را مقدمه الجیش فرستاده قراولان این طرف بایشان دچار و بزبان نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار کرده، جمعی از آنها تیز عنانی نموده فرار و خبر ورود جنود مسعود را در دربند بگوش محمد خان رسانیدند. محمد خان چون از توجه موبک اقدس خیر و سوی دلیران نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش نداشت (۱). آن فوج بلا را طلیعه سپاه سردار تصوّر کرده، باستحکام دربند و عدت خود مغرور گشته، اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده، و جمعیت از حدّ زیاده فرو گرفته، راه عبور بر لشکر منصور فرو بست. آن شب خدیو فیروزمند در نیم فرسخی دربند توقف و صبحگاهان بعزم دفع او اعلائی لوای جهانگشا کرده، و با خنجر گذاران مریخ‌صولت و نیزه‌داران سماک ۹۱۶ سطوت در محاذات دربند رایت سعادت افراختند. نخست جزایرچیان سهمگین و تفنگچیان صلابت‌قرین را از جانب شرقی و غربی کوه بیورش مأمور ساختند. فرمانبران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف نائره کین افراخته، مانند شعله آتش که میل بمرکز کند، آهنگ صعود کرده، هرچند که تفنگچیان محمد خان از فراز کوه ژاله ۹۱۷ آتشین از غمام ۹۱۸ تفنگ فرو ریختند، دلیران آن را قطرات ابر بهاری و رشحات ۹۱۹ سحاب ۹۲۰ کوهساری

(۱) - در نسخه «و»: «کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۵

تصوّر کرده بردستی قدم برتر گذاشتند و پیاوردی استعلاء بر آن قله بلند، که سر بر سپهر میزد، دست استیلاء یافتند و یکساعت کامل از طرفین نوایر شور و شین اشتعال داشت، تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت‌اثر بیالای کوه برآمد، همین که جیقه زمردنگار همایون مشهود نظر آن افعی خصال گشت، دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بی‌نور دیده دانست که توسن بختش پی و مرحله عمرش طی شده «این المفز» گویان شب‌دیز‌گریز را بمهمیز تیزانگیز داد. دلاورانی که مانند دشنه بخون او تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه فهلیان ۹۲۲ و جمعی از راه تنگ کز ۹۲۱ بتعاقبش پرداخته، تا ده فرسخ توسن دلاوری را عنان و در برستن و زدن و کشتن سپاه آن روسیاه دست از دسته تیغ و سنان باز نکشیدند، و چون محمد از بیراهه بدر رفته بود، بهنگام شام صرف زمام بمقرّ و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد را، که فرصت فرار نیافته بودند و در فراز کوه از راه اضطرار جنگی بگریز می‌کردند، تمامی دستگیر دلاوران و از کریوه هستی بمطموره نیستی روان گشتند، و جمیع اسباب و مایعرف آن فتنه‌جو و لشکریانش بمعرض کسب درآمد.

همان مکان طهماسب‌قلی خان جلایر سردار را با فوجی بتعاقب او مأمور ساختند. اما او از راه حیلهوری، چند تن از اعوان خود را بکوه کشید، شب همه جا برخلاف جاّه از راه باشت و ممسنی و میمند ۹۲۳ اسب‌انداز وارد شیراز شده، زنان خود را که در شیراز



گذاشته بود برداشته، از راه جهرم عازم لار گشت. سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد خان سابقا احمال و اثقال خود را با جبّه‌خانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته و جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود، مستحفظین از باب استیمن درآمده، قلعه را تسلیم و قاسم بیگ و احمد سلطان را از حبس برآورده مرخص ساخته، آنها بملازمت سردار کمر استوار بستند. سردار نیز یک روز بانتظار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او با یکه‌تازان گزین

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۶

توسن عزم را زین کرده «۱»، روان شد. محمد خان بعد از ورود بحوالی لار، یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده، کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته محبوس، و محمد خان را بیغام تیر و تفنگ از اعانت مأیوس ساخته، محمد خان ناچار بجانب گرمسیر شتافت. مقارن آن، سردار که تا خطّه لار از جهت ایلغار ضبط زمام نکرده بود وارد شده، گرفتاران را روانه دار البوار ۹۲۴ ساخت. رایات نصرت‌طراز بعد از شکست محمد خان منزل بمنزل «۲» عازم شیراز، و در بیست و ششم شهر شعبان المعظم وارد شهر و آغروق و اردوی همایون، که از راه رامهرمز جدا گشته بود، در هشتم ماه صیام بمو کب والا پیوسته، خبر فرار محمد خان بسمت گرمسیرات بعرض خدیو گردون‌سریر رسید. امر همایون بعزّ نفاذ پیوست که طهماسب قلیخان عساکر نصرت‌شعار را در فسا و جهرم گذاشته، خود با چاپاری عازم درگاه جهان‌پناه شود. سردار نیز در هیجدهم ماه مزبور وارد و بامور علیّه و سفارشات بهیّه ارشاد یافته، مأمور شد که با استعداد تمام رفته، از روی انتهاز فرصت بتنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع ایشان پردازد، و نیز در شیراز عریضه‌ای از جانب سردار حویزه رسید مشعر بر اینکه: سرکشان و مشایخ اعراب، که در قلعه کعبی ۹۲۵ سکنی دارند، با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمات گشته‌اند. «۳» مقرّر شد که مشایخ مزبور را با اولاد به فارس کوچانیده، از راه خرم‌آباد روانه استرآباد ساخته، خود با عساکر منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود. در آن اوان شاهزاده نصر الله میرزا، که بر وفق فرمان از خراسان مأمور بحضور شده بود، وارد شیراز و بتقییل بساط گردون قماط «۴» ۹۲۶ اقدس سرافراز گشت.

(۱) - در نسخه «ح»: «با سواران بادپای مردانگی را زین کرده.»

(۲) - در نسخه «ح»: «کوچ بکوچ»

(۳) - نسخه «ط» عبارت «از جانب حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد.

(۴) - در نسخه «و»، «ح»: «سماط»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۷

## در ذکر وقایع بارس‌ئیل موافق سال فرخنده‌فال هزار و صد و چهل و شش هجری و نوروز فیروز این سال همایون‌فال.

### اشاره

در چهاردهم شهر شوال، در هنگامی که خطّه دلگشای شیراز مقرّ کوکبه ظفرطراز بود، خسرو فلک اورنگ ۹۲۷ اعنی مهر منوچهر چهر بایوان حمل خرامیده و بر تخت جم سپهر برآمد. کوکبه سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نموده و طفل غنچه از مشیمه ۹۲۸ گلبن قدم بعرصه ظهور گذاشت و در مهدستان از پستان دایه ابر بهاری شیر نوشید، و برید صبا نرگس شهلا ۹۲۹ را از این مژده چشم روشنی گفت،\* فسادپیشگان دی، که رخنه گر قلعه باغ بودند، بحکم قهرمان قضا از بندر هستی قلع گشتند\* «۱». خاقان گیتی‌ستان قوای ربیعی بعزم داغستان لاله و شقایق، یکران سبک‌خیز صبا و شمال را جولان داده و قلعه شماخی قله شامخه را که

آرامگاه جنود تطاول شباط ۹۳۰ بود، بهجوم جنود خرداد مسخر، ولکزیه کوه‌نشین «۲» بهمین را از داغستان کوهستان برانداخت. جشن نوروزی ترتیب یافته، هریک از سران پیاده و امیران لشکر بخلاص زرتاری آراسته‌پیکر، و از شعشعه لباس و خفتان زربفت همدوش آفتاب انور شدند. چون از جانب احمد پاشا، والی بغداد، که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بود، خبر صریح و جواب صحیح برنیامد، و بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب انقلاب فارس در امضاء صلح و استقرار سنور بدفع الوقت می‌گذرانند، لهذا قبض و بسط مهمام خوزستان و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسبقلی خان سردار موکول، و اتمام مهم محمد خان بلوچ و شیخ احمد را باو محول، و میرزا تقی شیرازی، که تا آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت، بنیابت آن ولایت سربلندی داده، و خاطر از انتظام امور آنست جمع کرده،

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

(۲) - در نسخه «خ»: «قله‌نشین و بیغوله‌گزین»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۸

در چهاردهم ذی‌قعدة الحرام بعزم استخراج و انتزاع ممالک، که در تصرف رومیه و روسیه می‌بود، رایات نصرت آیات ظفر طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت. در منزل آسپاس ۹۳۱، من محال ایزد خواست ۹۳۲، چاپار اصفهان وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و اقبال شاهرخ میرزا، خلف ارجمند شاهزاده رضا قلی میرزا را رسانید، که روز یکشنبه دوازدهم «۱» شهر شوال مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری، بعد از انقضای سه ساعت و کسری از بطن مطهر مخدره سراق سلطنت، فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین برد الله مضجعه، قدم بعرصه وجود گذاشته، از وزیدن نسیم بهجت شمیم ۹۳۳ این مژده روح پرور گل‌های رنگارنگ نشاط و شکوفه‌های شگفتگی و انبساط در حدائق دلها شکفته گشت. مؤلف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر، فی الفور در حضور اقدس خدیو بی‌نظیر، مستقبل حال فرخنده مال آن غصن برومند حدیقه اقبال را بقرآن مجید تفال نموده، این آیه آمد.

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «۲» و حسب فرمان اقدس بضبط آیه مبارکه مأمور شد، و از منزل مزبور در کمال بهجت و سرور نهضت کرده، در بیست و پنجم ذی‌قعدة اصفهان را مقر کوه جهانگشا ساختند.

اهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته: میدان نقش جهان و راسته بازار ۹۳۵ آن خطه ارم‌نشان را از دروازه خواجه ۹۳۴ الی طوقچی ۹۳۶ بچراغان و آیین‌بندی بساط گلدوزی کشیدند، اهل نغمه و ارباب طرب در هر جا فوج مشغول رامشگری گردیده و رونق‌شکن بازار زهره و مشتری گشتند. در آن اوان عبد‌الکریم افندی قاضی عسکر روم، که در محاربه توپال عثمان پاشای سرعسکر دستگیر و نعلش پاشای مزبور بمصحوب او

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «پانزدهم»

(۲) - سوره ۱۲، آیه ۲۲، معنی: «و همچنین جا دادیم مر یوسف را در زمین و آموزاندیمش از تعبیر خوابها و خداست غالب بر امرش و لیکن بسیاری مردمان نمیدانند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۲۹

ارسال شده بود و از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی با نامه اخلاص‌آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان‌پناه آمده و در اصفهان توقف داشت، رخصت تقبیل بساط مقدس یافته، چون مضمون نامه وزیر اعظم مشعر برین بود که عبد الله پاشای کوپورلو اوغلی از دربار

قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ ماذون و در دیار بکر توقّف دارد. «۱» معتمدی نیز از اینطرف باید نزد پاشای مزبور رفته تا اموری که مقرون بصلاح دولّین علیتین باشد طیّ نماید. هرچند که بر ضمیر الهام‌پذیر والا لایح ۹۳۷ بود که غرض اولیای دولت عثمانی تأخیر و دفع الوقت است که شاید رأی جهان‌گشا را از این قصد منحرف ساخته و ببهانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نمایند. ولی چون حضرت ظلّ اللّهی میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح سازگاری مفتوح شده، بدون تضييع نفوس و سفک دماء مدّعی بحصول پیوند، لذا برای اتمام حجت احدی را بهمراهی عبد اللّہ افندی از راه بغداد نزد عبد اللّہ پاشا روانه، و پیغام دادند که مقصود ما ولایت آنطرف آب ارس است، اگر بتصرف دادند فیها المراد، و الاّ مهمان پذیر باشند که خود در این اوقات انشاء اللّہ تعالی و تقدّس بملاقات ایشان رسیده بنای کار می‌گذاریم. چون قبل برین اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره آن حضرت خالی کرده و سپرده، در باب تخلیه دربند و بادکوبه تا استرداد قلعه ایروان استمهال کرده بودند، در اصفهان کتّاس ۹۳۸، که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمور و وارد در گاه معلّی شده بود مقرّر گردید که همه جا در موکب همایون باشد.

### در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه

بعد از انتظام امور اصفهان، در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه

(۱) - در نسخه «ح» جمله چنین است: «لذا معتمدی باید از این طرف نزد ...»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۰

هزار و صد و چهل و هفت هجری، لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته، در عرض راه خبر رسید که طهماسبقلی خان سردار بعد از مرخصی از درگاه جهان‌پناه به تسخیر قلعه خنج ۹۳۹ و قلعه عوض، که مساکن اعراب بندر است، پرداخته، بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ ۹۴۰ مشغول شده، است. چون قلعه کمشک ۹۴۱ متعلق به شیخ احمد مدنی و مومی الیه راس الرئیس مخالفان دنیّ بود و جمعیت کامل از اعراب سیمقانی و افغان دره‌جزین داشت و محمد خان بلوچ که در آن اوان در قلعه دشت ۹۴۲ بود از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم کمشک شده در یک فرسخی آن با جمعیت خود، که عدتش بیانصد میرسید، رایت قرار افراخته بود. سردار از این معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ و گوشمال آن طایفه تعیین نموده، خود با فوجی بر سر محمد ایلغار و جمعی از اعوان او را قتل و گرفتار ساخت و محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرده، چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشاء اختلال امور سواحل و بنادر بود و مفسد کلیه از او صادر میشد، سردار بتسخیر قلعه او عازم گشت. در اندک روزی سببه و حواله بر قلعه مشرف گشته، شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آن جماعت، که در بنادر می‌بود، بتصرف جنود مسعود درآمد. سردار بفرمان والا قلعه‌جات را، که آشیانه فساد بود، ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان، و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد. در روز ورود باردوی مسعود آنها شربت سیاست چشیده سر بگریبان نیستی کشیدند.

امّا محمد بعد از فرار از حوالی قلعه کمشک، که راه چاره را مسدود یافت، بجانب سواحل شتافته، از آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیس ۹۴۳، که سکنی اعراب هولّه است، گریخت. شیخ علاق، ولد شیخ راشد هولّه‌ای، که کوچ او در دربند گرفتار دست غازیان شده بود، محمد را با رفقای او اسیر کند

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۱

تدبیر و دست‌آویز نجات گرفتاران خود ساخت، و در ازاء این خدمت بنوازش احسان و حصول مطلب بهره‌مند گشت. سردار محمد

را بر وفق فرمان مقیداً روانه اصفهان ساخته، چون مکّرر حضرت ظلّ اللّهی از تقصیرات او چشم پوشیده و منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند. در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد می‌کردند چون او را بنیابت کوه گیلویه تعیین و روانه می‌ساختند، در عالی‌قاپو ۹۴۴ گناهان او را یک‌یک باو شمرده، فرمودند اگر این مرتبه مصدر خیانت و شوربختی شوی، چشمهای تو نمک‌گیر این اوجاق خواهد گشت، او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده مرخص شد.

درینوقت که این فساد ظاهر از او بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود، چشمهای آن تیره‌بخت را «عبرة للناظرین» از حدقه درآورده ۹۴۵، و چون از حقّ احسان مولای خود چشم پوشیده بود، جزای عین را بچشم خود معاینه دیده، بفاصله دو سه روز با کوری قدم براه عدم گذاشت.

در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت، و چون مقرر شده بود که عاشور خان پاپالو، که در آن اوان حاکم ارومیه بود، سه هزار خانوار از افشاریه ارومیه را کوچانیده در صاین قلعه ۹۴۶، که محل عبور موکب منصور است، حاضر نماید، مشار الیه بر وفق فرمان عمل کرده، رایات جهانگشا از جانب سنندج وارد آن مکان، و خانوار مذکوره را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه شده کوچ بر کوچ روانه مغان گردیدند. چون معتمدان احمد پاشا والی بغداد، که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات گنجه و شیروان و ایروان رفته و پاشایان بحکم غرور ایشان را جواب ردّ داده در تبریز معطل بودند، در روز ورود موکب اقدس به مراغه عرق‌افشان خجالت گشته، سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند. بکتاش خان قرقلو، سردار دار المرز، را با

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۲

جمعی از خوانین و حکام مأمور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکری ۹۴۷ را مأمور به دمدم ساخته، تا هریک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر خدیو بافر و اورنگ باشند. چون جمعی از طولش، که در حدود آستارا ۹۴۸ در جاهای سخت و بیشه‌های پردرخت مسکن داشتند، از راه زبونی بخت در اوامر خاقان فیروز بخت مخالفت‌گونه بظهور رسانیدند، لهذا حکام آستارا و اردبیل و گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزائر چیان ظفرییشه بتنبیه ایشان معین گشته، آن گروه را، که در بیغوله‌های جنگل و کریوه‌های کوه تحصّن و اختفاء اختیار کرده بودند، بر وجه بلیغ گوشمال دادند. در نوزدهم شهر ربیع الاول خطّه اردبیل مقرر کوکبه جلال گردید.

در بیان تسخیر شیروان و غازی قموق ۹۴۹ و تنبیه لکزیه داغستان ۹۵۰ و فرار نمودن سرخای - بعد از ورود موکب جهانگشا به اردبیل چارپار از جانب عبد الله پاشای سرعسکر وارد، و عریضه آورد مشعر بر اینکه:

تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته، بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده، ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرال ۹۵۱ فرنگ بی‌نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات را بسپارند، ولی از خارج بوضوح پیوست که فرستاده این طرف را تا رسیدن جواب حبس نظر کرده و سایر پاشایان هم بنحوی که سبق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبال نکرده، فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو نداده‌اند، «۱» و بدستیاری سعی چابکدستان کمند پرخم این گفتگوها در کنگره ۹۵۲ دماغ سرعسکر و پاشایان دیگر جاگیر نیست، و قلاع سخت‌بنیان ایشانرا بهجوم جنود نصایح رخنه‌پذیر و در حیز تسخیر نه. چون از جمله پاشایان مزبوره که فرمان معنون بخط شریف با اسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته بود

(۱) - نسخه «ح» عبارت «حتی معلوم شد که» را در اینجا اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۳

سرخایخان لکزی بود، که در آن اوان از طرف دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در حوزه اقتدار داشت، موسی خان

طالبی حاکم آستارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب یکنفر آدم برای سرخای ارسال، و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لا طائل، که از حوصله دهانش افزون بود، نوشته در آنجا درج کرده بود: «که ولایت شیروان را بضررب شمشیر شیران لکزیه مسخر کرده‌ام، احمد بغدادی و غیر او را چه حد آنست که از این مقوله امور دم و در وادی اظهار اینمدعی قدم زنند.» لهذا نخست تأدیب آن خیره‌سر را پیش نهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر دانسته، در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار کر واقع گشته، سرخای از آوازه توجه آن دریای خونخوار و لطمات جهان‌آشوب آن بحر زخار، که رو بدیار شیروان گذاشته است، رخت بقلل جبال داغستان کشیده، فرار نمود. در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی افکنده، محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل بایالت آن مملکت سربلندی یافت. چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محل موسوم به ایلجی ۹۵۳، که در سه منزلی شماخی واقع و از اصعب مواضع است، سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فسادند، فوجی از سپاه نصرت مآثر را بتاخت ایشان تعیین نمودند. پانصد نفر سرو زنده و اسیر بسیار از ایشان بدست آمد، ثانیاً عفو خطاپوش شهریاری باطلاق اسیران فرمانداده، بیگلر بیگی شیروان آنها را بدستور خدیو فلک سریر بصاحبان اسیر واصل ساخت. چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکد صادر شد که طهماسبقلی خان سردار فارس با بعضی از خوانین به چپاری وارد دربار سپهر اقتدار شوند، مشار الیه در شماخی شرف آستان‌بوسی دریافتند. در خلال آن احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخایخان در قبله جمعیت کرده لوای فساد برپا کرده‌اند، پس

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۴

شهریار کشور گیر بنه و آغروق را با شاهزاده نصر الله میرزا در قلعه شماخی گذاشته و چون قموق، که در پانزده منزلی شماخی واقع و انتهای داغستان است، در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خودرأی بود برای اینکه او را بچارموجه اضطراب اندازند تدبیر تسخیر آن مکان را وجهه همت ساخته، روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران رزم‌آزما جریده و سبای آهننگ قموق کرده، مقرر شد:

که طهماسبقلی خان سردار روز بعد از حرکت، از فیروزآباد ۹۵۴ با دوازده هزار نفر لشکر دشمن سوز بعزم تنبیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعادوت موکب والا و اذن مجدد نگشته، از راه فارس و سیستان روانه هرات، و بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن سرزمین را مخصوص خویش دارد. در یک منزلی قبرک ۹۵۵ من محال داغستان، خبر رسید که سرخای در موضع «دیوه‌باش» ۹۵۶، که مابین قبله و شماخی واقع است، با سردار جنگ کرده، شکست فاحش یافته روانه قموق گردیده است. توضیح این مقال آنکه: سرخای بعد از واقعه فرار از شماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته، وارد قبله و در آنجا نیز لکزیه جار و تله را جمع و از علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس استمداد نموده، اسحق پاشا بنا بر مخالفت والی‌زاده‌های گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده، اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و توپوز پاشا «۱» ۹۵۷ و فتح‌گرای سلطان تاتار و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای فرستاده، بهمه جهت بیست هزار کس در معسکر سرخای فراهم آمده، سردار نیز بر وفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده، سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در منزل دیوه‌باش، که از یک سمت بکوه و از یک سمت به بیشه اتصال دارد، بسر راه جنود منصور تعیین کرده، پشت

(۱) - در نسخه «ب» و «د»: «توز پاشا» رک. تعلیقات.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۵

ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داد. از این طرف پیشتازان سپاه سردار بر جمعیت اول ایشان برخوردند و چون میان جنگل بود از انبوهی دشمن خبر نداشته بتصور اینکه قراث نام غلام سرخای است، که بمقابله پیش آمده، دلیرانه با ایشان بستیز و آویز پرداخته

ایشان را مغلوب و منهزم ساخته، بفوجی که در پشت آن کوه لوای قرار افراخته بودند در آویخته، لکزیه بگمان آنکه حضرت ظلّ اللّهی است که باین جرأت بسروقت ایشان رسیده عنان شکیبایی از دست داده، روی برتافتند. از هزیمت آن گروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده، سلک قرارشان از هم گسیخت، و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته، رومیّه بسمت گنجه فرار و سرخای با معدودی بجانب غازی قموق گریخته، و تمامی اسباب اردوی ایشان اولجه ۹۵۸ و کسب دلیران ظفر نصیب گشت. از آنجا غازیان رفته قلعه چارخمو «۱» ۹۵۹ را، که احداث سرخای و مکان بسیار معمور بود، نهب و غارت کرده و بعد آن را آتش زده توده خاکستر ساختند. خدیو مهرافسر بوصول این خبر جمعی را بر سر راه فراریان فرستادند. سرخای چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق مطلع بود، بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان و قرار نکرده، مرکب گریز را تیزتک ساخته و همان شب از راه میان کوه گذشت.

دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته، جمعی از لکزیه و تاتاریه، که از راه وحشت طریق فرار را گم کرده و بسمت قموق افتاده و در نشیب و فراز آن راه دور و دراز بنا توانی قدم فرسای حیرانی بودند، دچار لشکر منصور گشته، گردن سیصد تن بزیر زخم شمشیرزن و حلقه کمند خصم افکن در آمد. هنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خنگ سپهر آهنگ نزول کرد، موکب والا وارد آن مکان گشته، بعد از لحظه‌ای درنگ با فوجی از دلاوران نیزه گذار و جزایر چیان خونخوار بتعاقب سرخای سمنند کوه پیکر دریانورد

(۱) - در نسخه «ب» و «د»: «چاخمزرا». رک. تعلیقات.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۶

را بادرفتار، و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را، که افتان و خیزان طی مسافت می کردند، قرین هلاک و اسار ساختند. تمامی ایلخیان و اغنامی که در کوهستانات سخت سر راه بود، بتصرف لشکریان در آمد. القصه در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالک را با توپخانه طی کرده، در اکثر منازل توپ و آلات و عژاده بدوش پیادگان، از قلل جبال بجزّ ثقیل نقل و تحویل میشد و بر آن نهج وارد قریه خسکرک «۱» ۹۶۰، یکمترلی غازی قموق گشتند. روز دیگر جواد بادرفتار زرین ستام آغاز حرام کرده، در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو و تقصیر، و صدور منشور امان و تأخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید. چون در دار الضرب طبع همایون نقدروی اندود حرف او قابل سگه قبول نمی بود، حکم والا- صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش ما خواهی بود که جبین سای حضور اقدس ما شوی، و الا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس اینگونه حيله نتوان بست. و بافسون و افسانه از دم این فوج اژدر مهابت افعی سنان نتوان رست. اما سرخای با تمامی لکزیه داغستان تجدید جمعیت نموده، در کنار رودخانه‌ای در یک فرسخی قموق سیبه بسته و پل را، که معبر منحصر در آن بود، شکسته مهیای دفاع و جدال شد. - آن رود رودخانه‌ایست که در میان درّه بس عمیق جاری و آئینه موج روی آبش چهره‌نمای ماهی و از تعمق قعرش کار غوّاص اندیشه در تباهی است. - بعد از زمانی که شعله آواز شلیک زنبورک و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرد، عبد الغنی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مأمور عبور شد، و بسعی بسیار راه باریکتر از مژگان دیده مور را پیدا کرده، و چون نور از بصر در طرفه العین از رودخانه گذشت.

سرخای و لکزیه را از ملا-حظه اینحال زمام قرار از کف رفته روی برتافتند. کوکبه مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده، تا رسیدن

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «خسکرک». رک. تعلیقات

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۷



لشکریان لکزیه خود را بکوه رسانیده، هرچند که جمعی از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بديار عدم کشیده بودند، لیکن سرخای، که سر فتنه بود، با معدودی کوچ و کلفت خود را جریده و سبای از قموق برداشته بديار چرکس و آوار ۹۶۱ آواره شد. پس آن دریای لشکر پرشور و شرّ در خانه و سرای و ساحت فضای قموق موجزن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشتند. بکنجکاوای خنجر سعی دلیران آن وادی هر راز نهفته و سرّ سربسته که در درون پنهان داشت آشکار کرد. خزینه و دَفینیه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا، آنچه در ظاهر و باطن موجود بود، در بسته برطبق عرض گذاشته شد. خاص فولاد خان، ولد عادل گرایخان شمخال، که بزرگ داغستان بود، در آن سرزمین شرف‌اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته، بمنصب عالی شمخالی و خلّاع فاخره سربلندی یافته، متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گردید. چون جنود بهمن و دی پا برکاب وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و نزول بودند و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل سازند، بعد از یک هفته که مال آن وادی برانداخته و بنیاد دشمنان برانداخته شد، جمعی از لکزیه را، که در قید اسار گرفتار بودند، ذکورا و اناثا به شمخال بخشیده و رقم عفو بر جریده آتام ۹۶۲ اهل قموق کشیده، صرف زمام عزیزت کردند. بعد از ورود بمنزل آختی پاره ۹۶۳ داغستان معلوم شد. که لکزیه آنجا سر طغیان پیش آورده، پل رودخانه سمور ۹۶۴ را، که معبر کوبه منصور است، شکسته قلّه کوه را سقناق کرده‌اند. موکب والا آن روز در آن سمت رود فرود آمده، بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان داده، تا وقت غروب پلی در کمال استواری بر آن آب بسته و افواج منصور را فوج فوج مأمور عبور فرمودند. هنگامی که مهر زرین‌لوا از رود نیل فلک گذشت رایات جهانگشا با سپاه انجم کوبه عبور و در دامنه کوه نزول کرده، روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان‌آرا از پشت

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۳۸

افق تیغ برکشید، «۱» بزم سقناق ۹۶۵ آن گروه و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه، بر فراز کوه ۹۶۶ زین قرار گرفته، و جمعی را هم از دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان آن طایفه متحصن بودند، روانه ساختند. آن جماعت را پای تحمّل از جا رفته آغاز گریز کردند، و آن حضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته، و آن روز از بام تا شام طیّ پست و بلند آن وادی هولناک کرده، بسیاری از آن طایفه را از شعاب ۹۶۷ جبال بمغاک هلاک افکندند، و جمع کثیر اسیر گشته، تتمّه لکزیه اطفال شیرخواره و پنج و شش ساله را از فرط دهشت در میان درّه‌ها بآب انداخته، نیم جانی از برای خود مغتم شمرده، خود را بقلّه قاف نجات کشیدند. زمانی که خسرو شیرسوار خورشید ازین قلّه بلند رخت بسر منزل غرب کشید، خدیو کشورگیر بعزم آسایش از باره کوه مسیر بزیر آمده، منزل گزیدند. چون بسبب صعوبت کوهستانات آمدن اردوی همایون از آن راه تعذّر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و آغروق از راه ینگجه ۹۶۸ و شاه‌داغی ۹۶۹ و البرز روانه قبله شود، و روز دیگر آن حضرت از راه چاخمور روانه قبله گشتند، و آن راهی بود غیر مسلوک که سرخای در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و آجر و ساروج برآورده، احداث راهی کرده پیاده یک‌یک در کمال وحشت و خطر از آن می‌گذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن بود. آن حضرت با ملتزمان رکاب تمامی آن کوه را طیّ کرده، بهمدستی ناخن همّت گره از رشته سردرگم آن راه پرپیچ و خم گشوده، در شانزدهم جمادی الاولی محلی موسوم به قولقاشین ۹۷۰، من اعمال قبله، را به محراب نقش قدم قبله گاه امم ساختند. بعد از سه روز بقیّه لشکر فیروز، که از شاه داغی می‌آمدند، به اردوی بزرگ، و بنه و آغروق، که در شماخی بود، بروفق فرمان بموکب فیروزی‌نشان پیوستند. طهماسب‌قلی خان، که بسرداری قندهار اختصاص داشت، بعد از شکست سرخای بنحو مقرر از شماخی عازم هرات شد، بعدا غنی خان

(۱) - نسخه «ح» عبارت «آن حضرت» را در اینجا اضافه دارد

حاکم ابدالی، را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات به طهماسبقلی خان ملحق شود. در منزل مزبور عریضه‌ای از طهمورس میرزا، ولد نظر علی خان والی گرجستان، و علی میرزا، برادرزاده او، بقوایم گردون مسیر رسید مشعر بر اینکه: در حینی که سرخای بسبب جنگ از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده و اسحق پاشا والی تفلیس با جمعی از عسکر رومیه حرکت کرده به امداد می‌آمده است، والی‌زاده‌های مزبور با فوجی از گرجیه جمعیت، و در عرض راه کاخ بر سر ایشان ریخته، پانصد نفر از رومیه قتل و اسیر، و سلک جمعیت آنها تفرقه‌پذیر گشته، پاشا فرصت خودسازی نیافته بقلعه تفلیس فرار می‌نماید. والی‌زادگان در ازاء این خدمت به خلاع مهر شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره‌مند شده بعد از هفت روز از قبله «۱» بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند.

### در بیان توجّه موکب نادری بجانب گنجه و محاصره قلعه گنجه و وقایع آن ایام

#### اشاره

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه داغستان فراغ حاصل شد. در بیست و چهارم شهر جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم کشورگشایی گشوده بامر والا در محاذات کرجسر متین ترتیب یافته، کوبه عزّ و تمکین با افواج ظفرقرین عبور، و روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عزّ و جاه بذروه مهر و ماه افراشته شد. علی پاشا، که در آن اوان از دولت عثمانی به ایالت گنجه منصوب و با فتح‌گرای سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مأمور شده بود، شهر را خالی کرده، بنا را بر تحصّن و قلعه‌داری گذاشت. خدیو اسکندر مقام کمیت فلک مسیر مرصع‌لگام را بجانب قلعه سبک‌خرام ساخته مکان سبیه و اطراف قلعه را بدیده دید

(۱) - نسخه «ح» عبارت «حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۰

دیده، روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر، که تا پای حصار قلعه تخمیناً صد و بیست ذرع فاصله بود، طرح سبیه، و جزائرچیان خون‌آشام دسته بدسته بر سر سبیه تعیین، و از سه طرف دیگر مورچله‌ها معین و مقرر گشته، هر فوج بسمتی و هر گروه بمکانی اختصاص یافت. جمعی از جزائرچیان قدرانداز، مناره‌های مسجد خارج قلعه را، که مشرف بقلعه و در تیررس آن حصن حصین واقع بود حواله‌گاه ساخته، در سر مناره‌ها آغاز کمانداری نموده، نخست توپچیان رومیه مناره‌های مزبور را هدف گلوله آتشبار و باتش دستی مهارت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند.

پس توپچیان این طرف مناره‌های میان قلعه را، که رومیه سرکوب سبیه‌داران ساخته بودند، نشانه توپهای صاعقه‌بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگو‌ن‌سار ساخته، برات حیات بالانشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابض ارواح ساختند و آن فواره‌های آتشین را، که در جویبار خونخواری سر بر فلک کشیده بودند، از جوش صاعقه باری تسکین دادند و بعد از آن حواله‌های بلندسپهر پیوند، که نازل منزله نوازل سمائی بود، در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شبها پای قلعه کشیده سرکوب قلعگیان میساختند. اما همینکه آن قلعه‌های چوبین قامت استعلاء علم می‌کردند از برج قلعه اساس سربلندی آنها را بصدمه توپ گران سنگ از پای درآورده، چنان هیأت عظیم را نمونه عظم رمیم می‌نمودند. پس منجنیق - های گردون توان مرتب گشته، از هاون خمپاره و دهان منجنیق آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» (۱) بر قلعگیان قرائت می‌شد. فرمان پذیران کوهکن پیشه ببردن جزّ ۹۷۱ و سبیه کوشیده، از طرفین بکندن نقب داد فرهاد دستی می‌دادند. دو سه دفعه از جانب سبیه‌داران نقب بجانب حصار کشیده



آتش زدند، و خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بیاد فنا

(۱) - سوره ۱۵، آیه ۷۵، معنی: و بارانیدیم بر آنها سنگ از سجیل.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۱

رفت. یکدفعه نیز هفت نقب بشعبه‌های مختلف بنا گذاشتند، نقابان رومیّه یکی از نقبها مطلع شده باطل نمودند. اما در شش نقب دیگر، که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود، غافل شدند. حوالی فجر، که مستحفظان ثوابت و سیار بر فراز این نیلگون حصار با فروختن مشعل نور و ضیا سرگرم کار بودند، اولاً- بحکم والا- یک نقب را آتش داده، از اطراف قلعه ولوله یورش درافکندند «۱». قلعه‌گیان بتصور اینکه همان یک نقب بوده که نائره شراره‌اش فرو نشست از خوف یورش بروج و حصار ازدحام و هجوم عام کرده، همینکه فراز آن قلعه استوار مقام استقرار مردان کاردیده گردید، شراره‌ای از آن آتش جانسوز به نقبهای دیگر افتاد و در گرفت، از آنجا دود در نهاد اهل قلعه افتاده، اختر حیات هفتصد تن از حارسان بروج با کوب عمر ولد علی پاشا والی گنجه احتراق یافت. از آن طرف رومیّه نیز دو دفعه نقب پپای سیبه آورده، یکی را سیبه‌داران مطلع شده، باطل کردند. نقب دیگر عقده دل را شکافته، از آتش درون، خانمان سوز سی چهل تن از جرائز چیان ۹۷۲ سیبه‌دار گردید. چند مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده، در همان تنگنای نقب، با کارد و خنجر و طپانچه دست بگریبان شده، و یکدفعه نیز وقت عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سیبه مشغول حراست بودند، رومیّه با خمپاره‌های دستی و تیغ آخته، غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپاره‌ها را آتش داده، بجانب سیبه‌داران انداختند و با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شده، اهل سیبه را تا منتهای میدان دوانیده، از این طرف سپرداران «۲» اکراد و دلیران جلادت بنیاد، با تیغهای کشیده برومیّه در آویخته، جمعی را در خاک و خون کشیده از سر سیبه دور کردند.

چون شهریار تاج‌بخش کشور گیر، هر روز سر سیبه‌ها قدم توجّه رنجه کرده، بکار هریک از کار گزاران و فرمانبران می‌پرداختند، قلعه‌گیان

(۱) - نسخه «و» عبارت «و در کاخ فیروزه گون فلک زلزله و شورش در انداختند» را اضافه دارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «سپه‌داران»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۲

این معنی را دریافته، در آن وقت بنحوی نائره توپ و تفنگ را شعله‌ور می- ساختند، که اگر حزم خدیو الوالعزم دستی از دور بر شعله آن اخگر پرشور و شرّ نمیداشت، خرمن عمر بسیاری از راه روان طریق جانسپاری بآن آتش جانسوز درمی‌گرفت. دو دفعه چنان اتفاق افتاد، که وقتی سرور گردن‌فراز پشت سیبه روی توجّه آوردند، و بهمدستی اقبال پایدار سررشته کارزار را بدست کار گزاران هشیار میدادند، گلوله توپ سر شخصی را پراکنده مغز و خون سر آن شخص بسر و صورت آن حضرت پاشیده، در همانجا تجدید جامه کردند. یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه، که آن حضرت از سر سیبه روزها بانجا آمده آسایش می‌کردند، گلوله خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاد و یکنفر از ملازمان را از پا در آورد. بهمین نهج مدّتی نیران قتال آن جنگ‌التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمی‌شد. اکثری از رومیّه و اهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی از هم فرو میریخت، و از آن جمله قوجعلی پاشا، حاکم بر کشاط ۹۷۳ بود، که در سر حصار با ضرب گلوله توپ از پا درآمد. دیگر ولد علی پاشا بود، که با آتش نقب سوخته و جگر پدر را کباب کرد، و از این طرف نیز علی خان توپچی‌باشی بود، که در سر توپخانه‌های سیبه قرار داشت، بگلوله خمپاره‌های قلعه‌گیان راه فنا پیش گرفت. تا غزه ماه رمضان المبارک اوقات شبانروزی صرف بردن سیبه گشته، خندق قلعه را بچوبهای عظیم و سنگهای ضخیم انباشته، سیبه را از خندق گذرانیده پپای شیر حاجی ۹۷۴

رسانیدند. چون بسبب برف و باران توبره‌های سیبه از هم پاشیده توده خاک می‌شد، دست از بردن سیبه برداشتند و رنگ تدبیر دیگر در آب ریختند. برین نهج که سمت مشرق و جنوب «۱» قلعه را، که آب میگرفت، سدّ سدید ترتیب داده، آب بر آن بستند. دیوار شیر حاجی با حصار بروج آن سمت انهدام یافته، نصف قلعه را آب فرو گرفت، ابنیه و عمارات در روی آب حکم نمونه خانه

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «سمت مشرق و مغرب»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۳

حباب شد. اما محصورین باستظهار امداد عبد الله پاشا کوپولو اوغلی، که در آن اوان بسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز بروز می‌آمد، پشت بدیوار امیدواری داده، دست از دامن قلعه‌داری برنمیداشتند. درین چند ماه آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمد. از آنجا که کلید گشایش امور در دست کوتوال ۹۷۵ قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بی‌همتاست تسخیر صورت میسر نیافت. چون یورش هیچوقت راه و رسم خدیو کشورگشا نبود، فوجی از دلیران خون‌آشام و عساکر بهرام انتقام را بسرکردگی چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم احتشام باطراف قلعه مأمور، و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته، جمعی را بسررداری صفی خان بغایری روانه تفلیس فرمودند. چون تسخیر قلاع مزبوره بزور بازوی پنجه اقبال بی‌زوال خسرو دادگر در سال بعد میسر می‌گردد، مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاء الله وحده العزیز، در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد. «سَأْتُلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» (۱)

### از نتایج قوت اقبال اینکه:

در ایام محاصره گنجه چون اردوی همایون در تیررس واقع شده بود، سدّ سدید در برابر خیمه خسروانی کشیدند که تیر مراد توپچیان بسنگ آمده باشد «۲». از اتفاقات «۳» در خیمه حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند، عزم دیوان سرای همایون کرده، همینکه از جا برخاسته روانه شدند، بدستوری که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده بود، فی الفور تویی از قلعه انداختند، که گلوله آن در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد، و چنان آفت بنگهبانی حفظ الهی از ذات بی‌همال اقدس گذشت.

(۱) - سوره ۱۸، آیه ۸۲، معنی: «بگو زود می‌خوانم بر شما از او چیزی را.»

(۲) - در نسخه «ح»: «کشیدند که اگر تیری اندازد تیر مراد آنها بسنگ آید.»

(۳) - نسخه «ط» عبارت: «آن حضرت» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۴

### گفتار در ذکر سرکشان لکزیه جاروتله و باقی صادرات امور ایام توقف گنجه

- در حینی که رایات جاه و جلال، در خارج قلعه توقف داشت، جمعی از رؤسای لکزیه جاروتله وارد دربار شوکت مدار گشته، بمعیاد بیست روز تعهد کردند که جمعی ملازم بریساق در رکاب آفتاب اشراق حاضر سازند. چون در آن موعده اثری بظهور نرسید، جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام را، که در حدود آغداش ۹۷۶ مستعد و منتظر فرمان بودند، بتنبیه آن طایفه تعیین کرده، فوجی هم از معسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از گرجیه کاخت نیز بسرکردگی علی میرزا، ولد امام قلی خان، از آن سمت رودخانه کر باین امر مأمور شدند. مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه سکنی آن جماعت گشته، آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود رخت تحصن بقله کوهی، که مهین فرزند دودمان البرز بلکه البرز پرورده دامان رفعتش بود، «۱» کشیده مانند کوه کمر

بجنگ بر بسته، دست بخیره‌سری گشودند، و علی الغفله با سواره و پیاده خود بلشکر فیروزی اثر هجوم آور شده، اردوی انجم حشم را آماجگاه گلوله تفنگ ساختند، اما «۲» خود را نشانه تیر ملامت کرده جمع کثیر از ایشان بمعرض تلف درآمده، روی برتافتند و بسقناق خود شتافتند. پس سرکردگان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند از پای درآورده، بکند و کوب و رفت و روب آن ناحیه پرداختند و تمامی قراء و مساکن ایشان را آتش زده، اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و خسار ۹۷۷ و اناث و ذکور آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند. چون موسم زمستان رسیده و خیل سرما کره زمهریر ۹۷۸ را گرمسیر شمرده بیبلاق آن مکان رخت نزول کشیده، و راه آنجا منحصر بیک ممر بود که آن را هم لکزیه بدرختهای

(۱) - در نسخه «ح»: «بلکه البرز پرورده عظمتش بود.»

(۲) - در نسخه «ط»: «اما نه آنها را بلکه خود را ...»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۵

عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند، هرچند که آن آب از یخ «۱» آئینه صیقلی شده بود، اما یورش صورت امکان نداشت. لهذا بحکم والا غازیان برگشته، جمعی هم از رؤسای آن گروه، که در اردوی کیوان شکوه بودند، بحبس و قید آمده، انجام کار ایشان بوقت دیگر حواله گردید.

و نیز بعرض رسید، که جمعی از طوایف بختیاری، که مأمور خراسان بودند.

از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده‌اند، از موقف اعلیٰ بابا خان چاپشلو بیگلریگی لرستان فیلی، بتنبیه آن طایفه خیره‌سر مأمور گشته، در محل موسوم به «زز» «۲» در قلّه کوهی، که سقناق آن جماعت بود، پیاده از اطراف کوه یورش برده، بعد از کوشش و کشش بسیار، آن طایفه را مغلوب، و جمعی از ایشان برودخانه آن ناحیه غریق، و فوجی هم بیارقه شمشیر صاعقه بار دلیران دچار حریق گشته، تتمه با عیال و اطفال دستگیر شدند و با اشاره آن حضرت با الوار سکنه خلیل آباد کوچیده، روانه خراسان، و در ولایت جام پهلونشین ایلیت رفقا گردیدند. و هم‌چنین حکام کرمان و سیستان را که با فوجی بتنبیه بلوچیه بلوچستان و دیزک ۹۷۹ مأمور فرموده بودند، بانها عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که پیاوردی بخت چیره‌دست خاقانی سرکشان بلوچ و «دیزک» را قرین خذلان و هوان و جمعی را ببلدی تیغ کج براه راست عدم روانه ساخته و قلعه دیزک را تصرف کرده‌اند.

### در ذکر وقایع سال فرخنده‌فال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق توشقان نیل

#### اشاره

- چون وقت آن شد که دارالمرز بساتین و قلعه‌های شکوفه و ریاحین، که در تصرف لشکر بیگانه دی بود، بهجوم ابر آزاری و قلعه‌گشایی جنود ربیع بهاری گشوده گشته،\* از دریا بار «۳» قوت

(۱) - در نسخه «ح»: «که آن آب از یخ یخ»، «ج»: «هرچند که از یخ بند.»

(۲) - در نسخه «ح»، «ط»، «و»: «زیر». رک. تعلیقات

(۳) - در نسخه «ح»: «دربار.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۶

نامه آب رفته بجویبار عروق اشجار باز و آب تازه بروی کار آید و بنی الاصر ۹۸۰ بهمن، که غارتگر گل‌های ایض و احمر گلشن است بتهی دستی راه دیار ناکامی پیماید\* «۱». سلطان سیارگان روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری علم‌افراز خطه حمل گشته، باب الابواب لاله و گل را، که کلید گشایشش در بند نقل و تحویل او بود، با اهتزاز جیوش ریاح ربیعی بر روی باغ و بستان گشاد. سرعسکر شتا، که عرصه میدان را از کوبه فروردین خالی دیده، سه ماه متوالی در قلعه قارص گلزار بمخالفت سنجق ۹۸۱ قرار و بیدق اقتدار افراشته بود، از خلاف جز پیکان برگ بیدی ثمری نخورده، و قلاع اربعه ربع مسکون و چهار حد اقالیم سبعه مسخر داور لعل افسر گل، و خدیو زمرد سریر سنبل گشته، و دشمن باغی ۹۸۲ باغ از شوکت نبیره ۹۸۳ بهره‌ای نبرد. مجلس خسروانی، که گلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم اکتساب نزهت از آن حدیقه خلدآیین می‌کرد و داغستان لاله و شقایق داغ رشگ از آن بر دل می‌سوخت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن فضا قفا بناخن خار می‌خارید و او سمی بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده در حیرت می‌بود، مشحون ۹۸۴ بانواع خواسته بپاخاسته و برو دوش رؤساء و سران سپاه از اسباب گلگون و خلایع زرتاری گوناگون آراسته گشته، بهارستان دیگر بنظر آمد. بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پررنگ و بوی دولت ابدپیوند رسیده، در آن روز فیروز نخست «۲» افتتاح قلعه‌گیری و استرداد ولایت دربند و بادکوبه را کردند.

تبیین این مقال آنکه: سابق سمت ذکر یافت که کناس ایلچی، که از جانب پادشاه خورشیدکلاه روس سفارت در اصفهان بهره‌یاب تقبیل عتبه علیا گشته از ملتزمان رکاب همیون می‌بود، چون بعد از تسخیر قلعه شماخی

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «در آن روز فیروز بخت استفتاح ..»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۷

خیال انتزاع قلعه دربند و غیره، که در تصرّف روسیه بود، از ضمیر انور می‌گذشت، ایلچی از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته، در باب انجام آن امر سه ماه استمهال کرد و بدولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض نمود.

پادشاه خورشیدکلاه چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست، در باب بتخلیه ولایات فرمان فرستاد و کناس را بتخلیه ولایات مأذون ساخت. لهذا در آن روز میمنت‌اندوز عقد مصالحه فیما بین دولتین علّیتین بوقوع پیوست. از طرف قرین الشرف حضرت ظلّ اللّهی حکّام بولایات تعیین و دربند و بادکوبه و سالیان را ضبط، و مقرّر گردید اسرائی که در دست روسیه باشند جمیعا بازیافت، و ولایات را تا قلعه سولاق ۹۸۵، که رأس الحد ممالک جانین است، تصرّف کرده، سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند. مأمورین بنحو مقرّر فرمان‌پذیر گشته، ولایات را بحیطه ضبط درآوردند. بعد از طیّ مرحله این مدّعی، چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده بود و دست تصرّف و تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار «۱» آن میتوانست شد، همّت والا بتغییر آن مکان تعلق گرفته، بوقوف و بلدی دیده‌وران صاحب‌نظر، در چهار فرسخی شماخی محلی موسوم به آق‌سو ۹۸۶، که مابین رود کر و شهر قدیم واقع است و بحسب مکان امتیاز داشت، معین و مقرّر گشته، بفرمان خدیو زمان بنّایان مهارت پیشه و مهندسان درست‌اندیشه «۲»، با تمام آن بنای خیرفرجام دست اهتمام یازیده، در اندک روزی کنگره آن حصن متین را، همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند، و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نزهت‌نشان سکنی، و آن قلعه را دار الملک حکّام و بیگلر بیگیان شیروان

(۱) - در نسخه «ط»: «دیوار»

(۲) - در نسخه «ط»: «بنایان صاحب رأی و مهندسان پرسعی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۸

قرار دادند. از اخبار بهجت پرور اینکه ایلبارس خان والی خوارزم حسین و کیل یموت را با سه هزار نفر از ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده، آن جماعت دو فرقه گشته، گروهی بجلکای مانه «۱» و فوجی بسمت آلاداغ و سملقان، که مسکن اکراد چمشکزک است، رفته، در حینی که آن طایفه مشغول گاو‌تازی و سرگرم دست‌درازی بودند، حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسروقت ایشان رسیده جمع کثیری را عرضه تیغ ساخته، و در ازاء این خدمت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند.

### نهضت موکب نادری بجانب قارص بعزم تنبیه عبد الله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه ایروان و مقتول شدن سرعسکر

چون مدتی بود که عبد الله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم به قارص آمده بود،\* هر چند آوازه آمدنش بسیل کوهساری مسارعت وام میداد، اما کوه پابرجا از نهضت موکبش گران جانی بعاریت میگرفت\* «۲». بعد از نوروز سلطانی، که ایام محاصره گنجه امتداد یافت، چون سرعسکر از گریبان خمول سر برنیارود. اولاً فوجی را بتاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سرعسکر گشته از قارص متوجه گنجه شود. سرعسکر بنا را بر تجاهل گذاشته، از معارضه اعراض کرد، پس توجه عزیمت بآن سمت در خاطر والا تصمیم یافت. جمعی از دلیران کیوان مهابت ۹۸۷ و نیزه گذاران مریخ صلابت ۹۸۸ را بسرکردگی چند نفر از خوانین بتسدید طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مأمور ساخته، فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در آغداش توقف کرده تا هرگاه لکریه جاروتله یا داغستان، که همیشه در کمین میدان

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «بانه»

(۲) - در نسخ «ب» «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۴۹

خالی اند، انگیز فساد نمایند بیگلر بیگی شیروان و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند، و گروهی را نیز برای صیانت و محافظت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرمودند. بعد از اتساق امور و انتظام کارهای نزدیک و دور، در روز جمعه سیزدهم ذیحجه الحرام طرف عصر از حوالی گنجه بحر زخار اردوی همایون در جوش و آن دریای بیکران در خروش آمده، در منزل الاکوی، من محال شمس الدین لو ۹۸۹، بعرض اقدس رسید که تیمور پاشای ملی، حاکم وان، با شش هزار نفر از عسکر روم و اکراد وان روانه تفلیس است.

خدیو جهان پرور، بمژده این خبر بهجت اثر، با فوجی از دلاوران رزم آور، بعزم اینکه شاید سر راه بر آن خیره سر گیرند، عازم تفلیس گشته، اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته، در قلعه لوری ۹۹۰ بار اقامت گشوده، منتظر انصراف موکب اقدس باشند. بعد از ورود موکب جهانگشا بسه فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای اهل و محصورین ذخیره برده و سپرده و کار را انجام داده و مراجعت کرده است. آن حضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور به قایقولو ۹۹۱ از بی‌راهه بر سر قلعه قازان چایی ۹۹۲، که در نواحی قارص واقع و محل توقف رومیه است، غفله رفته آن طایفه را تنبیه نمایند.\* با وصف اینکه در آن زمان یکه‌تاز آفتاب در درجات ثور ۹۹۳ گرم گاو‌تازی بود باز میان کوهسار و دره‌ها بنحوی ملامال برف بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمی‌یافت.\* «۱». آن حضرت پیادگان را در آن راه بکوبیدن برف مأمور فرموده دو شبانروز آن فوج فیروز قدم‌فرسای سعی گشته سپاه کینه‌خواه دی را،\* که در آن وادی هولناک کوه کوه بر روی هم متراکم بودند،\* «۲» پامال نموده تا شاید سررشته عبور بدست جنود منصور افتد، ولی میسر نشد. چند رخس هامون‌نورد را زورق

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۰

آسا ببادبانی قوائم تیز گرد بآن دریای بی کران انداختند، اما چنان غرق شدند که تخته پاره‌ای از استخوان بندی هیچیک نیز بکنار نیامد، پس مراجعت کرده در قلعه لوری باردوی همایون پیوستند، و از آنجا مکنون ضمیر منیر اقدس را بمصحوب یکی از گرفتاران رومیّه بسر عسکر نوشته، او را از توجه موبک منصور بآن سمت آگاهی داده و با دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و دلیران عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته، و در غزه محرم الحرام یکفرسخی قارص را مقر اردوی انجم احتشام ساختند.

شعر:

سحر گاهان که زد چرخ مکوکب ۹۹۴ ز زرین کوس کوس رحلت شب.

آوای نای و غریو کرنای غلغله بر چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات اژدها پیکر سر بقمه ۹۹۵ خاک و قبه افلاک افراخت، بضابطه و آیینی که می‌بایست و فرّ و شکوهی که می‌شایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار را گشودند. چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهرانفر، از نهضت کوکبه ظفر اثر واقف گشته بود،\* حصار قلعه داری را مأمّن عافیت ساخته و استحکام درون و بیرون شهر پرداخت\* «۱» و خود در قلعه توقّف و عسکر رومیّه، که شمار آن فوج بیشمار و بیکصد و بیست هزار میرسید، با تیمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده که از روی حزم پشت بدیوار آغاز رزم نمایند. تا عصر بفته جویی رزمسازان و شورش انگیزی جانبازان سعی و تلاش شد که شاید آن طایفه از حصار بند قلعه دور و هم‌آورد ۹۹۶ لشکر منصور گردند، مفید نیفتاد. چون وسعت قلعه قارص توقّف آن عسکر پر شور و شَر را نمی‌یافت، جمعی از ایشان بر فراز تلی رفیع، که مشرف بقلعه بود، نصب خیام قرار و اطراف آنرا به منطریس و خندق

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۱

استوار کرده، و توپخانه جلو را بامر همایون بر حوالی قلعه کشیده، بقلب معسکر بیرونی ایشان بستند. بعد از آتش فشانی آن اژدرهای ثعبان دهان، نوبت کارزار «۱» بتیغهای افعی پیکر رسید. سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشتند. بمحض تهاجم لشکر فیروزی اثر آن طایفه روی بر تافته، فوجی دیگر از همان خارج قلعه قارص بجانب وان و ارزنة الروم شتافته، تتمه خود را بقلعه کشیده بار تحصّن گشودند. چون شب سیاه خیمه اطلس مشک فام ظلمت را از برای آسایش طناب در کشید. خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده، سه روز دیگر آن مکان را مقرّ کوکبه کزوبی احتشام و تمامی نواحی قارص را پایمال سمّ سمند ۹۹۷ جنود ظفر فرجام ساختند. مکتوب مشتاقانه بحضرت سر عسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیّه فرستاده، او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده، جوابی از او نیامد و معلوم شد که بنای او بر تغافل است. چون قلعه جات گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا- بمحاصره قلعه ایروان مقصور بود، لذا صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند، که شاید سر عسکر برسم امداد یکی از قلعه جات محصور جلوه گر میدان ظهور شود، و کوچ بر کوچ جنب اوج کلیسا ۹۹۸ را بافراختن قبه بارگاه پهلونشین اوج مهر و ماه ساخته، و بعد از چند روز بیک فرسخی ایروان نزول کوکبه اجلال فرمودند. حسن پاشا والی ایروان بقلعه داری پرداخته، و فوجی از دلیران رزمساز بموجب حکم سرور گردن فراز، قلعه بازید ۹۹۹ را معروض تاخت و تاز ساخته، عثمان آقا حاکم بازید را دستگیر، و سرورنده بسیار بپایه تخت گردون نظیر رسانیدند. عبد الله پاشای سر عسکر از کار سابق



تجربه‌اندوز نگشته، بمفاد «اذا جاء القدر عمی البصر» انصراف موبک نصرت‌اثر را بر ضعف حال دلیران و سnoch حادثه در سمت

(۱) - در نسخه «ب»: «کار زهر چشم تیغهای»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۲

ایروان محمول داشته، مجددا جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام، که موافق ثبت دفاتر رومیه و تحقیق محمد آقای ذخیره‌چی، که در محاربه بدست آمد، هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود، عازم ایروان شد. بعد از عبور عسکر روم از آرپه‌چایی این نوید دل‌پسند و مژده بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته، برای سبکباری غازیان بنه و آغروق اردوی همایون را روانه گوگچه ۱۰۰۰ ساخته، موبک والا، که عدتش پانزده هزار می‌رسید، بقصد استقبال حرکت و سرعسکر که بهزار کوبه و فرّ می‌آمد وارد محلّ موسوم به باغ آورد «۱» ۱۰۰۱، من محال ایروان گشته، چون دست از دامن حزم کشیده برنمی‌داشت، آن شب با آن گروه انبوه در دامنه کوه فرود آمد. کوبه والا نیز تپه‌ای، که در دو فرسخی آن کوه و در جنب قریه اخی‌کندی ۱۰۰۲ ایروان واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود، برای نزول اختیار نموده، سرعسکر، که طائر رنگش در هوای خیال معارضه از آشیان عارض می‌پرید بجناحین باد بروت ۱۰۰۳ در قلّه قاف بلند پروازی قرار گرفته، آن شب هریک از شیر شکاران را صید فتراک و هر دلیری را گرفتار کمند بی‌باکی تصور می‌کرد. اما حضرت ظلّ اللّهی،\* که کوه پابرجای جهان یلی و لنگر کشتی دریادلی بودند\* «۲»، آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطایای حضرت آفریدگار دانسته، با دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت ژرف، تا نصف شب بانتظام امور لشکری پرداخته، منتظر ظهور صبح فیروز بودند. «۳» آن شب در عالم واقعه دیدند که جانوری مهیب، که بگاومیش و پلنگ شباهت داشت، در میان خیمه رشیدی، که مخصوص آن حضرت بود، و در منازل زده می‌شد، روبان حضرت کرده، خدیو شیرصورت نیز باو حمله‌ور گشته قفای گردن او را گرفتند و آن جانور هم شروع

(۱) - در نسخه «ح» و «ط»: «باغا درد». رک. تعلیقات

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - نسخه «ح» این عبارت را در اینجا اضافه دارد: «و با خیال آسوده بخیمه خاص برگشتند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۳

بتلاش کرده، او را محکم کشیده بزانو آوردند. اما پاهای جانور قائم بود، آن حضرت باو در آویخته لشکری را، که در آنجا حاضر بود به امداد اشاره کردند. هنوز از ایشان اعانت بظهور نرسیده بود که آن حضرت بقوت بازوی شیرافکنی او را از پای درآوردند. هنگام صبح سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده، اولاً- جام هوش و ساغر گوش ایشان را از باده تلخ این بیان پر ساختند، که دشمن که سرمست می‌غرور و باده جمعیتش پر زور است در پیش رو نشسته، و دو طرف اردو بقلعه ایروان و زنگی چائی پیوسته، اگر فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود، راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود. بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده، دلیران را بمژده خصم‌افکنی دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند. مقارن آن رومیه از قلعه ایروان بیرون آمده از پشت سر اردوی همایون کنار زنگی چایی ۱۰۰۴ را فرو گرفتند، که هرگاه کوبه والا از بالای تپه بمقابل سرعسکر پردازد ایشان بعسکر نصرت‌اثر درآویزند. اردوی سرعسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ کرده، همینکه با کوبه والا از بالای تپه بمقابل سرعسکر پردازد، خدیو بلنداقبال، که با افواج خونخوار مکمل و آراسته و در کمین کین ایستاده بودند، از فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده، رو بعسکر رومیه آوردند. سرعسکر روم توپخانه را دو دسته کرده، یکدسته را بجانب یسار داشته، و دسته دیگر را بر سر تل، که در فضای میدان واقع بود، قرار داده، خود در پناه تلی ایستاد. دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه‌بار ساختند.

شهریار کشورگیر با فوجی از جزائرچیان بهرام‌صولت بر سر توپخانه بالای تل، که سرعسکر آن را پناه خود کرده بود، یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب چپ مأمور ساخته، قول همایون را بر قلب لشکر رومیّه در حرکت آورده، توپخانه‌های جلو را بر سر ایشان بستند. نخست جزائرچیان بهرام‌کین پیشت گرمی اقبال خدیو

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۴

ظفرقرین هجوم آور شده توپخانه روی تل را تصرف کردند. بنیان پایداری قلب سرعسکر نیز از صدمات توپهای گران درهم شکسته رو بودی انهزام آورد.\* یکه‌تازان جلادت آیین و نیزه‌گذاران ظفرقرین، که در طرح و کمین مهیای کین بودند\* «۱»، باشاره خدیو روی زمین از یسار و یمین بتعاقب سواران پرداخته، فوجی نیز پیشروی پیادگان برآمده صیده‌های بدام افتاده را جرگه‌وار احاطه کرده بسرافشانی دست یازیدند، کار بجایی رسید که یکنفر تفنگچی چریک ده نفر ینگچری پیلتن را پیش انداخته می‌آورد.

سواران لشکر تا کنار آرپه‌چای از عقب ایشان شتافته، در آن روز پنجاه هزار نفر متجاوز از آن گروه عرضه تیغ هلاک و اسیر خم کمند فتراک شدند.

عبد الله پاشای سرعسکر را رستم نام قراچورلو دست‌آویز کرده زنده می‌آورد، او را جمعی شناخته چنانکه عادت او باش است باو درآویختند. پاشای ناتوان بهجوم کشاکش ایشان از اسب درغلطیده، سر سرکشش بسنگ درآمده نیم جان گشت. قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل ۱۰۰۵ دید او را ذبح کرده سرش را بنظر انور رسانید. «۲» چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازی کرد، بنوازش کامل سرفرازی نیافت. سار و مصطفی پاشا والی دیار بکر را، که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه ذی‌جاه روم اختصاص داشت، جلیل بیک میش مست خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت، که نعش او را باردوی ظفرقرین آوردند. دوازده نفر دیگر از پاشایان و سربلکان و میران سنجق بهمین نهج سر بر سر تیره رأیی گذاشتند. تمامی توپخانه و احوال و ائقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر و لشکریانش فزون از حیظه حساب بمعرض اکتساب درآمد. این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد. اما تیمور پاشای

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «سواران باجلادت و رزمجویان باشجاعت که مهیای پیکار بودند.»

(۲) - در نسخه «ط» کلمه «رستم» در اینجا وجود دارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۵

ملی در آغاز اشتعال نائره جنگ با اکراد وان رو بهزیمت نهاده «۱»:

فوجی از جانب اوچ کلیسیا، و فوجی از راه کربی ۱۰۰۷ و اشترک ۱۰۰۶ راه فرار پیمودند.

ارامنه دهات آن محال در درّه حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته، ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ، و دلیران از پشت سر بتیر و تفنگک اسب هستی ایشان را رم داده، سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان، بآن درّه بی پایان افتاده مرد و مرکب به چاهسار عدم شتافتند. الحاصل برای ضبط و تقسیم غنائم و اعطای جوائز و عطایا در آن مکان فیروزی‌نشان، دو روز مکث و آن مکان را به مرادتپه ۱۰۰۸ موسوم و نعش سرعسکر را با سر او ملحق ساخته مصحوب محمد آقای ذخیره‌چی به قارص و نعش سار و مصطفی پاشای داماد را نیز به قلعه ایروان روان کردند. جمعی از گرفتاران رومیّه را نیز خرج راه داده و بدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند، و چند نفر از گرفتاران رومیّه را برای نقل این سرگذشت روانه گنجه و تفلیس و ایروان ساخته، بهم‌عنانی فتح و ظفر و هم‌رکابی تأیید ایزد داور کوکبه فیروزی‌اثر بجانب بیلاق حرکت کرده تپه تخماق خان ۱۰۰۹ را مقرّ کوکبه نصرت‌پژوه و بشوکت آسمان‌فرسا آن را تپه را کوه البرز شکوه ساختند. بابا خان چاپشلو، بیگلریگی لرستان فیلی را، که بعد از مقدمه فتح و ظفر بموجب فرمان والا باردوی معلی پیوسته بود، با شش‌هزار نفر از دلاوران رزم‌گستر بمحاصره قلعه ایروان مأمور فرمودند.



در آن مکان شاهزاده رضا قلی میرزا، که با حرم محترم از ارض اقدس مأمور بدرگاه معلی شده بود، وارد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایز شد.

### در بیان تسخیر قلعه‌جات گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان خیریت‌نشان.

چون مشیت «۲» حضرت واهب بی‌منت، که بست و گشاد حصن حصین جهان و قبض و بسط مهام قلعه متین چهار ارکان در دست قدرت اوست،

(۱) - در نسخه «ط» عبارت «در هزیمت و گریز سبقت جسته» را اضافه دارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «خواست».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۶

بحصول امری تعلق گیرد، بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست می‌آید، و رخنه‌های گشوده از هر طرف بسته گشته درهای بسته از هر باب گشایش می‌یابد.

مصدق اینمقال مقدمات قلعه ایروان و گنجه و تفلیس است که درین چند سال نهال پا برجای طایفه رومیّه در آن زمین‌ها ریشه تصرف دوانیده، بحدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود، که بکشاکش ازّه آمد و رفت ایلچیان و دهره «۱» حرف و صوت سفراء، بهیچوجه از پا درنمی‌آمد و این چند وقت که این همه از سرکشان رومیّه پیامردی جلافت سر در پای قلعه گذاشتند، دست از قلعه‌داری برنداشتند. درینوقت که خبر قضیه سر عسکر به گنجه رسید، اولاً علی پاشا، والی آنجا، میرزا پاشا نامی را با چند نفر از رؤسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان شد. این مسؤل از حضرت ظلّ اللّهی موقع قبول یافته، عبد الباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته، بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشار الیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه، و بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده، مستدعی شد که با فتح‌گرای سلطان ۱۰۱۰، والی زاده تاتار، کام دل از تلثیم ۱۰۱۱ عتبه علیا دریافته و بعد از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابند. مقرر شد که علی پاشا و فتح‌گرای سلطان باتفاق عبد الباقی خان روانه دربار سپهربنیان، و جمعی از غازیان فیروزی‌نشان نیز، رومیّه قلعه را از آریه‌چای، که ابتداء سنوراست، گذرانیده معاودت نمایند. علی پاشا و فتح‌گرای سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش ۱۰۱۲ و تلثیم و شرف پایبوسی پیشکشهای لایق گذرانیده «۲»، بنوازشات خاص عزّ اختصاص یافتند. علی

(۱) - در نسخه «ح»: «داس»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت چنین است: «بعد از ادراک سعادت کرنش ۱۰۱۲ و تلثیم ۱۰۱۱ و شرف پایبوسی پیشکشهای لایق تسلیم و از نظر انور گذرانیده»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۷

پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قارص فرستاد و فتح‌گرای سلطان تاتار، که ولایتش دار الملک قریم ۱۰۱۳ بود، از راه تفلیس طریق مقصد پیمود. بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشا، والی تفلیس، نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشته، در بیست و دوم ربیع الاوّل قلعه را خالی، و آن را با اسرای ایرانی و گرجی و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران این طرف داده، خود با رومیّه قلعه عازم آخسقه ۱۰۱۴ گردید. اما حسین پاشا، والی ایروان، در سپردن قلعه ایروان چهل روز مهلت خواست، چون این عهد از پاشا محمول بعذر میشد ۱۰۱۵، لهذا تسخیر قلعه را بعهد مأمورین امر نمودند. «۱» در دوم ربیع الثانی از ییلاق تخماق خان بجانب قارص لوای

کشورگشایی افراختند و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص ۱۰۱۶، که معبر ارزنة الروم است، مخیم اردوی کیهان‌پوی گشته، تیمور پاشای ملی حاکم وان ۱۰۱۷، که از معرکه پر آشوب جنگ مرادتپه پایمردی سعی تیزدستی کرده سر عافیت بدر برده در قارص می‌بود، با حاکم قارص و قلعه‌داران بقلعه‌داری پرداخت. از کنار آرپه‌چای الی ارزنة الروم تمامی ایینه و قراء و مزارع و توابع آن مرز و بوم عرضه غارت گشت. چون بعد از مقدمه قتل سرعسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشا والی بغداد را، که بتهمت تقصیر منسوب ساخته و از ایالت بغداد معزول کرده بودند، مجدداً بسرعسکری منصوب و بجنگ و صلح مأذون ساختند، او، که در ارزنة الروم توقّف داشت، عریضه فرستاده و متعهد انجام امر و مصالحه شد. پاشایان و اهالی قارص و ارزنة الروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان‌پناه فرستاده تعهد کردند که کار ایروان را صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بی‌همال فسخ عزیمت از آن دیار کرده، پیرامون ایداء و اضرار ایشان نگردند. همت انصاف‌گزین آن حضرت، که از علو طبع خطا جز بر خاقان چین نگیرند

(۲)

(۱) - نسخه «ح» عبارت «حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد

(۲) - در نسخه «ط»: «که از علو طبع خاقان چین را ناچیز گیرند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۸

و سخن با حضرت قیصر و زبردستان روم داشته نه برعایای عاجز و زبردستان آن مرز و بوم، عرض و التماس ایشان را پذیرفته، و بر اثر آن نقیب‌الاشراف و قاضی ارزنة الروم با چند نفر از رؤسای اوجاق وارد قارص، و باتفاق علماء و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهرنشان شده، و با فرمان امان روانه ایروان گشتند.

حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت، اما چون قلعه‌داری را بی‌سود می‌دید، آن منشور شفقت و احسان را حجت نجات خود ساخت و شروع بتخلیه قلعه کرد، و در پانزدهم جمادی الاولی آن حصن حصین سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و اسراء بگماشتگان این دولت جاویدبنیان سپرده، خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید. حکم والا بعزّ نفاذ پیوست که بابا خان بیگلریگی لرستان و سرکردگان دیگر، که در کنار زنگی‌چای ایروان مأمور بمحاصره قلعه بودند، رفته در شمس‌الدین‌لو توقّف و منتظر صدور امر مجدّد باشند.

از وقایع آن ایام اینکه: جمعی از لگزیه داغستان را هوای فساد انگیزی سر از گریبان ضمیر بدر کرده با چند نفر از اشرار قبه اتفاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند. خاص فولاد خان شمخال از آن طرف و حاکم دربند از این طرف با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته، سیصد سروزنده از ایشان را بدست آوردند و بقیه السیف راه هزیمت پیش گرفتند.

شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند «۱» بنوازش و انعام سربلندی یافتند. هم در آنوقت که شمخال آمده و در دربند می‌بود، اوسمی با جمعی از لگزیه بر سر قلعه ترخو ۱۰۱۸، که مسکن شمخال «۲» است، آمده با اتباع شمخال مجادله کرده، اوسمی مزبور با جمعی بمعرض قتل در آمدند و تتمه بدیار فرار شتافتند.

از مؤیدات اقبال اینکه: بند سلطانی مرو، که بنابر مصلحت ملکی

(۱) - نسخه «ح» عبارت «بر اثر این امر از جانب حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد.

(۲) - نسخه «ط» عبارت «و مهین قلعه آن مرز و بوم» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۵۹

در بدو طغیان سیل و آشوب تاتاریه و شورش مرو شاهجهان بحکم والا انهدام یافته بود و بعد از آن چند دفعه بیستن آن امر فرموده

بودند و آبی بروی کار نیامده بود، ظهیر الدوله ابراهیمخان، که مامور بستن آن بند گشته بود، بند مزبور را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته و تشنگان مزارع و بساتین آن سرزمین، از ورود آن رود سیراب و کامیابی اندوختند. و نیز کناس ایلچی روسیه بنه‌جی که سبق ذکر یافت و در اصفهان شرف‌اندوز خدمت اقدس گشته بود و در موکب همایون می‌بود، در حینی که آیات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص شد، او را رخصت انصراف داده و میرزا کافی نصیری خلفا را بسفارت تعیین و با یک «۱» زنجیر فیل و بعضی هدایا بمرافقت او روانه دولت روسیه فرمودند.

### در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و تنبیه اشراغ داغستان

بعد از استرداد قلعه‌جات ایروان و گنجه و تفلیس «۲»، انتظام و انجام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس گردید. در هیجدهم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس کردند، و مقرر فرمودند که سرکردگانی که در تفلیس بودند، باتفاق طهمورس میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تاوادان «۳» ۱۰۱۹ و ازناوران ۱۰۲۰ کارتیل ۱۰۲۲ و کاخ ۱۰۲۱ برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک‌بنیان شوند. مأمورین حسب فرمان در عرض راه ادراک خاکبوسی آستان عزّ و جاه نمودند. هرچند طهمورس میرزا بتفویض والیگری اولی و احقّ و بمملکت‌داری الیق بود، اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستسعد و برادرش محمد پاشا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود، والیگری کارتیل را بعلاوه کاخ بعلی میرزا عنایت، و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته، مقرر فرمودند که طهمورس

(۱) - در نسخه «ح»: «باد و زنجیر».

(۲) - نسخه «ح» عبارت «نظم و نسق آن حدود» را علاوه دارد.

(۳) - در نسخه «ح»: «ناودان و از ناوران»، در نسخه «ط»: «تاوران»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۰

میرزا با ازناوران از ملتزمان رکاب بوده و در ظلّ «۱» ظلّ الهی بسر برد. در دو منزلی تفلیس از مکان براتیل ۱۰۲۳ طهمورس میرزا را مرخص فرمودند تا رفته کوچ خود را از کاخ به تفلیس آورد. طهمورس، که توقع والیگری را با اسم خود داشت و در مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود، چون این معنی از قوه بفعل نیامده بود مأیوس گردیده و با رؤسای گرجیه توطئه نموده بدون اینکه وارد تفلیس شود، بخانه خود شتافت.

جمعی از ازناوران نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برداشته، بسمت قراقلخان ۱۰۲۴ و روس و چرکس ۱۰۲۵، که از امکانه صعب المسالک است، بدررفتند.

خدیو بیمهال بعد از ورود بمنزل سوغانلوق «۲» ۱۰۲۶ سپاه نصرت‌پناه را فوج‌فوج کرده، هر فرقه را بسمتی برای منع و استمالت طوائف گرجیه تعیین، و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب‌قبا بپرتو وصول بساحت تفلیس افکند. از آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته، و سرکشان بمعرض مؤاخذه درآمده و شش هزار خانوار از ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند.

بیست روز تفلیس مقرّ کوکبه نصرت‌قرین گشت و بعد از آنجا بعزم تنبیه والی قریم رایت نهضت بجانب دربند افراختند.

توضیح این مدّعی اینکه: در حینی که عبد الله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب و عازم حدود ایران گردید، فرمان ذیشان قیصری بنفاذ اقترا ن یافته بود که خان قریم سلک جمعیت خود را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند متوجّه ایران شود.

خدیو بیهمال بعد از استماع این خبر علیقلی خان ساریوللو، بیگلریگی شیروان، را با حاکم و قشون استراباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت

(۱)- در نسخه «ح»: «حضرت ظل‌اللهی».

(۲)- در نسخه «ح»: «سوخانلاق». ر.ک. تعلیقات.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۱

به دربند مأمور فرمودند که اگر از خان قریم اثری ظاهر گردد در آن نواحی مشغول خودداری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه نیر اقبال بی‌زوال و سطوع ۱۰۲۷ اشعه ماهچه آیات نصرت اشمال باشد. در تفلیس معروض سده والا- شد که والی مزبور با عساکر غیر محصور بحدود سولاق، که سنور مملکت ایران و روس می‌باشد، وارد گردیده است. اما پادشاه سکندرجه روم، بعد از اینکه مشاهده کرد «۱» که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون رفته و این دفعه نوبت حواشی مملکت روم خواهد بود، علی پاشا والی گنجه را، که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود، بوکالت آن دولت علیه روانه می‌سازد که با اطلاع احمد پاشا سرعسکر حدود و سنور را بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد، و فرمان هم به خان قریم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام‌گرای سلطان، برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری می‌بود، بچاپاری فرستاده، اعلام می‌دارد که چون حال در میان این دولت بنای صلح و دوستی است آمدن خود را بجانب ایران موقوف، و اسلام‌گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز روانه درگاه معلی می‌کند و او کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض سده جلال می‌سازد. اسلام‌گرای سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف‌اندوز تقبیل درگاه سپهرمنظر گشته، سلطان مزبور برای ایصال «۲» فرمان اعلیحضرت پادشاه سکندرجه روم، از خدمت همایون رخصت طلب شده، چون صدور این جسارت از خان قریم آتش‌افروز مزاج اقدس شده بود، مانع رفتن سلطان مزبور شده، فرمودند که همیشه بآب شمشیر تیز آتش فتنه را فرو نشانده و خصمان شورانگیز را، که از شکر

(۱)- در نسخه «و»: «مطلع می‌گردد»، در نسخه «ح»: «می‌بیند»

(۲)- در نسخه «ط»: «برای رساندن»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۲

آبی که در میانه ساخته بودند شربت فنا چشانیده‌ایم، برای برگشتن خان قریم شفاعت قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه ۱۰۲۸ اعتبارنه، پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را، که برای مصالحه از دولت عثمانیه می‌آید، به گنجه برده در آنجا منتظر فرمان مجدد باشند. آیات جهانگشا روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جاروتله عازم مقصد شدند. بعد از عبور از آب قاینق ۱۰۲۹ چون لگزیه جاروتله را نیز گوشمال در کار بود، در آنجا اردوی همایون را در کنار آب گذاشته، عازم تنبیه آن جماعت شدند. ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده، بر فراز کوه البرز،\* که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است\* «۱»، سقناق نموده بودند. باشاره والا تفنگچیان و جزائرچیان از اطراف کوه بیورش پرداخته، بآن کوه فلک‌شکوه صعود و بآتش‌افروزی نائره جزائر و تفنگ‌قله زمهریری جبل را کره نار نموده، یک سمت سقناق را تصرف کردند. لگزیه چون آن فوج بی‌امان را با خود دست بگریبان و برخلاف عادت بلا را از زمین صاعد باآسمان دیدند، بشواخ ۱۰۳۰ و زوایای جبال متفرق گشته، خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر و بیوتات و منزل ایشان احراق یافت. پس کوکبه والا از راه شگی و ارس ره‌نورد وادی ایلغار، و از آنجا عازم

اردوی نصرت‌شعار گشتند. بعد از ورود به شماخی خبر رسید که خان قریم، که بخارج در بند رسیده بود، چون آوازه توجه موبک «۲» جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته دو منزل را یکی کرده بجانب قریم شتافته است. بنابر آن حکم والا- بنفاد پیوست که اسلام‌گرای سلطان، که در گنجه توقّف دارد، از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بامناى آن دولت والا بسپارد. چون خان مزبور بعد از ورود بحوالی در بند ایلدار نامی، از شمخالزاده‌های سابق، را بشمخالى داغستان منصوب و ایالت

(۱)- در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲)- در نسخه «ط»: «چون خبر عزیمت موبک»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۳

شیروان را به سرخای، و حکومت در بند را به احمد خان اوسمی تفویض و ده هزار و پانصد تومان با ترکش و شمشیر و کورکا ۱۰۳۱ و طوق باو داده، سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر سوار گزین «۱» بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند. هر چند که ابتدای زمستان و کوهستان داغستان را تمام برف فرو گرفته بود و عبور از معابر آن باسانی مقدور نبود، اما حضرت ظلّ اللّهی،\* که پست و بلند جهان را مانند خورشید جهانتاب در نظر انور یکسان می‌شمارند\* «۲»، بعزم بلند و همت ارجمند مقید بسختی راه و اشتداد شتا نشده، تنبیه آن طایفه کم‌فرست را پیشنهاد خاطر اقدس ساخته، از راه آلتی آقاچ ۱۰۳۲ شماخی روانه، و بعد از ورود بمنزل درّه کندی ۱۰۳۳، فرمان همایون بعزّ نفاذ پیوست و مقرر شد که سردار داغستان از در بند آمده وارد منزل درّه ۱۰۳۴، من اعمال طبرسران ۱۰۳۵ شده، در آنجا مکث و مشغول جمع کردن غلات باشند، و بعد بنه و آغروق را در موبک شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شابران ۱۰۳۶ روانه، و خود با فوجی از لشکر نصرت‌اثر اولاً عازم تنبیه اشرار بدوق ۱۰۳۷ و خنالیق ۱۰۳۸ گشته، شش هزار نفر از افواج منصور را نیز بسمت دوقوز پاره ۱۰۴۰ و آلتی پاره ۱۰۳۹ تعیین، و جمعی را هم مأمور ساختند که در سمت قبری ۱۰۴۱ سر راه بر فراریان گیرند و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب بعمل آمد، عطف عنان کرده، در محالّ قبه باردوی همایون پیوندند. در پنجم شهر رجب سمت شمالی قلعه در بند مضرب خیام سپهرمانند گشته، چون بعرض اقدس رسید که ایلدار خان شمخال جدید و اوسمی و سرخای سلسله جمعیت را انتظام داده، اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شمخال روند، لهذا رایات جهانگشا از در بند شبگیر کرده وارد مجالس ۱۰۴۲ که خان محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت، گشته، خان محمد نیز با لگزیه سر مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته، تتمه

(۱)- در نسخه «و» و «ح»: «لگزی»

(۲)- در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۴

راه گریز پیش گرفتند. تمامی آن محالّ با مال وافر و غلات و ذخایر بتصرف لشکر فیروزی مظاهر درآمد. روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و اسر و نهب و احراق قری و محالّ لگزیه می‌شد، تا وارد قریه کبدن ۱۰۴۳، که متعلق به خاص فولاد خان شمخال بود، گردیدند. لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از وصول کوبه منصور آگاه گشته، هریک سر خود را گرفته بسمتی فرار کردند. خاص فولاد خان با فوج خود در کبدن بموبک همایون ملحق و بشرف جبهه‌سایب آستان عزّ و شأن سرافراز گشت. از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتراز یافته، در هفدهم ماه شعبان به ذوراق ۱۰۴۴، سه فرسخی قموق وارد، و سرخای نیز جمعیت موفور فراهم آورده، قلیل جبال را سنگر کرده، درّه‌ای را، که معبر جیوش دریا خروش بود، فرو گرفته باعتقاد خود سر راه بر آن خیل بلاست «۱». خدیو بیهمال تفنگچیان را از چهار طرف مأمور بیورش ساخته، اولاً دلیران افغان فراز

کوه را، از آن طایفه گرفته آتش جنگ و ستیز و احداث شور و رستخیز کردند. هنوز افواج دیگر در دامنه کوه در کار صعود بودند، که لگزیه تاب مقاومت نیاورده فرار و یگہ تازان گزین از مکن کین بتعاقب پرداخته، تیغ تیز بایشان جاری ساختند و سروزنده بسیار بدست آمد. چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور در آن روز از آن تنگنا میسر نبود، جزائرچیان زحل تمثال «۲» را بصیانت قلل جبال مأمور و همان محل را محل نزول کوبه منصور فرمودند. در آن اثناء ایلدار که از لگزیه داغستان و آوار جمعیت منعقد ساخته، از سمت دیگر بمعاونت سرخای می آمد، چون از شکست سرخای خبر نداشت، جزائرچیان سر کوه را لگزیه سرخای تصور کرده در کمال اطمینان آمدنی شد. بعد از این که کاشف بعمل آمد،

(۱) - در نسخه «ح»: «بطن خود با خس و خاشاک سد سیل بلا کرد.»

(۲) - در نسخه «ط»: «مریخ صلابت»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۲۶۵

چون خود را با اجل دست بگریبان یافت، ناچار آغاز زد و خورد کرده به اندک کز و فری راه یاران خویش پیش گرفت، و جمعی که سرشان سربار دوش بود «۱» گردن بزیر تیغ نهاده، بیکبارہ بدیار عدم شتافتند. روز دیگر لوای جہانگشاہ بجانب قموق شقہ افزا نہست شدہ، کہ مقارن آن رؤسا و معتبرین قموق وارد اردوی ہمایون و طالب امان گشتند، و بعرض رسانیدند کہ سرخای کوچ خود را مدتی پیش از این بجانب آوار فرستادہ خود نیز با اولاد بعد از مقدمہ شکست بسمت آوار و چرکس گریختہ است، و ما بندگان خود را از سال گذشتہ آزاد کردہ عفو و بندہ احسان خدیو جہان می دانیم. چون فرار سرخای بسرحد تعیین پیوست و اہل قموق را نیز در سال پیش مورد امان ساختہ بودند، لہذا بکار ایشان نپرداختہ، بعزم تنبیہ احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعہ قریش ۱۰۴۶ فرمودند. چون در وقت توجہ موکب ہمایون بجانب غازی قموق، قاضی آق قوشہ ۱۰۴۵، والی آنجا، از سر راہ از در استیمان در آمدہ، و بعد از گذشتن کوبہ منصور بمقام مخالفت برآمدہ و جمعی را خفیہ بمعاونت سرخای فرستادہ بود، این معنی مروحہ جنبان نائزہ غضب خاقانی گشتہ، بتنبیہ قاضی و جماعت آق قوشہ جمعی را مأمور، و قاضی با جمعیت خود درصدد جدال برآمدہ شکست فاحش یافتہ مغلوب و مقہور و تمامی اہل آق قوشہ غارت زدہ و منہوب شدند. روز دیگر قاضی بعدرخواہی ایام ماضی شمشیر ندامت آویزہ گردن بندگی ساختہ، وارد اردوی معلی گشتہ، بالتماس او اسرای آق قوشہ را، کہ در تصرف سپاہ منصور بودند، رد فرمودند.

پس حوالی قلعہ قریش مضرب سرادقات جلال گشتہ؛ اوسمی حیلہور دختر خود را برسم کینزان «۲» بشبستان دولت، و چند نفر از معتبرین خود را بدربار گردون اقتدار فرستادہ، مستدعی «۳» عفو و بخشایش و متعہد امتثال حکم و فرمایش

(۱) - در نسخه «ط» عبارت چنین است: «جمعی کہ سرشان بر دوش گرانجانی می کرد.»

(۲) - در نسخه «ج»: «چون کینزان»

(۳) - در نسخه «ط»: «طالب»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۲۶۶

شد، لہذا تقصیر او مقرون بعفو گشت. بنا بر اینکہ لگزیه سمت دوقوز پارہ، ہزار اسب بعنوان پیشکش و خانوارہای معتبر برسم گرو دادہ و ہمچنین کدخدایان معتبر طبرسران خانوارہای فرمایشی را بمحصی لان سپردہ متعہد خدمت و انقیاد گشتہ بودند و امور داغستان ہم بہر جہت صورت انجام یافتہ بود، خاص فولاد خان شمخال و باقی کدخدایان و سران داغستان را کہ بموکب والا پیوستہ بودند، بنوازشات شایستہ بہرہ مند و برخصت انصراف خرسند، و خانوارہای داغستان و طبرسران را مأمور بدر بند ساختہ، زمام



اشهب عزم را از راه شیروان بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند.

### در بیان ورود موبک مسعود به مغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت‌نشان.

در هنگامی «۱» که سرابوستان نزهت‌نشان ایران، باستیلائی خزان حوادث، رو بافسردگی گذاشته، از هر طرف سرکشی قوی شاخ‌مانند شجر سر برافراخت، و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پررنگ و بوی این گلستان را در میان گرفت. \* باغبان بی‌اندیشه و بوستان‌پیرای غفلت‌پیشه از پیرایش باغ بنوای زغن و زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت \* «۲». اگرچه خدیو گردن‌فراز را، که سر بتاج سلطنت صوری فرومی‌آورد، پیشنهاد همت والا آن بود که بعد از استرداد ولایات مغصوبه این باغ را بآن باغبان ارزانی دارد و ملک ایران را با قلاع مفتوحه در بسته بصاحب ملک سپارد و در کلات و ابیورد که مسکن مألوف آن حضرت است، بر اورنگ انزواء نشسته پادشاهی عالم معنی پردازد. درین وقت که بقوت سرپنجه تأیید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی، کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و بزور بازوی اقبال همایون‌فال، ایرانیان از زیر بار گران این ننگ درآمدند و دست سرزنش و توبیخ اغیار بشمشیر

(۱) - در نسخه «ح». «در آن اوانی»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۷

عزم بلند از سر این فرقه ملامت‌کش کوتاه شد، برای کنگاش این امر خطیر چون حوصله وسعت هیچیک از بلاد توقّف موبک گردون بسط را برنمی‌تافت، جولگای مغان، که عرصه دلپذیر و در وفور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت مکان بی‌نظیر بود «۱»، بقشلامیشی مقرّر گشته، فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عزّ صدور یافت که حکام و رؤسا و قضات و علماء و اشراف و اعیان ولایت در پانزدهم «۲» جمادی الاخری، در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر بقوریلتهای ۱۲۰۰۰ حاضر شوند، و نیز حکم همایون بنفاد مقرون شد که نزدیک به جسر جواد ۱۰۴۷ در مکانی که رود ارس و کر بهم می‌پیوندد، دوازده هزار دست رواق و منظر و سرای نزهت‌پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای لشکر بانضمام دلگشا و مساجد روح‌بخشا و رباطات باصفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارت عالی نیز مشتمل بر حرمسرا و بیوتات، که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد، برای نزول آن حضرت با چوب و ستون باین قبه بیستون برافرازند. درینوقت که از انتظام امور داغستان و تنبیه سرکشان آن کوهستان فراغت روی داده بود عطف عنان فرمودند. بعد از ورود به حسن قلعه‌سی ۱۰۴۸ با معدودی از خواصّ از اردوی همایون پیش افتاده، شش منزل صعب المسالک را در یک شبانروز طی کرده وارد قلعه آق‌سو شده و از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقرّر رایات جهانگشا ساختند. علی پاشا، که از طرف دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بود به همراهی عبدالباقی خان، که در گنجه توقّف داشت، مقارن آن وارد گشته، شرف جبهه‌سایبی آستان سپهرنیا را یافت. مأمورین ولایات هم آغاز آمدن کرده، هر روز فوج فوج سر سرافرازی بتقییل آستان آسمان اوج بر اوج آسمان می‌سودند. در میعاد مقرّر جمعیت کل عظماء و اعیان، که عدت ایشان

(۱) - در نسخه «ط»: «جولگای مغان که در وفور نعم طعنه بر بهشت برین میزد.»

(۲) - در نسخه «ح»: «پانزدهم»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۸

بصد هزار می‌رسید، در درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت. پس آن طایفه را تمام بدرگاه جهان‌پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را بایشان اظهار کرده، فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و شاهزاده ایشان در مهد و سریر بقا موجودند، ایشان را و یا هر کس را که برازنده افسر سروری می‌دانند بریاست و سلطنت بردارند، آنچه حقّ کوشش بود درین چند سال بجا آورده و ولایات ایشان را با اسیران ایشان از دست افغان و روس و رومی خلاص «۱» کرده‌ایم.

نظم:

حالی‌ا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم.

بعد از ابلاغ این پیام همگی آن جماعت دست خودشان را بدامن عجز زده عرض کردند:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بودسر ما در قدم پیر مغان خواهد بود.

امروز پادشاهی حق آن حضرت است که بآب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن بادپیما ۱۰۴۹ پرداخته و به برق تیغ صاعقه‌بار آتش بخرمن هستی اعداء انداخته، هرگاه حضرتش دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاک ساری درگاه او بر نمی‌گیریم: از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین سر او گشایش درین درست.

آن حضرت فرمودند: ما را هوس تاج و افسر و هوای «۲» سروری در سر نیست ۱۰۵۰، این نوع سخنان را موقوف دارید که منافی رضای خاطر و دور از

(۱) - در نسخه «ح» و «ط»: «رها»

(۲) - در نسخه «ط»: «ولای»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۶۹

اندیشه باطن و ظاهر است. تا یکماه گریبان این مطلب در کشاکش سر- پنجه گفتگو می‌بود. چون مبالغه از حدّ گذشت حضرت ظلّ اللّهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلّی اللّهُ علیهِ و علی آله و سلم، چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده که هند و روم و ترک همگی بر خلافت ایشان قائلند، و در ایران نیز سابقا همین مذهب رائج و متداول بوده است خاقان گیتی‌ستان شاه اسماعیل صفوی طیب اللّهُ تراه و جعل الجنّة مثواه ۱۰۵۱، در مبادی حال بنابر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و تشیع را شایع و مسلوک ساخته، بعلاوه آن سبّ ۱۰۵۲ و رفض ۱۰۵۳ را، که فعل بیهوده و مایه مفسد است، در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری کرده، شرر شرارت بر چخماق زده، بر همزنی برانگیخته و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت. و مادام که این فعل انتشار داشته باشد این مفسده عظمی از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد. هرگاه اهل ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند این ملت را، که مخالف روبه اسلاف کرام و آروغ ۱۰۵۴ عظام نواب همایون ماست، باید تارک گردند «۱». لیکن\* چون امام همام «۲» جعفر بن محمد الباقر علیه السلام امام بحق ناطق است\* «۳»، او را سر مذهب خود دانسته، در فروع مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند.

ایشان نیز متفق الآراء این حکم را بسمع رضا اصغاء داشته، گل جعفری این مذهب حنیف ۱۰۵۵ را آرایش دستار روزگار خود ساخته، و وثیقه برای تأکید و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقادی مختوم کردند و بخزانه عامره سپردند. آن حضرت نیز مسؤول ایشان را پذیرای قبول و گلشن آرزوی ایشان را بارور میوه حصول ساخته، فرمودند که چون پادشاه والاجاه روم، خادم حرمین شریفین است، ما در مقام دوستی این عهد که از جانب

(۱) - نسخه «و» عبارت «و بمذهب سنت و جماعت سالک گردند.» را اضافه دارد.



(۲) - نسخه «ح» کلمه «حضرت» را در اینجا اضافه دارد.

(۳) - در نسخه «و» عبارت بین دو ستاره چنین است: «چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح امم، و اهل ایران ب‌مذهب آن حضرت آشناست»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۰

شما بعمل آمد بحضرت پادشاه والجاه روم فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه می‌گذاریم تا رفع اختلاف صوری از میانه امت سید الثقلین و خیر الاولین و آخرین محمد رسول رب العالمین گشته، من بعد رسم مؤالفت فیما بین ایران و روم مسلوک شود. مطلب اول آنکه: چون شما از عقائد سابقه نکول و طریق تقلید امام بحق ناطق جعفر صادق، که از ائمه حق است، اختیار و قبول کرده‌اید قضات و علما و افندیان کرام روم اذعان بصحت آن کرده آنرا خامس مذاهب شمارند.

مطلب ثانی آنکه: چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد-؟؟؟؟؟؟ به مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه «۱» این مذهب نیز در یک رکن بایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گزارند.

مطلب ثالث آنکه: هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه معظمه مقصود رسانیده، از طرف دولت عثمانیه با امیر حاج ایران نیز بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک و مسلوک شود.

مطلب رابع آنکه: اسراء هر دو مملکت نزد هر کس بوده باشند مطلق العنان بوده، بیع و شری بایشان روا نباشد.

مطلب خامس آنکه: وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند. انتهی المطالب «۲».

پس اهالی ایران در ازاء این مواهب خاص سرزمین عبودیت را بنقش جبین گل‌ریزان ریاحین شکرگزاری کرده، بدعای بقای دولت و اقبال خدیو بیهمال پرداختند.

(۱) - در نسخه «ح»: «پیروان»، در نسخه «ط»: «معتقدان»

(۲) - در نسخه «ط» این عبارت وجود ندارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۱

## در انجمن‌سازی و محفل‌آرایی و شرح جلوس خدیو عالم و نشر روائع وقائع آن اوان بنور فتیله قلم خجسته شیم و مجمره گردانی دوات مشکین‌رقم.

نظم:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت.

رصدبندان ۱۰۵۶ دقیقه‌یاب و اخترشناسان بطلمیوس انتساب، روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال ۱۰۵۷ سال هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق لوی‌ئیل راه، که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بود، برای جلوس همایون معین کردند. کارکنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین‌قبایان ریاحین دوش بر دوش در بزم گلشن صف‌آرا گردیدند.

گردن‌فرازان اشجار از غنچه و ازهار تاج طومار بر سر گذاشتند و در لباس مشجر و بوته‌دار در حاشیه مجلس گلزار زانو بزانو نشستند. بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن مهیای کرنش گشتند.

یساولان سرو آزاد کتک ۱۰۵۸ زمردی بر دست بندگان بر سر پا ایستادند همیشه کشیکان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف

کشیدند،\* و جارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر توپوز ۱۰۶۰ و ششیر از بار خویش بر دوش گرفتند\* (۱) و ریکایان ۱۰۵۹ بید مجنون بکلاه قوروقی شلاله‌دار و قبای کوتاه دامن سرو برآراستند، و سقّایان ابر آزاری بتردستی هوا صحن چمن را تازه‌تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را بسبکروچی از خار و خس پرداختند. پس فراشان با فرّ و شأن بافراشتن بارگاه انجم اوتاد مجزه ۱۰۶۱ طناب، و آراستن بزم فلک شکوه خورشیدقباب دست و بازوی کارنمایی از آستین برآورده اورنگ گوه‌رنگار

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۲

شهریار جهانرا در صدر انجمن همدوش فرقدان ساختند. سران سپاه و عظماء بارگاه و خدمتگزاران جانسپار و حجّاب و خدمت‌پیشگان دربار رخصت بار یافته،\* مانند انجم هاله بدر آن دایره گشتند.\* (۱) در آن روز فیروز بعد از انقضاء هشت ساعت و بیست دقیقه طالع بشش درجه اسد، خدیو گردون وقار فرق فرقدان سارا بافسر گوه‌رنگار آراسته، با فرّ فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت جهانبانی گذاشته، زبان حال را بدین مقال گویا فرمودند:

نوبت بمن افتاد بکوید که دوران آرایشی از نو بکند مسند جم را.

غریو تهنیت از نقاره‌خانه و ولوله مبارکباد از کوس و کرنای شادیانه ۱۰۶۲ برخاست و فتنه‌هایی که از گردش آسمان در ایران برخاسته بود فرونشست.

بهمدستی تأییدات الهی دست و بازوی قدرت گشوده و دست آشوب زمانه بر پشت بسته شد:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یا رب مبارکباد بر سرو و سمن

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن.

رؤوس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر زیب و فرّ یافت، و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معموره جهان تافت، و جناب سیادت مآب هدایت اکتساب میرزا قوام الدین محمد قزوینی «الخير فی ما وقع» را تاریخ جلوس یافته، و بعضی از نکته‌سنجان قزوین «لا خير فی ما وقع» خواندند.\* (۲) تاریخ قوامی را سکه دار الضرب کرده، بر روی دیگر آن «السلطان نادر» نقش کردند\*

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «مانند هاله بدور آن دایره گشتند.»

(۲) - در نسخه «و» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۳ الهی تا درین فیروزه منظر بود باقی نشان تخت و افسر

بزیر پای تخت شاهیش بادتارک تاج ظلّ اللهیش باد. (۱) ۱۴۱۶\*\*\* چون عزیز قلی بیگ دادخواه اندخود ۱۰۶۳ - من اعمال ام البلاد بلخ - یکی از افشاریه آنجا و در ابتداء حال بارض اقدس ارم تمثال آمده و از مستظللان ۱۰۶۴ لوای جهانگشا گردیده بود، حکم اعلیٰ بعلی مردان خان حاکم اندخود نافذ شد که در عالم ایلیت کوچ او را روانه ارض اقدس سازد.

علی مردان خان از قبول این امر سرباز زد و این معنی را طبع همایون گران آمد و تنبیه او را نصب العین ضمیر انور ساختند. درینوقت که آغاز بهارستان دولت برومند و هنگام آرایش باغ و گلزار سلطنت از شوک ۱۰۶۵ شوکت سرکشان فسادپیوند بود، زمام امور خراسان بسپرینجه اقتدار رضا قلی میرزا تفویض و اختیار مهمات آن سرکار را به طهماسبقلی جلایر، که از معتبرین این دولت ابدبنیان است، عنایت فرمودند، و با فوجی از جنود ظفرنمود روانه، و مقرر کردند که در ارض اقدس تهیّه اسباب و استعداد و احتشاد ۱۰۶۶ کرده، از راه بادغیس و ماروچاق بعزم تنبیه علی مردان خان متوجه اندخود و ترکستان شوند. سپهسالاری و اختیار کل

ممالک آذربایجان را به ظهیر الدوله ابراهیم - خان برادر والا گهر خود عنایت، و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکام ولایات آذربایجان از حد قپلان کوه ۱۰۶۷ الی آرپه‌چای و منتهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند. ایالت هرات بتغییر پیر محمد خان به بابا خان چاپوشلو مرحمت گشت. میرزا محمد تقی خان شیرازی بایالت فارس و مهدی بیگ خراسانی یوزباشی زنبورکچی بایالت شیروان و خطاب خانی و امیر الامرائی سرافرازی یافتند. پس علی پاشا والی موصل را، که بطلب صلح آمده بود، مشمول عواطف خاقانی کرده رخصت انصراف ارزانی داشتند.

(۱) - در نسخه «و» و «ح» این دو بیت وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۴

عبد الباقی خان زنگنه، که از امراء معتبر بود، بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابو القاسم کاشی و ملا علی اکبر ملاباشی با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار فلک اقتدار عثمانی نموده، تا خبر جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت ماجری پادشاه سکندرجه روم اعلام، و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمسه مذکوره فرمودند. ایلچی دیگری برای تبلیغ پیام مذکور بچاپاری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند و رضا قلی میرزا و ابراهیم خان را مرخص و روانه مقر حکومت و حکمرانی ساختند.

همگی حکام و قضات و اشراف و اعیان مملکت، که شرف تقبیل سده والا دریافته بودند، بخلاص و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند.

### در بهار آرایی قلم باظهار ازهار و ریاحین و وقائع بهجت قرین لوی نیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و چهل و هشت هجری.

#### اشاره

نظم:

دگر باره جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز  
بهار دلگشا از کامرانی نشاط افزا چون دور جوانی.

خسرو گردون سریر نیر اعظم بتاریخ روز شنبه «۱» هفتم ذیقعدة الحرام بعد از انقضاء هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه، از نهانخانه حوت به تختگاه حمل خرامید و بر اورنگ جهان آرایی نشست، و گلهای ربیعی بتأثیر قوت نامیه بنشاط برخاستند و طنطنه کوس نوروژی و غلغله «۲» فتح و فیروزی بر فلک اثیر پیوست. بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته، قوائم سریر فلک مسیر بشکوه طلعت خدیو ثریا منزلت، سر بر سپهر برین سائید.

صنادید ۱۰۶۸ ملوک و اعظام امراء و سران سپاه و مقریان درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سرور را با ثواب رنگارنگ و خلایع زرتاری آراسته و چون

(۱) - در نسخه «ح»: «یک شنبه» در نسخه «و»: «سه شنبه»

(۲) - در نسخه «ط»: «و توله»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۵

غنچه جیب و بغل را از شارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زر ساختند.

بعد از انقضاء مجلس، که هنگام شگفتن گل‌های اردیبهشت دولت و آرایشگری بستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود، تیمنا استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر و تسخیر قلعه قندهار فرموده، افاغنه‌ای را که بلدیت و استحضر داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار، و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر را استفسار، و رؤسای لشکر را مأمور تهیه و تدارک آن سفر خیریت‌اثر فرمودند.

چند روز که از اشغال جهانبانی فراغ روی داد، بارگاه فلک‌اساس سلطانی را، که نقش بدیع طبع میمنت‌قرین بود، همدوش خیمه زرنگارگون فلک نموده، آسمان دیگری بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم را، که حاوی این نیلگون‌قبا ب بود، محوی آن خیمه کهکشانش طناب فرموده و رصدبندان اخترشناس را از تعدّد فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند.\* با وصف اینکه شرب شراب مخالف مشرب آن جناب بود، در آن چند روز برسم تفنّن و آبگردش هر روز در آن بزم سپهر بسطت بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند.\* «۱»

نظم:

در سرای مغان رفته بود و آب زده‌نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده  
سبوکشان همه در بند گیش بسته کمرولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده  
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده‌عذار مغیچگان راه آفتاب زده.  
صحرای مغان چون سرای مغان نشاء‌خیز و طبع جوانان «۲» چون

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «خ»: «خوبان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۶

دم پیر میخانه نشاطانگیز گشت. در دوّم ذیحجه الحرام آن سال فرخنده‌فال، رایت نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جولگای مغان در اهتزاز درآمده از گرمورد ۱۰۶۹ و هشترود ۱۰۷۰ اردیبل، که بوفور آب و علف اشتهار داشت، روانه قزوین و نامه همایون بعزّ نفاذ پیوست که ابراهیم خان در منزل قراچمن ۱۰۷۱، که از توابع محال گرمورد است، با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی‌نشان ملحق شوند.

بعد از ورود به قراچمن ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز سعادت‌اندوز خدمت گشته، چون طائفه بلباس، که متعلق بخاک روم است، فزون از حدّ و قیاس مصدر حرکات زشت‌اساس شده بودند، فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را بسرکردگی «۱» شاهزاده نصر الله میرزا و جناب ظهیر الدوله از راه ساوجبلاغ مکرری برسم سبای بتاخت آن جماعت مأمور ساخته، مأمورین در عرض دو شبانروز چهل فرسخ راه طی کرده وارد مسکن آن جماعت گشته، هزار نفر از آن طائفه را، که فرصت فرار نیافته بودند، تاخت بلیغ کرده، بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان در موضع مشهور به ترکش ۱۰۷۲، من اعمال مکرری، سر کوه را سقناق نموده دست بر ترکش جلادت زده مهتای مدافعه گشتند. دلیران نصرت-قرین از اطراف کوه یورش برده سقناق ایشان را، که مکان بسیار صعب بود، بتأیید یزدانی در کمال آسانی بحیظه تصرف در آورده، هزار نفر بیشتر از ایشان با دو نفر سرکرده معتبر آنها را عرضه شمشیر تیز کرده، تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار نمودند. ابراهیم خان با عسکر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده مرتضی قلی میرزا (- نصر الله میرزا) با قشون رکابی عازم موکب والا-گشته، در روز ورود کوکبه همایون بدار السلطنه قزوین\* عشرت‌قرین\* «۲» باردوی ظفرآیین پیوست، و از اخبارات مسرت‌افزا که در خلال این احوال معروض سده سپهر تمثال شد، مقدّمه فتح بحرین بود.

(۱) - در نسخه «ح»: «فوجی از فرماندهان لشکر فیروزی‌اثر را بسرکردگی.»

(۲) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۷

تبیین این مقال آنکه: در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای مغان از درگاه عالمیان مطاف رخصت انصراف حاصل می‌کرد، حضرت ظلّ اللّهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین، که چند سال در تصرف شیخ جبار هولاه‌ای بود، بلفظ مبارک تأکیدات بلیغه فرمودند.

محمد تقی خان بعد از ورود به شیراز فوجی از قشون فارس را به قلعه نادریه ۱۰۷۳ بعزم تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده، و خود نیز در شرف حرکت درآمد. چون قبل از ورود بیگلربیگی، شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود، نایب مزبور بعد از مجادلات متواتره طاق قلعه‌داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف کرده کلید آنرا بدرگاه معلی ارسال داشته، و در ازاء این معنی «۱» بخلاص فاخره عزّ اختصاص یافت و ولایت بحرین نیز علاوه ولایت ضبطنی و حکمرانی بیگلربیگی مزبور گردید. در اثنای این حال عریضه‌ای از جانب دلاورخان تایمنی مشعر بر اظهار ندامت و عفو تقصیر خود استدعاء کردن «۲» پایه سریر گردون مسیر رسید.

توضیح این مقال آنکه: مشار الیه از قدیم الاّیام با ایل تایمنی در محال چقچران «۳» ۱۰۷۴، من اعمال زمین داور، سکنی داشته، در اّیام استیلاء افاغنه بنابر زیاده‌سری سر باطاعت افغانان فرود نیاورده خودداری میکرد، تا اینکه بعد از ورود موکب والا به هرات، بنحوی که سبق ذکر یافت، در منزل ناگهان با جمعی بمعسکر ظفرائر پیوسته، بحکومت اوبه و شاقلان و غور و ساخر سرافراز گشت. بعد از تسخیر هرات، که رؤسای اکثر اویماقات بنابر ضابطه ملکی مأمور بسکنای قلعه هرات شدند، درباره او نیز چنین فرمان اصدار یافت ولی او بنا را بستیزه کاری گذاشت. طهماسب قلی خان جلایر سردار و پیر

(۱) - در نسخه «س»: «خدمت»

(۲) - در نسخه «ح»: «و تقاضای عفو خود پایه سریر ..»

(۳) - در نسخه «ب»، «و»: «چامچراق»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۸

محمد خان بیگلربیگی مدّتی با او بمدارا عمل کرده، چون دانستند که بناخن کافر نعمتی سر زیاده‌سری می‌خارد و تا بدستاری اقبال ابد پایدار او را گوشمال ندهند پا براه ادب نمیگذارد،\* او را بحسن تدبیر بقلعه هرات برده و با هشتصد نفر از کسانش گرفته\* «۱» محبوس کردند. ولدان دلاور، که در اوبه شاقلان می‌بودند، بمحض استماع این خبر کوچ و بنه او را با اهل و اتباع برگرفته بسمت غرjestان ۱۰۷۵ فرار کردند. در حینی که موکب والا مشغول محاصره بغداد بود، دلاور را بحکم اقدس بدرگاه معلی آوردند و ایل او را که از هزار خانوار بیشتر در دست بود به خوبشان روانه ساختند. بعد از ورود مشار الیه بموکب همایون، حضرت ظلّ اللّهی بنا بملاحظه حقّ سبقت خدمت که در آمدن برکاب فیروزی مآب داشت، او را مورد بخشایش ساخته و مشمول نوازش فرموده، تشریف خاص و اسب مکمل با زین و یراق طلا-باو عنایت کرده، رخصت مراجعت دادند. مشار الیه متعهد شد که در ازاء این مواهب بعد از ورود به هرات کس فرستاده تا کوچ و اولاد خود را آورده، در هرات سکنی گزیند. هرچند که از خط جبین او نقش تسویلات درونش معلوم و خوانا بود، لیکن از برای اینکه بر ظاهرینان عالم صورت، که از کنه معانی بی‌خبرند، حالت آن تیره‌درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را حمل بر نقص مروّت ناسازند «۲»، سردار و بیگلربیگی مقرر فرمودند که آنچه از مال او بمعرض تلف در آمده باشد ردّ کرده، او را با تمام ایل او، که در هرات و خوبشان باشند، مرخص سازند که روانه غرjestان گردد. مشار الیه بموجب فرمان عمل کرده، دلاور نیز بی‌مضایقه کوچیده با ایل و اعوان روانه غرjestان گردید. در آنجا او دست از آستین

## جرات و سر از گریبان

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «لهذا او را با هشتصد نفر از کسانش گرفته.»

(۲) - در نسخه «ح»: «لیکن از بهر آنکه ظاهرینان بی‌خبر حال او را عمل بر نقص مروت نساژند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۷۹

خودسری برآورده، اولاً با فوجی بر سر او به آمده نایب آنجا را با شصت هفتاد نفر از مستحفظان علی الغفله بقتل رسانید. در آن اوان سردار مأمور بفارس گشته بود، حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته، دلاور از غرjestان بسمت کوهستان بلخ گریخت. حاکم هرات ضیاع و عقار آن طائفه را بمعرض تضييع درآورد و مراجعت کرد. دلاور خان باز عود بمکان خود نموده، مقارن آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود و از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر سرکرده روانه ساخر ساخت که با حاکم ساخر بمحافظت آن حدود پردازند. دلاور مجدداً بر سر ساخر رفته، در کمین فرصت نشست. آن دو نفر سرکرده با حاکم آنجا بی‌باکانه از قلعه برآمده، همینکه دست ایشان از دامن قلعه گسیخت، دلاور از کمینگاه بیرون آمده، هر سه نفر سرکرده را با جمعی از مستحفظان از دم شمشیر گذرانیده از آنجا بجانب غرjestان رفت. سردار نیز بتعاقب او پرداخته، دلاور پای ثبات بند نکرده، بسمت بلوچ و هزاره گریخت. سردار چون در تعاقب او سودی ندید برگشته احشامات غرjestان را، که همیشه بر گردن کشی عادت و سر عصیان می‌افراختند، گوشمالی بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه ۱۰۷۶ و چیچکتو، من اعمال بلخ، رفته آن محال را غارت و هزار خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده، روانه هرات ساخت. بعد از آنکه دلاور بطرف بلوچ و هزاره گریخت، افغانه قندهار باعانت او آمده، او را در محلی موسوم به قراجنگل ۱۰۷۷، که در هشت فرسخی زمین داور واقع است، سکنی دادند. چون با حسین غلیجائی طریق مؤالفت می‌پیمود. حسین تزویج دختر او را پیشنهاد خاطر ساخته، دلاور نیز بر طریق مبادله قبول این معامله کرد.

حسین از این جواب برآشفته جمعی را بتاخت او تعیین نموده، او چون در خود آثار توقّف ندید باز فرار کرده به غرjestان آمد، و از آنجا شاهزاده رضا قلی

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۰

میرزا را شفیع گناهان خود ساخته، عریضه اعتذار آمیز بدرگاه معلی فرستاده، بنابراینکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوابی از موقف اعلی عزّ اصدار نیافت.

### در بیان توجّه موبک نادری بجانب کوهستان بختیاری بر اهنمایی توفیق حضرت باری

سابقاً کیفیت احوال بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار شد، که بعد از تنبیهات مکرر، محال جام و لنگر بسکنای آن جماعت مقرر گردید.

مجدداً جمعی از آن طایفه که در زوایای جبال و مکامن خمول متواری بودند «۱»، از تله جسته و گریخته جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بمرور ایام بایشان پیوسته، و علیمرادی «۲» نامی قائد راه روسیاهی و پیش‌آهنگ طریق گمراهی ایشان گردید. نخست از دربار معدلت معلی جمعی بتنبیه ایشان مأمور گشته، در محال زز «۳» ۱۰۷۸، از آن جماعت مغلوب شدند. ثانیاً بابا خان چاپوشلو با جمعی از خوانین و حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده، و علیمرادی با معدودی سالک طریق فرار گردید. بعد از آنکه بابا خان حسب الامر مطاع مأمور دربار سپهر ارتفاع گردید، علیمرادی باز فرصت جسته، سلک جمعیت ترتیب داده در سمت کوهستان دست دزدی و افساد برگشاد. بعد از آن سلطانعلی بیک ابیوردی و نجفقلی بیک

شرباشران با فوجی باتفاق حاکم شوستر و نائب کوه گیلویه بامر اقدس عازم گوشمال ایشان گشته، در پای کوه مشهور به سالم ۱۰۷۹ نزول، و چون بسرحد وضوح پیوست که علیمرادی قله کوه را، که سر بر سپهر میزد، سقناق خویش ساخته، در آنجا به تحصین پرداخته است، قشون

(۱) - در نسخه «ح»: «جمعی از آنها که در زوایای جبال متواری بودند.»

(۲) - در نسخه «ب»، «و»: «علیمرادی نام میوند.»

(۳) - در نسخه «ط»: «رز»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۱

کوه گیلویه و شوستر در پای کوه توقف، سلطانعلی بیگ و نجفقلی بیگ پبای بیباکی آهنگ فراز کرده بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی پیموده و بنیمه راه کوه رسیدند، آن طایفه جمعی از قله کوه و جمعی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته، بانداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته، هر سرکرده‌ای را با جمعی از عساکر و غازیان مقتول ساخته و بقیه سپاه، که در پای کوه سالم مانده بودند، روانه ولایت خود شدند. چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود، دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته، در این وقت که کوبه همایون از قزوین حرکت کرده وارد محال جاپلق و پرورود گردید. علیمرادی سراسیمه رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت خود، که عدت آن بچهار پنجهزار غول دیوافکن پیلتن میرسید، در محل موسوم به لیروک «۱» ۱۰۸۰، که اصعب امکانه کوه بختیاری است، سقناق کرده تحصن گزید. پس همت والا-عازم تنبیه آن سرگشتگان بادیه ضلال گشته، فوجی از غازیان رکاب را با قشون فیلی و اردلان و همدان از جانب ولایتی که متصل بکوهستانات فیلی است، و جمعی از جزایرچیان کوهنورد را با سپاه شوستر و کرمانشاهان از طرف دشت گرگان «۲» ۱۰۸۱ و فرقه عظیمی از افواج قاهره را از طرف ماردشت ۱۰۸۲ و گروه انبوه با عساکر کوه گیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب هزار چم ۱۰۸۳ بختیاری مأمور، و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغوله‌های کوه را پبای سعی درنوشته، جسته و گریخته اشرار را، که شررآسا در میان سنگ باشند، درآورند. خود بنه و آغروق را باتفاق شاهزاده نصر الله میرزا در منزل چرپاس ۱۰۸۴ پرورود گذاشته با سعادت و ظفر در هشتم جمادی الثانی سنه هزار و صد و چهل و نه هجری، از منزل مزبور عازم

(۱) - در نسخه «ب»، «و»: «تروک» آمده است. ر.ک. تعلیقات

(۲) - در نسخه «ب»، «و»: «دشت کردکان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۲

کوهستان گشتند. همان روز بحوالی کوهی، که جمعی از آن طایفه سنگری ساخته و پای قرار استوار کرده بودند، وارد گشته، جمعی از اکراد و افاغنه را بتنبیه و دفع ایشان مأمور فرمودند. آن طایفه بمتانت مکان مغرور گشته و بمدافعه پیش آمده، مغلوب و مقهور شدند. شب از آن موضع بسنگر لیروک، که قلعه و سقناق بزرگ ایشان بود شتافته، از آنجا جمعیت خود را برگرفته، از آب لیروک، که به دزفول جریان دارد، عبور کرده پل را شکستند. چون جمعی از لشکر منصور مأمور بودند که از راه هزار چم از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل پردازند، مأمورین اگرچه در وقتی که آن طایفه از آب گذاشته بودند بسروقت ایشان رسیدند، اما باز بمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسر درآوردند. روز دیگر کوبه مسعود وارد سرپل گشته، فرمان پذیران باشاره آن حضرت بساختن پل پرداخته، موکب اقدس عبور و فراز کوه عار پناه «۱» ۱۰۸۵ مقرر جنود منصور گردید. در آنجا عساکر فیروزی قرین را منشعب ساخته، دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند.



مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه بخاک هلاک افکنده، بقدر سه هزار خانوار را بقید اسار گرفتار کردند. از آن مکان بمحل موسوم به داردره «۲» ۱۰۸۷ متوجه گشته، فوجی را بکوه بال «۳» ۱۰۸۶ آنجا گذاشته، و از آنجا بگذرگاه تلات ۱۰۸۸ توجه آوردند. در آن مکان فوجی را با قشون الوار مأمور بجبال سمت زندیه و ممیوند ۱۰۸۹ تا حدود لرستان ساخته، باز سالم و غانم صرف عنان بجانب کوه سالم فرمودند، و بسه منزل وارد محل گردبیشه ۱۰۹۰ شدند و بانتظام ضابطه مأمورین آن حدود پرداخته «۴»، ساحت بنوار را مطلع رایات

(۱) - در نسخه «ط»: «غارپناه»

(۲) - در نسخه «ب»، «و»: «دار دار»

(۳) - در نسخه «ب»، «و»: «کوه مالی».

(۴) - در نسخه «ح»: «و بانتظام و اتساق امور آن ناحیه پرداخته».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۳

ماهچه خورشید انور ساخته از آنجا بدو منزلی لمر «۱» ۱۰۹۱ وارد گردیدند.

از مؤیدات اقبال و حسن اتفاق اینکه: علیمرادی در سمت کوه کورکش «۲» ۱۰۹۲، که بالگای لرستان فیلی پیوسته است، در بیغوله کوهی پنهان گشته، چند تن از رفقاء او بطلب آب هرسو قطره‌زن و عرق‌ریز شتاب بودند، تا پبای آن کوه گذار و بجمعی از غازیان، که تشنه کام جستجوی او بودند، دچار گشته، و از طریق آنها او را با کوچ و عیال و جمع دیگر که با او بودند گرفته، بخدمت اقدس آوردند. پس فرمان قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته ۱۰۹۳، «۳» دو روز در صحرای هستی، بی دست و پا دست و پا میزد تا جان بقابض ارواح سپرد، و قلیلی از ایشان، که در زوایای کوه ازین خطاکاری سر بسنگ میزدند، بالتماس و استدعای رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلد بقلاده جان‌سپاری بودند، مورد عفو خدیو دارا احتشام شده و بدستور با سایر طوائف خود مأمور بسکنای جام گشتند. یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری مسیر اشهب خورشید خرام خدیو گردون سریر گردیده، از آنجا وارد سرچشمه زاینده‌رود شده باردوی مسعود پیوستند، و بعدا از آنجا رایات نصرت آیات بجانب اصفهان نهضت فرموده، در نهم جمادی الاخر خاک اصفهان بتأثیر قدوم اشرف اقدس سرمه دیده مهر و ماه گردید.

### در بیان توجه افواج قاهره بصوب بلوچستان و نهضت موکب فیروزی شعار بجانب دارالقرار قندهار.

چون مدتی بود که تنبیه و تأدیب سرکشان بلوچستان مطمح نظر

(۱) - در نسخه «ب» «و»: «للمر»، نسخه «ح»: «لر»

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «کورکنش»

(۳) - نسخه «ط» عبارت: «علیمرادی با حال نامرادی دو روز ...» را در اینجا اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۴

انور میبود. پیر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و اسلمش «۱» خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسررداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند. «۲» در هفدهم شهر رجب از اصفهان حرکت فرموده، از راه ابرقو و کرمان و بیابان کرک ۱۰۹۴ لوای کشورستانی بجانب قندهار افراختند. در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو، حاکم باب‌الابواب دربند، را بسبب سانحه قتل مهدیخان بیگلربیگی شیروان مقیدا بدربار فلک اقتدار آورده و او بازاء سزای عمل بیاسا رسید.



توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه: در حینی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سرچشمه زاینده‌رود گردید، بعرض رسید: مهدیخان که برای انتظام بعضی امور به دربند رفته بود. مراد سلطان استاجلو، که در آن اوان بحکومت دربند سرافرازی داشت، بنابر سابقه نقاری که فیما بین او و مهدیخان بود، امر بیمایه‌ای را دست‌آویز فساد ساخته، مردم آن ولایت را،\* که بسبب مجاورت لگژیّه بهره‌درایی و بادپیمائی معتاد بودند\* «۳» تحریک بشورش کرده، مهدیخان را بقتل رسانیدند. صدور این حرکت از اهالی دربند دامن‌زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته، سردار بیک قرقلوی قورچی‌باشی جلو ظفریشرو «۴» را بایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام‌کین روانه، و حکومت دربند را به نجف سلطان قراچورلو عنایت، و مقرر فرمودند که سردار بیک مرتکبین را بدست آورده، تأدیب و گوشمال کامل داده، نجف سلطان را متمکن سازد. در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد

(۱)- در نسخه «ب» و «و»: «اسلمس» آمده.

(۲)- نسخه «ح» و «ط» «عبارت خود آن حضرت» را در اینجا اضافه دارد.

(۳)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴)- در نسخه «ط»: «لشکر فیروزی‌اثر»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۵

درگاه معلی شده معروض سده سینه والا ساخته که بعد از آنکه پیمانان عمر مهدیخان در دست اهالی دربند پر گشت، آنها که ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و عزم بودند، از مستی و غفلت هشیار گشته، دانسته بودند که عاقبت کاسه این باده در سر ایشان خواهد شکست، و احتساب شحنه بازخواست خدیو جهان دست مراد ایشان را برقفا خواهد بست، لهذا فرار کرده به احمد اوسمی قیتاق توسل جسته «۱» بعضی هم گریخته بارک قلعه دربند تحصن جستند. جمعی از اهل دربند که درین امر سر از رفاقت ایشان چیده بودند ایشان را از ارک به نارین قلعه عدم فرستاده، و مراد سلطان را که سرمایه فساد بود گرفته، دربند آوردند. فرمان همایون خطاب به اوسمی مزبور از موقف اعلی عزّ صدور یافت تا جمعی را که باو توسل جسته بودند مقید ساختند نزد سردار بیک روانه نماید. اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده، سردار بیک، ایشان را با بقیه اشرار، که کوچه گرد شهرستان فساد بودند، بر سر بازار سیاست از پا درآویخته، اجسادشان را طعمه کلاب ساخته «۲» و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کوچانیده بقلعه جدید شیروان آورده سکنی داده، طایفه صور ۱۰۹۵ را از شیروان بجای آن طایفه کوچانیده و برده در قلعه دربند ساکن، و نجف سلطان را در امر حکومت تمکن داده و مراد سلطان را مقیداً بدربار سپهر اقتدار فرستاده، که مشار الیه در روز ورود به تیغ تیز سر بر آستان تسلیم گذاشت. بعد از ورود کوکبه گیتی‌ستان به سیستان حرم محترم و آغروق و بنه را بسرکردگی اماموردی بیک قرقلو، که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات خاصه سرافرازی داشت، با جمعی از تفنگچیان فیروزی انتساب در سیستان گذاشته، در دوم شهر شوال بفیروزی و اقبال از سیستان رایت‌افراز لوای همایون فال گشته، از راه دلخک و دلارام روانه، در هیجدهم ماه مزبور خارج قلعه گرشک را مضرب خیام سپهر احتشام

(۱)- در نسخه «ح»: «پناه آورده»

(۲)- در نسخه «ط»: «اجسادشان را خوراک مرغان هوایی کرده.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۶

ساختند. افاغنه آن مکان از در قلعه‌داری درآمده، توپچیان فرنگی‌نژاد آتش دست باشاره همایون توپهای کوه‌توان را باطراف قلعه

کشیده «۱»، رعد آوا «۲» و صاعقه بار ساخته، و زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند.

قلعگیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته، قلعه را سپردند. از آنجا کلبعلی خان افشار، ولد بابا علی بیگ، بسرداری هزاره‌جات ۱۰۹۶ و زمین داور مأمور، و جمعی از لشکریان را نیز بتسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه، و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده، چون بسبب موسم زمستان صحرا خالی از علف و همگی غلات را حسین بقلعه قندهار کشیده و تتمه را با آتش تلف کرده بود، لهذا از کوشک نخود «۳» ۱۰۹۷ عازم شاه مسعود «۴» ۱۰۹۸ گشتند و دواب اهل اردو را مقرر فرمودند که رفته از هزارجات غله حمل و نقل لشکر فیروزی اثر نمایند تا شاید باین تقریب حسین جلوه گر میدان جلادت گشته، از قلعه بمیدان آید.

ده دوازده روز آن مکان مقرر کوکبه عز و شان گردید. از آنجا کنار ارغنداب ۱۰۹۹ محاذی مزار بابا ولی ۱۱۰۰ مضرب خیام دلیران عرصه یلی شد. در آن شب حسین با فوجی گزین، شبرنگ جلادت را بعزم شیخون زین کرده، از گذرگاه آب بتیزدستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفرشعار آمد و در حوالی اردوی ظفر اثر شورش و هجوم در انداخت. طلایه داران خنجر گذار، که مانند مژگان از عین بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان بر کف، صف بر صف پیوسته و بسان دیده انجم و اختر طرفه العین از نگهبانی نظر نبسته بودند، بایشان در آویخته، جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه خائف و

(۱) - در نسخه «ح»: «توپچیان فرنگی نژاد توپهای کوه توان را باطراف»

(۲) - در نسخه «ط»: «پر صدا ساختند.»

(۳) - در نسخه «ب»، «و»: «کرشک نخود.»

(۴) - در نسخه «و»: «شاه مقصود»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۷

خاسر بجانب قندهار فرار کردند. اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی هایهوی بلند شد، اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کار برداشت، معلوم شد که حسین بود و بقصد شیخون آمده بود. پس رایات نصرت آیات از آن مکان در اهتزاز آمده، چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت، سرور گردن فراز بلند اختر اشهب گردون خرام را در لجه سعی شناور ساخته، براهنمایی حدس و فراست از برابر قریه کوکران ۱۱۰۱، دو فرسخی قلعه قندهار، گذر پیدا کرده، آن لشکر انجم حساب را با بنه و آغروق سالما از آب گذرانیده، از سمت کوهی که یک جانب قلعه بر فراز آن واقع است آغاز عبور کرده، اگرچه توپ قلعه بر تیپ میرسید، اما خدیو ثریاجناب رعد و برق توپها را صدای ذباب ۱۱۰۲ انگاشته بدون اینکه چینی در جبین فوج خونخوار و یا موجی در آن بحر جهان آشوب زخار ظاهر شود، در کمال شوکت و وقار گذشته، در سمت شرقی قلعه بافراشتن بارگاه عز و شان پایه زمین را باسما رسانیدند.

**در بیان وقایع نیلان نیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه هجری.**

**اشاره**

شب پنجشنبه نوزدهم ذیقعده الحرام، بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه داور خاور مقام شرقی انتساب اعنی آفتاب عالمتاب بر تخت زمرد فام فلک قرار گرفت و جنود قوای ربیعی بمحاصره دار القرار چمن و احاطه قلعه گلشن پرداختند. ازمنه و ساعات بهمن و دی را نوبت بست رسیده،\* افواج سبک روح نسیم فروردین فاتح قلات ۱۱۰۳ غنچه و قیتول ۱۱۰۴ شکوفه گشته\* «۱» عرصه جهان را از

هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ۱۱۰۵ ساختند. بحکم خدیو زمین داور مجلس خلدآیین برای جشن نوروزی در کمال فیروزی تزیین یافته، آن بزم ارم‌نشان از طبقه‌های زر سرخ و سفید\* گلزار مشحون بلاله عباسی

(۱) - در نسخه «ح»، «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۸

گشته\* «۱»، سران و سرکردگان لشکر از جامه‌خانه همت سرشار بخلعت‌های گرانبه‌ار آراسته‌پیکر گشتند. روز دیگر فتحعلی خان افشار را، که بچرخچی‌باشی‌گری لشکر فیروزی‌شعار سرافرازی داشت، با فوجی از چابکسوران بتاخت قلات مأمور ساختند. شب سوم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان خبردار گشته، هنگام شام سیدال را با چهار هزار نفر از دلاوران نامی افغان بتعاقب ایشان روانه کرده است.

خدیو بیمهال فی الفور پای فلک‌فرسا را بحلقه چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران خونخوار عازم ایلغار گشته «۲»، از شهر صفا عبور کردند.

### [نبرد فتحلیخان با سیدال]

از اتفاقات امور اینکه: فتحعلی خان تاخت کاملی کرده بی‌پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول ۱۱۰۶، در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز بتعاقب وارد، و چون غازیان را از اندیشه حزم عاری و خواب غفلت را در چشم ایشان طاری دید، بقصد اینکه علی الغفله بر سر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد، در کمین کین بخودسازی پرداخته، مقارن آن رایات ظفر آیات آشکار گشته، افاغنه آهنگ فرار کردند. دلیران بتعاقب ایشان مراکب خاک‌نورد آتشین سم را باد رفتار، و بسیاری از آن گروه را عرضه تیغ آبدار ساختند. جمعی از افاغنه را بدامنه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده، تحصن اختیار نمودند. خدیو نامدار مظفر و کامگار عطف عنان بمقر اقتدار کرده اسیر مزبور که این خبر را آورده و موسوم به رسول بود دامن آمالش را لبریز نقود حصول فرمودند.

در هشتم ذیحجه الحرام از مکان مزبور تحریک لوای منصور نموده در مکانی موسوم به سرخه‌شیر ۱۱۰۷ که بالفعل به نادرآباد اشتها دارد، شادروان عزّ و

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

(۲) - در نسخه «ح»: «جمعی از دلیران عازم پیکار شده.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۸۹

شأن را باوج آسمان افراختند. در آن مکان نزهت‌بنیان بمعماری رأی رزین و مهندسی طبع سعادت‌قرین، قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چارسوق و آب‌انبار و حمامات و مساجد و رباطات و قهوه‌خانه طرح انداخته، آب تورنک ۱۱۰۹ را، که در لطافت آبروی کوثر و تسنیم ۱۱۰۸ بود «۱»، در آن جاری ساختند. بنایان چابک‌دست، که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده و در معسکر فیروزی‌اثر حاضر بودند، دست و بازوی اهتمام یازیده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام بهم‌رسیده، و صورت اتمام ابنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین سخت انجام یافت. و شهر معموره خلد تمثال\* که سواد آن طعنه بر غزه بیضای شهر شوال میزد،\* «۲» بعرضه ظهور آمده، مانند ماه نو بخوبی طاق انگشت نمای آفاق گشت و به نادرآباد موسوم گردید. در هیجدهم ماه مزبور اشرف سلطان غلیجایی، که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلیجایی پیدران او اختصاص

داشت از قلعه فرار و جبهه‌سای دربار سپهر اقتدار گشته، منظور نظر عنایت شده متعاقب آن معروض سده سنیه والا گردید که فوجی از غلیجایی بعزم دستبرد بکنار ارغنداب برآمده‌اند. فوجی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته، طومار حیات بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار بآب مالیدند.

چون چند روز میدان بایشان داده شده بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند، بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده، بسپرداری متانت حصار بخودداری پرداختند. پس همت والا بمحاصره قلعه قندهار مقصور گشته، در اطراف آن قلعه سپهرمانند بفاصله ربع فرسخ قلعه‌جات محکم، که دایره محیط تمام قلعه‌جات شش و هفت فرسخ میشد، ترتیب دادند و بهر قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج تفنگچی بحراست «۳» معین گشت. ثانی الحال چون

(۱) - در نسخه «ح»: «که در گوارایی آبرو کوثر می‌ریخت.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح»: «بمحافظة»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۰

پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها می‌گذشتند، مابین هر برجی دو برج دیگر بنا شد و راه را بکلی بر قلعگیان مسدود ساختند.

هریک از ایشان که بتحصیل دانه غله مانند دانه سر بر می‌آوردند، مستحفظان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از پا در می‌آوردند. در سوّم ماه محرّم الحرام سال هزار و صد و پنجاه هجری عریضه‌ای از سرکردگان، که مأمور بتسخیر قلعه بست بودند، رسید که توپ و خمپاره بقلعه بسته و افاغنه از در استیمان درآمده، قلعه را سپرده‌اند. از موقف «۱» اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته، لشکر فیروزی اثر افاغنه را برگرفته وارد دربار سپهر اقتدار شوند. چون در حینی که بتعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کوبه منصور واقع میشد، از آنجا «۲» که توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بودند، بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد بتسخیر شهر صفا تعیین گشتند. و در چهارم ماه مزبور معروض رأی واقفان عتبه علیا شد که مأمورین شهر صفا نیز توپهای کوه‌توان و خمپاره‌های آتش‌فشان را برق خرمن جان قلعگیان ساخته، در عرض یکروز قلعه را مسخّر، و افاغنه آنجا را اسیر و فرمانبر ساخته‌اند. جمعی از دلیران بمحافظت قلعه مذکور، و بقیّه لشکر بانصراف اردوی همایون مأمور شدند. در آخر ماه مزبور حرم محترم و بنه و آغروق، که در ماه شوال از موکب نصرت‌اشتمال جدا مانده و چندی در سیستان بوده و از آنجا آمده در فراه توقّف داشتند، بحکم اقدس وارد اردوی معلی شدند. چون سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده و از دمدمه دلیران ظفرشعار فرار و در قلات تحصن اختیار کرده و با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات میبود، فوجی از بهادران عرصه و غا را بسرکردگی «۳» اماموردی بیک قرقلو بتسخیر قلعه مزبوره مأمور ساخته،

(۱) - در نسخه «ح» و «ط»: «حضرت»

(۲) - در نسخه «ط»: «چون»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت چنین است: «حضرت ظلّ اللهی جمعی از لشکریان منصور را بسرکردگی.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۱

اماموردی بیک بعد از چند روز یورش برده، برجی را که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف، ولی افاغنه در ارک تحصن جسته مدت دو ماه بخودداری پرداختند.

بعدا چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا در نمی آورد، از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند. اماموردی بیک باشاره اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده و محمد ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان، که در آنجا بودند، باردوی معلی فرستاد.

چون سیدال بنهجی که در تلو صادرات احوال اصفهان و هرات ذکر یافت مرد فسادپیشه و هنگامه طلب بود باشاره والا دیده کج بین او را از حدقه برآورده ولی بصیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند.

### در بیان احوال بلوچستان و مال کار سرداران و سرکردگان آنجا.

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و اسلمش خان را بسرداری بلوچستان تعیین، و با توپخانه و استعداد موفور بتنبیه اشرار مأمور ساختند، بعد از آنکه ساحت قندهار مقرّ اردوی عزّ و اقتدار گردید، محمد علی بیک ساریولیلو، نائب ایشیک آغاسی باشی، را در نهم ذیحجه الحرام با جمعی بتنبیه شیر خان بلوچ و بلوچیه شورابک ۱۱۱۰، که در مقام شورانگیزی بودند، روانه فرمودند، و در دو فرسخی شورابک طایفه بلوچ از وارد شدن لشکر منصور مطلع، جمعیت کرده به عساکر فیروزی مآثر محاربه و آغاز ستیز و آویز کردند. هشتصد «۱» نفر از ایشان عرضه شمشیر تیز شده، و استر و اشتر بسیار بحیطه ضبط و کسب درآمد. بعد از استیصال آن گروه چون طایفه شیر خان که در حوالی خاکی «۲» ۱۱۱۱ سکنی داشتند بروباهازی در آن نواحی گاو تازی می کردند شیر شکاران را بتنبیه ایشان ایلغار، و حوالی فجر در هنگامی که

(۱) - در نسخه «ب» و «و»: «هفتصد»

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «جاکی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۲

چرخ پلنگ خو هنوز دم گرگ از کنار افق بیرون و اظهار نکرده و شیر خان ۱۱۱۲ در گوش فیل خواب خرگوشی کرده بود، پیاپی جلادت بر سر ایشان ریخته، فوجی از ایشان را با شیر خان سر کرده آن جماعت از پا درآورده، تمامی مساکن و اماکن ایشان را بعرض نهب و اسر درآوردند. حکم والا- بعزّ نفاذ پیوست که محمد علی بیک با مأمورین رفته، در جالق ۱۱۱۴ و خاران ۱۱۱۳ بسرداران بلوچستان ملحق شود و بعد از آنکه انجام کار آنجا شد، عازم شورابک و بتسخیر قلعه جات آن نواحی پردازد. در سوّم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری امیر محبت خان و امیر امتیاز خان ولدان عبد الله خان، که حقیقت اخلاص ورزی های او نسبت باین دولت ابدپیوند سابقا نگاشته کلک اجمال شد، وارد دربار سپهمدار شده و بخلاص و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته، مجدداً امیر محبت خان بر تبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافته و حکومت شورابک به مهرباب سلطان نامی، که بقدمت خدمت «۱» اّتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مأمور گشته که بمحافظت قلعه و ضبط غلّات فوشنج پردازد، و دو هزار نفر از فرقه کاکری و ترنی «۲» ۱۱۱۵ که جمعیت کرده قلعه فوشنج را محصور نموده بودند، چون از این طرف نیز فوجی بمعاونت مهرباب سلطان برای رفع اشرار مأمور گشت، جماعت اشرار راه فرار پیمودند. اگرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه جالق را، که بمتانت حصار اشتهار داشت، یورش برده بحوزه تصرف درآوردند. اما چون پیر محمد خان سردار بزرگ مرد کم عقل و زیاده سر و شخص وجودش بناسازی و ستیزه رایبی مخمّر بود، بمحض لجاج از اسلمش خان جدا گشته بر سر خاران نرفته غازیان را بدشت و کریوه پر مهالک در خطر انداخته، و جمعی از لشکریانش را بتشنگی و بی آذوقگی تلف و دواب و اسباب ایشانرا برطرف ساخته بود.

(۱) - در نسخه «ط»: «بندگی و نوکری»

(۲) - در نسخه «ب»: «تزیینی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۳

لهذا فتحعلی خان چرخچی باشی و محمد علی بیگ قرقلو نایب ایشیک آغاسی باشی، بحکم والا بچاپاری رفته، پیر محمد خان را گردن زده، سر او را با قشون‌های مزبور بدر گاه معلی آوردند.

### در بیان تسخیر ام البلاد بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره بسلیخ

سابقاً صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامگار رضا قلی میرزا از موقف اعلی مأمور تنبیه علی مردانخان حاکم اندخود، که در دادن کوچ عزیز قلی بیگ دادخواه و باقی افشاریه آنجا از باب امتناع درآمده بود، گردید. بعد از آنکه ساحت قندهار مقرّ الویه نصرت شعار شد، شهزاده نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام اسباب سفر خیر بنیاد کرده، از راه بادغیس و ماروچاق متوجه اندخود گشت «۱». چون ولایت اندخود معظم ولایت بلخ بود و بسکنای ایل افشار اختصاص داشت، بورود کوکبه مسعود شاهزاده بدو سه منزلی بلخ، افشاریه آنجا علی مردانخان حاکم خود را گرفته و دست آویز خود ساخته، باستقبال موکب شاهزاده شتافته، کلید قلعه را بدو سپردند. سکنه شبورغان نیز چون طایفه جلایر بودند، در عالم ایلیت از باب اطاعت درآمده و رسم انقیاد بجا آوردند «۲». شهزاده بعد از انتظام امور آن دو ولایت علی مردانخان را با چند نفر از رؤسای آن طایفه روانه دربار معلی ساخته، خود متوجه آغچه ۱۱۱۶ شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بجا آوردند. «۳» در غزه ربیع الاول بنه و آغروق را با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته، خود در سه فرسخی نزول و صبح روز سوّم که خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد، با کوکبه و احتشام و استعداد تمام رایت توجّه بجانب بلخ افراشت. طلیعه سید ابو الحسن خان والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر از میان باغات ظاهر گشته، چون جمعیت مشار الیه موفور و نه‌های عمیق در سر راه مانع عبور بود، شاهزاده سپاه منصور را دسته‌بدسته

(۱) - در نسخه «ح»: «به اندخود رفت.»

(۲) - در نسخه «ط»:

«رسم اطاعت بجا آوردند.»

(۳) - نسخه «ط» کلمه شاهزاده اضافه را دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۴

پیاده کرده، در آن نه‌های شکسته و باغات متراکم بستیز و آویز مشغول ساخت.

مخالفین پس از آن روی برتافته بیالای بروج و حصار درآمده بمدافعه پرداختند.

دلیران سپر جلادت بر سر کشیده، قدم بر فراز حصار گذاشته، دست بتیغ خصم‌افکنی یازیده، بسیاری را از شهر بند هستی دور و غازیان دروازه را تصرّف کردند «۱». ابو الحسن خان و رؤسای بلخ بارک تحصن جسته، بخودداری پرداختند. ازین طرف نیز فرمان‌پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره‌ها را بارک بسته، سه شبانروز رخنه‌افکن بنیاد حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه ارک میبوندند، تا اینکه قلعه‌گیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته، از در عجز درآمدند و تمامی اهالی با قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه‌سای دربار شاهزاده والاتبار گشته، قرین عفو و بخشایش و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج و بلوک بلوک بموکب شاهزاده پیوسته، مشمول نوازش «۲» گردیدند. و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بچپاول و تاخت سقناق مأمور گشته بودند، اکثر محال را عرضه نهب و اسر ساخته حصار شادمان ۱۱۱۷ و قلعه مور

۱۱۱۸ را بتصرف درآوردند، و اهالی قندوز ۱۱۱۹، که در بیست و پنج فرسخی بلخ واقع است، تا حدود بدخشان ۱۱۲۰ از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه درصدد انقیاد درآمده، آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید. در روز هفتم ربیع الثانی آن سال همایون فال چپار از جانب شاهزاده کامگار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت. اگرچه شاهزاده خلع و اسبانی که چنان سردار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت، لکن در ازاء این فتح نمایان دوالف و چهل هزار نادری، که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد، با سیصد دست خلعت و چند راس اسب با زین و یراق طلا مکمل بجواهرات گران بها، بنزد شاهزاده عالی گوهر ارسال داشتند که فراخور خدمت بهریک از

(۱) - در نسخه «ح»: «دروازه را بدست آوردند.»

(۲) - در نسخه «ط»: «عفو خطاپوش آن شاهزاده»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۵

سران و سرکردگان سپاه عطا نماید. اما در باب عبور از آب آمویه امری از موقف فرمان صادر نگشته مقرر گردید که اوضاع بلخ را منظم و آذوقه وافر سرانجام کرده، تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید.

شاهزاده بانتظار جواب نپرداخته، بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه عبور نموده از راه قرشی ۱۱۲۱ عازم بخارا گشت. از آن طرف نیز ابو الفیض خان شاه افراسیاب جاه بخارا از ایلبارس والی خوارزم استمداد، و چهل پنجاه هزار نفر اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید. هرچند تعداد لشکر نصرت اثر شاهزاده زیاده از ده دوازده هزار نفر نبود، اما بفحوای «السبل یخبر عن الاسد» شاهزاده عدت خصم را در برابر فوج نصرت اشتمال، مانند فوج غراب در جنب شهباز تیزچنگال دانسته، متهورانه بکوشش پرداخت. پادشاه بخارا مغلوب و جمع کثیر از لشکر او مقتول گشته، در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم بدون تلاش و رزم بسمت هزیمت عزیمت نمود «۱». پس شاهزاده بقصد تسخیر شلدوک «۲» ۱۱۲۲، که در نزدیک قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود، رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته، بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرضه شمشیر، و آن سرزمین را بحیثه تسخیر درآورد. لیکن بابا خان چاپوشلو، که از رؤسای لشکر و بیگلربیگی هرات بود، در اثنای یورش بضرر گلوله وداع هستی نمود. از اتفاقات در همان اوان که از کار قرشی فراغت روی داده بود، شخصی از اشقیاء و فتنه جویان اوزبک که از جوی روان دست طمع شسته «۳»، خود را دفعه به عزیز قلی بیگ دادخواه رسانیده، او را بزخم کاری از پا درآورد. حاضران نیز فی الفور در او درآویخته، او را همانجا پاره پاره و بتیغ خونخواره از دیار هستی

(۱) - در نسخ «ح» و «ط»: «عقب نشست.»

(۲) - در نسخه «ط»: «شلاوک»

(۳) - در نسخه «ح»: «شخصی از اشقیاء که دست از جان شسته.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۶

آواره کردند «۱». چون این خبر بعرض آقای دادخواه اعنی خدیو دادگر رسید، فرمان همایون خطاب بشاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عزّ صدور یافت، مشعر بر اینکه چون آن سلطنت مآب سلیل سلسله سلطنت چنگیز خان و دوحه خاندان ترکمان می‌باشند، مقرر فرمودند که شاهزاده بکار بخارا نپرداخته و از آنجا که در عالم ایلی تمکن آن والا جاه بر اورنگ سلطنت موروثی، منظور نظر اقدس میباشد، چند نفر از رؤسای آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهراقتدار سازند. و نیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور عزّت را برای شاه والا جاه ارسال داشته، خود معاودت به بلخ نموده بانتظام و اتّساق



امور آن مملکت پردازد، و هرگاه اهالی توران راه فرمان باقدام امتثال پیمودند فیها المراد، و الّا بتأیید الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند یافت. پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از آب آمویه ۱۱۲۳ عبور «ط»، و ساحت بلخ را مقرّ کوکبه منصور ساخت.

امّا حقیقت حال زمین داور اینکه در حین ورود کوکبه مسعود به گرشک، سرداری زمین داور و هزارجات به کلبعلی بیک کوسه احمدلو عنایت گشته، او را با توپخانه و استعداد تمام روانه ساختند. مشار الیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کاری نداشت، و در آخر کار بنای یورش گذاشته، بعضی از افغانه نفاق اندیش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب داشته، بایشان مهّده و معهود نموده بود که رفته افغانه‌ای را که مستحفظ بروج‌اند با خود همداستان سازند که در حین یورش بروج دروازه را بدست دهند. آن جماعت باین بهانه رفته قلعه‌گیان را خیردار و همگی را در وقت آماده کار ساختند. بعد از آنکه غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه‌گیری دامن جلادت بر میان

(۱) - در نسخه «ط»: «او را همانجا پاره‌پاره و از دیار هستی آواره کردند.»

(۲) - در نسخه «ح»: «گذر.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۷

زده و سپر بی‌باکی را بر روی کشیده با اقدام تهوّر بجانب قلعه دویدند، هریک خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیده، تدبیر را مخالف تقدیر یافته، جمعی کثیر از قشون و چریک لگژیّه فراه از آن حرکت بی‌هنگام بقتل رسیدند، لهذا سردار را در ازاء این سوء حزم و قصور عزم معزول و بدرگاه معلی طلب فرموده برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تأدیب راه، که حکم چوب چینی ۱۱۲۴ داشت، موافق مزاج او یافته، بر او جاری ساختند - هریک از چاکران را سر بر فلک رسیده بود اما او را پا بفلک رسید - الحاصل دیوانقلی بیک افشار علمدارباشی را باتفاق بیک سلطان میش مست توپچی‌باشی بآن خدمت نامزد و باسباب نقب‌کندن و آلات یورش بردن روانه ساختند. مأمورین از روی جدّ و جهد بکندن نقب و بردن سیبه پرداخته و در دهم شهر شوال آن سال خجسته مآل ندا خان افغان، که از جانب حسین بحکومت زمین داور منسوب بود، ندای امان بگوش غازیان رسانیده، ولد خود را بعزم استیمان پایه سریر فلک‌بنیان فرستاده، قلعه را تسلیم سرکردگان نموده، بموجب حکم همایون با افغانه‌ی که مستحفظان آن حصار بودند، باتفاق یاری بیک سلطان بدرگاه معلی شتافت، و از جان و مال بخشش یافت. «۱» چون افغانه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه‌داری می‌کوشیدند، و بکثرت آذوقه\* و عدّت خود\* «۲» و متانت مکان مستظهر گشته، پشت بدیوار اطمینان داده، در پناه حصار قلعه‌داری تحصن داشتند، مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت. در نهم شهر شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافته، اوّلاً جمعی از سربازان معارک جلادت بتسخیر برجهای خارج قلعه پرداخته و آنها را در حیظه تصرف درآوردند که از آنجمله برج عظیمی بود، که بر فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افغانه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند، آن را

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بعد از «شتافت» چنین است: «و موقف آن سرور را نجاتگاه خود یافت.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۸

بتأیید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده گرفتار ساختند و بعد از آن بتسخیر برج سنگین پرداخته و آن برج را، که در سمت شمالی قلعه در جانب چهل زینه ۱۱۲۵ در قلّه کوهی بسیار بلند واقع است و بقلعه قندهار اشراف دارد، دلیران بحکم همایون دامن جلادت بمیان زده، پیاوردی عزم بلند آن را با چهارده برج دیگر، که از بروج فلک‌افزون و در فراز آن کوه سپهر نمون



طعن‌زن چرخ نیلگون بود و سیصد نفر از افغانه قدرانداز بمحافظت آن اقدام داشتند، تصرف و بکمند اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند، و افغانه بروج تمامی بمعرض قتل و اسر درآمده، و خمپاره‌های ثعبان‌دهان و توپهای کوه‌توان، که گلوله‌های هر یک بوزن هفت و هشت من بود، از چنان راهی صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود، بهزار جرّ ثقیل بالا کشیده، بر قلعگیان و برج مشهور ببرج دده، که در جانب غربی قندهار واقع است، بستند. الحق عقل محال اندیش از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و تنگنای سرگردانی است، هر کس آن راه تنگ و فضا پرپیچ و خم، و آن کوه بلند آسمان توام را برای العین دیده باشد، بیقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی\* که عنقای فلک سیر وهم از تصور قاف قله‌اش پر میریزد،\* «۱» منوط بنفاذ امر پادشاهی، و چنین حکمی البته تالی حکم الهی خواهد بود. القصة از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعگیان مظهر فحوای صدق انتمای «وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» «۲» ساخته، پیکر هیولانی برج دده ۱۱۲۶ را از صورت جسمی انداختند. بعد از آنکه بنیان قرار برج دده تزلزل پذیرفت، چون جماعت بختیاری، که باستحفاظ آن سمت اقدام داشتند، مکرر داوطلب و مستدعی اذن یورش بودند، از طایفه مزبور و اکراد چشمگزرک،

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - سوره ۲، آیه ۲۳: «آنکه همی‌مش مردم باشد و سنگها.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۲۹۹

و افغان ابدالی از هر طرف سیصد نفر در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ذیقعد، بامر همایون مهتای کار گشته، هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند. چون افغانه پیش از وقت مطلع گشته مهتای دفاع بودند، قریب دویست نفر از داوطلبان مقتول و مجروح گشته، عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید. پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند.

### در ذکر وقایع یونتیل موافق سال فرخنده فال سعادت اشمال هزار و صد و پنجاه هجری

#### اشاره

هنگامی که شهرستانیان سیاه و سفید لیلی و ایام شهر ذیقعد را ماه طالع از غره سلخ پیوست نوروز کامرانی رسید. یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری، داور زرین افسر مهر برسم شبیخون عزم تسخیر دارالقرار جهان کرد و برج حمل در آمد. افواج سبک‌روح صبا و شمال بصاحب‌لوایی سروسهی و رایت‌افرازی بهار بچیره‌دستی چنار مهتای یورش گشته، بجانب دارالملک گلشن رو آوردند. نیلوفر با صولت و فرّ قدم بر فرار کنگره شاخ بلند گذاشت، و زنبق بر سر چهار برج حصار چمن، بیرق بنفش پرچم برافراخت. افغان غراب و کلاغ «۱» بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت، و ناله جغد و بوم از بوم چمن «۲» بصفیر تدری و سارک ۱۱۲۷ معاوضه شد.

طوطیان شکرخای که از شورانگیزی دی تلخ‌مذاق بودند، در قندهار شیرین بیانی شکرافشان شدند، و افواج زاغ و زغن، که در عرصه چمن مسکن گرفته بودند، وطن را نعیق غراب البین ۱۱۲۸ گفته، در حسرت آشیان مانند فاخته کوزوزان گشتند. چون خسرو گیتی‌ستان آفتاب جهانتاب هند ظلمت

(۱) - در نسخه «ح»: «نوی کریه کلاغ و غراب»

(۲) - در نسخه «ط»: «در دار المرز چمن»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۰

را مسخر و دار الخلافه جهان را بنور وجود خود منور ساخت. جنود هندی انجم و کواکب از مدارات بروج راه تواری گزیدند و ممالک بنک بهار نوروز و قلاع فتح و ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته،\* قلعه بهمن فتح و از دیوان قضا صوبه بهاء و بلاد سنبلی و حصار فیروزه سبزه بچاکری نفس نباتی مقرر و معین گردید\* «۱». فراشان با فر و شأن بافراختن بارگاه آسمان سا و نصب اورنگ عرش فرسا پرداخته و فلک اطلس در عرصه غربا «۲» ظاهر نموده، پایه زمین را بر آسمان افراختند، و مجلس آرایان محفل ارم‌نگار در کمال فرّ و زیب بنظم و ترتیب بزم نوروزی دست گشادند. رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار و عظمای کامگار از جامه‌خانه همت سرشار مانند زرّین کلاهان انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلا باف و البسه زرتاری بر و دوش آراسته، در حواشی آن محفل مینومثال فراخور رتبه و شأن نشستند و ایستادند.

گنجوران کامل عیار طبقه‌های اشرافی چون اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم نصرت‌قرین ساختند. بعد از غنچه‌گشایی باغ و گلزار نوبت قلعه‌گشایی اقبال ابدمدار گشته، در همانروز فیروز بتهیه اسباب یورش پرداختند. چون طایفه بختیاری در اول مرتبه داوطلب گشته کاری نساخته بودند، باز ایشان را باین امر مأمور و سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سربازان عرصه گیر و دار را انتخاب کرده، در شب دوّم ذی الحجّه خود همراه رفته، در اطراف قلعه در بیغوله‌های سنگ و زوایای کوه و خفایای جبال در کمین گذاشتند، و خود نیز آن شب را در برج چهل زینه در پناه کوه در جاییکه از نظر قلعه‌گیاگان مستور بود بانتظار طلیعه سلطان روز، که غیرت روز نوروز و رشک شب وصل مهوشان دلفروز بود، اختفاء گزیدند، تا هنگام ظهر آن روز، بدون اینکه قلعه‌گیاگان ادراک این معنی نمایند، در همان بیغوله توقّف فرمودند

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «خاکی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۱

در اول ظهر، که اعدای عصر دولت بی‌زوال را دم واپسین بود، نماز ظهر را ادا و استعانت از ایزد بیهمتا کرده، نخست از جانب برج دده سورن انداخته ۱۱۲۹ شورش یورش درافکندند. چون سبیه آن سمت بطایفه بختیاری متعلق بود آن گروه را بخت یاری کرده، قدم بر فراز سلّم مقصود گذاشته، برج را تصرف کردند. از آنجا بجانب برج مشهور به چاربرج هجوم آور گشته تا مستحفظان آنجا بخود پرداختند بیرق استیلاء در آن مکان افراختند. افاغنه سه مرتبه بهیأت مجموعی بجانب چاربرج متهاجم گشته، لازمه خیرگی بتقدیم رسانیدند، امّا چون فوج فوج از جزایر چیان و تفنگچیان آتش دم خنجرگذار مریخ‌صلاّت برسم کمک بدلیران قلعه گیر می‌رسیدند، آن طایفه بناچار از چیره‌دستی جنود قاهره سرکوب بلیغی یافته روی برتافتند.

بهادران نصرت‌قرین نیز که در کمین کین بودند، از اطراف زور آور شده «۱» بپایمردی تلاش از نردبانها، که ترتیب یافته بود، بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و بروج را کردند و قلعه بحیطه تسخیر درآمد. حسین باقلیلی از افاغنه\* فرصت جسته بعضی از زنان خود را برداشته\* «۲» به قیتول، که در جانب جنوبی قلعه در فراز کوه واقع بود، گریخت، و بقیه آن طائفه ذکور و اناثا عرضه شمشیر و اسیر کمند تقدیر گشتند. باشاره والا توپهایی که در بالای کوه و حصار قلعه بود بر قیتول بسته، از آن آوازهای رعدخروش انهدام اساس دولت و قصور قصر شوکت حسین را اخبار، و از خواب غفلتش خواهی نخواهی بیدار کردند. روز دیگر که شمع «۳» جهان‌افروز خورشید، از شبستان لیل بی‌حجاب از زیر پرده احتجاب برآمد. «۴» زینب نام خواهر بزرگ خود را، که عاقله او بود، با چند نفر از سرکردگان غلیجایی برسم ننوات، که باصطلاح افغان عبارت از دخیل بوده باشد، بخدمت اقدس فرستاده، فرمان امان از

(۱) - در نسخه «ح»: «بحمله پرداخته»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح»: «شمس»

(۴) - نسخه «ط» کلمه «حسین» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۲

موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرد. روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی رؤسای افغانه، آن منشور «۱» نجات را تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار کرده، در بارگاه زرین‌قباپی، که در خارج دروازه باباولی ۱۱۳۰ مخصوص نشیمن آن حضرت بذروه عیوق افراشته بودند، بشرف پابوسی سربلند و بنوید جان‌بخشی و مرحمت بهره‌مند گشته، و همت بحر خاصیت و الا نظر قبول بمال و غنائم قلعگیان، که از تعداد و اندیشه محاسبان بیرون بود، نیفکنده همگی آنها را بدلیران جانسپار عنایت و حسین را با اولاد و اقربا و بنی اعمام و مالی که مالک بودند، روانه مازندران و سکنای ایشان را در آن ولایت مقرر داشتند. چون ذوالفقار خان ابدالی با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده بقندهار رفته و حسین آنها را گرفته محبوس می‌داشت، در روز فتح قلعه، ایشان نیز از محبس نجات و بدار الامان حضرت ظلّ اللهی توسّل جستند. و بعد مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بمازندران، و از مالیات دیوانی معیشت بقدر کفاف در وجه هریک مقرر فرمودند. طائفه غلیجایی مشتمل بر دو گروه میباشند که یک گروه موسوم به هوتکی متعلق به حسین، و فرقه دیگر توخی منسوب به اشرف سلطان است. چون اشرف سلطان بنهجی که سبق ذکر یافت در احراز گوی سعادت سبقت بسته و در بدو ورود موکب والا به قندهار شرف‌اندوز خدمت خدیو کامگار شده بود. حکومت ایل توخی بعلاوه قلات باو تفویض و قلعه قندهار را، که قسمت غربی آن در فراز کوه لکه ۱۱۳۱ واقع و فی الحقیقه در نحوست اساس و تثلیث بنا لکه رخسار دیار و امصار «۲» بود، بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان، و همان نادرآباد را دارالملک و مقرّ برای تمکین اهالی آن ولایت ساختند. چون «۳» عهد کرده بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار

(۱) - در نسخه «ح»: «فرمان»

(۲) - در نسخه «ط»: «شهرها»

(۳) - نسخه «ح» عبارت «آن حضرت» را اضافه دارند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۳

قید اسار نسازند، امر والا بفکّ رقاب ۱۱۳۲ تمامی اسرای قلعه، و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافته، ایالت آن ولایت را به عبد العلی خان حاکم ابدالی، که سالک طریق اخلاص ورزی و خدمت سکالی بود، مرحمت، و بزمین داور و گرشک و بست نیز از رؤسای ابدالی حکام تعیین، و جمعی از جوانان کارآمد غلیجایی را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته ۱۱۳۳، نادرآباد و توابع را بسکنای ایل ابدالی، که در نیشابور و باقی ولایت خراسان توقف و توطن داشتند، اختصاص داده، مقرر داشتند که ابدالی کوچیده و آمده در آن مکان توقّف، و طائفه هوتکی غلیجایی رفته در امکنه ایشان سکنی نمایند.

آن جماعت را در بیست و چهارم ماه مزبور از ارغنداب گذرانیده، روانه مکان مقرر ساختند. و فتح‌نامه‌ها بتمامی اهالی ممالک محروسه بدین نهج عزّ اصدار یافت. صورت فتحنامه قندهار که بظهور الدوله ابراهیم خان قلمی شده است.

اعوذ بالله تعالی. فرمان همایون شد آنکه عالیجاه رفیع جایگاه اخویم محمد ابراهیم خان، سپهسالار عظیم الاقتدار آذربایجان و حاکم دار السلطنه تبریز که بالطاف گوناگون شاهی مغرور و مباهی ۱۱۳۴ بوده، بداند که لله الحمد از روزی که ابواب دارالقرار

این دولت نادره بکلید عنایات سبحانی بر روی روزگار نواب همایون ما گشاده شد، بهر طرف که سمند عزم خسروانه ما جلوه گر گشت اگر دریا بود صحرا آسا خاک در چشمش انباشتیم، و بهر جانب که صرصر همت شاهانه ما روی نمود اگر کوه بود چون کاه از پیش پا برداشتیم. و درین اوان فیروزی توأمان، که امتداد ایام محاصره قلعه قندهار بیکسال کامل رسید، اولاً بنابر امتثال امر شریف «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۱) افاغنه محصوره قندهار را بشاهراه اطاعت دعوت نمودیم. چون آن طایفه بمقتضای «وَأَطُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ» (۲) بمتانت بروج و استحکام قلعه، که سر رفعت بر چرخ ذات البروج میزد، مغرور،

(۱) - سوره ۱۶، آیه ۱۲۶: «بخوان براه پروردگار خود بدانش و اندرزی نیکو.»

(۲) - سوره ۵۹، آیه ۲: «و گمان داشتند که ایشان منع کننده ایشان است حصارهای آنها»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۴

و بنابر کثرت غله و ذخائر و عدت خود، که در جنب شیرشکاران حکم فوج ذباب و زربه ۱۱۳۵ غراب داشتند، دل بسته شر و شور برپا کرده (۱) و سر از وادی انقیاد و تسلیم دور کشیدند. همت گیتی گشای ما بتسخیر قلعه مقصور، و نخست فوجی از غازیان را مأمور بیورش و تسخیر برج سنگین و سایر بروجی که بر فراز کوه در جانب برج دده واقع بود ساخته، بعد از تصرف بروج مزبور توپ و خمپاره را بر خرمن هستی قلعه‌گیان «كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» (۲) آتش فشان ساخته، بفاصله پانزده روز از تصرف بروج مذکور، روز دوشنبه سیم شهر حال در اول ظهر، که اعداء عصر دولت بیزوال را دم واپسین بود، دلیران اژدر در و بهادران غضنفر فرّ را از اطراف کوه و قلعه مأمور بیورش نموده، چون توپهای قلعه کوب رخنه در بنیان برج مشهور به دده انداخته، محافظت آن سمت بجماعت بختیاری تعلق داشت، آن طایفه را بخت یاری و عون مددکاری و از سایر غازیان پیشدستی کرده برج دده را از تصرف قلعه‌گیان بیرون و بعون عنایت قادر ذو المنن و پیامردی تلاش و مردانگی هجوم آور گشته، دروازه‌های قلعه را مفتوح و کل قلعه قندهار ۱۱۳۶ را بتصرف در آوردند. چون خبر بهجت پرور موجب سرور هوی خواهان این دولت روزافزون خواهد شد، و پیوسته چشم براه وصول اخبار تازه و گوش بر آوازه فتوحات دلپذیر میباشند، لهذا عمده الاعیان صفی یار بیک افشار، یساول صحبت، را برای ابلاغ این مژده فرح بخش روانه فرمودیم. از وقوع اینگونه فتوحات نثار مژده لوق رسمی میباشد، و لیکن چون اهل هر ولایت مژده لوق این فتح را که عبارت از وجه مدد خرج سه ساله بوده باشد پیش از وقت بجان منت داشته داده‌اند، میباید بوصول رقم اشرف مبلغ دوازده تومان نقد و یکدست خلعت بحامل رقم از عین المال داده، و سوی آن وجه بعلت مژدگانی و نثار بمومی الیه

(۱) - نسخه «الف» عبارت «برپا کرده» را اضافه ندارد

(۲) - سوره ۲، آیه ۱۸: «یا چو باران از آسمان در او تاریکها باشد و رعد و برق می کند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۵

واحدی ندهند. حکم اشرف را سواد کرده بهمگی ولایات آذربایجان بفرستد که ایشان را در این فتح استحضار، و نقاره شادکامی را بنوازش در آورده از الطاف روزافزون الهی استبشار حاصل گردد و السلم.

**در بیان ورود ایلچیان پادشاه اسکندر جاه روم ۱۱۳۷ باتفاق سفرای این دولت ابدیونند:**

سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبد الباقي خان زنکنه باتفاق میرزا ابو القاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر، بهمراهی علی پاشا بسفارت روانه دولت عثمانی شده بودند. از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر

جاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبذول، و مصطفی پاشا والی موصل، که از وزراء معتبر آن دولت بود، باتفاق عبد الله افندی، که صدر اناطولی، و خلیل افندی، قاضی ادرنه، بایلچیگری تعیین، و بهمراهی سفراء این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته، از سمت کرمان مأمور بدربار فلک بنیان شدند. در نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و یک، که پنجاه روز از نوروز فیروز گذشته بود، سفراء دولتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز بار یافته حضور اقدس گشتند.\* اسبان کوه توان تازی نژاد مکمل با ساخت و زین مکمل و هدایای نفیسه\* «۱»، که پادشاه والاجاه ممالک روم به تهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود، از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی، و سفارشات زبانی کرده، و باعطاء کرک و سمور و اسب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده، زیاده بر معمول سلف مشمول عاطفت و احسان شدند «۲». چون در نامه پادشاه والاجاه روم در باب سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اذعان صریح نشده، در خصوص اختصاص رکنی از ارکان

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «زیاده مورد لطف قرار گرفتند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۶

اربعه، «۱» از سوابق ازمنه «۲» یکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن مؤدی بفساد می گردد، و رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن فتنه است، لذا خواهش کرده بودند که عذر دو ماده اولی متلقی بقبول گشته، مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر ساله حجاج را بکعبه مقصود رساند.

حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف اشرف پذیرفتند بشرطی که محافظین بغداد آن راه را آباد و مایحتاج را هر ساله حاضر و آماده سازند، و ایلچی را با افندیان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را با ایشان گفتگو، و بوجوه شرعی اقامه دلیل و براهین کرده، از نقد و جنس و فواخر اسباب اضافه بر آنچه در سوائف زمان بایلچیان روم عطا میشد، بایشان مرحمت و چون مقدمه تخمیس مذهب و تعیین رکن بمعاذیر شرعی و محاذیر ملکیه محول و موکول شده بود، و رکن اعظم بنیان مصالحه بود، لهذا برای مذاکره آنها علیمردانخان بیگلر- بیگی لرستان فیلی را بسفارت تعیین و رفیق مصطفی پاشا و افندیان نموده، در غزه ماه صفر رخصت نهضت ارزانی و روانه دربار حشمت مدار عثمانی فرمودند.

### گفتار در بیان توجه موبک منصور بجانب هندوستان ۱۱۳۸ و غزنین و کابل بتوفیق خالق جزء و کل:

قبل برین بنهجی که گزارش یافت، علیمردانخان شاملو را روانه هندوستان، و با علیحضرت پادشاه والاجاه اعلام کرده بودند که چون تنبیه افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند. پادشاه والاجاه در جواب نوشته بودند «۳» که درین خصوص بصوبه داران ۱۱۳۹ تأکید و خزانه و فوجی از سپاه ارسال گردید که

(۱) - نسخه «ح» عبارت «نوشته بودند چون» را اضافه دارد.

(۲) - نسخه «ح» کلمه «سر مذهبی» را اضافه دارد

(۳) - در نسخه «ح»: «پادشاه جواب دادند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۷

در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند. بعد از مراجعت علیمردانخان برای تجدید و یادآوری، محمد علیخان قولر آغاسی ولد اصلانخان را، که عمده امرای ایران بود، بسفارت مأمور، و پادشاه همایون جاه جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند. در اوائل

کار قندهار که افاغنه آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند، فوجی از غازیان برای تسدید راه، و تنبیه آن طایفه بجانب قلات مأمور گشتند. امّا تأکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم، که فیما بین هند و ایران تحقّق دارد، از حد مملکت تجاوز نکرده، سامان محبت را از دست انداز جنود فتن محفوظ، و مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابدپیوند را مرعی و ملحوظ دارند. و سرکردگان لشکر منصور منزل کمانک ۱۱۴۰، چارفرسخی آن مملکت، را تا منتهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا به اولنگ مرغه ۱۱۴۱ چپاول انداخته قریب هزار نفر از جماعت غلیجایی را، که در آن نواحی بودند، معروض تیغ هلاک ساختند. مال و اسیر «۱» بسیار از ایشان بدست آورده، تتمه «۲» بسمت غزنین و کابل فرار نمودند.

در خلال این حال معلوم گردید که از دولت علیّه گورکانیه کسی بسر راه مأمور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست، غازیان بنا بر اینکه مأذون از خدمت اقدس نبودند که از مقام مقرّر قدم فروتر گذارند، در آنجا مکث و چگونگی را بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیدند. بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار خلف وعده تعیین، و در پانزدهم محرم الحرام سال قبل بعزم چپاری از راه سند روانه هندوستان فرمودند و ضمناً اشارتی در باب کابل و غزنین بکار رفت. اما امر مؤکد بصدور پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده، زود جواب بخاقان بحر و بر و هفت کشور رسانند. محمد خان وارد هند و ابلاغ پیام همایون

(۱) - در نسخه «ج»، «ح»: «استر»

(۲) - در نسخه «ط»: «بقیه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۸

کرد. پادشاه والاجاه هند در جواب تغافل، و از مرخص ساختن ایلچی تجاها نموده، او را رخصت انصراف ندادند. چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد، در اوایل محرم هزار و صد و پنجاه و یک، بعد از فتح قندهار، فرمان مؤکد خطاب به محمد خان عزّ صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص است که برگشته هرگونه جوابی که از دولت علیّه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند. حکم همایون را مصحوب سه نفر جلودار از راه سند روانه ساختند. پس عزیمت حرکت بسمت کوهستان غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافت، و در غزه ماه صفر، که ایلچیان روم را مرخص و روانه آن مرز و بوم فرمودند، پرچم ظفرانتساب بجانب غزنین در اهتزاز آمده، از چشمه مخمور «۱» ۱۱۴۲، که حدّ مملکت ایران و هند است، عبور، و منزل قراباغ ۱۱۴۳، شش فرسخی غزنین، را مقرّر کوبه منصور ساخته، از آنجا شهزاده نصر الله میرزا را بتنبیه افاغنه غوربند ۱۱۴۵ و بامیان ۱۱۴۴ مأمور فرمودند. باقر خان نامی، که حاکم غزنین بود، از طنطنه آمدن موکب همایون مغلوب وحشت گشته، فرار اختیار و قضا و سادات و علما و روسا و اعیان غزنین، ببلدی قافله سالاری عجز و نیاز با پیشکشهای لایق، روی امیدواری بدربار خسرو عاجزنواز آورده، مشمول عنایت خدیو گردون فراز شدند. کوبه والا از منزل قراباغ رایت فتح آیت بجانب غزنین افراخته، در بیست و دوم ماه مزبور ماهچه اعلام جهانگشا را، که آفتاب اقتباس نور از آن میکرد، ضیاءبخش ساحت ملک غزنین ساختند. در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفرقرین بتنبیه دهه کندی «۲» ۱۱۴۶ و دهه زنگی «۳» ۱۱۴۷ و باقی هزارجات، که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده بودند، مأمور گشته

(۱) - در نسخه «ط» و «ح»: «مخور»

(۲ و ۳) - در نسخه «و»: «دهنه کندی» و «دهنه زنگی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۰۹



غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال سم ستور، و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را مأسور ۱۱۴۸ نموده، این مراتب را بعرض والا- رسانیدند و حکم محکم بصدور پیوست که اسرا را مطلق العنان ساخته، فوجی از آن جماعت را برای ملازمت برکاب نصرت انتساب حاضر سازند. همچنین افغانه هزارجات کوهستان غزنین هریک که بسرکشی گردن افراخته بودند چون درخت سالخورده بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای درآمدند، و هریک که پا بجاده انقیاد گذاشته بودند سرافراز عفو خدیو بنده نواز گشتند. از آنجا لوای توجه بجانب دارالملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده، ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور نموده و بتشریف خلایع فاخره پیرایه شرف دربر کرده رخصت انصراف یافتند. بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه و سپاهی کابل از جاده انقیاد نکول، و شرزه خان و رحیم خان ۱۱۴۹ کوتوالان قلعه در پناه حصار قلعه‌داری از راه نادانی درآمده، ۱۱۵۰ روز شنبه سوم ربیع الاول پیشخانه کشان موکب همایون پیشخانه والا را بحوالی قلعه رسانیدند. جمعی از قلعگیان از در ستیز پای جلادت بیرون گذاشته آغاز محاربه کردند.

حاملان پیشخانه چون مأمور بجنگ نبودند، بحال ایشان نپرداخته، نصب سرادقات گردون شکوه و وضع احوال اردوی انجم گروه را در اولنگ ۱۱۵۱ نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده، کوکبه جهانگشا نیز بعد وارد آن مکان گشته، روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ ۱۱۵۲ آهنگ، و آن طایفه باز بهوای روز پیش بازدم تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند. اینمعنی مهیج ماده غضب خاقان گشته «۱»، جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند «۲»، بتنبیه جماعت اشاره فرمودند، مأمورین اسب برانگیخته و با

(۱)- در نسخه «ح». «محرک آتش حضرت ظل الهی گشت.»

(۲)- در نسخه «ح»: «در خدمت آماده بودند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۰

شمشیرهای آخته «۱» بایشان درآویخته «۲» تا پای قلعه سرافشانی کردند.

همان روز عزم بلند خدیو هفت کشور، بتسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور جنود منصور ساختند؛ از یکطرف بحکم والا توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده، برج مشهور به عقابین ۱۱۵۳ را،\* که هم پرواز نسر طایر ۱۱۵۴ و آشیان عقاب زرین بال چرخ دائر است\* «۳»، طعمه توپهای برق‌آثار، و از یکجانب ابر مطیر ۱۱۵۵ خمپاره‌ها را بر حال قلعگیان صاعقه‌بار ساخته، زلزله در بنیان ثبات برج و حصار و اساس قلعگیان انداختند. چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعله شور و شر بر خود پیچیده، و چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند، روز دوشنبه دوازدهم ماه مزبور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر اقتدار عرش مبانی شده، و بزبان نادانی *أ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا* «۴» اعتراف بقصور و نافرمانی کرده، قلعه را سپردند. ضابطان پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر اقدس گذرانیده، خزانه و جبه‌خانه و فیلخانه پادشاهی که در ارک بود، بضبط سرکار خاصه شریفه تعلق پذیرفت. شهزاده نصر الله میرزا، که سابق از منزل قراوغ بتنبیه سرکشان غوربند و بامیان و قلعه ضحاک ۱۱۵۶ مأمور گشته بود، متمردين را تنبیه و قلعه‌جات ایشان را تصرف، و آن جماعت را بحوزه اطاعت درآورده، در بیست و چهارم ماه مزبور از راه چار یک کار وارد، و شرف‌اندوز تقبیل بساط خدیو کامگار گردیده، مقارن آن عریضه محمد علیخان بصحابت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد به مضمون اینکه از دولت گورکانیه او را نه جواب می‌دهند و نه رخصت ایاب. لهذا احدی از یساولان دیوان را بچاپاری تعیین، و نامه همایون پادشاه والاجاه هند نگارش یافت باین مضمون که قبل برین علی مردان خان شاملو و بعد از آن محمد علیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شدند و در خصوص سد راه

(۱) - در نسخه «ح»: «با شمشیرهای کشیده.»

(۲) - در نسخه «ح»: «بایشان رسیده»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴) - سوره ۷، آیه ۱۵۵، معنی: «هلاک میکنی ما را بآنچه کردند بیخردان ما؟»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۱

فرار اشرار بآن شاه والاتبار اشعار، و از جانب آن حضرت نیز تعهد آن مطلب بعمل آمده، بنابر وعده آن پادشاه ذیجاه، کوبه عز و جاه وارد قندهار گشت. بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد، ایلچی دیگر را برای تجدید مذاکره روانه ساختیم. الحال یکسال متجاوز شد که او را نگاهداشته بجواب نامه نپرداختند. اولاً در باب وعده کردن، و ثانیاً خلف آن بعمل آوردن، بعلاوه آن ایلچی را بخلاف قانون سلف یکسال نگاهداشتن، و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق گذاشتن همانا ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود. بعد از فتح و تسخیر قلعه قندهار چون وهنی و قصوری که از افغانه به ایران صدور یافته بود زیاده بر آن بممالک هندوستان واقع شد «۱»، مضمون اینکه البته تنبیه آن طایفه مرضی طبع اقدس شاهی می‌باشد و نیز این دو دولت راه‌روی خواه یکدیگر می‌دانستیم، متوجه تنبیه آن جماعت گشتیم. بعد از تنبیه آن جماعت چون مردم غزنین ۱۱۵۷ از باب آداب برآمده بودند، مشمول نوازشات گشتند. اما اهالی کابل ۱۱۵۸ قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت آیات را مغتنم شمرده، در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگزاری و اعانت پردازند، در سعادت را بر روی خویشتن بسته، با افغانه اتفاق و اظهار مراسم شفاق ۱۱۵۹ و نفاق کردند. چون این حرکت منافی طریقه آداب و پاسداری حرکت موبک ظفر کوب بود، از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقیق داشت، در مقام تأدیب آن طایفه در آمدیم ثانی الحال که براهنمایی قائد نیاز روی امید بدرگاه معدلت طراز آوردند، ایشان را بنابر خاطر\* آن پادشاه مورد عفو و مشمول احسان فرمودیم\* «۲»، و مقرر داشتیم که احدی متعرض مال و حال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الان سوای تنبیه آن افغانه منظوری نبوده، باز همان دوستیها منظور

(۱) - در نسخه «ح»: «واقع شده بود»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «آن برادر مشمول لطف ما شدند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۲

نظر می‌باشد.

چاپار را بهمراهی چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاه جهان آباد ۱۱۶۰ ساختند که یساول بوساطت نامه همایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان خصال سازند. بعد از ورود کابلیان به جلال آباد ۱۱۶۱ حاکم آن ملک ایشان را مانع، و به پیشاور ۱۱۶۲ راجع ساخت. یساول را، که به چاپای میرفت، ولد میر عباس نام افغان بقتل رسانید. چون غله و محصول آن ولایت کفایت جوال سپاه نصرت مآب نمی‌کرد، لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک مأمور ساختند، و در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی تأیید یزدانی، عازم کوهستانات چاریک کار ۱۱۶۳ و نجر او «۱» ۱۱۶۴ و صافی ۱۱۶۵، که موضع حاصل خیز و مکان معمور و پر آب و علف و مساکن طائفه افغان بود، شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آید، و هم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد. افغانه آن سمت بقلل جبال تحصن جسته، دلیران رزم‌آزما بحکم والا کوه نورد و دشت پیما گشته، سقناق و مساکن ایشان را بپایمردی جلادت لگدکوب و سرکشان را مقهور و منکوب ساختند. آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک بیکران صدمات آن فوج، و سقناقات خویش را مستغرق لطمات آن دریای آهنین موج دیدند، بجودی ۱۱۶۶ جود خدیو بحر و بر، که کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه لنگر امان بود، توسل جسته، بکنار عافیت و ساحل امنیت



پیوستند. همگی سرکردگان و رؤسای آن طایفه با سعد اله و ملا محمد میانجیو «۲» و اقوام او بدربار معلی شتافته، خدمت رکاب اقدس اعلی را حلقه گوش غلامی خود ساخته، جمعی را بتقریب بندگی این آستان بشاهراه آزادی رسانیدند. بیست روز آن مکان خرم از پایه سریر مینونظر سرکوب بزم سپهر و همدوش ایوان ماه و

(۱) - در نسخه «ط»: «بحزاد» و در نسخه «ح»: «بخرد»

(۲) - در نسخه «ب» و «و»: «میاجیو» و در نسخه «د»: «میابقو»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۳

مهر گشته، در بیستم شهر جمادی الاولی لوای توجه بجانب گندمک ۱۱۶۷، که در خوبی آب و هوا و وفور نعمت و صفا طعنه بر سر بستان جنت المأوی میزد، افراختند. افاغنه دیگر آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلّه کوه باستحکام اساس خودداری پرداختند. دلیران نصرت‌نشان بامر اقدس بر سر سقناق ایشان عازم شده، آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای یکران غازیان یکسان دیدند، طالب امان گشته، رؤسای ایشان وارد دربار فلک‌شان، و مشمول عفو خدیو جهان شدند. افواج بحر امواج، که بتنبیه هزارجات مشغول بودند، خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را، در سلک غلامان انتظام داده، در بیست و ششم ماه وارد دربار عزّ و جاه گشته، از آن مکان فوجی بضبط قلعه جلال‌آباد و تأدیب ولد میر عباس افغان، که مرتکب قتل یساول دیوان شده بود، مامور گشته حاکم جلال‌آباد، که مانع رفتن کابلیان شده بود، فرار و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیمودند و در روز پنجشنبه سوّم جمادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند.

چون ولد میر عباس پیش از وقت بر فراز کوه احداث سقناقه‌های محکم کرده و جمعیت عظیم از مردان کار و دلیران معرکه کارزار فراهم آورده، اساس آنها را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود، غازیان دسته‌دسته بسقناقه‌های او پیوسته، آن بنای قوی اساس را بدستیاری سرپنجه شوکت «۱» قاهره درهم شکسته تصرف، و رجال ایشان را عرضه تیغ هلاک و زنان ایشان را با همشیره‌ها و نسوان ولد میر عباس اسیر فتراک ساخته، بدرگاه معلی آوردند.

بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی، بهار سفلی ۱۱۶۸ را، که در پنجفرسخی جلال‌آباد واقع است، بچمن آراییی قدوم فروردین اثر رشک بهار، و اهالی آن دیار هر گل زمین از آن وادی را زینت گوشه دستار روزگار خود ساختند. «۲»

(۱) - در نسخه «ط»: «بدستیاری قدرت قاهره.»

(۲) - در نسخه «ح»: «بقدوم خود رشک بهشت برین ساختند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۴

### در بیان ورود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل بهار سفلی بدرگاه معلی و سرافرازی یافتن بافسر نیابت و دارایی ممالک ایران.

چون در این اوقات نصرت آیات عزم هندوستان و سفر بعید المسافت پیشنهاد همت خاقان گیتی‌ستان بود، خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامگار، و شاهزادگان آزاده نامدار، بدراری و فرمانفرمایی ممالک ایران از خاطر اقدس می‌گذشت. در کابل امر همایون بعزّ نفاذ پیوست که رضا قلی میرزا، که اکبر و ارشد اولاد، و در آن اوقات در سریر حکمرانی بلخ تمکن داشت، ایالت بلخ را به حسن خان بیات، حاکم نیشابور، و بدر خان افشار بیگلریگی هرات سپرده، و فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته، از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت‌نشان شود. بعد از وصول خیر فتح بلخ، که هنوز موکب همایون در نادرآباد توقّف داشت، بشاهزاده امر والا شرف نفاذ یافته بود، که در ایامی که افواج ظفرشعار از کار رزم و پیکار

بیکار باشند، متوجه قندوز شده، امور آن ناحیه را منتظم سازد. شاهزاده بر وفق فرمان رایت‌افراز توجه بآن ولایت گشته، یوسف خان نام قاتقان «۱»، که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت، با سایر سرکشان آن ناحیه تاب مقاومت نیاورده، سالک «۲» طریق هزیمت شده، شاهزاده آن ولایت را خالی از اضداد و عاری از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استعداد در آورد. در اثنای آن حال، امر همایون بشاهزاده واصل گشت، شاهزاده چگونگی را معروض قوائم سریر سپهرمدار کرد، مخددا حکم مبارک باحضار او اصدار یافت.

شاهزاده راه‌نورد طریق ارتحال ۱۱۶۹ گشته، بعد از ورود به کابل بنه و

(۱) - در نسخه «ح»: «غاتا خان»

(۲) - در نسخه «ط»: «رهسپر»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۵

آغروق را در کابل گذاشته، در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامگار گشته، روز دیگر حضرت ظل‌اللهی بملاحظه سان عساکر بلخ، که در موکب شاهزاده آمده بودند، پرداخته، تا چند روز آن جماعت برسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند. چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض اسقاط درآمده بود، بهمگی اسبان تازی‌نژاد و اسلحه عنایت، و نیابت سلطنت و دارایی ایران و اختیار عزل و نصب بیگلربیگیان و فرمانداران را بشاهزاده کامگار تفویض، و روز جمعه غره شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده نصر الله میرزا را بزینب افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزادگی جیقه را بسمت چپ زنند و بعد از آنکه پادشاهی بهریک از اولاد بحکم مالک الملک تعلق گیرد، جیقه را بدستور ملوک بجانب راست زنند. روز یکشنبه سوم ماه شاهزاده رضاقلی میرزا را مرخص، و با شوکت و شأن بجانب ایران روان ساختند. روز دیگر لوای جهانگشا بجانب جلال-آباد نهضت یافته، در دهم ماه از جلال‌آباد گذشته، بجانب شرقی بفاصله شش فرسخی، قباب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد. در آنجا دوازده هزار تن از یلان پیل‌افکن برسم منقلای مقرر گردید که در دو منزل پیشتر رایت‌افراز شوکت و فر باشند، و شش‌هزار کس به پیشخانه‌کشی موکب همایون اختصاص یافتند.

### در بیان توجه موجب والا بعزم تنبیه ناصر خان و تسخیر پیشاور:

چون از دولت علیه گورکانیه صوبه‌داری کابل و پیشاور با ناصر-خان می‌بود بعد از تسخیر غزنین و کابل، که آن ممالک از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت، ناصر خان از حدود پیشاور سلک جمعیت را منعقد ساخته، مشغول خودداری شد. در حینی که اعیان کابل بایذان ۱۱۷۰ امر همایون عازم شاه-جهان‌آباد شدند، منشور عنایت از موقف اقبال در باب روانه کردن ایشان جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۶

باسم ناصر خان عز‌صدرور یافت. ناصر خان بملاحظه پاس حقوق آن دولت ابدپیوند، راه امثال بر فرمان همایون بسته، بمروحه جنبانی دامن تحریک بتیز کردن آتش جنگ پرداخته، بعلاوه این مغنی بیست هزار کس از خیبر ۱۱۷۲ و پیشاور را در ناحیه جم‌رود ۱۱۷۱ اجتماع داده، بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزیده، دوازدهم شهر مزبور منزل موسوم به ریگاب ۱۱۷۳ مضرب سرادقات انجم اوتاد مجره طناب گشت، و بنه و آغروق را در موکب نصر الله میرزا گذاشته، خود طرف عصر از راه مشهور به سرچوبه «۱» ۱۱۷۴ که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود، با فوجی از غازیان جرار و دلیران نیزه‌گذار، سبای و جریده بعزم تنبیه ناصر خان ایلغار، و صبح روز دیگر، که دو ساعت از روز گذشته بود، سی فرسخ راه طی کرده از بیراهه بسر وقت آن جماعت رسیدند. ناصر خان از آمدن طلایعه همایون خبردار گشته بتهیجه جنگ برخاسته و صفوف لشکر را آراسته، پیشتازان سپاه جلوریز بر قلب ایشان

ریخته، در طرفه العین سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیر عرضه شمشیر، و ناصر خان با جمعی از رؤسای هندیه زنده و دستگیر گشته، بقیه راه فرار پیش گرفتند. تمامی اردوی و اسباب ناصر خان و لشکریانش بحوزه تصرف دلیران انتقال یافت. بعد از سه روز که آن مکان مقرّ کوکبه فیروز بود، بنه و آغروق نیز بموکب والا- پیوسته، متوجه پیشاور شده، آن ملک دلگشا و عرصه نزهت پرور، از پرتو ماهچه الویه ظفر رشک هاله قمر گردید.

### سانحه ملال افزا که در پیشاور معروض سمع خدیو دارا افسر گردید اینک:

چون جماعت لکزیه جاروتله، که در البرز کوه سکنی دارند، بنابر آنکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پردرخت و راههای بسیار صعب است، باستظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی

(۱)- در نسخه «ح»: «سه چوبه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۷

بیرون می آمدند. ظهیر الدوله ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا- عازم تنبیه ایشان گشته، اولاً شعشه سیف درخشان غازیان سایه پرداز هستی اهل سقناق و مساکن ایشان از اخگر شور و شر احتراق یافته مغلوب گشتند. ثانی الحال جمعی از ایشان که فراز کوه را کمینگاه کین و قرارگاه تفنگچیان گزین ساخته بودند، از اطراف آغاز جنگ و وسعتکده رزم را بر دلیران کارآزما تنگ «۱»، و ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلوله تفنگ شد.

پس وهن و قصور ازین قضیه پرشور بر بنیان عزم ملوکانه راه نیافته، امیر اصلان خان قرقلو را به ایالت آذربایجان و صفی خان بغیری را، که سردار گرجستان بود، بسرداری آذربایجان تعیین و مقّر فرمودند، که با عساکر آنسمت بقدر امکان بتنبیه و تأدیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته، منتظر انصراف موکب همایون باشند. در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت فرجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته، امر همایون بعزّ صدور مقرون شد، که رود اتک ۱۱۷۵ را جسر متین بسته، افواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر کهکشان‌شان گذشته، موکب منصور نیز متعاقب عبور کرد. اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در هیچوقت از رودخانه پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد، اما براهنمایی قائد اقبال خسروی، در هریک از رودخانه‌ها، که نمونه بحر زخار و شعبه دریای خونخوار بود، معبر و گذر پیدا کرده، سواره و دواب بابار و اسباب از آب گذشته، پنج شش هزار کس از سپاه لاهور ۱۱۷۷ که در آن طرف آب وزیرآباد ۱۱۷۶، بسرکردگی قلندر خان قلعه کاخه‌سر ۱۱۷۸ را مأمن عافیت ساخته، رایت خودسری افروخته بودند، قراولان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته در اساس قرار آن مشت خاشاک، کار سیل بی‌امان کرده، موکب والا نیز متعاقب از

(۱)- در نسخه «ح»: «عرصه کارزار را بر شجاعان تنگ»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۸

آب گذشته در آن مکان، سمت رودخانه نصب سرادقات سپهر نمود نمودند.

مقارن آن فوج کثیر از جنود سندیه بسرکردگی زمیندار آدینه‌گر، که سلسله جمعیت را انقعاد داده، به امداد زکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمد، در محل ملک پور ۱۱۷۹، شش گروهی لاهور، مشهود دیده قراولان گشته، فیما بین کار بستیز و آویز انجامید و ایشان نیز بیاران پیوستند، مگر معدودی «۱» که باقتضای قضا از حلقه دام کمند دلیران رهایی یافتند. بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که باغ شعله ماه ۱۱۸۰ مقرّ کوکبه عز و جاه گردید. زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور، از قبیل معارضه ظلمت با

نور دید، کفایت خان وکیل مهمات خود را بطلب امان بدربار عزّ و شان فرستاد؛ و خود نیز روز دیگر بر جبهه‌سایب آشیان فلک‌بنیان فایز گشته، بیست لک ۱۱۸۱ زر و صد زنجیر فیل کوه‌پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده، لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیده، خلاع «۲» فاخره خسروانی و اسب تازی‌نژاد، با ساخت و زین زرّین و کمر و خنجر و شمشیر مرصع باو عنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول، و ایالت لاهور بدستور سابق به او محوّل و موکول گشت. فخرالدین خان ولد ناظم صوبه کشمیر، که مردم کشمیر از حکومت او کناره‌گیر و رهنورد وادی اطاعت او نبودند و بی‌سرو سامان در لاهور توقّف داشت، را باز بایالت آن ملک سرافراز کرده روانه آن ولایت، و ناصر خان صوبه‌دار را که از جمله گرفتاران و در رکاب نصرت اقتران می‌بود مجدداً بصوبه‌داری کابل و پیشاور سربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت و ضبط کشتیهای پنجاب ۱۱۸۲ پرداخته، متردّدین را روانه اردوی ظفرقرین نمایند.

(۱) - در نسخه «ح»: «تعدادی»

(۲) - در نسخه «ط»: «ثیاب»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۱۹

### در بیان و نوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی‌ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن بهجت بنیاد:

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر درآمد، بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول بجمع‌آوری سپاه و عازم مقابله کوه‌کبه نصرت‌پناه است. شرحی نگارش یافت مشتمل بر این مضمون: چون نواب همایون ما ترکمانیم، و آن حضرت نیز از دوحه ترکمانیه و سلیل ۱۱۸۳ سلسله گورکانیه، و سوای دوستی امری مرکوز خاطر نبود، بنابر آنکه از افغانه نسبت به هندوستان بیشتر از ایران بی‌اعتدالی واقع شده بود، مظنون خاطر ما اینکه البته تنبیه آن طایفه مرغوب طبع امناء آن دولت خواهد بود. باین عقیده ایلچیان فرستادیم و در باب سد راه فرار آن طایفه اظهار نمودیم، متعهد گشتند. باز ایلچی دیگر یادآوری کرد، همان جواب را شنیدیم، ثانی الحال که خلاف آن ظاهر شد، محمد خان را روانه کردیم، یکسال او را نگهداشته، بجواب نپرداختید. از قراریکه معلوم می‌شود جمعی در سر زمین آن دولت ریشه تصرف فرو برده، پادشاه والاجاه را بر این امور مکلف می‌سازند، و آله آن حضرت را بمقتضای بزرگی ازینگونه مواد مضایقه نخواهد بود. حال که اعیان دولت در اراده خود راسخ بوده و جمعیت خود را درست می‌نمایند، و آن والاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده در استعداد ایشان می‌کوشند، انشاء الله تعالی بعد از آنکه خود آزمایی کردند و خوب ضرب دست جنود مسعود را دریافتند آنچه از معرکه راه سلامت پیش گرفتند، باز اگر عفوی درباره ایشان بعمل آمد، بنابر خواهش و التماس آن جناب خواهد بود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۰

بعد از روانه کردن این دسته موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شهر شوال از لاهور نهضت، و از رودخانه‌های ژرف عبور، و روز دوشنبه هفتم ذیقعد الحرام وارد سرهند ۱۱۸۴ شدند، در آنجا بصحت تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار توپ اژدردهان برق‌آهنگ، و اسباب و اثاثه رزم و آلات جنگ وارد محل موسوم به کرنال ۱۱۸۵، بیست و پنج فرسخی شاه جهان‌آباد، گشته، چون رودخانه فیض ۱۱۸۶، که علی مردان خان اوزبک آنرا به شاه جهان‌آباد جاری کرده، از جنب کرنال روان و طرف دیگرش بجنگل پیوسته است، در آن مکان حصن حصین و غورقان ۱۱۸۷ متین ترتیب داده، توپخانه را محیط اردوی خود ساخته، بعزم مقابله توقّف دارد. خدیو بیهمال شش‌هزار نفر از سپاه خون‌آشام را بقراولی تعیین

فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دستبرد زده، تحقیق احوال او را نموده، چگونگی را بعرض رسانند. بعد از روانه کردن ایشان موکب فتح‌نشان ذیشان، روز سه‌شنبه هشتم آن ماه از سر هند حرکت، وارد منزل راجه‌سرای «۱» ۱۱۸۸، دوازده فرسخی، و چهارشنبه نهم ماه وارد قصبه انباله ۱۱۸۹ هشت فرسخی، که تا کرنال سی‌کروه مسافت داشت، گشته، حرم محترم و بنه و آغروق را بسرکردگی فتحعلی خان افشار چرخچی‌باشی، و جمعی از سرکردگان را در آنجا گذاشته، روز پنجشنبه دهم شهر ذیحجه از انباله حرکت، و پانزده کروه راه طی کرده شاهجهان‌آباد را محل نزول اردوی ظفرنیاد ساخته، قراولان نیز شب پنجشنبه مزبور بحوالی اردوی محمد شاه رسیده، موافق کیش و رویه سپاهیگری در گوشه‌ای کمان‌کمین را زه کرده، بسهم دلیری در توپخانه او جمعی را قتل، و چند نفر را زنده دستگیر

(۱) - در نسخه «ح»: «راجه‌سرای» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۱

کرده، بسرای عظیم‌آباد ۱۱۹۱، هشت کروهی تانیسر ۱۱۹۰ برگشته، توقف و شب جمعه پانزدهم ماه مزبور دو ساعت از شب گذشته، چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند و تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد. پس معتمدی را روانه عظیم‌آباد ساخته بقراولان اعلام فرمودند که در همانسرای توقف، و جمعی از یکه‌تازان جلادت‌نشان در آن حوالی از روی حزم و ثبات عزم بقراولی پردازند. چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه ۱۱۹۲ مسافت داشت: که چهار کروه آن تمام جنگل و مشتمل بر یک راه باریک، و دو کروه دیگر فی‌الجمله خالی از بیشه و راهش هموار بود. خدیو بیهمال دلیران شرباشران ۱۱۹۳ را دو دسته کرده، از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص دهند و در سرای عظیم‌آباد خبر بموکب والا رسانند.

در روز شنبه دوازدهم ماه رایت جهانگشا از شاه جهان‌آباد متوجه تانیسر، که در ده کروهی واقع است، گردیدند. روز یکشنبه سیزدهم ماه هنگام طلوع صبح لوای آسمان سا نهضت یافته، قول همایون را بشاهزاده نصرالله میرزا (۱۱۹۴) تفویض،\* و جمعی از خوانین را سایه گزین جناح همای همایون‌فال شاهزاده ساخته\* «۱»، خود با فوجی از دلاوران یکساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم‌آباد گشته، و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر برآورده بودند، حاکم انباله «۲» و اهالی آنجا باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته، بسرکشی پرداختند. بحکم والا توپ بحصار مزبور بستند، و همگی آنجماعت از بیم جان طالب امان گشته، پیابوس همایون سرافراز و سربلند شدند، و در آنجا سرکردگان قراول شرباشران بر وفق فرمان حاضر گشته، مجدداً هر یک سرورنده‌ای که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند، بنظر اقدس رسانیده از گرفتاران زبانی لوازم استخبار بعمل

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «امواله»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۲

آمد، بوضوح پیوست که محمد شاه از دستبرد قراولان پادمان تحصن کشیده و همان مکان را، که جای محکم است، مأمن عافیت خود نموده، شربا-شران‌ها، که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردو کرده بودند، بعرض رسانیدند که هر دو طرف جنگل است و زمین مسطحی، که شایسته نزول کوبه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد، نیست. چون راهی که باردوی محمد شاه میرفت منتهی بجنگل میشد، و مرضی طبع اقدس نبود آن حضرت اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته، در طرف پانی‌پت

۱۱۹۴، که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است، در میدان وسیع و عرصه همواری دو سه روز نصب کوکبه فیروز و رفع رایات عالم افروز نموده تا اگر محمد شاه بمقابله آمد بجنگ پردازند، و الا از همان راه رایات توجه بسمت شاه جهان آباد «۱» افزاند. موبک همایون روز دوشنبه چهاردهم ماه قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت، و از رودخانه فیض گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه مکان هموار و مسطح دیده، خیام فلک احتشام را در آن مقام افراشته، خود با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا نزدیک معسکر محمد شاه، که علمها و بیرقهای ایشان نمودار «۲» بود، بادپای جهاننورد را صبارفتار ساخته، و بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته، بمقر دولت مراجعت فرمودند. هنگام شام بعرض اقدس رسید که برهان الملک سعادتخان، که صوبه دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان بود، با چهل هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده، فی الحال جمعی از سپاه نصرت پناه بمقابله او مأمور شدند. اگرچه همه جا بفاصله نیم فرسخ کمابیش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه خیول نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سرروزنده گرفته می آوردند، اما باز فوجی را همانشب بر سر معسکر او فرستادند. صبح روز سه شنبه پانزدهم ماه از آن منزل حرکت، و چون رودخانه فیض که بشاه

(۱)- در نسخه «ح»: «دهلی»

(۲)- در نسخه «ط»: «آشکار»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۳

جهان آباد جاریست و تا دریای جمون «۱» ۱۱۹۶ یکفرسخ و نیم فاصله دارد، صبح که کوکبه جهانگیری آغاز نهضت کرد، قشون نصرت کیش را سه قول قرار داده، شهزاده نصر الله میرزا را تعیین فرمودند که در جانب شمالی دریای جمون تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افزاند، و شهریار کشور گیر مابین رود فیض و دریای جمون را مسیر یکران گردون نظر ساختند، و جمعی برای ملاحظه یورت و موضع جنگ، عازم اردوی محمد شاه شدند و در عرض راه قراولانی که شب بر سر برهان الملک سعادتخان مأمور شده بودند، وارد و خبر آوردند که سعادتخان در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانیده است، و قراولان از عقب او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند.

پس آن حضرت نیز از محاذات لشکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصله یکفرسخ، که میدان مسطح بود، برای نزول اختیار، و بر وفق امر اقدس نصر الله میرزا بقول همایون ملحق، و در آن موضع نصب لوای قرار کردند.

در اثنای آن حال سعادتخان آگاه شد که پیشتازان جنود منصور بنه او را تاخته و تاراج کرده اند، چون از مردم ایران حوصله غیرتش اینمعنی را برنتافت «۲» از راه غرور آماده جنگ گشت، خان دوران سپهسالار هندوستان با واصل خان، سردار قشون خاص پادشاهی، و جمعی از خوانین عمده باعانت او از جای درآمده، قشونهای او را دسته دسته کرده، با توپخانه سنگین و احتشام رنگین آهنگ میدان جنگ کردند. این معنی محرک عرق حمیت محمد شاه گشته، او نیز با نظام الملک، که صاحب صوبه ممالک دکن و از عظمای آن دولت بود، و قمر الدین خان وزیر ممالک و باقی خوانین و صوبه- داران با جمعیت از حد فزون و فیلان مست و باتش دستی توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده، از نیم فرسخی که میدان جنگ بود به غورقان خود

(۱)- در نسخه «الف»: «خمول»

(۲)- در نسخه «ح»: «چون حوصله اش قبول این معنی را نکرد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۴

پشت به پشت داده، تسویه صفوف نموده بعرض سیاهی لشکر پرداختند. همچنین طول سپاه آن گروه نیم فرسخ بنظر می آمد. خدیو



کشور فیروزی که آرزومند چنین روزی بودند، فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون مقرر و سرور بر آراسته درع و مغفر ساخته، بر اشتهب گردون خرام سوار شدند. قول همایون مستقر صولت نصر الله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته، توپهای کوه توان را، که میدان جنگ متحمل آتش فشانی آن تعیین برق آهنگ نمیشد، در تحت لوای شهزاده والاتبار گذاشتند و رایت آیت *يَوْمَئِذٍ يَقْرُحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ* «۱» را در عرضه رزمگاه افراشتند و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپهای جلو، متوجه نبرد و عازم میدان رزم و آورد گشتند:

ز بس تعداد لشکر بیکران بود سر انگشت کوب خونچکان بود  
 برون رفت از هجوم صف کشیده مژه بر همزدن از چنگ دیده  
 شد از آمد شد مرد سپاهی غبار خرمن مه گاو ماهی ۱۱۹۷  
 فلک چندان که دامن در کشیدی سرانجم را بنوک نیزه دیدی.

غریو خم روئین ولوله در چرخ هشتمین انداخت و پرچم رایات گلگون پرند ساحت سپهر را شفق گون ساخت. چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جو بشورانگیزی پرداخته، مبارزان جرار و بهادران خونخوار، دست باستعمال آلات حرب گشادند. سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوائم «۲» اسبان غلطان شد، و رؤوس سرکشان مانند حباب در دریای

(۱) - سوره ۳۰ آیه ۳، معنی: «این روز شاد شوند گروندگان بیاری خدا.»

(۲) - در نسخه «ح»: «پاهای»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۵

خون سرگردان، هر ماشه که سوار تفنگ میشد چابک سواری را از مرکب هستی پیاده می ساخت، و هر اژدها تویی که دهان آتش فشان می گشاد، بزبان شرر برق هستی خشک و تر می گردید. القصه از ابتداء ظهر تا انقضاء شش «۱» ساعت نائره حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال، و سیف و سنان دلیران بسرافشانی و خصم افکنی اشتغال داشت و از زبانه نار حامیه وصف حال می کرد. زمین از کر و فر سواره و پیاده تفسیر *إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا* «۲» می گفت و صفیر تیر صدای *فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ* «۳» در گوش جان می انداخت برق سنان جانستان صورت *يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ* «۴» در دیده جلوه میداد. و گلوله تفنگ مرگ آهنگ تفسیر و *جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ* «۵» بزبان حال ادا می نمود، و زبان تیغ معنی *مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ* «۶» برهان قاطع بادا می رسانید.

نظم:

شد افروخته آتش رزم و کین ز خون گشت گلگون سرای زمین  
 گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه فضای جهان گشت چون شب سیاه  
 ز نوک سنانهای خارا گذر شده چشمه زره سر بر سر  
 ز غلطیدن کشتگان در مصاف شده پشته بر پشته چون کوه قاف  
 ز بسیاری کشته و خسته هادر آن عرصه خالی شده جای پا

(۱) - در نسخه «ب»: «چهار پنج ساعت»

(۲) - سوره ۹۹، آیه ۲، معنی: «چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی.»

(۳) - سوره ۳۷، آیه ۱۱، معنی: «پس از پی درآید او را آتش درخشنده.»

(۴) - سوره ۲، آیه ۱۹، معنی: «نزدیک است مجره که برآید دیده شان»

(۵) - سوره ۶۷، آیه ۶، معنی: «گردانیدیم آنها را رانندگان مر شیاطین.»

(۶) - سوره ۳۸، آیه ۳۲، معنی: «سودنی بساقها و گردن‌ها.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۶

تا اینکه سعادت از لشکر هندیان برتافت، و انهزام در آن لشکر افتاد: سعادتخان و نثار محمد خان برادرزاده او «۱»، که در هودج‌فیل قرار داشتند، بهمان نحو با اقرباء و اتباع خود زنده گرفتار، و خان دوران، که سپهسالار و مدار الیه سلطنت بود، زخم‌دار گشته، یک پسر او با مظفر خان برادرش مقتول و میاعاشور خان ولد دیگرش بقید اسار درآمده، خودش نیز روز دیگر بعلت آن زخم، که کارگر افتاده بود، درگذشت. واصل خان سردار قشون خاص محمد شاه با شاهداد خان افغان و یادگار خان و میر حسن خان کوکه و اشرفخان و اعتبار خان و عاقل بیگ خان و علی احمد خان، که از امرای معتبر بودند، با قریب صد نفر از امراء و خوانین و عظمای دیگر و سی هزار از لشکریان ایشان عرضه شمشیر زهر آنگون گشته و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند. محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویه صفوف و اعلاء اعلام دولت نموده بودند، بمعسکر خویش بازگشته دست بذیل تحصن زدند. خزائن بیحد و مَرّ و فیلان کوه‌پیکر و توپخانه‌های پادشاهی و امرائی را با غنائم بسیار و اثاثه افزون بیشمار بحیطه تصرف درآوردند.

تا عصر تنگ عرصه میدان از وجود «۲» دشمن و سپاه هند خالی، و باجساد کشتگان مشحون گردید. بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف غورقان خود را بمورچل و خندق و توپخانه استحکام داده بود، خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته، بتسدید راه فرار هندیه پرداختند. چون کار محمد شاه

(۱) - در نسخه «ح»: «تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی برتافته یکباره بجانب انهزام شتافت و نثار محمد خان برادرزاده او»

(۲) - در نسخه «ح»: «تا غروب آفتاب میدان نبرد از وجود»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۷

باضطرار انجامید، نوشته‌ایکه از لاهور بآن پادشاه ذیجاء نگارش یافته بود:

که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمانی و اتحاد و سلسله جنسیت تحقّق دارد، و بعد از جنگ و خودآزمایی هرگاه عفو دربارہ اعیان آن دولت بعمل آید، باز بالتماس آن جناب خواهد بود. آن نوشته را وثیقه «۱» تشفع، و وسیله اعتذار ساخته، روز سیم خلع سلطنت از خود کرده، افسر سروری را از سر برگرفته، با خوانین و امراء باستظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام گردید.

در حینی که پادشاه ذیجاء عازم دارالامان حضور اقدس بود، بمراعات نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقّق داشت، از جانب حضرت ظلّ اللّهی شهزاده نصر الله میرزا را تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده‌خصال مأمور، و هنگام ورود تا پیشگاه مسعود آن حضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز پیموده، از آنجا که دستگیری در این مقام شایسته آیین سروری است، دست آن حضرت را از روی تلطّف گرفته، در مسند همایون هم‌نشین خود ساختند. در حقیقت زمام اختیار کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه در آمد. محمد شاه چاشت آنروز را در بارگاه خاقانی مهمان آن حضرت می‌بود، اکرامی که از جانب چنان میزبان شایسته چنین مهمان بود بعمل آمد. باز محمد شاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرده، اما افواج قاهره بهمان نهج دست از محاصره اردوی او برنداشتند. روز ثانی محمد شاه با امرائی که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی همایون گردید، و بملاحظه پاسداری حرمت آن خاندان و الاتبار، خیمه‌نشینان «۲» پادشاه و الاجاه و سراپرده و حرم محترم او در کنار معسکر نصرت‌اثر قرار یافتند. عبد الباقی خان زنگنه، که از اعظام امراء بود، با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده، بلوازم مهمانداری و



(۱) - در نسخه «ط»: «آن مکتوب را وسیله»

(۲) - در نسخه «ط»: «مجلسیان و مصاحبان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۸

شرائط خدمتگزاری پردازد. از آنجا روز پنجشنبه غزه ذیحجه الحرام رایت جهانگیری بجانب دهلی که به شاهجهان آباد اشتهار دارد، نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه مقرّ کوبه عزّ و جاه گشته، روز دیگر در آنجا توقّف، و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی یکروز پیشتر بامر خدیو بحر و بر روانه شهر گردید. روز جمعه نهم ماه از باغ مزبور سواره، و غازیان از ابتدای باغ تا درب دولت سرای خاص پادشاهی یسال بسته، پاندازه‌های قیمتی از زربفتهای گرانبها و اقمشه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند. قلعه را که از مستحذات طبع پادشاه معدلت بنیان شاه-جهان و دار الخلافه سلاطین با عزّ و تمکین هندوستان بود، مقرّ کوبه دولت ساختند و محمد شاه را نیز در همان قلعه جای دادند. در روز ورود موبک اقدس محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده، خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس بدلجویی آن حضرت پرداخته، فرمودند که موافق عهدهی که روز اول قرار یافته، سلطنت هندوستان باز بجانب حضرت شاه تعلق دارد، آنچه شرط امداد و رسم و داد است بمقتضای ربط ترکمانی درباره دولت ابدپیوند گورکانیه بعمل خواهد آمد. محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده، بشکرانه این عاطفت، که تاجبخشی را علاوه جانبخشی یافت، تمامی جواهرخانه و اثاثه پادشاهی و ذخائر سلاطین سلف را، که در دستگاه سلطنت موجود بود، مفصّل ساخته بمعرض عرض درآورده، برسم نیاز نثار و ایثار کرد. هرچند که همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بیهمال، نظر اعتناء و توجه بر آن کنوز و خزائن، که جمیع خزائن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمیکرد، نیفکند و دامان نیازمندی را از قبول آن درچید. آری بنا بر مبالغه پادشاه والجاه آینه این مسؤول نقش پذیر قبول گشته، معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۲۹

## در ذکر وقایع قوی نیل سال خیریت تحویل هزار و صد و پنجاه و یک هجری

### اشاره

چون افواج خنک روی شتا، و سپاه سردمهر زمستان «۱» سا که بادپیمایان عرصه جهانند، بهوی داری اسفندیار اسفندار، بسهی قدان ریاحین که در دار الخلافه گلزار بر طرف جویبار، بار نزول گشوده بودند دست یافت، شاخ و شانه اشجار را بمشاجره درهم شکست و رونود و اوباش بهمن در محلات و خیابان چمن دست تطاول افراخته، سینه گل را بزخمهای کاری چاک چاک، و گلگون قبایان باغ را از لباس بار و برگ عریان ساخته، از جیب غنچه همیان ۱۱۹۸ زر درآوردند. شب شنبه دهم ذی الحجه، که عید نوروز و اضحی مقارن افتاده بود، خسرو زرین افسر مهر، بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده، نوخواستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و شمال را بنهب و غارت آن شهر غارتگر یعنی دیمه فرمان داده، ثابت قدمان اشجار از غنچه و سه برگه ۱۱۹۹ عمود و سه برگه ۱۲۰۰ برگرفتند. صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره برافروخته از جای برجستند.\* تیغ بندان درختان از شاخه‌های تیز نیزه و سنان برداشته میان ستیز چست بر بستند\* «۲». قوی دستان چنار بگوشمال فوج پرخاشجوی زمستان ساز و برگ خویش کردند.\* یلان صاحب شوکت گلستان و دلیران صنوبر لوای گلگون پرند در عرصه گلشن افراخته بچارسوی بازار فصول روی آوردند\* «۳». خار و گیاه، که جنود سلطان دی بودند، از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت زده، بر جای

خویش خشک بماندند. حریف زمستان چنار آسا با تشی که خود افروخته بود در گرفت،\* یعنی شعله گل‌های آتشین دود از نهاد

(۱) - در نسخه «الف»: «و سپاه زردچهر زمستان» و نسخه: «ج» و «د»:

«سپاه زردچهر زمستان»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۰

زمانه بر آورد.\* «۱» روز شنبه طرف عصر خدیو عصر، منزل محمد شاه را بقدم میمنت انتساب رشک بیت الشرف آفتاب ساختند و دهر دون رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه برانگیخت.

### [کشتار در شهر دهلی موسوم به «قتل نادر شاهی»]

تفصیل اجمال آنکه: در شب یکشنبه پانزدهم ماه، بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره‌ای ۱۲۰۱ یا از طرف معارف تحریکی واقع شود.

ولوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته، جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش، و بعضی از سپاه منصور، که در اصل شهر نزول نموده بودند، در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده، و چند تن از لشکر ایران را بتیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحه قربانی ساخته، خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده، سرپنجه دلیری را بمهمان - کشی رنگین کردند، و از آنجا پبای تهوّر بر سر فیلخانه رفته، فیلانرا متصرّف شدند. حکم والا صادر شد که جمعی از دلاوران در سر دروب محلات مانند خیل نجوم، که پاسبان محلات مدارات فلکند، تا صبحگاهان دیده از خواب نبسته، سیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پای از منهج خود - داری بیرون گذارند، تا فردا بدانچه مقرر گردد عمل نمایند. هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهرآلود صبح مهر از دل بدر کرد، و بقصد انتقام تیغ از نیام برکشید. خدیو شرقی انتساب از سر کین سر و بر را بلباس سرخ و شفق آراست و با چهره افروخته و عارض تابناک بر پشت خنگ فلک برآمد. خسرو بیهمال با هیأت خشمگین و صورت سهمگین سواریکران جهان‌پیما «۲» گشته، و خنجر گذاران نیزه‌دار و بهرام‌صولتان کیوان‌آثار، هاله بدر رکاب هلال آسا شده، و مسجد میان ۱۲۰۲ بازار را بقدم اقدس مسجود «۳» خاص و عام

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح»: «رخش بادپیما شده»

(۳) - در نسخه «ط»: «زینت بخش مساجد عالم ساختند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۱

ساختند. در آن مکان بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده، دلیران را فوج فوج بتنبیه آن گروه تعیین، و امر بقتل عام آن محلات فرمودند. شور محشر و آشوب و فزع اکبر در میان شهر پدید آمد.

فی الفور در و دیوار عمارات رفیعہ نقش عالیها سافلها «۱» و مساکن اصحابشان صفت‌خانه زنبور پذیرفت. بناهای دلکش بزور نشاء شراب نادانی عوام سست و خراب افتاده، ذکور و اناث سلسله‌ها مانند نر و ماده زنجیر شیون در گرفتند. سراهایی که طعنه بر قصور جنت میزد، بصدمه کنجکاوای یلان قصور یافت، و حوضهایی که از چشمه‌سار لطافت کوثر آب میخورد فواره جوش خون شد «۲».

بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار و دکاکین تجار و ارباب مکنت و تمامی اسواق شهر بضبط و یغما درآمد. عاقبت آن گروه یاغی چنار آسا باتش درون خود سوختند، و ازین دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته دار سیاست گشتند، و بشرازه این شرارت دود از دودمانها برآمد، و سوز و آه دل‌های مجرم و بیگناه چون شعله و دود خشک و ترسر بر فلک کشید «۳». الحاصل از دروازه اجمیر ۱۲۰۳ الی درب مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا عرضه شمشیر شدند. از هنگام طلوع تیر اعظم تا زمان غروب زبانه این شعله پر شور و شر بر زبانان میرسید، و در کندوکوب و رفت و روب و قتل و نهب و اسر تقصیری نشد. هنگام شام که نصف آن معموره لگدکوب جنود قهر، و آتش جهل عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن خرد و بزرگ شهر شد. اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه والاجاه بواسطه نظام الملک و قمر الدین خان درصدد شفاعت درآمد، التهاب آتش جانسوز غضب پادشاهی بزال غفو و بخشش فرو نشست، و فرمان دارای بافتوت راه بر یغماگران «۴»

(۱) - سوره ۱۱، آیه ۸۴، معنی: «بلندیش را زیرش.»

(۲) - در نسخه «ح»: «فواره خون شد.»

(۳) - در نسخه «ح»: «سوز و آه دل‌های مجرم و بیگناه بفلک رسید.»

(۴) - در نسخه «ح»: «فرمان خدیو دادگر راه بر یغماگران آن لشکر بست.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۲

لشکر شور و شر بست، و اسیرانی که در تصرف لشکریان بودند تماما استرداد و باولیای ایشان تسلیم شدند. گویا زمانه بدفع گزند چشم بد از سراها و مساکن آن طایفه سپند سوخت. چون در شب شورش سید نیاز خان، داماد قمر الدین خان، و شهسوار خان، که از اعظم هند بودند «۱»، بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان‌باشی و بردن فیلان شده، و در خارج حصار شهر متحصن گشته بودند. عظیم الله خان و فولاد خان، که از اعیان دولت گورکانیه بودند، بحکم والا- مأمور گرفتن ایشان گشتند آنها مومی الیها را با چهارصد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند و همگی عرضه تیغ یاسا گردیدند.

از وقایع بهجت‌افزا اینکه: مخدره سراپرده گورکانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا ۱۱۹۵ خطبه کرده، بتهیه اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخته، کنار رود جمون محاذی ایوان دیوان خاص هر شب بچراغان مطلع صد هزار بدر، و تا یک‌هفته ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساختند. هر روز فیلان کوه‌پیکر و گاوان فیل‌منظر و شیران اژدهامهابت و بران صاحب صلابت را بجنگ می‌انداختند «۲». روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شهزاده بدیدن شاه والاجاه رفت. بعد از انقضای مجلس، موافق آداب و آیین آن سلسله علیه خفتان مروارید و مزین بجواهر شاهوار را زیور قامت شاهزاده والاتبار ساخته، و چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب با ساخت و یراق مرصع برای سواری شاهزاده پیشگاه جلو کشیدند. شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنه سعدین واقع شد. الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند، حاصل بحروکان و ظروف زرین و سیمین و اوانی ۱۲۰۴ و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم آمد

(۱) - در نسخه «ح»: «از بزرگان هند بودند.»

(۲) - در نسخه «ح»: «تا یک هفته هر روز صحن جنگ و حوشی بود که بهم می‌انداختند.» جهانگشای نادری متن ۳۳۳ کشتار در

شهر دهلی موسوم به «قتل نادر شاهی» ..... ص: ۳۳۰

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۳

که محاسبان اوهام و دفترنویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند، از آن جمله تخت طاوسی ۱۲۰۵ بود که کنوز کیکاوس

و خزاین دقیانوس ۱۲۰۶ روی نمای جواهر شاهوار آنرا میشایست، و در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح اهل هندوستان هر کروری صد لک و هر لک عبارت از صد هزار رویه است صرف ترصیع آن شده بود، و همچنین لالی غلطان و الماس رخشان، که نظیر آن در خزاین هیچیک از ملوک سلف و سبق وجود نداشت، بمخزن دولت نادریه منتقل شد. امراء و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه و رایان خودرای و صوبه‌داران ممالک آرای نیز کرورها و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیه بارگاه حضور ساختند. سعادت خان در آن اوقات وفات یافت. بعد از فوت او محصل بصوبه لکهنو فرستادند و چهل الف نقد، که باصطلاح ایران دو هزار هزار تومان است، با فیلان کوه‌توان اسباب بیکران از صوبه مزبور، که متعلق به سعادت خان، بخزانه عامره رسانیدند.

در ایام توقف از خزائن سلطنت و پیشکش امراء و صوبه‌داران دور و نزدیک مساوی پانزده کرور بسرکار همایون انتقال یافت. از خزائن و جواهر و اسباب کارخانجات و اثاث سلطنت مقدار خطیر، که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار چنین پادشاه بی نظیر گردون‌سریر باشد، بسرکار پادشاه والا-جاه گذاشته، بآن وسیله در منت بروی بیوتات عامره گورکانیه گشودند «۱» و بعضاء و رؤساء، که مصدر خدمات شایسته بودند، انعامات شایان عنایت، و بر عموم غازیان و ملازمان ظفرقرین مساوی مواجب، که از دیوان داشتند، مرحمت و بخدمتگزاران «۲» اردوی همایون از هر کس که بود بقرار نفری صد رویه و شصت رویه برسم انعام شفقت کردند. از خاص و عام

(۱)- در نسخه «ح»: «بر این وجه بیوتات گورکانیه را بی بهره نگذارند.»

(۲)- در نسخه «ح»: «بمشاوران و بمشیران.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۴

اردوی سپهر احتشام و خرد و بزرگ موکب نصرت فرجام، هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه جود و گنجینه احسان خدیو بیهمال ادراک حظی جزیل و دریافت نصیبی جمیل نموده، و جیب و دامان آمال را از زر و سیم حصول مالا مال ساختند. ارقام مرحمت فرجام بهمگی ولایات ایران عز صدور یافت که مال الوجه‌های سه ساله اهل ایران را عموماً تخفیف، و مقرر فرمودند روز سه‌شنبه سوّم ماه صفر بهمگی امراء و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت، و مجلس خسروانی آراسته، بدست مبارک تارک حضرت محمد شاه ۱۲۰۷ را بافسر سلطنت سربلند، و بتفقدات خاص بهره‌مند ساخته، خنجر و شمشیر مرصع‌زین میان او فرموده، و برو دوش او را بجواهر گران‌بها، چنانکه عادت هندوستانست، زینت داده، و تاج و نگین پادشاهی هندوستانرا کماکان بحضرتش تفویض کردند.

محمد شاه بعد از آنکه سر بافسر سروری آراست استدعا کرد که چون بالطف بیکران شاه شاهان دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شدم، ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند ۱۲۰۸، از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب مزبور بدریای محیط اتصال یابد، بعلاوه ولایات تته ۱۲۰۹ و بنادر و قلعه‌جات تابعه برسم پیشکش ضبط و بممالک محروسه خاقانی انتظام یابد «۱».

چون اکثر ممالک شرقی و غربی آب اتک از قبیل غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان شمرده میشد، آن حضرت نیز قبول و ضمیمه قلمرو قدرت خود فرمودند. ۱۴۱۷ در همان مجلس همگی امراء و اعیان دولت گورکانیه را بخدمتگزاری و رضایت‌جویی خاطر اقدس پادشاه والجاه ترغیب و لالی شاهوار نصایح مشفقانه، که بکار ملک و دولت ابدپیوند آید و رسم سلطنت را شاید، آویزه گوش پندنیوش ۱۲۱۰ پادشاه و اعیان آن دولت ساخته، مقرر داشتند که در سرا- بوستان هندوستان بتازگی گلهای محمدی فرامین محمد شاه را گل دستار

(۱) - در نسخه «ح»: «برسم پیشکش ضبط شود.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۵

اطاعت نموده، سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک هندوستان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز با اسم محمد شاهی جاری سازند، و احکام مطاعه مشعر بر انقیاد و اطاعت آن حضرت بصوبه‌داران اطراف و راجه‌های اکناف از موقف اعلی عز صدور یافته، محمد شاه را بر سریر شاهی «۱» تمکن دادند. و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند. روز شنبه با فتح و ظفر در هفتم «۲» ماه صفر از شاهجهان‌آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقرر قوائم سریر عز و جاه فرمودند، و بهمه جهت پنجاه و هفت روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان‌آباد اتفاق افتاد. بعد از وصول کوبه همایون بسرهند، راه را منحرف ساخته، همه جاروی رودخانه‌های پنجاب و اتک را جسر بسته، از دهنه کوهستان، که نسبت بسایر امکنه بیلاقیت داشت، متوجه مقصد، و در بیست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه چهناب ۱۲۱۱ مشهور به وزیرآباد مضرب خیام سپهربنیاد گشته، بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات ۱۲۱۲ و شدت آب بود، حوصله جسر طاقت لطمات آن بحر ژرف را نیاورده، از هم گسیخت. پس بحکم والا- کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی، و کمی بمرور آغاز عبور نموده، چهل روز موکب فیروز در آن طرف رود بانتظار گذشتن جنود مسعود لنگر انداخته، در هفتم ماه ربیع الثانی بناخدایی لطف خدای یگانه خود بکشتی نشسته، از آب گذشتند. با وصف اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد، باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت، که از شدت حرارت مرغ نفس از طیران باز می‌ماند، و جوشن آهنین در بر دلیران تنور تفیده میشد.

زکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان تا سر رود چهناب در رکاب

(۱) - در نسخه «ح»: «اورنگ شاهی»

(۲) - در نسخه «الف»: «هشتم».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۶

فیروزی انتساب، بلوازم خدمت پرداخت و از آنجا رخصت انصراف جست، و چون پیشنهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع آشوب خراسان بود پردازند، لهذا از شاهجهان‌آباد نجارهای ماهر و کشتی‌سازهای صاحب وقوف روانه بلخ کرده، مقرر فرمودند که کشتیهای فلک‌منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند، تا رایات جهانگشا وارد آن حدود شود. ابو الفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه‌ور گشته، بتقریب استخبار حالات موکب همایون توقاشی «۱» ۱۲۱۳ نام، معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدربار عز و شأن روانه ساخت. فرستاده او در بیستم شهر جمادی الاخر وارد پیشگاه سپهرنمون و فرمان در جواب او بنفاذ مقرون گشته، احدی از ملازمان دربار را نیز با او رفیق ساخته، نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که آن سلطنت‌مآب چون از خانواده قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز خانی است، تمکن او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس، و توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس مییاشد. هرگاه با اعظام توران زمین بقدم فرمانبری پیش آید فبها، والا- آنچه در مشیت الهی قرار گرفته باشد، از قوه بفعل درخواهد آمد. بعد از ورود بمنزل حسن‌آباد «۲» ۱۲۱۴ من محال اتک خاطر انور آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی‌ستان، ایلچی روانه مملکت روم و روس نموده، در عالم قرب جوار از جواهر نفیس آن ولایت رسد ۱۲۱۵ و حصه، بجهت پادشاهان ذیشان آن دیار فرستند. مقارن آن چاپار و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعر بر وفات علی مردانخان فیلی، ایلچی روم در سیواس ۱۲۱۶، و توقف رفقای او بانتظار صدور امر مجدد بنظر واقفان در گاه فلک مماس رسید. لهذا حاجی خان

- (۱) - در نسخه «الف» و «و»: «قوقاشی» و در «ب»: «بوقاشی» و در «د»: «نوقاشی» رجوع بتعلیقات شود  
 (۲) - در نسخه «ح»: «حسن ابدال». ر.ک. تعلیقات.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۷

چمشکرک چرخچی باشی را بسفارت روم، و سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلو نصرت پیشرو را بممالک روس فرستاده، و مساوی دوازده هزار تومان جواهر و مَرّصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمنان بجهت پادشاه سکندرجه روم، و معادل آن برای پادشاه خورشیدکلاه روس فرستادند و در بیستم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشتند.

از اخبار بهجت آثار اینکه: در آخر ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان، والی خوارزم، از حرکت والا بجانب هندوستان آگاه و میدان را خالی تصوّر کرده، جمعیت موفور اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم را فراهم آورده، بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد طژن، و به پنج فرسخی سرخس آمده، قراولان طرفین بیکدیگر برخورد، دو تن از لشکریان این طرف دستگیر اوزبکیه شده، از قرار تقریر گرفتاران ورود موبک شاهزاده به سرخس معلوم ایلبارس خان گشته، دیگر پای جرأت پیش نگذاشته، بسمت ایبورد روانه، و قلعه موسوم به قاخلان ۱۲۱۷ را، که مابین نسا و ایبورد واقع است، محصور\* و بطرح یورش و افکندن شورش\* «۱» اساس آن قلعه محکم بنا را گرفتار لجه ۱۲۱۸ شور و شر ساخته، اگرچه اهالی آنجا در قلعه‌داری میکوشیده‌اند، اما همانوقت داروغه قلعه مزبوره در ایبورد برای خبرگیری حال قلعه‌گیان با جمعی عزیمت قلعه نموده، از اتفاقات در اثنای گیر و دار، گرد و غبار جمعیت داروغه بنظر ایلبارس درآمده، بتصوّر اینکه موبک شهزاده است که بسروقت او رسیده، بر فرق دولتش غبار ادبار «۲» ۱۲۱۹ افشانده، سراسیمه ترک قلعه‌گیری کرده، مانند بخت خود برگشته، بخوارزم رفته و جمعی کثیر از اوزبکیه که بآن نواحی دست تطاول گشوده و فرصت نیافته بودند که به اوزبکیه و جمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرضه شمشیر آبدار گشته‌اند. پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعتلاء

- (۱) - در نسخه «خ» عبارت بین دو ستاره چنین است: «و با حمله و هجوم»

- (۲) - در نسخه «ط»: «نکبت و بدبختی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۸

یافته، بحکم همایون رودخانه اتک را نیز جسر بسته، جنود مسعود ظفر نمود، فوج فوج آغاز مرور و عبور کردند. چون کوهستان آن ناحیه بسکنای افغانه یوسف زائی «۱» ۱۲۲۰ اختصاص داشت، و آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیرمحصور، و در عهد سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور، و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان بقصور بودند، رأی جهان‌آرا بتأدیب آن جماعت دیوسرشت وحشی‌خصل، که در حوزه ممالک محروسه سکنی داشتند، تعلق یافته، افواج قاهره را گروه گروه بمساکن ایشان، که جبال آسمان‌شان بود، روانه فرمودند. اکثر آن طایفه پای‌بست سلسله پاداش عمل، و گردن عمر آن سرکشان هم‌آغوش تیغ اجل گشته، بقیه رؤسا و سرکردگان و سرخیلان پا براه انقیاد «۲» گذاشتند. فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته، موبک همایون از راه پیشاور و خیبر و جلال‌آباد نهضت فرموده، در غزه مبارک ماه رمضان وارد دارالملک کابل و در آنجا تمام سرکردگان و سرخیلان افغانه آن ولایت شرف‌اندوز جبهه‌سایب آستان سپهرینیان، و مورد عنایت بیکران گشتند.

بهمه جهت از ولایت سمت غربی اتک، که بدولت علیه نادریه اختصاص داشت، چهل هزار نفر افغان پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه‌نشین در سلک ملازمت انعقاد داده، روانه هرات، و کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام دادن ضروریات و مایحتاج و استعداد آن جماعت بوده باشند، تا رایات نصرت آیات وارد هرات شود. شش روز خطه کابل مضرب



سرادقات خلافت گشته، بانتظام مهام آن نواحی پرداختند، و جواهرخانه و خزاین و زوائد اسباب خاصه و احمال اردوی همایون را با فیلخانه و توپخانه بزرگ روانه هرات ساخته، صوبه‌داری کابل و پیشاور را کماکان درباره ناصر خان برقرار و او را با جمعی از خوانین نامدار و

(۱) - در نسخه «ح»: «یوسف زانی»

(۲) - در نسخه «ط»: «سر براه اطاعت»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۳۹

عساکر ظفرشعار مأمور اتساق و انتظام آن دیار کرده، عازم سمت سند گردیدند.

### در بیان حرکت همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آن زمان بمیامن لطف ایزد سبحان

خدایار خان عباسی، زمین‌دار سند، در ایام توقّف موبک همایون در هند و همچنین در نادرآباد، که طنطنه جهاننداری و دبدبه گیتی‌ستانی آن حضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت، همیشه عرائض بدرگاه معلی فرستاده، دم از دولت‌خواهی میزد. درین اوان که هندوستان مسخر گشته و ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات باین دولت روزافزون منتقل شد، بایست که سنگ کفران را از دامن باطن فرو ریخته، روی عقیدت بقبله جهانیان آورد، ولی از غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش و وسواس، خیالات سست اساس بخاطر راه داده، از جبهه‌سایبی کریاس ۱۲۲۱ سپهر مماس عالمیان مناص ۱۲۲۲ سرباز زده، و چون محال سند از ولایات گرمسیر بتازگی ضمیمه ممالک محروسه خدیو کشور گیر گشته، و موسم زمستان نیز آغاز سردرویی کرده فصل اقتضای سفر گرمسیر میکرد، عزیمت آن سمت پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان همایون بنفاد اقتران یافت که محمد تقی خان بیگلریگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه گیلویه و بنادر و حکام مابین، که مأمور سفر مسقط ۱۲۲۳ بودند، از راه خشکی و توپخانه و زوائد قشون با غرابات ۱۲۲۴ و کشتیهای دیوانی از راه دریا وارد سند و تهتها «۱» ۱۲۲۵ شوند. پس رایات فیروزی آیات جهانگشا در هفتم ماه صیام از کابل حرکت، و با توپخانه جلو از راه بنکش ۱۲۲۶ و دیزه‌جات «۲» ۱۲۲۷ روانه سند، و در بنکش و کیل و وزیر برای ضبط مداخل و مالیات صوبه ناصر خان و گرفتن ملازم و ملاحظه سان قشون او تعیین، و باتفاق ناصر خان روانه پیشاور فرمودند. همه‌جا موبک همایون برسم استعجال راه‌نورد طریق مقصد گشته، با وصف اینکه تمامی آن سمت

(۱) - در نسخه «ط»: «تهته». رجوع بتعلیقات شود.

(۲) - در نسخه «ح»: «دیرجات»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۰

مشمتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود، بعنایت الهی و زور بازوی همت شاهنشاهی، توپخانه را در کمال سهولت از آن مواضع گذرانیده، در پنجم شهر شوال وارد دیزه «۱» اسماعیل خان ۱۲۲۸ گشتند. اگرچه اسماعیل خان اولاً بقلعه‌داری پرداخت، اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار، از قبیل معامله مشت خس با التهاب ناردید و اهالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه داس تیغ آتشبار یافت، با رؤسای دیزه بدائرة اطاعت درآمد. هرچند که کنار دریای اتک عزیمت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود و شش هفت کشتی را بنابر ملاحظه حزم از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه‌توان کرده همراه آورده بودند که در حین ضرورت بیکدیگر اتصال دهند، اما چون دیزه اسماعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و سفائن که همراه بود بهم پیوسته، توپخانه همایون و عمله و مستحفظان توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه، و از منزل مزبور لوای جهانگشا

را بجانب دیزه غازیخان ۱۲۲۹ نهضت داده، و در پانزدهم ماه مزبور دیزه مذکور را مرکز دایره دولت ساختند. غازیخان و سرکشان آن دیار روی نیاز بدرگاه فلک اقتدار آورده، تمامی قلعه‌جات آن نواحی در عرض راه، که از سوابق زمان بسرکشی معتاد، و در مقام خودداری و استبداد بودند، مقلد قلعه‌انقیاد گشته، مورد عفو و امان، و اسماعیل خان و غازیخان هریک بدستور سابق زمین‌داری دیزه‌جات خود فائز شده، مشمول عاطفت و احسان گشتند. از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال شیوه کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را اول بمنهج اطاعت دلالت نموده، بعد از اتمام حجت بتنبیه او پردازند و از شامت «۲» سرکشی آگاه سازند، فرمان به خدایار خان صادر گشت که در هر باب خود را دریدر و رعایای ملک را گرفتار ورطه شور و شر نساخته، حکم مبارک را

(۱) - در نسخه «ح»: «دهنه»

(۲) - در نسخه «ط»: «عاقبت»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۱

تعویذ بازوی نیازمندی، و هیکل گردن امیدواری و سربلندی ساخته، بدرگاه معلی شتابد. در چهاردهم ذی القعدة محلّ موسوم به لارکانه ۱۲۳۰ مخیم سرادقات سلطنت گشته، چون در آنجا بعرض اقدس رسید که آن آیه نجات بگوش خدایار خان از مفاد لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي «۱» خبر داده، و باغواي ۱۲۳۱ تسویلات نفسانی بسمت کجرات ۱۲۳۳ و بندر سورت ۱۲۳۲ روی فرار نهاده، لذا بتنبیه او مصمم گشتند و بنه و آغروق را با شاهزاده نصر الله میرزا در لارکانه گذاشته، خود با فوجی از غازیان جریده و سبای در شب شنبه بیست و یکم ماه مزبور بتعاقب او نهضت، و با کشتیها از دریای سند عبور، و بایلغامیشی پرداختند. با وصف اینکه آن طرف دریای سند تمامی جزیره و بیشه و صعوبت طریقتش خار راه پیک اندیشه بود، در هفت روز بایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده، وارد شهدادپور ۱۲۳۴ گشتند. در آنجا عریضه و پیشکش از جانب خدایار خان بدرگاه جهان‌پناه آمد و بوضوح پیوست که ریش درون او اصلاح‌پذیر نیست، و عمرکوت «۲» ۱۲۳۵ نام محلّی را که در دشت بی‌آب و آذوقه واقع و بحصانت ۱۲۳۶ مشهور و سی فرسخ از آب دور است، بتصور اینکه موکب جهانگشا از ورود بچنان مکانی عاجز خواهد شد، از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته، آن قلعه را پناه عافیت ساخته است. خدیو جهان‌پناه روز شنبه هشتم آن ماه سپاه منصور را برداشتن آب و آذوقه امر فرموده، هنگام صبح بلدی لطف الهی از شهدادپور سوار، و آن شب ایلغار نموده، روز یکشنبه نهم ماه مزبور سه ساعت از روز گذشته، بحوالی عمرکوت رسیدند. ولی با وصف اینکه خدایار خان مدتی بود که رخت هزیمت بقلعه مزبور کشیده، تمامی جواهر و خزائن خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب وهم «۳» شخص دقیق بقعر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته و مهیای فرار بوده و حالت منتظره برای او باقی نبوده است، ولی چون همیشه سرپنجه تائیدات

(۱) - سوره ۱۱، آیه ۳۶: «و نفع ندهد شما را نصیحت من.»

(۲) - در بعضی از نسخ «امرکون» آمده است.

(۳) - در نسخه «ط»: «اندیشه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۲

ربّ قدیر ۱۲۳۷ مخالفان دولت را گرفتار کمند تقدیر نموده، خواهی نخواهی بدست می‌دهد. خدایار را قلعه مزبور تیه ۱۲۳۸ حیرت و مجلس غفلت گشته، بعد از آنکه گرد موکب فلک کوکب غبار دیده مرادش شد، استنباط ورود ایات عقاب‌پیکر نموده مانند مرغ پرکنده و طائر بال افکنده از قفس قلعه بر گوشه بام فرار جسته، آغاز پرافشانی نمود. شاهبازان اوج دشمن شکاری، که



پیش‌تازان لشکر جلادت‌اثر بودند. در خارج قلعه باو رسیدند، او مانند صعوه پر شکسته‌بال تدبیر را بسته دیده، و خود را بقلعه رسانید و بعد از لمح‌های بغیر از اینکه از صدمه چنگل شاهین حوادث باآشیان خفص ۱۲۳۹ جناح ۱۲۴۰ گزیند، و راه نجاتی برای خود گمان کند، چاره‌ای ندید و با رؤسا دست بدمان استیمان زده، بپابوس اقدس سرافرازی جست. و تمامی خزائن و سیم و زر و شده‌های لالی و گوهر، که در زوایای زمین پنهان بود، بحیطه ضبط درآمد. بهرجهت یک کرور متجاوز بتحویل گنجوران کنوز عامره انتقال یافت. پس از آن موکب همایون روز پنجم ذیقعد از عمرکوت عطف عنان کرده، خدایار خان هم برسم حبس «۱» بهمراهی رکاب نصرت انتساب مأمور گشته، در شانزدهم ماه مزبور بتأیید خدای غفور با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند.

### در ذکر وقایع پیچی‌نیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و دو هجری.

#### اشاره

سلطان زرین افسر نیر اعظم، روز جمعه بیست و یکم شهر ذیحجه - الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری، مرتجع نشین تخت گاه حمل گشته «۲»، عندلیب باغ، که از خدا آباد چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان کوی حرمان میبود، باز با هزار نواصیت نوای کامرانی را در اطراف باغ بلند آواز ساخت. فاخته زار، که در حسرت دار الملک گلشن کوکوزنان می گشت، بطوق بندگی سرو

(۱) - در نسخه «ح»: «گرو»

(۲) - در نسخه «ط»: «بر تخت حمل نشست».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۳

آزاد گردن آزادگی برافراشت. رسول نسیم بهار با هدیه مشکبار از جانب دارای فریدون فرورودین، بار وصول بیایتخت گلزار گشود. سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمردفام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شکفته طبعی بروی جگر گوشگان گلشن آراست. ملک دینار غنچه قلعه خود را بروی لشکر ربیع گشوده از خرده‌فشانی متقبل مال و خراج گردید. ساحت گلزار از رستن گل‌های لاله‌عباسی بندرعباسی شد. توران زمین جهان بترکتازی جنود قوای نامیه بتصرف قزلباش گل درآمد. خوارزمیان دی، که غارتگران صحن چمن و یغمائیان دار الملک گلشن بودند، سر پیوستین گمنامی کشیدند. و اوزبکان تنگ چشم شکوفه و ازهار بچاکری کوشیدند. گل‌های نافرمانی فرمانبری اختیار کردند و اتراک صحرانشین ریاحین دسته‌دسته روی اطاعت بدربار سلطان بهار آوردند. چون از ابتدای کار که مشعل عالم‌افروز این دولت نادره از پرتو تأییدات الهی روشن و بر ساحت جمال جهانیان ضیاءافکن گشت، طریقه مرضیه آن حضرت آنست که هریک از گردن‌فرازان که باین دولت خداداد سر بسرکشی برآورد بزور بازوی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی از پای درآوردند، و بعد او را باز از عین مروت دستگیری کرده، بر صدر کامیابی جا دهند.

درینوقت که خدایار خان عباسی خداگیر و اسیر سلسله تقدیر شد، عاطفت خسروانه، که در کام‌بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است، باو از در اعانت درآمده، بحکم فتوت ولایت سند و تهتها را به قسم انقسام داده، تهتها را با بعضی از ولایات سند به خدایار خان مرحمت، و او را به شاهقلی خان ملقب و مخاطب و سرافراز ساخته و یک سمت سند را که به بلوچستان اتصال دارد به محبت خان، حاکم بلوچستان عنایت، و شکارپور ۱۲۴۱ را با بعضی از ولایات سند، که در جانب علیا واقع شده بود، بخوانین داود پوتره

۱۲۴۲

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۴

تفویض، و قامت ایشان را بخلاص نوازش و اصطناع آراستند.

چون حیات الله خان، ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاهجهان آباد از ملتزمان رکاب اقدس و بنیابت والد خود بصوبه داری ملتان فائز و روانه ملتان گشته بود، درین اوقات بموجب امر همایون مجددا در لارکانه بخدمت والا پیوسته و در سفر عمرکوت نیز طریق ملازمت پیمود. در حینی که موکب منصور از لارکانه عازم عمرکوت میشد، فرمان همایون با حضار زکریا خان اصدار یافت، و درین اوان که انصراف موکب همایون از عمرکوت اتفاق افتاد، زکریا خان بموجب حکم اشرف شرف اندوز تلثیم عتبه سعادت مشمول و مسؤولات والد و ولد از حضرت خسروی بجز حصول موصول گشت، و در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه تأکیدات مؤکده و سفارشات بلیغه فرموده، در باب حیات الله خان، که استدعای غلامی خدیو گردون غلام کرده بود، او را به شاهنواز ملقب فرموده، رخصت انصراف دادند. در آن مکان عریضه‌ای از جانب محمد تقی خان بیگلریگی فارس رسید، که آمدن بسمت سند میسر نشده، وارد کیچ ۱۲۴۳ مکران ۱۲۴۴، و در آنجا ملک دینار حاکم آنجا در مقام قلعه کشی برآمده، مشار الیه فوجی را بر سر قلعه او تعیین نموده، بر او مسلط و او را بحلقه اطاعت درآورده است. بنابر احتیاط از جهت انقضای موسم دریا، غرابات را از روی دریا به بندرعباسی برگردانیده، و خود در کیچ مکران توقف دارد. حکم والا صادر شد که چون کار سند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته «۱»، قشون را مرخص ساخته باستعجال وارد درگاه سپهر تمثال «۲» شود. چند روز بنظم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهر تزیین پرداختند. هرچند که کامیابان میوه کامرس جهانبانی، که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشانست، هیچوقت از لذت اندوزی میوه‌های رنگارنگ متلذذات

(۱) - در نسخه «ح»: «چون کار سند بخوبی انجام یافته بود.»

(۲) - در نسخه «ح»: «اقتدار»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۵

جسمانی و سیر بستان سرای مشتبهات نفسانی فارغ نیستند. اما دو چیز بیشتر از سایر حظوظ مرغوب طبع این خدیو کامیاب میباشد، از جنس فواکه خربزه است که بآن رغبت تمام دارند، چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر از کاریز عباس آباد ۱۲۴۵ هرات، که فالیز ۱۲۴۶ آن را مرتبه مزیت بفالیز تمامی بلاد است خربزه به بغداد می آمد، و در اوانی که رایات عالیات در ممالک هندوستان میبود، از بلخ و هرات و مرو شاهجهان، این قافله حلاوت در راه، و مطایای ۱۲۴۷ کوه پیکر گران بار از خربزه‌های نفیس آن بوم و بر پربار گشته، چاشنی بخش ذائقه دور و نزدیک بندگان درگاه بود. دیگر اسب خوبست که پیوسته مرضی راضی ریاضت کش طبع همایون میباشد، و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه، و معلوم دوست و دشمن گشته، فرماندهان اطراف اسبان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکش‌های خود ساخته، باینوسیله راه تقرب می‌پویند و باستان خوانین سجده گاهش توسل می‌جویند. در ایام توقف موکب والا- در سند، فرستاده شاه والاچاه محمد شاه با تحف و هدایای مرغوب وارد درگاه جهان‌پناه گشته، چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال اینحال اسبان ممتاز و والی بلخ نوباه خربزه از بلخ برسم پیشکش تقدیم خدمت خدیو گردون فراز نموده بودند، چند سر اسب کوه‌توان با دویست بار شتر خربزه بلخ بجهت سرکار پادشاه والاچاه هندوستان ارسال داشته، و فرستاده آن دولت را معزز ساخته، رخصت انصراف دادند.

### در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بسمت بخارا و سایر ممالک ترکستان و تسخیر آن کشور نزهت‌بنیان:

بعد از انجام کار هند و فراغ از نظم مهمات سند «۱»، میان همت بتسخیر ممالک توران بسته، فرامین قضاآیین بنفاد «۲» پیوست که در جمیع ممالک

(۱) - در نسخه «ح»: «ممالک سند»

(۲) - در نسخه «ح»: «نگاشته شد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۶

محروسه اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود، بجهت غازیان نصرت‌نشان، و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند. چون شاهزاده رضاقلی میرزا، که بنیابت سلطنت فائز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران، که وسط معموره است توقف داشت، که هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت رساند و هم مهمام ملکی را پذیرای انجام گرداند. مقرر شد که شاهزاده با قشون‌های خود در هرات بموکب والا پیوسته، شاهزادگان کامگار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد. در سیزدهم محرم سنه هزار و صد و پنجاه و دو مطابق پیچی‌نیل اعلام جهانگشا، بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی، از لارکانه آسمان سا گشته از راه سیوی ۱۲۴۸ و دادر ۱۲۴۹ و شال ۱۲۵۰ و فوشنج ۱۲۵۱ من اعمال بلوچستان، عازم نادرآباد، و روز پنجشنبه هفتم ماه صفر چمن خولی ۱۲۵۲ را، که در حوالی نادرآباد واقع است، مضرَب خیام عزّ و شان ساختند. ایام سفر میمنت‌اثر هندوستان از تاریخ غره صفر سنه ۱۱۵۰، که روز حرکت از نادرآباد است، تا ورود بانجا دو سال و هفت روز، و مدت حرکت از شاهجهان‌آباد تا ورود به نادرآباد یکسال کامل اتّفاق افتاد.

بنه‌جی که سبق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت‌آیات بجانب هندوستان، در پیشاور خبر طغیان لکزیه جاروتله، و سانحه مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید، و از آنوقت عزم انتقام و تنبیه آن جماعت مرکوز خاطر اقدس می‌بود، بعد از ورود موکب والا به نادرآباد، غنی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف، و مقرر فرمودند که در ابتداء میزان از نادرآباد روانه شیروان، و در موسم زمستان، که کوه البرز را برف گرفته و راه فرار بر آن طائفه مسدود می‌گردد، بتنبیه ایشان پردازد. همچنین فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار چرخچی باشی را با جمعی از خوانین و حکّام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت‌اثر خراسان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۷

باین امر نامزد، و حکّام گرجستان و آذربایجان را نیز بموافقت و همراهی ایشان مأمور ساختند. پس در دوازدهم صفر موکب مظفر از نادرآباد رایت-افراز ظفر گشته، روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات، و چمن کههدستان ۱۲۵۳ یکفرسخی شهر، مقرّ الویه گیتی‌ستان گردید. چون بسبب بعضی مشاغل ملکی تأخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرّر بوقوع پیوست. حکم والا نافذ شد که شاهزادگان کامگار دیگر: شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علی قلیخان، ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرافرازی داشت، مقیّد بورود رضاقلی میرزا نشده، زودتر وارد هرات شوند. و رضاقلی میرزا از راه زورآباد ۱۲۵۴ و قراتپه ۱۲۵۵ بادغیس بموکب همایون ملحق گردد.

شاهزادگان نیز با علیقلی خان در هیجدهم ماه وارد خدمت خدیو ارجمند، و بشرف تقبیل بساط مقدّس سرافراز گشتند. چون تخت طاوسی، که در ایام سالفه، در هندوستان، سلاطین «۱» آنجا باتمام رسانیده بودند، بعد از تسخیر شاهجهان‌آباد بجواهرخانه همایون منتقل گشته بود. لهذا همّت والا بلند شاهنشاهی، که اورنگ نه پایه فلک را پست‌ترین درجات شأن خود میدانند، بر آن تعلق یافت، که در برابر آن سریری دیگر با خیمه‌ای که لایق آن تخت و شایسته چنان شاهنشاهی فیروزبخت باشد، مکّلل بجواهر «۲» آبدار و لآلی شاهوار ترتیب دهند. لهذا بعد از حرکت از شاهجهان‌آباد بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهرنگار هندی و ایرانی، بسرانجام آن تخت و خیمه گوهرآیین پرداخته، مدت یکسال، که ایّام راه بود، تخت مزبور را بهمت خسروی از لآلی غلطان و گوهرهای رخشان، که هریک با خراج اقلیمی برابر و در بهاء و صفا با گوهرهای شبچراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود، در کمال زیب و فز ترتیب داده، خیمه‌ای نیز درخور آن مکّلل بمرورید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش‌پذیر انجام ساخته، و

## بتخت و بارگاه نادری

(۱) - در نسخه «ط»: «پادشاهان با شوکت و فر»

(۲) - در نسخه «ح»: «مرصع بدراری»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۸

موسوم گردید. ۱۴۱۸ روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت طاوسی نصب کرده، چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان آراسته، حمایل گرانبها و بازو- بندهای مرّصع بجواهر ثمین ۱۲۵۶\* که فزون از حوصله قیاس و تخمین ۱۲۵۷\* «۱» بود، شهزادگان عالی تبار و علیقلی خان عطا، و دار السلطنه هرات را که تختگاه خاقان مغفور شاهرخ ولد امیر تیمور گورکان بود، بنسبت همانمی بقره العین خلافت و جهاننداری شاهرخ میرزا عنایت، و سکه دار الضرب هرات را بنام نامی آن جناب فرمودند. بعد از طی این مقدمات شاهزادگان گرامی را با نصر الله میرزا مرخص، و مقوّر ساختند که سه ماه در هرات مکث کرده، در ابتدای میزان، که هوا اعتدال یابد، روانه ارض اقدس شوند.

پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتتی از جلگای کهدستان حرکت، و در گازرگاه، که از متنزهات مشهور آن ولایت است، نزول و روز یکشنبه غزه ربیع الثانی وارد قراچه بادغیس گشتند. در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی میرزا نیز با سپاه آراسته، در سر راه بآیین شایسته\* از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره یاب گشت\* «۲». آن لشکر قیامت اثر، که دسته دسته و جوقه جوقه در کمال رنگین و استعداد صف بسته بودند، یک یک از نظر آفتاب اثر گذشته، و خدمت شهزاده کامگار موقع قبول و استحسان گردیده، و بافسر و بازوبند گوهرنگار سر- افزای یافته، و جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بآن یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید. دو سه روز برای انجام مهمام سپاه در آن منزل مکث و از راه ماروچاق و چیچکتو و اندخود عازم بلخ شده، و در هفتم ماه جمادی الاولی موضع مشهور به قوشخانه ۱۲۵۸، یک فرسخی بلخ، مضرب سرادقات اقبال گشت. چون عزیزقلی بیگ دادخواه، که سبق اخلاص و قدمت خدمت درین دولت ابدمدت

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «که بیش از حد و اندازه بود.»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «سعادت تلثیم رکاب همایون را یافت.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۴۹

داشت، در قلعه شلدوک باخلاص کیشی نقد جانرا باخته بود، لهذا نیاز محمد قوش بیگی، برادر او، بوالی گری بلخ سربلند و بخطاب خانی بهره مند و فائز گشته اندخود را به گدا سلطان، ولد دادخواه، عنایت فرمودند. و حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه مزبور بسیر بلخ و عماراتی که از مستحدثات «۱» ۱۲۵۹ طبع رزین شاهزاده نامدار بود، تشریف برده، چون سابقا هزار و صد فروند کشتی، که هزار من بار بر میداشت، سردار بلخ بامر همایون روی آب آمویه مهیا و آماده کرده بود، مقوّر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر و توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده، آن دریای آتش را با غله و ذخایر بیحد از روی آب روانه سازند. و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف ۱۲۶۰ و کشتیها از روی آب به معبر کلیف رسیده، فوجی از غازیان با کشتیها از آب عبور و مأمور شدند همه جا از آن سمت در آب محاذی اردوی همایون بوده، راه نورد وادی مقصد باشند. در بیست و هفتم ماه نزول کوکبه همایون به کوکی ۱۲۶۱، که معبر بخارا بود، اتفاق افتاده، در آنجا ولد حکیم بی اتالیق «۲»، که از زمان سابق و در آن اوان عمده امرای توران بود، با حاکم حصار ۱۲۶۲ و حاکم قرشی و اکثر رؤسا و عظمای آن طرف آب آمویه وارد اردوی معلی و بشرف آستانبوسی فائز و مقبّل خدمت گشته، بخلاص فاخره و نوازشات اختصاص یافتند. از منزل مزبور رضاقلی میرزا را با

هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای همه جا دو منزل پیش رفته در چارگو ۱۲۶۳ توقف نماید، تا موکب همایون وارد شود. و علیقلی خان را نیز بسمت شرقی آمویه مأمور ساخته، مقرر داشتند که همه جا از محاذات معسکر شهزاده مرحله پیمای گشته، از ایلات و اهالی آن سمت هر کس در مقام ایلی و اطاعت درآمد، صیانت ۱۲۶۴، و متمرّدین را تنبیه و سیاست نمایند. بعد از عبور علیقلی خان از آب مزبور جمعی از ایلات گردن بقلاده

(۱) - در نسخه «ط»: «از ساخته‌های»

(۲) - در نسخه «ح»: «آتالیق»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۰

اطاعت و انقیاد نهاده، فوجی که از جاّه اطاعت انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند، بمعرض قتل و نهب درآمد، آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند رضاقلی میرزا، که بسمت چارگو مأمور بود، چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم کوچیده و رفته بودند، صیدی از آن طایفه دد بدام شیرشکاران معسکر شهزاده درنیامده، در روز چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخر خارج چارگو، مقرّ اردوی کیهان پوی شده، بحکم والا- در عرض سه روز جسر متین در آب آمویه مرتّب و افواج قاهره آغاز عبور کرده، فوجی بمحافظت چارگو و صیانت سر جسر و ضبط و جمع محصولات آن نواحی مأمور شدند. در چهاردهم ماه آن حضرت با غلامان و خاصان بکشتیها، که نجاران هنرمند ایرانی و هندی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و مهارت ساخته، و مخصوص رکوب مقدس بنقاشی و طراحی پرداخته بودند، سوار گشته از آب عبور کردند. حکیم بی‌اتالیق، که وزیر و مدار الیه کارخانه توران بود، با جمعی از نقباء و اشراف و اعیان بخارا در آن روز وارد دربار عزّ و شرف و بتلثیم عتبه علیا مشرف، و بخلاع فاخره و نوازشات خدیوانه بهره‌مند گشته، یکروز در آنجا مکث و روز دیگر حکیم بی‌اتالیق را با رفقای او مرخص فرمودند که ابو الفیض خان را مستظهر «۱» باشفاق شاهنشاهی ساخته، بدرگاه سلاطین سجده گاه آورد. موکب همایون از راه قراکول ۱۲۶۵ کوچ بر کوچ «۲» عازم بخارا، و روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سرادقات جلال گشته، چون ابو الفیض خان قوت مقابله را از خود مسلوب، و سپاه ترکماتیّه و اوزبکیه را، که در این مدّت از اقصای ممالک ترکستان فراهم آورده بود، در جنب چیره‌دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت، جز انقیاد چاره ندیده، با حکیم بی‌اتالیق و تمامی خواجهزادگان و نقباء و اشراف و قضاة و امراء و اعیان خود، با جمعیت تمام از باب اطاعت در

(۱) - در نسخه «ح»: «مستحضر»

(۲) - در نسخه «ط»: «از راه قراکول عازم بخارا»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۱

آمده، روی امید بدربار سپهر احتشام آورد. در یک فرسخی اردوی معلی نزول، و روز دوشنبه بیستم ماه طرف عصر اذن کرنش یافته، بصیقل تفقدات خدیوانه\* زنگ‌زدای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند\* «۱». بعد از او جمیع رؤسا و نقبا بار یافته پیشگاه حضور اقدس، و جبهه‌سای آستان گردون‌نشان مقدّس گشته، رخصت انصراف یافته، بخیمه و منزل، که برای ابو الفیض خان و اتباع او مرتّب گشته بود، معاودت کردند. در روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موکب عزّ و جاه از آن منزل کوچ کرده، نیم فرسخی بخارا مخیم حشم اردوی محتشم گشته، ابو الفیض خان بخلاع فاخره خاص و بالاپوش طلا باف و کمر با خنجر مرصع و اسب تازی نژاد با ساخت و زین طلا، سربلند و امراء و اعیان او نیز بعطایای خاص اختصاص یافته و در ایام توقّف موکب جهانگشا در بخارا، به ابو الفیض خان لوازم و اسباب بزرگی مرحمت فرموده، او نیز آنچه لازمه خدمت و فرمانبرداری بود، بتقدیم رسانیده، جمعی کثیر از

ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا، و سایر ممالک توران را سواره و مسلح در آورده، از نظر انور گذرانیده، هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته، و امر والا نافذ شد که ایشان را پیشتر از توجه رایات همایون برده بخراسان رسانند. چند نفر دیگر از بیگلربیگیان عظام، و خوانین را با فوجی از لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرموده ۱۲۶۶ که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده، از راه چارجو روانه خراسان شوند، و بهمه جهت بیست هزار نفر ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب، و شرف‌اندوزان ملازمت\* اردوی میمنت انتساب\* (۲) گشته، بسمت خراسان مأمور شدند. در پانزدهم رجب بتازگی برو دوش ابو الفیض خان بخلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز و اعتبار، و فرق دولتش بافسر گوهر نگار زیور افتخار یافته، اختیار

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «زنگ تفرقه را از خاطر او برداشتند.»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «لشکر نصرت قرین»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۲

سمت شرقی رود آمویه و ماوراء النهر باو مرحمت، و چارجو و باقی محال جنوبی و شمالی آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات تابعه آن بدولت نادریه متعلق باشد. ۱۴۱۹ چون پادشاهان ترکستان ابا عن جد بخطاب خانی مخصوص بودند، از فرط مرحمت تارک نام ابو الفیض خان را بافسر شاهی سر بلند ساخته، شاه ابو الفیض خان خطاب فرمودند، و حکام تمامی ولایات ترکستان تعیین فرموده، جمعی که از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده، متعهد خدمات شده بودند باز بدستاری عنایت شاهنشاهی در مکن حکومت تمکن گرفتند. چون علیقلی خان، که بشرف برادرزادگی آن حضرت سر بلندی داشت و در آن سفر از سعادت‌اندوزان خدمت والا بود، در خاطر اقدس خطور کرد که دره‌ای از صدف دودمان چنگیز خانی در سلک ازدواج او در آید. ابو الفیض شاه این معنی را مایه مباهات دانست، و بقاعده و قانون سلطنت و راه و رسم ترکمانی\* دوشیزه مقصود بشبستان حصول پیوست. \* (۱)، و دختر دیگر که در حجله عفاف بود\* بخدمت حریم حرمت و سراپرده عزت مقرر گردانید\* (۲)، و درین سفر خیر اثر خوارزم آن مخدّره خاندان چنگیز خانی در سلک پردگیان حرم محترم انتظام یافت. چون معروض سده خلافت گردیده بود که در حدود کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جاّه صواب بیرون گذاشته‌اند، لهذا طهماسبلی خان جلایر را، که چاکر قدیمی این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین، و زمام اختیار ممالک شمالی آب اتک را از حد تهتها و سند، و پیشاور الی تبّت، که از هندوستان وضع و باین دولت خداداد انتقال یافته بود، باو تفویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را با او مأمور ساخته، فرمودند که از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه آنجا را، که سرکردگان طوائف آنجا متعهد انجام آن شده بودند ملازم گرفته روانه خراسان و از آنجا روانه

(۱) - در نسخه «ط» «در سلک ازدواج او در آوردند.»

(۲) - در نسخه «ط»: «و دختر دیگر که در حجله عفاف بود منسلک حریم حرمت شد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۳

مقصد گشته، بتنبیه سرکشان آن نواحی پردازد و بصوبه داران کابل و هند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد، که بدستور سابق در شغل خود بوده، تابع امر و نهی سردار باشند، و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتک، و سردار مذکور از این طرف باهم برسم اعانت، طریق موافقت مسلوک داشته، آنچه متضمن خیریت دولتین عظیمتین باشد بعمل آورند.



## در بیان توجّه موبک اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوّت بازوی عزم.

چون در ازمنه سابقه، سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پامال تصاول ۱۲۶۷ جنود اوزبکیه و ترکماتیّه خوارزم شده، و آن ولایت خراب کرده آن گروه، و قصد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیر خدیو دارای شکوه می‌بود، خصوصا در این اوان که ایلبارس ۱۲۶۸ و اهالی آنجا در غیبت موبک همایون سر از گریبان زیاده‌سری برآورده، قدم بحدود خراسان گذاشته بودند. «۱» همت والا نهمت بتسخیر و تدمیر ۱۲۶۹ آن ملک کمال تعلق داشت. «۲» بعد از انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب، موبک فیروزی حسب، از خارج بخارا کوچ کرده، منزل بمنزل عازم خوارزم، و بعد از ورود به خواجه قلعه سی ۱۲۷۰، که تا سرجسر دوازده فرسخ فاصله داشت، بانهاست مستحفظان بمسامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بسرکردگی محمد علی خان اوشاق با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده، با جمعیت و استعداد وارد شش فرسخی چارچو شده‌اند. خدیو بلندآختر، بمجرّد رسیدن این خبر، بنه و آغروق را مقرّر ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند، و خود با فوج منصور هنگام شام سواره راهنورد وادی ایلغار گشته، از جسر عبور و آن روز بانتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارچو توقّف، و روز دیگر، که بیست و یکم ماه مزبور

(۱) - نسخه «ح» کلمه «چون» را در اینجا اضافه دارد.

(۲) - نسخه «ح» کلمه «لذا» را در اینجا اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۴

بود، بعزم تنبیه آن جماعت اعلائی لوای خورشید ضیا کرده، بعد از ظهر آن روز که علامت گرد سپاه و جمعیت خوارزم نمود قراولان گشت، خبر «۱» بخاقان بحر و بر رسانیدند، و مقرر شد که غازیان شرباشران، که مقدمه الجیش معسکر نصرت‌اثر و پیشرو لشکر با فتح و ظفر بودند، با آن جماعت در آویخته، ایشان را از روی صرفه و حزم بدستبازی مشغول سازند، تا آن حضرت بسروقت ایشان رسیده دستبازی آن گروه بسر بازی انجامد. پس خدیو بیهمال از قول همایون جدا گشته، با فوجی از یکه‌تازان گزین و جانبازان موبک ظفرقرین بعزم مقابله تکاورانگیز عرصه تهور شده، یک میدان اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته، که از لطمه سیل از پای درآید، بزور صدمه ورود آن سیل بی‌زینهار شکست یافته، روی برتافتند. دلیران جزار بتأیید الهی و فرمان شاهنشاهی بتعاقب ایشان پرداخته، جمعی از ایشان را، از تف شمشیر تابناک، آتش بخش و خار زندگانی درگرفت، و فوجی را حلقه کمند دلیران بهم آغوشی دربرگرفت، و سرورنده بسیار پیشگاه عرض پیوست. بعد از آنکه تیغ تیز دلیران آن طایفه گردنکش را از سر واکرد، بسیاری را روانه دیار عدم ساختند. روز دیگر در همان منزل، که تا چارچو شش هفت فرسخ مسافت داشت، برای ملاحظه سرو احترامه توقّف، و روز سیم عطف عنان کرده، وارد اردوی همایون گشتند. چون رضاقلی میرزا را شوق دیدن نصراله میرزا برادر کامگار خود، که از هندوستان آمده بود و در هرات توقّف داشت غالب و ملاقات او را طالب بود، لهذا مرخص گشته، با علیقلی خان روانه مشهد مقدّس، و رایات جهانگشا بانتظار عبور بقیه سپاه منصور و بنه و آغروق، که در عقب مانده بود، پنج روز دیگر در آن مکان متوقف، و هزار و صد فرزند کشتی، که قبل برین بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود، بتوپخانه همایون و غله و ذخیره از حد فراوان، که خوراک دوست و

(۱) - نسخه «ط» در این جا کلمه «آنها» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۵

دشمن بود، مشحون گشته، از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم، و کوبه والا- روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه کوچ بر کوچ

عازم مقصد گردید. در سیزدهم ماه شعبان موضع مشهور به دوه‌بونی (۱) ۱۲۷۱، که ابتدای معموره خوارزم است، مضرِب سِرادقات دولت گشت. چون ایلبارس و اهالی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه دشت خوارزم و آرال را جمع، و در قلعه هزار-اسب، که تا دوه‌بونی سه فرسخ مسافت داشت، مستعد جنگ و مهتای قتل گشته بودند، دو روز در دوه‌بونی مکث واقع شد، تا شاید ایلبارس از قلعه پا بعرضه جنگ گذارد، ولی این امر صورت نگرفت. آخر الامر آن حضرت دوه‌بونی را قورغان ساخته، کشتیها و ذخائر زائد و آغروق اردو را در آن منزل گذاشته، روز شانزدهم بجانب هزار اسب ۱۲۷۲ نهضت، و نیم فرسخی قلعه را مقرّ اردوی رزمجوی فرمودند در آنجا معلوم شد که ایلبارس پای جلادت پس کشیده، سر قلعه‌داری پیش آورده است (۲)\* چون قلعه مزبور مشتمل بر خاک‌ریز محکم و حصار استوار و مستحکم، و آب امویه اطراف آنرا احاطه داشت (۳)\*، و یورش بردن بچنین قلعه دور از حزم میبود، لهذا خدیو کشور گیر بکار قلعه نپرداخته، روز دیگر لوای جهانگشا را بجانب خیوه، که تختگاه ولایت خوارزم و وسط مملکت بود، نهضت دادند، تا شاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد. بعد از آنکه کوکبه مسعود یک منزل حرکت کرد، ایلبارس نیز از هزار اسب برآمد، و از کنار آمویه عازم آن سمت شد. هرچند که از استیلای خوف از کنار آمویه دور نگشته جرأت مقابله نمی کرد، اما طایفه یموت و تکه و باقی ترکمانیه آن ولایت، که از کم‌خردی بزیاده‌سری معتاد بودند، بعزم دستبازی پای جرأت پیش گذاشتند. آن حضرت میمنه و میسر و قلب و قول

(۱) - در نسخه «ب»: «دیوه‌بونی» در نسخه «و»: «دیونوسی». ر.ک. تعلیقات.

(۲) - در نسخه «ح»: «ایلبارس میل بقلعه کشی دارد».

(۳) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «چون قلعه مزبور در میان آب آمویه بود».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۶

را، بهمان ترتیبی که داشتند، از رفتار باز نداشته، خود با فوجی از جانبازان جلادت‌پیشه و شیرشکاران درست‌اندیشه، سر راه آن جماعت گرفته، سری بسیار از آنها برگرفته، بقیه از ضرب دست غازیان فیروزی‌طراز، و دلیران گردن‌فراز سرخویش برگرفتند و بایلبارس پیوستند. او از همانجا بلا مکث و درنگ خود را بقلعه خانقاه ۱۲۷۳، که از قلاع خمسه خوارزم که مابین هزار اسب و خیوه واقع است، رسانیده،\* لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیمه اقامت کردند،\* (۱) «مکب همایون آن روز در همان جنگ‌گاه مکث، و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده، سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جولانگاه اشهب ترکتازی دلیران گشت. ایلبارس نیز با تفنگچی زیاده از حدّ و جمع اوزبکیه و ترکمانیه و توپخانه، که داشت، بناچار از در ستیز و آویز درآمد، و غازیان مکب ظفر نشان، باشاره آن حضرت، جلوریز بجمعیت آن گروه کرده تکاورانگیز گشتند و بعنایت آفریدگار و اقبال بی‌زوال شاهنشاه جهاندار، آن طایفه را از پیش برداشته، جمعی از ایشان را ببلائی شمشیر تیز روانه دیار فنا کردند. بقیه آن جماعت، که در اجل ایشان تاخیری بود، داخل قلعه نگشته از همان راه فرار، و قشون نصرت نمون ایشان را تعاقب نموده (۲) جمعی را نیز در اثنای گریز عرضه شمشیر تیز کرده هلاک و سرورزنده بسیاری از ایشان را آویزه نیزه و بسته فتراک ساختند. ایلبارس با اوزبکیه در قلعه متحصن گردید. (۳) پیادگان رکاب همایون از چارطرف مأمور یورش گشته، فی الفور تمام خیمه و توپخانه و اموال و اغنام اوزبک و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را، که در شیرحاجی قلعه خیمه‌نشین بودند، بدست آورده، شیرحاجی را تصرف کردند. پس حواله‌های آسمان رفعت ترتیب یافته، از

(۱) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «لشکر را در خارج قلعه مستقر و رحل اقامت در آنجا بیفکندند».

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است:



«لشکر حضرت ظل‌اللهی بتعقیب ایشان پرداختند.»

(۳) - در نسخه «ط»: «ایلبارس بقلعه پناه برد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۷

توپهای رعدآوای اژدردهان و خمپاره‌های اخترریز آتش‌فشان، سه شبانروز، برق خرمن‌سوز صبر و توان و خانمان‌افروز قلعه‌گیان ساخته و نقابان چابک‌دست از چندجا بشکافتن زمین و حفر نقب پرداختند. دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب ویران، و نقبها با برج و حصار دست بگریبان گشته، غازیان جلادت‌قرین و دلیران بهرام‌کین مهیای یورش گردیدند. اهالی قلعه چون خود را از شش جهت در ورطه بلا دیدند با اکثری از رؤسای اوزبکیه درآمده، در بیست و چهارم ماه وارد درگاه جهان‌پناه، و ایلبارس با وصف اینکه کشتی خود را تبه، و روز دولت خود را سیاه میدید، باز با اعوان خود بر حالت ضلالت باقی، و در آمدن تعلل ورزیده، روز دیگر باشاره اقدس رفته او را با رؤسای اوزبک، که باو اتفاق داشتند، خواهی نخواهی از قلعه درآورده، در موقف همایون حاضر ساختند. هرچند که مرحمت شاهنشاهی اقتضای عفو و اغماض می‌کرد و اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روانمیداشت. اما چون در حین توقف موکب همایون در بخارا شاه ابو الفیض خان شاه\* افراسیاب جاه\* «۱» توران بحکم اقدس چند تن از معتبرین اوزبکیه را نزد والی مزبور فرستاده، او را براه ایلیت و اطاعت دعوت، و در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از چارگو نیز دو نفر از خواجگان آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور رفته، و مومی‌الیه همگی را عرضه شمشیر بیباکی ساخته بود، لهذا فرمان شاهنشاهی بحکم عدل از در دادخواهی درآمده، او را با بیست نفر از رؤسای اشرار، که در جمیع مواد هنگامه آرای فساد بودند، بیاسا رسانیدند «۲». و والیگری را بطاهر خان نواده محمد خان چنگیزی، که با سلاطین توران‌زمین بنی عم و از خدمت گزاران این دولت ابدتوأم بود، عنایت و اتالیقان و ایناقان ۱۲۷۴ طبق معمول بآن مملکت تعیین فرمودند. ۱۴۲۰

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «عرضه شمشیر ساختند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۸

از سوانح امور اینکه: باراجیف حکم نهب قلعه در میان اردو منتشر گشته، فوجی از رجاله و سایر الناس اردوی «۱» همایون، خودسر بجانب قلعه شتافته، آهنگ تاراج خانقاه کردند. این مراتب معلوم رأی جهان آراء گشت، سی نفر از مرتکبین را در درب کشیکخانه بحکم والا گردن زدند. چون سابق برین ایلبارس به قزاق ۱۲۷۵ و آرال ۱۲۷۶ کس فرستاده و استمداد کرده بود، ابو الخیر خان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه آرال بقلعه خیوه، که دارالملک ولایت خوارزم میباشد، وارد گشته و چون حال را برین منوال دید، عریضه اخلاص آمیز مشعر بر اظهار اخلاص مندی و بندگی و وفاق مصحوب چند تن از کسان خود روانه خدمت خدیو آفاق نمود. بعد از ارسال عریضه و آدم، خود فرصت جسته و چون بخودسری درآمده بود اطاعت و فرمانبرداری را فوق طاقت دانسته، توسن گریز را بمهمیز انصراف زده و مضمون «الفرار - مما لا یطاق من سنن المرسلین» را خوانده، بجانب قزاق شتافت. این خبر که بسمع اقدس رسید ریایات جهانگشا بسمت خیوه حرکت نموده، چون قلعه مزبور بمتانت مشهور و در آن قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود، اوزبکیه پیش از وقت تیزدستی کرده، اطراف قلعه را آب بسته، باعتقاد خود راه را بر غازیان جلادت‌پرور، که از دریای آتش روان‌تر از آب و تندتر از صرصر می‌گذشتند، مسدود کرده، ابواب مخالفت گشودند. پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گشت و اطراف قلعه محصور، و مقرّر شد که نه‌رها حفر کرده آب را در کنار قلعه بصحرا جاری سازند. مأمورین آنجا بانجام این کار دامن همت بر میان زده، در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعه‌گیان خشک ساختند. بعد حواله‌های گردون شکوه انجام یافته، روز چهارم گلوله توپ و خمپاره را از چار سمت بر قلعه فرو ریختند، و دود از

(۱) - در نسخه «ح»: «اوغاد الناس لشکر.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۵۹

نهاد قلعه‌گیان برانگیختند. چون آن طایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه‌ور دیدند، هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپه‌ربنیان شدند، و مورد عفو و احسان گشتند. پس حضرت ظلّ اللّهی چهار هزار اوزبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم را سان دیده انتخاب، و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته، بخراسان مأمور و محصلان شدید از مکهن جلال تعیین، و تمامی اسرار را، که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند، ذکورا و اناثا جمع کرده، بهریک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند. همچنین جمعی از طایفه روسیه که سابقا گرفتار قید اسار اوزبکیه شده بودند، با زاد و راحله روانه مقصد ساختند. عدد اسرای خراسان بهمه جهت دوازده هزار میشد که از آن جمله چهار هزار نفر از آنها در قلعه خیره میبودند، حضرت ظلّ اللّهی بارکش و دوابّ بجهت ایشان مقرّر و جیره و مأکول در وجه ایشان معین، و ایشانرا روانه خراسان ساختند. در قلعه‌ای چهار فرسخی ایبورد، که در موضعی موسوم به چشمه خلجان «۱» ۱۲۷۷ که بمعماری همّت بلند و سرکاری نیت ارجمند آن حضرت احداث شده بود، سکنی داده، قلعه مزبور را به خیره‌آباد ۱۲۷۸ موسوم کردند. و چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهمّ آن ولایت پرداخته، چون گذاشتن لشکر زیاد نزد والی باعث تحمیل بر سکنه و اهالی میشد، لهذا تمامی رؤسای خوارزم متعهد تقدیم خدمات آن ولایت و\* متقبل ادای ایلی و اطاعت گشته،\* «۲» خدیو بیهمال نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته، در هفدهم ماه صیام از خیره حرکت و صرف زمام نصرت فرجام کرده، در چهارم شوال وارد چارجو شدند. بعد از ورود الویه منصور بچارجو، حکیم بی‌تالیق، که مدار الیه و معتمد شاه ابو الفیض خان بود، از جانب شاه افراسیاب جاه با عریضه و پیشکش

(۱) - در نسخه «ب»: «خلیجان»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «و قبولی ایلیت کرده.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۰

وارد و شرف‌اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مباهی گشته، رخصت انصراف یافت. از آنجا ریایات جهانگشا بجانب مرو نهضت فرموده، در مرو نیاز محمد خان، والی بلخ، با حاکم اندخود و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الامر اقدس جبهه‌سای نیاز، و در باب ضبط و ربط امور ملکی اوامر علیه صادر شد، و پس از ارشادات بهیّه از موقف اعلی مرخص گردیدند. موکب والا از راه کلات و میاب و کوپکان، که مسکن قدیم آن حضرت است، متوجّه مقصد گشته، بعد از ورود بکلات هرچند سابقا بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه «۱» ترتیب یافته بود، مجددا طرح بازار و چارسوق و مسجد و رباط در آن مکان ریخته، فرمان اعلی نافذ شد که کارکنان در اتمام آن سعی جمیل «۲» بظهور رسانند. از آنجا بیگلریگی و عمال بخیره‌آباد تعیین و برای هریک از سکنه آنجا، که پیشتر اسرای خیره بودند، سررشته معین و امور آن ولایت را منتظم فرمودند و از راه عشرت‌آباد خوشان وارد رادکان و چند روزی بسیر نزهت‌سرای آن مکان پرداخته، در اواخر شوال وارد ارض اقدس و شرف‌اندوز طواف آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و امامت و ارتضاء سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التّحیه و الثنا گشتند. چون بعد از فتح هندوستان، قندیل مرصع مینا، که برقبه مینایی مهر و ماه طعنه میزد، و هم‌چنین بعد از فتح و تسخیر ترکستان، قفل طلای گوهر آگین مرصع، که بجواهر ثمین ترتیب یافته بود، نذر روضه رضیه مقدّسه رضویّه کرده بودند، وضع هریک را در مکان موضوع له فرمودند.

و از وقایع ایام توقّف اینک: قبل از ورود کوکبه والا بارض اقدس فرستاده‌ای از جانب پادشاه والا جاه هندوستان با اخلاص نامه و

تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده، در ارض اقدس توقّف داشت. بعد از چند روز بار

(۱) - در نسخه «ح»: «بناهای عالی»

(۲) - در نسخه «ح»: «بلغ»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۱

یافته پیشگاه حضور شده و هدایا را از نظر اقدس گذرانید، نوشته تفویض پرکنات ۱۲۷۹ و محال متعلقه به تهتها و صوبه کابل را، که در سمت شرقی و جنوبی دریای اتک واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین پادشاه والاجاه تعلق داشت، بنظر انور رسانید. توضیح این مقال آنکه: بعضی از پرکنات واقع در سمت شرقی دریای اتک، در ازمنه سابقه بمصارف اخراجات کابل مقرر بود، در حینی که ولایات طرفین رود اتک فیما بین دولتین محدود و معین میشد. پرکنات مزبوره چون در سمت شرقی اتک و در صوبه لاهور واقع بود، سه سال باین دولت روزافزون حواله شد\* که بعد از مدت مزبوره باز بدولت علیّه گورکانیه متعلق باشد\* «۱»، و هم چنین بعضی پرکنات آن طرف آب که متعلق به تهتها و سند میبود، ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض و استدعا نمود که پرکنات متعلق بمصارف کابل باید بطریق ابود ۱۲۸۰ و استمرار بدولت علیّه نادریّه قرار گیرد. مسؤول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته، این سخن بانها معتمدان پادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود. از آنجا که آن حضرت نقاوه دودمان بزرگی و حق شناسی بودند، در ازاء حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابدیونند گورکانی بعمل آمده بود، این را مغتنم شمرده برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و سند و تهتها فرامین نوشته مقرر داشته بودند که پرکنات مزبور را، که صد و بیست هزار تومان متجاوز مداخل مالیات آنها می بود، از ولایات هندوستان وضع و بعلاوه تهتها و سند و غیره داخل حوزه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه مملکت حضرت ظلّ اللّهی دانند. همچنین از طرف قمر الدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکش های شایان بدرگاه فلک شآن

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «که پس از گذشت مدت معین از آن دولت گورکانیه باشد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۲

آمده، فرستادگان ایشانرا بدربار فلک مدار رخصت بار داده، بنوازشات خدیوانه سرافراز کرده، مرخص بانصراف کردند و نیز از جانب طهماسبقلی - خان جلایر سردار کابل، که مأمور بگرفتن بقیه قشون ترکستان بود، عریضه ای ملحوظ نظر عاکفان سده جلال گردید که اوزبکیه قاتاغان ۱۲۸۱، «۱» سکنه کولاب ۱۲۸۲، اولاً بهانه اطاعت را کلید باب تزویر ساخته، از در حیلّه درآمده بودند. «۲» سردار بخیالات باطله ایشان پی برده، ایشان را تنبیه کامل و بلیغ، و جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته، ملازمان رکابی آن طایفه را تماماً نظم و انعقاد داده روانه رکاب، و خود از راه بامیان «۳» روانه کابل گردیده است.

### در بیان حرکت رایات گیتی ستان از ارض اقدس فیض نشان بجانب داغستان.

چون بسبب قتل مرحوم ابراهیم خان تنبیه لکزیّه جاروتله داغستان منظور نظر آفتاب نشان میبود. بنهجی که سبق ذکر یافت از نادرآباد غنی خان افغان ابدالی، بیگلربیگی آنجا را، با افاغنه ابدالی مأمور بتنبیه لکزیّه جاروتله ساختند. در این اوقات نیز که از تسخیر خوارزم فراغت رو داده بود، فوج کثیر با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از آنکه کوکبه همایون روانه شیروان و دربند شود با فروختن نایره گیرودار هنگامه کارزار گرم سازند، تا موکب والا وارد شود. بعد ازین لشکر اوزبکیه و خوارزم را پیش از توجه موکب گیتی ستان بحکم والا فوج فوج بهمراهی آن دریای آهنین موج روانه آن سمت کرده، دو ماه ارض فیض قرین مقرر کوکبه عزّ

و تمکین گشته، بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش، اختیار امور ممالک خراسان را بشهزاده نصر الله میرزا تفویض، و روز چهارشنبه بیست و دوم ذی الحجه هنگام غروب ماهچه رایات جهانگشاه از ارض اقدس طلوع نموده

(۱) - در نسخه «ب»: «غاقاتان» و در نسخه «ح»: «قاتاخان»

(۲) - در نسخه «ط»: «چون»

(۳) - در نسخه «ب»: «ملتان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۳

چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه اوزبکیه تورانی و خوارزمی، غلات راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسیده، و از اتفاقات در آنسال غلا در اکثر ولایات شیوع داشت، و غله و ذخیره در ولایات سر راه کمیاب بود. لذا الویه فلک فرسا از راه خوبشان و استرآباد و مازندران عازم مقصد گشت. در دوم ماه محرم سنه هزار و صد و پنجاه و سه هجری منزل علی آباد ۱۲۸۳ خوبشان مضرب الویه عز و شأن و مخیم خیام سپهر احتشام گردید.

### در ذکر وقایع تخاقوی نیل مطابق هزار و صد و پنجاه و سه هجری

شب سه شنبه سوم ماه محرم بعد از انقضای سه ساعت خازنان گنجینه تقدیر، بحکم مالک الملک قدیر، جل شأنه، برای مجلس تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر، از زر سرخ و سفید انجم و اختر بر طبقهای سیمین افلاک چیدند، و فراشان قضا از نمایش ریاحین و ازهار بساط گلدوزی در صدر ایوان کشیدند. سلطان سیارگان مربع نشین ۱۲۸۴ اورنگ حمل گشته، ریزش ابرآزاری بجوش تردستی اسباب تجمل گل را پایمال سیل طراوت ساخت، و جراح نسیم بهاری گلبرگ وجود تخت نشین سریر زمردفام چمن یعنی لاله را از زخمی که از بندق «۱» ۱۲۸۵ ژاله دریافته بود، التیام داد،\* خدیو بهار بعزم انتقام داغستان لاله و شقایق مرکب صرصرنژاد صبا را از برگ شکوفه زین کرده،\* «۲»\* و ریاح ربیعی غباراندوه دی را، که در دلها نمونه البرز گشته بود، زایل نمود\* «۳». جشن نوروزی مرتب گشته، شمخال سروسهی، که بزرگ داغستان لاله زار بود، به بیگلریگی قد برافراشت، و سرخای گل سرخ خارخار دو رنگی از خاطر برافشانند. اوسمی سپاه اندرون لاله را فسادی، که در دل بود، گل کرد. اردوی ظفرشعار مانند کوبه سلطان بهار خیمه بر دامن دشت

(۱) - در نسخه «الف»: «بیدق»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «خدیو بهار بعزم جنگ لاله مرکب را صبا زین کرده»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «باد بهاری غبار اندوه ماه دی را زایل نمود.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۴

و کوهسار زده عازم مقصد گردید. بعد از ورود به سملقان انقلاب در مزاج هوا راه یافته، شروع بیارش و آنچه درین خم سربسته بود، آغاز تراوش کرد. فقدان آذوقه و ذخیره و علیق نیز علاوه علت باران گشته، چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشیده، و مزارع برای جنود سلیمانی از خانه مور دانه وام می کرد، تا شهرک گرایلی، که پنج و شش منزل بود، بده دوازده روز طی و اکثر دواب از گرسنگی از رفتار بازمانده، پی شدند. بسیاری از اسباب اهل اردو در همانجا حین عبور از آنها بیاد فنا رفت. از آنجا که هر شدتی با رخائی قرین و هر خزانی را بهاری در آستین میبشد، بعد از ورود بشهرک گرایلی دامنه صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود، اردوی همایون را در آنجا افاقه حاصل و ایام عسرت و تعب زائل شده، هر روز خدیو هفت اقلیم بنای حرکت

بیک فرسخ و نیم قرار داده، بتأنی طی مسافت کرده، چند روزی در جانب شمالی رود گرگان «۱» سمت دشت نصب خيام ظفر احتشام گشت، تا دواب از کار مانده بحال آمدند. در آن مکان عریضه خوانین و سرکردگان، که مأمور به جاروتله بودند، بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه بسرنجه اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بی‌زوال خاقان بیهمال آن طائفه را گوشمال بلیغ داده، ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشوده‌اند.

توضیح این مقال آنکه: لکزیه جاروتله بتقلّب و تهوّر معروف و بفسادانگیزی موصوف، و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته، و آن کوه از جبال مشهور جهان و در بلندی سرکوب چرخ گردون است. خوانین و سرکردگان بعد از آنکه از موقف اعلی مرتخص گشته بودند، در پانزدهم ذی الحجه وارد کنار رودخانه قانق ۱۲۸۶ شده، و آن طایفه سه موضع را که موسوم به جار، و جاوخ ۱۲۸۸ و آقزی پر ۱۲۸۷ می‌باشد استحکام داده، در هریک

(۱) - در نسخه «ح»: «جرجان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۵

سر راه بر غازیان گرفته، بجنگ پرداختند. در سنگر اول، که جار بود، غازان زور آور گشته، جمعی از آن طائفه ناچار همجوار شاهد فنا شدند.

چون سمت شرقی کوه در تصرف لکزیه بود آن طائفه تاب مقاومت نیورده جار را خالی، و به جاوخ رفته، بنای پرخاش گذاشتند. بعد از چند روز که در خارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوست، جمعی از ایشان بقتل رسیدند و جمعی خود را بسنگر سیم که بر فراز کوه واقع و از اصعب مواضع بود کشیده «۱»، مشغول جنگ شدند. و آن مکانی است بسیار صعب مشتمل بییشه و جنگل، که بر بالای کوه اتفاق افتاده و بیک راه انحصار دارد «۲»، و مشهور به آقزی پر است، که اگر پیاده گر مروی خورشید بر فرازش آهنگ صعود نماید، از سینه قدم سازد، و اگر بیک سریع السیر ماه بر قبه‌اش آغاز بالاروی کند، خود را از درجه اعتبار اندازد. دلاوران افغان ابدالی داوطلب گشته استدعا کرده که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند.

پس هنگام روز طرح جنگ افکنده، تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل درآمده، و نیمه شب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند، بپایمردی جلادت آغاز صعود کرده، هرچند لکزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه پرداختند، دلیران باز روی پس نکرده، پای جرأت پیش گذاشتند. اگرچه صد نفر از دلاوران ابدالی مقتول و زخم‌دار گردیدند، اما بتأیید الهی و قوت اقبال شاهنشاهی سنگر را متصرف و چون سمت شمالی کوه مسدود و راه فرار برایشان بسته بودند. جمعی از آن طایفه از غلبه هراس سراسیمه از کوه پریده، بمغاک نیستی افتاده، و بقیه ایشان اسیر و دست گیر گردیدند، مگر معدودی از ایشان که از میانه بدر رفتند. تمامی اماکن و مساکن آن طائفه از صدمه جنود مسعود عالیها سافلها گشته،

(۱) - در نسخه «ح»: «سختترین مواضع بود.»

(۲) - در نسخه «ط»: «آن راه فقط یکی است.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۶

نمونه قاعا صفصفا پذیرفت، و اثری از آبادانی در آن محال باقی نماند. در ازاء این فتح نمایان دویست هزار روپیه، که مساوی ده هزار تومان بوده باشد، بصیغه انعام و خلعت‌بها، در وجه غازیان و سرکردگان عنایت، و فرمان عاطفت‌نشان مشعر بر نوید عطایای مجدد از موقف اعلی خطاب بسرکردگان عزّ صدور یافته، بفاصله دو سه روز عریضه مجدد از سرکردگان مزبور رسید که با لکزیه جاروتله مجادله و محاربه و برایشان مسلط، و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم به قصور ۱۲۸۹ تعاقب، و جمعی از ایشان را

از دم شمشیر گذرانیده، عیال و اطفال ایشان را بقید اسار در آورده، عرصه جاروتله را که مسکن آن طایفه می بود، بالکلیه از وجود آن طائفه پرداخته‌اند. امّا در حین مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه روی داده، قریب به دوست نفر از غازیان میان برف تلف شده‌اند. پس موکب جهانگشا از کنار گرگان حرکت کرده، وارد اشرف مازندران و سه روز آن مکان دلپذیر مهبط عزّ و شرف گردیده از آنجا از راه سوادکوه عازم مقصد گشتند.

از سوانح حیرت‌افزا اینکه: چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه، و در زمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده- اند، که شارع منحصر بهمان خیابان است، اعلیحضرت شاهنشاهی در اوانی که جنگ و کارزار نمی بود. اکثر اوقات با حرم محترم طی منازل فرموده، و جمعی از خواجه‌سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقورقچیگری می پرداختند. آن روز بطریق معهود طی طریق کرده در محال سوادکوه ۱۲۹۲ از پل سفید ۱۲۹۰ گذشته، مابین زیر آب ۱۲۹۱ و بهجان «۱» ۱۲۹۳ نزدیک بقلعه اولاد ۱۲۹۴، که از مواضع قدیم و در شهنامه مذکور است، روز یکشنبه بیست و هشتم صفر، که مقابله شمس و قمر واقع و هشت دقیقه قبل از آن قران نحسین اتفاق

(۱)- در نسخه «ح»: «بهیجان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۷

افتاده بود، روسیاهی برگشته بخت در پشت درخت در کمین کین نشسته، در حین عبور ذات اقدس شهریاری را هدف گلوله تفنگ ساخته از جایکه تخمینا بیست قدم فاصله داشت، تفنگ را گشاد داده، از آنجا که حفظ الهی در هر جا حافظ و نگهبان وجود بیهمال خسرو فرخ‌فال می باشد. گلوله رد گشته زیر بازوی راست آن حضرت را بقدر یک انگشت خراشیده، بر پشت «۱» دست چپ آمده، از آنجا بگردن اسب خورده اسب بسر غلطید. شاهزاده رضاقلی میرزا در آن روز در سواری همراه بود، خواجه‌سرایان و غلامان و قورچی‌ها و همیشه کشیکان رکاب را اخبار، و ایشان سراسیمه و بی تاب بر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته، تا خبردار شدن ملتزمان رکاب آن دغاپیشه خود را بمیان جنگل و بیشه زده، بدر رفت. چون آنراه در دامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید. از آنجا که مرئی و کارفرمای این کارخانه خداوند یگانه است، تا حال مکرر از اینگونه سهام از شست تیرانداز قضا گشاد یافته، بسپرداری الطاف ایزدی از آن حضرت رد گشته، صرصر این قسم بلایا بهواداری فانوس حمایت حضرت سبحانی غباری بدامن شمع جهان‌افروز ذات مقدس نشانده است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» «۲» القصه از آنجا گذشته، بعد از ورود رضاقلی میرزا بعزم بیلامشی از رکاب اقدس مرخص و مأمور بتوقف در طهران گشته، مالیات طهران باخراجات سرکار شهزاده مقرر گردید. پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از قراچه‌داغ و بردع ۱۲۹۵ وارد قبله و از آنجا از راه شاهداغی متوجه مقصد گشتند. در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوائف

(۱)- در نسخه «ب» و «ح»: «شست»

(۲)- سوره ۹، آیه ۳۲: «میخواهند اینکه فرو نشانند نور خدا را بدهنشان و نمی خواهد خدا مگر اینکه تمام کند نور خود را و اگرچه کراهت دارند مشرکان.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۸

لکزیّه، که در شوامخ جبال البرز و اماکن صعب المسالك داغستان مأوی داشتند، بشرف پابوس مشرف شده، درصدد اطاعت و فرمانبرداری درآمده، هریک بسر انجام ملازم و یورغه‌مال رسد خود پرداختند. در غزه جمادی الاخری قموق، که منتهای داغستان



بود، مقرّ کوبه همایون گردید. و از سوانحی که در آن مکان بعرض رسید سانحه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان والی آنجا بود. کیفیت این واقعه اینکه: سابقا در حین توقّف ریات جهانگشا در خوارزم، جمعی از اشرار اوزبکیه طایفه آرال، که در سمت شمالی خوارزم و متصل بقزاق میباشند، از صدمات جیوش ظفرشعار فرار اختیار نموده بودند. درین اوقات نورعلی ولد ابو الخیر خان والی قزاق با آن طایفه اتّفاق کرده، آمده قلعه خیوه را محصور، بعد از چندی بر قلعه مسلط، و طاهر خان با بعضی از رؤسائی که دم از هوی خواهی این دودمان میزدند مقتول، و مقلد قلاده والیگری گشته است. از استماع این خبر شاهزاده نصر الله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان بتنبیه اشرار خوارزم و استرداد آن ملک، و حاجی صفی الدّین خان «۱» بیات، و محمد علی خان قرقلو را از دربار معلّی صاحب اختیار بیوتات سرکار شهزاده ساخته، دستور العمل مفصل، که قانون کشورگشایی سلاطین و خواقین آفاق می توانست بود، بدیشان داده روانه خراسان فرمودند که بتبیه و تدارک آن پرداخته، در نوروز آن سال در رکاب شهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند. موکب همایون یکماه در قموق مکث، و خاص فولاد خان شمشخال و سرخایخان قموق و احمد خان اوسمی قراقیطاق، با جمعی از عظماء و اهالی داغستان وارد اردوی معلّی و شرف اندوز تقییل عتبه علیا گشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی، و بخلاص فاخره و اسب با زین و اسباب طلا مباحی گشتند. در ابتداء ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان آوار، که مساکن ایشان در منتهای داغستان واقع و بحدود چرکس اتّصال داشت، عازم گردیدند. صعوبت

(۱) - در نسخه «ب»، «و»: «سیف الدین خان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۶۹

راه و سختی اماکن آن جماعت بحدیست که بیامردی اشهب قلم طیّ وادی توصیف آن نتوان کرد. از تمامی آن مرز و بوم از ابتداء تا منتهی، که دوازده روز راه است، قطعه‌ای زمین مسطح نمی باشد، و راهی، که دو پیاده پهلوی هم توانند رفت، بصعوبت پیدا میشود، قطع نظر از آن بحدی ییلاقیت دارد که در تابستان قتل جبال آن از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن با زمستان جاهای دیگر لاف مساوات میزند. پانزده روز دیگر در آن نواحی بتنبیه سرکشان آن دیار و اشرار پرداختند. از سوانح اتفاقیه آنکه: جمعی از جزائرچیان را که بتنبیه فرقه لکزیه مأمور ساخته بودند چون آنها را شخص نابلد همراه و بدرقه راه بود، در مقام نامناسب مابین کوه پربرف آغاز جنگ کرده، جمعی از فریقین: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ» «۱» بعرض هلاک درآمدند. چون موسم عقرب و خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه آوار بر وجه بلیغ بعمل آید، لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند، و سرخای نیز با کوچ و بنه خود از قموق حرکت کرده در موکب همایون وارد دربند گردید. چون احمد خان اوسمی را، حین توجّه موکب همایون بجانب آوار، از قموق با جمعی از غازیان مأمور بکوچانیدن خانوار و ملانزم لکزیه قراقیطاق ساخته و روانه فرمودند، امر همایون صادر شد که غازیان مأمور نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون ملحق شوند. در عرض راه در حوالی چراغ ۱۲۹۶، من اعمال داغستان، بعرض خدیو کشورستان رسید که در حینی که غازیان از قراقیطاق، که بیشه و جنگل عظیم بود، حرکت می کردند فوجی از لکزیه و قراقیطاق، بتحریک اوسمی از میان جنگل و کریوه کوه شروع بشلیک تفنگ کرده، و غازیان، که در تنگنای جنگل خود جمع نمی توانستند کرد، بهم برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکزیه درآمده و جمعی بقتل رسیده‌اند.

(۱) - سوره ۴۲، آیه ۵: «گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۰

وصول این خبر مروحه جنبان غضب قیامت لهب، و دامن زن نائره سخط شاهنشاهی گشته، عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی در

حدود دربند داغستان توقّف، و مادام که اشرار آن سرزمین را تنبیه و مطیع و منقاد نسازند، لوای توجّه بسمتی نیفرانند. احکام همایون عزّ صدور یافت و محصّیان تعیین شد که از حدّ تفلّیس الی خلخال و اردبیل و تبریز، از خالصجات دیوانی و غیره، غلّه بجهت سیورسات غازیان با عزّاده توپ و دوآب حمل و نقل اردوی معلّی نمایند. ۱۲۹۷ رایت نصرت آیات در پنجم شعبان وارد دربند، و روز چهارم آغروق اردوی معلّی را گذاشته با فوجی متوجّه محالّ قراقطاق گشته، از دربند تا حد ولایت شمخال همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعه‌جات محکم ترتیب داده، جمعی را بآنجا تعیین فرمودند، که تمامی آن محالّ در تصرف غازیان بوده، تا از هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند «۱». در روز دهم رمضان المبارک مراجعت، و سمت دشت کافری ۱۲۹۸، سه فرسخی دربند را، که جای پرعلف و آب بود، برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آغروق را با بقیه اردو از دربند احضار، و مقرّر فرمودند که هریک از رؤسای غازیان خانه‌ای از چوب و نی ترتیب داده، بتهیّه سامان و اسباب زمستان پردازند «۲».

از مؤیّدات اقبال که در اوان توقّف موبک جاه و جلال روی داد اینکه: سابقا نگارش یافت که در جنگل مازندران تفنگک بجانب اقدس انداخته بودند. چون بچند نفر از جماعت تایمنی، که در آن اوقات فرار کرده بودند، مظنه میرفت، کس برای دستگیری آنها تعیین و فراریان مزبور را در هرات، در حدود اوبه و شاقلان، گرفته، بحضور اقدس آوردند. معلوم شد که نیکقدم، غلام دلاور تایمنی، با غوری آقا میرزا ولد دلاور، که در رکاب فیروزی انتساب میبود، مصدر آن حرکت شده است. آقا میرزا در ازای صدور این جنایت

(۱) - در نسخه «ح»: «بکار ایشان پردازند.»

(۲) - در نسخه «ح» جمله «تا زمستان را در آنجا بگذرانند.» را اضافه دارد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۱

بمعرض سیاست در آمد. و چون به نیکقدم اقرار جان بخشی شده بود، او را از هر دو چشم کور کردند. و نیز در آن اوقات آدم از نزد پادشاه والجاه هندوستان با تحف و هدایا جهت تهنیت فتح توران و خوارزم وارد، و بعنایات خاقانی سر بلند گشته، رخصت انصراف حاصل نمود. هم‌چنین نظیف افندی و منیف «۱» افندی نام، از دولت عثمانی بسفارت مأمور، و باتفاق حاجی خان چمشگزک، که ایلچی روم بود، از دربار عثمانی رخصت انصراف یافته، در ماه ذی‌قعدة الحرام وارد دربار سپهر احتشام شده، و نامه پادشاه سکندر جاه روم را، که مشعر بر اعتذار از قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود، رسانیدند. جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل بر این که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود. بعد از آنکه باقتضای تقدیر الهی سلطنت ایران بسلسله علیّه صفویّه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه در آمد. چنانکه بطون سیر و تواریخ بآن مشحون است و حدّ و سنور هم، که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه سلیمان‌نگین قرار یافته، معلوم می‌باشد. و در مغان که بتأیید الهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد. منوی و معهود ضمیر گشت که انشاء الله تعالی وحده العزیز ممالک موروثی، که در تصرف ممالک اکناف است، انتزاع و استرداد شود، سوای ممالک متصرف فیه روم، که اولاً آن حضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم، هرگاه صورت حصول پذیرد فهو المراد «۲»، و چون غرض اصلی نظم سررشته ایلّیت است البته در باقی موارد مضایقه نخواهد بود، و ملک و مملکت فیما بین جدایی نخواهد داشت. و هرگاه مقرون بقبول نگردد مکنون بال را نگاشته لوحه اعلان



(۱) - در نسخه «ح»: «خیف»

(۲) - در نسخه «ط»: «فهو المطلوب»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۲

سازیم. در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمسه را، که متضمن اصلاح حال مسلمین بود، آن حضرت نیز، که خلیفه اسلام بودند، بر وجه اتم و اکمل فیصل دهند، ولی آن خود در عقده امتناع ماند. چون میانه دور و نزدیک و دوست و دشمن حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم ۱۲۹۹، و متوجه آن مرز و بوم می‌باشیم. امیدوار هستیم که انشاء الله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین در عالم مهمان‌نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه امور معهوده دریغ نگردد. چون در خلال آن احمد خان اوسمی نیز پسر خود را با دو نفر از صبیای خود «۱» برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاد و کار داغستان نیز قریب باتمام بود، لذا افندیان را نیز مرخص ساخته با جواب نامه روانه دربار عثمانی فرمودند. از جمله عطایای خاص جناب مالک الملک لم یزل و قدیم لایزال جل شأنه باین خدیو بیهمال آنکه در چنین موسم زمستان، که برف لحظه‌ای سررشته نزول را از دست نداده، لا ینقطع بتار و پود رشته‌های سفید و آبی در فضای هوا «۲» نساجی می‌کرد، از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلی گشته، بقدریکه جمعیتی را، که زیاد از عدت انجم و کواکب در موکب آسمان شکوه و در رکاب نصرت پژوه میبودند، کفایت می‌بود. هرچند در صحرای مغان، بنحویکه سبق ذکر یافت، مفاصد سب ۱۳۰۰ و رفض را تفهیم اهالی ایران کرده، ایشان نیز از صمیم قلب کاملاً خریدار آن شده بودند. اما درین اوقات برای مزید تأکید حکم مؤکد و فرمان شدید الخطاب بهمگی بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام و علما و فضیلا کزوبی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان قاطبه قاطنین ۱۳۰۱ و جمهور متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظللان قصر بی‌قصور دولت ابدمدت ظلّ اللهی، از حدود در بندر الی منتهای کابل و پیشاور صادر گردید، باین

(۱) - در نسخه «ح»: «بنات خود»

(۲) - در نسخه «ح»: «از آسمان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۳

مضمون که چون شاه اسماعیل صفوی، که در سنه نهصد و شش هجری خروج کرد و جمعی از عوام کالانعام را با خود متفق ساخت، بنابر اغراض نفسانی «۱» و ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قحذ زناد ۱۳۰۲ دوبرهمزنی کرده، بنای سب و رفض گذاشت، و باینوسیله احداث مبغضتی ۱۳۰۳ عظیم بین المسلمین نموده لوای نزاع و نفاق برافراشت، بحدی که کفره در مهد آسایش استراحت گزین شدند، ولی فروج و دمآء مسلمین بمعرض تلف درآمدند. در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران، از نواب همایون ما استدعای امر پادشاهی می‌کردند، بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسؤول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفض ۱۳۰۴ «۲»، که از بدو ظهور شاه اسماعیل در میان اهل ایران شیوع یافته، نکول و تبری و در فروعات مقلد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام باشند، و حقیقت خلافت خلفای راشدین را، که مذهب آباء همایون و اروغ میمون ما بوده، بالجنان و اللسان اذعان و قبول کرده، از رفض و تبری تبری ۱۳۰۵ و بولای ایشان تولی ۱۳۰۶ نمایند. برای تأکید اینمعنی از علمای اخبار و فضیلا دیندار، که ملتزمان رکاب ظفرشعار و پرتواندوز انوار حضور مهرآثار بودند، تحقیق و استفسار فرمودیم همگی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله و اصحابه اجمعین، هریک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعمام و اخوان کرده و لوم‌لثام و تعبیر خاص و عام را بر خود قرار داده، باینجهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته، پیرایه پوش تشریف نزول آیه

وافی هدایه «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» (۳) گردیدند، بعد از رحلت حضرت

(۱) - در نسخه «ح»: «به اعتبار غرضهای نفسانی»

(۲) - در نسخه «ط»: «از عقاید فاسده و اقوال کاسده»

(۳) - سوره ۹، آیه ۱۰۱: «پیشی گیرندگان پیشینیان از مهاجران و انصار و آنها که پیروی کردند ایشان را بخوبی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۴

سید المرسلین بنای خلافت باجماع صحابه کبار، که اهل حلّ و عقد بودند بر خلیفه اول «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» (۱) صدرنشین مسند خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق، و بعد از او بنصّ و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب، و بعد از آن بجناب ذی النورین عثمان بن عفان، و بعد از او بحضرت اسد الله الغالب غالب کل غالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت. هریک از خلفای اربعه در مدّت خلافت خود باهم سالک طریق وفاق، و معری ۱۳۰۷ از شوائب خلافت و نفاق بوده، برسم اخوت و ایتلاف ۱۳۰۸ مرعی و ملحوظ و حوزه دین مبین را از تطرق ۱۳۰۹ شرک و کین مصون و محفوظ می‌داشته‌اند. بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقائد متفق بوده‌اند، اگرچه بمرور دهور و تصاریف اعوام و شهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروع از قبیل: اداء صوم و صلاة و حج و غیره اختلاف راه یافت، لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص بخدمت حضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او نقص و قصوری و خلل و فتوری راه نیافته، تا زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی بهمین دستور مستمر بوده، ایشان نیز برهنمونی حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مبتدعه و سبّ و رفض نموده، بل بذیل محبت و ولای ۱۳۱۰ آن چهار رکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند. در ازاء این معنی ما نیز سریر و سروری را بجلوس میمنت مأنوس اقدس تزین داده، تعهد فرمودیم که عهود خمسه معهوده را با علیحضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم- الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین، پادشاه اسلام پناه برادر دارا- احتشام، اعنی سلطان ممالک روم، اعلام و آن امر را بر وفق مأمول پذیرای اختتام سازیم، که مقدمات مزبوره بتأیید الهی قریب الحصول و در شرف انجاح و وصول است. درین وقت که ساحت در بند مطلع ماهیچه رایات فیروزمند و مقرّ کوه آسمان پیوند بود، بتجدید مزیدا للتکید از برای استحکام

(۱) - سوره ۹، آیه ۴۰: «در حالتی که دوم او وقتی او و ابو بکر در غار بودند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۵

آن کار و اطمینان «۱» خاطر حقایق مدار، از علامه العلماء و مجتهد الزمان «۲»، ملا علی اکبر ملامباشی و باقی علمای کرام، که در رکاب نصرت انتساب حاضر و مقتبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند، در مجالس و خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند، و بهمه جهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس ما مرتفع و ماده تشکیک و تردید مندفع گردید و بحد یقین پیوست که همگی رفض و بدع ناشی از فتنه‌انگیزی شاه اسماعیل بوده، والا از صدر اول الی بدء ظهور دوره صفوی همگی اهل اسلام در مناهج اصل بر یک طریق ثابت و راسخ بوده‌اند. بناء علیهذا المقال بتأیید ربانی و الهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عزّ و علا شرف صدور یافت که بنحویکه از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق میدانسته‌اند، بهمان دستور هریک را خلیفه بحق دانسته از سبّ و رفض محترز باشند، و خطبای کرام و نقبای عظام در رؤوس منابر اسامی سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته، در تحریر و تقریر نام ایشان را بخیر و رضا یاد و شاد نمایند. علامی ۱۳۱۱ و فهامی ۱۳۱۲ خلاصه الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب الصدارة ممالک محروسه را

باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم، که مضامین حکم همایون را بهمگی دور و نزدیک القاء، و ایشان نیز بسمع قبول و اذعان اصغا نموده، تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی دانند.

## در بیان ذکر وقایع ایتیل مطابق سال ۱۱۵۴ هجری.

### اشاره

شب چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام تحویل افتاب عالمتاب ببرج حمل واقع گشته، اوسمی بی اسم دی، که بنیرنگ بر جنود ریاحین رنگارنگ استیلاء یافته گلگونقبایان گلزار را از لباس برگ و بار عاری ساخته بود،

(۱) - در نسخه «ط»: «آسایش»

(۲) - در نسخه «ح» چنین است: «علامه العلمائی و مجتهد الزمانی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۶

از ظهور طلعه سلطان بهار با لکزی برودت از داغستان کوهسار راه فرار پیمود. قلندر بی برگ و نوای بهمن، که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش آتشخوی گلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد برافراشته بود، از هجوم کوبه قوای ربیعی وداع دیار هستی نمود. روز چهارشنبه جشن نوروزی و فیروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید. چون در در نفس قدسی سرشت همایون مخمّر و معهود بود که بعد از فراغ از امور مملکت روم و اتساق اوضاع آن مرز و بوم، سلطنت ایران را بیکی از شاهزادگان کرام تفویض، و خود در کلات، که مسکن قدیم همایون است، بنای گوشه نشینی را، که پادشاهی عالم معنی عبارت از آنست، بگذارند، لهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه، و سرکاران سخت کوش و کارگزاران صاحب هوش، تعیین فرمودند که در کلات معماری نمایند و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتلاء همدوش ایوان سپهر برین و طاق مقرنس ۱۳۱۳ رواق چرخ هفتمین باشد، با بیوتات و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوثر تسنیم، صفاپرور و برگه‌های زمزم مزاج سلسبیل اثر، احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطائف اثواب و فواخر اقمشه و ذخائر امتعه و از هر جنس مایحتاج و هر نوع چیزی، که چنین سرکار عظیم القدر را بآن احتیاج افتد «۱» بزودی مهیا و نقل آن نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلدبرین، که حصن حصین جهان و رکن رکن معموره عالم امکانست، نمایند. موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الاول، که اواسط جوزای آن سال و هوا را موسم اعتدال بود، اولاً تنبیه اشرار طبرسران را و وجهه همت ساخته، از سمت دشت کافری حرکت و آنچه لازم بود از تأدیب و احراق اماکن، و چرانیدن مزارع و محصول آن طائفه بعمل آمده،\* در آن دیار دیاری و از آبادی آثاری نگذاشتند\* «۲». و از آنجا عطف عنان بجانب سایر محال داغستان

(۱) - در نسخه «ح»: «سرکار عظیم القدر بآن محتاج باشد.»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۷

کرده، دلیران سپاه در دهات و قراء و سقناق و قلاع آن طائفه کار آتش در بیشه و گرگ درنده در رمه و سیل در ابنیه «۱» کردند. شمخال و سرخای در اکثر اوان از ملتزمان رکاب همایون بوده، در مراسم خدمت «۲» تقصیر نکردند. اما احمد اوسمی بنا بر صدور خیانت کلی ازو، در مقام وحشت و دهشت بوده، بحصانت قلعه و مکان و صعوبت راه مستظهر گشته به قلعه قریش، که در بالای

کوه فلک شکوه واقع و اطراف آن کوه تمامی بیشه و درخت و مشتمل بر یک راه باریک بسیار سخت بود تحصن جست. بعد از تنبیه و اطاعت سرکشان و اشرار کوه‌نشین داغستان، و انتظام آن نواحی و تمشیت امور آوار متوجه قلع قلعه اوسمی گشتند. سه روز پیل‌زوران خصم افکن و بهادران شیرصورت صف‌شکن، در سر آن قلعه بلند و قلّه سپهر مانند مستولی شده، اوسمی ناچار ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده، فرار اختیار و آواره سمت آوار و قدم‌فرسای صحرای ادبار شد، و بقیه قلعه‌گیان و اهالی قراقیطاق روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده، از روی عذر خواهی جبهه‌سای موکب شاهنشاهی گشته، تقصیرات ایشان بعفو مقرون، و مقرر شد که آن قلعه استوار را، که از سنگ و آجر در بالای کوه پرداخته بودند، ویران بلکه کوه را با خاک یکسان کردند.

سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ایلبارس، والی سابق، محمد طاهر خان چنگیزی بوالیگری آنجا معین گشته، موکب والا عازم خراسان شده بود. در ایام توقّف کوکبه مسعود در داغستان بعرض اقدس رسید که اشرار آرال و خوارزم بمظاهرت و اغوای ولد ابو الخیر خان، والی قزاق، و اتفاق ارتوق ایناق سر بمخالفت برداشته، پا از جاده صواب بیرون گذاشته و طاهر خان والی را مقتول و ولد ابو الخیر خان را بوالیگری قبول کرده‌اند. چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف

(۱) - در نسخه «ط»: «عمارت رفیعه»

(۲) - در نسخه «ح»: «خدمتگزاری»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۸

مروّت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازاء خیانت‌های ایام سابق ایشان بظهور پیوسته، عین ناسپاسی و کمال حق‌نشناسی بود، لذا نصر الله میرزا را، که نافذ الحکم ممالک خراسان بود، با افواج خراسان و توپخانه و استعداد کامل مأمور تنبیه اشرار خوارزم، و مقرر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن سمت شود. ارتوق ایناق با اهالی و اعیان و رؤساء و سرکردگان آرال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خیردار، و از نشأء باده سرکشی که در دسر خمار در عقب داشت، هشیار گشته از روی اضطراب نادم و پشیمان و خائف و هراسان عازم خراسان شده، در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته، مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسراء و دادن فوجی ملازم جدید شد. شاهزاده در مرو توقّف، و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت، بسبب اینکه پنجهزار نفر از اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمتگزاری و سالک طریق سربازی و جانسپاری بودند، از دربار شوکت‌مدار خاقانی بمراعات حقوق خدمت، و ضعیف‌حالی «۱» و ملاحظه پاس نیازمندی و شکسته‌بالی ایشان، تقصیرات آن طایفه را باغماض عفو مقرون و والیگری بر طبق مسؤل آن طایفه به ابوالمحمد خان ولد ایلبارس، که از سایه‌گزینان تحت لوای نصرت‌مدار شهزاده کامگار بود، عنایت، و اتالیقی والی مزبور را به ارتوق ایناق مرحمت، و اتالیق مزبور برادر خود را با جمعی از رؤساء روانه رکاب نصرت انتساب نموده، مقرر فرمودند که شهزاده والی مزبور را مخلع ساخته روانه، و مجدداً فوجی شایسته برای خدمت رکاب همایون از جوانان کارآمد آرال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسراء را نیز مستخلص ساخته، تتمه خانوار تکه و یموت آن ولایت را که بدفع الوقت گذرانیده و مانده‌اند، تماماً کوچانیده روانه خراسان سازد، و رؤسای آن طایفه بر وفق فرمان تعهد

(۱) - در نسخه «ح»: «ضعیف نالی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۷۹

رخصت انصراف به خوارزم حاصل نموده، روانه خوارزم و شهزاده بجانب خراسان منصرف، و در بیست و دوم جمادی الاخری وارد ارض فیض‌نشان گردید.

## در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساداندیش در آن مملکت و ادعای سلطنت و مآل کار او.

از سوانح امور اینکه بعرض اقدس رسانیدند که در اواسط شهر شوال شخصی مجهول الحال از اویماقات اوبه و شاقلان در لباس درویشی وارد اندخود و از آنجا عازم بلخ گشته، در آستانه مقدسه شاه مردان، که نزدیکی بلخ است، ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت نموده جمع کثیری از ترک و تاجیک بلخ با عصمت الله خان قبچاق و سعید شبرغانی، و اکثری از سرخیلان اوزبک باو گرویده، در اندک روزی دوازده هزار نفر بر سر او جمع و از اطراف تمامی اوزبکیه حتی نیاز خان والی از عقل خالی، از روی نیاز زیارت درویش مزبور رفته، خاک قدمش را بجاروب مژگان رفته است. بعد از آنکه رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت، والی خائف شده، جمعی را بر سر او فرستاده فیما بین جنگ واقع و قشون طرف والی «۱» شکست یافته، وکیل بلخ در میانه با جمعی مقتول، و قشون اوزبک دست بفساد آورده، و در بیرون و درون شهر هریک از مردم خراسان و قزلباش را که دیده بقتل رسانیده‌اند و والی فعلا- در ارک متحصن شده است. بعد از رسیدن این خبر جمعی از غازیان سرحدات بسرداری محمد حسین خان چمشگرک، بیگلریگی خبوشان، و الله وردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای دفع این فتنه و تنبیه درویش «۲» مزبور با توپخانه و استعداد مأمور بلخ، و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ذیحجه الحرام خبر رسید که در اثنای محاربه باطن درویش وارونه مدد کرده، عصمت الله مزبور که از جانب درویش پادشاهی

(۱)- در نسخه «ح»: «قشون اینطرف»

(۲)- در نسخه «ط»: «سرکوبی و رفع درویش»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۰

ترکستان نامزد شده بود بگلوله تفنگ زخم‌دار، و از ملاحظه این معنی تزلزل در احوال مریدان سست اعتقاد راه یافته، فرار و درویش مزبور در آستانه شاه مردان بصورت اول مانده، عصمت الله بعد از دو روز بار سفر بسته براه جهنم ایلغار، و خواجه نعمت متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی از غازیان درویش نامقید را مقید ساخته، نزد والی آورد. جمعی که مانند هوای باطل در سر او بودند متفرق، و از اشرار نیز، که محرک فساد بودند، جمعی دست-گیر شده، بمعرض سیاست درآمدند. امر همایون صادر شد که سرداران سابق سررشته کار را از دست نداده، بهمان ضابطه مقرر عازم مقصد و باتفاق والی بتنبیه اشرار و مفسدین، که در چنین امر بی پایه هنگامه طلب گشته و فتنه بر انگیخته‌اند، مشغول و آن گروه را تأدیب بلیغ نمایند. چون بنهجی که سبق ذکر یافت، اوسمی بجانب آوار آواره گشت و قلعه‌جات و مساکن ایشان با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محل بمحل پایمال سم ستوران دلاوران و دست فرستوده تطاول غازیان گردید. شمخال و سرخای، که بزرگ داغستان بودند، با جمعی سرکشان از غاشیه کشان رکاب و ملتزمان خدمت و اطاعت گشته، تمام حکام و اعظام قومان ۱۳۱۴ و نقای ۱۳۱۵ و چرکس، که در هیچ عهد مطیع و فرمان‌بر نبودند، قلماده انقیاد بگردن گرفتند. و نیز در خلال آن حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم نامه‌ای رسید مشعر بر اینکه: «از جانب آن دولت\*» «۱» از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه، که مخصوص نماز اهل ایران باشد، عذرخواهی کرده اظهار نموده بودند که در ازای این دو مطلب امر دیگر از آن حضرت خواهش شود. در سال گذشته در حینی که افندیان از دربار عثمانی برای همین معنی آمده بودند بتوسط ایشان صریحا پادشاه سکندر جاه روم نوشته شد که مهیا و مستعد باشد که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد. درین

(۱)- در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۱

وقت نیز در جواب نامه مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلام شده، پادشاه والجاه مزبور را از توجه موبک جهانگشا بر آن مرز و بوم صریحا آگاهی بخشیدند. پس محمد علیخان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را باطاعت او مأمور ساخته و در یوم دوشنبه شانزدهم «۱» ذیحجه الحرام سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری از سمت داغستان لوای توجه بجانب مغان افراختند. چون از روزی که موبک همایون بجانب مغان حرکت کرد برخلاف ایام توقف، که هوا در کمال خوشی می گذشت، برف و باران شدید شروع بریزش کرده و لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر ساکنان عرصه غبرا می بیخت\* و قطرات سحاب ۱۳۱۶ سررشته ریزش را چون کریمان از دست نمی گسیخت\* «۲»، گویا گردش آسیای سالیانه گرد سپهر محتاج چنین آبشار و رفع خشک مغزی دور فلک را اینگونه آب گردشی در کار بوده\* «۳» از شدت باران اوج سیل بجایی رسید که در انهار و آبار هر-جبالی از کواکب سحابی «۴» رود کهکشان یاد میداد، و ساحت خاک عالم آب گشته لطماتش پهلو بر چرخ اخضر میزد. اسب و اسباب بسیاری از کثرت گل و لای و نزول برف و باران و شدت سرما عرضه اتلاف و اسقاط شد. از دربند تا کنار کر، که ده منزل بود، در عرض چهل روز طی گشته در آخر حوت وارد کنار کر گردیدند.

### در وقایع تنگوزئیل موافق سال هزار صد و پنجاه و پنج هجری

#### اشاره

شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام بعد از انقضای پانزده ساعت و چهل و دو دقیقه، که خلیفه شب لباس عباسی مشکفام در بر و اکلیل ۱۳۱۷ فرقدان ۱۳۱۸ در سر داشت، سلطان سیارکان، که از شدت برد در خیمه توبرتوی

(۱)- در نسخه «ب» و «و»: «پانزدهم»

(۲)- در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

(۳)- در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴)- در نسخه «ب»: «سمایی در»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۲

فلک منزوی شده بود، آفتابی شده از نهانخانه حوت بمربع حمل رخت کشید.

سفیر سریع السیر نسیم از جانب کشور آرای بهار در دار الملک گلزار بارگشای تحف و هدایای نفحات عطربار گشت. فرمانبران قوای نامیه قزل اوطاق گل سوری را در صحن چمن برافراختند، و لشکر چالشگر «۱» گل اردیبهشتی بتسخیر ممالک باغ و راغ از جا درآمده بمحاصره حصون بساتین و قلاع کوهسار پرداخت. پاشایان با شأن طبایع برای رفع غایله برودت، که فیما بین خدیو بهمین صولت شباط و دارای اسکندر حشمت ایاز حاصل بود، و سائل صبا و شمال را برانگیختند، و افندیان اعلام سرو و صنوبر بقطع\* نخل خلاف و اشجار مشاجرت برخاستند\* «۲»، و سادات سبزپوش شمشاد و نارون و قضاة محاسن سفید شکوفه و نسترن،\* که صدرنشینان ایوان بستانند\* «۳» در روضه فیاض الانوار گلزار سجل نزهت و صفا بخامه یکرنگی نوشتند.

و جیوش پرخاشجوی گلهای سوری شوکت و شان شتا را، که دشمن خانگی گلشن میبوندند، بنوک سنان شوک شکستند. جشن نوروزی آراسته گشت، و بعد از انقضای ایام عید، از جسر جواد عبور، و صحرای مغان را قرارگاه کوبه منصور ساخته، بیست یوم در آن مکان خیام توقّف افراشتند تا دواب غازیان بحال آمده بعد از آنجا حرکت و از چهار فرسخی تبریز عبور نموده از راه هشترود



و قراچمن روانه، عاشور خان پاپالو را بایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر را در حوزه اختیار او مقرر فرموده، امر کردند که بیگلربیگیان و حکام دربند و شیروان و قراباغ و تفلیس و ایروان هریک با قشونهای خود و حکام مابین مهیا و مستعد بوده، در حین ضرورت باتفاق سردار باعانت یکدیگر پردازند. «۴» چون نصر الله میرزا

(۱) - در نسخه «ح»: «و عسکر همایونفر»

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۴) - در نسخه «ح» عبارت چنین است: «در حین ضرورت باعانت سردار پردازند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۳

در ارض اقدس توقف داشت، مأمور شد که با شاهزادگان کامکار: شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا، بعزم بساط بوسی وارد دربار معلی شود. در بیست و چهارم ربیع الاول در منزل مریوان ۱۳۱۹ وارد و شرف اندوز ادراک خدمت اقدس گشت. فرستاده پادشاه والاجاه هندوستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه، که از آنجمله یکباب قزل اوطاق چوب صندل بود، که باصطلاح اهل هند بنگله گویند، و استادان ماهر در شباکی و نقاشی آن کمال تصنع و مهارت بکار برده بودند «۱»، در موکب شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهنشاهی بهره مند گردید، و منزل بمنزل اعلام گیتی گشا آسمان سا گشته وارد چهار فرسخی سنندج شدند. چون از مبادی حال «۲» عزیمت مملکت روم از جانب بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته بود، بدان جهت مقرر شد که توپخانه قلعه گشا از جانب همدان روانه کرمانشاهان گشته، در زهاب، که حد بغداد است، مکث نمایند. احمد پاشا والی بغداد از اراده ضمیر اقدس واقف، و محمد آقا کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمانجاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد، و در باب سپردن اصل قلعه بغداد تا انجام کار سرعسکر، که از جانب دولت عثمانی تعیین شده، استمهال کرد. خدیو جهان گشا نیز مسؤول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی اثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حسکه و رماحیه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد، تعیین و قوجه خان شیخانلوی چمشگزک را بسرداری جانب بصره سرافراز، و بیگلربیگی حویزه و حکام شیراز و فیلی و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت را بتسخیر شهر «۳» بصره مأمور، و مقرر فرمودند که با غراباتی که در ساحل حویزه مهیا شده، از شط -

(۱) - در نسخه «ط»: «کمال هنر و صنعت مرعی داشته بودند.»

(۲) - در نسخه «ح»: «چون از ابتدای امر»

(۳) - از نسخه «ط»: «بندر»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۴

العرب عبور، و بانجام امر مقرر و تسخیر بصره پردازند. از همان منزل در نهم جمادی الاول نصر الله میرزا با باقی شاهزادگان و زواید احوال و ائفال روانه همدان، و فرستاده پادشاه والاجاه هند را مشمول نوازشات خاقانی کرده رخصت انصراف ارزانی داشته، مساوی پنج لک، که هر لک باصطلاح این عصر پنجهزار «۱» تومان باشد، جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص جدا و با یکصد و یک زنجیر فیل کوه اندام برای پادشاه جمشیداحتشام «۲» مصحوب میرزا محسن نیشابوری همشیرهزاده سعادتخان روانه و جمعی از ارباب طرب هندی، که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند، چون جمعی را قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته و در رقص و رامشگری بدستور آنجا آنها را ماهر ساخته بودند، ایشان را نیز مرخص فرمودند. و چون منظور نظر اقدس آن

بود که قشلامیشی در حدود بغداد بعمل آید، فرمان همایون بجز نفاذ پیوست که غلات شهرزور حمل و نقل بغداد شود. پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه جولان ۱۳۲۰ در اهتزاز آمده، خالد پاشا حاکم بابان و شهرزور، و سلیم بیگ بنی عم خالد پاشا باتفاق عظمای و رؤسای اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته، بخطاب خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافتند و تمامی آن مرز و بوم و کردستانات روم بحوزه اطاعت درآمدند، از آنجا متوجه کرکوک و در چهاردهم جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سرداقات دولت گردید. اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده\* راه اطاعت بسته\* (۳) و راه مخالفت گشودند. چون توپخانه همایون، که از راه کرمانشاهان و زهاب رفته بود، بایستی باردوی معلی ملحق شود، بانتظار ورود توپخانه همایون چند روز مکث و بعد از یک هفته که توپخانه بموکب همایون پیوست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده، یکرروز از بام تا شام

(۱)- در نسخه «و»: «بیست و پنجهزار»

(۲)- در نسخه «ح»: «شاه فلک‌جاه»

(۳)- در نسخه «ط»: «عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۵

آن آتش بلا- را بر جان قلعگیان نازل منزله نوازل سماوی ساختند. عصر آن روز، که روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور بود، قلعگیان از تف آن آتش جانسوز بجان آمده و از تاب صدمات توپهای قلعه‌شکن و خمپاره‌های بنیادافکن بی‌تاب و توان و مستدعی امان شدند. عفو خطاپوش قاآنی از باب پوزش‌پذیری درآمده، رؤسای ایشان را پیرایه‌پوش خلعت عفو و بخشش ساخته، فوجی را نیز بضبط قلعه اربیل ۱۳۲۱، که از قلعه‌جات معتبر آن ولایت بود، تعیین فرمودند که آن نیز در یک روز بضرب گلوله توپ قلعه کوب و آتش انگیزی خمپاره‌های خانمان‌سوز بضبط و تسخیر درآمد.

### در بیان گشودن پرچم اعلام آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل و وقایع آن زمان

چون در حینی که موکب جهانگشا در کرکوک بود، محمد آقا از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روانه استنبول شده و منظور نظر اقدس آن بود که از کرکوک تجاوز نشود. در آنجا سواد فرمانی از پادشاه سکندرجه روم، که برطبق فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود، «۱» بنظر خورشیدآثر رسید مشعر بر اینکه:

قتل و اسر طایفه ایران عموماً مباح و مذهب ایشان مخالف مذهب اسلام است. امنای دولت عثمانی آن فرمان و فتوای را مصحوب عبد الله افندی بموصل فرستاده، حسین پاشا والی حلب را نیز «۲» با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی بمعاونت او مأمور ساختند. این معنی محرک عزم ثابت خسروانه گشته، روز چهار- شنبه چهاردهم شهر رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک‌فرسا، و روز پنجشنبه بیست و سوم ماه مزبور موکب ظفرکوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته، قوچ پاشا، حاکم کوی، که از محافظان قلعه بود، با فوجی از سپاه روم مرکب تهوّر بمیدان رانده و بمقابله پیشتازان منصور برآمده جمعی از ایشان

(۱)- در نسخه «و» عبارت «از خارج بنظر اقدس رسیده» را اضافه دارد.

(۲)- در نسخه «ح»: «حسین پاشا والی حلب را با حسن پاشا والی موصل»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۶

عرضه شمشیر گشته، بقیه فرار و بمأمن عافیت تحصن جستند. در روز شنبه بیست و پنجم ماه مزبور نیم فرسخی شهر مطلع طلّیعه



شوکت و جلالت و جوار مزار شریف حضرت یونس علیه و علی نبینا السّلام مضرّب سראقات اقامت گردید. اولاً یک دو نفر از علمای موصل را برای القاء و الهام مدّعی بدربار معلی طلب نمودند. پاشایان از فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه‌داری پرداختند. پس حکم همایون بمحاصره قلعه صادر گشته، فرمان‌پذیران از دو جانب قلعه جسر کهکشان پیوند بر رودخانه موصل بسته، توپهای اردها هیئت «۱» دوزخ لهب ۱۳۲۲ و جزایر چیان کیوان کین جلادت حسب، فوج فوج آغاز عبور کرده و بسرانجام اسباب قلعه گیری و بردن سیبه و حفر نقب اشتغال ورزیدند. بعد از آنکه آن دریای آتش محیط قلعه گردید در شب جمعه هشتم شعبان هنگام سحر نقب را آتش زدند، کاری میسر نشد. چند شبانروز بهین نهج بتوپ و تفنگ و ستاره‌ریزی خمپاره‌های آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعیان آشکار کردند، و بگلوله توپ و خمپاره دود از نهاد جانها و گرد از بنیاد خانمان‌ها برآوردند، و بنیان حیات قلعیان از صدمات توپ و خمپاره‌ها زیر و زبر و اساس شوکت و شأن ایشان مظهر آثار «إِنَّ شَائِكْ هُوَ الْأَبْتَرُ» «۲» میشد، تا اینکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنیاد خسروی از سر این مطلب باز نخواهد گشت، جمعی از علمای اعلام و افندیان کرام و رؤسای اوجاق را با اسبان تازی نژاد کوه‌پیکر و پیشکشهای لایق بدربار سپهرمدار فرستاده، متعهد گشتند که جمعی را بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را، بنحوی که دلخواه اقدس است، بین الدولتین صورت انجام دهند، از آنجا که اطفاء شرار شرّ و تسکین شعله ضرر\* «۳» منظور نظر انور میبود، قبول این مسؤل فرموده ایشان را پیرایه‌پوش امان و شرف‌اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند. پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را با چند

(۱) - در نسخه «ح»: «هیئت»

(۲) - سوره ۱۰۸، آیه ۳: «بدرستی که دشمن تو اوست دم بریده»

(۳) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۷

نفر از رؤسا روانه اسلامبول نموده بعرض حال پرداختند. مقارن آن محمد آقا، که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود، وارد و خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم او را بحضور خود طلبیده بالمشافهه فرموده‌اند که در عالم دوستی این توقع را نداشتیم که جناب نادری از حدّ و سنور تجاوز فرمایند، هرگاه ادّعی ایشان انجام مدّعاست در راس الحد مملکت خود گفتگو نمایند و امور معهوده بحصول مقرون خواهد شد، اما تخمیس مذهب موهم حدوث فتنه عام و موجب اختلال دولت ابدفرجام است، مجرد از لفظ خامس در گذرند، و در باب مصالحه «۱» احمد پاشا مأذون و مختار است که بین الدولتین انجام دهد، لذا در دوم رمضان المبارک عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند. چون زیارت اماکن مقدّسه مکنون ضمیر اقدس بود، بعد از ورود بقراتپه در جلگای خانقین ۱۳۲۳ بنه و اردوغازیان را گذشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند، و در منزل شهروان ۱۳۲۴ سلیمان بیگ، کدخدای بغداد، با محمد آقا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطایای خنجر مرصع کمر و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان گشتند. محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید. اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره کاظمین علیهما السلام سعادت اندوختند بکشیهایی، که احمد پاشا در کمال زیب و زینت در کنار دجله ترتیب داده بود، از آب عبور و بمزار ابو حنیفه رفته عصر منصرف بقباب شرف و روز دیگر از راه حلّه عازم نجف اشرف گشتند. چون تمامی علمای ایران و بلخ و بخارا و افغان و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی همّت آن حضرت مصروف با اتحاد مذهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت حضرت سید الانام بود. علمای مشهدین شریفین و حلّه و توابع بغداد را نیز

(۱) - در نسخه «ط» عبارت چنین است: «در باب مصالحه بقیه احمد پاشا ماذون.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۸

احضار و در آستانه مقدسه علویه و عتبه بهیبه غرویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده\* مواد منافرت ۱۳۲۵ را مندفع و حبل «۱» مغایرت را منقطع سازند\*، لهذا علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از مقاوله که مشرب ملت عذب محمدیه را از آرایش شکوک شبهات تصفیه دادند وثیقه‌ای مشعر بر کیفیت ماجری بمسوده راقم حروف مرقوم و بمهر همگی افاضل و حضار مختوم و نقلی از آن در خزانه مقدسه غرویه ضبط و بهر سوادى از بلدان ممالک محروسه سوادى از آن انفاذ یافت. شرح وثیقه مزبوره اینست: غرض از تحریر این وثیقه نمیه ۱۳۲۶ آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هریک از خلفای راشدین در ترویج دین ببدل نفوس و اموال اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره کرده پیرایه پوش تشریف آیه وافی هدایه «و السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» «۲» گردیدند. بعد از رحلت جناب سید الابرار باجماع صحابه کبار، که اهل حل و عقد کار امت، بوده‌اند بنای خلافت بر خلیفه اول «۳» و بعد از آن بنص نصب اصحاب بر خلیفه ثانی «۴» و بعد از آن بشورای و اتفاق بذو النورین و بعد از او باسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار گرفت، و هریک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود ناهج مناهج التیام و ایتلاف و معری از شویب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ، و حوزه ملت محمدی را از تطرق شرک و کین محفوظ میداشته‌اند. بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی -

(۱) - در نسخه «و»: «نخل»

(۲) - سوره ۹، آیه ۱۰۱: «پیشی گیرندگان پیشینیان از مهاجران و انصار»

(۳) - نسخه «ب» و «و» این جمله را اضافه دارد «ثانی الثین اذهما فی الغار صدرنشین مسند خلافت احمد مختار ابی بکر الصدیق رضی الله عنه»

(۴) - نسخه «ب» و «و» جمله «فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن خطاب رضی الله عنه» را اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۸۹

امیه و بعد از او به بنی عباس انتقال یافت، ایشان نیز بهمین ملت و عقیده باقی بودند، تا اینکه در سال نهصد و شش هجری که خاقان کوشورستان شاه اسماعیل صفوی خروج و بر معارج ۱۳۲۷ سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل تزییف ۱۳۲۸ حقیقت خلفای ذیشان و اماله قلوب عوام از مطاوعت و متابعت ایشان نموده بعلاوه آن سب و رفض را\* که خامه اسله اللسان از هجنت ذکر آن صریر ۱۳۲۹ در کام خاموشی می کشد\* «۱» شایع و در منابر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان و انواع فضایح و فظایح ۱۳۳۰ کردند، و بسبب این معنی اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک مصافات کرده، قتل و نهب و اسر این فرقه را مباح دانستند و نتیجه از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردیدند\* بحدیکه اسرای امت خیر الوری ۱۳۳۱ در فرنگ و باقی ولایات عرضه بیع و شری گشتند\* «۲» و این مقدمه تا ایام دولت خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول بود، تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و افغانیه قندهار و رومیّه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران انداخته و اساس سلطنت و ملک را ویران کرده و قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند. چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن از پرده مکنون بساحت ظهور و شهود میآید. لهذا کوب ذات بیهمال و تیر وجود سعادت اشمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت، ملجاء السلاطین و مرجع الخواقین، قهرمان دودمان رفیع الشأن ترکمانیه، برق خرمن سوز سرکشان جهان بتأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوک ممالک هند و توران، ظل حضرت سبحان نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه، بنحوی که در ابتداء تاریخ

نادری تفصیل حال خجسته مالکش مذکور و مسطور است، از مطلع ملک ایبورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت‌زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۰

انقلاب دهر بتصرف غیر درآمده بود، بزور بازوی تأیید الهی و قوت سرپنجه اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نمودند، تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای، که عموم وضع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت را انعقاد دادند که آن جماعت هرکس را خواهند بسطنت اختیار نموده بنائی بر کار خود بگذارند، اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را بآن حضرت و آن حضرت را بما کرامت فرموده، ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است، بنحویکه از روز اول صیانت ما کرده عرض و نفس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهایی داده‌اند باز در مقام محارست ما باشند و ستم‌دیدگان ایران را بامید دیگری نگذارند.

اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که هرگاه اهالی ایران بسطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند در صورتی مسؤول ایشان تلقی بقبول و مقرون بحصول خواهد شد، که سب و رفض را، که مخالف رویه اسلاف کرام و آباء عظام نواب همایون ماست، تارک و بر منهج حقیقت خلافت خلفای راشدین سالک و ناسک ۱۳۳۲ شوند. ایشان نیز از راه حقیقت بدون شائبه امانیت متفق الآراء این حکم قدسی را بسمع اذعان اصغاء و وثیقه برای توکید این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند. اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ازاء این معنی ایلچی روانه دولت علیه عثمانی کرده، از اعلیحضرت سکندر حشمت باسط بساط امن و امان ناشر رایات «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» «۱» سلطان البرین و خاقان - البحرين خادم الحرمين الشريفین ثانی اثنین اسکندر ذو القرنین، داور دارا درایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله بقائه طالب پنج مطلب شدند. اول اینکه: اهل ایران از عقاید سالفه و سب و رفض نکول و مذهب

(۱) - سوره ۱۶، آیه ۹۲: «بتحقیق خدا می‌فرماید بعدالت و احسان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۱

جعفری‌را، که از مذاهب حقه است، قبول نموده، قضاء و علما و افندیان کرام روم اذعان ۱۳۳۳ کرده آن را خامس مذاهب شمارند. دوم اینکه: چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه مذهب جعفری در رکن شافعی با ایشان شریک بوده، بعد از ایشان علیحده با امام خود بآیین جعفری نماز گزارند. سیم اینکه: هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام، در کمال اعزاز و اکرام حجاج ایران را بکعبه مقصود رساند و در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصر و شام باشد.

چهارم اینکه: اسرای دو مملکت در نزد هرکس بوده باشند مطلق - العنان بوده بیع و شری برایشان روا نباشد.

پنجم اینکه: و کیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند، که باینوسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت حضرت سید الثقلین (ص) گشته، من بعد بمقتضای «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» «۱» رسم الفت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران مسلوک باشد. امنای دولت ابدپیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن و کیل در مقر دولتین باشد قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده، باقی مواد را بمحاذیر شرعیه و

معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند. ایلیچیان ذیشان مخصوص این مطلب از طرفین آمد و شد کرده، از آن طرف اقامه اعذار و ازین طرف برد اعذار ببرهان ساطعه و حجج قاطعه القاء و اظهار جواب میشد. چون در عرض هفت هشت سال این مقدمات بآمد و شد سفر صورت انجام نیافت درین سال خجسته‌فالتنگوزئیل، که موافق هزار و پنجاه و پنج هجری می‌باشد، کوکبه همایون قآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی بعزم اینکه در خاک روم خالی از

(۱) - سوره ۴۹، آیه ۱۰: «جز این نیست گروندگان برادرند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۲

هوای نفسانیت بآب گفتگو آتش فتنه را منطفی و مایه فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام منتفی گردانند، از تمامی مملکت ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاه کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امور بموکب منصور احضار و برسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه ملک موروثی طی نمایند. درینوقت که در نجف اشرف بعثه بوسی\* و تقبیل تراب روضه علیّه غرویّه\* (۱) فائز و مشرف گردیدند، جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حلّه و محالّ توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساختند، مجدداً امر همایون بعز نفاذ پیوست که چون در مذهب هیچگونه قصوری و فتوری نیست الا شیوع سب و رفض، که از بدو دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته، علمای کرام که دعائم ۱۳۳۴ کاخ اسلامند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته منهل امت نبویه را، که از هجوم افواج اختلاف امم آمیخته بگل ولای شکوک و شبهات گشته است، اصفاء و بزلال حق ارشاد و بماء معین ۱۳۳۵ صفوت ۱۳۳۶ و سداد نایره فساد را اطفاء دهند. لهذا مأمورین مقرر در درگاه عرض اشتباه حضرت یعسوب ۱۳۳۷ الدین و امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بطی مقاولات و اظهار عقاید پرداخته، ماجری بنهجی است که در مشهد شریف بشهادت آن حضرت نگارش مییابد.

عقیده اسلامیه داعیان دوام دولت قاهره نادریه و علمای ممالک ایران اینکه: بعد از رحلت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلافت باجماع امت بر خلیفه اول ابو بکر صدیق و بعد از بنص و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن خطاب\* و بعد از و بشوری اتفاق اصحاب بر ذو النورین\* (۲) و بعد باسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه قرار یافته بمؤدی آیه وافی هدایه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» (۳) و بفعوای آیه شریفه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ

(۱) - در نسخه «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - سوره ۹، آیه ۱۰۱: «پیشی گیرندگان پیشینان از مهاجران و انصار که پیروی کردند ایشانرا بخوبی» «خشنود گشت خدا از ایشان و خشنود گشتند از او»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۳

الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» (۱) و حدیث شریف «اصحابی کالتجوم بائیم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفه بر حق و ربط مواصلت فیما بین ایشان محقق بوده، همه با یکدیگر رسم موافقت و بدون مغایرت سلوک میداشته‌اند، و بحدی رسم مؤاخات ۱۳۳۸ فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از دار دنیا از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند «امامان قاسطان عادلان کانا علی الحقّ و ماتا علی الحقّ» و خلیفه اول نیز در شأن جناب مرتضوی گفته «لست بخیر کم و علی فیکم» خلیفه ثانی در حق آنجناب مکرر می‌گفتند «لولا علی لهلک عمر» و نظایر این که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت

دارد بسیار است. در سال نهصد و شش هجری که شاه اسماعیل صفوی خروج نمود، اشاعه سب و رفض بخلفای ثلاثه نمود و این معنی باعث ظهور فساد و منشاء نهب اموال عباد گردید، و مورث مبغضت و معادات فیما بین اهل اسلام شد، تا اینکه بمقتضای «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» «۲» شاهنشاه عالم پناه سریر آرای تخت سلطنت گشته بنحویکه در فوق قلمی شد، در شورای کبرای صحرای مغان از این داعیان استکشاف فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامی خود نموده بودیم، حال نیز که در روضه مقدسه علیه علویه از داعیان مجددا استفسار فرمودند، عقاید اسلامی داعیان بنهج مسطور است که از رفض و تبری تبری میجوییم و خلفای راشدین را بترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت سید المرسلین میدانیم و شک و شبهه نداریم بنحویکه جناب قدوة ۱۳۳۹ العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری نموده‌اند مقلد طریقه آن- حضرت و برین عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم و آنچه سمت تحریر یافته

(۱)- سوره ۴۸، آیه ۱۸: «بتحقیق خوشنود است خدا از گرویدگان چون بیعت کردند ترا زیر درخت پس دانست آنچه را در دلهاشانست»

(۲)- سوره ۳، آیه ۲۵: «بگو ای بار خدا خداوند مطلق پادشاهی میدهی پادشاهی آن را که خواهی.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۴

محض خلوص فواد ۱۳۴۰ و صمیم قلب و نقد این مدعی مصفا از شایبه غش و قلب است و هرگاه خلاف از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم.

عقیده اقل داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریه ۱۳۴۱ رسول اکرم و ممدوح کل امم و نزد ائمه ملل مقبول و مسلم است، و از قراریکه علماء بلاد ایران عرض و تحریر کرده‌اند، و نزد اعیان تحقّق یافته، عقاید اسلامی اهل ایران صحیح و فرقه مزبور قائل بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام علیه الصلوٰه و السلام میباشند، و هرکس که باین فرقه اظهار عداوت دینی و ملت کند او از کسوت دین عاری و خدا و رسول و اکابر دین ازو بری بوده، در دار دنیا محاکمه او با سلطان عصر و در سرای عقبی با جناب شدید البطش و القهر خواهد بود.

عقیده اقل الدعاة علمای قبه الاسلام بخارا و بلخ اینکه عقیده صحیحه اسلامی اهالی ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده‌اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت خیر الانام میباشند و هرکس که باین جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده در دنیا بازخواست آن با پادشاه آفاق و در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود و اختلافی که معتقدین عقاید مسطوره را در فروعات با ائمه مذاهب اربع میباشند منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر طرفین، که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینیه‌اند، بر یکدیگر حرام است.

### در بیان انصراف موبک همایون از نجف اشرف بجانب آذربایجان

چون قبل برین حکم همایون بتذهیب ۱۳۴۲ گنبد عرش سای مبارک نافذ

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۵

گشته بود، فرمان‌پذیران و مأمورین بر وفق امر مقرر طلاکاری قبه همایون را، که پهلو بر چرخ مقرنس میزد، در کمال زیب و فر انجام داده، همگی مورد عنایت گشتند، و بهمه جهت ده الف، که مبلغ پنجاه هزار تومان بوده باشد، خرج تذهیب گنبد فلک انتساب بحساب درآمده، که آن حضرت از مباشران آن صورت محاسبه را نگرفتند و حساب ایشان را محول بحضرت شاه ولایت پناه فرمودند، و از سرکار حضرت آسیه سیرت ۱۳۴۳ گوهرشاد بیگم والده شاهزادگان کامگار نصر الله میرزا و امامقلی میرزا نیز صد

هزار روپیه تحویل داده شد که صرف مرمت کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شمامه ۱۳۴۴ مرصیح بجواهر ثمین و مجمر طلای گران بها وقف آستانه مقدسه ساختند، و از آنجا عازم کربلای معلی گشته و در غزه ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف، و از سرکار نواب مهد علیا و ستر کبری بانوی حرمسرای عفاف رضیه سلطان بیگم، بنت خاقان مغفور شاه شهید شاه سلطان حسین، نیز بیست هزار روپیه که هزار تومان باشد برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان گردید. و بعد از پنج روز آیات نصرت آیات از سمت مسیب ۱۳۴۵ بجانب بغداد انعطاف یافت و بخدام و ارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمه اربعه علیهم آلا ف الثناء و التحیه و امام ابو حنیفه یک الف پنج هزار تومان باشد بصیغه نذر و جوایز از خزانه احسان عطا و مرحمت فرمودند. احمد پاشا مکرر اسبان کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده، فرستادگان او همه جا حاضر و حق خدمت و اداب بتقدیم رسانیدند، و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه عنایت و مرحمت گستری بود در باب او و فرستادگان بظهور رسید.

چون سرداران جانب عربستان بصره را در کمال شدت محصور و قلعه قرنه را نیز تصرف کرده بودند، مقرّر شد که چون امر مصالحه فیما بین جاری شده سرداران دست از محاصره برداشته روانه اردو شوند. و نیز مقرّر شد که قلعه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۶

کرکوک و اربیل و قرنه ۱۳۴۶ و باقی ولایت را، که بضرب شمشیر آبدار بتصرف آمده بود، خالی نموده بتصرف احمد پاشا بدهند. پس موکب والا از ظهر بغداد حرکت و از جسری که در حوالی ینگجه بسته شده بود عبور و شهروان را مضرب سرداقات عز و شان ساختند.

### در بیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب با عز و شأن نصر الله میرزا به تنبیه اشرار و تسکین فتنه آن دیار

در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه میکرد، محمد علیخان قرقلو افشار را بایالت دربند تعیین و فوجی را بمتابعت او مأمور، و در حین ورود بمغان حیدر بیک افشار سرکرده جزایر چیان را بایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساختند. در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل مضرب قباب عزّ و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید.

توضیح این مقال آنکه: بعد از سنوح قضیه ظهیر الدوله ابراهیم خان، که محمد علی بیک ولدش\* باسم او موسوم\* «۱» و بایالت آذربایجان فایز گردید، سام نام مجهول الحال و معجول النسب بسرسام ۱۳۴۷ سروری مبتلا گشته، در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطانحسین نمود.

ابراهیم خان بینی او را قطع و او را بیدماغ کرده مرخص ساخت، او بجانب داغستان رفته بیسر و سامان در میان لکزیه بسر میبرد. محمد ولد سرخای، که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار به بیغوله‌ها و کوه و جنگل متواری میبود، «۲» درینوقت که لوای فلک فرسا را متوجه روم دید سام بینی بریده را، که هنوز باد نخوت در دماغ داشت، از راه کوتاه بینی و خبط دماغ شاخص فتنه کرده و جمعیت نزد او منعقد ساخته در مقام تحریک اهالی طبرسران و دربند درآمد، و از آنجا که عوام کالانعام ۱۳۴۸

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «مسمی باسم او»

(۲) - در نسخه «ط»: «در گوشه جنگلها مخفی بود.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۷

را از کنه امور خبر و وقوفی از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نمیشد، باغوای او بعضی از هنگامه طلبان آن دیار فریفته گشته،



نوشته‌جات ۱۳۴۹ باهالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد میکرد، تا اینکه این مراتب را محمد علیخان سردار دربند بعرض اقدس رسانید. چون قلعه دربند سرحدیت داشت، حیدر خان از موقف اعلیٰ بمعاونت او مأمور گشته بنا بر اینکه حالت اهل داغستان و دربند باعتبار قرب جوار بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود در میان شماخی و شایران حیدر خان را گرفته محبوس، بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخایرا با سام بشیروان آوردند. قلعه آق‌سورا، که مقر حکومت بود، بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراختند، و اهالی طبرسران و شایران طوعا و کرها مقلد قلاده اطاعت ایشان شدند.

این خبر که به دربند رسید دامن زن آتش نفاق اشرازی، که کینه دیرینه از این دولت والا در سینه داشتند، گردیده از روی دودلی کار را یکرو کردند. از آنجا جماعت مغانی و غیره، که مأمور بمحافظت قلعه قیر ۱۳۵۰ من اعمال دربند میبودند، جمعی از افشاریه را که برایشان مأمور بودند کشته قلعه قیر را بتصرف لکزیه داده، بسام و محمد ملحق گشتند. محمد علیخان بعد از وقوع این واقعه جمعی از رؤسا و اشرار دربند را با ملازمان مغانی، که مظنه فساد برایشان می‌رفت، از مرحله هستی دور و جمعی را، که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند، نیز کور کرده روانه مغان ساخت، و خود باستحکام قلعه و بروج دربند پرداخته و حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانید.

اگرچه عاشور خان افشار پاپالو سردار آذربایجان، که در ایروان میبود، بشنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای تسکین ماده سر بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان چمشگزک بیگلربیگی گنجه، که در کنار کز توقف و مشغول بستن جسر شده بود، اتفاق کرد، لیکن بعد از آنکه بعرض اقدس جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۸

رسید، کریمخان افشار بیگلربیگی ارومی را برای تسدید ۱۳۵۱ راه فساد بجانب مغانات مأمور، و فوجی از غازیان را نیز بمعاونت عاشور خان تعیین فرموده، امر همایون باحضر نصر الله میرزا، که در بیلاق همدان توقف داشت، عز اصدار یافته، شاهزاده نیز در هیجدهم رمضان المبارک در منزل لیلان، در حینی که موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بود، بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته «۱» فتحعلی خان افشار چرخچی‌باشی و جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکاب را ملازم موکب شاهزاده فرموده روانه شیروان ساختند. شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی را بسرکردگی فتحعلی خان پیشتر روانه ساخته که بعاشور خان ملحق شود و خود متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید «۲». بعد از ورود فتحعلی خان روز چهارشنبه چهارم ذیقعد الحرام سام و اشرار لکزیه و شیروان با تیپ و نقاره و فوجی عظیم از اشرار لکزیه و شیروانی از فراز کوهی، که بالای باغ شاه ۱۳۵۲ است، به نشیب آمده مهیای جنگ گشته، فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه برایشان گرفته، جنگ در پیوستند. بتأیید الهی سرپنجه ساعد اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره تهور و عنان تاب توسن جلادت ایشان گشته، هزار نفر متجاوز سروزنده با علم و نقاره‌خانه ایشان بدست آمده، محمد ولد سرخای زخم‌دار و با بقیه السیف فرار نموده، سام با معدودی بصوب گرجستان گریخت.

پس بمحاصره قلعه آقسو پرداخته، در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی کثیر از لکزیه را، که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند، زنده دستگیر کردند تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

### در بیان طغیان محمد تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس و کیفیت تنبیه او

چون در حین توقف موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان ۱۳۵۳

(۱) - در نسخه «ح»: «بشرف پای‌بوسی بدر انور رسید».

(۲) - در نسخه «ح»: «و خود بعد از آنها از تبریز حرکت و عازم مقصد گردید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۳۹۹

کوسه احمدلوی افشار را بسررداری، و تقی خان را مجدداً بایالت فارس تعیین و روانه، و مشار الیها مدتی در آن سمت بسر برده کار را بیشتر مختل کرده بودند.

لهذا محمد حسین خان قرقلوی امیر آخورباشی را که از سفر ایلچیگری روس برگشته و در درگاه معلی میبود، بسررداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را بدربار سپهراقتدار طلب فرمودند.

بعد از ورود محمد حسین خان بعمان ۱۳۵۴ چون تقی خان قشونهای فارس را بخود متفق ساخته، خیالات باطله پیشنهاد خاطر کرده بود. جمعی از سرکردگان باغوا و تمهید بر سر کلبعلی خان ریخته او را از پای درآورده، و درصدد گرفتن محمد حسین خان برآمدند. محمد حسین خان از این معنی واقف و خایف گشته بر کشتی نشسته، خود را بساحل نجات رسانید، و از آنجا بشیراز آمد. تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت. محمد حسین خان خود را بیکطرف کشیده، حقیقت حال را معروض سده سپهر تمثال ساخت.

تقی خان وارد شیراز شده، رایت عصیان برافراخت. از موکب همایون جمعی باعانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان مأمور گشتند. تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه‌داری پرداخت عاقبت دستگیر شد و نزهتکده عشرت‌طراز شیراز بشامت اعمال او مورد قتل و نهب و اسر گردید، و مقرّر شد که او را خنتی و از یکچشم کور کرده ۱۳۵۵ بدرگاه معلی آورند و اولاد او را، که در اصفهان میبودند، بقتل رسانند. مأمورین بر طبق فرمان عمل نموده او را مقتید به پیشگاه حضور رسانیدند. ۱۳۵۶

### در بیان شورش استرآباد و نهضت موکب ظفر نشان بجانب آذربایجان بعون عنایت ملک منان

رایات نصرت آیات در پانزدهم شهر ذیحجه الحرام از شهبوان بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده، بعد از ورود بحوالی ماهیدشت کرمانشاهان بعرض

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۰

اقدس رسید که بعضی از جهال و اعیان قاجار بسبب سوء سلوک محمد حسین خان، حاکم آنجا، با طایفه یموت متفق و داخل شهر استرآباد گشته، ولد محمد حسین خان، که از جانب پدر نایب بود، فرار و بنزد بهبود خان چاپشلو سردار اتک رفته است. حکم معلی در باب تادیب اشرار بعهد بهبود خان عز صدور یافت، و محمد حسین خان نیز از اردوی همایون باین امر مأمور گردید. مأمورین با جمعیت و استعداد بر سر استرآباد رفته بر اهل آن ولایت مستولی، و بنابر اینکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک و نهب و بیباکی از محمد حسین خان نسبت بگناهکار و بی گناه بظهور رسیده، و آن ولایت نیز پامال دست‌انداز او گردید. بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان، ولد ظهیر الدوله را که نسبت برادرزادگی بآن حضرت داشت، بسپه‌سالاری حدود کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مأمور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حدّ کنند الی منتهای ولایت همه‌جا افواج منصوره مشغول قشلامیشی بوده، با پاشای بغداد مراسم قرب جوار مرعی میداشته باشند.

بنحویکه سابقاً مذکور شد نصر الله میرزا، که در سال پیش متوجه خوارزم بود، بعد از ورود بمرور رؤسای خوارزم و سرکردگان آرال باتفاق ارتوق‌ایناق والی نزد شاهزاده آمده، متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شده بودند. نصر اله میرزا ابو الغازیجان، ولد ایلبارس، را بموجب امر اقدس بوالیگری تعیین و ارتوق‌ایناق را صاحب اختیار کار او کرده، ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت کردند. بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم با یموت متفق و ارتوق‌ایناق را مقتول ساختند. این مراتب بعرض اقدس رسیده و علیقلی



خان را بسیهسالاری مأمور و روانه خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه یموت متوجه خوارزم شود، بعد از ماهیدشت لوای توجه بجانب قلمرو علیشکر ۱۳۵۷ افزایش یافتند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۱

## در بیان وقایع سیچقان نیل مطابق سنه هزار و صد و پنجاه و شش هجری

### اشاره

سلطان طارم چهارم روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهیدشت حوت بقلمرو حمل نقل کوبه جلال کرده، خدیو کشورگشای بهار از سرو و شمشاد رایت نهضت برافراخت، و خاقان جهان آرای ربیع از رعد ابر آزاری طنطنه کوس رزم افکنی و کشورگشایی بلندآوا ساخت. افواج قاهره چمن ساز و برگ نمایش کرده، بعزم دفع لشکر بهمن برخاستند. جنود اشجار از غنچه و ازهار «۱» سروبر را بمغفر و جوشن برآراسته، سرعسکردی از جلوه کوبه اردیبهشتی فی - الحال رخت عزیمت بوادی هزیمت کشید. و سپاه شامی شب از هم آوردی ترکان ازمنه و آفات نوروزی در ساعت رو بانحطاط آورده اظهار انکسار کرد. در منزل کنگاور ۱۳۵۸ مجلس خسروانی با هزاران زیب و زینت انعقاد یافته، جشن نوروزی بفرّ و فیروزی انقضا یافت. چون در آن اوان از احمد پاشای جمال اوغلی، که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب و در قارص میبود، و از جانب محمد علی رفسنجانی کرمانی، که بصفی میرزا اشتهار داشت\* و در ابتداء کتاب کیفیت حال او در رفتن بخاک روم گذشته و اعیان دولت عثمانی نظر با احتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند او را شاخص اعتبار کرده بهمراهی سرعسکر روانه کرده بودند\* «۲»، نوشته جات بیعضی از ولایت آذربایجان فرستاده، عباراتی، که زیاده بر حوصله او بود «۳»، در آنها درج و نقد جلادت را بزرگانه خرج نوشته جات مزبور کرده بود، بنظر رسید، مهیج ماده غضب و محرّک سلسله نهضت همایون گشته وارد حوالی ابهر شدند. در آنجا بسمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از طرف دولت عثمانی معزول و احمد پاشا وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته است. چون محمد آقا فرستاده والی بغداد، که

(۱) - نسخه «ح» عبارت «و موج آبشار» اضافه دارد.

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح»: «ازدهان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۲

برای انجام امر مصالحه بدربار عثمانی رفته بود، در اسلامبول توقف داشت، بانتظار وصول خبر از جانب مومی الیه مراحل مقصود بتأنی طیّ میشد. و حکم همایون خطاب بسردار ایروان اصدار یافت که متعرض رعایای آن حد و سنور نگشته، اسرائی که از طرف روم بدست آورده مرخص ساخته، بسرعسکر قارص مرسله و با او از در ارتباط درآید.

سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده، سرعسکر مشار الیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش من خبری نیست و من از دولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم. بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض سده خلافت گردید. اعلام شد که آمدن او موجب تصدیع او میگردد، مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات او و صفی میرزای مجعول وارد آن حدود خواهد گردید. پس باین عزم رایات نصرت آیات نهضت بجانب قارص افراخته شد، و در عرض راه خیر گرفتاری سام، که از محاربه شیروان فرار نموده بود، رسید.

## [گرفتاری سام بعد از فرار از محاربه شیروان]

توضیح این مقال آنکه: بنه‌جی که در طی واقعات سال قبل مذکور شد، «۱» سام بعد از واقعه شیروان، که شکست یافته منهزم شد، اراده داشت که نزد گیو امیلاخور گرجی بمحال گرجستان رود. طهمورث خان مطلع شده در درّه آخکلک ۱۳۵۹ سر راه بر او گرفته، در بیست و چهارم ذیقعدۀ الحرام او را با چند تن زنده دستگیر کرده، مقتیدا بقلعه قراقلخان فرستاده و این مراتب را بعرض اقدس رسانید.

مقرر شد، که یک چشم سام را کور کرده «۲» او را با چند نفر گرفتاران رومیّه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص و آخسقه بفرستند، و چون صفی میرزا نیز در نزد اوست برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند. بعد از ورود آیات نصرت آیات بحدود کوری ۱۳۶۰ گرجستان مقدمه شکست رومیّه معروض سده اقدس شد، و حقیقت آن برینموال است که بعد از آنکه همت اولیای دولت

(۱) - در نسخه «ح»: «چنانکه در وقایع سال قبل گذشت.»

(۲) - در نسخه «ط»: «نابینا کرده»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۳

عثمانی بتمکن محمد علیخان رفسنجانی، مشهور بصفی میرزای ثانی قرار یافت، از جمله تدابیری که در کار او بکار کردند اینکه خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سرخای و حکام آوار در جنگتای ۱۳۶۱ و کدخدایان طبرسران و محال دربند ارسال، و نامه متملقانه بهریک نوشته و ایشان را ترغیب بانقیاد و امداد صفی میرزا نمودند. یوسف پاشا، والی آخسقه، از دولت عثمانی مأمور بایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته، بعد از ورود او بحوالی کوری طهمورث خان که در آن اوان، والی کاخ بود، باتفاق علیخان قلیجی بیگریگی تفلیس در آن نواحی در مرصد کمین بود. یوسف پاشا\* از راه احتیاط پشت بکوه داده میان جنگل را سقناق کرده اقامت، و عطایا و هدایا و فرامین را با جمعی از بیراهه روانه داغستان نمود.\* «۱» خوانین نیز، که بلد راه و رسم سپاهیگری و حزم بودند، پیش از وقت فوجی را در سر راه مهیا داشتند. مأمورین بآن طایفه فرصت عبور نداده جمعی از ایشانرا از تیغ گذرانیده، و فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساختند، و تمامی هدایا و فرامین را بدست آوردند. یوسف پاشا از استماع این خبر قرین وحشت و انیس دهشت گردیده فرار، و از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم از پا درآمده وفات یافت. و بعد از آنکه چگونگی این مراتب را بعرض اقدس رسانیدند، طهمورث خان در ازاء این نیکوخدمتیها بوالیگری کاخ سرافراز شد. چون بعد از انجام مهمات سمت شیروانات امر همایون باحضر نصر الله میرزا صادر شده بود.

شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته، پس آیات جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته از بیلاق گوگجه دنکر ۱۳۶۲ عبور و از شش فرسخی آرپه‌چای در موضع موسوم به خانقی ۱۳۶۳ بنه و آغروق را گذاشته، روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخری موکب همایون بجانب قارص\* نهضت کرده و در خارج قلعه قارص\* «۲»

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «از راه حزم خود در جنگل نشست و عطایا را از بیراهه بطرف داغستان راهی کرد.»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۴

ماهچه آیات نصرت آیات را باوج سموات برافراشتند. چند دفعه سرعسکر و پاشایان بازدهام پشت بدیوار قلعه روبمعرکه جنگ آوردند. هر دفعه جمعی از لشکر عثمانی قتل و دستگر گشته بقیه فراری و مشغول قلعه‌داری شدند.

بنه و آغروق و حرم محترم نیز بامر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلی گردید. پس در اطراف قارص قلعه‌جات و سنگرهای محکم ترتیب داده، جمعی از غازیان را با توپخانه بهر طرف روانه کردند. چون احمد لکزی جنگتایی بموجب امر و فرمان پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاونت سر-عسکر بقارص آمده بود. لکزیه که کار را بدینموال دیدند، شب بهیئت مجموعی از قلعه بیرون آمده، آهنگ گریز کردند. جمعی از طلایه داران معسکر نصرت‌اثر از فرار ایشان باخبر، و بتعاقب ایشان مأمور گشته، جمعی از ایشان را عرضه تیغ هلاک ساختند. چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر اشتداد یافت، بسیاری از لشکر رومیّه آغاز فرار کردند. سرعسکر از راه اضطرار عبد الرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسریه‌لی «۱» که در دولت کسری معدلت قیصری بکتابت موسوم و از معارف روم بود، با چند نفر از سرکردگان اوجاق با پیشکشهای لایق بدربار کیوان مدار فرستاده، متعهد شد که مقصود این طرف را در دربار عثمانی صورت دهد، بعد از آمد و رفت مکرر، که این مسؤول در حضرت شاهنشاهی عزّ قبول یافت، سرعسکر احمد افندی کسریه‌لی را با چند نفر از روسا روانه دربار عثمانی نموده، چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم «۲» و توقف متعذر بود، و غله و آذوقه در جانب آخسقه و آخکلک وفور داشت. لهذا\* موکب همایون\* «۳» در دوم رمضان المبارک از قارص بجانب آرپه‌چای نهضت نموده از آنجا متوجه آخسقه و آخکلک گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند،

(۱)- در نسخه «ح»: «کسریه‌لی»

(۲)- در نسخه «ط»: «و شدت سرمای قارص زمهریر مینمود.»

(۳)- نسخه «ح» عبارت «پیشنهاد خاطر همایون شد که» را در اینجا اضافه دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۵

و تمامی حاصل و غلات آن نواحی را بمصرف رسانیدند، و چون منظور آن بود که در بردع قشلاق واقع شود کسان ساعی معین گشتند که در حوالی بردع در مکانی، که از حیثیت آب و علف امتیاز داشت، چند هزار دست خانه و سرای مرغوب از نی و چوب ترتیب دهند و خود از راه آقجه‌قلعه ۱۳۶۴ و قزاق عازم گنجه و بردع و در ابتدای ذیقعه الحرام وارد مقامی که برای قشلاق تعیین شده بود، گردیدند. بعد از چند روز که دواب آرام گرفتند، چون تنبیه لکزیه داغستان نصب العین ضمیر بود، با وصف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دوم ذیقعه الحرام با فوجی از غازیان سبای بجانب داغستان توجّه فرمودند، از جسر جواد عبور، و همه جا دو منزل یکی ایلغار نموده، در ششم ذیحجه الحرام از دربند گذشته، و غازیان را چهار دسته کرده از چهار جانب چپاول انداختند. تمامی آن طایفه را که باطمینان خاطر در آن نواحی بودند و حرکت موکب والا را در چنان فصلی، که آب در شکم ماهی یخ می‌بست\* «۱» و عین شدت زمستان بود\* «۲» باین کیفیت تصور نمیکردند، تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فزون از حساب و شمار بدست آوردند. بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب ۱۳۶۵ و تاخت و تاز اطراف بودند، تمامی روساء و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهرنیاں شده پیرایه پوش خلّاع عفو و احسان گشتند.

\* آری تا متحمل این قسم مصائب نشوند و خود را سپهرسان بی آرام نسازند، افسر از فغفور و قیصر نتوانند برداشت و تا پای در طریق طلب نهند محبوبه ملک را عبث در آغوش مراد نتوانند کشید.\* «۳» القصه بعد از عید اضحی حرکت بجانب دربند کرده، و امور آنجا را انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع، و در پنجم محرم وارد مقرّ دولت شدند، و بیست روز دیگر آن مکان مضرب سرادقات عز و شأن گشته، چون آب و علف سمت شمالی رود کر

(۱)- نسخه «ح» عبارت «و آتش در معمر برف میشد» را اضافه دارد.

(۲) - در نسخه «ح» و «و» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «و» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۶

در کمال وفور بود، در بیست و پنجم روز مزبور با بنه و آغروق حرکت و از کر عبور فرموده، وارد محال ارس گشتند.

### در بیان وقایع اودئیل مطابق سال هزار و یکصد و پنجاه و هفت

#### اشاره

چون از دربار سلطان قضا، سپهبد اسفند و جنود شتاعزم ایران زمین چمن کرده، اظهار صولت بهمنی، و سرعسکر رومی نژاد برف اعلان داعیه رویین تنی مینمود، و داور فلک سریر، یعنی مهر منیر، بر اشهب گردون مسیر بر- آمده بمدافعه عسکر سرما گرم مرحله پیمایی بود. روز شنبه شانزدهم صفر با افواج دیماهی در نقطه اعتدال ربیعی متلاقی گشته «۱»، جیوش قوای نامیه بعد از کز و فرّ رخنه‌ساز اساس شوکت برد، و سرعسکردی، که لوای جلادتش در خفقان ۱۳۶۶ و سیف تهورش مسلول ۱۳۶۷ بود، حرارت غریزش فانی شده، بر جای خویش سرد گردید.

روز یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی ترتیب، وقامت سرداران بخلاع زرتاری زینت و زیب یافته، قریب سه ماه بیلاق شکی مقّر خیام سپهر احتشام گردید. در آخر جوزا از حدود شکی و آن نواحی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاچین ۱۳۶۸ از راه میان کوه عازم گوگجه بیلاق ایروان شدند. در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل راه را با تخت روان طی فرمودند. باز بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء «وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» «۲» شفای عاجل کرامت گشته، مزاج اقدس بقوت صحت و بهبودی قرین و در دوازدهم جمادی الاخری جلگای گوگجه مضرب خیام عزّ و تمکین گردید.

### در بیان محاربه یکن محمد پاشای سرعسکر روم و مآل کار سرعسکر مذکور.

چون متواتر خبر میرسید که از دولت عثمانی یکن محمد پاشا، وزیر اعظم

(۱) - در نسخه «ح»: «با لشکر بهاری بافواج دیماهی در نقطه اعتدال ربیعی زد.»

(۲) - سوره ۲۶، آیه ۸۰: «و چون بیمار شوم پس او شفا دهد مرا.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۰۷

سابق، بسرعسکری منصوب، و با چلیک «۱» پاشای، والی ایدین دده ۱۳۶۹، و پانزده نفر از پاشایان و سرکردگان و جمعیت و ازدحام بی حد و مر از سمت ارزنة الروم و قارص و عبد الله پاشای جبه «۲» چی با احمد خان ولد سبجانوردی خان، بیگلربیگی اردلان، که ازین دولت والا- روی برتافته برومیه پیوسته بود، و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیّه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده، هریک از سمت مأمور به بجانب ایران می آیند. لهذا نصر الله میرزا، که از عراق بدربار سپهررواق طلبیده شده بود، بتنبیه رومیّه، که از سمت دیار بکر و موصل میآمدند، تعیین و بمسارعت روانه و افواج منصوره را، که از سمت کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول پیشلامیشی بودند بمعسکر شاهزاده مأمور ساختند. چون مکنون خاطر اقدس آن بود، که شاهزاده ارجمند امامقلی میرزا و ابراهیمخان، ولد ابراهیمخان، را، که بعد از قضیه والدش باین نام نامی و بخطاب اخوت سرافراز بود، متاهل فرمایند. لهذا حکم همایون بتهییه اسباب سور و سرور نافذ گشته، چند روز بساط نشاط و بزم انبساط در بیلاق گوگجه آراستند. و بعد از انجام

کار طوی زمام اختیار خراسان را بامامقلی میرزا و انتظام مهام عراق را بابراہیم خان تفویض، و اردو را با تدارک شایسته در پنجم ماه رجب روانہ مقصد، و بنہ و آغروق را مأمور بتوقف در بیلاق حدود تبریز نموده، خود نیز در روز مزبور بعزم مقابلہ سرعسکر رایت افزای لوی ظفر گشتند، و مکنون ضمیر انور آن بود کہ در نواحی قارص و ارزنة الروم بر ہمن ہنگامہ جمعیت سرعسکر شوند. مقارن آن خبر رسید کہ دست اجل برفقای سرعسکر زدہ او را خواہی نخواہی باین سمت میآورد. لہذا کوبہ ہمایون در نهم ماہ مذکور از ایروان عبور و مرادتپہ، دو فرسخی ایروان را، کہ مقام جنگ عبد اللہ پاشای کوپرلی اوغلی بود، قرار گاہ دولت ساختند.

(۱) - در نسخہ «ح»: «علی بیگ پاسا»

(۲) - در نسخہ «ح»: «چتہ چی»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۴۰۸

یکن محمد پاشای سرعسکر نیز با صد ہزار سوارہ و چہل ہزار پیادہ ینگچری و استعداد تمام روز دہم بعد از ظہر آمدہ، در دو فرسخی اردوی ہمایون دامنہ کوبہ را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشتہ باستحکام مکان و احداث سنگر و منطریس پرداخت.\* پس روز چہارشنبہ یازدہم از طرفین تسویہ صفوف و تسوید الوف گشتہ، نایرہ بلا-بالا- و آتش طعن و ضرب دامن چرخ معلی گرفت.\* «۱» بعد از حملات متواترہ بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانی افتادہ، جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسیدند و سرعسکر بلشکر خود تحصن جست، و بسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز بمقر جلال منصرف گشتہ «۲» جمعی از جیوش دریاخروش بمحافظت طرق سمت قارص و حراست اردوی سرعسکر مأمور شدند و راہ تحصیل غلہ و ذخیرہ بر عسکر عثمانی مسدود شد، و ہر روزہ جمعی از قشون رومیہ در حوالی اردوی او عرضہ تضحیح میگشتند، و از ہر جہت عرصہ بر سرعسکر تنگ گشتہ، دانست کہ تیغ زنان او مردان میدان خصم نیستند. لذا بنا را بجنگ طور فرنگ گذاشتہ، ہر روزہ بقدر ریع فرسخ با سوارہ و پیادہ سنگر و منطریس ۱۳۷۰ ترتیب دادہ، دلیرانہ پیش آمد، تا اینکہ بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی ہمایون رسید و رایت توقف برافراشت.

ہمانشب جمعی از سپاہ کینہ خواہ باشارہ والا برسہم شیخون بحوالی اردوی رومیہ رفتہ، ولولہ و انقلاب بحال ایشان افکندند «۳». آن شب تزلزل باحوال عسکر راہ یافتہ جمعی فرار کردند. سرعسکر چون حال را بدینموال دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشارکت افکندہ، بنا گذاشت «۴» کہ همان شب با سوارہ و پیادہ باردوی معلی شیخون زند. عصر آن روز، کہ جمعہ بیست

(۱) - در نسخہ «ح» عبارت بین دو ستارہ چنین است: «پس روز چہارشنبہ بین طرفین آتش بلا بالا گرفت.»

(۲) - در نسخہ «ح»: «بمستقر عز و جلال عطف عنان کرد.»

(۳) - در نسخہ «ط»: «شور و شر بحال ایشان افکندند.»

(۴) - در نسخہ «ح»: «قصد آن کرد.»

جہانگشاہی نادری، متن، ص: ۴۰۹

و یکم ماہ مذکور بود، چاپار و عریضہ از جانب نصر اللہ میرزا رسید مشعر بر اینکہ سرعسکر جانب دیار بکر اولا حاکم بسمت بابان و شہر زور فرستادہ، سلیم خان حاکم بابان او را مدخل ندادہ، او کوچ و بنہ خود را در قلعہ سورداش متحصن ساختہ، خود با رؤسای اکراد بخدمت شاہزادہ پیوستہ، از آن طرف سر عسکر مزبور با احمد اردلانی طوایف اکراد بلباس را جمع، و با جمعیت موفور عازم موصل گشتہ، از این طرف نیز شاہزادہ بقصد مقابلہ رایت عزیمت افراختہ، در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع، و

بمحض تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیّه افتاده، جمعی کثیر از آن جماعت قتل و گرفتار و سرعسکر با بقیّه السیف سالک طریق فرار گردیده است.

پس خدیو بیهمال فی الحال بشکرانه ایزد متعال پرداخته، نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیّه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده، هنوز آن شخص داخل اردوی او نشده بود که کوبه سپهدار اردوی، یعنی آفتاب گیتی افروز، عزیمت بملک شام نموده، مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیّه بهمرسید و گرد بر فلک تیزگرد آغاز صعود کرد و معلوم شد که سرعسکر جلیل الشان، که در کمال قوت و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و با دهردون ترک نزع کرده است، عساکر رومیّه چون خود را بی‌سر دیدند بی‌دست و پا گشته، سراسیمه پا بگریز برداشتند. قشون-هایی که در اطراف عسکر رومیّه بودند فی الفور بایشان درآویخته، جمعی را مقتول و تمام توپخانه و خیم و اسباب آن جماعت را، که برجا مانده بود، بحیطه ضبط و تصرف درآوردند. فوجی از جنود نصرت نمود از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته تا ارپه‌چای همه‌جا آن جماعت را، که فوج فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشیر ساخته، ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته، پنجهزار نفر متجاوز با چند نفر از پاشایان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۰

و رؤسا زنده دستگیر گردیدند. پس خدیو جهان بشفاعت مروت جمعی از گرفتاران را، که مجروح و ناتوان بودند، مرخص ساخته، باتفاق جاموش حسن آقا، که از سرکردگان اوجاق و عظمای گرفتاران رومیّه بود، روانه قارص، و چهار هزار نفر را روانه طهران، و جمع کثیری را هم روانه تبریز ساختند.

چون قبل برین در باب رکن کعبه معظمه منوره زاده‌ها الله شرفا و تعظیما، و سر مذهبی حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام بدولت علیه عثمانیه تکلیف و اظهار، و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد، که اعیان دولت عثمانی از قبول آن کار در مقام تحاشی و انکار میباشند. لهذا بعد از واقعه سرعسکر و انهدام لشکر روم نامه دوستانه باعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم نوشته و مصحوب چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند. مبنی بر اینکه هرچند ایلات ترکمان و عجم، که در ایران و توران سکنی دارند، فرمان قدرت شاهنشاهی ایشان را خواهی نخواهی تابع «۱» امر شاهی و سالک طریقه آگاهی ساخته، که خلل و تغییری در بنیان آن راه نخواهد یافت، اما تکالیفی که از جانب اهالی ایران با آن دولت شده بود چون علمای اعلام و اهالی آن دولت ابدفرجام از قبول آنها دامن الفت برچیده‌اند و اصرار در آن بیشتر موجب خونریزی و منشاء فتنه‌انگیزی است. لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان دولت عثمانی و مایه نزاع بوده بالکلیه از این طرف بعمل آمد، و من بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرتین استمرار و استقرار خواهد داشت. پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مزبور از مرادتپه، که مقرّ جلال بود، از راه چورس ۱۳۷۱ و محمودی ۱۳۷۲ و سلماس نهضت فرمودند. ۱۴۲۱ و نیز در همان منزل سه نفر ایلچی «۲» معتبر از جانب پادشاه والجاه ختن با تحف و هدایا وارد دربار معلی گشتند، نامه و هدایا را از نظر اقدس گذراندند.

(۱)- در نسخه «ط»: «تحت»

(۲)- در نسخه «ح»: «سفیر»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۱

تبیین این مقال آنکه: دو نفر از اولاد چنگیزیه میباشند که یکی بسطنت ختا ۱۳۷۳ و دیگری پیادشاهی ختن ۱۳۷۴ منسوبند، و درین اوان چون آوازه عظمت و صولت وصیت قدرت و سطوت شاهنشاهی، که در اطراف و اکناف عالم پیچیده در آن ممالک نیز اشتها یافته، پادشاه مزبور در مقام مجانست و موانست «۱» درآمده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده، راه دوستی گشاد. مضمون

نامه اینکه: از امر سلطنت و پادشاهی آن حضرت، که بحکم مالک الملک لم یزل «۲» اتفاق افتاده، بسیار خوشحال میباشیم، در عالم اتحاد و یکدلی و رابطه ایلی، از ایلاتی که در حوزه اقتدار ما میباشند، هر قدر که در کار ما میباشد، برای خدمت آن دولت مهیا و حاضر خواهند بود. و نیز ایلچیان شفاها بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن و توران واقع است و ایلاتی، که در آن میان هستند، طریق خدمت نمیسپارند، چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است لذا از جانب آن جناب فوجی تعیین شود که اهل و مملکت را، که متعلق بتوران زمین بوده، وضع، و متعلقات این دولت را باین دولت واگذارند، که بی‌غایله اشتباه حد و سنور دولتین معین باشد. چون موکب همایون عازم خراسان بود، رای اقدس باینقرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی را بجهت انجام این امر معین و روانه فرمایند. جواب محبت‌انگیز اشفاق‌آمیز بشاه والاجاه مزبور مرقوم و نه رأس «۳» اسب با شمشیر و یراق طلا- و باقی نفایس بجهت شاه والاجاه مذکور ارسال، و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند. سابق نگارش یافت که علیقلی خان را بسبب صدور نافرمانی «۴» طایفه یموت و خوارزم مأمور بتنبیه آن جماعت فرموده بودند. حقیقت حال

(۱)- در نسخه «ح»: «در مقام بندگی و دوستی»

(۲)- در نسخه «ح»: «بحکم خدای یگانه»

(۳)- در نسخه «ح»: «نه توقوز»

(۴)- در نسخه «ح»: «بسبب حدوث سرکشی‌ها»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۲

علیقلی خان مشار الیه اینکه: بعد از ورود بخوارزم ابو الغازیخان و عموم ریش‌سفیدان و اشراف خوارزم و ایران طریقه استقبال پیموده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند. لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق نموده، در حوالی اورگنج ۱۳۷۵ بمقابله آمده شکست فاحش خورده جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیار از آن جماعت بدست غازیان درآمده، چون آن طایفه دیگر محل توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عرضه نهب و غارت دیدند، کوچ خود را برداشته بسمت کوه بیلخان، که در حوالی استرآباد واقع است، فرار کردند. علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والی را در مملکت خوارزم تمکن داده، بموجب امر همایون عطف عنان، و در اوانی که موکب فیروزی‌نشان در ساوجبلاغ مگری توقف داشتند وارد ارض فیض- نشان گردید. پس حکم همایون خطاب بان طایفه عزّ صدور یافت و محصل تعیین شد که فراریان یموت، که به بیلخان آمده‌اند، هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت برکاب اقدس فرستاده، خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایلی و انقیاد قیام نمایند، والا مستعد تنبیه مجدد باشند.

رایات نصرت آیات «۱» از چورس و محمودی و سلماس عبور و از راه همدان عازم فراهان، و از آنجا نصر اللّه میرزا را از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساختند. و موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه مینونشان «۲» گشتند، و تا ورود موکب شاهزاده بحدود استرآباد طایفه یموت نیز بموجب فرمان عمل و ملازمان مقرر را تدارک و تسلیم نموده بودند.

پس رایات جهانگشا در دهم ماه محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری از اصفهان نهضت، و از راه اردکان و بیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده، در بیست و سیم ماه صفر وارد ارض اقدس و مشهد مقدّس گردیدند.

(۱)- در نسخه «ح»: «اعلام جهان گشا»

(۲)- در نسخه «ط»: «جنت طراز»



جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۳

## در بیان وقایع پارس نیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت

## اشاره

شب دوشنبه بیست و ششم ماه صفر\* که پیشکاران زرین لباس نجوم و اختر\* «۱» بامر «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» «۲» یا برهنه بانجمن آرایی محفل سپهر پرداخته، اسباب زرین و سیمین در بزم فلک چیده، خدمتگزاران قضا و قدر بساطهای گلدوزی بر فراز ایوان چرخ نیلی کشیدند.

داور جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه برسم شبگیر بر تختگاه حمل خرامید\* و خزانه‌داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب مخازن نشو و نما گشوده، از گوهرهای غلطان شبینم و لالی آبدار قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضود کرده برطبق عرض گذاشتند\* «۳» و گنجوران قوای نامیه از لعل و یاقوت لاله و شقایق، و زمرد و فیروزه سبزه و سه برگه آنچه در مکان امکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده، از گلهای ملمع عرصه خاک را مینا و مرصع ساختند. خسرو خاوری باظهار دلگرمی دفع برودت از عرصه جهان کرده، دبیران چابکدست چنار با قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار بمصالحه نامه‌نگار شدند، ایلچیان فلک شادروان ابرآزاری برای اطفای آتش کانون فتنه در حدود شهرستان فصلین قطره‌زنان گشتند. جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد و چون سیر منزهات ۱۳۷۶ کلات و عمارات جنت آباتی، که در آن قلعه خداآفرین و رشک معموره روی زمین احداث شده بود، مکنون ضمیر انور میبود. در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرود و سرور آراسته، بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرای و انتظام امور آنجا پرداختند. کرورهای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس بیکران، که بمرور دهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود، بمعرض عرض درآورده، و تحویل امینان هوشیار و معتمدان ذوی الاعتبار کردند. موبک

(۱) - در نسخه «ح»: «که کارگران خوش لباس ستارگان»

(۲) - سوره ۲۰، آیه ۱۲: «پس بکن نعلینت را بتحقیق تو در وادی پاکیزه طوایی.»

(۳) - در نسخه «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۴

همایون از کلات عازم عراق و بعد از ورود بمحال ساوجبلاغ نصب خیام اقامت کرده، چون بایلچیان پادشاه ذیجاء ختن مقرر فرموده بودند که فوجی بجهت قرار داد حد و سنور ممالک ختا و ختن و توران زمین مأمور فرمایند.

بنابراین بهبود خان چاپشلو و چندی از خوانین و سرکردگان را با افواج قاهره بخدمت مزبوره مأمور و با تدارکات شایان روانه ترکستان فرمودند که به بخارا رفته از آنجا بصوب مقصد شتابند. سابقا سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن کعبه معظمه و غیره از مطالب خمسه، که مذکور شد، از اعلیحضرت پادشاه اسلام‌پناه روم خواهشمند و بر ذمت همت آسمان پیوند لازم ساخته بودند که مطالب مزبوره را بدوستی التیام و یا بشمشیر خون‌آشام، که فاصل هر امریست، در هر صورت فیصل و انجام «۱» دهند. چون چند سال گریبان این مطلب در دست گفتگو میبود و از کشاکش آزه آمد و رفت ایلچیان نخل دعوی و بید خلاف انقطاع نیافت، و هر مرتبه که رایات فیروز آیات جاه و جلال بعزم انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم پرچم گشا میگردید، در ایران فتوری حادث می‌شد که موجب فسخ عزیمت آن جناب می‌گردید، تا اینکه بعد از قضیه یکن محمد



پاشا آن حضرت از سر مطالب معهوده در گذشته نکول فرمودند «۲»، و بدولت عثمانی بتوسط چاپار این مراتب را اعلام نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز اینمعنی را مغتنم شمرده نظیف افندی را، که سابقا در داغستان نامه بدربار معلی آورده، مجددا به چاپاری برای تحریر صلح‌نامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده، مومی الیه در حینی که ساوجبلاغ مضرب خیام عز و شأن بود با نامه قیصری وارد اردوی همایون گشت، و از جانب پادشاه سکندر جاه روم وثیقه سپرده از این طرف و وثیقه

(۱) - در نسخه «ح»: «در هر صورت بانجام رسانند»

(۲) - در نسخه «ح»: «صرفنظر و نکول فرمودند»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۵

مجملی بمهر امینان دولت باو داده شده. ۱۴۲۲ پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند.

بعد از ورود او بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریه‌لی را، که در قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود، پایه وزارت داده بسفارت ایران مأمور و با هدایا و نفایس بسیار روانه و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب این حروف بسفارت تعیین و با تخت طلائی میناکاری مرصع به لآلی غلطان، که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت، و خیمه زربفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری مینمود و دو زنجیر فیل رقااص، که از تحایف و غرایب هندوستان بود، برای پادشاه والجاه روم با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته، نامه همایون را بکاتب حروف با صلحنامه تفویض ۱۳۷۷ و هدایا را بمصطفی خان تسلیم و در دهم محرم الحرام یک هزار و صد و شصت، که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد کمترین را با مصطفی خان روانه ساخته موکب همایون مجددا از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند.

### صورت صلحنامه که از اینطرف بمسوده راقم حروف مرقوم گشته است:

#### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم: الحمد لله الذی انام عیون الفتن بايقاظ قلوب السلاطين، و اجری عیون الا- من بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین و الاساطین، و اصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین، و اذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مومنین، و نزع ما فی صدور هم من غل و حقوق، و امرهم بايفاء العهود کما ورد فی کتابه المجید «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اوفُوا بالعُهود» (۱) و صلی الله علی محمد صاحب- المقام المحمود و علی آله و اصحابه و لا سیما خلفاء الرشیدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة الجهد، اما بعد: چون در شورای کبری صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند، بنا بر

(۱) - سوره ۵ آیه ۱: «ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید وفا کنید بعقدها.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۶

اینکه از بدء خروج شاه اسماعیل صفوی سب و رفض در ایران علانیه شیوع و معادات و مبغضت فیما بین روم و ایران بآن تقریب ظهور و وقوع داشت، نظر بمذهب حنفی اهل سنت و جماعت، که مختار آباء کرام و اسلاف عظام ما بوده، از سلطنت ایشان تحاشی، و بعد از آنکه الحاح مکرر ازان گروه ناشی شد، امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه باللسان تارک اقوال لاطایل و بحقیقت خلفاء کبار قایل شوند، بحصول مسؤول نایل خواهند شد. ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند، چون اعلیحضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان، و افخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصر الاسلام و

المسلمین، قانع الکفار و المشرکین، خاقان البرین و سلطان البحرین، ثانی اسکندر ذو القرنین، خادم الحرمین الشریفین، برادر جهان داور گردون بارگاه، پادشاه اسلام‌پناه، ظل الله السلطان الغازی سلطان محمود خان مد الله ظلال خلافته علی رؤوس العالمین، خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند، برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوایل شور و شین از میانه فریقین نواب همایون ما مطالب خمس را که در وثایق سالفه مسطور است از پادشاه سکندر دستگاه مأمول و بعد از تکرار آمد و شد سفراء آن حضرت نیز سه ماده را متلقى بقبول و دو ماده را بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه موکول ساخته، بموجب نوامج نوافج ختام خواهشمند فسخ این مرام گردیدند، اگرچه نواب همایون ما که بنسایم محبت غنچه گشای ازهار اظهار این مطالب گشتیم سوای رفع تباعض ۱۳۷۸ و دفع تناقض ۱۳۷۹ و اراحه ۱۳۸۰ عباد و ازاحه ۱۳۸۱ آثار عناد منظوری نداشتیم، لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان‌مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معهوده متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته، این نوید آرام‌بخش را بخدیو فلک رخس اعلام نمودیم. اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۷

تعلق داشت که بسبب اختلاف‌انگیزی شاه اسماعیل بدولت علیه عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام‌پناه شاق ۱۳۸۲ و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت برسم عطیه از آن حضرت بحوزه ممالک محروسه این طرف انضمام یابد، و آن حضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم، و در نامه همایون، که از آن دولت والا مصحوب افتخار الا ماجد نظیف افندی عز و وصول بخشید، اندراج یافته بود:

که اگرچه نظر بمتأثر ۱۳۸۳ مشکوره و مساعی مبروره، که از دولت نادریه در امحاء و ازاله آثار بدع بظهور پیوسته، دولتین علیتین را متحد میدانیم، لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق برآنست که بنحویکه مواد سابقه منفسخ شده، از آن مطلب نیز برای مزید الفت و التیام، اغماض و اغضاء ۱۳۸۴، و مصالحه ایام خدیو خلد مرابع، سلطان مراد خان رابع، ممدود و ممضی ۱۳۸۵ شود، تا دوستی در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند. از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام‌پناه وعده اینگونه دوستی ممدود و جبل محبت را بعقود موثیق مسدود فرموده‌اند، ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب و رضاجوی خاطر آن حضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب و اعظم مآرب ۱۳۸۶ شمرده، بعد از وصول نامه مسکیه الختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارتضاء مقرون، و معتمدی بنای امر مصالحه مأمور ساختیم. فیما بین معتمدان دولتین امر صلح بیک اساس و شرط و سه ماده و تذیل بر این نهج قرار یافت و استحکام پذیرفت.

### اساس:

صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع واقع شده، فیما بین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بود بهمان دستور استقرار داشته، تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۸

### شرط:

من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام ۱۳۸۷ بوده، آنچه لایق شأن طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول، و از اموری که مهیج هر کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمة سالمة باشد از طرفین اجتناب ورزند. انشاء الله تعالی این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری مادام الیالی و الایام الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار باشد.

## [مواد]

ماده اولی: حجاج ایران و توران، که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولأه و حکام سر راه، ایشانرا محلّ بمحلّ سالمین و آمینن بیکدیگر رسانیده، صیانت حال و مراعات احوال ایشانرا لازم دانند.

ماده ثانیه: از برای تأکید مودت و توثیق محبت، دو سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

ماده ثالثه: اسرای طرفین مرخص شده، بیع و شری برایشان روا نبوده و هریک که خواهد بوطن خود رود از طرفین ممانعت ایشان نشود.

## تذیل:

حکام سرحدات از حرکتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند، و من بعد که بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج آن مملکت و سایر بلاد اسلامیة با ایشان سلوک شده، از ایشان دورمه ۱۳۸۸ و سایر وجوه خلاف شرع گرفته نشود، و هم‌چنین در عتبات عالیات هم مادام، که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد، حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند. و هریک که مال تجارت داشته باشد، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاد مطالبه نشود، و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیة عمل بهمین منوال بوده، و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حمایت نشده بوکلاء دولتین تسلیم شوند. لهذا ما

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۱۹

نیز مراتب مزبوره را ممضی داشته، عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهد مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤبد و برقرار و مخلد و پایدار بوده، مادامی که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور نرسد از این طرف نقض و خلل در قواعد آن راه نیابد، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا «۱» و حرر ذلك في شهر محرم الحرام من شهر سنه الف و مائه و ستين من الهجرة النبوية على هاجرها الف الف سلام و تحية.

## در بیان وقایع توشقان نیل مطابق سال پرانده و ملال هزار و صد و شصت هجری.

## اشاره

شب سه‌شنبه نهم شهر ربیع الاول بعد از انقضاء یازده ساعت و سی و دو دقیقه، خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل کوبه جلال و عدول از ماده اعتدال نموده، آغاز زیادتی کرد. موسم جوش غرور بهار گشته، بید مجنون سر بشوریدگی برآورد. زنبق خبط دماغ یافت، و شبنم از نرگس عرق فتنه کشید. گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت\*. ابو اېچیان سار و سارنگ ابواب تقریر برای سیمداران شکوفه و نسترن گشودند\* «۲»، و سخنوران هزاردستان از زر ابواب الفها باسم غنچه نوشتند، و ارباب قلم نرگس و سنبل از روی اوراق دفتر گل سخنان خلاف بید را در حضرت سلطان ربیع بصد شاخ و برگ سبز نمودند، و کتکداران ۱۳۸۹ اشجار دهان گلها را با مشت غنچه و چوب شاخسار بخون آغشته، فراشان قوای نامیه «۳» بزرگان چنار را بر فلک کشیده، نسقچیان یتیم‌آزاری غوره‌های خوشه تاک را از دار آویخته، قمری را طوق قرا بغراب گردن ۱۳۹۰ افکنده، و فاخته را بخاکستر نشانده، و درخت سیب سه شاخ را دو شاخ کرده، چشم نرگس را از حدقه حدیقه برآوردند، و اشجار را در طرف جویبار از سلاسل

موج زنجیر بر پای نهادند، و از سروهای باردار کله

(۱) - سوره ۴۸، آیه ۱۰، معنی: «پس هر که بشکست پس جز این نیست می‌شکند بر خویشتن و هر که وفا کرد بآنچه عهد کرد بر آن خدا را پس زود می‌دهد او را مزد بزرگ.»

(۲) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۳) - در نسخه «ح»: فراشان باد صبا

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۰

مناره‌ها در راسته خیابانهای چمن ترتیب دادند،\* و پای دسته گل را بچوب و ریسمان بستند\* (۱). درختان قوی ساق کنده برپا، دوش‌بدوش در مجلس گلزار نشستند. هندویان گل‌های آتشین را بر آتش سوختند و مسیحیان گل مریم را چون زَنار از گلو کشیدند. ساحت گلگشت بمسلمانان گل‌های محمدی آتشکده نوبهار گشت، و شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت.

چنار دست تطاول برافراشت و نسیم کلاه شکوفه را از سر ربوده سر شاخسار را بی کلاه گذاشت. گل در کمال خواری برای خرده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در هر گل زمین ریخته. اندام بنفشه از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت. بید راه خلاف گزید و گل رعنا دورویی ورزید. گردن‌فرازان باغ یاغی (۲) گشته سر بسرکشی بر آوردند، و قورچیان صبا اسباب تجمل گل را بیغما بردند. جگر- گوشگان گلشن از سبزه و سه برگه دشنه بر روی یکدیگر کشیدند، و چمن‌پیرایان بساتین و جوانان ریاحین نوزادگان گلها را بدست خویش سربریدند. جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال انقضاء یافته، از آنجا موبک همایون عازم مشهد مقدس و چون بخت را وارون و اوضاع را دگرگون یافتند، نصر الله میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس و اسباب سلطنت از عرض راه بخیال «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (۳) روانه کلات ۱۳۹۱، و خود وارد ارض اقدس گشته، تیغ زهرآبگون بیرحمی را جلا داده جلادانه بعاجزکشی و سفک دماء بیگناهان پرداختند.

### در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل او با اولاد و اعقاب.

خدیبو بیهمال از بدو حال تا هنگامی که از سفر خوارزم برگشته

(۱) - در نسخه «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

(۲) - در نسخه «ط»: «باغی»

(۳) - سوره ۳۵، آیه ۳۲: «نمی‌رسد ما را در آن رنجی نمی‌رسد ما را در آن ماندگی.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۱

عازم داغستان شدند، در امر سلطنت و جهانداری یگانه، و در راه و رسم معدلت و عاجزنوازی مردانه بودند. اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان در راه او می‌باختند. بعد از آنکه داغستان مسیر کوبه خلافت مصیر شد، بنابر استیلائی وسوس و توهمات چند قره‌العين جهانداری و جهانبانی رضاقلی میرزا را، که فرزند مهین و ولیعهدوار شد اولاد بود ۱۳۹۲ از نظر انداخته، دیده جهان‌بین او را از بینایی عاطل ساختند (۱). از غصه و غم فرزند ارجمند تغییر در احوال ایشان راه یافته آشفته مزاج گشتند.

در خلال این حال از مردم ایران، که پرورده حقوق این دولت بودند، امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت

گشته، ورق حسن سلوک را برگردانیدند. از آنجمله در حینی که از سفر خوارزم صرف زمام عزیمت کرده عازم داغستان بودند، بنحویکه گذشت، وجود شریفشان را، که باعث امن و امان جهانیان بود، نیک‌قدم غلام بی‌سر و پای هدف گلوله تفنگ ساخته، مشخص بود که ظهور چنین امری از چنان شخص بدون تحریک شاخصی نیست. و دیگر در آن اوان که از دربند رایت‌افراز مملکت روم گشتند، منظورشان آن بود که تا اسلامبول عنان اشهب همت را کشیده ندارند. اهالی فارس و بنادر عموماً با تقی خان شیرازی، که ببرکت تربیت آن حضرت «۲» از نازلترین پایه میرابی شیراز برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود، اتفاق نموده و کلبعلی خان کوسه احمد لوی سردار را، که خالوی شاهزادگان بود، بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند. و هم‌چنین اهالی شیروان حیدر خان افشار حاکم خود را مقتول ساخته، محمد، ولد سرخای لکزی، را، با سام نام مجهول الحال، که کیفیت حال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت، بسطنت برداشتند. و قاجاریه استرآباد هم با ترکمانیه

(۱)- در نسخه «ح»: «او را از حلیه بینایی عاطل ساختند»

(۲)- در نسخه «ط»: «که بحسن تربیت و اصطناع حضرت ظل‌اللهی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۲

متفق گشته سر بسرکشی برآوردند. ظهور این حرکت بدان تقریب بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده «۱» «۱۳۹۳»، و راه مروت بسته، باب ابواب گشودند. باینطریق که عمال ممالک را در محکمه حساب حاضر میکردند، بی‌اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه ایام اخذ و عمل درآمده، بدون اینکه از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادعاء و شکایتی واقع شود. آن جماعت که در ولایات دستی و بلکه ناخنی نداشتند که قفای سر توانند خرید از پا بر فلک کشیده از ناخن بدر میکردند، تا آن بیگناهان بیدست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجهزار تومان بوده باشد، از دست چوب با قلمهای شکسته پبای خود می‌نوشتند «۲». این دفعه ضرب و تعذیب را برایشان شدیدتر میکردند، تا دستیاران و اعوان خود را بقلم دهند. ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و هم‌شهری و هم‌خانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک دیده یا ندیده و اسمش را شنیده بودند، شریک خود بقلم میدادند. و کار بجایی منجر شد که بجاهایی که جغد در بام آن آشیان کرده و آبادی از بوم و بر آن ویرانه عزلت گزیده بود، آلف الوف، که اگر اوراق درختان زر میشد مقابله با عشر عشیر آن نمیکرد، حواله میکردند. بفقیری که نقیری در بساط نداشت، و از برای دیناری همیشه درهم بود الفها رسد میرسانیدند، و بمسکین بی اسم و رسمی، که در سفر بعوض نان خشک کماج خیمه ۱۳۹۴ میخایید و در حضر برای نان شب بقرص مهتاب چشم سفید میکرد، مبلغها اسم‌نویس میکردند.

اگر احیاناً احدی در مقام انکار درآمده از قبول آن گردن می‌پچید فی الفور طناب بر گردن او می‌پچیدند، و اگر برای استشهاد با استدعای «وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» «۳» دم‌میزد دردم بشهادتگاه عدمش میرسانیدند. پس بایست

(۱)- در نسخه «ط»: «حرکات آن جناب را از نظم طبیعی انداخت.»

(۲)- در نسخه «ح»: «از دست چوب پبای خود می‌نوشتند»

(۳)- سوره ۱۲، آیه ۸۲، معنی: «و پیرس از اهل دهی که بودیم در آن.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۳

از خوف جان درصدد تسلیم و رضا بوده معترف بگناهان مامضی باشد. بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب سگه بزر میشد علی الحساب گوش و بینی او را قطع و چشمهای ایشان را کور کرده، محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بیوجه روانه

ساخته، محصّلان نیز در کوچه و برزن بهر زن و مردی که دچار میگشتند درآویخته زر مطالبه میکردند. سیمین تنان را بعلت نقره‌فام بودن پوست از تن باز میکردند، و خورشید طلعتان را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند. بهر کس که چون غنچه مشت زری بو میبردند برنگ گل جامه جانش را چاک میزدند. و جمعی که بسان سرو سالها بیک قبای سبز مدارا میکردند بکشاکش از جفا از پایش درمیآوردند، و اکثر بیگناهان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم مینمودند.

باز نجاتی برایشان میسر نگشته این حواله از ورثه ایشان بهمسایه و از همسایه بمحلّه و از محلّه بشهر و از شهر بمملکت و از مملکت بولایت دور- دست دست بدست سرایت میکرد. الحق کسی تا آن دور را نمیدید تسلسل را نمی‌فهمید که بچه معنی است. و تا زنجیرخانه احتسابش را مشاهده نمیکرد زنجیر عدل نوشیروان را نمیدانست که از چه سلسله است. هیئات این وجوه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بوصول می‌پیوست.

مصرع:

ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است. بعد از آنکه لاوصول گشتن این وجوه معلوم رای معدلت پیرای میشد، بیگناهانرا که بجای هر دانگی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند، بتقصیر حواله‌جات لم یصل و مساعی بیحاصل «۱» و حقوق ثابتة دیوانی معطل گشته، با پاهای مجروح و چشمهای نابینا «۲» بزجر و عقوبت روانه راه

(۱)- در نسخه «ح» «حواله‌جات لاوصول و حاصل‌های بی‌محصول»

(۲)- در نسخه «ح»: «با پای شکسته و چشم‌های بسته»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۴

عدم میساختند. این دفعه نوبت بمحصلان رسیده، بتهمت طمع‌کاری و اخذ مهلتانه و اغماض بمعرض مصادره درآمده، و نوبت ابواب در فراز بام بنام ایشان کوفته شده، اینوجه را از ایشان میخواستند. و ایشان هم باین منوال در زیر چوب\* درخت افتراء را از برای خرد و بزرگ بصد گونه شاخ و برگ میآراستند\* «۱». سه نفر از خدا بیخبر ۱۳۹۵ را سه پایه اوجاق کیوان‌شان بل چهار رکن ایوان مثلث‌بنیان ساخته بودند که آنچه بر زبان الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانشان میگذشت، فی الفور زبانها را بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره کار سحرآفرین نغمه‌سرا و نوپرداز «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «۲» می‌ساختند، و هرگاه عیاذا بالله قصوری و نقصی در اوامر علیه واقع میشد، ایشان بیاد آن حضرت میانداختند و خود را شاهد تعریف نموده، در خطوخال جمال دلارای شاهد اعتقادش افزوده، برنگ آمیزی و نیرنگ‌سازی میپرداختند. مع هذا از این تعدیات بهیچ‌وجه اطفاء حرارت غیظ نادری نگشته نایره بیداد را بحدی اشتداد دادند که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش‌جهان اصفهان میان آتش افروخته سوختند. ۱۳۹۶ و در دهم محرم الحرام سنه هزار و صد و شصت هجری، که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان میآمدند، بهر مملکتی که وارد می‌شدند کله مناری از رؤوس رؤسا و ضعفای بیگناه ترتیب می‌یافت. در آن اثنا اهالی سیستان سر از اطاعت باز زدند. علیقلی خان را، که برادرزاده و پرورده ظلّ تربیت آن حضرت بود، باتفاق طهماسب خان جلایر، سردار کابل، مأمور بتنبیه آن جماعت کرده، مقارن آن عمّال آن سرکارات، که پهای آن حساب آمده بودند، از شدت ضرب و شتم نادری دروغها برهم سرشتند. صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف باسم طهماسبخان ابواب نوشتند، و محصلان بتحصیل این وجه مأمور و بسرعت برق و باد روانه گشتند.

(۱)- در نسخه «ح»: عبارت بین دو ستاره چنین است: «چراغ بی‌فروغ دروغ را برای خرد و بزرگ روشن می‌ساختند.»

(۲)- سوره ۵۳، آیه ۳ و ۴، معنی: «و سخن نمی‌گوید از هوی نیست او جز وحی که وحی کرده شد.»



جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۵

علیقلی خان چون میدانست که در عذر و انکار در حریم نادری بهیچوجه باز نیست و او را بشنیدن جواب و تحقیق صدق و کذب کارنه، او هم با سیستمیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود. طهماسبقلی خان که از بدو حال هرگز خیانت پیرامون خاطرش و شایبه نفاق حوالی باطن و ظاهرش نگشته بود، و هر چیزی در هر جا می‌اندوخت از روی صدق برطبق اخلاص گذارده بسرکار نادری میداد، بعد از استماع پنجاه الف ابواب متوحش گشته، اولاً در مخالفت با علیقلی خان موافقت نموده، غرض او این بود که دولت با یکی از اولاد جناب نادری شده، و سلسله او منقرض نشود، و علیقلی خان بدستور سپهسالار و صاحب اختیار و اقتدار دولت باشد. و ثانی الحال که از دواعی ضمیر علیقلی خان مطلع گشت، چون شخص هوشمند و مال‌اندیش بود، دانست که کار او بیمایه و ازه بریخ درخت تنومند چنین دولتی گذاشته از بن و ریشه قطع خواهد کرد، از موافقت تخلف کرد و بمقام نصیحت درآمد.

چون علیقلی خان مزبور گرفتار وسوس شیطانی و هواجس نفسانی بود، نصایح خیرخواهانه طهماسبقلی خان، بر طبع او گران آمده طهماسبقلی خان را مسموم ساخته ۱۳۹۷، رایت استبداد برافراخت، و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت. جمعی، که از بیم سطوت قاآنی سربگریبان گمنامی کشیده کنار گرد وادی بی‌سامانی بودند، بااعلان تمرد پرداخته، در مقام طغیان درآمدند. از آنجمله اکراد خوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشته و ایلخیان خاصه را، که در قوروق رادکان میبود، تاخت کرده بردند «۱». پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمود بتنبیه اکراد خوشان مصمم گشت «۲» در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری، در منزل فتح‌آباد ۱۳۹۸ خوشان محمد بیگ قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیگ

(۱) - در نسخه «ح»: «و برده بودند.»

(۲) - در نسخه «ط»: «کمر بست»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۶

کوندوزلوی افشار ارومی و حسین بیگ شاهوار، باشاره علیقلی خان و تمهید صالح خان قرقلوی ایبوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی‌باشی و جمعی از همیشه کشیکان، که پاسبانان سرپرده دولت بودند، نیمه‌شب داخل سرپرده گشته پادشاه را مقتول ۱۳۹۹، و سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید در میان اردوی، گوی لعب طفلان ساختند. صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی همایون بهم برآمده طوایف افغان و اوزبک باتفاق احمد خان ابدالی، که هوی‌خواه دولت نادری بودند، پاس حقوق نمک آن اوجاق را مرعی داشته به افشار و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند. افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افغانه بمجادله پرداخته، ایشانرا از پیش برداشته پس نشانندند. اردو را غارت کرده، احمد خان چون تجسس و کوشش را بیفایده دید، دسته افغان را برداشته از آنجا روانه قندهار شد. و افشاریه اردو حقیقت حال را بعلیقلی خان، که از سیستم آمده و در هرات میبود، عرض کردند. علیقلی خان چون یکران مراد را در زیر ران خود دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب‌نام غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلاکت فرستاده، از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلاکت، نردبانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود میاورند، غافل شده، نردبان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز اقبال «۱» بی‌خبر، مأمورین پی باین معنی «۲» برده علی الغفله بیاوردی معارج همّت بر شرفات ۱۴۰۰ کنگره مقصود صعود نموده و از سمت دربند ارغونشاه داخل کلات ۱۴۰۱ و آن حصن و حصین و قلعه خداآفرین را، که از غرایب امکانه روی زمین است، تصرف نمودند. نصر الله میرزا باتفاق امامقلی میرزا و شاهزاده کامگار شاهرخ میرزا هریک بر اسبی سوار و بجانب مرو فرار نموده، کاظم بیگ برادر علیقلی خان، که در آن وقت در کلات میبود، تا خارج شهر کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخت.

(۱) - در نسخه «ط»، «از پست و بلندی سخت»

(۲) - در نسخه «ط»: «مدعی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۷

و چون بایشان نرسیده بود، مراجعت کرده، و دوست محمد چهچه‌ای، که قوشچی نصر الله میرزا بود بتعاقب پرداخته و حقوق نمک و مراعات ایشانرا منظور نداشته، امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانید، و قربانعلی خویش خود را بتعاقب نصر الله میرزا روانه، و قربانعلی در موضع موسوم به حوض سنگ ۱۴۰۲ به نصر الله میرزا دچار شد. نصر الله میرزا شمشیر کاری بقربانعلی زده، او را از اسب انداخته خود بدررفت. جمعی از قراولان مروی در راه به نصر الله میرزا برخوردند او را گرفته بکلات آوردند. رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد و خرد و بزرگ، که در کلات میبودند، بزایه عدم فرستاده. ۱۴۰۳ ۱۴۲۳ نصر الله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا بارض اقدس آورده، علیقلی خان چشم از خدا و خلق پوشیده پاس صله رحم و بنی عمی «۱» را منظور نداشته آن دو برادر را، که هریک گل‌دسته‌ای از ریاحین ریاض سلطنت و پادشاهی بودند، در مشهد مقدس بشمشیر بیرحمی مقتول، و شاهرخ میرزا را که در آن اوان چهارده ساله بود، مخفی و در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته، خبر قتل او را منتشر گردانید.

منظورش اینکه اگر او را در پادشاهی استقلال باشد، او را نیز بعقب دیگران روانه سازد، و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان کشورستان خواسته باشند، شاهزاده را، که «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» «۲» سلسله نادریه و دودمان سلسله علیّه صفویه است، برای سروری در دست داشته باشد.

### در بیان سلطنت عیاشاه و ابراهیم شاه و خانمه کار ایشان

چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان دیده و دل را فروغ و فراغت بخشید. در بیست و هفتم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرد و خود را عیاشاه و عادلشاه نامید، و سکه و خطبه بنام خود کرد. و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک، که هر کروری پانصد هزار تومان باشد، در

(۱) - در نسخه «ح»: «خویشی»

(۲) - سوره ۵۵، آیه ۱۸، معنی: «و روان نمود دو دریا را که بهم میرسند.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۸

خزاین کلات موجود بود. سوای جواهرخانه و باقی تحایف و نفایس، که فزون از حساب و قیاس محاسبان و هم و اندیشه و چندین قطار شتر کوه کوهان حامل دفتر و سررشته آن بود، علی شاه تمامی نقود و اسباب نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نمود، و از مضمون «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» «۱» غافل گشته. و فحوای «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» «۲» را ناشنیده انگاشته، دست بتبذیر و اسراف گشوده و بی مصرف بوضع و شریف برافشانده، نقره خام را ببهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داده، حسنعلی بیگ معیر الممالک را با سهراب گرجی غلام، نظام بخش کار- خانه سلطنت ساخته بعیش و عشرت پرداخت. و ابراهیم خان برادر خود را، که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود، سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده، بانجا فرستاد. تمامی ایلات افشاریه و سایر طوایف آذربایجان و عراق و جماعت بختیاری، که خاقان گیتی ستان کوچانیده در محال خراسان سکنی داده بودند، فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند. و اکراد خوبشان بعد از آنکه مطایای حرص و آز را



گرانبار نفایس نمودند رو از او برتافته بنای مخالفت گذاشتند. علیشاه بر سر خوبشان رفته ایشان را مطیع ساخت، و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته، هفت ماه متجاوز در مازندران توقف کرده ۱۴۲۴\* الله‌یار خان با جماعت توخی و دسته‌ای از افاغنه، که در آذربایجان مشغول خدمت و مأمور باطاعت امیر اصلانخان قرقلو سردار آذربایجان بود، بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام، از امیر اصلان خان متوحش شده روانه عراق شد که بخدمت علیشاه رود. عطاء الله خان با اوزبکیه‌ایکه در محال فارس بمراقبت محمد رضا خان قرقلو و کرم خان هوتکی افغان، که بتنبیه یاغیان گرمسیر فارس مأمور و بعد از قتل خاقان

(۱) - سوره ۶، آیه ۱۴۳، معنی: «بدرستیکه او دوست ندارد اسراف کنندگان را.»

(۲) - سوره ۱۷، آیه ۲۹، معنی: «بتحقیق گزاف کنندگان باشند برادران شیاطین.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۲۹

مغفور از جماعت گرمسیری شکست یافته بودند، از آنجا بعزم اردوی علیشاهی روانه عراق و باصفهان آمده و قشونها را نزد ابراهیم خان گذاشته، خود بچاپاری نزد علیشاه رفته خدمت اختیار کردند\* «۱». چون سهراب خان ۱۴۰۴ غلام مدار الیه و امیر و معتمد علیه دولت علیشاهی بود و حسنعلی بیگ معیر الممالک وجود او را در کارخانه سلطنت مخل کار خود میدانست تمهیدی برانگیخته او را مأمور اصفهان ساخته، که در جزء عناننداری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید، ابراهیم خان پی بخیالات او برده او را بقتل رسانید. و افاغنه و اوزبکیه را با جمعی از روسا، که نزد او بودند، بدانه‌ریزی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخته، و پر و بال بلندپروازی گشوده ب فکر خودسازی افتاد، و سلیم خان قرقلوی افشار را، که واحد العین و دنیا را بیگ چشم میدید، صاحب و راتق و فاتق مهمات سرکار خود کرده عمو اغلی خطاب داده، و دست توسل بذیل کرامات شفیعی ابرو ۱۴۰۵، که در اصفهان اظهار کشف و کرامات میکرد، زده از او استمداد در امر سلطنت کرد. شفیعا نیز وعده چهل سال سلطنت باو داد و آن سخیف العقل ۱۴۰۶ سخنان زرق آمیز ۱۴۰۷ او را قبول کرده، از جان و دل مرید و معتقد او گردید. و در آن اوان امیر اصلانخان قرقلوی افشار، که از جانب خاقان ممالک‌ستان بسرداری آذربایجان مأمور و بنابر بعضی بواعث از علیشاه متوهم میبود، ابراهیم خان با او از در ملاطفت برآمده، او را با خود متفق و یکجهت نموده پرده از روی کار برداشت، و جمعی از متجنده را با افاغنه و اوزبکیه‌ای که در اصفهان بودند بر سر کرمانشاهان فرستاد. امیر خان ولد یار بیگ میش مست توپچی‌باشی، که در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مأمور بود، با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد، و لشکریانش شهر کرمانشاهانرا با تجار و زواری که در آنجا بودند، غارت کرده، بآن نواحی

(۱) - عبارت بین دو ستاره جر در نسخه «ط» در نسخ دیگر نیست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۰

استیلاء یافتند. ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده، علیشاه از این معنی اندیشناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت نمود.

ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار کرده، سپاه را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخته، مابین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشت. فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته، در همان جنگ - گاه از علیشاه جدا شده بابراهیم خان ملحق گردیدند. بقیه قشون علیشاه شکست یافته و هریک سر خود برگرفته متفرق شدند. علیشاه با سه نفر از برادران خود و معدودی از خواص بطهران گریخت. ابراهیم خان، سلیم خان قرقلوی را فرستاده علی شاه را با برادران بدستکاری میرزا محسن نام، که از جانب علی شاه حاکم آنجا و نمک‌پرورده احسان او بود، و جمعی از رجاله و اوباش طهران گرفته آوردند.

ابراهیم خان چشم از برادری و کوچکی و بزرگی پوشیده بتحریک سلیم خان واحد العین، برادر مهتر «۱» خود را کور کرده، امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز، و ابراهیم خان روانه همدان گردید. امیر اصلانخان را در آن سمت اختیار کاملی بهم رسیده، لاف استبداد و بزرگی زد.

ابراهیم خان ب فکر دفع او افتاده، از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلانخان جنگ کرده بر او فایق گشت. امیر اصلانخان برهنمایی کاظم خان قراچه‌داغی و اعتمادی «۲» که بر دوستی او داشت، خود را بکوهستان قراچه‌داغ کشیده، در آنجا کاظم خان بیبانه‌ای او را دستگیر کرده، نزد ابراهیم خان آورد. ابراهیمخان او را با سارو خان برادرش در تبریز مقتول ساخت. بعد از این مقدمات ابراهیمخان را اقتدار کلی بهم رسیده تمامی قشونهای خاقان کشورستان، که در سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بودند، با طوایف افغان و اوزبک باو پیوسته،

(۱) - در نسخه «ح»: «مهین برادر خود»

(۲) - در نسخه «ح»: «حسن عقیدتی»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۱

جمعیت بی نهایت انعقاد داده، چنانکه عدت لشکریانش بیکصد و بیست هزار نفر میرسد. چون شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب دولت ابراهیمخان سر بگریبان نیستی کشیده و چراغ اقبال ابراهیمخان آغاز خانه‌روشنی می‌کرد، و کوب بختش نیم صباح مانند ستاره سحری آغاز درخشیدن می‌نمود «۱».

حسین بیک برادر خود را سردار و صاحب‌اختیار خراسان کرده، باتفاق علیقلی خان یار قدیمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده، شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و او را غیر از اطاعت و انقیاد و تمکین آن حضرت بر مسند سلطنت منظوری نیست. شاهزاده بسمت عراق توجه نموده، اورنگ سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد.

منظورش اینکه در لباس این تلبیس خزاین مشهد مقدس را نقل عراق نموده، و قلوب اهالی خراسانرا نایل بخود ساخته، در یتیم سلطنت و جهانبنانی را باین حیل بدست آورد. خوانین اکراد و رؤساء و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک بخراسان جواب دادند، که نهضت آن حضرت بعراق بنزد ابراهیم خان لزومی ندارد، در خراسان جلوس واقع خواهد شد. او هم اگر بگفته خود صادق باشد آمده طریق موافقت بسپرد. پس همگی باین معنی همدستان شده، شاهزاده را از ارک بر آوردند. شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده، در مقام ابا و امتناع درآمد. خوانین در روضه رضیه جمعیت نموده عهد و پیمانرا بقسم مؤکد ساخته، همگی دست بیعت دادند.

شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی گشته ۱۴۲۵ در نهم «۲» شهر شوال سنه هزار و صد و شصت و یک هجری در ارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت نشست. «سلطان اعظم» تاریخ جلوسش آمد. ۱۴۰۸ ابراهیمخان نیز بعد از استماع این خبر در هفدهم ماه ذیحجه الحرام آن سال بمخالفت برخاسته بر وساده ۱۴۰۹ سلطنت نشست، و با

(۱) - در نسخه «ح»: «و کوب بختش کم کم شروع بدرخشیدن کرد.»

(۲) - در نسخه «ح»: «هشتم»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۲

نقد قلب سکه پادشاهی بنام خود زد. چون «۱» برادرش از مضمون صدق مقرون «و لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» «۲» عدول جسته و مانند نسیم در افشاندن زر و سیم بادهستی کرد و بعطای آلف الوف هر بی‌سروپای تنگ‌مایه را پرمایه ساخته، و این

را کرم نامید، و بساط دیگر گسترده هر سفله را نواله خور اسم خانی و صدرنشین پشت‌بام رعونت و حکمرانی ساخته، صاحب منزلت و پایه گردانیده و این را تألیف قلوب اسم گذاشت.

شعر:

چون علم هر بی‌اصولی صاحب پیرایه شده‌مچو منبر هر جمادی بود صاحب پایه شد.

از آذربایجان با جمعیت موفور عازم خراسان گشته، بنه و آغروق را با علی شاه کور، که مقید و همراه داشت، بقم فرستاده، بعد از ورود بمنزل سرخه ۱۴۱۰ سمنان لشکریانش، که هر روز کاسه لیس ظرف زمان دولت شخصی بودند، زهر بیوفایی در کاسه‌اش کرده، بعضی نزد شاهرخ و برخی باوطن خود شتافتند. ابراهیم شاه با طایفه افغان، که با او موافقت ورزیده بودند، ناچار روانه قم شده، مستحفظان قم در برویش بستند. ابراهیم خان افاغنه را بنهب شهر فرمان داده، در کندوکوب و رفت‌وروب آن ساحت دلپذیر تقصیر نکرده قم را نمونه شهر ری ساخت. و افاغنه ازو جدا شده عازم قندهار و در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل و غارت نموده خراب ساختند. پس ابراهیم شاه از آنجا عطف عنان کرده براهنمایی عمو اوغلی به قلعه قلاپور ۱۴۱۱ تحصن اختیار کرد. اهل قلعه او را مقید و چگونگی را بدربار شاهرخ عرض نمودند. و حسب فرمان شاهرخ در همانجا او را از دو چشم کور و در عرض راه خراسان بامر شاهرخ با دیده نابینا هلاک ساخته، و نعش او را بارض اقدس آوردند، و علیشاه بنه را نیز بارض

(۱) - در نسخه «ح»: «مثل»

(۲) - سوره ۱۷، ۳۱، معنی: «و نگشا آنرا تمام گشودن پس بنشینی نکوهیده پشیمان»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۳

اقدس برد و در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده کور سر را در زیر پا دیده بی‌روان از عقب برادر روان شد. و چون بر بنی اعمام خود رحم نکرده و قطع صلہ‌رحم نموده بود، مضمون این شعر:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع راچندان امان نداد که شب را سحر کند.  
ما صدق حالش گردید.

\*\*\* چون غرض از تحریر این کتاب مجملی از مفصل افعال و کیفیت احوال و مملکت‌گیری و کشورستانی خاقان جهان‌گیر مغفور بود نه وقایع ایام بعد از آن حضرت - گرچه از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جم احتشام هم از هزار یکی و از بسیار اندکی مرقوم قلم شکسته رقم گشت و نهایت بر سبیل اختصار مَطَّلعات امور خاقان سپهراقتدار نگاشته خامه اظهار گردید - لذا هرگاه صاحب‌دلی بهم رسد ۱۴۱۲ مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب و فتنه آن زمان را، که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است، تحریر خواهد نمود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۵

## تعلیقات

## اشاره

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۷

ص ۱، سطر ۳: مدبر

[م د ب ر] (اسم فاعل باب تفعیل) نگرنده پایان کار. (از منتهی الارب).  
(۲)

ص ۱، سطر ۴: مقلب

[م ق ل ل ب] (اسم فاعل باب تفعیل). برگرداننده.  
(از منتهی الارب)  
(۳)

ص ۱، سطر ۵: مبسوط الید

[م ب سو ط ل ی د] (ترکیب اضافی - اضافه اسم مفعول بنایب فاعل). گشاده دست.  
(۴)

ص ۱، سطر ۵: مرهم

[م راه م] (جمع، صیغه منتهی الجموع). مرهم‌ها.  
مرهم: چیز است که بر جراحت می‌نهند تا بهبودی یابد. (از منتهی الارب).  
(۵)

ص ۱، سطر ۵: مراحم

[م راح م] (جمع، صیغه منتهی المجموع). مرحمتها، شفقتها، الطاف. (از منتهی الارب).  
(۶)

ص ۱، سطر ۵: التیام

[ال ت یام] (مصدر باب افتعال - ثلاثی مجرد «لام»).  
به شدن زخم؛ سازواری نمودن بین دو چیز. (از منتهی الارب)  
(۷)

ص ۱ سطر ۶: مذاق

[م ذاق] (اسم مکان). کام، چشید نگاه. (از منتهی الارب).  
(۸)

ص ۱، سطر ۸: قدر قدرت

ق در ق در ت [ ترکیب اضافی - اضافه مشبه به بمشبه - مجموعاً صفت «اعلیحضرت» ]. قادر، توانا، قوی دست. (از ناظم الاطباء)  
(۹)

#### ص ۱، سطر ۸: قضاتوان

ق ضات و ان [ ترکیب اضافی - اضافه مشبه به بمشبه - مجموعاً صفت برای «اعلیحضرت» ]. توانا، قادر، قوی.  
(۱۰)

#### ص ۱، سطر ۱۰: فرازنده

ف رازن د [ اسم فاعل ]. بالاکننده. (ناظم الاطباء).  
(۱۱)

#### ص ۱، سطر ۱۱: برازنده

ب رازن د [ اسم فاعل ]. چیزی که می‌برازد و می‌زید. (ناظم الاطباء).  
(۱۲)

#### ص ۱، سطر ۱۳: ترسی

ت رسی [ صفت نسبی ]. چون سپر، «ترس» بمعنی سپر است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۸

(۱۳)

#### ص ۱، سطر ۱۴: رمح

ر م ح [ اسم ]. نیزه. (منتهی الارب)  
(۱۴)

#### ص ۱، سطر ۱۵: ...

چون عرض بجوهر متصل ... صورت از هیولی منفصل:  
ارسطوئیان را نظر بر این اسب که انفکاک «هیولی» از «صورت» و «عرض» از «جوهر» جز در ذهن در وعاء دیگر محقق نیست و  
بهیچوجه در عالم خارج این اتصال بانفصال نمی‌گراید.  
(۱۵)

#### ص ۱، سطر ۱۶: آوردگاه

ع ا و ر د گاه [ اسم مکان ]. محل جنگ و جدال، رزمگاه. (ناظم الاطباء)

(۱۶)

**ص ۱، سطر ۱۷: ذابح**

[ذ اب ح] (اسم فاعل). کشته حیوان و ستور و چارپایان.

(از منتهی الارب).

(۱۷)

**ص ۱، سطر ۱۷: شاة**

[شات] (اسم). گوسفند نر و ماده. (منتهی الارب).

(۱۸)

**ص ۱، سطر ۱۷: مذبوح**

[م ذ بوح] (اسم مفعول). ذبح کرده شده. (از منتهی الارب).

(۱۹)

**ص ۱، سطر ۱۷: چاوشان**

[چاوشان] (اسم جمع). برهان قاطع مفرد آنرا «چاووش» ضبط کرده و نقیب لشکر و قافله معنی نموده است.

(۲۰)

**ص ۱، سطر ۱۷: صلا**

[ص لا] (اسم). فریادی که برای طعام دادن بدرویشان و فقیران یا فروختن چیزی کنند. (از ناظم الاطباء)

(۲۱)

**ص ۱، سطر ۱۹: نوال**

[ن و ال] (اسم). دهش، عطا. (از منتهی الارب). جهانگشای نادری متن ۴۳۸ ص ۱، سطر ۱۹: نوال ..... ص : ۴۳۸

(۲۲)

**ص ۱، سطر ۱۹: مواید**

[م و ای د] (جمع، صیغه منتهی الجموع). مفرد آن مائده است و مائده بمعنی خوردنی و طعام و خوان آراسته بطعام می‌باشد. [اگر

بر سفره طعام نباشد خوان نامند]. (از منتهی الارب).

**[ص ۲]**

اشاره

(۲۳)

**ص ۲، سطر ۱: دیهیم**

[دی هی م] (اسم). تاجی که مخصوص پادشاهان است، تخت، چاربالش - چتر. (برهان قاطع)

(۲۴)

**ص ۲، سطر ۱: شقه**

[ش ق ق] (اسم). پارچه‌ای که در سر علم بندند.

(آندراج).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۳۹

(۲۵)

**ص ۲، سطر ۱: طراز**

[ط - یا - ط ر ا ز] (اسم). علم جامه. (آندراج).

(۲۶)

**ص ۲، سطر ۱: لوا**

[ل و ا] (اسم). درفش لشکرکشان. علم خرد. (منتهی الارب).

(۲۷)

**ص ۲، سطر ۲: ضرغام**

[ض ر غ ا م] (اسم). شیر بیشه، مرد دلاور. (منتهی الارب)

(۲۸)

**ص ۲، سطر ۲: دهر**

[د ه ر] (اسم). روزگار، دنیا، زمانه. (از منتهی الارب)

(۲۹)

**ص ۲، سطر ۳: غضنفر**

[غ ض ن ف ر] (اسم). شیر بیشه، مرد درشت‌اندام و درشتخوی. (از ناظم الاطباء).

(۳۰)

## ص ۲، سطر ۳: قآن

[ق ا ع ا ن] (اسم). پادشاه ذیشان عظیم و عادل و سخی. لقب پادشاهان ترکستان و چین باشد. (از لغت نامه دهخدا).  
(۳۱)

## ص ۲، سطر ۷: بیضاء

[ب ی ض ا ء] (صفت مشبه مؤنث). سفید. (از اقرب الموارد).  
ید بیضاء بمعنی دست سفید است و معروف است که موسی چون کف دست خود را بمردمان می‌نمایاند کف دست او از سفیدی می‌درخشید و بدین سبب به «صاحب ید بیضاء» معروف بود  
(۳۲)

## ص ۲، سطر ۸: مهر آسا

[م ه ر ع ا س ا] (صفت مرکب). خورشیدمانند «۱»  
(۳۳)

## ص ۲، سطر ۹: اکسیر

[ا ک سی ر] (اسم). کیمیا را گویند و آن جوهریست گدازنده و آمیزنده و کامل‌کننده یعنی مس را طلا می‌کند. (برهان قاطع).  
(۳۴)

## ص ۲، سطر ۹: طلای دست افشار

[ط ل ا ی د س ت ا ف ش ا ر] (ترکیب وصفی). طلای خالص. (از ناظم الاطباء ذیل کلمه زر در ترکیب «زر دست افشار».)  
(۳۵)

## ص ۲، سطر ۱۰: ازلی

[ا ز ل ی - یا - ل ی] (صفت نسبی). منتسب بازل. ازل چیز است که او را آغاز نیست. (از اقرب الموارد).  
(۳۶)

## ص ۲، سطر ۱۰: لم یزلی

[ل م ی ز ل ی - یا - ل ی] «۲» (صفت نسبی). آنچه

(۱) - مهر + آسا - کلمه «آسا» و «سا» دو پسوند می‌باشند که ملحق با آخر اسم میشوند و صفتی دال بر شباهت می‌سازند. ر ک. «حاشیه برهان قاطع».

(۲) - این کلمه مرکب است از: لم + یزل + یاء نسبت. «یزل» مضارع مجزوم «یزال» می‌باشد.



جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۰

او را آخری نیست، جاوید.

(۳۷)

### ص ۲، سطر ۱۱: نهانخانه

[ن ه ا ن خ ا ن] (اسم مرکب). خلوت‌خانه، جایبکه در زیر زمین می‌سازند جهت نشستن در هوای گرم، مخزن.  
(از ناظم الاطباء).

(۳۸)

### ص ۲، سطر ۱۱: ابداع

[ا ب د ا ع] (مصدر باب افعال). نو بیرون آوردن.  
(از منتهی الارب).

(۳۹)

### ص ۲، سطر ۱۱: دست‌پرور

[د س ت پ ر و ر] (اسم مفعول مرکب مرخم) دست‌پرورده، تربیت‌شده.  
(۴۰)

### ص ۲، سطر ۱۱: استفاضه

[ا س ت ف ا ض] (مصدر باب استفعال). طلب فیض کردن.  
(از اقرب الموارد).

(۴۱)

### ص ۲، سطر ۱۱: جزیل

[ج ز ی ل] (صفت مشبه). کثیر، بسیار فراوان.  
(از منتهی الارب).

(۴۲)

### ص ۲، سطر ۲۱: غلیجایی

[غ ل ی ج ا ی ی] (اسم خاص). این کلمه بصور «غلیجایی» و «غلیج‌ای» و «قلزایی» و «غلیزایی» و «غله» آمده و نام طایفه‌ایست که در قندهار زندگی می‌کنند و بیلاق و قشلاقشان بحوالی آنجاست. در زمان سلطان محمود بعضی از ائمه و احوال او بوسیله این طایفه غارت شد و بر اثر آن تعداد زیادی از آنها از دم تیغ او گذشتند. در دوره تیمور نیز قدرت و قوت این طایفه قابل ملاحظه بود و طبق

مدارکی که در دست است غلیجائیان در اواخر صفویه با دربار دهلی سر و سرّی داشتند و بتحریک و توطئه آنجا علیه حکومت مرکزی (ایران) بتحریک مشغول شدند که سرانجام بقیام میرویس کشید.

دو تیره‌های «توخی» و «هوتکی» متعلق باین طایفه‌اند.

بتاریخ «سرجان ملکم» جلد اول ص ۲۸۶ و «تاریخ ایران سایکس» ص ۳۴۱ و «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کلمه «قندهار» رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۱

(۴۳)

### ص ۲، سطر ۲۱: ابدالی

[اب دالی] (اسم خاص). ابدالی نام طایفه‌ایست که به هرات سکونت دارند «۱». این طایفه پس از آنکه تسلیم نادر شدند در رکاب او سلحشوریه‌ها کردند. مشهور است دو نفر از آنها یکی «سدو» از تیره «مامزایی» و دیگر «احمد» از قبیله «بارکزایی» «۲» شکایت از حاکم خود نزد شاه عباس اول بردند. فصاحت و ذکاوت «سدو» آنچنان در شاه عباس موثر افتاد که حاکم ظالم را از آنجا برداشت و دو نفر مزبور را بریش سفیدی ابدالی معین کرد. افراد نسل «سدو» بعدها آنقدر نزد افغانان محترم شدند که اگر یکی از سدوزایی‌ها کسی را می‌کشت احدی حق شمشیر کشیدن بر او را نداشت. احمد شاه درانی سرسلسله پادشاهان کابل از سدوزایی است و او نام «ابدالی» «۳» را به «درانی» بر اثر خوابی که درویشی دیده بود، گردانید. «بتاریخ ملکم» ص ۲۵۸ و ۲۸۶ و «سایکس» ص ۳۴۶ و «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کلمه «هرات» و «دایرة المعارف اسلامی» رجوع شود.

(۴۴)

### ص ۲، سطر ۲۱: شیروان

[شیروان] «۴» (اسم خاص). نام ناحیتی است وسیع در آنطرف رودخانه ارس. حمد الله مستوفی آرد: از کنار آب «کر» تا «دربند

(۱) - مرعشی می‌گوید: «فرقه ابدالی بسال ۱۰۰۰ هجری از کوهستان کابل که مسکن اصلی آنها بوده بسبب بعضی حوادث بحوالی هرات آمده در آنجا سکنی نمودند و بطریق صحرائشینان ییلاق ایشان در حوالی بادغیس که از سردسیرات آن ملک و در ضلع شمالی است می‌بود و قشلاق ایشان در ضلع شرقی هرات که او به و شاقلان است تا ضلع اسفزار که آن سبزار می‌گویند» رجوع به «مجمع التواریخ مرعشی» ص ۱۹ شود.

(۲) - «باریکزائی»

(۳) - در تاریخ احمد شاه درانی علت تسمیه این قوم بابدالی چنین آمده است: ابدال لقب یکی از اجداد احمد شاه درانی است. این مرد مدت‌ها در خدمت خواجه ابو محمد ابدال چشتی سیر و سلوک کرد و چون بکمال رسید آن بزرگوار لقب ابدال را باو عطا کرد و از آن پس این نام بر او و خاندان او ماند و سرانجام نام آن طایفه شد.

(۴) - ضبط صحیح «شیروان» «شروان» [بفتح شین] است و خاقانی شاعر معروف منتسب باین ناحیه است و او در بیت زیر این ضبط را آورده:

عیب شروان مکن که خاقانی هست زان شهر که ابتداهش شر است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۲

باب الابواب» ولایت «شروان» می‌باشد. شهرهای آن: باکویه، شماخی، فیروز آباد و شابران است.  
(از «نزهت القلوب» مقاله سوم ص ۹۲، چاپ لیدن)

(۴۵)

### ص ۲، سطر ۲۱: لکزی

[ل ک زی] (اسم خاص). این نام بصورت «لکزی» و «لگزی» و «لزکی» و «لزگی» (۱) نیز آمده است و آن نام قومی است که بققاز سکونت دارند. این طایفه بر اثر تنگی جا و حمله طوایف دیگر چون ترک و تاتار از داغستان مقر اصلی خود ترک جا کرده و بنواحی گرجستان و قومان و نقاط دیگر قفقاز رفته‌اند. بعضی از جغرافیایان نام «آوار» را که متعلق بیک قبیله آنهاست باشتباه اطلاق بر همه این طایفه کرده‌اند. این طایفه مرکب از ۵۰ تیره و بسیار زیرک و جسور می‌باشند.  
(از قاموس الاعلام ترکی)

[ص ۳]

### اشاره

(۴۶)

### ص ۳، سطر ۲: جوانکی «۲»

[جان کی] (اسم خاص). نام تیره‌ای از هفت لنگ بختیارست که بشمال خاوری اهواز بین ایزه (ایذه) و بهبهان و رامهرمز و هفتگل قشلاق دارند. این طایفه بسیار شجاع و بقدیم مصدر شرارتها و طغیانهایی زیادی در صفحات جنوب شده‌اند رجوع به «عالم آرای عباسی» چاپ دوم صفحات ۵۰۳، ۵۲۵ و «فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ششم» و «تاریخ بختیاری سردار اسعد» صفحات آخر شود  
(۴۷)

### ص ۳، سطر ۲: واقعه سلطان محمد میرزا مشهور بخرسوار:

«زبدۃ التواریخ» او را صفی میرزا ذکر کرده و سبب ملقب شدن او را به خرسوار چنین آورده است:

(۱) - در متن هر دو ضبط «لکزی» و «لگزی» رعایت شده است

(۲) - ضبط این کلمه در «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «تاریخ سردار اسعد» بدون «واو» آمده ولی در «عالم آرای عباسی» و منتهای «جهانگشا» با «واو» ضبط شده است چون حدس واو معدوله بودن آن میرفت ضبط قدیم (ضبط عالم آرا) رعایت شد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۳

«صفی میرزا نام که شاهزادگی را جعل کرده مدعی بود که از اولاد صفویه و از پسرهای شاه سلطان حسین است و در محاصره اصفهان بصورت مبدل بیرون آمده و حال آنکه روزی که شاه سلطان حسین بفرح آباد نزد محمود رفت اولاد او تمامی در عمارت

دمورقاپو بوده مطلقاً مذکور نشد که شاهزاده یا دیگری از اصفهان گریخته باشد- بهر تقدیر مدتی در کوه گیلویه شهرت پیدا کرده و جمعیتی نموده و تاخت و تاز می‌کرد و الاغ سوار میشد و لباس سیاه می‌پوشید و میگفت که نذر کرده‌ام که تا افغان را برطرف نکنم اسب سوار نشوم و رخت سیاه را بیرون نیارم. غرض چندی که در کوه گیلویه بود مشهور بشاهزاده خرسوار شده تا آنکه نواب سپهرکاب شاه طهماسب ثانی که در خراسان بود ارقام باهل کوه گیلویه نوشته مردم آنجا او را گرفته بقتل رسانیدند.»

(از «زبدۀ التواریخ» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۲۶۶)

(۴۸)

### ص ۳، سطر ۴: اربه‌چای «۱»

[ا ر پ چای] (اسم خاص). نام رودیست بحد ترکیه و روسیه و نزدیک قارص که پس از ۸۰ میل جریان از شمال بجنوب برود ارس می‌ریزد. (از لغت‌نامه دهخدا).

(۴۹)

### ص ۳، سطر ۵: سلطانیه

[س ل طانی] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای حومه شهرستان زنجان است که بر سر راه زنجان و قزوین قرار دارد. چمن بزرگ سلطانیه در آنجاست. قصبه سلطانیه دارای آثار باستانی و ۳۴ آبادی بزرگ و کوچک می‌باشد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم).

(۵۰)

### ص ۳، سطر ۵: ابهر

[ا ب ه ر] (اسم خاص). نام شهری است و «اعتماد السلطنه» در وصف این شهر آورد: ابهر در ۶۰ هزار ذرعی غربی قزوین و چهل هزار ذرعی شرقی سلطانیه واقع است. در ربع فرسنگی شهر قلعه خرابه‌ایست موسوم به «دارا».

(۱)- این کلمه «آرپه‌چایی» نیز آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۴

بعرض شمالی ۳۶ درجه و ۲۰ دقیقه و طول شرقی ۴۵ درجه و ۲۲ دقیقه.

به «مرآت البلدان» جلد ۱ و «نزهت القلوب مستوفی» و «معجم البلدان» ذیل کلمه «ابهر» رجوع شود.

(۵۱)

### ص ۳، سطر ۵: کزاز

[ک ز زاز] (اسم خاص). یکی از دهستانهای بخش آستانه اراک است که بین «قره‌کهریز» و «سربند» و وسط بخش آستانه قرار داد. آب و هوای این ناحیه سردسیری است «۱»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۲)

(۵۲)

### ص ۳، سطر ۷: صاین خانی

[صای ن خانی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکمانانست که در نواحی قیچاق و استرآباد سکونت داشته‌اند. این طایفه کمتر مطیع حاکمی شده و فقط گاهگاهی سر باطاعت حکام استرآباد می‌گذارده‌اند. «۲»  
از حاشیه نسخه خطی «ط» و رجوع به «مرات البلدان» جلد اول صفحه ۵۳۰ شود.

(۵۳)

### ص ۳، سطر ۸: فیلی

[فی لی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از لران پشتکوه است. در سابق این نام بتمام لرستان کوچک «۳» اطلاق میشد.  
(از تاریخ بختیاری سردار اسعد).

(۵۴)

### ص ۳، سطر ۸: اردلان

[اردلان] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ایلات کرد ایرانست که در سنندج مسکن دارند. افراد این ایل بحسن خلق و جلادت معروفند «۴»

- (۱) - کزاز بدوران صفوی محل ایل بیات مقیم ایران بوده. و اسکندر بیگ ترکمان می‌گوید ده هزار خانه از این ایل در کزاز و کرهرود سکنی دارند. (عالم‌آرای عباسی ص ۱۹۶ چاپ دوم)
- (۲) - میرزا مهدی خان در صفحه ۸ (همین کتاب) آنها را تابع خوارزم و ساکن قیچاق و جرجان می‌آورد.
- (۳) - سابقا حدود لرستان کوچک از جنوب دزفول و از شمال کرمانشاهان و از مشرق آبدز و از مغرب سرحد عثمانی بود و کبیر کوه آن را بدو قسمت پیشکوه و پشتکوه تقسیم می‌کرد.  
(تاریخ بختیاری).

(۴) - آقای پوردادود این کلمه را مرکب از «ارد» بمعنی درستی و راستی و «پارسایی» و «لان» مزید موخر می‌دانند. (از فرهنگ ایران باستان)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۵

(از لغت نامه دهخدا)

(۵۵)

### ص ۳، سطر ۱۴: جمالیه

[جمالی] (صفت نسبی) «۱». ترکیب وصفی «صفات جمالیه» بصفات اطلاق می‌شود که ذات باری تعالی بآن‌ها متصف می‌باشد.

چون قدمای ثمانیه.

(از حواشی شرح تجرید قوشچی نسخه خطی نگارنده)

(۵۶)

### ص ۳، سطر ۱۴: جلالیه

[ج لا- لی ی] (صفت نسبی) ترکیب وصفی «صفات جلالیه» بآن صفاتی اطلاق می‌شود که ذات باری برتر از آنست که تا بدانها متصف شود.

(از حواشی شرح تجرید قوشچی نسخه خطی نگارنده).

(۵۷)

### ص ۳، سطر ۱۵: کلک

[ک ل ک] (اسم). هر نی میان کاواک، نی قلم کتابت. (از ناظم الاطباء).

(۵۸)

### ص ۳، سطر ۱۵: بدایع

[ب د ای ع] (جمع بدیعه). چیزهای نادر، امور عجیب. (از منتهی الارب). چیزهای تازه.

(۵۹)

### ص ۳، سطر ۱۸: صفدر

[ص ف د ر] (صفت، اسم) «۲». آنکه صف لشکر را از هم درد.

(از آندراج). بهادر، دلیر، صف شکن.

## [ص ۴]

### اشاره

(۶۰)

### ص ۴، سطر ۱۵: اودئیل

[ا و د ئی ل] (اسم). سال گاو. توضیح آنکه منجمان ترکستانرا دوریست که بر دوازده می‌گردد و بنام دور اثنی عشری معروفست.

درین دور هر سال بنام جانوریست ابتداء این دور از بودن آفتاب در نیمه دلو می‌باشد و اسامی آنها بدینقرار است:

۱- سیچقانئیل (سال موش).

۳- بارسئیل (سال پلنگ).

۵- لویئیل (سال نهنگ).

۷- یونتیل (سال اسب).

۲- اودئیل (سال گاو).

۴- توشقان‌ئیل (سال خرگوش).

۶- ئیلان‌ئیل (سال مار).

۸- قوی‌ئیل (سال گوسفند).

(۱) - جمالیه - جمال + یاء نسبت + تاء تأنیت.

(۲) - صفتی است که گاه بجای موصوف می‌نشیند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۶

۹- پیچی‌ئیل (سال میمون).

۱۱- ایت‌ئیل (سال سگ)

۱۰- تخاقوی‌ئیل (سال مرغ).

۱۲- تنگوزئیل (سال خوک).

(از ناظم الاطباء)

(۶۱)

#### ص ۴، سطر ۱۵: قیام میرویس

را بعضی از نسخ در «اودئیل» و بعض دیگر در «سیچقان‌ئیل» ضبط کرده‌اند. از آنجا که این قیام بسال ۱۱۲۱ هجری اتفاق افتاد و

سال ۱۱۲۳ هجری - سال کشته شدن خسرو میرزا - مطابق با توشقان‌ئیل است.

سال ۱۱۲۱ حتما اودئیل خواهد بود زیرا از توشقان‌ئیل چون بقهقرا رویم ابتداء «بارس‌ئیل» و سپس به «اودئیل» می‌رسیم.

[ص ۵]

اشاره

(۶۲)

#### ص ۵، سطر ۱: کاکری

[کاکری] «۱» نام فرقه‌ای از افغانه است که در حوالی «فوشنج» و «شرح رباط» مشرق رویه قندهار زیست می‌کرده‌اند.

(از مجمع التواریخ مرعشی ص ۵)

(۶۳)

#### ص ۵، سطر ۱: ده شیخ

«ده ش ی خ» (اسم خاص). نام قریه‌ایست در سه یا چهار منزلی قندهار «۲»

(از مجمع التواریخ مرعشی ص ۶)

(۶۴)

### ص ۵، سطر ۷: سال کشته شدن خسرو خان گرگی

را، در حوالی قندهار، جهانگشا «۱۱۲۳» هجری قمری ذکر کرده ولی مرعشی «۱۱۲۴» و کلمه «خسرو میرزا» «۳» را ماده تاریخ آن آورده است.

(از مجمع التواریخ مرعشی ص ۱۷)

(۶۵)

### ص ۵، سطر ۱۵: قیام میرویس «۴» و محمود غلجایی:

چون حمله غلجائیان برهمزن تاریخ چند صد ساله صفویان است و اصفهان مدت‌ها در دست افغانان بآتش بیداد سوخت ذیلاً قضیه شورش آنها از منابعی غیر «جهانگشا» آورده می‌شود:

(۱) - قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است.

(۲) - قاموس جغرافیایی افغانستان این ده را ذکر نکرده است.

(۳) - خسرو میرزا مساوی «۱۱۲۴» است.

(۴) - در مجمع التواریخ این نام امیر اویس آمده است (صفحه ۲).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۷

همایون پادشاه هند بسال ۹۵۲ هجری قندهار را تصرف و بشاه طهماسب اول صفوی، حامی خود، تقدیم کرد. ولی بعد ازین پیشکش خود منصرف شد و هدیه خود را پس گرفت. شاه عباس اول چندی بعد این ناحیه را تسخیر کرد و تا زمان مرگش قندهار جزو ایران بود. بعد از شاه عباس اول قندهار دوباره از کف ایرانیان خارج گشت، تا آنکه شاه عباس دوم باز آنرا ضمیمه ایران کرد. و این بار تا دوره شاه سلطان حسین در کف ایرانیان باقی ماند.

در دوره شاه سلطان حسین قندهاریان دست بشورش زدند و دولت ایران مجبور شد «وختانگ» گرگی معروف به گرگین را با لقب شاهنواز خان حاکم قندهار کند. گرگین خان با کوشش و قساوت زیاد شورش اهالی را سرکوب کرد و آنقدر در ظلم و ستم پیش رفت که قندهاریان بناچار هیئتی از طرف خود بتظلم نزد دربار اصفهان فرستادند و از تجاوزات گرگین شکایت بشاه بردند. گرگین پس از اطلاع ازین ماجری در مقام انتقام برآمد و دست باعمال شدیدتری زد. از آن جمله میرویس نام را که از بزرگان و کلانتران قندهار «۱» بود تحت الحفظ باصفهان فرستاد و بدربار نوشت که برای سکون قندهار لازم است میرویس در اصفهان «۲» شهربند باشد.

میرویس چون باصفهان رسید. بواسطه کفایت و درایت خود «۳» در دربار راه یافت و بر اثر آن توانست اجازه زیارت بیت الله «۴» را از شاه اخذ کند و بسوی کعبه بشتابد. در سفر حج چون سنی بود دست‌خطی از زعمای تسنن

(۱) - مجمع التواریخ مقرر امیر اویس را قلات غلزله‌ای (کلات غلجایی) که مابین غزنین و قندهار است ذکر می‌کند. (ص ۳).



(۲) - مجمع التواریخ می‌گوید: «امیر اویس خودش بقندهار برای تظلم رفت.» (ص ۴).

(۳) - مرعشی می‌گوید: «رابط بین امیر اویس و دربار صفوی محمود آقای خواجه‌سرا ناظر کارخانجات شاه سلطان حسین صفوی بود. و امیر اویس با هدیه نمودن چند تخته شال کشمیر و نفایس اقمشه بلاد هندوستان در دربار راه پیدا کرد.» (از مجمع التواریخ ص ۴).

(۴) - مرعشی مسیر حرکت او را شیراز و بحرین و قطیف و لحسا و سپس مکه ذکر می‌کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۸

گرفت مبنی بر اینکه قتل شیعیان و نابود ساختن آنها از واجبات است و این دستخط چنانکه بعدا خواهیم برای میرویس بسیار سودمند افتاد.

چون میرویس باصفهان برگشت نظر سفیر روس را نیز بخود جلب کرد و باو حالی نمود که دولت ایران قصد حمله به گرجستان را دارد و گرگین خان یکی از عوامل این ماجری است. دربار ایران پس از چندی میرویس را بکلانتری قندهار منسوب کرد و او را در سال ۱۱۲۰ هجری قمری بدون آنکه گرگین خان را عزل کند به قندهار روانه ساخت.

گرگین چون از ورود میرویس بقندهار اطلاع یافت عمل دولت را نوعی توهین بخود دانست و برای خفت میرویس دختر او را تقاضا کرد «۱»

(۱) - مرعشی صحبتی ازین تقاضا نمیکند و می‌گوید: میرویس چون بقلات رفت باب مرآوده با سران طایفه غلیجایی گشود و عهد و میثاق از آنها علیه گرگین خان گرفت و بخفیه بجماعت کاکری کس فرستاد و آنها را ترغیب بشورش کرد. «و بگرگین خان اظهار نمود که این جماعت بسیار شریر و مفسدند و تا قلع ماده فساد ایشان کرده نشود فتنه فرو نخواهد نشست. باید که سپاه و لشکر جمع نموده بر سر ایشان رفت. بهمین اراده گرگین خان از فتنه قندهار با عساکر خود برآمده و بجمع سرکردگان و سرداران قندهار از افغانه و بلوچ و غیر هم احکام فرستاد که باید در اردوی او حاضر شوند. امیر اویس نیز نصف سپاه خود را که بقدر دو سه هزار بودند طلب داشته از نظر گذرانید و سان آنها نموده و سه چهار هزار سپاهی مستعد کار آمدنی خود را نوشته فرستاد که مستعد و حاضر بوده هر وقت خبر کنم دو منزل یکی کرده خود را بتعجیل برسانند و چون شاهنواز خان با سپاه خود بقریه ده شیخ که سه چهار منزلی قندهار است رسید. بمصلحت امیر اویس و غیره سرداران برادرزاده خود اسکندر میرزا که در میان فرقه گرجیه به الکسندل میرزا مشهور بود سرفوج نموده با عمده سپاه خود بر سر یاغیان کاکری فرستاد و جمیع سرکرده‌ها را که سرخیلان فوج قندهار بودند بگرو نزد خود در آنجا نگاهداشت بتمهید آنکه اگر سرداران همراه فوج باشند شاید در جنگ کوتاهی نموده گریخته به وطن خود روند و اگر در نزد او حاضر باشند باز تدارک ممکن است و منجمله با آنها امیر اویس نیز بود و چون عمده فوج بر سر مهم رفتند و قدری شاگرد پیشه و عمله کارخانه‌جات و چند نفر معدودی از یوزباشیان با گرگین خان باقی ماندند. امیر اویس اول شخصی را بعنوان خفیه نزد سرکردگان فرقه کاکری فرستاد که شما مقدمه را طول داده گاهی دم از صلح و گاهی دم از جنگ زنید تا من در اینجا کار به مدعی سازم. آنگاه شخص دیگری را بنزد فوجی که در ملک خود گذاشته بود فرستاد که خود را به تعجیل تمام در عرض سه چهار روز بمن رسانید.

چون لشکر او نزدیک رسیدند بقدر دو صد سوارکار آمدنی از آن عسکر بعنوان خفیه طلبید و

بقیه در صفحه بعد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۴۹

میرویس پس ازین تقاضا رؤسای غلیجایی را فراهم آورد و بانان فتوای علمای سنی را درباره قتل شیعیان نشان داد آنها بنان و نمک

و شمشیر و قرآن هم قسم شدند که سزای این حاکم ظالم مسیحی را با شمشیر بدهند.

میرویس پس از اخذ میثاق از سران غلیجایی وارد عمل شد و بنای مکر گذاشت. دوشیزه زیبایی را بعنوان دختر خود نزد گرگین فرستاد و با این عمل گرگین را بخود بر سر مهر آورد و رشته محبت را آنقدر تاب داد تا آنکه گرگین را بمیهمانی بیایگی در خارج قندهار دعوت کرد. چون گرگین در آن باغ میهمان میرویس شد، میزبان و همقسمانش بر میهمان و اتباعش شمشیر راندند. و پس از این قتل میرویس لباس گرگین خان را پوشیده با اسب او بقلعه قندهار آمد، و بی آنکه ایجاد سوءظنی کند در قلعه وارد و بانجا متمکن شد. بعد بکمک سایر همشهریهای خود پادگان ایرانی و گرجی را غافلگیر کرده همگی را از دم تیغ گذراند و خود کوس حکومت قندهار را زد «۱»

(۱) - «مرعشی» طرز ورود میرویس را بقندهار چنین شرح می دهد:

«آنگاه امیر اویس اسباب و یراق و لباس فوج گرگین خان را بافاغنه خود پوشانیده بهیئتی که گرگین خان در سواری می بود خود را آراسته متوجه قندهار گردید و بمردم خود تأکید نمود که هرکس پیشتر از فوج او متوجه قندهار شود او را بکشند و راهها را بنحوی سپرده و بند نمود که هیچکس نتوانست این خبر را باطراف رسانید و شب و روز تاخته هیچ جا آرام نگرفت تا آنکه شب سیم ربعی از شب گذشته خود را بقندهار رسانید و پیشتر دو کس را فرستاد تا خبر نمایند که خان رسید.

مردم قلعه چون از دور ایشیک آقاسیان مندیل بسر و کتلها و شاطران و مشعلچیان را بهیئت سواری گرگین خان دیدند یقین کردند که گرگین خان خواهد بود وقتی دروازه را گشودند امیر اویس بتعجیل تمام بی توقف خود را باندرون دروازه انداخت و کشیکچیان و دروازه بانان را بزیر تیغ گرفتند

بقیه در صفحه بعد

- خود در وقت رسیدن آن قشون که قریب نصف شب بود سوار شده در حرم سرای گرگین خان آمد.

بقولی آنکه بی محابا بر گرگین خان ریخته او را دستگیر نموده و بروایتی اینکه بدست خواجه سرا بگرگین خان پیغام فرستاد که خبر موحشی از فوجی که بر سر یاغیان رفته بمن رسیده باید بندگان خان زود تشریف آرند که عرض نمایم و تدارکی که در خور آن باشد کرده شود. چون گرگین خان از حرم بیرون آمد او را دستگیر کرده همان دم بدست مرادنام افغانی که گویند خنثی بود بقتل رسانید و در همان گرمی بخیمه یک یک سرداران رفته بحیله همه آنها را بقتل آورد» - چنانکه ملاحظه میشود قول مرعشی در اینجا بخلاف اقوال تاریخ نویسان دیگر است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۰

یکدسته از سوار نظام گرجی که در حدود ششصد نفر بودند، در وقت وقوع این حادثه در شهر حضور نداشتند. سه روز بعد وقتی که بشهر مراجعت کردند چون گرگین خان را کشته یافتند، با دفاع دلیرانه‌ای از خود خود را بخراسان «۱» رسانیده دولت ایران را از سانحه گرگین خان باخبر ساختند.

دولت ایران بعد از سانحه فوق در ازاء آنکه بسرکوبی افغانان پردازد با آنها از در مصالحت در آمد و سفیری نزد میرویس بجهت سازش فرستاد. میرویس روی موافقت نشان نداد و بسفیر ایران گفت: «ساعت انتقام فرا رسیده تا تلافی نکنیم از پای نمی نشینیم». دربار شاه سلطان حسین ناچار شد که برای تنبیه غلیجاییان کیخسرو خان «۲» گرجی برادرزاده گرگین خان

(۱) - مرعشی می گوید: «چون این خبر بلشکر الکسندل میرزا رسید آنچه افاغنه همراه او بودند و از توابع میرویس، فرار نموده ملحق بفرقه کاکری شده بانفاق آنها نزد امیر اویس آمدند و الکسندل میرزا با سپاه قزلباش بتعجیل تمام متوجه قندهار گردید که شاید

قلعه را بتدبیری بدست آورد. چون بحوالی قلعه رسید در قلعه را مسدود و دست تصرف خود را از گرفتن آن قلعه کوتاه دید. لاجرم بیرون قلعه فرود آمد و پیش از آمدن الکسندل میرزا امیر اویس چون توابع و لواحق گرگین خان را با نعلش او از ده شیخ همراه خود بقندهار آورده بود به الکسندل میرزا از روی مکر پیغام فرستاد که من این کار را بسر خود نکرده‌ام بلکه وقتی که در اصفهان بودم امرای پادشاهی مرا نوید حکومت قندهار بشرط قتل گرگین خان داده بودند. الحال من منتظر ورود فرمان ایالت قندهارم و آن عنقریب خواهد رسید. شما را بهتر آنست که قبایل و بازماندگان عم خود را با نعلش او گرفته باصفهان روید. الکسندل میرزا ناچار تن باین سخن در داده تابوت عم خود را با عورات و قبایل برداشته روانه هرات گردید. این وقایع در سال ۱۱۲۲ هجری وقوع یافته بود.» (مجمع التواریخ صفحات ۷ و ۸)

(۲) - مرعشی عزیمت خسرو خان را بصوب قندهار و شکست ارتش ایران را مفصلاً شرح میدهد و ما برای تبیین امر ذیلاً قول او را می‌آوریم: بقیه در صفحه بعد

- و قلیلی از سپاه که در شهر مانده بودند اکثر در خواب و بعضی نیم خواب حیرت و بهت آنها را در ربوده و تمام قلعه مسخر شد، هر که دست بر آورد کشته گردید و کشیکچیان بر همه خانه‌های سرداران فرستاد آنچه متعلقان گرگین خان بودند همه را حبس و قید نمود و جمیع اموال و اسباب و کارخانجات و نقد گرگین خان را ضبط نمود و بتصرف در آورد و در قلعه را محکم کرد و باطراف و جوانب نزد قبایل افغانه و غیر آنها، هر که را گمان معاونتی داشت، بوعده‌های جمیل و امیدواری‌ها بنزد خود طلبید.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۱

را روانه قندهار کند. کیخسرو در ابتداء میرویس را شکست داد و کرسی نشین او را محاصره کرد و بر اثر محاصره شدید او افغانان از در پوزش در

- «شاه سلطان حسین و ارکان سلطنت او خسرو میرزا برادرزاده گرگین خان را بخطاب سپهسالاری و سرداری سپاه قندهار مفوض نموده، باتفاق جمیع امرای خراسان و حاکم هرات و علیقلیخان حاکم کرمان با قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و توپخانه و خزاین و آنچه لازمه جنگ بود همراه نموده روانه قندهار نمودند و خسرو میرزا بعد طی مراحل و منازل از راه خراسان و مشهد مقدس و هرات بکنار رود هیرمند که سه چهار فرسخی قلعه قندهار است رسید و امیر اویس پیش از ورود خسرو خان با لشکر و جمعیتی که موافق استعداد و توانایی او بود از قلعه قندهار برآمده کنار رود هیرمند را سیبه بسته سد راه عبور لشکر خسرو خان گردیده بود.

چون خسرو خان بانجا رسید عبور لشکر او دشوار گردید، بقدر یک هفته هر دو لشکر روبروی هم نشسته بودند که درین بین خبر به امیر اویس رسید که سرکردگان فرقه ابدالی با پنج شش هزار سوار مستعد بمعاونت و مدد خسرو خان می‌آیند. چون فیما بین فرقه ابدالی و غلزهای عداوتی از سابق بود امیر اویس را از غایت جلادت و دلیری بخاطر رسید که بقدر سه چهار هزار سوار جرار کارآمدنی یکه‌تاز برداشته بی‌خبر بر سر راه ابدالی رود و آنها را در بین راه شکست داده تار و مار نماید و در اینجا کنار رود هیرمند که سیبه‌ها در کمال مضبوطی است عبور لشکر قزلباش نخواهد شد.

بهمین عقیده فوج خود را گذاشته با لشکر انتخابی شبشب بی‌خبر بر سر فرقه ابدالی رفت و شب دوم وقت سحر علی الغفله شیخون بر فرقه ابدالی زد و جمع کثیری از آنها را با چند سردار بقتل رسانید و سایر سپاه ابدالی را متفرق گردانید. و درین بین روز دیگر از لشکر امیر اویس یک دو کس از رعایای قندهار شیعه‌مذهب که افغانه آنها را «فارسی‌زبان» می‌گویند از جای دوردست از آب گذشته خود را بلشکر خسرو خان رسانیدند و نزد خان رفته ظاهر نمودند که امیر اویس دیشب بقصد شیخون فرقه ابدالی رفته در لشکر حاضر نیست و سپاه کارآمدنی او همراه اوست، در اینجا مردم ناکاره بی‌سردارند، فرصتی به از این بدست نخواهد آمد، بهتر اینست که بجلدی و چالاکتی از دریا عبور نموده خود را بقلعه قندهار باید رسانید و در قلعه نیز فوج چندانی از افغانه نیست و رعایا

و مردم فارسی‌زبان همگی منتظر و دست بدعایند که هر وقت لشکر قزلباش برسد از اندرون معاونت نموده در قلعه را بر روی فوج قزلباش گشایند.

خسرو خان بمحض شنیدن این خبر بتعجیل از رود عبور نموده و فوج امیر اویس بسبب بی- سرداری ممانعت نتوانست کرد و بهمین نحو پاشنه کوب خود را بقلعه قندهار رسانید و بمحض رسیدن بعضی از سرداران فوج داخل دروازه قلعه شدند و افغانه‌ای که در قلعه بودند بسبب نبودن سردار و غلبه حیرت ازین واقعه و هجوم رعایا و فارسی‌زبانان اندرون قلعه از آنها حرکتی نتوانست شد. درین بین اولاً و بالذات تقدیر در مشیت الهی و ثانیاً بتدبیرات ناقصه بعضی از مشیران که بخسرو خان گفتند که اگر شما باین سهولت تسخیر قلعه قندهار نمایید و این خبر بحضور پادشاهی رسد متصدیان و کارکنان پادشاهی از شما بازخواست خزانة و محاسبه خرج آنها را خواهند خواست-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۲

آمدند و تقاضای تسلیم کردند، مشروط بر اینکه عفو عمومی درباره آنان صادر شود. کیخسرو خان که تشنه انتقام بود این شرط را پذیرفت و گفت

- و این معنی موجب وهن احوال شما و قلت منافع خواهد بود. بهتر آنست که بالفعل مردمی که داخل قلعه شده‌اند باز باید طلیبد و مقدمه محاربه را طول باید داد تا صعوبت این امر در نظرها موجب عظم این کار گردد و دست‌آویزی برای خرج خزاین بدست آید. خسرو خان از بخت برگشتگی و سوء تدبیر مردم را از دروازه قلعه بقهر و جبر باز گردانید. و درین بین امیر اویس وقت شب چون بعد از جنگ با ابدالی فتح کرده مراجعت نمود لشکر خود را در جای خود نیافت وهم و هراس بر او مستولی گردید، میخواست از همانجا روانه قلات غلزه‌ای، که مسکن اصلی او بود گردد، بعضی از افغانه که رفیق او بودند گفتند که مصلحت در این است که اول تحقیق باید کرد که بر قلعه قندهار چه آمد اگر بتسخیر قزلباش درآمده باشد، چنانکه ظاهر ظن و گمان همین است، پس گریختن و و خود را بمساکن خود رسانیدن سهل است و اگر صورتی دیگر گرفته و بتصرف قزلباش درنیامده باشد، هرچند این معنی ظن ضعیفی است، پس چرا باید رفت و بفتح و ظفر امیدوار باید بود بهمین خیال جاسوسی را بطرف قلعه فرستادند، در اندک وقتی جاسوس مراجعت نموده بر کیفیت حادثه اطلاع داد. فی الفور امیر اویس از راه «دروازه ماشوری» که پشت قلعه است خود را شبشب باندرون قلعه رسانیده و سجده شکر بجا آورده بفتح و غلبه خود متیقن گردید و هر برجی بسرداری و هر دروازه‌ای بسالاری مقرر گردانید و خود روز و شب مسلح و مکمل بر دور قلعه می گردید و مردم را تشجیع می کرد و می گفت عنقریب فتح و ظفر نصیب من خواهد شد و این قوم را اگر فتح در نصیب بود قلعه گرفته را از دست نمیدادند.

ازین جانب خسرو خان اطراف و جوانب قلعه را بر سپاه قسمت نموده و هر سرداری را در سیبه مقابل دروازه مقرر نمود چنانکه خود در برابر «دروازه بابا ولی» فرود آمد و علی قلیخان حاکم کرمان را در سیبه برابر «دروازه خواجه اویس قرن» مقرر کرد و فرقه گرجیه را که عمده سپاه او بودند نزد خود در سیبه «دروازه بابا ولی» و کوه «چهل زینه» تعیین نمود و فرقه قاجار و غیره سپاه خراسان را در سیبه «ماشوری» و «دروازه خواجه خضری» نشانید و بهمین ترتیب سپاه او بفکر نقب زدن سیبه و پیش بردن روز و شب سرگرم گردیدند.

اما خسرو خان باعتبار غلبه غرور و بخاطر نیارودن سپاه افغان در امر قلعه‌گیری مساهله و ملاحظه می نمود و بخاطر داشت که هر وقت که بخواهد باندک توجهی قلعه را می‌تواند مستخلص کرد و از طرف افغانه چون دیدند که سپاه قزلباش در کمال سستی و بی‌اعتنائی است چندین بار از قلعه برآمده گاهی در شب و گاهی در روز دستبردهای نمایان می نمودند. چنانکه چندین مرتبه بر سیبه‌ها ریخته هر مرتبه صد و دو صد کس از مردم سپاه را بقتل رسانیده همچون برق لامع خود را بقلعه میرسانیده و از اندرون قلعه

نیز شب و روز متواتر و متوالی گلوله توپ و تفنگ مانند ژاله و برق بر سپاه و لشکر بیرونی میریخت و هر روز جمعی کشته و زخمی می‌شدند و امیر اویس باطراف و جوانب کوهستان بالوس افاغنه خطوط نوشته آنها را تحریض بر دزدی و راهزنی و تاراج نمودن قافله‌ها که بلشکر و اردوی خسرو خان می‌آمدند می‌نمود و هر جا که سپاه خسرو خان برای تحصیل آذوقه باطراف میرفت-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۳

جز تسلیم بلاشرط بهیچ تسلیم دیگر تن نمی‌دهم. می‌رویس که مرگ روبروی را می‌دید، مردانه کوشش کرد و چون فصل تابستان رسیده بود و قحطی و گرما

- اکثر از دست افاغنه شکست خورده برمی‌گشتند و کاری از پیش نمیرفت و سپاه قزلباش از دو جهت با خسرو خان یکدل و موافق نبودند یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود هرچند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود اما باطنا با طریقه اسلام و مسلمانی آشنایی نداشت زیرا که سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و هر روز در مجلس او که شیلان و سفره کشیده می‌شد بطریق کفار گرجستان لحم خنزیر و خمر علانیه می‌خوردند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیردست سرداران گرجی بنشینند و بخاطرهای ایشان این معنی گران می‌آمد. دوم آنکه خسرو خان بسبب غرور اعتناء باحوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد و دهش و طلب و تنخواه نیز کوتاهی می‌کرد و باندک تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی‌عزت می‌نمود.

بسبب این جهات تمام سپاه دل‌شکسته و آزرده بودند و تن بجنگ نمی‌دادند چنانکه روزی از روزها یکی از بنی اعمام خسرو خان که سردار عمدۀ گرجستان بود با علی قلیخان حاکم کرمان سواره ایستاده بودند که از طرف «دروازه خواجه اویس قرن» قدری سپاه افغان از قلعه برآمده و از تخته پل گذشته بر سر سیبهای از سیبها ریختند و فیما بین اهل سیبه و افاغنه جنگ در گرفت و چون بعضی از اهل سیبه برای حوائج خود بار دو رفته بودند در سیبه جمعیت قلیلی بود، فرقه افاغنه دو فرقه شده نصفی بر سر سیبه ریخته بودند و نصفی دیگر بر سر راه اردو، در جاهای پست و بلند کمین کرده بودند که اگر کسی از اهل لشکر بمدد سیبه آید مانع آیند و از بالای بروج گلوله توپ و تفنگ مثل تگرگ آتشین می‌ریخت. سردار گرجی بغیرت آمده بعلی قلیخان تکلیف رفاقت نمود که خود را بمعاونت مردم سیبه باید رسانید. علی قلیخان تساهل نموده سردار گرجی از فرط تهور و غیرت با قلیلی از مردم که همراه داشت اسب انداخت و او را معلوم نبود که در بین راه افاغنه سد راه‌اند. چون وسط راه رسید فرقه افاغنه از اطراف و جوانب درآمدند و با او دست بگریبان شدند. از بالای بروج نیز توپ و تفنگ بی‌نهایت سردادند چنانکه در آن روز از اهل سیبه که اکثر لشکر گرجی بودند کم کسی جان بدر برد و همگی مقتول گردیدند. این معنی موجب هراس عظیم بر دل‌های سپاه قزلباش گردید و خسرو خان علی قلی خان را در موقف طعن و تشنیع و اهانت درآورد و گفت که بنی عم مرا تو بقتل رسانیده‌ای نه افاغنه.

در این بین فصل تابستان روی داد و بسبب نرسیدن آذوقه و قلت ورود غلات گرانی در لشکر بهم رسید علاوه آن وبا و بیماری در میان لشکر پیدا شد. رفته‌رفته کار بجایی رسید که خسرو خان و مردم لشکر را معلوم گردید که در این سال باین پایه مردم فتح قلعه قندهار ممتنع است باید که رفته در هرات و مشهد که بیلاقات خوش هوا دارد فرود آمده فکر لشکر جدید و سپاه تازه زور نموده باز مراجعت کرد.

چون این خبر شهرت یافت، بامیر اویس رسید از راه مکر و حیلۀ عرضی متضمن معاذیری چند که منجمله آنها این بود که بسبب بدسلوکی گرگین خان از من این حرکت شنیع روی داد و بالفعل بر جان خود ترسانم اگر نواب خان متعهد جان و ناموس من شوند آنچه دست مکت من بآن برسد آنرا پیشکش نموده و-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۴

بارتش ایران بیداد می‌کرد حمله مجدد می‌رویس موجب گسیختن اردو ایران و کشته شدن کیخسرو خان شد. و از ۲۵ هزار تن قشون

ایرانی فقط هزار تن جان بسلامت بردند بعد ازین حادثه اعیان دولت و شاه سلطان حسین صفوی محمد زمان خان «۱» قورچی‌باشی را با لشکری گران بسرکوبی میرویس فرستادند. محمد زمان خان پس از عزیمت از اصفهان در حوالی خراسان جان بقابض ارواح سپرد.

مجموع این حوادث کار میرویس را مستحکم کرد و موجب شد که او تا سال ۱۱۲۷ هجری قمری بی‌دغدغه فرمانروای قندهار باشد. در سال ۱۱۲۷ «۲»

(۱) - در تاریخ ایران سایکس این نام «محمد رستم» آمده.

(۲) - مرعشی آنرا یکی از شهور سال ۱۱۲۸ یا ۱۱۲۹ هجری قمری ذکر می‌کند (ص ۱۸).

- قلعه قندهار را سپرده بهره‌چ از آن جانب مأمور شوم بجاآرم و بالفعل اگر مطمئن از نواب خان شوم آمده پابوس می‌نمایم و عذر تقصیرات خود می‌خواهم و چون عیال و اطفال افاغنه همگی در قلعه‌اند هرگاه نواب خان چند منزل از قلعه دور شوند من عیال و اطفال خود و افاغنه را برداشته بمأمنی می‌رسانم و قلعه را بهره‌چ حکم شود می‌سپارم. خسرو خان از شنیدن این خبر بسیار مسرور و مطمئن گشته همه مطالب و مستدعیات امیر اویس را پذیرا گردید و مردم لشکر بسبب شنیدن این خبر شروع بکوچ نمودند و خسرو خان بسبب غلبه غرور و بی‌وقوفی و ناکرده‌کاری درصدد ممانعت سپاه برنیامد و مقرر چنین شد که توپخانه و اردو بازار و کارخانجات کوچ نمایند و خود جریده با قدری از سپاه توقف نماید چه وعده بود که امیر اویس بعد از دو روز از قلعه خواهد برآمد که چون امیر اویس از قلعه برآید او را خلعت داده فی الفور سوار شوند، و شبی که فردا وعده برآمدن امیر اویس بود نیز اکثری از مردم همراهی او سوار شده آخر شب رفتند و با خسرو خان چهل پنجاه غلام و خدمتکار و نهایت صد سوار از مصاحبان و رفقا باقی ماندند. وقت صبح خسرو خان عادت خواب داشت. چون صبح شد و کیفیت احوال را امیر اویس معلوم نمود با چهار پنج هزار سوار مستعد از قلعه برآمده اول بر خسرو خان ریخت و او را با جمیع رفقا فی الفور بقتل رسانید و از آنجا بتعجیل تمام خود را بکارخانجات خسرو خان وارد و بازار که پیشتر رفته بودند زد. بعضی را در منزل «خرمالیغ» که منزل اول باشد و بعضی را در منزل دوم که «کشک نخود» است و بعضی را تا «گرشک» بدست آورده سرداران را بقتل رسانید و مردم ادانی را عریان و برهنه نموده جمیع کارخانجات و خزاین و توپخانه و اسلحه و یراق و اسبان و شتران بی‌نهایت بدست آورده سرانجام سلطنت او دو بالا گردید و بعد از آن سرکردگان و رؤسا و سرخیلان و هزاره‌جات و فرقه «طاهری» و «جمشیدی» و «خسروی» و «تیموری»، که اولوس صحرانشین حوالی «قندهار» بودند، و سرکردگان بلوچ و غیره را تاخت و تاراج و غارت نموده اکثری را باطاعت خود درآورد و آنچه طاقت مخالفت نداشتند بجاهای دوردست مانند هرات و سیستان و کرمان متفرق شدند. این واقعه در سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری واقع شد و کلمه خسرو میرزا تاریخ قتل او و حدوث آن واقعه است. به «مجمع التواریخ» صفحات ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۵

هجری قمری میرویس در قندهار جان داد و برادرش عبد‌العزیز «۱» بحکومت رسید «۲» عبد‌العزیز قصد داشت که با حکومت مرکزی کنار آید و بدین جهت سفرائی با سه شرط زیر باصفهان فرستاد:

۱- دولت ایران باید از مالیات و خراج قندهار صرفنظر کند.

(۱) - در تاریخ سایکس و سرجان ملکم این نام «عبد‌الله» آمده است.

(۲) - در «مجمع التواریخ» رفتن محمد زمان و مرگ او و تمکن میرویس و عبد‌العزیز بر سریر حکومت بتفصیل آمده است و در زیر



مختصری از آن کتاب نقل می‌شود.

«چون این خبر (خبر کشته شدن خسرو میرزا) باصفهان رسید موجب کدورت خاطر پادشاه و امراء گردید و محمد زمان خان قورچی‌باشی را با سپاه جدید و خزانه و توپخانه سرانجام نموده و ارقام بجمیع سرداران خراسان و استرآباد و قاجار و کرد چمشگزک و گرایلی فرستاده همه را باتفاق او مأمور بسفر قندهار نمودند و چون زمان خان از اصفهان برآمد، همه جا برای جمعیت سپاه و سرانجام یراق و اسلحه آنها و انتظار حضور سرداران و سرکردگان بتأنی طی مسافت می‌نمود. چون بحوالی بسطام و جاجرم، که مابین سرحد خراسان و استرآباد است، رسید چند روز بانتظار سرداران قاجار و گرایلی توقف نمود، درین بین مزاج او از حیز اعتدال منحرف شده امراض متضاده بر بدن او مستولی گردید و در اندک وقتی سفر آخرت را بر سفر قندهار ترجیح داده روانه عالم عقبی گشت و مقارن این، حادثه هرات و بقتل آمدن حاکم آنجا و غلبه فرقه ابدالی وقوع یافت. - دیگر از درگاه پادشاهی کسی متوجه قندهار نگردید زیرا فرقه ابدالی در هرات سد راه قندهار بودند. و بعد از آن امیر اویس در قندهار بفرآغ بال بساط حکومت گسترده در کمال استقلال سلوک می‌نمود و برای احتیاط و عاقبت‌اندیشی برادر خود حاجی «امکو» نام را با قدری از هدایا و تحف و اسبان عراقی و استران بردعی و غیره که از اموال گرگین خان و خسرو خان بدست آورده بود با عریضه‌ای متضمن بر اخلاص و رسوخ بندگی و اینکه این امور را محض برای اظهار دولتخواهی سلسله تیموریه بجا آورده‌ام بخدمت پادشاه هندوستان که در آن وقت فرخ‌سیر بود و امرای پادشاهی مع نه مهر و یک‌صد و یک روپیه مسکوک بنام فرخ‌سیر ارسال نمود و شنیده شد که ازین جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبه قندهار و خطاب حاجی امیرخانی با خلعت و شمشیر و فیل ارسال نموده بودند. العلم عند الله.

بعد از آن امیر اویس در یکی از شهور سال یکهزار و یکصد و بیست و هشت و یکهزار و یکصد و بیست و نه هجری بیمار شده بمستقر درک جحیم، که مسکن اصلی خود بود، روانه گردید و مجموع زمان حکومت امیر اویس در قندهار بعد از کشتن گرگین خان الی مردن او شش سال بود.

بعد از آن عبد‌العزیز برادر او بجایش نشسته یک سال بامر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد امیر اویس که آثار رشد و اقبال از ناصیه او هویدا بود با چند نفر از خاص خیلان و فارسی-زبانان و چند کس از اقوام و اقارب اتفاق نموده بی‌خبر بر سر عم خود ریخت و او را فی الفور بقتل آورده لوای حکومت برافراخت و زیاده بر ایام پدر در تألیف قلوب سرداران افغانه و جمعیت سپاه و تسخیر بلاد کوشش نمود.» (از مجمع التواریخ صفحات ۱۷ و ۱۸)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۶

۲- هیچ نیروی خارجی نباید بقندهار فرستاده شود.

۳- منصب حکمرانی در خانواده او موروثی گردد.

این پیشنهادها بر طبع افغانیان گران آمد و سرانجام بانجا کشید که تا محمود پسر میرویس با چهل تن از اتباعش عبد‌العزیز- عم خود- را بقتل رساند و حاکم قندهار شود.

برای اطلاع بیشتر بتاریخ «سایکس» و «سرجان ملکم» و «روضه‌الصفای ناصری» رجوع شود.

(۶۶)

## ص ۵، سطر ۱۶: قیام ابدالی‌ها و فرستادن فتحعلی خان

«۱» ترکمان را مرعشی بتفصیل آورده و سال واقعه را ۱۱۲۸ هجری قمری ذکر می‌کند.

بصفحات ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود.

(۶۷)

## ص ۵، سطر ۱۸: عدت

[ع د ت] (اسم). استعداد، آمادگی. ج: عدد [ع د د]

(از ناظم الاطباء)

(۶۸)

## ص ۵، سطر ۲۰: ملتان «۲»

[م ل تان] (اسم خاص). بنابر قول قاموس الاعلام ترکی ملتان ایالتی است بهندوستان (پاکستان فعلی) با حدود زیر: شمال. «دیره اسماعیل خان» و «شاهپور» و «راول پندی»؛ شرق: «لاهور»؛ جنوب: «بهاولپور»؛ غرب: «دیره غازیخان»؛- از گفته یاقوت و صاحب «حدود العالم» برمی آید که این شهر در قدیم بسیار آبادان و در پیش از اسلام بتخانه آن معروف و قبله بت پرستان هندوستان بوده است. یاقوت می گوید این شهر بنام «فرج بیت الذهب» معروف و این وجه تسمیه بدان سبب است که چون مسلمانها این شهر را گشودند ضیق حال و قحطی بر شهر حکمروا بود ولی پس از فتح شهر طلا به

(۱)- یکی از کارهایی که فتحعلی خان ترکمان کرد این بود: چون بمشهد مقدس رسید بیهانه اینکه جنگ با ابدالی جهاد است دست در خزانه حضرت رضا برد و مقدار زیادی از طلا و نقره و عود سوز و منقل را برداشت و از آن سکه زد و بنام خرج قشون بمصرف رساند و گفت پس از جنگ اصل رابع شئی زاید برخوادم گرداند. بصفحه ۲۷ «مجمع التواریخ» رجوع شود.

(۲)- قاموس جغرافیایی افغانستان از دهی در ۶ کیلومتری غرب قریه هلو کابل؛ از اعمال قندهار، بنام ملتان بحث می کند که ملتان مذکور در فوق نیست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۷

بمقدار زیاد بدست آمد و بر اثر آن گشایشی دست داد. یاقوت ازین نقطه دیدن کرده و از معسکر امیر آنجا که بر نیم فرسخی خارج شهر قرار دارد و بنام «جندراون» معروفست نام می برد.

به «معجم البلدان» و «حدود العالم» ضمیمه گاهنامه ص ۴۴ رجوع شود.

## [ص ۶]

## اشاره

(۶۹)

## ص ۶، سطر ۹: دوشاخه «۱»

[د شاخ] (اسم خاص). نام کوهی است بجنوب غوریان هرات بارتفاع ۶۹۳۴ متر از سطح دریا، واقع در ۶۱ درجه و ۳۳ دقیقه و ۸ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۴ دقیقه و ۲۴ ثانیه عرض شمالی.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «نقشه جغرافیایی ایران ترسیمی ارتش» رجوع شود.



(۷۰)

## ص ۶، سطر ۱۰: اسفزار

[اس ف ز ا ر] (اسم خاص). نام ولایتی است بافغانستان جنوب هرات و بر سر راه زرنج. در قرن چهارم این ولایت علاوه بر شهر مرکزی خود بنام اسفزار چهار شهر عمده بنامهای «ادرسکر» و «کوران» و «کوشک» و «کواشان» داشته است. «لسترنج» میگوید شهر مرکزی آنجا فعلا- بنام سبزوار هرات مشهور است تا با سبزوار نیشابور اشتباه نشود. «زمچی اسفزاری» از قلعه آن بنام «حصار مظفر کوه»- ظاهرا همین قلعه مورد بحث جهانگشاست- نام می‌برد که بر سر پاره کوه از سنگ خارا قرار دارد و یکی از درهای آن در پای کوه بر کنار رود اسفزار است بقول او هیچ سواری نمی‌تواند بیای دیوار آن برسد.

به «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» و «سرزمینهای خلافت شرقی» ص ۴۳۷ رجوع شود.

(۷۱)

## ص ۶، سطر ۱۴: بلدم

[؟] (اسم خاص).

بنابر قول آقای مایل هروی عضو انجمن تاریخ افغانستان این نقطه ملدم [م ل د م] و در جنوب غربی هرات واقع است. بعضی از نسخ جهانگشا

(۱)- در قاموس جغرافیایی افغانستان» و «مجمع التواریخ» مرعشی (ص ۲۰) این نام «دوشاخ» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۸

آنرا «بلام» ضبط کرده‌اند «۱».

(۷۲)

## ص ۶، سطر ۱۹: کوسویه

[کو سوی] (اسم خاص). در غرب هرات و نزدیک رودخانه آن و بشمال «خرگرد» «کوسویه» قرار داشته است. حافظ ابرو از باغهای آنجا که از آب «هراترود» مشروب میشده سخن می‌گوید. زمچی اسفزاری آنرا خطه معموره‌ای می‌آورد که در میان صحرا قرار دارد و بر دور آن فصیلی از گل برآورده‌اند و نیز از حمله چنگیز بآنجا بتفصیل سخن می‌گوید.

لسترنج مساحت آنرا یک سوم شهر «بوشنج»- که مجاور آن است- می‌آورد.

به «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» ص ۱۲۱ و «سرزمینهای خلافت شرقی» ص ۳۸۳ و «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۷۳)

## ص ۶، سطر ۱۹: غوریان

[غور یان] (اسم خاص). در ۵ ر ۶۶ کیلومتری غرب شهر هرات بین ۶۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ۱۰ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و

۲۰ دقیقه و ۳۷ ثانیه عرض شمالی غوریان قرار دارد بحدود زیر:

شمال: گران؛ غرب: ایران؛ جنوب: شین‌وند؛ شرق: زنده‌جان؛- رود هریرود چون از زنده‌جان گذشت سرتاسر غوریان را طی میکنند. حمد الله مستوفی شهرستان آنجا را «آهنگران» نام میبرد و یاقوت و زمچی اسفزاری از قلعه معروف آن بنام «فیروزکوه» سخن می‌گویند. در حدود العالم پادشاه غوریان تابع امیر «گوزگانان» آمده است.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «نزهت القلوب» چاپ دبیر سیاقی ص ۱۹۰ و «روضات الجنات زمچی» ص ۳۵۵ تا ۳۶۰ و «معجم البلدان» و «حدود العالم» ص ۶۳ رجوع شود.

(۷۴)

### ص ۶، سطر ۱۹: مرغاب

[م- یا م ر غاب] «۲» (اسم خاص). قاموس جغرافیایی

(۱)- صاحب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» که شرح مشبعی از نواحی اطراف هرات می‌آورد نسبت باین نقطه ساکت است. علاوه بر این در کتابخانه ملی چندین نسخه خطی از سفرنامه‌های هرات موجود است- در حدود صد و اندی سال پیش تحریر یافته‌اند- که در همه آنها متأسفانه این نقطه نیامده، امید است اگر کسی آنرا شناخت حقیر را باخبر کند

(۲)- ضبط از «لسترنج» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۵۹

افغانستان آنرا رودی ذکر میکنند که از «کوتل‌تخت» و کوههای «بادغیسات» سرچشمه گرفته و پس از انضمام با «دره‌بام» در «لوح سرخ» و سپس بارود «چچکتو» در قریه «شیخ الله» در حوالی «ماروچاق» از افغانستان خارج میشود.

لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۲۳) مسیر آنرا قسمتی بین جبال غور- شمال خاوری هرات- و مرو کوچک ذکر می‌کند و قسمت دیگر با انحرافی بطرف شمال تا حدود مرو بزرگ می‌آورد که پس از انشعاب رودهای کوچک از آن در بیابانهای «غز» ناپدید می‌شود. ابن حوقل «مرغاب» را مصحف «مروآب» و اصطخری «مرغاب» را نام محلی میداند که این رود از آنجا سرچشمه گرفته است.

بصفحه ۳۵ کتاب «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۱۳۹، که شرح مفصلی از این رود آمده است، رجوع شود.

(۷۵)

### ص ۶، سطر ۱۹: بادغیس

[باد غی س] (اسم خاص). بادغیس نام ناحیتی است بشمال غربی هرات و بنا بر قول قاموس جغرافیایی افغانستان «بادغیس» با تمام نواحی خودبین رودخانه «هریرود» و آبهای علیای «مرغاب» واقع است و از سطح دریا ۸۸۴ متر ارتفاع دارد. این ناحیه از یک سلسله جویباری، که از کنار رود «مرغاب» کشیده شده، آبیاری میشود. بر اثر حمله چنگیز بادغیس ویران شد و فعلا در قسمت شمالی آن قبایل «پشتون» سکونت دارد. حافظ ابرو «بادغیس» را لفظ دیگر «بادخیز» ذکر میکند و حدود آنرا بشرح زیر می‌آورد:

شمال: آب مرغاب؛ غرب: اعمال سرخس و جام تا کوسویه؛ جنوب: اعمال فوشنج و هرات؛ و نیز از شهرهای مشهور آن «لنگر

امیرغیاث» را معرفی میکند.

زمچی اسفزاری بتفصیل از «بادغیس» و وضع جغرافیایی آن در قرن ۹ هجری و شهرهای معروفش سخن میراند. به «روضات الجنات اسفزاری» از صفحه ۱۳۳ تا ۱۵۲ رجوع شود.

(۷۶)

### ص ۶، سطر ۲۰: فراه

[ف ر ا ه] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان این نقطه را ناحیتی معرفی می کند که در جنوب غربی افغانستان بین خطوط ۶۰ و

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۰

۶۳ درجه و ۳۵ و ۴۹ دقیقه و ۲۵ و ۵۳ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۲۸ و ۵۳ دقیقه و ۱۰ و ۵۶ ثانیه عرض شمالی و به ارتفاع ۷۵۷ متر از سطح دریا قرار دارد. مرکز آن بنام «فراه» و حدود آن: کوهستان «غور» و نواحی «هرات» و «زاهدان» و کوه «ملک» و مضافات «بلوچستان» میباشد. صاحب «حدود العالم» آنرا ناحیتی گرمسیری و دارای نخلستان‌های زیاد می آورد.

یاقوت «۱» این شهر را از نواحی «سجستان» و بر جانب راست مسیر قاصدی ذکر می کند که از «سجستان» به «هرات» می رود. زمچی اسفزاری توابع زیادی برای آن نام می برد و از نقطه‌ای بنام «بارندک» در یک فرسنگی آن یاد میکند که واجد طاق سنگی است که دائم از آن آب می چکد و مردم بزیارت آن میروند.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» ص ۳۳۶ و ۳۳۷ «معجم البلدان» و «حدود العالم» و «تذکره جغرافیای ایران بارتلد» ترجمه سردادور ص ۱۱۹ رجوع شود.

### [ص ۷]

#### اشاره

(۷۷)

### ص ۷، سطر ۶: اورنگ

[ا ر ن گ] «۱» (اسم خاص). این نام به این شکل و اشکال دیگر شبیه بان در فرهنگهای جغرافیایی دیده نشده «۲» فقط در «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کلمه «غوریان» از ناحیه‌ای بنام «اورنگ» اسم برده شده است که بنظر همان «اورنگ» متن است «۳» زیرا «مرعشی» در «مجمع التواریخ» محل کشته شدن فتحعلی خان را حوالی «غوریان» ذکر می کند که با توجه بقول او و قول «قاموس جغرافیایی افغانستان» نقطه مورد بحث باید «اورنگ» باشد.

(۷۸)

### ص ۷، سطر ۱۰: زمین داور

[ز م ن د ا و ر] (اسم خاص). بستری که رود هیرمند از جبال «هندوکش» تا «بست» دارد واقع در دره ایست بنام «زمین داور» جغرافیا

(۱) - «یاقوت» و صاحب «حدود العالم» آنرا «فره» [بفتح فا و راء] آورده‌اند.

(۲) - در بعضی از نسخ «جهانگشا» «زوزنگ» و در بعضی دیگر «ارزنگ» آمده است.

(۳) - در نقشه جغرافیایی ایران (ترسیم دایره جغرافیایی ارتش) از نقطه‌ای بنام «روزنگ» در «غوریان» کنار نهر «هریرود» نام برده شده که آن نقطه نیز بمحل مورد بحث می‌خورد و شاید همان نقطه‌ای باشد که «قاموس جغرافیایی افغانستان» «اورنگ» ضبط کرده است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۱

نویسان عرب این نام را بتمام ولایت داده و معرب آنرا بنامهای «ارض داور» و «بلدداور» ضبط کرده‌اند که مراد همان معابر کوهستانی است که در قدیم آبادان و پرجمعیت بوده است و چهار شهر بزرگ باسامی «درتل»، «درغش»، «بعثین» و «شیروان» داشته. یاقوت قرای زمین داور را مجاور «رخج» و «بست» و «غور» ذکر میکند. (۱)

به «سرزمینهای خلافت شرقی» ص ۳۷۰ و «معجم البلدان» و «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۷۹)

### ص ۷، سطر ۱۰: دلارام

[دلارام] (اسم خاص). محلی است بافغانستان در ۴۳/۵ کیلومتری غرب قریه «واشیر» بر سر راه «فراه»، بین خط ۶۳ درجه و ۲۴ دقیقه و ۵۶ ثانیه طول شرقی و ۳۲ درجه و ۱۰ دقیقه و ۲۵ ثانیه عرض شمالی. این محل از «گرشک» ۱۲۲ کیلومتر و از «فراه» ۱۳۳ کیلومتر و از «فندهار» ۲۴۴ کیلومتر و از «کابل» ۷۵۹ و از «هرات» ۴۰۳ کیلومتر فاصله دارد. در این محل کاروانسرای است بهمین نام که منزلگاه مسافرین می‌باشد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد دوم).

(۸۰)

### ص ۷، سطر ۱۳: در حینی که قزوین مقر کوبه خاقان شهید بود:

مرعشی گوید علت رفتن شاه سلطان حسین بقزوین بدان جهت بود که فتحعلی خان داغستانی وزیر اعظم مصلحت چنان دید که چون سپاه عراق و خراسان مکرر از افغانان شکست خورده‌اند، و هم و هراس بی‌نهایت از افغانه در دل ایشان جا گرفته و با این سپاه کاری از پیش نخواهد رفت. مصلحت آنست که بقزوین رفته شود زیرا که قزوین از یک طرف متصل ببلاد آذربایجان و از سمتی دیگر متصل ببلاد خراسان است و نیز فوج خیزترین بلاد ایران و مجمع سپاه جنگی بلاد آذربایجان می‌باشد. از آن بلاد سپاه تازه‌زور طلب باید نمود تا با استعداد و سرانجام لایق و سزاوار متوجه مهم شوند ....

(۱) - قاموس جغرافیایی افغانستان حدود آن را چنین ذکر می‌کند:

شمال: «بغنی بغرا»؛ جنوب: «رود هیرمند»؛ شرق: «ده راهود»؛ غرب: «موسی قلعه»؛

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۲

شاه سلطان حسین خود مردی سلیم النفس و راحت‌دوست بود ... لذا متوجه قزوین شد و در آنجا رحل اقامت افکند.

رجوع بصفحه ۳۱ «مجمع التواریخ» مرعشی شود

(۸۱)

**ص ۷، سطر ۱۳: جلایل**

[ج لای ل] (جمع جلیل). امور بزرگ. منه:

جلایل امور: معظم امور. (از منتهی الارب).

(۸۲)

**ص ۷، سطر ۱۴: تدلیس**

[ت دلی س] (مصدر باب تفعیل). پنهان کردن عیب متاع بر خریدار. خدعه. مکر. فریب (از منتهی الارب).

(۸۳)

**ص ۷، سطر ۱۹: زمان خان:**

مرعشی او را محمد زمان خان معرفی می کند.

(از مجمع التواریخ صفحه ۲۷)

**[ص ۸]****اشاره**

(۸۴)

**ص ۸، سطر ۱: دهره**

[ده ر] (اسم). حربه ایست دسته دار مردم گیلان و مازندران را، دسته اش از آهن و سرش چون داس در غایت تیزی که بدان درخت

نیز اندازند. داس دروگری؛ سم تراش (آلتی که نعلبندان بدان سم ستور را می تراشند)؛ شمشیر کوچک و دودمه که سر آن مانند سر

سنان باریک و تیز است. (از ناظم الاطباء)

(۸۵)

**ص ۸، سطر ۵: صفی قلیخان ترکستان اوغلی**

را بسرداری تعیین نموده ...

در جنگ بین صفی قلیخان «۱» و ابدالی ها بین قول «مرعشی» و «میرزا مهدی خان» اختلاف فاحش وجود دارد. توضیح آنکه میرزا

مهدی خان فرمانده ابدالی را در جنگ با صفی قلیخان شخصی بنام «محمد زمان خان» می آورد در صورتیکه مرعشی «اسد الله

خان» ذکر می کند باین ترتیب طبق قول مرعشی اسد الله خان با دو فرمانده ایرانی جنگ کرد و فاتح شد که یکی از آنها فتحعلی

خان بود و دیگری صفی قلیخان. و سپس اسد الله بدست محمود غلیجایی کشته شد و بعد از او محمد زمان بحکومت رسید. ولی

طبق قول میرزا مهدی خان اسد الله خان فاتح جنگ با فتحعلی خان بود و بعد کشته شد

(۱) - مرعشی او را مردی تندخو و حسود و کینه‌ورز نام می‌برد که قساوتها و کشتن‌های بی‌جا کرد. جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۳ و جانشینش بنام محمد زمان بر صفی قلیخان غلبه کرد. بصفحه ۲۷ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود.

(۸۶)

### ص ۸، سطر ۶: کافرقلعه

[ک ا ف ر ق ل ع] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بافغانستان نزدیک مرز ایران. «۱» توضیح آنکه چون از هرات در امتداد هریرود حرکت کنیم و بطرف مرز ایران رویم پس از عبور از «شکریان» و «شابش» و «تیرپول» به «کوهسان» میرسیم کافرقلعه نقطه‌ایست در نزدیک کوهسان. «۲»

از نقشه جغرافیایی ایران (ترسیمی اداره جغرافیایی ارتش)

(۸۷)

### ص ۸، سطر ۹: بارقه

[ب ا ر ق] (اسم فاعل مؤنث). معنی وصفی آن «برق زننده» و «درخش». است. منه: «سحاب بارقه». - معنی اسمی آن «شمشیر» است. منه:

«الجنة تحت البارقة». (از منتهی الارب)

(۸۸)

### ص ۸، سطر ۱۰: قانع

[ق ا ل ع] (اسم فاعل). برکننده، برکشنده، برهنه‌کننده. (از منتهی الارب).

(۸۹)

### ص ۸، سطر ۱۳: جرجان

[ج ر ج ا ن] «۳» (اسم خاص). ایالتی است بجنوب خاوری دریای خزر و مشتمل بر جلگه‌های پهناور و دره‌هایی که از دو رودخانه «گرگان» و «اترک» سیراب می‌گردند. در قدیم این ایالت بظاهر از توابع خراسان بحساب می‌آمد ولی در حقیقت خود ایالت مستقلی بود. در دوره مغولان «جرجان» خراب شد و آنچه از آن باقی ماند بر اثر لشکرکشی‌های امیر تیمور در قرن هشتم بکلی از بین رفت. از زمان مغول ببعد این ناحیه آن از توابع «مازندران» گردید. کرسی‌نشین جرجان شهریست که آنرا «من‌گرگان» می‌گویند. ابن حوقل در قرن چهارم از آن دیدن کرده و می‌گوید آب رودخانه گرگان

(۱) - مجمع التواریخ آن را در شش منزلی «هرات» ذکر می‌کند. (ص ۲۷).

(۲) - در «قاموس جغرافیایی افغانستان» از چهار «کافرقلعه» نام برده شده است که یکی از اعمال «فراه» و دیگری از توابع «بلخ» و سدیگر متعلق به «مزار شریف» و چهارمی از آن «پروان» است و هیچیک از آنها نقطه مورد بحث نیست. در «فرهنگ جغرافیایی ایران» (جلد نهم) از دهی بنام «کافرقلعه» در بخش «فریمان مشهد» نامبرده شده که آن نیز «کافرقلعه» مورد نظر جهانگشا نیست و نباید با آن اشتباه شود.

(۳) - «جرجان» را امروز «گرگان» می‌نامند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۴

از میان آن می‌گذرد و شهر را بدو قسمت می‌نماید که با پلی بهم مرتبط می‌باشند.

گرگان بجانب شرق و «بکیرآباد» بجانب غرب واقع و هر دو مجموعاً باندازه «ری» می‌باشند.

به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «نزهد القلوب» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۹۰)

#### ص ۸، سطر ۱۳: دشت قیچاق «۱»

[د ش ت ق پ چاق] (اسم خاص). نام دشتی است بشمال بحر خزر. حمد الله مستوفی آنرا چنین می‌آورد:

«دشت قیچاق بر شمال بحر خزر و در اقلیم ششم قرار دارد. دارای صحاری و علفزارهای نیکو و عمارات و بلاد و قری اندکست. ساکنین آنجا اکثر طوایف صحرانشین و بیابان گردند.

از بلاد مشهور قیچاق «خزر» است که صحرا را بدو باز خوانند و دشت خزر گویند. زمین آن هامون و علفزارهای نیکو و دواب و مواشی فراوان دارد. معاش اهل آنجا ازین علفزارها و آبش از عیون می‌باشد.»

(از نزهد القلوب مقاله سوم چاپ لیدن ص ۲۵۸)

(۹۱)

#### ص ۸، سطر ۱۵: افساد

[ا ف سا د] (مصدر باب افعال). تباه کردن (از منتهی الارب). فاسد کردن. خرابی رساندن.

(۹۲)

#### ص ۸، سطر ۱۵: سواف

[س و ا ل ف] (جمع سالفه). گذشته‌ها، دیرین‌ها.

(از منتهی الارب)

(۹۳)

#### ص ۸، سطر ۱۸: خمول

[خ مول] (مصدر). حقارت، مذلت، تاریکی، ظلمت.

(از منتهی الارب)

(۹۴)

### ص ۸، سطر ۲۰: جار تله

[جارت ل ل] (اسم خاص). این نام بصورت «جار» نیز آمده است. «قاضی عبد اللطیف افندی» در تاریخ خوانین شکی از «جار» بکرات نام برده است. اعتماد السلطنه آنرا ناحیتی از «لکرستان» می‌داند که شهر مشهور

(۱) - این نام «قبجاق» و «قبجاق» و «قفجاق» نیز آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۵

آن بنام «جار» در صد و سی و دو هزار گزی جنوب غربی تفلیس است. طبق نقشه «آرووسمیت» انگلیسی (مرسومه ۱۸۲۸ میلادی) «جار» بین گرجستان و داغستان و شکی و بیلقان بشرح زیر قرار دارد:

شمال آن متصل به «داغستان علیا» است و از سمت مغرب بوسیله رود الزان وصل به ایالت «کاخت» میشود. در قسمت جنوب از طریق رود «الزان» مجاور «گرجستان» است. ناحیه شرقی «جار» محدود به جبال «الله‌آباد» و این جبال فاصله فیما بین «جار» و «داغستان سفلی» می‌باشد.

پایتخت «جار» در تنگه کوه قرار دارد و رودخانه مهم آن رود «الزان» است که از شمال کاخت جاری شده و پس از گذشت از جار و شکی و قراباغ بیحر خزر می‌ریزد.

به «مرآت البلدان» جلد چهارم و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

[ص ۹]

اشاره

(۹۵)

### ص ۹، سطر ۱: زاخور

[زاخور] (اسم خاص). نام قومی است که بحدود تفلیس و کنار نهر «کر» سکنی دارند. یورت آنها و کوه نزدیک یورت آنها نیز بنام «زاخور» میباشد. زبان اهالی آنجا زبان خاصی است که با زبان اهالی «غازی قموق» و نواحی اطراف آن فرق دارد.

به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۹۶)

### ص ۹، سطر ۱: شکی

[ش ک کی] (۱) (اسم خاص). ناحیتی است به شیروان و یاقوت آنرا در کنار نهر کر و نزدیک تفلیس ذکر می‌کند «۲».



به «معجم البلدان یاقوت» و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۲۳۶۸ و «بستان السیاحه» رجوع شود. (۹۷)

### ص ۹، سطر ۶: قیطاق «۳»

[قی طاق] (اسم خاص). نام طایفه ایست که بداغستان «۴»

(۱) - ضبط فوق را یاقوت از اصمعی نقل می کند و می گوید نام دیگر این محل «شقی» می باشد.

(۲) - در نقشه بغایری این ناحیه در شیروان آمده و «کوت کاشین» و «چاخمز» در شمال و «پیرسعید طاغی» در جنوب آن قرار دارد و رود «آچی جای» از آن می گذرد.

(۳) - یورت این طایفه را قیتاق می نامند (اطلاق اسم حال بر محل)

(۴) - در بعضی از متون «قیتاق» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۶

زیست می کنند. این طایفه از رشیدترین و جسورترین طوایف آن ناحیت اند و نام آنها در بعضی از کتب «قراقتیاق» آمده است. به «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» ص ۵۲ و «عالم آرای عباسی» صفحه ۷۳۴ چاپ دوم و «تاریخ داغستان» نسخه کتابخانه ملی شماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۹۸)

### ص ۹، سطر ۷: قبه

[ق ب ب] (اسم خاص) «۱» نام ناحیتی است بشیروان در جنوب آب سمور. ناحیه «قلهان» از توابع آن می باشد.

به «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوک» و «عالم آرای عباسی» صفحات ۸۱ و ۷۰ چاپ دوم و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۹۹)

### ص ۹، سطر ۹: اوسمی

[اوس می] (اسم). لقب رئیس طایفه قراقتیاقهاست.

مینورسکی تلفظ داغستانی این کلمه را «اوتسمی» می آورد.

به «عالم آرای عباسی» و «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» صفحه ۵۲ و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۱۰۰)

### ص ۹، سطر ۹: شماخی

[ش ماخی] (اسم خاص). بساحل غربی دریا خزر ایالت شیروان است و قصبه آن شماخی نام دارد. مقدسی در قرن چهارم هجری

آنجا را دیده و باغها و گندم فراوان آنجا را می‌ستاید. حمد الله مستوفی طول آنرا از جزایر خالدات «خدل» و عرضش را از خط استواء «م‌لط» می‌آورد. یاقوت می‌گوید این شهر از اعمال «باب الابواب دربند» است و با استفاده ازین قول اصطخری ادعای جدید البنا بودن آنجا را می‌کند. اما قول اصطخری: ثم تعبر الکرالی «شماخی» و لیس فیها منبر اربعه عشر

(۱) - شیروانی آنرا بلده‌ای بشیروان ذکر می‌کند و می‌گویند از آنجا تا «شماخی» سه روز راه است و طایفه‌ای از اعراب بدانجا سکونت دارند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۷

فرسخا. «۱»

به «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» رجوع شود.

(۱۰۱)

### ص ۹، سطر ۱۲: معدلت

[م ع د ل ت] (مصدر میمی «عدل»). داد کردن، دادرسی کردن، عدالت. (از منتهی الارب).

[ص ۱۰]

### اشاره

(۱۰۲)

### ص ۱۰، سطر ۱: استکبار

[ا س ت ک ب ا ر] (مصدر باب استفعال). بزرگی نمودن از خود، گردن‌کشی کردن، بزرگ‌منشی کردن. (از منتهی الارب).

(۱۰۳)

### ص ۱۰، سطر ۳: تون

[تون] (اسم خاص) «۲». شهری است بخراسان در ۴۲۶ کیلومتری مشهد و ۷۲ کیلومتری گناباد و دامنه کوه‌های کلات. حمد الله مستوفی آنرا از شهرهای اقلیم چهارم ذکر می‌کند که طولش از جزایر خالدات «صب‌ک» و عرضش از خط استواء «لدک» «۳» می‌باشد. بنقل مستوفی این شهر در زمان قدیم بسیار آبادان بوده ولی بعهد او شهر متوسطی شده است و همو از خندق و حصار و باغهای این شهر و بخصوص خربزه شیرین تون شرح مفصلی می‌آورد. اعتماد السلطنه بنقل قول از مسافری بنام محمد مجدی می‌گوید شهر تون بسبک شهرهای چین ساخته شده است یعنی مدور با دو حصار و خندق عمیق. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «نزهت القلوب» و «مرآت البلدان» جلد اول رجوع شود.

(۱۰۴)

### ص ۱۰، سطر ۶: قزلباش

[ق ز ل با ش] (اسم خاص)، کلمه‌ایست ترکی بمعنی «قرمزسر» و این کلمه بصورت نام اطلاق به اتحادیه‌ای از هفت ایل ترکمان میشود بنام‌های زیر:

(۱) - سیف الدوله سلطان محمد بن فتحعلی شاه بسال ۱۲۷۹ در سفر مکه خود ازین شهر دیدن کرده و از وضع خیابانها و کوچه‌ها و سنگفرش‌ها و زراعت و وضع اقلیمی آن‌جا بتفصیل بحث می‌کند.

سفرنامه مکه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱.

(۲) - امروز این شهر بنام «فردوس» است.

(۳) - طول شرقی آن ۵۷ درجه و ۱۰ دقیقه و عرض شمالی آن ۳۴ درجه و یکدقیقه بمبداءهای فرهنگ جغرافیایی ایران است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۸

استاجلو

شاملو

تکلو

بهارلو

ذو القدر

قاجار

افشار

این اتحادیه شاه اسماعیل صفوی را در تاسیس حکومت کمک فراوان کردند، و علت تسمیه آنها باین نام بواسطه مندیل قرمزی است که بر سر می‌گذاشتند.  
(از دائرة المعارف اسلامی).

(۱۰۵)

**ص ۱۰، سطر ۱۹: فریدا**

[ف ر ی د ن] (قید). بصورت تنهایی، بحالت انفراد.

**[ص ۱۱]**

**اشاره**

(۱۰۶)

**ص ۱۱، سطر ۷: رتق و فتق**

[ر ت ق ف ت ق] (دو مصدر معطوفند - عطف نقیض بر نقیض). بند و بست کردن کارها، تمشیت امور. (از ناظم الاطباء).

(۱۰۷)

## ص ۱۱، سطر ۱۰: تمکن

[ت م ک ک ن] (مصدر باب تفعّل) «۱». جای گرفتن؛ منزلت داشتن نزد پادشاه؛ برپای بودن و قادر شدن بر چیزی. (از ناظم الاطباء).

(۱۰۸)

## ص ۱۱، سطر ۱۷: در تمیم داستان محمود غلیجایی و آمدن او بکرمان و اصفهان:

نخستین حمله محمود بایران بیشتر جنبه غارت و تاخت و تاز داشت تا یک حمله بنیان‌کن نظامی. توضیح آنکه محمود پس از استقرار بر سریر حکومت از جنوب سیستان گذشت و با غارت نرماشیر خود را بحوالی کرمان رساند. درینوقت با کمک زردشتیان موفق شد که شهر کرمان را قبضه کند، سردار

(۱) - مصدر ثلاثی آن «کون» است و اسم مکان ثلاثی آن «مکان» می‌باشد و از «مکان» مصدر باب تفعّل ساخته‌اند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۶۹

معروف صفوی لطفعلی خان برادرزن «۱» فتحعلی خان وزیر شاه سلطان حسین که ناکامیاب از جنگ مسقط برگشته و تشنه فتح و کامیابی بود «۲» با قلیلی از سپاهیان خود مردانه بر محمود زد و او را از کرمان دور و سوار نظام لایقش محمود و محمودیان را تا دروازه‌های قندهار تعقیب کردند. «۳» لطفعلی خان پس ازین فتح نمایان شروع بتقویت پادگان کرمان و تهیه قشون برای سرکوبی محمود و فتح قندهار نمود که بدبختانه شاه غافل و درباریان خائن نقشهای او را نقش بر آب ساختند. چه شبی بر اثر توطئه درباریان و تلقین اینکه فتحعلی خان وزیر باتدبیر او قصد کشتن شاه را بکمک کرده‌ها دارد، شاه را بر آن داشتند که فتحعلی خان را از دو چشم نابینا کند «۴» و سپس بقتل رساند. گرچه شاه پس از کور کردن او متوجه مکر اطرافیان و بی‌گناهی وزیر کاردان خود شد و او را در مجلس عام تیرئه کرد ولی این عمل او دیر شده بود و با از دست رفتن او مقدمات سقوط صفویان فراهم شد. زیرا پس از برکناری فتحعلی خان برادرزن او لطفعلی خان - مذکور در فوق - نیز از کار بیکار و بصورت مفتضحانه‌ای احضار شد «۵» و بر اثر آن قشون فراهم شده او بیکباره از هم پاشید.

درین اوقات سال مصیبت‌بار ۱۱۳۴ هجری قمری پیش آمد درین سال آنچه آفات ارضی و سماوی که لازم برای تزلزل روحیه ملتی باشد بظهور رسید.

شماخی بر اثر حمله لرگیها بغارت رفت. ابدالیها بآتش بیداد خراسانرا سوختند. «۶» شهر تبریز هم بر اثر زلزله‌ای شدید فرو ریخت و از همه بدتر آن بود

(۱) - مرعشی لطفعلی خان را عم فتحعلی خان ذکر می‌کند. صفحه ۳۰ «مجمع التواریخ».

(۲) - برای اطلاع از جنگ مسقط بصفحات ۳۲ تا ۴۷ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود.

(۳) - در «مجمع التواریخ» و «جهانگشا» این جنگ بصورت دیگر و کاملاً مخالف «قول سایکس» وصف شده است رجوع به صفحات ۵۳ تا ۵۴ مجمع التواریخ شود.

(۴) - محل حدوث این سانحه و جریان کامل آن در صفحه ۴۸ «مجمع التواریخ» آمده است.

(۵) - بصفحه ۵۰ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود.

(۶) - حمله ابدالی بنا بر قول مرعشی با سال ۱۱۳۴ هجری قمری تطبیق نمی‌کند. رجوع بصفحات ۲۹ و ۳۰ «مجمع التواریخ» شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۰

که یکباره آسمان روشن و صاف اصفهان تاریک شد و خورشید چون گلوله سرخ فام و خون‌آلودی درآمد و بایرانیان خرافاتی آنروز خبر از حادثه شومی داد. این حوادث از یک سو و ضعف و جبن شاه و درباریان و کمبود مردان کاری از سوی دیگر ندای اضمحلال خاندان صفوی را بگوش می‌رساند.

محمود پس از شکست از لطفعلی خان و فرار بقندهار همواره از حمله لطفعلی خان بشهر خود مضطرب و پریشان بود و چون خبر از عزل او یافت دوباره تشجیع شد و با لشکری بقصد ایران از قندهار بیرون آمد. او در زمستان از لوت گذشت و پس از فتح نرماشیر عزم تسخیر قلعه کرمان را کرد ولی حمله و مقاومت پادگان کرمان چنان شدید بود که محمود در پی یافتن مستمسکی برای رفع مزاحمت خود از کرمان افتاد. اتفاقا کرمانیان با پرداخت مبلغی وجه باو از او تقاضای رفع محاصره کرمانرا کردند «۱». محمود که در پی چنین فرصتی می‌گشت با اخذ آن وجه بسوی یزد رفت و در یزد هم کاری از پیش نبرد، و چون از وضع دربار و اصفهان اطلاع داشت تصمیم بحمله باصفهان و یکسره کردن کار آنجا گرفت. گرچه در ضمن راه سفرائی از دربار پیش او آمدند و وعده مبالغی وجه باو دادند ولی او چون از کار اصفهان و دربار باخبر بود بدون اعتنا پیشنهادهای سفراء تا قریه «گلون‌آباد» پیش‌راند و در آنجا برای حمله اساسی توقف کرد. لشکر محمود درین وقت بیست هزار نفر و آتش عمده او فقط صد توپ کوچک زنبورک بود. البته این گروه واجد روحیه بسیار عالی بودند که بیشتر از هر سلاحی آنان را بکار می‌آمد.

شاه سلطان حسین، که وضع را بدینگونه دید، مجلس عام نظام خود را تشکیل داد و در آنجا برای مقابله با محمود بشور پرداخت. او قصد داشت که محمود را تا کنار دیوارهای شهر اصفهان پیش کشد و پس از خسته کردن جهانگشای نادری متن ۴۷۰ ص ۱۱، سطر ۱۷: در تتمیم داستان محمود غلیجایی و آمدن او بکرمان و اصفهان: ..... ص: ۴۶۸

(۱) - این قول مخالف قول میرزا مهدیخان در صفحه ۱۲ «جهانگشا» ست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۱

او با حمله‌ای او را از پا درآورد - عملی که در عرف نظامی بدفاع موسوم است - این نظر بشدت از طرف والی عربستان که در جلسه حضور داشت طرد شد و او شاه را از دفاع در برابر مشتی افغانی بی‌سروپا منع کرد و گفت این گونه مدافعه وهن بزرگی بتو و خاندان تو است. بهتر آنست که در حمله کوشیده شود. نظر والی عربستان باتفاق آراء پذیرفته شد و حمله جای دفاع را گرفت.

لشکر ایران بآن روزها در حدود پنجاه هزار تن با توپخانه بسیار قوی بود، و در سه قسمت بجداال پرداخت: دو جناح در حدود سی هزار تن و یک قلب در حدود ۱۵ هزار تن باضافه سواره نظام والی عربستان و لرستان و افراد توپخانه بر جناح راست لشکر ایران رستم خان رئیس گارد «۱» سلطنتی فرماندهی می‌کرد و جناح چپ زیر نظر وزیر شاه سلطان حسین عمل می‌نمود، والی لرستان در تحت فرمان والی عربستان قرار داشت. ریاست کل قوا نیز بدست رستم خان فرمانده جناح راست بود. - در مقابل این طرح عملیاتی ارتش ایران محمود قوای خود را در چهار قسمت بجنگ کشید: جناح راست او را امان‌الله خان افغان و جناح چپ را زردشتیان و قلب را خود او با بهترین افراد رزمجوی افغانی اداره می‌کرد و عقب لشکرش صد عراده توپ کوچک زنبورک او قرار داشت، و باین طرح جنگ گلون‌آباد آغاز شد. ابتداء سوار نظام والی عربستان بر جناح چپ محمود زد و چنان بسرعت عمل کرد که محمودیان عقب نشستند و اعراب شروع بغارت آنان کردند. جناح چپ ایران نیز دست بحمله برد و افغانها را عقب نشانند. در این وقت افغانها با یک مانور ماهرانه بشتران زنبورک خود، که در عقب اردو قرار داشتند، اجازه ورود بعملیات را داده و با پرده برداشتن از روی آنها و آتش مستمر و شدید روی ارتش ایران موجب از هم پاشیدگی جناح چپ لشکر ایران شدند. افغانها بدون تائی ازین

فرصت استفاده کردند و خود را بعقب

(۱) - در مجمع التواریخ «قوللر آغاسی» آمده است. (صفحه ۴۹)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۲

لشکر ایران و توپخانه شاه سلطانحسین رسانیدند و با اشغال توپخانه عظیم ایران و آتش آن بر روی پیاده نظام شاه سلطانحسین نظم لشکر ایران را از هم گسیختند و ایرانیان با دادن ده هزار نفر کشته باصفهان عقب نشستند.

افغانها بازاء تعقیب ایرانیان شروع بغارت اردو کرده و جنگ گلون آباد با پیروزی آنها خاتمه یافت. محمود گرچه ازین جنگ فاتح بیرون آمد ولی او درست از وضع خود اطلاع نداشت زیرا پس از فتح یکباره دست از حرکت کشید و بحال سکون نشست و حتی بایرانیان نیز اجازه داد که داخل اردوی او شوند و بقایای توپخانه خود را جمع کنند و ببرند. «۱» علاوه برین از ظاهر اعمال او برمی آمد که قصد بازگشت بقندهار را نیز دارد که درین بین جاسوسان او خبر وحشت و هراس اهالی اصفهان را باو رساندند و او را از موقعیت عظیمش باخبر ساختند. محمود پس از اطلاع از وضع خود بقصد حمله باصفهان و یکسره کردن کار صفویان تا فرح آباد پیش راند. اهالی جبان فرح - آباد بجای مقاومت در برابر افغانها نه تنها خود فرار کردند بلکه پادگان قوی آنجا را با خود برداشته باصفهان بردند. پس ازین عقب نشینی ایرانیان، محمود با برداشتن آخرین مقاومت محلی یعنی دفاع مردانه ارمنیان جلفا «۲» کار محاصره اصفهان را تمام ساخت.

در ایام محاصره اصفهان محمود دوبار یکی از پلهای شهر اصفهان حمله برد بار اول شکست خورد و بار دوم در اثر همت محمد «۳» آغای خواجه سفیدپوست دربار تا چند مرحله از حوالی اصفهان دور شد و حتی این شکست

(۱) - مرعشی گرفتن توپها و ایداء افغانها را بحساب رشادتهای میرزا ابو القاسم نامی، که از خاندان صفوی بود، می گذارد و می گوید همین میرزا ابو القاسم چندی بعد در زمان محاصره اصفهان - سرریز پای این بی باکی خود گذارد و کشته شد. صفحات ۶۰ و ۶۱ «مجمع التواریخ»

(۲) - برای اطلاع از مقاومت ارمنیان جلفا و تسلیم آنها در مقابل محمود و پرداخت هفتاد هزار تومان وجه نقد و تقدیم پنجاه دختر ارمنی بمحمودیان و بدینوسله دفع شر او، بتاریخ «سرجان ملکم» رجوع شود.

(۳) - سایکس این نام را «احمد آغا» ذکر کرده است. صفحه ۳۲۷ «تاریخ ایران جلد دوم سایکس».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۳

او را بخیال بازگشت بقندهار انداخت و بدربار پیشنهاد کرد که با اخذ مبلغی وجه و ازدواج با یکی از شاهزادگان صفوی حاضر بعقب نشینی است.

ایرانیان باین دو شرط او توجه نکردند و جواب منفی باو دادند. محمود ازین جواب عصبانی شد و حلقه محاصره اصفهانرا تنگتر کرد و با غارت کاروانیانی که به اصفهان خواربار می آوردند قحطی وحشتناکی در آنجا پدید آورد. گرچه در دوران محاصره اصفهان ملک محمود سیستانی بقصد کمک اهالی اصفهان حرکت کرد و موجب تقویت روحی اهالی آنجا شد ولی او هم بدبختانه با اخذ رشوتی از طرف افغانان بخراسان پس نشست.

از حوادث قابل تحسین این دوران دفاع دلیرانه مردم قصبه «بن اصفهان» در برابر غلجائیان است. توضیح آنکه امان الله افغان پس از قطع قافله خواربار لارستان مصادف با ضربت شدید اهالی بن اصفهان شد. گرچه محمود برای تقویت او کس فرستاد، ولی حمله آنها بقدری سریع بود که کمک محمود کاری از پیش نبرد و درین مبارزه یک برادر و عمو و دو پسر عموی محمود باسارت رفتند.

محمود از شاه ایران آزادی آنان را خواستار شد ولی هنوز فرستادگان شاه به بن اصفهان نرسیده بودند که اسراء از طرف اهالی کشته شدند و این عمل باعث شد که محمود همه زندانیان ایرانی را بکشد و بفرح آباد عقب نشیند. باری شدت قحط و غلا در اصفهان بآنجا رسید که مردم می‌خوردند و یک روز اهالی بعزم رفع محاصره بدربار رفتند و از نیت خود شاه را باخبر کردند.

درین وقت محمد آغای مزبور از ناراحتی مردم استفاده کرد و با کمک آنها ضربت سخت دیگری بر محاصره‌کنندگان زد ولی درین بار هم شاه غافل و نالایق و درباریان خائن و پست در ازاء کمک باو در تضعیف او کوشیدند، و حتی شاه گفت که این فضولها باو نیامده است، و بر اثر این ناجوانمردیها محمد آغا

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۴

خود را مسموم کرد و جان سپرد.

باری شدت گرسنگی کار را بآنجا کشانید که روزی شاه در ضمن عزای عمومی بر اسب سوار شد و برای تقدیم تاج و تخت بفرح آباد رفت.

پس از ورود بفرح آباد محمود او را مدتی در انتظار گذاشت و بالاخره بار داد. چون شاه سلطان حسین به محمود رسید او را نشسته یافت و باو چنین خطاب کرد:

«ای فرزند اراده خداوند عالم نیست که من بیش ازین پادشاه باشم وقت آن رسیده است که تو بر تخت ایران جلوس کنی. من سلطنت خود را بتو گذاشتم خداوند ترا مؤید بدارد.» «۱» بعد ازین چند کلمه شاه سلطان حسین طره شاهی را از سر برداشت و بوزیر محمود داد. وزیر او چون خواست که طره شاهی را بر سر او بندد محمود ابا کرد و بالنتیجه شاه سلطان حسین از جا برخاست و طره سلطنت خود را بر مندیل محمود بست. محمود که تا این وقت ساکت بود بسخن آمد و گفت: «چنین است بی‌ثباتی اقبال دنیا! مالک الملک او تعالی است ملک بهر کس که خواهد می‌بخشد و از هر که خواهد انتزاع می‌کند از یکی می‌گیرد و بدیگری می‌دهد. لکن من عهد می‌کنم که ترا بجای پدر خود دانم و در هیچ‌کار بدون صواب دید تو اقدام ننمایم.» «۲»

روز دیگر شاه سلطان حسین دربار عام محمود با درباریان خود حاضر شد و باو تهنیت سلطنت گفت «۳» و باین ترتیب حکومت صفویان پس از دویست و اندی سال خاتمه یافت. گرچه شاه پهماسب و شاه عباس چند روزی دولت مستعجل و نیم بندی داشتند ولی از سلطنت جز نام چیزی با آنها نبود.

(۱) - نقل از تاریخ سرجان ملکم.

(۲) - نقل از تاریخ سرجان ملکم.

(۳) - در «زبدۀ التواریخ» نسخه خطی کتابخانه ملی (شماره ۱۲۶۶) از ورود محمود باصفهان و ضبط خزانه صفویان و معین شدن آیینخانه برای اقامت شاه سلطان حسین و انتخاب چند نفر از اهل حرم برای نکاح برادر محمود، حسین، بتفصیل سخن رفته است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۵

برای اطلاع بیشتر به «تاریخ ایران سایکس» و «سرجان ملکم» و «روضه الصفا» ناصری رجوع شود.

(۱۰۹)

**ص ۱۲، سطر ۳: اصفاء**

[ا ص غاء] (مصدر باب افعال). گوش داشتن بسخن کسی.

(از منتهی الارب).

(۱۱۰)

**ص ۱۲، سطر ۴: القاء**

[ا ل قاء] (مصدر باب افعال). افکندن.

(از منتهی الارب).

(۱۱۱)

**ص ۱۲، سطر ۱۸: هزاره**

[ه ز ا ر] (اسم خاص). نام یکی از طوایف افغانستان است که در قلعه‌نو «۱» بادغیسات زندگی می‌کنند. بارتلد آنها را از اقوام مغولی

می‌داند که در قرن سیزدهم میلادی بسرزمین افغانان آمدند.

از «روضه الصفا» جلد دهم ذیل «ذکر مأموریت سپاه ظفریناه بسرداری جناب آصف الدوله الله یار خان» و «تذکره جغرافیای ایران»

تألیف بارتلد ترجمه سردادور صفحه ۱۰۱

**[ص ۱۳]****اشاره**

(۱۱۲)

**ص ۱۳، سطر ۲: استمهال**

[ا س ت م ه ا ل] (مصدر باب استفعال). مهلت خواستن.

(از ناظم الاطباء)

(۱۱۳)

**ص ۱۳، سطر ۳: تمهید**

[ت م هی د] (مصدر باب تفعیل). بند و بست کردن. (از ناظم الاطباء)، آماده کردن، مهیا کردن.

(۱۱۴)

**ص ۱۳، سطر ۴: جبه‌خانه**



[ج ب ب خان] «۲» (اسم مرکب). اسلحه‌خانه، قورخانه، مخزن لشکر. (از لغت نامه دهخدا ذیل کلمه «خانه»).

(۱) - قاموس جغرافیایی افغانستان (جلد سوم) مشخصات جغرافیایی «قلعه‌نو» را چنین می‌آورد:

شهریست مرکز بادغیسات هرات که بین ۶۳ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۵۹ دقیقه و ۲۵ ثانیه عرض شمالی واقع و از کابل، براه هرات، ۱۲۴۶ کیلومتر و از هرات ۱۶۵ کیلومتر فاصله دارد. شیروانی یورت آنها را بزرگتر و با حدود زیر ذکر می‌کند: مشرق: ولایت چترال و جبال بدخشان؛ مغرب: خراسان؛ جنوب: زابل و کابل؛ شمال: ارض طخارستان؛ و همو می‌گوید در حدود دو ماه طول می‌کشد تا این یورت پیموده شود. (از بستان السیاحه)

(۲) - ضبط دیگر این لغت «جباخانه» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۶

(۱۱۵)

### ص ۱۳، سطر ۵: خفتان

[خ ف تان] (اسم). این لغت بصورت «خفدان» نیز ضبط شده و آن نوعی از قبه و جوشن است که در روز جنگ می‌پوشند. (از آندراج)

(۱۱۶)

### ص ۱۳، سطر ۵: درع

[درع] (اسم). زره آهنی. ج: ادراع [ا درع]، ادراع، دروع. (آندراج).

(۱۱۷)

### ص ۱۳، سطر ۷:

ظاهرا این تاریخ باید بیستم جمادی الاولی باشد.

(۱۱۸)

### ص ۱۳، سطر ۸: کلون آباد «۱»

[ک لون عا باد] (اسم خاص). دهی است از دهستانهای حومه اصفهان، تابع قصبه قهاب، این ده در ۲۱ کیلومتری خاور اصفهان و بر سر راه شوسه واقع است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دهم و «نصف جهان فی تعریف اصفهان» «۲» (نسخه عکسی کتابخانه ملی) رجوع شود.

(۱۱۹)

### ص ۱۳، سطر ۱۲: فرح آباد

[ف ر ح عا با د] (اسم خاص). نام قصر تابستانی شاه سلطان حسین صفوی بوده بسه میلی اصفهان. این قصر بسیار مستحکم ساخته شده بود و باستیانهای زیاد داشت. - شاه سلطان حسین صفوی نیز در آن ایام نیروی عمده‌ای در آنجا متمرکز کرده بود. به «تاریخ ملکم» و «تاریخ ایران سایکس» جلد دوم ص ۳۵۳ و «تاریخ نادر شاه لکه‌هارت» و «مرآت البلدان» جلد اول ذیل کلمه «اصفهان» و «کتاب نصف جهان فی تعریف اصفهان» (نسخه عکس کتابخانه ملی) رجوع شود. (۱۲۰)

### ص ۱۳، سطر ۱۳: سیه

[سی ب] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی مورچل و آن خندقی باشد که در پناه آن جنگ کنند «۳». (از آندراج). (۱۲۱)

### ص ۱۳، سطر ۱۵: حمل

[ح م ل] (اسم خاص). نام برج اول از افلاک است و آن برج

(۱)- این نام در «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «مجمع التواریخ» و «نصف جهان ...» با کاف فارسی و در نسخ متعدد «جهانگشا» با کاف عربی آمده است. در متن رعایت ضبط نسخ «جهانگشا» شد.  
 (۲)- در نسخه «نصف جهان ...» نام دیگر این محل «جیلون آباد» آمده و نویسنده آن کتاب جنگ «گلون آباد» را بتفصیل بیان کرده است.  
 (۳)- در حاشیه «مجمع التواریخ» این کلمه چنین تعریف شده است:  
 سیه یا «سیا» کلمه‌ایست ترکی بمعنی سنگر و خاکی که برای حفظ لشکر در جلوی آن توده کنند. (ص ۸).  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۷

بصورت میش نر است صاحب دو شاخ، سر او بطرف مغرب و دم او بطرف مشرق و پشت بشمال و پا بجنوب، و متوجه شده است بسوی پشت خود. روزی که آفتاب درین برج داخل شود آن روز «نوروز» است. شرف آفتاب درین برج میشود و مدت ماندن آفتاب را درین برج فروردین گویند. (از آندراج)

(۱۲۲)

### ص ۱۳، سطر ۱۵: رایت

[رای ت] (اسم). علم، درفش، لوا، ج: رایت.  
 (از ناظم الاطباء). (۱۲۳)

### ص ۱۳، سطر ۱۵: اعتلاء

[اعت لاء] (مصدر ثلاثی مزید باب افتعال). بلند شدن. «۱»

(از ناظم الاطباء)

(۱۲۴)

**ص ۱۳، سطر ۱۶: افغان**

[ا ف غ ا ن] (اسم). فریاد، زاری. (آندراج):

افغان ز تو شوخ نامسلمان افغان افغان ز تو آفت دل و جان افغان  
 افغان بیچه در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان بیچه افغان افغان.  
 (نقل از آندراج).

(۱۲۵)

**ص ۱۳، سطر ۱۶: هزارستان «۲»**

[ه ز ا ر د س ت ا ن] (اسم). بلبیل.

(از برهان قاطع).

(۱۲۶)

**ص ۱۳، سطر ۱۹: امداد**

[ا م د ا د] (مصدر باب افعال). یاری دادن لشکر را از غیر خود.  
 (از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۴]****اشاره**

(۱۲۷)

**ص ۱۴، سطر ۱: دمورقاپو «۳»**

[د م و ر ق ا پ و] (اسم خاص). دمورقاپو نام یکی از باغهای وسیع - تقریباً بمساحت بیست هزار متر مربع - دوره صفوی باصفهان

(۱) - این مصدر بصورت لازم و متعدی هر دو استعمال میشود.

(۲) - این نام بصورت «هزارداستان» نیز ضبط شده است.

(۳) - در محاورات مردم اصفهان و «مجمع التواریخ» مرعشی این نام «دمیرقاپی» آمده؛ «دمور» بترکی «آهن» و «قاپو» بمعنی «در» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۸

است. این باغ در پشت مطبخ «۱» و نزدیک عمارت خورشید و عالی قاپو و هشت بهشت و سایر عمارات دولتی قرار داشته و

شاهزادگان صفوی دوران طفولیت خود را درین باغ می‌گذرانند. چون ظل السلطان قاجار متصدی امر حکومت اصفهان شد آنرا بعنوان خالصه بیکی از علمای روحانی اصفهان فروخت و وضع آن تا این اواخر بصورت باغ باقی بوده: اخیراً قسمت قسمت شده و بشکل خانه‌ها درآمده است. (از یادداشتهای آقای همایی).

(۱۲۸)

#### ص ۱۴، سطر ۸: بآس

[ب ع س] (اسم). بیم، عذاب، سختی قوت در حرب، دلیری.  
(از منتهی الارب).

(۱۲۹)

#### ص ۱۴، سطر ۱۰: غلا

[غ لا] (اسم). قحطی و گرانی نرخ غله و دیگر مأكولات.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۳۰)

#### ص ۱۴، سطر ۱۱: اکل میتة

[ا ک ل م ی ت] (ترکیب اضافی). خوردن مردار. «۲»

(۱۳۱)

#### ص ۱۴، سطر ۱۱: اسواق

[ا س و ا ق] (جمع سوق). بازارها.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۳۲)

#### ص ۱۴، سطر ۱۴: ناهار

[نا ها ر] (اسم). ناهار در لغت چیز است که برای ناشتاشکن و رفع گرسنگی خورند. مجازاً بمعنی غذایی است که در وسط روز خورند. امروزه در تداول نهار می‌باشد:  
بامدادان دهنده وعده بشامی خوش شامگاهان دهنده وعده بناهاری.  
(از حاشیه برهان قاطع).

(۱۳۳)

#### ص ۱۴، سطر ۱۵: شورچشمی

[شورچ ش می] (حاصل مصدر مرکب).

نظر بد کردن، بدچشمی، نظر کردنی که موجب آزار شخص منظور شود.

(۱) - در «نصف جهان فی تعریف اصفهان» این باغ چنین وصف شده: «دمرقاپو که محبس بزرگ صفویه (این قول مخالف قول

مذکور در فوق و قول «زیده التواریخ» است) بوده و دیوار آن باقی است در آن سمت (پشت مطبخ) است.»

(۲) - مسلمانان را عقیدت است که اضطرار در مخصصه سبب مباح شدن اکل میته میشود، مقصود آنها این است که اکل میته گرچه

حرام است ولی اضطرار آن را مباح می گرداند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۷۹

(۱۳۴)

#### ص ۱۴، سطر ۱۷: خابیدن

[خابی دن] (مصدر). بدنندان نرم کردن و جویدن باشد. (برهان قاطع).

(۱۳۵)

#### ص ۱۴، سطر ۱۸: توتیای غوره

[توتیای غور] (ترکیب اضافی). توتیایی که در آب غوره خیسانده میشود «۱». (از فرهنگ نظام).

(۱۳۶)

#### ص ۱۴، سطر ۲۰: لوزینه

[لوزی ن-یا-ن] (اسم). هر نانخورشی که در آن مغز بادام کرده باشند. هر حلوایی که از مغز بادام ساخته باشند.

(از ناظم الاطباء).

(۱۳۷)

#### ص ۱۴، سطر ۲۰: جوع

[جوع] (اسم مصدر). گرسنگی (از منتهی الارب).

(۱۳۸)

#### ص ۱۴، سطر ۲۱: پی نخود سیاه فرستادن:

نظیر «پی قوطی بگیر بنشان فرستادن» چون مادر مشغول کاری باشد و کودک خردسال او با گریه یا بازیگوشی او را از کار بازدارد

و مادر او را باطاق یا خانه دیگر فرستاده گوید: «برو قوطی بگیر بنشان را بیاور». طفل چون معنی این جمله را نمی داند اگر برود و

پیغام بگوید شنونده داند که مادر او مشغول کاریست و طفل را باید مدتی در آنجا سرگرم و مشغول داشت. مثل را در جایی گویند

که کسی را بیهانه‌ای ارجاع کاری از سرباز کنند. نظیر: «سرش را بیخ طاق کوبیدن».

(از امثال و حکم دهخدا).

### [ص ۱۵]

#### اشاره

(۱۳۹)

#### ص ۱۵، سطر ۱: جاورس

[جا و ر س] (اسم). نوعی از غله است که گاورس نیز می‌گویند. «۲» (از ناظم الاطباء)  
(۱۴۰)

#### ص ۱۵، سطر ۱: منته بخش‌خاش گذاشتن.

نظیر: «مواز ماست کشیدن.» نهایت دقت در کاری کردن، خرده نگرش بودن.  
(از امثال و حکم دهخدا)

(۱) - آندراج این نوع توتیا را چنین آورده: توتیایی است که ادویه چند در آب غوره انگور صلایه کنند و برای تقویت بصارت در چشم کشند. وحید گوید:  
علاج خویش کن از توتیای غوره می‌ترا که دیده بگل‌های باغ روشن نیست.  
(۲) - در فرهنگ «اشتنگاس» لفظ انگلیسی آن Millet آمده است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۰

(۱۴۱)

#### ص ۱۵، سطر ۲: شاهدانج

[شاه دان ج] (اسم). دانه گرانبها.  
(از ناظم الاطباء).  
(۱۴۲)

#### ص ۱۵، سطر ۵: قمری

[ق م ری] (اسم). نام پرنده‌ایست که آنرا فاخته نیز گویند. (از ناظم الاطباء).  
(۱۴۳)

#### ص ۱۵، سطر ۸: هوان

[ه و ا ن] (مصدر ثلاثی مجرد و مصدر دیگر آن «هون» است). خوار و ذلیل گردیدن. (از منتهی الارب).  
(۱۴۴)

### ص ۱۵، سطر ۹:

ظاهرا یازدهم محرم صحیح است.  
(۱۴۵)

### ص ۱۵، سطر ۱۴: سنوح

[س نوح] (مصدر ثلاثی مجرد باب «فتح»). پیدا و هویدا شدن. (از ناظم الاطباء). اتفاق افتادن.  
(۱۴۶)

### ص ۱۵، سطر ۲۱: استیمان

[ا س تی ما ن] (مصدر باب استفعال با ابدال همزه بیا). اعتماد کردن، امین یافتن، زنهار خواستن. (از منتهی الارب).

## [ص ۱۶]

### اشاره

(۱۴۷)

### ص ۱۶، سطر ۱: آخته

[عا خ ت] (اسم مفعول). برکشیده «ا»  
(۱۴۸)

### ص ۱۶، سطر ۳: تکاور

[ت کا و ر] (اسم). اسب و شتر باشد که عربان فرس و جمل گویند. (از برهان قاطع)  
(۱۴۹)

### ص ۱۶، سطر ۱۱: احفاد

[اح فا د] (جمع). اولاد، زادگان فرزندان و نوه‌ها.  
(از ناظم الاطباء)  
(۱۵۰)

### ص ۱۶، سطر ۱۳: طاری

[طاری] (اسم فاعل). آینده، ناگاه در آینده. ج:

«طراء» و «طرءاء» (از ناظم الاطباء).

(۱۵۱)

### ص ۱۶، سطر ۱۷: اعتزال

[اعتزال] (مصدر باب افتعال). گوشه‌گیری کردن، کناره‌جویی و خلوت‌نشینی و جدایی از مردمان کردن. واپس کشیدگی از کار و شغل کردن، استعفای از کار کردن (از منتهی الارب).

(۱) - برکشیدن و برآوردن تیغ را از غلاف آختن گویند. (از برهان قاطع). - لغات «آهختن» و «آهیختن» بهمین معنی و از همین لفظ است.

(از حاشیه برهان قاطع)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۱

(۱۵۲)

### ص ۱۶، سطر ۱۸: آوا

[عوا و ا] (اسم). آواز، صوت، آهنگ صدا.

(از ناظم الاطباء).

(۱۵۳)

### ص ۱۶، سطر ۱۸: کس فرستاده محمود را در خفیه هلاک کرد:

سرجان ملکم مرض محمود و روزهای آخر او را چنین شرح می‌دهد: «بالجمله بعد از مراجعت از سفر یزد، محمود چون صورت حال بدین منوال یافت و سرپنجه عقلش از حل عقده مشکلات عاجز ماند بامید مدد غیبی میل ریاضت کرد تا شاید بسبب نخوردن غذا مالک ملک هوا و لوا شود. بعضی درین باب حرکت او را نسبت بجنون داده‌اند و فی الحقیقه اگر جنون نبود و سواس غریبی بود. منشاء این خیال آنکه یکی از عقاید هنود است که روح چون از عوایق جسمانی رهد، بعوالم روحانی رسد. این را «تاپاسا» گویند و این عقیده از هندوستان بتمام ممالک آسیا رفته است. چنانچه متصوفه ایران و فقرای اسلام و جوکیان هنود بجهت انجام این مطلب که بعبارۀ اخری غلبه بر نفس خوانند ریاضتهای شاقه می‌کشند و تا چند روز بهیچوجه غذایی که بدل مایتحلل بدن باشد نمیخورند مگر گاهی پاره‌ای نان خشکی و شربت آبی، و در عرض اینمدت خیال را متوجه شیئی واحد می‌سازند و علی‌الاتصال ذکر می‌گویند تا اینکه بخیال خود بروز تجلیات الهیه و مطالب حقه بر ایشان می‌شود. فی الحقیقه اینها هیچ نیست. مگر پریشانی قوه متفکره و عروض خیالات واهیه که سبب آن فقدان غذا و مشقتی است که بر بدن وارد می‌شود و این عادت در بلاد افاغنه نیز شیوع و عموم دارد. محمود باین امید که در زاویه ریاضت راه خلاصی از بادیه هلاکت جوید یا باین گمان که چون کاری نتوانستیم کرد شاید مولی خود کاری بکند دخمه تاریکی اختیار کرد و تا چهارده پانزده روز بدون آنکه غذایی صرف کند آنجا بسر برد و چون بیرون آمد از چهره زرد و جسم لاغر و چشم گسیخته او بخوبی استنباط میشد که سیلی صدمه صورت نوعی مزاجش را تغییر داده



است بعد از آن

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۲

دیگرروی آرام ندید و شدت سودا چنان بر دماغش راه یافت که بهر کس گمان بد بردی و باندک چیزی از جای جستی حتی آنکه اگر یکی از دوستانش نزد وی شدی پنداشتی که اراده قتل او دارد در این حالت بود که صفی میرزا پسر بزرگ شاه سلطان حسین از اصفهان گریخت بدون اینکه بتحقیق مطلب پردازد حکم کرد که جمیع فرزندان خانواده سلطنت را جز شاه سلطان حسین بقتل رسانند. جمیع شاهزادگان را در یکی از صحنهای سرا جمع کرده، محمود خود با یک دو نفر از خواص خود بقتل ایشان پرداخت «۱». شیخ محمد علی حزین گوید که سی و نه نفر شاهزاده در آن روز شربت ممت چشیدند. محرران فرنگستان بیشتر می‌نویسند. یکی از ایشان گوید که از میانه شاهزادگان دو طفل که از همه خردتر بودند بشاه سلطان حسین پناه بردند، پدر فرزندان خود را در آغوش گرفت. محمود قدم پیش گذاشته خنجر بجانب یکی از ایشان انداخت خنجر بازوی شاه سلطان حسین آمد و خون جاری شد محمود را با همه بیرحمی چون نظر بر زخم پادشاه بیچاره افتاد غضبش تسکین یافت و آن دو طفل از چنگ اجل رستند «۲» و اثری که این عمل در دماغش کرد سبب مالیخولیای عظیم شده بدیوانگی سخت کشید.

شیخ محمد علی حزین گوید چنان دیوانه گشت که گوشت خود را کنده

(۱) - در زبده التواریخ نسخه خطی کتابخانه ملی (شماره ۱۲۶۶) آمده است: «بعد از چند روزی بعنوان سیر محمود بعمارت دمورقاپوی که شاهزاده‌ها آنجا می‌بودند رفته دوازده نفر پسرهای نواب مالک رقاب - شاه سلطان حسین - و شش نفر برادرهای آنمظلوم را آن کافر بی‌رحم خود بقتل رسانیده یکنفر طفل هفت ساله باقر میرزا نام، که بسبب طفولیت در نزد پدرش - مالک رقاب - بود آنمظلوم بآن طفل مشغول بود، آن مردود بی‌دین در دامن پدر او را شهید کرده بعد از آنجا بیرون آمده بعد از دوری آزاری بهمرسانیده که هر دو دست خود را بدنندان جویده و تمام گوشت بدن خود را بدنندان کنده و در مدت ایام آن آزار، غذای آن مردود نجاست بود که فضل خود را می‌خورد و بغیر از فضل خود هرچه می‌دید دور می‌انداخت»

(۲) - در عبرت‌نامه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۳۵۵ تعداد شاهزادگان مقتول صد و پنجاه و اندی آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۳

میخورد. «۱» و از اطبای ایرانی و افغان کاری ساخته نشد، استمداد از دعای پادریهای آرامنه کردند بیماری زیاد شده و چون خبر حرکت طهماسب میرزا بافاغنه رسید آنها از بیم آنکه مبادا کار بدرآزا کشد پیش از فوت محمود اشرف را پادشاهی برداشتند. یکی از محرران فرنگستان گوید که اشرف پیش از آنکه بر تخت نشیند حکم کرد تا سر محمود را بنظر او برسانند و تا سر محمود را نیاوردند بر تخت ننشست و این بجهت انتقام خون پدر بود و دیگری گوید که محمود بسختی هرچه تمامتر مرد. این قول احتمالش بیشتر است.

شیخ محمد علی حزین گوید که مادرش چون دید که از حیاتش امیدی نیست گفت تا او را خفه کرده از زحمت بیماری رهاندند عمرش قریب بیست و هفت و مدت سلطنتش سه سال بود. «از تاریخ سرجان ملکم».

(۱۵۴)

ص ۱۶، سطر ۲۰: پل کربی «۲»

[پ ل ک ر پی] (اسم خاص). نام پل سنگی‌ای بوده که در سرحد بین عراق و خراسان قرار داشته است. مینورسکی محل آن را

بجایی می‌آورد که میرزا مهدی خان بیان می‌کند یعنی سرحد بین عراق و خراسان. «۳»  
 بحاشیه صفحه ۲۳ «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» رجوع شود.  
 (۱۵۵)

### ص ۱۶، سطر از ۱۷ تا ۲۱: جلوس اشرف:

سرجان ملکم می‌گوید: «چون اشرف بر تخت آمده. افغانان را بر مزاج و کاربینی و شجاعت او وثوق و اعتمادی تمام بود و اول کاری که کرد الیاس سرتیپ فوج خاصه محمود را که بنیک‌سیرتی و مروت موصوف بود بجهت تعلقی که بمحمود داشت با امان الله خان و جمعی دیگر

(۱) - در روضه الصفا آمده: که او در قازورات خود خفتی و این بیت را زمزمه کردی:

نه ماهه خون حیضی چون آبله بر آرد دو ساله خون پاکان آخر چه آورد بر

(۲) - این اسم در نسخ متعدد جهانگشا بصور «پل کویی» و «پل کرپی» آمده است.

(۳) - اعتماد السلطنه در مطلع الشمس ذیل سمنان می‌آورد: «در نیمفرسخی لاسکرد راه چند قدمی در میان پستی و بلندی است بعد از آن نهر کوچکی دیده می‌شود معروف بیاریک آب و آب آن در همان حوالی بمصرف می‌رسد قدری ازینجا گذشته مجرای آبی است عمیق و کم‌عرض که سه جا بر روی آن پل بسته و در عمق مجری آب قلیلی جاریست. این پلها معروف به «پل کرپی» می‌باشد و پل کرپی خاک سمنان را از بلوک خوار تهران جدا می‌کند».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۴

که فقط گناهشان این بود که اتفاق کرده او را قبل از فوت محمود بسطنت برداشته بقتل آورد ... و بر سر جمع افعال او آخر ایام محمود را انکار بلیغ و اکراه شدید نمود و حکم کرد تا مادر محمود یکشب در میدان با کشتگان بسر برد و بعد از آن فرمود تا جسد های ایشان را با احترام تمام در جنازه گذارده بقم برده مدفون ساختند .... این افغانی محیل برای آنکه مردم را خوب رام کند تاج شاهی را برد و در پای سلطان حسین بیچاره گذاشت و اصرار کرد که بر سر گذارد و پای بر سریر نهد. سلطان حسین ازین معنی ابا کرد گفت من عزت و آسودگی را در عزلت و غنودگی یافته‌ام. بالاخره مجلس تقلیدبازی باینجا ختم شد که سلطان حسین باصرار با دست خود تاج بر سر اشرف گذاشت».

[ص ۱۷]

اشاره

(۱۵۶)

### ص ۱۷، سطر ۳: فرضه

[ف رض] (اسم). دهانه حوی، رخنه‌ای که از آن آب کشند.  
 جای در آمدن بکشتی از لب دریا. (از منتهی الارب).

(۱۵۷)

**ص ۱۷، سطر ۷: تفویض**

[ت ف و ی ض] (مصدر باب تفعیل). سپردن، واگذار کردن، تسلیم کردن. (از منتهی الارب).

(۱۵۸)

**ص ۱۷، سطر ۷: نیاز آباد**

[ن یا ز عا با د] (اسم خاص). نام نقطه‌ای بوده است در منتهی الیه شمال غربی ایالات دارالمرز و غرب دریای خزر «۱» و از قرار نوشته «سایکس» باید در حوالی ملتقای رود «کر» و «ارس» باشد.

(۱۵۹)

**ص ۱۷، سطر ۱۵: کهدم**

[ک ه د م] (اسم خاص). نام ناحیتی است به گیلان و مینورسکی محل آنرا «در کنار کانال سفیدرود آنجا که سفیدرود از کوه خارج میشود» ذکر میکند. «۲»

به «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوک» ص ۲۰۱ و «عالم‌آرای عباسی» رجوع شود.

(۱۶۰)

**ص ۱۷، سطر ۱۷: ماسوله**

[ما س و ل] (اسم خاص). نام ناحیتی است کوهستانی واقع در

(۱) - در عبرتنامه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۳۵۵ نیازآباد نزدیک شیروان در کنار بحر خزر آمده است.

(۲) - این کلمه «کوهدم» نیز ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۵

جنوب غربی فومن بحدود زیر:

شمال: ماسال؛ مغرب: خلخال؛ جنوب: تا پشتکوه خمسه:

طول آن ۳۰ کیلومتر و عرضش ۱۲ کیلومتر و ارتفاعش از سطح دریا ۱۰۵۰ متر است. اهالی آن غالباً آهنگر و چاروق سازند.

به «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۲۷۴ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دوم رجوع شود.

(۱۶۱)

**ص ۱۷، سطر ۱۸: لاهیجان**

[لا هی حان] (اسم خاص). نام ناحیتی است در شمال ایران بحدود زیر:

شمال: بحر خزر؛ مغرب: موازی؛ جنوب: دیلمان؛ مشرق: لنگرود و رانکوه «۱». لاهیجان دشت وسیع و حاصلخیز است که در جنوبش

ارتفاعات مختصری دیده میشود. طول آن از شمال بجنوب ۴۴ و عرض آن ۲۵ کیلومتر است. مرکزش شهر لاهیجان است که یکی از مراکز قدیمی گیلان و سابقا پایتخت «بی‌پیش» بوده است. این شهر در کنار شمرود و در ۴۵ کیلومتری مشرق رشت و دوازده کیلومتری لنگرود قرار دارد.

به «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۲۷۰ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دوم و «جغرافیای رشت و مازندران» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۸۸۶ رجوع شود.

(۱۶۲)

### ص ۱۷، سطر ۱۸: تمیجان

[ت می جان] (اسم خاص). دهی است جزء دهستان املش بخش رودسر شهرستان لاهیجان- این ده در ۵ کیلومتری باختر رودسر بر کنار راه املش و رودسر قرار دارد. آب و هوای آن مرطوب و محلش در جلگه است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم). «۲» (۱۶۳)

### ص ۱۷، سطر ۲۰: قزلار «۳»

[ق ز ل ا ر] (اسم خاص). نام شهرست مابین باب الابواب

(۱)- حدود مذکور از جغرافیای سیاسی کیهان اخذ شده است.

(۲)- حمد الله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم و جزو شهرهای وسط گیلان می آورد.

(۳)- در بستان السیاحه این کلمه «قزلر» ضبط شده و معنی آن «دختران» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۶

در بند و حاجی ترخان از توابع روسیه. هوای آن سرد و مردم آن ترک‌زبان و اکثر حنفی مذهب و قلیلی امامیه و نصاری‌اند. شیروانی می گوید من این نقطه را ندیده و با مردمش برخورد نکرده‌ام ولی کسان زیادی را دیده‌ام که به قزلار رفته‌اند. به «بستان السیاحه» و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۱۶۴)

### ص ۱۷، سطر ۲۰: دربند

[د ر ب ن د] (اسم خاص). دربند، که اعراب «باب الابواب» می‌نامند، در آخرین نقطه شمالی ایالت شیروان قرار دارد و از معروفترین بنادر دریای خزر میباشد. ابن حوقل این شهر را از اردبیل، کرسی ایالت آذربایجان، بزرگتر می‌داند و می‌گوید در وسط این بندر، لنگرگاه سفاین است و درین لنگرگاه، که از دریا بداخل پیش رفته، بنائی است، مانند سدی بین دو کوه مشرف بر لنگرگاه، و در دهانه لنگرگاه جایی که کشتی‌ها بدان داخل میشوند زنجیری کشیده شده و برین زنجیر قفلی زده‌اند چنانکه هیچ کشتی نمی‌تواند از آنجا خارج و داخل شود مگر با اجازه کسی که مأمور این کار است. سد مزبور از سنگ و سرب ساخته شده و گرد خود شهر نیز باروی مرتفعی از سنگ است که چندین برج و دو دروازه دارد: دروازه بزرگ و دروازه کوچک. این شهر از مناطق اسلامی و از اطراف محاط بممالک اهل کفر است.

به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «نزهت القلوب» و «مرات البلدان» جلد اول رجوع شود.

(۱۶۵)

### ص ۱۷، سطر ۲۱: اعدا عدو

[اع د ا ع د و] (ترکیب اضافی - اضافه فعل التفضیل بمعمول). سخت دشمن، دشمن بزرگ. (از ناظم الاطباء).

### [ص ۱۸]

#### اشاره

(۱۶۶)

### ص ۱۸، سطر ۲: بادکوبه

[باد کوب] (اسم خاص). بندریست بساحل «دریای

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۷

شور» در سه مرحله‌ای شهر شماخی «۱»، آنرا «باکو» و «بادکوبه» هر دو می‌گویند «۲». درین شهر باد زیاد می‌وزد و در و دیوار آن را می‌کوبد «۳» از این رو ابنیه و عمارات آن از سنگ ساخته شده و سطح آنها قیراندود است. مشهور است که «انوشیروان دادگر این شهر را بپا کرد. - ملوک «شیروان» چون خود را از احفاد این پادشاه می‌دانستند در تعمیر آن سعی و کوشا بودند بجانب شرق «بادکوبه» آتشکده‌ای از قدیم بوده و هنوز هم آثار آن باقی است.

(از لغت‌نامه دهخدا).

(۱۶۷)

### ص ۱۸، سطر ۳: سالیان

[سال یان] (اسم خاص). بندریست که شرق و جنوبش متصل به «دریای گیلان» و جانب دیگرش رود «کر» و «صحرای مغان» میباشد.

وسعت آن بیست فرسخ در ده فرسخ و سمت شمالی آن قصبه «سالیان» است و این بندر بنام آن معروف شده. «سالیان» دو هزار باب خانه دارد و از بناهای ملوک «شیروان» میباشد.

از «آندراج» و به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۱۶۸)

### ص ۱۸، سطر ۳: روسیه بادکوبه و سالیان را متصرف شد:

برای اطلاع بیشتر از لشکرکشی روسها بآن نواحی به کتاب «پیشروی روسیه در قفقاز» تألیف John .F. Baddeley رجوع

شود.

(۱۶۹)

## ص ۱۸، سطر ۷: ارزنة الروم

[ارزنه روم] (اسم خاص). شهریست به «ارمیتیه» (۴) و بنابر قول حمد الله مستوفی: «ارزن الروم از اقلیم چهارم و طولش

(۱) - فرهنگ نفیسی آنرا در کنار دریای اسگون در شبه جزیره آپشرون می‌آورد.

(۲) - این شهر که امروز مرکز آذربایجان شوروی است از نواحی نفت‌خیز آن کشور است و محصولات دیگرش گوشت و فرآورده‌های شیمیایی و تنباکو می‌باشد، (از جغرافیای سیاسی ممالک همجوار).

(۳) - این وجه تسمیه که آنرا بجهت باد از کلمه «باد کوبیده» آورده‌اند بقول مینورسکی وجه تسمیه عوام پسند است.

(۴) - فرهنگ نفیسی برای آن ضبط دیگری بصورت «ارض روم» آورده ولسترنج می‌گوید ارمنی‌ها آنرا کرن (Karin) و یونانیها تئودوسیوپولیس - Theodosiopolis می‌گفته‌اند. ارزنة الروم شهر معروف قالیقلا و در هشت فرسخی شرق قلعه بزرگ اونیک است.

رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۸

از جزایر خالدات «عو» و عرض آن از خط استواء «لطم» است در آنجا کلیسایی است در غایت عظمت چنانکه عالی‌تر از آن عمارت در آن ملک نیست و درو گنبد عالی بود، پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از طاق آن گنبد، شب ولادت حضرت رسول فرود آمد و چندانکه می‌خواهند که باز جای کنند عمارت نمی‌پذیرد و فرود می‌آید و در برابر آن کلیسیا مسجدی بر شکل کعبه، طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته‌اند و آنرا نمودار کعبه می‌خوانند.

به «نزهت القلوب» و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

(۱۷۰)

## ص ۱۸، سطر ۷: گرجستان «۱»

[گرجستان] (اسم خاص). نام ناحیتی است بآنطرف رود «کر» و بنابر قول مستوفی حدود آن تا ولایات «اران» و «ارمن» و «روم» امتداد دارد. مردم این ناحیه تا قرن هشتم هجری آیین اسلام نپذیرفتند و بر اثر فتوحات «تیمور» مسلمان شدند. «۲»

به «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» و «سرزمینهای خلافت شرقی» و «سفرنامه گرجستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۸۶۵. و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

(۱۷۱)

## ص ۱۸، سطر ۱۰: چارموجه

[چارم و ج - یا - ج] (اسم): گرداب.

(از ناظم الاطباء).

(۱۷۲)

ص ۱۸، سطر ۱۱: تفلیس

[ت ف لی س] «۳» (اسم خاص). حمد الله مستوفی

(۱) - لسترنج می گوید فرنگیان گرجستان را «جورجیا» تلفظ می کنند و یاقوت آنرا «جرزان» بضم جیم و سکون راء ضبط کرده است.

(۲) - مستوفی شهرهای معروف آنرا: «الان»، «انی»، «تفلیس»، «خنان» و «قارص» می آورد. برای اطلاع از زبان و اوضاع اجتماعی اهالی آن به «گلستان ارم» (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸) رجوع شود. در کتاب جغرافیای سیاسی ممالک همجوار ص ۱۱۹ وضع فعلی گرجستان چنین آمده: در ۲۶ مه ۱۹۱۸ م. شورای ملی گرجستان در تفلیس استقلال این کشور را اعلام و در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ م. آن کشور بعنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی درآمد. بعدها بسال ۱۹۳۶ م. یکی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی شناخته شد. - مساحت آن ۷۶۲۰۰ کیلومتر مربع و کوههای قفقاز در شمال آن است.

(۳) - یاقوت آنرا بفتح «تاء» ضبط کرده و جایگاهش را از قول بعضی بarmenie و از قول بعض دیگر به اران می آورد و می گوید این شهر قصبه جرزان (گرجستان) و نزدیک باب الابواب می باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۸۹

«تفلیس» را از اقلیم پنجم می آورد که طولش از جزایر خالادات «فج» و عرضش از خط استواء «مح» «۱» است و می گوید. «در دره‌ای افتاده است که طرفی از آن با کوه است و آب کر بر میان آن روان است «۲» از طرفی عمارات بر روی کوه ساخته اند. چنانکه هر رسته خانهایی زمین کوی رسته علیاست.

در آنجا حمامات بسیار است که آب گرم ازو زاینده است و بآتش احتیاج ندارد.»

از «نزهة القلوب» چاپ دبیر سیاقی صفحه ۱۰۸ و به «مرآت البلدان» جلد اول و «جغرافیای تفلیس» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۲ رجوع شود.

(۱۷۳)

ص ۱۸، سطر ۱۵: ایروان

[ای ر و ا ن] (اسم خاص). ایروان ناحیتی است ارمنی نشین در اطراف رود «ارس». صاحب «مرآت البلدان» که خود ازین شهر در حدود صد سال قبل دیدن کرده «۳» آنرا چنین وصف می کند:

در حدود صد هزار گزی جنوب غربی «تفلیس» و پنجاه و چهار هزار گزی شمال «آغری داغ» در کنار رودخانه موسوم به «ایروان چای» ایروان قرار دارد و آن از بناهای «ایروان» دوم است. شهر «ایروان» در جلگه واقع و در اطرافش باغهای آبادان زیاد است. اهالی این شهر بیشتر ارمنی هستند علاوه بر رودخانه «ایروان چای» رودخانه کوچک دیگری نیز باین شهر جاری میشود و با تقسیم بشعبات متعدد باغها و عمارات آنرا سیراب می نماید. برحسب روایات «ایروان» مذکور قلعه‌ای در نزدیکی این شهر بنا کرد که دور آن چهار میل بود. ایروان را برجهاست و سمت شرقی آن بواسطه نزدیکی

(۱) - یاقوت طولش را ۶۲ درجه و عرضش را ۴۲ درجه می‌آورد.

(۲) - ابن حوقل برای این شهر دو بارو ذکر می‌کند و آنرا خرم و بسیار مستحکم با سه دروازه می‌آورد که رود کر از میان آن می‌گذرد و حمامهای آبگرم دارد. جغرافیای ممالک همجوار ص ۱۲۰ نام فعلی تفلیس را تی‌بی‌لیس ذکر می‌کند و می‌گوید فعلا پایتخت گرجستان است. - سیف الدوله بسال ۱۲۷۹ قمری ازین محل دیدن کرده و بتفصیل از وضع جغرافیایی و صناعی آنجا در سفرنامه خود یاد میکند «سفرنامه مکه» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۷۶۱

(۳) - بهنگام رفتن و بازگشت از سفر فرنگستان در سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۸۳ هجری قمری.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۰

برودخانه دیوار ندارد و از شهر بقلعه ایروان تقریبا سه هزار قدم مسافت است، کلمه ایروان بزبان ارمنی بمعنی «منظر» است و در تسمیه این شهر باین اسم گویند کشتی نوح بعد از آنکه در قله «آغری‌داغ» فرود آمد و آبی که محاط باقطار و اقطاع زمین بود بمدلول آیه کریمه: «یا اَرْضُ اَبْلَعِ مَاءَکِ ...» بزمین فرو رفت، اول صحرائی که بنظر آمد دشت «ایروان» بود «۱» لهذا باین اسم موسوم شد.

«شاردن» ازین شهر دیدن کرده و می‌نویسد ایروان شهر بزرگی است و با وجود باغها و اشجار زیاد که در داخل شهر غرس شده است، معهدا کثیف می‌باشد و عمارات عالیه ندارد و اطرافش کوهستان است. دو رودخانه یکی بزرگ موسوم به «زنگی‌چای» و دیگر کوچک معروف به «قرخ‌بلاغ» اولی از خارج شهر و دومی از وسط آن می‌گذرد. قلعه ایروان که در خارج شهر می‌باشد خود شهرکی است و اهالی آن از مسلمانان ایران می‌باشند.

ارامنه را بانجا دکاکینی است که روز بدکان آمده مشغول کسب و کار می‌شوند و شب چون در قلعه منزلگاهی ندارند بشهر می‌روند. دو هزار سپاهی از جانب شاهان ایران در ایروان ساخلو است و چند عراده توپ همیشه بانجاست.

عمارت حاکم در قلعه ایروان قرار دارد و بروی رودخانه «زنگی‌چای» نظر می‌اندازد.

اعتماد السلطنه (صاحب مرآت البلدان) می‌گوید من قلعه «ایروان» را دیدم و از عمارت عالی‌ی که شاردن وصف کرده جز خرابه ان اثری نبود.

شاردن می‌گوید در «ایروان» میدان مربع بزرگی است که دارای درختان است و درین میدان اسب‌دوانی می‌کنند. اعتماد السلطنه می‌گوید آن میدان فعلا موجود است.

در ده فرسخی ایروان بجانب «تفلیس» دریاچه شیرین واقع است که سرچشمه

(۱) - محققان واقفند که اینگونه فقه اللغه را مبنای علمی نیست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۱

رودخانه «زنگی‌چای» بدانجا می‌باشد. در این دریاچه ماهی قزل‌آلا- بزرگی یک ذرع دیده شده است در وسط این دریاچه جزیره‌ایست که در آن جزیره کلیسیایی متعلق بنهصد سال قبل وجود دارد. کلیسیای معروف «اوج- کلیسیا» که ارامنه آنرا «اشت زمیازی» «۱» می‌گویند بدو فرسخی ایروان است و طبق قول «شاردن» در جزء کتب موجود درین کلیسیا کتابی است که می‌گوید نام قدیم شهر ایروان «واقارشاپاط» بوده: «واقار» اسم یکی از سلاطین ارمنی و «شاپاط» بزبان ارمنی بمعنی شهر است «۲»

بصفحات ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ «مرآت البلدان» جلد اول و «نزهد القلوب» و «معجم البلدان یاقوت» ذیل کلمه «ایروان» و «سفرنامه شاردن» و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.



(۱۷۴)

**ص ۱۸، سطر ۱۸: خوی**

[خ ی] (اسم خاص). این ولایت در شمال غربی دریاچه «ارومیه» واقع، و دارای قراء مهم و حاصلخیزیست که در دره‌ای بارتفاع ۱۱۰۰ متر قرار دارد. طول دره خوی ۲۹ و عرضش ۱۲ کیلومتر است و از کاریزها مشروب میشود. مرکز این ولایت شهر «خوی» است که در ۳۷ ۳۸ عرض شمالی و ۱۵ ۴۵ طول شرقی واقع شده و فاصله آن از شهر «تبریز» ۱۴۳ کیلومتر و در محل تقاطع دو راه مهم تجارتنی «تبریز» به «طرابوزان» و «ارومیه» به «جلفا» قرار گرفته است. «قتورچای» «۳»، که شعبه‌ای از «ارس» است، از سه کیلومتری آن میگذرد. در اوائل قرن نوزدهم بزمان فتحعلی شاه قاجار هیئت اعزامی ژنرال «گاردان» فرانسوی بدور شهر بارویی کشید. در ۱۸۲۷ میلادی روسها آنجا را محاصره کردند ولی بر اثر شجاعت مردم کاری از پیش نبردند و فقط بواسطه عهدنامه ترکمان‌چای سه هزار قشون روس موقتاً در آنجا متوقف شد که پس از دریافت خسارت آنجا را تخلیه

(۱) - «اوجمیادزین کلیسیا»

(۲) - این شهر فعلاً پایتخت ارمنستان شوروی است.

(۳) - قطورچای

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۲

کردند.

(از جغرافیای سیاسی کیهان) و به «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم رجوع شود.

(۱۷۵)

**ص ۱۸، سطر ۱۸: سلماس**

[س ل ماس] «۱» (اسم خاص). نام شهریست به آذربایجان در جنوب غربی «خوی». ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۵۰ متر و کنار رود «چهریق» قرار دارد. این شهر در جلگه‌ای بطول ۲۵ کیلومتر و عرض ۱۶ کیلومتر واقع «۲» است. به «معجم البلدان» و «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۱۵۲ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم رجوع شود.

**[ص ۱۹]**

**اشاره**

(۱۷۶)

**ص ۱۹، سطر ۴: گنجه**

[گ ن ج - یا - ج] (اسم خاص). شهریست بایالت «اران» و در شمال غربی «بردعه» بر سر راه «تفلیس». جغرافی نویسان عرب آنرا «جنزه» نوشته‌اند «۳» و قزوینی رودخانه این شهر را «قردقاس» نام می‌برد، و «شمکور» را در شمال غربی آن می‌آورد که خرابه‌های

آن هنوز باقی است. مستوفی گنجه را از اقلیم پنجم می‌داند که طولش از جزایر خالادات «فج» و عرضش از خط استواء «م. لد» است. او می‌گوید این شهر بسال ۲۳۹ هجری قمری ساخته شده «۴» و شهری خوش و مرتفع است، و درین معنی گفته‌اند «۵».

(۱) - یاقوت در معجم البلدان آنرا بفتح «سین» و «ل» آورده است.

(۲) - بسال ۱۳۰۹ شمسی زلزله سختی درین شهر روی داد و بر اثر آن اکثر ابنیه و قراء و قصبات آن فرو ریخت بعدا بمهندسی اسد الله خاور زمین شهر جدیدی. اسم شاهپور بجای شهر ویران قدیم بنا شد  
(۳) - امروز گنجه را الیزابت پل Elizabetpol می‌نامند.

(۴) - لسترنج می‌گوید این شهر در ۲۴۰ قمری بوسیله متوکل از نو ساخته شد و به متوکلیه معروف گردید.

(۵) - سیف الدوله در سفرنامه مکه خود وضع جغرافیایی و مدنی این شهر را در سال ۱۲۷۹ قمری بتفصیل ذکر میکند. به «سفرنامه مکه» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۷۶۱ رجوع شود

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۳ چند شهر است اندر ایران مرتفعتر از همه بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا گنجه پر گنج در اران صفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس، در روم باشد آقسرا.  
به «نزهت القلوب» صفحات ۹۱ و ۹۲ چاپ لیدن و «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

(۱۷۷)

### ص ۱۹، سطر ۶: اردبیل

[ا ر د بی ل] (اسم خاص). ناحیتی است در شرق آذربایجان که از رودخانه «بالقچای» (ماهی رود) مشروب میشود. مرکز آن شهر اردبیل است که در ۴۸ و ۲ طول شرقی و ۳۸ عرض شمالی و ۱۵۷۰ متری از سطح دریا قرار دارد و فاصله آن تا مرز ایران و شوروی قریب ۴۰ کیلومتر میباشد. این شهر در فلاتی، بشکل دایره، ساخته شده و در مغرب آن کوه سبلان واقع است. از بناهای این شهر مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی جد صفویانست که ژنرال پسکویچ روسی در زمان جنگ ایران و روس بسال ۱۸۲۸ میلادی آنرا غارت کرد و کتابهایش را بموزه پترگراد انتقال داد. ژنرال گاردان در اطراف شهر بارویی ساخته که اکنون خرابه آن موجود است.

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم و «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» رجوع شود.  
(۱۷۸)

### ص ۱۹، سطر ۷: مغان

[م غ ان] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای پنجگانه بخش گرمی شهرستان اردبیل است. این دهستان در شمال بخش و در ناحیه کوهستانی قرار دارد. آب و هوایش گرم و از ۹۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته است. مرکز آن «بیله سوار» و قراء مشهورش «باباش کندی»، «زرگر»، «گوگ تپه» و «شیرین آباد» است. (۱)

(۱) - دشت مغان نیز در این ناحیه واقع است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۴

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۱۷۹)

**ص ۱۹، سطر ۱۱: اندرمان**

[اندرمان] (اسم خاص). فرهنگ جغرافیایی ایران آنرا دهی جزء دهستان غار بخش شهری و در ۴ کیلومتری شمال باختری شهری می‌آورد و میگوید ناحیتی است واقع در جلگه، که بقعه امامزاده ابو الحسن بدانجاست. (جلد یکم).

(۱۸۰)

**ص ۱۹، سطر ۱۲: سلمان آباد**

[سلمان آباد] (اسم خاص). سلمان آباد دهی است از دهستان غاربخش ری شهرستان طهران که در ۱۵ کیلومتری جنوب باختری ری و ۱۲ کیلومتری باختر کهریزک قرار دارد. «۱» (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد یکم).

(۱۸۱)

**ص ۱۹، سطر ۱۹: ابراهیم آباد**

[ابراهیم آباد] (اسم خاص). در حوالی طهران چهار ابراهیم آباد وجود دارد که دوتای آنها جزء دهستانهای ساوجبلاغ و شهریار و دوتای دیگر جزء بخش ورامین‌اند.

ظاهراً ابراهیم آباد مورد بحث یکی از دو ابراهیم آباد بخش ورامین است بمختصات جغرافیایی زیر:

۱- ابراهیم آباد دهی است جزء دهستان بهنام سوخته بخش ورامین واقع در ۲۴ کیلومتری شمال خاوری ورامین و یک کیلومتری جنوب راه خراسان.

۲- ابراهیم آباد دهی است جزء دهستان بهنام غرب بخش ورامین واقع در

(۱)- در اطراف طهران دو «سلمان آباد» دیگر بمشخصات زیر وجود دارد که بنظر نقطه مورد بحث جهانگشا نیستند.

الف: سلمان آباد دهی است از دهستانهای فشافویه بخش شهر ری شهرستان طهران واقع در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی ری.

ب: سلمان آباد دهی است از دهستانهای بهنام غرب بخش ورامین شهرستان طهران، واقع در ۱۴ کیلومتری ورامین. - گرچه با توجه به جنگ «ابراهیم آباد» ظن این می‌رود که این «سلمان آباد» محل جنگ بوده و «ابراهیم آباد» نیز «ابراهیم آباد» شماره ۲ ماده بعد باشد.

جهانگشای نادر، متن، ص: ۴۹۵

۲۰ کیلومتری جنوب خاوری ورامین کنار راه فرعی حصار حسن بیک.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد یکم).

(۱۸۲)

## ص ۱۹، سطر ۲۰: بی‌نیل مراد روانه استرآباد شد:

در روضه‌الصفای ناصری بتفصیل از جنگ فتحعلی خان قاجار با افغانه در ابراهیم‌آباد و کشته شدن صد نفر افغانی و عدم امداد فتحعلی خان و عزیمت او در شب سخن رفته است. بجلد هشتم آن کتاب ذیل «ذکر محاربه خان جلادت بنیان ...» رجوع شود.

## [ص ۲۰]

## اشاره

(۱۸۳)

## ص ۲۰، سطر ۴: باتفاق خانک پاشا حاکم بیه:

در بعضی از نسخ جهانگشا کلمه «بیه» «بابان» آمده است. خانک پاشا نام حاکم سلیمانیه بزمان نادر است. در سلیمانیه طایفه بیه که کرد و بسیار سلحشورند زندگی می‌کنند. بزرگان این طایفه «بابان» نامیده میشوند. بصفحات ۵۹ و ۶۰ «رحله منشی بغدادی» و «روضه‌الصفاء» جلد دهم ذیل «در ذکر ورود احمد چلبی» و «کلمه قره‌چولان» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۸۴)

## ص ۲۰، سطر ۷: دیرآباد

[دی ر عا باد] (اسم خاص). در اغلب نسخ جهانگشای مورد ارجاع حقیر این کلمه چنین آمده ولی بنظر صحیح آن «دیزآباد» است «۱» بمختصات جغرافیایی زیر:

دهی است از دهستان شراء پایین بخش شهرستان اراک واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب باختری کمیجان و کنار جاده ملایر- خنداب این دهکده در ناحیتی کوهستانی قرار دارد و رودخانه «قره‌چای» از آن می‌گذرد، بروی این رودخانه آثاری از پل خرابه‌ای است که از ابنیه خدابنده است. در جنوب آن زیارتگاهی است باسامی ابو الحسن و امینه خاتون که می‌گویند پسر و دختر امام چهارمند.

(۱)- در فرهنگهای جغرافیایی دهی بنام دیرآباد در آن حوالی دیده نشد و آنها نیز از ذکر «روزآباد» و حتی «زورآباد»- که قول یکی از نسخ است- ساکتند. اما چنانکه ملاحظه می‌کنید «دیزآباد» در آن حدود وجود دارد و مختصاتش بما نحن فیه میخورد لذا با حفظ قول اغلب نسخ در متن دیزآباد شرح داده شد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۶

از «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد یکم و کتاب «اسامی قراء و قصبات اداره آمار».

(۱۸۵)

## ص ۲۰، سطر ۷: شهر جرد «۱»

[ش ه ر ج ر د] (اسم خاص). شهر جرد دهی است از دهستانهای مشک‌آباد بخش فرمین شهرستان اراک. این ده در ۴۵ کیلومتری

فرمهمین واقع و از مناطق سردسیری است.  
 (از فرهنگ جغرافیای ایران جلد دوم).  
 (۱۸۶)

### ص ۲۰، سطر ۱۶: شین

[ش ی ن] (اسم). عیب، زشتی.  
 (از منتهی الارب).  
 (۱۸۷)

### ص ۲۰، سطر ۱۷: رومیه مغلوب و مقهور شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند:

«سایکس» و «ملکم» ازین جنگ بحث میکنند و از حيله‌ای که اشرف بکار برد و ندایی که درداد- مبنی بر آنکه: «ما (افغانان و ترکان) سنی‌مذهب هستیم و سزاوار نیست بخاطر رافضیان بجان هم افسیم»- بتفصیل سخن می‌رانند و می‌گویند این کلام تأثیر بسزایی در لشکر ترک کرد و یکی از علل عقب نشینی و دست از جنگ کشیدن آنها شد.  
 بتاریخ ایران «سایکس» و «سرجان ملکم» رجوع شود.  
 (۱۸۸)

### ص ۲۰، سطر ۱۹: سنور

[س نو ر] (اسم). سرحد، مرز. (از اشتنگاس). «۲»

### [ص ۲۱]

### اشاره

(۱۸۹)

### ص ۲۱، سطر ۱۱: کرانی

[ک ر رانی] (اسم خاص). از قرار تقریر میرزا مهدی خان و «تاریخ سیاقی» «۳» «کرانی» باید نام طایفه‌ای باشد. شوریده شیرازی نیز در بیت زیر از خان این طایفه نام برده:  
 یک عبد الحسین خان سرهنگ بود دگر خان کرانی لنگ بود.  
 متأسفانه تا آنجا که استفسار شد وضع این طایفه بطور دقیق معلوم نشد البته

(۱)- این کلمه در نسخ متعدد «جهانگشا» بصور «شهر یزدجرد»، «شهر گرد»، «شهر جر» آمده است.

(۲)- Frontier

(۳)- در عالم آرای نادری «کراتی» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۷

«کران» نام مناطق چندی در ایران است «۱» ولی مستبعد می‌نماید که طایفه مزبور متعلق باین مناطق باشند «۲»

(۱۹۰)

### ص ۲۱، سطر ۱۲: خلیل آباد

[خ ل ل ع ا با د] (اسم خاص). نام ناحیتی است بحوالی الیگودرز که یورت تیره چهار لنگ بختیاری است. «۳» مخفی نماند که در حوالی الیگودرز دوده بنام خلیل آباد وجود دارد که هر دو، محل و مسکن تیره چهارلنگ‌اند و مشخصات آنها بدینقرار است:

۱- دهی است از دهستان بربرود بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب خاوری الیگودرز و ۵ کیلومتری جنوب راه چمن سلطان به آب باریک، مردم این ناحیه لر و آب و هوایش معتدل است.

۲- دهی است از دهستان جاپلق بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۲۸ کیلومتری شمال الیگودرز کنار راه مالرو «آش میسیان» به باباقله این ناحیه در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۶ رجوع شود.

(۱۹۱)

### ص ۲۱، سطر ۱۶: ربقه

[ر ب ق] (اسم). رسن که دارای عروه‌ها و گوشه

(۱)- اینک اسامی آنها: الف: ناحیتی در چهارمحال بختیاری بین «چوله‌چه» و «ده‌چشمه» (از تقریرات آقای پژمان بختیاری) ب: قریه‌ای از قراء سیرجان (بستان‌السیاحه) و رؤسای آنها را خان می‌گویند. شاید شعر در شوریده نظر باین گونه «خان» باشد. ت: «کران» و «کوشک» و «جوباره» و «دردشت» با چند مزرعه از اصل اصفهان. (نزهت القلوب) ث: «کران» و «ایراستان» ناحیتی است بگرمسیر فارس. (نزهت القلوب) ج: یاقوت در معجم البلدان از «کران» های دیگر نام می‌برد که بهیچوجه قابل انطباق با ما نحن فیه نیستند

(۲)- از مطالعه صدر و ذیل جملات «جهانگشا» با توجه به «خلیل آباد» برمی‌آید که کران باید نام طایفه‌ای در حدود بربرود و جاپلق باشد. «عالم‌آرای نادری» (چاپ عکسی روسیه ورق ۳۳) آنرا «کراتی» آورده است.

آنچه به نظر می‌رسد باید این نام گرائی باشد و گرائی ناحیه‌ایست نزدیک شوشتر (تاریخ خوزستان احمد کسروی صفحه ۱۰۶)

(۳)- در تاریخ بختیاری، سردار اسعد عشیره‌های منشعب از چهار لنگ و مقیم در خلیل آباد را بتفضیل آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۸

باشد و بربره و بزغاله بندند. ج: ارباق، رباق. (از منتهی الارب).

[ص ۲۲]

اشاره

(۱۹۲)

**ص ۲۲، سطر ۵: دهدشت**

[ده دشت] (اسم خاص). دهی است از دهستان بویر احمدی سردسیر، بخش کوه گیلویه شهرستان بهبهان. این ده در ۴۱ کیلومتری شمال خاوری بهبهان و ۳۲ کیلومتری شمال خاوری راه شوسه آرو به بهبهان قرار دارد. این ناحیه کوهستانی با آب و هوای معتدل است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ششم و «فارسنامه ناصری» رجوع شود.

(۱۹۳)

**ص ۲۲، سطر ۸: سید احمد نواده میرزا داود:**

در پاورقی صفحه ۷۵ «مجمع التواریخ» نسب سید احمد شاه چنین آمده است:

«السید احمد شاه ابن المیرزا ابو القاسم، که در سنه «۱۱۳۶» بدست افاغنه مقتول شده، ابن النواب المیرزا محمد داود، متولی روضه رضویه در خراسان که در سنه «۱۰۹۲» تولیت را دارا شد و در سنه «۱۱۲۱» فوت نمود، ابن المیرزا عبد الله خان ابن المیرزا شفیع، مستوفی کل موقوفات ایران در زمان صفویه، ابن المیرزا رحمه الله ابن المیرزا ابو الحسن ابن المیرزا قوام الدین محمد ابن امیر عبد القادر ابن الامیر قوام الدین محمد ابن الامیر نظام- الدین علی ابن الامیر قوام الدین محمد بن الامیر تاج الدین الحسین [یا «الحسن»] ابن السلطان الاکرم المیر سید مرتضی خان المرعشی، پادشاه طبرستان، ابن السلطان الاعظم المیر سید علیخان، پادشاه طبرستان، ابن السلطان الاجل السید کمال الدین، پادشاه طبرستان، ابن سید الملوک العلماء المیر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ موسس سلطنت مرعشیه در شمال ایران و نسب ایشان تا حضرت سید الساجدین مشهور آفاق است.»

(۱۹۴)

**ص ۲۲، سطر ۱۰: ابرقوه - یا - ابرقو**

[ا ب ر ق و] (اسم خاص). ابرقوه نام یکی از بخشهای شهرستان یزد است که بجنوب باختری آن ولایت قرار دارد، با مشخصات زیر:  
شمال: بخش خضرآباد؛ جنوب: بخش بوانات آباده؛ خاور: بخش نیریز؛ باختر: شهرستان آباده؛ ابرقوه ناحیتی است واقع در کویر که کوههای زیر

جهانگشای نادری، متن، ص: ۴۹۹

ارتفاعات آن می‌باشد:

۱- ابرکوه که گینه‌عالی نیز نامیده میشود.

۲- کوه گدارشور و کوه اعلی که در شمال باختری آن قرار دارد.

۳- کوه سیاه و کوه کلشک که در باختر آن است.

قصبه مرکزی آن بنام ابرقواست بطول ۵۳ درجه و ۱۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه شرقی و عرض ۳۱ درجه و ۸ دقیقه شمالی و بارتفاع آن ۴۵۴ متر از سطح دریا. این ناحیه از مناطق گرمسیری است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دهم).

(۱۹۵)

**ص ۲۲، سطر ۱۳: مرودشت «۱»**

[م ر و د ش ت] (اسم خاص). در جلگه‌ای که از شرق شیراز تا شمال آن ممتد است بلوک سردسیر مرودشت قرار دارد. طول آن در حدود هشت فرسخ و مشتمل بر سی و شش پارچه آبادی است. و از رودخانه‌ای که از جانب سیوند می‌آید مشروب میشود. این رودخانه پس از مشروب کردن مرودشت در نزدیکی پل خان برودخانه کامفیروز می‌ریزد و از بند امیر می‌گذرد. شهر استخر قدیم در اراضی مرودشت قرار داشته.

از «آثار عجم» محمد نصیر فرصت شیرازی ص ۱۳۲ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۷ و «فارسنامه ناصری». (۱۹۶)

**ص ۲۲، سطر ۱۳: بوانات**

[ب و ا ن ا ت] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای دوگانه شهرستان آباده است که در جنوب خاوری آن شهرستان، با حدود و مشخصات زیر قرار دارد:

شمال و خاور: شهرستان یزد؛ جنوب: بخش نیریز و شهرستان شیراز؛ باختر:

بخش مرکزی شهرستان آباده؛ هوای این بخش معتدل و در قسمتهای شمالی بالنسبه سرد است. آب مشروبی و زراعتی آن از چشمه‌سار می‌باشد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد هفتم)

(۱) - در حاشیه «آثار عجم» «مردشت» ضبط دیگر این نام آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۰

(۱۹۷)

**ص ۲۲، سطر ۱۹: نیریز**

[ن ی ر ی ز] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان فسا با حدود و مشخصات زیر:

شمال: بخشهای بوانات از آباده و زرقان از شیراز؛ خاور: شهرستان سیرجان؛ باختر: بخش اصطهبانات؛ جنوب: بخشهای داراب و اصطهبانات؛ قصبه مرکزی آن بنام نیریز است که در ۱۰۸ کیلومتری شمال خاوری فسا و ۲۸۸ کیلومتری خاور شیراز با مختصات جغرافیایی زیر قرار دارد:

طول شرقی: ۵۴ درجه و ۲۰ دقیقه. - عرض شمالی: ۲۹ درجه و ۱۲ دقیقه. - ارتفاع از سطح دریا ۱۵۸۷ متر.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۷ و «فارسنامه ناصری» رجوع شود.

(۱۹۸)



## ص ۲۲، سطر ۱۹: داراب

[داراب] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان فسا است که در جنوب خاوری این شهرستان واقع و حدود و مشخصات آن بدینقرار می‌باشد:

شمال: بخش نیریز؛ جنوب: بخش مرکزی لار؛ خاور: بخش حاجی آباد شهرستان بندرعباس؛ باختر: بخش اصطهبانات و بخش مرکزی فسا؛ قصبه مرکزی بخش داراب «داراب» نام دارد و در ۱۱۱ کیلومتری خاور فسا واقع است با مختصات جغرافیایی زیر: طول شرقی: ۵۴ درجه و ۳۳ دقیقه؛ عرض شمالی: ۲۸ درجه و ۴۷ دقیقه؛ ارتفاع از سطح دریا ۱۱۸۱ متر. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد هفتم و «فارسنامه ناصری» رجوع شود. (۱۹۹)

## ص ۲۲، سطر ۲۳: حسن آباد

[حسن آباد] (اسم خاص). فرهنگ جغرافیایی ایران (جلد هفتم) مشخصات این ده را چنین می‌آورد: دهی است از دهستان «فسارود» بخش داراب شهرستان فسا که در ۲۷ کیلومتری باختر داراب «۱» و شمال راه مالرو «فسارود» به بخش شش ده قرار دارد.

---

(۱) - فارسنامه ناصری آنرا در ۴ فرسخی داراب می‌آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۱

این ده در جلگه واقع است با آب و هوای مناطق گرمسیری.

---

(۲۰۰)

## ص ۲۲، سطر ۲۳:

مرعشی پس از ذکر این جنگ و رشادتهای سید احمد خان مدت محاصره را هشت نه ماه می‌آورد و قشون افغانی را با سه فرمانده باسامی زیر باقوائی در حدود ده دوازده هزار تن پیاده و سوار معرفی می‌کند.

۱- تمور خان (عازم از اصفهان).

۲- محمد خان بلوچ (عازم از شیراز).

۳- حاکم لار (عازم از لار).

بصفحات ۷۸ و ۷۹ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود.

[ص ۲۳]

اشاره

(۲۰۱) جهانگشای نادری متن ۵۰۱ ص ۲۳، سطر ۹: حویزه ..... ص: ۵۰۱

## ص ۲۳، سطر ۹: حویزه

[ح و ی ز] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان دشت میشان است. این بخش در جنوب سوسنگرد واقع و هوایش گرم است. ساکنین آنجا عرب و بزبان عربی صحبت می‌کنند. مرکز این بخش نیز بنام حویزه است که در ۴۰ کیلومتری جنوب خاوری سوسنگرد قرار دارد و از آب رودخانه کرخه مشروب میشود «۱».

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ششم رجوع شود.

(۲۰۲)

## ص ۲۳، سطر ۱۲: اسکودار

[اس ک د ار] (اسم خاص). شیروانی آنرا چنین می‌آورد «۲»

«بندریست معظم و شهریست مکرم. آن قطعه‌ای از اسلامبول است.

و چون دریا فاصله است میان او و اسلامبول و سمت اناتولی واقع است لاجرم آن شهر را از بلاد اناتولی نوشته‌اند. طرف شمال و مغرب آن گشاده است

(۱) - در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام با هاء هوز ضبط شده یعنی - هویزه - ولی یاقوت آنرا «حویزه» ذکر کرده است مصغر «حوزه». مستوفی حویزه را از اقلیم سوم ذکر کرده که طولش از جزایر خالدات «فذه» و عرض از خط استواء «ل» و او می‌گوید شاپور ذو الاکتاف آنرا ساخت و شهری وسط و گرم است و درو قوم صابیان بسیارند. (نزهت القلوب). شیروانی آنرا در دو منزلی دزفول می‌آورد. رجوع به «بستان السیاحه» شود.

(۲) - در بستان السیاحه «اسکدار» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۲

و در آن قبرستانی است که طول آن یک فرسخ و عرضش نیم فرسخ است و بر سر هر قبری سروی رسته و سر بفلک کشیده و بر روی هر قبر نرگس بسیار روئیده است.»

به «بستان السیاحه» چاپ دوم ص ۷۰ و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

(۲۰۳)

## ص ۲۳، سطر ۱۴: سلانیک

[س لا نی ک] (اسم خاص). این ناحیه که بنام «سالونیک» فعلا مصطلح است ناحیتی است بجنوب غربی ترکیه و در جانب غربی شبه جزیره کالسیدیک «۱» در راس خلیج سالونیک. جانب شرقی آن ارتفاعات کالامارا «۲» و جانب شمالی و غربی آن دشت رسوبی است که از رسوب دو رودخانه واردار «۳» و ویسترزا «۴» بوجود آمده است.

(۲۰۴)

## ص ۲۳، سطر ۱۵: قسطنطنیه

[ق س ط ن ی] (اسم خاص). قسطنطنیه که همان اسلامبول کنونی است سالها پایتخت خلفای آل عثمان بوده و در سال ۱۲۷۹ هجری یکی از شاهزادگان قاجار بنام سیف الدوله سلطان محمد بن فتحعلیشاه در سفر مکه خود از آن دیدن کرده و بسیار دقیق از وضع آبادانی آن بحث نموده است و کمتر شرحی باین منقحی از قسطنطنیه آن ایام بزبان فارسی است رجوع کنید به «سفرنامه مکه» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱. (۲۰۵)

### ص ۲۳، سطر ۱۶ حویزه یمن:

در نسخه «ح» و «ط» چنین آمده است ولی بی شک سهو و صحیحش «جزیره یمن» «۵» می باشد.

### [ص ۲۴]

#### اشاره

(۲۰۶)

### ص ۲۴، سطر ۶: شمیل

[ش می ل] (اسم خاص). شیروانی آنرا قصبه‌ای از توابع فارس ذکر کرده که از بندرعباس دو مرحله دور و مردمش شیعی

(۱)-Chalcidic

(۲)-Kalamara

(۳)-Vardar

(۴)-Vistriza

(۵)- مخفی نماند که «یمن» شبه جزیره است نه جزیره

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۳

مذهبنند. «بستان السیاحه» صفحه ۳۲۱- «فرهنگ جغرافیایی ایران» (جلد هشتم) از دو «شمیل» با مختصات زیر نام می برد که در حوالی بندرعباس واقعند:

۱- دهی است از بخش مرکزی شهرستان بندرعباس واقع در ۸۴ کیلومتری خاور بندرعباس بر سر راه مالرو احمدی به میناب. این ده در جلگه واقع و آب و هوایش گرمسیری است.

۲- دهی است از دهستان فارغان بخش سعادت آباد شهرستان بندرعباس، واقع در ۴۰ کیلومتری خاور حاجی آباد، بر سر راه مالرو حاجی آباد به فارغان.

(۲۰۷)

### ص ۲۴، سطر ۶: مینا

[می نا] (اسم). لنگرگاه کشتی. (از ناظم الاطباء).

(۲۰۸)

### ص ۲۴، سطر ۱۰: بازری

[بازری] (اسم خاص). نام دیگر «۱» ایل «باصری» است. ایل باصری یکی از پنج ایل خمسه فارس می‌باشد که تیره‌های آن بدین نامند:

«چارینیچه»، «شکاری»، «علی قنبری»، «علی میرزایی»، «ویسی»؛ ییلاق و قشلاق این ایل در نواحی فارس و جنوب ایرانست.

(از جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۸۸)

(۲۰۹)

### ص ۲۴، سطر ۱۸: دریوزه‌گرد

[دریوزه‌گرد] (نعت فاعلی مرکب مرخم).

صفت است مر کسی را که برای گدایی ازینسو بدانسو می‌رود «۲»

(۲۱۰)

### ص ۲۴، سطر ۱۹: تنکابن

[ت ن- یا- ن کاب ن] (اسم خاص). نسخ جهانگشا در نقل این اسم متشتند بعضی آنرا «تنکابن» (نسخ ثقه) و بعضی دیگر تکام «۳» (نسخ بیشتر) ضبط کرده‌اند. در «عالم آرای عباسی» از تنکابن بنام محلّی

(۱)- این نام در بعضی از نسخ «مازری» آمده است. - در تداول عامیانه نیز «بازری» است.

(۲)- این صفت گاهی بدون موصوف می‌آید درین حالت اسم است نه صفت.

(۳)- فرهنگ‌ها از ذکر «تکام» ساکنند. «رابینو» و فرهنگ جغرافیایی ایران از دهی بنام تکامجان با مشخصات زیر نام می‌برند که مستبعد است نقطه مورد بحث باشد: تکامجان دهی است جزء دهستان اشکور علیا بخش رودسر شهرستان لاهیجان. واقع در ۵۲ کیلومتری جنوب رودسر و ۲۶ کیلومتری جنوب خاوری سی‌پل.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۴

از محال گیلان یاد شده و در صفحه ۵۳۴ آن (چاپ دوم) یکی از حدود «رستمدار» ناحیه تنکابن گیلان آمده است. اعتماد السلطنه در جلد اول «مرآت البلدان» ذکری از اینکه تنکابن از نواحی گیلانست نمیکند. رابینو آنرا از نواحی مازندران می‌آورد. (بخش انگلیسی ص ۲۱) «۱» فرهنگ جغرافیایی ایران تنکابن را همان «شسوار» امروز معرفی می‌کند که از شمال به دریای خزر، و از جنوب به سلسله جبال البرز، و از خاور به دهستان قشلاق، و از باختر به بخش رودسر محدود است. (جلد دوم).

[ص ۲۵]

اشاره

(۲۱۱)

**ص ۲۵، سطر ۲: نفیر**

[ن فی ر] (اسم). قسمی از آلات موسیقی است که کوچکتر از کرنا و بوق برنجین و نای می‌باشد. فریاد (از ناظم الاطباء).

(۲۱۲)

**ص ۲۵، سطر ۴: دشتوند**

[د ش ت و ن د] «۲» (اسم خاص). این ناحیه در فرهنگ‌های جغرافیایی یافت نشد «۳» شاید «دشت زر» باشد که تا حدی بمحل مورد بحث می‌خورد و مشخصات آن بقرار زیر است:

دهی است از دهستان عمارلو بخش رودبار شهرستان رشت، واقع در جنوب خاوری رودبار و ۳۱ کیلومتری شمال خاوری پل لوشان. (فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم)

(۲۱۳)

**ص ۲۵، سطر ۴: دیلمان**

[د ی ل م ا ن] (اسم خاص). ناحیتی است به گیلان، و در تقسیمات کنونی کشور از اعمال شهرستان لاهیجان آمده بحدود زیر:

(۱) - مینورسکی آنرا بین گیلان و مازندران ذکر می‌کند. تعلیقه تذکره الملوک ص ۲۰۱.

(۲) - ضبط حدسی است و مأخذ صحیح ندارد.

(۳) - حتی آنچه احتمال تصحیف و تحریف نیز در کلمه داده میشد مورد توجه و تفحص واقع گشت و نقاط حدود «عمارلو» و «دیلمان» (البته تا آنجا که فرهنگ‌ها نشان می‌دادند) همگی رسیدگی شد و این نام بدست نیامد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۵

شمال: سیاهگل؛ جنوب و باختر: عمارلو؛ خاور: سام؛ - دیلمان منطقه‌ای کوهستانی است با شیب ملایم و محصور بارتفاعات منشعبه از کوه درفک که سرچشمه رودخانه چاکرود بدانجاست. مرکز دیلمان قصبه قدیمی دیلمان و قراء مهم آن عبارت از: اسپیلی - واقع در یک کیلومتری شمال دیلمان - و قریه آسیا بر - واقع در ۹ کیلومتری باختر دیلمان - می‌باشد. جمع قراء دیلمان فعلا ۱۳۴ آبادی بزرگ و کوچک بعلاوه صدها مرتع است. رعایای آن در زمستان برای تأمین معاش و استفاده از هوای گیلان بسیاهگل و نقاط دیگر لاهیجان می‌روند و در بهار دوباره مراجعت می‌کنند. «۱»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم)

(۲۱۴)

**ص ۲۵، سطر ۵: رانکو**

[ران کوه] (اسم خاص). نام منطقه‌ایست از گیلان به حدود زیر:

شمال: دریای خزر؛

جنوب: خط الراس اصلی سلسله جبال البرز، که حد طبیعی گیلان و قزوین است؛

خاور: شهرستان شهنشوار. (چابکسر آخرین ده رانکوه از طرف خاور می‌باشد)؛

باختر: بخش مرکزی لاهیجان (دیزین آخرین ده رانکوه از جانب باختر است)؛

بنابراین منطقه رانکوه همان بخش‌های رودسر و لنگرود است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دوم ص ۱۲۸ و «سفرنامه استرپاد و مازندران رایینو» و «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوك» ص ۲۰۱ رجوع شود.

(۱) - آنچه گذشت وضع کنونی دیلمان است و معلوم نیست که در قدیم نیز وضع آنجا چنین بوده.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۶

(۲۱۵)

### ص ۲۵، سطر ۱۳: خلخال

[خلخال] (اسم خاص). نام ناحیتی است بآذربایجان خاوری با مشخصات زیر:

حدود: شمال: شهرستان اردبیل؛ جنوب: شهرستان زنجان؛ شرق:

کوه‌های طالش؛ باختر: شهرستان سراب و میانه؛ - آب و هوا: در قسمت شرقی و دامنه کوه‌های طالش سردسیر، در شمال و جنوب و باختر معتدل و کنار رود «قزل‌اوزن» گرمسیر است.

ارتفاعات: رشته جبال طالش در قسمت خاوری و جبال برکش در باختر و قراول در جنوب این شهرستان قرار دارد.

قصبه مرکزی خلخال «هروآباد» و بخش‌های مهم آن: «شاهرود»، «کاغذ کنان» و «سنجید» است.

به «فرهنگ جغرافیای ایران» جلد چهارم و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۲۱۶)

### ص ۲۵، سطر ۱۵: شاهسون

[شاهسون] (اسم خاص). شیروانی این نام را چنین تعریف می‌کند:

«شاهسون مختصر عبارتی است بمعنی هر که شاه را دوست دارد بیاید. «۱» لهذا از هر فرقه آمده و طاغیان شاه را شکست دادند و پادشاه آن جماعت را شاهسون نام نهاد. اکنون (زمان شیروانی) در میان آنها طوایف مختلفی است. مسکن ایشان در ملک مغان و آذربایجان و عراق و فارس «۲» است و قلیلی در خراسان و کابل و کشمیر سکونت دارند و در غریب‌نوازی و مهمانداری و شجاعت بر امثال خود طریق سبقت سپارند.» «۳»

(۱) - اصطلاح ترکی آن: «شاهسون کلسون».

(۲) - در اطراف ساوه طایفه‌ای از شاهسونها، که بنام شاهسون اینالو هستند، زیست می‌کنند.

مینورسکی می‌گوید محل اولی آنها دقیقاً معلوم نیست. (تعلیق بر تذکره الملوک)

(۳) - شیروانی می‌گوید علت بوجود آمدن شاهسونها نمک بحرانی قزلباشها بود و بر اثر این کافر نعمتی شاه عباس اول شاهسونها را بوجود آورد. مینورسکی در تعلیق بر تذکره الملوک می‌گوید:

بزمان شاه طهماسب اول نیز شاهسونها بسیار بودند. برای اطلاع بیشتر بدائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه شاهسون - SHAH SEWAN (مقاله فاضلانه مینورسکی) مراجعه شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۷

از «بستان السیاحه» چاپ دوم اصفهان صفحه ۳۱۹ و بتاریخ «سرجان ملکم» و «عالم آرای عباسی» و «روضه الصفای ناصری» رجوع شود.

(۲۱۷)

### ص ۲۵، سطر ۲۲: آباء علوی

[ع ا ب ع - یا - ع ل وی ی] (ترکیب وصفی). افلاک، سیارات. (از ناظم الاطباء).

به «فرهنگ اصطلاحات فلسفی» رجوع شود.

(۲۱۸)

### ص ۲۵، سطر ۲۲: امهات سفلی

[ا م هات س - یا - س ف لی ی] (ترکیب وصفی).

کنایه از عناصر اربعه است.

[ص ۲۶]

### اشاره

(۲۱۹)

### ص ۲۶، سطر ۲: مباهات

[م با هاء] (مصدر باب مفاعله). تفاخر و خودستایی کردن.

(از منتهی الارب).

(۲۲۰)

### ص ۲۶، سطر ۴: سلم

[س ل ل م] (اسم). نردبان. ج: «سالیم»، «ساللم».

(از منتهی الارب).

(۲۲۱)

**ص ۲۶، سطر ۵: کان**

[کان] (اسم). معدن. (از ناظم الاطباء).

(۲۲۲)

**ص ۲۶، سطر ۶: صلب**

[ص ل ب] (اسم). پشت، کمر، موضعی از کمر که مخزن منی بآنجاست.

(از ناظم الاطباء).

(۲۲۳)

**ص ۲۶، سطر ۸: استظهار**

[ا س ت ظ ه ا ر] (مصدر باب استفعال). این کلمه در فارسی بمعنی «پشت گرمی» است.

(۲۲۴)

**ص ۲۶، سطر ۱۰: صمصام**

[ص م ص ا م] (اسم). تیغ برنده‌ای که دولا نشود.

(از ناظم الاطباء).

(۲۲۵)

**ص ۲۶، سطر ۱۱: خم کمند**

[خ م ک م ن د] (ترکیب اضافی). آن قسمت از کمند که بگردن پیچیده شود.

(از ناظم الاطباء)

(۲۲۶)

**ص ۲۶، سطر ۱۶: سمندر**

[س م ن د ر] (اسم). جانوریست ذوحیاتین شبیه بچلپاسه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۸

و وزغ که در ازای آن ۱۲ سانتیمتر است. گویند این حیوان بآتش می‌رود و در آن زندگی می‌کند.

(از ناظم الاطباء) و بکلمه «حربا» در «لغت‌نامه دهخدا» رجوع شود.

(۲۲۷)



## ص ۲۶، سطر ۱۸: بیهمال

[بی ه مال] (صفت). بی همتا، بی شریک، بی انباز، بی - قرین، بی مانند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۲۲۸)

## ص ۲۶، سطر ۲۰: قرقلو

[ق ر ق لو] (اسم خاص). نام تیره‌ای از ایل افشار است که در خراسان و حدود دره گز فعلی سکونت داشته‌اند.  
به «تعلیقہ مینورسکی بر تذکره الملوک» و «عالم آرای عباسی» و کتاب «شیر مرداتک» ص ۵۲ رجوع شود.  
(۲۲۹)

## ص ۲۶، سطر ۲۰: اویماق

[ای ما ق] (اسم جمع). تبار، قبیله. ج: اویماقات:  
کلید قفل جماع است زر ولی کوزرسراغش از چه بلد گیرم و کدام ایماق. «۱» (ملا فوقی یزدی بنقل آندراج).

## [ص ۲۷]

## اشاره

(۲۳۰)

## ص ۲۷، سطر ۱: کوبکان - یا - کوبکان «۲»

[کوپ - یا - ب کان] (اسم خاص). دهی است از دهستان میانکوه بخش چاپشلو شهرستان دره گز، واقع در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی چاپشلو، بر سر راه عمومی قوچان بدره گز. این دهکده در ناحیه کوهستانی قرار دارد و دارای آب و هوای سردسیری است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).  
(۲۳۱)

## ص ۲۷، سطر ۲: طوس

[طوس] (اسم خاص). آبادیست بشمال غربی مشهد و از دو شهر «طوس بالا» و «طوس پایین» بمختصات زیر تشکیل یافته:

- 
- (۱) - در آندراج «ایماق» ضبط شده است.  
(۲) - در بعضی از نسخ جهانگشا این ده «کوبکاب» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» «کپکان» ضبط نموده است. سایکس ازین محل دیدن کرده و عکس آن را در تاریخ ایران خود آورده است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۰۹  
شهر طوس بالا: این نقطه فعلا از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد می‌باشد که در ۳۰ کیلومتری شمال باختری مشهد

واقع است با مختصات جغرافیایی زیر:

عرض شمالی: ۳۶ درجه و ۳۰ دقیقه. طول شرقی: ۹۵ درجه و ۳۲ دقیقه.

شهر طوس پایین: دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۲۸ کیلومتری شمال باختری مشهد بجانب خاور کشف رود. طول جغرافیایی آن ۵۹ درجه و ۳۳ دقیقه شرقی و عرض آن ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه شمالی.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) و به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «نزهت القلوب» چاپ دبیر سیاقی صفحه ۱۸۵ و «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه- که بتفصیل این نقطه را شرح داده- رجوع شود.

(۲۳۲)

### ص ۲۷، سطر ۳: مرو

[م ر و] (اسم خاص). در فرهنگهای جغرافیایی اغلب این نام بصورت مرو شاهجهان «۱» می‌آید. بخصوصیات زیر:

در کنار مررود، که سرچشمه‌اش در جبال غور بشمال خاوری هرات است، شهر مرو قرار دارد. توضیح آنکه مررود پس از سرازیر شدن از جبال غور به مرو کوچک می‌رود و سپس از آنجا بشمال منحرف می‌شود و مرو شاهجهان را مشروب می‌کند و بعد بریگستان‌های غز فرو می‌رود.

ابن حوقل و مقدسی وضع شهر مرو را چنین توصیف کرده‌اند: مرکز شهر قلعتی «۲» نسبتاً بزرگ است که در مکان مرتفعی قرار دارد و گرداگرد آنرا شهر داخلی فرا گرفته. این شهر را چهار دروازه بخارج مرتبط می‌سازد و بیرون آن حومه پهناور مرو قرار دارد اسامی دروازه‌های مزبور عبارتند از:

(۱)- یاقوت شاه جهان را بمعنی «جان شاه» دانسته است ولی شاهجهان معرب «شاهگان» فارسی و بمعنی شاهانه و شاهوار است.

(۲)- در سفرنامه مرو (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۳۶۵) ازین قلعه سخن رفته و بنظر تا سال ۱۲۷۷ هجری قمری آن قلعه وجود داشته است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۰

۱- دروازه شهر (باب المدینه) که در جنوب باختری مرو و بر سر راه سرخس قرار دارد.

۲- دروازه سنجان که بر سر راه حومه بنی ماهان و نهر اسعدی و در جنوب خاوری آن واقع است.

۳- دروازه در مسکان که در شمال خاوری واقع و از آنجا بماوراء النهر می‌روند.

۴- دروازه بالین که در شمال باختری مرو است. نهر رزق از باب المدینه داخل شهر می‌گردد و بچندین حوض می‌ریزد. در باختر این نهر ماجان است که حومه پهناور ماجان را مشروب می‌سازد. در مرو دو مسجد است.

مسجد کهنه و مسجد نو- مسجد نو دارای میدانی است که هم محل فرمانفرمای مرو است و هم زندان شهر بدانجاست. در باختر نهر ماجان نهر هرمزفره جریان دارد که تا انتهای حومه مرو را مشروب می‌کند. در اطراف آن خانه و محلاتی می‌باشد که بدستور حسین از امرای طاهریان ساخته‌اند. «۱»

به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «بستان السیاحه» و «حدود العالم» و «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» و «سفرنامه مرو» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۳۶۵ رجوع شود.

(۲۳۳)

## ص ۲۷، سطر ۳: توطن

[ت و ط ن] (مصدر باب تفعّل). جای گرفتن. (از ناظم الاطباء). وطن اختیار کردن، مسکن گزیدن.

(۱) - صاحب حدود العالم مرو را شهر بزرگ می‌داند و نشست میر خراسانرا قبل از بخارا در مرو ذکر می‌کند. او از قلعه مرو که قهندز است یاد و بنای آنرا بطهمورث نسبت می‌دهد. حمد الله مستوفی مرو را از اقلیم چهارم و طولش را از جزایر خالادات «صوز» و عرضش را از استواء «لزم» ذکر می‌کند. او بنای کهن دز (قهندز) مرو را بطهمورس نسبت می‌دهد و ساختمان شهر آنرا به اسکندر رومی منتسب می‌کند. مسجد جامع مرو را از بناهای ابو مسلم خراسانی می‌داند و حاکم نشین کردن مرو را بدستور مأمون می‌آورد - البته با چندین مرتبه تغییر یافتن - او انگور و خربزه عالی آنجا را می‌ستاید. از قرار قول مستوفی مرو بزمان او خراب بوده است. رجوع به «نزهت القلوب» (مقاله سوم صفحه ۱۵۶ چاپ لیدن) شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۱

(۲۳۴)

## ص ۲۷، سطر ۳: بیلامیشی کردن

[ی ی لا می شی ک ر د ن] (مصدر مرکب) بجای سرد و خوش‌هوایی برای توقف در مدت تابستان رفتن.

(از ناظم الاطباء)

(۲۳۵)

## ص ۲۷، سطر ۸: تاجیک

[تاجی ک] (اسم خاص). مردم غیر عرب و ترک و مردم پارسی و مردم عربی که در مملکت پارسیان زائیده شده و بزرگ گشته و برآمده باشند. - غلام آزادی که مشغول کشاورزی و زراعت باشد. (۱)

(از ناظم الاطباء).

(۲۳۶)

## ص ۲۷، سطر ۹: در مبادی حال آثار دولت و فر ...:

تاریخ‌نویسان از ذکر روزهای نخستین نادر ساکتند. گرچه در «عالم‌آرای نادری» و در کتب بعضی از سیاحان «۲» و رمانهایی که برای نادر نوشته شده داستانش و حکایاتی باین روزها نسبت داده میشود ولی همه آنها افسانه و ساخته تخیل‌اند.

از گفتار میرزا مهدی خان (صفحه ۲۶) و از معرفی که نادر از اجداد خود به نصر الله میرزا - در شب زفاف این شاهزاده با دختر پادشاه هند - کرده برمی‌آید که او مرد خودساخته و عصامی بوده و در ترقی‌تاش هیچگونه خون و استخوانی موثر نیفتاده است.

[ص ۲۸]

## اشاره

(۲۳۷)

## ص ۲۸، سطر ۳: اکسون

[۱- یا- اک سو ن] (اسم). جامه سیاه قیمتی که بزرگان جهت تفاخر پوشند. نوعی از دیبای سیاه (از انجمن آرای ناصری).

(۲۳۸)

## ص ۲۸، سطر ۳: قوام

[ق وام] (اسم). مایه زیست، آنچه که وجود چیزی بسته بدان باشد، اصل چیزی. (از منتهی الارب).

(۲۳۹)

## ص ۲۸، سطر ۷: ریعان

[ر ی عان] (اسم). اول هر چیز و بهتر آن. (از ناظم الاطباء).

(۱)- برای اطلاع دقیق از زبان و وضع قومی تاجیک بمقاله تاجیک (TadJik) دائرة المعارف اسلامی و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود. در اینجا بیشتر جنبه لغوی آن در نظر گرفته شده است.

(۲)- رجوع به کتاب Otter و کتاب Hanway شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۲

منه: ریعان عیش: بهترین ایام زندگی.

(۲۴۰)

## ص ۲۸، سطر ۱۰: تشریف

[ت ش ر ی ف] (مصدر باب تفعیل، اسم).

خلعت، پایزه، پوششی که امراء و پادشاهان برای بزرگ گردانیدن کسی بوی دهند. (از ناظم الاطباء).

(۲۴۱)

## ص ۲۸، سطر ۱۲: هنگامه

[ه ن گام] (اسم). فساد، آشوب، آشفتگی، غوغا، شور.

(از ناظم الاطباء).

(۲۴۲)

### ص ۲۸، سطر ۱۴: عنا

[ع نا] (اسم). زحمت، رنج، مشقت.

(از منتهی الارب).

(۲۴۳)

### ص ۲۸، سطر ۱۴: مواصلت

[م و ا ص ل ت] (مصدر باب مفاعله). پیوستگی و اتصال (از ناظم الاطباء). زناشویی کردن، ازدواج کردن.

(۲۴۴)

### ص ۲۸، سطر ۱۵: سرادق

[س ر ا د ق] (اسم). سراپرده «۱» و خیمه‌ای از پنبه.

(از منتهی الارب).

(۲۴۵)

### ص ۲۸، سطر ۱۵: مخدره

[م خ د ر] (اسم مفعول باب تفعیل). پرده‌نشین، کنایه از زن با حجب و پاکدامن و با شرم و حیا.

(۲۴۶)

### ص ۲۸، سطر ۱۸: تراب

[ت ر ا ب] (اسم). خاک. ج: «اتربه»، «تربان»

(از منتهی الارب).

(۲۴۷)

### ص ۲۸، سطر ۱۹: درج

[د ر ج] (اسم). طبله‌ای که زنان پیرایه و جواهر در وی نهند.

(از ناظم الاطباء)

[ص ۲۹]

اشاره

(۲۴۸)

**ص ۲۹، سطر ۸: شیرازه**

[شی راز] (اسم). آنچه در جزوبندی کتاب و در کنار آن جزو دوزند. کنایه از اساس و اصل هر چیز است، امری که مایه

---

(۱) - بعضی‌ها آنرا معرب «سراپرده» می‌دانند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۳

قوام چیزهاست

(از ناظم الاطباء).

---

(۲۴۹)

**ص ۲۹، سطر ۱۳: طنبور**

[طن بور] (اسم). نوعی از بربط که دارای گردن درازی می‌باشد و گویند که این لفظ ماخوذ از کلمه «دنبه‌بره» فارسی است بواسطه شباهتی که بآن دارد.

(از ناظم الاطباء).

(۲۵۰)

**ص ۲۹، سطر ۲۲: مینا**

[می نا] (اسم). آبگینه سپید و الوان، آبگینه و شیشه شراب و ساغر و پیاله. (از برهان قاطع).

**[ص ۳۰]**

**اشاره**

(۲۵۱)

**ص ۳۰، سطر ۲: تطاول**

[ت ط و ل] (مصدر باب تفاعل). گستاخی، ستیزگی درشتی، جور و تعدی و اخذ ناحق. (از اقرب الموارد).

(۲۵۲)

**ص ۳۰، سطر ۶: دره‌جز**

[در رج ز] (اسم خاص). «۱» دره‌جز نام یکی از شهرستان‌های خراسان است با حدود و مشخصات زیر: شمال: مرز ایران و شوروی؛ خاور: بخش سرخس از شهرستان مشهد؛ جنوب باختری: شهرستان قوچان؛ آب و هوای این ناحیه آن قسمت که داخل کوه هزار مسجد است سردسیر و آن قسمت که در جلگه قرار دارد نسبتاً گرم است. ارتفاعات: دو رشته ارتفاع در طرف خاور امتداد دارد و در هر محلی باسامی خاص نامیده میشود. -قله اصلی این ارتفاعات هزار مسجد است و از شعب مشهور آن زرین کوه و گردنه معروف الله اکبر می‌باشد. راه قوچان و دره‌جز ازین گردنه می‌گذرد که در قسمت جنوبی ۴۴ پیچ دارد. رودخانه: این ناحیه را دو رودخانه است: ۱- زنگالو که از کوه‌های هزار مسجد سرچشمه می‌گیرد و از شمال باختری بجنوب خاوری

(۱)- در فرهنگ جغرافیایی ایران این ناحیه «دره‌گز» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۴

جریان دارد. ۲- درونگر که از کوه‌های امامقلی و شمخال جاری میشود و قسمتهای درونگر را مشروب می‌نماید. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «کتاب شیرمرداتک» رجوع شود.

(۲۵۳)

### ص ۳۰، سطر ۷: دستجرد

[د س ت ج ر د] (اسم خاص). فرهنگ جغرافیایی ایران آنرا دهی از دهستان چناران بخش حومه شهرستان مشهد معرفی می‌کند که در ۵۸ کیلومتری شمال باختری مشهد و کنار راه مشهد به قوچان قرار دارد. این ده در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل است. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «اسامی دهات و قراء اداره آمار» و پاورقی صفحه ۳۸ کتاب «شیرمرداتک» ذیل کلمه «دستگرد» رجوع شود.

(۲۵۴)

### ص ۳۰، سطر ۷: حصن

[ح ص ن] (اسم). بنا و جای استوار که درون آن رسیدن نتوانند. (از منتهی الارب)

(۲۵۵)

### ص ۳۰، سطر ۷: حصین

[ح ص ن] (صفت مشبیه). محکم، استوار. (از منتهی الارب)

(۲۵۶)

## ص ۳۰، سطر ۸: اشهب

[اش ه ب] این کلمه اگر «اسم» باشد بمعنی «شیر»، «اسد» است.  
و اگر «صفت مشبیه» باشد چیز است که سیاه و سپید بر آن غالب است.  
(از منتهی الارب)  
(۲۵۷)

## ص ۳۰، سطر ۱۰: صولت

[ص و ل ت] (مصدر). یکدفعه حمله کردن.  
در تداول فارسی زبانان کنایه از خشم و قهر و زور و درشتی است.  
(۲۵۸)

## ص ۳۰، سطر ۱۵: انتساب

[ان ت س اب] (مصدر باب افتعال). پیوستگی و قرابت و نسبت کسی جستن.  
(از ناظم الاطباء)  
(۲۵۹)

## ص ۳۰، سطر ۱۹: ساعد

[ساع د] (اسم). بازوی انسان.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۵  
(از آندراج).

## [ص ۳۱]

## اشاره

---

(۲۶۰)

## ص ۳۱، سطر ۴: جلایر

[ج لای ر] (اسم خاص). نام ایل ترکی است «۱» که یورتشان در مرزهای شرقی خراسان و ارتفاعات غربی نسا بوده و گروهی نیز از آنها به شیرغان افغانستان رفته در آنجا یورت اختیار کرده‌اند.  
به «تعلیقہ مینورسکی بر تذکرۃ الملوک» رجوع شود.  
(۲۶۱)



**ص ۳۱، سطر ۸: اعوان**

[اع و ان] (جمع). مددکاران، یاران، نصرت کنندگان.  
(از ناظم الاطباء).  
(۲۶۲)

**ص ۳۱، سطر ۸: قباب**

[ق باب] (جمع). مفرد این کلمه قبه است و قبه بنای گرد برآورده و گنبد مییابد.  
(از ناظم الاطباء).  
(۲۶۳)

**ص ۳۱، سطر ۱۲: بدر**

[ب د ر] (اسم). ماه شب چهارده، کاک.  
(از ناظم الاطباء).  
(۲۶۴)

**ص ۳۱، سطر ۱۴: نیر**

[ن ی ی ر] (صفت، اسم). روشنی دهنده، روشن کننده - خورشید.  
(از ناظم الاطباء).

**[ص ۳۲]****اشاره**

(۲۶۵)

**ص ۳۲، سطر ۸: جرید بازی کردن**

[ج ر ی د بازی ک ر د ن] (مصدر مرکب).  
در تاریخ بختیاری سردار اسعد چنین آمده:  
«جرید» عبارت از چوب کوچکی است که در تاخت اسب با قوت تمام بر زمین می‌زنند و چون بلند میشود آنرا سواره در هوا می‌گیرد این عمل «جرید بازی کردن» است. «۲»  
(۲۶۶)

**ص ۳۲، سطر ۱۱: گاوسلوک**

[گا و س لو ک] (اسم خاص). دهی باین نام در نواحی مشهد وجود ندارد. «فرهنگ جغرافیایی ایران» (جلد نهم) از دهی بنام

(۱) - رشید الدین فضل الله این ایل را از اولاد طوغان و از اویماقات ایغور می‌داند ولی کسروی آنرا از طوایف افشار ذکر می‌کند. (از کتاب شیرمرد اتک ص ۲۱۱).

(۲) - ناظم الاطباء این مصدر را بمعنی «جنگ‌بازی کردن» و «جنگ کردن آموختن» آورده است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۶

«گودسلوک» بمشخصات زیر اسم می‌برد که بنظر همان نقطه مورد بحث است: دهی از دهستان تبادکان بخش حومه وارداک شهرستان مشهد، واقع در یک کیلومتری خاور مشهد.

(۲۶۷)

### ص ۳۲، سطر ۱۸: اماله

[ا مال] (مصدر باب افعال). برگردانیدن، خم دادن. (از منتهی الارب).

(۲۶۸)

### ص ۳۲، سطر ۲۲: یامخانه «۲»

[یام خان] (اسم خاص). نام قریه بسیار کوچکی بوده در قرب مشهد و بشمال آن که فعلا وجود ندارد. از حاشیه «نسخه خطی ط»

[ص ۳۳]

### اشاره

(۲۶۹)

### ص ۳۳، سطر ۱۰: جمشگزک - یا - جمشگزک «۳»

[ج - یا - چ م ش گ ز ک] (اسم خاص).

نام یکی از ایلات قدیمی ایرانست. این ایل بعقیده درسم «۴» از شیعیان کرد است که هزار نفر از آنها بخدمت حکومت صفوی درآمدند و شاهان صفوی نیز عده‌ای از آنها را از «خوار» و «ورامین» کوچانیده بخراسان بردند. «۵» به «عالم آرای عباسی» و «تعلیقہ مینورسکی بر تذکره الملوک» و

(۱) - ظاهرا مؤلفین فرهنگ جغرافیایی ایران در ضبط این کلمه اشتباه کرده‌اند زیرا در تداول مردم مشهد این نام «گوسلوک» است نه «گودسلوک» و «گوسلوک» نیز تلفظ عامیانه «گوسلوک» می‌باشد.

(۲) - یام اسبی را گویند که در هر منزلی بگذارند تا قاصدی که بسرعت رود بر آن سوار شود تا منزل دیگر. (برهان قاطع). در

حاشیه مطلع الشمس یام لغت مغولی بمعنی چاپار و چاپارخانه آمده است. غالباً مراکز پستی در بین راهها همراه با آبادیهای کوچکی بوده که از کارکنان اداره پست تشکیل میشده است. این آبادیها پس از ترک شدن آن مسیر پستی از بین میرفته‌اند. در فرهنگ جغرافیایی ایران از دو دهکده بنام «یام» نام برده شده که هیچیک بما نحن فیه نمی خورد.

(۳) - مینورسکی نام دیگر این ایل را و «چمشگزکلو» و «مجمع التواریخ» و بعضی از نسخ جهانگشا «چمشگزک» آورده‌اند. در متن بعلت استعمال هر دو نام، «چمشگزک» و «چمشگزک» - هر دو - آورده شد.

#### (۴) - Dersim

(۵) - اعتماد السلطنه در مطلع الشمس می آورد: چمشگزک ایلی از اکراد آخال نشین بوده که پس از ضعف حکومت مرکزی از یورت خود فرار و به یورت گرایلی که قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان باشد حمله بردند و بجای آنها در این نواحی سکونت کردند تیره‌های: زعفرانلو، شادلو، کافرانلو، عمارلو، قراچورلو از این ایل است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۷

کتاب «شیرمرداتک» پاورقی صفحه ۸۸ رجوع شود.

(۲۷۰)

#### ص ۳۳، سطر ۱۵: استشمام

[ا س ت ش م م] (مصدر باب استفعال). بوئیدن.

(از منتهی الارب).

(۲۷۱)

#### ص ۳۳، سطر ۱۶: مهنه - یا - مینه

[م ه ن - یا - می ه ن] (اسم خاص). لسترنج «مهنه» را نام قصبه اییورد ذکر می کند و مستوفی از مقام شیخ ابو سعید ابو الخیر بدانجا نام می برد و آنرا از توابع خاوران می آورد. «۱»

به «سرزمینهای خلافت شرقی» صفحه ۴۲۰ و «نزهت القلوب» چاپ دبیر سیاقی ص ۱۹۴ رجوع شود.

(۲۷۲)

#### ص ۳۳، سطر ۱۶: چهجه

[چ ه چ ه] (اسم خاص). نام رودخانه و دهکده ایست در سرحد شرقی خراسان بمرز ایران و ترکمنستان روس و نزدیک به قریه امیرآباد. این دهکده مرکز دهستان پساکوه کلات است که در ۸۵ کیلومتری جنوب خاوری کلات قرار دارد. - طبق قرارداد بین ایران و روس «۲» آب رود چهجه بدو قسمت میشود یک قسمت از آن بایران می آید و قسمت دیگر بروسیه می رود. «۳»

(۲۷۳)

#### ص ۳۳، سطر ۲۳: استیناف

[ا س ت ی ن ا ف] (مصدر باب استفعال). از نو آغاز کلام کردن، از نو شروع کردن، از سر گرفتن. (از ناظم الاطباء).

(۱) - در پاورقی صفحه ۲۱۰ کتاب شیرمرداتک «مهنه» چنین آمده است: ناحیتی است در یک کیلومتری مرز فعلی ایران و شوروی و در ۳۸ کیلومتری شمال شهر دره گز که طبق قرارداد آخال از ایران جدا شده و جزء خاک ترکمنستان روس قرار گرفته است. بماده پنج قرارداد ایران و روس راجع بتقسیم آب سرحدی مراجعه شود.

(۲) - ماده ۴ قرارداد: تمام آب رود چهچهه با آبهای کلیه شعب آن بدو قسمت منقسم می‌گردد که یک قسمت آن برای استفاده ایران خواهد بود و قسمت دیگر آن بر خاک روسیه جاری خواهد گردید مأمورین فنی طرفین معاهدتین مقدار آب رود چهچهه را در خط سرحدی و در کلیه نه‌هایی که از رودخانه چهچهه در خاک ایران از خط سرحدی تا محل تلاقی آب گرم با آب خوز (نزدیک قریه امیرآباد) جدا میشود معین خواهند کرد کلیه مقدار آبی که در نتیجه تعیین مذکور حاصل میشود مقدار آبی است که باید بدو قسمت متساوی منقسم گردد.

(۳) - در خراسان چند چهچهه دیگر وجود دارد که بما نحن فیه نمی‌خورد. رجوع به «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «مطلع الشمس» شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۸

### ص ۳۴

#### اشاره

(۲۷۴)

#### ص ۳۴، سطر ۳: عورات

[ع و رات] (جمع عورة). هرچه از دیدن و نمودن آن شرم آید «عورة» است. - کنایه از اهل بیت و پردگیان مردم است. (از ناظم الاطباء).

(۲۷۵)

#### ص ۳۴، سطر ۳: برغمال کردن

[ی رغ مال ک رد ن] (مصدر مرکب).

کفالت و ضمانت کردن. (از ناظم الاطباء).

(۲۷۶)

#### ص ۳۴، سطر ۵: زیرانلو

[زی ران لو] (اسم خاص). این نقطه در فرهنگ‌های جغرافیایی یافت نشد. ظاهراً «زیدانلو» است و «زیدانلو» نام دو نقطه بحدود درونگر بخش نوخندان شهرستان دره گز است بمشخصات زیر:

۱- زیدانلو بالا: ناحیتی است در ۹ کیلومتری شمال باختری نوخندان بر سر راه مالرو عمومی محمد تقی بیگ.

۲- زیدانلو پایین: ناحیتی است در ۸ کیلومتری شمال باختری نوخندان بر سر راه مالرو عمومی محمد تقی بیک. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) (۲۷۷)

### ص ۳۴، سطر ۵: خوبشان

[خ بو شان] (اسم خاص). خوبشان نام دیگر قوچان است «۱» بمختصات زیر:

شمال: مرز ایران و شوروی؛ خاور: شهرستان دره گز؛ باختر:

شهرستان بجنورد؛ جنوب: شهرستان مشهد؛ هوای این ناحیه در تابستان معتدل و در زمستان بسیار سرد است.

کوههای قوچان: شمال کوه هزار مسجد و جنوب کپی کپکان است که تا شمال تبادکان امتداد دارد و در نقاط مختلف به اسامی: کورداغ، قره تپه، داش بلاغ و بیوک داغ موسوم است.

(۱)- اعتماد السلطنه در شرح سفر ۱۳۰۰ قمری ناصر الدین شاه بخراسان می گوید قوچان نام مغولی خوبشان و از نواحی کردنشین خراسانست. یاقوت آنرا شهرکی در نیشابور قدیم می آورد که مرکزش «استواء» است. حمد الله مستوفی آنرا شهر وسطی از اقلیم چهارم ذکر می کند که قصبه آن «استواء» و بعهد هلاکوخان و ارغون خان تجدید بنا شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۱۹

رودخانه: رودخانه اترک از خاور قوچان بطرف باختر جریان دارد.

اهالی: در آنجا ایلات زعفرانلو، پیچرانلو، میلانلو مقیمند.

مرکز قوچان بنام قوچان است و در دوازده کیلومتری جنوب خاوری شهر قدیم «۱» قرار دارد. دهستانهای حومه قوچان: دغانی، خسرق، کهنه فرود، شهر کهنه و فاروج است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «جغرافیای سیاسی کیهان» و «سفرنامه هزار و دویست و هشتاد و سه هجری ناصر الدین شاه بخراسان» رجوع شود.

### [ص ۳۵]

### اشاره

(۲۷۸)

### ص ۳۵، سطر ۷: عشرت آباد

[ع ش ر ت ع ا با د] (اسم خاص). در خراسان سه دهکده بنام عشرت آباد «۲» وجود دارد که بنظر حقیر هیچیک بنقطه مورد بحث نمی خورد. ظاهرا این نقطه عزت آباد «۳» است بمختصات زیر:

دهی است از دهستان بیزکی حومه شهرستان مشهد، واقع در ۴۹ کیلومتری شمال غربی آن شهرستان.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۲۷۹)

## ص ۳۵، سطر ۱۲: ایبورد

[ا بی و ر د] (اسم خاص). در حاشیه بیابان مرو و بخاور نسا در آنسوی کوه، ایبورد واقع بوده که گاهی آنرا باورد می‌گفته‌اند مقدسی ازین ناحیه دیدن کرده و آنرا از نسا بهتر یافته است و بقول او بازار ایبورد پررونقتر از بازار نسا و خاکش حاصلخیزتر از آنجاست.

(۱) - بسالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۱ قمری قوچان بر اثر زلزله‌ای بهم فرو ریخت و سپس تجدید بنا شد. چون این تجدید بنا بعهد ناصر الدین شاه اتفاق افتاد نام دیگر آن قوچان ناصری شد. رجوع به «مطلع الشمس» شود.

(۲) - سه عشرت آباد مزبور: یکی از دهستان‌های کاشمر، دیگری از دهستان‌های نیشابور، و سدیگر از دهستان‌های تربت‌حیدریه است.

(۳) - البته در خراسان عزت آباد دیگری بمختصات زیر وجود دارد که آنهم با ما نحن فیه تطبیق نمیکند:

عزت آباد دهی است از دهستان تکاب بخش نوخندان شهرستان دره گز واقع در ۱۸ کیلومتری جنوب خاوری نوخندان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۰

حمد الله مستوفی «۱» از فراوانی میوه ایبورد سخن می‌راند و «رباط کوفن» را، که در شش فرسخی آن واقع است، وصف می‌کند و می‌گوید این رباط را عبد الله بن طاهر در قرن سوم بنا کرد و چهار دروازه دارد و در آن مسجد جامعی است. نام قدیم ایبورد «خابران» یا «خاوران» بوده و مرکزش «مهنه» یا «میهنه» نام داشته است. اعتماد السلطنه ایبورد را از مستحدثات «اورد بن گودرز» می‌آورد و فتح آنرا بدست قوای اسلامی در ۳۱ هجری ذکر می‌کند و می‌گوید بنقل بعضی آنرا احنف بن قیس تمیمی گشود. بعقیده اعتماد السلطنه یکی از سرچشمه‌های اترک در نزدیکی ایبورد است «۲» به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «نزعت القلوب» و «مرات البلدان» جلد اول ص ۱۰ رجوع شود.

(۲۸۰)

## ص ۳۵، سطر ۱۴: ینگ قلعه

[ی ن گ ق ل ع] (اسم خاص). در اطراف قوچان و دره گز سه ینگ قلعه وجود دارد. گرچه از قول میرزا مهدیخان برمی‌آید که در زمان خود نادر «اساس قلعه برکنده» شد ولی با توجه باطراف و تطبیق ایبورد به دره گز ینگ قلعه مورد بحث، ده با مشخصات زیر است:

دهی است از دهستان قره‌باشلو بخش چاپشلو شهرستان دره گز، واقع در سه کیلومتری شمال خاوری چاپشلو و ۷ کیلومتری باختر شوسه عمومی قوچان به دره گز.

(۲۸۱)

## ص ۳۵، سطر ۱۷: ایرلو

[ای ر لو] (اسم خاص). نام طایفه‌ای ترک‌زبان، از تیره افشار، است بخراسان. - جمعی از آنها در خمسه عراق زیست می‌کرده‌اند.

به «گلشن مراد» و «مرآت البلدان» رجوع شود.

(۱) - مستوفی ابیورد را از اقلیم چهارم با مختصات جغرافیایی زیر می‌آورد: طول از جزایر خالدات «هجم» و عرض از استواء «لزکه».

(۲) - در کتاب «شیرمردانک» ابیورد در حدود دره گز کنونی ذکر شده است. پیاورقی ص ۱۲ آن کتاب رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۱

(۲۸۲)

**ص ۳۵، سطر ۲۰: برد**

[ب ر د] (اسم). سردی، سرما.

(از منتهی الارب).

**[ص ۳۶]**

**اشاره**

(۲۸۳)

**ص ۳۶، سطر ۱: حواله**

[ح و ا ل] (اسم). چوب‌بسته‌های بزرگی بوده است که قوای مهاجم برای تسلط بقلعه دشمن درست می‌کردند و از آنجا آتش و

سنگ بر قلعه دشمن فرو میریختند. (از عالم‌آرای نادری نسخه چاپ عکسی روسیه).

(۲۸۴)

**ص ۳۶، سطر ۳: تشبث**

[ت ش ب ب ث] (مصدر باب تفاعل). درآویختن، چنگ‌زدن.

(از منتهی الارب).

(۲۸۵)

**ص ۳۶، سطر ۳: حبل‌المتین**

[ح ب ل ل م تی ن] (ترکیب وصفی، اسم).

طناب محکم، کنایه از عهد استوار است.

(از ناظم‌الاطباء).

(۲۸۶)

**ص ۳۶، سطر ۶: باغواده «۱»**

[باغ و ا د] (اسم خاص). نام ناحیتی بوده بحدود نسا و ایبورد. فرهنگ جغرافیایی ایران از ذکر این نقطه ساکت است «۲» به «عالم آرای عباسی» «۳» و پاورقی صفحه ۱۳ کتاب «شیرمرداتک» رجوع شود.  
(۲۸۷)

### ص ۳۶، سطر ۶: کوندوزلو

[کوند و ز لو] (اسم خاص). نام فرقه‌ای از افشاریه است که بحدود دره گز کنونی یورت داشته‌اند.  
به «مرآت البلدان» جلد اول رجوع شود.

(۱) - عالم آراء عباسی آن را «باغباد» ضبط کرده در نسخ متعدد جهانگشا «باغواده» و «باغباده» و «باغباد» هر سه آمده است از آنجا که حدس استعمال هر سه نام بوسیله میرزا مهدی خان میرفت لذا در متن هر سه نام آورده شد. در صفحه ۳۵ ترجمه فارسی نادر شاه تألیف لکه‌هارت این کلمه باشتباه «بغداد» ضبط شده است.  
(۲) - چون حدود دره گز تا حدی با ایبورد تطبیق میکند بایستی «باغباده» در حدود دره گز کنونی باشد.  
(۳) - عالم آرای عباسی باغباد را یورت ترکمانان صاین خانی ذکر می‌کند در صورتیکه میرزا مهدی خان آنرا یورت ایل کوندوزلو می‌آورد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۲

(۲۸۸)

### ص ۳۶، سطر ۹: مضیق

[م ضی ق] (اسم مکان اجوف یائی) «۱» مکان تنگ، جای تنگ. ج: مضایق.  
(از اقرب الموارد).  
(۲۸۹)

### ص ۳۶، سطر ۱۰: خارا شکن

[خا ر اش ک ن] (اسم فاعل مرکب مرخم).  
شکننده سنگ خارا، مجازا صفت کسانی است که بکارهای سخت می‌پردازند. «۲»  
(۲۹۰)

### ص ۳۶، سطر ۱۱: نقب

[ن ق ب] (اسم). راهی است که در زیر زمین، از جایی بجای دیگر، می‌سازند.  
(از ناظم الاطباء) «۳»  
(۲۹۱)



## ص ۳۶، سطر ۱۶: تفته

[ت ف ت - یا - ت] (اسم مفعول). بسیار گرم شده، تافته، گداخته. - مجازاً برآزرده و کوفته و مکدر اطلاق میشود. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۳۷]

## اشاره

(۲۹۲)

## ص ۳۷، سطر ۱: برج آبی

[ب ر ج عا بی] (اسم مرکب) «۴» نام بروج «۵» «جوزا» و «میزان» و «دلو» است. (از ناظم الاطباء).

(۲۹۳)

## ص ۳۷، سطر ۲: سرشک

[س ر ش ک] (اسم). قطره‌ای که از طره بام می‌چکد، قطره اشک. (از ناظم الاطباء).

(۲۹۴)

## ص ۳۷، سطر ۴: یاسا

[یاسا] (اسم). این کلمه در ترکی بمعنی «ماتم» و مجازاً در معنای «قتل» مستعمل است. در کتب لغت ترکی بمعنای «قتل»، «غارت»،

- (۱) - این کلمه در زبان عربی اسم زمان و مصدر میمی نیز هست ولی در فارسی بیشتر بصورت اسم مکان بکار می‌آید.
- (۲) - این صفت گاهی بجای موصوف می‌نشیند و درین صورت احکام اسم بر آن جاری میشود.
- (۳) - نقب در اصطلاح نظامی قدیم براه‌های زیرزمینی اطلاق میشد که محاصره‌کنندگان قلاع از خارج قلعہ بدرون قلعہ میکشیدند و با آتش دادن آن بتخریب و نفوذ در قلعہ میپرداختند.
- (۴) - این کلمه اصلاً مرکب وصفی است و بعداً بصورت اسمی بخود گرفته.
- (۵) - برج هریک از دوازده بخش فلک است که در مدار آفتاب واقع میشود

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۳

«قصاص» نیز نوشته‌اند. - یاسا بمعنی «رسم» و «قانون» و «قاعده» نیز آمده است «۱» (از آندراج)

(۲۹۵)

## ص ۳۷، سطر ۸: زاغچند

[زاغ چ ن د] (اسم خاص). در جهانگشا این کلمه «زاغچند» و در «عالم آرای نادری» تالیف محمد کاظم بیگ «زاغچه» آمده است. و آن نام قلعتی بوده بنزدیکی ایبورد، اغلب تاتارهای ساکن آن با تاتارهای مرو در ترمرد و سرکشی موافقت داشته‌اند. بورق‌های ۴۱ و ۴۵ «عالم آرای نادری» چاپ عکسی روسیه رجوع شود. (۲۹۶)

### ص ۳۷، سطر ۲۰: چنگل

[چ ن گ ل] (اسم). مخفف چنگال و آن پنجه مردم و حیوانات دیگر باشد از پرنده و غیره، (از برهان قاطع). (۲۹۷)

### ص ۳۷، سطر ۲۰: جلادت

[ج ل ا د ت] (مصدر ثلاثی). چست و چالاک بودن، دلیر بودن. (از منتهی الارب). (۲۹۸)

### ص ۳۷، سطر ۲۱: استعجال

[ا س ت ع ج ا ل] (مصدر باب استفعال). طلب عجله و شتاب کردن «۲» (از اقرب الموارد)

## [ص ۳۸]

### اشاره

جهانگشای نادری متن ۵۲۳ ص ۳۸ ..... ص : ۵۲۳ (۲۹۹)

### ص ۳۸، سطر ۱۶: طره

[ط ر ر] (اسم). زلف، کاکل، موی پیراسته بر پیشانی. - کنار هر چیزی. (از ناظم الاطباء). (۳۰۰)

### ص ۳۸، سطر ۲۱: خائب

[خ ا ع ب] (اسم فاعل). ناامید، بی‌مراد، ناکامیاب.

## [ص ۳۹]

## اشاره

(۳۰۱)

## ص ۳۹، سطر ۶: علی ایلی

[ع لی عی لی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکان بوده

(۱) - قواعد و قوانین چنگیزی را اصطلاحاً «یاسا» می‌گویند. رجوع بتاریخ مغول عباس اقبال آشتیانی شود.

(۲) - در فارسی گاهی مشتقات این کلمه بمعانی ثلاثی مجرد آن می‌آید.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۴

که در حدود «دره گز» و «سرخس» سکونت داشته‌اند. این طایفه همواره بر اثر حملات طوایف کولان و یموت در فشار و زحمت بوده و مورد غارت آنها واقع می‌شده‌اند.

به ورق ۳۸ «عالم‌آرای نادری» و «روضه‌الصفاء» ناصری جلد نهم رجوع شود.

(۳۰۲)

## ص ۳۹، سطر ۶: یمرلی «۱»

[ی م ر لی] (اسم خاص). نام تیره‌ای از ترکان بوده که در حدود «دره گز» و «قوچان» سکونت داشته‌اند. ترکمانان کولان و یموت همواره باین طایفه دست‌برد می‌زده‌اند.

به ورق ۳۸ «عالم‌آرای نادری» و «روضه‌الصفاء» ناصری جلد نهم رجوع شود.

(۳۰۳)

## ص ۳۹، سطر ۷: نسا

[ن سا] (اسم خاص). لسترنج نسا را دره پهناوری می‌داند که امروز (دره گز) نامیده می‌شود و بحدس او شهر نسا همان «محمدآباد»

دره گز است اگر این نظر صحیح باشد حدود فعلی نسا طبق قول فرهنگ جغرافیایی ایران «جلد نهم» چنین است:

شمال: مرز ایران و شوروی؛ خاور: بخش سرخس؛ جنوب باختری:

شهرستان قوچان؛ و مختصات شهر نسا - یعنی محمدآباد دره گز - بدینقرار است:

شهری است بشمال گردنه معروف به الله اکبر.

مینورسکی نسا را نزدیک بادگیر بمغرب عشق‌آباد ذکر می‌کند که قابل انطباق بر حدود دره گز است. (از تعلیقه مینورسکی بر

تذکره الملوک ص ۱۹۷) «۲»

(۳۰۴)

## ص ۳۹، سطر ۷: درون

[درون] (اسم خاص): نام ناحیتی بوده بشصت کیلومتری خاور شهرستان دره گز و نزدیک مرز ایران و شوروی که با عشق آباد در حدود

(۱) - عالم آرای نادری آنها «یمری لی» ضبط کرده است.

(۲) - مقدسی از مسجد نیکو و بازار پروتق آن سخن می گوید. ابن حوقل نسا را باندازه سرخس و آب آن را از کوهستان مجاور می داند. قزوینی نام دیگر نسا را شهر فیروز ذکر می کند و بنظر او این تسمیه از آن جهت است که فیروز پادشاه قدیم نسا را ساخت در پاورقی «شیرمرداتک» «نيسا» نیز بجای نسا آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۵

۳۶ کیلومتر فاصله داشته است. «۱» امروز این ناحیه بنام درونگر است «۲» ولی سابقا آنرا با «ایورد» و «نسا» همراه می آوردند در قرارداد مرزی تعویض فیروزه و حصار (۱۸۹۳ میلادی) بین ایران و روس از دنباله دره آن- در نزدیکی لطف آباد- بنام «درون» نام برده شده است.

پاورقی صفحه ۲۰۸ کتاب «شیرمرداتک» رجوع شود.

(۳۰۵)

### ص ۳۹، سطر ۱۸: خذلان

[خ ذ لان] (مصدر). ضعف، سستی، بازماندگی، درماندگی، بی بهرگی. (از ناظم الاطباء).

(۳۰۶)

### ص ۳۹، سطر ۱۸: مخمر

[م خ م م ر] (اسم مفعول باب تفعیل). سرشته، تخمیر شده.

(از منتهی الارب).

[ص ۴۰]

### اشاره

(۳۰۷)

### ص ۴۰، سطر ۱۰: میرکهریز «۳»

[می ر ک ه ری ز] (اسم خاص). دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه وارداک شهرستان مشهد، واقع در ۲ کیلومتری شمال

مشهد نزدیک راه مشهد به قوچان.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۳۰۸)

ص ۴۰، سطر ۱۴: بلارک

[ب ل ا ر ک] (اسم). ضبط دیگر این کلمه «بلالک» است و بلارک بمعنی شمشیر با جوهر می‌باشد. (از ناظم الاطباء).  
(۳۰۹)

ص ۴۰، سطر ۱۷: قلعه حاجی تراب

[ق ل ع ی حاجی ت ر ا ب] (اسم خاص). نام قلعتی بوده در سه فرسخی مشهد و بجانب غربی آن (قول میرزا مهدیخان).  
در «عالم آرای نادری» که ذکر این محاربه شده است و در فرهنگهای

(۱) - مینورسکی درون را منطقه‌ای بین عشق‌آباد و قزل‌اردوات ذکر کرده است (تعلیق بر تذکره الملوک) در پاورقی کتاب «شیرمرداتک» (ص ۲۰۸) آمده: تسمیه آن به «درون» بواسطه آنست که «درون» در داخل کوهستان دره گز قرار گرفته بعکس ناحیه «بیرون» که در خارج این کوهستان قرار دارد.

(۲) - فرهنگ جغرافیایی ایران درونگر را یکی از دهستان‌های چهارگانه بخش نوخندان دره گز معرفی می‌کند که از ۱۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته و مرکز آن قریه محمد تقی بیک می‌باشد. در پاورقی صفحه ۲۰۸ کتاب «شیرمرداتک» آمده است که تغییر تسمیه «درون» به «درونگر» بواسطه قلعه‌ایست در آن ناحیه بنام «درونگر».

(۳) - این نام در فرهنگ «جغرافیایی ایران» «میل کاریز» ضبط شده و در تداول عامیانه نیز چنین مستعمل است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۶

جغرافیایی متأسفانه ازین قلعه نامی نیامده. - «فریزر» انگلیسی از قلعه خرابه‌ای بحوالی مشهد و در مشرق چمن قهقهه ذکری بمیان می‌آورد که با توجه بحدود قهقهه «۱» بنظر قلعه حاجی تراب همین قلعه خرابه است.

زیرا محل آن با مختصات مذکور از طرف میرزا مهدیخان تطبیق می‌کند. اعتماد السلطنه ازین قلعه خرابه دیدن کرده و در مطلع الشمس آنرا چنین می‌آورد:

«در حوالی چمن قهقهه قریه‌ایست موسوم بقریه قهقهه و قلعه خرابه‌ای نیز در طرف مشرق چمن است که طول آن ششصد ذرع و عرض پانصد و هشتاد و پنج ذرع می‌باشد. این قلعه را چهار دروازه می‌باشد که عرض مدخل دروازه پانزده ذرع است و از ثخن دیوار قلعه شش ذرع باقی مانده، خشتهای باجسامت در بنای دیوار قلعه بکار رفته چنانکه ثخن هر خشتی هفت سانتیمتر و عرض و طول خشت چهل سانتیمتر است. و ازین رو از کلفتی و قطر دیوار معین می‌شود که در بنای دیوار قلعه عمده نقطه مقصود استواری و استحکام آن بوده است ... و اردوی معظمی از خراسان غالباً در این قلعه اقامت داشته است یا شهری بوده است قبل از طوس و پس از خراب شدن آن شهر طوس آباد شده ...» - آنچه در اینجا مشکل می‌نماید و تطبیق را تا حدی دشوار می‌کند این است که چه شده تا زمان فریزر و اعتماد السلطنه (در حدود هشتاد تا صد سال بعد از نادر) نام این قلعه بکلی از یاد رفته است.

(۳۱۰)

ص ۴۰، سطر ۱۹: ادهم

[ا د ه م] (صفت مشبهه) «۲». کلمه‌ایست که وصف «شتر» و «اسب» می‌کند وقتی که برنگ خاکسترگون آنچنان باشند که سیاهی

کاملاً بر سپیدی غالب بود.

- (۱) - قهقهه دهی است از میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۱۴ کیلومتری شمال باختری مشهد و یک کیلومتری شمال کشف‌رود. (از فرهنگ جغرافیایی جلد نهم). در مطلع الشمس فاصله قهقهه تا مشهد سه فرسخ (همان قول میرزا مهدیخان) آمده که کمی با فاصله معین شده از طرف فرهنگ جغرافیایی ایران اختلاف دارد.
- (۲) - در فارسی گاهی این صفت جای موصوف می‌نشیند و درین صورت اسم است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۷  
(از منتهی الارب).

[ص ۴۱]

اشاره

(۳۱۱)

ص ۴۱، سطر ۱: کر و فر کردن

[ک ر ر ف ر ر ک ر د ن] (مصدر مرکب) «۱».

جنگ و گریز کردن.

(۳۱۲)

ص ۴۱، سطر ۱۶: سرولایت

[س ر ولایت] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان نیشابور است که در شمال باختری این شهرستان واقع و محدود است: از طرف خاور بکوه نیشابور و از جنوب به بخش فدیشه و از باختر بدهستان سلطان‌آباد طبس و بخش صفی‌آباد از شهرستان سبزوار. - مرکز این بخش بنام سرولایت است که در اطراف شوسه قدیمی «طهران- مشهد» قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۳۱۳)

ص ۴۱، سطر ۱۷: جنابذ

[ج ناب ذ] (اسم خاص). نام دیگر «گناباد» است «۱» بمشخصات زیر:

حدود: شمال: شهرستان تربت‌حیدریه و کاشمر؛ باختر: شهرستان فردوس؛ خاور: بخش رشخوار از شهرستان تربت‌حیدریه؛ جنوب: بخش قاین شهرستان بیرجند و فردوس؛ قسمت جنوب باختری این منطقه کوهستانی و شمال خاوری آن جلگه است که بکویر منتهی می‌گردد. از قسمت خاوری نیز بدشت و جنگل اتصال دارد.

ارتفاعات: ارتفاعاتی که از باختر این شهرستان بخاور آن کشیده شده باسامی زیر موسومند:

سیاه کوه، کوه میسور، براکوه، کوه چنگور، ترس کوه، کوه شتران.

دهستانهای کاخک، زبید، میان تکاب و قسمتی از قراء دهستان مرکزی و بیدخت در دامنه و دره‌های خاوری این ارتفاعات واقع است.

از «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «جغرافیای سیاسی کیهان»

(۱) - این کلمه مرکب از «کر» بمعنی «هجوم و حمله» و فر بمعنی «گریز و بازگشت» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۸

(۳۱۴)

### ص ۴۱، سطر ۱۸: دهنه

[د ه ن] (اسم خاص). نقطه‌ایست در ده کیلومتری شمال مشهد بین چمن قهقهه و باغ خواجه ربیع.

(۳۱۵)

### ص ۴۱، سطر ۱۸: خواجه ربیع

[خا ج ر بی ع] (اسم خاص). نام یکی از مقابر مشهور مشهد است که در میان باغی بشمال مشهد قرار دارد.

فاصله این باغ از دروازه نوقان مشهد شش هزار و هفتصد قدم و مدفن خواجه ربیع بن خیشم «۱» - یکی از زهاد ثمانیه - در وسط آن است.

(از مطلع الشمس جلد دوم صفحه ۲۷۱).

[ص ۴۲]

### اشاره

(۳۱۶)

### ص ۴۲، سطر ۱۵: اسفراین

[اس فر ای ن] (اسم خاص) «۲». اسفراین یکی از بخشهای سه گانه شهرستان بجنورد است که در دامنه کوه شاه جهان و شمال کوه هرده قرار دارد. حدود آن: شمال: بخش شیروان و بخش جرمیه بجنورد؛ جنوب: بخش جغتای؛ خاور: بخش صفی آباد؛ باختر: شهرستان گرگان؛ قسمتی از آبادیهای اسفراین در دامنه کوه شاهجهان و تپه ماهورهای اطراف آن قرار دارد «۳». فعلا اسفراین را چهار دهستان است.

۱- دهستان حومه در میان ۲- دهستان جاجرم ۳- دهستان سنخات «۴» ۴- دهستان شقان. - این دهستانها دارای ۱۵۴ آبادی بزرگ و کوچکند.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

## [ص ۴۳]

## اشاره

(۳۱۷)

## ص ۴۳، سطر ۲۰: بیات

[ب ی ا ت] (اسم خاص). نام ایلی است که یورت اصلی آنها در عراق بر سر راه بغداد و سلیمانیه است. منشی بغدادی می‌گوید: چون

(۱) - اعتماد السلطنه ازین قبر دیدن کرده و مفصلا در مطلع الشمس آنرا شرح می‌دهد.

(۲) - یاقوت می‌گوید اسفراین را در قدیم مهرجان می‌گفته‌اند (معجم البلدان).

(۳) - حمد الله مستوفی می‌گوید اسفراین از اقلیم چهارم و طولش از جزایر خاللدات «صا» و عرضش از استواء «لولج» است. شهر متوسطی است و در مسجد آنجا کاسه بزرگی است از روی؛ دورش دوازده گز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش ازین کس نساخته است. در شمال قلعه ایست بنام «دزصلوک» آبش از رودخانه‌های قلعه و هوایش ناسازگار است.

(۴) - «نقشه جغرافیایی ایران» (ترسیمی ارتش) و «سفرنامه ۱۳۰۰ قمری ناصر الدین شاه» آنرا «سنخاص» ضبط کرده‌اند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۲۹

از بغداد بسلیمانیه رویم باید از دو نقطه «کفری» و «دوزخرماتو» عبور کنیم بین این دو نقطه در حدود هفت فرسخ راه است و جاده از مسیل می‌گذرد که در بهار عبور از آن مشکل می‌باشد. درین نواحی ایل بیات سکونت دارند و تعداد خانواده‌های آنها به هزار میرسد. زبان این ایل ترکی و کردی و عربی و مذهب آنان شیعه و سنی است. اسبهای ایل بیات در عراق عرب معروفند «۱» (از ص ۵۰ رحله منشی بغدادی متن عربی).

## [ص ۴۴]

## اشاره

(۳۱۸)

## ص ۴۴، سطر ۱۱: ذات البین

[ذ ا ت ل ب ی ن] (ترکیب اضافی). حال (از اقرب الموارد). حالت، وضع «۲».

(۳۱۹)

## ص ۴۴، سطر ۱۴: رهین

[ر ه ی ن] (وزن فعلیل بمعنی اسم مفعول) «۳» گرو گذارده شده، شیئی ای که بگرو گذارند. (از اقرب الموارد).

(۳۲۰)



## ص ۴۴، سطر ۲۰: نعل در آتش داشتن

[ن ع ل در ع ا ت ش د ا ش ت ن] (مصدر مرکب). کنایه از بیقراری و اضطراب است «۴»

## [ص ۴۵]

## اشاره

(۳۲۱)

## ص ۴۵، سطر ۱: قدمگاه

[ق د م گاه] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای نیشابور است که از شمال به کوه بینالود و از خاور بدهستان پیوه‌ژن و از جنوب بشهرستان کاشمر و از باختر ببخش حومه مشهد محدود است. مرکز قدمگاه قصبه قدمگاه است که در ۲۴ کیلومتری خاور نیشابور و بر سر راه شوسه

(۱) - صاحب بستان السیاحه می‌گوید بیات نام طایفه‌ایست که از قدیم در ایران و توران و هندوستان و روم سکونت داشته‌اند. اکثر شیعه و کمی حنفی‌اند. او با آنها معاشرت زیاد داشته و اخلاق و رفتار آنها را می‌ستاید. (بستان السیاحه چاپ دوم ص ۱۷۹). اسکندر بیک در عالم‌آرای عباسی (صفحه ۴۴۵ چاپ دوم) می‌گوید: عده‌ای از این ایل در حدود نیشابور و بلوک معدن سکونت دارند.

(۲) - اصطلاح «اصلاح ذات البین» بمعنی نیکو کردن وضع و حالت است. منه قوله تعالی: «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ».

(۳) - در زبان عرب گاهی فعل بمعنی «اسم مفعول» می‌آید چون ذبیح بمعنی «مذبح».

(۴) - جادوگران قدیم را رسم برین بود که وقتی می‌خواستند کسی را مضطرب و بیقرار و دل برکنده از جایی نمایند نعل در آتش می‌گذارند و بخیال آنها شخص مورد نظر مضطرب و بیقرار می‌شد. (از امثال و حکم دهخدا)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۰

عمومی طهران مشهد قرار دارد.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «جغرافیای سیاسی کیهان» و «مطلع الشمس» رجوع شود.

(۳۲۲)

## ص ۴۵، سطر ۱: افشوده

[ا ف ش ر د] (اسم مفعول). فشرده؛ استوار کرده.

(از ناظم الاطباء).

(۳۲۳)

## ص ۴۵، سطر ۶: ابراهیم خان

[ا ب را هی م خان] (اسم خاص). مقصود ابراهیم خان ظهیر الدوله برادر نادر است که در داغستان - بهنگام سفر تاریخی نادر بهندوستان - کشته شد. این برادر در همه سختی‌ها همراه نادر بود و با وجود آنکه چند بار مورد بی‌لطفی نادر قرار گرفت باز دست از او نکشید. - لکه‌هات او را بلیاقت و کاردانی نادر نمیداند ولی در صمیمیت او بنادر شکی ندارد.

(۳۲۴)

## ص ۴۵، سطر ۱۷: هاتف

[هات ف] (اسم فاعل). آوازه‌دهنده‌ای که آوازش شنیده شود و خودش دیده نشود. کنایه از سروش و فرشته است.

(۳۲۵)

## ص ۴۵، سطر ۲۳: بوقمیج «۱»

[ب ق می ج] (اسم خاص). دهی است از دهستان درز - آب بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۸۶ کیلومتری شمال باختری مشهد و ۲ کیلومتری باختر راه مالرو عمومی مشهد به انجیشش. این دهکده در کوهستان واقع و هوایش معتدل است. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار عمومی» رجوع شود.

## [ص ۴۶]

## اشاره

(۳۲۶)

## ص ۴۶، سطر ۴: جولکا - یا - جولکا

[ج ل کا - یا - گا] (اسم). ملک، دیار، زمین هموار، دشت «۲». (از ناظم الاطباء).

(۳۲۷)

## ص ۴۶، سطر ۵: رادکان

[ر ا د کان] (اسم خاص). رادکان یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان مشهد است بحدود زیر:

(۱) - فرهنگ جغرافیایی ایران آنرا «بقمج» ضبط کرده است.

(۲) - می‌گویند «جلگه» مصطلح بین مردم مأخوذ ازین کلمه است.

جهانگشای نادر، متن، ص: ۵۳۱

شمال و شمال خاوری: کوه هزار مسجد؛ جنوب و جنوب باختری:

دهستان چناران؛ باختر: کوه تخت رستم. - رودخانه کشف‌رود از این دهستان سرچشمه می‌گیرد و تا پل خاتون می‌رود. - قسمتی از

این دهستان در کوه و قسمت دیگر در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل و سالم است. - مرکز آن بنام رادکان است که در ۸۸ کیلومتری شمال باختری مشهد و بر سر راه شوسه قدیمی مشهد بقوچان قرار دارد.  
به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «مطلع الشمس» جلد اول صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ رجوع شود (۱)

(۳۲۸)

### ص ۴۶، سطر ۶: اشتربی

[ا ش ت ر پ ی] (اسم خاص). این نام در فرهنگ های جغرافیایی مورد ارجاع حقیر یافت نشد (۲)  
(۳۲۹)

### ص ۴۶، سطر ۱۲: تسویل

[ت س و ی ل] (مصدر باب تفعیل). فریب دادن، اغواء کردن. (از منتهی الارب). - ازین کلمه است اصطلاح «تسویلات شیطانی»  
(۳۳۰)

### ص ۴۶، سطر ۱۷: میاب

[م ی اب] (اسم خاص). دهی است از دهستان میانکوه بخش چپشلو شهرستان دره گز، واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب باختری چپشلو و سه هزار گزی جنوب شوسه عمومی قوچان بدره گز. این ده در کوهستان واقع و آب و هوایش معتدل است.  
به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «اسامی دهات و قراء اداره آمار» رجوع شود

### [ص ۴۷]

### اشاره

(۳۳۱)

### ص ۴۷، سطر ۱۰: کوشک مهدی

[کوشک م ه د ی] (اسم خاص). دهی است

(۱) - اعتماد السلطنه از رادکان دیدن کرده و بتفصیل از رادکان قدیم و رادکان جدید و ابنیه رضا قلی میرزا بدانجا سخن می گوید.  
یاقوت صاحب (معجم البلدان) رادکان را شهرکی از خاک طوس ذکر می کند و می گوید اصل خواجه نظام الملک از آنجاست.  
(۲) - فرهنگ جغرافیایی ایران از دهکده‌ای بنام «شتراپا» با مختصات زیر نام می برد که قابل تطبیق بر محل مورد بحث جهانگشاست:  
دهی است از دهستان چناران بخش حومه شهرستان مشهد واقع در ۴۸ کیلومتری شمال باختری مشهد و یک کیلومتری جنوب راه قدیمی مشهد به قوچان.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۲

از دهستان میان ولایت بخش حومه وارد اک مشهد، واقع در ۱۷ کیلومتری شمال باختری مشهد کنار راه شوسه مشهد به قوچان. این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» رجوع شود.

(۳۳۲)

### ص ۴۷، سطر ۱۱: کوه‌سنگین

[کوه س ن گي ن] (اسم خاص). این محل که همان «کوه‌سنگی» معروف است بنا بر قول اعتماد السلطنه باین مختصات میباشد: «در حوالی مشهد تقریباً در طرف جنوب کوهیست معروف به کوه‌سنگی، و در جلو آن ایوانی است که دهنه آن بیست و نه پاست و طول سی و نه پا و ارتفاع آن غیر «ازاره» صد و سی خشت، جنین ایوان دو طبقه و دو گوشوار دارد، و در عقب گوشوارهای فوق اطاقست. جلوی ایوان ..... حوضی در جلوی ایوانست طولاً پنجاه و پنج پا و عرض سی و هفت پا، این حوض از پاشویه، که نیم ذرع از کف زمین بالاتر است، و یک «ازاره» بالای آن، و دوره حوض همه مفروش بسنگ است، و قطعات سنگ دو ذرع و یکذرع مربع با ششگره قطر تراشیده شده، و جمیع سنگها عبارت از یکصد و بیست و چهار پارچه است».

(از مطلع الشمس جلد دوم صفحه ۲۸۱)

(۳۳۳)

### ص ۴۷، سطر ۱۶: طرق

[ط ر ق] (اسم خاص). دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۷ کیلومتری مشهد و بر سر راه شوسه شهنه به نیشابور. این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است. اعتماد السلطنه «۱» ازین ده بتفصیل صحبت می‌کند و از قرار گفته او مثل این است که این نقطه در زمان سلطنت ناصر الدین شاه آبادان و بزرگتر

(۱) - اعتماد السلطنه می‌گوید مقابل کاروانسرای قریه طرق، تپه مصنوعی است معروف به تپه نادری، که مطلقاً دخلی بزمان نادر نداشته، و معلوم نیست بچه علت عوام آنرا تپه نادری می‌گویند این تپه بر سر دو راه واقع شده: یکی راه شریف‌آباد و دیگر راه حوض پایین، که اولی مالرو و دومی کالسکه‌رو است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۳

از امروز بوده است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد سوم صفحات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ رجوع شود.

(۳۳۴)

### ص ۴۷، سطر ۱۷: باباقدردت

[بابا ق د ر ت] (اسم خاص). نام نقطه‌ای بوده نزدیک مشهد و بر سر راه مشهد به نیشابور. توضیح آنکه چون از دروازه خیابان

سفلی یا دروازه عیدگاه مشهد خارج میشدند ابتداء بحوض باباقدردت «۱» و بعد به رباط باباقدردت- که از مستحدثات اسحق خان قرائی بوده- میرسیدند و پس از عبور از رباط باباقدردت بحوض حاجی سید تقی زیارت خان می‌رفتند و بعد از آن به طرق منزل می‌کردند.

(از مطلع الشمس اعتماد السلطنه جلد سوم صفحه ۱۴).

(۳۳۵)

### ص ۴۷، سطر ۱۹: افول

[افول] (مصدر). غایب شدن، ناپدید شدن.

(از منتهی الارب).

(۳۳۶)

### ص ۴۷، سطر ۲۳: تواری

[تواری] (مصدر باب تفاعل). پوشیده شدن، مستور شدن.

(از اقرب الموارد).

### [ص ۴۸]

#### اشاره

(۳۳۷)

### ص ۴۸، سطر ۱۷: بهار

[بهار]. (اسم خاص). دهی است «۲» از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۱۲ کیلومتری شمال مشهد و بر سر راه مالرو عمومی مشهد به کلات. - این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).

(۳۳۸)

### ص ۴۸، سطر ۲۰: بسقو

[بسقو] (اسم). این لغت در فرهنگهای مورد ارجاع

(۱)- در فرهنگ جغرافیایی ایران از دهکده‌ای بنام «باباقدردت» نام برده شده که بهیچوجه قابل تطبیق با مکان مورد بحث جهانگشا نیست زیرا این ده در ۵۳ کیلومتری شمال باختری صفی‌آباد شهرستان سبزوار واقع است.

(۲)- در متن جهانگشا از قلعه بهار نام برده شده که ظاهراً قلعه این ناحیه بوده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۴

یافت نشد. «در عالم آرای نادری» از آن و از «بسقوگاه» چندین جا صحبت شده و از فحوای کلام عالم آرا برمی آید که «بسقو» بمحلی اطلاق میشده که عده‌ای بآنجا کمین می کردند و سپس دسته‌ای از آنها جدا می شدند و بجنگ خصم می رفتند و با خصم جنگ بگریز می کردند و در حال او را فریب داده دمامد خویش تا بسقو می کشیدند. خصم بی خبر ناگاه بافرااد مقیم در بسقو برمی خورد و دست و پای خود را گم کرده یا مغلوب میشد یا فرار می کرد. (۱)

(از اوراق ۱۴۵ و ۱۴۷ «عالم آرای نادری» چاپ عکسی روسیه)

(۳۳۹)

### ص ۴۸، سطر ۲۱: قازما

[۴] (اسم خاص). این نام باینصورت و صور مسطور در پاورقی (صفحه ۴۸ جهانگشا) در هیچیک از فرهنگهای جغرافیایی دیده نشد. در دو نسخه خطی جهانگشا متعلق بکتابخانه ملی بشماره‌های ۲۰۵۱ و ۱۵۳۳ این نام بصورت «فارفارمد» و «فاروفارمد» ضبط شده است. با این دو ضبط و فرهنگ جغرافیایی ایران کلید حل مشکل بدست می آید برین تقدیر: اولاً نقطه مورد بحث یکی نیست و دو تاست: «فار» و «فارمد»، و ثانیاً نقطه اول نیز «فاز» است نه «فار»، و اینک مختصات آنها:

فاز دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۲۰ کیلومتری شمال خاوری مشهد و کنار راه عمومی مشهد به کلات.

فارمد دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد، واقع در ۳۳ کیلومتری شمال خاوری مشهد و ۴ کیلومتری شمال باختری تبادکان. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم)

(۳۴۰)

### ص ۴۸، سطر ۲۱: یکران

[ی ک ر ا ن] (اسم). اسب اصیل و خوب و سرآمد.

اسبی که رنگ آن میان زرد و سرخ باشد. اسبی که در رفتن یک پای را کوتاه‌تر از پای دیگر دارد. اسب اشقر که یال و دمش سپید باشد.

(از ناظم الاطباء).

(۱) - شاید «بزخو» مصطلح تهرانیان از همین کلمه باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۵

### [ص ۴۹]

### ص ۴۹، سطر ۴: سورت

[س و ر ت] (اسم). شدت، اشتداد، تندی، حدت، تیزی. منه: سورت سرما: شدت سرما.

(از ناظم الاطباء).

(۳۴۲)

## ص ۴۹، سطر ۱۵: قراقورم

[ق ر ا ق م] (اسم خاص). فعلا- نام منطقه وسیعی است بشمال خراسان آنطرف مرز ایران و شوروی. - یورت غالب ترکان ابتداء بانجا بوده و سپس از آنجا بطرف ایران سرازیر شده‌اند. شهر قراقورم درین منطقه بقدم پایتخت اونگ خان گرایلی بوده. و چنانکه در تواریخ مسطور است اونگ خان چنگیز را پس از مرگ پدر در کنف حمایت خود گرفت و داماد خویش کرد و بر اثر حمایت او چنگیز بامارت رسید «۱».

به «جهانگشای جوینی» و «دائرة المعارف اسلامی» تحت کلمه Karakorum و «مطلع الشمس» جلد اول رجوع شود.

(۳۴۳)

## ص ۴۹، سطر ۱۵: یورت

[ی ر ت] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی آرامگاه، منزل، مسکن، محل توقف.  
(از ناظم الاطباء).

(۳۴۴)

## ص ۴۹، سطر ۱۷: ایلغار

[ای ل غار] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی «شبگیر» و «شیخون». - مسافرتی که در شب با تندی و چالا-کی انجام می‌شود ایلغار می‌نامند. (از ناظم الاطباء).

(۳۴۵)

## ص ۴۹، سطر ۱۸: کالمی

[کال می] (اسم خاص): این نقطه کالمی نیست و بنظر «کال» یا «شوره کال» «۲» است بمشخصات زیر:  
چون از مشهد بطرف مرو رویم ابتداء از کال یاقوتی به اق‌در بند «۳»

(۱)- در کتاب احوال تراکمه (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۶۲۰) از قراقورم بتفصیل سخن رفته و حدود آن بین دریای خزر و رود آمویه آمده است.

(۲)- این نقطه را شوره کال از آن جهت می‌گویند که در بیابان خشک و نم‌کزار قرار دارد.

(۳)- نقطه‌ایست در پانزده فرسخی مشهد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۶

و سپس به شورجه «۱» و از آنجا بحشمت‌آباد، سه فرسخی شهر ناصری و در کنار رودخانه هرات، میرسیم. مسیر ما تا اینجا در امتداد رودخانه کشف رود است. بعد از حشمت‌آباد به «شوره کال» و سپس به «شوجه کل» یک فرسخ دورتر از «شوره کال» خواهیم رسید. - شوره کال «۲» قلعه خرابی بوده که بسابق لشکرها در آنجا مسکن می‌کرده‌اند.

(از سفرنامه مرو نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۳۶۵).

(۳۴۶)

## ص ۴۹، سطر ۲۰: ماروچاق «۳»

[ماروچاق] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۳۲ کیلومتری شمال غربی بالامرغاب ولایت هرات. - واقع در ۶۳ درجه و ۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۵ درجه و ۴۴ دقیقه و ۲۲ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد ۳)

[ص ۵۰]

اشاره

(۳۴۷)

## ص ۵۰، سطر ۹: الکا - یا - الکا

[ال کا - یا - گا] (اسم). ملک، بوم، زمین. (برهان قاطع) در حاشیه برهان قاطع حدس زده شده که این لغت ممکن است تحریفی از ارتا (arta) باشد. (۳۴۸)

## ص ۵۰، سطر ۹: سرخس

[س رخ س] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان مشهد است که بخاور این شهرستان و کنار مرز ایران و شوروی قرار دارد با حدود زیر:  
خاور: رودخانه هریرود؛ شمال خاوری: آس تپه تا پل خاتون؛

(۱) - فرهنگ جغرافیایی ایران آنرا «شوریچه» ضبط کرده است.

(۲) - کال ظاهراً بمعنی بیابان و صحراء است. زیرا در کتب جغرافیایی خیلی از نقاط را با «کال» می‌بینم که باین معنی است. اعتماد السلطنه «کال» را بمعنی جا و مقام می‌آورد و می‌گوید در لسان اهل مازندران بمعنی گود است. از مطلع الشمس ذیل «کالپوش».

(۳) - قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «ماروچک» ضبط کرده است. - در پاورقی صفحه ۲۷ مجمع التواریخ مرعشی آمده: «اصل این کلمه مروجق است که بترکی بمعنی مرو کوچک است در مقابل مرو بزرگ یعنی شاهجهان که یکی از چهار شهر بزرگ و آباد خراسان در ایام قبل از استیلای مغول بوده. مروجق را در قدیم مرود الرود می‌گفتند و قدری در جنوب بالامرغاب حالیه است در کنار نهر مرغاب». از مقایسه این قول با قول قاموس جغرافیایی افغانستان معلوم میشود که مکان ماروچاق کنونی با ماروچاق قدیمی کمی فرق دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۷

شمال: بخش کلات؛ باختر: کوه الاداغ؛ جنوب: بخش جنت‌آباد؛ قصبه آن بنام سرخس است که در ۱۸۰ کیلومتری خاور مشهد بر



سر راه مشهد بسرخس قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۳۴۹)

### ص ۵۰، سطر ۱۰: تجن - یا - طزن

[ت ج ن - یا - ط ژ ن] (اسم خاص). نام قسمتی از رودخانه هریرود است با مشخصات زیر:  
از دامنه جنوبی کوههای بابا در افغانستان هریرود سرچشمه می‌گیرد که پس از عبور از غور و مشروب کردن هرات بشمال متوجه  
میشود و خط سرحدی ایران را تشکیل میدهد. - این رود در قسمت سفلی بنام تجن موسوم «۱» است که وارد ریگزارهای خوارزم  
می‌گردد.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۹۶).

(۳۵۰)

### ص ۵۰، سطر ۱۶: سبزخنگ

[س ب ز خ ن گ] (ترکیب وصفی مقلوب، اسم مرکب).  
کمیت و اسب سرخ تیره؛ مجازا اسم است مرآسمانرا.  
(از ناظم الاطباء).

[ص ۵۱]

### اشاره

(۳۵۱)

### ص ۵۱، سطر ۹: قوزغان «۲»

[قوزغان] (اسم خاص). «قوزغان» یا «گوزگان» نام یکی از بخشهای دره گز بزمان نادر بوده است. امروز قلعه قوزغان از نواحی  
اتک شمالی است که طبق قرارداد مرزی آخال ۱۸۸۱ میلادی ضمیمه - ترکستان روس شده است. - دره قوزغان در سه کیلومتری  
مرز ایران و شوروی واقع و با رودخانه آن از متفرعات محال اتک جنوبی و جزء خاک ایران در شهرستان دره گز است.  
(از پاورقی شیرمرداتک ص ۳).

(۳۵۲)

### ص ۵۱، سطر ۱۳: شادلو

[شادلو] (اسم خاص). نام طایفه بزرگی است که در زمان

(۱) - ناحیه‌ای که در کنار رود تجن است بنام تجن خوانده میشود.

(۲) - قوزقان ضبط دیگر این کلمه است و در ترجمه فارسی کتاب لکه‌هارت «قوزغان، خرقان» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۸

صفویان از کردستان به بجنورد کوچانیده شدند و در نتیجه تماس با طوایف گرایلی بزبانی مخلوط از ترکی و کردی - ترکی زبان

گرایلی و کردی زبان اصلی شادلو - صحبت می‌کنند «۱».

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم ذیل کلمه «بجنورد» رجوع شود.

(۳۵۳)

### ص ۵۱، سطر ۲۰: مباله

[م باله] (مصدر باب مفاعله). التفات کردن؛ تدبیر کردن؛ اندیشه و تفکر در کاری کردن؛ توجه داشتن؛ بصیرت داشتن.

(از ناظم الاطباء).

[ص ۵۲]

### اشاره

(۳۵۴)

### ص ۵۲، سطر ۵: خوارزم

[خارزم] (اسم خاص). نام ایالت وسیعی است بشمال خراسان کنونی که رودخانه جیحون از میان آن می‌گذرد. - جانب باختری

جیحون در این ایالت یعنی قسمت ایرانی‌نشین خوارزم را پایتخت جرجانیه یا ارگنج، و جانب خاوری جیحون یعنی قسمت

ترک‌نشین آنرا پایتخت کاث بوده است. - شهرهای خیوه و هزاراسب و قلعه خانقاه از نقاط مهم خوارزم بوده‌اند

از «سرزمینهای خلافت شرقی» و «مرات البلدان» جلد دوم.

(۳۵۵)

### ص ۵۲، سطر ۱۰: سطوت

[سطوت] (مصدر ثلاثی مجرد). حمله کردن، هجوم کردن. - قوت داشتن، قدرت داشتن.

(از ناظم الاطباء).

(۳۵۶)

### ص ۵۲، سطر ۱۲: انام

[انام] (اسم جمع). خلق، آنچه بر روی زمین است.

(از منتهی الارب).

(۳۵۷)

## ص ۵۲، سطر ۱۳: منهویه

[م ن هو ب] (اسم مفعول مؤنث). تاراج شده، بغارت برده شده.  
(از اقرب الموارد).

(۱) - اعتماد السلطنه، در مطلع الشمس، این ایل را شاخه‌ای از ایل چمشگزک می‌داند، که از اکراد آخال‌نشین بوده و در عهد شاه سلطان حسین صفوی به یورت گرایلی حمله بردند و از یورت گرایلی از «چناران سفلی» تا «سملقان» نصیب آنها شد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۳۹

(۳۵۸)

## ص ۵۲، سطر ۲۳: جلی الانوار

[ج ل ی ل ا ن و ا ر] (ترکیب اضافی - اضافه صفت مشبیه بمعمول). تابان، درخشنده، رخشان.

[ص ۵۳]

اشاره

(۳۵۹)

## ص ۵۳، سطر ۲۰: حوض خان

[ح و ض خان] (اسم خاص). نام آب‌انباریست «۱» که عبد الله خان «۲» در سه راه بادغیس و هرات ساخت و از قرار قول اسکندر - بیک ترکمان بزمان او حصار بر دور آن بوده است.  
(از عالم‌آرای عباسی صفحه ۷۴۵ چاپ دوم)  
(۳۶۰)

## ص ۵۳، سطر ۲۰: عباس آباد

[ع ب با س عباد] (اسم خاص). این نقطه بین حوض خان و مرو قرار داشته و با مطالعه حدود آن ظاهراً با عباس‌آباد بمختصات زیر تطبیق می‌کند:

دهی است از دهستان کندکلی بخش سرخس شهرستان مشهد، واقع در ۴ کیلومتری شمال باختری سرخس و ۳ کیلومتری خاور اتومبیل‌رو سرخس به چهل کمان.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم)

[ص ۵۴]

اشاره

(۳۶۱)

ص ۵۴، سطر ۱۷: جوین

[ج و ی ن] «۳» (اسم خاص). در شمال کوه جغتای و بر سر راه قوافل بسطام و نیشابور جوین قرار داشته و اهل خراسان آنرا «گویان» می‌نامیده‌اند. - حدودش از جانب قبله بیهق و از شمال تا جاجرم می‌رسید، و قصبه آن «آزادوار» بود. مستوفی از قصبات «فریومد» و «بحرآباد» و «اروکازی» و «دلبند» و «خوارشاه» آن صحبت می‌کند. امروز مرکز آن جغتای است. «۴»

(۱)- از عبارت «عالم آرای عباسی» برمی‌آید که «حوض خان» واجد قلعه‌ای نیز بوده است.

(۲)- مقصود عبد الله خان اوزبک است که او را خان کلان نیز می‌گفته‌اند.

(۳)- ضبط از یاقوت است.

(۴)- جغرافیای سیاسی کیهان آن را با ۸۸ قریه حاصلخیز می‌آورد و از معدن سنگ شاه مسعودی و ابریشم آن صحبت می‌کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۰

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «معجم البلدان» یاقوت و «نزهت القلوب» رجوع شود.

(۳۶۲)

ص ۵۴، سطر ۱۹: صیت

[صی ت] (اسم). شهرت، آوازه.

(از منتهی الارب).

[ص ۵۵]

اشاره

(۳۶۳)

ص ۵۵، سطر ۱: ماهچه «۱»

[ما ه چ] (اسم). سر علمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعنی گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره و غیره. در حاشیه برهان قاطع ماهچه چنین آمده است: شکل هلالی بود که بر سر علم‌ها و چترهای پادشاهان سلجوقی و دیگر امرای ترک بعد از ایشان زده میشد و «ماه علم» و «ماهچه چتر» که در شعرهای معاصر سلاجقه و خوارزمشاهیان مکرر آمده اشاره بآنست. خاقانی در مدح علاء الدین تکش خوارزمشاهی می‌گوید:

ماهچه چتر او قلعه گردون گشاد مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت.

(از حاشیه برهان قاطع).

(۳۶۴)

### ص ۵۵، سطر ۲: بسطام

[ب س ط م] (اسم خاص). در نیم فرسخی شمال شرقی شاهرود شهر بسطام قرار گرفته «۲» که مقبره بایزید بسطامی بدانجاست. به «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد اول و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۱) - ماهیچه نیز بجای ماهیچه آمده است.

(۲) - یاقوت آنرا بکسر «باء» ضبط کرده و بسطام را شهر بزرگی در قومس بر سر راه نیشابور بعد از دامغان می آورد. حمد الله مستوفی آن را از اقلیم چهارم و طولش را از جزایر خالدات «فط ک» و عرضش را از خط استواء «لوی» ذکر می کند و می گوید شهرکی است با آب و هوای معتدل. (نزهت القلوب).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۱

(۳۶۵)

### ص ۵۵، سطر ۵: جاجرم

[جاج ر م] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان بجنورد است که از ۱۴ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته. - مرکز آن قصبه جاجرم است که در ۹۰ کیلومتری جنوب خاوری بجنورد، بر سر راه اتومبیل رو میان آباد قرار دارد. این دهستان در جلگه واقع و آب و هوایش گرمسیری است. بقسمت باختری جاجرم - روی تپه - قلعه‌ای از سنگ ساخته شده که می گویند این قلعه از مستحادثات سلطان جلال الدین سلجوقی و معروف بقلعه جلال الدین است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹). در «سفرنامه» ۱۳۰۰ هجری قمری ناصر الدین شاه بخراسان و «مطلع الشمس» و «مرآت البلدان» از جاجرم و قلعه جلال الدین بتفصیل صحبت شده است و طبق قول اعتماد السلطنه پس از حرکت از چمن کالپوش بجلگه نردین و پس از نردین بدره و از آنجا بجاجرم می‌رسند در زمان اعتماد السلطنه جاجرم قصبه معتبری بوده است. «۱»

[ص ۵۶]

اشاره

(۳۶۶)

### ص ۵۶، سطر ۱۰: یام تپه

[یام ت پ] (اسم خاص). چون از علی آباد قوچان قدری بگذریم بقریه یام میرسیم که وصل بچمن لیلی است. در نزدیکی آن تپه مصنوعی است معروف به یام تپه. - اهالی می گویند در «یام تپه» چاهی است معروف بچاه سعد وقاص، که سعد وقاص را در اوان جنگ معروف در آن چاه انداخته‌اند ولی اینحرف بنظر معقول نمی‌آمد. - از یام تپه که بگذریم چمن لیلی است.

(از مطلع الشمس جلد اول ص ۱۴۸).

(۱) - حمد الله مستوفی جاجرم را از اقلیم چهارم و شهری متوسط میدانند و می‌گویند در حوالی آن راه در حدود دو روز از زهر گیاه می‌گذرد و بدین جهت لشکر بیگانه بر آن نمی‌تواند دست یابد او از قلعه آنجا و از دو درخت چنار در پای آن قلعه یاد می‌کند و می‌گوید هر که صبح پوست آن درختانرا به دندان گیرد مبتلا بدندان درد نمیشود از اینجهت پوست آنها را بدنندان برده‌اند.

(از نزهت القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۱۸۴)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۲

(۳۶۷)

### ص ۵۶، سطر ۱۷: حلف

[ح ل ف] (اسم). سوگند، عهد، پیمان که در میان قومی باشد.

(از منتهی الارب).

(۳۶۸)

### ص ۵۶، سطر ۱۷: یمین

[ی می ن] (اسم). سوگند، قسم. «۱»

(از ناظم الاطباء).

(۳۶۹)

### ص ۵۶، سطر ۱۹: نریمان

[ن ری مان] (اصل صفت بوده و بعد اسم خاص شده). این کلمه در اوستا مرکب از دو جزء است «نئیر» + «منه» -] Naire

[manah] که اولی بمعنی «نر» و دومی از ریشه) man (به معنی اندیشیدن است و جمعا «نرمنش» و «مردسرت» معنی میدهد. در

پهلوی این کلمه اوستایی به معنی دلیر و پهلوان ترجمه شده است. نریمان ابتداء صفت «گرشاسب جهان پهلوان» بوده ولی بعدا نام

پدر «گرشاسب» در آثار ادبی فارسی آمده است یعنی «سام بن گرشاسب بن نریمان».

(از حاشیه برهان قاطع).

[ص ۵۸]

اشاره

(۳۷۰)

ص ۵۸، سطر ۷: در بیان قضیه فتحعلی خان قاجار:

گرچه میرزا مهدی خان با تمهیدی می‌خواهد ذمه نادر را از ریختن خون فتحعلی خان بری کند ولی اغلب تاریخ نویسان دیگر بر آنند که عامل اصلی از بین رفتن فتحعلی خان قاجار نادر بوده و او بود که موجب شد فتحعلی خان دور از ایل و تبار خود کشته شود.

البته مخفی نماند که اگر نادر اقدام برداشتن فتحعلی خان نمی‌کرد حب ریاست و نزاع و اختلاف برای مقام حتما فتحعلی خان را- بقول لکهارت- بر آن میداشت که نادر را از بین بردارد. منتها نادر در اینمورد مثل موارد دیگر از پیشدستی سود جست و مبارزه را برد. مضحک آنست مرگ فتحعلی خان قاجار باعث شد که تاریخ‌نویسان زمان قاجار باجماع «۲» در تحقیر نادر از هیچ

(۱)- در اصطلاح فقهی و حقوقی «یمین» بر سوگندهایی اطلاق میشود که با اعمال مخصوص بجا می‌آورند.

(۲)- عبد الرزاق مورخ عهد قاجار می‌گوید نادر بفتحعلی خان نیرنگ زد. صاحب روضه الصفا بعنوان دیگر نادر را متهم میکند و حتی وقایع و فتوحات او را بوجه مختصر و ناچیز برشته تحریر درمی‌آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۳

چیز کوتاهی نکنند.

[ص ۵۹]

اشاره

(۳۷۱)

ص ۵۹، سطر ۶: وثوق

[و ثوق] (مصدر). محکمی، استواری، پایدار بودن.- اعتماد

(از اقرب الموارد).

(۳۷۲)

ص ۵۹، سطر ۶: مستوثق

[م س ت و ث ق] (اسم فاعل از باب استفعال). استوار، پایدار، ثابت. (از اقرب الموارد).

(۳۷۳)

ص ۵۹، سطر ۱۵: ایشیک آقاسی‌گری

[ای شی ک عاقاسی گک ری] (حاصل مصدر مرکب) «۱» عمل ایشیک آقاسی‌باشی «۲» مینورسکی در تعلیقه بر تذکره الملوک صفحه ۸۸ ایشیک آقاسی‌باشی را چنین تعریف می‌کند:

ایشیک آقاسی‌باشی بطور تحت اللفظ «رئیس سران درگاه» ترجمه میشود و وظیفه‌اش بر دو گونه بوده. یکی آنکه در مجامع و مجالس عمومی ریاست تشریفات داشته و از جانب دیگر سرپرست دربانان و نگهبانان و آقایان بوده است. دیگر از وظایف ایشیک

آقاسی خوییدن کنار دروازه کاخ بوده. - حوزه اقتدار او منحصر بقسمت خارج قصر تا دروازه حرم بود. از مجاورت دروازه حرم «ایشیک آقاسی باشی حرم» که از لحاظ مقام از وی پائین تر بود فرمان میراند. از امتیازات ایشیک آقاسی باشی یکی این بود که از قیمت پیشکشی‌ها که بدرگاه سلطان می‌آورند ده درصد بطور اضافی می‌گرفت. «۳» (۳۷۴)

### ص ۵۹، سطر ۱۵: تفنگچی آقاسی‌گری

[ت ف ن گ جی عا قاسی گک ری]

(۱) - کلمه ایست مرکب از «ایشیک آقاسی» ترکی + «گری» فارسی بمعنی ایشیک آقاسی بودن نیز آمده.  
 (۲) - ناظم الاطباء ایشیک آقاسی باشی را رئیس دربار پادشاهی و داروغه دیوانه‌خانه تعریف کرده است.  
 (۳) - مینورسکی وظایف فوق را از آن ایشیک آقاسی باشی‌های صفویه میداند و مستندش درین مورد «تذکره الملوک» و نوشته‌های شاردن و سیاحان دیگر است. شک نیست که در زمان نادر نیز وظایف آنها همان بوده است که در دوره صفویان بوده.  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۴  
 (حاصل مصدر مرکب) «۱» عمل تفنگچی آقاسی. تفنگچی آقاسی داروغه دیوانه‌خانه بوده که بحراست دیوانه‌خانه میپرداخته است.  
 «۲»

### [ص ۶۰]

#### اشاره

(۳۷۵)

### ص ۶۰، سطر ۱۵: میر علی آمویه

[می رع لی عا موی] (اسم خاص). نام دروازه‌ای بوده بمشهد. اعتماد السلطنه شش دروازه زیر را برای مشهد می‌آورد:  
 ۱- دروازه نوقان. ۲- دروازه پایین خیابان. ۳- دروازه بالاخیابان.  
 ۴- دروازه سراب. ۵- دروازه ارک. ۶- دروازه عیدگاه. و می‌گوید مشهد را دو دروازه دیگر بوده است که یکی از آنها دروازه میر علی آمویه «۳» نام داشته و اهالی می‌گویند چون یکی ازین دو دروازه باز شود فتنه در می‌گیرد.  
 به «مطلع الشمس جلد دوم ص ۲۲۹» رجوع شود.

### [ص ۶۱]

#### اشاره

(۳۷۶)



## ص ۶۱، سطر ۴: محارست

[م ح ا ر س ت] (مصدر باب مفاعله). محافظت کردن، حراست کردن، نگهداری کردن.  
(از منتهی الارب).  
(۳۷۷)

## ص ۶۱، سطر ۶: چارباغ

[چار باغ] (اسم خاص). نام محله و خیابانی بوده بمشهد. - این خیابان در محله چارباغ قرار داشته و محله چارباغ در جانب غربی شهر بین محله «سراب» «۴» و «بست مبارک» واقع بوده است.  
بصفحه ۲۳۹ «مطلع الشمس» جلد دوم رجوع شود

- (۱) - این کلمه مرکب از «تفنگچی» و «آقاسی» و «گری» است بمعنی تفنگچی آقاسی بودن نیز آمده.  
(۲) - مینورسکی، در صفحه ۵۴ تعلیقه تذکره الملوک میگوید: تفنگچی‌ها افرادی بوده‌اند که با تفنگهای کوتاه و شمشیر و خنجر مجهز بوده و از نیرومندترین کشاورزان انتخاب میشده‌اند و در تحت نظر تفنگچی‌باشی تربیت می‌یافته‌اند. - «آقاسی» بنا بر قول ناظم الاطباء کلمه ایست مغولی بمعنی داروغه دیوانه‌خانه.  
(۳) - فریرز و خانیکوف از «دروازه میر علی آمویه» ذکری بمیان نمی‌آورند. ولی عالم‌آرای عباسی آن را نام برده است.  
(۴) - اعتماد السلطنه حد غربی محله سراب را وصل بباروی شهر می‌آورد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۵

(۳۷۸)

## ص ۶۱، سطر ۱۶: جیقه

[جی ق] «۱» (اسم). زیور مرصع از گوهرها که مردان بر سر دستار و کلاه، و زنان بر چارقد زنند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۳۷۹)

## ص ۶۱، سطر ۱۹: کلخن

[گ ل خ ن] (اسم). آتشخانه، تابخانه، کوره حمام. - حمام.  
(از ناظم الاطباء).  
(۳۸۰)

## ص ۶۱، سطر ۲۱: اغواء

[اغ و اء] (مصدر باب افعال). گمراه ساختن، بضاللت انداختن، فریب دادن.

(از منتهی الارب).

[ص ۶۲]

اشاره

(۳۸۱)

ص ۶۲، سطر ۱: تلیس

[ت ل بی س] (مصدر باب تفعیل). در آمیختن، پنهان داشتن مکر و عیب از کسی.  
(از منتهی الارب).

(۳۸۲)

ص ۶۲، سطر ۲: ترک

[ت ر ک] (اسم). کلاه خود، مغفر که در روز جنگ بر سر نهند و میان بند عمامه.  
(از ناظم الاطباء).

(۳۸۳)

ص ۶۲، سطر ۲: تارک

[تار ک] (اسم). کله سر، فرق سر. هر چیز که در جنگ بر سر گذارند همچو خود و مغفر.  
(از ناظم الاطباء).

(۳۸۴)

ص ۶۲، سطر ۳: پوست تخت

[پوست تخت] (اسم مرکب). پوست اغنام و احشام که از جسم چهار پا کنده شود و برای زیرانداز بکار رود.  
معمولا در اویس پوست تخت بکار می‌برند.

(۳۸۵)

ص ۶۲، سطر ۴: از خرگاه سلطنت بخیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نمود:

از بین محارباتی که نادر در بدایت کار خود کرد تا شکست اول ابدالیها، تمام

(۱) - ناظم الاطباء آنرا بصورت «جیغه» نیز ضبط کرده است. جقه بتشدید قاف تلفظ عامیانه آنست

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۶

کردن کار ملک محمود سیستانی بسیار مهم بوده است و تاریخ‌نویسان آنرا از عداد محاربات محلی خارج کرده و بصورت واقعه

قابل ارزش ذکر می‌کنند. انصافاً در تمام این منازعات ایل جلایر و افشار نهایت جانبازی را کردند و طهماسب‌قلی خان جلایر- رئیس آن ایل- خالصاً و مخلصاً خود و ایل خود را در پیشرفت کار نادر گذاشت و چنانکه خواهیم دید این سردار تا آخرین روزهای نادر و عمر خود برای نادر شمشیر زد و حتی نقشه‌ای داشت که اگر عمل می‌شد خاندان افشار بآن زودی از هم نمی‌پاشید، منتها دست مرگ مهلتش نداد.

(۳۸۶)

### ص ۶۲، سطر ۵: جام

[جام] (اسم خاص). مقصود تربت‌جام است که یکی از بخشهای هفتگانه شهرستان مشهد می‌باشد، که از طرف خاور برودخانه هریرود (مرز ایران و افغانستان) و از باختر به طیبات و فریمان و از شمال به جنت‌آباد و فریمان و از جنوب بمرز ایران و افغانستان و دهستان یوسف‌آباد محدود است. مرکز آن شهرک تربت‌جام است که در ۱۴۴ کیلومتری مشهد، و ۶۶ کیلومتری مرز ایران و افغان، و بر سر راه مشهد و هرات قرار دارد.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «جغرافیای- سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۳۸۷)

### ص ۶۲، سطر ۱۴: منوی

[م ن و ی] (اسم مفعول). قصد شده، نیت شده

(از اقرب الموارد).

(۳۸۸)

### ص ۶۲، سطر ۱۵: مذهب

[م ذ ه ب] (اسم مفعول). زران‌دود، ساخته شده با تارهای زر.

(از ناظم الاطباء).

### [ص ۶۴]

### اشاره

(۳۸۹)

### ص ۶۴، سطر ۱: یوسف‌آباد

[یوسف‌آباد] (اسم خاص). دهی است از دهستان شهر کهنه بخش حومه شهرستان قوچان، واقع در ۱۵ کیلومتری شمال باختری قوچان و یک کیلومتری شمال شوسه قدیمی قوچان بشیروان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۷

این دهکده در جلگه واقع و آب و هوایش گرمسیری است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).

(۳۹۰)

### ص ۶۴، سطر ۶: گرایلی

[گ ر ای لی] (اسم خاص). نام ایل ترک‌نژادی بوده که در حدود ولایت استرآباد «۱» مکان داشته‌اند در صفحه ۱۵۶ «مطلع- الشمس»- جلد اول- تاریخ این ایل چنین آمده است: «از قوچان تا بجنورد و جاجرم و کالپوش مسکن طایفه گرایلی- که در اصل گرائیت لی «۲» میباشند- بوده و چون اکراد آخال‌نشین باین حدود و نواحی آمدند گرایلی‌ها را متفرق ساختند. اما گرایلیها بنا بر مسطورات تواریخ صحیحه طوایف مغول از قبایل بزرگ معتبر و با مغول همسایه بوده بلکه مذہبا و نژادا (مقصود بر حسب نژاد است) و لسانا با آنها نسبتی داشته‌اند لیکن از جهت تمدن بر مغولهای چنگیز خانی تقدم داشته چرا که شهر قراقرم پایتخت اونگک خان پادشاه گرایلی بود و قبل از آنکه مغولها آنجا را متصرف شوند وضع شهری و مدنیت داشت بعد از آنکه پدر چنگیز خان در گذشت و ایل و الوس او شوریدند خود نزد اونگک خان آمده باو ملتجی شد و بمصاهرت او نایل گردیده چند سال در کنف رعایت و حمایت او .... اما طوایف گرایلی ساکن ایران باید بعد از چنگیز خان یعنی با هلاکو خان که از هر ده خانوار از طوایف مغول یک خانوار با خود حرکت داده عزیمت یورش نموده باشد ... طایفه‌های دیگر تاتار و مغول با هلاکو خان تا شامات ... رفته و در آنجا توقف کردند لکن طایفه گرایلی از خراسان تجاوز نکرده در آنجا ماندند تا این اواخر قراخان آنها را متفرق ساخت. تبیین آنکه اول جد ایلخانی‌های زعفرانلو که در قوچان حکمرانی داشته و دارند شاهقلی سلطان

(۱)- مینورسکی در تعلیقه تذکره الملوک و صاحب عالم‌آرای عباسی نام دیگر «گرایلی» را «گرائی» ذکر می‌کند.

(۲)- رابینویورت آنها را حدود استرآباد و ایلات استرآباد را از نسل آنها می‌داند.

از سفرنامه مازندران و استرآباد بخش انگلیسی ص ۱۲۷.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۸

بوده پس از آنکه شاه عباس اول هرات و مرو و چهچچه و مهنه و باورد و نسا و درون که در خط اخالست از تصرف اوزبک خارج ساخت شاهقلی سلطان را لقب امیر الامرائی داد و در خط آخال گذاشت و چهل هزار خانوار از اکراد چمشگزک را، که دو سه سالی در ورامین الگا داشتند، کوچانیده در ناحیه مزبور سکنی داد که جلو اوزبک را داشته باشند در سلطنت شاه سلطان حسین که امور دولت مختل گردید اکراد آخال‌نشین از تاخت و تاز «ارگنجی» و بخارایی شوریده روبکوه و معقلهای سخت گذاشتند و در آن زمان ولایت قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان مسکن طایفه گرایلی بود، اکراد برای اینکه یورتنی بجهت خود بدست آرند بنای زد و خورد را با طایفه گرایلی گذاشتند و در اندک زمانی آنها را از محالات مزبور خارج ساختند».

(۳۹۱)

### ص ۶۴، سطر ۲۱: قراچورلو

[ق ر ا چ ر لو] (اسم خاص). در دوره نادر کلمه قراچورلو بدو معنی بکار میرفته است «۱».

- ۱- سربازان پیاده‌ای که بقول شارل پیکلت اسلحه اکثر آنها نیزه و زوبین و بعضی تفنگ، و مقامشان از جزایرچی پست تر و تعدادشان شصت هزار نفر بوده است.
- ۲- تیره‌ای از اکراد چمشگزک که پس از ترک ناحیه آخال و ورود به خراسان فعلی و تجاوز به یورت گرایلی از یورت گرایلی نواحی قوچان نصیب آنها شد.
- به «مطلع الشمس» جلد اول ص ۱۵۸ و کلمه «گرایلی» در همین تعلیقات رجوع شود.

## [ص ۶۵]

## اشاره

(۳۹۲)

## ص ۶۵، سطر ۵: افناء «۲»

[ا ف ناء] (مصدر باب افعال). از بین بردن، نابود کردن. فانی گردانیدن.

- (۱)- در پاورقی صفحه ۲۹ «مجمل التواریخ گلستانه» حدسیاتی برای این کلمه زده شده است.
- (۲)- بواسطه حفظ رسم الخط فارسی در متن «افنای» آمده
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۴۹
- (از اقرب الموارد).

## [ص ۶۶]

## اشاره

(۳۹۳)

## ص ۶۶، سطر ۸: مهجور

[م ه جو ر] (اسم مفعول). جدا مانده، جدا کرده شده، گذاشته شده در جایی.

(از منتهی الارب).

(۳۹۴)

## ص ۶۶، سطر ۲۰: متواتر

[م ت و ا ت ر] (اسم فاعل باب تفاعل). بیای آئنده، از پس یکدیگر آئنده بمهلت «۱».

(از منتهی الارب).

## [ص ۶۷]

## اشاره

(۳۹۵)

## ص ۶۷، سطر ۴: هواجس

[ه و ا ج س] (جمع، صیغه منتهی الجموع). خاطرها، و آنچه در دل گذرد.

(۳۹۶)

## ص ۶۷، سطر ۱۳: صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند:

سرجان ملکم می گوید: نادر از اول فتحی که در خراسان کرد شروع به بیدار کردن مردم بخیالات آینده خود شد مثل اردشیر بابکان هر شب خوابی دید و هر روز در تعبیر آن جوابی شنید از جمله آن خوابها همین خواب کذایی است که منجمان متملق او گفتند این خواب دلالت بر رسیدن تو بتخت شاهی و سلطنت میکند. «سایکس» نیز مثل «ملکم» اعتقاد به این خوابها ندارد و از فحوای کلام آیندو برمی آید که خوابهای نادر ساختگی و بمنظور خاص بوده است. جهانگشای نادری متن ۵۴۹ ص ۶۷، سطر ۱۳: صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند: ..... ص: ۵۴۹

(۳۹۷)

## ص ۶۷، سطر ۲۲: غازه

[غاز] (اسم). گلگونه و آن سرخی میباشد که زنان بروی مالند. (برهان قاطع). سرخاب.

(۳۹۸)

## ص ۶۷، سطر ۲۲: گلگونه «۲»

[گ ل گون] (اسم). غازه و سرخی زنان باشد.

(برهان قاطع)، سرخاب

- 
- (۱) - خبر متواتر خبریست که بحد شیاع رسیده و بین ناقلین آن فرض توطئه و جعل آن امکان نداشته باشد.
- (۲) - این کلمه بنابر حاشیه برهان قاطع مرکب از «گل» و «گونه» است و معادل «گلگونه» و «گلاگونه» می باشد.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۰

## [ص ۶۸]

## اشاره

(۳۹۹)

**ص ۶۸، سطر ۱: فاخته**

[فاخت] (اسم). پرنده‌ایست که آنرا «قمری» و «کوکو» و «نانیز» می‌گویند. (از ناظم الاطباء).

(۴۰۰)

**ص ۶۸، سطر ۴: تقاعد ورزیدن «۱»**

[ت قاع د و ر زی دن] (مصدر مرکب).

خودداری کردن، کوتاهی کردن.

(۴۰۱)

**ص ۶۸، سطر ۲۲: کما ینبغی و یلیق**

[ک مای ن ب غی وی لی ق] «۲» آنچنانکه سزاوار و شایسته میباشد «۳»

**[ص ۶۹]**

**اشاره**

(۴۰۲)

**ص ۶۹، سطر ۴: هدم**

[ه دم] (مصدر). شکستن، ویران کردن، (از منتهی الارب).

خراب کردن، نابود کردن.

(۴۰۳)

**ص ۶۹، سطر ۵: صرصر**

[س ر س ر] (صفت) «۴» این کلمه وصف باد است و «باد- صرصر» باد سخت آواز می‌باشد.

(۴۰۴)

**ص ۶۹، سطر ۶: تدمیر**

[ت دمیر] (مصدر باب تفعیل). هلاک کردن، هلاکی افکندن بر کسی.

(از منتهی الارب).

(۴۰۵)

**ص ۶۹، سطر ۱۵: بارگی**

[با ر گئی] (اسم). اسب، اسب نیکو و قوی، اسب پالانی و بارکش. (از ناظم الاطباء).  
(۴۰۶)

ص ۶۹، سطر ۲۳: معسکر

[م ع س ک ر] (اسم مکان). لشکرگاه. (از منتهی الارب)، جای و مکان سپاهی.

[ص ۷۰]

اشاره

(۴۰۷)

ص ۷۰، سطر ۱۶: ورطه

[و ر ط] (اسم). هر زمین پست مگاک و هر زمین همواره بی‌راه و نشان؛ هر امر دشواری که در وی روی رهایی نباشد؛ گل [گ ل]

(۱) - این کلمه مرکب است از «تقاعد» + «ورزیدن». تقاعد مصدر باب تفاعل و بمعنی «نشستن» است.

(۲) - ک «حرف جر» + «ما» موصوله + ینبغی «صله» + «حرف عطف» + یلیق «معطوف بر ینبغی». «ما» در این جا محلا- مجرور است بواسطه «ک» حرف جر.

(۳) - این معنی معنی است که فارس‌زبانان در تعابیر خود برای آن بکار می‌برند.

(۴) - در متن جهانگشا این کلمه مجازا بمعنی «اسب» و «شتر» استعمال شده است. (البته مجاز مرسل).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۱

تنگ و گلزار که چون گوسفند در آن افتد رها نشود.

(از منتهی الارب).

(۴۰۸)

ص ۷۰، سطر ۲۱: سلطان میدان

[س ل ط ا ن م ی د ا ن] (اسم خاص). دهی است از دهستان سرولایت بخش سرولایت شهرستان نیشابور، واقع در ۵ کیلومتری جنوب

باختری چکنه‌بالا. - این ده در منطقه کوهستانی قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).

[ص ۷۱]

اشاره



(۴۰۹)

**ص ۷۱، سطر ۱: هودج**

[هو د ج] (اسم). کجاوه‌ای که در آن زنان سوار شوند؛ عماری شتر. ج: هوادج.  
(از منتهی الارب).

(۴۱۰)

**ص ۷۱، سطر ۱: محمل‌کشان**

[م ح م ل ک شان] (اسم). «۱» آنانکه سرچارپای کجاوه را می‌کشند و آنرا رهبری میکنند.

(۴۱۱)

**ص ۷۱، سطر ۷: گزلیک «۲»**

[گ ز ل ک] (اسم). کارد کوچک دسته دراز را گویند، نوعی از قلمتراش را هم گفته‌اند که سر آن برگشته و دنباله‌اش باریک باشد و بیشتر از جانب مصر آورند.  
(از برهان قاطع).

(۴۱۲)

**ص ۷۱، سطر ۱۳: ایراث**

[ای ر ا ث] (مصدر باب افعال). باعث شدن، سبب شدن، چون: «اورثه الحزن هما» یعنی «سببه‌له». (از اقرب الموارد).

(۴۱۳)

**ص ۷۱، سطر ۱۸: نقاره**

[ن ق ا ر - یا - ن ق ق ا ر] (اسم). نوبت و نوعی از طبل کوچک دوتایی و کوس.  
(از ناظم الاطباء).

(۱) - این کلمه مرکب از «محمل» و «کش» است، «کش» مرخم «کشنده» می‌باشد و با این ترتیب «محمل‌کش» نعت فاعلی مرکب مرخم است و نعوت در فارسی چون بصیغه جمع آیند اسم می‌شوند.

(۲) - حاشیه برهان قاطع آن را همان «گزلیک» متداول می‌آورد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۲

(۴۱۴)

**ص ۷۱، سطر ۲۲: کلفت**

[ک ل ف ت] (اسم). زحمت، رنج، تصدیع، محنت.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۷۲]

#### اشاره

(۴۱۵)

### ص ۷۲، سطر ۱: مین باشی

[می ن باشی] (ترکیب اضافی). فرمانده هزار نفر.  
(از مینورسکی در تعلیقه بر تذکره الملوک ص ۶۱).  
(۴۱۶)

### ص ۷۲، سطر ۱۲: قاین

[قای ن] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان بیرجند است که از شمال به گناباد و تربت حیدریه و از خاور بمرز ایران و افغانستان و از باختر بشهرستان فردوس و از جنوب ببخش حومه و بخش در میان محدود است. این بخش از پنج دهستان بنام دهستان مرکزی، نیم بلوک، پسکوه، دهان وزیر کوه تشکیل یافته.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
(۴۱۷)

### ص ۷۲، سطر ۱۵: سنگان «۱»

[س ن گان] (اسم خاص). این سنگان همان «سنگان» است که یاقوت و مستوفی آنرا از شهرهای خواف آورده‌اند و مختصات جغرافیائیش بدینقرار است: سنگان قصبه مرکزی دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه است، که در ۱۴ کیلومتری جنوب خاوری تربت حیدریه و یک کیلومتری شوسه عمومی تربت حیدریه به نیازآباد واقع است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) و به «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.  
(۴۱۸)

### ص ۷۳، سطر ۱: مهام

[م ه ا م] (جمع). کارهای بزرگ و دشوار، کارهای بااهمیت.  
(از ناظم الاطباء).

(۱) - در این حدود سنگان دیگری با مختصات زیر وجود دارد و مستبعد است که قابل انطباق با نقطه مورد بحث جهانگشا باشد، اینک وضع جغرافیایی آن:

دهی است از دهستان‌های بخش رشخوار شهرستان تربت‌حیدریه که از خاور بدهستان رشخوار از شمال و باختر بیخس حومه و از جنوب بیخس قاین از شهرستان بیرجند محدود است. قصبه مرکزی بن دهستان بنام سنگان معروف و در ۲۴ کیلومتری شمال باختری رشخوار بر سر راه شوسه عمومی تربت بخواف قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۳

## [ص ۷۳]

## اشاره

(۴۱۹)

## ص ۷۳، سطر ۲: اسفندین «۱»

[۴] (اسم خاص). این نقطه بی‌شک غلط و صحیح آن «اسفدن» «۲» است با مشخصات زیر: دهی است از دهستان زهان بخش قاین شهرستان بیرجند. این ده در ۷۴ کیلومتری جنوب خاوری قاین و بر سر راه اتومبیل‌رو قاین به یزدان قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
(۴۲۰)

## ص ۷۳، سطر ۳: هراول

[ه ر ا و ل] (اسم). پیش‌رو لشکر، مقدمه الجیش.  
(از ناظم الاطباء).  
(۴۲۱)

## ص ۷۳، سطر ۴: ساقه

[ساق] (اسم). دنباله لشکر. (آندراج).  
(۴۲۲)

## ص ۷۳، سطر ۴: جوانغار «۳»

[ج و ا ن غ ا ر] (اسم). دست چپ و طرف چپ باشد، میسره. (آندراج).  
(۴۲۳)

## ص ۷۳، سطر ۴: برانغار

[ب ر ا ن غ ا ر] (اسم). دست راست و طرف راست میمنه.  
(از آندراج).

(۴۲۴)

**ص ۷۳، سطر ۵: مژن آباد**

[مژن عا باد] (اسم خاص). دهی است از دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه، واقع در ۵۶ کیلومتری جنوب باختری رود و بر سر راه شوسه عمومی قصبه رود به قاین.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۲۵)

**ص ۷۳، سطر ۵: زیرکوه**

[زیرکوه] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش

(۱)- در فرهنگهای جغرافیایی مورد رجوع دهی بنام اسفندین یافت نشد. فرهنگ جغرافیایی ایران از دهی بنام «اسفندان» در مشهد نامی می‌برد که جزو دهستان میان ولایت بخش شهرستان مشهد است ولی بنقطه مورد بحث نمی‌خورد.

(۲)- فرهنگ جغرافیایی ایران «اسفدن» را بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثالث و فتح رابع و سکون خامس ضبط کرده است. - در نسخه «و» «اسفدین» بجای «اسفندین» آمده است.

(۳)- این کلمه بصورت «جوانغار» نیز ضبط شده است. برای اطلاع از «هراول» و «برانغار» و «جرانغار» رجوع بصفحه ۱۲۴ تزووک تیموری چاپ میر محمد باقر طهرانی سال ۱۲۸۵ ه. ق. شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۴

قاین شهرستان بیرجند است که از خاور بمرز ایران و افغانستان و از جنوب به دهستان طبس مسینا و از باختر بدیهستان زهان و از شمال به بخش خواف محدود است.

این دهستان در سراسر مرز واقع و سکنه‌اش اغلب از طوایف و ایلات مرزی بوده و در تحمل مشقت مقاومت زیادی نشان میدهند. در میان این طوایف مشهور است که اسکان آنها بامر نادر شاه افشار برای همین منظور بوده است، و بقولی چون خط سیر نادر شاه، بطرف افغانستان و دامنه خیبر، از مهرک- ناحیه‌ای واقع در این دهستان- بود، او بمنظور حفظ خط رجعت خود این طوایف را یعنی طوایف (بهلولی- دلاکه) را در این دهستان وسیع مرزی استقرار داد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۲۶)

**ص ۷۳، سطر ۷: بختی**

[بختی] (اسم). شتر قوی پشم‌دار دو کوهانه منسوب به بخت که طاقت سرمای بسیار دارد.  
(از منتهی الارب).

(۴۲۷)

**ص ۷۳، سطر ۹: صیف**

[ص ی ف] (اسم). تابستان، ایام بعد از ربیع.  
 (از منتهی الارب).  
 (۴۲۸)

**ص ۷۳، سطر ۱۱: بهدادین**

[ب ه د ادی ن] (اسم خاص). دهی است از دهستان پایین خواف بخش شهرستان تربت‌حیدریه، واقع در ۴۸ کیلومتری باختررود و بر سر راه شوسه عمومی قصبه‌رود به رشخوار. این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.  
 (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
 (۴۲۹)

**ص ۷۳، سطر ۱۳: کید**

[ک ی ر] (مصدر). مکر کردن، فریب دادن، حيله کردن.  
 (از منتهی الارب).  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۵

(۴۳۰)

**ص ۷۳، سطر ۱۶: نیاز آباد**

[ن ی ا ز عاباد] (اسم خاص). دهی است از دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت‌حیدریه، واقع در ۴۵ کیلومتری خاور ناحیه رود. «۱»  
 (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
 (۴۳۱)

**ص ۷۳، سطر ۱۷: جند**

[ج ن د] (اسم). سپاه، لشکر.  
 (از منتهی الارب).  
 (۴۳۲)

**ص ۷۳، سطر ۱۷: قاهر**

[ق ا ه ر] (اسم فاعل). چیره‌شونده.  
 (از اقرب الموارد).

(۴۳۳)

## ص ۷۳، سطر ۲۲: سیورسات

[س یورسات] (اسم). مایحتاج و ملزومات لشکر که قبل از ورود آن تهیه کنند. (از ناظم الاطباء).

[ص ۷۴]

اشاره

(۴۳۴)

## ص ۷۴، سطر ۲: باخزر

[باخ زر] (اسم خاص). لسترنج مختصات جغرافیایی این ناحیه را چنین ذکر می‌کند: ناحیه «باخزر» یا «گواخزر» در جنوب جام و در خاور رود هرات واقع است «۲»، در آنجا مجرای رودخانه هرات بشمال می‌پیچید. کرسی باخزر در سابق شهر مالین بوده و از مسافتهایی که در

(۱) - در آن حدود نیازآباد دیگری با مشخصات زیر قرار دارد: دهی است از دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه واقع در ۲۰ کیلومتری خاور تربت حیدریه و ۴ کیلومتری جنوب شوسه عمومی تربت حیدریه باخزر. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).  
(۲) - حمد الله مستوفی آنرا ولایتی از اقلیم چهارم ذکر می‌کند و از قصبه آن بنام «مالان» که جای عظیم و پرنزهدت است نام می‌برد. (نزهت القلوب چاپ لیدن ص ۱۵۳). یاقوت می‌گوید:  
نام آن بلغت پهلوی «باد هرزه» (زیرا در محل وزش بادهای سخت است) وعده قرایش ۱۶۸ آبادی و قصبه‌اش بنام مالین است. شیروانی آنرا بین هرات و مشهد مقدس، و قرایش را ۵۰ آبادی می‌آورد و می‌گوید مردمش حنفی و کمی شیعه‌اند و بقول او ساکنین آن از اقوام هزاره بوده و محمد خان شهرکی بنام شهرنو در آنجا بنا نموده است. کیهان حدود آنرا شمال: جام؛ مشرق هریرود؛ مغرب: ترشیز؛ جنوب قاین؛ ذکر می‌کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۶

کتاب مسالک ثبت شده برمی‌آید که شهر کنونی «ناو» در محل همان شهر مالین است. مالین در قرن چهارم شهری آباد و از آنجا غله و موز و پارچه‌های فراوان صادر می‌کرده‌اند.

(۴۳۵)

## ص ۷۴، سطر ۴: خواف

[خاف] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان تربت حیدریه است با حدود زیر: «۱» شمال و خاور: بخش طیبات و قسمتی از مرز ایران و افغانستان؛ شمال و باختر: بخش رشخوار؛ جنوب: بخش قاین؛ این ناحیه کوهستانی است و فقط قسمتهای جنوب رودشور و کنار مرز افغانستان در جلگه قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۳۶)

### ص ۷۴، سطر ۱۸: نواب

[ن و ا ع ب] (جمع نائبه). سختیها، مصیبت‌ها، کارهای دشوار. (از منتهی الارب).

(۴۳۷)

### ص ۷۴، سطر ۱۹: احتراق

[ا ح ت ر ا ق] (مصدر باب افتعال). سوختن. (از منتهی الارب). آتش گرفتن.

(۴۳۸)

### ص ۷۴، سطر ۲۳: شهب ثاقبه

[ش ه ب ث ا ق ب] (ترکیب وصفی). این ترکیب جمع «شهاب ثاقب»، و شهاب ثاقب بمعنی «شعله افروخته» است. (از ناظم الاطباء).

اصطلاحاً «شهاب ثاقب» بستاره‌هایی اطلاق می‌شود که در شب از گوشه آسمان بگوشه دیگر می‌روند.

(۱) - یاقوت حدود آنرا از یکطرف به بوشنج و از طرف دیگر به زوزن ذکر می‌کند و آنرا از اعمال نیشابور می‌آورد که دارای سه شهر سنجان و سیراوند و خرگرد است. مستوفی طول خوفا را از جزایر خالادات «حک ک» و عرضش را از استواء «له ک» می‌آورد و قصبات «سلاسه» «زوزن» و «سنجان» را از توابع آن می‌داند. شیروانی دو مرتبه از آنجا گذشته و آنرا مرکب از سی پارچه ده می‌آورد و می‌گوید آسیای بادی در آنجا زیاد است. لسترنج خوفا را در جنوب باختری باخزر می‌آورد و نام قدیم آنرا «خواب» ذکر می‌کند و می‌گوید سنجان (سنگان) از شهرهای آنست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۷

### [ص ۷۵]

#### اشاره

(۴۳۹)

### ص ۷۵، سطر ۱: ذات البروج

[ذ ا ت ل ب ر و ج] (اسم خاص). فلک هشتم که آنرا در شرع کرسی خوانند.

(از آندراج).

(۴۴۰)

### ص ۷۵، سطر ۱: بادلیج «ا»

[با د لی ج] (اسم). نوعی از توپ است.

(آندراج).

بیادلیج سحر چرخ چون گلوله گذارد بود خزینه باروت بی درنگ ستاره.

(ملا طغرا بنقل آندراج)

(۴۴۱)

### ص ۷۵، سطر ۲: ضرب زن

[ض ر ب زن] (اسم). قسمی از اسلحه آتشی است که آنرا توپ نیز گویند. «۲»

(از ناظم الاطباء).

(۴۴۲)

### ص ۷۵، سطر ۳: باره

[بار ه] (اسم). دیوار حصار. قلعه.

(از ناظم الاطباء).

(۴۴۳)

### ص ۷۵، سطر ۹: ذیل

[ذی ل] (اسم). دامن.

(از ناظم الاطباء).

(۴۴۴)

### ص ۷۵، سطر ۱۱: حشر

[ح ش ر] (اسم). جمعیت، انجمن، مجمع.

(از ناظم الاطباء).

(۴۴۵)

### ص ۷۵، سطر ۱۴: مطایا

[م طایا] (جمع مطیه) «۳». شتران سواری، ستوران سواری که در سیر خود کوشش کنند و شتاب نمایند.

(از منتهی الارب).

(۱) - فرهنگ نفیسی آنرا «بادلیجه» ضبط کرده است.

(۲) - بنظر می‌رسد که ضبط این کلمه باید بسکون «با» باشد و خودش اسم فاعل مرکب مرخم - معلوم نیست ضم «با» در آن چگونه



و بجه دلیل بوده است. شاید تلفظ عامیانه ملاک ضبط باشد.

(۳) - مطایا جمع مطیه است بر وزن فعال البته با مراعات قوانین اعلال در جمع‌های منتهی الجموع در وزنهای «فعیله» ناقص. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۸

(۴۴۶)

#### ص ۷۵، سطر ۱۵: متنفس

[م ت ن ف ف س] (اسم فاعل از باب تفاعل).

نفس کشنده، دم زننده، حیوان، درنده.

(از منتهی الارب).

(۴۴۷)

#### ص ۷۵، سطر ۱۷: برآباد

[ب ر عا باد] (اسم خاص). دهی است از دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه، واقع در ۲۱ کیلومتری جنوب

خاوری رود. این ناحیه در جلگه قرار دارد و آب و هوایش گرمسیری است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

[ص ۷۶]

#### اشاره

(۴۴۸)

#### ص ۷۶، سطر ۴: وایافته

[و ا یا ف ت - یا - ت] (اسم مفعول) بازیافته، دریافته فهمیده.

(از ناظم الاطباء ذیل کلمه «وایافتن»).

(۴۴۹)

#### ص ۷۶، سطر ۶: باولی

[با ولی] (اسم). مرغی است که بعضی از پروبال آنرا کننده در پیش شاهین و باز سردهند تا آنها باسانی آنرا بگیرند و بر شکار

کردن چالاک شوند.

(از ناظم الاطباء).

(۴۵۰)

#### ص ۷۶، سطر ۲۰: هاله

[هال] (اسم). خرمن ماه.

(از ناظم الاطباء).

### [ص ۷۷]

#### اشاره

(۴۵۱)

#### ص ۷۷، سطر ۱: ستام

[س تا م] (اسم). ساخت زین، یعنی لجام و پراق زین اسب محلی بزر و نقره.

(از آندراج).

(۴۵۲)

#### ص ۷۷، سطر ۵: سنجاب بهاری

[س ن ج اب ب هاری] (ترکیب وصفی).

سنجاب غیر از معنی معهود کنایه از «سبزه» است (از برهان قاطع) و سنجاب بهاری کنایه از سبزه بهاری است.

(از آندراج).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۵۹

(۴۵۳)

#### ص ۷۷، سطر ۶: شعشعه

[ش ع ش ع] (اسم). روشنی آفتاب «۱».

(از آندراج).

(۴۵۴)

#### ص ۷۷، سطر ۷: شتاء

[ش تاء] (اسم). زمستان، سرما. ج: شتی، اشتیه.

(از منتهی الارب).

(۴۵۵)

#### ص ۷۷، سطر ۸: ساحت

[ساح ت] (اسم). بارگاه، درگاه، سرای، چهارگوشه، جانب درونی هر بنا، فضا و گشادگی میان سراپها. ناحیه، کنار، مملکت.

(از ناظم الاطباء).

(۴۵۶)

### ص ۷۷، سطر ۸: غیرا

[غ ب را] (اسم). زمین.

(از منتهی الارب).

(۴۵۷)

### ص ۷۷، سطر ۱۴: تصدیر

[ت ص دی ر] (مصدر باب تفعیل). نوشتن عنوان و صدرنامه.

(از ناظم الاطباء).

(۴۵۸)

### ص ۷۷، سطر ۱۵: مکمن

[م ک م ن] (اسم مکان). کمینگاه، جای کمین.

(از ناظم الاطباء).

(۴۵۹)

### ص ۷۷، سطر ۲۲: عسی

[ع س س] (اسم). گزمه، شبگرد، شحنه شب.

(از ناظم الاطباء).

### [ص ۷۸]

#### اشاره

(۴۶۰)

### ص ۷۸، سطر ۱۴: معاذیر

[م ع ا ذ ی ر] (جمع معذار). پوزشها، بهانه‌ها.

(از ناظم الاطباء).

(۴۶۱)

### ص ۷۸، سطر ۱۴: محاذیر

[مهاذی ر] (جمع محذار). چیزهایی که از آنها حذر می‌کنند و می‌ترسند و پرهیز می‌کنند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۴۶۲)

### ص ۷۸، سطر ۱۹: سلطان آباد

[سلطان آباد] (اسم خاص). دهی است از دهستان ازغند بخش فیض آباد محولات شهرستان تربت حیدریه واقع در

(۱) - این کلمه در بهار عجم بمعنی مطلق روشنی آمده است. - شراب نیز ارمعانی شعشه است

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۰

۱۸ کیلومتری جنوب باختری فیض آباد محولات بر سر راه شوسه عمومی کاشمر. این دهکده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۶۳)

### ص ۷۸، سطر ۲۰: ترشیز «۱»

[ترشیز] (اسم خاص). شهرست بخراسان با حدود زیر:

خاور: تربت حیدریه؛ شمال: نیشابور؛ مغرب: کویر؛ جنوب:

بجستان؛ آب و هوای آن گرمسیرست و در اطراف آن قصبات قدیمی مانند کندر و غیره یافت میشود. - میگویند زردشت درین شهر سرو کاشمر را کاشت که بزمان متوکل عباسی قطع و ببغداد حمل گردید.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۰۱).

(۴۶۴)

### ص ۷۸، سطر ۲۳: نغمه دیگر در طنبور افزودن:

این مثلی است ترجمه شده از مثل عربی زیر:

«زاد فی الطنبور نغمه اخری» این مثل بر این اصل استوار است که اگر یک تار بر او تارساز اضافه شود آهنگ آن خارج از دستگاه می‌شود (از صاحب مجمع الامثال میدانی). - آنرا برای گفتار ناموزون و بیجا می‌آورند. فارسی‌زبانان این مثل را در موردی استعمال می‌کنند که شخصی در مورد خلافتی خلاف دیگر سربار اعمال قبل خود کند.

[ص ۷۹]

اشاره

(۴۶۵)

## ص ۷۹، سطر ۱: خارج آهنگ

[خارج آهنگ] (صفت مرکب). مخالف آهنگ، ناموافق، ناموزون. (از ناظم الاطباء).

(۱) - ترشیز را امروز کاشمر می‌گویند و طبق تقسیمات کشوری حدود آن بدینقرار است: خاور:

شهرستان تربت‌حیدریه؛ شمال: شهرستان نیشابور؛ باختر و شمال باختری: شهرستان سبزوار و کویر جندق؛ جنوب: کوه یخاب و بلوک بجستان و شهرستان گناباد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
حمد الله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم و طولش را از جزایر خالدات «صب» و عرضش را از استواء «له» ذکر می‌کند. «نزهت القلوب چاپ لیدن ص ۱۴۳».

یاقوت آنرا «طرشیز» بفتح «طاء» می‌آورد و «ترشیش» و «ترشاش» را نیز ضبط دیگر آن ذکر کرده است. «معجم البلدان».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۱

(۴۶۶)

## ص ۷۹، سطر ۱۴: مشکان «۱»

[مشکان] (اسم خاص). نام ده مرکزی دهستان در بقاضی بخش سرولایت شهرستان نیشابور است. این ده در ۴۰ کیلومتری جنوب باختری جلگه بالا قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۶۷)

## ص ۷۹، سطر ۱۵: بغیری

[بغیری] (اسم خاص). نام تیره‌ایست از ترکمانان گرایلی که پس از رانده شدن از یورت اصلی خود- قوچان و حوالی بجنورد- در بام و صفی‌آباد سبزوار سکونت گزیدند «۲»  
به «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه ذیل «قوچان» و ایلات آن رجوع شود.

[ص ۸۰]

اشاره

(۴۶۸)

## ص ۸۰، سطر ۱: بیارجمند «۳»

[بیارجمند] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شاهرود است. - این بخش در قسمت جنوب خاوری شاهرود و حاشیه کویر واقع و هوایش بزمستان معتدل و در تابستان گرم است و از دو دهستان بنام «مرکزی» و «خارطوران» تشکیل یافته که دهستان مرکزی کوهستانی و «خارطوران» دشت و شنزار است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۶۹)

### ص ۸۰، سطر ۳: مقروع سمع

[م ق ر و ع س م ع] (ترکیب اضافی) «۴» مسموع، شنیده، بعرض رسیده.

### [ص ۸۱]

#### اشاره

(۴۷۰)

### ص ۸۱، سطر ۷: شلنگ

[ش ل ن گ] (اسم). «برهان قاطع» شلنگ را برجستن

(۱) - در نسخه «ب» و «و» این نام «سنگان» آمده که بی‌شک غلط است زیرا «سنگان» با حدود بیان شده از طرف میرزا مهدیخان تطبیق نمی‌کند.

(۲) - میرزا مهدیخان محل آنها را قلعه مشکان بین سبزوار و نیشابور ذکر می‌کند.

(۳) - لسترنج نام دیگر بیارجمند را «بیار» آورده و بنا بر قول مقدسی بیارجمند در قرن چهارم دارای قلعه و بازارهای معمور و کشتزارهای سرسبز و باغستانهای پرانگور بوده است. شیروانی آب و هوای بیارجمند را بسیار سازگار و مردمش را شیعه امامیه ذکر می‌کند. رجوع به «بستان السیاحه» شود.

(۴) - اضافه اسم مفعول بنایب فاعل.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۲

و فروجستن شاطران بجهت ورزش تعریف کرده است و نیز مشق راه رفتن بسیار را بر نهجی که پاشنه پای بسرین برسد معنی دیگر آن آورده است و می‌گوید ضبط دیگر این کلمه [ش ل ن گ] است. این معانی برهان قاطع با آنچه در جهانگشا قصد شده قابل تطبیق نیست زیرا در آنجا غرض ازین لفظ معنی‌ایست که مرادف معنی «شلیک» است. فرهنگ آندراج ذیل لغت «شلک» [ش ل ل ک] آورده: آواز چند بندوق است که بیکبارگی سردهند این لفظ ترکی است. «فرهنگ دمزن»: شلک را بمعنی دهانه توپ و تفنگ معنی کرده است. بی‌شک شلک همان شلیک متداول کنونی است ولی دانسته نشد که شلنگ در این معنی بچه روی است بنظر «شلنگ» تصحیف یا سهو نساخ «۱» در کلمه «شلیک» است.

(۴۷۱)

### ص ۸۱، سطر ۲۲: محولات

[م ح و - یا - و لا - ت] (اسم خاص) «۲». نام یکی از بخشهای تابعه شهرستان تربت حیدریه است بحدود زیر: شمال و خاور: بخش

حومه رشخوار؛ جنوب: شهرستان گناباد؛ باختر: شهرستان کاشمر؛ اراضی محولات از حاصلخیزترین اراضی تربت حیدریه است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران «۳» جلد نهم).

## [ص ۸۲]

(۴۷۲)

## ص ۸۲، سطر ۲: فیض آباد «۴»

[ف ی ض عا با د] (اسم خاص). نام قصبه مرکزی بخش «فیض آباد و محولات» شهرستان تربت حیدریه است. - این قصبه در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل و سازگار است. «۵»

(۱) - در «روضه الصفاى ناصرى» بکرات لفظ «شیلنگ» درین معنی آمده است.

(۲) - ضبط با فتح «واو» نیز برای آن شنیده شده است.

(۳) - فرهنگ جغرافیایی ایران این نام را تحت «فیض آباد و محولات» ضبط کرده است.

(۴) - در خراسان دهکده بنام فیض آباد بسیار است و حتی در حدود ما نحن فیه نیز دو فیض - آباد وجود دارد که مستبعد است بما نحن فیه بخورد زیرا یکی از آنها فیض آباد بخش قاین است که در ۴۵ کیلومتری جنوب خاوری قاین واقع، و دیگری فیض آباد بخش رشخوار شهرستان تربت حیدریه است که در ۲۸ کیلومتری جنوب باختری رشخوار قرار دارد.

(۵) - شیروانی فیض آباد را قصبه «نشان» و از توابع «تربت» ذکر می کند.

(از بستان السیاحه)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۳

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۷۳)

## ص ۸۲، سطر ۱۰: گرمه خان «۱»

[گ ر م خا ن] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان بجنورد است که از شمال بدهستان تکمران و گیفان و از جنوب به کوه باباموسی و از مشرق بخاک زعفرانلو متصل است. مرکز این دهستان گرمخان و در ۱۸ کیلومتری شمال خاوری بجنورد و بر سر راه شوسه عمومی قوچان و بجنورد قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۴۷۴)

## ص ۸۲، سطر ۱۳: تکه

[ت ک ک - یا - ت ک] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکمانان است که بحوالی مرو «۲» سکنی دارند. این طایفه از حیث عدت نسبت بسایر طوایف ترکمن زیادترند و ناحیه «قراپاب» محل زراعت آنها - فاصله این محل تا قلعه مرو در حدود چهار فرسخ است -

و «خان کچن» - سه فرسخ و نیمی مرو - جایگاه آنهاست.

(از «سفرنامه مرو» نوشته سید محمد لشکر نویسنده نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۳۶۵)  
(۴۷۵)

### ص ۸۲، سطر ۱۳: سالور

[سالور] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکمانان است که در حوالی مرو سکونت داشته‌اند. این تیره از حیث جمعیت کمتر از طایفه تکه و مسکن و یورتشان «یل آقان» چهار فرسخی مرو بوده است (۳).

(۱) - در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام «گرمخان» [garm-xan] ضبط شده است.

ظاهراً ضبط جهانگشا صحیح نیست زیرا در تواریخ آن دوره این دهکده بصورت «جرمغان» (یعنی بدون هاء) آمده که این خود دال بر زاید بودن «هاء» است. اعتماد السلطنه آنرا در مطلع - الشمس «گرمخوان» و «جرمخوان» ضبط کرده یعنی بدون هاء؛ و عالم آرای نادری نیز «گرم - خوان» آورده است.

(۲) - میرزا مهدیخان محل آنها را سرخس و اراضی مابین درون و استراباد ذکر می‌کند که البته این قول منافات با مطالب فوق ندارد زیرا تیره‌هایی از این ترکمانان غالباً از یورت اصلی خود مهاجرت می‌کنند و در نقاط دیگر سکنی می‌گزینند.

(۳) - مطلع الشمس آنها را ساکن اطراف سرخس می‌آورد.

(از مطلع الشمس صفحه ۳۶۰ جلد دوم).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۴

(از «سفرنامه مرو» نوشته سید محمد لشکر نویسنده نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۳۶۵).

(۴۷۶)

### ص ۸۲، سطر ۲۰: مانه

[مان] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای تابعه شهرستان بجنورد است که در باختر بجنورد قرار دارد و از سه دهستان باسامی «مانه» و «سملقان» و «جرگلان» تشکیل یافته و ساکنینش از اکراد شادلو و تراکمه خاوری می‌باشند. - دهستان «مانه» که یکی از سه دهستان این بخش است مرکزش «پیش‌قلعه» است و ۲۷ آبادی بزرگ و کوچک دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) و به «مطلع الشمس» جلد اول ذیل کلمه بجنورد رجوع شود.

(۴۷۷)

### ص ۸۲، سطر ۲۰: سملقان

[س م ل ق ا ن] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش مانه شهرستان بجنورد است که در باختر بجنورد و کسبایر قرار دارد. این دهستان در جلگه واقع و باطراف آن تپه‌های مرتفعی است که آنرا از سایر دهستانها جدا می‌کنند و بترتیب عبارتند از: در شمال و شمال باختری کوه دوچنگ که مانه را از سملقان مجزا می‌کند، در جنوب ارتفاعات پلنگ، و در جنوب خاوری رشته ارتفاع آلاداغ، و در خاور ارتفاعات کانی سالان و کشانک است که فاصل سملقان از کسبایر می‌باشد.



(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) رجوع به «مطلع الشمس» جلد اول ذیل کلمه بجنورد شود.

### [ص ۸۳]

#### اشاره

(۴۷۸)

#### ص ۸۳، سطر ۷: قلعه یوزباشی

[ق ل ع ی یوز باشی] (اسم خاص). نام قلعتی بوده بشمال مانه و در ناحیه جرگلان بجنورد «۱» (از حاشیه نسخه خطی «ط»).

(۱) - این قلعه مثل آنست که از صد سال پیش وجود نداشته زیرا سیاحانی که از صد سال قبل خراسانرا دیده‌اند و حتی اعتماد السلطنه که منطقه بجنورد را مفصل شرح می‌دهد نسبت باین قلعه ساکت است. - فرهنگ جغرافیایی ایران نیز ازین قلعه نام نمی‌برد. مینورسکی محل شکست ابراهیم خان را در نواحی درون، که بعقیده او مغرب عشق آباد است، ذکر می‌کند. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۵

(۴۷۹)

#### ص ۸۳، سطر ۱۱: پل خان داغی

[؟] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «بل خان داغی» یا «بیل خان داغی» است و آن نام سلسله جبالی در قرب «کراسنودسک» است، و بدو رشته تقسیم میشود یکی بنام «بلخان کبیر» و دیگر «بلخان صغیر». بلخان داغی بجبال «دامانی» و «کورانداغ» و «گلستان» و «قراداغ» می‌پیوندد و تا دره هریرود امتداد می‌یابد «۱» (از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۴۴).

(۴۸۰)

#### ص ۸۳، سطر ۱۵: آغروق

[ع اغ ر ق] «۲» (اسم). احمال، انقال. (از یادداشتهای آقای دکتر معین).

(۴۸۱)

#### ص ۸۳، سطر ۱۶: جبل گرماب

[ج ب ل گ ر م اب] (اسم خاص). این نام باین شکل و اشکال «چیلی گرماب» و «جیلی گرماب» و «چبلی گرماب» آمده «۳» بنظر صحیح آن «چیل گرماب» است - چیل پیشوندی است که باول بعضی از نامهای این نواحی اضافه میشود. - زیرا در آن طرف خط

سرحدی دو قلعه «گرماب» و «قلقلاب» وجود دارد که درست در مسیر نادر واقع بوده و وضع جغرافیایی گرماب بنا بر ماده سوم قرارداد ۱۸۸۱ میلادی بین ایران و روس بدینقرار است:

«قلعه گرماب در دره رودی که آبش اراضی ماوراء بحر خزر را مشروب می کند و در شمال خطی واقع است که بموجب فصل اول «۴» سرحد بین

(۱) - در آنطرف شهر نسای خراسان شهری بنام «بلخان» یا «ابو الخان» وجود داشته که رود جیحون در قدیم الایام بآن میرسیده است. (از سرزمین‌های خلافت شرقی)

(۲) - این کلمه بصورت «آغرق» نیز ضبط شده است.

(۳) - فرهنگهای جغرافیایی (البته فرهنگهای مورد ارجاع حقیر) و کتب تاریخی از ذکر این نام ساکنند.

(۴) - فصل اول: «... از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قتل سلسله کوه‌های سنگر- داغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال بطرف رود چندر متوجه شده و در چقانقلعه به بستر رود مزبور (رود اترک) میرسد از اینجا در سمت شمال به قتل کوههایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است ... پس از آن خط سرحدی در امتداد قتل بسوی جنوب شرقی ... نرسیده بانتهای گرماب بجنوب برگشته ...»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۶

متصرفات طرفین است.

[ص ۸۴]

(۴۸۲)

ص ۸۴، سطر ۲۳: هزار جریب

[ه ز ا ر ج ر ی ب] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای چهار دانگه شهرستان ساری است «۱». که بین دهستانهای «سورتیجی» و «شهریاری» و در طول و طرفین «زارمرو» قرار دارد. این منطقه کوهستانی و دارای جنگلهای انبوه و سردسیر است. «۲»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

[ص ۸۵]

اشاره

(۴۸۳)

ص ۸۵، سطر ۱۲: دأب

[د ع ب] (اسم). رسم، عادت، خو.

(از منتهی الارب).

(۴۸۴)

## ص ۸۵، سطر ۱۲: یال‌بند

[یال ب ن د] (اسم فاعل مرکب). آنکه کاری را بطور گستاخی و غرور انجام می‌دهد.

(از ناظم الاطباء). «۳»

(۴۸۵)

## ص ۸۵، سطر ۱۴: قیاج‌انداز

[ق ی قاج ا ن د ا ز] (اسم فاعل مرکب مرخم) «۴» نعت «۵» است مر کسی را که در حال سواری بچپ و راست تیر می‌اندازد.

(۴۸۶)

## ص ۸۵، سطر ۱۸: بغی

[ب غ ی] (مصدر). ستم کردن، ظلم کردن. «۶»

(از منتهی الارب).

(۴۸۷)

## ص ۸۵، سطر ۲۰: دهنه

[د ه ن] (اسم خاص). ظاهراً محل مناسب درین ناحیه

(۱) - در جهان‌گشای نادری این ناحیه از نواحی دامغان آمده ولی طبق تقسیمات جدید کشور از نواحی ساری ذکر شده است. اعتماد السلطنه در مطلع الشمس چون از دهات و اعمال دامغان نام می‌برد ذکری از «هزار جریب» در دامغان نمی‌کند. - شاید اصل عبارت میرزا مهدیخان در جهانگشا «هزار جریب و دامغان» باشد.

(۲) - حدود آن: شمال: اشرف؛ مغرب: ساری و سوادکوه؛ جنوب: سمنان و رود نیکا؛ مشرق: شاهکوه. (جغرافیای سیاسی کیهان ص

(۲۹۱)

(۳) - به فرهنگ ناظم الاطباء ذیل کلمه «یال» و ترکیب «یال بستن» رجوع شود.

(۴) - این کلمه مرکب از «قیاج» بمعنی «کج» و «تیر خمیده» و «انداز» [نعت فاعلی مرخم از انداختن] می‌باشد.

(۵) - از نعوتی است که گاهی بجای منعت می‌نشیند و مسند الیه واقع میشود.

(۶) - این مصدر یا حروف جاره متعدد معانی متعدد می‌دهد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۷

«دهنه کفشگری» «۱» است بمختصات زیر:

دهی است از دهستان سدن‌رستاق بخش مرکزی شهرستان گرگان، واقع در ۱۶ کیلومتری باختر گرگان. - این ناحیه در دشت قرار

دارد و آب و هوایش معتدل و مرطوب است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» ذیل کلمه «کفشگری» رجوع شود.

## [ص ۸۶]

(۴۸۸)

## ص ۸۶، سطر ۱: اشرف

[اشرف] (اسم خاص). اشرف که امروز بهشهر نامیده می‌شود در ۲۵ کیلومتری شمال خاوری ساری و ۷۸ کیلومتری باختر گرگان و ۸ کیلومتری جنوب خلیج میان کاله واقع است. طول شرقی آن ۵۳ درجه و ۳۳ دقیقه و عرض شمالی آن ۳۶ درجه و ۴۳ دقیقه می‌باشد. این شهر از بناهای دوره صفویه و عهد شاه عباس اول است و در آنجا «قصر صفی آباد» بدو کیلومتری جنوب باختری شهر و بر روی ارتفاعات مسلط بشهر، قرار دارد و نیز «باغشاه» و بنای «چشمه عمارت» در جنوب و متصل بشهر است و همچنین آثار خرابه «سد عباس آباد» در ۷ کیلومتری جنوب خاوری بیچشم میخورد. «۲»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۴۸۹)

## ص ۸۶، سطر ۲: بارفروش

[بارفروش] (اسم خاص). این نقطه همان شهر بابل «۳» کنونی است که طول شرقی آن: ۵۲ درجه و ۴۴ دقیقه و ۲۰ ثانیه و عرض شمالی آن:

۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و ۱۵ ثانیه می‌باشد، و مشخصاتش بدینقرار است:

(۱) - البته در آن نقطه دهی بنام «دهنه» داریم که از دهستانهای کولان بخش مرکزی شهرستان گنبد قابوس است که در ۷ کیلومتری شمال کاله قرار دارد. مستبعد است این نقطه محل مورد بحث باشد. صحیح «دهنه کفشگری» است که در نسخ «ح» و «ط» «کفشگری» آن حذف و در نسخ «ب» و «و» «دهنه» آن محذوف است.

(۲) - در زمان «شیروانی» نیز اکثر عمارات فوق خراب بوده است و او هم از آثار خراب آن صحبت می‌کند. شاردن این ابنیه را بطور مفصل می‌آورد و علت آبادانی اشرف را مازندرانی بودن مادر شاه عباس ذکر می‌کند. اعتماد السلطنه نیز مثل شیروانی از آثار خرابه آن ابنیه سخن می‌گوید.

رجوع به «جلد اول مرآت البلدان» و «سفرنامه شاردن» و «بستان السیاحه» شود.

(۳) - این تغییر نام در سال ۱۳۰۶ شمسی بعمل آمد

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۸

شهرستان شاهی در ۲۵ کیلومتری و آمل در ۳۶ کیلومتری و دریای مازندران در ۱۸ کیلومتری آن واقع و از شهرهای بزرگ مازندرانست. «۱»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۴۹۰)

## ص ۸۶، سطر ۳: آمل

[عام ل] (اسم خاص). شهریست بمازندران، واقع در ۳۶ کیلومتری جنوب باختری بابل و ۲۱ کیلومتری جنوب محمودآباد و کنار رودخانه هراز. بطول شرقی ۵۲ درجه و ۲۱ دقیقه و عرض شمالی ۳۶ درجه و ۲۵ دقیقه و ارتفاع ۸۰ متر از سطح دریای مازندران. «۲» (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم). (۴۹۱)

## ص ۸۶، سطر ۵: پیشخانه

[پیش خان] (اسم). رواق و پیشگاه خانه، و ایوانی که در مرتبه دوم ساخته باشند. - چادر و خیمه‌ای که در مسافرت از پیش فرستند. (از ناظم الاطباء). (۴۹۲)

## ص ۸۶، سطر ۶: لاریجان

[لا-ری جان] (اسم خاص). ناحیتی است بمازندران که از شمال بآمل و از مشرق به بندپی و از جنوب بدماوند و از مغرب بدلارستاق محدود است. این ناحیه دارای آبهای فراوان و بواسطه خاکهای آتش‌فشانی بسیار حاصل‌خیز است. «۳» (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۹۵).

(۱) - قدیمترین مرجعی که از «بارفروش» نام برده کتاب هفت اقلیم احمد رازی است که آنرا «بارفروش ده» ذکر کرده است. لسترنج شهر «مطیر» یا «مامطیر» را در طبرستان همین بارفروش امروزی می‌داند، یاقوت از مسجد جامع و آبادیهای آن وصف زیاد کرده است. رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «معجم البلدان» و «بستان السیاحه» و «مرآت البلدان» جلد اول ص ۱۵۵ شود.

(۲) - لسترنج آمل را کرسی طبرستان در دوران خلفای عباسی ذکر می‌کند. یاقوت بندرگاه کوچک آن را بنام «اهلم» نام می‌برد. این شهر بعدها بدست امیر تیمور خراب شد. اعتماد السلطنه از پل طولانی و کم عرض و آجری آمل صحبت می‌کند و می‌گوید هر که در آمل قصد ساختن خانه کند کافی است زمین را حفر نماید و آنقدر آجر و مصالح ساختمانی بدست می‌آورد که بدون احتیاج بخرید مصالح می‌تواند خانه خود را بنا کند. رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «معجم-البلدان یاقوت» و «مرآت البلدان» جلد اول و «بستان السیاحه» شود.

(۳) - شیروانی آنرا از نواحی مازندران می‌آورد و مذهب اهالی آنجا را شیعه ذکر می‌کند «رایینو» ازین محل دیدن کرده و از وضع جغرافیایی و دهات آن سخن می‌راند رجوع به «بستان السیاحه» و «سفرنامه مازندران و استرآباد رایینو بخش انگلیسی» شود. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۶۹

(۴۹۳)

## ص ۸۶، سطر ۱۶: خوار

[خا ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است در حوزه طهران «۱» که از شمال بفیروزکوه و دماوند و از مشرق بسمان و از جنوب بکویر و

از مغرب به ورامین محدود است. در شمال آن بنه کوه قرار دارد- که جانب غربی آن متصل بقره آقاج یا سیاه کوه می شود و بعضی از قسمتهای این کوه در مغرب تا کویر پیش می رود مانند کوه نمک- در جنوب شرقی آن «ایوان کی» واقع و کوه کج در جنوب غربی آن است. (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۵۵).

(۴۹۴)

### ص ۸۶، سطر ۱۶: ورامین

[و ر ا می ن] (اسم خاص). نام ناحیتی است در حوزه طهران که از شمال بلواسان و از مشرق بخوار و از جنوب بکویر و مسیله و از مغرب به غار و فشا پویه محدود است، در شمال آن سیاه کوه قرار دارد- اراضی ورامین از رسوبات جاجرود می باشد «۲» (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۵۶) و به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نخست و کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار عمومی» رجوع شود.

[ص ۸۷]

### اشاره

(۴۹۵)

### ص ۸۷، سطر ۱۳: خدیو

[خ دی و] (اسم). پادشاه، امیر بزرگ، رئیس، مالک. (از ناظم الاطباء).

(۴۹۶)

### ص ۸۷، سطر ۱۳: یساق

[ی ساق] (اسم). تیاری جنگ «۳» آمادگی جنگ.

(۱)- لسترنج می گوید اعراب شهر «خوار» را غربی ترین شهرهای «قومس» و بر سر راه خراسان و مهمترین شهرهای خاوری ری و بصورت «الخوار» ضبط کرده اند. این شهر در کتب قدیم بصورت «خوارری» آمده تا با «خوارفارس» اشتباه نشود. ابن حوقل و قزوینی و حمد الله مستوفی ازین شهر نام برده اند. شیروانی خوار را بلوکی حار با آب و هوای ناسازگار و پشه خیز ذکر کرده که طرف شمال آن گرفته و اطرافش گشاده است و می گوید در دو مرحله ای طهران واقع است.

(۲)- لسترنج می گوید ورامین بعدها جای ری را گرفت و کرسی ایالت جبال شد. شیروانی آنرا در دو مرحله ای طهران می آورد و دهات آبادان آن را وصف می کند. (بستان السیاحه)

(۳)- در آنندراج این لغت بصورت «یاساق» و «یاسا» آمده است. از عبارت جهانگشا مفهوم آمادگی برای جنگ فهمیده میشود. در پاورقی صفحه ۱۲۴ مجمع التواریخ نیز این لغت بمعنی تهیه جنگ و دفاع آمده است. در حاشیه صفحه ۵۸ «تعلیقہ تذکرۃ الملوک» «یسق» بمعنی ترتیب و نظم و قانون و عوارض است. و در همان صفحه آمده: در زبان روسی «یاساک» بعوارضی که قبایل سیبری

بصورت پوست تسلیم می‌کنند اطلاق میشود، مینورسکی «یاساقی» را مقابل چریک آورده و شرح مفصلی درین باره داده است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۰ (از آندراج).

خفتان و زره ز تیغ تیزش دل کسب نکرد در یساعت. (ظهوری بنقل آندراج).

معنی دیگر آن «دیوان» و «دربار» است:

برند دست‌بدست اهل عشرتم همه روزچو قحبه‌ای که بزورش برند شب به یساق. (ملا فوقی یزدی بنقل آندراج).

(۴۹۷)

#### ص ۸۷، سطر ۱۴: خود

[خود] (اسم). کلاه سپاهی که از آهن یا فلز دیگر سازند. (از منتهی الارب).

(۴۹۸)

#### ص ۸۷، سطر ۱۴: مغفر

[مغفر] (اسم آلت، اسم). زره‌خود که زیر کلاه پوشند، زره پاره‌ای که مرد با سلاح در جنگ بر روی افکند. (از ناظم الاطباء).

(۴۹۹)

#### ص ۸۷، سطر ۱۴: خضرت

[خضرت] (اسم). سبزه، منه: «ارض کثیرة الخضره». ج: خضر.

(از اقرب الموارد).

(۵۰۰) جهانگشای نادری متن ۵۷۰ ص ۸۷، سطر ۱۴: انوار ..... ص: ۵۷۰

#### ص ۸۷، سطر ۱۴: انوار

[انوار] (جمع نور- بفتح «نون» و سکون «واو» و «راء») شکوفه‌ها، غنچه‌ها. (از منتهی الارب).

(۵۰۱)

#### ص ۸۷، سطر ۱۶: دوحه

[د و ح] (اسم). درخت برزک، تنه درخت، درختستان، بیشه، باغچه. ج: دوح، دوحات.  
(از منتهی الارب).  
(۵۰۲)

### ص ۸۷، سطر ۱۷: مطری

[م ط ر ر ا] (اسم مفعول باب تفعیل). تازه، مصفا، آبدار. - پرداخت شده. (از منتهی الارب).  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۱

(۵۰۳)

### ص ۸۷، سطر ۲۰: کلاله

[ک لال] (اسم). موی پیچیده و مجعد، زلف آویزان بر پیشانی و کاکل. - دسته گل.  
(از ناظم الاطباء).  
(۵۰۴)

### ص ۸۷، سطر ۲۱: آزار

[عا ضا ر] (اسم). نام ماه ششم از سال رومی است و نام دیگر آن «آزر» می‌باشد.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۸۸]

#### اشاره

(۵۰۵)

### ص ۸۸، سطر ۱۴: شورآبک

[شور عاب ک] (اسم خاص). در افغانستان دو ناحیه بنام شورآبک است: یکی شورآبک واقع در غرب گرشک و ۲۱ کیلومتری آن و دیگر شورآبک از اعمال ولایت قندهار که بین ۶۴ و ۷۶ درجه و ۹ و ۵۲ دقیقه و ۱۴ و ۲۶ ثانیه طول شرقی و ۲۹ و ۳۰ درجه و ۲۹ و ۳۲ دقیقه و ۱۱ و ۳۶ ثانیه عرض شمالی قرار دارد و دارای ۲۷ پارچه ده است و هوایش بسیار گرم و آبش در نهایت کمی است.  
«۱».

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

### [ص ۸۹]

#### اشاره



(۵۰۶)

**ص ۸۹، سطر ۱۱: النک یاقوتی**

[ال ن گ یاقوتی] (اسم خاص) «۲» در فرهنگ جغرافیایی ایران «۳» ناحیه‌ای بنام النک یاقوتی وجود ندارد. در «سفرنامه مرو» (نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۳۶۵) از کال یاقوتی نام برده شده که در سه فرسخی شهر مشهد قرار دارد و ظاهراً همین نقطه مورد بحث است.

(۵۰۷)

**ص ۸۹، سطر ۱۴: فرمندآباد «۴»**

[ف ر م ن د عاباد] (اسم خاص). دهی است از

(۱) - در «مجمع التواریخ» نیز این حادثه نقل و از «شورابیک» نام برده شده است بدون آنکه مکانش تعیین شود شاید شورابیک قندهار باشد.

(۲) - «اولنگ» یا «اولانگ» در زبان مغولی بمعنی چمن است. (مجمع التواریخ پاورقی ص ۱۲۸) النک یاقوتی باید در اصل مرکب اضافی باشد که بعداً علم شده ولی اگر این نقطه قابل انطباق با کال یاقوتی باشد، علمیت آن در محل تردید است.

(۳) - فرهنگ جغرافیایی ایران از ناحیه‌ای بنام یاقوتی در ۶ کیلومتری شمال خاوری تربت جام نام می‌برد که مستبعد است قابل انطباق بر ما نحن فیها باشد.

(۴) - در «فرهنگ جغرافیایی ایران» از «فرمندآباد» ذکری بمیان نیامده و بجای آن «فرمان آباد» آمده ولی نقشه جغرافیای بغایری این نام را «فرمندآباد» ضبط کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۲

دهستان یوسف آباد پایین ولایت باخزر بخش طیبات مشهد، واقع در سه کیلومتری جنوب طیبات و سر راه اتومبیل رو طیبات به کرات. ناحیتی است واقع در جلگه با آب و هوای معتدل.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل کلمه «فرمان آباد»).

(۵۰۸)

**ص ۸۹، سطر ۱۷: کاریز**

[کاریز] (اسم خاص). دهی است از دهستان یوسف آباد پایین ولایت باخزر بخش طیبات شهرستان مشهد، واقع در ۱۰ کیلومتری شمال خاوری طیبات و بر سر راه شوسه عمومی تربت جام بطیبات. این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۵۰۹)

**ص ۸۹، سطر ۱۸: قراول**

[ق ر ا و ل] (اسم). پیشرو لشکر، فوجی که پیشاپیش رود و از سیاهی و نموداری دشمن خبر دهد. - سپاهی که در جلو دیگر سپاهیان وقت راحت باش بایستد و از آنها نگاهبانی کند.  
(از ناظم الاطباء).

(۵۱۰)

### ص ۸۹، سطر ۱۸: طرح

[ط ر ح] (اسم). نام فوجی است و رای میمنه و میسر و آن امداد و اعانت بجمیع قسمتها - در وقت زور آوردن غنیم بآن قسمتها - می کند.  
(از لغت نامه دهخدا).

(۵۱۱)

### ص ۸۹، سطر ۱۹: قول

[قول] (اسم). قلب سپاه در هنگام جنگ.  
(از ناظم الاطباء). و به پاورقی «مجمع التواریخ» ص ۷۳ رجوع شود.

### [ص ۹۰]

#### اشاره

(۵۱۲)

### ص ۹۰، سطر ۱: استمزاج

[استمزاج] (مصدر باب استفعال). استفسار از قصد و اراده کسی کردن، پرسش از رأی و عقیده و صحت و سلامتی کسی کردن.  
(از ناظم الاطباء).

(۵۱۳)

### ص ۹۰، سطر ۴: دغارود

[دغارود] (اسم خاص) «۱» دهی است از دهستان پایین

(۱) - در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام «دغارون» آمده است. - «حوض دغارود» در متن مرکب اضافی است، و حوض در آن نواحی غالباً به «آب انبار» اطلاق میشود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۳

ولایت باخزر بخش طیبات شهرستان مشهد، واقع در ۱۱ کیلومتری جنوب خاوری طیبات و کنار راه شوسه عمومی طیبات باسلام

قلعه.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

[ص ۹۱]

اشاره

(۵۱۴)

ص ۹۱، سطر ۸: رحیل

[ر ح ل] (مصدر). کوچ کردن.

(از منتهی الارب).

(۵۱۵)

ص ۹۱، سطر ۹: هریرود

[ه ر و د] (اسم خاص). نام رودخانه‌ایست که از کوههای شمال خاوری افغانستان سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از جنوب شهر هرات بطرف اسلام‌قلعه جریان پیدا می‌کند و در کنار اسلام‌قلعه بطرف شمال امتداد می‌یابد، ازین محل به بعد مرز طبیعی ایران و افغانستان را تا بیست و دو کیلومتری دهانه نردبان تشکیل می‌دهد، و پس از عبور از «پل خاتون» و «شیرتپه» و «قلعه قصاب» و «سرخس» تا نزدیکی «لقمان بابا» مرز طبیعی ایران و شوروی میشود و سپس از خاک ایران خارج میگردد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل کلمه «مشهد»).

[ص ۹۲]

اشاره

(۵۱۶)

ص ۹۲، سطر ۳: ننام

[ل عام] (جمع لئیم). مردمان بخیل. ناکس.

(از ناظم الاطباء).

(۵۱۷)

ص ۹۲، سطر ۴: رباط چرخه

[ر با ط چ ر خ] (اسم خاص). در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «رباط چرخر» با مشخصات زیر ضبط شده است: قریه‌ایست بفاصله ۱۹ کیلومتری شمال شرقی غوریان و بر سر راهی که به هرات میرود. این قریه از اعمال هرات و بین ۶۱ درجه و

۳۷ دقیقه و ۳۷ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۶ دقیقه و ۱۴ ثانیه عرض شمالی واقع است.

(۵۱۸)

### ص ۹۲، سطر ۵: شاده

[شاده] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۲۳ کیلومتری شمال شرقی غوریان و از اعمال هرات که بین ۶۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ۳۶ ثانیه طول

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۴

شرقی و ۳۴ درجه و ۲۴ دقیقه و ۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. «۱»

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم).

(۵۱۹)

### ص ۹۲، سطر ۵: تیریل «۲»

[تیریل] (اسم خاص). موضعی است در ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی «کھسان» ناحیه غوریان هرات که بین ۶۱ درجه و ۱۴ دقیقه و ۵۰ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۳۵ دقیقه و ۳۷ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. بارتلد بنای آنرا ظریف و محکم ذکر می‌کند و می‌گوید فعلا (زمان بارتلد) احتیاج باصلاحات مختصری دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد اول و «تذکره جغرافیای ایران» بارتلد ص ۱۱۳).

(۵۲۰)

### ص ۹۲، سطر ۶: رباط پریان «۳»

[رباط پریان] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان در فاصله ۶ کیلومتری شمال غربی شهر هرات، واقع بین ۶۱ درجه و ۵۷ دقیقه و ۸ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۴ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۵۲۱)

### ص ۹۲، سطر ۸: لمحہ

[لمحہ] «۴» (اسم). وقت کم و زمان اندک و قلیل، آن، لحظه. (از ناظم الاطباء).

(۵۲۲)

### ص ۹۲، سطر ۱۶: باد صبا

[باد صبا] (اسم خاص). این نام در فرهنگهای جغرافیایی یافت نشد «۵» «کشمیش‌اف» ازین محل نام برده و آنرا کوشک

(۱) - چون از هرات بطرف ایران در حرکت آیم پس از گذشت از «بست» و «شکیبان» و «آب‌قو» به «شاده» میرسیم.

- (۲) - در نقشه جغرافیای ایران (ترسیمی ارتش) این نام «تیرپول» ضبط شده و در چند موضع این تعلیقه نیز به تبعیت از آن نقشه، «تیرپول» آمده است.
- (۳) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این نقطه «پریان» ذکر شده ولی عالم‌آرای عباسی و سفرنامه‌های متعدد هرات (نسخ خطی کتابخانه ملی) باجماع رباط پریان ذکر کرده‌اند.
- (۴) - وزن فعله از «فعل» برای بیان مره می‌آید.
- (۵) - روضات الجنات زمچی و قاموس جغرافیایی افغانستان - که نقاط مختلف هرات را شرح می‌دهند - متأسفانه نسبت باین نام ساکتند. البته شک نیست که میرزا مهدیخان با ذکر مصرع «تکیه بر عهد تو باد صبا نتوان کرد» این کلمه را استعمال کرده و تصحیف و تحریفی در آن واقع نشده است. اما این که آیا این نقطه با این نام وجود داشته و امروز از بین رفته است غیر از قول «کشیمیش‌اف» مدرکی دیگر در دست نیست از عبارت میرزا مهدیخان برمی‌آید که محل آن در حدود «شکیبان» یعنی شمال و شمال غربی هرات بوده است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۵
- باد صبا ذکر کرده ولی از تعیین محل آن ساکت است. در قاموس جغرافیایی افغانستان از «صبازار» و در نقشه جغرافیایی بغایری از «صبا باد» (از نواحی هرات) نام برده شده که مستبعد است بمحل مورد بحث خورد.

[ص ۹۳]

اشاره

(۵۲۳)

ص ۹۳، سطر ۶: مویزک

[م و ی ز ک] (اسم خاص). این نام در قاموس جغرافیایی افغانستان نیامده و کتب تاریخی دیگر نسبت بآن ساکتند. زمچی «۱» و حافظ ابرو از دهکده‌ای بنام «نویزک» نام می‌برند که از قرای فوشنج و نزدیک به هرات است، بنظر نقطه مورد بحث همین «نویزک» می‌باشد.

(۵۲۴)

ص ۹۳، سطر ۱۲: شکیبان

[ش کی بان] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان بین «بست» و «آب‌قو»، در شمال غربی هرات و بر سر راه مشهد به هرات. «۲»

(۵۲۵)

ص ۹۳، سطر ۲۰: یادگار

[یادگار] (اسم خاص). نام قلعتی است در ۲۴/۵ کیلومتری غرب هرات و کنار راه هرات و گلرخان با مختصات جغرافیایی زیر:

طول شرقی: ۶۱ درجه و ۵۴ دقیقه و ۲۸ ثانیه.

عرض شمالی: ۳۴ درجه و ۲۲ دقیقه.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد ۴).

### [ص ۹۴]

#### اشاره

(۵۲۶)

#### ص ۹۴، سطر ۴: تقارب

[ت ق ا ر ب] (مصدر باب تفاعل). نزدیک شدن بعضی از قوم بیعض دیگر «۳».

(از ناظم الاطباء).

(۵۲۷)

#### ص ۹۴، سطر ۴: فتنین

[ف ع ت ی ن] (اسم، مثنی). دو جماعت، دو طایفه.

(از منتهی الارب).

(۱) - اینک عبارت زمچی:

«درین چند سال در یکی از قرای فوشنج که نويزك می گویند چشمه آب پیدا شده که همان اثر دارد و خاصیت آب دارو دارد».

«روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات ص ۱۲۰»

(۲) - قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است. در حاشیه روضات الجنات زمچی بنقل از حافظ ابرو از دهکده‌های

«شکیبان» و «سکوان» از قراء «فوشنج» نام برده شده است.

(۳) - تقارب بمعنی فوق حتما مضاف الیهی چون «قوم» یا «فتنین» لازم دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۶

(۵۲۸)

#### ص ۹۴، سطر ۱۶: سفک دماء

[س ف ک د م ا ع] (ترکیب اضافی) «۱». ریختن خونها.

(۵۲۹)

#### ص ۹۴، سطر ۱۹: غاشیه

[غاش ی] (اسم). زین پوش، زین پوش که رکابدار بر دوش اندازد.  
(از ناظم الاطباء).  
(۵۳۰)

#### ص ۹۴، سطر ۲۳: تقبیل

[ت ق بی ل] (مصدر باب تفعیل). بوسه دادن. بوسه زدن.  
(از منتهی الارب).  
(۵۳۱)

#### ص ۹۴، سطر ۲۳: خلایع

[خ ل ا ع] (جمع). خلعتها.  
(از ناظم الاطباء).

#### [ص ۹۵]

#### اشاره

(۵۳۲)

#### ص ۹۵، سطر ۳: جمشیدی

[ج م شی دی] (اسم خاص) نام طایفه ایست بافغانستان که یورت آنها بین میمنه و ماروچاق است. بارتلد آنها را ایرانی می‌داند و محل و یورتشان را «کشک» می‌آورد. «۲»  
(از «سفرنامه مرو» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۳۶۵ و «تذکره جغرافیای ایران» بارتلد ص ۱۰۱).  
(۵۳۳)

#### ص ۹۵، سطر ۴: لنگر

[ل ن گ ر] (اسم خاص). دهی است از دهستان کاریز نوبخش تربت جام شهرستان مشهد، واقع در ۶۴ کیلومتری شمال باختری تربت جام و بر سر راه شوسه عمومی مشهد به تربت جام. این دهکده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش گرمسیریست. «۳»

(۱) - اضافه مصدر بمفعول.

(۲) - میرزا مهدی خان محل آنها را «بادغیسات» و عالم آرای عباسی «غرجستان» را یکی از متصرفات این طایفه نام می‌برد. کشمیش اف می‌گوید در عهدنامه صلحی که بین نادر و هراتی‌ها امضاء شد یکی از مواد آن مراجعت این طایفه شیعی مذهب بایران بود. در «روضه الصفا» جلد دهم یورت این ایل «کوشک» آمده است که در ۵ ر ۶۶ کیلومتری جنوب قلعه نو بادغیسات هرات قرار دارد.

(۳) - در خراسان دهکده بنام «لنگر» زیاد است و ظاهراً نقطه مورد بحث جهانگشا دهکده فوق می‌باشد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۷  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۵۳۴)

#### ص ۹۵، سطر ۱۰: مدت سفر مزبور تا ورود به مشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاد:

تاریخ برگشت نادر بمشهد ۴ ذو الحجه مطابق اول ژوئیه ۱۷۲۹ میلادیست و برای اطلاع بیشتر می‌توانید بکتاب «سولویف» فصل نوزدهم مراجعه کنید.

(۵۳۵)

#### ص ۹۵، سطر ۱۲: مستمال

[م س ت مال] (اسم مفعول باب استفعال) «۱» دلنواخته شده، تسلی داده شده. - بسوی خود میل داده شده.  
(از ناظم الاطباء).

(۵۳۶)

#### ص ۹۵، سطر ۱۸: مطمح نظر

[م ط م ح ن ظ ر] (ترکیب اضافی) «۲». هرچیز که بدقت دروی بنگرند. - جای نشانه تیراندازان.  
(از ناظم الاطباء).

(۵۳۷)

#### ص ۹۵، سطر ۲۰: رفع حاصل

[ر ف ع ح ا ص ل] (ترکیب اضافی) «۳». برداشت محصول، برداشت کشت و برز.  
(از ناظم الاطباء).

(۵۳۸)

#### ص ۹۵، سطر ۲۲: تیسر

[ت ی س س ر] (مصدر باب تفعل). آسان شدن.  
(از ناظم الاطباء).

[ص ۹۶]

اشاره

(۵۳۹)



## ص ۹۶، سطر ۱۱: بهادر

[بها در] (صفت). شجاع، دلیر، بکمال و آزموده در جنگ، قوی، پهلوان.  
(از ناظم الاطباء).  
(۵۴۰)

## ص ۹۶، سطر ۱۶: قلعه میر سید علی قاضی

[قلعه میر سید علی قاضی] (اسم خاص). این نام در فرهنگ‌ها و تواریخ مورد ارجاع حقیر یافت نشد و اطلاعات زیر بتوسط آقای سرهنگ منوچهر وقار رئیس ژاندارمری سمنان فرستاده شده است.

(۱) - ثلاثی مجرد این کلمه اجوف یایی است

(۲) - اضافه اسم مکان به مصدر.

(۳) - اضافه مصدر بمفعول.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۸

«قلعه میر سید علی قاضی امروز معروف به شیر قاضی است و آن قلعه ایست واقع در ۳ کیلومتری جنوب شهر سمنان، که قنات نوکلته از جانب غربی آن می‌گذرد. قنات مزبور قریب دو سال است که خشک شده و فعلا قلعه مزبور بیش از یکنفر ساکن ندارد. در جنوب غربی این قلعه ده آبادیست بنام خیرآباد. - و زمینهای اطراف قلعه وقف طایفه شریعت پناهی‌های سمنان است. حدود قلعه: شمال: سمنان؛ جنوب: زمینهای ده خیرآباد؛ شرق: رودخانه دوبندی که فعلا خشک است؛ غرب: دو دهستان ملک‌آباد و رکن‌آباد؛ در زیر قلعه نقبی وجود دارد که بسیار بزرگ و با شتر می‌توان از آن گذشت.»

## [ص ۹۷]

## اشاره

(۵۴۱)

## ص ۹۷، سطر ۲ مهرداشتی «۱»

[؟] (اسم خاص) این نام با این ضبط غلط و صحیح آن مهروشنی [م ه ر و ش نی] است. این نقطه در هفت یا هشت فرسخی بسطام قرار دارد و در آنجا قلعه‌ای بوده که اکنون آن قلعه موجودست این قلعه دارای قنات آبی است که در یک شبانروز قریب یک جریب زمین آن را مشروب می‌کند و آن متعلق بدو مالک است یکی حاجی آقا رضای شجاعی و دیگری حاجی محمد خجالی.  
(از تقریرات آقای محمد علی شفیع‌مدیر کتابخانه فرهنگ شاهرود)  
(۵۴۲)

## ص ۹۷، سطر ۹: مومن‌آباد «۲»

[م ع م ن عا با د] (اسم خاص). دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان، واقع در ۳۶ کیلومتری خاور دامغان

- (۱) - یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در باختر آن شهرستان و بر سر راه شوسه مشهد- طهران قرار دارد.
- (۲) - در مطلع الشمس اعتماد السلطنه از قلعه خرابه‌ای بنام «قلعه دستی» صحبت می‌کند «که چون از کلاته خیج (در اطراف بسطام) بطرف خوش‌بیلاق حرکت کنیم دو کوه طرفین کم کم به یکدیگر نزدیک شده دهنه‌ای تشکیل می‌دهند قبل از آنکه داخل دهنه شوند در طرف مغرب تلی است که در انتهای آن قلعه خرابه‌ایست بنام «قلعه دستی» که آثار بروج و بیوتات آن هنوز هست.»
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۷۹
- و یک کیلومتری جنوب شوسه دامغان بشاهرود. این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.
- (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۳). و به «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد سوم رجوع شود.

(۵۴۳)

### ص ۹۷، سطر ۱۰: مهماندوست

- [م ه مان د و س ت] (اسم خاص). نام قصبه مرکزی دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان است. این قصبه در ۲۱ کیلومتری خاور دامغان- کنار راه شوسه دامغان- در جلگه قرار دارد «۱».
- (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).
- (۵۴۴)

### ص ۹۷، سطر ۲۰: صخره صماء

- [ص خ ر ی ص م ماء] (ترکیب وصفی). سنگ سخت است.
- (از ناظم الاطباء).

[ص ۹۸]

### اشاره

(۵۴۵)

### ص ۹۸، سطر ۲۲: چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ

... جنگ مهمان- دوست یکی از شاهکارهای نظامی نادر است چه او با قشونی در برابر افغانها ایستاد که بکلی روحیه خود را نسبت بافغانها باخته بودند و بقول میرزا مهدیخان از مرده افغانی می‌هراسیدند. گرچه جنگ مهماندوست اولین مبارزه نادر با افغانها نبود و او در جنگ با افغانه سنگان (صفحه ۷۶ متن) و جنگ با ابدالی‌ها ضرب شستی بآنها نشان داده بود. ولی آن جنگها با این جنگ چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت تفاوت فاحش داشت و از همین جنگ بود که حقارت و زبونی در ارتش ایران جای خود را بشجاعت و دلاوریهای آنچنانی داد که تاریخ نظامی ایران تا باقی است بآنها فخر خواهد کرد.

باری ارزیابی نتیجه این جنگ و عده لشکر طرفین طبق مدارک خارجی‌ها «۲» چنین است:

(۱) - اعتماد السلطنه در مطلع الشمس جلد سوم (ص ۲۶۲) از «مهماندوست» و از قلعه و برج و بارو و حتی این جنگ بتفصیل بحث می‌کند.

(۲) - میرزا مهدیخان نسبت باین مطلب ساکت است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۰

۱- اوتر «۱» نیروی افغان را پنجاه هزار نفر بیان می‌کند.

۲- هانوی «۲» ارتش ایران را بیست و پنجهزار نفر می‌آورد.

۳- کوکل «۳» تلفات افغانرا دوازده هزار نفر و از آن ایرانیان چهار هزار نفر ضبط کرده است.

[ص ۹۹]

اشاره

(۵۴۶)

ص ۹۹، سطر ۱۰: آهوان

[عاه و ان] (اسم خاص). این ده در فرهنگ جغرافیایی ایران نیامده است «۴» و اعتماد السلطنه آنرا چنین ذکر می‌کند. «از قوشه که بطرف سمنان حرکت کنند منزلگاه آهوان است، راه شش فرسخ و از مشرق بمغرب مایل بجنوب می‌باشد. دو فرسخ بآهوان مانده راه در میان کوههای پست می‌افتد، در نیمفرسخی آهوان رضی آباد است و آن عبارت از طویله و دکانی است که چشمه آبی در پهلوی آن میباشد، آهوان سطحه‌ایست مستدیر که از اطراف جبال و تلال بطور دایره بر آن محیط شده و در سمت جنوب شرقی آن چند اثر از عتیق و جدید موجود است، از آنجمله رباطی معروف برباط انوشیروانی ...»

(۵۴۷)

ص ۹۹، سطر ۱۳: تویه‌دار

[توی دار] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط است «۵» و صحیح آن تویه‌دروار [توی در و ار] با مشخصات زیر می‌باشد: نام یکی از دهستانهای بخش صیدآباد شهرستان دامغان است. این دهستان در قسمت شمال باختری صیدآباد و باختر دامغان واقع و هوای آن سرد و منطقه‌ای کوهستانی و مرکب از سه آبادی: «تویه»، «دروار» و «صح» است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۱) - Otter,

(۲) - Hanway

(۳) - Cockell

(۴) - معلوم نیست که چرا این نام در «فرهنگ جغرافیایی ایران» نیامده، شاید بعلت آن باشد که در آنجا فعلا دهی نیست، اما در

اغلب سفرنامه‌های خراسان (نسخ خطی کتابخانه ملی) از نقطه آهوان نام برده شده است.

(۵) - زیرا با توجه بصدر و ذیل کلام میرزا مهدیخان و دقت در مسیر حرکت نادر و رجوع به «فرهنگ جغرافیایی ایران» باین نام برمیخوریم نه نام دیگر.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۱

(۵۴۸)

### ص ۹۹، سطر ۱۸: طیش

[ط ی ش] (مصدر ثلاثی). سبک بودن عقل، خفت عقل. - عدم ثبات. - خشم. (از منتهی الارب).

(۵۴۹)

### ص ۹۹، سطر ۲۲: چرخچی

[چ ر خ چی] (اسم). چرخچی‌ها مأمورین اطلاعات بوده‌اند: تعیین اردوگاه و جایگاه لشکر دشمن و اطلاع از وضع دشمن و

اکتشاف طرق محول بآن‌ها بوده است. «۱»

(از ترجمه «تاریخ نادر شاه» تالیف کشمیشاف نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۲).

[ص ۱۰۰]

### اشاره

(۵۵۰)

### ص ۱۰۰، سطر ۲: ساوجبلاغ

[سا و ج ب لاغ] (اسم خاص). ناحیتی است بین تهران و قزوین با مشخصات زیر:

شمال: طالقان و کوههای فشنده؛ مشرق: ارنگه و غار؛ جنوب:

شهریار؛ مغرب: قزوین؛

ساوجبلاغ را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد. قسمت شمالی عبارتست از دامنه کوههای طالقان و فشنده؛ قسمت وسطای آن دامنه و

جلگه که از آبهای کوههای مزبور مشروب میشود. قسمت سوم کوههای «القادر» ورود «القادر» است که در جنوب واقع است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۶۵).

(۵۵۱)

### ص ۱۰۰، سطر ۱۵: سردره‌خوار

[س ر د ر ی خار] (اسم خاص). چون از «ایوان‌کی» دو فرسخی بطرف خوار طی شود به سردره‌خوار میرسیم، مسافت داخل

«سردره‌خوار» یکفرسخ و نیم و فاصله انتهای «سردره‌خوار» تا قشلاق (گرمسار کنونی) نیز یک فرسخ و نیم است. - اعتماد السلطنه

این محل را چنین ذکر می‌کند:

«از ایوان کی تا نیم فرسخ بدهنه (سردره‌خوار) مانده، زراعات

(۱) - در «تذکره شاه طهماسب اول» و «عالم‌آرای عباسی» زیاد باین نام برمی‌خوریم و با مقایسه کار آنها در آن کتب با تعریفی که «کشمیش‌اف» کرده صحت قول «کشمیش‌اف» تأیید میشود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۲

ایوان کی دو سمت جاده بود، و خوب زراعتی است؛ از آنجا تا دهنه سردره این نیم فرسخ کویر نمک بود، در دهنه سردره یک کاروانسرای سنگی و یک قراولخانه کوچک چهار برجی قدیم مخروبه‌ای بود، که می‌گویند از بناهای سلطان سنجر است ... وارد سردره که میشود دهنه تنگ است متدرجا وسعتی پیدا می‌کند تا اواسط درّه باز مضیق میشود تا بجلگه‌خوار کوههای دو طرف خشک و شور و غالباً خاک است و جز جانورهای موذیه چیزی ندارد در میان سردره که وسیع میشود یک کاروانسرای مخروبه خیلی قدیم است. اول (سردره) آخر (ملک ورامین) و اول (ملک‌خوار) است.»  
(از مطلع الشمس جلد سوم ص ۳۴۵).

[ص ۱۰۱]

اشاره

(۵۵۲)

ص ۱۰۱، سطر ۲: خزیمه

[خ ز ی م] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از اعرابست که در حدود سیستان و خراسان جنوبی می‌زیسته‌اند. امروز این طایفه از صورت ایلی و کوچ‌نشینی بیرون آمده و اسکان یافته‌اند. در جنگهای نادر و دوران هرج و مرج بعد از نادر این طایفه مصدر سلحشوریهای زیادی شده‌اند.

به «مجمع التواریخ مرعشی» و «مجمعل التواریخ گلستانه» و «تاریخ گیتی‌گشای نامی» رجوع شود.

(۵۵۳)

ص ۱۰۱، سطر ۳: نخعی

[ن خ عی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای عرب است که در خراسان زندگی می‌کرده‌اند و از عبارت جهانگشا و مجمل التواریخ گلستانه و «مجمع التواریخ» مرعشی «۱» برمی‌آید که افراد این طایفه در رکاب نادر و دوران بعد از نادر دلاوریهای زیادی کرده‌اند.

(۵۵۴)

ص ۱۰۱، سطر ۳: لاری

[لا ری] (اسم خاص). این نام در اغلب نسخ جهانگشا

(۱) - «جهانگشا» و «مجمل التواریخ» این طایفه را «نخعی» ذکر کرده‌اند ولی مجمع التواریخ «نخی» آورده است به صفحات ۱۱۲ و ۱۳۷ مجمع التواریخ رجوع کنید  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۳  
چنین آمده و بی‌شک غلط و صحیح آن «لالوی» است و آن نام طایفه‌ای عرب است که در خراسان زیست می‌کرده‌اند. «۱»

(۵۵۵)

#### ص ۱۰۱، سطر ۷: مدافع

[م د ا ف ع] (جمع مدفع) «۲». مدفع هر چیزی است که بدان دشمن را دفع کنند. - توپ.  
(از ناظم الاطباء).

#### [ص ۱۰۲]

#### اشاره

(۵۵۶)

#### ص ۱۰۲، سطر ۴: قهرود

[ق ه ر و د] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش قمصر شهرستان کاشان است. - این دهستان در حومه قمصر واقع و ناحیتی کوهستانی و خوش آب و هواست. - قصبه این دهستان بنام قهرود است که در ۱۲ کیلومتری جنوب باختری قمصر و بر سر راه کاروانروی قدیمی کاشان باصفهان قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).  
(۵۵۷)

#### ص ۱۰۲، سطر ۵: نطنز

[ن ط ن ز] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان کاشان است که قصبه آن بنام نطنز با مشخصات زیر می‌باشد: ناحیتی است واقع در ۳۲۶ کیلومتری طهران و ۷۵ کیلومتری جنوب خاوری کاشان و ۷۱ کیلومتری باختر اردستان با مختصات جغرافیایی ذیل: طول شرقی: ۵۱ درجه و ۵۴ دقیقه، عرض شمالی: ۳۳ درجه و ۳۱ دقیقه، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۷۲ متر؛ این قصبه و مزارع مربوط بآن در دره خاوری کرکس کوه واقع و بسیار سردسیراند. «۳»  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).  
(۵۵۸)

#### ص ۱۰۲، سطر ۱۴: مورچه‌خورت

[مورچ خرت] (اسم خاص). دهی است

(۱) - اعراب مقیم خراسان سه طایفه‌اند: عرب نخعی (بقول «مجمع التواریخ» نخعی) و عرب «لالوی» و «عرب زنگوئی». رجوع به مجمل التواریخ گلستانه شود.

(۲) - مدافع صیغه منتهی الجموع است.

(۳) - جغرافیای سیاسی کیهان حدود آنرا بدین ترتیب بیان می‌کند: شمال: کاشان؛ مشرق:

کویر؛ مغرب: جوشقان؛ جنوب: مورچه‌خورت؛ حمد الله مستوفی می‌گوید حاکم نطنز «وشاق» نام داشته و بدین سبب قلعه آنجا را وشاق گویند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۴

از دهستان برخوار «۱» شهرستان اصفهان، واقع در ۵۰ کیلومتری شمال اصفهان (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰) و رجوع «به نصف جهان فی تعریف اصفهان» (نسخه عکسی کتابخانه ملی) شود.

(۵۵۹)

### ص ۱۰۲، سطر ۲۰: باغ میران

[باغ می ران] (اسم خاص). دهی است از دهستان طوق رود بخش نطنز شهرستان کاشان، واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب باختری نطنز و ۹ کیلومتری شوسه نطنز باصفهان. - این ده در دامنه کوهستان قرار دارد و آب و هوایش معتدل است. «۲» (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

[ص ۱۰۳]

### اشاره

(۵۶۰)

### ص ۱۰۳، سطر ۴: بحر محیط

[بحر م حی ط] (ترکیب وصفی). اقیانوس - این ترکیب در نقشه‌های جغرافیایی برای «اقیانوس کبیر» علم شده است. (از ناظم الاطباء).

(۵۶۱)

### ص ۱۰۳، سطر ۱۰: دبدبه

[دب دب] (اسم). آواز عظیم، صدای دهل، اظهار جاه و عظمت و شوکت، بزرگی. (از ناظم الاطباء).

(۵۶۲)

## ص ۱۰۳، سطر ۱۱: خاکبیز

[خاک بی ز] (اسم فاعل مرخم) «۳» غربال کننده خاک، بیزنده خاک، کنایه از خاک پاشنده و خاک ریزنده است بجهت تحقیر طرف و خصم «۴» (۵۶۳)

## ص ۱۰۳، سطر ۲۱: ثعبان

[ث ع بان] (اسم). مار بزرگ دراز کلفت، خواه نر باشد خواه ماده. اژدها. (از منتهی الارب).

(۱) - «جغرافیای سیاسی کیهان» اراضی برخوار را در منطقه کویر ذکر کرده و قرای معروف آن را «مورچه خورت» و «گرگاب» آورده است. - حمد اللّٰه مستوفی برخوار را مرکب از سی و دو پاره دیه می آورد و دیه جز را از معظم قرای آن ذکر می کند (از نزهت القلوب)

(۲) - این نام در بعضی از نسخ جهانگشا باغ میران ضبط شده که بی شک غلط می باشد.

(۳) - از نتهایی است که گاه بجای معوت خود می نشیند.

(۴) - فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء) بنقل از «برهان قاطع» معانی زیر را برای این کلمه آورده است:

کسی که خاک کوچه و بازار را جهت نفع خود جاروب کند و بیزد، کسی که برای حصول مقصود بکارهای سخت و حرفتهای پست قیام نماید، مردم دقیق النظر، مردم باریک بین.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۵

## [ص ۱۰۴]

## اشاره

(۵۶۴)

## ص ۱۰۴، سطر ۵: صمد

[ص م د] (صفت مشبهه). مهتر، سید، آنکه در مهمات آهنگ وی کنند. - پاینده - رفیع - بی نیاز. (از اقرب الموارد). (۵۶۵)

## ص ۱۰۴، سطر ۱۱: چغانه

[چ غان] (اسم). نغمه و نوایی از موسیقی است. «۱»

(از ناظم الاطباء).

(۵۶۶)



## ص ۱۰۴، سطر ۱۶: زبانیان

[زبان یان] (اسم، مثنی). دو ستاره روشن بر دو شاخ برج عقرب و آن منزل شانزدهم از منازل ماه است.  
(از ناظم الاطباء).  
(۵۶۷)

## ص ۱۰۴، سطر ۲۱: راغ

[راغ] (اسم). دامن کوه که بجانب صحرا باشد، مرغزار سبز باشکوه. - عمارت بیلاقی.  
(از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۰۵]

## اشاره

(۵۶۸)

## ص ۱۰۵، سطر ۲۱: سقرلات

[سقرلات] (اسم). نوعی از جامه پشمین که از فرنگ آورند و رنگ آن سرخ پررنگ است.  
(از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۰۶]

## اشاره

(۵۶۹)

## ص ۱۰۶، سطر ۱۴: بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون حکم سرمه سلیمانی یافت:

ورود نادر باصفهان و اخراج افغانان از آن شهر اهمیت نادر را بالا برد و برای اولین بار بین نادر و خارجیان تماس برقرار شد. کنسول فرانسه «شوالیه دو گاردان» «۲»، که بعد از برادرش مدت دو سال و نیم بود که در اصفهان توقف داشت، بخدمت نادر رسید، و در کتاب خود شرح مفصلی از قیافه و طرز کار و روش حکومت نادر می آورد، و نیز «ویلیام کوکل» کمیسر کمپانی انگلیسی هند شرقی و «جان گیکی» بخدمت

(۱) - در «برهان قاطع» علاوه بر معنی فوق معانی زیر برای آن آمده است: نام سازبست که مطربان نوازند، بعضی گویند ساز قانون است. چوبی شبیه بمشته حلاجی که یکسر آنرا بشکافند و چند جلاجل در آن تعبیه کنند و بدان اصول نگاهدارند - قصیده شعر را گویند - مردم کوشنده.

(۲) - Chevalier de Gardane

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۶

نادر رسیدند و حتی نادر برای دلجویی آنها ابتدا قول و قراری برای رفع خسارت از آنها بزمان افغانها داد که بعدا در اثر رقابت بین کمپانی «هلندی» و «هند شرقی» بین نادر و کمیسر کمپانی انگلیسی هند شرقی بهم خورد. غیر از اینها کشیشهای فرانسوی چندی نیز بخدمت نادر رسیدند. «۱»

[ص ۱۰۷]

(۵۷۰)

ص ۱۰۷، سطر ۷: باجگاه

[باج گاه] (اسم خاص). این محل بطور دقیق معین نشد.

بنابر قول یکی از مطلعان نام نقطه‌ای بوده در بیرون شهر اصفهان و منتهی الیه هزار جریب بر سر راه کاروانیانی که باصفهان آمد و رفت می کرده‌اند «۲». العلم عند الله

(۵۷۱)

ص ۱۰۷، سطر ۹: در هشتم شهر جمادی الاولی وارد اصفهان:

ورود شاه طهماسب باصفهان تاثیر عمیقی در او گذاشت. هانوی «۳» می گوید: چون شاه طهماسب باصفهان آمد و از خرابی مفرطی که در زمان افغانها بر سر شهر آمده بود اطلاع یافت ملول شد. خاصه وقتی که قصر پدر را چون لانه جغدی دید. - او ضمن گردش در کاخهای ویران، ناگاه زن پیری را دید که دست بگردن او انداخت و شادی کنان خود را باو معرفی کرد. معلوم شد این زن مادر اوست که در دوره تسلط افغانها با لباس کلفتی و در عین گمنامی خود را از شر آنها مصون داشته است.

[ص ۱۰۸]

اشاره

(۵۷۲)

ص ۱۰۸، سطر ۸: طرح

[ط رح] (مصدر). بدخویی کردن. (از ناظم الاطباء).

عصبانی شدن. قهر کردن.

[ص ۱۰۹]

اشاره

(۵۷۳)

## ص ۱۰۹، سطر ۲: فراهان «۴»

[ف ر ا هان] (اسم خاص). نام یکی از بلوکهای

(۱) - برای اطلاع بیشتر به کتاب لکه‌هات متن انگلیسی آن مراجعه شود.

(۲) - در سابق که قافله می‌خواست بداخل شهر وارد شود در بیرون شهر باجی بجهت مال التجاره می‌پرداخت. نقطه‌ای که مأمورین وصول این باج در آنجا قرار داشتند بنام باجگاه مشهور بود، در شیراز نیز نقطه‌ای بنام باجگاه در دو فرسخی شهر و بر سر راه کاروانیان وجود دارد.

## Hanway (۳)

(۴) - این نام فراهان نیز آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۷

حاصلخیز اراک است که در شمال سلطان آباد واقع شده و از رود کوچکی موسوم به شهر آب مشروب میشود. قرای معروف آن «خسروان» و «ساروق» است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان) و به «فرهنگ جغرافیایی ایران» رجوع شود.

(۵۷۴)

## ص ۱۰۹، سطر ۳: گلپایگان

[گ گ ل پای گان] (اسم خاص). یکی از شهرهای مرکزی ایران است که از شمال به کمره و از مشرق به جوشقان و از مغرب بجایلق و از جنوب به خونسار محدود و اراضی آن بیشتر مسطح است. حمد الله مستوفی می‌گوید جربادقان «۱» (گلپایگان) از اقلیم چهارم و طولش از جزایر خالدات «فهل» و عرض از خط استواء «لدم» و آب آن از رودی است که بقم می‌رود. یاقوت محل آنرا میان کرج و اصفهان و مجاور همدان ذکر می‌کند.

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» رجوع شود.

(۵۷۵)

## ص ۱۰۹، سطر ۹: صورت نوعیه

[صو ر ت ن و عی ی] (ترکیب وصفی).

صورتی که مشخص نوع می‌شود. در کتاب «لغات و اصطلاحات فلسفی» ص ۱۷۰ چنین آمده است: صورت نوعیه امری است که موجب اختلاف اجسام میشود و عبارت دیگر آنچه موجب اختلاف نوعی اجسام و مبدء آثار خارجی مختلف و مخصوص بهریک از انواع است صورت نوعیه می‌نامند و باعتبار اینکه «جسم طبیعی» بدان تمام میشود «کمال» می‌گویند و باعتبار تأثیر آن در غیر «قوت» می‌گویند و باعتبار مبدئیت آن برای افعال ذاتیه «طبیعت» می‌نامند و در هر حال صورت جسمیه مقوم جسم است.

(۱) - مستوفی نام اصلی گلپایگان را «گلبادگان» می‌آورد و می‌گوید این نام پس از تعریب جربادقان شده است. یاقوت می‌گوید

اصل پارسی «جربادقان» کلمه «گربادان»، بوده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۸

(۵۷۷)

### ص ۱۰۹، سطر ۱۶: مشهد مادر سلیمان

[م ش ه د م ا د ر س ل ی م ا ن] (اسم خاص). دهی است از دهستان مشهد مرغاب بخش زرقان شیراز، واقع در ۱۰۵ کیلومتری شمال خاوری زرقان و ۴ کیلومتری شوسه اصفهان.

این ناحیه در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷ ذیل کلمه «مادر سلیمان»)

(۵۷۸)

### ص ۱۰۹، سطر ۱۹: زرقان

[ز ر ق ا ن] (اسم خاص). در آثار عجم فرصت شیرازی این ناحیه چنین وصف شده است:

قصبه‌ایست میان مشرق و شمال شیراز، و چون از دروازه اصفهان، که در سمت شمال شرقی شیراز واقع است، حرکت کنیم پس از پیمودن دو فرسنگ راه به «باجگاه» می‌رسیم و اگر از «باجگاه» سه فرسنگ دیگر پیش رویم بقصبه زرقان خواهیم رسید. این قصبه در دامنه کوه بسیار مرتفعی واقع است و در حدود دو هزار خانه دارد و تاکستان و انگورش معروفست. بر بالای کوهی که این قصبه در دامنه آن قرار دارد جلگه‌های وسیعی است که در بعضی از نقاط آن آثار ابنیه و عمارات قدیمی یافت میشود. قنات جمشیدی از نزدیک این قصبه می‌گذرد و ممری ازین قنات منشق شده که بر روی آن طاقی زده‌اند که ارتفاع سقف و گشادگی و عرض آن بحدیست که دو سه سوار با نیزه می‌توانند از آن عبور کنند. قبر سید عماد الدین نسیمی شیرازی (مقتول بسال ۸۳۷ هجری) بدانجاست.

برای اطلاع از وضع فعلی آن به «فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷» رجوع شود.

[ص ۱۱۰]

اشاره

(۵۷۹)

### ص ۱۱۰، سطر ۷: اشرف با افغانه بجانب شیراز دست فرار افراخت:

تعداد قشون اشرف در جنگ زرقان بیست هزار نفر، و از بهترین سربازان افغانی بود، اتفاقاً اشرف هم نهایت سعی خود را در این جنگ کرد منتها قدرت فرماندهی نادر و غرور سربازان ایرانی نقشه او را درهم کوبید،

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۸۹

و بدوره اقتدار افغانها در جنوب ایران خاتمه داد.

به تاریخ نادر شاه لکهارت متن انگلیسی رجوع شود.

(۵۸۰)

### ص ۱۱۰، سطر ۱۱: عتبه

[ع ت ب] (اسم). آستانه در، چوپ بالاین در دربار شاهنشاهی.  
(از ناظم الاطباء).

[ص ۱۱۱]

### اشاره

(۵۸۱)

### ص ۱۱۱، سطر ۱۲: ماسکه

[ما س ک] (اسم فاعل مونث). نگاهداری کننده، خودداری کننده.  
(از منتهی الارب).

(۵۸۲)

### ص ۱۱۱، سطر ۱۳: تقرس

[ت ف ر ر س] (مصدر باب تفعّل). از روی علامت پی بچیزی بردن، دریافت کردن بفراست و زیرکی.  
(از منتهی الارب).

(۵۸۳)

### ص ۱۱۱، سطر ۲۰: پل فسا

[پ ل ف سا] (اسم خاص). نام پلی است در ۱۶ کیلومتری شیراز و جهرم میان اجوار و بابا حاجی.  
(از لغت نامه دهخدا).

[ص ۱۱۲]

### اشاره

(۵۸۴)

### ص ۱۱۲، سطر ۴: میاچو

[می یا چو] (اسم خاص). این نام باین شکل و شکل «میاچیو» آمده است، صحیح آن معلوم نشد «۱» زیرا چنانکه در ذیل ملاحظه

می‌کنیم عبارت مرعشی که حاوی شرح حال اوست خود در ضبط این نام متشتت است. اینک شرح حال او بنا بر نقل مرعشی: «شخصی را که از روی تعظیم و تکریم به «میانجی» مشهور بود که در صحبت بعضی از مرتاضین و فقرای توران تحصیل بعضی از اشغال و اوراد بر طریقه فقرا نموده بود و پاس انفاس و حبس نفس ورزیده بود چنانکه در اواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات به محمود

(۱) - روضه الصفا «میانجیو» ضبط کرده و مرعشی «میانجی» و «میانجیو» هر دو آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۰

برخورده او را معتقد خود ساخت و بعضی از اشغال و اعمال فقراء او را مشغول گردانید لکن چون میانجیو این طریقه را از استادی کامل بنحوی که شاید و باید اخذ نکرده بود ... او را صفائی در باطن حاصل نبود ...» (از صفحه ۵۲ مجمع التواریخ).

(۵۸۵)

ص ۱۱۲، سطر ۱۱: این المفر

[ای ن ل م ف ر ر] (جمله استفهامی). گریز گاه کجاست؟

(۵۸۶)

ص ۱۱۲، سطر ۱۵: فتراک

[ف ت ر ا ک] (اسم). تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند. (از ناظم الاطباء).

[ص ۱۱۳]

اشاره

(۵۸۷)

ص ۱۱۳، سطر ۱۳: رودخانه لشنی

[ر و د خ ا ن ی ل ش ن ی] (اسم خاص). نام رودخانه‌ایست که از ناحیه «لشنی» فارس می‌گذرد. این ناحیه یورت ایل لشنی و دارای ۴۱ قریه است و در ۶۶ کیلومتری جنوب غربی شیراز قرار دارد. - شمالش به حومه شیراز و اردکان و ممسنی، مشرقش به بلوک خواجه و سیاخ و حومه شیراز و جنوب آن بفراشبند و جاره و مغرب آن به کازرون می‌رسد. درین ناحیه بواسطه کوهستانهای بسیار چشمه و رود زیاد است و رودخانه لشنی از آنها تشکیل میشود.

[ص ۱۱۴]

اشاره

(۵۸۸)

**ص ۱۱۴، سطر ۷: شاهچراغ**

[شاه چ را غ] (اسم خاص). بقعه یکی از برادران حضرت رضا علیه السلام- بنام سید میر احمد بن موسی بن جعفر- است که در زمان خلافت مأمون عباسی بین سالهای ۲۲۰ تا ۲۲۳ هجری بشیراز آمد و در آنجا وفات یافت و در همین مکان مدفون شد. گنبد و رواق آن در زمان اتابک ابو بکر ساخته شد و در زمان تاش خاتون مادر شاه ابو اسحاق بسال ۷۴۵ هجری قمری رواق و گنبد آن تعمیر اساسی یافت. ضریح این بنای زیبا را فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۴۳ هجری قمری ساخته است.

(از کتاب جغرافیا و اسامی دهات و قراء کشور اداره آمار عمومی جلد دوم ذیل کلمه شیراز)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۱

(۵۸۹)

**ص ۱۱۴، سطر ۲۲: ابتر**

[ا ب ت ر] (صفت مشبیه). دم بریده، بی جانشین. - مفلس. (از منتهی الارب).

(۵۹۰)

**ص ۱۱۴، سطر ۲۴: چول**

[چول] (اسم). بیابان و جای خالی از آدمی.

(از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۱۵]****اشاره**

(۵۹۱)

**ص ۱۱۵، سطر ۷: دشت ارژن**

[د ش ت ار ژ ن] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش کوه مره نودان شهرستان کازرون است که از شمال به ارتفاعات بنرود و کوه انار، و از شمال خاوری به پل معروف قره آغاج، و از جنوب باختری بارتفاعات کتل پیره‌زن، و از جنوب به ارتفاعات کوه مره- سرخی، و از باختر بارتفاعات گاوکشک، و از خاور به کوههای پراشگفت محدود است. مرکز آن بنام دشت ارژن معروف و از توابع کوه مره‌نودان شهرستان کازرون می‌باشد که در ۶۲ کیلومتری جنوب خاوری نودان و کنار راه شوسه شیراز بکازرون قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد هفتم).

(۵۹۲)

**ص ۱۱۵، سطر ۷: کازرون**

[کازرون] (اسم خاص). نام یکی از شهرستانهای هشتگانه استان هفتم کشور است بحدود زیر:

شمال و شمال باختری: شهرستان بهبهان؛ شمال خاوری: شهرستان شیراز؛ جنوب و جنوب باختری: شهرستان بوشهر؛ جنوب خاوری: شهرستان فیروزآباد.

شهر کازرون مرکز این شهرستان است. - سابقا شهر شاپور، که در ۲۰ کیلومتری شمال باختری کازرون فعلی واقع است، اهمیت داشت ولی بعدا آن شهر جای خود را باین شهر داد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷) و به «فارسنامه ناصری» و «نزهت القلوب» و «معجم البلدان یاقوت» رجوع شود. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۲

(۵۹۳)

**ص ۱۱۵، سطر ۸: باشت**

[باشت] (اسم خاص). دهی است از دهستان پشت کوه باشت و یابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان. این ده در ۵ کیلومتری شمال راه اتومبیل‌رو بهبهان بکازرون واقع و ناحیتی کوهستانی و معتدل می‌باشد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷)

(۵۹۴)

**ص ۱۱۵، سطر ۸: شولستان**

[شولستان] (اسم خاص). ناحیتی است محدود از شمال و مغرب ببلوک شش ناحیه و کوه گیلویه و از مشرق به اردکان و از جنوب ببلوک کازرون.

این منطقه از وقتی که بیورت الوار ممسنی تعلق یافته بنام «ممسنی» معروف شده است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۹۰).

(۵۹۵)

**ص ۱۱۵، سطر ۱۷: ینگچری**

[ینگچری] (اسم خاص). این کلمه ترکی و بمعنی قشون جدید است. «۱» این قشون که در دولت عثمانی از زمان «اورخان» بوجود آمده در بین ترکها باسامی «اوجاقلو» و «موظفین» نیز شهرت داشته است.

(نقل از پاورقی ص ۳۴ رحله منشی بغدادی).

(۵۹۶)

**ص ۱۱۵، سطر ۲۰: طنطنه**

[طنطنه] (اسم). آوازه، کر و فر، شوکت و جاه و جلال.



(از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۱۶]****اشاره**

(۵۹۷)

**ص ۱۱۶، سطر ۱۰: رامهرمز**

[رامهرمز] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای اهواز است. این بخش از شمال به باغ ملک و هفتگل و از خاور بشهرستان بهبهان و از جنوب بخرمشهر و از باختر بیخس مرکزی شهر اهواز محدود است. قصبه آن بنام رامهرمز اشتها دارد که طول شرقی آن ۴۹ درجه و ۳۷ دقیقه و عرض شمالی آن ۳۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه می‌باشد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

(۱) - «ینگ» و «ینگی» در ترکی بمعنی «جدید» و «چری» بمعنی «قشون» است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۳

(۵۹۸)

**ص ۱۱۶، سطر ۱۳: مکمل**

[مکمل] (اسم مفعول باب تفعیل). تاج و اکلیل بر سر نهاده. - ملمع. - درخشان. (از ناظم الاطباء). (۵۹۹)

**ص ۱۱۶، سطر ۱۷: مصاهرت**

[مصاهرت] (مصدر باب مفاعله). دامادی و قرابت و خویش یافتن. (از منتهی الارب). (۶۰۰)

**ص ۱۱۶، سطر ۱۷ و ۲۰:**

مخصوص شبستان آن جناب ساخته‌اند ... درین وقت ...  
یکنفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده:

بوتکف می‌گوید دختر شاه سلطان حسین «۱» یعنی دختری که بوسیله میاصدیق و ملا زعفران از شیراز به زرقان فرستاده شده بود، و مخصوص شبستان نادر گردید ابتداء زن شاهزاده گرجی بنام داودام Davdam بود و از او پسری دوازده ساله داشت. خواهر او

که دختر دیگر شاه سلطان حسین بود و بزنی شاهزاده رضا قلی میرزا درآمد فاطمه سلطان بیگم نام داشت و بعدها در خراسان انتحار کرد «۲»  
بتاریخچه نادر شاه مینورسکی رجوع شود.  
(۶۰۱)

### ص ۱۱۶، سطر ۱۹: بنات

[ب ن ا ت] (جمع). دختران، دوشیزگان.  
(از اقرب الموارد).  
(۶۰۲)

### ص ۱۱۶، سطر ۲۱: حق السعی

[ح ق ق س س ع ی] (ترکیب اضافی). مزد و پاداش زحمت.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۱۱۷]

#### اشاره

(۶۰۳)

### ص ۱۱۷، سطر ۵: بند رودخانه شوستر

[ب ن د ر و د خ ا ن ی ش و ش ت ر] (ترکیب اضافی، اسم خاص). حمزه اصفهانی می گوید:

- (۱) - نام این دختر رضیه خانم بود. جهانگشای نادری متن ۵۹۳ ص ۱۱۷، سطر ۵: بند رودخانه شوستر ..... ص: ۵۹۳  
(۲) - علت انتحار این شاهزاده خانم بواسطه آگاهی از مرگ فجیع برادر خود (شاه طهماسب) و برادرزاده‌هایش بدست میر غضب شاهزاده رضا قلی میرزا، شوهر او، بود.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۴

«در خوزستان رودهای بسیاریست که بزرگتر از همه رودخانه دجیل است که از شوستر می گذرد و چون شهر شوستر در مکان بلندی قرار گرفته شاپور ذو الاکتاف برای آنکه آب این رودخانه را بشهر بیاورد نهری ساخته است که یکی از عجایب عالم است این نهر یک میل طول دارد و همه مسافت را با سنگهای تراشیده و نتراشیده، که با قلاب آهنی بهم متصل شده‌اند، سنگفرش کرده و درز آنها را با سرب گرفته و آب را جریان داده‌اند و بسیار کار شگفت آور است». «۱»

(۶۰۴)

### ص ۱۱۷، سطر ۶: سادمسد

[ساد د م س د د] (ترکیب اضافی) «۲» قائمقام، نایب مناب، جانشین. (از اقرب الموارد).  
(۶۰۵)

### ص ۱۱۷، سطر ۱۷: کلک

[ک ل ک] (اسم). بسته‌های چند از چوب و نی و علف که برهم بندند و مشکی چند پرباد کرده بر آن نصب کنند و بروی آن نشسته از آبهای عمیق عبور کنند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۶۰۶)

### ص ۱۱۷، سطر ۲۲: جنابذ

[؟] (اسم خاص). این نام باینصورت و صور «جنایدر» و «خایدر» در نسخ مختلف جهانگشا آمده که بی‌شک غلط و صحیح آن «جایدر» [جای د ر] با مشخصات زیر است «۳»:

(۱) - در «جغرافیای سیاسی کیهان» این بند بنام ترعه میان آب آمده که در مغرب شهر و در مقابل ارگ قرار دارد در کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» از نه‌های عظیمی که سابقاً از رودخانه کرخه مجزا می‌شده و شهری را در ۲۶ کیلومتری شمالغربی شهر شوش کنونی مشروب می‌کرده است بحث شده.

(۲) - اضافه اسم فاعل به اسم مکان.

(۳) - در جغرافیای لرستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۸۴ این ناحیه چنین آمده است:

جایدر در دامنه کوه مهله قرار دارد و پل کرد دختر که بر روی رودخانه کشکان زده شده در این ناحیه می‌باشد. جایدر در بهار بسیار با روح و نصرت و تمام صحرایش پر از بابونه و ریاحین است. بقعه سید نعمت الله جزایری در نزدیکی پل کرد دختر قرار دارد و شاعری در تعریف آن چنین سروده:

سنگ می‌گردد زمرد در بهار جایدر همچو کشکان سلسیلی در کنار جایدر. بعضی از طوایف حسنونند در آنجا بسر می‌برند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۵

دهی است از دهستان بالاگریوه بخش ملاوی شهرستان خرم‌آباد، واقع در ۱۵ هزار گزی جنوب ملاوی و ۱۷ هزار گزی خاور راه شوسه خرم‌آباد به اندیمشک آب آن از رودخانه کشکان و بقعه سید نعمت الله جزایری در آنجا است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶) و به «مرات البلدان» رجوع شود.

### [ص ۱۱۸]

### اشاره

## ص ۱۱۸، سطر ۲: متجدده

[م ت ج ن د] (اسم فاعل از باب تفعّل). سپاهی شونده، شاغل لشکری.  
(از اقرب الموارد).  
(۶۰۸)

## ص ۱۱۸، سطر ۱۹: سبای

[س بای] (صفت). سوار جریده را گویند و «سبای سوار» و «سبه‌سوار» و «زبده‌سوار» هر سه مستعمل است یعنی سواری که مایحتاج خود را مختصراً بفتراک بسته و مسلح و مکمل یراق میراند.  
(از حاشیه تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

## [ص ۱۱۹]

## اشاره

(۶۰۹)

## ص ۱۱۹، سطر ۳: نهاوند

[ن ها و ن د] (اسم خاص). شهرستان نهاوند از مشرق به «ملایر» و از مغرب به «هرسین» کرمانشاه و «کاکاوند» لرستان و از شمال به «تویسرکان» و از جنوب به «الشر» و «دلفان» محدود است. خاک نهاوند بین دو رشته کوه موسوم به «گرو» و «اردیشان» است که بموازات هم یکی در جنوب غربی و دیگر در شمال شرقی قرار دارد. سرچشمه اصلی رود گاماسب در کوههای این ناحیه واقع است و این رود پس از مشروب کردن اراضی نهاوند به رودخانه قره‌سو می‌ریزد در محل دو آب. مرکز آن شهر نهاوند است که بسیار قدیمی و از شهرهایی است که تاریخ چندین هزار ساله دارد «۱» این شهر در جنوب ملایر واقع و بچهار بلوک تقسیم می‌شود:  
الف: بلوک نهاوند با حومه؛ ب: بلوک علیا؛ ج: بلوک سفلی؛ د:

(۱) - یاقوت حدود آن را در قبلی همدان و مسافت میان همدان و آن شهر را سه روز راه ذکر می‌کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۶

بلوک خزل «۱».

(از کتاب «اسامی دهات قراء اداره آمار» و «جغرافیای سیاسی کیهان»).

(۶۱۰)

## ص ۱۱۹، سطر ۱۹: معارک

[م ع ا ر ک] (جمع منتهی الجموع) «۲» هنگامه‌ها، غوغاها، ازدحامها.  
(از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۲۰]

## اشاره

(۶۱۱)

## ص ۱۲۰، سطر ۵: خضاب

[خ ضاب] (اسم). وسمه، حنا، گلگونه.

(از ناظم الاطباء).

(۶۱۲)

## ص ۱۲۰، سطر ۱۰: مایعرف

[مای عرف] (ما موصوله وصله، اسم مرکب). همه دارایی. (از ناظم الاطباء).

(۶۱۳)

## ص ۱۲۰، سطر ۱۴: خارا

[خارا] (اسم). نوعی از پارچه ابریشمی موجدار است.

(از ناظم الاطباء) و به «نظام قاری» رجوع شود.

(۶۱۴)

## ص ۱۲۰، سطر ۱۴: تویسرکان

[تویسرکان] (اسم خاص). شهر تویسرکان در دامنه جنوبی الوند واقع و مرکب از دو قصبه «توی» و «سرکان» است که تشکیل

شهر مزبور را می‌دهند. تویسرکان از شهرهای قدیمی است و مقبره حبقوق «۳» پیغمبر یهودی در یک کیلومتری آن قرار دارد و

مشهور است که او در زمان سلطنت «شلمن اثر» پادشاه آشور بایران دعوت شد و بتبلیغ دین کلیمی پرداخت و کتابی مشتمل بر سه

جزء «۴» از او باقی است که کلیمیان آنرا محترم می‌دارند. - تویسرکان از چهار ناحیه تشکیل شده بنام‌های زیر:

الف: تویسرکان؛ ب: خرم‌رود؛ ج: کرزان‌رود؛ د: قلقل‌رود.

(۱) - حمد الله مستوفی آن را از اقلیم چهارم با طول «فج‌یه» از جزایر خالدات و عرض «لدک» از خط استواء می‌آورد و می‌گوید

آب آن از رودخانه الوند است.

(۲) - این کلمه جمع «معرکه» و «معرک» هر دو آمده.

(۳) - حبقوق [بفتح «حاء» و «باء»] تقریباً در هزار و پانصد سال بعد از موسی بایران آمده است.

(۴) - جزء سوم این کتاب، بنابر قول اهل فن، از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین اثر ادبی باستان است

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۷

(از کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» و «جغرافیای سیاسی کیهان»).

(۶۱۵)

### ص ۱۲۰، سطر ۱۹: هشترود

[ه ش ت - یا - ت ر و د] (اسم خاص). ناحیتی است به آذربایجان، در مغرب گرمروود و دامنه‌های شرقی سهند. - این ناحیه از رودخانه‌های «قرانقو» و «آج دو جمش» - که از شعبات قزل اوزن می‌باشند.

مشروب می‌شود، و صاحب مراتع متعدد است. مرکز آن سراسکند است که در کنار یکی از شعب قرانقو قرار دارد و دارای ۱۸۴ قریه است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۷۱).

### [ص ۱۲۱]

#### اشاره

(۶۱۶)

### ص ۱۲۱، سطر ۸: سلیم النفس

[س ل ی م ن ف س] (ترکیب اضافی). «۱» بی‌اذیت پاک‌نژاد. (از ناظم الاطباء).

(۶۱۷)

### ص ۱۲۱، سطر ۱۱: مخافت

[م خ ا ف ت] (مصدر میمی). خوف، ترس. (از منتهی الارب).

(۶۱۸)

### ص ۱۲۱، سطر ۱۵: عاکفان

[ع ا ک ف ا ن] (جمع، اسم). عاکف بمعنی مقیم و معتکف است. کسی که برای عبادت در مسجد مقام کند. (از ناظم الاطباء).

(۶۱۹)

### ص ۱۲۱، سطر ۱۶: تحاشی

[ت ح ا ش ی] (مصدر بابت تفاعل). حاشا گفتن، امتناع کردن. - منکر شدن.

(از اقرب الموارد).

[ص ۱۲۲]

اشاره

(۶۲۰)

ص ۱۲۲، سطر ۱: زنگنه

[ز ن گ ن] (اسم خاص). نام ایل کردی است که در طالان دشت هلیلان «۲» مسکن دارند.  
(از جغرافیای سیاسی کیهان).  
(۶۲۱)

ص ۱۲۲، سطر ۱: کلهر

[ک ل ه ر] (اسم خاص). نام یکی از ایل‌های کرد است

---

(۱) - اضافه صفت مشبیه به معمول.  
(۲) - نقطه‌ایست در استان پنجم فعلی و در مغرب ماهیدشت.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۸  
که در ناحیه ماهیدشت و هارون‌آباد و فیروزآباد بیلاق دارد «۱» این ایل بسیار سلحشور و در تاریخ ایران نقش مهم ایفاء کرده است.  
(از «جغرافیای سیاسی کیهان» و «تعلیق بر تذکره الملوک»).

(۶۲۲)

ص ۱۲۲، سطر ۳: منقلای

[م ن ق لای] (اسم). مقدمه الجیش، پیشرو لشکر. - پیشگاه «۲»  
(از ناظم الاطباء).  
(۶۲۳)

ص ۱۲۲، سطر ۷: لمعان

[ل م عا ن] (مصدر). درخشیدن، روشن شدن.  
(از اقرب الموارد).  
(۶۲۴)

ص ۱۲۲، سطر ۷: اسدآباد

[اس د عا باد] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای چهار گانه شهرستان همدانست. - این بخش در جنوب باختری شهرستان همدان واقع و محدود است از شمال ببخش قروه از شهرستان سنندج و از شمال خاوری ببخش بهار شهرستان همدان و از جنوب خاوری به شهرستان تویسرکان و از جنوب ببخش کنگاور شهرستان کرمانشاهان و از طرف باختر ببخش سنقر و کلیائی شهرستان کرمانشاهان. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

(۶۲۵)

### ص ۱۲۲، سطر ۱۶: یراق

[ی ر ا ق] (اسم). سلاح. ساز. سامان. پوشاک. آلت و ابزار. (از ناظم الاطباء).

(۱) - مینورسکی یورت این ایل را بین ماهیدشت و مندلی می آورد و می گوید به سه شعبه تقسیم می شده‌اند و در «پلنگان» و «درتنگ» و «ماهیدشت» سکنی داشته‌اند. کیهان مرکز این ایل را گیلان غرب و یورت آنها را «شیان»، «بره شمین»، قلعه شاهین دبر می آورد. بصفحه ۶۲ جغرافیای سیاسی کیهان رجوع شود. - اما مشخصات جغرافیایی ماهیدشت و هارون آباد و فیروز آباد: این نقاط در ناحیه‌ای واقع‌اند که از شمال به «روان سر» و از مشرق به «کرمانشاه» و از جنوب به «لرستان» و از مغرب به «کرد» محدود است. طوایف متعلق بایل کلهر بدینقرارند: خالدی، شیانی، سیاسی، کاظم خانی، تلش، خمان، گرگا، گله‌پا، قوچمی، هارون آبادی، منصوری، کله‌جوب، الوندی، شوان، ماهیدشتی، بداغ‌بیگی، زینل خانی، شاهینی، موش‌گیر، کمره.

(۲) - این کلمه بصورت «منغلا» نیز ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۵۹۹

(۶۲۶)

### ص ۱۲۲، سطر ۱۸: ترجمان

[ت ر ج م ا ن] (اسم). جریمه، تاوان «۱» (۶۲۷)

### ص ۱۲۲، سطر ۱۹: دره‌جزین

[د ر ر ج ز ی ن] (اسم خاص). این ده از توابع همدان است «۲» و بدهستانهای دره‌جزین علیا و سفلی تقسیم میشود که حدود کل آن بدینقرار است: شمال: کوههای خرقان؛ جنوب: حاجیلو؛ مشرق: پیشخور؛ مغرب: دهستان سردرود؛ این دهستان مرکب از ۸۵ دهکده است که ۱۶ قریه آن کوهستانی و سردسیر و ۶۹ قریه آن در جلگه واقع و معتدل است. مرکز آن رزن است که در کنار جاده قزوین به همدان قرار دارد.

(از کتاب جغرافیا و اسامی دهات و قراء اداره آمار).

[ص ۱۲۳]



## اشاره

(۶۲۸)

## ص ۱۲۳، سطر ۱: کولان

[کو ک لان] (اسم خاص). نام تیره‌ای از ترکمنهای مقیم صحرای ترکمن است. - یورت این ایل از شمال به رود اترک و از مغرب به بحر خزر و از مشرق به کوه قوچان و از جنوب به رود گرگان محدود است. ترکمنهای کولان بیست و هفت تیره‌اند و تیره‌های مهم آن:

قراپی خان، آی درویش و تسمیک می‌باشند.

(از جغرافیای سیاسی کیهان)

(۶۲۹)

## ص ۱۲۳، سطر ۷: غدار

[غ د د ار] (صفت، صیغه مبالغه). مگار، حيله گر، خائن، فریبنده.

(از اقرب الموارد).

(۶۳۰)

## ص ۱۲۳، سطر ۸: تهاون

[ت ها و ن] (مصدر باب تفاعل). غفلت، اهمال،

(۱) - این لغت در فرهنگها یافت نشد ولی صاحب عالم‌آرای عباسی این کلمه را زیاد استعمال کرده و از مرادفهایش معنی «جریمه» فهمیده می‌شود:

«... تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان بازیافت شده تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان در گاه شد.» (از عالم‌آرای عباسی صفحه ۵۰۳ چاپ دوم). آقای دکتر معین این لغت را مصحف «ترزبان» می‌دانند.

(۲) - حمد الله مستوفی آن را «درگزین» می‌آورد و می‌گوید «در قبل دهی بوده از ناحیت اعلم و امروز قصبه‌ایست».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۰

سهل‌انگاری.

(از منتهی الارب).

(۶۳۱)

## ص ۱۲۳، سطر ۸: مورث

[مورث] (اسم فاعل باب افعال). موجب، باعث، مسبب.

(از ناظم الاطباء).

(۶۳۲)

ص ۱۲۳، سطر ۲۰: تہزیز

[ت ه ز ی ز] (مصدر باب تفعیل)، جنبایدن.

(از اقرب الموارد).

[ص ۱۲۴]

اشاره

(۶۳۳)

ص ۱۲۴، سطر ۱۱: قتل اشرف افغان:

سرجان ملکم می گوید: اشرف پس از سرگردانی بسیار، در بیابان پسر عبد الله خان بلوچ بنام ابراهیم خان برخوردار و او سر اشرف را از تن جدا کرد. - لکه هارت می گوید «مارتین فرنچ» نماینده کمپانی هند شرقی در گزارشی که بین نهم و بیستم سپتامبر ۱۷۳۰ میلادی برای اداره مرکزی کمپانی در لندن می فرستد می نویسد یک تن افغانی بنام محمد خان که سابقاً رئیس تشریفات اشرف بوده است به بصره آمده و نقل میکند که در حوالی قندهار ناگهان بقوای حسین قندهاری برخوردارده اند و آنان اشرف را بهلاکت رسانده اند و او (محمد خان) توانسته است از کرانه بلوچستان فرار کند و با کشتی از راه مسقط بیصره آید.

(۶۳۴)

ص ۱۲۴، سطر ۱۳: لار

[لار] (اسم خاص). ناحیه لار در فارس واقع و حدودش بدینقرار است:

شمال: داراب و جهرم؛ جنوب: بندر لنگه؛ مشرق: بندر عباس؛ مغرب: دهستان علامرودشت و دهستان قیر و کازرین؛ - مرکز آن شهرستان لار است که بر سر راه شوسه شیراز به لنگه قرار دارد «۱» فاصله آن از شیراز ۳۶۶ کیلومتر و از بندر لنگه ۳۰۶ کیلومتر و از بندرعباسی ۳۵۹ کیلومتر است. در مغرب لار در کوه «اژدها پیکر» خرابه های قلعه «اژدها پیکر» واقع و در شمال غربی شهر در دامنکوه محلی است موسوم بقدمگاه که

(۱) - حمد الله مستوفی آن را نزدیک کنار دریا با مردمی تاجرپیشه معرفی می کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۱

از ابنیه قدیمی است.

به کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

(۶۳۵)

## ص ۱۲۴، سطر ۱۶: بم

[ب م] (اسم خاص). یکی از ولایات کرمان است که از مشرق به کویر و از شمال به ساردویه و جبال بارز و از مغرب به جیرفت و اسفندقه و از جنوب به نرماشیر محدود است. مرکز آن بم نام دارد که در دویست کیلومتری جنوب شرقی کرمان قرار دارد. این شهر از نظر نظامی همیشه مهم بوده و در زمانی که آغا محمد خان به بم رسید اهالی آنجا را قتل عام کرد. رود بم از وسط این شهر می‌گذرد.

(از جغرافیای سیاسی کیهان).

(۶۳۶)

## ص ۱۲۴، سطر ۱۶: نرماشیر

[ن ر م ا ش ی ر] (اسم خاص). نام یکی از شهرهای کرمان است بحدود زیر:

شمال: بم؛ مشرق: کویر؛ جنوب: بلوچستان؛ مغرب: جیرفت؛ هوایش از بم گرمتر و هنگام ظهر از کوههای اطراف بادی می‌وزد که معروف به «کوه باد» است. بتابستان‌ها این باد بیشتر از جانب شمال می‌وزد.

(از جغرافیای سیاسی کیهان).

(۶۳۷)

## ص ۱۲۴، سطر ۱۹: هیرمند

[هی ر م ن د] (اسم خاص). رودیست بطول ۱۱۰۰ کیلومتر که در ۶۰ کیلومتری کابل از کوه بابا سرچشمه می‌گیرد. این رود از طولیترین رودهای بین سند و فرات است که راه تاریخی با میان و پیشاور بفاصله ۲۰ کیلومتری سرچشمه آن قرار دارد. شعبه مهم آن بنام ارغنداب است «۱».

(۱) - حمد الله مستوفی آرد: «آب هیرمند که آن را آب زره خوانند از جبال غور برمی‌خیزد و بر ولایت بست می‌گذرد و چند نهر، که یک گذار اسب بدشواری دهد، ازو برمی‌گیرند ولایات بسیار بر آن مزروع می‌کنند چون بسیستان میرسد آن ولایت را سقی کرده فواضلش در بحیره زره می‌ریزد طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد.» (از نزهت القلوب). رجوع به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «سرزمینهای خلافت شرقی» شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۲

(از جغرافیای طبیعی کیهان).

(۶۳۸)

## ص ۱۲۴، سطر ۲۱: لکی

[ل کی] (اسم خاص). نام یکی از قراء «گرمسیر» افغانستان است و مزار صالح جان درین قریه قرار دارد.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «گرمسیر» رجوع شود.

(۶۳۹)

## ص ۱۲۴، سطر ۲۱: گرمسیر

[گرم سیر] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان از توابع گرشک که تخمیناً بین ۶۴ و ۶۶ درجه و ۸ و ۵۵ دقیقه و ۱۲ و ۴۸ ثانیه طول شرقی و ۲۹ و ۳۱ درجه و ۲۳ و ۲۶ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی قرار دارد، بحدود زیر: جنوب: خط سرحدی بلوچستان؛ شرق: قلعه‌بست؛ شمال: گرشک ریگستان و دشتهای مارگویی؛ غرب: قریه رودبار چهار برجک چخانسوز. گرمسیر را قرای چندی است که از آنجمله‌اند: قریه نهالان، قریه هزارجفت، قریه ده زکریا، قریه لکی، قریه سفار و چند قریه دیگر. به «قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم» رجوع شود.

[ص ۱۲۵]

## اشاره

(۶۴۰)

## ص ۱۲۵، سطر ۲: زردکوه

[زردکوه] (اسم خاص). نام کوه کوچکی است در نزدیکی شورابک از توابع گرشک افغانستان. (۶۴۱)

## ص ۱۲۵، سطر ۳: شورابک

[شورابک] (اسم خاص). قریه‌ایست در جانب غربی گرشک و بفاصله ۲۱ کیلومتری آن که بین ۶۴ درجه و ۲۰ دقیقه و ۴۲ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۳ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. «۱» (از «قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم»). (۶۴۲)

## ص ۱۲۵، سطر ۱۵: راز

[راز] (اسم خاص). در نسخ جهانگشای مورد ارجاع حقیر این نام چنین آمده که بی‌شک غلط و صحیح آن «رار» «۲» با مختصات زیر است:

(۱) - در نواحی اطراف قندهار دهی بنام شورابک وجود دارد که مختصات جغرافیایی آن در همین تعلیقات آمده است.

(۲) - در بین اهالی به «لار» معروف است. (از کتاب «نصف جهان فی تعریف اصفهان»)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۳

ناحیتی است از توابع اصفهان و حاوی قسمت شرقی چهارم‌حال که از جنوب بشیراز و از شمال به فریدن و از شرق باصفهان و از غرب به مزدج محدود است و به «رارعلیا» و «رارسفلی» تقسیم میشود رارسفلی آبادتر و قراء «سامان» و «چاله‌شتر» و «ده‌کرد» از

آبادیهای آنست.

به «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوك» و «تاریخ بختیاری سردار اسعد چاپ سنگی» و «نصف جهان فی تعریف اصفهان» (نسخه عکسی کتابخانه ملی) رجوع شود.

(۶۴۳)

### ص ۱۲۵، سطر ۱۵: مزاج

[؟]، این نام غلط و صحیحش «مزدج» با مختصات زیر است:

ناحیتی است واقع در جانب غربی «رار» و جنوب «فریدن» و شمال «راروکیار» از توابع چهارمحال اصفهان. از «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوك» ص ۲۰۲ و رجوع به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۱۰ و «نصف جهان ...» شود. (۶۴۴)

### ص ۱۲۵، سطر ۲۰: حرز

[ح ر ز] (اسم) تعویذ. ج: احراز. (از ناظم الاطباء). (۶۴۵)

### ص ۱۲۵، سطر ۲۰: تعویذ

[ت ع و ی ذ] (اسم) «۱»، دعاهایی که جهت دفع بلا در گلو و بازو بندند. (از ناظم الاطباء).

### [ص ۱۲۶]

#### اشاره

(۶۴۶)

### ص ۱۲۶، سطر ۵: دمدم

[د م د م] (اسم خاص). نام قلعتی بوده بجنوب ارومیه «۲» که یورت اصلی طایفه افشار در آنجا قرار داشته

(۱) - این کلمه و کلمه حرز در اصل مصدرند ولی در فارسی بصورت اسم استعمال می‌شوند.

(۲) - «روضه الصفا» محل آن را بین «میاندواب و مراغه» و آقای فلسفی در «کتاب زندگانی شاه عباس اول» جلد دوم (صفحه ۴۰۰) در سه فرسنگی شهر ارومیه می‌آورند.

برای اطلاع از وضع و ساختمان این قلعه ذیلا قول اسکندر بیک ترکمان را می‌آوریم:

«قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یک پارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاو دنبال است دو طرف آن که

شمالی و جنوبی است دره عمیقی است که از پائین به بالا جز با نردبان خیال-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۴

(از تاریخچه نادر شاه مینورسکی صفحه ۳۰).

(۶۴۷)

### ص ۱۲۶، سطر ۷: صفاخانه

[ص فا خان] (اسم خاص). دهی است از دهستان گوی آجاج بخش شاهین دژ شهرستان مراغه، واقع در ۳۱ کیلومتری جنوب خاوری شاهین دژ و ۵ ر ۸ کیلومتری جنوب راه ارابه‌رو شاهین دژ به تکاب.

این ده کوهستانی و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴)

(۶۴۸)

### ص ۱۲۶، سطر ۹: میانداوب

[میانداوب] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان مراغه است، که در جنوب باختری مراغه و کنار دریاچه رضائیه واقع شده و هوایش در قسمت خاوری بخش معتدل و در قسمت باختری کنار دریاچه گرم است با حدود زیر:

- نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج بحصار نبوده و حصار نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجمال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یک دروازه دارد غربی آن که بزمین نزدیکتر است و حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در جانب جنوبی حصار دوم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا بغایت دشوار است و سیبه پیش بردن بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ یک لخت است که از نقب زدن و جسر کردن مصون و در منتهای آن بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و ممانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده‌اند که فی الحقیقه آن هم قلعه‌چه‌ایست که باصل قلعه اتصال یافته و تا آن برج بدست درنیاید محال است که سیبه پای قلعه توان برد و آب قلعه از حوض بزرگی است که به آب باران پر می‌شود اما در میان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه‌ایست که آب لیلی داده و امیر خان تنقیه آن چشمه کرده بر سر آن حوض فراخور آب ساخته که از اول شب تا صبح پر می‌شود و یک روز شرب خواص اهل قلعه را کفایت می‌کند و بر روی حوض گنبدی ساخته پشت آن را بزمین هموار کرده‌اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهانست و آن را «سولق» می‌نامند و بجهت محافظت حوض‌خانه و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته در جانب جنوبی یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده‌اند که در زمستان به یخ و برف پر می‌کنند و حوض از زیر آب آن ساخته شده که هرچه در تابستان و شدت گرما از یخ و برف آب شود در حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این یخبدان را نیز قلعه چه کرده تیرانداز و تفنگ‌انداز بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده‌اند و آن را بوزلق و قارلق نیز گویند و راه آن نیز، بدستور راه سولق، بر بیرونیان مخفی است.» (از عالم‌آرای عباسی چاپ دوم صفحه‌های ۷۹۶ و ۷۹۷).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۵

شمال: دهستان گاودول شهرستان مراغه؛ جنوب: رودخانه سیمین رود (تاتائو) و دهستان شهر ویران مهاباد؛ خاور: رودخانه زرینه‌رود؛ باختر:

دریاچه رضائیه. قصبه مرکزی این بخش بنام میاندواب است با مشخصات زیر:

شهریست واقع در ۵۶ کیلومتری شمال خاوری مهاباد و ۴۰ کیلومتری شمال بوکان و ۵۵ کیلومتری جنوب باختری مراغه و ۱۸۷ کیلومتری جنوب باختری تبریز. - بطول شرقی ۴۶ درجه و ۶ دقیقه و عرض شمالی ۳۶ درجه و ۵۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).

(۶۴۹)

### ص ۱۲۶، سطر ۱۳: قزل‌اوزن

[ق ز ل ا و ز ن] (اسم خاص). نام رودیست که از چهل چشمه کردستان سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از گروس و پیوستن برودهای دیگر با رودخانه شاهرود- که از طالقان سرچشمه می‌گیرد و طارم سفلی را مشروب می‌کند- در نقطه‌ای قبل از منجیل پیوسته و بنام سفیدرود بسمت شمال شرقی جریان می‌یابد، و در حسن کیاده بدریای خزر می‌ریزد. «۱» (از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۶۸).

(۶۵۰)

### ص ۱۲۶، سطر ۲۰: ساوجبلاغ مگری

[سا و ج ب لا غ م ک ری] (اسم خاص). ناحیه‌ایست بجنوب کردستان که از مشرق به صاین‌قلعه و افشار متصل است. مساحت آن در حدود سیزده هزار کیلومتر مربع و ساکنین آن از طوایف کردهای مگری‌اند. آنها بزمستان در دههای آن ناحیه ساکن میشوند و در تابستان به بیلاق میروند. «۲» (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۷۶).

(۶۵۱)

### ص ۱۲۶، سطر ۲۰: دهخوارقان

[د ه خ ا ر ق ا ن] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان تبریز است با مشخصات زیر:

(۱)- حمد الله مستوفی می‌گوید مغولان سفیدرود را «هولان مولان»- بنابر نقل لسترنج «اولان مولان»- یعنی رود سرخ می‌گفته‌اند که بترکی «قزل‌اوزن» میشود.

(۲)- در اثر تغییر نام این ناحیه امروز به «مهاباد» معروف و در «فرهنگ جغرافیایی ایران» بتفصیل شرح داده شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۶

شمال: بخش اسکو؛ جنوب: دهستان سراجوشیر؛ باختر: بخش اسکو؛ خاور: دریاچه رضائیه؛ مرکز این بخش بنام دهخوارقان است که در ۵۱ کیلومتری جنوب باختری تبریز و بر سر راه شوسه مراغه تبریز قرار دارد بمختصات جغرافیایی زیر: طول شرقی: ۴۸ درجه و ۸۵ دقیقه و ۲۹ ثانیه، عرض شمالی: ۳۷ درجه و ۳۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).

## [ص ۱۲۷]

### اشاره

(۶۵۲)

### ص ۱۲۷، سطر ۴: کوه سرخاب

[کوه سرخاب] (اسم خاص). «۱» نام کوهی است بمشرق شهر تبریز. یک طرف آبادی شهر تبریز باین کوه وصل است. (از مرآت البلدان) جلد اول ذیل کلمه تبریز.

(۶۵۳)

### ص ۱۲۷، سطر ۱۳: صوفیان

[صوفیان] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای پنجگانه بخش شبستر شهرستان تبریز است با حدود زیر: شمال: بخش زنوز؛ جنوب: بخش اسکو؛ خاور: شهرستان تبریز. آب و هوای این ناحیه معتدل و قصبه مرکزی آن نیز بنام صوفیان است که در ۲۶ کیلومتری خاور شبستر و ۳۳ کیلومتری شمال خاوری تبریز قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).

(۶۵۴)

### ص ۱۲۷، سطر ۲۱: کوه خواجهمرجان

[کوه خاجمرجان] (اسم خاص).

نام کوهی است در حدود شانزده کیلومتری شمال باختری تبریز که دهکده خواجهمرجان «۲» در دامنه آن واقع است.

## [ص ۱۲۸]

### اشاره

(۶۵۵)

### ص ۱۲۸، سطر ۳: و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس گون:

این عبارت غلط

(۱) - سرخاب نام یکی از محلات تبریز نیز می‌باشد. - مقبره الشعراء در دامنه این کوه واقع است. رجوع به «تذکره ملاحشری» معروف به «روضه اطهار» شود.



(۲) - این دهکده در ۱۲ کیلومتری جنوب خاوری شبستر و ۲ کیلومتری شوسه و راه آهن تبریز به مرند در ناحیتی کوهستانی و سردسیر قرار دارد.  
رجوع بجلد سوم «فرهنگ جغرافیایی ایران» شود.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۷  
و صحیح آن «کوه خواجه مرجان» است. زیرا «کوه سرخاب» در مشرق تبریز واقع و با محل عملیات که در شمال غربی تبریز بوده مناسبتی ندارد.

(۶۵۶)

### ص ۱۲۸، سطر ۸: سهیلان

[س ه ی لا-ن] (اسم خاص). این کلمه اسم غیر عامیانه قریه «ساوالان» است «۱» که طبق «قول فرهنگ جغرافیایی ایران» مشخصات آن بدینقرار می‌باشد:  
دهی است از دهستان صوفیان بخش شبستر شهرستان تبریز، واقع در ۱۷ کیلومتری جنوب خاوری شبستر و ۲ کیلومتری شوسه تبریز و مرند و یک کیلومتری راه آهن جلفا. - این ناحیه در جلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.  
(۶۵۷)

### ص ۱۲۸، سطر ۱۲: مردم چشم

[م ر د م چ ش م] (ترکیب اضافی). سیاهی چشم و حدقه که آنرا «تارا» نیز می‌گویند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۶۵۸)

### ص ۱۲۸، سطر ۱۲: اطاله نظر

[اطالی نظ ر] (ترکیب اضافی). «۲» نظر طولانی انداختن، نظر انداختن، چشم چرانی کردن.  
(از اقرب الموارد).

[ص ۱۲۹]

### اشاره

(۶۵۹)

### ص ۱۲۹، سطر ۸: خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان:

چون سلاطین عثمانی با سلاطین صفوی و بعد از صفوی چه از طریق جنگ و چه از راه صلح در تماس بوده‌اند. اینک شرح مختصری از نخستین خدیو آنها تا آخرین سلطان‌شان در زیر آورده می‌شود:

۱- عثمان اول. (ملقب بغازی)- پسر طغرل پادشاه خوارزم- تولد ۶۵۸ ه. ق- جلوس ۶۹۹ ه. ق- مرگ ۷۲۷ ه. ق.

(۱)- این نام در سفرنامه‌های: «شاردن»، «تاورنیه» و «ملکم» و «فلاندن» و جغرافیاهای قدیم و جدید یافت نشد. خوشبختانه تاریخ تبریز آقای مینورسکی گره از کار گشود و چنانکه در صفحه ۶۱ این تاریخ (ترجمه فارسی) آمده «سهیلان» نام غیر عامیانه «ساوالان» است که نام عامیانه دیگرش «سنخ کوپر» است.

(۲)- اضافه مصدر بمفعول.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۸

۲- اورخان. (مخفف ارغون خان)- پسر دوم عثمان اول- موسس ینگچریها- مرگ ۷۶۲ ه. ق.

۳- سلطان مراد اول. پسر دوم اورخان- مقتول بدست یکی از اهالی بسال ۷۹۲ ه. ق.

۴- بایزید اول. (ملقب بایلدرم)- پسر سلطان مراد اول- اسیر امیر تیمور- در حین اسارت در آق شهر جان داد.

۵- سلطان سلیمان اول. بدست برادر خود موسی بسال ۸۱۳ ه. ق.

خلع و خفه شد.

۶- سلطان محمد اول. در ۸۱۶ ه. ق بر تخت نشست- موسی را از سلطنت برکنار کرد- در ۸۲۲ ه. ق. درگذشت.

۷- سلطان مراد دوم. دوبار از سلطنت استعفا کرد- در دوره سوم سلطنت بفرجه بسال ۸۵۵ ه. ق. درگذشت.

۸- سلطان محمد دوم- (ملقب بفاتح)- در ۸۵۵ ه. ق. قسطنطنیه را فتح- در ۸۸۶ ه. ق. بمرگ طبیعی درگذشت.

۹- سلطان بایزید دوم. جانشین پدر شد و بر اثر شورش ینگ- چریها از سلطنت برکنار گردید.

۱۰- سلطان سلیم اول. فاتح مکه و مدینه- او لقب «خادم الحرمین الشریفین» را بالقاب خود اضافه کرد- بسال ۹۴۷ ه. ق. درگذشت.

۱۱- سلطان سلیمان دوم. چهل و هفت سال سلطنت کرد- بسال ۹۷۴ ه. ق. بمرگ طبیعی جان سپرد.

۱۲- سلطان سلیم دوم. پسر سلطان سلیمان دوم- معروف بمخمور- در ۹۸۲ ه. ق. بنوبه غش درگذشت.

۱۳- سلطان مراد سوم. وی یکی از شاهان خوشگذران عثمانی- دارای ۱۳۵ تن اولاد بود- بر اثر عیاشی‌های زیاد بسال ۱۰۰۴ ه. ق.

فوت کرد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۰۹

۱۴- سلطان محمد سوم. پس از جلوس بر تخت ۱۹ نفر از برادران خود را کشت- بسال ۱۰۱۲ ه. ق. از دنیا رفت.

۱۵- سلطان احمد اول پس از جلوس مزاحم اخوانش نشد- بسال ۱۰۲۶ ه. ق. در ۲۸ سالگی جان داد.

۱۶- سلطان مصطفی اول. برادر سلطان احمد بود- خواجه سرایان او را در حرم سرا حبس و از شاهی معزول کردند.

۱۷- سلطان عثمان دوم. پسر سلطان احمد اول- بجای عموی خود نشست- بعد از چندی خلع و دوباره «مصطفی» سلطان شد و

مصطفی «عثمان- دوم» را بقتل آورد.

۱۸- سلطان مراد چهارم. (معروف بسفاک)- پسر سلطان احمد اول- در ۱۰۳۳ ه. ق بجای مصطفی بتخت نشست- بسال ۱۰۵۰ ه. ق.

از جهان رفت.

۱۹- سلطان ابراهیم اول. برادر سلطان مراد- در سال ۱۰۵۸ ه. ق.

از سلطنت عزل شد- ده روز بعد از عزل شدن کشته شد.

۲۰- سلطان محمد چهارم. پسر سلطان ابراهیم- تا سال ۱۰۹۹ ه. ق. سلطنت کرد- سپس معزول و محبوس شد.

۲۱- سلطان سلیمان سوم. برادر سلطان محمد چهارم- تا سال ۱۱۰۳ ه. ق. سلطنت کرد.

- ۲۲- سلطان احمد دوم. پسر سلطان ابراهیم- چهار سال سلطنت کرد- بمرض استسقاء جانسپرد.
- ۲۳- سلطان مصطفی دوم. پسر سلطان محمد چهارم- بجای عموی خود بر تخت نشست- بر اثر شورش مردم خلع شد.
- ۲۴- سلطان احمد سوم. بر اثر شورش ینگچریها بسال ۱۱۴۳ ه. ق. از سلطنت معزول شد.
- ۲۵- سلطان محمود اول. پس از جلوس بتخت ۲۴ سال سلطنت جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۰ کرد- بر اثر ابتلاء بسنگ مthane درگذشت.
- ۲۶- سلطان عثمان ثالث. برادر سلطان محمود اول- بی حد سفاک بود- در ۱۱۷۱ ه. ق. درگذشت.
- ۲۷- سلطان مصطفی سوم. وی با روسها جنگ کرد- بسال ۱۱۸۷ ه. ق. جانسپرد.
- ۲۸- سلطان عبد الحمید اول. با روسها جنگ کرد- بسال ۱۲۰۴ ه. ق. درگذشت
- ۲۹- سلطان سلیم سوم. بسال ۱۲۲۲ ه. ق. معزول شد- یکسال بعد بقتل رسید.
- ۳۰- سلطان مصطفی چهارم. درباریها بر او شوریدند و او را خفه کردند.
- ۳۱- سلطان محمود دوم. بسال ۱۲۲۳ ه. ق. بتوسط رئیس ینگچریها بر تخت شاهی نشست- با روسها جنگ کرد- بسال ۱۲۵۵ ه. ق. درگذشت.
- ۳۲- سلطان عبد المجید. پسر بزرگ سلطان محمود دوم- او مانع عملیات محمد علی پاشا خدیو مصر شد.
- ۳۳- سلطان عبد العزیز. برادر سلطان عبد المجید و پسر دوم محمود بود- در ۱۲۷۸ ه. ق. بر اثر شورش مردم از سلطنت خلع شد.
- ۳۴- سلطان مراد پنجم. بعد از سلطان عبد العزیز بسلطنت نشست.
- ۳۵- سلطان عبد المجید دوم. تا سال ۱۳۲۷ ه. ق. حکومت کرد.
- ۳۶- سلطان محمد پنجم. از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۶ ه. ق. سلطنت کرد.
- ۳۷- سلطان عبد المجید دوم. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۱ ه. ق. پادشاهی کرد.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۱
- ۳۸- سلطان عبد العزیز ثانی. از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ ه. ق. حکومت کرد. درین سال جمهوریخواهان بقیادت «مصطفی کمال» قیام کردند و حکومت عثمانی را از سلطنتی بجمهوری برگرداندند.
- (از «تاریخ آل عثمان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۴۰ و پاورقی طبقات سلاطین اسلام لین پول). «۱»

[ص ۱۳۰]

اشاره

(۶۶۰)

ص ۱۳۰، سطر ۱۱: پاکی

[پاکی] (اسم). تیغ سرتراشی، استره سرتراشی.

(از ناظم الاطباء)

(۶۶۱)

ص ۱۳۰، سطر ۱۱: استره

[اس ت ر] (اسم). تیغ دلاکی که بدان موی سر تراشند.

(از ناظم الاطباء).

[ص ۱۳۱]

اشاره

(۶۶۲)

ص ۱۳۱، سطر ۴: نخجوان

[ن خ ج و ا ن] (اسم خاص). بشمال رود ارس شهر «نخجوان» یا «نخچوان» قرار دارد که جغرافیانویسان عرب آنرا «نشوی» و از شهرهای آذربایجان ذکر می‌کنند. در دوره مغولان این شهر اهمیت بسزایی پیدا کرد. مستوفی آنرا شهر آبادی می‌آورد که نام دیگرش «نقش - جهان» است. قلعه النجیک در حوالی شرق این شهر و کوه پربرف «ماست کوه» در شمال آن واقع است. - از ضیاء الملک، وزیر معروف سلاجقه، در آنجا گنبدی بیادگار مانده و شرف الدین علی یزدی از پل ضیاء الملک نیز سخن گفته است که آثار خرابه آن نزدیک قلعه کر- پانزده میلی نخجوان- بر روی ارس باقی است. «۲»

به «نزهت القلوب» و «سرزمینهای خلافت شرقی» و «ظفرنامه تیموری» رجوع شود.

(۱)- بین «تاریخ آل عثمان» و «طبقات سلاطین لین پول» فقط در سلطان سلیمان اول اختلاف است اولی او را ذکر می‌کند و دومی او را در جزو سلاطین نمی‌آورد بغیر از اینمورد هر دو کتاب نام سلاطین را بتفصیل تا عبد الحمید دوم می‌آورند و بقیه نامها از پاورقی کتاب طبقات سلاطین آورده شد.

(۲)- در «سفرنامه مکه» بتفصیل از وضع شهر و موقعیت آن بسال ۱۲۷۹ هجری قمری سخن رفته است. (از نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۲

[ص ۱۳۳]

اشاره

(۶۶۳)

ص ۱۳۳، سطر ۱: سده

[س د د] (اسم). در خانه، درگاه، ساحت خانه.

(از ناظم الاطباء).

### ص ۱۳۴

#### اشاره

(۶۶۴)

#### ص ۱۳۴، سطر ۱: علمدشت

[ع ل م د ش ت] (اسم خاص). این ناحیه همان «النبدشت» «۱» فعلی است که نام یکی از محلات شهر مشهد است. - «فرهنگ

جغرافیایی ایران» (جلد نهم) مشخصات آنرا چنین می‌آورد:

دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد، امروز این ده جزء مشهد شده و در کنار خیابان کوه‌سنگی قرار دارد.

عرض جغرافیایی آن ۳۶ درجه و ۱۸ دقیقه شمالی و طول شرقی آن ۵۹ درجه و ۳۶ دقیقه است.

(۶۶۵)

#### ص ۱۳۴، سطر ۱: زرگران

[ز ر گ ر ا ن] (اسم خاص). نام صحرائی وسیع بوده بحوالی کوه‌سنگی و جنوب مشهد. «۲»

(از حاشیه نسخه خطی «ط»).

(۶۶۶)

#### ص ۱۳۴، سطر ۱۶: مقدم

[م ق د د م] (اسم خاص). نام ایل بزرگی است باذربایجان که یورتشان در جنوب شرقی مراغه و دریاچه رضائیه و در حوالی حوزه

«قزل اوزن» واقع است.

به «دائرة المعارف اسلامی» رجوع شود.

(۶۶۷)

#### ص ۱۳۴، سطر ۲۰: جنان

[ج ن ا ن] (اسم). قلب، روح. ج: اجنان.

(از ناظم الاطباء).

### ص ۱۳۶

#### اشاره

(۶۶۸)

## ص ۱۳۶، سطر ۱: نکث عهد

[ن ک ث ع ه د] (ترکیب اضافی) «۳» پیمان شکستن، نقض عهد کردن.  
(از ناظم الاطباء).

- (۱) - این نام در متنهای جهانگشای مورد ارجاع حقیر «علمدشت» ضبط شده است.  
(۲) - این نقطه در فرهنگهای جغرافیایی و سفرنامه‌های مشهد یافت نشد و ظاهراً اکنون محلی است بداخل شهر.  
(۳) - اضافه مصدر بمفعول  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۳

(۶۶۹)

## ص ۱۳۶، سطر ۱۷: ایوان کی «۱»

[ای و ان ک ی] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بجنوب طهران، بر سر راه طهران و سمنان که چون از خاتون‌آباد بطرف قشلاق و سمنان رویم باید از ایوان کی بگذریم. اعتماد السلطنه ازین نقطه دیدن کرده و آنرا چنین می‌آورد:  
«دهی است معتبر با قلعه قدیمی و پنج برج که یکی از برجها آجری و دروازه قلعه است». بنظر اعتماد السلطنه آبادی خانه‌ها و دکاکین «ایوان کی» از خاتون‌آباد بیشتر و میوه آنجا انار و انجیر است.  
به «مطلع الشمس» جلد سوم ص ۳۴۴ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» رجوع شود.  
(۶۷۰)

## ص ۱۳۶، سطر ۱۷: یموت

[ی موت] (اسم خاص). نام تیره‌ای از ترکمانان مقیم صحرای ترکمن است که یورت آنها از شمال به «اترک» و از مغرب به «بحر خزر» و از مشرق به «کوه قوچان» و از جنوب به «رود گرگان» محدود است. این ایل از پانزده تیره کوچکتر تشکیل یافته که مهمترین آنها: «جعفربای» و «آتابای» و «آق آتابای» و «چارواردوچی» نام دارند. «۲»  
(از جغرافیای سیاسی کیهان).

[ص ۱۳۷]

اشاره

(۶۷۱)

## ص ۱۳۷، سطر ۲: یورش میدان

[ی ر ش م ی د ا ن] (اسم خاص). نام ناحیتی وسیع است بنزدیکی استرآباد و ابتدای یورت ایل یموت

(از نامه میرشکار ناصر الدین شاه.)

(۶۷۲)

### ص ۱۳۷، سطر ۶: صیاد

[ص ی یا د] (اسم خاص). نام ناحیتی است بجنوب رود اترک واقع در یورت طایفه یموت باسترآباد.

(از حاشیه نسخه خطی «ط»)

(۱) - این نام را «ایوان کیف» نیز ضبط کرده‌اند. (جغرافیای سیاسی کیهان)

(۲) - میرزا مهدی خان محل آنها را «قبچاق» و مینورسکی استپهای شرقی استراباد - حدود مذکور در فوق - می آورد. (از تعلیقه بر تذکره الملوک ص ۲۰۱).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۴

(۶۷۳)

### ص ۱۳۷، سطر ۶: مطار

[م ط ا ر] (اسم مکان). محل پریدن، محل طیران. «۱»

(از اقرب الموارد).

(۶۷۴)

### ص ۱۳۷، سطر ۶: التواء

[ا ل ت و ا ء] (مصدر باب افتعال). تافتن ریسمان.

(از ناظم الاطباء).

(۶۷۵)

### ص ۱۳۷، سطر ۷: کاله دریا

[ک ا ل د ر ی ا] (اسم خاص). این نام بی شک غلط و صحیح آن «میان کاله» «۲» با مشخصات زیر است:

شبه جزیره ایست در شمال خلیج گرگان بطول ۶۰ کیلومتر و عرض از ۱/۵ تا ۶ کیلومتر. اراضی آن بوته‌زار که مرتع گاوداران تراکمه است. نقاط «آشور بزرگ»، «میان قلعه»، «تازه آباد»، «امیرآباد» و «گهرباران» در داخل آن قرار دارند. - بر اثر عقب‌نشینی آب دریا متدرجا به عرض «میان کاله» افزوده می‌شود. «۳»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۲).

(۶۷۶)

### ص ۱۳۷، سطر ۷: آغریچه

[عاق ری چ] (اسم خاص). نام فرقه‌ای از ترکمانان صاین‌خانی است که در میان کاله سکنی داشته‌اند. (از «مجمع التواریخ» ص ۲۳ و «عالم‌آرای عباسی» ص ۱۰۳ چاپ دوم). (۶۷۷)

### ص ۱۳۷، سطر ۸: خیوق

[خی و ق] (اسم خاص). این نام معرب خیوه است که بشمال خراسان کنونی و در آنطرف مرز ایران و شوروی قرار دارد. «۴»

(۱) - اصل این کلمه اجوف یایی است و امروز در فرهنگهای عربی بمعنی «فرودگاه» آمده است

(۲) - در نسخه «ط» این نام با خط قرمز «کاله‌دریا» آمده است و کاتب کلمه «میان» را، که جزء این نام است، ظرف مکان فرض کرده. چون مبنای کار حفظ مسطورات نسخه «ط»، خاصه در اسماء خاص، بود. لذا با حفظ ضبط آن نسخه نام مزبور در اینجا تصحیح شد.

(۳) - در عالم‌آرای عباسی این نام «میان‌کال» ضبط شده است با مختصات زیر: «سرزمینی است که آب دو یا سه طرف آنرا فرا گرفته یک طرف بخشکی متصل است طول آن تخمینا سه فرسخ و عرض آن در منتهی آب جانب خشکی چهار دانگ فرسخ کمابیش است که رفته‌رفته باریکتر شده بآب دریا منتهی می‌گردد.» (ص ۹۴۴ چاپ دوم).

(۴) - مقدسی محل آن را در حاشیه کویر کنار نهری که از سمت جیحون جدا میشود معین کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۵

این شهر بعد از دوره تیمور رفته‌رفته بر اثر توجه سرکردگان ازبک آباد و کرسی خوارزم شد و شهر معروف «ارگنج» را تحت الشعاع قرار داد.

جغرافی‌نویسان عرب در قرن چهارم آنرا شهرکی نام برده‌اند که چندان وسعت ندارد. خیوه بوقت حمله مغول در دفاع از «ارگنج» سهم بزرگی را ایفاء کرد «۱».

شیخ نجم‌الدین کبری صوفی معروف قرن هفتم در اینجا دنیا آمد و بسال ۶۱۸ هجری قمری در جنگ با مغولان کشته شد و بنا بر قول ابن بطوطه بنزدیکی «ارگنج» دفن گردید. - امیر تیمور دستور آبادانی باروی خیوه را داد «۲» و فعلا خیوه از متصرفات آسیایی روسیه است.

به «سرزمینها خلافت شرقی» رجوع شود.

(۶۷۸)

### ص ۱۳۷، سطر ۹: آلاداغ

[علاداق] (اسم خاص). نام رشته جبالی است با مشخصات زیر:

ارتفاعات آلاداغ در قسمت باختری بجنورد و موازی مرز ایران و شوروی است که بطرف خاور امتداد دارد. انشعابات این رشته تمام منطقه بجنورد را دربر گرفته تا خط مرزی پیش می‌رود. از قلل معروف آن یکی قله شاه جهان است بارتفاع ۳۳۵۰ متر در جنوب بجنورد، و دیگر قله سرو یا بهار است بارتفاع ۳۰۵۰ متر که چمن معروف کالپوش در دامنه آن قرار دارد، و بالاخره قله سعدلوک (صعلوک) بارتفاع ۲۳۲۰ متر است که در دهستان «سنخواست» قرار دارد و عبور از آن مشکل است بین انشعابات این کوه دره‌های



حاصلخیز زیاد یافت میشود.

(۱) - یاقوت از قلعه آن نام برده و مذهب اهالی را در قرن هفتم حنفی ذکر کرده است.

(۲) - قول شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۶

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل کلمه بجنورد).

(۶۷۹)

### ص ۱۳۷، سطر ۹: سیمبار

[سی میار] (اسم خاص). این نام غلط و صحیح آن «سیمبار» یا «سومبار» است و آن نام رودیست که از «دامانی کوه» سرچشمه

می‌گیرد و پس از طی مسافتی ضمیمه اترک می‌شود و بدریای خزر می‌ریزد.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۷۲).

(۶۸۰)

### ص ۱۳۷، سطر ۱۱: آب گرگان

[عاب گ ر گان] (اسم خاص). نام رودیست که از دامنه‌های غربی کوه‌های بجنورد و سملقان خراسان سرچشمه می‌گیرد و پس از

طی مسافتی بدو فرسخی شهر قدیم گرگان دو شعبه میشود و از جنوب شرقی بدریای خزر میریزد. (از مرآت البلدان جلد اول ص

۱۷۰).

(۶۸۱)

### ص ۱۳۷، سطر ۱۳: قراباغ

[ق را باغ] (اسم خاص). نام ناحیتی است بشمال و شمال غربی چمن کالپوش. - طایفه گرایلی سابقا بآنجا سکونت داشته‌اند و پس

از قتل نادر این ناحیه بر اثر حمله ترکمانان خراب شد و از بین رفت.

[ص ۱۳۸]

### اشاره

(۶۸۲)

### ص ۱۳۸، سطر ۱۵: زهر هلاهل

[زه ره لاه ل] (ترکیب وصفی). زهر کشنده، زهر مهلک.

(از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۳۹]

## اشاره

(۶۸۳)

ص ۱۳۹، سطر ۱۴: ایوار

[ای و ار] (اسم). وقت عصر، هنگام پسین، مقابل شبگیر.  
(از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۴۰]

## اشاره

(۶۸۴)

ص ۱۴۰، سطر ۱: موشک

[موش ک] (اسم). نوعی از وسایل آتش‌بازی است که شبیه بموش ساخته میشود و بجای دم بآن چوب باریک بلندی وصل می‌کنند. این شئی را پس از آتش دادن بالا می‌اندازند و چون بهوا رود بشکل شهاب دیده می‌شود.  
(از فرهنگ نظام).  
(۶۸۵)

ص ۱۴۰، سطر ۹: فروسیت

[ف ر و سی ت] (مصدر). زیرک و ماهر شدن در اسب  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۷  
سواری. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۴۱]

## اشاره

(۶۸۶)

ص ۱۴۱، سطر ۶: سنخواست «۱»

[سن خاست] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش اسفراین شهرستان بجنورد است که از ۲۰ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته «۲». مرکز این دهستان سنخواست است که در ۵۵ کیلومتری باختری اسفراین و ۲ کیلومتری شمال مالرو

عمومی «میان‌آباد» بجای قرار دارد. این ناحیه در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
(۶۸۷)

#### ص ۱۴۱، سطر ۲۳: بسیط غیرا

[ب سی ط غ ب ر ا] (ترکیب اضافی). کنایه از سطح زمین است.

#### [ص ۱۴۲]

#### اشاره

(۶۸۸)

#### ص ۱۴۲، سطر ۲: طوی

[ط ی] (اسم). جشن.  
(از حواشی جهانگشای جوینی).  
(۶۸۹)

#### ص ۱۴۲، سطر ۱۱: قران سعیدین

[ق ر ا ن س ع د ی ن] (ترکیب اضافی). مقارنه دو ستاره سعد مانند مشتری و زهره در هر برجی. (از ناظم الاطباء). - کنایه از عروسی و ازدواج است.  
(۶۹۰)

#### ص ۱۴۲، سطر ۱۱: اتصال نیرین

[ا ت ص ا ل ن ی ی ر ی ن] (ترکیب اضافی).  
پیوند خورشید و ماه. - کنایه از عروسی و ازدواج است.

#### [ص ۱۴۳]

#### اشاره

(۶۹۱)

#### ص ۱۴۳، سطر ۳: طرسخون

[؟] (اسم خاص). منتهای جهانگشا در ضبط این کلمه

(۱) - این نام «در فرهنگ جغرافیایی ایران» و «متنهای جهانگشای مورد ارجاع چنین ضبط شده، ولی در «نقشه جغرافیایی بغایری» و «مطلع الشمس» «سنخاص» آمده است و از قراری که اعتماد السلطنه نقل می‌کند «سنخاص» را «سنگ‌خواست» نیز نوشته‌اند.

(۲) - اعتماد السلطنه می‌گوید چون از جاجرم بقصد بجنورد در حرکت آیم راه از سنخاص می‌گذرد و سنخاص از انتهای کوه «سنگ‌تراشان» و ابتدای کوه «بهار» شروع می‌شود و در شمال آن کوه صعلوک (سعدلوک) و طرف جنوب جبال جوین و جغتای و اسفراین و سبزوار و نیشابور قرار دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۸

متشنتند «۱» عالم آرای نادری آنرا «ترساخان» ضبط کرده (صفحه ۱۱۹ چاپ عکسی روسیه) و از قراء طژن «۲» آورده است و نام دیگر آنرا «قومی» ذکر می‌کند. اجمالا ناحیتی است بحوالی مرز ایران و شوروی و در شمال شرقی خراسان.

(۶۹۲)

### ص ۱۴۳، سطر ۱۹: استکانت

[اس ت کان ت] (مصدر باب استفعال) «۳». فروتنی و خضوع کردن.  
(از اقرب الموارد).

### [ص ۱۴۴]

#### اشاره

(۶۹۳)

### ص ۱۴۴، سطر ۱۲: مضمار

[م ض ما ر] (اسم). میدان اسب‌دوانی. جای ریاضت دادن اسب، میدان جنگ. - مدت ریاضت دادن اسب «۴» - غایت اسب در سباق.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۱۴۵]

#### اشاره

(۶۹۴)

### ص ۱۴۵، سطر ۵: زرتاری

جهانگشای نادری متن ۶۱۸ ص ۱۴۵، سطر ۵: زرتاری ..... ص: ۶۱۸  
ز ر ت اری] «۵» (اسم مرکب). زری و پارچه‌ای که نسج آن از زر باشد.  
(از ناظم الاطباء).

(۶۹۵)

**ص ۱۴۵، سطر ۱۳: پوچ کام**

[پوچ کام] (اسم خاص).

لسترنج آن را کرسی جام در قرن چهارم می‌آورد و نام آن را بوزجان «۶» ذکر

(۱) - بعضی از نسخ «ترسخون» و بعض دیگر «ترخون» و بالاخره نسخ ثالثی «طرسخوان» ضبط کرده‌اند بنظر ضبط «طرسخوان» بفتح «سین» با ضبط «عالم آرای نادری» مناسب تر است.

(۲) - طبق قرارداد ۱۸۸۱ میلادی ایران و روس خط سرحدی تا مخرج کوه‌ها از دره تجن امتداد می‌یابد. پس از آن خط سرحدی در سمت مشرق به دره تجن متوجه شده و قدری جنوب تر از خرابه‌های قلاع کشتوت قلعه (کشاد قلعه) به مجرای تجن متصل میشود و بستر تجن را الی ذو الفقد که اول نقطه متصرفات افغانستان است متابعت می‌کند.

(۳) - در ثلاثی مجرد آن بین اهل لغت و صرف اختلاف است بعضی آنرا «اجوف واوی» و بعض دیگر «اجوف یایی» می‌دانند.

(۴) - گویند مضممار اسب چهل روز است که باسب علف می‌دهند و سپس آن را بقوت اول برمی‌گردانند و این مدت را ایام تعلیف گویند. (از ناظم الاطباء).

(۵) - ضبط از ناظم الاطباء

(۶) - امروز در تداول اهل محل «بوجگه» است و آثار خرابه آن نیز از دور مشهود می‌باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۱۹

می‌کند ولی می‌گوید ایرانیان آن را «بوزگان» و اخیرا «پوچگان» می‌نویسند.

(سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۸۲)

(۶۹۶)

**ص ۱۴۵، سطر ۱۸: رباط تومان**

[ر با ط تومان] (اسم خاص). این ناحیه امروز بنام «تومان آقا» معروف است و بکنار مرز ایران و افغانستان و رود هریرود قرار دارد و بر «غوریان» و «شبش» و تیرپول (تیرپل) یعنی نواحی واقع در امتداد هریرود مشرف می‌باشد، بطوری که اگر از تربت شیخ جام باین نقطه آییم مسلط بر نواحی مزبور خواهیم شد.

(۶۹۷)

**ص ۱۴۵، سطر ۲۰: شبش «۱»**

[ش ب ش] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست واقع در غرب هرات که چون از مرز ایران بگذریم و در امتداد هریرود راه هرات در پیش گیریم بعد از عبور از «کھسان» و «تیرپول» (تیرپل) باین نقطه می‌رسیم.

(از نقشه جغرافیای ایران ترسیمی دایره جغرافیایی ارتش).

(۶۹۸)

## ص ۱۴۵، سطر ۲۳: نقره

[ن ق ر] (اسم خاص). نام نهر و محل و پلی است نزدیک هرات. «۲»

## [ص ۱۴۶]

## اشاره

(۶۹۹)

## ص ۱۴۶، سطر ۲: چهار آینه

[چ ه ا عایی ن] (اسم مرکب). نوعی از سلاح است که در روز جنگ پوشند. (از ناظم الاطباء).

(۱) - نقشه‌های جغرافی بزبان فارسی این نقطه را «شابش» و «شاباش» ضبط کرده‌اند و علت آن ضبط فرنگی کلمه است که بالفبای فارسی در آمده، چه همه این نقشه‌ها از زبان فرنگی برگردانده شده‌اند. «قاموس جغرافیایی افغانستان» در ذیل غوریان (نه بصورت علیحده) آنرا شبش و کشمیش اف «شاباش» آورده. در روضه الصفاى ناصری جلد دهم ذیل «حرکت اردوی معظم از بسطام بباخزر و جام» «شبش» نام چمنی آمده که در کنار هریرود قرار دارد.

(۲) - در روضه الصفا جلد دهم ذیل «ذکر بیرون آمدن متجنده هرات بعزم شیخون ...» از سنگر نادری در «ساق سلمان» بیکفرسخی هرات بر لب نهر نقره بحث شده، اعتماد السلطنه در مطلع الشمس (جلد دوم ۳۵۲) از پل نقره بر روی این نهر بسه فرسخی هرات نام می‌برد. لکه‌هات آن را شهرکی در ۲۰ میلی هرات می‌آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۰

(۷۰۰)

## ص ۱۴۶، سطر ۱۷: از اتفاقات برجی در سر نهر بحکم خدیو والا:

کشمیش اف می‌گوید نادر در آن برج زنگی بزرگ احداث کرده بود که هر وقت ساکنین برج محتاج بکمک شوند با حرکت ریسمانی که زنگ بآن بسته شده بود زنگ را بصدا درآرند تا از لشکر بیرون کمک ببرج رسد. چون نادر پا بآن برج گذاشت سیدال افغان از دروازه شمال غربی هرات بیرون راند و بعد از او دسته‌ای دیگر از همان دروازه خارج شد و هر دو بطرف آن برج، که مقر نادر بود، پیش راندند.

قراولان مقیم در برج هشت نفر بودند، نادر از تعداد قلیل قراولان و جمعیت کثیر خارج بهراس افتاد و با حرکت ریسمان کمک طلبید، بر اثر صدای زنگ چند دسته از پیاده‌نظام نادر خود را ببرج رساندند و نادر را نجات دادند.

## [ص ۱۴۷]

## اشاره

(۷۰۱)

**ص ۱۴۷، سطر ۱: شیرفلک**

[شیرفلک] (ترکیب اضافی). کنایه از برج اسد است. - آفتاب.  
(از ناظم الاطباء).

(۷۰۲)

**ص ۱۴۷، سطر ۷: تخت سفر «۱»**

[تخت سفر] (اسم خاص). نام کوه کوچکی است در ۴ کیلومتری هرات و در شمال پارک عمومی آنجا، این کوه بر دور  
نمای خرم و شاداب جلگه حوالی شهر هرات مشرف است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

**[ص ۱۴۸]****اشاره**

(۷۰۳)

**ص ۱۴۸، سطر ۲: منجلی**

[منجلی] (اسم فاعل). روشن، آشکار.  
(از ناظم الاطباء).

(۷۰۴)

**ص ۱۴۸، سطر ۴: ساق سلمان «۲»**

[ساق سلمان] (اسم خاص). نام ناحیه‌ایست بشمال غربی هرات و بفاصله ۹ کیلومتری آن که بین ۶۲ درجه و ۱۴ دقیقه

(۱) - در قاموس جغرافیایی افغانستان در ذیل «کوه تخت صفر» این نام با «صاد» و در ذیل هرات با «سین» ضبط شده ولی. در مراجع  
دیگر با «سین» آمده است.

(۲) - «قاموس جغرافیایی افغانستان» آنرا «ساق سلمان» ضبط کرده و در روضه الصفای ناصری جلد دهم از سنگر نادری در  
ساق سلمان بر کنار نهر نقره بحث شده است. نقشه جغرافیایی ایران (ترسیمی دایره جغرافیایی ارتش) آنرا «ساق سلمان» نوشته است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۱

و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۳ دقیقه و ۴۲ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۰۵)

## ص ۱۴۸، سطر ۸: عرین

[ع ر ی ن] (اسم). بیشه، درختانی که جایگاه شیر و کفتار و گرگ و مار باشد.  
(از منتهی الارب).

[ص ۱۴۹]

## اشاره

(۷۰۶)

## ص ۱۴۹، سطر ۹: خاش

[خاش] (اسم خاص). نام یکی از قصبات بزرگ خاشرود است «۱»  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل خاشرود).  
(۷۰۷)

## ص ۱۴۹، سطر ۱۰: کده

[ک د] (اسم خاص). قلعه‌ایست در ۵ ر ۲۹ کیلومتری شمال شرقی چخانسور از اعمال فراه که بین ۶۲ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۲۱ دقیقه و ۲۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. «۲»  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۷۰۸)

## ص ۱۴۹، سطر ۱۵: زنده‌جان

[ز ن د جان] (اسم خاص). نام ناحیتی است در ۵ ر ۲۴ کیلومتری شرق غوریان از توابع هرات، بین ۶۱ درجه و ۴۴ دقیقه و ۵ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۱ دقیقه و ۱۸ ثانیه عرض شمالی. - نام قدیم زنده‌جان «فوشنج» «۳» بوده است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۷۰۹)

## ص ۱۴۹، سطر ۱۵: کبوتر خان «۴»

[ک ب و ت ر خان] (اسم خاص). موضعی است در

---

(۱) - خاشرود از توابع «بکوا» و از اعمال فراه است بحدود زیر: شمال: بکوا؛ غرب: چخانسور؛ جنوب: ریگستان؛ شرق: شورابک و دلارام. - در افغانستان بحدود فراه «خاش» دیگری وجود دارد که قصبه و دهکده



نیست بلکه ریگستانی است بین ۶۱ درجه طول شرقی و ۳۱ درجه عرض شمالی

(۲) - این قلعه فعلا خرابه است

(۳) - همان «فوشنج» یا «فوشنگ» یا «پوشنگ» معروف است.

(۴) - قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «کفتر خان» ذکر کرده و کشمیش اف محل آنرا بین «سنگی - قزی» و «دهنو» آورده است. (از نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۲

۵ و ۵۷ کیلومتری غرب هرات، بین ۶۱ درجه و ۵۷ دقیقه و ۵۸ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی. (از «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کفتر خان)

(۷۱۰)

### ص ۱۴۹، سطر ۱۶: پل مالان

[پ ل مالان] (اسم خاص). نام پلی است بروی هریرود در ۵ ر ۶ کیلومتری جنوب هرات و بر سر راه هرات و قندهار، بین ۶۲ درجه و ۱ دقیقه و ۲ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه و ۲۹ ثانیه عرض شمالی. «۱» (از قاموس جغرافیایی افغانستان) (۷۱۱)

### ص ۱۴۹، سطر ۱۶: دهنو

[د ه ن] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۲۱ کیلومتری جنوب شهر هرات، بین ۶۲ درجه و یک دقیقه و ۲ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه و ۲۹ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان). (۷۱۲)

### ص ۱۴۹، سطر ۱۹: شمشادآباد

[ش م شاد عاباد] (اسم خاص). این نام باین شکل بی شک غلط و صحیح آن «شمس‌آباد» است که در نسخ «ب» و «و» آمده و مشخصات آن بقرار زیر است: قریه‌ایست در ۱۹ کیلومتری جنوب غربی شهر هرات، بین ۶۲ درجه و ۲ دقیقه و ۲۵ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۱۵ دقیقه و ۵۹ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

[ص ۱۵۰]

اشاره

(۷۱۳)

### ص ۱۵۰، سطر ۳: جوزاء

[ج و زاء] (اسم، اسم خاص). نام برج سوم از بروج دوازده گانه است و آن یکی از صور جنوبی آسمان است که بصورت مرد قایم بدو کرسی منطقه‌ای بسته و شمشیری حمایل انداخته و بدست راست عصایی بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده است. (از ناظم الاطباء).

(۱) - در قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه هرات تاریخ این پل بتفصیل آمده است. بنابر نقل حبیب السیر این پل در زمان مؤلف آن کتاب ۲۵ چشمه داشته و در سال ۱۳۰۲ شمسی دولت افغان آنرا ترمیم کرده است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۳

(۷۱۴)

### ص ۱۵۰، سطر ۵: حائل

[حاع ل] (اسم خاص). فاصل، حجاب میان دو چیز، هرچه که بین دو چیز قرار گیرد و منع از اتصال کند. (از اقرب الموارد).

(۷۱۵)

### ص ۱۵۰، سطر ۵: هائل

[هاع ل] (اسم فاعل). هولناک، مخوف، ترسناک. (از اقرب الموارد).

## [ص ۱۵۱]

### اشاره

(۷۱۶)

### ص ۱۵۱، سطر ۸: ناگهان

[نا گ هان] (اسم خاص). نام قریه‌ای بوده در نزدیکی پل مالان بر سر راه بین هرات و قندهار. (از تاریخ نادر شاه کشمیش اف نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲).

(۷۱۷)

### ص ۱۵۱، سطر ۱۱: مورچل

[مور چ ل] (اسم). مورچال و آن گودالی است که بهنگام محاصره قلعه‌ها در اطراف آن می‌کنند. این لفظ اصلاً «چال مور» بوده و در اثر قلب مکانی و حذف بصورت «مورچل» درآمده است. (از «ناظم الاطباء» و حاشیه تاریخ سرجان ملکم).

(۷۱۸)

**ص ۱۵۱، سطر ۱۳: اوبه**

[ا ب ب] (اسم خاص). نام یکی از توابع هرات است که از شمال به «بادغیسات» و از جنوب شرقی به «تولک» و از شمال غرب به «کرخ» و از مشرق به «چشت شریف» و از غرب به «زرغون» محدود است. این ناحیه از هرات «۱». ۹۶ کیلومتر و از کابل ۱۲۵۸ کیلومتر فاصله دارد.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۱۹)

**ص ۱۵۱، سطر ۱۳: شاقلان**

[شاق لان] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۵۹ کیلومتری جنوب شرقی شهر هرات «۲»، بین ۶۲ درجه و ۴۱ دقیقه و ۲۶

(۱) - در شرق هرات است.

(۲) - حافظ ابرو آنرا در دامن کوه یحیی آباد واقع بر جانب شرقی و جنوبی هرات ذکر می‌کند. اسفزاری «شاقلان» را بعد از شهر هرات از نواحی وسیع آن منطقه می‌آورد.

(روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات صفحه ۱۰۴)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۴

ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۱۴ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی «۱»

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۲۰)

**ص ۱۵۱، سطر ۱۳: ساخر «۲»**

[ساخ ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است از توابع غور از اعمال هرات بحدود زیر:

مشرق: پرچملان؛ مغرب و جنوب: پرچمن؛ شمال: پایین حصار.

این ناحیه سردسیر و کوه «واله» در منتهی الیه آن واقع است.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل «ساغر»).

(۷۲۱)

**ص ۱۵۱، سطر ۱۳: نایمنی «۳»**

[تای م نی] (اسم خاص). نام ایلی است که در نواحی جنوب هرات زیست می‌کنند «۴».

**[ص ۱۵۲]**

## اشاره

(۷۲۲)

## ص ۱۵۲، سطر ۶: کرخ

[ک رخ] «۵» (اسم خاص). نام ناحیتی است بشمال شرقی هرات و در ۲۴ کیلومتری آن. این ناحیه بین ۱۲ درجه و ۲۴ و ۵۵ دقیقه و ۳۶ و ۵۶ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۱ و ۴۰ دقیقه و ۲۴ و ۳۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. کرخ را مناظر زیبا بسیار است و محل موسوم بخواجه چهارشنبه از بهترین نزهتگاههای آن است. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱) - در صفحه ۳۰۰ «عباسنامه» تصحیح «ابراهیم دهگان» این نام بصورت «اوبه شافلان» آمده و در قاموس جغرافیایی افغانستان نیز «شافلان» ضبط شده است ولی صفحه ۲۲۹ عباسنامه آنرا شاقلان ذکر می کند. مؤلف «عباسنامه» باستنباط از «هرات نامه» محل آنرا صحرايي در نزديك هرات می آورد. شافلان در تلفظ امروز.

(۲) - قاموس جغرافیایی افغانستان این نقطه را «ساغر» و «ساخر» در ذیل «ساغر» ضبط کرده است.

(۳) - این نام «طایمنی» نیز ضبط شده است. رجوع به عالم آرای نادری (چاپ عکس روسیه) شود.

(۴) - عبد الکریم بخارایی این ایل را از اویماقیه «هرات» می آورد که در زمان نادر محل آنها «چقچران» از اعمال «زمین داور» بوده است. رجوع به «چقچران» درین تعلیقه شود.

(۵) - حافظ ابرو و برهان قاطع آنرا کروخ «بفتح کاف عربی» ولی حاشیه برهان ضبط آنرا بفتح «کاف» و ضم «راء» پذیرفته است. حافظ ابرو و کرخ را بشمال شرقی هرات و متصل بیادغیس آورده است که از آب رودخانه و کاریز مشروب میشود. زمچی اسفزاری آنرا نزدیک هرات ذکر می کند و صاحب حاشیه برهان قاطع فاصله کرخ را تا هرات ده فرسنگ نوشته است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۵

(۷۲۳)

## ص ۱۵۲، سطر ۱۹: اردوخان

[اردوخان] (اسم خاص). نام قریه‌ای بوده در مشرق هرات و بنیم فرسخی آن. - کشمیش اف می گوید نادر با آوردن قشون معظمی باین ناحیه محاصره هرات را کامل کرد.

[ص ۱۵۳]

## اشاره

(۷۲۴)

## ص ۱۵۳، سطر ۵: چیچکتو

[چی چ ک تو] (اسم خاص). «۱» نام قریه‌ایست از قراء میمنه از توابع قیصار افغانستان. توضیح آنکه در قسمت غربی قیصار و از فاصله ۹ کیلومتری آن تنگی شروع می‌شود که عرض آن از یک تا سه کیلومتر تغییر می‌کند این تنگ را دره چیچکتو می‌گویند که از نقاط خوش آب و هوای افغانستان است.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان)

(۷۲۵)

### ص ۱۵۳، سطر ۵: میمنه

[م ی م ن] (اسم خاص). میمنه در منتهی الیه شمالی افغانستان بین ۶۶ و ۶۴ درجه طول شرقی و ۳۵ و ۳۷ درجه عرض شمالی واقع است طول آن از شمال بجنوب بین ۳۵۰ و ۳۰۰ کیلومتر و عرض آن از شرق بغرب بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کیلومتر تغییر می‌کند. مرکز آن قصبه میمنه است که بین ۶۴ درجه و ۴۱ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۵۵ دقیقه و ۳۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۲۶)

### ص ۱۵۳، سطر ۹: اصطناع «۲»

[ا ص ط ناع] (اسم خاص). نیکویی کردن، کسی را برگزیدن.  
(از اقرب الموارد).

### [ص ۱۵۴]

#### اشاره

(۷۲۷)

### ص ۱۵۴، سطر ۱۰: بست

[ب س ت] (اسم خاص). در ساحل چپ رود هیرمند و در ملتقای ارغنداب و هیرمند شهر «بست» قرار دارد که در ۱۲۵ کیلومتری غرب قندهار و ۸ کیلومتری جنوب شرقی گرشک واقع است. بست در قدیم یکی

(۱) - در متون تاریخی چیچکتو بصور «جیچکتو» و «جیچکتو» و «جیچکتو» ضبط شده است.

(۲) - مصدر ثلاثی مجرد این کلمه «صنع» و مصدر باب افتعال آن «اصتناع» است. چون درین مصدر «تاء» بعد از حرف صفیر آمده قلب به «طاء» شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۶

از شهرهای آبادان بوده ولی امروز خرابه‌ای بیش نیست.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۷۲۸)

**ص ۱۵۴، سطر ۱۰: گرشک**

[گ ر ش ک] (اسم خاص). در جانب غربی قندهار واحه بزرگ گرشک قرار دارد. شهر گرشک سابقا در طرف راست رود هیرمند و درین واحه قرار داشته است بعدها آبادی از طرف راست هیرمند بطرف چپ آمد و طرف راست بکل متروک ماند. - شهر گرشک کنونی در قسمت چپ آن رود است. قراء گرشک بصورت واحه‌هایی کوچک در دامنه کوههای شمالی و غربی آن قرار دارند.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۲۹)

**ص ۱۵۴، سطر ۱۲: پاروخان**

[پ ا ر و خ ا ن] (اسم خاص). این نام در بعضی از نسخ «بارو خان بایی» آمده است.

(۷۳۰)

**ص ۱۵۴، سطر ۱۴: کاخ**

[ک ا خ] (اسم خاص). چون از طریق رود هیرمند از «بست» به «زرنند» رویم رود هیرمند در میان این دو شهر خمیدگی دایره‌مانندی بسمت جنوب طی می‌کند در نیمه راه این خمیدگی شهر رودبار است نزدیک رودبار شهر «کش» قرار داشته که همان «کاخ» امروزیست. «۱»

(از سرزمینهای خلافت شرقی صفحه ۳۶۸).

(۷۳۱)

**ص ۱۵۴، سطر ۱۵: طبس**

[ط ب س] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای سه‌گانه شهرستان فردوس است که از شمال به بروسکن و کویر نمک و از خاور به بشرویه و بجستان و خوسف و از باختر و جنوب بکویر لوت محدود است. هوای آن بواسطه کویر بسیار گرم و سوزان و قصبه آن طبس نام دارد که در ۲۱۵ کیلومتری فردوس و بر سر راه مشهد و یزد واقع است. قسمتهای شمال خاوری و خاور و باختر آن کوهستانی است

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).

(۱) - قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر نام این شهر ساکت است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۷

**[ص ۱۵۵]**

(۷۳۲)

**ص ۱۵۵، سطر ۱۱: شبلی کوه**

[ش ب لی کوه] (اسم خاص). نام کوه کوچکی است بحوالی فراه و در شمال غربی آن «۱»  
(از حاشیه نسخه خطی «ط»).

(۷۳۳)

**ص ۱۵۵، سطر ۱۲: فراه رود**

[ف راه رود] (اسم خاص). نام رودیست بشمال غربی شهر فراه، بین ۶۲ درجه طول شرقی و ۳۲ درجه عرض شمالی طول آن تقریباً ۳۲۰ کیلومتر و منبع آن سیاه کوه و مصب آن هامون سیستان است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم).

**[ص ۱۵۶]****اشاره**

(۷۳۴)

**ص ۱۵۶، سطر ۳: چنبران**

[چ ن ب ران] (اسم خاص). کشمیش اف آنرا «خبیران» آورده و می گوید قلعه چاه ای است بین هرات و اسفزار، بر سر راه بین این دو ناحیه «۲».  
(از نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۲).

**[ص ۱۵۷]****اشاره**

(۷۳۵)

**ص ۱۵۷، سطر ۲: پرویزن**

[پ روی زن] (اسم). آلتی باشد که بدان آرد و شکر و ادویه حاره کوفته و امثال آن بیزند. (از برهان قاطع). الکک، غربال.  
(۷۳۶)

**ص ۱۵۷، سطر ۳: بیختن**

[بی خ ت ن] (مصدر). چیزی را از غربال و مویز بیرون کردن. (از ناظم الاطباء). الکک کردن، غربال کردن.

(۷۳۷)

## ص ۱۵۷، سطر ۲۰: مروحه

[م ر و ح] (اسم آلت). بادبزین. ج: مراوح.  
(از منتهی الارب، اقرب الموارد).

## [ص ۱۵۸]

## اشاره

(۷۳۸)

## ص ۱۵۸، سطر ۱: زردگوش

[ز ر د گو ش] (صفت مرکب). منافق، مذذب؛ بد- خواه، کینه‌ور؛ متملق. (از ناظم الاطباء).

(۱) - کشمیش‌اف این کوه را «شاقلاذن کوه» ضبط کرده است و از آنجا که شاقلاذن در دامنه کوه یحیی آباد واقع است (بنابر قول حافظ ابرو) بایستی شبلی کوه از متفرعات کوه یحیی آباد باشد.

(۲) - کشمیش‌اف می گوید اهالی اسفزار با ذو الفقار خان عهد بستند که در قلعه مذکور گرد هم آیند و باردوی نادر حمله کنند تا شاید راهی برای رفع محاصره هرات پیدا شود. نادر از خیال آنها واقف شد و بر سر توطئه‌کنندگان رفت و جمع ایشان را متفرق کرد. - فرهنگ جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۸

(۷۳۹)

## ص ۱۵۸، سطر ۲: از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر:

در روضه - الصفای ناصری پنج «۱» دروازه هرات بدین اسامی آمده است:

۱- دروازه ملک (برطرف ارگ)؛ ۲- دروازه عراق؛

۳- دروازه خوش؛ ۴- دروازه قیچاق «۲»؛ ۵- دروازه قندهار؛

(از روضه الصفای ناصری جلد دهم).

(۷۴۰)

## ص ۱۵۸، سطر ۱۲: باتو خان

[باتو خان] (اسم خاص). این نام در بعضی از نسخ «بابو خان» آمده است.

## [ص ۱۶۰]



## اشاره

(۷۴۱)

## ص ۱۶۰، سطر ۳: قلعه سفید

[ق ل ع ی س فی د] (اسم خاص). نام قریه‌ایست در ۱۸/۵ کیلومتری شمال هرات از توابع انجیل و از محال هرات که بین ۶۲ درجه و ۹ دقیقه و ۵۰ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۹ دقیقه و ۵۵ ثانیه عرض شمالی واقع است. (از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم).

(۷۴۲)

## ص ۱۶۰، سطر ۶: چشمه قرنفل

[چ ش م ی ق ر ن ف ل] (اسم خاص). نام چشمه‌ای بوده است بر جنب گازرگاه هرات. «۳» (از عالم‌آرای نادری نسخه چاپ عکسی روسیه).

(۷۴۳)

## ص ۱۶۰، سطر ۷: موسی دانگی بتاخت بادغیسات رفت، بامر والا جمعی بتعاقب او مأمور شدند:

طبق قول کشمیش اف قحطی در هرات بیداد می‌کرد اللهیار خان کس بیادغیسات فرستاد تا خواروبار بجهت هرات ارسال دارند. موسی دانگی بجهت تحویل بارها به جبرئیل رفت. نادر نیز با جمعی از قشونی که مأمور شرق هرات بودند بطرف جبرئیل حرکت کرد. اللهیار خان از حرکت نادر مطلع شد و بر سر راه او ایستاد و جنگ در پیوست. این جنگ در تمام مدت شب و تا

(۱) - در قاموس جغرافیایی افغانستان از چهار دروازه هرات باسامی زیر نامبرده شده است:

«ملک»، «عراق»، «خوش» و «قندهار». (قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه هرات).

(۲) - روضه الصفا در جلد نهم: این دروازه را «قوٹی چان» می‌آورد.

(۳) - در عالم‌آرای نادری این نام «چشمه قلنفر» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۲۹

صبح روز بعد ادامه داشت. بر اثر آن اللهیار خان راه هزیمت پیش گرفت و موسی دانگی نیز بارها را گذارد و بکوه پاراپامیز فرار کرد.

(از نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۲)

(۷۴۴)

## ص ۱۶۰، سطر ۸: جبرئیل

[ج ب ر عی ل] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۵ ر ۷ کیلومتری شمال غربی هرات، بین خط ۶۲ درجه و ۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه طول شرقی

و ۳۴ درجه و ۲۲ دقیقه و ۵۹ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان)

(۷۴۵)

### ص ۱۶۰، سطر ۱۴: دربند گاو شیر «۱»

[دربند گاو و شی ر] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بر کنار رودخانه هریرود، و در جنوب شهر هرات.

(۷۴۶)

### ص ۱۶۰، سطر ۲۰: سیاوشان «۲»

[سیاوشان] (اسم خاص). قریه‌ایست در ۵ ر ۱۹ کیلومتری جنوب شرقی هرات، بین ۶۲ درجه و ۱۶ دقیقه طول شرقی و ۳۴

درجه و ۱۳ دقیقه و ۱۵ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۴۷)

### ص ۱۶۰، سطر ۲۲: کورزان

[؟] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «گازران» است و آن نام نقطه‌ای است بر جنب هریرود، در غرب هرات، بر سر

راه کبوتر خان «۳».

(۱) - اصولاً - «دربند گاو شیر» به دروازه‌هایی اطلاق می‌شود که در رودخانه‌های بزرگ برای ذخیره و تغییر مسیر آب احداث می‌کنند. رجوع به «آثار عجم» فرصت شیرازی ذیل «بند امیر» شود. - «دربند گاو شیر» فوق نیز یکی از دربندهایی است که بر روی رودخانه هریرود احداث کرده بودند. - کشمیش اف محل این جنگ را کنار هریرود می‌آورد و می‌گوید اللهیار خان بقصد «روزباغ» (این نام در قاموس جغرافیایی افغانستان «روضه باغ» و در ۵ ر ۱۵ کیلومتری جنوب شهر هرات ذکر شده است) حرکت کرد و سرانجام کارش بجنگ در «دربند گاو شیر» کشید.

(۲) - «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «نقشه جغرافیایی ایران» این نام را «سیاهوشان» ضبط کرده‌اند.

(۳) - در نسخه مورد استفاده حقیر این کلمه «کورزان» و «کبرزان» هر دو آمده است.

مینورسکی آنرا «گازران» و کشمیش اف «کاریزان» ذکر می‌کند. بنظر اصل کلمه «گازران» بوده و «کورزان» در حقیقت شکل تبدیل یافته (تبدیل الف به واو) «گازران» است که بعدها در دست نساخ «واو» «گوزران» نیز به «باء» تبدیل و علاوه بر آن «راء» و «زاء» قلب مکانی شده است. فتامل

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۰

[ص ۱۶۱]

اشاره

(۷۴۸)

**ص ۱۶۱، سطر ۴: قدرانداز**

[ق در ان د از] (اسم فاعل مرکب مرخم). تیر اندازی که تیرش خطا نکند.  
(از آندراج).

می‌دهی از جا کمانداری اگر سستی کند از قدراندازی تیر بلا غافل مباش.  
(میر رضی دانش بنقل آندراج).

از قضا چشم سیاه تو بیامد آمد قدرانداز نگاه تو بیامد آمد (صائب بنقل آندراج).  
(۷۴۹)

**ص ۱۶۱، سطر ۱۵: تباشیر**

[ت باشی ر] (اسم). اول صبح، اول هر چیز.  
(از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۶۲]****اشاره**

(۷۵۰)

**ص ۱۶۲، سطر ۶: مظموره**

[م ط مور] (اسم مفعول، اسم). خانه زیرزمین که در آن طعام و جز آن نهند. (از ناظم الاطباء). نهانخانه.  
(۷۵۱)

**ص ۱۶۲، سطر ۷: کبرزان**

[؟] (اسم خاص). به «کورزان» درین تعلیقات رجوع شود. «۱»

**[ص ۱۶۳]****اشاره**

(۷۵۲)

**ص ۱۶۳، سطر ۱۳: شیرم**

[؟] (اسم خاص). این نام در بعضی از نسخ جهانگشا «شیدم» و در تاریخ کشمیش اف «شیدان» آمده است.

[ص ۱۶۴]

اشاره

(۷۵۳)

ص ۱۶۴، سطر ۲: تمران

[ت م ر ا ن] (اسم خاص). «۲» در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «تیموریان» با مشخصات زیر ضبط شده است: ناحیتی است بفاصله ۵ ر ۱۱ کیلومتری قندهار و در جنوب غربی آن، بین ۶۵ درجه و ۳۹ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۳۱ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض شمالی.

- (۱) - کشمیشاف تاریخ این جنگ را ۲۴ اکتبر و مینورسکی ۲۳ اکتبر ذکر می‌کند و می‌گوید محاصره‌شدگان شب هنگام بر اثر استراحت پیاده‌نظام نادر فرار کردند.
- (۲) - نسخ جهانگشا و کشمیشاف آنرا «تمران» ذکر کرده‌اند و کشمیشاف می‌گوید درویش خان را پس از شکست مغولان به پیش نادر آوردند و بحکم او بقتل رسید.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۱

(۷۵۴)

ص ۱۶۴، سطر ۱۵: گازرگاه

[گازرگاه] (اسم خاص). «۱» نام نقطه‌ایست در دو میلی شمال شرقی شهر هرات که مدفن خواجه عبد الله انصاری بدانجاست. «۲» (از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه هرات).

(۷۵۵)

ص ۱۶۴، سطر ۲۰: هرات

[ه ر ا ت] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان حدود و مشخصات هرات را چنین می‌آورد: بگوشه شمال غربی افغانستان ولایت هرات بین ۶۵ درجه و ۳۵ دقیقه و ۶۰ ثانیه و ۵۵ درجه و ۵۰ دقیقه و ۶۶ ثانیه طول شرقی و ۱۵ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۲ ثانیه و ۳۸ درجه و ۳۰ دقیقه و ۳۶ ثانیه عرض شمالی قرار دارد و مرکز آن شهر هرات است. - در «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «روضات الجنات اسفزاری» و «تذکره جغرافیای تاریخی بارتلد» و «کتاب سرزمینهای خلافت شرقی» تاریخ هرات و تحولاتی که بر سر این شهر آمده و آراء جغرافیانویسان عرب درباره آن بتفصل آمده است.

در زیر وضع نظامی شهر هرات بزمان نادر شاه از کتاب کشمیشاف (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲) نقل می‌شود. «۳»

«شهر هرات در جلگه کنار هریرود قرار دارد. این جلگه از آنجا که بسیار معمور و حاصلخیز است بمروارید دنیا معروف شده، بواسطه رود هایی که از هرات می‌گذرد این شهر از جهت پرآبی قابل مقایسه با

(۱) - جامی آن را «گازرگاه» از «گازر» بمعنی جامه‌شوی گرفته ولی اسفزاری و شیروانی اصل آن را «کارزارگاه» فرض کرده‌اند بارتلد نیز بهمین اصل توجه کرده است. بنا بقول اسفزاری در ۲۰۶ هجری قمری در این محل جنگی واقع شد و بر اثر آن این ناحیه چنین نام گرفت. شیروانی می‌گوید در ۱۵۰ هجری قمری جنگی بین مسلمانان هرات و خوارج درین نقطه اتفاق افتاد و بعد از آن جنگ باین نام خوانده شد.

(۲) - حافظ ابرو می‌گوید بلوک «پروانه» و «هورشنگ» بر شمال شهر هرات واقع است و کوهی در میان است که آن را «گازرگاه» می‌گویند.

(۳) - در کتابخانه ملی نسخی چند درباره هرات وجود دارد که هیچیک بخوبی کتاب کشمیش‌اف این شهر را وصف نمی‌کنند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۲

هیچ یک از بلاد آسیای مرکزی نیست. بشهر هرات نه نهر بسیار بزرگ و عریض وارد می‌گردد که کثرت آب بعضی از آنها باندازه‌ایست که مزاحم و مانع عبور و مرور عابرین می‌شود. آب این نهرها بحوض هرات می‌ریزند و این حوض آنقدر وسیع است که اگر شهر هرات محاصره شود آب آن احتیاج ده هزار نفر را برای مدت چهارده ماه تأمین می‌کند و همین وفور آب و قابلیت اراضی است که در حوالی هرات دهستانهای زیاد بوجود آمده است.

مطالعین می‌گویند هرات قابلیت اسکان دو کرور جمعیت را باسانی دارد. وضع جغرافیایی این شهر یکسان نیست بجانب شرق آن تعدادی تپه دیده می‌شود. جنوب هرات تا پنج فرسخ صحرای صاف و مسطحی است که بکوه «سنگی قزی» ختم می‌شود. بشمال غربی هرات دو کوه پست وجود دارد که فاصله این دو کوه از هم هزار ذرع و از هرات هزار و سیصد ذرع است و چون از بالای دو کوه بداخل هرات نظر اندازیم فقط برجی که بالای حوض است دیده میشود. در شرق هرات و بهزار ذرعی آن کوه پاراپامیز قرار دارد که شعبات آن تمام شمال هرات را احاطه کرده و از بالای این کوه شهر و قلعه نظامی هرات بخوبی نمایانست.

شکل هندسی این شهر مربع و طول ضلع آن تقریباً هزار و چهار صد ذرع است. شهر را خاکریز و حصار سنگی فرا گرفته و عرض پایین خاکریز تقریباً هفتاد ذرع و ارتفاع آن بیست ذرع است. در اطراف خاکریز باستونهای عالی بنا شده و در بالای آن دیوار خشتی کشیده‌اند که عرض پایین آن چهار ذرع است.

این دیوار در هلالی از برجها قرار دارد که تعدادشان یکصد و پنجاه برج است. مقابل خاکریز خندقی حفر شده (بعرض هیچده ذرع و ارتفاع شش ذرع) و می‌توان آنرا در صورت لزوم از آب پر کرد. بجنوب غربی هرات باستون بسیار محکمی ساخته‌اند موسوم به «برج خاکستر».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۳

اما قلعه نظامی:

این قلعه بشکل مستطیل بر بالای تپه خاکی و مصنوعی بنا شده است. طول آن یکصد و نود ذرع و عرض آن شصت و سه ذرع می‌باشد. مسافت این قلعه از حصار جانب شمالی شهر دو بیست و پنجاه ذرع و بدور آن مثل شهر خندقی حفر شده است. دیوار قلعه از آجر و بین آن تا حصار شمالی از دو طرف خندق است و سرانجام این دو خندق بخندق خارج شهر منتهی می‌شوند.

فاصله قلعه نظامی از خندق خارج شهر حکم قلعه علیحده‌ای دارد که این قلعه معروف بقلعه نو می‌باشد. مساحت قلعه نو هزار و دو بیست ذرع و اراضی دور آن نوعاً صلب و خشک بوده و قابل کشت و برز نیست بعکس آن اراضی سمت جنوب است که تا حدی قابل زراعت می‌باشد. در جنوب هرات برکه‌های چندیست که در زمستانها از آب پر می‌شود و در تابستانها بواسطه این ذخیره زمستانی پر آب است. علاوه بر حوض مزبور چشمه کوچکی بسمت شمال شرقی شهر قرار دارد که بهنگام محاصره هرات

آب آن می‌تواند تا حدی رفع نیاز اهالی را بنماید. محیط شهر هرات یک فرسخ و مساحت محلی که شهر در آن واقع است نیم فرسخ و کسریست. بین هریرود و هرات یک فرسخ و پل مالان مهمترین پلی است که در ناحیه هرات بر روی این رود بسته‌اند. این پل بیست و نه دهنه دارد که بمرور ایام اغلب دهنه‌های آن خراب و همین خرابی موجب معطلی عابری می‌باشد. این بود وضع طبیعی و ساختمانی هرات و از اینجا معلوم می‌شود که کشور گشایانی که قصد تسخیر هرات را دارند باید خود را از جانب شمالی و فراز جبال بشهر رسانند».

[ص ۱۶۵]

اشاره

(۷۵۶)

ص ۱۶۵، سطر ۱۱: قلعه‌چه «۱»

[ق ل ع چ] (اسم مصغر). قلعه کوچک، دژ کوچک.

(۱) - نسخ «ح» و «ط» این ضبط را آورده‌اند که امروز متداول و مرسوم نیست. در نوشته‌های امروزی «قلعه‌چه» بجای آن می‌آید. این کلمه مرکب از «قلعه» + «چه» (علامت تصغیر) است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۴

[ص ۱۶۶]

اشاره

(۷۵۷)

ص ۱۶۶، سطر ۲۱: قمر

[ق م ر] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان از کوهی بنام قمر نام می‌برد که ظاهراً قریه مورد بحث جهانگشا در حوالی آن بوده است. - اما مختصات کوه قمر: کوهی است در جنوب غربی قلعه اوکل - قلعه‌ایست در ۴ کیلومتری شمال شرقی قلعه مندل «۱» - از توابع شین‌دند «۲» ولایت هرات که تقریباً بین ۶۵ درجه و ۳۸، ۴۳ دقیقه و ۳۵، ۵۲ ثانیه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۵ و ۶ دقیقه و ۲ ثانیه عرض شمالی واقع است.

[ص ۱۶۷]

اشاره

(۷۵۸)

## ص ۱۶۷، سطر ۱۴: چاه نجم الدین

[چاه نجم الدین] (اسم خاص). در افغانستان دو ناحیه مجاور بنام‌های «ریگ شورابک» و «ریگستان» وجود دارد. - حدود اولی یعنی «ریگ شورابک»:

شمال و شمال شرقی: شورابک قندهار؛  
غرب: ریگستان؛

جنوب: سرحد بلوچستان و افغانستان؛

و حدود دومی یعنی «ریگستان»:

شمال: خواجه علی؛

غرب: ریگستانهای چاربرجک و چخانسور،

جنوب: سرحد افغانستان و بلوچستان؛

چنانکه ملاحظه می‌شود در شمال بلوچستان (البته بلوچستان قدیم) و نواحی جنوب افغانستان ریگ‌زارهای خشکی است که نبودن آب جاری درین ریگ‌زارها موجب حفر چاه‌هایی شده است «۳» که ایجاد و نگهداری آن با زحمت فراوان و خرج زیاد همراه است - رجوع بصفحه ۳۵۴ جلد دوم قاموس

(۱) - «مندل» در ۲۷ کیلومتری غرب شین دند قرار دارد.

(۲) - «شین دند» در ۱۳۰ کیلومتری هرات است.

(۳) - در جلد دوم کتاب مرکز آسیا تألیف ماک گرگور Mac Gregor از سه چاه حفر شده بوسیله نادر در راه «وزیرستان» و حوالی «وان‌خواه» جنوب غزنین بحث شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۵

جغرافیایی افغانستان شود - این چاه‌ها پس از مدتی خشک می‌شوند و از بین می‌روند. امروز چاه‌های معروف ناحیه «ریگ شورابک» عبارتند از:

«چاه گله‌دنگ»، «چاه چبولی»، «چاه مروچ»، «چاه بدنک» و «چاه سیر» است و چاه‌های معروف ناحیه «ریگستان»: «چاه سکالک»، «چاه سالیان»، «چاه رباط»، «بهرام‌چاه»، «چاه بولو»، «چاه شاه اسماعیل» و «چاه تل آب» و «چاه‌های کانی» که از ۱۵ تا ۲۰ چاه می‌باشد و چند چاه‌های دیگر است که در عمق ریگستان پراکنده‌اند.

دو چاه نجم الدین و پانات «۱» - (که با احتمال اقرب بیقین پایاب است چنانکه در حاشیه نسخه خطی «ط» نیز چنین تصحیح شده - باید دو چاهی باشند که بزمان نادر در این منطقه وجود داشته و فعلا از بین رفته‌اند، محل آن‌ها با اراضی منطقه «ریگستان» تطبیق می‌کند.)

(۷۵۹)

## ص ۱۶۷، سطر ۱۵: پانات

[پانات] (اسم خاص) به «چاه نجم الدین» درین تعلیقات رجوع شود.  
(۷۶۰)

### ص ۱۶۷، سطر ۱۸: گرمسیرات

[گرمسیرات] (اسم خاص) ناحیتی است بافغانستان با حدود زیر:

شمال: گرشک و ریگستان و دشتهای مارگوی چخانسور؛

غرب: قریه رودبار مربوط به چهاربرجک چخانسور؛

جنوب: خط سرحدی بلوچستان؛

شرق: گذر بارانه و قلعه بست و اراضی نهر بغرا؛

این ناحیه بین ۶۴ و ۶۵ درجه و ۸ و ۵۵ دقیقه و ۱۲ و ۴۸ ثانیه طول شرقی و ۲۹ و ۳۱ درجه و ۲۳ و ۲۶ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی واقع است.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱) - در نواحی خراسان «پایاب» بقناتی اطلاق می‌شود که باید با چند پله پایین رفت تا بمظهر آب آن رسید. تهرانیها آنرا «پاکنه» می‌گویند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۶

### [ص ۱۶۸]

#### اشاره

(۷۶۱)

### ص ۱۶۸، سطر ۱۱: دلخک «۱»

[دلخک] (اسم خاص). چشمه‌ایست در ۸۹ کیلومتری جنوب غربی و اشیرایالت گرشک، بین ۶۳ درجه و ۵۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و ۳۲ درجه و ۳ دقیقه و ۱۶ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۷۶۲)

### ص ۱۶۸، سطر ۱۷: کمون

[کمون] (مصدر، اسم). پنهان شدن، پوشیده شدن (از ناظم الاطباء). کمینگاه.

(۷۶۳)

### ص ۱۶۸، سطر ۱۷: لعل بدخشی



[ل ع ل ب د خ شی] (ترکیب وصفی).

گوهری سرخ رنگ که معدنش در بدخشان است. می‌گویند در اوایل خلافت بنی عباس در زمین ختلان زلزله‌ای عظیم روی داد و کوه سکنان شکافته شد و کان لعل پدید گشت.  
(از ناظم الاطباء).

[ص ۱۶۹]

اشاره

(۷۶۴)

ص ۱۶۹، سطر ۱۹: صماخ

[ص ما خ] (اسم). گوش، سوراخ گوش، ج:  
اصمخه.  
(از منتهی الارب).

[ص ۱۷۰]

اشاره

(۷۶۵)

ص ۱۷۰، سطر ۵: شمامه

[ش ما م] (اسم) گلوله‌ای بشکل گوی مرکب از مواد خوشبو که در دست گرفته می‌بویند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۷۶۶)

ص ۱۷۰، سطر ۱۰: جماعت رومیه اردوباد و نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان:

لکه‌هاری می‌گوید: ایرانیان ابتداء فاتح آمدند و ترکها با عقب‌نشینی از نخجوان و اردوباد به ایروان متحصن گردیدند. شاه طهماسب پس ازین فتح نمایان شروع به پیشروی بطرف شمال شرقی کرد و با شکست ترکها بمحاصره ایروان پرداخت. هنوز هیجده روز از ایام محاصره ایروان نگذشته بود که بشاه طهماسب خبر رسید که ترکها خطوط مواصلاتی او را قطع کرده‌اند. او بدستپاچگی از ایروان عقب نشست و بتبریز آمد. در تبریز

(۱) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام بصورت «دلخاک» و در نقشه جغرافیایی بغایری «دلخک» آمده عباسنامه دهگان نیز آن را «دلخک» ضبط نموده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۷

مطلع شد که علی پاشا، حاکم ایروان، از ایروان خارج شده بطرف ایران می‌آید و احمد پاشا نیز بقصد تسخیر عراق از کرمانشاه گذشته است. شاه طهماسب بناچار بمقابله احمد پاشا شتافت و در نزدیکی همدان موضع گرفت. احمد پاشا چون بدو میلی شاه طهماسب رسید. ابتداء پیکری به نزد شاه طهماسب فرستاد و شاه نیز متقابلاً پیکری نزد احمد پاشا روانه کرد. هنوز پیک دوم احمد پاشا نرسیده بود که شاه طهماسب پنداشت احمد پاشا قصد حمله بایرانیان و قشون او دارد. لذا دستور شلیک و حمله صادر کرد. سوار نظام ایران سه بار بر سوار نظام عثمانی حمله برد و چنین بنظر رسید که شاه طهماسب فاتح آمده است که ناگاه پیاده نظام منظم عثمانی با مقاومت مردانه خود ابتداء پیاده نظام ایرانی را از جلو برداشت و سپس کار سوارنظام ایرانی را ساخت شاه طهماسب با سه هزار تن از سپاهیان خود بمحاصره افتاد و بناچار بقیمت دادن تلفات زیادی و گسیخته شدن نظم لشکرش، خود را از حصار درآورد و باصفهان عقب نشست. این شکست موجب شد که اولاً احمد پاشا همدان را تا حدود ابهر بدست آورد و ثانیاً علی پاشا از راه خوی و سلماس بمراغه و تبریز رسد و ثالثاً در قسمت جنوبی ایران خوزستان و حویزه را پادگان عثمانی مقیم عراق عرب تصرف کند.

(۷۶۷)

#### ص ۱۷۰، سطر ۱۰: اردوباد

[ا ر د و با د] (اسم خاص). شهریست نزدیک ملتقای رودخانه‌ایکه از سمت جنوب برود ارس می‌ریزد. قلعه دزمار در ساحل آن قرار داشته و یاقوت ازین قلعه نام برده است. مستوفی انگور و غله و پنبه اردوباد را وصف می‌کند و سرچشمه آبش را از کوههای قبان می‌آورد.

به «معجم البلدان» و «نزهت القلوب» چاپ اول ص ۱۰۳ و «سرزمین‌های خلافت شرقی» ص ۱۸۰ رجوع شود.

(۷۶۸)

#### ص ۱۷۰، سطر ۱۲: کر

[ک ر ر] (اسم خاص). نام رودی است بگرجستان که

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۸

سرچشمه‌اش بجمال غربی تفلیس است «۱»

(۷۶۹)

#### ص ۱۷۰، سطر ۱۱: علی پاشا حکیم اغلی

[ع ل ی پ ا ش ا ح ک ی م ا غ ل ی] (اسم خاص). این نام را مینورسکی «علی پاشا حکیم اوغلو» ضبط کرده است.

[ص ۱۷۱]

اشاره

(۷۷۰)

**ص ۱۷۱، سطر ۱۱: کرد خان «۲»**

[۴] (اسم خاص) مینورسکی آنرا «قوریجان» ذکر کرده و محلش را ۵ فرسنگی شمال شرقی همدان آورده است.

(۷۷۱)

**ص ۱۷۱، سطر ۱۹: خارخار**

[خار خار] (اسم). خارش، خلیجان، تعلق خاطر.

(از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۷۲]**

**اشاره**

(۷۷۲)

**ص ۱۷۲، سطر ۵: هرب**

[ه رب] (مصدر). گریختن، فرار کردن.

(از منتهی الارب).

(۷۷۳)

**ص ۱۷۲، سطر ۶: توزک**

[توزک] (اسم). سامان، آرایش، نظم، ترتیب.

(از ناظم الاطباء).

(۷۷۴)

**ص ۱۷۲، سطر ۸: منکوس**

[من کوس] (اسم مفعول). واژگون، سرنگون.

(از اقرب الموارد).

(۷۷۵)

**ص ۱۷۲، سطر ۱۵: ساروق**

[ساروق] (اسم خاص). حمد الله مستوفی آنرا دار الملک فراهان می آورد که طولش از جزایر خالادات «فدک» و عرضش از استواء «لدن» و هوایش معتدل و آبش از کاریزهاست. در آن ولایت بحیره ایست که مغولان آنرا «چغان ناوور» می خواندند. در

حوالی آن شکارگاه نیکویی است.  
(از نزهت القلوب چاپ دبیر سیاقی صفحه ۷۶).

(۱) - لسترنج می گوید: دو رودی که ایالت اران را از دو جانب احاطه کرده در نزد یونانیان «اراکسس» و «سیروس» نام داشته است ولی اعراب آنها را «نهرالرس» (ارس) و نهر الکر (کر) نامیده‌اند. رود ارس بنا بر قول مستوفی از کوههای قالیقلا- و ارزنة الروم سرچشمه می گیرد و پس از مشروب کردن ارمن و آذربایجان و ایروان با «کر» و «قراسو» در حدود گشتاسفی بدریای خزر می-ریزد و رود کر از جبال غربی تفلیس در گرجستان سرچشمه می گیرد و پس از عبور از تفلیس شعبه‌ای از آن به بحیره شمکور و شعبه دیگر پس از ضم با آب ارس و قراسو در حدود ولایت گشتاسفی بخزر می‌رود.

(۲) - در فرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع حقیر «کرد خان» و «گرد خان» - نامهای موجود در نسخ متعدد جهانگشا- یافت نشد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۳۹

[ص ۱۷۳]

اشاره

(۷۷۶)

ص ۱۷۳، سطر ۵: عباس آباد

[ع ب با س عا با د] (اسم خاص). نام محلی بوده است باصفهان که فعلا خیابان عباس آباد از آن می گذرد این خیابان در جهت خاور بباختر قرار دارد و مبدأش چهارباغ و منتهاش خیابان شاهپور است.  
(از «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دهم ذیل کلمه اصفهان و به «نصف جهان فی تعریف اصفهان» رجوع شود).  
(۷۷۷)

ص ۱۷۳، سطر ۱۶: در بیان مصالحه شاه طهماسب:

شاه طهماسب بر اثر شکست‌های متوالی در دهم ژانویه ۱۷۳۲ میلادی تن بمصالحه با عثمانی داد (در جهانگشا مفاد این صلحنامه آمده است). طبق این صلحنامه تبریز بایرانیان برگشت بازگشتن تبریز بایرانیان مخالف نظر اغلب عثمانیها بود و ایجاد نارضائی زیاد کرد ولی ترکها از ترس نادر تن بامضاء آن دادند «۱» گرچه بر اثر آن عثمان پاشا از صدرات عظمی خلع شد (جریان خلع او در ذیل توپال عثمان پاشا خواهد آمد) ولی باز عهدنامه بامضاء رسید.  
از تاریخ نادر شاه لکه‌هات متن انگلیسی  
(۷۷۸)

ص ۱۷۳، سطر ۲۲: ماردین

[ما ر د ی ن] (اسم خاص). مشرف بشهر دنیسر و در سه فرسخی شمال آن بین راه راس العین و نصیبین قلعه ماردین قرار داشته و این

قلعه در قرن چهارم بنام دژ ماردین موسوم و پایگاه امرای حمدانی بوده است.

و دژ ماردین در قلعه کوهی بوده که در سمت جنوبیش آبادی بزرگی وجود داشته است. در قرن ششم این آبادی پرجمعیت و خانه‌هایش چون پلکانی بالای یکدیگر بود. ابن بطوطه از ماردین دیدن کرده است و از پارچه‌های پشمین آن نام می‌برد. در آن زمان دژ ماردین به «قلعه الشهباء» معروف بوده است. به «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

[ص ۱۷۴]

اشاره

(۷۷۹)

ص ۱۷۴، سطر ۷: قورچی باشی

[قورچی باشی] (اسم). رئیس جبه‌خانه، رئیس اسلحه‌خانه. (از ناظم الاطباء).

(۱) - رجوع به کتاب هامر Hammer فصل شصت و ششم شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۰

(۷۸۰)

ص ۱۷۴، سطر ۱۱: ارپالیق

[ارپالیق] (اسم) اقطاع. تیول.

(از تاریخچه نادر شاه مینورسکی صفحه ۳۱).

[ص ۱۷۵]

اشاره

(۷۸۱)

ص ۱۷۵، سطر ۱۴: نیوش

[نیوش] (اسم فاعل مرخم). گوش کننده، شنونده.

(از ناظم الاطباء).

[ص ۱۷۶]

اشاره

(۷۸۲)

**ص ۱۷۶، سطر ۶: مقالید «۱»**

[م قالی د] (جمع، صیغه منتهی الجموع) کلیدها- گنجینه‌ها. (از ناظم الاطباء).

(۷۸۳)

**ص ۱۷۶، سطر ۱۲: ارس**

[ا ر س] (اسم خاص). نام رودیست در شمال ایران و در مرز بین ایران و شوروی.

به «رودخانه کر» در این تعلیقات رجوع شود.

**[ص ۱۷۹]**

**اشاره**

(۷۸۴)

**ص ۱۷۹، سطر ۷: قوشخانه**

[قوش خان] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش باجگیران شهرستان قوچانست که از شمال بمرز ایران و شوروی و از

جنوب ببخش شیروان و از خاور بدهستان پیچرانلو و از باختر بدهستان گیفان محدود است. این ناحیه کوهستانی و مرکز طوایف

زعفرانلو و پیچرانلو در آنجا قرار دارد مرکز آن بنام حلوا چشمه معروف است. «۲»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۷۸۵)

**ص ۱۷۹، سطر ۷: جرمغان**

[ج ر م غان] (اسم خاص). این ناحیه همان «گرمخان» است که مختصات درین تعلیقه گذشت. «۳»

(۷۸۶)

**ص ۱۷۹، سطر ۷: حاجیلر**

[حاجی ل ر] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکمانست که در «مینودشت» یا «دشت مینو» استرآباد سکنی داشته‌اند. «۴» بخود

(۱)- مفرد آن «مقلاد» است که اسم آلت می‌باشد.

(۲)- در بعضی از نسخ این نام «راز» آمده و مختصات «راز» در این تعلیقات یافت میشود.

(۳)- در بعضی از نسخ «جیفان» آمده که همان «گیفان» است بمختصات جغرافیایی زیر: گیفان نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان بجنورد است که از ۱۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و قصبه آن نیز گیفان نام دارد. این دهستان در ۸۵ کیلومتری

شمال خاوری بجنورد و ۱۵ کیلومتری خاور شوسه عمومی بجنورد بحصارچه قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).  
 (۴) - مینورسکی یورت ایل حاجی لر را در کبود جامه ذکر می‌کند که در جنوب غربی گنبد قابوس است. (از تعلیقه مینورسکی بر تذکره الملوک ص ۲۰۰).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۱

دشت مینو حاجیلر «۱» می‌گفته‌اند. (از لغت نامه دهخدا).

(۷۸۷)

### ص ۱۷۹، سطر ۱۰: چندیز

[۴] (اسم خاص). در بعضی از نسخ جهانگشا «چندیر» و در عالم آرای نادری و بعض نسخ دیگر جهانگشا «چندیر» آمده است. - محل آن طبق قول عالم آرای نادری سرحد دشت قبیچاق - حد جانب ایران - تعیین شده است. «۲»  
 به حاشیه ورق ۱۴۹ «عالم آرای نادری» نسخه چاپ عکسی روسیه رجوع شود.

(۷۸۸)

### ص ۱۷۹، سطر ۱۶: آبکده لیک

[۴] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط «۳» و در فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم «ایلدلیک» [ای ل د لی ک] «۴» آمده بمختصات زیر:  
 دهی است از دهستان لاین بخش کلات شهرستان دره گز، واقع در ۳۱ کیلومتری شمال باختری کلات و در درون دره‌ای بآن نواحی، هوای این دهکده معتدل و آبش از رودخانه است.  
 (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

(۷۸۹)

### ص ۱۷۹، سطر ۱۷: چشمه حسینخان

[چ ش م ی ح س ی ن خان] (اسم خاص).

(۱) - فرهنگ جغرافیای ایران (جلد دوم) در ذیل «مینودشت» می‌گوید نام قدیم این محل «حاجی لر» بوده است.  
 (۲) - در حاشیه عالم آرای نادری از تعداد قشونی که باید در این قلعه ساخلو گذارده شود (سه هزار غلام) و نیز از عمل این ساخلو بتفصیل بحث شده است. ظاهراً قصد نادر آن بود که باین وسیله جلوگیری از اعمال آتی ترکمانان یموت و کوکلان بنواحی جنوبی کند. - آنچه بنظر حقیر میرسد این ناحیه باید چندر [بضم «چ» و «د»] باشد و «چندر» نام رودخانه و دره‌ایست که بشمال خط سرحدی ایران - حد ایران و ترکستان روس - قرار دارند و خط سرحدی در سمت شمال از قلل کوههای فاصل بین دره چندر و سومبار می‌گذرد و رودخانه چندر نیز آبش بدو قسمت می‌شود قسمتی بایران و قسمتی دیگر بروسیه می‌رود. بقرارداد ۱۸۸۱ میلادی بین ایران و روسیه رجوع شود.

(۳) - در نسخ مختلف جهانگشای نزد حقیر این دهکده بنامهای «بکده لیک» و «ایکده لیک» نیز آمده است.

(۴) - نقشه جغرافیای بغایری آن را «ایدلیک» ضبط کرده و بنظر این ضبط صحیح است چه «ایدلیک» بمعنای «سنجدزار» است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۲  
این نام بی شک غلط و صحیح آن «چشمه خلیجان» (۱) است که در حدود خیوه - آباد (۲) کنونی قرار داشته.

(۷۹۰)

**ص ۱۷۹، سطر ۱۸: پویان**

[پویان] (اسم خاص). نام دهکده‌ایست بآن طرف رود اترک و نزدیک ابیورد و خیوه آباد کنونی و از محال ترکمانان یموت و کوکلان.  
(از حاشیه نسخه خطی «ط»).

**[ص ۱۸۰]****اشاره**

(۷۹۱)

**ص ۱۸۰، سطر ۱: سفتن**

جهانگشای نادری متن ۶۴۲ ص ۱۸۰، سطر ۱: سفتن ..... ص: ۶۴۲  
س ف ت ن [مصدر]. سوراخ کردن، سوراخ شدن، تراویدن، تراوش کردن. «۳»  
(از ناظم الاطباء).  
(۷۹۲)

**ص ۱۸۰، سطر ۱: منقبت**

[م ن ق ب ت] (مصدر) «۴» هنر، ستودگی، کارهای نیک.  
(از ناظم الاطباء).  
(۷۹۳)

**ص ۱۸۰، سطر ۱۴: سیلاخور**

[سیلاخور] (اسم خاص). منطقه سیلاخور در جنوب غربی بروجرد واقع است باین حدود: شمال: جاپلق؛ مشرق: بروجرد؛ مغرب: خرم‌آباد. - این منطقه کوهستانی و دارای آب فراوان و مراتع وسیع است. سیلاخور به سیلاخور علیا که مرکزش اشترینان و سیلاخور سفلی که مرکزش چالان چولان است تقسیم می‌شود.  
(از جغرافیای سیاسی کیهان).

(۷۹۴)



## ص ۱۸۰، سطر ۱۴: جاپلق

[جا پ ل ق] (اسم خاص). ناحیتی است واقع در مشرق سیلاخور که بواسطه تنگه ازنا از عراق جدا می‌شود. این ناحیه مرکب از چندین دره است که در بعضی از قسمت‌ها عریض شده و تشکیل دشتهایی می‌دهد.

- (۱) - لسترنج از «خلیج خلیجان» در قسمت جنوبی دریاچه ارال صحبت می‌کند که محل آن قابل تطبیق با این موضع نیست.
  - (۲) - نام شهری است که نادر در قرب «ابیورد» ساخت.
  - (۳) - این مصدر بصورت لازم و متعدی استعمال می‌شود.
  - (۴) - این کلمه در عربی مصدر و در فارسی بصورت اسم بکار می‌رود.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۳  
 هوایش در زمستان سرد و قصبات مهمش قاقان و الیگودرز است.  
 (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۴۴۴)

## [ص ۱۸۱]

## اشاره

(۷۹۵)

## ص ۱۸۱، سطر ۱۵: خورنق

[خ و ر ن ق] (اسم خاص). این نام معرب «خورنه» و آن عمارتی بوده است بسیار عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت و عجمان یک قصر آنرا خورنگه نام کردند. یعنی جای نشستن بطعام خوردن، و قصر دوم را که سه گنبد متداخل بود و بجهت معبد و عبادتخانه تمام کرده بودند بسه دیر موسوم ساختند زیرا بزبان پهلوی گنبد را «دیر» گویند.  
 (از برهان قاطع).

(۷۹۶)

## ص ۱۸۱، سطر ۱۵: سدیر

[س د ی ر] (اسم خاص). محفف «سه‌دیر» است و آن عمارتی است که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت بعضی گویند سدیر معرب سه‌دیر است. «۱»  
 (از برهان قاطع) و رجوع به ماده قبل شود.

## [ص ۱۸۲]

## اشاره

(۷۹۷)

**ص ۱۸۲، سطر ۴: ضراعت**

[ض ر ا ع ت] (مصدر). فروتنی کردن، تواضع کردن، خضوع کردن، نیازمندی و تضرع کردن.  
(از منتهی الارب).

(۷۹۸)

**ص ۱۸۲، سطر ۷: خورشیدکلاه**

[خ ر ش ی د ک ل ا ه] (اسم خاص): لقبی است که فارسیان پادشاهان روس می‌داده‌اند.  
خورشید کلاه مورد بحث میرزا مهدیخان «ملکه ایوانونا» ست.

(۱) - نهریست و گویند قصریست و آن معرب است و اصل آن بفارسی «سه‌دله» یعنی در آن قبه‌های متداخل است و ابو منصور از قول لیث گوید نهریست به حیره و ابن السکیت بنقل از اصمعی گوید «سه‌دیر» فارسی است و اصل آن «سه‌دل» است یعنی در آن سه قبه متداخل است و همان است که مردم امروز آن را «سدلی» (بکسر اول و دوم و سوم مشدد) گویند. عرب آن را تعریب کرده «سدیر» گفته‌اند. عمرانی گوید «سدیر» موضعی است معروف به حیره و گوید «سدیر» نهریست و گویند قصری است نزدیک خورنق که نعمان اکبر آن را برای یکی از ملوک عجم (بهرام پنجم) ایجاد کرد. (نقل از حاشیه برهان قاطع).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۴

این پادشاه از شیوع وبا در گیلان و تلفاتی «۱» که بقشون روس مقیم در گیلان وارد شد ترسید و نامه‌ای بشاه طهماسب نوشت و رسماً نظریات خود را برای تخلیه گیلان اعلام کرد. اندکی بعد بارون شافیروف سفیر روسیه وارد گیلان شد و با یاری ژنرال لواشف قراردادی با ایرانیان برای تخلیه گیلان با توجه بنظر ملکه امضاء کرد.  
(از تاریخ نادر شاه لکه‌هارت).

**[ص ۱۸۳]**

**اشاره**

(۷۹۹)

**ص ۱۸۳، سطر ۲۰: شهرک گرایلی**

[ش ه ر ک گ ر ا ی ل ی] (اسم خاص). در سمت شمال و شمال غربی چمن کالپوش «۲» کوهی است موسوم به سراکوه بدون دامنه شبیه بدیوار، در دامنه غربی سراکوه آثار آبادی بزرگی دیده می‌شود که آن را کرنک می‌گویند. از قرار شهر طایفه گرایلی «۳» باینجا بوده و از چند چشمه مشروب میشده است.  
(از «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد اول ص ۱۰۰).

## [ص ۱۸۴]

## اشاره

(۸۰۰)

## ص ۱۸۴، سطر ۱۱: مشهد مصریان

[م ش ه د م ص ر ی ا ن] (اسم خاص). در قسمت سفلائی رود اترک «۴» ناحیتی است که نام سابق آن دهستان بوده- بواسطه انتساب بطوایف ده- درین ناحیه بقایا و خرابه شهر بسیار آبادانی در قبل از اسلام بچشم می خورد. این شهر که همان مشهد مصریان است ظاهرا بر اثر حمله و ایلغار مغولان و ترکها از بین رفته است. در زمان آبادانی آنجا دو رودخانه اترک و سومبار بوسیله نهری بطول پنجاه کیلومتر این شهر را مشروب

(۱)- بوتکوف عده روسهایی که در عرض ۱۲ سال توقف بکنار بحر خزر از بین رفتند بین یکصد و سی تا دویست هزار نفر نقل می کند که ازین عده چهل پنجاه هزار نفر قشونی بوده اند.

(۲)- چمن کالپوش از شمال به گرگان، از جنوب به نردین، از مشرق به جاجرم و از مغرب بفارسیان و فندرسک محدود است.

(۳)- در سابق حدود دوازده هزار خانوار گرایلی در کالپوش ساکن بوده اند که بعد از کشته شدن نادر شاه افشار بر اثر حمله طایفه ترکمانان به کالپوش این جماعت متفرق شده اند.

(از مطلع الشمس جلد اول ص ۱۰۰).

(۴)- مینورسکی محل آن را نزدیک «بیلخان داغی» می آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۵

می کرده اند.

به «جغرافیای طبیعی کیهان» صفحه ۷۳ رجوع شود.

(۸۰۱)

## ص ۱۸۴، سطر ۲۰: اترک

[ا ت ر ک] (اسم خاص). نام رودیست که از هزار مسجد سرچشمه می گیرد و در بستری بطول ۵۰۰ کیلومتر روبمغرب جریان دارد. این رود در قلعه چات با رود سومبار «۱» ضمیمه می شود، و پس از تشکیل دریاچه‌هایی ببحر خزر می ریزد. در سرچشمه اترک حوض «۲» بزرگی بعرض و طول پنجاه متر وجود دارد که در آن چندین چشمه آب گرم جاریست.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۷۲).

(۸۰۲)

## ص ۱۸۴، سطر ۲۱: رود جرجان

[ر و د ج ر ج ا ن] (اسم خاص) «۳» رودیست که سرچشمه اش جبال آلاداغ بجنورد است و از آنجا رو بمغرب جریان دارد.

طول این رود سیصد کیلومتر و با ضمیمه شدن رود جاجرم و پشت بسطام بآن و گذشتن از خم و پیچهای کوهها و صحرای کولان و شهر قدیم گرگان و دشت ترکمن در شمال استرآباد دو شعبه شده و سرانجام وارد خلیج استرآباد میشود عمق متوسط آن ۱۵ متر است.

به «جغرافیای طبیعی کیهان» ص ۷۲ و «رود گرگان» درین تعلیقات رجوع شود.

### [ص ۱۸۵]

#### اشاره

(۸۰۳)

#### ص ۱۸۵، سطر ۳: علی بولاغی

[ع لی بو لا- غی] (اسم خاص). نام چشمه‌ایست «۴» در شمال شهر دامغان و بچهار فرسخی آن. این چشمه رو بجنوب جاریست و پس از ضمیمه شدن چند چشمه دیگر بآن و مشروب کردن قرای واقع در سر راه خود بشهر دامغان می‌رود. به «مطلع الشمس» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» ذیل کلمه

(۱) - سرچشمه این رود کوه «دامانی» است.

(۲) - محل آن قوچان است.

(۳) - این کلمه در حقیقت ترکیب اضافی است و مضاف الیه اسم خاص می‌باشد.

(۴) - نام دیگر آن «چشمه علی» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۶

«دامغان» رجوع شود.

(۸۰۴)

#### ص ۱۸۵، سطر ۳: قوشه

[قوش] (اسم خاص). دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان. این ده در ۱۵ کیلومتری جنوب باختری صیدآباد و ۳۶ کیلومتری دامغان و بر سر راه شوسه دامغان بسمنان قرار دارد. آب و هوایش معتدل و ناحیتی است غیر کوهستانی.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۸۰۵)

#### ص ۱۸۵، سطر ۶: تنقیح

[ت ن قی ح] (مصدر باب تفعیل). پاکیزه کردن، تفحص کردن، تحقیق و تجسس کردن.

(از اقرب الموارد).

(۸۰۶)

### ص ۱۸۵، سطر ۹: شهریار

[ش ه ر ی ا ر] (اسم خاص). ناحیتی است در غرب تهران بحدود زیر:

شمال: ساوجبلاغ؛ مشرق: غار؛ جنوب: پشاپویه؛ مغرب: ساوه؛ این ناحیه فقط در قسمت مغرب واجد ارتفاعات است که این ارتفاعات خود دنباله کوههای نمک ساوه می‌باشد. آبی که شهریار را مشروب می‌کند از رودخانه کرج و القادر منشق میشود و در شهریار بنام «سیاه‌آب» مشهور است.

(از «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۳۶۶ و ۳۶۵).

### [ص ۱۸۶]

#### اشاره

(۸۰۷)

### ص ۱۸۶، سطر ۹: دورباش

[د و ر باش] (اسم). «۱» نیزه‌ای که سنانش دو شاخه بوده و آنرا مرصع کرده‌اند و پیشاپیش پادشاهان می‌کشند تا مردمان بدانند که پادشاه می‌آید و خود را بکناری برند. چاووش، نقیب قافله-عصا، نیزه کوچک، چوبی که چاووش قافله بر دست می‌گیرد، تبرزین، ناچخ.

(از ناظم الاطباء).

---

(۱)- این کلمه گاه بعنوان فعل امر نیز استعمال می‌شود و درینصورت بمعنی «راه‌بده»، «کناری‌رو» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۷

(۸۰۸)

### ص ۱۸۶، سطر ۹: باهره

[با ه ر] (اسم فاعل مؤنث). عالی، آشکارا، هویدا.

(از ناظم الاطباء).

(۸۰۹)

### ص ۱۸۶، سطر ۱۲: میدان نقش جهان

[م ی د ا ن ق ش ج ه ا ن] (اسم خاص).

این میدان، که نام دیگر آن میدان‌شاه است، بطول ۵۰۰ متر و عرض ۱۵۰ متر است. عمارات تاریخی عالی‌قاپو و مسجد شاه و مسجد شیخ- لطف الله و سردر قیصریه در اطراف آن قرار دارند، در وسط این میدان فعلا- یک استخر مربع مستطیل بزرگ با فواره و گلکاریهای زیبا ایجاد شده که گردشگاه عمومی است.

(از فرهنگ جغرافیای ایران ذیل کلمه اصفهان) و رجوع به «نصف جهان فی تعریف اصفهان» شود.

(۸۱۰)

#### ص ۱۸۶، سطر ۱۳: لولی

[لولی] (اسم). ظریف، نازک، شاد، زیرک، چست، دانا- مردم بی‌حیا- گدای در خانه- نام زنان فاحشه خوشگل- کولی.

(از ناظم الاطباء).

(۸۱۱)

#### ص ۱۸۶، سطر ۱۵: سیاه مستی

[سیاه مستی] (حاصل مصدر مرکب). افتادن و بیهوش بودن بر اثر مستی زیاد. (از ناظم الاطباء).

(۸۱۲)

#### ص ۱۸۶، سطر ۲۰: تجرع

[تجرع] (مصدر باب تفعیل). جرعه‌جرعه نوشیدن آب و مانند آن.

(از اقرب الموارد).

(۸۱۳)

#### ص ۱۸۶، سطر ۲۱: اقداح

[اقداح] (جمع). کاسه‌ها، پیاله‌ها، قدها.

(از اقرب الموارد).

(۸۱۴)

#### ص ۱۸۶، سطر ۲۱: راح

[راح] (اسم). می، شراب.

(از اقرب الموارد).

(۸۱۵)

#### ص ۱۸۶، سطر ۲۲: پیمانان پیمودن

[پیمانان پیمودن] (مصدر مرکب).

شراب نوشیدن. (از ناظم الاطباء).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۸

[ص ۱۸۷]

اشاره

(۸۱۶)

ص ۱۸۷، سطر ۱۹: نوبت

[ن و ب ت] (اسم). نقاره «۱» را گویند که در اوقات شب و روز نوازند. (از برهان قاطع).

(۸۱۷)

ص ۱۸۷، سطر ۲۴: طالار طویل

[طالار طوی ل] (اسم خاص). نام یکی از عمارات صفویان است باصفهان. سیف الدوله پسر فتحعلی شاه قاجار در حدود صد و اندی سال «۲» پیش ازین محل دیدن کرده و در سفرنامه مکه خود آنرا چنین توصیف می کند.

«طالار طویل عمارت و طالاری بوده که در طویل خاصه «۲» شاه عباس قرار داشته است. علی مراد خان زند بعدها این عمارت و طالار را از طویل جدا کرده و دور آنرا دیوار کشیده و در آن احداث حوض و دریاچه و باغچه نموده و فعلا (زمان سیف الدوله) دیوانخانه عمارت شاهی است. دیوارهای این طالار مزین بآئینه و نقاشی است و در شاه نشینش چند پارچه سنگ قرار دارد «۳» که بوم آنرا سیاه کرده و از بوته گل انداخته اند. ارزش این سنگها مجهول و از جمله عجائب اند جنس آنها مصنوعی است و بعضی می گویند آنها را از هندوستان آورده اند ولی اغلب اصفهانیان بر این نظرند که در اصفهان ریخته شده اند».

(نقل از سفرنامه مکه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱).

(۱) - «نوبت کوفتن» نقاره کوفتن است و آن در زمان اسکندر سه نوبت بود و بعد از آن چهار کردند و در زمان سلطان سنجر پنج نوبت شد بسبب آنکه دشمنان سلطان جمعی را بجهت هلاک او نشانده سحر می کردند و سلطان روزبروز ضعیف و نحیف می شد. دانایان آن زمان بفراست دریافتند و فرمودند که غیر وقت نوبت باید زدن و آواز انداختن که سلطان فوت شد و دیگری بر تخت نشست، چنان کردند چون ساحران شنیدند دست از کار و بار خود کشیدند و سلطان بحال خود باز آمد و آن را مبارک دانسته پنج نوبت می نواختند. (از حاشیه «برهان قاطع» ذیل کلمه نوبت).

(۲) - «در سفرنامه شاردن» و «مرآت البلدان جلد اول» و «نصف جهان فی تعریف اصفهان» این محل بتفصیل بحث شده است. منتهی توصیف شاردن از زمانی است که این بنا در نهایت آبادانی بوده و توصیف اعتماد السلطنه از روزگار حضیض آنست. خاصه آنکه در زمان ظل السلطان از قرار مسموع خرابی های زیادی بانجا وارد آمده است. لذا قول «سیف الدوله» را که هم نزدیک بزمان نادر و هم دور از خرابیهای ظل السلطان است در اینجا آوردیم.

(۳) - درین طویل از قرار هزار آخر از سنگ یک پارچه بوده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۴۹

## [ص ۱۸۸]

## اشاره

(۸۱۸)

## ص ۱۸۸، سطر ۱۰: تبیین این احوال آنکه:

این واقعه در تاریخ بختیاری سردار اسعد ذیل «واقعه سال هزار و صد و چهل و پنج» آمده است و رؤوس مطالب آن همانست که میرزا مهدی خان در جهانگشا آورده، منتها در آنجا مسیر حرکت نادر مفصل ذکر شده است.

(۸۱۹)

## ص ۱۸۸، سطر ۱۳: شتم

[ش ت م] (مصدر). دشنام دادن، طعن زدن، طنز گفتن، آزار رسانیدن - ستم کردن - فساد نمودن. (از اقرب الوارد).

## [ص ۱۸۹]

## اشاره

(۸۲۰)

## ص ۱۸۹، سطر ۴: هول

[ه و ل] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از عربانست که در جزیره کیش مقیم بوده‌اند. این جزیره را سابقاً قیس می‌گفتند و قیس بمختصات جغرافیایی زیر است:

جزیره‌ایست واقع در جنوب ایران بطول چهار فرسخ و عرض قریب بدو فرسخ. رجوع به «فارسانه ناصری» صفحه ۳۱۶ شود.

(۸۲۱)

## ص ۱۸۹، سطر ۵: سبزچشمه

[س ب ز ح ش م] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیحش «سبزچشمه» «۱» است که مراد از آن «سبزچشمه زاینده رود» است بمختصات زیر:

سبزچشمه زاینده‌رود در کوه‌رنگ زردکوه لرستان واقع و نزدیک به یورت طایفه بختیاری است. این رود ابتداء از تنگ قاضی تا مشرق قلعه شاهرخ بسمت شمال شرقی جریان دارد و پس از آن از شمال شعبه‌ای موسوم به خرسنگ بآن ملحق میشود و بمشرق می‌رود و پس از طی مسافتی بشمال برگشته شعبه‌ای از قمشه و شعبه دیگری از تهران در پل وزگون بآن می‌پیوندد.

به «نزهت القلوب» و «جغرافیای طبیعی کیهان» و «مرات البلدان» جلد اول



(۱) - در جنوب نقطه‌ای بنام «سبزچشمه» وجود ندارد. در سفرنامه مورگان و فرهنگ جغرافیایی ایران از «سبزآب» در نواحی جنوب بحثی رفته ولی محل آن بهیچوجه با محل مورد بحث جهانگشا تطبیق نمیکنند. در تاریخ بختیاری سردار اسعد ضمن بیان واقعه ۱۱۴۵ هجری چنین آمده:

«نادر از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری شد.»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۰

ذیل کلمه «اصفهان» رجوع شود.

(۸۲۲)

### ص ۱۸۹، سطر ۱۰: بنوار

[۴] (اسم خاص). این ناحیه در «فرهنگ جغرافیایی ایران» بنه‌ور «۱» آمده است «۲» بمختصات زیر:

دهی است از بخش قلعه زراس شهرستان اهواز، واقع در ۱۶ کیلومتری جنوب باختری قلعه زراس و کنار راه مالرو مزار خشک. این ناحیه کوهستانی و آب و هوایش معتدل است.

(۸۲۳)

### ص ۱۸۹، سطر ۱۳: هفت‌لنگ

[ه ف ت ل ن گ] (اسم خاص). نام یکی از دو طایفه بختیاری است که تیره‌های کوچک آن عبارتند از:

۱- دورکی. ۲- دیناری ۳- بابادی. ۴- بختیاروند ۵- جانکی سردسیر «۳»

(از جغرافیای سیاسی کیهان) و رجوع به «تاریخ بختیاری» سردار اسعد شود.

(۸۲۴)

### ص ۱۸۹، سطر ۱۵: هلیلان

[ه لی لا-ن] (اسم خاص). محال هلیلان در مغرب تنگ‌تیر- تنگ‌تیر بعد از گل‌دره و گل‌دره و زردلان در جنوب ماهیدشت قرار دارد- واقع است و بشکل مثلثی است که بتوسط شعبه‌ای از گاماسب، که از کوه کاجاور سرچشمه می‌گیرد، مشروب میشود. (از جغرافیای طبیعی کیهان).

(۸۲۵)

### ص ۱۸۹، سطر ۱۶: امامزاده سهل‌علی

[ا م ا م ز ا د س ه ل ع لی] (اسم خاص).

در تاریخ بختیاری سردار اسعد این نقطه امامزاده اسماعیل معروف به «سهل‌علی» ذکر شده و از قرار قول اسکندر بیک ترکمان «امامزاده اسماعیل» در محله کلیار «۴» اصفهان است.

(۱) - «بنه‌ور» بضم «باء» و کسر «نون» و فتح «واو» آمده است.

- (۲) - در بعضی از نسخ «بناوار» ذکر شده.
- (۳) - در تاریخ بختیاری این تیره بتفصیل شرح داده شده است.
- (۴) - در کتاب «نصف جهان فی تعریف اصفهان» این نام «گلبار» آمده و از قرار قول نویسنده آن کتاب غیر از «امامزاده اسماعیل» «امامزاده هارون ولایت» نیز در «گلبار» است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۱
- رجوع به صفحه ۸۷۰ «عالم آرای عباسی» چاپ دوم شود.

(۸۲۶)

**ص ۱۸۹، سطر ۱۸: سرابند**

[س ر ا ب ن د] (اسم خاص). نام ناحیتی است در جنوب غربی کزاز بر سر راه بروجرد و سلطان آباد، هوای آن سرد و قرای آن در حدود ۱۳۰ آبادی و مرکز آن قریه حصار است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان).

**[ص ۱۹۰]****اشاره**

(۸۲۷)

**ص ۱۹۰، سطر ۳: کرکوک**

[ک ر کو ک] (اسم خاص). شهر زیبایی است بشمال عراق. قلعه آن بر سر تلی واقع و خود شهر در اطراف این قلعه قرار دارد.

اهالی آن از ترکهای ینگچری و اکرادند که اکثر مسلمان و شافعی مذهب و قلیلی حنفی و تعداد بسیار کمی مسیحی و یهودی‌اند.

(از رحله منشی بغدادی صفحه ۶۴ متن عربی).

(۸۲۸)

**ص ۱۹۰، سطر ۷: ماهی دشت**

[ما هی د ش ت] (اسم خاص). نام ناحیتی است بکرمانشاهان بمختصات زیر:

شمال: روانسر؛ مشرق: کرمانشاه؛ جنوب: لرستان؛ مغرب:

رود کردند. - اراضی این دره رسوبی و حاصلخیز و محصول عمده آن غلات و لبنیات و حبوبات است. «۱» (از جغرافیای سیاسی کیهان).

(۸۲۹)

**ص ۱۹۰، سطر ۹: زهاب**

[زهاب] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش سر-پل زهاب قصر شیرین است باین حدود: شمال: دهستان ازگله و خانه‌شور؛ جنوب: راه شوسه قصر شیرین به کرمانشاه؛ خاور: کوه شاهین و گاومیشان؛ باختر: کشور عراق. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

(۱) - در نزهت القلوب این نام «مایدشت» آمده که پنجاه پاره دیه از متعلقات آن است. فرهنگ جغرافیایی ایران (جلد پنجم) حدود آن را چنین ذکر می‌کند:

شمال آن کوه سفید است که بین دهستان‌های در و فراهان و حومه شهر کرمانشاه با ماهی دشت قرار دارد؛ جنوب آن سلسله ارتفاعات جنوبی ماهیدشت است که هر نقطه آن بنامی مشهور و بین ماهی دشت و دهستان‌های شیان، هرسم و عثمانوند واقع است. خاور آن بدهستان بالاوند زردلان محدود و باخترش به بخش سنجایی متصل است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۲

(۸۳۰)

#### ص ۱۹۰، سطر ۱۴: کردند

[ک ر ن د] (اسم خاص). یکی از بخشهای شهرستان شاه-آباد است که از شمال به گوران و از جنوب ببخش گیلان غرب و از خاور ببخش مرکزی شاه‌آباد و از باختر بدهستان پاتاق از بخش پل زهاب قصر شیرین محدود است. - قصبه مرکزی آن کردند است که از شهرستان شاه‌آباد می‌باشد و در ۳۵ کیلومتری شمال باختری شاه‌آباد و ۸۰ کیلومتری قصر شیرین و کنار راه شوسه قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

(۸۳۱)

#### ص ۱۹۰، سطر ۱۷: کاروان

[کاروان] (اسم خاص). در جهانگشا این نام چنین آمده است. مینورسکی آنرا «گاروان» ذکر کرده و «گهواره» احتمال داده است. مرحوم رشید یاسمی می‌گوید «گهواره» نیز صحیح نیست و کوهی که درین ناحیه وجود دارد بنام گاره [؟] که مخفف «گاواره» است و در پنج فرسخی مشرق کردند قرار دارد (از تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

(۸۳۲)

#### ص ۱۹۰، سطر ۱۸: قلاووزی

[قلاووزی] (حاصل مصدر). هدایت، دلالت.

(از ناظم الاطباء).

[ص ۱۹۱]

اشاره

(۸۳۳)

**ص ۱۹۱، سطر ۴: کریوه**

[ک ری و] (اسم). کوه پست و پشته بلند، زمین بلند و پشته خاکی که باران آنرا رخته کرده و بزیر آمده باشد. زمین سراشیب، راه دشوار. (از ناظم الاطباء).

(۸۳۴)

**ص ۱۹۱، سطر ۹: ناوک**

[نا و ک] (اسم). تیر خرد و کوچک؛ تیری که بچابکی و راستی بنشانه برخورد؛ تیری که از نی ساخته شده و مرغان را بدان شکار کنند- لوله میان کاواک که در آن تیر کوچک گذاشته می‌اندازند- دستگیر کمان. (از ناظم الاطباء).

**[ص ۱۹۲]****اشاره**

(۸۳۵)

**ص ۱۹۲، سطر ۳: صهیل**

[ص هی ل] (اسم). آواز اسب، شیهه اسب. (از اقرب الوارد).

(۸۳۶)

**ص ۱۹۲، سطر ۸: جوزهر**

[ج و ز ه ر] (اسم، اسم خاص). سرودم اژدها- ستاره ذوزنب جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۳

- فلک اول قمر که بمنزله ممثل او می‌باشد- هریک از عقده راس و ذنب را نیز گویند که محل تقاطع فلک حامل و مائل قمر است و آنرا گوزهر می‌نامند. (از ناظم الاطباء).

(۸۳۷)

**ص ۱۹۲، سطر ۹: اخترمه**

[اخ ت ر م] (اسم). کلمه‌ایست ترکی از مصدر اختر- ماق بمعنی تفحص و تجسس کردن. «۱» این کلمه مال یا غنیمتی است که با

تفحص و تجسس از خصم بدست می‌آید. از اطلاقات جهانگشا و مجمل التواریخ برمی‌آید که این کلمه بر مطلق غنیمت نیز استعمال میشود. «۲»  
(۸۳۸)

### ص ۱۹۲، سطر ۱۵: بهروز

[ب ه ر و ز] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «بهریز» است چنان که در صفحه ۲۰۶ آمده و بهریز نام دیگر شط دیاله است. «۳» رجوع به «دیاله» درین تعلیقات شود.  
(۸۳۹)

### ص ۱۹۲، سطر ۱۷: قره‌چولان

[ق ر چو ل ا ن] (اسم خاص). نام ناحیتی است در شمال شرقی سلیمانیه. «۴» (از تاریخچه نادر شاه مینورسکی).  
(۸۴۰)

### ص ۱۹۲، سطر ۲۱: قلعه علی بیک

[ق ل ع ی ع ل ی ب ی ک] (اسم خاص). نام قلعه‌ایست بشمال بغداد و بین بغداد و کرکوک. این قلعه فعلا- مخروبه و بنام «علی بیک‌سرا» معروفست. (از تقریرات آقای مصطفی جواد).

(۱)- از سنگلاخ میرزا مهدیخان.

(۲)- لغت‌نامه دهخدا و سایر فرهنگهای مورد ارجاع از معنی این کلمه ساکنند. لغت‌نامه دهخدا فقط با ذکر مثالی از آن گذشته است.

(۳)- مینورسکی این محل را بهریز ذکر کرده ولی «بلدروز» احتمال داده است در «دره نادره» نیز از بهریز نام برده شده است. - دو عبارت صفحه «۱۰۳۹» و «۱۰۴۳» عالم‌آرای عباسی بهریز را نام دیگر «دیاله» معرفی می‌کنند. عبارت صفحه ۱۰۳۹: «کنار نهر بلاد رود از انهار آب دیاله که بشط بهریز اشتها دارد».

عبارت ۱۰۴۳ همان کتاب تکلیف صله «که» موصوله را معین می‌سازد: «در کنار نهر بلاد رود از انهار آب بهریز»

(۴)- صاحب روضه الصفا می‌گوید: شهرزور ولایتی است که در شمالش ارومیه و جنوبش کرمانشاه و مشرق مرز کردستان و مغربش خاک کرکوک قرار دارد. در یکی از جبال آن قلعه‌ایست مشهور به «چولان» بواسطه کثرت بادام کوهی - زیرا اکراد بادام کوهی را چولان می‌نامند- در سه فرسخی چولان شهر سلیمانیه قرار دارد.  
(از روضه الصفا جلد نهم ذیل «در ذکر ورود احمد چلبی از بغداد...»).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۴

[ص ۱۹۳]

اشاره

(۸۴۱)

**ص ۱۹۳، سطر ۱: بلاد**

[ب ل ا د ت] (مصدر). کند هوش بودن، کودن بودن.

(از ناظم الاطباء).

(۸۴۲)

**ص ۱۹۳، سطر ۲: دیاله**

[د ی ا ل - یا - ل] (اسم خاص). نام رودیست که در قسمتهای مختلف باسامی «گاورود» و «سیروانرود» و «دیاله» خوانده میشود. این رود از کوههای حوالی گردنه اسدآباد در مغرب کوه الوند سرچشمه می‌گیرد و بسترش از مشرق بمغرب تا سرحد عراق است. این رود در طول بستر خود از تنگه‌های باریک راهی برای خود حفر می‌کند و با گذشت از جبال «شاهو» و «کله‌سر» بطرف جنوب غربی منحرف میشود و بالاخره بدجله میریزد.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۹۶).

(۸۴۳)

**ص ۱۹۳، سطر ۵: خرماتو «۱»**

[خ ر م ا ت و] (اسم خاص). قریه‌ایست از قراء کرکوک بعراق. در قرب خرماتو نهر بزرگی است که در بهاران بسیار پر آب است. در یکی از کوههای نزدیک آن معدن نفت سیاه و نمک وجود دارد. در قلّه کوه دیگر و نزدیک به خرماتو قلعه‌ایست که یکی از چهار دیوار آن خراب شده است. اهالی آنجا کرد و مذهبشان علی‌اللهی و بسیار غریب‌نوازند.

(از رحله منشی بغدادی ص ۵۵ متن عربی).

(۸۴۴)

**ص ۱۹۳، سطر ۱۴: قراتپه**

[ق ر ا ت پ پ] (اسم خاص). چون از بغداد بطرف سلیمانیه حرکت کنیم در بین راه قراتپه واقع و فاصله آن از «دلی‌عباس» شش فرسخ است.

قراتپه قریه بزرگی است که ساکنینش کرد و عربند و اغلب بزبان ترکی صحبت می‌کنند. این قریه در جنب تل بزرگی از خشت و گل قرار

(۱) - صاحب رحله این محل را «دوزخرماتو» و حاشیه‌نویس رحله آنرا «توزخرماتو» ضبط کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۵

دارد و بسبب آن تل به «قراتپه» موسوم است. - چون باران باین تل ببارد در آن سکه‌هایی از مس و نقره و طلا یافت می‌شود. - عرض این تل ۵۰ ذرع و ارتفاع آن ۲۰ ذرع است.

(از رحله منشی بغدادی ص ۴۵ متن عربی).

(۸۴۵)

### ص ۱۹۳، سطر ۱۴: کرپی

[ک ر پی] (اسم خاص). این نام مخفف «داش کرپی» «۱» و «داش کرپی» کلمه ترکی است بمعنی «پل سنگی». سیف الدوله قاجار در حدود صد و اندی سال پیش ازین محل گذر کرده و آنرا چنین وصف می‌کند:

«داش کرپی پل سنگی است بر روی دجله در یکساعتی «۲» دیاربکر، راه همه سرازیر و در دره و دارای باغها و آسیاهای متعدد که همه از رود دجله مشروب میشود». «۳»

(از سفرنامه مکه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱).

(۸۴۶)

### ص ۱۹۳، سطر ۲۰: دیاربکر

[د ی ا ر ب ک ر] (اسم خاص). چون از حلب بطرف عراق حرکت کنیم پس از گذشت از «حین» و «بیگلربیگی» و «خان افشار» و «قایماق» به «دیاربکر» میرسیم. از «قایماق» تا «کوده» ده ساعت و از «کوده» تا «دیاربکر» چهار ساعت راه است، راه سنگلاخ و از پستی و بلندی می‌گذرد در بین راه دره وسیعی است که آبادیها و مزارع و مراتع نسبتاً زیادی دارد.

شهر دیاربکر در جلگه واقع و شمال و مشرق آن در دره بسیار گود و بزرگی قرار دارد که شط بغداد در آن جاری است. قلعه دیاربکر بسیار مرتفع و دارای خندق‌های محکمی است بناهای آن سنگی و از سنگی ساخته شده که عجمان آنرا «سنگ پا» میگویند. مسجد جامع آن، که پیش از اسلام آتشکده بوده،

(۱) - مینورسکی آنرا «دشت کورپی» و «تاش کوپرو» ذکر کرده است.

(۲) - مقصود از مدت فوق مدتی است که کلک بروی دجله مسافت بین دیاربکر و داش کرپی را می‌پیماید.

(۳) - دهات اطراف «پل سنگی» نیز باین نام مشهور است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۶

بسیار باعظمت است. مسجد دیگری از ابنیه آل عثمان در آنجا یافت میشود که آن نیز بسیار عالی است. رویهم‌رفته شهر دیاربکر از حیث آبادانی در ردیف حلب است و چون از دیاربکر بطرف عراق رویم منزل بعد «داش - کرپی» است.

(از سفرنامه مکه نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱).

[ص ۱۹۴]

اشاره

(۸۴۷)

## ص ۱۹۴، سطر ۳: رباط خان

[رباط خان] (اسم خاص). نام ناحیتی است در هشتاد کیلومتری بغداد و حوالی ینگجه.  
(۸۴۸)

## ص ۱۹۴، سطر ۷: جسر بهروز

[جسر بهروز] (اسم خاص). این نام غلط و صحیح آن «جسر بهریز» است. جسر بهریز نام پلی است که بر روی رودخانه دیاله قرار داشته است. در صفحات «۱۰۳۶» و «۱۰۳۷» عالم‌آرای عباسی از جسر نظامی بهریز سخن رفته و از عبارت این دو صفحه معلوم میشود که در دست داشتن جسر مزبور واجد اهمیت برای مهاجم بوده است.  
(۸۴۹)

## ص ۱۹۴، سطر ۱۳: ینگجه

[ینگجه] (اسم خاص). چون از بغداد بطرف سلیمانیه حرکت کنیم بفاصله پنج فرسخی بغداد بدهکده «جدیده» از قراء خالص میرسیم - خالص نهریست منشق از دیاله - قراء خالص در حدود پنجاه آبادی‌اند که همگی آبادان و باغهای پرمیوه دارند. بعضی از آنها واقع بر ساحل دجله و بعض دیگر بآنطرف ساحل در صحرا واقع‌اند که از آن جمله است دهکده «ینگجه». فواصل این قراء از هم در حدود یک فرسخ و مردم آنجا باستانی مردم قریه «هبهب» همه شیعه‌اند.  
(از رحله منشی بغدادی صفحه ۵۰ متن عربی).  
(۸۵۰)

## ص ۱۹۴، سطر ۱۶: کوی

[کوی] (اسم خاص). محلی است بعراق از توابع دیاربکر و نام دیگر آن «کویسنجق» است. «۱»

(۱) - در نقشه جغرافیای ایران (ترسیمی ارتش) این نقطه «کویسنجک» آمده که در شمال سلیمانیه قرار دارد یعنی در شمال سلیمانیه ابتداء نقطه «چم‌جمال» و سپس «شوان» و بشمال شوان «کویسنجک» واقع است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۷  
شهر آن زیبا و در حدود چهار هزار خانوار دارد. قلعه آن محکم و عشایرش در سرزمینی که از طرفی تا نزدیک خوی و از طرف دیگر تا حوالی اربل است یورت دارند.  
به «رحله منشی بغدادی» صفحه ۶۱ متن عربی رجوع شود.

[ص ۱۹۵]

اشاره



## ص ۱۹۵، سطر ۱۱: سران تپه

[س ر ا ن ت پ پ] (اسم خاص). در جهانگشا محل آن دو فرسخی بغداد و محاذی کاظمین ذکر شده است ولی مرحوم یاسمی در حاشیه «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» وجود چنین تپه و ارتفاعاتی را درین حدود نفی می‌کنند. به «پاورقی صفحه ۳۶ تاریخچه نادر شاه» رجوع شود. (۸۵۲)

## ص ۱۹۵، سطر ۱۳: شادوران

[ش ا د ر و ا ن] (اسم). پرده بزرگی مانند شامیانه؛ سرا پرده‌ای که در پیش در خانه و ایوان امراء و بزرگان و سلاطین کشند؛ سایبان؛ فرش منقش؛ بساط بزرگ گرانمایه. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۹۶]

## اشاره

(۸۵۳)

## ص ۱۹۶، سطر ۱۲: مندلیج «۱»

[م ن د ل ی ج] (اسم خاص). نام ناحیتی است نزدیک سرحد ایران و در شرق عراق عرب که چون از بغداد بطرف خانقین حرکت کنیم، پس از عبور از بعقوبا راه بطرف شرق می‌رود در امتداد این راه پس از گذشت از «بلد روز» بمندلیج می‌رسیم. «۲» (۸۵۴)

## ص ۱۹۶، سطر ۱۴: دولاب

[د و ل ا ب] (اسم خاص). چرخی است که بدان از چاه آب کشند و زراعت را آبیاری کنند، خربله، چرخاب، چرخ. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۱۹۷]

## اشاره

(۸۵۵)

## ص ۱۹۷، سطر ۲: نمسه

[ن م س] (اسم خاص). نام دیگر کشور اطریش است. (۸۵۶)

## ص ۱۹۷، سطر ۵: دوخاله «۳»

[د خ ل] (اسم خاص). چون از بغداد بقصد سلیمانیه

(۱) - این نام «مندلیجین» و «مندلیچین» و «مندلی» نیز آمده است. یاقوت در معجم البلدان آنرا «بندنیجین» ذکر می‌کند و می‌گوید لفظی است منشی که مفردش بندنیج است. حمزه اصفهانی «بندنیجین» را معرب «وندنیکان» فارسی می‌داند. فقیه معروف عماد بن کامل بندنیجی منسوب باین ناحیه است.

(۲) - منشی بغدادی می‌گوید حاکم مندلیج را بزمان او «ضابط» می‌گفته‌اند در مقابل «بیک» و «وکیل المتولی» و «والی» که نام حکام ولایات دیگر است.

(۳) - در رحله منشی بغدادی این نام «دوخله» ذکر شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۸

در حرکت آئیم پس از طی پنج فرسخ راه به «جدیده» میرسیم. در بین راه بفاصله یک فرسخی بغداد محلی است بنام «توابی طهماس» «۱» که از قرار معسکر نادر بوده است. چون از جدیده بحرکت خود ادامه دهیم و در حدود هفت و هشت فرسخی طی کنیم بتعدادی قراء، بفاصله یک فرسخ از هم، می‌رسیم که یکی از آنها «دوخاله» است. (از رحله منشی بغدادی صفحات ۴۹ و ۵۰ متن عربی).

(۸۵۷)

## ص ۱۹۷، سطر ۸: نهروان

[ن ه ر و ا ن] (اسم خاص). چون از بغداد بطرف کرکوک رویم راه از نهروان می‌گذرد، یعنی پس از بغداد به «جدیده» می‌رسیم و از جدیده اگر بمسافت هفت فرسخ پیش رویم بنهروان خواهیم رسید. نهروان نهریست قدیمی و بدون آب که مبدء و منتهایش معلوم نیست. در جنب آن منزلگاهی است باین نام «۲».

(از رحله منشی بغدادی صفحه ۵۳ متن عربی).

(۸۵۸)

## ص ۱۹۷، سطر ۱۳: براعت استهلال

[ب ر ا ع ت ا س ت ه ل ا ل] (ترکیب اضافی).

صنعتی است در انشاء کلام که دال بر مقصد و مبتنی بر مراد باشد. مثل آنکه مصنف و یا شاعر در ابتدای خطبه کتاب و یا در مطلع قصیده الفاظی چند ایراد کند که مشعر بر مطلب او بود.

(از ناظم الاطباء).

(۸۵۹)

## ص ۱۹۷، سطر ۲۲: حظیره

[ح ظی ر] (اسم). جای خرما خشک کردن - محوطه چوپانی «۳»  
(از منتهی الارب).

[ص ۱۹۸]

اشاره

(۸۶۰)

ص ۱۹۸، سطر ۷: مسجد برائی

[م س ج د ب را ثا] (اسم خاص). مسجدیست بر سر راه بین کاظمین و بغداد. این مسجد کوچک و نام دیگرش «مسجد

(۱) - این کلمه ترکیب اضافی است و مضاف آن جمع تاییه بمعنی «تل» است و مضاف الیه آن مخفف طهماسبقلی - لقب نادر - می‌باشد.

(۲) - این محل همانجایی است که حضرت علی بر خوارج زد و آنانرا شکست داد.

(۳) - ترکیب خطیره القدس از این کلمه و بمعنی بهشت است. (از اقرب الموارد).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۵۹

سنگ‌علی» است. علت تسمیه آن به «برائی» بدانست که حضرت علی شبی در سفر نهروان باین مکان در منزل کشیشی از نصاری برائی نام فرود آمد و او را مسلمان کرد. اما وجه تسمیه آن بسنگ علی بدانست که آن حضرت در سفر نهروان شبی بدانجا منزل گزید و اطرافیان را از خوردن آب دجله منع کرد و برای رفع تشنگی آنها از سنگی آب درآورد. «۱»  
(از سفرنامه مکه «۲» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱).

(۸۶۱)

ص ۱۹۸، سطر ۱۵: غرفه

[غ ر ف] (اسم خاص). نام ناحیتی است بر سر راه بغداد و کرکوک که چون از «خالص» قصد کرکوک کنیم راه از غرقه می‌گذرد این راه بر اثر کمی آب و دوری و ناامنی، راه بس خطرناکی است.  
(از رحله منشی بغدادی صفحات ۵۲ و ۶۳ متن عربی).

[ص ۲۰۰]

اشاره

(۸۶۲)

ص ۲۰۰، سطر ۷: روماجیه «۳»

[ر م ا ح ی] (اسم خاص). نام ناحیتی است از نواحی عراق در یک منزلی کوفه. - مردم آنجا شیعی مذهب و از طایفه خزاعی اند  
آب آنجا از شط فرات، و هوای آن گرم و حاصل آن برنج است. در این ناحیه نخلستان نیز وجود دارد. (از بستان السیاحه صفحه  
۲۹۶).

(۸۶۳)

### ص ۲۰۰، سطر ۷، سرم‌رای

[س ر م ن ر عا] (اسم خاص). سرم‌رای نام دیگر «سامرا» است که مشخصاتش بنا بر قول لسترنج بدین‌قرار است:  
شهر سامرا که هفت نفر از خلفای عباسی بیش از نیم قرن (از سال

(۱) - یاقوت در معجم البلدان مفصل ازین مکان نام می‌برد. لسترنج در «سرزمینهای خلافت شرقی» ناحیتی دیگر بنام «ربض برائا» را  
وصف می‌کند و می‌گوید: «راه انبار که از دروازه کوفه شروع میشود از میان برائا می‌گذرد و پس از یک فرسخ بشهر محول در  
کنار نهر عیسی میرسد.»

(۲) - در سفرنامه این نام «براسا» آمده است.

(۳) - در نسخ جهانگشا «روماحیه» و «رماحیه» - با «واو» و بدون «واو» - هر دو آمده است. بستان - السیاحه آنرا «رماحیه» ضبط کرده  
است. آنچه امروز بین مردم متداول است «رماحیه» بفتح «راء» و تشدید «میم» است. در نقشه جغرافیای بغایری (اگر اشتباه نباشد)  
رماحیه با هاء «هوز» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۰

۲۲۱ تا ۲۷۹ هجری قمری) آنرا پایتخت خویش قرار دادند. قبل از فتح مسلمین نیز معروف و نام آن در زبان آرامی «سامرا» بوده  
است. و معتصم عباسی آنرا پس از پایتخت کردن «سرم‌رای» نامید یعنی «مسرور میشود هر آنکه آنرا ببیند». - یعقوبی در پایان قرن  
سوم شرح مفصلی از سامرا و کاخهای آنجا آورده است. خود شهر نیز در کنار خاوری دجله واقع و کاخهای متصل بشهر تا هفت  
فرسخ در امتداد شط جای داشته است.

جانب غربی دجله هم از داشتن کاخها و بناهای فراوان بی‌نصیب نبوده و هریک از خلفا پولهای هنگفتی خرج تزئین این  
گردشگاهها کرده‌اند. در سابق اراضی و باغ‌های سرسبز جانب باختری سامرا از نه‌هایی مشروب میشدند که منشعب از نهر اسحاقی  
بود. قبر امام علی النقی و امام حسن عسکری به «سامرا» است. (از سرزمینهای خلافت شرقی).

(۸۶۴)

### ص ۲۰۰، سطر ۷: حله «۱»

[ح ل ل] (اسم خاص). شهرست در شانزده فرسخی بغداد و بر سر راه بغداد و بصره «۲». این شهر از شهرهای قدیمی است و در  
آنجا پلی بر روی شعبه‌ای از فرات قرار دارد. سابقا شهر بابل در جانب غربی آن واقع بوده است. ساکنینش بسیار شجاع و  
غریب‌نوازند و مذهبشان شیعه و سنی است. قریب صد خانوار یهودی نیز در آنجا ساکنند.  
(از رحله منشی بغدادی صفحه ۹۰ متن عربی).

## [ص ۲۰۱]

## اشاره

(۸۶۵)

## ص ۲۰۱، سطر ۱: بنی لام

[ب نی لا-م] (اسم خاص). نام یکی از قبایل بزرگ «طی» است که بسواحل شط العرب سکنی دارند. اکثر آنها در استان «عمار» زیست می‌کنند. قبیله معروف صبیح از قبایل ملحقه به آنها (بنی لام) است.

(۱) - صاحب بستان السیاحه می‌گوید حله: «در زبان عربی بمعنی قومی است که جایی نزول نمایند و در ایشان کثرتی باشد، و حله نام چند موضع است و مشهورترین آنها حله بنی مزید است و آن شهرست بین کوفه و بغداد و بر جانب شرقی کربلا می‌باشد. سابقاً آن موضع را جا می‌گفتند و اول کسی که آنرا عمارت کرد امیر سیف الدوله صدقه ابن منصور بن علی بن مزید اسدی بود.»

(۲) - زیرا از بغداد تا اسکندریه هشت فرسخ و از اسکندریه تا حله هشت فرسخ است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۱

(از پاورقی رحله منشی بغدادی صفحات ۵۰ و ۹۵ متن عربی).

(۸۶۶)

## ص ۲۰۱، سطر ۶: عوض «۱»

[ع و ض] (اسم خاص). قصبه‌ایست از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار، واقع در ۳۴ کیلومتری باختر لار کنار راه فرعی خنج. این ناحیه در جلگه واقع و هوایش گرم است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

(۸۶۷)

## ص ۲۰۱، سطر ۲۱: شاخ‌شانه

[شاخ شان] (اسم). تهدید، تخویف. «۲»

(از ناظم الاطباء).

## [ص ۲۰۲]

## اشاره

(۸۶۸)

## ص ۲۰۲، سطر ۷: از شدت محاصره کار قلعیان بغداد بعد اضطراب انجامید:

آتش قحط و غلای در بغداد بحدی بالا گرفت که وضع بغداد شبیه ایام محاصره اصفهان، بدست محمود غلجایی، شد. هانوی می‌گوید نادر از روی استهزاء چند هندوانه نزد احمد پاشا فرستاد و احمد پاشا نیز در مقابل مقداری از بهترین نانهای بغداد را برای او روانه کرد. برای آنکه روحیه مدافعین بغداد خراب شود نادر هر دو هفته یکبار ده دوازده هزار نفر از لشکریان خود را شبانه چند فرسنگ عقب می‌برد و فردا با صدا و طنطنه بحوالی بغداد می‌آورد و باین ترتیب ترس در دل مدافعین می‌انداخت به «تاریخ نادر شاه لکهارت» و «کتاب هانوی» رجوع شود. (۱۶۹)

### ص ۲۰۲، سطر ۱۵: توپال عثمان پاشا

[توپال عثمان پاشا] (اسم خاص).

وی یکی از سرداران لایق و مردان سیاست عثمانی است. مولدش مالت بود و

(۱) - در فرهنگ جغرافیایی ایران این کلمه «اوز» ضبط شده است.

(۲) - نام طایفه‌ای از گدایان است که شاخ گوسپندی را بر یکدست و شانه‌ای را بر دست دیگر گیرند و بر در خانه و پیش دکان مردمان ایستند و آن شاخ را بدان شانه کشند و صدایی غریب از آن برآید تا مردمان چیزی بدیشان دهند و اگر احیاناً اهمالی رود کاردی برکشیده اعضای خود را مجروح سازند و بعضی کارد را بدست پسر خود دهند تا وی خویش را مجروح سازد تا ازین فعل شنیع او مردم نفرت کرده زودتر چیزی بایشان دهند. اگر کسی چیزی از کس دیگر خواهد و یا حاجتی طلبد که میسر نشود گوید چون حاجت مرا بر نمی‌آوری تو را یا خود را می‌کشم آنشخص در جواب می‌گوید «شاخشانه می‌کشی؟» یعنی تهدید می‌کنی. (از ناظم الاطباء) و رجوع به «آندراج» تحت «شخشانه» شود. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۲

در ضمن سفر دریایی که بقاهره می‌کرد و حامل پیامی از طرف سلطان عثمانی بود باسارت یکی از ناوهای اسپانیولها در آمد. او در ضمن محاربه با این ناو از ناحیه ران زخم برداشت و از آن روز لنگید و لقب توپال بر اثر این لنگیدن بر او گذارده شد- توپال بترکی بمعنی چلاق است- عثمان- پاشا را آن ناویان باسیری در مالت بصاحب منصب فرانسوی بنام «ونسان آرنو» فروختند و او توپال را آزاد کرد و توپال توانست بقاهره رود و مأموریت خود را انجام دهد. کم‌کم عثمان پاشا در قشون عثمانی طی مدارج کرد تا بسال ۱۷۱۸ میلادی در جنگ مژه بر ضد و نیزیه‌ها و اطیشیه‌ها فاتح آمد و در نتیجه این فتح طبق قرارداد «پاسارویتر» عثمانی صاحب جزیره مژه شد. در سال ۱۷۳۱ میلادی توپال بمقام صدراعظمی رسید- او همیشه از جنگ با ایران وحشت داشت و از موافقان قرارداد صلح با ایران بود ولی شاه و درباریان عثمانی با این قرارداد موافق نبودند تا اینکه حاجی بشیر خان معروف به قزلرآقا، که یکی از صاحب نفوذان دربار عثمانی بود، با او بر سر عناد افتاد و برای از بین برداشتن او در پی بهانه گشت. اتفاقاً توپال با لرد کینول سفیر انگلیس از در خصومت درآمد و همین عمل بهانه کافی بدست قزلر آقا داد و موجب شد که با سعایت او ابتدا توپال بعنوان حاکم طرابوزان از پایتخت تبعید و سپس به ارزنة الروم فرستاده شود، بعد از ارزنة الروم او بفرمانداری ایروان و بعد از آن بعنوان «سرعسکری» بجنگ با نادر آمد که در جنگ دوم بان عاقبت شوم دچار شد. به تاریخ نادر «کشمیشف» و «لکهارت» و «کتاب هامر فصل ۶۵» رجوع شود.

**ص ۲۰۳، سطر ۷: چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را ممر عبور ساخته می‌آمدند:**

در تعیین محل جنگ بین تاریخ‌نویسان اختلاف است:

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۳

فن هامر محل جنگ را سی فرسنگی بغداد می‌آورد ولی مارتن فرنج آن را «جدیده» ذکر می‌کند.

باری از ساعت هشت صبح نبرد آغاز شد ابتداء جلوداران دو طرف بهم درآویختند و دسته‌ای از پیاده نظام افغانی و ایرانی شروع پیشروی کردند و چندین توپ از عثمانیان را بغنیمت گرفتند. ولی کمی بعد توپخانه، قوی عثمانی بسختی لشکر ایران را زیر آتش گرفت و در حمایت آتش توپخانه، عثمان پاشا از شمال شرقی رزمگاه شروع بحمله کرد. اول مانع پیشروی افغانان و ایرانیان شد و یکساعت بعد به حمله عمومی دست زد و بدون توجه بفرار عده‌ای از لشکریان خود بیست هزار نفر از قوای ذخیره خود را بجنگ کشید و میدان نبرد را اداره کرد.

نادر شاه که فرماندهی لشکر ایران را بعهده داشت ناگاه تیر خورد و اسبش در زیر پای او درغلطید، ولی او بدون توجه باین پیش آمد از زمین برخاست و با سوار شدن بر اسب دیگر باز فرماندهی ایرانیانرا بعهده گرفت.

اتفاقا درینوقت باد شمالی بسختی و بزبان لشکر ایران می‌وزید و بر اثر آن دید ایرانیان از بین رفت. وزیدن باد از یکسو و تشنگی و گرما از سوی دیگر و بدتر از همه درغلطیدن اسب نادر برای مرتبه دوم در زیر پای او و شایع شدن مرگ نادر بین لشکر ایران، موجب گسیختن نظم قشون ایران شد و هرچه نادر سعی در حفظ نظم آنها کرد موفق نشد. بالتیجه جنگ اول او با عثمان- پاشا با دادن سی هزار تن کشته و از بین رفتن تمام بنه و توپخانه بنفع عثمان پاشا خاتمه یافت. آنچه درین باره اهل فن می‌گویند علت حقیقی شکست نادر غرور بیحد او بود چه اگر او بر اثر این غرور از خطوط محکم خویش در خارج بغداد خارج نمیگشت و در آنجا پذیرای عثمان پاشا می‌شد بی‌شک با شکست عثمان پاشا کار بغداد را نیز یکطرفه می‌کرد. - اما از آنطرف این فتح هم برای عثمان پاشا چندان نفعی نداشت چه او درین نبرد بیست هزار کشته داد و علاوه بر آن «نادر» از دست

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۴

او سالم جست که همین نجات او موجب جنگ دوم و از بین رفتن عثمان پاشا شد.

به کتاب «لکه‌هارت» و «هانوی» رجوع شود.

**ص ۲۰۳، سطر ۱۰: زخار**

[زخ خار] (صیغه مبالغه). دریای بسیار پر آب.

(از منتهی الارب).

## اشاره

(۸۷۲)

## ص ۲۰۴، سطر ۱۴: حوت

[حوت] (اسم). ماهی؛ نام برجی از بروج فلکی - برج دوازدهم - است.  
(از اقرب الموارد).

(۸۷۳)

## ص ۲۰۴، سطر ۱۵: عین الثور

[ع ن ن ث و ر] (اسم خاص). نام ستاره‌ایست که آنرا دبران نیز گویند.  
(از آندراج).

(۸۷۴)

## ص ۲۰۴، سطر ۲۰: سمندر

[س م ن د ر] «۱» (اسم). جانوریست ذوحیاتین شبیه به چلپاسه و وزغ که در ازای آن ۱۲ سانتیمتر و مشهور است که این حیوان در  
آتش زندگی می‌کند.  
(از ناظم الاطباء).

## [ص ۲۰۵]

## اشاره

(۸۷۵)

## ص ۲۰۵، سطر ۱: رایض

[رایض] «۲» (اسم فاعل). رام و دست آموز. ج. راضئ، رواض. (از ناظم الاطباء).

(۸۷۶)

## ص ۲۰۵، سطر ۱۰: ابرش

[ابرش] (صفت مشبیه). برنگ سرخ و سپید درهم آمیخته - اسبی که نقطه‌هایی برخلاف رنگ خود در بدن داشته باشد.  
(از منتهی الارب).

(۸۷۷)

## ص ۲۰۵، سطر ۱۴: قلب شتا



[ق ل ب ش تا] (ترکیب اضافی). مجازا بآتش اطلاق

- (۱) - این کلمه بضم و فتح و کسر «دال» آمده است.
- (۲) - ضبط فوق ضبط فارسی زبانانست و عربها بجای «یاء» همزه می آورند.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۵  
میشود «۱».

[ص ۲۰۶]

اشاره

(۸۷۸)

ص ۲۰۶، سطر ۶: بهریز

[ب هری ز] (اسم خاص). بهریز نام دیگر نهر دیاله است.  
رجوع به «بهروز» و «دیاله» درین تعلیقات شود.

(۸۷۹)

ص ۲۰۶، سطر ۹: حسکه

[ح س ک] (اسم خاص). ناحیتی است از بلاد عراق عرب از مضافات ملک خزاعی در دو منزلی حله. اکثر قرای آن در کنار فرات و جوانب اربعه آن گشاده است. آبش خوشگوار و هوایش حار و مردمش عرب و محصولش برنج است.  
(از بستان السیاحه).

[ص ۲۰۸]

اشاره

(۸۸۰)

ص ۲۰۸، سطر ۱۹: قراچه داغ «۲»

[ق ر ا چ داغ] (اسم خاص). نام ناحیتی است کوهستانی، بین رود ارس و کوههای قراداغ. مرکز آن شهر اهر است که از سطح دریا ۱۴۷۶ متر ارتفاع دارد. باطراف آن ۱۴۶ پارچه آبادیست (از جغرافیای سیاسی کیهان).

[ص ۲۱۰]

## اشاره

(۸۸۱)

ص ۲۱۰، سطر ۲۰: انهاء

[ان هاء] (مصدر باب افعال). رسانیدن خبر و پیغام و امثال آن (از اقرب الموارد).

(۸۸۲)

ص ۲۱۰، سطر ۲۱: ادرنه

[ادرن] (اسم خاص). این شهر را فرنگیها «اندرینوپل» «۳» می‌نامند و در قسمت ترکیه اروپائی (تراس) «۴» واقع است. سلطان مراد اول بسال ۱۳۶۰ میلادی آنرا گشود و روسها بسال ۱۸۲۹ میلادی آنرا فتح کردند. تسار پادشاه روسیه در این شهر با ترکها عهدنامه‌ای امضاء کرد که بر اثر آن استقلال یونان شناخته شد.

(۱) - اگر کلمه «شتا» قلب شود یعنی الف در اول و «شین» در آخر آید این کلمه «آتش» میشود.

(۲) - این نام «قراجه داغ» نیز آمده است

(۳) - Andrinople.

(۴) - Thrac.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۶

[ص ۲۱۱]

## اشاره

(۸۸۳)

ص ۲۱۱، سطر ۱: جم شاه «ا»

[جم شاه] (اسم خاص). محلی است در هشتاد کیلومتری زهاب و در کنار رودخانه دیاله.

(۸۸۴)

ص ۲۱۱، سطر ۶: موطئ

[م و ط ع] (اسم مکان). جای قدم.

(از آندراج).

(۸۸۵)

## ص ۲۱۱، سطر ۲۰: قمچی

[ق م چی] (اسم). تازیانه.  
(از ناظم الاطباء).  
(۸۸۶)

## ص ۲۱۱، سطر ۲۱: بوادی

[ب و ا دی] (جمع بادیه). بیابانها.  
(از اقرب الموارد).

## [ص ۲۱۲]

## اشاره

(۸۸۷)

## ص ۲۱۲، سطر ۲۳: جایدرد

[جای در] (اسم خاص). به «جنابد» در همین تعلیقات رجوع شود.

## [ص ۲۱۳]

## اشاره

(۸۸۸)

## ص ۲۱۳، سطر ۹: ژرف

[ژرف] (صفت). گود، عمیق.  
(۸۸۹)

## ص ۲۱۳، سطر ۱۲: لیلان

[ل ی لا-ن] (اسم خاص). نام یکی از نواحی کرکوک است که بسه فرسخی آن قرار دارد. این ناحیه از سه قریه کوچک و نزدیک بهم تشکیل شده است. اهالی زارعند و بکردی و ترکی صحبت می‌کنند. مذهب اکثر آنها علی‌اللهی و کمی شافعی است.  
(از رحله منشی بغدادی ص ۵۶ متن عربی).  
(۸۹۰)

## ص ۲۱۳، سطر ۱۳: منجوق

[م ن جوق] (اسم). گوی و قبه و ماهچه زرنگار علم و رایت. رایتی که بر کنگره‌های برج جههٔ اعلام نماز جماعت افراخته می‌شود. چتر و سایبان- تاج- گوی و دیگر زینتهایی که بر بالای منار و برج آیین می‌بندند. (از ناظم الاطباء).

(۱)- این نام «چم شاه» و در تداول اهل محل «چم شیر» است. جهانگشای نادری متن ۶۶۶ ص ۲۱۳، سطر ۱۳: منجوق ..... ص: ۶۶۶ رجوع بیاورقی «تاریخچه نادر شاه» مینورسکی شود. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۷

(۸۹۱)

### ص ۲۱۳، سطر ۱۴: عیوق

[ع ی یوق] (اسم خاص). ستاره‌ایست خرد و روشن و سرخ در طرف راست کهکشان. (از ناظم الاطباء).

(۸۹۲)

### ص ۲۱۳، سطر ۱۵: قلعه علمداران

[ق ل ع ی ع ل م د ا ر ا ن] (اسم خاص). در مقابل شهر جدید «کرکوک» شهر قدیم آن واقع است. درین شهر آثار اینینه قدیم زیاد و در جزو آنها قلعه خرابه‌ایست که بین اهالی به «علمداران» شهرت دارد.

(۸۹۳)

### ص ۲۱۳، سطر ۱۷: یسال

[ی سال] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی جناح لشکر، پر لشکر. (از ناظم الاطباء و آندراج). تاجی که از گل و ریاحین سازند و در روزهای جشن و عید بر سر نهند. - جمعیت و اجتماع. (از برهان قاطع و از ناظم الاطباء).

[ص ۲۱۴]

### اشاره

(۸۹۴)

### ص ۲۱۴، سطر ۱۰: پهلوتهی کردن

[پ ه لوت هی ک ر د ن] (مصدر مرکب). کناره کردن و دوری گزیدن؛ پرهیز و اجتناب نمودن از چیزی و از کسی. - تنها شدن.

(از ناظم الاطباء).

(۸۹۵)

### ص ۲۱۴، سطر ۱۵: قوائم

[ق و ا ع م] (جمع). چهار دست و پای. - چارپایان.

(از اقرب الموارد).

(۸۹۶)

### ص ۲۱۴، سطر ۲۰: مسکت

[م س ک ت] (اسم فاعل). کسی یا چیزی که خاموشی می آورد و سبب سکوت می شود.

(از اقرب الموارد).

### [ص ۲۱۵]

#### اشاره

(۸۹۷)

### ص ۲۱۵، سطر ۶: بلباس

[ب ل با س] (اسم خاص). نام طایفه‌ایست از کردان که بجنوب آذربایجان و شمال عربستان مسکن دارند. این طایفه حنفی

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۸

مذهبنده و از رسوم مذموم آنها فروش فرزندان است.

(از بستان السیاحه صفحه ۲۱۵)

(۸۹۸)

### ص ۲۱۵، سطر ۶: بیه

[ب ب ه] (اسم خاص). به کلمه «خانک پاشا» درین تعلیقات رجوع شود.

(۸۹۹)

### ص ۲۱۵، سطر ۷: آق دربند

[ع ا ق د ر ب ن د] (اسم خاص). نام یکی از گردنه‌هایی است بنزدیکی قراتپه. «۱»

(۹۰۰)

### ص ۲۱۵، سطر ۱۶: طاق سلطان «۲»

[طاق سلطان] (اسم خاص). این نقطه ظاهراً «طاق وسطام» است و آن نام دیگر «طاق بستان» می‌باشد که بر سر سه راهی کرمانشاه و همدان و کردستان و ۹ کیلومتری خاور کرمانشاه قرار دارد به «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» رجوع شود. (۹۰۱)

### ص ۲۱۵، سطر ۱۹: شهرزور

[شهرزور] (اسم خاص). در چهار منزلی شمال غربی دینور «۳» بشمال سیراوان ولایت شهرزور در ناحیه‌ای بهمین اسم واقع بوده است. ابن حوقل شهرزور را در قرن چهارم شهر مستحکمی با برج و بارو و قلعه خاص معرفی می‌کند و طوایف مقیم آنجا را از اکراد می‌آورد.

ابن مهلهل سیاح قرن چهارم از قراء و شهرهای آن بحث می‌کند و می‌گوید شهر عمده آن بمناسبت اینکه بین راه مدائن و سیز محل واقع بوده ایرانیان آنرا شهر نیمراه موسوم و کوههای مجاورش را «شعران» و «زلم» مینامیده‌اند. در زمان حمد الله مستوفی شهرزور محل اکراد و بسیار آبادان بوده است. فعلا ولایت شهرزور نام سابق خود را حفظ ولی شهر قدیم در محل

- 
- (۱) - لکه‌هارت می‌گوید نادر با غافلگیری عجیب خود درین نقطه به دوازده هزار نفر از سربازان ممش پاشا ضربه شدیدی زد.
  - (۲) - در فرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع «طاق سلطان» یافت نشد.
  - (۳) - دینور در بیست و پنج میلی مغرب کنگوار و کنگوار بعد از قریه صحنه و صحنه بطرف مشرق و آنسوی بیستون قرار دارد. جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۶۹
- خرابه‌هایی است بنام یاسین تپه.  
به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «نزعت القلوب» رجوع شود.

### [ص ۲۱۶]

#### اشاره

(۹۰۲)

### ص ۲۱۶، سطر ۳: نیسان

[نیسان] (اسم): نام ماه هفتم از ماههای رومیان است. معروفست که از قطرات باران درین ماه در صدف مروارید بهم رسد - مجازا باران این ماه را نیسان نیز گویند. (از آندراج).

### [ص ۲۱۷]

#### اشاره

(۹۰۳)

**ص ۲۱۷، سطر ۴: سورداش**

[سورداش] (اسم خاص). ناحیتی است از توابع سلیمانیه بشمال عراق در دو منزلی کرکوک. به «پاورقی صفحه ۵۹ رحله منشی بغدادی» رجوع شود.

(۹۰۴)

**ص ۲۱۷، سطر ۸: بازین «۱»**

[بازی ن] (اسم خاص). ظاهرا همان «بازیان» است که از توابع سلیمانیه می باشد. به «پاورقی رحله منشی بغدادی صفحه ۵۹» رجوع شود.

**[ص ۲۱۸]****اشاره**

(۹۰۵)

**ص ۲۱۸، سطر ۸: بعد فتنین بمساحت ربع فرسخ رسیده بود:**

در نسخ جهانگشا چنین آمده است. ظاهرا بجای کلمه «بمساحت» باید کلمه «بمسافت» باشد زیرا کلمه «بمسافت» اقرب بمعنی و اصطلاح است.

(۹۰۶)

**ص ۲۱۸، سطر ۱۱: جنیبت**

[جنیبت] (صفت) «۲» اسب کتل. ج: جنائب. (از ناظم الاطباء). اسبی که یدک اسب دیگر می آورند.

**[ص ۲۱۹]****اشاره**

(۹۰۷)

**ص ۲۱۹، سطر ۵: سال**

[سال] (اسم). چوبهای بهم پیوسته که در روی آب اندازند و بر روی آن بار و چیز دیگر حمل کنند. هر چیز که در روی آب روان حرکت کند. «۳» (از ناظم الاطباء).

(۱) - بازین در فرهنگهای جغرافیایی یافت نشد ولی با توجه بمسیر نادر ناحیه «بازیان» در مسیر نادر واقع میشود.

(۲) - اصل این کلمه «صفت» است ولی گاهگاه بجای موصوف می‌نشیند و مسند الیه واقع میشود.

(۳) - در حاشیه «تاریخ و جغرافیای خیوق» (نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۶۱) آمده: صال نوعی قایق است که از ده بیست تیر، از چند جا سوراخ شده، و مربوط بهم ساخته میشود و در روی رودخانه‌ها برای حمل بکار می‌رود.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۰

(۹۰۸)

### ص ۲۱۹، سطر ۱۱: بانه

[بان] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان سقز است بحدود زیر:

شمال: خط الرأس ارتفاعات بین بانه و بخش مرکزی سقز و مهاباد؛

جنوب: خط الرأس ارتفاعات بین بانه و دره شیلر کشور عراق؛

خاور: خط الرأس ارتفاعات بین دهستان سرشیوه میرده و بخش بانه؛

باختر: بخش سردشت شهرستان مهاباد؛

مرکز این بخش قصبه بانه است که در ۶۶ کیلومتری جنوب باختری سقز و ۵۶ کیلومتری سردشت و ۱۹۷ کیلومتری مهاباد قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

[ص ۲۲۰]

### اشاره

(۹۰۹)

### ص ۲۲۰، سطر ۱۹: حسان «۱»

[۱] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «جسان» است و «جسان» از توابع بغداد و بچهار منزلی آن قرار دارد.

به «رحله منشی بغدادی» و «عالم آرای عباسی ص ۱۰۸۷» و روضه الصفا جلد دهم «تحت مجملی از بلاد عربستان داخله خاک ایران» رجوع شود.

(۹۱۰)

### ص ۲۲۰، سطر ۱۹: بادرای «۲»

[۲] (اسم خاص). نام ناحیتی است از توابع بغداد و در

(۱) - در «روضه الصفا» و «عالم آرای عباسی» این نام «جستان» آمده ولی رحله آنرا «جسان» (با صاد) ضبط کرده و حاکم «جسان» در روزگار «منشی بغدادی» «ضابط» عنوان داشته است.

(۲) - در روضه الصفا جلد دهم ذیل «مجملی از حال بلاد عربستان داخله خاک ...» این نام «بادرانی» آمده و منشی بغدادی آنرا



«بدرائی» ضبط کرده است با احتمال قریب بیقین این ناحیه همان «بادوریا» است که یاقوت آنرا در معجم البلدان با مشخصات زیر می‌آورد:

«بادوریا ناحیتی است از متعلقات قصبه «استان» واقع در مغرب بغداد و امروز (زمان یاقوت) جزو قصبه نهر عیسی بن علی محسوب میشود که «نحاسیه» و «حارثیه» و «نهارما» از نواحی آن می‌باشند در جنب «بادوریا» قسمتی از بغداد بنا شده که قصبات «قریه» و «نجمی» و «رقه» از متعلقات آنست.

معروفست که جانب شرقی «صراه» را بادوریا و جانب غربی آن را «قطربل» می‌نامیده‌اند. این نام در اصل «بادوریا» بفتح راء بوده و پس از تعریب بادوریا بکسر شده است.

و ادیت فی بادوریا و مسکن خراجی و فی جنبی کنار و یعمر ابو الحسن علی بن احمد بن سعید البادوری منسوب بدانجا و از مقاتل حدیث کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۱

چهار منزلی آن و مجاور «جسان»

به «روضه الصفا» و «رحله منشی بغدادی» رجوع شود.

[ص ۲۲۳]

اشاره

(۹۱۱)

ص ۲۲۳، سطر ۱: کعب

[ک ع ب] (اسم خاص). نام یکی از شعوب بنی لام است که در حدود ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد. به «تاریخ بصره میرزا حسن نصره الوزراء ص ۱۱۵» رجوع شود.

(۹۱۲)

ص ۲۲۳، سطر ۳: باغسای «۱»

[باغ س ای] (اسم خاص). در اطراف جلگه بین النهرین و پای پشتکوه در ناحیه‌ای بین آخرین دامنه‌های کوه و نقطه‌ای که رودخانه «تورسک» از نظرها محو می‌شود مکانی است که پوشیده از تلها و خرابه‌های شهرهای مستحکمی می‌باشد که بزمان قدیم «کاسی‌ها» بجهت ایستادگی در برابر عیلامی‌ها و «آسوریها» آنها را بنا نموده بودند. از عمده ترین تل‌های این ناحیه تل «باغسای» و تل «سلیمان تپه» و تل «سبعات خریز» است. (از جغرافیای غرب ایران ص ۲۹۱).

(۹۱۳)

ص ۲۲۳، سطر ۵: بیان

[ب ی ا ن] (اسم خاص). گوشه‌ایست از نواحی بصره بر جانب شرقی دجله و راه حصن مهدی از آن می‌گذرد. بیان در سابق تابع

حصن مهدی و حصن مهدی خود از اعمال «اهواز» بوده است.  
(از معجم البلدان یاقوت).

### [ص ۲۲۴]

#### اشاره

(۹۱۴)

### ص ۲۲۴، سطر ۵: خیر آباد

[خ ی ر ع ا با د] (اسم خاص). دهی است از دهستان مرکزی بخش حومه شهرستان بهبهان، واقع در ۲۰ کیلومتری جنوب بهبهان و ۲۰ کیلومتری جنوب خاوری راه بهبهان به اهواز. «۲»  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

(۱) - این نام را مینورسکی «بغسای» و «بکسای» و جغرافیای غرب ایران «بکسایه» آورده است.  
(۲) - فرهنگ جغرافیایی ایران از دو دهکده «خیر آباد بالا» و «خیر آباد پائین» نام می‌برد که مستبعد نیست این دو خیر آباد بزمان نادر یک ده بوده، و همان دهکده‌ای باشند که منظور جهانگشاست.  
خیر آباد بالا دهی است از دهستان بویراحمدی گرمسیری بخش کوه گیلویه شهرستان بهبهان کنار راه شوسه آرو به بهبهان.  
خیر آباد پایین دهی است از دهستان بویراحمدی گرمسیری بخش کوه گیلویه شهرستان بهبهان کنار راه شوسه آرو به بهبهان  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۲

(۹۱۵)

### ص ۲۲۴، سطر ۶: دوگنبدان

[د گ ن ب د ا ن] (اسم خاص). دهی است از دهستان زیر کوه باشت و بابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان، واقع در ۲۳ کیلومتری شمال باختری گچساران کنار راه شوسه گچساران به بهبهان. - این ده از نواحی کوهستانی با آب و هوای معتدل است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

(۹۱۶)

### ص ۲۲۴، سطر ۱۷: سماک

[س م ا ک] (اسم خاص). نام ستاره‌ایست و آن منزل چهاردهم است از منازل قمر «۱» (از آندراج).

(۹۱۷)

### ص ۲۲۴، سطر ۲۲: ژاله

[ژال] (اسم). تگرگ را گویند و بعضی شبم را هم گفته‌اند. (آندراج):  
فراقت کشت خسرو را که بيمش بد زروز بدملخ زد کشت دهقان را که می‌ترسید از ژاله.  
(امیر خسرو دهلوی بنقل آندراج).

(۹۱۸)

### ص ۲۲۴، سطر ۲۲: غمام

[غ ما م] (اسم). ابر را گویند (از اقرب الموارد).- ابر مرده را گویند و آن چیز است مانند نمک کرم خورده که چون در ظرف آب گذارند آب را بخود کشد و بعضی گویند حیوانی است دریایی وقتی که بمیرد آب او را بر ساحل اندازد. (از آندراج).

(۹۱۹)

### ص ۲۲۴، سطر ۲۳: رشحات

[رش حات] (جمع رشحه). رشحه آبی است که از جایی می‌تراود و بجایی می‌چکد. (از اقرب الموارد).

(۹۲۰)

### ص ۲۲۴، سطر ۲۳: سحاب «۲»

[س حاب] (اسم). ابر بهار.

(از آندراج).

(۱)- صاحب منتخب نوشته که سماک دو است یکی را «سماک اعزل» و دیگری را «سماک رامح» می‌گویند. آن هر دو بمنزله دو پای برج است سماک رامح ستاره‌ایست که نزدیک او ستاره دیگر است و آنرا نیزه سماک گویند و سماک اعزل نزد خود ستاره دیگر ندارد زیرا اعزل در زبان عرب مرد بی‌سلاح می‌باشد.

(۲)- سحاب نام شمشیر ضرار بن خطاب و نام عمامه حضرت پیغمبر نیز است.- سیماب را اکسیریان سحاب می‌نامند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۳

### [ص ۲۲۵]

#### اشاره

(۹۲۱)

### ص ۲۲۵، سطر ۸: تنگ‌کرا

[ت ن گ ک ر ر ا] (اسم خاص). در فرهنگهای جغرافیایی ایران این نام یافت نشد «۱» نقشه جغرافیای ایران ترسیمی ارتش از تنگی بنام «تنگ‌گرد» «۲» بجانب شرقی فهلیان نام می‌برد که ظاهراً همین نقطه مورد بحث است.

(۹۲۲)

**ص ۲۲۵، سطر ۸: فهلیان**

[ف ه ل ی ا ن] (اسم خاص). فهلیان مرکز بخش فهلیان و ممسنی «۳» شهر کازرون است، که در ۷۴ کیلومتری شمال باختری کازرون و کنار راه شوسه کازرون- بهبهان قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).  
(۹۲۳)

**ص ۲۲۵، سطر ۱۷: میمند**

[م ی م ن د] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای هفتگانه بخش مرکزی شهرستان فیروز آباد فارس است بحدود زیر:  
شمال: کوه سفیدار و دهستان خفر جهرم؛ جنوب: دهستان سیمکان؛  
خاور: دهستان گوکان بخش خفر؛ باختر: ارتفاعات پودنو و پشمه؛  
مرکز این دهستان قصبه میمند است که در ۳۶ کیلومتری شمال خاوری فیروز آباد واقع است، و بوسیله راه فرعی بشوسه فیروز آباد شیراز در تنگ آب مربوط میشود.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

**[ص ۲۲۶]****اشاره**

(۹۲۴)

**ص ۲۲۶، سطر ۶: دار البوار**

[د ا ر ل ب و ا ر] (ترکیب اضافی، اسم). کنایه از

- (۱)- فارسنامه ابن بلخی و فارسنامه ناصری و آثار عجم نیز از ذکر این نام ساکتند.
- (۲)- یکی از مطلعان می گفت صحیح آن «کرا» و «گرد» از اشتباهات نساخ است. این محل فعلا یورت «ایل جاویدی» از تیره ممسنی است و محلش بین اردکان و فهلیان و فاصله‌اش از اردکان هشت فرسخ است این ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل بلوط می‌باشد.
- (۳)- فهلیان و ممسنی یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان کازرون است بحدود زیر:  
شمال خاوری و خاور: بخش اردکان شیراز؛ شمال و شمال باختری و باختر: شهرستان بهبهان؛ جنوب خاوری: بخش کوه مره نودان؛ جنوب و جنوب باختری: بخش خشت؛ هوای آن گرم و آب زراعتی آن از رودخانه فهلیان است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۴  
دوزخ و جهنم است.  
(از ناظم الاطباء).

(۹۲۵)

**ص ۲۲۶، سطر ۱۷: قلعه کعبی**

[ق ل ع ی ک ع بی] (اسم خاص). دهی است از دهستان زیدون بخش حومه شهرستان بهبهان، واقع در ۳۶ کیلومتری جنوب باختری بهبهان و کنار راه شوسه آغا جاری به بهبهان. آب این ناحیه از رودخانه خیرآباد است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

(۹۲۶)

**ص ۲۲۶، سطر ۲۲: قماط**

[ق ما ط] (اسم). رسنی که پای گوسفندان را بدان بندند - دست و پابند کودکان گهواره‌ای - قنطاق.  
(از آندراج).

**[ص ۲۲۷]****اشاره**

(۹۲۷)

**ص ۲۲۷، سطر ۴: اورنگ**

[ا ر ن گ] (اسم). تخت پادشاهی، سریر.  
(از برهان قاطع).

(۹۲۸)

**ص ۲۲۷، سطر ۶: مشیمه**

[م شی م] (اسم). آتون و آن پوستی است که بچه رحمی در وی می‌باشد. ج: مشیم، مشائم.  
(از ناظم الاطباء).

(۹۲۹)

**ص ۲۲۷، سطر ۷: نرگس شهلا**

[ن ر گ س ش ه لا] (ترکیب وصفی). نوعی از گل نرگس است که بجای زردی وسط سیاهی دارد چون چشم انسان.  
(از ناظم الاطباء).

(۹۳۰)

**ص ۲۲۷، سطر ۱۱: شباط**

[ش با ط] (اسم). نام ماه پنجم از ماههای رومی است.  
(از ناظم الاطباء).

**[ص ۲۲۸]**

**اشاره**

(۹۳۱)

**ص ۲۲۸، سطر ۳: آسپاس**

[عاسپاس] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای دوازده‌گانه بخش مرکزی شهرستان آباده است که تقریباً در جنوب خاوری این بخش قرار دارد بحدود زیر:  
شمال: ارتفاعات مادر دختر؛ باختر: دهستان دز کرد؛ خاور:  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۵  
گردنه غلام کشته و کوه لای گرد؛ جنوب: دهستان حسن آباد؛ مرکز این دهستان ده آسپاس است که در ۴۲ کیلومتری جنوب باختری اقلیدو کنار راه فرعی ده بید به آسپاس قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

(۹۳۲)

**ص ۲۲۸، سطر ۳: ایزد خواست**

[ایزدخواست] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای دوازده‌گانه بخش مرکزی شهرستان آباده است که در شمال باختری آن بخش واقع و بحدود زیر است:  
شمال: کوه بندک و لاتور؛ باختر: ارتفاعات سمیرم؛ جنوب: کوه عریان؛ خاور: دشت شورشستان؛ رودخانه ایزدخواست از وسط این دهستان جاریست.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

(۹۳۳)

**ص ۲۲۸، سطر ۹: شمیم**

[شمیم] (اسم). بوی خوش - درخت بدانجهت که ستور آنرا می‌بویند.  
(از منتهی الارب).

(۹۳۴)

**ص ۲۲۸، سطر ۱۹: دروازه خواجه**

[در وازی خاجو] (اسم خاص). نام دروازه‌ای بوده است باصفهان در منتهی الیه پل خواجو «۱» و بر سر راه قدیم اصفهان و شیراز. (۹۳۵)

### ص ۲۲۸، سطر ۱۹: راسته بازار اصفهان

[راست بازار] (اسم خاص). بازار مسقف و طویل اصفهان است که از میدان شاه شروع می‌شود و تا مسجد جامع ادامه دارد. (البته در وضع فعلی). (۹۳۶)

### ص ۲۲۸، سطر ۱۹: طوقچی

[طوقچی] (اسم خاص). نام یکی از محلات اصفهانست که در شمال شرقی اصفهان واقع و قبر صاحب بن عباد بدانجاست. (از مرات البلدان جلد اول ذیل کلمه اصفهان).

---

(۱) - پل خواجو آخرین پل شرقی زاینده رود است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۶

### [ص ۲۲۹]

#### اشاره

---

(۹۳۷)

### ص ۲۲۹، سطر ۷: لایح

[لایح] (اسم فاعل). روشن، درخشان، آشکار. (از اقرب الموارد). (۹۳۸)

### ص ۲۲۹، سطر ۱۸: کناس

[؟] (اسم خاص). نام نماینده روس است بضبط میرزا مهدی خان. نام واقعی این شخص «س. د. گولیتسین «۱»» بوده و او یکی از شاهزاده‌های زیرک و سیاستمداران کهنه کار روس است که قبلا سمت سفارت کبرای روسیه را در اسپانیا و پروس بعهده داشت. وی در ۲۰ یا ۳۱ مه ۱۷۳۴ میلادی بحضور نادر باریافت «۲» (از تاریخچه نادر شاه مینورسکی و تاریخ نادر شاه لکهارت).

### [ص ۲۳۰]

## اشاره

(۹۳۹)

## ص ۲۳۰، سطر ۳: خنج

[خ ن ج] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای ششگانه بخش مرکزی لار است بحدود زیر:  
شمال: دهستانهای بید شهر و بناویه و دهستان افروز از شهرستان فیروز آباد؛  
جنوب: دهستان ارو و بیرم؛  
خاور: دهستان حومه لار؛  
باختر: دهستان علامرودشت بخش کنگان؛  
قصبه مرکزی این دهستان نیز بنام خنج است و در ۹۰ کیلومتری شمال باختری لار و کنار راه فرعی لار به خنج قرار دارد.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).  
(۹۴۰)

## ص ۲۳۰، سطر ۴: باغ

[باغ] (اسم خاص). یکی از دهکده‌های دهستان صحرای باغ بخش مرکزی شهرستان لار است که در ۶۰ کیلومتری جنوب باختری لار و بر کنار راه فرعی لار به بیرم قرار دارد. این دهکده در جلگه واقع و

(۱) - Sergei Dimitrievitch Golitsine.

(۲) - او در فتح قلعه گنجه توپخانه قلعه گیری و مهندسین باکو را تحت اختیار نادر گذاشت.

رجوع به کتاب بوتکف و کتاب شنیز - Schenese شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۷

و هوایش گرم است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

(۹۴۱)

## ص ۲۳۰، سطر ۵: کمشک

[ک م ش ک] (اسم خاص). نام دهی است از دهستان فرامرزان بخش بستک شهرستان لار، واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب باختری لار و دامنه شمالی کوه رستاق. هوای این دهکده گرم است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

(۹۴۲)

## ص ۲۳۰، سطر ۷: دشت



[د ش ت] (اسم خاص). این نقطه امروز بنام «دشتی» است بمختصات زیر:

دهی است از دهستان صحرای باغ بخش مرکزی شهرستان لار، واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب باختری لار. این دهکده در جلگه قرار دارد و هوایش گرم است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).  
(۹۴۳)

### ص ۲۳۰، سطر ۲۲: جزیره قیس

[ج ز ی ر ی قی س] (اسم خاص) «۱» نام دیگر جزیره کیش است.  
به «اعراب هول» درین تعلیقات رجوع شود.

### [ص ۲۳۱]

#### اشاره

(۹۴۴)

### ص ۲۳۱، سطر ۶: عالی قاپو «۲»

[عالی قاپو] (اسم خاص). قصر معروف صفویان است در میدان شاه اصفهان.  
(۹۴۵)

### ص ۲۳۱، سطر ۱۰: چشمهای آن تیره بخت را عبره للناظرین از حدقه در آورده:

جیمس فریزر واقعه محمد خان بلوچ و جنگ او را با نادر شاه بشکل دیگر نقل می کند و قول او در زیر آورده می شود:  
«محمد خان بلوچ که یکی از سرداران طهماسبقلی خان (نادر شاه)

(۱) - این کلمه در حقیقت مرکب اضافی است و مضاف الیه آن اسم خاص می باشد.

(۲) - برای آشنایی بوضع ساختمانی این قصر به «سفرنامه شاردن» و «سفرنامه مکه» (نسخه خطی کتابخانه ملی ۷۶۱) و «مرآت البلدان» جلد اول تحت نام اصفهان و «لغت نامه دهخدا» کلمه اصفهان رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۸

است بر ضد او قیام کرد و شاه طهماسب را بشاهی خواند و با سی هزار تن بعزم جنگ نادر بکمین نشست. نادر چون این خبر را شنید فوراً دست از محاصره بغداد برداشت و با تعجیل بسوی یاغیان شتافت.

محمد خان و رفقا در وقتی که منتظر او نبودند او را در مقابل خود یافتند. ابتداء بتصور اینکه لشکر روبروی آنها نادر نیست و یکی از افسران او است که می آید اسب برانگیختند و برای مقابله رهسپار شدند. هنوز بیش از هفت هشت فرسخ راه طی نکرده بودند که قشون مقابل سررسید و طهماسبقلی خان با تنی چند از لشکر خود بمحمد خان بلوچ برخورد. محمد خان چون دید که طهماسبقلی خان با معدودی سپاه بدست او آمد بسیار خوشحال شد و بفرماندهان سپاه خود گفت بسهولت او را قبل از آنکه بقیه سپاهش سر

برسد شکست خواهم داد. اما بمحض آنکه این دو سیل لشکر بهم رسیدند غرش فرمانهای طهماسبقلی خان ترس شدیدی بر آنها انداخت و بحمله اول فرار کردند. محمد خان بلوچ که شخصا مردی شجاع و جنگاور بود چون نادر را تنها یافت باو حمله برد ولی نتوانست کاری بکند. لذا برگشت و راه خود را با شمشیر باز کرد و بطرف خلیج فارس اسب راند. در آنجا چون خواست با کشتی یکی از اعراب از خلیج بگذرد، آنهايي که در آنجا بودند بامید جایزه او را گرفتند و پیش طهماسبقلی خان بردند. طهماسبقلی خان برای دست یافتن بخزانه‌های محمد خان و شرکاء او دستور داد تا او را بحبس اندازند. محمد-خان در محبس خود را دار زد و درگذشت. با درنور دیده شدن طومار عمر او معلوم نشد که او با چه کسانی سروسر داشته و خزانه‌اش در کجا بوده است. عمر این مرد شجاع که صفات عالی داشت باین شکل بسر رسید و اگر اقبال نداشت ولی با بزرگترین مردان جنگی مشرق زمین مقابلی کرد و بهترین سواران ایران زمین بود».

از آنچه گذشت اختلاف فاحشی بین قول فریزر و میرزا مهدی

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۷۹

خان دیده می‌شود. ظاهرا فریزر بین طهماسبقلی خان جلایر و طهماسبقلی خان لقب نادر، در بعضی از مواضع اشتباهاتی کرده است.

(۹۴۶)

### ص ۲۳۱، سطر ۱۶: صاین قلعه

[صای ن ق ل ع] (اسم خاص). در پنج فرسخی مشرق سلطانیه و بر سر راه ابهر قریه قهود واقع است و بنا بر قول مستوفی مغولها آنرا صاین قلعه می‌نامیده‌اند و هنوز هم بنام صاین وجود دارد. نام دیگر این قلعه «باتوخان» است. در نیمه راه صاین قلعه و سلطانیه قلعه مرتفع «سرجهان» بر فراز قلّه کوهی قرار دارد که در پنج فرسخی سلطانیه است. (از سرزمینهای خلافت شرقی).

[ص ۲۳۲]

اشاره

(۹۴۷)

### ص ۲۳۲، سطر ۱: مگری

[م ک ری] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از کردانست که بنواحی مهاباد کنونی زیست می‌کنند. بمقاله ساوجبلاغ (Sa'udJ -bulak) مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی رجوع شود.

(۹۴۸)

### ص ۲۳۲، سطر ۴: آستارا

[عاس تارا] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای اردبیل است بحدود زیر:

شمال: روسیه؛ باختر: طالش؛ خاور: دریای خزر؛ جنوب: قره‌سو؛ مرکز آن بنام آستاراست که در ۷۲ کیلومتری شمال خاوری اردبیل

و بر کنار دریای خزر واقع است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).  
(۹۴۹)

**ص ۲۳۲، سطر ۱۱: غازی قموق**

[غازی قموق] (اسم خاص). نام ناحیتی است بجانب شمالی سریر «۱» و غربی قیطاق. «۲» اهالی آن بیشتر روس و بزمان تسلط خزریان بدانجا آمده‌اند. علاوه بر روسها سه طایفه «غاچی» و «مچه» و «قموق»

(۱) - سریر ناحیتی است بشمال غربی دربند و سه منزلی آن.

(۲) - ناحیتی است بشمال دربند و مرکز آن سمندر یعنی «ترخو» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۰

نیز در آنجا سکونت دارند. «غاچی‌ها» از نسل «غون» و «سلاون» و «آوار» و «خزر» اند؛ «مچه» از طایفه قریش و «قموق» از کماکهای قدیمی اند زبان اهالی غازی قموق زبان خاصی است که با زبان همسایگانش اختلاف زیاد دارد. بطلموس «قموق» را بقیه طایفه «کام» و «کماک» می‌داند که محل آنها از آنها نام گرفته و بدان تسمیه شده است. (از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

(۹۵۰)

**ص ۲۳۲، سطر ۱۱: داغستان**

[داغستان] (اسم خاص). داغستان بین چهل و دو تا چهل و چهار درجه عرض شمالی و شصت و سه تا شصت و شش درجه طول شرقی قرار دارد بحدود زیر:

شرق: دریای خزر؛ شمال: رود ترک؛ غرب: املاک چرکسان و ادسا، جنوب غربی: گرجستان؛ جنوب شرقی: شیروان؛ قسمتی از شمال شرقی آن بحسن مکانت معروف، بخصوص در سواحل دریا و رود ترک که بر اثر وفور آب بسیار قابل زراعت است. قسمتی از شمال شرقی آن اگرچه حاصلخیز است ولی بواسطه وجود جبال صعب زندگی در آن سخت و پرمشقت است. مسعودی داغستان را بسال ۳۳۲ هجری قمری مرکب از سه ناحیه می‌آورد بدینقرار:

اول قیطاق که از دربند بطرف شمال واقع و حاکم نشینش سمندر یعنی ترخواست. - می‌گویند نوشیروان آنرا بنا کرد و بعد پایتخت خاقان خزر شد و چون سلمان بن ربیعہ آنرا بگرفت خاقان پایتخت خود را به - اتل برد. اهالی سمندر خزری و تعدادی مسلمان و یهود بین آنها زندگی می‌کنند این حوقل می‌گوید روس‌ها در ۳۵۸ هجری سمندر را فتح و عمارت و باغهای کثیر و آباد آنجا را ویران کردند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۱

دوم سریر که در شمال غربی و سه منزلی دربند قرار دارد.

شاه آنرا فیلان شاه می‌گویند و بردین نصاری است. بعضی‌ها در تسمیه این شهر به سریر براینند که یزدجرد ساسانی چون از اعراب مغلوب شد تخت خود را بوسیله یکی از اولاد بهرام چوبین بکوه فتح یعنی قفقاز فرستاد و او آن تخت را بناحیتی که حالا سریر

می‌گویند قرار داد. بعض دیگر، چون حکیم نظامی، وجه تسمیه آن را سریر از آنجهت می‌دانند که تخت کیخسرو در آنجا بغاری بوده است، بالاخره رأی گروه سوم برین است که شاه این ناحیه بر کرسی زرین می‌نشیند. نزدیک سریر ملک رزه گران است که حالا کوبه‌چی می‌نامند.

سوم کوهستان قوموق است که بر جانب شمالی سریر و غربی قیطاق قرار دارد و مردم آنجا بردین نصاری‌اند. ایشانرا پادشاه نیست و این ناحیه بر سر راه ملک «الان» است.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

(۹۵۱)

### ص ۲۳۲، سطر ۱۶: قرال

[ق-یا-ق ر ا ل] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی پادشاه و سردار و مهتر قوم.  
(از آندراج).

(۹۵۲)

### ص ۲۳۲، سطر ۲۰: کنگره

[ک ن گ ر] «۱» (اسم). بلندی هر چیز را گویند عموماً و آنچه بر سر دیوار حصار و قلعه و دیوارهای دیگر سازند و آن را عربان «شرفه» خوانند.  
(از آندراج).

[ص ۲۳۳]

### اشاره

(۹۵۳)

### ص ۲۳۳، سطر ۱۵: ایلجی

[ای ل جی] (اسم خاص). در تاریخ داغستان این نام «مجی» آمده که درسی فرسخی شماخی واقع و از اصعب مواضع آن ناحیه است. «۲»

(۱)- در آندراج این کلمه بضم کاف و گاف ضبط شده و در اصطلاح فارسی زبانان کنگره نوک دیوارهای قلاع است که فراز و نشیب دارد و شبیه خطوط منکسر می‌باشد.

(۲)- در بعضی نسخ «ایلقی».

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۲

به «گلستان ارم» «۱» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ و تاریخ داغستان بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

## [ص ۲۳۴]

## اشاره

(۹۵۴)

## ص ۲۳۴، سطر ۷: فیروز آباد

[فیروز آباد] (اسم خاص). در فرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع این نام دیده نشد. عباسقلی قدسی در «گلستان ارم» از شهر «فیروز قباد» «۲» نام میبرد که در نزدیکی شماخی قرار دارد. ظاهراً نقطه مورد بحث جهانگشا باید همین «فیروز قباد» باشد. به «گلستان ارم» دو نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره‌های ۵۱۸ و ۲۳۶۸ رجوع شود. (۹۵۵)

## ص ۲۳۴، سطر ۱۱: قبرک «۳»

[قبرک] (اسم خاص). نام دهکده‌ایست از اعمال کوره من محال داغستان. (از «گلستان ارم» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸). (۹۵۶)

## ص ۲۳۴، سطر ۱۲: دیوه‌باش «۴»

[۴] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «دیوه باتن» است و آن ناحیتی است بین قبله و شماخی که از یکطرف بکوه و از طرف دیگر به بیشه اتصال دارد. (از «گلستان ارم» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ و ۲۳۶۸). (۹۵۷)

## ص ۲۳۴، سطر ۱۸: توپوز پاشا (اسم خاص).

در بعضی از نسخ جهانگشا این نام «توزپاشا» و در تاریخ داغستان «انورپاشا» آمده است.

## [ص ۲۳۵]

## اشاره

(۹۵۸)

## ص ۲۳۵، سطر ۱۱: اولجه «۵»

[الجه] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی اسیر و

- (۱) - این کتاب همان «تاریخ داغستان» است.
- (۲) - قدسی می‌گوید بنظر این فیروز قباد همان «دزقباد» مجمع البلدان است.
- (۳) - این نام در نسخه شماره ۲۳۶۸ گلستان ارم کتابخانه ملی «قریک» و در نسخ مختلف جهانگشا «قیرک» و «قرک» ضبط شده است.
- (۴) - مینورسکی آن را «داواباتان» و تاریخ داغستان بشماره ۲۳۶۸ «دوه باتان» و لکه‌هارت «دیوه باتن» آورده است. بنظر «دیوه باش» از اشتباهات نساخ است که «تن» را باشتباه «ش» نوشته‌اند و متأسفانه روضه الصفا هم آن را «دیوه باش» ذکر کرده است.
- (۵) - ضبط دیگر این کلمه «اولجا» است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۳
- غارت و غنیمت.
- (از ناظم الاطباء).

(۹۵۹)

**ص ۲۳۵، سطر ۱۲: چارخمور**

[۴] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن چاخمز است و چاخمز ناحیتی است بحوالی شکی «۱». بنابر قول عباسقلی قدسی قلعه آن از مستحدثات سرخای خان بوده که بدست طهماسبقلی خان جلایر غارت و آتش زده شده است. به «گلستان ارم» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

**[ص ۲۳۶]****اشاره**

(۹۶۰)

**ص ۲۳۶، سطر ۶: خسرک**

[۴] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «خسرک» «۲» است و آن نام قریه است در حوالی غازی قموق. - سرخای خان بعد از شکست از راه میان کوه بالاتر از خسرک فرار کرد. بتاریخ داغستان (گلستان ارم). نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ رجوع شود.

**[ص ۲۳۷]****اشاره**

(۹۶۱)

## ص ۲۳۷، سطر ۴: آوار

[ع ا ر ا ر] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از طوایف لزگی است که بداغستان و در اطراف نهر «کوک سو» سکنی داشته‌اند. این قوم مسلمان و سنی مذهب بوده و بدفعات برای حفظ استقلال خود با روسها جنگ کرده‌اند که سرانجام در مقابل روسها تسلیم شدند. زبان آوارها زبانی شبیه بزبان لزگی هاست و حاکم نشین آنها سرزمینی بوده است بمساحت ۱۵۲۰ کیلومتر مربع (از قاموس الاعلام ترکی) و به «کلمه Avare- در لاروس بزرگ.

رجوع شود.

(۹۶۲)

## ص ۲۳۷، سطر ۱۶: آتام

[ع ا ث ا م] (جمع اثم). اثم بمعنی گناه، می، قمار، هر کاری که

(۱) - چاخمز در شمال شکی و غرب کوتکاشین قرار دارد. (از نقشه جغرافیایی بغایری).

(۲) - در نسخه خطی داغستان بشماره ۲۳۶۸ این قریه «خزیک» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۴

انجام آن ناروا باشد.

(از اقرب الموارد).

(۹۶۳)

## ص ۲۳۷، سطر ۱۷: آختی پاره

[ع ا خ ت ی پ ا ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است بداغستان بر کنار رود سمور. «۱» در غرب مسکرجه. «۲»

(از تاریخ «داغستان» نسخه‌های خطی کتابخانه ملی بشماره‌های ۵۱۸ و ۲۳۶۸).

(۹۶۴)

## ص ۲۳۷، سطر ۱۹: سمور

[س م و ر] (اسم خاص). نام رودیست بداغستان «۳» که شهرهای «امام قلی کندی» و «مسکرجه» و «آختی پاره» بر کنار آن قرار داشته‌اند.

[ص ۲۳۸]

اشاره

(۹۶۵)

## ص ۲۳۸، سطر ۱: سقناق

[س ق ن ا ق] (اسم). مکان زندگی، یورت، جایگاه - کمینگاه.  
(۹۶۶)

## ص ۲۳۸، سطر ۱: کوهه

[ک ه] (اسم). زین اسب را گویند و پیش زین اسب را پیش کوهه و پس زین را پس کوهه نامند. (از آندراج):  
ز کوهه باغوش بردارمش بنزدیکی زال سام آرمش.  
(فردوسی بنقل آندراج).  
(۹۶۷)

## ص ۲۳۸، سطر ۶: شعاب

[ش ع ا ب] (جمع شعب). شعب آب راه در زیر زمین و گشادگی میان دو کوه است. «۴» (از آندراج).

- (۱) - قدسی صاحب تاریخ داغستان می گوید چون نادر به آختی پاره رسید متوجه شد که پل رود سمور بوسیله لزیگان از بین رفته و آنها در قله کوه در قلعه شهبانی بکمین نشسته‌اند. نادر ابتداء دستور ساختن پل را داد و در غروب از آن رود گذشت.
  - (۲) - در نقشه جغرافیای بغایری محل «مسکرجه» کنار رود سمور و شمال قلاجیق آمده است.
  - (۳) - عباسقلی قدسی گمان برده که رود «الیانوس» همین رود سمور است و می گوید ازین رود تا «شبران» پشته‌ای بطول دو فرسخ وجود دارد که طبق آثار موجود در محل، ظن این می‌رود که بقدم دریا تا این محل ادامه داشته و بعدها بر اثر خشک شدن دریا محل مزبور از زیر آب خارج شده است. بتاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ رجوع شود
  - (۴) - شعب نیز داغی است مراشتران را.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۵

(۹۶۸)

## ص ۲۳۸، سطر ۱۳: ینگجه

[ی ن گ ج] (اسم خاص). این نام باین شکل در جهانگشا آمده «۱» و بی شک غلط و صحیح آن بنابر قول قدسی «مسکنجه» است و آن ناحیتی است در داغستان بر سر راه قبله.  
(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).  
(۹۶۹)

## ص ۲۳۸، سطر ۱۳: شاه داغی «۲»

[شاه داغی] (اسم خاص). ناحیتی است نزدیک پطروسک و بر سر راه قبله. اکنون آنرا «مخچ قلعه» می گویند «۳»



به «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۵۱۸ رجوع شود. (۹۷۰)

### ص ۲۳۸، سطر ۲۰: قوتقاشین

[۴] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن «قوتقاشین» است «۴» که بصورت «کوت گشن» نیز ضبط شده. قوتقاشین از اعمال شکی و بنزدیک آن است «۵» (از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۵۱۸ و تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

### [ص ۲۴۰]

#### اشاره

(۹۷۱)

### ص ۲۴۰، سطر ۲۱: جر «۶»

[ج ر] (اسم). شکاف و زمین شکافته. (برهان قاطع). ای برادر چشم من زینها و زین عالم همه لشکری انبوه بیند در رهی پرجوی و جر ناصر خسرو بلخی.

### [ص ۲۴۱]

#### اشاره

(۹۷۲)

### ص ۲۴۱، سطر ۱۴: جزایرچی

[ج ز ای ر چی] (اسم). نام دسته‌ای از پیاده نظام

(۱) - ینگجه نام نقطه‌ایست در عراق عرب و ربطی بداغستان ندارد.

(۲) - در تاریخ داغستان این نام «شاه تاغی» آمده است.

(۳) - شعبه‌ای از رود سمور باین ناحیه می آمده است.

(۴) - در نسخه ۵۱۸ تاریخ داغستان این نام «قوتقاشین» و در نسخه ۲۳۶۸ «قودقاشین» آمده است.

(۵) - بغایری این نقطه را در شمال شکی و بشرق چاخمز آورده است.

(از نقشه جغرافیای بغایری).

(۶) - در متن‌های خطی جهانگشای نادری این کلمه با تشدید «راء» آمده که بی شک غلط است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۶

معروف ایرانی است که نفرات آن مسلح بتفنگ بوده و تعداد آنها در زمان نادر به بیست هزار نفر میرسیده است «۱».

(از شارل پیکلت).

[ص ۲۴۲]

اشاره

(۹۷۳)

ص ۲۴۲، سطر ۱۳: برکشاط «۲»

[ب ر ک شاط] (اسم خاص). نام رودخانه و محلی است در آن طرف رود ارس بناحیه قراباغ و بر سر راه گروسی به قلعه شوشی و در چهار فرسخی آن. به «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزا صفحه ۱۹ و ۲۰ رجوع شود. (۹۷۴)

ص ۲۴۲، سطر ۱۹: شیر حاجی

[شیر حاجی] (اسم). صاحب آندراج می گوید: «شیر حاجی حصار است که بر دور حصار درون باشد و از کتب تواریخ معلوم شد. و در نسخه مخلص دیوار مستحکم است که گرد قلعه‌های جنگی کشند». میرزا عبد الغنی قبول آرد: حامی دین محمد حیدر خبیر گشاست قلعه شرع متین را شیر حاجی مرتضی است. برای اطلاع بیشتر به کلمه «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.

[ص ۲۴۳]

اشاره

(۹۷۵)

ص ۲۴۳، سطر ۵: کوتوال

[کوت و ال] (اسم). نگهدارنده قلعه و شهر و او را

(۱) - تاریخ تشکیل «جزایرچی» یا «جزایری» بزمان شاه عباس ثانی می‌رسد. او برای اولین بار ششصد نفر پاسدار جزایری تشکیل داد که کلاه آنها نوک تیز و پارچه‌ای شبیه بکلاهک شنل بود با نواری پهن از پارچه سرخ که گیره نقره‌ای داشت و اسلحه آنها شمشیر و خنجر و تفنگ کوتاه (با کالیمر بزرگ) مفضض و مزین با نقره بود. شاردن می گوید افراد جزایری از تفنگچی آقاسی فرمان می‌بردند.

بحاشیه صفحه ۵۶ «تعلیقہ مینورسکی بر تذکرۃ الملوک» رجوع شود. ابراهام کرتی خلیفه کلیسای معروف آرامنه (اوج کلیسا)

جزایر چیان نادر را چنین وصف می‌کند: افراد این رسته تفنگ‌هایشان بلند و چون صف می‌بستند قن‌داق تفنگ را بزمین می‌گذارند و لوله آن را بسوی آسمان نگاه میداشتند و مانند عصا بآن تکیه می‌کردند باروتدان بعضی از آنها از نقره و باروتدان بعض دیگر طلا بود کلاه‌های آنها نم‌دین بود که از دو جانب آویخته می‌شد و نام «الله» که به شکل مختلف بنظر میرسد بر آن نقش بسته بود از دیدن آنها مو بر بدن انسان از ترس راست می‌شد.

(۲) - در تاریخ نو این نام «برگشاد» و در مجمع التواریخ «برگشات» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۷

سرهنگ هم میگویند. بعضی این کلمه را هندی می‌دانند «۱» که مستعمل فارسیان است. زیرا کوت در هندی بمعنی قلعه است. (از برهان قاطع).

[ص ۲۴۴]

اشاره

(۹۷۶)

ص ۲۴۴، سطر ۶: آغداش «۲»

[عاق د اش] (اسم خاص). نام ناحیتی است بشمال ارس و بر سر راه ارس به گوگچه. به «تعلیقه مینورسکی بر تذکره الملوک» و جلد نهم «روضه الصفا» ذیل «ذکر تسخیر شیروانات» رجوع شود. (۹۷۷)

ص ۲۴۴، سطر ۱۹: خسار

[خ سار] (مصدر). خسران، زیان کردن در تجارت، مغبون شدن. (از ناظم الاطباء). (۹۷۸)

ص ۲۴۴، سطر ۲۱: زمهریر

[زم ه ری ر] (اسم خاص). آن جای بسیار سرد که نزدیک بانتهای کره هواست. (از ناظم الاطباء).

[ص ۲۴۵]

اشاره

(۹۷۹)

## ص ۲۴۵، سطر ۱۴: دیزک

[د ی ز ک] (اسم خاص). این نام در فرهنگ جغرافیایی ایران دزک [د ز ک] آمده به مشخصات زیر:  
دهی است از دهستان بخش سرباز «۳» شهرستان اراک واقع در ۶ کیلومتری خاور سرباز - کنار راه مالرو سرباز بزابلی. این ناحیه کوهستانی است. «۴»

(۱) - در حاشیه برهان قاطع این کلمه «کتوال» ضبط واصل آن هندی گمان رفته است. بحسب حاشیه نویس برهان قاطع این کلمه ممکن است از طریق محمود بایران آمده باشد.

(۲) - این کلمه اگر ترکی باشد بمعنی «سنگ سپید» است و معمولاً «آق» ترکی با قاف می‌آید نه با غین - چنانکه روضه الصفا ازین ضبط تبعیت کرده - ولی چون تاریخ داغستان آن را «آغطاش» آورده و در تعلیقه مینورسکی و نسخ خطی جهانگشا با غین آمده لذا رعایت متن خطی جهانگشا شد.

(۳) - در سفرنامه بلوچستان (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۳۰) محل فوق یعنی دزک بکسر دال و فتح زاء آمده که در اطراف فهرج و در دو سه منزلی آن قرار دارد.

(۴) - امروز قلعه دزک به قلعه داور پناه تغییر نام یافته است.

(از سرگذشت بلوچستان سپهبد جهانبانی)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۸

## [ص ۲۴۶]

## اشاره

(۹۸۰)

## ص ۲۴۶، سطر ۱: بنی الاصر

[ب ن ل ع ص ف ر] (اسم خاص). «۱» مردمان یونان - همه فرنگیان.  
(از ناظم الاطباء).

(۹۸۱)

## ص ۲۴۶، سطر ۸: سنجق «۲»

[س ن ج - یا - ج ق] (اسم). کمر بند، منطقه، میان بند، تنگ. «۳»  
(از ناظم الاطباء).

(۹۸۲)

## ص ۲۴۶، سطر ۱۱: باغی «۴»

[با غی] (اسم فاعل). نافرمان، ظالم، بدکار.

(از اقرب الموارد).

(۹۸۳)

### ص ۲۴۶، سطر ۱۱: نبره

[ن ب ه ر] (صفت). پول بد و سکه قلب و ناسره، هر- چیز قلب و نارایج.

(از ناظم الاطباء).

(۹۸۴)

### ص ۲۴۶، سطر ۱۶: مشحون

[م ش ح و ن] (اسم مفعول) پر کرده شده، مملو، پر شده.

(از اقرب الموارد).

### [ص ۲۴۷]

#### اشاره

(۹۸۵)

### ص ۲۴۷، سطر ۹: سولاق

[سولاق] (اسم خاص). نام رود و قلعتی است «۵» بداغستان و طایفه قموق «۶» بین این رود و رود «ترک» زندگی می کنند.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

(۹۸۶)

### ص ۲۴۷، سطر ۱۶: آق سو

[عاق سو] (اسم خاص). نام محلی است بچهار فرسخی جهانگشای نادری متن ۶۸۸ ص ۲۴۷، سطر ۱۶: آق سو ..... ص : ۶۸۸

(۱)- این کلمه در اصل مرکب اضافی است منتهی برای معنی جمعی علم شده است.

(۲)- این لغت ترکی است.

(۳)- بمعنی «شهرستان» نیز آمده است که اصطلاحی است در جغرافیای سیاسی عثمانی.

(۴)- این کلمه اسم فاعل از «بغی» است و «بغی» در لغت عرب بمعنی «طلب کردن» نیز می آید. جمع آن «بغاء» است.

(۵)- لکهارت آن را مرز ایران و روس ذکر می کند.

(۶)- امیر تیمور این طایفه را با زحمت زیاد مطیع کرد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۸۹

شماخی «۱» و در غرب آن. قدسی می‌گوید: چون محل آقسو «۲» در آن نواحی از سایر امکنه بهتر بود و آب کر نیز بآنجا می‌نشست، نادر شهر آقسو را بنا نهاد باری آقسو از جمله شهرهایی است که نادر ساخته است. به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ و «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» رجوع شود.

[ص ۲۴۸]

اشاره

(۹۸۷)

ص ۲۴۸، سطر ۱۹: مهابت

[م ه ا ب ت] (مصدر میمی ثلاثی مجرد). بیم، ترس؛ خشم؛ بزرگی، عظمت، شکوه- این کلمه در زبان مغولان به «فیلان» نیز اطلاق میشود «۳» (از آندراج).

(۹۸۸)

ص ۲۴۸، سطر ۱۹: صلابت

[ص ل ا ب ت] (مصدر ثلاثی مجرد). سخت بودن، سخت گردیدن، محکم شدن. (از اقرب الموارد).

[ص ۲۴۹]

اشاره

(۹۸۹)

ص ۲۴۹، سطر ۶: شمس الدینلو

[ش م س د د ی ن لو] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ترکانست «۴» که بحدود قراباغ «۵» سکونت داشته‌اند. محال و یورت ایشان نیز بهمین نام بوده است. صاحب تاریخ داغستان (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸) می‌گوید پس از کشته شدن علاء الدوله ذو القدر «۶» نوه‌های او بمحال شمس الدین لو آمدند و محال مزبور از آن ایشان شد.

(۱)- لکه‌هارت آن را در ۱۵ میلی جنوب باختری شماخی می‌آورد.

(۲)- در عالم آرای عباسی از رود «آقسو» که ازین محل می‌گذرد نامبرده شده است. (صفحه ۶۸۰).

(۳)- اخذ معنی «فیلان» از لفظ «مهابت» بر اثر ابدال «واو» به «باء» در کلمه هندی «مهاو»، است، زیرا «مهاو» بهندی «فیلان» است. (از آندراج).

(۴)- عالم آرای عباسی از امراء این ایل و حکومت آنها بر قراباغ- از جانب صفویان- یاد می‌کند.

(۵)- قراباغ ناحیتی است در شمال ارس و شرق رود کر.- حاکم‌نشین آن سوشی نام دارد. (از نقشه جغرافیای بغایری و تعلیقه

مینورسکی بر تذکره الملوک).

(۶) - ذو القدر ایلی ترک‌نژاد است که در البستان شمال مرعش (مرعش شهریست از شهرهای شام و از جند قنسرین که جانب جنوبش گشاده و اصل شهر در زمین پست و بلند افتاده و شیروانی این ناحیه را دیده است) زندگی می‌کردند و بعدها حکومتی تشکیل دادند که آخرین آنها علاء الدوله است. این شخص بدست سلطان سلیم عثمانی از بین رفت. مینورسکی کلمه ذوالقدر را معرب «ذو الغدر» ترکی می‌داند. اینک نام شاهان این سلسله:

۱- زین الدین قره‌جه

۴- نصیر الدین محمد بیگ بن خلیل

۷- شاه بوداق بیگ بن سلیمان

۲- خلیل بیگ بن زین الدین

۵- سلیمان بیگ بن نصیر الدین

۸- شہسوار بیگ بن سلیمان

۳- سولی بیگ زین الدین

۶- ارسلان بیگ بن سلیمان

۹- علاء الدوله بن سلیمان

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۰

(۹۹۰)

#### ص ۲۴۹، سطر ۱۰: لوری

[لور ی] (اسم خاص). نام قلعتی است بگرجستان بین گنجه و قارص بر سر راه تفلیس و تومانوس. حکام این قلعه، بدوره صفویان، غالباً از خوانین «قزاقلر» و «شمس الدینلو» بوده‌اند «۱».

(از «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۵۱۸ و «عالم آرای عباسی»).

(۹۹۱)

#### ص ۲۴۹، سطر ۱۴: قایقولو

[قای ق لو] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن «قالیقل» «۲» است که بحدود ارزنة الروم قرار دارد و سرچشمه آب ارس بدانجاست.

به حاشیه صفحه ۶۵ کتاب «جغرافیای طبیعی کیهان» رجوع شود.

(۹۹۲)

#### ص ۲۴۹، سطر ۱۵: قازان چایی

[قازان چایی] (اسم خاص) در نواحی قارص نقطه‌ای بنام «قازان چایی» «۳» وجود ندارد با توجه بحرکت نادر، بنظر این کلمه «قارص چایی» است و آن نام رودیست که از شمال شهر قارص میگذرد و نهری از آن نیز بداخل شهر قارص میآید. - قلعه قارص

چایی قلعتی بوده است در کنار این رود «۴».

(۹۹۳)

ص ۲۴۹، سطر ۱۷: ثور

[ث و ر] (اسم). گاو نر. (از اقرب الموارد). - نام برج دوم از سال است یعنی اردیبهشت.

[ص ۲۵۰]

اشاره

(۹۹۴)

ص ۲۵۰، سطر ۸: مکوکب

[م ک و ک ب] (اسم مفعول). ستاره دار. - از میخهای زر و سیم میخکوب شده. (از اقرب الموارد).

(۱) - مینورسکی می گوید بر اثر برف نادر چند روزی در لوری توقف کرد و سپس در ۲۴ مه ۱۷۳۵ میلادی عازم قارص شد.

(۲) - لسترنج می گوید: اصل کلمه «قالیقل» که جغرافی نویسان عرب مکرر از آن نام برده اند معلوم نیست و بلاد قالیقل منطقه ایست کوهستانی بین «ارسناس» و «فرات» غربی که در باختر آن بلاد طرون واقع است. (از صفحات ۱۲۴ و ۱۲۵ سرزمینهای خلافت شرقی).

(۳) - در بستان آباد نزدیک تبریز «فازان چایی» وجود دارد که بما نحن فیه نمی خورد.

نزدیک قارص متأسفانه مراجع حقیر نقطه‌ای باین نام را نشان نمیدهند.

(۴) - در سطر ۲۲ صفحه ۲۴۹ متن آمده: «چند رخس هامون نورود را زورق آسا بیادبانی قوائم تیز گرد بان دریای بی کران انداختند». - در این جمله اگر «بان دریای بی کران» اشاره به «میان کوهسار و دره‌ها» نباشد ممکن است تعریضی به «رود قارص چایی» باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۱

(۹۹۵)

ص ۲۵۰، سطر ۱۱: قمه

[ق م] (اسم). میان سر، فرق سر.

(از ناظم الاطباء).

(۹۹۶)

ص ۲۵۰، سطر ۲۰: همورد



[ه ما و رد] (اسم). چون دو کس باهم جنگ کنند هر یک مر دیگری را هم‌آورد باشد چون هم‌تا و هم کوشش «۱» (از برهان قاطع).

## [ص ۲۵۱]

## اشاره

(۹۹۷)

## ص ۲۵۱، سطر ۱۰: سمند

[س م ن د] (صفت). نام رنگی است مایل بزردی مر اسب را. «۲» (از ناظم الاطباء). (۹۹۸)

## ص ۲۵۱، سطر ۱۶: اوچ کلیسا

[عوچ ک لی سا] (اسم خاص). نام کلیسای معروفی است به ایروان که در ۲۷۸ ورستی تفلیس قرار دارد «۳» این کلیسا را «اوچ می‌آدزین» نیز می‌نامند. - سالتیکوف «۴» روسی مشاهدات خود را ازین کلیسا چنین شرح می‌دهد: «وضع آن عمارت بسیار عجیب و غریب مینمود. دیوارهای آن همه منبت کاری و خطوط عجیبه داشت. کشیش اینجا که مرد پیر متعارفی بود برای ما قدری پنیر بز و سرشیر گاومیش و شراب و سایر غذاهای دیگر حاضر نمود. بعد از صرف ناهار از آنجا مراجعت بمنزل نمودیم. «۵»»

(۱) - این کلمه از «هم» (پیشوند اشتراک) + «آورد» (جنگ) تشکیل شده است.

(۲) - گاهی این نام بر اسب صاحب رنگ مایل بزردی اطلاق میشود. در لغت فرس آمده: سمند اسب زرده بود.

(۳) - از جغرافیای قفقاز نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲

(۴) - سالتیکوف در ۱۸۳۸ میلادی ازین محل دیدن کرده و بنای آنرا بسال سیصد و سه میلادی نسبت می‌دهد.

(۵) - کشمیش اف شرح رفتن نادر را باوچ کلیسا چنین می‌آورد: «روسای روحانی و کشیشان آنجا با لباس رسمی خود تا در کلیسا باستقبال آمده بهره یاب تقبیل رکاب شدند. نادر وارد کلیسا شد و برجی را که در وسط کلیسا بنا شده بود و عیسویان آنرا مقدس می‌دانستند تماشا نموده شرحی از تفصیل آن از رؤسای مذهبی سؤال نمود. پس از آن رؤسای مزبور مشغول عبادت و دعا شده نادر هم با کمال دقت اصغاء می‌کرد و بعد از ختم عبادت سیصد عدد مسکوک طلا از جیب فتوت خود باوچ کلیسا برسم اعانه اعطا و با کمال رأفت و عطوفت روحانین را فردا فرد و داع فرمود و موقع حرکت اظهار کرد که با کمال اطمینان و طیب خاطر زندگی نموده از هیچ جهت وحشت نداشته باشید، زیرا کلیسای شما بمنزله خانه من و در تحت حمایت من است. احدی را قدرت ایذاء و مزاحمت شما نیست و فرمانی مشتمل بر اینکه احدی را حق نزدیک شدن بآن مکان و اذیت و آزار ساکنین آنجا نیست نوشته در کلیسا گذاشت». (از کتاب کشمیش اف نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲). - آبراهام کرتی Abraham de Crete کشیش معروف اوچ کلیسا آمدن نادر را به اوچ کلیسا و رفتاری که نسبت بکلیسا کرد و ۴۵۰ روبل روسی که بکلیسا و خلیفه داد بتفصیل شرح می‌دهد بکتاب «تاریخ من و نادر، پادشاه ایران» رجوع شود.

(از سفرنامه سالتیکوف نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۷۳۲).

(۹۹۹)

### ص ۲۵۱، سطر ۲۰: قلعه بایزید

[ق ل ع ی بای زی د] (اسم خاص). نام قلعه و ناحیتی است در خاک ترکیه و جنوب کوه آرارات که سرچشمه رود «ماکو» یا «زنگمار» بدانجاست.

به «تعلیق مینورسکی بر تذکره الملوک» و «جغرافیای طبیعی کیهان» و «عالم آرای عباسی» صفحات ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۱۰۸۶ رجوع شود.

[ص ۲۵۲]

### اشاره

(۱۰۰۰)

### ص ۲۵۲، سطر ۶: گوگچه «۱»

[گ گ چ] (اسم خاص). نام دریاچه معروفی است بشمال شرقی ایروان و جنوب کارتیل که «چپقلو» در شمال و «بایزید» در غرب و «مزرعه» در جنوب شرقی آن قرار دارد رودخانه زنگی چای باین دریاچه منتهی میشود. «۲»

(۱۰۰۱)

### ص ۲۵۲، سطر ۸: باغ آورد «۳»

[باغ عا و ر د] (اسم خاص). نام دشت وسیعی است به نزدیکی ایروان.

(۱۰۰۲)

### ص ۲۵۲، سطر ۱۱، آخی‌کندی «۴»

[عا خی ک ن دی] (اسم خاص). نام قصبه‌ایست در نزدیکی زنگی چای بحوالی ایروان.

(از تاریخ نادر شاه لکه‌هارت).

(۱۰۰۳)

### ص ۲۵۲، سطر ۱۳: بروت

[ب ر و ت] (اسم). موهای پشت لب. شارب، سبلیت.

(از ناظم الاطباء).

[ص ۲۵۳]

## اشاره

(۱۰۰۴)

## ص ۲۵۳، سطر ۱۱: زنگی چایی «۵»

[ز ن گ ی چ ا ی ی] (اسم خاص). نام رودیست بایروان. به کلمه «ایروان» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱) - مینورسکی در «تعلیقہ تذکره الملوک» آنرا «هفت دریاچه» نام برده است.

(۲) - حوالی این دریاچه از نواحی خوش و از بیلاق‌های ایروان است.

(۳) - در نسخ مختلف جهانگشا این نام «باغادرو» و «باغوارد» آمده ولی صحیح آن «باغ آورد» است که بزبان ارمنی «اغورد»

می‌گویند. بحاشیه صفحه ۵۱ «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» رجوع شود.

(۴) - یکی از معمرین ارامنه آنرا «آغی کندی» تلفظ می‌کرد و از کثرت تاکستانها و شراب آن روایت‌ها می‌گفت. العهده علی

الراوی.

(۵) - این نام را «زنگی چایی» نیز می‌نویسند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۳

## [ص ۲۵۴]

## اشاره

(۱۰۰۵)

## ص ۲۵۴، سطر ۱۳: نیم بسمل

[ن ی م ب س م ل] (اسم مرکب). نیم کشته، مذبوحی که هنوز جان داشته باشد. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۲۵۵]

## اشاره

(۱۰۰۶)

## ص ۲۵۵، سطر ۲: اشترک

[ا ش ت ر ک] (اسم خاص). نام محلی است بین اوچ - کلیسا و ایروان، بر سر راه اوچ کلیسا به اکوارد «۱»

(۱۰۰۷)

## ص ۲۵۵، سطر ۲: کرپی

[ک ر پی] (اسم خاص). نام ناحیتی است بجنوب اکوارد «۲»  
(۱۰۰۸)

## ص ۲۵۵، سطر ۸: مراد تپه

[م ر ا د ت پ پ] (اسم خاص). نام تپه‌ایست در باغورد بدو فرسخی کوه «آرای» از شعب کوه الاقری. «۳»  
(۱۰۰۹)

## ص ۲۵۵، سطر ۱۴: تپه تخماق خان

[ت پ پ ی ت خ م ا ق خ ا ن] (اسم خاص).  
نام ناحیتی است ییلاقی از نواحی گوگچه که در حوالی ایروان و بر سر راه قارص و ایروان قرار داد. بین این ناحیه و قارص قریب هشت روز راه است.

## [ص ۲۵۶]

## اشاره

(۱۰۱۰)

## ص ۲۵۶، سطر ۱۵: فتح گرای سلطان

[ف ت ح گ ر ا ی س ل ط ا ن] (اسم خاص). نام یکی از خانان قریم (کریمه) است. این خانان از حدود ۸۲۲ ه. ق. تا ۱۱۹۷ ه. ق. بر بلاد «بلغار» و «قریم» و «کافا» حکمرانند و در اواخر مقام خانی غازان و قریم و قاسموف نیز بایشان اضافه شد. طغایمور جوانترین فرزند

- (۱) - کشمیش اف می گوید چون نادر قصد اکوارد کرد چند روزی در اشترک برای آسایش قشون توقف نمود.
- (۲) - اکوارد در قرب ایروان است. کشمیش اف می گوید چون قشون عثمانی به کرپی رسید اردوی ایران از دور نمایان شد. تاکتیک عمل طوری بود که قشون عثمانی می‌بایست از وسط اردوی ایران عبور نماید.
- (۳) - مینورسکی محل آنرا در غرب ایروان ذکر می‌کند و کشمیش اف می گوید نام قدیم آن «آق تپه» بوده است که پس از فتح مزبور به «مبارک تپه» تغییر نام یافت. ابراهام کرتی خلیفه اوچ - کلیسا نیز نام این قلعه را قبل از فتح «آق تپه» و بعد از فتح «مبارک تپه» می‌آورد و می‌گوید نادر با ۱۸۰۰۰ تن سپاهی در آق تپه اردو زد و خرگاه خاصه او را در بالای این تپه برپا کردند و اطراف آنرا با سه چهار دیوار بلندی شش ذرع نیمدایره شکل محصور نمودند تا در صورت حمله ناگهانی سپاهیان ترک، ایرانیان از آنجا با توپ و تفنگ دفاع کنند. نادر بعد از جنگ باو و «ملیک مکر توم» دستور داد که در فراز تپه بیادبود این فتح خرگاهی بشکل همان خرگاه بسازند و آنان نیز در ظرف چهل روز این بنا را پایان رسانیدند.

جوجی بر قسمت چپ سیراردو حکومت کرد و با احتمال قوی اردوگاه شخص او درّه علیای شط ولگا یعنی بلاد بلغار را شامل میشد. پسر طغاتی‌مور بامارت قریم و کافا رسید. این خاندان گاهی بعنوان پیشقراولان عثمانی و زمانی بشکل اتحاد با روسیه در روابط بین این دو دولت مداخله میکردند تا سر-انجام روسیه و عثمانی متفقا تصمیم به از بین برداشتن آنها گرفتند و آنها را مضمحل کردند. اینک نام افراد این خانان:

- ۱- حاجی گرای
- ۳- منگلی گرای اول
- ۵- جانی بیگ گرای اول
- ۷- محمد ساگرای اول
- ۹- اسلام گرای اول
- ۱۱- دولت گرای اول
- ۱۳- اسلام گرای ثانی
- ۱۵- فتح گرای اول
- ۱۷- سلامت گرای اول
- ۱۹- محمد گرای ثالث
- ۲۱- عنایت گرای
- ۲۳- محمد گرای رابع
- ۲۵- محمد رابع
- ۲۷- سلیم گرای اول
- ۲۹- حاجی گرای ثانی
- ۳۱- سعادت گرای ثانی
- ۳۳- سلیم اول (دفعه سوم)
- ۲- نور الدوله
- ۴- نور الدوله (مجددا)
- ۶- منگلی گرای (مجددا)
- ۸- غازی گرای اول
- ۱۰- صاحب گرای
- ۱۲- محمد گرای ثانی
- ۱۴- قاضی گرای ثانی
- ۱۶- قاضی گرای ثانی (مجددا)
- ۱۸- جانی بیگ گرای ثانی
- ۲۰- جانی بیگ گرای ثانی (مجددا)
- ۲۲- بهادر گرای
- ۲۴- اسلام گرای ثالث

- ۲۶- عادل گرای
- ۲۸- مراد گرای
- ۳۰- سلیم گرای اول (مجددا)
- ۳۲- صفا گرای
- ۳۴- دولت گرای ثانی
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۵
- ۳۵- سلیم اول (دفعه چهارم)
- ۳۷- کیلان گرای اول
- ۳۹- کیلان گرای اول
- ۴۱- سعادت گرای ثالث
- ۴۳- کیلان گرای اول (مجددا)
- ۴۵- منگلی ثانی (مجددا)
- ۴۷- سلیم گرای
- ۴۹- حکیم گرای
- ۵۱- سلیم گرای ثالث
- ۵۳- مقصود گرای اول
- ۵۵- دولت گرای ثالث
- ۵۷- سلیم گرای ثالث (مجددا)
- ۵۹- صاحب گرای ثانی
- ۳۶- غازی گرای ثالث
- ۳۸- دولت گرای (مجددا)
- ۴۰- قرا دولت گرای
- ۴۲- منگلی گرای ثانی
- ۴۴- فتح گرای ثانی
- ۴۶- سلامت گرای ثانی
- ۴۸- ارسلان گرای
- ۵۰- قریم گرای
- ۵۲- ارسلان گرای (مجددا)
- ۵۴- قریم گرای (مجددا)
- ۵۶- کیلان گرای ثالث
- ۵۸- مقصود گرای ثانی
- ۶۰- دولت گرای ثالث (مجددا)
- ۶۱- شاهین گرای. در سال ۱۱۹۷ هجری قمری مطابق ۱۷۸۳ میلادی قریم تسلیم روسیه شد. (از «طبقات سلاطین اسلام» لین پول

ترجمه عباس اقبال صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۲).

(۱۰۱۱)

(۱۰۱۱)

### ص ۲۵۶، سطر ۱۶: تلثیم

[ت ل ثی م] (مصدر باب تفعیل). بوسه دادن، بوسیدن. - لثام و دهان بند بر دهان نهادن.

(از اقرب الموارد).

(۱۰۱۲)

(۱۰۱۲)

### ص ۲۵۶، سطر ۲۰: کرنش

[ک ر ن ش] (مصدر). لغتی است ترکی جغتایی «۱» بمعنی سلام کردن؛ اطاعت کردن؛ بریاست شناختن؛ سر فرود آوردن.

(از حاشیه برهان قاطع).

### [ص ۲۵۷]

#### اشاره

(۱۰۱۳)

### ص ۲۵۷، سطر ۲: قریم

[ق ر ی م] (اسم خاص). این کلمه نام دیگر کریمه است و

(۱) - در ترکی جغتایی این کلمه «گورنیش» است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۶

اغلب آنرا قرم [ق ر م] نیز ضبط می کنند. شیروانی آنرا چنین می آورد:

کشور است عظیم و محتوی بر بلاد قدیم که همه در اقلیم پنجم واقعند. این ناحیه از سه طرف بدریای اسود و از جانب شرقی

بمملکت روس محدود است. می گویند هفتصد میل محیط آنست و مردمش حنفی مذهب و تفنگ ساز و تیراندازند.

(۱۰۱۴)

### ص ۲۵۷، سطر ۶: آخسقه

[ع ا خ س ق - یا - ق] (اسم خاص). ناحیتی است در قرب ارزنه الروم و از اعمال گرجستان مسق.

(از عالم آرای عباسی صفحه ۷۸۵).

(۱۰۱۵)

### ص ۲۵۷، سطر ۷: محمول بغدر میشد:

ممکن است کلمه «بعذر» «بغدر» باشد زیرا عبارت «محمول بغدر میشد» نیز در این مورد بی‌محمل نیست. چون نسخ «ح» و «ط» هر دو «بعذر» آورده بودند. لذا در متن تبعیت از آن دو نسخه شد.

(۱۰۱۶)

### ص ۲۵۷، سطر ۱۰: قارص

[قارص] (اسم خاص). نام ناحیت وسیعی است بشمال ایران و در جنوب اردهان بر سر راه بین آذربایجان و ارزنة الروم که رود «قارص چایی» از آن میگذرد. شهر معروف آن بنام قارص است که بر کنار جاده «گمری» به «حسن قلعه‌سی» قرار دارد «۱». به «بستان السیاحه» و «نقشه جغرافیای بغیری» رجوع شود.

(۱۰۱۷)

### ص ۲۵۷، سطر ۱۱: وان

[وان] (اسم خاص). نام شهر «۲» و قلعه و دریاچه «۳» ایست

(۱) - اسکندر بیک ترکمان قلعه قارص را مابین چخور سبعل و ارزنة الروم ذکر می‌کند که یکطرف آن بگرجستان مسق پیوسته است.

(۲) - لسترنج می‌گوید شهر «وان» در ساحل دریاچه واقع و سابقاً عظمتی داشته است. حمد الله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم می‌آورد و اسکندر بیک ترکمان از حوادث گوناگونی که در دوران صفویان بر این شهر و قلعه گذشته صحبت می‌کند. ناصر خسرو در سفرنامه خود نیز ازین شهر - که بر سر راه خوی به اخلاط است - نام می‌برد.

(۳) - دریاچه وان یا ارجیش از معروفترین دریاچه‌های ارمنیه است که بر سواحل آن شهرهای «اخلاط» و «ارجیش» و «وان» و «وسطان» جای داشته است. اصطخری طول آن را بیست فرسخ ذکر می‌کند و ماهی نمک زده آنجا را - موسوم به طریخ - می‌ستاید. بین ارجیش و خوی سابقاً جاده‌ای بوده است. (از سرزمینهای خلافت شرقی). مینورسکی یورت ایل پازوکی را در نزدیکی «کیغی» و «الاشکرت» بشمال این دریاچه می‌آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۷

بارمنستان و در شمال غربی ایران دو شهر «خوی» و «وان» بر یک امتداد قرار دارند «۱».

[ص ۲۵۸]

اشاره



(۱۰۱۸)

## ص ۲۵۸، سطر ۲۰: ترخو «۲»

[ت ر خو] (اسم خاص). نام ناحیتی است بداغستان و در ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی دربند. «۳»  
(از قاموس الاعلام ترکی).

## [ص ۲۵۹]

## اشاره

(۱۰۱۹)

## ص ۲۵۹، سطر ۱۶: ناواد

[تا و ا د] (اسم خاص). لقبی است از القاب عظمای گرجی.  
بصفحات ۲۴۷ و ۲۹۶ «عباسنامه» ابراهیم دهگان رجوع شود.  
(۱۰۲۰)

## ص ۲۵۹، سطر ۱۶: از ناور

[ع ز نا و ر] (اسم خاص). نام بزرگ و زعیم و اشراف گرجی است.  
به «عالم آرای عباسی» صفحات ۸۶ و ۸۹ و ۶۹۰ و ۷۳۰ رجوع شود.  
(۱۰۲۱)

## ص ۲۵۹، سطر ۱۶: کاخ «۴»

[کاخ ت] (اسم خاص). ناحیتی است بشرق گرجستان و در شمال رود کر و آلازان. «۵»  
(از دایره المعارف شوروی).

(۱) - در نقشه جغرافیای بغایری از «وان» دیگری به شمال «اچمیادزین کلیسا» و جنوب «آشتاداق» و شرق «آق تپه» (مراد تپه) نام برده شده است.

(۲) - این نام «تارخو» نیز آمده است.

(۳) - در تاریخ داغستان (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸) بنقل از مسعودی «تارخو» نام دیگر سمندر ذکر شده که قصبه و مرکز قیطاق است و بشمال دربند قرار دارد. یاقوت می گوید سمندر شهری است در عقب باب الابواب که دار الملک خزریان است و بین آنجا تا باب الابواب در حدود چهار روز راه است.

(۴) - این ناحیه را کاختی نیز می نامند.

(۵) - مادام کارلاسزا می گوید: کاخت را قلب گرجستان می نامند یکی بواسطه شراب معروف آن که در حقیقت حیاتبخش و بمنزله

قلب است و دیگر بواسطه حمیت اهالی آن محل. شاه عباس اول صفوی کاخ را خراب کرد و هرقل دوم آخرین پادشاه گرجستان آنرا آباد نمود. چون شاه عباس بگرجستان حمله برد. اسرای زیادی از آنجا گرفت از آنجمله ملکه کاختیونا زوجه داوید شاه گرجی بود. شاه عباس این زن را بحرمسرای خود آورد و قبل از مزاجت با او دستور داد که دین اسلام را قبول کند آن زن امتناع کرد شاه متغیر شد و دستور داد تا او را شقه کنند جلاّد چنین کرد پس از کشته شدن او یکی از تجار گرجی سر و دست این زن را بگرجستان برد. بعدها آن زن در گرجستان یکی از اولیاء و قدیسین و شهیدان شد که هر سال در روز مرگش عزای عمومی برپا میشود

(از سفرنامه مادام کارلازا بگرجستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۸۶۵).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۸

(۱۰۲۲)

### ص ۲۵۹، سطر ۱۶: کارتیل «۱»

[کارتیل] (اسم خاص). شهرست بگرجستان بین رودخانه کر و الازان «۲». این شهر بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و در جنوب شرقی گرجستان واقع است. (از دایرة المعارف شوروی).

[ص ۲۶۰]

### اشاره

(۱۰۲۳)

### ص ۲۶۰، سطر ۲: براتیل

[براتیل] (اسم خاص). نام ناحیتی است بگرجستان و قرب تفلیس که بین این نقطه و تفلیس در حدود پنجاه کیلومتر راه است. (۱۰۲۴)

### ص ۲۶۰، سطر ۸: قراقلخان

[قراقلخان] (اسم خاص). ناحیتی است به- گرجستان و در اقصای آن که بواسطه جنگلهای سخت و بیشه‌های انبوه و صعوبت راه یکی از پناهگاههای گرجیانست. (از عالم آرای عباسی چاپ دوم ص ۱۰۲۹). (۱۰۲۵)

### ص ۲۶۰، سطر ۸: چرکس

[چرکس] (اسم خاص). نام ولایت «۳» و قومی «۴» است بشمال دربند. (۱۰۲۶)

## ص ۲۶۰، سطر ۹: سوغان لوق «۵»

[سوغان لوق] (اسم خاص). - نام ناحیه و تنگه ایست در نزدیکی تفلیس. «۶»

- (۱) - این نام «کارتلی» نیز آمده است.
  - (۲) - رودخانه الازان (قائوق) در گرجستان جاری و سرچشمه‌اش کوه بار بالای لرگستان است (از سفرنامه مادام کارلاززا بگرجستان نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۸۶۵).
  - (۳) - صاحب بستان السیاحه آنرا از اقلیم پنجم می‌آورد و می‌گوید اکثر مردمش شافعی مذهبند.
  - (۴) - در تعلیقه بر تذکره الملوک (حاشیه صفحه ۱۸۷) آمده: در زبان فارسی آنچه از دربند پایین‌تر باشد بنام لزگی و آنچه شمال آن باشد چرکس خوانده میشود.
  - (۵) - در تاریخ کشمیش‌اف این نام «سوکان لوق» و در کتاب جنگ روس و عثمانی (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۴۷۱) «سکانلوق» آمده است.
  - (۶) - در سفرنامه مکه (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۶۱) این محل «سقان لی» ضبط شده که از «قده» بآنجا هفده ورست و از آنجا به تفلیس ده ورست راه است. راه قده بآنجا ابتدا از گردنه می‌گذرد و دارای پستی و بلندیست سمت راست راه جلگه و مصفا و سمت چپ کوه قرار دارد. آخر راه و نزدیک به «سقان لی» باز جاده به پست و بلندی می‌خورد تا به «سقان لی» برسد. اما «سقان-لی» محلی آبادان و دارای پستخانه و دکاکین و عمارات عالی است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۶۹۹

## [ص ۲۶۱]

## اشاره

(۱۰۲۷)

## ص ۲۶۱، سطر ۳: سطوع

[سطوع] (مصدر). برآمدن آفتاب، دمیدن صبح، درخشیدن برق. (از منتهی الارب).

## [ص ۲۶۲]

## اشاره

(۱۰۲۸)

## ص ۲۶۲، سطر ۲: پارینه

[پاری ن] (صفت منسوب). کهنه، قدیم.

(از ناظم الاطباء).

(۱۰۲۹)

### ص ۲۶۲، سطر ۷: قاینق «۱»

[۴] (اسم خاص). نام رودخانه‌ایست بشمال غربی شیروان که سرچشمه آن و سرچشمه رودخانه قبری از آبی است که در دره تنگی جریان دارد که بجاده کارتیل منتهی میشود.

(از «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ و «عالم آرای عباسی» صفحه ۸۷۵ چاپ دوم).  
(۱۰۳۰)

### ص ۲۶۲، سطر ۱۶: شوامخ

[ش و ا م خ] (جمع). بلند. - متکبر، کسی که بینی خود را بواسطه تکبر بلند نگاه دارد.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۲۶۳]

#### اشاره

(۱۰۳۱)

### ص ۲۶۳، سطر ۲: کورکا

[کور کا] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی طبل بزرگ و کلان. (از ناظم الاطباء).  
(۱۰۳۲)

### ص ۲۶۳، سطر ۹: آلتی آقاج «۲»

[عال تی عا قاج] (اسم خاص). نام ناحیتی است بداغستان بین شماخی «۳» و درّه کندی. این ناحیه از مواضع صعب العبور لرگیان جاروتله است.

(۱۰۳۳)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۰: دره کندی

[در رک ن دی] (اسم خاص). نام محلی است بین شماخی و قبه «۴»

(۱) - مینورسکی در تاریخچه نادر شاه آنرا «قاینق» و در «تعلیقہ تذکره الملوک» «قنوق» ضبط کرده است. در عالم آرای عباسی این نام «قانیق» آمده و نام دیگرش «آلازان» ضبط شده است.  
رجوع بپاورقی شماره ۲ صفحه ۶۹۸ شود.

(۲) - مینورسکی آنرا «آلتی اقاچ» ذکر کرده است.

(۳) - تقریباً در شمال شرقی شماخی و شرق «استراخان‌کا» واقع است.

(۴) - لکه‌هارت آنرا «دژ گندی» نام برده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۰

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

(۱۰۳۴)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۱: دره

[در ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است از نواحی طبرسران بقرب دربند.

(۱۰۳۵)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۱: طبرسران

[ط ب ر س ر ا ن] (اسم خاص). نام ناحیتی است بنزدیک شیروان و بحدود دربند «۱».

بصفحه ۳۸ تاریخ ادبیات براون ترجمه رشید یاسمی و صفحات ۷۸۶ و ۷۸۷ عالم آرای عباسی رجوع شود.

(۱۰۳۶)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۳: شابران

[ش ا ب ر ا ن] (اسم خاص). دهی است از اعمال اران یا توابع دربند که از آنجا تا شیروان سه روز راه است «۲».

(از یاقوت در معجم البلدان).

(۱۰۳۷)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۴: بدوق

[ب د و ق] (اسم خاص). نام ناحیتی است به حوالی قبه و بغرب آن، طایفه بدوق منسوب باین ناحیه‌اند و زبانشان تاتی است. این

طایفه غالباً با دست‌اندازی بنواحی اطراف موجب ناراحتی و مزاحمت همسایگان خود می‌شوند.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸).

(۱۰۳۸)

### ص ۲۶۳، سطر ۱۴: خنالیق

[خ ن ا ل ی ق] (اسم خاص). نام محلی است بغرب قبه، مردم آن نیز بهمین نام موسوم و بزبان خاصی که غیر زبان تاتی است صحبت

میکنند.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸).

(۱۰۳۹)

**ص ۲۶۳، سطر ۱۵: آنتی پاره «۳»**

[ع ا ل ت ی پا ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است به قبه که

(۱) - در صفحه ۲۰ تاریخ عالم آرای عباسی آمده که سلطان حیدر در طبرسران شهادت یافت و در آنجا مدفون شد و بعدها (بیست و دو سال بعد) شاه اسماعیل صفوی نعش او را از آنجا باردیبل آورد و بخاک سپرد.

(۲) - حمد الله مستوفی آنرا از مستحدثات انوشیروان عادل ذکر می‌کند. شیروانی هوای آنرا مایل بگرمی می‌آورد و در تاریخ داغستان مؤلف می‌گوید شاه اسماعیل صفوی جمعی از اتراک بیات ساکن عراق را کوچانید و در دربند و شابران جای داد که بگاه ضرورت در حمایت حکام آنجا قیام نمایند.

(۳) - تاریخ داغستان این محل را «شش پاره» نام برده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۱

زبان اهالی آن تاتی است.

به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ رجوع شود.

(۱۰۴۰)

**ص ۲۶۳، سطر ۱۵: دو قوز پاره**

[د ق ق و ز پا ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است در قبه بحوالی آختی پاره از مساکن لرگیان.

به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۱۰۴۱)

**ص ۲۶۳، سطر ۱۶: قبری**

[ق ب ر ی] (اسم خاص). نام رودخانه‌ایست بحوالی گرجستان. این رودخانه با رودخانه قانق از یک منبع سرچشمه می‌گیرند. «۱»

بصفحات ۲۳۵ و ۸۷۵ «عالم آرای عباسی» رجوع شود.

(۱۰۴۲)

**ص ۲۶۳، سطر ۲۱: مجالس**

[م ج ا ل س] (اسم خاص). نام قریتی است بداغستان.

این قریه در سنه ۹۹۶ قمری بوسیله حسنعلی اوسمی، امیر دلیر و هوشیار داغستان در موضعی که اهالی برای مشورت فراهم می‌آمدند بنا شد. «۲»

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

**[ص ۲۶۴]**

## اشاره

(۱۰۴۳)

## ص ۲۶۴، سطر ۴: کبدن «۳»

[ک ب د ن] (اسم خاص). نام قریه‌ایست بین «مجالس» و «غازی قموق». در وجه تسمیه این قریه به کبدن در تاریخ داغستان چنین آمده که چون امیر تیمور بلده عذر را محاصره کرد. عذر سوادى عظیم و قریب هفت هشت هزار خانوار داشت. اهالی در مقابل امیر تیمور سخت مقاومت کردند و امیر تیمور نتوانست کاری از پیش برد، بناچار آنان از در صلح درآمد و با فرستادن امتعه بشهر صندوقهایی حاوی افراد لشکر خود بشهر برد.

سپاهیانى که بدین ترتیب بشهر درآمدند از داخل و بقیه سپاه از خارج دست بیورش بردند و شهر را مسخر کردند. فعلا عذر دهی است در ملک

(۱) - تاریخ داغستان آنرا «قبر» و در حدود قبه ذکر می کند.

(۲) - دودمان امرای داغستان دو شعبه بودند یکی در «مجالس» و دیگری در «ینگی کند» توقف داشتند و چون یکی از آنها بر دیگری فایق می آمد در «باشلی» می نشست و دیگری را از بین می برد.

در دوره شاه سلیمان صفوی شعبه مقیم در «ینگی کند» بر «شعبه مجالس» غالب آمد و پس ازین غلبه همه افراد خاندان مقیم «مجالس» از بین رفتند جز طفل خردسالی بنام «حسین خان». (از تاریخ داغستان)

(۳) - در تاریخ داغستان «کوبدن» آمده و بنظر «واو» آن واو حاصل از اشباع ضمه است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۲

شمخال. - بعد ازین واقعه کبدن نامی کور از شاهزادگان قموق به نزد امیر تیمور آمد و باو گفت من کور را از تو لنگ سوالی است که چرا شاهی باین قدرت باید بجنگ ما آید چه داریم که از ما بگیرد. شاه را خوش آمد و دستور داد تا قریه کبدن را باو بخشیدند و این قریه بعد از آن بنام او مسمی شد.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸).

(۱۰۴۴)

## ص ۲۶۴، سطر ۹: ذوراق

[ذ ر ا ق] (اسم خاص). تاریخ داغستان آنرا «شراط «۱»» می آورد. و می گوید در سه فرسخی غازی قموق واقع است.

[ص ۲۶۵]

## اشاره

(۱۰۴۵)

## ص ۲۶۵، سطر ۱۲: آق قوشه «۲»

[عاق قوش] (اسم خاص). نام ناحیتی است در داغستان بشمال دربند و مجاور قیطاق و صورحی. اهالی آنجا را زبان خاصی است و باین زبان نیز در صورحی تکلم میشود.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸)

(۱۰۴۶)

## ص ۲۶۵، سطر ۱۱: قریش

[ق ر ی ش] (اسم خاص). نام قلعتی است بداغستان و شمال دربند. از آنجا میتوان به غازی قموق رفت.

## [ص ۲۶۷]

## اشاره

(۱۲۰۰۰)

## ص ۲۶۷، سطر ۷: قوریلنای

[ق ر ی ل تای] (اسم). لغتی است مغولی بمعنی مجمع کنگاش و مشورت و جشن. (از فرهنگ و صاف).

(۱۰۴۷)

## ص ۲۶۷، سطر ۸: جسر جواد

[ج س ر ج و ا د] (اسم خاص). تقریباً در منتهی الیه حد شمالی دشت مغان و مجاور قره قیوق آنجا که دو رود ارس و کر بهم مییونند جسر جواد «۳» قرار دارد «۴».

(۱) - هر دو نسخه تاریخ داغستان (نسخ ۵۱۸ و ۲۳۶۸) در ضبط «شراط» متفقاند ولی بعضی از نسخ جهانگشا آنرا «دوزاق» ضبط کرده‌اند. چون این نقطه نقطه معتدبه نبود در مراجع دیگر نام آن یافت نشد.

(۲) - مینورسکی آنرا آق قوچه ضبط کرده است (از تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

(۳) - جواد نام دره سفلائی رود ارس است. (از مینورسکی در تعلیقه بر تذکره الملوک)

(۴) - ظاهراً این جسر در سال بیست و یکم جلوس شاه عباس اول بسته شده است زیرا اسکندر بیک منشی «در ذکر مراجعت موبک نصرت قرین از شیروان» چنین می‌گوید: «چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیک جوانشیر را حکم شد که به جواد رفته بترتیب جسر پردازد و او متوجه آن خدمت گشته در اندک روزی جبری در کمال استحکام اتمام یافت». (از عالم آرای عباسی صفحه ۷۵۳ چاپ دوم).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۳

به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۵۱۸ رجوع شود.



(۱۰۴۸)

**ص ۲۶۷، سطر ۱۵: حسن قلعه‌سی**

[ح س ن ق ل ع سی] (اسم خاص). نام ناحیتی است ما بین قارص و ارزنة الروم، بین ۴۰ درجه عرض شمالی و ۱۰ درجه طول غربی نصف النهار مار بر مبدء نهران.  
(از عالم آرای عباسی صفحه ۶۶۶ و «نقشه جغرافیای بغایری»).

**[ص ۲۶۸]****اشاره**

(۱۰۴۹)

**ص ۲۶۸، سطر ۱۴: بادپیما**

[با د پ ی ما] (صفت، اسم). «۱» مردم مفلس، لابالی، بی‌فایده گوی، بی‌حاصل، درغگو. - کنایه از اسب و استر و شتر تیز رفتار است. - مردم سیاح و بیابان گرد.  
(از برهان قاطع).  
(۱۰۵۰)

**ص ۲۶۸، سطر ۲۰: ما را هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست:**

قضیه دشت مغان باین سادگیها که میرزا مهدیخان نقل می‌کند نیست زیرا نادر از روزی که دست بتاخت و تاز زد و سرکشان محلی را یکی بعد از دیگری از بین برداشت تا روزی که بخدمت شاه طهماسب رسید و با کشتن فتحعلی خان قاجار یکه‌تاز میدان امر و نهی شد و بالاخره قهر و آشتی‌هایی که در زمان ملازمت با شاه طهماسب کرد و سپس اعتراضی که بعهدنامه شاه طهماسب با ترکان عثمانی نمود و بر اثر آن او را از میان داشت و بعد بفتوحات شگرفی در ماوراء قفقاز نائل آمد، همه و همه بعزم شاهی و تکیه بر اورنگ خسروی ایران بود. او خوب می‌دانست که خاندان صفوی در ایران دارای قدرت عظیمی هستند- زیرا این خانواده تنها ریاست سیاسی ندارند بلکه دارای نفوذ مذهبی میباشند و علاوه بر آن مرشدی اهل حق و صوفیان نیز با ایشان است- و سلطنت را از چنگ آنان بدر آوردن کار آسانی نیست و حتما کشمکش‌ها و خونریزیها در پی خواهد داشت. واقعا قضیه هم همانطور

(۱)- اصل کلمه وصف است که بجای موصوف می‌نشیند

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۴

بود که او می‌پنداشت چه بعدها که او بسلطنت رسید هر روز نغمه مخالفی از گوشه‌ای ساز شد و هربار مخالفان را قول برین بود که سلطنت از آن صفویانست و نادر مرد غاصبی بیش نیست و ما را کم و کاستی از او نمی‌باشد. این اعتقاد عمیق مردم بصفویان باعث شد که حتی بعد از نادر علیشاه هم متوجه این امر باشد و از اولاد نادر شاهرخ میرزا را که از بطن دختر شاه سلطان حسین است و رگی بخاندان صفوی میرساند نکشد و باقی گذارد تا اگر در امر سلطنت موفق نشود باز اعتقاد قدیم مردم بخاندان صفوی موجب

شود که آنها سر بحکومت شاهرخ گذارند. در هر حال نادر دست بتشکیل انجمن مغان زد و بظاهر وانمود کرد که قصد شاهی ندارد ولی در باطن مراقب بود که نغمه مخالفی بر نیاید و چون شنید میرزا عبدالحسین ملا باشی در خفی اظهار داشته است که ایرانیان موافق سلطنت صفویانند بیدرنگ دستور داد تا او را در حضور خود اعدام کنند. «۱»

منابع ایرانی قوریلتهای مغان را بهمان نهج نوشته‌اند که میرزا مهدیخان آورده است. اگرچه محمد کاظم بیک در عالم آرای نادری اضافه بر گفتار میرزا مهدیخان از مجلس شراب نادر بحث میکند و میگوید قصد نادر ازین مجلس گرم کردن سر مدعویین بود تا در حال مستی از مکنون آنها باخبر شود ولی باز مفاد قول او تا حدی شبیه بقول میرزا مهدیخان است. از منابع غیر ایرانی نوشته ابراهام کرتی کشیش و خلیفه معروف اچمیادزین - کلیسا بسیار باارزش است.

این کشیش که کمی قبل از جنگ معروف مراد تپه (بقول او جنگ آق تپه) بخدمت نادر رسید و مورد لطف او قرار گرفت. بعدا برای حضور در قوریلتهای دشت مغان احضار شد. او در کتاب خود بنام «تاریخ من و نادر، پادشاه ایران» ازین واقعه بطور تفصیل بحث می کند که اینک بعضی از نکات

(۱) - بکتاب اوتر - Otter جلد اول صفحه ۳۳۲ و کتاب «هانوی» Hanway رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۵

آن مختصرا آورده میشود:

ابراهام کرتی ابتداء از منزلهای ساخته شده از نی و از مجلس نادر و از بارعام عید رمضان او یاد می کند و می گوید جاه و جلالی که مجلس نادر داشت آنچنان در من اثر گذاشت که متوجه تعداد مدعویین نشدم. سخنان او درینجا بسیار دلکش و خواندنی است. او بعکس محمد کاظم بیک بجای شراب از شربت و مجلس شربت نادر سخن می راند و سینی های طلا و جامهای زرین آنجا را وصف می کند و نیز می گوید چگونه رامشگران درین مجلس بدست افشانی و پایکویی پرداختند. بعد از عید فطر بامر نادر، خانهای حاضر درین قوریلتهای بدسته های شصت تا صد نفری جمع شدند و همه از خود می پرسیدند که غرض ازین تجمع چیست و چه بایست کرد. درین بین میرزا محمد خان، میرزا زکی خان، وکیل طهماسب خان، معیر باشی (صاحب عیار اصفهان) عبد القدیم خان (میرزای کاشان) و علی اکبر (میرزای خراسان و صندوقدار) نادر «۱» آمدند و بجارچیان دستور دادند که نمایندگان هر ولایت را نزد آنها برند و سپس هر دسته را بمحوطه ای بردند که گروهی از جارچیان در آنجا صف بسته بودند. بآنها گفته شد که خان اعظم میگوید مشورت کنید و فعلا که وضع حکومت ایران صافی گشته و دست بیگانه از سر مردم این سامان دور شده است کسی را برای خود انتخاب نمائید زیرا من از کثرت جنگها و قشون - کشیها خسته شده ام و احتیاج باسراحت دارم و میخواهم بقلعه خود در خراسان روم و عبادت پردازم. زودتر مرا باخبر کنید و تا نه ساعت از روز گذشته باینجا آید و جواب خود را بدهید. ما دسته بدسته بمشورت پرداختیم و از ترس یکساعت زودتر حاضر شدیم و همگی یک کلام گفتیم هیچکس بهتر و لایقتر از خان نیافتیم او ما را از دست ناپاکان و غارتگران نجات داد او بما حیثیت و افتخار بخشید با این

(۱) - او همواره نادر را «خان مخوف» و «اسکندر ثانی» و درینجا «خان اعظم» خطاب می کند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۶

همه چگونه می توانیم دست از دامن او کشیم و بدیگری پردازیم. اگر او از ما سیر شده و می خواهد بخراسان رود بهتر است ما را نیز با خود بخراسان برد. پس از اعلام رأی از طرف ما فردای آروز باز همه دعوت شدیم و در یک جا فراهم آمدیم و سپس وکیل طهماسب بسخن درآمد:

بیکها، آقایان، خانها، خلیفه بزرگ ارامنه و ای آنانکه از دورترین نقاط ایران باینجا آمده‌اید بهوش باشید و گوش فرا دارید:

حال که نظر برین شد تا من باستراحت نپردازم من هم با سه شرط پادشاهی شما را می‌پذیرم:

۱- ازین پس از شاه طهماسب و پسرانش طرفداری نکنید و نیز از خاندان صفوی اگر کسی پیدا شود او را بزدان افکنید و کتبا تعهد کنید که اگر برخلاف آن عمل کنید جان و خاندان شما بباد رود و تمام دارایی شما ضبط شود.

۲- دست از سب و رفض عمر و عثمان باز دارید که این عمل موجب دشمنی ایران و عثمانی است و چنانکه باین عمل ادامه ندهید همه نزاع‌ها از میانه برخواهد خاست. - دست بر سینه گذاردن آنها بوقت نماز و دست رها کردن شما در صلوة نباید موجب بغض و کین و ایجاد دشمنی و حقد شود اگر در بیت الله آنها از چارسو نماز می‌گزارند شما نیز می‌توانید بدون جهت خاصی نماز بخوانید.

۳- حال که مرا سلطان خود کرده‌اید سوگند بخورید که نست بمن و پسر و خاندانم وفادار باشید و از هر طغیان و سرکشی سرباز زیند و اگر بعدا سرپیچی کنید خون شما مباح باشد. - پس ازین گفتار و کیل طهماسب از رای ما جو یا شد و همه یکدل تصدیق گفتار او را کردیم.

روز چهارم شوال پنج ساعت از روز برآمده تمام دعوت شدگان بر سفره نهار خان دعوت شدند و باز بهنگام نهار نادر دم از جدایی زد و گفت

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۷

دیگری را انتخاب کنید و از من در گذرید تا بخراسان روم و در قلعه خود عزلت گزینیم زیرا دیگر قدرت لشکرکشی ندارم ولی بزرگان باز اصرار کردند تا او بالاخره راضی شد و گفت:

اکنون که زیاد اصرار می‌ورزید باید متوجه باشید که من مورد بغض کثیری از مردم ایرانم و شاید حق با آنها باشد زیرا چه خاندانهایی که برانداختم و چه افرادی را که کشتم و چه توانگرانی که بروز سیاه نشاندم خوبست ازین پس ایران برای مدتی روی آرامش ببیند. همه گفتند ما جانسپاریم و آنچه آن خسرو کرده نیکو بوده و این اعمال از لوازم کارهای نظامی است. باز شرایط گذشته را دوباره برای حضار خواندند و دوبار جواب مثبت شنیدند. من زیر لب گفتم: «بار خدایا اگر مرتکب گناهی شدم مرا ببخش». - پس از این جلسه خان بمدعویین خلعت می‌دهد. درینجا ابراهام کرتی از خلعت خود صحبت می‌کند.

روز دوشنبه هفتم شوال ابراهام بخدمت خان تشرف می‌جوید و نادر درباره زراعت و آبادانی محل توصیه و سفارش می‌نماید و روز دوشنبه ۲۱ شوال او از دشت مغان حرکت می‌کند و منتظر روز تاجگذاری نمی‌شود.

یکی از کشیشان همراه ابراهام کرتی بنام «ترتوما» در محل می‌ماند و در مجلس تاجگذاری نادر حاضر میشود. او می‌گوید: روز پنجشنبه ۲۴ شوال سال ۱۱۴۸ ه. ق. پنج ساعت از روز برآمده میرزا زکی خان تاج شاهی را بر دست گرفت و بر سر نادر نهاد و میرزا عسکر ملا باشی قزوینی خطبه خواند و در تمام مدت خطبه همه خانها و رجال بزانو درآمده و دست بدعا گشوده بودند و چون خطبه پایان رسید جمله به پیش خان بخاک افتادند و مجلس سور و سرور شروع شد و نادر شاه ایران گشت.

[ص ۲۶۹]

اشاره

(۱۰۵۱)

[م ث و ا] (اسم مکان). منزل، سرا، جای باش.  
(از منتهی الارب).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۸

(۱۰۵۲)

**ص ۲۶۹، سطر ۸: سب**

[س ب ب] (مصدر). فحش دادن، زشت گفتن، نفرین کردن، لعن فرستادن.  
(از اقرب الموارد).

(۱۰۵۳)

**ص ۲۶۹، سطر ۸: رفض**

[ر ف ض] (مصدر). ترک کردن و انداختن چیزی است.  
(از ناظم الاطباء). کنایه از لعن و طرد خلیفه اول است.

(۱۰۵۴)

**ص ۲۶۹، سطر ۱۴: آروغ**

[ع ا ر و غ] (اسم). این کلمه مصحف «اوروغ» «۱» ترکی است و بمعنی قوم، خانواده، قبیله و طایفه است.  
(۱۰۵۵)

**ص ۲۶۹، سطر ۱۶: حنیف**

[ح ن ی ف] (صفت مشبیه). مایل از هر دین باطل بسوی دین اسلام؛ ثابت بر دین اسلام، مسلمان راست دین. (از ناظم الاطباء).  
دین راست.

**[ص ۲۷۱]**

**اشاره**

(۱۰۵۶)

**ص ۲۷۱، سطر ۹: رصدبند**

[ر ص د ب ن د] (نعت فاعلی مرکب مرخم) «۲» تعیین کننده حرکات و احوال کواکب در رصدگاه.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۰۵۷)

## ص ۲۷۱، سطر ۱۰: روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال:

مینورسکی این تاریخ را پنجشنبه چهارم شوال ۱۱۴۸ ذکر کرده (تاریخچه نادر شاه ترجمه فارسی صفحه ۵۷) که بی‌شک غلط و صحیح آن قول صاحب جهانگشاست زیرا ابراهام کرتی آنرا ۲۶ فوریه - البته بحساب قدیم ۸ مارس - می‌آورد که این با ۲۴ شوال تطبیق می‌کند.

(۱۰۵۸)

## ص ۲۷۱، سطر ۱۷: کتک

[ک ت ک] (اسم). چوبدست قلندران است. (از فرهنگ رشیدی). در لهجه یزد کتک بمعنی چوب گازر است. (از فرهنگ نظام).

(۱۰۵۹)

## ص ۲۷۱، سطر ۱۹: ریکایان

[ری کا یا ن] (اسم). جمع «ریکا» ست و «ریکا» بمعنی

(۱) - این کلمه با «قاف» نیز ضبط شده است.

(۲) - از صفاتی است که بجای موصوف می‌نشیند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۰۹

معشوق و مطلوب و محبوب است.

(از ناظم الاطباء).

(۱۰۶۰)

## ص ۲۷۱، سطر ۱۹: نوپوز

[ت پ ز] (اسم). چوبدستی است سرگرد و شبیه گرز.

(۱۰۶۱)

## ص ۲۷۱، سطر ۲۳: مجرّه

[م ج ر ر] (اسم). آسمان دره، راه کهکشان.

(از آندراج).

[ص ۲۷۲]

اشاره

(۱۰۶۲)

**ص ۲۷۲، سطر ۸: شادیانه**

[شاد یا ن] (قید) «۱» بطور شادی، بطور عیش و عشرت.  
(از ناظم الاطباء).

**[ص ۲۷۳]****اشاره**

(۱۰۶۳)

**ص ۲۷۳، سطر ۳: اندخود- یا- اندوخود «۲»**

[ان د خ د] «۳» (اسم خاص).  
شهری است در ۶۳ کیلومتری شمال غرب شبرغان و از اعمال میمنه که بین ۶۵ درجه و ۶ دقیقه و ۶ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۵۷ دقیقه و ۲۴ ثانیه عرض شمالی قرار دارد «۴». جاده عمومی بلخ و هرات از آن می‌گذرد و در ۱۲۰ کیلومتری جنوب مجرای «اکسوس» یا «آمودریا» واقع است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۱۰۶۴)

**ص ۲۷۳، سطر ۵: مستظل**

[م س ت ظ ل ل] (اسم فاعل). پناه جوینده بسایه و ظل.  
(از ناظم الاطباء). کسی که خود را در تحت حمایت کس دیگر قرار دهد.  
(۱۰۶۵)

**ص ۲۷۳، سطر ۹: شوک**

[ش و ک] (اسم). خار، هرچیز سرتیزی، خشک، خس، گلبن خاردار. (از ناظم الاطباء).

(۱)- این کلمه معنی اسمی نیز دارد و معنی اسمی آن هر سازی است که در عیش و عشرت نوازند و نیز بمعنی محلی است که آن ساز را نوازند.

(از ناظم الاطباء).

(۲)- در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «اندخوی» و در «معجم البلدان» و بعضی از متن‌های جهانگشا و «مرات البلدان جلد اول» و «بستان السیاحه» نیز «اندخوی» و در «سرزمینهای خلافت شرقی» «اندخوی» و «اندخد» و «ادخد» و «انخد» آمده است.

(۳)- مرات البلدان بنقل از یاقوت آنرا بفتح «د» ضبط کرده ولی از ضبط «اندوخود» حدس ضم دال رفت و امروز نیز با ضم دال

تلفظ میشود.

(۴) - بنقل یاقوت منسوب بآنجا «انخذی» «تخذی» است و این شهر بین بلخ و مرو قرار دارد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۰

(۱۰۶۶)

### ص ۲۷۳، سطر ۱۳: احتشاد

[اح ت شاد] (مصدر باب افتعال). گرد آمدن قوا برای معاونت. جمع شدن بر کاری.  
(از منتهی الارب).  
(۱۰۶۷)

### ص ۲۷۳، سطر ۱۷: قیلان کوه «۱»

[ق پ ل ا ن کوه] (اسم خاص). نام رشته جبالی است در جنوب دره‌ای که رود قزل اوزن تشکیل می‌دهد. این دره قیلان کوه و کوه قراول را از بزغوش جدا می‌سازد و راه تبریز بتهران از آن می‌گذرد.  
مهمترین قسمت قیلان کوه تخت بلقیس است.  
(از جغرافیایی طبیعی کیهان صفحه ۵۸ ذیل «قافلانکوه»).

[ص ۲۷۴]

اشاره

(۱۰۶۸)

### ص ۲۷۴، سطر ۲۲: صنادید

[ص ن ا د ی د] (جمع). مهتران، بزرگان، روساء.  
(از منتهی الارب).

[ص ۲۷۶]

اشاره

(۱۰۶۹)

### ص ۲۷۶، سطر ۳: گرمروود

[گ ر م ر و د] (اسم خاص). ناحیتی است بآذربایجان در جنوب سراب که رود «قرانقو» از آن می‌گذرد. «۲» جهانگشای نادری متن  
۷۱۰ ص ۲۷۶، سطر ۳: گرمروود ..... ص: ۷۱۰

از جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۱۷۰).

(۱۰۷۰)

### ص ۲۷۶، سطر ۳: هشترود

[ه ش ت ر و د] (اسم خاص). ناحیتی است بآذربایجان واقع در مغرب گرمرو و دامنه‌های شرقی سهند که از رود قرانقو- شعبه‌ای از شعبات قزل اوزن- سیراب میشود. زمستانهای این ناحیه سخت و تابستان- هایش معتدل است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۷۱).

(۱۰۷۱)

### ص ۲۷۶، سطر ۴: فراچمن «۳»

[ق ر ا چ م ن] (اسم خاص). دهی است از دهستان

(۱)- امروز این کوه به «قافلانکوه» مشهور است.

(۲)- حمد الله مستوفی آنرا ولایتی می آورد که «درو صد پاره دیه بوده و هوایش خوشتر از میانج و حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج و دیگر حبوبات باشد...»  
(از نزهت القلوب).

(۳)- در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام «سیاه چمن» ولی در جغرافیای سیاسی کیهان (صفحه ۱۵۵) «قره چمن» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۱

عباسی بخش بستان آباد شهرستان تبریز، واقع در ۲۶ کیلومتری جنوب خاوری بستان آباد و یک کیلومتری شوسه میانه به تبریز.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴ ذیل «سیاه چمن»).

(۱۰۷۲)

### ص ۲۷۶، سطر ۱۳: ترکش

[ت ر ک ش] (اسم خاص). دهی است از دهستان منگور بخش حومه شهرستان مهاباد (ساوجبلاغ مکری)، واقع در ۵۴ کیلومتری جنوب باختری مهاباد و ۵ ر ۴۵ کیلومتری باختر شوسه مهاباد بسردشت-.

این ناحیه کوهستانی و سردسیر است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).

[ص ۲۷۷]

اشاره

(۱۰۷۳)



## ص ۲۷۷، سطر ۵: قلعه نادریه

[ق ل ع ی ن ا د ر ی ی] (اسم خاص). قلعتی است «۱» واقع در یک فرسخ و نیمی منامه «۲». (۱۰۷۴)

## ص ۲۷۷، سطر ۱۶: چخچران «۳»

[چ ق چ ر ا ن] (اسم خاص). ناحیتی است از اعمال غورات تابع هرات، بین خط ۶۵ و ۶۶ درجه و ۱۱ و ۵ دقیقه و ۱۸ و ۲۳ ثانیه طول شرقی و ۳۴ و ۳۵ درجه و ۲۰ و ۲۶ دقیقه و ۴۷ و ۵۵ ثانیه عرض شمالی. - هوای آن در زمستان بسیار سرد است. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

## [ص ۲۷۸]

## اشاره

(۱۰۷۵)

## ص ۲۷۸، سطر ۶: غرجستان

[غ ر ج س ت ا ن] (اسم خاص). ناحیتی است بافغانستان بحدود زیر:  
غرب: هرات؛ شرق: غور؛ شمال: مرو الرود؛ جنوب: غزنین؛

(۱) - در «جغرافیای طبیعی کیهان» صفحه ۱۰۷ آمده: این محل کاملاً موقعیت نظامی دارد و در آنجا خندق بزرگ و عمیقی وجود دارد که هنوز چوبهای زورق در آن خندق یافت میشود. از قرار معلوم سابقاً عکس بعضی از سلاطین خصوصاً نادر شاه را در روی سنگ حجاری کرده و در قلعه نصب نموده بودند ولی متأسفانه امروز اثری از آن نیست.

(۲) - منامه بندر معروف و مرکز بحرین است این نام را معرب «منعه» می‌دانند ولی اصل آن «مینابه» است که «میان آب» پارسی است و بحرین ترجمه عربی آن می‌باشد.  
(از جغرافیای طبیعی کیهان صفحه ۱۰۷).

(۳) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «چخچران» ذکر شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۲

نام حقیقی آن غرشتان و عوام آنرا غرجستان می‌نامند «۱».  
(از معجم البلدان یاقوت).

## [ص ۲۷۹]

## اشاره

(۱۰۷۶)

ص ۲۷۹، سطر ۱۶: میمنه

[م ی م ن] (اسم خاص). نام ناحیت وسیعی است باقصای شمالی افغانستان که بین ۶۶ و ۶۴ درجه طول شرقی و ۳۵ و ۳۷ درجه عرض شمالی قرار دارد. طول این ناحیه از شمال بجنوب «۲۵۰» الی «۳۰۰» کیلومتر و عرض آن از شرق بغرب «۱۵۰» الی «۲۰۰» کیلومتر است.

سه ولایت: «مزار شریف» و «کابل» و «هرات» آنرا احاطه کرده و شمالش کشور جماهیر شوروی است. فاصله آن از کابل براه مزار شریف و شبرغان و اندخوی ۹۵۹ کیلومتر می‌باشد. (از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد ۴)

(۱۰۷۷)

ص ۲۷۹، سطر ۱۹: قراجنگل «۲»

[ق ر ا ج ن گ ل] (اسم خاص)، قریه‌ایست در ۵ ر ۵۲ کیلومتری شمال فراه نزدیک رود فراه بین ۶۲ درجه و ۳۴ دقیقه و ۲۳ ثانیه طول شرقی و ۳۲ درجه و ۳۹ دقیقه و ۱۸ ثانیه عرض شمالی. «۳» (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

[ص ۲۸۰]

اشاره

(۱۰۷۸)

ص ۲۸۰، سطر ۱۳: زز

[ز ز] (اسم خاص). نام رودخانه و محال اطراف آن رودخانه است در چهار لنگ بختیاری «۴» این رودخانه برودخانه مارون می‌پیوندد و در پشت بربرود «۵» جریان می‌یابد. «۶» (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

(۱) - شیروانی مردم آنجا را اکثر شیعی مذهب و درشت خوی می‌آورد و اصل «عبد الواسع جبلی» و «نزاری» را بدینجا می‌داند. زمچی اسفزاری ازین ناحیه یاد کرده است رجوع بصفحه ۳۶۵ «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» شود. در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام یافت نشد.

(۲) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «سیاه جنگل» آمده است.

(۳) - در افغانستان دو قراجنگل وجود دارد که مختصاتش با ۸ فرسخی زمین داور تطبیق نمی‌کند و نیز دو «سیاه جنگل» وجود دارد یکی نام تپه و تل و دیگری نام قریه مورد بحث جهانگشا است زیرا با دقت در حدود «زمین داور» و «فراه» نقطه مورد بحث جهانگشا این قریه خواهد بود.

(۴) - کوه «زز» نیز بمناسبت همان رودخانه مسمی به زز شده است

(۵) - در جغرافیای لرستان (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۸۴) از سرآب «زز» نام برده شده که آن با «کهمان» و «امیران»

رودخانه «الشر» را تشکیل می‌دهد و در جلگه «الشر» جریان می‌یابد  
 (۶) - در تاریخ بختیاری سردار اسعد ذیل واقعه سال هزار و صد و چهل و هشت هجری نام محل جنگ «زز» ذکر شده است.  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۳

(۱۰۷۹)

ص ۲۸۰، سطر ۲۰: سالم «۱»

[سال م] (اسم خاص). نام یکی از کوههای سخت بختیاریست که در گرمسیر واقع و بر سر راه بازفت قرار دارد.  
 (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

[ص ۲۸۱]

اشاره

(۱۰۸۰)

ص ۲۸۱، سطر ۱۱: لیروک «۲»

[لی ر ک] (اسم خاص). دهی است از دهستان زلقی بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۷۰ کیلومتری جنوب الیگودرز و در کنار راه مالرو دره شگفت به ایلرد. این ناحیه کوهستانی و سرد-سیر است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).  
 (۱۰۸۱)

ص ۲۸۱، سطر ۱۶: گرگان (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن کرگان

[ک ر گان] است بمختصات زیر:

دهی است از دهستان ای تیوند بخش دلفان شهرستان خرم‌آباد واقع در ۲۵ کیلومتری شمال نورآباد و ۱۵ کیلومتری خاور شوسه خرم‌آباد به کرمانشاه. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).  
 (۱۰۸۲)

ص ۲۸۱؛ سطر ۱۶: ماردشت

[م ا ر د ش ت] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست واقع در چهارلنگ بختیاری بنزدیک دزفول که یورت طایفه محمد صالح بدانجاست.  
 (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).  
 (۱۰۸۳)

ص ۲۸۱، سطر ۱۸: هزار چم

ه- یا- ه ز ا ر چ م] (اسم خاص). «هزار چم» یا «هزار چمه» نام ناحیتی است بین «بازفت» «۳» و «اندکا» براه گرمسیر و نزدیک

(۱) - این کوه در تاریخ بختیاری «سالند» ضبط شده و آقای پژمان نیز آنرا «سالند» و «سالنده» نام می‌برند. میرزا مهدی خان آنرا «سالم» آورده و با همراه کردن جمله «سالم و غانم» بآن شک هرگونه تحریف و تصحیفی را از بین برده است.

(۲) - در تاریخ بختیاری سردار اسعد این نام تبرک بفتح اول و دوم و سوم آمده و مختصاتش طبق قول فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰ چنین است: تبرک (در فرهنگ جغرافیایی با «ط» آمده) دهی است از دهستان بازفت بخش اردل شهرستان شهرکرد، واقع در ۷۰ کیلومتری شمال اردل و متصل براه مالرو عمومی. - این ناحیه کوهستانی و دارای جنگل و قشلاق عشایر اطراف مسجد سلیمان است.

(۳) - بازفت [بضم «زاء» و سکون «فاء» و «تاء»] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش اردل شهرستان شهرکرد است که در باختر شهرکرد قرار دارد. حدود و مشخصات آن بشرح زیر است:-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۴

مسجد سلیمان. (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

(۱۰۸۴)

#### ص ۲۸۱، سطر ۲۱: چریاس «۱»

[چ ر پاس] (اسم خاص). دهی است از دهستان بربود بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۱۸ کیلومتری جنوب باختری الیگودرز و یک کیلومتری شمال راه مالرو «انوج» به «خونسرخ». این ناحیه در جلگه واقع و دارای آب و هوای معتدل است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

[ص ۲۸۲]

اشاره

(۱۰۸۵)

#### ص ۲۸۲، سطر ۱۲: عارپناه «۲»

[عار پ ناه] (اسم خاص). نام کوه و یورت طایفه ایست بتزدیکی بازفت. طایفه مقیم باین نقطه نیز به «عارپناه» موسومند. (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

(۱۰۸۶)

#### ص ۲۸۲، سطر ۱۷: بال (اسم خاص).

این نام غلط و صحیح آن «بلال» «۳» است و آن نام کوهی است در نزدیکی دار دره و حوالی بازفت بخاک بختیاری.

- حدود: شمال ارتفاعات هفت تنان. جنوب بلوک ددز. خاور رشته ارتفاعات زرد کوه بختیاری.

باختر رشته ارتفاعات کوه دیناران و کوه موری کوه کمستان و کوه ملک.

مشخصات: این دهستان در دره طولانی که در میان دو رشته ارتفاع بلند که در جهت جنوب خاوری بشمال باختری بموازات هم کشیده شده‌اند و بین جنگل بلوط قرار دارد و مهمترین کوه‌های آن بدینقرار است.

الف- رشته ارتفاعات زرد کوه بختیاری که در حد خاوری این دهستان واقع است.

ب- رشته ارتفاعات کوه مفاروق و کوه کمستان و کوه ملک و هزار چشم.

ج- ارتفاعات هفت تنان در شمال دهستان واقع شده و تقریباً عمود بدو رشته ارتفاع نامبرده است.

مهمترین گردنه آن گردنه زرد کوه است که بسیار صعب العبور و تنگ خراسان در دهستان بازفت بزرگترین تنگ است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰).

(۱)- در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام «چرباس» آمده است.

(۲)- در نسخ متعدد جهانگشا «غازپناه» و «غارپناه» و در تاریخ سردار اسعد «کوه غاز» آمده است. صحیحش همان است که در فوق گذشت. آقای پژمان بختیاری معتقدند که ضبط این کلمه باید «آرپناه» باشد نه «عارپناه» زیرا کلمه «آر» با «آریا» و «آریائی» از یک ریشه است.

(۳)- در تاریخ بختیاری سردار اسعد این نام بلال ضبط شده است. شاید اصل «کوپالی» باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۵

(۱۰۸۷)

### ص ۲۸۲، سطر ۱۷: دار دره

[دار در ر] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست در نزدیکی بازفت و بر سر راه آن، این نقطه را «دره دار» نیز می‌نامند. (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

(۱۰۸۸)

### ص ۲۸۲، سطر ۱۸: تلات

[ت لات] (اسم خاص). در تاریخ سردار اسعد بختیاری این نام «تلاب» ضبط شده و این ضبط صحیح است باری آن نام تنگ و معبريست در خاک بختیاری بر سر راه بازفت.

(۱۰۸۹)

### ص ۲۸۲، سطر ۱۹: ممیوند

[م می و ن د] (اسم خاص). نام یکی از پنج تیره چهار لنگ بختیاریست. توضیح آنکه طایفه چهار لنگ بختیاری مشتمل بر پنج تیره بزرگ است بدینقرار:

۱- محمود صالح

۲- کزی

۳- زلقی

۴- موکوئی

۵- ممیوند

(نقل از تاریخ بختیاری سردار اسعد).

(۱۰۹۰)

**ص ۲۸۲، سطر ۲۰: گردیشه**

[گ ر د بی ش] (اسم خاص). در فرهنگ جغرافیایی ایران از دو گردیشه نام برده شده است که هر دو از محال بختیاریند. اینک مختصات هریک از آنها:

۱- گردیشه ده کوچکی است از دهستان خانمیرزا بخش لردگان شهرستان شهرکرد. این ناحیه کوهستانی و در ۲۷ کیلومتری شمال خاور لردگان و متصل براه عمومی لردگان به پل کر است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰).

۲- دهی است از دهستان مکاوند بخش هفتگل شهرستان اهواز، واقع در ۳۶ کیلومتری شمال باختری هفتگل، کنار راه شوسه مسجد سلیمان.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۶

این محل یورت طایفه بختیارست. «۱»

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

**[ص ۲۸۳]****اشاره**

(۱۰۹۱)

**ص ۲۸۳، سطر ۱: لدر**

[ل ل ر] (اسم خاص). دهی است از دهستان بازفت بخش اردل شهرستان شهرکرد، واقع در صد کیلومتری شمال باختر اردل و ۵ کیلومتری راه عمومی. این دهکده در ناحیتی کوهستانی قرار دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰).

(۱۰۹۲)

**ص ۲۸۳، سطر ۳: کورکش (اسم خاص).**

این کلمه نام دیگر «کبیر کوه» است «۲» که در خاک لرستان واقع و از رشته جبال است که در طرف راست رودخانه سیمره و دشت عراق قرار دارد.

(۱۰۹۳)

## ص ۲۸۳، سطر ۲: پس از فرمان قهرمان بقطع دست و پا و کندن

...

لکه‌هاری می‌گوید چون علیم‌رادی شکست خورد به کورکش پناهِید و در آنجا بغاری پنهان شد روزی زنی از پردگیان او بطلب آب از غار بیرون آمد و اتفاقاً بدست مأمورین نادر افتاد. آنها بر اثر فشار و زجر زیاد محل علیم‌رادی را از او گرفتند و سپس از چند طرف بغار پناهگاه او حمله بردند.

علیم‌رادی چون خطر را رویا روی دید برای حفظ ناموس ابتدا پردگیانی خود را کشت و سپس دلیرانه بجنگ ایستاد. بعد از سه روز مقاومت عاقبت از پای در آمد و تسلیم قوای نادر شد. بعد باو آن رسید که در جهانگشا مسطور است.

(۱) - بنظر نقطه مورد بحث جهانگشا این ده است نه ده قبلی.

(۲) - «جهانگشا» و «تاریخ بختیاری» و «نادر شاه لکه‌هاری» این نام را چنین ذکر کرده‌اند فرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع از ذکر چنین نام ساکنند. - عالم آرای عباسی چاپ دوم (صفحه ۴۷۵) از «کورکوه» نام می‌برد که مابین لرستان و بغداد واقع است و کتاب «جغرافیای غرب ایران» ذیل کلمه کبیرکوه (صفحه ۲۷) می‌گوید: عوام آنرا «کورکوه» می‌گویند. لذا «کورکوه» عالم آرای عباسی ظاهراً باید «کورکش» جهانگشا باشد که در لرستان واقع و آن همان کبیرکوه معروفست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۷

اینکه آیا علیم‌رادی یکی از سرداران و بزرگان ایران بوده که تن باطاعت نادر نمی‌داده است و یا آنکه دزدی بوده که باسقتاق کردن کوه و گذرگاه بقطع راه می‌پرداخته است احوال تاریخ متشتت است. تاریخ بختیاری در یک‌جا او را دزد گردنه زن معرفی می‌کند و در جای دیگر از بزرگان بختیاری می‌آورد. لکه‌هاری هدف علیم‌رادی را شبیه به‌هدف محمد خان بلوچ ذکر می‌کند و می‌گوید قصد او ازین نافرمانی بشاهی رساندن شاه طهماسب و فرمانفرمایی خود بر نواحی جنوب ایران بود و این قصد از اعلامیه‌ای که خطاب بطرفدارانش کرده فهمیده میشود. او در اعلامیه خود آورده چون نادر را شکست دادم بخراسان قشون خواهم فرستاد و شاه طهماسب را آورده شاه می‌کنم و پس از آنکه عده کثیری بمن پیوستند، شاه طهماسب بعراق عجم و خراسان حکم خواهد راند و من فرمانروای همدان و فارس و کرمان خواهم شد.

[ص ۲۸۴]

اشاره

(۱۰۹۴)

ص ۲۸۴، سطر ۴: کرک

[ک ر ک] «۱» (اسم خاص). نام قریه‌ایست «۲» بین ریقان و بم و بشش فرسخی بم. هوای این ده در بم و نرمایشیر بخوبی معروف و آب آن گوارا و سرچشمه‌اش از کوه «جبالبارز» است که در سی فرسخی قرار دارد. به «سفرنامه بلوچستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۳۰ رجوع شود.

## [ص ۲۸۵]

## اشاره

(۱۰۹۵)

## ص ۲۸۵، سطر ۱۵: صور

[صو ر] (اسم خاص). نام طایفه‌ای بوده بشیروان. صاحب تاریخ داغستان می‌گوید «سردار خان» آنها را از آنجا کوچانید و بدر بند برد. «۳»

(۱) - این ضبط را سفرنامه بلوچستان (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۳۰) داده و در آنجا بصورت «کروک» نوشته شده است.  
 (۲) - سابقا درین نقطه شهری آبادان بوده و مقدسی این ناحیه را با «باهر» که در همسایگی آن قرار دارد توأما ذکر و از نخلستانهای زیادش یاد می‌کند.  
 (۳) - در تاریخ داغستان از تنگه «صور» و «صورحی» نام برده شده که می‌رساند این نام تنها نام قوم خاصی نبوده بلکه بنام محل نیز اطلاق میشده است. صاحب تاریخ داغستان برای صور دو حدس زده یکی آنکه آن تصحیف «صول» است وصول شهرکی بوده بسه فرسخی دربند و دیگر آنکه «صور» از کلمه «سور» بمعنی حصار آمده و سبب تسمیه آن شهر به «صور» بواسطه سدست بدانجا. جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۸

## [ص ۲۸۶]

## اشاره

(۱۰۹۶)

## ص ۲۸۶، سطر ۵: هزاره‌جات

[ه ز ا ر ج ا ت] (اسم خاص). هزاره‌جات نام منطقه وسیعی است در مرکز افغانستان که از ۳۷ کیلومتری شمال غرب کابل شروع میشود و تا گرماب و کوتل و یامه کک از اعمال لعل و سر جنگل و جنوب دره صوف و گزاب و خدیر دایکندی تا شمال قندهار ادامه دارد. مرکز آن «دایزنگی» است.  
 (از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
 (۱۰۹۷)

## ص ۲۸۶، سطر ۱۰: کوشک نخود

[ک ش ک ن خ د] (اسم خاص) «۱». نام ناحیتی است از اعمال قندهار واقع در ۶۵ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۵ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۵۲ دقیقه و ۲۹ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).



(۱۰۹۸)

**ص ۲۸۶، سطر ۱۰: شاه مسعود**

[شاه مسعود] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «شاه مقصود» با مشخصات زیر ضبط کرده است: نام کوهی است بافغانستان در جنوب غربی زیارتگاه شاه مقصود، واقع در خاکریز از اعمال قندهار. این کوه بین ۶۵ درجه و ۸ دقیقه و ۱۲ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۴۸ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۰۹۹)

**ص ۲۸۶، سطر ۱۳: ارغنداب**

[ارغنداب] (اسم خاص). نام ناحیتی است از اعمال قندهار با آب و هوای معتدل. دریای ارغنداب بدین ناحیه است و ازین دریا دوازده نهر منشق می‌شوند که موجب آبادانی محل شده‌اند. در جنوب و مشرق ارغنداب دو کوه بنام «باباولی» و «مرنجان» وجود دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۱۰۰)

**ص ۲۸۶، سطر ۱۴: مزار باباولی**

[مزار باباولی] (اسم خاص). نام زیارتگاهی است در باباولی «۲» بافغانستان که مردم قندهار اغلب برای زیارت

(۱) - در قاموس جغرافیایی افغانستان «کشک نخود» ضبط شده است.

(۲) - باباولی قریه‌ایست در ۵ ر ۷ کیلومتری شمال غرب قندهار، بین ۶۵ درجه و ۴۰ دقیقه و ۵ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۲ ثانیه عرض شمالی. این دهکده تفرجگاه اهالی قندهار است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۱۹

بدانجا میروند. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

**[ص ۲۸۷]****اشاره**

(۱۱۰۱)

**ص ۲۸۷، سطر ۶: کوکران**

[ککران] (اسم خاص). نام محلی است در ده کیلومتری قندهار و مزار میرویس بابا بدانجاست.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۱۰۲)

### ص ۲۸۷، سطر ۱۰: ذباب

[ذباب] (اسم). مگس، زنبور عسل. جمع: اذبه، ذبان، ذب. (از منتهی الارب).

(۱۱۰۳)

### ص ۲۸۷، سطر ۱۹: قلات

[قلا-ت] (اسم خاص). نام ناحیتی است بحوالی قندهار، واقع در ۶۶ و ۶۷ درجه و ۲۳ دقیقه و ۷ و ۲۳ ثانیه طول شرقی و ۳۱ و ۳۲ درجه و ۲۵ و ۵۵ دقیقه و ۸ و ۱۲ ثانیه عرض شمالی. مرکز آن بنام قلات است که بر سر راه عمومی کابل و قندهار قرار دارد. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۱۰۴)

### ص ۲۸۷، سطر ۱۹: قیتول

[قی تول] (اسم خاص). نام قلعتی بوده است بحوالی قندهار. بپاورقی کلمه «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۱۰۵)

### ص ۲۸۷، سطر ۲۰: شهر صفا

[ش ه ر ص فا] (اسم خاص). نام موضعی است بین راه قندهار و کابل. درین موضع سابقا شهری بوده که فعلا از آن جز خرابه چیزی باقی نمانده است. حدود آن: شرق: کوه باغ؛ غرب: تاک معین؛ شمال: کوه دره؛ جنوب: قریه بامازی و تپه‌های بامازی؛ فعلا در آنجا جز چند دکانی که رفع حاجت مسافرین را کند آبادی دیگر نیست. (از قاموس جغرافیای افغانستان).

### [ص ۲۸۸]

#### اشاره

(۱۱۰۶)

### ص ۲۸۸، سطر ۱۳: چنداول

[چ ن د اول] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی ساقه فوج و فوجی که جهت حفاظت از پس لشکر می‌آید برخلاف هراول، چنداول را پسا هنگ نیز می‌گویند. (از ناظم الاطباء).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۰

(۱۱۰۷)

**ص ۲۸۸، سطر ۲۴: سرخه شیر**

[س ر خ شی ر] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا قرارگاه نادر باطراف قندهار ذکر می‌کند. ظاهراً همان «نادر شهر» است که در ۵ ر ۴ کیلومتری قندهار کنونی واقع و فعلاً ویرانه است. به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «قندهار» و «نادر شهر» رجوع شود.

**[ص ۲۸۹]**

**اشاره**

(۱۱۰۸)

**ص ۲۸۹، سطر ۴: تسنیم**

[ت س نی م] (اسم خاص). نام آبی است در بهشت که در بالای غرفه‌ها روانست. (از آندراج). (۱۱۰۹)

**ص ۲۸۹، سطر ۴: تورنک**

[ت ر ن ک] (اسم خاص). نام دریای و اراضی حاصلخیزیست در افغانستان بناحیه قندهار. دریای تورنک بوسیله کوه تورکانی از قندهار جدا میشود. اراضی تورنک وادی حاصلخیزیست که قندهار در آن قرار دارد. «۱» (از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه «قندهار») «۲».

**[ص ۲۹۱]**

**اشاره**

(۱۱۱۰)

**ص ۲۹۱، سطر ۱۶: شورابک**

[شور عاب ک] (اسم خاص). کشمیش‌اف آنرا یکی از شهرهای بلوچستان و اول شهر آن می‌آورد. (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲). با توجه بصدر و ذیل قول او و میرزا مهدیخان و حدود «ریگستان شورابک» و اینکه بنابر قاموس جغرافیایی افغانستان قوم «براهوئی بلوچ» بریگستان مزبور مقیمند. بنظر شورابک مورد بحث ناحیتی است به افغانستان بمختصات زیر: «۳»

---

(۱) - این دریا در جنوب غربی قلعه سرکاری که بین ۶۵ درجه و ۳۵ دقیقه و ۲۵ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۱۵ دقیقه و ۳۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.

(۲) - در قاموس جغرافیایی افغانستان از شهر تورنک بجانب جنوب غربی قلات و بر سر راه قندهار و کابل نام برده شده است که آن شهر نیز در همین اراضی قرار دارد.

(۳) - در فرهنگ جغرافیایی ایران از دهکده «شوراب» در ۴۰ کیلومتری جنوب بمپور و ۱۴ کیلومتری خاور شوسه بمپور به چاه بهار نام برده شده است که بعید است نقطه مورد بحث باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۱

حکومتی است درجه ۴ از توابع قندهار که بین ۶۴ و ۶۶ درجه و ۱۹ و ۵۲ دقیقه و ۱۴ و ۲۶ ثانیه طول شرقی و ۲۹ و ۳۰ درجه و ۲۹ و ۳۲ دقیقه و ۱۱ و ۳۶ ثانیه عرض شمالی قرار دارد، و از ۲۷ پارچه آبادی و یک ریگستان (ریگستان شورابک) تشکیل یافته است. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۱۱۱)

### ص ۲۹۱، سطر ۲۱: خاکی

[خاکی] (اسم خاص). این نام در فرهنگهای جغرافیایی مورد استفاده حقیر و حتی نسخ خطی مرجوعه یافت نشد. تیمسار سپهد جهانبانی در کتاب عملیات قشون در بلوچستان (صفحه ۱۳ چاپ دوم) از طایفه‌ای بنام «خاکی زهی» «۱» در ناحیتی بهمین نام - که در سراوان بلوچستان قرار دارد - نام می‌برند که یورت آن طایفه است. ظاهراً نقطه مورد بحث جهانگشا این نقطه است.

[ص ۲۹۲]

### اشاره

(۱۱۱۲)

### ص ۲۹۲، سطر ۱: شیر خان

[شیر خان] (اسم خاص). ملک شیر خان بنا بر قول تاریخ کرمان (سالاریه) از نژاد صفاریان بوده و بزمان نادر، بر بمپور و مضافات آنجا حکم میرانده است.

(از تاریخ کرمان تصحیح باستانی پاریزی صفحه ۳۰۵).

(۱۱۱۳)

### ص ۲۹۲، سطر ۵: خاران

[خاران] (اسم خاص). نام یکی از نواحی مرزی «۱» بلوچستان است.

(از هشت سال در ایران سایکس).

(۱۱۱۴)

### ص ۲۹۲، سطر ۵: جالق «۲»

[جال ق] (اسم خاص). نام قصبه‌ایست بیلوچستان که در دو فرسخی فهرج و بشرق آن قرار دارد.  
(از «سفرنامه بلوچستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۴۳۰ و بفرهنگ جغرافیایی جلد ۸ رجوع شود).

(۱) - مقصود مرز بین ایران و افغانستان است.

(۲) - کتاب «اسامی قراء و آبادیهای اداره آمار» دهستان جالق را با ۱۶ پارچه آبادی می‌آورد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۲

(۱۱۱۵)

### ص ۲۹۲، سطر ۱۴: ترنی «۱»

[ت ر نی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای است که در «ترین» از توابع قندهار زیست می‌کنند. - «ترین» محدود است:  
از شمال: به گیزاب؛ از شرق: به کلان ارزگان؛ از غرب: به ده راهرو؛ از جنوب: به نیش از توابع خاکریز.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

### [ص ۲۹۳]

#### اشاره

(۱۱۱۶)

### ص ۲۹۳، سطر ۱۷: آغچه

[عاق چ] (اسم خاص). نام شهر مرکزی شبرغان و از اعمال ولایت مزار شریف افغانستان است. این شهر بین خط ۶۶ درجه و ۹ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۵۵ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض شمالی واقع و فاصله آن از مزار شریف ۹۶ و از کابل ۷۱۷ و از هرات ۷۱۷ کیلومتر است. «۲»  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

### [ص ۲۹۴]

#### اشاره

(۱۱۱۷)

### ص ۲۹۴، سطر ۱۴: حصار شادمان

[ح صار شاد مان] (اسم خاص). در علیای رود قبادیان «۳» و باخترا پل سنگی «۴» شهر واشجرد واقع بوده که باندک مسافتی در جنوب آن قلعه بزرگ «شومان» قرار داشته است.  
شرف الدین علی یزدی در وصف جنگهای امیر تیمور مکرر از این قلعه بنام «حصار شادمان» نام می‌برد و غالباً آنرا بصورت مختصر

«حصار» یا «حصارک» می‌نویسد.

(۱) - منسوب به «ترین» باید «ترینی» باشد ولی اغلب نسخ «ترنی» ضبط کرده‌اند.

(۲) - در کتاب «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹ این نقطه چنین آمده است: «در پنج فرسنگی شبرغان در راه بلخ ولایتی است، خان نشین، موسوم به آغچه و شهری دارد که آنرا نیز آغچه می‌نامند. دیوار و خندق محیط این شهر است و قلعه و ارکی دارد که محل توقف خان است.»

(۳) - در باختر رودخانه و خش ناحیتی است که از جنوب برود جیحون محدود است. اعراب آنرا «صغانیان» و ایرانیان «چغانیان» می‌نامیده‌اند. قسمت خاوری این ناحیه معروف به قبادیان بوده و شهری باین اسم و بر ساحل رودی باین نام قرار داشته است. برای اطلاع بیشتر رجوع به «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۱۳۹ شود.

(۴) - مقصود «پل سنگی» است که بر روی رود و خشاب وجود داشته و اسم آن بترکی «تاش کوپروک» بوده است. جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۳

از «سرزمینهای خلافت شرقی» ص ۴۶۸ و بعالم آرای عباسی رجوع شود.

(۱۱۱۸)

#### ص ۲۹۴، سطر ۱۴: قلعه مور

[ق ل ع ی م ر] (اسم خاص). قسمت خاوری بادغیس سابق، که از سیزده فرسخی هرات شروع میشد، به «کنج رستاق» معروف بود و سه شهر بزرگ داشت باسامی «بن» و «کیف» و «بغشور». - خرابه‌های شهر بغشور، که یکی از شهرهای بزرگ کنج رستاق بود، گویا همان باشد که امروز به قلعه مور «۱» معروف است.

(از سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه پارسی ص ۴۳۹).

(۱۱۱۹)

#### ص ۲۹۴، سطر ۱۵: قندوز

[ق ن د ز] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان با مشخصات زیر:

ناحیتی است بین خطوط ۶۸ درجه و ۵۲ و ۱۸ دقیقه و ۱۶ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۲۲ و ۵۸ دقیقه و ۱۲ و ۳۰ ثانیه عرض شمالی این ناحیه از اعمال قطغن و بفاصله ۷۳ کیلومتری بغلان است.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «قندز» و «شرح آسیای مرکزی» صفحه ۳۰ نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹ رجوع شود.

(۱۱۲۰)

#### ص ۲۹۴، سطر ۱۵: بدخشان

[ب د خ ش ن] (اسم خاص) نام یکی از ولایات افغانستان است بحدود زیر:

شمال: دریای آموی؛

مغرب: قطغن؛

جنوب: هندوکش؛  
 مشرق: چترال و ترکستان شرقی؛  
 دریای آمویه در جوار آن قرار دارد.

(۱) - در نقشه جغرافیایی ارتش از «قلعه مور» (با ضبط «قلعه مر») نام برده شده که از سطح دریا ۱۳۳۳ متر ارتفاع و در کنار راه آهنی قرار دارد که از شمال بادغیس می‌گذرد.  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۴  
 (از قاموس جغرافیایی افغانستان) و به صفحه ۲۹ «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹ رجوع شود.

[ص ۲۹۵]

اشاره

(۱۱۲۱)

ص ۲۹۵، سطر ۵: قرشی

[ق ر شی] (اسم خاص). قرشی نام دیگر نخشب است بمختصات زیر:

زیر شهر کش «۱» بسمت باختر آن شهر است که امروز بنام قرشی خوانده میشود و اعراب قرون وسطی آنرا «نسف» و ایرانیان «نخشب» می‌نامیدند. نخشب در قرن چهارم قهندزی داشت با ربضی آباد در خارج شهر و با- رویی دارای چهار دروازه: دروازه بخاریه، دروازه سمرقند، دروازه کش، دروازه غویدین. نخشب بسابق در کنار رودخانه‌ای واقع بود که از فاضل آب رودهایی تشکیل میشد که از روستاهای کش می‌گذشتند. دار الاماره آن کنار این رودخانه، و در موضع معروف به سرپل واقع بود.  
 بصفحات ۴۹۸ و ۴۹۹ «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

(۱۱۲۲)

ص ۲۹۵، سطر ۱۴: شلدوک «۲»

[ش ل د و ک] (اسم خاص). نام قریه‌ای است بفاصله یک فرسخ و نیمی غرب نخشب (قرشی).  
 (از کتاب تاریخ نادر کشمیش اف نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲).

[ص ۲۹۶]

اشاره

(۱۱۲۳)

ص ۲۹۶، سطر ۱۳: آب آمویه

[عاب عاموی] (اسم خاص). در اواخر قرون وسطی یعنی مقارن دوره هجوم مغول نام جیحون «۳» و سیحون از استعمال افتاد و بجای رود جیحون «۴» «آمویه» یا «آمودریا» و بجای رود سیحون «سیردریا» معمول شد. (از سرزمینهای خلافت شرقی).

(۱) - از شهرهای نزدیک «بخارا» ست.

(۲) - کشمیشاف این ناحیه را «شیدوق» ولی لکههارت «شلدوک» ذکر کرده است.

(۳) - کلمه «اوکسس» نام یونانی این رود است و این کلمه در «وخشاب» که یکی از شعب آنست هنوز باقی است.

(۴) - سرچشمه جیحون را ابن رسته و جغرافیا نویسان عرب در «پامیر» ذکر کرده‌اند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۵

[ص ۲۹۷]

اشاره

(۱۱۲۴)

ص ۲۹۷، سطر ۶: چوب چینی

[چوب چی نی] (اسم). نام گیاه دارویی است که ریشه و ساقه و برگ آن گیاه برای معالجه پاره‌ای از امراض مفید است. (از «رساله‌ای در خواص چوب چینی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۷۹۰).

[ص ۲۹۸]

اشاره

(۱۱۲۵)

ص ۲۹۸، سطر ۳: چهل زینه

[چهل زین] (اسم خاص). نام کوه و قلعه متعلق باین کوه است در قندهار.

به پاورقی «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۱۲۶)

ص ۲۹۸، سطر ۱۲: برج دده

[برج دد] (اسم خاص). نام یکی از برجهای قدیم قندهار است.

به پاورقی کلمه «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.



## [ص ۲۹۹]

## اشاره

(۱۱۲۷)

ص ۲۹۹، سطر ۱۷: سارک

[سارک] (اسم). سار. نوعی پرنده‌ایست کمی درشت‌تر از گنجشک (از ناظم الاطباء).

(۱۱۲۸)

ص ۲۹۹، سطر ۲۰: نعیق غراب الیین

[نعیق غراب الیین] (ترکیب اضافی). فریاد و بانک زاعی که حکایت از فراق می‌کند.

## [ص ۳۰۱]

## اشاره

(۱۱۲۹)

ص ۳۰۱، سطر ۲: سورن انداختن

[سورن انداختن] (مصدر مرکب).

الله اکبر گفتن لشکریان با آواز بلند در هنگام تاختن بر خصم. شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه آورد:

سپه کار پیکار پرداختند کور گه زده سورن انداختند.

هیاهوی اتراک وقت محاربه:

زهر دو طرف سورن انداختند هژبرانه بر یکدیگر تاختند.

ملا عبد الله هاتفی

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۶

## [ص ۳۰۲]

## اشاره

(۱۱۳۰)

ص ۳۰۲، سطر ۴: دروازه بابا ولی

[دروازی بابا ولی] (اسم خاص). نام یکی از دروازه‌های معروف قندهار است که بسمت شرقی آن قرار دارد.

به پاورقی «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۱۳۱)

**ص ۳۰۲، سطر ۱۹: لکه «۱»**

[ل ک] (اسم خاص). نام کوهی است بر جانب غربی قندهار. این کوه را «لکی» نیز می‌گویند. (از «مجمع التواریخ» مرعشی صفحه ۱۱) و به پاورقی «قندهار» درین تعلیقات رجوع شود.

**[ص ۳۰۳]**

**اشاره**

(۱۱۳۲)

**ص ۳۰۳، سطر ۱: فک رقاب**

[ف ک ک رقاب] (ترکیب اضافی). آزاد کردن بندگان. (از ناظم الاطباء).

(۱۱۳۳)

**ص ۳۰۳، سطر ۵: جمعی از جوانان کار آمد غلیجایی را سان دیده**

انتخاب و ملازم رکاب ساختند: کشمیش اف می‌گوید: «چون افاغنه بر طریقه اهل سنت بودند اهالی ایران همیشه آنها را آزار می‌نمودند. خصوصاً پس از واقعه فتح قندهار بیش از پیش صدمه بآنها رسانیده بمذهبتشان بی‌احترامی میکردند، و نادر شاه مخصوصاً قدغن اکید فرمود که کسی بدان طایفه و مذهب آنها خلاف احترام روا ندارد و باهالی قندهار هم اظهار فرمود که عنقریب مذهب شیعه و سنی متحد شده مخالفت و مغایرت از بین برمیخیزد».

(از نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۲).

(۱۱۳۴)

**ص ۳۰۳، سطر ۱۴: مباهی**

[م با هی] (اسم فاعل از باب مفاعله). مباهات کننده و فخر کننده، ناز کننده. - سرافراز کرده شده. مغرور و خودستاینده.

(از ناظم الاطباء).

**[ص ۳۰۴]**

**اشاره**

(۱۱۳۵)

**ص ۳۰۴، سطر ۲: زربه**

[ز-یا- ز ر ب] (اسم). یک آغل گوسپند. یک آب راهه.  
(از ناظم الاطباء).

(۱) - اهل هند این کوه را «لکه» می‌نامند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۷

(۱۱۳۶)

### ص ۳۰۴، سطر ۱۴: قندهار

[ق ن د ه ا ر] (اسم خاص). قندهار طبق تقسیمات جدید یکی از هفت ولایت افغانستان است که بین ۶۴ و ۶۸ درجه و ۸ و ۵۱ دقیقه و ۲۰ و ۲۱ ثانیه طول شرقی و ۲۸ و ۳۴ درجه و ۱۲ و ۱۳ دقیقه و ۲۰ و ۲۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. مرکز این ولایت شهر قندهار است که در ۵۱۵ کیلومتری کابل و ۶۴۷ کیلومتری هرات واقع است. این شهر از سطح دریا تخمیناً ۱۰۷۷ متر ارتفاع و چهار دروازه باسامی زیر دارد:

دروازه کابل، دروازه هرات، دروازه شکارپور، دروازه عیدگاه. «۱»  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱) - برای اطلاع از وضع قندهار بزمان نادر در زیر قول مرعشی از مجمع التواریخ نقل کرده میشود:

«آن قلعه ایست مشتمل بر هفت حصار وسیع الفضاء واقع از جانب غربی در دامن کوه لکی که آنرا اهل هند کوه لکه گویند و آن کوهی است در غایت ارتفاع و قلعه آن کوه منبع که آنرا کوه قیتول و ارگ زمرد شاه باختری نیز گویند محصور است بحصاری رفیع و عریض که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع تواند بود و یک حصار دیگر احاطه آن نموده و در وسط آن حصار زمینی است مرتفع که قلعه حاکم نشین و موسوم به ارگ است بر بالای واقع شده و از دیوار شمالی آن قلعه حصار مشتمل بر سنگ انداز و کنگره و فصیل که آنرا مردرو نیز گویند بسیار عریض و متصل با رگ کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل با رگ است که دو دیوار واقع شده یکی شیر حاجی و دیگر بدن محاذی هم در نهایت استحکام و خندقی عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از رکن غربی ارگ نیز بهمین هیئت دیوار متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و جانب غربی ارگ که کوه لکه در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین و عریض است که بمحاذات یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانچه ما بین هر دو دیوار قلعه وسیع و عریضی صورت حصول یافته و هر یک از دیوارهای مذکور غربی از حصار جنوبی قلعه بقله کوه لکه اتصال یافته که از کشیدن حصارهای مزبور هفت قلعه متین مستحکم که هر یک از دیگری منفرد و جدا بنهایت متانت موصوف است بهم رسیده و در هر یک از قلاع مذکوره برکه‌ها و آب انبارها که ساکنین از رهگذر عطش تعب نیابند مهیا شده و آنچه از اقوال متردین و اهل تحقیق معلوم بر فقیر شده باین نحو است که قلعه قندهار مشتمل بر هفت حصار مستحکم و حصین رصین بوده است: اول: حصار دور شهر که آن را شیر حاجی نیز گویند.

دوم: قلعه‌ای که اهل هند آن را دولت آباد و اهل ایران قلعه بدن می‌نامیده‌اند.

سوم: قلعه مندوی باصطلاح هند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۸

[ص ۳۰۵]

اشاره

(۱۱۳۷)

ص ۳۰۵، سطر ۴: در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم:

بمعیت سفیر عثمانی یک موسیقی دان ارمنی بنام «آرتن» بقندهار آمد. او وقایع این سفر و مشاهدات خود را مفصل نوشته است. به «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» و نوشته «آرتن» رجوع شود.

- چهارم: قلعه ارگ.

پنجم: قلعه فراز کوه قیتول.

ششم: حصاری که علی مردان آن را وضع کرده بود.

هفتم: قلعه کوه چهل زینه که در زمان شاه جهان که علی مردان خان قلعه قندهار را باهل هند داد حسب الحکم شاه جهان پادشاه قلیچ خان قلعه دار حصاری بر دور کوه چهل زینه کشید و این کوه چهل زینه کوهی است واقع در ما بین شمالی و شرقی قلعه قندهار و مشرف بر قلعه‌ای که در زمان بابر پادشاه حسب الحکم سنگتراشان چهل زینه سنگی تراشیده بر سر آن کوه را پیدا کرده بودند و چون آن کوه اشراف زیادی داشت بابر پادشاه عمارتی مختصر بر قله آن کوه ساخت و شبهای ماهتاب بر فراز آن کوه رفیع برآمده سیر ماهتاب می نمود، بسبب اشراف آن کوه قلیچ خان حصاری بر دور آن کشیده آنرا داخل قلعه نمود.

اما دروازه‌های قلعه قندهار پنج دروازه بود:

اول: دروازه ماشوری که غربی قندهار است؛

دوم: دروازه بابا ولی یعنی بابا حسن ابدال که مزار او نیز در آنجاست و در شرقی آن واقع است؛

سوم: دروازه خواجه اویس قرن که در سمت شمال است؛

چهارم: دروازه خواجه خضر که در سمت جنوبی واقع است؛

پنجم: دروازه علی قاپی؛

و اما بروج مشهوره قلعه قندهار بر سه برج است:

اول: برج آستانه درویش مجنون قتال؛

دوم: برج خاکستر؛

سوم: برج دده؛ و این برج دده پست‌ترین برجهای قلعه و بر روی زمین است که در زمان شاه عباس ثانی که قلعه قندهار محاصره بوده، اندرون قلعه از طرف شاه جهان دوست مخاطب بخواص خان که صوبه دار قندهار بود محصور گردید و دده نام تفنگچی از تفنگچیان شاه عباس بوده که از راه آن برج جمعی از رفقا را با خود برده داخل قلعه گردید و بهمین فتح روی داده بنابراین آن برج بروج - دده مشهور شد و چنانکه در زمان نادر شاه که قلعه قندهار را محاصره نموده بود چنین مسموع شد که فرقه بختیاری را بخت یاری نموده، از همان راه برج دده شبنگاه بی‌خبر بر قلعه مستولی گردیدند.

پوشیده نماند که بروج حصارهای هفتگانه قلعه قندهار ازینجا متجاوز بودند. لکن چون این سه برج هریک مسمی بنامی بودند

مذکور گردید

باغات مشهوره قندهار که بیرون قلعه بود:-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۲۹

**[ص ۳۰۶]**

**اشاره**

(۱۱۳۸)

**ص ۳۰۶، سطر ۱۸: گفتار در بیان توجه موبک منصور بجانب هندوستان:**

وضع مالی ایران بر اثر جنگهای زیاد نادر و دوران هرج و مرج قبل از او بحد عجیبی خراب و بد شده بود که نادر برای فرار از این مضیقه مالی می‌بایست دست بتاخت کشور پر ثروتی چون هندوستان زند. مینورسکی بنقل از سو- لویف Solovief - نماینده روس مقیم اصفهان- می‌گوید مادر احمد خان که چندی بروسیه ایلچی بود درین اوقات مجبور شد تن بخدمتکاری نمایندگی روس دهد.

(۱۱۳۹)

**ص ۳۰۶، سطر ۲۳: صوبه‌دار**

[صوبه دار] (نعت فاعلی مرخم). حاکم.

(از مقدمه مجمع التواریخ).

**[ص ۳۰۷]**

**اشاره**

(۱۱۴۰)

**ص ۳۰۷، سطر ۱۰: کمانک**

[کمانک] (اسم خاص). نام نقطه‌ای بوده است به- افغانستان و در چهار فرسخی قلات غلزائی. «۱»

(۱۱۴۱)

**ص ۳۰۷، سطر ۱۱: مرغه**

[مرغه] (اسم خاص). نام منطقه‌ایست در ۱۷ کیلومتری شمال شرق حکومت سپین بولدک قندهار.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه «مرغه چمن») «۲»

(۱)- در متن «چهار فرسخی آن مملکت» آمده که بی‌شک غلط است زیرا مشار الیه کلمه «آن» در دو جمله قبل «هندوستان»

می‌باشد و کمانک در چهار فرسخی «هندوستان» نیست.

(۲) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام «مرغه چمن» و در جهانگشا «اولنگ مرغه» آمده است از آنجا که «اولنگ» بزبان مغولی همان «چمن» است. لذا مختصاتش در فوق برای نقطه مورد بحث جهانگشا آورده شد.

- اول: باغ میرزا کامران پسر بابر پادشاه برادر همایون پادشاه عم اکبر پادشاه است که در زمان ایالت خود در قندهار ساخته بود.

دوم: باغ گنج علیخان پدر علی مردان خان است که در زمان شاه عباس ماضی ساخته بود.

سوم: باغ نظر علی مردان خان است که او نیز در حکومت خود بعد از پدر در قندهار ساخته بود.

(از مجمع التواریخ مرعشی ص ۱۴).

اگر بمندرجات قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمه قندهار توجه کنیم می‌بینیم بین قندهاری که در آنجا شرح داده شده و قندهاری که مرعشی شرح داده است اختلاف فاحشی وجود دارد. این اختلاف بعقیده حقیر مؤید این نظر است که قندهار قدیم (یعنی قندهار مشروح در فوق) همانطور که میرزا مهدیخان می‌گوید بدست سربازان نادر کاملاً از بین رفت و قندهار جدید بجای آن در حدود نادر آباد پاشد. کشمیشاف نیز این نظر را تایید می‌کند. گرچه قاموس جغرافیایی افغانستان بشدت از پذیرش این مطلب ابا دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۰

[ص ۳۰۸]

اشاره

(۱۱۴۲)

ص ۳۰۸، سطر ۱۰: چشمه مخمور

[چ ش م ی م خ م و ر] (اسم خاص). این نام در مراجع دیگر «چشم مخمور» (۱) آمده، در کتاب «افغانستان فریزر تیلر» (۲) چشم مخمور «هماس موگور» حدس زده شده است. اگر این حدس صحیح باشد «هماس موگور» در شمال قلات غلیجایی و جنوب چهارده غزنین واقع است.

(۱۱۴۳)

ص ۳۰۸، سطر ۱۱: قراباغ

[ق ر ا باغ] (اسم خاص). (اسم خاص). ناحیتی است از اعمال غزنین که بین ۶۷ و ۶۸ درجه و ۱۱ و ۳۶ دقیقه و ۳۳ و ۴۲ ثانیه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۱۹ دقیقه و ۳۸ و ۴۳ ثانیه عرض شمالی واقع است. بحدود زیر می‌باشد:

غرب: کوه گلکو و قسمتی از جاغوری؛

شرق: گیر؛

شمال: حکومت اندر؛

جنوب: مقر؛

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۱۱۴۴)

### ص ۳۰۸، سطر ۱۲: بامیان

[بامیان] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان، میان دامنه‌های مرکزی دو کوه «هندوکش» و «بابا» بین ۶۷ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۱ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۳۳ دقیقه و ۲۲ ثانیه عرض شمالی. بامیان از نظر بودائیان یکی از کانونهای مذهبی در پیش از اسلام بوده و چون بر سر راه آسیایی «چین» و «هند» قرار داشته است. علما و زوآر همیشه از آنجا عبور کرده و در معابد دهگانه آن راهبین بزرگ بت‌آلیف و ترجمه کتب مذهبی، که اینگونه مسافران می‌آوردند، می‌پرداختند. در سال ۱۹۳۰ میلادی یکی ازین شواهد در مقابل مجسمه ۳۵ متری بودا کشف شد.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱) - بنظر «چشم مخمور» و «چشمه مخمور» ترجمه «عین المخمور» (ترکیب اضافی) باشد که مترجمین بعضی «عین» را «چشم» و بعضی دیگر «چشمه» ترجمه کرده‌اند.

(۲) - Afghanistan by Sir Kerr Fraser - Tytler

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۱

(۱۱۴۵)

### ص ۳۰۸، سطر ۱۲: غوربند

[غوربند] (اسم خاص). ناحیتی است از اعمال حکومت پروان بافغانستان، بین ۶۸ درجه و ۵۸ دقیقه و ۱۲ و ۴۸ ثانیه طول شرقی و ۳۴ و ۳۵ درجه و ۱۲ و ۴۶ دقیقه و ۱۲ و ۲۴ ثانیه عرض شمالی. - این ناحیه سابقا تا منتهای «دره شکاری» امتداد داشت ولی امروز غوربند جزء حکومت پروان است و دره شکاری نیز در قسمت‌های مختلف از توابع حکومت‌های مختلف می‌باشد.  
به «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۱۱۴۶)

### ص ۳۰۸، سطر ۲۰: دهه کندی

[دهه کندی] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان از توابع دایزنگی و از اعمال هزاره‌جات و متعلق به کابل. - این ناحیه سرزمینی است کوهستانی بارتفاع ۴۰۱۸ متر از سطح دریا که بین ۶۵ و ۶۷ درجه و ۳۹ و ۴۳ دقیقه و ۳۰ و ۵۹ ثانیه طول شرقی و ۳۳ و ۳۴ درجه و ۱۳ و ۴۹ دقیقه و ۲ و ۱۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل «دای کندی»). «۱»

(۱۱۴۷)

### ص ۳۰۸، سطر ۲۰: دهه زنگی

[ده زن گئی] (اسم خاص). ناحیتی است کوهستانی بافغانستان جزء منطقه هزاره‌جات از اعمال کابل، دارای قرای متعدد و مشهور. رودهای هیرمند و هریرود و خاشرود از کوهستانهای این ناحیه سرچشمه می‌گیرند. بین آنجا و کابل راه شوسه وجود دارد. به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کلمه «دایزنگی» «۲» رجوع شود.

[ص ۳۰۹]

اشاره

(۱۱۴۸)

ص ۳۰۹، سطر ۲: مأسور

[م ع سو ر] (اسم مفعول). اسیر، محبوس، بدام افتاده.  
(از اقرب الموارد).

(۱۱۴۹)

ص ۳۰۹، سطر ۱۲: رحیم خان

[ر ح ی م خا ن] (اسم خاص). در قاموس جغرافیایی

(۱) - این نام در نسخ مختلف جهانگشا «دهنه کندی» و «دهه کندی» و «ده کندی» آمده ولی قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «دای کندی» ضبط کرده است.

(۲) - در نسخ مختلف جهانگشا این کلمه «دهنه زنگی» و «دهه زنگی» و «ده زنگی» آمده ولی قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «دایزنگی» ضبط کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۲

افغانستان ذیل کلمه «کابل» این نام «رحیم داد خان» آمده است.

(۱۱۵۰)

ص ۳۰۹، سطر ۱۲: در بناه حصار قلعه‌داری از راه نادانی در آمد:

این قلعه همان قلعه «بالاحصار» است که در جنوب شرقی شهر کابل واقع و بر روی کوه کوچکی بنا شده که در سابق از قلاع جنگی افغانستان بوده است.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «کابل» و «بالا حصار».

رجوع شود.

(۱۱۵۱)

ص ۳۰۹، سطر ۱۷: اولنگ



[ا ل ن گک] (اسم خاص). کشمیش‌اف آنرا قصبه‌ای در نیم فرسخی کابل می‌آورد که فاصله‌اش از تنگه نیم فرسخ و از کوه سیاه «۱» نیز نیم فرسخ است.  
(از اردو کشی نادر شاه بهندوستان تألیف کشمیش‌اف ترجمه اتابکی صفحه ۱۲).  
(۱۱۵۲)

#### ص ۳۰۹، سطر ۲۰: سیاه سنگ

[س یا ه س ن گک] (اسم خاص). نام تپه‌ای سنگی و دهی کوچک است بافغانستان، که در چهار کیلومتری شمال شرقی شهر کابل قرار دارند. این ده در دامنه این تپه سنگی واقع است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

#### [ص ۳۱۰]

#### اشاره

(۱۱۵۳)

#### ص ۳۱۰، سطر ۴: عقابین

[ع ق ا بی ن] (اسم خاص). نام برج مرتفع کابل بوده که طبق قول کشمیش‌اف این برج بر روی یکی از کوههای اطراف کابل قرار داشته است و سربازان بختیاری و لژگی نادر پادگان آن محل را با انداختن نارنجک‌های دستی تسلیم کردند.  
(از اردو کشی نادر شاه بهندوستان تألیف کشمیش‌اف ترجمه اتابکی صفحه ۱۳).  
(۱۱۵۴)

#### ص ۳۱۰، سطر ۴: نسر طایر

[ن س ر ط ا ی ر] (اسم خاص). نام ستاره‌ایست. - فارسی زبانان این ستاره و ستاره دیگر را که «نسر واقع» است دو شاهین می‌گویند.  
(از ناظم الاطباء).

---

(۱) - مقصود کوه «سیاه سنگ» است

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۳

---

(۱۱۵۵)

#### ص ۳۱۰، سطر ۶: مطیر «۱»

[م ط ی ر] (صفت مشبیه). بارنده، پرباران.  
(از آندراج).

(۱۱۵۶)

## ص ۳۱۰، سطر ۱۵: ضحاک

[ض ح حاک] (اسم خاص). نام ناحیتی است در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی قلعه سرکاری بامیان بافغانستان و از اعمال حکومت اعلی پروان. این ناحیه بین ۶۷ درجه و ۵۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۴۹ دقیقه و ۳۴ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

[ص ۳۱۱]

## اشاره

(۱۱۵۷)

## ص ۳۱۱، سطر ۱۲: غزنین ۲»

[غ ز نی ن] (اسم خاص). نام یکی از شهرهای معروف و آبادان افغانستان است که در جنوب غربی کابل بین خط ۶۷ و ۶۸ درجه و ۳۰ و ۴۲ دقیقه و ۲۷ و ۳۶ ثانیه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۱۹ و ۴۴ دقیقه و ۱۴ و ۳۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. شهر غزنین بر تقسیم آبریز «ارغنداب» و «ترنک» بر بالای بلندی واقع شده که اطراف آنرا حصار محکمی احاطه کرده است. بجانب شمالی شهر تپه بالا حصار قرار دارد که درین تپه قلعه جنگی مستحکمی وجود داشته و از آن وقلاع دیگر بهنگام دفاع استفاده می کرده‌اند. بارتلد می گوید غزنین قدیم در بیست و پنج و رستی شمال غزنین کنونی بود و بر اثر چندین مرتبه خرابی از مرکزیت قدیم خود، بزمان غزنویان، افتاد ولی بعد از آنجا که بر سر راه کاروانیان هند واقع است تا حدی اهمیت تجاری خود را حفظ نمود. رودخانه‌هایی که غزنین و گردیز بر ساحل آنها بوده‌اند بدریاچه آب ایستاده می‌ریزند امروز غزنین از شهرهای آبادان افغانستان می‌باشد. به «جغرافیای تاریخی ایران بارتلد» و «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

(۱) - این کلمه وزن فعل است از مطر [بفتح «میم» و «طاء»]

(۲) - این نام «غزنه» و «غزنی» نیز آمده است

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۴

(۱۱۵۸)

## ص ۳۱۱، سطر ۱۳: کابل

[کاب ل] (اسم خاص). تقریباً نزدیک بمرز شرقی افغانستان شهر کابل - که پایتخت کنونی آن کشور است - بین خطوط ۶۸ و ۶۹ درجه و ۱۷ و ۳۵ دقیقه و ۱۸ و ۵۸ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۳۸ دقیقه عرض شمالی قرار دارد. لسترنج منطقه کابلستان قدیم را منطقه وسیعی ذکر میکند که در مرزهای بامیان و شمال غزنه واقع و کابل شهر عمده آن منطقه بوده است. طبق قول یعقوبی این شهر محل رفت و آمد تجار بوده و از آنجا هلیله‌های بزرگ کابلی صادر می‌شده است. بارتلد می گوید سرداران عرب موفق بگشودن کابل

نشدند و فقط با اخذ جزیه و خراج از اهالی قناعت ورزیدند و فقط یعقوب لیث بود که برای اول بار موفق شد این شهر را ملحق بکشورهای مسلمان کند.

بعدها کابل در دست خاندان تیموری افتاد و «بابر» از آنجا بهند رفت.

کابل را قهندزی بود با باروهای بلند که برای ورود بآن جزیک راه راه دیگری نداشت. رودخانه کابل که شعبه‌ای از نهر اندس (نهر مهران) است پس از سرچشمه گرفتن از هندوکش باین شهر می‌آمد و فعلا- این شهر بزرگترین شهر افغانستان و آبادترین بلاد آنجاست.

برای اطلاع بیشتر به «قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم» و «جغرافیای تاریخی ایران بارتلد» و «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

(۱۱۵۹)

### ص ۳۱۱، سطر ۱۷: شقاق

[ش قاق] (مصدر باب مفاعله). دشمنی کردن؛ خلاف کردن، ضرر رسانیدن بمردم. جهانگشای نادری متن ۷۳۴ ص ۳۱۱، سطر ۱۷:

شقاق ..... ص : ۷۳۴

از اقرب الموارد).

### [ص ۳۱۲]

#### اشاره

(۱۱۶۰)

### ص ۳۱۲، سطر ۳: شاهجهان آباد

[شاه جهان آباد] (اسم خاص). شهر دهلی یا شاه جهان آباد در پنجاب هندوستان واقع است و در میان حصار محکمی قرار دارد.

رودخانه جمنا از کنار قلعه دهلی می‌گذرد. در داخل آن قلعه دو دیوان خانه بزرگ است، یکی را دیوانخانه عامه و دیگری را دیوان خانه خاصه می‌نامند. علاوه بر آنها در آنجا چندین عمارت عالی دیگر است که همه از سنگ مرمر ساخته

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۵

شده از آنجمله مسجد دهلی است که تمام آن از سنگ مرمر بنا کرده‌اند بفاصله نه میلی از شهر دهلی مناریست که بطرز جالبی ساخته شده و آن را منار قطب صاحب می‌نامند که تقریباً صد و بیست ذرع ارتفاع دارد. «۱»

(از «جغرافیای هند» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷)

(۱۱۶۱)

### ص ۳۱۲، سطر ۵: جلال آباد

[ج ل-ل عا با د] (اسم خاص). مرکز ولایت شرقی است بافغانستان. این ولایت از کابل تقریباً ۱۸۲ کیلومتر فاصله دارد و بر سر راه کابل و پیشاور و کنار دریای بهسود، که آنرا دریای کابل می‌نامند، و بین خط ۷۰ درجه و ۲۷ دقیقه و ۵۴ ثانیه طول شرقی و خط ۳۴ درجه و ۲۶ دقیقه و ۲ ثانیه عرض شمالی واقع است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۱۱۶۲)

### ص ۳۱۲، سطر ۵: پیشاور «۲»

[پی شا و ر] (اسم خاص). پیشاور از مناطق پنجاب «۳» و مشتمل بر سه ناحیه است: اول ناحیه کوهات که در شمال بنو واقع و مساحت آن دو هزار و هشتصد و سی و نه میل مربع است. شهر مهم آن نیز کوهات نام دارد. دوم: منطقه پیشاور که بجانب شمالی کوهات قرار دارد و سطح آن دو هزار و چهارصد و نود و هفت میل مربع است. سوم: محوطه هزاره که بجانب شرقی پیشاور قرار دارد و مساحت آن دو هزار و هفتصد و سی و پنج میل مربع است.  
(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

(۱) - در کتاب سرزمین هند صفحه ۴۸ «تاریخ شاه جهان آباد» چنین آمده است:  
«شهر قدیم دلی» Dilli، که همان شهر انانگیان قدیم است، از زمان قطب الدین ایبک تاکنون در ساحل غربی رود جمنا تغییر مکان داده و سرانجام بصورت شاه جهان آباد در آمده است (در قرن هفدهم). در ۱۹۱۲ میلادی انگلیسها شهر جدید دهلی را که بدلهلی نو موسوم است در اواخر دوران حکومت خود بدانجا ساختند. - برای اطلاع بیشتر رجوع به شاهجهان آباد در بستان السیاحه شود.  
(۲) - این نام «پیشاور» و «پیشاور» بفتح واو نیز آمده است.  
(۳) - این منطقه فعلاً از ایالت سرحدی پاکستان غربی و در شمال شرقی آن کشور قرار دارد.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۶

(۱۱۶۳)

### ص ۳۱۲، سطر ۹: چاریک کار

[چاری ک کار] (اسم خاص). نام مرکز حکومت پروان است بافغانستان. این نقطه در ۶۴ کیلومتری شمال کابل بین خط ۶۴ درجه و ۲۴ دقیقه و ۶ ثانیه طول شرقی و خط ۳۵ درجه و ۱۳ دقیقه و ۴۴ ثانیه عرض شمالی و در دامنه کوه قرار دارد.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان) «۱».  
(۱۱۶۴)

### ص ۳۱۲، سطر ۹: نجراو «۲»

[ن ج را و] (اسم خاص). نجراو از جمله دره‌های شیب شرقی کوه هندوکش است بافغانستان این ناحیه از اعمال کاپیسا و از توابع پروان و دره حاصلخیز و زیبایی است که می‌توان آنرا از سرسبزترین و شاداب‌ترین نقاط افغانستان دانست. قبل از آنکه جاده ماشین رو کنونی بقلب «نجراو» و تکاب راه یابد سیاحان بوجود این دره چندان آشنایی نداشتند ولی بعداً از مناطق دیدنی افغانستان شد. از

نجراو یک راه کوهستانی بطرف بنجشیر و «نورستان» می‌رود و بواسطه این راه نجراو با سایر دره‌های هندوکش مربوط می‌شود. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۱۱۶۵)

### ص ۳۱۲، سطر ۱۰: صافی «۳»

[صافی] (اسم خاص). ناحیتی است بافغانستان از متعلقات بگرام و از اعمال پروان. این ناحیه در جنوب بگرام و بین خط ۶۸ درجه و ۱۷ و ۸ دقیقه و ۳۰ و ۴۲ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۴۲ و ۵۳ دقیقه و ۶ و ۳۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد بحدود زیر:  
شمال: بگرام؛ جنوب: تکاب؛ شرق: نجراب؛ غرب: کوه‌دامن؛ فاصله بین شمال تا جنوب این منطقه ۱۵ و از شرق تا غرب ۱۳ کیلومتر است.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

- (۱) - «قاموس جغرافیایی افغانستان» این نام را «چاریکار» ضبط کرده و آنرا مخفف «چاریکه کار» دانسته است. علت تسمیه این منطقه باین اسم بواسطه اخذ چهار یک محصول است از زارعین.
- (۲) - این نام در همه نسخ مورد ارجاع غلط و بصور «بخرد» و «بخرو» و «بخراد» ضبط شده است ولی با کمک قاموس جغرافیایی افغانستان و مسیر نادر نام فوق بدست آمد. در قاموس جغرافیایی افغانستان «نجراب» و «نجر» آمده.
- (۳) - در قاموس جغرافیایی افغانستان این ناحیه «کوه صافی» ضبط شده است.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۷

(۱۱۶۶)

### ص ۳۱۲، سطر ۱۶: جودی

[جودی] (اسم خاص). نام کوهی است در بین النهرین علیا. توضیح آنکه از جزیره ابن عمر کوه جودی بسمت خاوری آن دیده می‌شود که مسجد نوح بر قله آن ساخته شده و قریه الثمانین (هشتاد) پبای آن واقع است. کشتی نوح بنا بر روایات مسلمانها بر جودی آرام گرفت و معروفست که هشتاد نفر از همراهان آن حضرت قریه‌ای در پای آن کوه بنیاد نهادند. که تسمیه قریه فوق بدان مناسبت است.  
(از سرزمینهای خلافت شرقی).

### [ص ۳۱۳]

#### اشاره

(۱۱۶۷)

### ص ۳۱۳، سطر ۱: گندمک

[گ ن د م ک] (اسم خاص). نام قریه ایست بافغانستان در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی نسله از توابع ولایت ننگرهار. این قریه بین خط ۷۰ درجه و ۵۲ ثانیه طول شرقی و خط ۳۴ درجه و ۱۷ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

(۱۱۶۸)

### ص ۳۱۳، سطر ۲۰: بهار سفلی

[ب ه ا ر س ف لا] (اسم خاص). قریه ایست بافغانستان از اعمال «خوگیانی» تابع «ولایت مشرقی». این قریه دارای قلاع متعدد و زیاد است.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

### [ص ۳۱۴]

(۱۱۶۹)

### ص ۳۱۴، سطر ۲۲: ارتحال

[ا ر ت ح ا ل] (مصدر باب افتعال). کوچ کردن، تبدیل مکان کردن و انتقال یافتن، رحلت کردن. (از اقرب الموارد).

### [ص ۳۱۵]

#### اشاره

(۱۱۷۰)

### ص ۳۱۵، سطر ۲۲: ایذان

[ای ذ ان] (مصدر باب افعال). آگاه کردن کسی، با خبر نمودن، اعلام کردن. (از اقرب الموارد).

### [ص ۳۱۶]

#### اشاره

(۱۱۷۱)

### ص ۳۱۶ – سطر ۴: جم رود

[ج م ر و د] (اسم خاص) این نقطه در ۸ کیلومتری پیشاور قرار دارد و با جمرود نزدیک غزنین نباید اشتباه شود و فاصله اول تا اول دهنه خیبر ۳ کیلومتر است.

(از تقریرات آقای دکتر ریاحی وابسته فرهنگ و هنر ایران در پیشاور)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۸

(۱۱۷۲)

**ص ۳۱۶، سطر ۴: خیبر**

[خ ی ب ر] (اسم خاص). نام گذرگاه معروفی است بافغانستان بر سر راه کابل و پیشاور «۱»

(۱۱۷۳)

**ص ۳۱۶، سطر ۵: ریگاب**

[؟] (اسم خاص). این نام بی شک غلط «۲» و صحیح آن «باریکاب» است بمختصات زیر:

باریکاب «۳»: این باریکاب بین جلال آباد و پیشاور است و با باریکاب از اعمال غزنین نباید یکی گرفته شود.

(از تقریرات آقای دکتر ریاحی وابسته فرهنگ و هنر ایران در پیشاور)

(۱۱۷۴)

**ص ۳۱۶، سطر ۷: سرچوبه «۴»**

[س ر چوب] (اسم خاص). نام گذرگاه معروف و بسیار سخت و کوهستانی است که افغانستان را بدره پیشاور وصل می کند.

توضیح آنکه از «باریکاب» به «جمرود» دو راه است یکی گردنه معروف خیبر و دیگر راه کوهستانی سرچوبه که بمراتب صعب

العبورتر از راه

(۱) - شیروانی می گوید محل این گذرگاه بجای سخت و ساکنین آن از رهنان معروف افغان و از مریدان شیخ نجدند (از بستان السیاحه). - در قاموس جغرافیایی افغانستان از محلی بنام خیبرک ذکرى بمیان آمده که راه کابل به پایمنار و جویبار و قلعه حاجی صاحب و بگرام از آن می گذرد و قلعه میرزا عبد القیوم در وسط آن قرار دارد. ساکنین آن بقول قاموس جغرافیایی افغانستان از سلحشوران و جنگجویان افغانند. انگلیسیها که در اواخر قرن نوزدهم قصد ضمیمه کردن افغانستان را بهندوستان داشتند درین محل از افغانان شکست فاحش خوردند.

(۲) - زیرا قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر «ریگاب» بدان نواحی ساکت و مضافا کشمیش اف آنرا «باریکاب» ذکر کرده است.

(۳) - شیروانی «باریکاب» را نام چند موضع می آورد و بنظر او «باریکاب کابل» از دیگر مواضع بهتر است.

(۴) - این نام را کشمیش اف و «لکهارت» «سه چوبه» و «تاریخ ترکنازان هند» و «مینورسکی» «سرچوبه» و نسخ متعدد جهانگشا بعضی

«سرچوبه» و بعض دیگر «سه چوبه» ضبط کرده اند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۳۹

خیبر است. «۱»

**[ص ۳۱۷]**

اشاره

(۱۱۷۵)

## ص ۳۱۷، سطر ۱۳: اتک

[ا ت ک] (اسم خاص). در هندوستان بدو نام اتک برمی‌خوریم:

یکی نام رودخانه سند «۲»، و دیگری نام قلعه‌ایست بر «کوه مری».

توضیح آنکه: بطرف شمال و شرق «راولپندی» (پایتخت کنونی پاکستان) کوهی است بنام «کوه مری» که بر بالای یکی از قله آن قلعه‌ایست بنام اتک این قلعه از قلاع قدیمه است. «۳»

(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷)

(۱۱۷۶)

## ص ۳۱۷، سطر ۱۹: آب وزیر آباد

[ع ا ب و ز ی ر ع ا ب ا د] (اسم خاص). این رودخانه همان رودخانه «چناب» است بهند.

به رودخانه «چناب» ذیل کلمه پنجاب درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۱۷۷)

## ص ۳۱۷، سطر ۱۹: لاهور

[لا ه و ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است بهندوستان با مشخصات زیر:

(۱) - کشمیش اف می‌گوید حمله نادر از راه سرچوبه یکی از شاهکارهای نظامی است زیرا عبور از خیبر با مزاحمتها و موانعی که ناصر خان ایجاد کرده بود بی‌نهایت مشکل می‌نمود و حرکت در کوهستان‌های سرچوبه نیز خود مشکلی عظیم‌تر و مهم‌تر از خیبر بود. منتها بر اثر همت و نقشه نادر عبور از سرچوبه امکان پذیرفت و راه برای ورود قشون ایران بسرزمین هند باز شد. توضیح آنکه چون نادر متوجه موضع گیری ناصر خان در خیبر شد با اطلاع از راه سرچوبه ابتداء عده‌ای از کارگران را بتسطیح جاده معمولی خیبر گذاشت و ذهن ناصر خان را بآن مشغول کرد و سپس خود با تعدادی از نخبه‌سواران خود در کمال شتاب و سرعت در دل شب در کوهستان سرچوبه بحرکت آمد و فردا ظهر از پشت سر ناصر خان بسر ناصر خان رفت و ناصر خان تا متوجه شد حاجی خان بیک را با پیشتازان نادر شاه در دو فرسخی اردوی خود دید و با این غافلگیری عجیب ناچار شد سراسیمه بطرف سند عقب نشیند.

در «تاریخ احمد شاه درانی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۶۲ آمده:

«سرور نامی از افغانه و رگ‌زائی نادر شاه را با دوازده هزار سوار برداشته، از راهی که امیر تیمور بهندوستان رسیده بود، عبور داده بسروقت قشون ناصر خان رسانید».

(۲) - رود سند را از آنجهت «اتک» می‌گویند که قلعه اتک بر کنار آنست. (پاورقی صفحه ۲ مجمع التواریخ)

(۳) - کشمیش اف قلعه اتک را بر ساحل چپ رود سند و بر فراز کوه سختی که مشرف بتمام محل است ذکر می‌کند و می‌گوید حرکت بسوی آن بواسطه سراسیمی کوه فوق العاده سخت است.



جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۰

لاهور مشتمل بر سه محوطه است. اول: محوطه فیروز پور که دو هزار و هفتصد و بیست و نه میل مساحت دارد و مواضع مشهور آن یکی شهر «فیروز پور» و دیگر «مدکی» و «تبندا» است.

دوم: محوطه لاهور که بسمت جنوبی و غرب «امرتسر» واقع و سه هزار و هفتصد و پنجاه و نه میل مساحت دارد و از مواضع مشهور آن شهر لاهور «۱» و قصبه «میانمیر» و «کسور» می باشد.

سوم: محوطه «گوجراتواله» که بسمت شمالی و شرقی لاهور قرار دارد. (از جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

(۱۱۷۸)

### ص ۳۱۷، سطر ۲۰: کاخه سر

[کاخ س] (اسم خاص). نام ناحیه «۲» و قلعه ایست به پنجاب بر کنار رود جهلوم (یکی از رودهای پنجگانه پنجاب). «۳»

[ص ۳۱۸]

اشاره

(۱۱۷۹)

### ص ۳۱۸، سطر ۵: ملک پور

[م ل ک پور] (اسم خاص). این نام در جغرافیای هندوستان نیامده است. کشمیش اف آن را «شاهپور» «۴» آورده و «شاهپور» طبق قول جغرافیای هندوستان بمختصات زیر است:

منطقه «شاه پور» بجانب جنوبی و غرب گجرات واقع و بمساحت چهار هزار و هفتصد میل است. - شهرهای مهم آن شهر «شاه پور» و قصبه «بیزار» است.

به «جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷» رجوع شود.

(۱) - غیاث اللغات آنرا بر کنار رود «راوی» و شیروانی مفصل از کاخ شاهان آنجا و ساختمان‌های معروف آن بحث می کند که بسیار دلکش و خواندنی است. - به صفحه ۵۰۹ بستان السیاحه رجوع شود.

(۲) - اروپائیان آنرا «کوگات» می نامند. (از اردو کشی نادر بهندوستان تألیف کشمیش اف).

(۳) - این قلعه بنابر قول کشمیش اف بظاهر مستحکم می نمود ولی چون قوای نادر از گذار شمالی قلعه اتلال مشرف بقلعه را اشغال کردند معلوم شد این قلعه از چوب اندود بگناه کل ساخته شده است

(۴) - بنظر «ملک پور» و «شاهپور» یکی است و یکی از آنها ترجمه دیگری است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۱

(۱۱۸۰)

## ص ۳۱۸، سطر ۷: شعله ماه «۱»

[ش ع ل ی ماه] (اسم خاص) نام سه باغی است بهندوستان یکی در «دهلی» «۲» و دیگر در «لاهور» و سدیگر در «کشمیر». معروفترین این سه، «باغ شعله ماه» کشمیر است که دو باغ دیگر از روی آن و بقاعده آن ساخته شده‌اند. «۳» (۱۱۸۱)

## ص ۳۱۸، سطر ۱۰: لک

[ل ک] (اسم). واحدیست مرسوم بهندوستان و معادل صد هزار. (از پاورقی صفحه ۹ اردو کوشی نادر بهند تألیف کشمیش اف ترجمه اتابکی). (۱۱۸۲)

## ص ۳۱۸، سطر ۲۰: پنجاب

[پ ن ج اب] (اسم خاص). پنجاب نام منطقه و رودخانه ایست در هندوستان با مشخصات زیر:

۱- مختصات جغرافیایی منطقه پنجاب:

قسم اوسط انحرافی که از دامنه‌های سفلائی جبال هیمالایا تشکیل شده است ناحیه پنجاب را تشکیل می‌دهد. بحدود زیر: شمال کشمیر و قسمتی از افغانستان؛ غرب: افغانستان و بلوچستان؛ گوشه غرب جنوبی: خطه بمبئی و قسمتی از خطه سند؛ جانب جنوب: راجپوتانا؛ جانب شرق و شمال شرقی:

سرزمین تبت؛ این ناحیه در میان ۲۷ درجه و ۳۹ دقیقه و ۳۵ درجه و ۲ دقیقه عرض شمالی و ۶۷ درجه و ۱۵ دقیقه و ۷۶ درجه و ۴۴ دقیقه طول شرقی قرار دارد. «۴»

(۱) - فریزر آنرا «شالمار» می‌آورد.

(۲) - باغ شعله ماه دهلی را «شاهجهان» ساخت.

(۳) - در «سرزمین هند» آقای حکمت از باغ شالیمار و وجه تسمیه آن مفصل بحث کرده است.

(۴) - در جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۳۷ این ناحیه چنین وصف شده است:

مملکت پنجاب ناحیتی است واقع بین رودخانه ستلج و رودخانه سند که از یکطرف به کشمیر اتصال می‌یابد. این مملکت را پنجاب می‌نامند چون پنج رودخانه عظیم در وسط آن سرزمین جاری است و ازین پنج رودخانه پنج شعبه جدا می‌شود.

اول را «سند ساگر» گویند این شعبه ما بین رودخانه جهلم و رودخانه سند می‌گذرد. دوم را «جج» گویند این شعبه ما بین رودخانه جهلم و چناب می‌گذرد. سوم را «رچنا» گویند این شعبه ما بین «راوی» و «چناب» جریان دارد. شعبه چهارم را «باری» نامند. این شعبه ما بین رودخانه «بیاس» و «راوی» می‌گذرد و شعبه پنجم را «خالندهر» خوانند و این شعبه ما بین رودخانه «بیاس» و «ستلج» جاری است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۲

(از لغت نامه دهخدا).

۲- پنجاب نام پنج رودخانه است باسامی و مختصات زیر:

الف- رودخانه «ستلج» که ابتدای آن از مردابی است موسوم به مانسروور که نزدیک بسر چشمه رودخانه «برهم پتر» و رودخانه سند است. طول این رودخانه پانصد و پنجاه میل است و در چهل میلی بهاولپور بروودخانه چناب ملحق می‌شود.

ب- رودخانه «جهلم» است. طول این رودخانه چهار صد و نود میل است و در بیست میلی شهر جهنگ بروودخانه چناب می‌پیوندد.

ج- رودخانه «راوی» است. طول آن چهار صد و پنجاه میل است و بفاصله چند میل در بالای شهر ملتان بروودخانه «چناب» ملحق می‌شود.

د- رودخانه «بیاس» است. طول آن دویست و نود میل است و در نزدیکی شهر هری کی پتن بروودخانه «چناب» میریزد.

ه- رودخانه چناب است. طول این رودخانه هفتصد و شصت و پنج میل و در زیر شهر «متن کوت» نزدیک قریه ستر بروودخانه سند اتصال می‌یابد.

سرچشمه این چهار رود از نواحی جنوبی کوه هیمالیاست.

(از جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۶۳۷)

[ص ۳۱۹]

اشاره

(۱۱۸۳)

ص ۳۱۹، سطر ۸: سلیل

[س لی ل] (اسم). بچه، طفل، (از ناظم الاطباء).

زاده، خاندان.

[ص ۳۲۰]

اشاره

(۱۱۸۴)

ص ۳۲۰، سطر ۳: سرهند

[س ر ه ن د] (اسم خاص). شهریست بین دهلی و لاهور بده مرحله‌ای دهلی. مردمان این ناحیه حنفی مذهب و بصنعت نقاشی مایلند.

قبر شیخ احمد فاروقی، که مشهور بمجدد الف ثانی است، بدانجاست. وی از اکابر سلسله نقشبندیه و بسنه هزار و اندی از آن دیار ظهور کرده است.

(از بستان السیاحه).

(۱۱۸۵)

**ص ۳۲۰، سطر ۶: کرنال**

[ک ر نال] (اسم خاص). نام منطقه ایست بشمال دهلی

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۳

بمساحت دو هزار و سیصد و پنجاه میل مربع. مواضع مشهور آنجا یکی شهر «کرنال» و دیگر «پانی پت» است «۱». (از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

(۱۱۸۶)

**ص ۳۲۰، سطر ۶: رودخانه فیض**

[ر و د خ ا ن ی ف ی ض] (اسم خاص). نام رودیست بهندوستان که بطرف دهلی جریان دارد «۲» علی مردان خان زنگنه «۳» آنرا بدهلی کشیده است.

(از پاورقی تاریخچه نادر شاه مینورسکی ص ۶۶)

(۱۱۸۷)

**ص ۳۲۰، سطر ۹ غورقان - یا - قورغان «۴»**

[ق و ر ق ا ن] (اسم). حصن، حصار.

(از سنگلاخ میرزا مهدیخان).

(۱۱۸۸)

**ص ۳۲۰، سطر ۱۴: راجه سرای**

[ر ا ج س ر ا ی] (اسم خاص). نام ناحیتی است بهندوستان بین کرنال و سرهند، از نواحی پنجاب و تقریباً به نه فرسخی سرهند.

(۱۱۸۹)

**ص ۳۲۰، سطر ۱۵: انباله**

[ا ن ب ا ل] (اسم خاص). نام منطقه ایست بشمال کرنال بمساحت دو هزار و شصصد و بیست و یک میل مربع. مواضع مشهور آنجا

شهر «انباله» و «چکادری» و قصبه «شاه آباد» و «شاه دره» و «روپر» است. این منطقه از متعلقات حکومت پنجاب بوده است.

(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

[ص ۳۲۱]

اشاره

(۱۱۹۰)

**ص ۳۲۱، سطر ۱: نانی سر**

[تانی س ر] (اسم خاص). نام قصبه ایست بجنوب شهر انباله «۵» که زیارتگاه معروف بت پرستان هندی بدانجاست.

(۱) - در پاورقی تاریخچه نادر شاه مینورسکی فاصله کرنال از دهلی ۱۳۵ کیلومتر ذکر شده است.

(۲) - کشمیشاف این رودخانه را «شاه فیروز» آورده و در تاریخ «ترکتازان هند» «جوی علیمردان» ذکر شده است.

(۳) - در جهانگشا «علیمردان خان اوزبک» آمده.

(۴) - در سنگلاخ این کلمه چنین: «قورغان» ضبط شده است.

(۵) - صاحب غیاث اللغه مختصات جغرافیایی آنرا چنین می آورد:

طول: یکصد و دوازده درجه و سی و سه دقیقه؛ عرض: بیست و نه درجه؛

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۴

(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

(۱۱۹۱)

**ص ۳۲۱، سطر ۱: عظیم آباد**

[ع ظی م عا با د] (اسم خاص). نام ناحیتی است بهندوستان واقع در پنجاب از مضافات «انباله» در حوالی «تانیسر»، بین این ناحیه تا کرنال در حدود پنج فرسنگ راه است. کشمیشاف می گوید نادر برای کشف قوای دشمن روانه عظیم آباد شد در عرض راه باو خیر رسید که وضع ساخلوی قلعه عظیم آباد بسیار مضطرب و پریشان است. نادر بگته بخیال تصرف قلعه افتاد و خود را بحصار قلعه رسانید. قلعگیان با آتش غیر منظم خود در مقام مجادله آمدند. ولی نادر با توپ بستن بقلعه مقاومت آنها را درهم شکست و سپس با تأمین باهالی آن را فتح کرد و فتح «عظیم آباد» موجب وحشت و پریشانی محمد شاه شد.

(۱۱۹۲)

**ص ۳۲۱؛ سطر ۶: گروه**

[ک ر و ه] (اسم). بعضی آن را سه هزار گز و هر گزی را دو ذرع ذکر کرده اند. بهندی آن را «کوس» می گویند. «۱» (از غیاث اللغات).

(۱۱۹۳)

**ص ۳۲۱، سطر ۹: شرباشران**

[ش ر با ش ران] (اسم). این کلمه «شرباشرن» [ش ر با ش رن] نیز آمده است، و آن مقدمه الجیش و هراول فوج است که بر مخالف آویزد و جنگ اندازد. (لفظی است ترکی).

(از آندراج).

**[ص ۳۲۲]**

## اشاره

(۱۱۹۴)

## ص ۳۲۲، سطر ۷: پانی پت

[پانی پت] (اسم خاص). نام ناحیتی است بمنطقه کرنال بین شهر کرنال و دهلی. (از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷). (۱۱۹۵)

## ص ۳۳۲، سطر ۱۰: مخدره «۲» سراپرده گورکانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا:

ملکم می گوید: چون نصر الله میرزا داماد خاندان گورکانیه شد طبق سنن

(۱) - فرهنگ ناظم الاطباء آنرا سه هزار گز یا چهار هزار گز که دو میل باشد آورده است

(۲) - لکهارت این دختر را صبیه «یزدان بخش» ذکر می کند

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۵

مغولی می بایستی خود را تا هفت پشت بخاندان عروس معرفی کند. برای این منظور شاهزاده نزد پدر آمد و جهت شناخت اجداد خود از او پرسیدن گرفت.

نادر گفت تو خود را پسر نادر و نادر را پسر شمشیر معرفی کن و سپس با شمشیر بالارو. و با این ترتیب بعوض هفت پشت تا هفتاد پشت را می توانی معرفی کنی.

## [ص ۳۲۳]

## اشاره

(۱۱۹۶)

## ص ۳۲۳، سطر ۱: جمون «۱»

[جمون] (اسم خاص). نام دو رودخانه «۲» است بهندوستان. یکی «جمون غربی» که از قرب کوه شوالک جدا شده و از کنار حصار و هریانه گذشته و در دهلی برودخانه «جمنا» ملحق می شود. طول این نهر چهار صد و چهل میل است. دیگری «جمون شرقی» این نهر از جانب شمالی سهارنپور جدا شده و در زیر دهلی برودخانه جمنا می پیوندد. طول آن نیز یکصد و چهل میل است. (از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

## [ص ۳۲۴]

## اشاره

(۱۱۹۷)

**ص ۳۲۴، سطر ۱۳: گاو ماهی**

[گاو ماهی] (اسم خاص). گاو که پای بر پشت ماهی دارد و زمین را بر شاخ خود گرفته. - حیوانی است که در افسانه‌ها گویند که ارض بر پشت او ایستاده است:  
 ز زخم سمش گاو ماهی ستوه بجستن چو برق و بهیکل چو کوه.  
 (از فردوسی بنقل از لغت‌نامه دهخدا).

**[ص ۳۲۹]****اشاره**

(۱۱۹۸)

**ص ۳۲۹، سطر ۹: همیان**

[همیان] (اسم). کیسه طولانی که بر کمر بندند؛ کمر، میان بند، شلوار.  
 (از ناظم الاطباء).  
 (۱۱۹۹)

**ص ۳۲۹، سطر ۱۳: سه برگه**

[سب رگ] (اسم). یونجه. شبدر.  
 (از ناظم الاطباء).

(۱) - در جغرافیای هندوستان این نام بدون «واو» آمده است.

(۲) - در جهانگشا این نام بصورت «دریای جمون» ضبط شده است و مقصود از کلمه دریا «رود» است. در «جغرافیای هندوستان» و «قاموس جغرافیایی افغانستان» بچندین جا از رود بدریا تعبیر شده است.  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۶

(۱۲۰۰)

**ص ۳۲۹، سطر ۱۴: سه برگه**

[سب رگ] (اسم). نوعی آلت جنگ است که سرش سه شاخه تیز دارد.  
 (از ناظم الاطباء).

[ص ۳۳۰]

اشاره

(۱۲۰۱)

## ص ۳۳۰، سطر ۴: در شب یکشنبه پانزدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره‌ای:

آنچه در قتل عام دهلی مسلم است اینست که نه نادر قصد قتل عام داشت «۱» و نه تحریک و یاغی گریهای ناشی از طرف مردم بدستور محمد شاه و اعیان دولت گورکانه بود. - توضیح آنکه بعد از ظهر دهم ذیحجه نادر بیازدید محمد شاه رفت و چون بکاخ خود بازگشت در شهر شایع شد که نادر کشته شده است.

این شایعه بسرعت منتشر گردید و بر اثر آن رجاله و غوغایی شهر بر سر قزلباشهای مقیم دهلی ریختند و سربازان ایرانی را که از مرگ شاه خود متألم بودند از پا درآوردند. معروفست بین سه تا هفت هزار تن ایرانی در آن روز از بین رفتند. علاوه بر آن سید نیاز خان و شاهنواز خان هم با پانصد سپاهی بفیلخانه شاه حمله بردند و با کشتن فیلبانان چندین فیل را زده در دژ نیرومندی بخارج شهر نشستند. چون گزارشهای اولی شورش بنادر رسید او باور نکرد و پنداشت سران لشکر آن را جعل کرده‌اند تا با اخذ دستور قتل عام بتاراج شهر پردازند. لذا یساول خود را برای کسب اطلاع بخارج کاخ فرستاد. این بیچاره هنوز پا بیرون نگذاشته بود که بدست غوغایی کشته شد. نفر دوم را نیز بیرونیان کشتند. نادر ناچار شد که بهزار نفر از سپاهیان خود دستور رفع غائله را بدهد. آن گروه چون شب فرا رسیده بود و در مقابل انبوه رجاله عده قلیلی بودند نتوانستند کاری از پیش برند. لذا دستور ثانوی نادر بر این رفت که سپاهیان تا صبح بحال آماده در آیند و تا مورد حمله قرار نگیرند دست بحمله نبرند تا آنکه صبح تکلیف قطعی معین شود. - فریزر می گوید

(۱) - «هرچرندس» هم بنا بر قول سرکار) Srkarr) نادر را گناهکار نمی‌داند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۷

دو ساعت از روز بر آمده بود نادر غضب آلود بر اسب خود سوار شد و بجانب مسجد روشن الدوله رفت. ضمن راه بسربازان خود دستور داد که بآرامی مردم را متفرق کنند ولی رجاله شهر جری تر شده بیشتر شوریدند و معروفست باو تیری انداختند که از او رد شد و بصاحبمنصب او خورد. این عمل آتش خشم نادر را تیز کرد و بر اثر آن دستور داد: «ازین نقطه تا هر کجای شهر که قزلباشی کشته شده باشد آن ناحیه با خاک یکسان شود». سربازان سلحشور و ورزیده و خشم آلود نادر هنوز این کلام تمام نشده بود که دست بکار شدند و از بامها و دیوارها بالا رفتند و بهر بی گناه و باگناه شمشیر راندند و آنچنان خرابی و کشتار در شهر راه انداختند که پس از حمله تیمور تا آن روز دهلی نظیر آن را بیاد ندارد. - سایکس می گوید هنوز در بازار دهلی قتلهای موحش را قتل «نادر شاهی» مینامند. محل این کشتار را فریزر بحدود زیر می آورد:

«خونریزی از بازار صرافان که جلو قلعه است تا عیدگاه قدیم که یک فرسخ و نیم است در گرفت از یکطرف تا مقبره حبطلی و از طرف دیگر تا بازار تنباکو فروشان و پل میطائی سربازان مشغول کشتن بودند. تمام کوچه‌ها و بازارها که در اطراف بازار خانم و مسجد جامع و بازار پنبه و جواهرفروشان بود بتاراج رفت. لطفعلی خان که مأمور قتل و غارت محله سمت میدان سعد الله خان و دروازه دهلی بود چون بخانه سربلند خان رسید سربلند خان بملاقات او رفت و گفت اهل این محله تقصیری ندارند و با وعده مبلغی بآنها آنان را از قتل و غارت بازداشت.»



پس از این همه کشتار محمد شاه بوساطت اهل شهر برخاست و نظام-الملک و قمرالدین خان را بنزد نادر برای تقاضای عفو و بخشایش فرستاد.

نادر بر اثر خواهش و تقاضای آنها راضی به عفو شد و حاجی فولاد خان حاکم نظامی شهر را باتفاق عده‌ای نسقچی بشهر فرستاد و دستور ختم عمل را بآنها رسانید.

عبدالکریم می‌گوید دیسیپلین قشون ایران باندازه‌ای بود که چون امریه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۸

ختم عمل بآنها رسید در کشاکش عمل دست از قتل عام باز داشتند و بترس از عدم اطاعت جزئی حرکتی که شائبه نافرمانی باشد از آنها سرنزد. در تعداد کشته شدگان این فاجعه اختلاف است از هشت تا چهارصد هزار نوشته‌اند سرکار (Srkkarr) می‌گوید با در نظر گرفتن میدان عملیات عده کشته شدگان از بیست هزار تجاوز نمی‌کند البته منهای زنانی که خود را انتحار کردند. برای اطلاع بیشتر بتاریخ نادر لکهارت و فریزر و تاریخ ایران سایکس رجوع شود.

(۱۲۰۲)

#### ص ۳۳۰، سطر ۲۱: مسجد میان بازار

[م س ج د م ی ا ن با ز ا ر] «۱» (اسم خاص).

فریزر نام این مسجد را مسجد روشن الدوله ذکر کرده است.

(از تاریخ نادر شاه فریزر نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۲۶۹).

[ص ۳۳۱]

اشاره

(۱۲۰۳)

#### ص ۳۳۱، سطر ۱۴: دروازه اجمیر

[د ر و ا ز ی ا ج م ی ر] (اسم خاص).

دروازه‌ای بوده بدھلی بر سر راه دھلی به اجمیر «۲»

[ص ۳۳۲]

اشاره

(۱۲۰۴)

#### ص ۳۳۲، سطر ۲۲: اوانی

[ا و ا ن ی] (جمع اناء). ظرف‌ها.

(از اقرب الموارد).

[ص ۳۳۳]

اشاره

(۱۲۰۵)

ص ۳۳۳، سطر ۲: تخت طاووسی

[تخت طاووسی] (اسم خاص). هانوی Hanway می‌گوید یکی از نه تختی که نادر از پادشاه هند گرفت «تخت طاووسی» بود که هفت سال استادان ماهر هندی در ساختن و پرداختن آن عمر گذارده بودند، و بسال ۱۰۴۳ هجری (در زمان شاه جهان) ساختن آن پایان آمد و چون شکل طاووسی بر روی آن بود بتخت طاووسی معروف شد.

(۱) - در واقع ترکیب اضافی است که مضاف الیه آن اسم خاص است.

(۲) - اجمیر در وسط مملکت «راجپوتانه» واقع و حدود آن از سمتی به «جودی‌پور» و از سمت دیگر به «اودی‌پور» و بالاخره بایالت «کشنگده» است. - اجمیر از مناطق متبر که هند می‌باشد و بقعه خواجه معین الدین چشتی بدانجاست. این بقعه آنقدر مورد احترام هندیان مسلمان است که اکبر شاه بزمان سلطنت خود اغلب پای برهنه زیارت آن میرفت. (از جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۴۹

از قراری که میرزا مهدیخان و دیگران نوشته‌اند: نادر بهنگام بازگشت بایران در طی راه دستور داد تا جواهر تراشان هندی و ایرانی تخت دیگری با خیمه و خرگاه لایق بسازند و بانواع جواهرها بیاریند و آن را تخت نادری نام نهاد. می‌گویند چون نادر در فتح آباد قوچان کشته شد تخت نادری و تخت طاووسی بدست کردان خراسان قطعه‌قطعه شد و حتی فریزر که بسال ۱۸۲۲ میلادی از خراسان گذشته است نقل می‌کند که پیر مردی از ایلات کرد را دیدم که نقل از قطعه‌قطعه شدن تخت طاووسی و چادر مروارید دوز نادری می‌کرد که او هم از آن قطعات بهره‌های زیادی داشت. مجمع التواریخ تصریح می‌کند که بهبود خان تخت طاووسی را از راه دوری بنزد شاهرخ میرزا آورد و سید محمد معروف بشاه سلیمان صفوی برین تخت جلوس کرد.

اوژن فلاندن مینویسد: «وقتی که نادر شاه بدلهی رفت از جمله آثار گران قیمتی که آورد تختی بود که بواسطه شباهت پیر طاوس تحت طاووسی نام داشت و چون «جهانگشا» (شاید آغا محمد خان باشد) برین تخت و جواهرات آن خبر یافت گفت نمی‌توانم بر روی این همه جواهر بنشینم لذا دستور داد تا جواهرات آن را جدا کرده بفروش رسانند». چون منشاء و اصل قول اوژن فلاندن معلوم نیست که از کجاست؟ لذا قول او قابل اهمیت نیست و نمی‌توان بآن استناد کرد. علاوه برین بعضی دیگر می‌گویند که تخت طاووسی را بواسطه اشکال در حمل و نقل خود نادر پیاده کرد و قطعه‌قطعه نمود و بفروش رساند.

لرد کرزن نقل می‌کند طبق تحقیقاتی که در تهران نمودم آغا محمد - خان در مشهد پس از شکنجه زیاد موفق شد از شاهرخ نشان گنجهای نادری را بگیرد و در بین آنها قطعات زیادی از بقایای تخت طاووسی بود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۰

این همه اقوال در یک امر باهم توافق دارند و آن وضع مبهم تخت طاووسی است در اوایل قرن سیزدهم، و باید توجه داشت آنچه بعدها بنام تخت طاووس شایع شد با تخت طاووسی نادر کاملاً فرق دارد. توضیح آنکه:

چون فتحعلی شاه بر اریکه شاهی تکیه زد برسم شاهان ساسانی و کیانی میل بجلوس بر تخت جواهرنشان کرد و برای این منظور بمحمد حسین خان نظام-الدوله بیگلر بیگی اصفهان دستور داد تا صنعتکاران اصفهانی تخت شاهی برای او بسازند. هنرمندان چیره دست اصفهانی پس از سالی تخت مرصعی برای او ساختند و فتحعلی شاه در نوروز ۱۲۱۶ هجری قمری برین تخت جلوس کرد و آن را «تخت خورشید» نامید. بعدها دل هوسباز آن پادشاه بدام عشق دخترکی که اصل گرجی داشت، بنام طاووس، افتاد و این دختر که در اصفهان میزیست بامر فتحعلی شاه بمعتمد الدوله نشاط سپرده شد تا ادب آموزد و چون بسن ازدواج رسد جزء پردگیان شاهی درآید. دخترک سالی چند رنج ادب برد و بسن ازدواج رسید و آداب درباری یاد گرفت. شاه بفرزند خود شجاع السلطنه دستور داد که مراسم عروسی او را (فتحعلی شاه) با «طاووس» هرچه باشکوه‌تر برپا کند.

پسر محض رضای دل پدر آنچه می‌توانست سعی کرد، از آنجمله قرار شد که شب زفاف با طاووس بر روی این تخت بسر آید. چون آن شب طی شد تخت خورشید بنام طاووس زوجه شاه نام گرفت و به تخت طاووس موسوم شد. متأسفانه تشابه لفظی بین نام این دو تخت اغلب تاریخ‌نویسان قاجاری را بر این داشته که تخت خورشید فتحعلی شاه را تخت طاووسی نادری دانند در حالی که از آن نادر جز نام و نشان چیز دیگر نیست و آنچه بنام تخت طاووس فعلاً در کاخ گلستان موجود است تخت خورشید فتحعلیشاه است.

برای اطلاع بیشتر بمقاله ممتّع آقای ذکاء در مجله نقش و نگار شماره هفتم رجوع شود «۱».

(۱) - پربازن طیب نادر را نیز در این باره قولی است که نمی‌توان بآن اعتنا کرد. بنامه‌های «پازن» رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۱

(۱۲۰۶)

ص ۳۳۳، سطر ۲: دقیانوس

[د ق یا نوس] (اسم خاص). نام پادشاهی است افسانه‌ای که اصحاب کهف از دست وی گریخته بودند. (از ناظم الاطباء).

[ص ۳۳۴]

اشاره

(۱۲۰۷)

ص ۳۳۴، سطر ۸: محمد شاه

[م ح م م د شاه] (اسم خاص). نام یکی از پادشاهان سلسله مغولی بهند است. بابر فاتح مغولی هند نخستین خدیو این سلسله بود که در پشت پنجم خود بامیر تیمور می‌رسید و بسال ۸۸۸ هجری قمری در فرغانه تولد یافت. او در ۹۱۰ قمری بر اثر حمله ازبکان شیانی از آنجا رانده شد و بافغانستان آمد. ابتداء بدخشان و سال بعد کابل و در ۹۱۳ قمری قندهار را گشود و سپس بعزم تسخیر

هندوستان بتدارک پرداخت. در ۹۳۲ هجری قمری با قشونی بجلگه پنجاب تاخت و شهر لاهور را گشود. در هفتم رجب ۹۳۲ موفق شد سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را در جلگه تاریخی پانی پت مغلوب کند و بواسطه این فتح نمایان بر دهلی واگره دست یابد وی بسال ۹۳۷ قمری قبل از آنکه ممالک بنگاله و گجرات و مالوه را بگشاید جانسپرد.

پسرش همایون بعد از او تاج شاهی بر سر نهاد و بقصد تکمیل فتوحات پدر بگجرات و مالوه حمله برد ولی بدون از پیش بردن کاری پس نشست. درین بین شیر شاه سردار معروف افغانه بنگاله بهمایون تاخت و بر اثر خیانتی که بهمایون شد. - بتاریخ ۹۴۶ قمری - لشکریان او بنگاله را ترک و بعدا بواسطه شکست قنوج همایون اضطراراً بسند رفت و سپس پناه شاه ایران در آمد. در غیاب او شیر شاه حاکم مطلق هندوستان شد، و همایون نیز بانتظار روز پیروزی در ایران نشست. چون شیر شاه مرد، همایون بعزم تسخیر هند رایت افراخت و بسال ۹۶۲ قمری دهلی را دوباره گرفت ولی سال بعد جانسپرد و پسر چهارده ساله اش اکبر شاه بجای او از تخت شاهی بالا رفت.

بیرام خان سردار اکبر شاه قوای هندی را بسرکردگی هیمو در جلگه پانی پت بسال ۹۶۴ قمری شکست سخت داد و اکبر شاه بشاهی هند رسید. او با وجود آنکه جوان بود زمام ممالک مفتوحه را در دست گرفت

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۲

و در سالهای بعد «حونپور» و «مالوه» و «خاندیش» را بتصرف خود درآورد و پادشاهان «پیچاپور» و «غلکنده» را خراج گزار خود ساخت ولی قصد «دکن» و تصرف آن را نکرد. اورنگ زیب یکی از شاهان این سلسله بعدا بدکن تاخت و با وجود آنکه لشکریانش تمام این شبه جزیره را پیمودند باز ناحیه مزبور و کوهستانهای جنب آن بتسخیر او در نیامد. بعد از اورنگ زیب جانشینان نالایق و فاسد او بر اریکه حکومت هند تکیه زدند و این گروه بیحال و ضعیف قادر بمقاومت در برابر اقوام «سیخ» و «جات» و «مراته» نبودند.

شکست محمد شاه هندی از نادر «۱» و فتوحات احمد خان درانی افغانی در هند زمینه را آماده برای از بین بردن این سلسله کرد. ابتداء طایفه مراته و بعد رچیوتها و سپس سیخها و جاتها سر از اطاعت این سلسله باز زدند و سرانجام بر اثر جنگ پلاسی (Plassey) و جنگ بوکسار (Buxar) جز اسم چیزی ازین سلسله باقی نماند و سه امپراطور آخر آن دست نشانده دولت انگلیس شدند و در آخر کار نیز دولت بریتانیا این سلسله را برانداخت. اینک نام شاهان آنها:

۱- بابر (ظهیر الدین).

۲- همایون (ناصر الدین).

۳- اکبر (جلال الدین).

۴- جهانگیر (نور الدین).

۵- داور بخش

۶- شاه جهان (شهاب الدین).

۷- مراد بخش (در گجرات)

۸- شماع (در بنگاله).

(۱) - «فریزر» و «اوتر» (جلد اول کتاب Otter) از روابط بعضی از درباریان محمد شاه با نادر بحث کرده‌اند و حتی فریزر نامه‌های بعضی از آنها را با نادر آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۳

- ۹- اورنگ زیب عالمگیر (محبی الدین).
  - ۱۰- اعظم شاه.
  - ۱۱- کامبخش.
  - ۱۲- شاه عالم بهادر شاه اول (قطب الدین).
  - ۱۳- جهاندار (معز الدین).
  - ۱۴- فرخ سیر.
  - ۱۵- رفیع الدرجات (شمس الدین).
  - ۱۶- رفیع الدوله (شاه جهان ثانی).
  - ۱۷- نیکوسیر.
  - ۱۸- ابراهیم.
  - ۱۹- محمد (ناصر الدین). (از نادر شکست خورد)
  - ۲۰- احمد.
  - ۲۱- عالمگیر ثانی (عزیز الدین).
  - ۲۲- شاه جهان ثالث.
  - ۲۳- شاه عالم (جلال الدین).
  - ۲۴- بیدار بخت.
  - ۲۵- محمد اکبر شاه ثانی.
  - ۲۶- بهادر شاه ثانی.
- در ۱۸۵۷ میلادی این حکومت بدست دولت انگلیس منقرض شد.  
(از طبقات سلاطین اسلام لین پول صفحه‌های ۲۹۲ تا ۲۹۸)

(۱۲۰۸)

## ص ۳۳۴، سطر ۱۴: سند

[س ن د] (اسم خاص). در هندوستان بدو نام سند بر می‌خوریم: یکی ایالت وسیعی بغرب هند بحدود زیر: غرب و شمال: بلوچستان؛ شمال شرقی: بهاولپور؛ شرق: ایالت راجپوتانه؛ جنوب: قسمتی دریا و قسمتی ترعه که در آنسوی ترعه ایالت کوچ

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۴) Cutch

قرار دارد. بندر کراچی از بنادر مهم ایالت سند است در کنار بحر العرب.

دیگری نام رودخانه‌ایست بطول یکهزار و هشتصد میل که از جانب شمالی «گیلاس پربت» که شعبه‌ای از کوه هیمالیاست جاری و از ایالات تبت و پنجاب و سند می‌گذرد و بدریای بحر العرب میریزد و شهرهای «اتک» و «کالاباغ» و «دیره اسمعیل خان» و «دیره غازیخان» و «کراچی بندر» بر کنار آنست و پنج رود منطقه پنجاب باین رودخانه می‌ریزد.

برای اطلاع بیشتر به «جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷» و «نقشه جغرافیایی لندن» رجوع کنید.

(۱۲۰۹)

**ص ۳۳۴، سطر ۱۵: تته**

[ت ت ت] (اسم خاص). شهریست بسند بدو مرحله‌ای دریای سند و یک منزلی حیدر آباد «۱» مولانا احمد بن نصر الله مؤلف تاریخ الفی ازین ناحیه برخاسته است. این منطقه بجهت خوش آب و هوا بودن و داشتن چمن زارهای زیبا بهندوستان ضرب المثل است.

سروی چو قدت در چمن تته نباشدمانند گل روی تو البته نباشد.  
شیروانی ازین شهر دیدن کرده و از مردم و محصولات آن شرحی مفصل می‌آورد.  
(از بستان السیاحه شیروانی).

(۱۲۱۰)

**ص ۳۳۴، سطر ۲۲: نیوشیدن**

[ن یو شی دن] (مصدر). شنیدن و گوش کردن - بمعنی جستن و طلبیدن و تفحص و تجسس نمودن نیز آمده است.  
(از برهان قاطع).

**[ص ۳۳۵]****اشاره**

(۱۲۱۱)

**ص ۳۳۵، سطر ۱۲: چناب**

[چ ه ناب] (اسم خاص). همان رودخانه «چناب» است.  
به «پنجاب» در همین تعلیقات رجوع شود

(۱) - جغرافیای هندوستان (نسخه خطی کتابخانه ملی) این شهر را «تتا» ضبط و آنرا از قصبات محوطه حیدر آباد آورده است که بجانب شرقی کراچی است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۵

(۱۲۱۲)

**ص ۳۳۵، سطر ۱۳: برسات**

[ب ر سات] (اسم). مأخوذ از سانسکریت. فصل باران هندوستان. (از ناظم الاطباء).

## [ص ۳۳۶]

## اشاره

(۱۲۱۳)

## ص ۳۳۶، سطر ۸: توقاشی

[توقاشی] (اسم خاص). در ضبط این نام نسخ متشتمت‌اند بعضی از نسخ کلمه «حاجی» را نیز علاوه دارند یعنی «حاجی توقاشی» متأسفانه چون در کتب دیگر این نام نیامده است لذا هر سه شکل مضبوط محل حدس است.

(۱۲۱۴)

## ص ۳۳۶، سطر ۱۶: حسن آباد

[ح س ن عا با د] (اسم خاص). این نقطه حسن آباد نیست و با احتمال قریب بیقین «حسن ابدال» است که از شهرهای ناحیه راولپندی «۱» است.

به «جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷» رجوع شود.

(۱۲۱۵)

## ص ۳۳۶، سطر ۱۹: رسد

[ر س د] (اسم). ذخیره‌ای از غله که در میان سپاه تقسیم می‌گردد؛ حصه، بهره. (از ناظم الاطباء).

(۱۲۱۶)

## ص ۳۳۶، سطر ۲۱: سیواس

[سی و اس] (اسم خاص). ولایتی است بجانب شرقی اناطولی و ۷۱۵ کیلومتری جنوب شرقی استانبول و ۳۷۲ کیلومتری شرق آنکارا بمختصات جغرافیایی زیر:

۴۵ ۳۹ عرض شمالی و ۴۰ ۳۴ طول شرقی «۲». مرکز آن سیواس

(۱) - منطقه «راولپندی» از اعمال حکومت پنجاب است و بچهار محوطه تقسیم میشود بقرار زیر:

۱- گجرات ۲- شاهپور ۳- جلم ۴- راولپندی.

«راولپندی» ای که محوطه چهارم منطقه راولپندی است شهرهای مشهورش «اتکمری» و «راولپندی» و «حسن ابدال» است.

(۲) - حمد الله مستوفی سیواس را از بزرگترین شهرهای روم شرقی آورده که طولش از جزایر خالادات «عالب» و عرضش از استواء

«لواک» است و می‌گوید باروی آن از مستحدثات سلطان علاء الدین بن کيقباد سلجوقی است که از سنگ تراشیده برآورده‌اند و

هوایش سرد و حاصلش غله و میوه و پنبه است. صوف سیواسی مشهور و از آنجاست. (از نزهت القلوب چاپ دبیر سیاقی صفحه

۱۰۹) شیروانی از وضع این شهر و شمس الدین افندی سیواسی مفصل سخن می‌راند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۶

و شهرهای مهم آن «سیواس»، «آماسیه»، «توقاد» و «قره حصار» است.  
(از قاموس الاعلام ترکی).

### [ص ۳۳۷]

#### اشاره

(۱۲۱۷)

### ص ۳۳۷، سطر ۱۳: فاخان

[قاخ لان] (اسم خاص). نام قلعتی بوده است بر سر راه نسا و ایورد، بنزدیکی ایورد. آنرا «قاغلان» نیز می‌گفته‌اند.  
(از حاشیه نسخه خطی «ط»).

(۱۲۱۸)

### ص ۳۳۷، سطر ۱۵: لجه

[ل ج ج] (اسم). میانه دریا، عمیق‌ترین موضع دریا.  
(از آندراج).

کشش کرد آن قدرها لجه غم جانب ظلمت که دل در زیر بار ناله‌ام غرق سیاهی شد.  
(از طالب آملی بنقل آندراج).

(۱۲۱۹)

### ص ۳۳۷، سطر ۱۹: ادبار

[اد بار] (مصدر باب افعال). پشت دادن، پس رفتن. کنایه از بخت برگشتگی است، ضد اقبال.  
(از ناظم الاطباء).

### [ص ۳۳۸]

#### اشاره

(۱۲۲۰)

### ص ۳۳۸، سطر ۳: یوسف زائی

[یوسف زائی] (اسم خاص). کشمیش‌اف آنرا تیره‌ای از طوایف پشتو می‌آورد که در حدود خیبر زندگانی می‌کردند و بسیار جسور و شجاع بوده‌اند.



[ص ۳۳۹]

اشاره

(۱۲۲۱)

ص ۳۳۹، سطر ۱۱: کریاس

[ک ر ی ا س] (اسم). محوطه‌ایست که بدرون سرا ما بین حیاط و دروازه سازند.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۲۲۲)

ص ۳۳۹، سطر ۱۱: مناص «۱»

[م ن ا ص] (اسم مکان). پناه‌جای، گریز‌گاه.  
(از آندراج).

(۱۲۲۳)

ص ۳۳۹، سطر ۱۷: مسقط

[م س ق ط] (اسم خاص). یکی از بنادر مهم بحر عمان

(۱) - این کلمه ممکن است مصدر میمی باشد بمعنی جنبیدن و درنگ کردن و گریختن.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۷

و دار الملک عمانست. شیروانی «۱» از آن جا دیدن کرده و در وصف آن می گوید:

این بندر را از سه طرف کوه فرا گرفته و فقط جانب شمالی آن باز و آب آن از چاه و هوایش بسیار گرم است. مأكولات و ملبوسات این بندر از بنگاله و یمن و فارس می آید و حلوی بسیار ممتاز دارد. سلطان آن دیار را امام گویند.  
(از بستان السیاحه).

(۱۲۲۴)

ص ۳۳۹، سطر ۱۷: غرابات

[غ ر ا ب ا ت] (جمع غراب). غراب نام نوعی از کشتی بادی است که در قدیم بشکل غراب می ساخته‌اند، کرجی، زورق، قایق.  
(از لغت نامه دهخدا).

(۱۲۲۵)

ص ۳۳۹، سطر ۱۸: تهتها «۲»

[ت ه ت ه] (اسم خاص). نام یکی از صوبه‌های هندوستانست بمختصات زیر:

حدود:

شمال: بهکر؛ جنوب: دریای شور؛ مشرق: گجرات احمد آباد؛

غرب: کیچ و مکران؛

مختصات جغرافیایی:

طول: هشتاد و دو درجه و سی دقیقه؛ عرض: بیست و پنج درجه و دو دقیقه؛ در سراسر مرز بین این ناحیه و «ملتان» و «اوج» و «کیچ» و «مکران» کوهستانهای خارا و مرتفع وجود دارد که مساکن اقوام بلوچ و افغان است.

حاکم نشین آنها در جسیلمیر است. در طرف جنوب از «اوج» تا «گجرات» کوههای ریک قرار دارد

(از غیاث اللغات)

(۱۲۲۶)

### ص ۳۳۹، سطر ۱۹: بنکش «۳»

[ب ن ک ش] (اسم خاص). بنکش نام دو موضع است

(۱) - مدت اقامت شیروانی بدانجا هفده روز بوده است.

(۲) - غیاث اللغات آنرا: تهته تاء آمیخته با طاء ضبط کرده است

(۳) - در جهانگشا و تاریخچه نادر شاه مینورسکی این نام بنکش یعنی «با کاف عربی» آمده ولی صاحب بستان السیاحه آنرا بنکش «با کاف فارسی» ضبط کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۸

یکی بنکش صغیر و آن از توابع کشمیر است و دیگر بنکش کبیر و آن از بلاد کابل و ناحیتی کوهستانی است. مردم بنکش کبیر افغانی و اسماء آنها مختوم به علی است. - شیروانی ازین محل گذر کرده است.

(از بستان السیاحه).

(۱۲۲۷)

### ص ۳۳۹، سطر ۲۰: دیزه جات

[؟] (اسم خاص). این نام بی شک غلط و صحیح آن «دیزه جات» [دی ر جات] است.

به «دیزه اسماعیل خان» درین تعلیقات رجوع شود.

[ص ۳۴۰]

اشاره

(۱۲۲۸)

## ص ۳۴۰، سطر ۳: دیزه اسماعیل خان

[۴] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن دیره اسماعیل خان [دی ری اس ما عی ل خان] است بمختصات زیر: حکومت پنجاب در قدیم بده قسمت منقسم میشد، که قسمت نهم آن بنام «دیره‌جات» بود و «دیره‌جات» خود بسه محوطه تقسیم می‌گردید بدینقرار.

۱- دیره غازی خان که در طرف غربی مظفر گده «۱» قرار داشت و بمساحت چهار هزار و هفتصد و چهل میل مربع بود.

۲- دیره اسماعیل خان که در شمال دیره غازیخان قرار داشت و هفت هزار و نود و شش میل مربع مساحت آن بود.

۳- محوطه بنو که بشمال دیره اسماعیل خان قرار داشت و شهرهای مشهورش شهر بنو و کالاباغ بود.

(از جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷) و به و بستر انگلیسی تحت «دیره اسماعیل خان» و «غازیخان» رجوع شود.

(۱۲۲۹)

## ص ۳۴۰، سطر ۱۳: دیزه غازی خان

[دی ری غازی خان] (اسم خاص). این نام غلط و برای اطلاع از آن به «دیزه اسماعیل خان» در همین تعلیقات رجوع شود.

(۱) - مظفر گده در جنوب غربی مولتان و شمال شهر بهاولپور واقع است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۵۹

[ص ۳۴۱]

اشاره

(۱۲۳۰)

## ص ۳۴۱، سطر ۲: لارکانه

[لارکان] (اسم خاص). نام ناحیتی است بهند غربی که در جنوب غربی سوکور «۱» قرار دارد.

(از تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

(۱۲۳۱)

## ص ۳۴۱، سطر ۴: اغواء

[اغ و اء] (مصدر باب افعال). گمراه ساختن.

(از ناظم الاطباء).

(۱۲۳۲)

## ص ۳۴۱، سطر ۵: سورت

[س ر ت] «۲» (اسم خاص). نام ناحیتی است بجنوب برونچ «۳» در هند که یک‌هزار و ششصد و سی میل مربع مساحت دارد. «۴» (از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۴۷). (۱۲۳۳)

### ص ۳۴۱، سطر ۵: گجرات

[گ ج ر ا ت] (اسم خاص). نام ناحیتی است بر اولپندی از توابع پنجاب (در تقسیمات قدیم) و بشمال گوجراتواله. مساحت آن دو هزار و بیست و یک میل مربع و مواضع مشهورش: «گجرات» و «جلالپور» است. (از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷) و به «غیاث اللغات» رجوع شود. (۱۲۳۴)

### ص ۳۴۱، سطر ۱۱: شهدادپور «۵»

[ش ه ا د پ و ر] (اسم خاص). ناحیتی است بشمال «نواب شاه» و شمال شرقی «حیدر آباد». از آنجا تا عمر کوت - براه بیابان - سی فرسنگ راه است. (۱۲۳۵)

### ص ۳۴۱، سطر ۱۳: عمر کوت

[ع م ر ک و ت] (اسم خاص). نام یکی از شهرهای

(۱) - «سوکور» در ایالت «بهاولپور» و بر کنار رود سند واقع است.

(۲) - ضبط از (ناظم الاطباء)

(۳) - ناحیه بمبئی که از شمال بلوچستان و پنجاب و از مشرق براجپوتانه و سرزمین برارودکن و از جنوب به میسور و مدرس و از مغرب بلوچستان محدود بود بهفت ناحیه تقسیم میشد:

۱- احمد آباد، ۲- کیرا، ۳- پنج محال، ۴- برونچ، ۶- تانه، ۷- کلابه یا قلابه

(۴) - آندراج آنرا بناحیه گجرات کنار دریای شور می آورد.

(۵) - مینورسکی در تاریخچه نادر شاه آنرا «شاه داپور» آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۰

مشهور «۱» تراورپر کر «۲» است.

(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

(۱۲۳۶)

### ص ۳۴۱، سطر ۱۴: حصانت

[ح ص ا ن ت] (مصدر). استوار بودن، مستحکم بودن، پابرجای بودن، محکم بودن. (از اقرب الموارد).

## [ص ۳۴۲]

## اشاره

(۱۲۳۷)

## ص ۳۴۲، سطر ۱: قدیر

[ق د ی ر] (صفت مشبیه). توانا. - از نامهای باری تعالی «۳»  
(از آندراج).

(۱۲۳۸)

## ص ۳۴۲، سطر ۲: تیه

[تی ه] (اسم). بیابان. ج: اتیاه، و جمع منتهی الجموع: اتاتیه.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۲۳۹)

## ص ۳۴۲، سطر ۹: خفض

[خ ف ض] (مصدر). پایین آوردن، بلند نکردن، نرم رفتن، خوش گشتن، منه: «خفض جناح» یعنی تواضع و فروتنی کردن.  
(از اقرب الموارد).

(۱۲۴۰)

## ص ۳۴۲، سطر ۹: جناح

[ج ن ا ح] (اسم). بال، دست، بازو، بغل، جانب.  
(از اقرب الموارد).

## [ص ۳۴۳]

## اشاره

(۱۲۴۱)

## ص ۳۴۳، سطر ۲۲: شکارپور «۴»

[ش ک ا ر پ و ر] (اسم خاص). ناحیتی است بشمال کراچی و بمساحت هشت هزار و هشتصد و نه میل مربع. - مواضع مشهور آن یکی شهر «شکارپور» و دیگر «سکر» و سدیگر «روری» است. این ناحیه در سابق از اعمال بمبئی بوده است.  
(از جغرافیای هندوستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۶۳۷).

- (۱) - در جغرافیای هندوستان این کلمه با الف یعنی «امر کوت» ضبط شده است. شاید صحیح آن همان «عمر کوت» باشد که بمعنی قلعه عمر است. (زیرا «کوت» بهندی بمعنی قلعه است)
- (۲) - سند که از اعمال بمبئی است دارای پنج محوطه است: جهانگشای نادری متن ۷۶۰ ص ۳۴۳، سطر ۲۲: شکارپور ..... ص : ۷۶۰ الف: بندر کراچی، ب: حیدر آباد، ج: تراورپر کر، د: شکارپور، ه: ابرسند فرنی پر- منطقه تراورپر کر بشرق حیدر آباد واقع است. (از جغرافیای هند نسخه خطی کتابخانه ملی).
- (۳) - این کلمه بمعنی پخته شده در دیگ نیز می آید.
- (۴) - شیروانی آنرا از بلاد معمور سند می آورد که جوانب اربعه اش گشاده و آبش از چاه و شیرین است. مردم آنجا را غریب نواز و سیاح دوست ذکر می کند. او از آن ناحیه دیدن کرده است. (از بستان السیاحه).
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۱

(۱۲۴۲)

### ص ۳۴۳، سطر ۲۳: داود پوتره

[داود پوت ر] (اسم خاص). نام یکی خاندانهای هندوستان که مدتها بر شکارپور بامر نادر حکومت کردند. راجع باحوال این خاندان کتاب «راورتنی» (Raverty) بنام «مطالبی چند راجع بافغانستان» (طبع سال ۱۸۸۸ میلادی صفحات ۶۱۴ و ۶۶۲) اطلاعات مفیدی می دهد.

[ص ۳۴۴]

### اشاره

(۱۲۴۳)

### ص ۳۴۴، سطر ۱۴: کیج

[کی ج] (اسم خاص). شهر کیج بخاور قصرقند «۱» قرار دارد و بصورت‌های «کج» و «کیز» و «جالک» و «دزک» آمده «۲»، از بندر تیز تا کیج پنج منزل راه بوده است. (از سرزمینهای خلافت شرقی صفحه ۳۵۴).

(۱۲۴۴)

### ص ۳۳۴، سطر ۱۴: مکران

[م ک ر ا ن] (اسم خاص). نام ناحیتی است در جنوب و جنوب شرقی ایران بحدود زیر:

شمال: سراوان و بمپور؛ جنوب: بحر عمان؛ مشرق: کلات؛ مغرب:

بشاگرد. - قسمت مهم آن بر ساحل عمان واقع است و دارای دشت شن‌زاری است که در آن چندین رود خشک قرار دارد. قراء مهم

آن «گه» و «بنت» و «بلوک- قصرقند» و «بلوک باهو کلات» نام دارد «۳». (از جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۲۶۲).

### ص ۳۴۵

#### اشاره

(۱۲۴۵)

### ص ۳۴۵، سطر ۴: کاریز عباس آباد

[کاریز عباس آباد] (اسم خاص). در حوالی هرات چنین نامی دیده نشد. ظاهراً این دهکده «کاریزی» است در شمال «طیات» و جنوب «عباس آباد» و بر سر راه هرات، یعنی از آنجا به «دغارود» می‌روند و سپس بر امتداد مسیر قدیمی هرات قرار گرفته پس از رسیدن به «کافر قلعه» و عبور از «تیر پل» و «شکیمان» بهرات می‌رسند. فعلاً این نقطه جزء ایران است ولی دور نیست که در زمان نادر از قراء و قصبات

(۱) - قصرقند بشمال تیز و تیز مهمترین بندر مکران بوده که کرسیش «فتزپور» یا «بنجور» یا «پنج‌گور» نام داشته است.

(۲) - شیروانی آنرا «کیچ» ضبط و از بلاد بلوچستان بر کنار بحر عمان آورده است.

(۳) - حمد الله مستوفی آنرا از اقلیم دوم و دار الملکش را فتزپور و طولش را از جزایر خالدات «صبح» و عرضش را از خط استواء «کد» آورده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۲

هرات بوده است. - از قرار اظهار مطلعی محصول خربوزه آنجا بسیار خوب است.

(۱۲۴۶)

### ص ۳۴۵، سطر ۴: فالیز

[فالی ز]. بستان خربزه، خربزه زار، پالیز.

(از ناظم الاطباء).

(۱۲۴۷)

### ص ۳۴۵، سطر ۷: مطایا

[مطایا] (جمع مطیه). مطایا چهارپاهایی است که بر پشت آنها سوار شوند. - چون اسب و اشتر و غیر آن. (از آندراج).

### ص ۳۴۶

#### اشاره

(۱۲۴۸)

**ص ۳۴۶، سطر ۹: سیوی**

[سی و ی] (اسم خاص). بحدود شمال خاوری مکران متصل بمرز هند دو ولایت «طوران» و «بدهه» وجود داشت که شمال این دو ولایت ناحیه «بالیس» (باسامی «بالش» و «والشتان» نیز آمده) بود و کرسی این ناحیه را «سیوی» یا «سیبی» یا «سیوه» می‌نامیدند. (از سرزمینهای خلافت شرقی).

(۱۲۴۹)

**ص ۳۴۶، سطر ۱۰: دادر**

[دادر] (اسم خاص). نام ناحیتی است بپاکستان غربی، که چون از کویته بطرف سند حرکت کنیم پس از گذشت از «سیوی» به «دادر» که در جنوب شرقی کویته است، می‌رسیم. (از تقریرات تیمسار سپهد جهانبانی).

(۱۲۵۰)

**ص ۳۴۶، سطر ۱۰: شال**

[شال] (اسم خاص). نام ناحیتی است بشمال بلوچستان و حدود افغانستان که در ۱۶۴ کیلومتری شمال کلات و بر سر راه قندهار قرار دارد. محصول آن میوه و اهالی آن مرکب از بلوچ و افغانند. (از قاموس الاعلام ترکی).

(۱۲۵۱)

**ص ۳۴۶، سطر ۱۰: فوشنج «۱»**

[فوشنج] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بشرق قندهار

(۱) - در ترجمه پارسی «تاریخچه نادر شاه مینورسکی» مقابل این اسم علامت سؤال گذارده شده و بنظر می‌آید که نویسنده گمان اشتباه بقول میرزا مهدیخان برده است. ظاهراً علت این گمان بودن «فوشنج» یا «پوشنگ» معروف است بحدود هرات. خوشبختانه «مجمع التواریخ» رفع این گمان را کرده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۳

و نزدیک «شرح رباط»، یورت ایل کاکری بدانجاست. - در زمان صفویان حاکم قندهار باین ناحیه نیز حکم می‌راند. به «مجمع التواریخ» مرعی صفحات ۴ و ۵ رجوع شود.

(۱۲۵۲)

**ص ۳۴۶، سطر ۱۱: خولی**



[خولی] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط «۱» و صحیح آن «خوبی» است بمختصات زیر:  
قریه ایست در ۹ کیلومتری جنوب غربی شهر قندهار، واقع در خط ۶۵ درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی و خط ۳۱ درجه و ۳۵ دقیقه و ۲۱ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

[ص ۳۴۷]

اشاره

(۱۲۵۳)

ص ۳۴۷، سطر ۳: کهدستان

[ک ه د س تان] (اسم خاص). قریه ایست در ۱۴ کیلومتری شرق هرات، بر سر راه او به بهرات بمختصات زیر:  
طول شرقی: ۶۲ درجه و ۱۹ دقیقه و ۴۱ ثانیه.  
عرض شمالی: ۳۴ درجه و ۲۲ دقیقه.  
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).  
(۱۲۵۴)

ص ۳۴۷، سطر ۹: زور آباد

[ز و ر عا با د] (اسم خاص). ناحیتی است بجنوب سرخس «۲» که از ۸۷ پارچه آبادی تشکیل شده و مرکزش نیز بنام زور-آباد است. «۳»  
(از جغرافیای سیاسی کیهان صفحه ۱۸۵).

(۱) - نسخ متعدد جهانگشا آنرا «خوئی» و «خونی» کرده و روضه الصفا «خوی» آورده است.

(۲) - زور آباد بشمال شرقی خراسان، نزدیک مرز ترکستان و جنوب پل خاتون و بر کنار راه بین تربت جام و محمود آباد قرار دارد.

(۳) - فرهنگ جغرافیایی ایران در این حدود از زور آبادی بمشخصات زیر بحث می‌کند که بی‌شک جزئی از زور آباد مشروح در فوق است:

زور آباد دهی از دهستان صالح آباد بخش جنت آباد شهرستان مشهد، که بسه کیلومتری شمال صالح آباد و دو کیلومتری خاوری شوسه عمومی مشهد بصالح آباد قرار دارد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۴

(۱۲۵۵)

ص ۳۴۷، سطر ۹: قرانیه

[ق ر ا ت پ پ] (اسم خاص). ناحیتی در بادغیس است و به جنوب «پست افغان» و غرب «کشک کشک» از اعمال هرات. «۱»

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» جلد سوم ذیل «کشک کشک و قره‌تپه» رجوع شود.

**[ص ۳۴۸]**

**اشاره**

(۱۲۵۶)

**ص ۳۴۸، سطر ۳: ثمین**

[س می ن] (صفت مشبیه). گران بها، پر قیمت، پر بها.

(از اقرب الموارد).

(۱۲۵۷)

**ص ۳۴۸، سطر ۳: تخمین**

[ت خ می ن] (مصدر باب تفعیل). حدس زدن، گمان کردن؛ قیاس نمودن، تقدیر و اندازه‌ای را بحدس تعیین کردن.

(از اقرب الموارد).

(۱۲۵۸)

**ص ۳۴۸، سطر ۲۱: قوشخانه**

[قوش خان] (اسم خاص). نام نقطه‌ای بوده است بقرب بلخ و بر یک فرسخی آن.

(از حاشیه نسخه خطی «ط»).

**[ص ۳۴۹]**

**اشاره**

(۱۲۵۹)

**ص ۳۴۹، سطر ۵: مستحدثات**

[م س ت ح د ثات] (جمع). چیزهای نو پیدا کرده شده. (از آندراج). ساختمانهای نو، بناهای جدید.

(۱۲۶۰)

**ص ۳۴۹، سطر ۱۰: کلیف «۲»**

[ک لی ف] (اسم خاص). نام شهری بوده در هیجده فرسخی بلخ بر سر راه نخشب به سغد «۳» (از یاقوت در معجم البلدان).

طول شرقی: ۶۲ درجه و ۴۰ و ۴۸ دقیقه و ۱ و ۵۹ ثانیه

عرض شمالی: ۳۴ و ۳۵ درجه و ۷ و ۱۴ دقیقه و ۳۶ و ۳۸ ثانیه.

آب و هوای آن بسیار سرد و برف آن تا اواخر فروردین بروی زمین باقی است و تابستان آنجا نیز معتدل است.

(۲) - این نام «کالف» و «کیلف» نیز ضبط شده است. رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «شرح آسیای مرکزی نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹» شود.

(۳) - زیر ایالت چغانیان مجرای رود جیحون در بیابان می‌افتد و هیچگونه نهر قابل اهمیتی نه از جانب راست و نه از ساحل چپ بآن نمی‌پیوندد، تا سرانجام بدلتای خود در کرانه جنوبی ارال واقع در ایالت خوارزم می‌رسد. در امتداد این رود در بیابان بدو کناره راست و چپ آن بر سر راهی -

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۵

(۱۲۶۱)

### ص ۳۴۹، سطر ۱۳: کوکی

[؟] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن کرکی [ک ر کی] است بمشخصات زیر:

بندری است بر کنار جیحون میان کلیف و چهارجوی، بین خط ۶۵ درجه طول شرقی و ۳۸ درجه عرض شمالی از مبدا گرینویچ. (از نقشه جغرافیای مؤسسه جغرافیایی لندن).

(۱۲۶۲)

### ص ۳۴۹، سطر ۱۵: حصار

[ح ص ا ر] (اسم خاص) نام دیگر «حصار شادمان» است.

به «حصار شادمان» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱۲۶۳)

### ص ۳۴۹، سطر ۱۹: چارجو «۱»

[چار جو] (اسم خاص). نام ناحیتی است در جنوب رودخانه جیحون بترکستان روس و بر کنار راه «مرو» و «بخارا». شهر قراکول در شمال آن قرار دارد.

(از نقشه جغرافیای بغیری).

(۱۲۶۴)

### ص ۳۴۹، سطر ۲۲: صیانت

[ص ی ا ن ت] (مصدر ثلاثی). حفاظت کردن، حمایت کردن، حراست نمودن، نگاهداری کردن، نگاهبانی کردن.

(از اقرب الموارد).

## [ص ۳۵۰]

## اشاره

(۱۲۶۵)

## ص ۳۵۰، سطر ۱۸: قراکول

[ق ر کول] (اسم خاص). ناحیتی است بجنوب شرقی بخارا، بر سر راه آهن بخارا و مرو، بشمال رودخانه جیحون. - بین این ناحیه و رودخانه جیحون ایستگاه «خواجه دولت» واقع است.  
(از نقشه جغرافیایی بغایری).

(۱) - این نقطه «چهارجو» نیز ضبط شده است.

- که از خراسان بترکستان می‌رود شهرهایی در سابق وجود داشته که غالباً رودخانه از میان آن می‌گذشته که از آنجمله شهر کلیف است. این شهر در ساحل شمالی رود و در مقابل ربض خود، که در جانب خراسان رود جیحون است، قرار داشته (هنوز هم وجود دارد) و بقول مقدسی آب رود از میان آن می‌گذشته است مانند «بغداد» و «واسط». - مقدسی از رباط جانب شمالی آن که برباط ذو القرنین معروفست صحبت می‌کند و می‌گوید بنابر مشهور اسکندر آنرا ساخت. حمد الله مستوفی طول دو بارو آنرا سه هزار گام می‌آورد. رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۶

## [ص ۳۵۱]

## اشاره

(۱۲۶۶)

## ص ۳۵۱، سطر ۱۶: چند نفر از بیگلر بیگیان

... روانه سمرقند فرموده:

محمد کاظم بیگ در عالم آرای نادری می‌گوید: نادر شاه یک فوج بفرماندهی لطفعلی خان بسمرقند فرستاد. آنها سنگ قبر و در آهنی مقبره تیمور را کنده به مشهد آوردند. این سنگ و در آهنی مدتی در مشهد بود. بعد نادر دوباره آنها را بسمرقند پس فرستاد.

## [ص ۳۵۳]

## اشاره

(۱۲۶۷)

## ص ۳۵۳، سطر ۱۰: تصاول

[ت صا و ل] (مصدر باب تفاعل). بیکدیگر برجستن، حمله نمودن.  
(از اقرب الموارد).  
(۱۲۶۸)

## ص ۳۵۳، سطر ۱۲: ایلبارس

[ای ل بار س] (اسم خاص). نام یکی از خانان خیره است. این خانان از حدود ۹۲۱ قمری تا ۱۲۸۹ قمری بر خوارزم حکومت کرده‌اند.

توضیح آنکه پس از استیلای مغول خوارزم سهم جوجی گردید.

بعهد امیر تیمور امرای قبچاق آنجا را بتصرف خود در آورند و بعد از هرج و مرج اواخر تیموریان، اوزبکان بفرمان امیر محمد شیبانی بر خیره مسلط شدند و سلسله خانان خیره را بوجود آوردند این سلسله غالباً با امرای بخارا در جنگ بودند و جز یکسالی که نادر در آنجا حکمران ایرانی گذارد در بقیه مدت خیره بدست آنها اداره می‌شد. اینک نام آنها:

۱- ایلبارس اول.

۳- حسن قلی

۵- بوجوغه.

۷- کل.

۹- دوست.

۱۱- عرب محمد اول.

۲- سلطان حاجی.

۴- صوفیان.

۶- اونک.

۸- اگتای.

۱۰- حاجی محمد اول.

۱۲- اسفندیار.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۷

۱۳- ابو الغازی اول.

۱۵- محمد ارنک.

۱۷- عرب محمد ثانی.

۱۹- یادگار.

۲۱- شیر غازی (در زمان شاه سلطان حسین بمشهد تاخت «از مجمع التواریخ»).

۲۲- ایلبارس ثانی (بدست نادر کشته شد).

۲۴- ابو محمد.

۲۶- کیپ.

- ۲۸- ایلترز.  
 ۳۰- الهقلی.  
 ۳۲- محمد امین.  
 ۳۴- قتلغ محمد.  
 ۳۶- سید محمد رحیم.  
 ۱۴- انوشه.  
 ۱۶- اسماق آقا شاه نیاز.  
 ۱۸- حاجی محمد ثانی.  
 ۲۰- ارنک.  
 ۲۳- تجر (حاکم از جانب نادر شاه).  
 ۲۵- ابو الغازی ثانی.  
 ۲۷- ابو الغازی ثالث.  
 ۲۹- محمد رحیم.  
 ۳۱- رحیم قلی.  
 ۳۳- عبد الله.  
 ۳۵- سید محمد.
- در سال ۱۲۸۹ هجری قمری قلمرو این سلسله ضمیمه روسیه شد. (از طبقات سلاطین اسلام تالیف لین پول ترجمه عباس اقبال اشتیانی).

---

(۱۲۶۹)

### ص ۳۵۳، سطر ۱۴: تدبیر

[ت د می ر] (مصدر باب تفعیل). هلاک کردن، بهلاکی افکندن. از بین بردن؛ نابود کردن.  
 (از اقرب الموارد).  
 (۱۲۷۰)

### ص ۳۵۳، سطر ۱۶: خواجه قلعه سی

[خاج ق ل ع سی] (اسم خاص). نام نقطه- ایست بین بخارا و رود جیحون، بدوازده فرسخی این رود و در جنوب بخارا.

[ص ۳۵۵]

اشاره

(۱۲۷۱)

## ص ۳۵۵، سطر ۳: دوه بونی

[د و بوی نی] (اسم خاص). این نام را «داوابونی» و «دوه بویون» «۱» ضبط کرده‌اند که بمعنی «گردن شتر» است. و آن نام تنگی «۱»

(۱) - «تویامویون» نام دیگر این تنگ می‌باشد که در مرز خوارزم واقع است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۸

است براه طاهریه. - پهنای رود جیحون درین تنگ بقدری باریک میشود که بیک سوم پهنای اصلی خود می‌رسد. اصطخری نام آن را «بوقشه» یا «ابوقشه» و حمد الله مستوفی «دهان شیر» ذکر می‌کند.  
(از سرزمینهای خلافت شرقی).

(۱۲۷۲)

## ص ۳۵۵، سطر ۱۰: هزار اسب

[ه ز ا س ب] (اسم خاص). نام یکی از شهرهای معروف خوارزم است و عربان آن را «هزارسف» ذکر می‌کنند.

در مرآت البلدان جلد دوم محل این شهر در نقطه مرتفعی آمده است و لسترنج می‌گوید:

هزار اسب با خیره در یک عرض جغرافیایی قرار دارد، ولی خیره بساحل چپ رود جیحون نزدیک‌تر است. «۱»

[ص ۳۵۶]

اشاره

(۱۲۷۳)

## ص ۳۵۶، سطر ۵: قلعه خانقاه

[ق ل ع ی خان - یا - ن قاه] (اسم خاص). مرآت البلدان جلد دوم این قلعه را «خانگاه» ضبط کرده و آن را یکی از قلاع خمسه

خوارزم آورده است که بر سر راه بین هزار اسب و خیره قرار دارد.

[ص ۳۵۷]

اشاره

(۱۲۷۴)

## ص ۳۵۷، سطر ۲۱: ایناق

[عی ناق] (اسم). مصاحب و مقرب درگاه و ایناقتی منصبی است که باین قبیل مردم داده میشود.

(از تعلیقات «سمط العلی للحضرة العلیا»).

## [ص ۳۵۸]

## اشاره

(۱۲۷۵)

## ص ۳۵۸، سطر ۵: فزاق

[ق ز ا ق] (اسم خاص): نام طایفه صحرا گردیست که از

(۱) - در کتب تاریخ ادبیات آمده است: چون سلطان سنجر بقصد سرکوبی آتسز بکنار هزار اسب رسید. انوری ایبوردی این رباعی را ساخت و بتیری بست و بلشکر اتسز انداخت:

ایشاه همه ملک جهان حسب تراست وز دولت و اقبال شهی کسب تراست

امروز بیک حمله هزار اسب بگیرفردا خوارزم و صد هزار اسب تراست اتسز برشید الدین وطواط که در اردویش بود دستور داد که او نیز با یک رباعی جواب او را بدهد او این رباعی را ساخت:

ایشاه بجامت می صافست نه درداعدای ترا ز غصه خون باید خورد

گر دشمنت ای شاه شود رستم گردیک خر ز هزار اسب نتواند برد وقتی سنجر این رباعی را شنید قسم خورد که پس از دست رسی به وطواط او را هفت پاره کند بعد چون به وطواط دست یافت بخواش بدیع منشی از گناه او درگذشت.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۶۹

«اورال» و «خزر» تا سلسله جبال «التاوا» را بزیر پا دارند و خود را فزاق مینامند زیرا این کلمه در ترکی بمعنی «هرزه گرد» و بیخانه و منزل است. (۱)

(از «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹).

(۱۲۷۶)

## ص ۳۵۸، سطر ۵: آرال «۲»

[ع ا ر ا ل] (اسم خاص). نام دریاچه بزرگی است با آسیای مرکزی در ۴۳ درجه طول شمالی. این دریاچه تقریباً ۳۲۰ کیلومتر طول دارد با عرضی کمتر از نصف این طول، تنگه‌ای بعرض ۲۵۰ کیلومتر آنرا از بحر خزر جدا می‌کند. مقدار تبخیر آب آن بسیار و اگر دو رود سیحون و جیحون وارد آن نشود هر سال مقداری از وسعت آن کاسته می‌شود. آب آن شور و عمق آن کم و دارای ماهی «فک» و «گاو ماهی» و «ارّه ماهی» است.

(از ناظم الاطباء).

## [ص ۳۵۹]

## اشاره



(۱۲۷۷)

**ص ۳۵۹، سطر ۱۴: چشمه خلیجان**

[۴] (اسم خاص). این نام غلط و اصل آن «چشمه خلیجان» است و به «چشمه حسینخان» درین تعلیقات رجوع شود.

(۱) - در حوالی دریاچه «ایسیک قول» و آن طرف «تیان شان» و بنزدیکی کاشغر بر روی کوههای مسطح پامیر طایفه‌ای بنام قرقیز زندگی می‌کنند که کاملاً با قزاقهای فوق فرق دارند. روسها طایفه دوم را «قرقیز قزاق» و طایفه اول را «قرقیز قیاق» می‌نامیدند. بعدها «کلمه «قزاق» و «قیاق» را حذف کردند و لفظ «قرقیز» را بر هر دو اطلاق نمودند. قرقیز قزاقها بچهار اردو تقسیم می‌شدند. اول: اردوی بزرگ؛ دوم: اردوی متوسط؛ سوم: اردوی کوچک؛ چهارم: اردوی داخلی؛ اردوی داخلی یورتشان خاک حاجی ترخان بود. (۲) - ممکن است کلمه «آرال» در متن «اورال» باشد و اورال نام کوه و رود و بلوکی است با مشخصات زیر:

الف - کوه اورال: نام سلسله کوهی است در شرق روسیه آسیا که اروپا و آسیا را از هم جدا می‌کند. ارتفاع آن ۲۱۵۰ متر و دارای معدن طلا و پلاتین است.

ب: نام رودیست که پس از طی ۱۷۰۰ کیلومتر در روسیه بدریای «اسگون» می‌ریزد.

ج: نام بلوکی است واقع در صحرای اورینبورک که یورت طایفه‌ای از قزاقها بدانجاست (از شرح آسیای مرکزی نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹). - یورت ازبکها از کوه «اورال» شروع می‌شود و تا نواحی اطراف دریاچه «آرال» و «خوارزم» گسترش دارد. (از صفحه ۱۵۷ زندگانی شاه عباس اول جلد اول نگارش فلسفی).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۰

(۱۲۷۸)

**ص ۳۵۹، سطر ۱۵: خیوه آباد**

[خی و عا با د] (اسم خاص). این شهر بشمال ایران، کنار مرز ایران و شوروی، در ناحیه اتک قرار دارد. - چون از ایستگاه مرو بجنوب غربی حرکت کنیم پس از رسیدن بایستگاه «دو شاخ» خط آهن با قوسی رو بشمال غربی می‌رود، بعد از ایستگاه دو شاخ و گذشت از یک ایستگاه دیگر به ایبورد میرسیم. در جنوب ایبورد قهقهه و بجنوب قهقهه خیوه آباد قرار دارد. (از نقشه جغرافیای بغایری).

**[ص ۳۶۱]****اشاره**

(۱۲۷۹)

**ص ۳۶۱، سطر ۲: پرکنت**

[پ ر ک ن ا ت] (جمع پرکنه) «۱». برهان قاطع آن را «پرگنات» با کاف فارسی آورده و زمینی معنی کرده است که از آن مال و

خراج می‌گیرند.

(۱۲۸۰)

ص ۳۶۱، سطر ۱۳: ابود

[ا ب و د] (مصدر ثلاثی). همیشه بودن، جاودانه بودن.

(از اقرب الموارد).

[ص ۳۶۲]

اشاره

(۱۲۸۱)

ص ۳۶۲، سطر ۴: قاناغان

[ق ا ن غ ا ن] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از اوزبکان است که درختلان سکنی داشته‌اند. در تاریخ بدخشان (چاپ عکسی روسیه) این نام بصورت «قطغانیه» آمده است.

(۱۲۸۲)

ص ۳۶۲، سطر ۵: کولاب

[ک و ل ا ب] (اسم خاص). در تاریخ بدخشان (چاپ عکسی روسیه) این شهر همان «ختلان» قدیم آمده و ختلان [خ ت ل ا ن] بنابر قول یاقوت بمختصات زیر است:

ختلان نام تعدادی از شهرهای مجاور بهم است که در ماوراء النهر نزدیک سمرقند قرار دارند. یکی از قراء آنجا بنام قراسو است (قول سمعانی).-

(۱)- در حاشیه «برهان قاطع» این کلمه از ریشه Parikhana- آمده و بمعنی حوزه ایست که دورادورش محدود بخندقی است، و آن مرکب از پیشوند (Pari- پیرامون) + (Kan -Khan) (کندن) است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۱

منسوب باین ناحیه ختلی [خ ت لی] آمده است.

برای اطلاع بیشتر به «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹ رجوع شود.

[ص ۳۶۳]

اشاره

(۱۲۸۳)

**ص ۳۶۳، سطر ۵: علی آباد**

[ع ل ی ع ا ب ا د] (اسم خاص). دهی است از دهستان کهنه فرود بخش حومه شهرستان قوچان. - این ده بهفت کیلومتری جنوب خاوری قوچان و دو کیلومتری شمال خاوری شوسه قدیمی مشهد بقوچان قرار دارد. محل آن در جلگه و آب و هوای آن معتدل است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم). (۱۲۸۴)

**ص ۳۶۳، سطر ۱۳: مربع نشین**

[م ر ب ع ن شی ن] (اسم فاعل مرکب مرخم). آنکه چهار زانو نشیند «۱» یعنی ران چپ را از زیر ران راست برآورد و پای راست را بر ران چپ نهد. در نزد سلاطین برای احترام چنین نشینند و اینگونه نشستن را بهندی پالتی می گویند. (از آندراج). (۱۲۸۵)

**ص ۳۶۳، سطر ۱۶: بندق**

[ب ن د ق] (اسم). گلوله گلین، گلوله توپ و تفنگ. (از ناظم الاطباء).

**[ص ۳۶۴]****اشاره**

(۱۲۸۶)

**ص ۳۶۴، سطر ۲۱: قانق**

[ق ا ن ق] (اسم خاص). به «قاینق» درین تعلیقات رجوع شود. (۱۲۸۷)

**ص ۳۶۴، سطر ۲۲: آقزی پر**

[؟] (اسم خاص). این نام در جهانگشا چنین و در تاریخ داغستان «آغزی بر» آمده است. ظاهراً صحیح آن «آق زبیر» است و آن نام ناحیتی است بشمال «جادوخ» و آنطرف رودخانه قانق. - طایفه مقیم در آنجا نیز باین نام موسوم است. (۱۲۸۸)

**ص ۳۶۴، سطر ۲۲: جاوخ**

[۴] (اسم خاص). این نام در بعضی نسخ جهانگشا چنین و در بعضی دیگر «چاق» و در تاریخ

(۱) - این کلمه نعت است و گاهی بجای منعت می‌آید.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۲

داغستان «کاوخ» آمده است. بنظر صحیح آن «جادوخ» است که نام طایفه‌ایست مقیم ببالای رودخانه قانق (آلزان). - یورت این طایفه را نیز چنین می‌نامند.

[ص ۳۶۶]

اشاره

(۱۲۸۹)

ص ۳۶۶، سطر ۷: قصور

[۴] (اسم خاص). تاریخ داغستان آن را «کسرخی» و کنار رود سمور، بشمال داغستان، آورده است.

به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ رجوع شود.

(۱۲۹۰)

ص ۳۶۶، سطر ۲۰: پل سفید

[پ ل س فی د] (اسم خاص). قصبه‌ایست از ناحیه راستویی بخش سواد کوه شهرستان شاهی. این ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۱۲۹۱)

ص ۳۶۶، سطر ۲۰: زیر آب

[زی ر عاب] (اسم خاص). نام ناحیتی است بین تهران و شاهی، واقع در ۳۹ کیلومتری شاهی و ۸ کیلومتری پل سفید.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۱۲۹۲)

ص ۳۶۶، سطر ۲۰: سواد کوه

[س و ا د کوه] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای شهرستان شاهی است با حدود زیر:

شمال: بخش مرکزی شاهی؛ جنوب: بخش فیروز کوه دماوند؛ خاور: بخش دودانگه شهرستان ساری؛ باختر: بخش بندپی؛ - این

ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

(۱۲۹۳)

**ص ۳۶۶، سطر ۲۰: بهجان «۱»**

[ب ه جان] (اسم خاص). دهی است از دهستان بهرستاق بخش لاریجان شهرستان آمل، واقع در ۲۲ کیلومتری شمال خاوری رینه، کنار رود هراز. این ده در منطقه کوهستانی قرار دارد و آبش از چشمه سار و راهش مالرو است.

(۱) - این نام در بعضی از نسخ جهانگشا «بهیجان» و در فرهنگ جغرافیایی «بایجان» BayJan و در کتاب «اسامی قراء و قصبات اداره آمار» ذیل شهرستان آمل «بائیجان» ضبط شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۳

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم «ذیل بایجان»).

(۱۲۹۴)

**ص ۳۶۶، سطر ۲۰: قلعه اولاد**

[ق ل ع ی ا و ل ا د] (اسم خاص). رابینو این قلعه را فعلا بصورت خرابه‌ای بطرف چپ جاده و نزدیک گدوک ذکر می‌کند. اعتماد السلطنه نیز آن را خرابه‌ای در آن حدود می‌آورد. از قرار معلوم بزمان اسکندر بیک ترکمان این قلعه آبادان بوده است و عالم آرای عباسی آنرا از قلاع مشهور مازندران و از مستحکمترین آنها معرفی می‌کند و می‌گوید از جمله قلاعی است که بدست فرهاد خان گشوده شد.

بصفحات ۵۴۲ و ۵۴۳ «عالم آرای عباسی» و صفحه ۴۳ «سفرنامه مازندران و استرآباد» رابینو بخش انگلیسی و کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» اعتماد السلطنه رجوع شود.

**[ص ۳۶۷]****اشاره**

(۱۲۹۵)

**ص ۳۶۷، سطر ۲۰: بردع**

[ب ر د ع] (اسم خاص). نام شهریست بقفقاز که سابقا آن را «بردم» می‌گفته‌اند. در «مرآصد الاطلاع» «برذعه» آمده و صاحب مرآت البلدان نام کنونی آن را «قرباغ» آورده است بمشخصات زیر:

این نقطه در شمال ایران قرار دارد، و رود کر حد شمالی آن و رود ارس حد جنوبی آن است. مرکز آن «شوشی» است. این شهر از سایر بلاد قفقاز، که «ایروان» و «گنجه» و «نخجوان» باشد، نظیفتراست و اهالی آن بیشتر ارمنی‌اند.

به «مرآت البلدان جلد اول» و «عالم آرای عباسی» و «تعلیق بر تذکره الملوک» و «تاریخ نوشاهزاده جهانگیر میرزا» رجوع شود.

**[ص ۳۶۹]**

## اشاره

(۱۲۹۶)

## ص ۳۶۹، سطر ۱۸: چراغ

[چ راغ] (اسم خاص). نام قلعه‌ایست که سد الغون «۱»

(۱) - این سد بکنار «باب اللان» قرار دارد. «اللان» بنا بر قول یاقوت نام بلادیست بارمنستان و نام قومی است بآن بلاد، میان «اللان» و کوه «فتح» حاشیه تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ این کوه را قبق ذکر می‌کند و بنا بر قول یاقوت قبق نام کوهی است متصل بیابان ابواب و حدود «اللان» و آخر ارمنیه) قلعه‌ایست بنام حصن باب اللان و رودی از آن می‌گذرد.

مرآت البلدان «اللان» را بحدود در بند می‌آورد.

«بتاریخ داغستان» و «معجم البلدان» و «مرآت البلدان» رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۴

از کنار آن می‌گذرد و بکوه اطح می‌پیوندد.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸).

## [ص ۳۷۰]

## اشاره

(۱۲۹۷)

## ص ۳۷۰، سطر ۶: غله

بجهت سیورسات غازیان ... نمایند: لکه‌هاری می‌گویند چون تهیه خواربار در آن نواحی مشکل می‌نمود و مشکلتر از آن حمل غله از نواحی دیگر بود - زیرا وجود کوه‌های صعب العبور و جنگلهای انبوه و دشمنان بی‌شمار، موانع متعددی برای حمل و نقل بودند - نادر تصمیم گرفت در بحر خزر نیروی بحری ایجاد کند برای این منظور بروسها توسل جست. - چون سفیر روس نادر را از سلطنت پرنسس الیزابت، دختر پتر «۱»، باخبر کرد. نادر خوشحال شد و گفت سلطنت بحق از آن دختر پتر است و پس از خلعت دادن بسفیر روس از او تقاضا کرد که ده کشتی روسی برای او از دولت متبوعش قرض کند. سفیر روس این تقاضای نادر را بدولت متبوع خود رساند و ضمناً بآنها گوشزد کرد که نادر پس از دسترسی بناوگان محال است آنها را پس دهد و بهتر آنست که دولت روس زیر این قرض نرود. - روسها برحسب توصیه سفیر خود از معامله با نادر صرفنظر کردند. در تابستان سال ۱۱۵۴ هجری سروان «التن» بایک فروند کشتی، که در غازان برای حمل و نقل کالاهای بازرگانان روسی بین بنادر ایران و هشتر خان ساخته شده بود و تعدادی از آن ملوانان انگلیسی و روسی بفرماندهی سروان «ودروف»، به انزلی آمد. پس از تخلیه بار، این کشتی تحت اختیار دولت ایران قرار گرفت و در دو مورد نیز برای حمل و نقل برنج به دربند از آن استفاده شد و بدین ترتیب انحصار حمل کالا از دست

بازرگانان روس بدر آمد. بر اثر آن مأمورین روسیه در رشت

(۱) - در نامه‌ای که نایب السلطنه روس آنالئوپلدونا (۱۴ اکتبر ۱۷۴۱) به کنت دولی نار نوشته این عبارت دیده می‌شود: سفیر ایران [محمد حسین] با تمام فیلهای او، همانطور که سفیر ترک پذیرفته شد، باریافت، و از قرار معلوم یکی از مقاصد سفیر ایران این است که پرنسس الیزابت را، که در آتیه ملکه روس می‌شود، برای پسر نادر شاه خواستگاری کند و در صورت مضایقه نادر با ما بجنگ خواهد پرداخت». (از پاورقی تاریخچه نادر مینورسکی صفحه ۸۷).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۵  
و دربند نسبت به «التن» «۱» و «ودروف» رفتار بسیار سختی پیش گرفتند.

(۱۲۹۸)

### ص ۳۷۰، سطر ۱۲: دشت کافری

[د ش ت ک ا ف ر ی] (اسم خاص). در تاریخ داغستان این نام «صحرای کافری» آمده و آن صحرائی است به حوالی دربند.

[ص ۳۷۲]

اشاره

(۱۲۹۹)

### ص ۳۷۲، سطر ۳: چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم:

اجماع تاریخ‌نویسان بر این است که نادر پس از آمد و رفتهای متوالی سفراء باین نتیجه رسید که خود بعثمانی رود و آن دولت را چون دول هند و توران بزیر مهمیز انقیاد درآورد. - بعید هم نبود که در این کار موفق شود زیرا دربار ترکها در آن روزگار دست کمی در فساد از دربار دهلی نداشت و طرف هم مرد جنگ دیده و سلحشوری چون نادر بود. - مؤید این نظر نامه‌ایست که نادر بسطان محمود خان عثمانی نوشته و در آن متذکر شده است که در سابق - یعنی زمان تیمور - حاکم ایران بروم و هند و توران حکم می‌راند، امروز که کار هند و ترک صافی شده فقط رعایت دوستی و برادری است که مرا از قصد حمله بروم باز می‌دارد. غیر از این نامه تقلیدی که نادر همواره از کارهای تیمور می‌کرد شاهد دیگرست برین قصد و از آنجا که تیمور بر «هند» و «روم» و «توران» و «ایران» دست یافته بود نادر که تقلید از او می‌کرد دلیلی نمیدید پس از فتح هندوستان و ترکستان روم را از پا درنیآورد. - بدبختانه وقتی این نیت در او پیدا شد که واقعه تیراندازی نیکقدم و کور کردن رضا قلی میرزا و قیامهای داخلی و خستگی از لشکر کشیهای بی‌شمار کار او را ساخته و بجنونی خطرناک درانداخته بود.

(۱۳۰۰)

### ص ۳۷۲، سطر ۱۷: سب

[س ب ب] (مصدر). دشنام دادن، نفرین کردند، لعنت کردن. (از ناظم الاطباء).

(۱) - ملکم می گوید: «وی یکنفر انگلیسی فعال و غماز بود.» - برای سرگذشت او بکتابهای «هانوی» و «سولویف» رجوع شود. (از پاورقی صفحه ۸۶ تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۶

(۱۳۰۱)

### ص ۳۷۲، سطر ۲۱: قاطن

[ ق ا ط ن ] (اسم فاعل) خادم، خدمتکار، اقامت کننده و متوطن در مکانی. (از ناظم الاطباء).

[ص ۳۷۳]

### اشاره

(۱۳۰۲)

### ص ۳۷۳، سطر ۳: قدح زناد

[ ق د ح ز ن ا د ] (ترکیب اضافی) .. چخماق زدن بر آتش زنده‌ها «۱» (از ناظم الاطباء).

(۱۳۰۳)

### ص ۳۷۳، سطر ۴: مبعضت

[ م ب غ ض ت ] (مصدر میمی از ثلاثی مجرد بغض).

دشمن داشتن، خصومت داشتن، کینه ورزیدن.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۰۴)

### ص ۳۷۳، سطر ۸: بایشان تکلیف فرمودیم

... که ایشان نیز از سب و رفض نکول:

مینورسکی می گوید در نسخ فارسی تاریخ جهانگشای نادری اینمطلب خیلی خلاصه آمده سرویلیام جونز در ترجمه خود جلد ۲ صفحات ۱۲۹-۱۳۲ این مطلب را بطور مفصل ذکر کرده است.

به «پاورقی صفحه ۹۰ تاریخچه نادر شاه مینورسکی» رجوع شود.

(۱۳۰۵)

### ص ۳۷۳، سطر ۱۳: تبری



[ت ب ر ر ی] (مصدر باب تفعّل). بیزاری کردن، ذمه خود را بری کردن.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۰۶)

ص ۳۷۳، سطر ۱۴: تولى

[ت و ل لا] (اسم). دوستی، محبت. - يقال: «أنه لين التولى» (از ناظم الاطباء). قرب. (اقرب الموارد).

[ص ۳۷۴]

اشاره

(۱۳۰۷)

ص ۳۷۴، سطر ۷: معری

[م ع ر ر ا] (اسم مفعول باب تفعّل). برهنه شده، عریان شده.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۰۸)

ص ۳۷۴، سطر ۸: ایتلاف

[عی ت ل ا ف] (مصدر باب افتعال). مودت، الفت، موانست رفاقت، پیوستگی.

(از اقرب الموارد).

(۱) - زناد جمع زند است و زند چوب یا آهن آتش زنه می‌باشد. چوب بالایین را زند و چوب زیرین را، که پازند است، زنده می‌گویند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۷

(۱۳۰۹)

ص ۳۷۴، سطر ۸: نظرق

[ت ط ر ر ق] (مصدر باب تفعّل). منشعب شدن، جدا شدن.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۱۰)

ص ۳۷۴، سطر ۱۶: ولا

[و لا] (مصدر ثلاثی مجرد). دوستی، محبت.  
(از آندراج).

[ص ۳۷۵]

اشاره

(۱۳۱۱)

ص ۳۷۵، سطر ۱۵: علامی

[ع ل لا می] (صفت نسبی). «۱» نیک دانا، بسیار عالم.  
(۱۳۱۲)

ص ۳۷۵، سطر ۱۵: فهامی

[ف ه ه می] (صفت نسبی). بسیار فهیم، بسیار دانا.

[ص ۳۷۶]

اشاره

(۱۳۱۳)

ص ۳۷۶، سطر ۱۲: مقرنس

[م ق ر ن س] (اسم مفعول). عمارتی که آن را بصورت قرناس ساخته‌اند، قرناس [ق ر ناس] بینی کوه است. بدین ترتیب مراد از مقرنس عمارت بلند و بنای عالی و مدور است.  
(از آندراج).

[ص ۳۸۰]

اشاره

(۱۳۱۴)

ص ۳۸۰، سطر ۱۵: قومان

[قو مان] (اسم خاص). نام یکی از اقوام کوچک ترک است که در قرن یازدهم میلادی بجنوب روسیه «۲» یورت گزیدند و بزمان مغولان بمجارستان هجرت کردند و مجاران در کشور خود بآنها جا و مسکن دادند و بتدریج خوی مجاری پذیرفتند و سلسله ممالیک (پادشاهان مصری) ازین قبیله‌اند. (از قاموس الاعلام ترکی).

(۱۳۱۵)

**ص ۳۸۰، سطر ۱۵: نقای «۳»**

[ن ق ای] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از تاتارهای شرقی است که در یورتی بین بحر خزر و بحر سیاه سکونت دارند. در زمان حکومت مغولان و بعد از چنگیز خان این طایفه تحت استیلاء مغولها در آمدند و مسلمان شدند. بعدها محل و یورتشان از جنوب و مغرب و شمال توسعه یافت و شمالا تا رود ولگا رسید. عثمانیها و پس از آنها روسها بر این طایفه حکومت

(۱) - این کلمه مرکب از «علام» عربی و «یای» تفخیم است که در صفات نسبی بکار می‌آید.

(۲) - یورت آن دسته‌ای از آنان که بمجارستان نرفتند در قرب یورت طوایف چرکس است.

مینورسکی می‌گوید ترکها این طایفه را «قومیق» می‌نامند (پاورقی صفحه ۹۲ تاریخچه نادر شاه).

(۳) - در قاموس الاعلام این نام «نوغای» ضبط شده و در تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۲۳۶۸ آن نیز «نوغای» آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۸

کردند. - گروهی از آنها بشبه جزیره کریمه مهاجرت نمودند و در آنجا سکنی گزیدند - مردم نقای ترک زبان و بسیار غیورند. (از قاموس الاعلام ترکی) و به «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸ رجوع شود.

**[ص ۳۸۱]****اشاره**

(۱۳۱۶)

**ص ۳۸۱، سطر ۹: سحاب**

[س ح اب] (اسم). ابر بهار.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۱۷)

**ص ۳۸۱، سطر ۲۰: اکلیل**

[ا ک لی ل] (اسم). تاج، چیزی مانند سربند که مزین بجواهر کنند. «۱»

(از آندراج).

(۱۳۱۸)

**ص ۳۸۱، سطر ۲۱: فرقدان «۲»**

[ف ر ق د ا ن] (اسم خاص). نام دو ستاره‌ایست نزدیک قطب شمال که گرداگرد قطب می‌گردند.  
(از آندراج).

**[ص ۳۸۳]**

**اشاره**

(۱۳۱۹)

**ص ۳۸۳، سطر ۳: مریوان**

[م ر ی و ا ن] (اسم خاص). ناحیتی است واقع در کردستان بحدود زیر:  
شمال و باختر: کشور عراق؛  
جنوب بخش زرآب (اورامان)؛  
مشرق: بخش مرکزی سنندج؛  
شمال خاوری: دهستان خورخوره از بخش بانه شهرستان سقز؛  
این ناحیه دارای کوه‌های مرتفع و دریاچه و رودخانه زیاد است. - آب هوای آن نسبت بنقاط مختلف آن متغیر است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

- (۱) - نام منزل هفدهم قمر و آن سه ستاره بشکل مثلث و بصورت تاج بر پیشانی عقرب است - گوشت گرداگرد ناخن - ابر که شبیه پرده نمایان گردد. (از آندراج).  
(۲) - گاهی آنرا بشکل «فرقدین» [منشی در حالت نصبی و جری] بکار می‌برند.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۷۹

**[ص ۳۸۴]**

**اشاره**

(۱۳۲۰)

**ص ۳۸۴، سطر ۱۳: قلعه جوالان**

[ق ل ع ی ج و ا ل ا ن] (اسم خاص). نام قلعتی است بقرب اراضی شهرزور عراق. اراضی شهرزور بین کوه کویزه «۱» و این قلعه قرار دارد. چون سلیمان پاشا بسال ۱۲۰۷ هجری سلیمانیه را ساخت، اهالی قلعه جوالان را بسلیمانیه برد. «۲»  
(از رحله منشی بغدادی صفحه ۶۰ متن عربی).

**[ص ۳۸۵]**

## اشاره

(۱۳۲۱)

## ص ۳۸۵، سطر ۶: اربیل

[ا ر بی ل] (اسم خاص). نام قصبه‌ایست بهشتاد کیلومتری جنوب شرقی موصل و ۷۵ کیلومتری شمال غربی کرکوک بعرض ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقه شمالی و طول ۴۱ درجه و ۴۱ دقیقه و ۲۰ ثانیه شرقی. این قصبه بوسیله امیر مظفرالدین کویکبری بزمان خلفای عباسی ساخته شد. شهر قدیم آن آربیل است که در سه ساعتی غرب آن قرار دارد و فعلا خرابه‌های آن را از زیر تپه حوالی آنجا بیرون می‌آورند. (از قاموس الاعلام ترکی).

## [ص ۳۸۶]

## اشاره

(۱۳۲۲)

## ص ۳۸۶، سطر ۶: لهب

[ل ه ب] (اسم). زبان آتش، شعله آتش - گرد و غبار بالابر آمده. (از منتهی الارب).

## [ص ۳۸۷]

## اشاره

(۱۳۲۳)

## ص ۳۸۷، سطر ۱۱: خانقین «۳»

[خان قی ن] (اسم خاص). چون از راه بغداد بطرف کرمانشاهان حرکت کنیم، پس از عبور از «بعقوبا» و «شهران» (شهربان) و «قزل رباط» به «خانقین» می‌رسیم. فاصله بین «قزل رباط» و «خانقین» پنج فرسخ و شهر خانقین بر دو جانب نهر الوند «۴»، که از جبال لرستان سرچشمه می‌گیرد، بنا شده است. این محل کردنشین و اهالی آن از زراعت پنبه و تنباکو و

(۱) - نام کوهی است نزدیک سلیمانیه.

(۲) - محشی کتاب رحله رأی منشی را در ساختن سلیمانیه صحیح نمی‌داند و می‌گوید بناکننده سلیمانیه کس دیگر و تاریخ آنرا نیز سال دیگر است. - برای تحقیق بیشتر به روضه الصفا رجوع کنید.

(۳) - نام دیگر آن «خان دجیل»

(۴) - نهر الوند از طاق کران می‌آید و بشط دیاله می‌ریزد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۰

گندم و جو گذران می‌کنند. در خانقین پل بزرگ و محکمی است که شاهزاده محمد علی میرزا در ایام ولایت خود بکرمانشاهان ساخت و چون آن پلی بعراق نیست. در خانقین باین روزگار (روزگار منشی بغدادی) کاروانسرای بزرگی است که حاجی علی خان کرد زنگنه، حاکم سابق کرمانشاهان، آن را ساخته است. - خانقین فعلا دارای شش قریه است. (از رحله منشی بغدادی صفحه ۴۰ متن عربی).

(۱۳۲۴)

### ص ۳۸۷، سطر ۱۲: شهروان «۱»

[ش ه ر و ا ن] (اسم خاص). چون از بغداد بطرف کرمانشاهان بحرکت آییم پس از هشت فرسخ به بعقوبا می‌رسیم و اگر راه بین بغداد و کرمانشاه باز ادامه داده شود پس از هفت فرسخ بشهروان خواهیم رسید. بین راه غیر از دو پل کوچک رباط و خانی دیده نمی‌شود.

شهروان محلی است نسبتاً آبادان که از شط دیاله مشروب و دارای سه دهکده است که اهمیت کشاورزی دارند. بیکفرسخی شهروان آثار شهر بزرگی است که محیطش دو میل ولی نامش را نشناخته‌اند. شاید یکی از شهرهای هفتگانه سلاطین قدیم ساسانی باشد. (از رحله منشی بغدادی صفحات ۳۷ و ۳۸ متن عربی).

[ص ۳۸۸]

### اشاره

(۱۳۲۵)

### ص ۳۸۸، سطر ۲: منافرت

[م ن ا ف ر ت] (مصدر باب مفاعله). داوری کردن با کسی در حسب و نسب، مفاخرت کردن و نازیدن بر او. (از ناظم الاطباء). (۱۳۲۶)

### ص ۳۸۸، سطر ۹: نمیقه

[ن می ق] (صفت مشبهه، اسم) «۲». مکتوب، رساله. (از ناظم الاطباء).

[ص ۳۸۹]

### اشاره

(۱۳۲۷)

**ص ۳۸۹، سطر ۳: معارج**

[م ع ا ر ج] (جمع، صیغه منتهی الجموع). نردبان‌ها، مصعدها.  
(از ناظم الاطباء).

- (۱) - در «رحله منشی بغدادی» این نام «شهربان» ضبط و در پاورقی آن کتاب اصل «شهربان» «شهربانو» تشخیص داده شده است، و آن نام زن یا لقب یکی از زنان پادشاهان ساسانی است.  
(۲) - در اصل صفت مشبهه بوده ولی در معنای اسمی استعمال شده است.  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۱

(۱۳۲۸)

**ص ۳۸۹، سطر ۴: تزییف**

[ت ز ی ی ف] (مصدر باب تفعیل). ناسره و ناروا کردن درهم را گویند.  
(از ناظم الاطباء).  
(۱۳۲۹)

**ص ۳۸۹، سطر ۶: صریر**

[ص ر ی ر] (اسم). آواز تخته در - آواز قلم - هر آوازی عموماً. (از منتهی الارب).  
(۱۳۳۰)

**ص ۳۸۹، سطر ۷: فظایع**

[ف ظ ا ی ع] (جمع). کارهای سخت و زشت و از حد گذشته در درشتی.  
(از ناظم الاطباء).  
(۱۳۳۱)

**ص ۳۸۹، سطر ۱۰: خیر الوری**

[خ ی ر ل و ر ا] (ترکیب اضافی). بهترین بندگان، برگزیده‌ترین بندگان.

**[ص ۳۹۰]****اشاره**

(۱۳۳۲)

**ص ۳۹۰، سطر ۱۵: ناسک**

[ناسك ك] (اسم فاعل). عابد. ج: نساك [ن س سا ك].

**[ص ۳۹۱]****اشاره**

(۱۳۳۳)

**ص ۳۹۱، سطر ۲: اذعان**

[ا ذ ع ا ن] (مصدر باب افعال). اقرار کردن، اعتراف نمودن، اطاعت کردن، فرمانبرداری کردن، قبول کردن. (از ناظم الاطباء).

**[ص ۳۹۲]****اشاره**

(۱۳۳۴)

**ص ۳۹۲، سطر ۱۰: دعائم**

[د ع ا ع م] (جمع دعامة). اساس و بنیاد. - قواعد و اصول ستونهای خانه، جرزهای خانه - دست و پای حیوانات چارپا. (از ناظم الاطباء). جهانگشای نادری متن ۷۸۱ ص ۳۹۲، سطر ۱۰: دعائم ..... ص : ۷۸۱ (۱۳۳۵)

**ص ۳۹۲، سطر ۱۳: معین**

[م ع ی ن] (اسم مفعول). چشم کرده، چشم زده. منه: ماء معین: آب روان و روشن و پاک. (از ناظم الاطباء). (۱۳۳۶)

**ص ۳۹۲، سطر ۱۳: صفوت**

[ص ف و ه] «ا» (اسم). خالص از هر چیز، برگزیده از آن. (از ناظم الاطباء). (۱۳۳۷)

**ص ۳۹۲، سطر ۱۴: یعسوب**



[ی ع سوب] (اسم). پادشاه زنبوران عسل، زنبور نر- رئیس، بزرگ- نوعی از کبک. (از ناظم الاطباء).

(۱)- این کلمه بکسر و ضم «صاد» نیز آمده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۲

(۱۳۳۸)

### ص ۳۹۳، سطر ۴: مواخات

[م عا- یا- و اخات] (مصدر باب مفاعله). برادری گرفتن، دوستی گرفتن، دوست شدن. (از اقرب الموارد).

[ص ۳۹۳]

### اشاره

(۱۳۳۹)

### ص ۳۹۳، سطر ۱۹: قدوه

[ق- یا- ق- یا- ق د و] (اسم). پیشوا- اصلی که از آن فرعها منشعب می گردد. (از ناظم الاطباء).

[ص ۳۹۴]

### اشاره

(۱۳۴۰)

### ص ۳۹۴، سطر ۱: فواد

[ف عا د] (اسم). دل، آنچه بگلوی سرخ آویخته باشد از جگر و شش و دل. ج: افنده. (از ناظم الاطباء).

(۱۳۴۱)

### ص ۳۹۴، سطر ۵: ذریه

[ذ- یا- ذ- یا- ذ ر ر ی] (اسم). نسل، ولد، بچه، خلف، تخمه. ج: «ذرای» و «ذریات». (از منتهی الارب).

(۱۳۴۲)

## ص ۳۹۴، سطر ۲۴: تذهیب

[ت ذ هی ب] (مصدر باب تفعیل). زران‌دود کردن چیزی را گویند.  
(از منتهی الارب).

## [ص ۳۹۵]

## اشاره

(۱۳۴۳)

## ص ۳۹۵، سطر ۶: آسیه

[ع ا سی ی] (اسم خاص). نام زن فرعون است که موسی را پرورش داد و تربیت کرد.  
(۱۳۴۴)

## ص ۳۹۵، سطر ۸: شمامه

[ش ما م] (اسم). بوی خوش که از چیزی بوئیده شود- گلوله‌ای بشکل گوی مرکب از مواد خوشبو که در دست گرفته می‌بویند؛  
قرصهای خوشبو. (از ناظم الاطباء).  
(۱۳۴۵)

## ص ۳۹۵، سطر ۱۴: مسیب

[م س ی ی ب] (اسم خاص). شهرست بعراق بر کنار راه آهن بغداد و کربلا که شط فرات از میان آن می‌گذرد. «۱»

## [ص ۳۹۶]

## اشاره

(۱۳۴۶)

## ص ۳۹۶، سطر ۱: قرنه

[ق ر ن] (اسم خاص). شهرست بعراق نزدیک بصره و در

---

(۱)- در پاورقی صفحه ۹۰ «رحله منشی بغدادی» این شهر از توابع حله آمده است و اسکندریه تابع آن می‌باشد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۳

ملتقای فرات و دجله یعنی نقطه‌ای که از انضمام این دو رود شط العرب تشکیل می‌شود.

---

(۱۳۴۷)

## ص ۳۹۶، سطر ۱۴: سرسام

[س ر سام] (اسم). سرگشتگی و بیهوشی و بی‌خودی، دیوانگی و شیدایی؛ هذیان، آشفتگی - باصطلاح طب ورم دماغ. (از ناظم الاطباء).

(۱۳۴۸)

## ص ۳۹۶، سطر ۲۲: انعام

[ان عام] (جمع قلت). ستورهای چرنده بخصوص شتران و گوسفندان. ج ج: اناعیم. (از اقرب الموارد).

[ص ۳۹۷]

اشاره

(۱۳۴۹)

## ص ۳۹۷، سطر ۲: نوشته‌جات

[ن و ش ت - یا - ت جات] (اسم جمع). بین اهل دستور در کتابت و علامت جمع این قسم جمعها - یعنی جمع کلمات فارسی (یا مستعمل بین فارسی زبانان) مختوم به «هاء» غیر ملفوظ - اختلاف است.

گروهی علامت جمع را «جات» می‌دانند و می‌گویند این علامت تنها در کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ نمی‌آید بلکه در جمعهایی چون «شیرینی‌جات» و «ترشی‌جات» و «دواجات» نیز می‌آید، لذا باید آنرا بصورت «نوشته‌جات» و «حواله‌جات» نوشت و خلاف آن نادرست است. گروه دیگر معتقدند علامت جمع در اینگونه کلمات «الف و تاء» است و «جیم» در اصل تغییر شکل «هاء» غیر ملفوظ است که ابتداء در لفظ «روزنامه» واقع شده و سپس اطراد و شمول پیدا کرده است. لذا کتابت صحیح آنها «نوشته‌جات» و «حواله‌جات» است. امروز نظر دوم بیشتر مراعات میشود. منتها چون در متن‌های خطی جهانگشا «نوشته‌جات» و «قلعه‌جات» آمده بود در متن چاپی نیز از آن رسم الخط تبعیت شد.

(۱۳۵۰)

## ص ۳۹۷، سطر ۱۳: قیر

[قی ر] (اسم خاص). مؤلف تاریخ داغستان آن را «قبر» ضبط کرده و از مضافات دربند (شیروان) آورده است و می‌گوید دارای قلعه متینی است. در بعضی از نسخ جهانگشا نیز «قبر» آمده است.

(از تاریخ داغستان نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۵۱۸).

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۴

[ص ۳۹۸]

## اشاره

(۱۳۵۱)

## ص ۳۹۸، سطر ۱: تسدید

[ت س دی د] (مصدر باب تفعیل). راست و درست کردن چیزی را- توفیق صواب و سداد دادن کسی را؛ توفیق صواب یافتن-  
میانه راه رفتن در قول و فعل.  
(از منتهی الارب).

(۱۳۵۲)

## ص ۳۹۸، سطر ۱۲: باغ شاه

[باغ شاه] (اسم خاص). نام ناحیتی است بنزدیکی شماخی در شیروان.  
(از لکهارت).

(۱۳۵۳)

## ص ۳۹۸، سطر ۲۳: کلبعلی خان کوسه احمدلوی:

مینورسکی او را پدر دو دختری ذکر می‌کند که یکی پس از مرگ دیگری بزوجیت نادر در آمدند.  
از دختر اول، که بسال ۱۱۳۱ هجری قمری وفات یافت، رضا قلی میرزا بدنیا آمد و دختر دوم مادر نصر الله میرزا و امامقلی میرزا  
بود.

(از پاورقی صفحه ۹۹ تاریخچه نادر شاه مینورسکی).

میرزا مهدیخان او را خالوی شاهزادگان می‌آورد.

(صفحه ۴۲۱ جهانگشای نادری).

[ص ۳۹۹]

## اشاره

(۱۳۵۴)

## ص ۳۹۹، سطر ۶: بعد از ورود محمد حسین خان بعمان:

در خصوص لشکر- کشی بعمان می‌توانید بکتاب اوتر (Otter) جلد دوم صفحات ۱۶۶ و ۱۷۶ و کتاب لکهارت تحت عنوان  
عملیات در خلیج فارس، لشکر کشی دوم بعمان و کتاب فارسنامه ناصری صفحات ۱۷۵ و ۱۹۳ رجوع کنید.

(۱۳۵۵)

**ص ۳۹۹، سطر ۱۶: او را خشی و از یک چشم کور کرده:**

این عبارت بی‌شک غلط و صحیح آن باید «او را خصی و از یک چشم کور کرده» باشد.  
(۱۳۵۶)

**ص ۳۹۹، سطر ۱۹: تقی خان را مقید پیشگاه حضور رسانیدند:**

تقی خان یکی از بیگلر بیگیان ذی نفوذ دربار نادری است. زمانی که نادر در هندوستان بود و رضا قلی میرزا بنیابت سلطنت در ایران حکم میراند (سال ۱۱۵۲) -

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۵

هجری قمری) تقی خان بکلانتر کرمان دستور جمع آوری ۱۵۰۰ تومان مالیات داد. کلانتر مزبور از جمع کردن این مال عاجز شد و شکایت نزد رضا قلی میرزا برد. شاهزاده دستور لغو امر تقی خان را صادر کرد ولی تقی خان باز به کلانتر کرمان فشار آورد، تا جمع آوری پول پردازد. کلانتر بیچاره ناچار شد پس از تلاش بسیار بقیه پول را از کمپانیهای انگلیس و هند قرض کند و قضیه را برای مرتبه دوم بر رضا قلی میرزا گزارش دهد. او نیز دوباره بتقی خان دستور داد که پولهای خارجی را پس دهد و دیگر مزاحم کلانتر کرمان نشود.

علامه برین مورد تقی خان اعمالی انجام داد که موجب خسارتی بکمپانی هند شرقی شد و بر اثر آن نماینده کمپانی هند شرقی بنماینده خود در بمبئی شکایت کرد و نماینده مقیم در بمبئی بخدمت نادر، که در هندوستان بود، رسید و مراتب را بعرض او رسانید. نادر ضمن مراسله‌ای بفرزند خود دستور تعقیب امر را داد و رضا قلی میرزا تقی خان را استیضاح کرد و باو فشار آورد تا رفع ظلم از کمپانی هند شرقی کند.

در سال ۱۱۵۲ قمری چون پسر تقی خان از اصفهان بدربار رضا قلی میرزا رفت. شاهزاده آن چنان بدرفتاری با او کرد که قابل توصیف نیست.

مجموع این عوامل میانه رضا قلی میرزا و تقی خان را برهم زد و تقی خان همواره پی فرصت می گشت تا انتقام کشد- دور نیست یکی از آنان که بنزد نادر از رضا قلی میرزا بد گفتند تقی خان باشد.

(از لکه‌هات متن انگلیسی).

**[ص ۴۰۰]****اشاره**

(۱۳۵۷)

**ص ۴۰۰، سطر ۲۴: قلمرو علیشکر**

[ق ل م ر ی ع ل ی ش ک ر] (اسم خاص). این ناحیه همان همدان کنونی است. - چون علیشکر بیک «۱» همدان را متصرف شد تا اواخر دوران صفوی ناحیت همدان بقلمرو علیشکر معروف بود.

(۱) - علیشکر بیگ فرزند بیرام قرابیک بن الف قرابیک بن قراخان بن غزان بن قرا مصری بن قرا محمد است که نام اصلیش محمد و از طایفه قراقونیلو و معاصر شاهرخ بن امیر تیمور است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۶

علیشکر از جانب میرزا جهانشاه مأموریت یافت که بنزد شاهرخ رود و قرار صلحی بین آنها گذارد، ولی هنوز بهرات نرسیده بود که خبر مرگ شاهرخ را شنید و بسرعت بهمدان بازگشت و در آنجا امارت مستقلی تشکیل داد. این شخص بعدها بدست حسن بیگ آق‌قونیلو کشته شد.

به «مآثر رحیمی چاپ هند» رجوع شود.

[ص ۴۰۱]

اشاره

(۱۳۵۸)

ص ۴۰۱، سطر ۱۲: کنگاور «۱»

[ک ن گا و ر] (اسم خاص). نام ناحیتی است بکردستان با حدود زیر:

شمال: سنقر؛ مشرق: همدان؛ جنوب: هرسین؛ مغرب: صحنه؛ محصول آن غلات و توتون و پنبه‌کاریست. زراعت آن با آب رود و مرکزش بنام کنگاور است که موقعیت مهم نظامی دارد.  
(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۴۵۴).

[ص ۴۰۲]

اشاره

(۱۳۵۹)

ص ۴۰۲، سطر ۱۷: آخلک «۲»

[؟] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بین قارص و بردع؛ یعنی اگر از قارص بقصد بردع بحرکت آییم و مسیر ما از گنجه بگذرد ابتداء به «اخل تسیخه» «۳» و سپس به «اخل کلکی» و بعد به گنجه و از آنجا به بردع خواهیم رسید.

(۱۳۶۰)

ص ۴۰۲، سطر ۲۲: گوری

[گوری] (اسم خاص). نام قصبه‌ایست به کارتیل گرجستان.

این قصبه حاکم نشین قدیم سلاطین کارتیل بوده است.

بصفحات ۸۷ و ۲۳۵ و ۸۷۷ «عالم آرای عباسی» چاپ دوم رجوع شود.

## [ص ۴۰۳]

## اشاره

(۱۳۶۱)

## ص ۴۰۳، سطر ۳: جنگای «۴»

[۴] (اسم خاص). نام ناحیتی است باقصای داغستان در

(۱) - «حمد الله مستوفی» و «یاقوت» آنرا «کنگور» ضبط کرده‌اند.

(۲) - بعضی از متون جهانگشا آنرا «آق کلک» و مینورسکی «اخل کلکی» و کشمیش‌اف (ضمن وقایع سال ۱۷۷۰ میلادی) «آخال کلکی» نام برده است.

(۳) - همان «آخسقه» است که قبلا گذشت.

(۴) - در بعضی از نسخ جهانگشا «جنگتای» و «تاریخ داغستان» (نسخ خطی کتابخانه ملی بشماره‌های ۵۱۸ و ۲۳۶۸) این کلمه را «جنکوتای» آورده و می‌گوید این کلمه مغولی است.

بنابر قول تاریخ داغستان این کلمه ابتداء نام طایفه مغولی بوده که در این یورت مقیم شدند و سپس بخود آن یورت اطلاق شده است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۷

قرب یورت آوارها. - و این کلمه نام قوم مغولی مقیم باین مکان نیز است.

(۱۳۶۲)

## ص ۴۰۳، سطر ۲۰: گوگجه‌دنکر

[۴] (اسم خاص). این نام بی‌شک غلط و صحیح آن «گوگچه تنگیز» و «گوگچه دنگیز» است، و آن نام بیلاقی‌هایی است بحوالی دریای «گوگچه»، که چون از تفلیس بقصد «گوگچه تنگیز» بحرکت آیم مسیر ما از «سمخوت» و بیلاقی‌های «میدانجوق» می‌گذرد. بصفحات ۶۶۲ و ۹۰۱ و ۹۰۳ و ۹۲۱ «عالم آرای عباسی» چاپ دوم رجوع شود.

(۱۳۶۳)

## ص ۴۰۳، سطر ۲۱: خانقی

[خان قی] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بایروان جنوب دریاچه گوگچه و شمال آرپه‌چای. - قلعه ایروان تقریبا در امتداد غربی خانقی قرار گرفته است.

## [ص ۴۰۵]

## اشاره

(۱۳۶۴)

## ص ۴۰۵، سطر ۴: آقچه قلعه

[ع ا ق ج ق ل ع] (اسم خاص). این نام در عالم آرای عباسی «آقچه قلعه» آمده و آن نام ناحیتی است بر ضلع شمالی رود ارس، از توابع «چخور سعد» «۱» و مرکز قزاقهای مقیم قفقاز. بصفحات ۶۶۷ و ۶۸۸ و ۷۴۲ «عالم آرای عباسی» رجوع شود. (۱۳۶۵)

## ص ۴۰۵، سطر ۱۵: کسب «۲»

[ک سی ب] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی: غنیمت، مال غارتی، آنچه از خصم بدست آید.

## [ص ۴۰۶]

## اشاره

(۱۳۶۶)

## ص ۴۰۶، سطر ۱۰: خفقان

[خ ف ق ا ن] (مصدر). طپیدن دل. (از آندراج). (۱۳۶۷)

## ص ۴۰۶، سطر ۱۰: مسلول

[م س ل ل] (اسم مفعول). برکشیده شده و برآورده

(۱) - کلمه آذربایجان در قدیم به «تبریز» و «چخور سعد» و «قرا باغ» و «شیروان» اطلاق می‌شد. چخور سعد همان «ایروان» کنونی است. رجوع بصفحات ۱۸۸ و ۱۸۷ تعلیقه بر تذکره الملوک منیورسکی شود.

(۲) - مصدر آنرا اهل لغت «کسماق» می‌دانند بمعنی «بریدن» و بریدن درینجا اعم از «قطع کردن» یا «جیب بریدن» است. - بنابراین «کسب» بمعنی «بریده شده» است که مجازاً در معنی فوق می‌آید.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۸

شده، منه: «سیف مسلول». - کسی که او را مرض سل باشد.

(از آندراج).



(۱۳۶۸)

ص ۴۰۶، سطر ۱۵: خاچین «۱»

[خاچی ن] (اسم خاص). نام ناحیتی است بین شکی و درپاچه «گوگچه».

[ص ۴۰۷]

اشاره

(۱۳۶۹)

ص ۴۰۷، سطر ۱: آیدین دده

[۴] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن «آیدین» [عای دی ن] است، و آن نام ولایت و نام مرکز آن ولایت است بعثمانی. مرکز این ولایت بعدها از «آیدین» به «ازمیر» منتقل شد یعنی به نقطه‌ای که در ۱۱۵ کیلومتری جنوب شرقی «آیدین» واقع است و آیدین - که در ۳۷ درجه و ۵۰ دقیقه و ۴۱ ثانیه عرض شمالی و ۲۳ درجه و ۳۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه طول شرقی بوده یکی از شهرستانهای این ولایت بشمار آمده است «۲».

به «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

[ص ۴۰۸]

اشاره

(۱۳۷۰)

ص ۴۰۸، سطر ۱۴: منطریس

[۴] (اسم). این کلمه در فرهنگهای مرجع یافت نشد.

در بعضی از نسخ «جهانگشا» و ترجمه تاریخ «سرجان ملکم» و «تاریخ کرمان» (سالاریه) بصورت «مطریس» آمده است ولی دو نسخه «ط» و «ح» آن را «منطریس» ذکر کرده‌اند.

در فرهنگ «دمزن» Desmaisons (کلمه «مترس» [Metres] به Rampart ترجمه شده که بمعنی «خندق» و «سور» و «خاکریز» و «دیوار دور قلعه» است. فرهنگ دزی) Dozy (ذیل کلمه «تراس» دو کلمه «مترس» و «مترسه» را نیز Rampart ترجمه کرده است.

«ناظم الاطباء» کلمه مترس [Matras] را «گنکره‌های چوبین یا گلین دیوار قلعه که در هنگام لزوم بر سر دشمن اندازند» معنی کرده و

(۱) - مینورسکی آنرا «خچن» ذکر کرده است (تاریخچه نادر شاه ۱۰۴)

(۲) - شیروانی ازین محل دیدن کرده و ضمن تمجید از انجیر آن، سایر میوه‌های سردسیری و گرمسیری آنرا می‌ستاید و می‌گوید

چون «آی» در ترکی بمعنی «ماه» است «آی دین» باید بمعنی «ماه دین» باشد.

«بستان السیاحه»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۸۹

«آندراج» نیز برای آن معنایی نظیر همین معنی آورده و می‌گوید «اثر اخیسکتی» نیز در بیت زیر از کلمه «مترس» همین معنی را قصد کرده است:

بدان حصار گروهی پناه برده همی ز ترس قالب بی‌روح چون مترس حصار از مترادفهای کلمه «منطریس» یا «مطریس» در اطلاعات «جهانگشا» معنایی شبیه بمعنای فوق فهمیده میشود ولی بر حقیر معلوم نشد که آیا اصل این کلمه «منطریس» است یا «مطریس» و نیز «مطریس» همان «مترس» است یا کلمه دیگر.

[ص ۴۱۰]

اشاره

(۱۳۷۱)

ص ۴۱۰، سطر ۲۰: چورس «۱»

[چ ر س] (اسم خاص). دهی است از دهستان چای پاره بخش قره ضیاء الدین خوی، در ۷ کیلومتری جنوب خاوری قره ضیاء الدین و ۳ کیلومتری خاور شوسه خوی به قره ضیاء الدین. (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴).

(۱۳۷۲)

ص ۴۱۰، سطر ۲۰: محمودی

[م ح مود ی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از اکراد است که در «پسک» «۲» و «ماکو» «۳» سکنی داشته و قلعه ماکو از مساکن آنها بوده است این طایفه از پیروان مذهب یزیدی بوده‌اند. به «عالم آرای عباسی» صفحات ۶۷۸ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۷۲۱ چاپ دوم و دایرة المعارف اسلامی «ذیل کلمه یزیدی» رجوع شود.

[ص ۴۱۱]

اشاره

(۱۳۷۳)

ص ۴۱۱، سطر ۲: ختا «۴»

[خ- یا- خ تا] (اسم خاص). نام ناحیتی است در آسیا بحدود زیر: جنوب: چین و تنکاش؛ مغرب: دیار ترکستان و مغول؛ شمال:

(۱) - مینورسکی در تعلیقه بر تذکره الملوک این ده را بکنار چپ رود قطور و نام ارمنی باستانی آنرا Chvash - Rot می آورد- او بسال ۱۹۰۴ میلادی از این ده دیدن کرده است.

(۲) - مینورسکی این محل را «پشک» ذکر می کند و آنرا قلعتی کوچک و قدیمی بجنوب دریاچه ارومیه بین ساوجبلاغ (مهاباد) واشنویه می آورد. (تعلیقه بر تذکره الملوک صفحه ۱۹۰)

(۳) - ماکو بساحل ارس و در ضلع جنوب غربی نخجوان و جنوب شرقی کوه آرارات واقع شده است. (تعلیقه بر تذکره الملوک ۱۹۲)

(۴) - در بستان السیاحه آمده که اهل ایران این کلمه را با «طاء» می نویسند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۰

دشت و ملک کتمایک. پادشاه آن علاوه بر ختا بر ترکستان و ایغور و مغول و تاتار و بعضی از بلاد توران حکم میراند. محیط این مملکت یکسال راه است. - در مدت سیصد سال بدور آن بارویی محکم از سنگ رخام کشیده و چندین کوه و تل را تراشیده، داخل بارو کرده اند. «۱»  
(از بستان السیاحه).

(۱۳۷۴)

ص ۴۱۱، سطر ۲: ختن

[خ ت ن] (اسم خاص). نام ملکی است از کشور ترکستان، که بلده «یارکند» دار الملک آن است. این ملک از مضافات ملک «ختا» و از اقلیم چهارم است. بقولی مزار امام جعفر صادق در آن دیار و بین «یارکند» و «قرقز» قرار دارد. «۲» (از بستان السیاحه).

[ص ۴۱۲]

اشاره

(۱۳۷۵)

ص ۴۱۲، سطر ۴: اورگنج

[ا ر گ ن ج] (اسم خاص). نام شهرست بخوارزم در ۴۵ کیلومتری شمال غربی خیوه و بر کنار یکی از شعب رود جیحون. - در صد کیلومتری شمال غربی آن خرابه‌های ارگنج قدیم واقع است.  
به «قاموس الاعلام ترکی» و «شرح آسیای مرکزی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۱۳۹ و «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

[ص ۴۱۳]

اشاره

(۱۳۷۶)

**ص ۴۱۳، سطر ۱۶: منتزها**

[م ت ن ز هات] (اسم - جمع). تفریحگاه‌ها، تفرجگاه‌ها، محل‌های گردش، مکانهایی که انسان در آن گردش و تفریح

(۱) - قاموس الاعلام ترکی محل آنرا قسمتهای شمالی چین یعنی نواحی منچوری و مغولستان و ترکستان شرقی و قسمتی از سیبری ذکر می‌کند و می‌گوید کلمه «خطا» یا «خطان» نام طایفه‌ای از طوایف مغول است و این طایفه در اوایل قرن چهارم هجری تحت فرمان «بولیچی آپواکی» تمام مغولستان و قسمتی از چین را تصرف نموده و همین وقت نام خطا را بهمه این ممالک وسیع اطلاق کردند و قریب دویست سال فرمانروائی نمودند. سپس طایفه «بوشی» از طوایف «مانچو» بدین سرزمین حمله بردند و غالب نواحی آنرا تصرف کردند. در نتیجه یکی از منسوبان خاندان «خطا» بخره‌ای بشمال غربی مغولستان رفت و دولت کوچکی در آنجا تاسیس کرد. - ناحیه مزبور از جنگلهای بسیار پوشیده بود از اینرو این کشور کوچک را قره خطا نامیدند و در ضمن همین نام را بتمام ممالک وسیع سابق الذکر اطلاق کردند. البته باید در نظر داشت که گاهی کشور اخیر را بنام «قره» تنها یاد کرده‌اند. (از قاموس الاعلام ترکی).

(۲) - این ناحیه امروز از متصرفات روسهاست.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۱

می‌کند. (از اقرب الموارد ذیل «نزه»).

**[ص ۴۱۵]**

(۱۳۷۷)

**ص ۴۱۵، سطر ۱۴: نامه همایون را بکاتب حروف باصلحنامه تفویض:**

بنابر - قول «هامر» باب عالی تصمیم داشت که پس از مرگ نادر نیز این عهد نامه را محترم بشناسد. (از کتاب «هامر» فصل ۴۹).

**[ص ۴۱۶]****اشاره**

(۱۳۷۸)

**ص ۴۱۶، سطر ۱۹: نباغض**

[ت باغ ض] (مصدر باب تفاعل). با یکدیگر دشمنی کردن. (از منتهی الارب).

(۱۳۷۹)

**ص ۴۱۶، سطر ۱۹: تناقض**

[ت ن ا ق ض] (مصدر باب تفاعل). عهد شکستن - باز کردن بنا و تاب رسن و جز آن.

(از منتهی الارب).

(۱۳۸۰)

**ص ۴۱۶، سطر ۲۰: اراحه**

[ا ر ا ح] (مصدر باب افعال). براحتی رساندن، در آسایش قرار دادن.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۸۱)

**ص ۴۱۶، سطر ۲۰: ازاحه**

[ا ز ا ح] (مصدر باب افعال). دور گردانیدن، برطرف کردن علت. (از اقرب الموارد).

**[ص ۴۱۷]****اشاره**

(۱۳۸۲)

**ص ۴۱۷، سطر ۲: شاق**

[ش ا ق ق] (اسم فاعل). بزحمت اندازنده، مشکل، سخت، صعب.

(از اقرب الموارد).

(۱۳۸۳)

**ص ۴۱۷، سطر ۷: مآثر**

[م ع ا ث ر] (جمع، صیغه منتهی الجموع). آثار و نشانه‌های نیک. کارهای پسندیده.

(از آندراج).

(۱۳۸۴)

**ص ۴۱۷، سطر ۱۰: اغضاء «ا»**

[ا غ ض ا ء] (مصدر باب افعال). چشم فرو خوانیدن، نزدیک کردن پلکها را بهم. (از منتهی الارب).

(۱) - این مصدر با حروف جاره متعدد معانی مختلف می‌دهد. معنی فوق معنی ایست با حرف جر «عن» جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۲

(۱۳۸۵)

#### ص ۴۱۷، سطر ۱۱: ممضی

[م م ضا] (اسم مفعول باب افعال). امضاء شده، پذیرفته شده، مورد قبول واقع شده.  
(۱۳۸۶)

#### ص ۴۱۷، سطر ۱۶: مآرب

[م ع ا ر ب] (جمع، صیغه منتهی الجموع). حاجتها. نیازمندیها، احتیاجات. (از اقرب الموارد).

#### [ص ۴۱۸]

#### اشاره

(۱۳۸۷)

#### ص ۴۱۸، سطر ۱: نیام

[ن یا م] (اسم). غلاف شمشیر و کارد و خنجر.  
(از آندراج).  
(۱۳۸۸)

#### ص ۴۱۸، سطر ۱۸: دورمه

[د و ر م] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی باج، خراج، عوارض، مالیات.

#### [ص ۴۱۹]

#### اشاره

(۱۳۸۹)

#### ص ۴۱۹، سطر ۱۸: کتک

[ک ت ک - یا - ک ت ک] (اسم). عصا، چوبدستی، عصای کوتاه، عصای تادیب.  
(از ناظم الاطباء).

(۱۳۹۰)

ص ۴۱۹، سطر ۲۱: غراب گردن

[غراب گردن] (ترکیب اضافی). پشت گردن، پس سر. (از ناظم الاطباء).

[ص ۴۲۰]

اشاره

(۱۳۹۱)

ص ۴۲۰، سطر ۱۶: نصر الله میرزا با شاهرخ میرزا ... روانه کلات:

پربازن) Pere Bazin (می گوید: نادر بهر یک از فرزندان خود تکلیف شاهی کرد ولی آنها از وحشت پدر جوابی ندادند.

[ص ۴۲۱]

اشاره

(۱۳۹۲)

ص ۴۲۱، سطر ۵: رضا قلی میرزا که فرزند مهین و ارشد اولاد بود:

نادر بعکس صفویان فرزندان خود را بخواجگان و حرمسرایان نمی سپرد تا از مردی بآداب زنان گرایند و بآنها آن رسد که شاهزادگان اواخر عهد صفوی رسید «۱»، بالعکس او آنانرا از کوچکی در بین لشکریان تربیت می - کرد و چون خودش دوران جوانی را بدربرداری و سختی گذرانده بود و می - دانست این گونه سختیها تا حد زیادی موجب صلابت نفس جوان میشود

(۱) - نماینده مقیم گمبرون این نوع تربیت طفل را بوسیله نادر نشانه وسعت فکر او می داند.

(از لکهارت)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۳

لذا سعی می کرد که فرزندان در قشون نیز تا اندازه ای روی راحت نینند.

رضا قلی میرزا نخستین فرزند نادر بود و از شجاعت و دلیری بهره کافی داشت رشادتهایش در جنگ بلخ شاهد بینی برین مدعی است. این شاهزاده در غیاب نادر بهندوستان نایب السلطنه ایران شد، گرچه در ابتدای امر ابراهیم خان ظهیر الدوله تا حدی مواظب اعمال او بود ولی بعد از مرگ ظهیر الدوله او بی رقیب در عرصه سیاست ایران یکه تاز گردید.

جوانی و سفاکی از یک طرف، چاپلوسی و تملق درباریان از طرف دیگر و بالاخره نبودن بزرگتری بر سر او از جانب سوم باو آن کار کرد که باغلب شاهزادگان می کند، یعنی فرزند نادر نیز طفلی خودخواه و پول پرست و جاه طلب شد آنهم بصورت بسیار بد این الفاظ. - هانوی Hanway از قول «التن» و «گریم» نقل می کند، این دو بسال ۱۱۵۲ هجری با مقداری کالای یک کمپانی روسی بمشهد آمدند. چون انحصار ابریشم خام در احتکار شاهزاده نادری بود آنها مجبور شدند، که علیرغم همه گونه انصاف تجاری با

هرچه این محترمی کرد، بسازند. گرچه این دو بعداً تصدیق می‌کنند که احتکارکننده واقعی یکی از تجار اصفهانی بوده است ولی با این همه، این قول رافع ظلم شاهزاده نمیشود.

عمل کثیفی که این پادشاهزاده نادری کرد و نام خود را بزشتی بجنب محمود افغان گذاشت قتل فجیع شاه طهماسب و دو فرزندش اسماعیل میرزا و عباس میرزا بود. - توضیح آنکه بسال ۱۱۵۲ هجری قمری از طریق هندیان مقیم ایران انتشار یافت که نادر بر اثر بیماری وحشتناکی خود و بیشتر لشکریانش در هند جان سپرده‌اند. محمد حسین قاجار که در این موقع از درباریان شاهزاده بود باو عرضه داشت که احتیاط حکم می‌کند تا طهماسب جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۴

میرزا کشته شود و تو بهنگام شاهی بی‌رقیب باشی. اتفاقاً رحیم سلطان مروی نیز نظر او را تأیید کرد. بر اثر آن شاهزاده جاه طلب جوان سفاک بر آن شد که دست بخون شاه طهماسب «۱» بیالاید. بدینجهت او محمد حسین خان قاجار را به سبزوار، جایگاه شاه طهماسب، فرستاد.

شاه طهماسب که از نیت پلید این مرد آگاه شد بحرمسرای خود پناه برد. قاجار ناجوانمرد در حرمسرای شاه طهماسب را طناب انداخت و چون عباس میرزا فرزند هشت ساله شاه طهماسب خود را بجنازه پدر چسباند و زارزار بر مرگ پدر مظلوم خود گریست، محمد حسین خان با خنجری او را نیز از پا درآورد.

اسماعیل میرزا فرزند خرد سال دیگر شاه طهماسب ابتدا بوسیله محمد حسین خان بچاه انداخته شد و چون یکی از خواجه‌های حرمسرای شاه طهماسب او را از چاه درآورد و فرزند خردسال زاری کنان بسوی جنازه پدر و برادر مظلوم دوید، محمد حسین خان با غضب هرچه تمامتر باو زخم خنجر زد و از پا درآورد. این سفاکی بحدی مورد انضجار و دلتنگی سبزواریان واقع شد که عزای عمومی اعلان کردند و جنازه پدر و دو پسر را بمشهد بردند.

فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب، که زوجه رضا قلی میرزا بود، مدتی از این جریان خبر نداشت ولی چون گریه مداوم دایه خود را دید و سبب آنرا جوینا شد بواقعه خبر یافت. بر اثر این اطلاع بقولی باز هر و بقول دیگر

(۱) - بین تهرانی‌ها مشهور است: «بعضی از خون‌ها شگون ندارد»، مثل این است که مصداق واقعی این مثل خرافی خون شاهزادگان صفوی است چه محمود افغان در یک روز صد و پنجاه و اند نفر شاهزاده بی‌پناه صفوی را کشت ولی دیر نپائید که خود بمرض مهلکی گرفتار آمد که نجاست خود را می‌خورد و آن قدر مرض او شدت کرد تا او را کشتند و از شرش رها شدند. اشرف افغان که دست بخون شاه سلطان حسین یازیده بود بغریبی و در بدری در صحاری گرمسیر افغانستان با گلوله‌ای از پای درآمد. نادر که در برانداختن صفویان کوشا بود و در واقع او خاندان صفوی را از بین برد در فتح آبا قوچان سرش گوی بازی طفلان شد. بالاخره رضا قلی میرزا که اقدام بقتل شاه طهماسب و کودکان مظلوم او کرد بخواری چشم و بزاری جان داد. فاعتبروا یا اولی الالباب

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۵

بوسیله دار خود را انتحار کرد. رضا قلی میرزا که قضیه مرگ زن را شنید بسیار متأثر گردید و دستور داد تا او را در پهلوی برادرش بخاک سپارند.

باری دوری پدر با صلابت و تنهایی و خودسری فرزند بی‌رقیب باعث شد که در اواخر مدت اقامت نادر بهند این شاهزاده بی‌اعتناء حکم راند و بقصد سلطنت مشغول فعالیت شود که درین بین نادر فاتحانه بایران برگشت و نقشهای او را نقش بر آب کرد، گرچه او باول بار اطاعت امر نادر را نکرد و برای حضور در هرات بعذر بعضی کارها حرکت خود را بتعویق انداخت، ولی بعداً با دوازده



هزار سوار زبده بخدمت نادر رسید، این سواران که بسیار خوش لباس و برگزیده بودند و گارد او محسوب می‌شدند مؤید قول بدگویان در مورد توطئه رضا قلی میرزا بر علیه سلطنت پدر نزد نادر شدند.

نادر برای خاتمه دادن باین گفتگوها دستور تفرقه و انحلال گارد رضا قلی خان را داد و فرزند را ازین عمل بی‌نهایت متأثر کرد. گرچه شب هنگام نادر پسر را بسرپرده خود برد و با مهربانی رفع کدورت از او نمود. ولی باو گفت که ایرانیان نمی‌توانند تحمل دو دربار کنند بهتر آنست که دربار یکی و آن من باشد. نادر از شنیدن قتل شاه طهماسب بسیار ناراحت شد و بسردارانش گفت بجهت این قتل من رضا قلی میرزا را از نیابت سلطنت خلع کردم و از ولیعهدی انداختم.

خلاصه دوران حکومت رضا قلی میرزا در غیاب پدر بسیار بد و موجب ناراحتی اکثر ایرانیان و دشمنی آنها با رضا قلی میرزا شد. این امور از یک طرف و تیر خوردن نادر از طرف دیگر و تمامی دشمنان رضا قلی میرزا نزد پدر، نادر را بر آن داشت تا چشم او را درآورد «۱».- ملکم می‌گوید چون نادر چشم فرزند را درآورد شاهزاده گفت چشم مرا در نمی‌آوری چشم سلطنت

(۱)- پربازن Pere Basin طیب نادر می‌گوید رضا قلی میرزا در تیراندازی به نادر کاملاً بی‌گناه بود. منتها حرکات بچگانه او باعث کور شدنش شد. او پس از این عمل چون بهبودی یافت از پدر درخواست کرد که بمشهد رود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۶

است که درآورده می‌شود. البته این عمل نادر بعدها موجب پریشانی خاطر او شد ولی دیگر کار از کار گذشته بود. رضا قلی میرزا با کوری مدتی زیست و اندکی پس از مرگ پدر بدست جلادان بگور رفت.

به «تاریخ لکه‌هارت» رجوع شود.

[ص ۴۲۲]

اشاره

(۱۳۹۳)

### ص ۴۲۲، سطر ۳، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاد:

«ویلیام کوکل» در کتاب خود وضع ظاهری و جسمی نادر را چنین تعریف می‌کند: «او تقریباً پنجاه سال دارد، قدش بیش از شش فوت و بنیه‌اش بسیار قوی و اندامش کاملاً موزون است. اگر کار و فعالیت روزانه نباشد زیاده از حد چاق میشود. او چشمانی سیاه و ابروانی کشیده دارد رویهمرفته نادر از مردان جذّاب و خوش اندام است که اثر آفتاب خوردگی باو قیافه مردانه‌ای داده است.»

«محمد محسن» بسال ۱۷۳۹ میلادی نادر را دیده و قیافه او را چنین تعریف می‌کند: «مو صورت و سیبیل شاه ایران رو بسفیدی گذارده است ولی او آنرا با رنگ سیاه می‌کند. با اینهمه چهره‌اش جوان و قامتش راست و مستقیم و سنش کمی بیش از پنجاه سال است.»

عبدالله بن حسین که پنجسال بعد ازین توضیحات بخدمت نادر در نجف رسیده می‌گوید: «در چهره شاه ایران آثار ضعف و پیری ظاهر شده و چند تا از دندانهای او ریخته است. رنگ چشمهای نادر بزردی گزیده و بیشتر بمردی هشتاد ساله شبیه است تا مرد

پنجاه و چند ساله، با اینهمه او جذابیت خود را حفظ کرده است».

«پربازن» (Pere Bazin) طبیب مخصوص نادر در آخرین روزهای عمر او شکل و صورت ظاهری نادر را چنین می‌آورد: «شاه ایران موی صورت خود را برنگ مشکلی سیاه کرده ولی موی سرش یکدست سفید است.

او را بنیه قوی و قدی بلند و اندامی موزون است. صورتی بیضی شکل و کشیده دارد ولی این کشیدگی صورت چندان زننده نیست. بینی او بزرگ

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۷

و نوک تیز و دهانش گشاد است. لب پایین شاه ایران از لب زیرین او بر-آمده تر است- چشمان نادر براق و نگاهش نافذ و صدایش محکم و رساست» (۱).

از مجموع این گفتارها بر می‌آید که نادر شاه از قدرت جسمی بی-مانندی با بهره بوده است. گرچه بهنگام فراغت از کار و پایان رسیدن روز پر مشغله، زندگی نادر خالی از عیاشی و تنوع در عشق نبود (۲) و او در خلوت با زنهای زیبای (۳) خود شب را بصبح می‌آورد، ولی باوجود این چون تربیت معمولی داشت و عادت بعیاشیهای بی‌بند و بار و مفتضحانه درباری نکرده بود، هیچگاه در این خوشگذرانیهای شبانه بجایی بر نمی‌خوریم که نادر حد اعتدال را از دست داده و بر اثر آن بنیه و سلامت خود ازین راه صدمه زده باشد.

هر که بزندگی نادر دقیق شود او را سختگیر و تند مزاج تشخیص می‌دهد ولی با این همه سختگیری و تند مزاجی رأفت و مهربانی بیحد او نسبت بپدرش و شاهزاده شاهرخ میرزا بسیار قابل ملاحظه است. - او که قیافه محزونی داشت گاهگاه نیز شوخی و مهازله می‌کرد مطایبه‌اش راجع بحمله خوگک بطهماسب قلی خان جلا-یر بی‌لطف نیست. البته اشتباه نشود که شوخی - های خلوت نادر هیچگاه بکارهای منظم روز او سرایت نمی‌کرد و با حدی از معاشران شبانه اجازه خروج از حد خود را در ساعات روز نمی‌داد. (۴)

(۱) - ملکم می‌گوید صدای نادر بسیار قوی و رسا و پر طنین بود. سلطان محمود خان عثمانی چون از این مطلب اطلاع پیدا کرد و از اهمیتی که این رسایی صدا نزد نادر داشت باخبر شد. سفیری خدمت نادر فرستاد که صدای او نیز در عثمانی بی‌بدیل و نظیر بود. روزی بین نادر و نماینده عثمانی مسابقه صدا گذارده شد. نماینده عثمانی مسابقه را برد و نادر باو گفت از قول من پادشاه عثمانی سلام برسان و بگو از اینکه دریافتیم در قلمرو شما یک مرد وجود دارد و شما نیز او را بنزد من فرستاده‌اید بسیار ممنون و مسرورم.

(۲) - می‌گویند شبی سه سبوی کوچک شراب می‌نوشید.

(۳) - هانوی می‌گوید او را سی و سه زن زیبا بحرمسرا بود منهای زنان دیگری که با او سروسری داشتند.

(۴) - ملکم می‌گوید دو نفر از رفیقان شب نادر در روز بعادت شبانه راه شوخی پیمودند و نادر را در مسند کار همان بذله‌گوی آنات شب پنداشتند، بیچارگان با این اشتباه سر خود را بباد دادند. نادر بهنگام کشتن آندو گفت این است جزای آنکه نادر شب را از نادر روز تشخیص ندهد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۸

باری این قدرت جسمانی نادر تا پنجاه سالگی باو اجازه داد که آنهمه تحمل رنج سفر و حضر کند و خارج از حد اعتدال و سلامت روح نشود. - ولی دست قاهر طبیعت مثل همه بر صحت مزاج او پنجه زد و آنقدر پیش رفت که سرانجام آسیای جنوب غربی با غولی خونخوار و ضحاک درنده‌ای روبرو شد.

عبدالکریم کشمیری می‌گوید نادر قبل از لشکرکشی به هندوستان گرفتار مرض معدی شدید شد که گاه گاه بر اثر بحران این مرض از زندگی سیر و دچار خشم شدیدی می‌گشت ریختن دندانهای او نیز در شدت این درد مؤثر بود و علاوه برین ضمن لشکر

کشیهای مازندران و سیستان او دچار مالاریا شد که آن خود موجب دیگری در ضعف و تحلیل مزاجش گشت. بوقت اقامت در هند نادر علوی خان طبیب زبردست هندی را بعنوان پزشک مخصوص خود انتخاب کرد. این طبیب عالیقدر و ماهر علاوه بر معالجات دارویی با سخنان درشت خود نادر را از بی‌اعتدالیهای خشم و عصبانیت بر حذر می‌کرد. رک‌گویی و صراحت لهجه او بسیار در حالات روحی نادر مؤثر افتاد و مانع از آن شد که در دوران خدمت او نادر بقتلهای بی‌سبب دست یازد این پزشک بسال ۱۷۴۱ میلادی از دربار نادر بیرون رفت و همین ترک خدمت او باز موجب شدت مرض نادر و سختگیریهای عجیب و غریب او شد. بین سالهای ۱۱۵۵ و ۱۱۵۴ هجری قمری «دامین» یکی از کشیشهای ژروئیت فرانسوی، که از طبابت اطلاعی داشت، بمداویای مرض کبدی نادر پرداخت و در ۱۱۵۸ هجری قمری که باز نادر نالان شد کشیش ژروئیت دیگری او را طبابت کرد ولی معلوم نیست که آیا او «دامین» بوده یا شخص دیگر.

در اسفند ۱۱۵۹ هجری قمری وضع جسمی نادر بسیار خطرناک شد و چون پزشکان ایرانی نتوانستند کاری از پیش ببرند نادر از «پیرسن» نماینده شرکت هند شرقی پزشکی خواست. «پیرسن» بعد از تأمل و دقت زیاد «پربازن» جهانگشای نادری، متن، ص: ۷۹۹

کشیش و طبیب حاذق فرانسوی را بنادر معرفی کرد این کشیش فرانسوی با صمیمیت معالجه نادر را بعهدہ گرفت، و تشخیص داد که شاه ایران بسوء-هاضمه و ضایعات کبدی دچار است. بالاخره با رژیم و معالجات دقیق او بهبودی در حال نادر پیدا شد و نادر از اصفهان راه مشهد را در پیش گرفت و چون بمشهد رسید باز سر بیدادگری گذارد و «شمشیر عاجز کشی را جلادانه جلا داد» و بخون مظلومان آشنا کرد. دیگر در اینجا معلوم نیست که آیا نادر از رژیم و طبابت «بازن» سرپیچی کرده است یا نه «۱». باری تغییر خلق نادر گرچه از روح سفاکی و بی‌اعتنائی او بجان و مال مردم، که متأسفانه خوی اغلب نوابغ نظامی است، سرچشمه می‌گیرد ولی ناراحتیهای جسمی او نیز در کشتارهای فجیعانه آخر عمرش تا حد زیادی مؤثر بوده است. (از نادر شاه لکهارت متن انگلیسی).

(۱۳۹۴)

ص ۴۲۲، سطر ۱۸: کماج خیمه «۲»

[کماج خی م] (ترکیب اضافی). تخته‌ای گرد سوراخ‌دار که بر ستون خیمه محکم کنند و چادر خیمه را بروی آن کشند آنرا «کلیچه» نیز می‌نامند. (از ناظم الاطباء).

[ص ۴۲۴]

اشاره

(۱۳۹۵)

ص ۴۲۴، سطر ۵: سه نفر از خدا بی‌خبر:

متأسفانه این سه نفر بخوبی شناخته نشدند.

پربازن) Pere Bazin (می‌گوید:

«چون شورشیان کار نادر را ساختند بحرمسرای او رفتند و جواهرات زنهای او را گرفتند و سپس بجادر سه وزیری که مورد اعتماد نادر بودند رونهادند و با کشتن دو نفر از آنها و باقی گذاردن سومی که معیر خان (Mayar Khan) نام داشت بغارت اردو پرداختند. معیر خان که از قرار با توطئه‌کنندگان سرو سڑی داشت یکی از مکارترین افرادیست که با حيله گری و مکر در مسند

(۱) - پربازن در نامه‌های خود از حرف نشیندنیهای نادر بهنگام معالجه شکایت‌ها می‌کند.

(۲) - کلمات «کماج»، «کماجه»، «کماچه» نیز بهمین معنی است.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۰

وزارت سه شاه وزیری کرده است و سه بار با خیانت باقای خود جان و مقام خود را حفظ نموده است. - از کلام «بازن» برمی‌آید که ظاهراً مقصود او از «معیر خان» «معیر الممالک» است که در زمان شاه طهماسب از خصیصین او بود و از جانب او بسفیری خدمت نادر رسید و در دوره نادری نیز از ملازمان و وزراء شد تا نادر بقتل آمد و سپس در عهد عادلشاه نیز از نزدیکان و برگزیدگان عادلشاه گشت.

(۱۳۹۶)

#### ص ۴۲۴، سطر ۱۴، ۱۵: چند نفر هندی و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان آتش افروخته سوختند:

پربازن - Pere Bazin می‌نویسد چون نادر از اصفهان قصد خروج کرد بشمردن ائاثیه کاخ خود پرداخت ضمن شمردن آنها سجاده‌ای را، که بر روی تخت شاهی او می‌انداختند، نیافت. او نگاهبان را بزیر چوب کشید. بیچاره پس از چوب خوردن بسیار گفت نگاهبان قبل از من آنرا افروخته است. نادر بخشم شد و گفت کیست که ائاث کاخ مرا می‌خرد؟ بعد دستور داد تا متهم خریدار را بیابد و بیاورد. پس از چند روز نگاهبان هشت نفر تاجر را آورد که چهار تن یهودی و دو ارمنی و دو هندو بودند. نادر پس از استنطاق ابتداء گفت از هر یک یک چشم برکنند و پس از آن بگردن هر هشت زنجیر گذاشت و بامداد روز بعد دستور داد که آتش افروزند و این هشت را بآتش اندازند. دستور اجراء شد ولی آنقدر وحشیانه بود که حتی دژخیمان از آن بهراسیدند.

[ص ۴۲۵]

اشاره

(۱۳۹۷)

#### ص ۴۲۵، سطر ۱۴: طهماسبلی خان را مسموم ساخت:

اینمرد از سرکردگان ایل جلایر بود و از روزهای اول کار نادر دست بکار شد و برای پیشرفت مقاصد او خود و ایل سلحشورش را صمیمانه وارد عمل کرد «۱» تا آنجا که تاریخ نویسان نشان می‌دهند وی صمیمی‌ترین یار نادر بود منتها سرنوشت شوم

(۱) - عبد الکریم کشمیری می‌گوید طهماسبلی خان مردی کوتاه قد و فربه بود روزی مورد حمله خوکی قرار گرفت و بر اثر آن

نزدیک بود که از بین برود. چون نادر از این واقعه آگاهی یافت خندید و گفت عجیب است همیشه برادر کوچک با برادر بزرگ بازی می‌کرد چطور شد که اینمرتبه باهم از در خشم در آمدند.  
(از لکه‌هات)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۱

نادر نیز او را گرفتار کرد و در سیستان بدست علیقلی خان مسموم شد. از بین رفتن این سردار پیر نیز ضربه مهلک دیگری بود که بر پیکر حکومت نادری خورد.

(۱۳۹۸)

### ص ۴۲۵، سطر ۲۱: فتح آباد

[ف ت ح عا با د] (اسم خاص). دهی است از دهستان شهر کهنه بخش حومه شهرستان قوچان، واقع در سه کیلومتری شمال باختری قوچان و ۱۸ کیلومتری شمال جاده قدیمی قوچان بشیروان. این دهکده در جلگه واقع و هوایش سرد است. «۱» (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

[ص ۴۲۶]

### اشاره

(۱۳۹۹)

### ص ۴۲۶، سطر ۴: نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول:

میرزا مهدی خان جریان قتل نادر را با جمال ذکر کرده است برای اطلاع بیشتر از آن قول «پربازن» (Pere Bazin) طبیب نادر و دیگران در زیر آورده می‌شود:

چون نادر به فتح آباد رسید مثل آن بود که از سرنوشت شوم خود در این محل خبر داشت در اینمدت همواره ناراحت بود و از ترس برای چند روز اسب یراق و زین کرده‌ای بدر حرامسرای خود می‌بست و پیوسته مترصد حمله اطرافیان خود بود و نیز چند بار قصد فرار کرد ولی نگاهبانان او او را از اجرای این قصد منع کردند و باو گفتند که ما تا آخرین قطره خون خود در راه تو جان می‌سپاریم.

ذهن نادر را بیشتر محمد قلی خان و صلاح خان (شاید صالح خان باشد) مشوش کرده بودند و او سعی می‌کرد که آنها، بخصوص صلاح خان، را از خود دور کند.

احمد خان ابدالی که جوانی ۲۳ یا ۲۵ ساله بود «۲» و در فتح آباد

(۱) - اعتماد السلطنه ازین نقطه دیدن کرده و در مطلع الشمس آنرا می‌آورد.

(۲) - احمد خان ابدالی، که بعدها به احمد خان درانی معروف شد، فرزند محمد زمان خان فرزند عبد الله خان فرزند حیات سلطان است.

در سلسله انساب احمد خان چون بالا رویم به خضر بن سرو می‌رسیم که وی از زهاد عصر خود بود و آنقدر در برابر مریدانش احترام داشت که آنها او را خواجه خضر خطاب می‌کردند.

عبدالله خان سدوزائی بسال ۱۱۲۹ قمری با کوچ خود از ملتان بهرات آمد و احمد خان بروایتی در هرات و بروایت دیگر در ملتان متولد شد که با توجه بسن احمد خان در وقت کشته شدن نادر قول اول اقوی است.

باری احمد خان روزبروز در نزد نادر کسب منزلت کرد تا آنجا که معروفست نادر روزی سفارش بازماندگان خود را بعد از خود با احمد خان کرد. چون نادر در فتح آباد کشته شد احمد خان افغانه مقیم در لشکر نادر را برداشت و بافغانستان برد و سپس دولت افغانستان را مستقل از ایران پایه گذاری کرد.

به «تاریخ احمد شاه درانی» نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۶۲ رجوع شود.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۲

فرماندهی چهار هزار ابدالی را داشت شب واقعه با سرداران دیگر افغانی بخدمت نادر حاضر شد. شاه ایران آنها را مخاطب قرار داد و گفت من از نگهبانان ایرانی خود ناراضی هستم شما باید فردا آنان را دستگیر کنید و اگر احدی از آنها مقاومت کرد از بین بردارید.

آنان قسم خوردند و برای جانبازی سرسپردند. اتفاقا جاسوسی این مذاکرات شبانه را باطلاع محمد قلی خان و صلاح خان «۱» رسانید و تصمیم ابدالی‌ها را بآنها خبر داد.

صلاح خان و محمد قلی خان باتفاق کسان دیگر هم قسم شدند که در همین شب نادر را از بین بردارند. لذا در دل شب مسلحانه بسرپرده خاص نادر ریختند تا کار شاه ایران را بسازند.

نادر شاه آنشب را کنار شوقی خانم، دختر محمد حسین خان قاجار، می‌گذرانند و چون توطئه‌کنندگان بسرپرده او رسیدند ابهت قیافه نادر ابتداء آنان را از کار بازداشت ولی محمد قلی خان و صلاح خان با یکی از تصمیم‌گرفتگان مصمم شدند که کار را یکسره کنند ابتداء خواجه مراقب را خفه کردند و سپس داخل سراپرده نادر شدند.

شوقی خانم از صدای پای آنان از خواب بیدار شد چون شیخ صلاح خان را دید فوراً نادر را بیدار کرد. نادر بلند شد و دست بشمشیر برد و بصلاح خان حمله کرد هنوز کاری از پیش نبرده بود که پایش بطناب چادر پیچید و ضربت نزده بزمین افتاد «۲».

صلاح خان با ضربت شمشیری ابتداء یکی از دو دست نادر را قطع کرد ولی بعد ازین عمل وحشت زده بر جای خود ایستاد.

محمد قلی خان با خونسردی خود را رسانید و سر نادر را از تن جدا کرد.

قیام‌کنندگان پس ازین قتل بچادرها رفته هرچه از جواهر دیدند برداشتند و بعد

(۱) - قول پربازن (Pere Bazin)

(۲) - «بازن» این زمین خوردن نادر را نقل نمیکند

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۳

بچادر سه وزیر «۱» مورد لطف نادر رفتند دو نفر از آنها را کشته فرار کردند بعد از این واقعه وضع اردو بهرج و مرج عجیبی افتاد. (از «لکه‌هات» و نامه‌های «بازن»).

[ش ر ف ات] (جمع شرفه). گنکره‌های قصر.  
(از آندراج).  
(۱۴۰۱)

### ص ۴۲۶، سطر ۱۸: کلات

[ک ل ات] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای دره گز است بحدود زیر:  
شمال: مرز ایران و شوروی؛ خاور: بخش سرخس؛ جنوب: کوه آلاداغ و بخش حومه شهرستان؛ باختر: بخش لطف آباد. - این منطقه  
کوهستانی و سردسیر است و بواسطه کثرت برف در زمستان اغلب راه عبور و مرور آن، که مالرو است، قطع می‌شود. «۲»  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

### [ص ۴۲۷]

#### اشاره

(۱۴۰۲)

### ص ۴۲۷، سطر ۴: حوض سنگ

[ح ض س ن گ] (اسم خاص). نام آب انباری بوده است بشمال کلات و بر کنار راه کلات و مرو.  
(۱۴۰۳)

### ص ۴۲۷، سطر ۷: رضا قلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد ... بزایه عدم فرستاد:

در حاشیه نسخه خطی کتاب جهانگشای نادری کتابخانه ملی بشماره ۱۵۳۳ اسامی مقتولین چنین آمده است:  
الف: فرزندان نادر:

- ۱- رضا قلی میرزا بیست و نه ساله.
- ۲- نصر الله میرزا بیست و سه ساله.
- ۳- امامقلی میرزا هیجده ساله.

- 
- (۱)- این همان سه نفری است که میرزا مهدی خان آنها را «سه نفر از خدا بی‌خبر» نام می‌برد.
  - (۲)- برای اطلاع از ابنیه نادر شاه بکلات رجوع به کتاب «آثار تاریخی کلات و سرخس» تألیف آقای مهدی بامداد شود. در آن کتاب آقای بامداد از روی وضع موجود ابنیه تاریخی کلات، عقیده خودشان را در ساختن این ابنیه و حمل مصالح بدانجا مفصلاً آورده‌اند و ضمناً پیشنهادهایی برای جلوگیری از خرابی آن داده‌اند.
  - جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۴
  - ۴- چنگیز خان سه ساله.
  - ۵- جهد الله خان شیرخواره.

ب: فرزندان رضا قلی میرزا:

- ۱- محبلی میرزا دوازده ساله.
- ۲- واحد قلی میرزا یازده ساله.
- ۳- محمود خان چهار ساله.
- ۴- بیستون خان هفت ساله.

ج: اولاد نصر الله میرزا:

- ۱- اولدوز خان هفت ساله.
- ۲- تیمور خان پنج ساله.
- ۳- مصطفی سلطان پنج ساله.
- ۴- سهراب سلطان چهار ساله.
- ۵- مرتضی قلیخان سه ساله.
- ۶- اسد الله خان سه ساله.
- ۷- اغور خان دو ماهه.
- ۸- اوکتای خان شیر خواره.

پس از نصر الله میرزا فرزندی از او بدنیآ آمد و نام نصر الله میرزا گرفت و بشیر خوارگی کشته شد. فاعتبروا یا اولی الابصار! بینند آنانکه بر مرکب قدرتها سوار و یکه تاز میدان ظلم و بیدادند که چگونه میدان بانتهای نرسیده خشم مظلومین آنان را بصرصر انتقام می سپارد، آن انتقامی که حتی فرزندان شیرخواره و گهواره‌ای نیز از سرانجام ظلم پدر بی بهره نخواهند ماند!

[ص ۴۲۹]

اشاره

(۱۴۰۴)

ص ۴۲۹، سطر ۳: سهراب خان

[س ه ر ا ب خان] (اسم خاص). او یکی از

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۵

غلامان گرجی است که بنزد بزرگان ایرانی ارج و قدری نداشت. «پربازن» طیب مخصوص نادر می گوید ایرانیان باطنا از برکشیدگی و بزرگداشت او ناراحت بودند. او با حیله و خیانت قلعه کلات را گشود و محاصره آنجا را پایان برد. چون عادلشاه از خیال برادر خود ابراهیم خان مطلع شد سهراب خان را باصفهان نزد برادر فرستاد و باو گفت اگر از راه صلح کاری از پیش نبردی بحیله کار «ابراهیم خان» و «صلاح خان» (؟) را، که آتش افروز فتنه‌اند، بساز.

«بازن» معتقد است که مأموریت سهراب خان از جانب عادلشاه یکی از اشتباههای عادلشاه بود، چه سهراب خان آنقدر ناکس و ناقابل بود که بدرد این کار خطیر نمی خورد و بر اثر همین ناکسی و نااهلی یکبار، بحال مستی، در قصر ابراهیم خان چون از راز و



شغل سهراب خان باخبر شد بنوکران خود دستور داد تا او را بگاہ خروج از گرمابه در قصر بکشند. آنها چنین کردند و روز سهراب خان بآخر رسید و موجب جنگ دو برادر شد.

(۱۴۰۵)

### ص ۴۲۹، سطر ۱۲: شفیعی ابرو

[ش فی ی ع ب ر و] (اسم خاص). این مرد بسال ۱۱۶۱ هجری درگذشت.  
(از ذیل وقایع السنین خاتون آبادی نسخه خطی کتابخانه مجلس).

(۱۴۰۶)

### ص ۴۲۹، سطر ۱۳: شفیعی نیز وعده چهل سال سلطنت باو داده و آن سخیف العقل:

«پربازن» می گوید بعضی از بزرگان دین برای او لاقبل بیست و چهار سال شاهی - در کمال آسایش و خوشی - پیش گویی کرده بودند.

(۱۴۰۷)

### ص ۴۲۹، سطر ۱۴: زرق

[ز ر ق] (اسم). غدر، ریا، نفاق، دورنگی، مکر، تهمت.  
(از ناظم الاطباء).

[ص ۴۳۱]

### اشاره

(۱۴۰۸)

### ص ۴۳۱، سطر ۲۰: سلطان اعظم تاریخ جلوسش آمد:

این شاهزاده از بدبخت

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۶

ترین شاهزادگان ایرانی است «۱». - بچهارده سالگی پدر و سرورانش را فجیعانه کشته یافت، و بهمان سن سپس خلع از سلطنت از دو چشم کورش کردند، و چون مجددا با کوری بتخت رسید مواجه با یاغیگریهای فرزندان حرف نشنو خود شد، و بالاخره در آخر عمر نیز بهنگامی که آغا محمد خان قاجار بمشهد آمد دستور داد تا دور سر او را گچ گرفتند و در آن سرب مذاب ریختند تا محل جواهرات نادری را بروز دهد. بیچاره بر اثر این نسق نالان شد و کمی بعد جان داد «۲».

به «مجمل التواریخ گلستانه» و «روضه الصفاى ناصری» جلد نهم رجوع شود.

(۱۴۰۹)

**ص ۴۳۱، سطر ۲۲: وساده**

[وساده] (اسم) بالین، تکیه‌جای، ناز بالش.  
(از آندراج).

**[ص ۴۳۲]****اشاره**

(۱۴۱۰)

**ص ۴۳۲، سطر ۱۲: سرخه**

[سرخ] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان سمنان است. که در جلگه باختری سمنان و بر سر راه شوسه سمنان بطهران قرار دارد. مرکز آن بنام سرخه است که در ۲۰ کیلومتری جنوب باختری سمنان و کنار جاده طهران سمنان واقع است.  
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۳).

(۱۴۱۱)

**ص ۴۳۲، سطر ۱۹: قلاپور**

[قلاپور] (اسم خاص). نام قلعه‌ای بوده است بین قزوین و ساوه.  
(از پاورقی صفحه ۸۷ مجمع التواریخ مرعشی).

(۱) - البته در سفاکی دست کمی از نادر نداشت چه وقتی فهمید که قصد خلع او را دارند باندرون رفت و فرزندان خردسال علیقلی میرزا را کشت. (از مجمل التواریخ گلستانه).

(۲) - مثل آنست که رقم ازلی بر آن رفته بود که اولاد و احفاد شاه سلطان حسین صفوی از هر تیره‌ای که باشند بزجر و ناکامی زندگی کنند و بسختی و بدبختی جان دهند. نه تنها شاهرخ میرزا باین سرنوشت دچار آمد بلکه نوه دیگر شاه سلطان حسین، بنام شاه سلیمان دوم، چهل روزی حکومت کرد سپس مفتضحانه از حکومت خلع و از دو چشم میل کشیده شد.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۷

**[ص ۴۳۳]****اشاره**

(۱۴۱۲)

**ص ۴۳۳، سطر ۱۲: هرگاه صاحب‌دلی بهم رسد:**

اتفاقاً چنین صاحب‌دلانی بهم رسیدند و وقایع بعد از نادر را تا دوره قاجارها برشته تحریر در آوردند که مهمترین این نوشته‌ها سه کتاب زیر است:

۱- «مجمع التواریخ مرعشی» تألیف میرزا محمد خلیل پسر میرزا داود نواده میرزا سید محمد (شاه سلیمان ثانی) است که بسال ۱۳۲۸ شمسی در تهران آقای عباس اقبال آشتیانی آنرا بحلیه طبع در آوردند.

۲- تاریخ گیتی‌گشای میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی است که با دو ذیل خود: یکی تألیف میرزا عبد‌الکریم بن علی رضا الشریف و دیگر تألیف آقای محمد رضای شیرازی، بسال ۱۳۱۷ شمسی در تهران بوسیله آقای سعید نفیسی بچاپ رسیده است.

۳- مجمل التواریخ تألیف ابو الحسن محمد بن امین گلستانه است که در سال ۱۳۲۰ شمسی آقای مدرس رضوی آنرا چاپ کردند. جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۰۹

**مطالب موجود در نسخه ۱۱۷۱ هجری و مأخوذ از آن****اشاره**

(۱۴۱۳)

**صفحه ۴۵- سطر ۸ بعد از عبارت «کامل الرائی نداشتند» آمده:**

«و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشده آن حضرت فرمودند که با امثال شما جماعت همراهی کردن باعث ندامت و منتج ملالت است. من بعد بیاری خدا به تنهایی مجادله با اعداء کرده شما را مادام که مثل اکراد دره جز و ایبورد فرمانبر و مطیع و چاکر نسازم داخل لشکر خود نخواهم ساخت و برفاقت شما با هیچ دشمنی اسب به میدان رزم نخواهم تاخت آن جماعت.»

(۱۴۱۴)

**صفحه ۶۷- سطر ۱۶ بعد از بیت**

«اگر در خواب بینی مرغ و ماهی نمیری تا رسی بر پادشاهی» آمده:

«تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آئینه صورت‌نمای وحی و الهام است فی الحقیقه اینست که چون قو بزرگترین مرغاییان است پادشاهی این خدیو بی‌همال تیر اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره براینست که تاجداری مملکت چهار پادشاه بآن حضرت تعلق یابد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزه تصرفش در آمد»

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۰

(۱۴۱۵)

**صفحه ۲۰۵- سطر ۱۲ بعد از «دوباره به سر آمده» ابیات زیر آمده:**

لراقمه

قیامت عیان شد به مردان کین تو گویی فتاد آسمان بر زمین  
شد از تارک شاه تاج و کلاه زمین را ز روی شرف بوسه گاه  
(۱۴۱۶)

### صفحه ۲۷۳ - سطر سوم بعد از «تارک تاج ظل الهیش باد» آمده است:

«جلوس میمنت مأنوس آن حضرت روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سنه ۱۱۴۸ بافق مغان بیت طالع اسد شش درجه و سی دقیقه، سیم میزان من سنبله بیست و نه درجه، ششم جدی سه درجه، کوکب مریخ در بیت مذکور، کوکب قمر سه درجه و یازده دقیقه، مشتری هفت درجه و دو دقیقه؛ زهره شش درجه و پنجاه و شش دقیقه، بیست و هشتم حوت یکدرجه و سی دقیقه، کوکب شمس به هیجده درجه و پنج دقیقه بیت مزبور بیست و نهم حمل من حوت بیست و هفت درجه؛ کوکب عطارد راجع در صفر درجه چهل و هشت دقیقه بیت مزبور بیت عاشر ثور من حمل بیست و چهار درجه، کوکب زحل بیست و چهار درجه و پنجاه و هفت دقیقه، بیت یازدهم جوزا من ثور بیست و نه درجه سهم السعادة در بیت مزبور در بیست و یک درجه و شش دقیقه بیت دوازدهم سرطان سه درجه»  
(۱۴۱۷)

### صفحه ۳۳۴ - سطر ۱۹ بعد از عبارت «ضمیمه قلو و قدرت خود فرمودند» آمده است:

«و شرح وثیقه که محمد شاه به مهر مبارک به مسوده را قم این حروف بدولت والا سپرده و در خزانه عامره ضبط است اینست: قبل از این که بندگان اعلیحضرت کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت شاهنشاه جهان، سلطان سلاطین دوران، پادشاه ظل الله اسلام پناه خاقان سکندر شأن آسمان بارگاه السلطان الاکرم و القا آن الاعظم نادر شاه خلد الله ملکه ایلچیان بجهت بعضی امور روانه حضور این نیازمند در گاه اله فرموده بودند این نیازمند نیز متعهد انجام آن مطلب گشته، بعد از آنکه محمد خان ترکمان از قندهار برای یادآوری وارد گردید

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۱

امناء و کارگزاران این دولت درصدد توقیف ایلچی و تعطیل جواب نامه آن اعلیحضرت برآمده محرک ماده مخالفت گردیدند تا این که ورود موکب همایون اعلیحضرت به حدود هندوستان اتفاق افتاده در قصبه کرنال به مقتضای قضا تلافی فریقین و جنگ سلطانی واقع و تیر جلی الظهور فتح و ظفر از مشرق آن دولت بیزوال طالع گردید. چون اعلیحضرت پادشاه جمشید جاه بزرگ ایل ترکمان و سرچشمه مردمی و احسان بودند بفتوت ایشان مستظهر و از فیض ملاقات و مجالست بزم ارم نظم همایون ایشان بهره‌ور گشته، باتفاق وارد دار الخلافه شاهجهان آباد و تمامی خزائن و جواهر و نفایس کنوز مایعرف سلطنت هندوستان را برسم نیاز به موجب تفصیل علیحده منتقل به آن سرکار عروشان ساخته، آن حضرت نیز حسب الالتماس این نیازمند بعضی را به حیثه قبول موصول و در عالم ایلّیت و اتحاد جنسیت بعضی دیگر را باین نیازمند در گاه اله مفوّص و موکول فرمودند. چون این نوع عطیه و عنایت که از پدر دربار فرزند و از برادر نسبت به برادر به عمل نمی‌آمد از آن شاهنشاه بلند جاه نسبت باین نیازمند در گاه اله به وقوع پیوست. لهذا در ازاء این معنی تمامی ممالک سمت غربی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره منشعب از دریای سند را که عبارت از پیشاور و بنکشات و دار الملک کابل و غزنین و کوهستانات مساکن افغان و هزارجات و قلعه بکر و سکر و خدا آباد و باقی الگای سند و دیرجات و مساکن جوکیه و بلوچیه و غیرهم و صوبه تهتها و قلعه را همه و قصبه مدین و پرکنه و چون پرکنه سماواتی و کھیرا و سایر پرکنات متعلقات به تهتها را با جمیع قلاع و مواضع و قراء و مزارع و پرکنات و بنادر از ابتدای منافع

رودخانه اتک با کل درّه‌ها و اماکن که از آب مزبور منشعب شده آنها را فرا گرفته باشد تا حدی که دریای سند و ناله سنکره به دریای محیط اتصال می‌یابد، آنچه بهر جهتی از جهات بایرا و دایرا در سمت غربی دریای اتک و شعبه‌های آن و در سمت غربی دریای سند و ناله سنکره واقع شده باشد مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه ممالک محروسه آن سلطنت قاهره نمودیم که من گماشتگان آن دولت خداداد و بندگان آن آستان سپهر بنیاد مباشر ضبط و ربط ولایات و پرکنات مزبوره و متوجه حلّ و

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۲

عقد مهمات جزئیّه و کلیه اهالی و سکنه و رعایا و ایلات آنها بوده امنای این دولت ابد قرین ممالک مسفوره را از ولایات متعلقه باین نیازمند درگاه اله موضوع و قلم امر و نهی را بالکلیه از آنها مرفوع دانسته به هیچوجه دخل در امور ولایات و پرکنات مزبور و سکنه و رعایای آنها نمایند و اصل قلعه اتک و شهر لوه‌ری سند و اوج و سایر ولایاتی که در جنب شرقی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره واقع شده باشد متعلق به مملکت هندوستان خواهد بود و در چهارم محرم الحرام سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دویم هجری و سال بیست و یکم از جلوس والا نوشته شد.»

(۱۴۱۸)

#### صفحه ۳۴۸ سطر اول بعد از «موسوم گردید» آمده:

«خیمه نیز در خور آن مکمل به مروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و حسب الامر همایون راقم حروف تاریخ ترکی برای اتمام آن بسلك نظم کشیده بود که درین تاریخ ثبت افتاد و هی هذه: شکر ایزد که بی طناب و ستون قدرتی قوردی خیمه گردون اینجی دیک انجم شب افروزی اطلس چرخه ایتی گلدوزی»

(۱۴۱۹)

#### صفحه ۳۵۲ - سطر ۳ بعد از عبارت «بدولت علیه نادریه متعلق باشد» آمده:

«وثیقه که ابو الفیض خان بمسودّه مولف این تاریخ بدولت علیّه سپرده مضمون آن اینست چون درین اوان که موکب همایون و رایات نصرت نمون اعلیحضرت قدر قدرت مروّج دین احمدی و رونق افزای ملت محمدی تاجبخش ممالک هند و توران نادر دوران و سلطان سلاطین زمان شاه شاهان جهان خلد الله ملکه وارد بخارا گردید این نیازمند درگاه اله باقدام ارادت بلوازم استقبال اقدام و به مراسم آداب و فرمانبری قیام نموده از آنجا که آن حضرت بزرگ ترکانیه و قدرشناس خاندانهای بزرگ بودند به مراعات ایلیت و اقتضای اتحاد جنسیت کمال عاطفت و عنایت درباره این دولتخواه مبدول و چنانچه شایان شأن خواقین با عزّ و تمکین بود از اعطای جیقه و خلاع اظهار هرگونه نوازش و

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۳

اصطناع و لوازم فتوت معمول داشته تاج و نگین سلطنت ترکستان را کماکان باین نیازمند درگاه سبحانی مسلم و مفوض و ارزانی فرمودند. لهذا این نیازمند در برابر این الطاف خاص که از آنحضرت مشاهده شد ولایات چارگو و تمامی محال جانب جنوب رود آمویه را که در ازمه سابقه به سلاطین توران اختصاص داشته از توران وضع و به دولت نادره خداداد و شوکت بادره ابد بنیاد منتقل ساخت که به دستور ام البلاد بلخ و سایر ولایات تابعه آن که در حیطه ضبط گماشتگان آن دولت کسری مثال می‌باشد بطنا بعد بطن ضمیمه محروسه شاهنشاهی و در تصرف اولیای دولت ظلّ الهی بوده احدی از گماشتگان سمت شمالی آمویه را دخل و تصرفی

در آنها نبوده لوازم امداد و اعانت در هر بابت به منتسبان آن دولت روز افزون به عمل آید و مادام الحیات خلاف عهدی از جانب این نیازمند درگاه الهی به ظهور نرسد تحریرا فی اواسط شهر رجب المرجب سنه ۱۱۵۳.»

(۱۴۲۰)

### صفحه ۳۵۷ در سطر ۲۲ بعد از عبارت «بأن مملکت تعیین فرمودند» آمده است:

«و شرح نوشته که طاهر خان والی و تمامی روساء و سرکردگان و اتالیقان به مسوّده راقم حروف نوشته مهر و بخراجه عامره سپردند اینست: غرض از تحریر ورقه و تمیق این صحیفه آنکه چون در زمان پیش از اوزبکیه خوارزم تقصیر بسیار صادر و منشاء فتنه و فساد در حدود ایران شده مستحق هرگونه قصاص و تنبیه و انتقام بودند در این اوان که کوبک همایون اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه سلیمان دستگاه شهنشاه آسمان بارگاه شاه شاهان جهان سلطان سلاطین زمان ظل حضرت سبحان نادر دوران و خلیفه رحمن تاج بخش ممالک هند و توران فرمانروا و شهنشاه عرصه جهان خلد الله ملکه وارد الکای خوارزم و تمامی مملکت را بزور بازوی تایید الهی و به شمشیر جهانگشای شاهنشاهی مسخر و بر دور و نزدیک و ترک و تاجیک این ولایت مسلط و مقتدر گشتند به فحوای احسن العفو عند القدرة بنابر مراعات اسلام و ایلیت همگی اهل این ولایت را مهبط امن و مورد و امان و مشمول مرحمت و عفو و احسان ساخته به مدلول عفی الله عما سلف از مرحمت شاهنشاهی از گناهان گذشته اغماض و عالیجاه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۴

سلاطه دودمان چنگیز خانی محمد طاهر خان نواده مرحمت پناه ولیمحمد خان را بوالیگری خوارزم تعیین و همگی روساء را به عنایات خاص شاهنشاهی سرافراز نمودند. لهذا در ازاء این جان بخشی و عاطفت تمامی کمترین اتالیقان و ایناقان و آق سقالان سی و دو فرقه اوزبکیه و جغتای و رعیت و غیره باللسان و الجنان متعهد و معترف و به حلف و یمین بر خود لازم ساختیم که کمال خدمتگزاری به عالیجاه والی مزبور نمود. من بعد نسل بعد نسل ازین دولت نادره خداداد و والی خوارزم تعیین شده خودسر بدون حکم و رضای این دولت علیه والی و توره بر نداریم و اطاعت و خدمت دیگری را اختیار نکنیم و به فحوای اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم امثال احکام شاهنشاهی را بر خود عین فرض و مخالفتش را کفر محض دانیم و احدی از اسرای ایرانی را هیچ وقت بیع و شری نکنیم و در هر جای اسیر ایرانی یافت شود در خلاصی و مرخصی او کوشش کنیم و هرگاه از ترکمانیه دشت احدی وارد این ولایت شود مادام که رقم اشرف در آن باب صادر نشده باشد او را راه نداده گرفته به خدمت والی بسپاریم که به درگاه جهان پناه فرستد و طریق معامله را بهمه جهت برایشان مسدود داریم و از متفرقه و رعایا و سکنه چارگو آنچه درین نواحی باشد یا بعد از این فرار کرده باین ولایت آیند مجال سکنی و توقف نداده نزد حاکم چارجوی و لباب فرستیم که در یورت قدیم خود سکنی نمایند و هرگاه اوزبکیه از آن تمرد کنند و قبول خدمت این دولت علیه و فرمانبرداری والی نکنند و در تنبیه ایشان کوشش کنیم و در هر باب با دوست این دولت خداداد دوست و با دشمن ایشان دشمن بوده باعتقاد درست بلوازم خدمت و یکرنگی و اطاعت اقدام کنیم و بر خود واجب گردانیم که مادام الحیات بمدلول و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و بمدلول یا ایها الدین آمنوا اوفوا بالعقود درین عهد و قول صادق دم و در شاهراه خدمت و اطاعت ثابت قدم باشیم هرگاه تخلف درین عهد و اقرار قرار بدیم و یا با دولت خداداد شاهنشاهی خیانت و نفاق کنیم از دین بیگانه و در دنیا مستوجب لعن و سخط و غضب قهار یگانه و ملعون ازل و ابد و مردود درگاه خداوند صمد و شرعا و عرفا مستحق تنبیه و سیاست باشیم و خون ما مباح و هدر باشد فمن بدله بعد

ما سمعه

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۵

فانما ائمه علی الذین یبدلونہ تحریرا فی شهر رمضان المبارک سنہ ۱۱۵۲».

(۱۴۲۱)

### صفحه ۴۱۰- در سطر ۲۱ بعد از «نهضت فرمودند» آمده است:

«و چون عزیمت سمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت و وجود سرداری در مملکت عراق لازم بود محمد علی خان قرقلو را سردار کل نموده بیست هزار از عساکر فیروزی مآثر را برای محارست حواشی عراق به متابعت او مأمور و حاجی سیف الدین خان بیات را با جمعی از سپاه نصرت پناه و امیر علم خان خزیمه با اعراب خزیمه و نخعی و لالوویی سردار جزء نموده در آن سمت وا گذاشتند که از هر طرف سرکشی سر بخودسری بردارد حسب الصلاح محمد علی خان بتادیب او کوشند. محمد علی خان بعد از چند روزی خیال استبداد به خاطر راه داده؛ با وصف رابطه انتساب به خاندان نادری با الوار فیلی ممهد کرد که لوای طغیان و شقاق برافرازد و الوار نیز با او همداستان گشته عهد کردند که هرگاه او تظاهر به مخالفت کند یکسال بدون موجب غاشیه خدمتش بر دوش گیرند و جمعی از خوانین و سرکردگان نیز با طوایف دیگر دست متابعت باو دادند.

محمد علی خان چون از جانب امیر علم خان اندیشه مند بود در خلوت این راز را با او به میان آورد قفل از در گنجینه ما فی الضمیر گشود که شاید او را نیز با خود متفق سازد و از آنجا که امیر علم خان در رتبه و شأن خود را کمتر از محمد علی خان نمی دانست پاس حقوق دولت نادریه را منظور داشته از قبول این معنی سرباز زد و در حوالی فیلی کار به محاربه انجامید با وصف این که عدت لشکر محمد علی خان به چهارده هزار نفر می رسید امیر علم خان با دو هزار نفر اعرابی که در حوزه اطاعت داشت یک روز از صبح تا شام با محمد علی خان جنگ کرده او را منهزم ساخته و چهار فرسخ راه به تعاقب او پرداخته در سر راه آب صدمره من محال فیلی و در سر پل جامیشان محمد علی خان را با هشت نفر خوانین و مین باشیان و سیصد نفر از یوزباشیان و روساء دستگیر و روانه درگاه فلک مسیر نموده حقیقت حال معروض سده جلال ساخت. محمد علی خان بنا بر اینکه چشم از حقوق این دولت پوشیده بود کور و مردم دیدگانش در ازاء این

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۶

نامردمی عاری از لباس نور گشته. امامقلی خان اوز دمرلوی ایوردی که از رفقای او بود معروض تیغ سیاست گردید و چون امیر علم خان پنجهزار تومان از مال محمد علی خان فیما بین قشون خود تقسیم نموده بود یک هزار تومان نقد در ازاء اینگونه خدمتی به میر علم خان و پنجهزار تومان دیگر به قشون او بصیغه انعام مکرمت گشته و میر علم خان به عنایات خاص عز اختصاص یافت.»

(۱۴۲۲)

### صفحه ۴۱۵ در سطر ۱ بعد از عبارت «امینان دولت باو داده شد» آمده:

«مشروط بر آنکه من بعد ایلچی بزرگ که در مرتبه مساوی باشند از طرفین به سفارت تعیین و صلحنامه به مهر حضرترین صورت تحریر یابد.»

(۱۴۲۳)

### صفحه ۴۲۷ در سطر ۷ بعد از «بزاویه عدم فرستاده» این اشعار آمده است:

ای دریغا زان شموع محفل شاهنشهی کانهمه رفتند یکجا جمله بر باد فنا  
 ای دریغا زان نهالان ریاض سلطنت کو فتادند از دم تیغ ستم یک سر ز پا  
 ای دریغ آن غنچه‌های بوستان خسروی ناشگفته چیده شد از دست گلچین قضا  
 آن بدنهایی که بود از ناز نازکتر ز گل در میان خاک از هم ریخت همچون توتیا  
 تا شود زانگونه انجم طالع از دور سپهر در طلب باید کنند افلاک گردش قرنیا  
 (۱۴۲۴)

### صفحه ۴۲۸ در سطر ۱۷ بعد از عبارت «در مازندران توقف کرده» این اشعار درباره خطی خراسان آمده:

آنچنان قحط در خراسان شد که زبیمش فلک هراسان شد  
 این بلا- گرچه بهر هرکس بودیشتر مشهد مقدس بود جهانگشای نادری متن ۸۱۷ صفحه ۴۲۸ در سطر ۱۷ بعد از عبارت «در  
 مازندران توقف کرده» این اشعار درباره خطی خراسان آمده: ..... ص: ۸۱۶  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۷ بسکه زر از خزانه هرکس بردنقد خورشید را فلک نشمرد  
 گشت بر خلق بس معیشت تنگ غله شد با زر و گهر همسنگ  
 باب عسرت ز بسکه دهر گشادبهر قرصی قمر به چرخ افتاد  
 چرخ از مهر کرده هرچندداشت ای هم ولی بطاق بلند  
 بسکه تسعیر خوردنی افزودسیر بود از حیات هرکس بود  
 کم چنان گشت قوت رفتار مردمان را بکوچه و بازار  
 کرکسی خواستی چو فریادی نان همی گفت و جان همیدادی  
 نرخ جانها ز بسکه ارزان گشت خانمانها خراب و ویران گشت  
 سر بجیب خیال دوراندیش بهر تاریخ برد چون درویش  
 یافت ناگه موافقش بعدداز حروف خرابی مشهد

(۱۴۲۵)

### صفحه ۴۳۱ در سطر ۱۹ بعد از عبارت: «شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی گردید» چنین آمده:

«به تاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر شوال المکرم ۱۱۶۱ هجری مطابق لوی نیل ترکی پنج ساعت و چهل دقیقه از روز مذکور  
 گذشته در آستان مقدسه منوره رضیه رضویه جلوس میمنت مانوس فرموده بعد از فراغ از زیارت حضرت سلطان اقلیم تسلیم و رضا  
 و علم افزاز کشور اهتداء و ارتضاء ثامن ائمه هدا و ضامن کافه غربا امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه  
 التحیه و الثناء بدولتخانه مبارکه که عمارات چهار باغ ارض اقدس است تشریف شریف ارزانی فرموده به دولت و سعادت و کامرانی  
 بر تخت فیروزبخت سلطنت موروثی و اریکه منیعه جهاننداری و جهانبانی متمکن و تمامی امراء عظام و خوانین کرام و سران سپاه و  
 اعیان ممالک به شرف پای بوس میمنت مانوس و سجده شکر این عطیه عظمی سرافراز و کوس بشارت و نقاره شادمانی بلند آوازه  
 گردید.

خرمی در گلشن ایران نمایان گشت بازبوستان بشکفت و روی لاله خندان گشت باز



جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۸ بسکه مرغان در هوای چارباغش پر زدندباغ را گویی مگر تخت سلیمان گشت باز  
ساقی این بزم گویا خضر فرخ رخ بود چون بکام عمر رفته آب حیوان گشت باز  
باز شد از غنچه‌های عقده دلها گره چشم نرگس بر رخ ... حیران گشت باز القصه بعد از انعقاد مجلس فردوس نشانه بضابطه و  
دستور ملوکانه و بسط بساط سرور و جشن خسروانه و صرف شیرینی و شیلان عام السنه خواص و عوام بفاتحه فایحه خلود و دوام  
دولت جاوید نظام رطب اللسان گردید و قطعه تاریخ جلوس میمنت مانوس که در آن اوقات به خاطر فاتر کمترین غلامان رسیده  
بود به جهت مناسبت مقام ثبت افتاد.

بحمد الله که از فضل الهی شب غم را نسیم صبح زد دم  
گلی بشگفت از گلزار اقبال سرا بستان دولت گشت خرم  
برآمد بر سریر پادشاهی خدیوی کز سلاطین است اکرم  
شه عادل دل دارا درایت سکندر حشمت فیروز پرچم  
سریر آرای صدر ملک کی چراغ افروز بزم دولت جم  
بهار گلشن صاحبقرانی ز هر سو وارث شاهان عالم  
فروغ صبح دولت شاهرخ شاه که شد بر در گهش پشت فلک خم  
دل پژمرده حالان خرمی یافت سرآمد روزگار محنت و غم  
برون شد ظلمت شبهای اندوه منور گشت ازین خورشید عالم  
جلوس میمنت مانوس بخشید بروی زخمهای کهنه مرهم  
پی تاریخ آن در جستجو بود قدیمی بنده اخلاص توأم  
بناگه هاتفی از غیب گفتا بتاریخش بگو «سلطان اعظم» انشاء الله تعالی سالهای بسیار سریر سلطنت موروثی بذات بی همال این منظور  
انظار الطاف ملک منان و چشم و چراغ دودمان سلاطین زمان مزین بوده و از آفات و حوادث روزگار در امان و این دولت به  
فیروزی و عدل و احسان بزمان قائم آل محمد صلی الله علیه و اله متصل و جاودان باد بمحمد و آل الامجاد.»  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۱۹

### [فهرست‌ها]

#### اسماء امکنه و رودها و کوهها «۱»

۱ (الف) آب آمویه ۲۹۶....- (۷۲۴)

آبکده لیک (- ایدلیک، ایلدلیک) ۱۷۹- (۶۴۱)

آب گرگان (- رود جرجان، رود گرگان) ۱۳۷- (۶۱۶)

آب وزیر آباد ۳۱۷- (۷۳۹)

آختی پاره ۲۳۷- (۶۸۴)

آخسقه ۲۵۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴- (۴۹۶)

آخکلک ۴۰۲، ۴۰۴- (۷۸۶)

آخی کندی (- آخی کندی) ۲۵۲- (۶۹۲)

آدینه گر ۳۱۸.

آذربایجان ۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۴۳، ۷۹، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰.

آرال ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۰ - (۷۶۹)

آسپاس ۲۲۸ - (۶۷۴)

آستارا ۲۳۲، ۲۳۳ - (۶۷۹)

آستانه مقدس ۶۲

آغچه ۲۹۳ - (۷۲۲)

آغداش ۲۴۴، ۲۴۸ - (۶۸۷)

آقچه (قلعه قزاق) ۴۰۵ - (۷۸۷)

آق دربند ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲ - (۶۶۸)

آقزی پر (- آق زیبر) ۳۶۴، ۳۶۵ - (۷۷۱)

آق سو ۲۴۷، ۲۶۷، ۳۹۸ - (۶۸۸)

آق قوشه ۲۶۵ - (۷۰۲)

آلاداغ ۱۳۷، ۲۴۸ - (۶۱۵)

آلتی آقاچ ۲۶۳ - (۶۹۳)

آلتی پاره ۲۶۳ - (۷۰۰)

آمل ۸۶ - (۵۶۸)

(۱) - اعداد داخل در پرانتز شماره صفحاتی از تعلیقه است که در آنها این اسماء شرح داده شده‌اند.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۰

آمویه (آب) ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۴۹.

۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵ - (۷۲۴)

آوار (دیار) ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۶ - (۶۸۳)

آهوان ۹۹ - (۵۸۰)

آیدین دده (- آیدین) ۴۰۷ - (۷۸۸)

ابر آثار (- مسجد برائی) ۱۹۸ - (۶۵۸)

ابراهیم آباد ۱۹ - (۴۹۴)

ابرقوه (- ابرقوه) ۱۰۹، ۲۸۴ - (۴۹۸)

ابرقوه (- ابرقوه) ۲۲ - (۴۹۸)

ابهر ۳، ۱۷۱، ۴۰۱ - (۴۴۳)

ایبورد ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۱،

۲۰۹، ۲۶۶، ۳۳۷، ۳۵۹ - (۵۱۹)

اترک (رود) ۸۵، ۱۳۷، ۱۸۴ - (۶۴۵)

اتک ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۱، ۴۰۰ - (۷۳۹)

اجمیر ۳۳۱ - (۷۴۸)

اخی کندی (- آخی کندی) ۲۵۲ (۵۹۲)

ادرنه ۳۰۵ - (۶۶۵)

ارییل ۳۸۵، ۳۹۶ - (۷۷۹)

ارپه‌چای (- آریه‌چایی) ۳، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹ - (۴۴۳)

اردبیل ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۱۸۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰ - (۴۹۳)

اردوباد ۱۷۰ - (۶۳۷)

اردوخان ۱۵۲، ۱۵۳ - (۶۲۵)

ارزنه الروم (- ارض روم، ارض الروم) ۱۸، ۲۱۴، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۴۰۷ - (۴۸۷)

ارس ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۲۹، ۲۶۳، ۲۶۷، ۴۰۶ - (۶۴۰)

ارض اقدس ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۵۵، ۲۷۳، ۳۶۰، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۷.

ارغنداب ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۰۳ - (۷۱۸)

ارومیه ۲۳۱.

استر آباد ۳، ۸، ۱۷، ۱۹، ۵۶، ۵۸، ۶۴، ۶۶، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۶۰، ۳۶۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۲۱ -

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۱

استنبول (- اسلامبول، قسطنطنیه) ۱۳۰، ۱۳۶، ۳۸۵ - (۵۰۲)

اسد آباد ۱۲۲ - (۵۹۸)

اسفدین (- اسفندین، اسفدن) ۷۳ - (۵۵۳)

اسفراین ۴۲، ۵۴، ۵۵، ۸۷، ۱۵۴ - (۵۲۸)

اسفرار ۶، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۹ - (۴۵۷)

اسفندین (- اسفدن، اسفدین) ۷۳ - (۵۵۳)

اسکودار ۲۳، ۱۳۰ - (۵۰۱)

اسلامبول ۲۳، ۱۲۹، ۱۷۵، ۴۰۲، ۴۲۱ - (۵۰۲)

اشترپی (- شترپا) ۴۶ - (۵۳۱)

اشترک ۲۵۵ - (۶۹۳)

اشرف ۸۶ - (۵۶۷)

اصفهان ۲، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۷۲، ۷۸، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱

۲۴۶، ۲۵۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰.

الاکوی ۲۴۹.

البرز ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۹۱، ۳۱۶، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۸.

الننگ یاقوتی ۸۹- (۵۷۱)

امامزاده سهل علی (- امامزاده اسماعیل) ۱۸۹- (۶۵۰)

امرکون (- عمر کوت) ۳۴۱- (۷۵۹)

امواله (- انباله) ۳۲۱- (۷۴۳)

اناطولی ۳۰۵.

انباله ۳۲۰، ۳۲۴- (۷۴۳)

اندخود (- اندوخود) ۲۹۳، ۳۴۸، ۳۶۰- (۷۰۹)

اندرمان ۱۹- (۴۹۴)

اندوخود (- اندخود) ۲۷۳- (۷۰۹)

اوبه ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۷۰، ۳۷۹- (۶۲۳)

اوج کلیسا ۲۵۱، ۲۵۵- (۶۹۱)

اورگنج ۴۱۲- (۷۹۰)

اورنگ (- روزنگ) ۷- (۴۶۰)

اولنگ ۳۰۹- (۷۳۲)

ایران ۲، ۲۳، ۲۹، ۷۶، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۳۴

۳۴۵، ۳۷۱

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۲

۳۷۲، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱

ایروان ۱۸، ۱۳۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۸۱، ۳۸۲، ۴۰۲

۴۰۶، ۴۰۷- (۴۸۹)

ایزدخواست ۲۲۸- (۶۷۵)

ایلچی (- مجی) ۲۳۳- (۶۸۱)

ایوان کی ۱۳۶- (۶۱۳)

(ب) بابا قدرت ۴۷- (۵۳۳)

باب الابواب ۳، ۲۸۴.

باجگاه ۱۰۷- (۵۸۶)

باخزر ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۸، ۸۹- (۵۵۵)

بادرای (- بادوریا) ۲۲۰- (۶۷۰)

بادرائی (- بادوریا) ۲۲۰- (۶۷۰)

باد صبا (کوشک) ۹۲، ۹۴- (۵۷۴)

- بادغیس ۶، ۱۶۰، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۴۷- (۴۵۹)
- بادکوبه ۱۸، ۱۸۲، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۷- (۴۸۶)
- بارفروش ۸۶- (۵۶۷)
- بازین (- بازیان) ۲۱۷- (۶۶۹)
- باشت ۱۱۵، ۲۲۵- (۵۹۲)
- باغ (قلعه) ۲۳۰- (۶۷۶)
- باغادرده ۲۵۲- (۶۹۲)
- باغ آورد ۲۵۲- (۶۹۲)
- باغباد (- باغواده) ۴۸- (۵۲۱)
- باغسای (- بکسایه، بغسایه) ۲۲۳- (۶۷۱)
- باغ شاه ۳۹۸- (۷۸۴)
- باغ میران ۱۰۲- (۵۸۴)
- باغواده (- باغباد) ۳۶، ۳۷، ۳۹- (۵۲۱)
- بال (- بلال) ۲۸۲- (۷۱۴)
- بامیان ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۶۲- (۷۳۰)
- بانہ ۲۱۹- (۶۷۰)
- بایزید ۲۵۱- (۶۹۲)
- بحرین ۲۷۶، ۲۷۷.
- بحزاد (- نجراو) ۳۱۲- (۷۳۶)
- بخارا ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۴.
- بختیاری (خاک) ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۸۸.
- بخرد (- نجراو) ۳۱۲- (۷۳۲)
- بدخشان ۲۹۴- (۷۲۳)
- بدوق ۲۶۳- (۷۰۰)
- برآباد ۷۵- (۵۵۸)
- براتیل ۲۶۰- (۶۹۸)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۳
- برائی (مسجد) ۱۹۸- (۶۵۸)
- برج دده ۲۹۸، ۳۰۶- (۷۲۵)
- برج سنگین ۲۹۸، ۳۰۴
- برج عقابین ۳۱۰- (۷۳۲)
- بردع ۳۶۷، ۴۰۵- (۷۷۳)
- برکشاط (- برگشاد، برگشات) ۲۴۲- (۶۸۶)

- بروجرد ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۸۹، ۱۹۰.
- برورود (- بربرود) ۲۸۱.
- بست ۱۵۴، ۲۹۰، ۳۰۳- (۶۲۵)
- بسطام ۵۵، ۸۴، ۸۵، ۹۷، ۱۳۶، ۱۸۳- (۵۴۰)
- بصره ۲۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۸۳، ۳۸۴.
- بغداد ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۷۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۴۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۸.
- بقعه شاهچراغ (- شاهچراغ) ۱۱۴- (۵۹۰)
- بلام (- بلدم) ۶- (۴۵۷)
- بلخ ۱۵۳، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۴.
- بلدم (- بلام) ۶- (۴۵۷)
- بلوچستان ۳، ۱۲۴، ۱۵۳، ۲۴۵، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۴۳، ۳۴۶.
- بم ۱۲، ۱۲۴- (۶۰۱)
- بنادر ۳، ۲۲۷، ۳۳۹، ۴۳۰.
- بندر ۱۵۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۷۲.
- بندر عباسی ۳۴۳، ۳۴۴.
- بند رودخانه شوشتر ۱۱۷- (۵۹۳)
- بند مرو ۵۴.
- بنکش (- بنگش) ۳۳۹- (۷۵۷)
- بنگ بهار ۳۰۰.
- بنوار (- بنهور) ۱۸۹، ۲۸۲- (۶۵۰)
- بوانات ۲۲۲- (۴۹۹)
- بوقمج (- بقمج) ۴۵، ۴۶- (۵۳۰)
- بهار ۴۸- (۵۳۳)
- بهار سفلی ۳۱۳، ۳۱۴- (۷۳۷)
- بهبهان ۱۱۶، ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۲۴.
- بهجان (- بهیجان، بایجان، بانیجان)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۴
- ۳۶۶- (۷۷۲)
- بهدادین ۷۳- (۵۵۴)
- بهروز (- بهریز) ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶- (۶۵۳)
- بهریز ۲۰۵، ۲۰۶- (۶۵۳)

- بهبجان (- بهجان) ۳۶۶- (۷۷۲)
- بیابان کرک (- کرک) ۲۸۴- (۷۱۷)
- بیارجمند ۸۰، ۸۱- (۵۶۱)
- بیان ۲۲۳- (۶۷۱)
- بیت الله ۴۱۸.
- بیلخان ۴۱۲- (۵۶۵)
- بیلخان داغی ۸۳، ۱۸۴- (۵۶۵)
- پ پانات (- پایاب) ۱۶۷- (۶۳۵)
- پانی پت ۳۲۲- (۷۴۴)
- پریان (رباط) ۹۲- (۵۷۴)
- پل خان ۲۲.
- پل داغی خان (- بل خان داغی، بیلخان داغی) ۸۳- (۵۶۵)
- پل سفید ۳۶۶- (۷۷۲)
- پل فسا ۱۱۱، ۱۱۲- (۵۸۹)
- پل کرپی ۱۶، ۱۱۸- (۴۸۳)
- پل مالان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۸- (۶۲۲)
- پنجاب ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۵- (۷۴۱)
- پوچکام (- بوجگان، بوجگه) ۱۴۵- (۶۱۸)
- پویان ۱۷۹- (۶۴۲)
- پیشاور ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۸، ۳۹۹، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۷۲- (۷۳۵)
- ت تاپیاد (- نیاز آباد) ۷۵- (۵۵۵)
- تانیسر ۳۲۱- (۷۴۳)
- تبت ۳۳۴، ۳۵۲.
- تبریز ۱۸، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۸، ۳۰۳، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۲۸، ۴۳۰.
- تپه تخماق خان ۲۵۵، ۲۵۷- (۶۹۳)
- تته ۳۳۴- (۷۵۱)
- تجن (- طژن) ۵۰- (۵۳۷)
- تخت سفر (- تخت صفر) ۱۴۷، ۱۶۴- (۶۲۰)
- تخت طاوس (- تخت طاوسی) ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۴۸- (۷۴۸)
- تخماق خان (تپه) ۲۵۵، ۲۵۷- (۶۹۳)
- ترخو ۲۵۸- (۶۹۷)
- ترشیز (- کاشمر) ۷۸- (۵۶۰)

- ترکستان ۶، ۲۷۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۶،  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۵  
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۱، ۴۸۰، ۴۱۴،  
 ترکش ۲۷۶- (۷۱۱)  
 تروک (- لیروک) ۲۸۱- (۷۱۳)  
 تسنیم ۲۸۹- (۷۲۰)  
 تفلیس ۱۸، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۷۰، ۳۸۲، ۴۰۳- (۴۸۸)  
 تکام (- تنکاین) ۲۴- (۵۰۳)  
 تلات (- تلاب) ۲۸۲- (۷۱۵)  
 تمران (- تیموریان) ۱۶۴- (۶۳۰)  
 تمیجان ۱۷، ۲۵- (۴۸۵)  
 تنکابن ۲۴، ۲۵- (۵۰۳)  
 تنک کرا، ۲۲۵- (۶۷۳)  
 توران ۲۹۶، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۸  
 تورنک (آب) ۲۸۹- (۷۲۰)  
 تون ۹، ۱۰، ۴۷، ۶۱، ۲۰۷- (۴۶۷)  
 تويسرکان ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱- (۵۹۶)  
 تویه دار (- تویه دروار) ۹۹- (۵۸۰)  
 تهته (- تهتها) ۳۳۹- (۷۵۷)  
 تهتها (- تهته) ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۱- (۷۵۷)  
 تیرپل ۹۲- (۵۷۴)  
 ج چاپلق- ۱۸۰، ۲۸۱- (۶۴۲)  
 جاجرم ۵۵، ۶۶، ۸۷، ۱۸۴- (۵۴۱)  
 جار ۳۶۴، ۳۶۵.  
 جاکي (- خاکی) ۲۹۱- (۷۲۱)  
 جالق ۲۹۲- (۷۲۱)  
 جام ۶۲، ۸۹، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۹، ۲۴۵، ۲۸۰، ۲۸۳- (۵۴۶)  
 جاوخ ۳۶۴، ۳۶۵- (۷۷۱)  
 جايدر (- جنايد) ۲۱۲، ۲۱۹- (۶۶۶)  
 جيرئيل ۱۶۰- (۶۲۹)  
 جبل گرماب (- چيل گرماب) ۸۳- (۵۶۵)  
 جرجان ۸- (۴۶۳)  
 جرمغان (- گرمخان) ۱۷۹- (۶۴۰)



- جزیره قیس ۲۳۰- (۶۷۷)
- جسان (- حسان) ۲۲۰- (۶۷۰)
- جسر بهروز (- جسر بهریز) ۱۹۴- (۶۵۶)
- جسر جواد ۲۶۷، ۳۸۲، ۴۰۵- (۷۰۲)
- جلال آباد ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۸- (۷۳۵)
- جم رود ۳۱۶- (۷۳۷)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۶
- جمشاه ۲۱۱، ۲۱۵- (۶۶۶)
- جمون ۳۲۳، ۳۳۲- (۷۴۵)
- جنابذ (- گناباد) ۴۲، ۴۷- (۵۲۷)
- جنايذ (- جايدر) ۱۱۷- (۵۹۴)
- جنگتای ۴۰۳، ۴۰۴- (۷۸۶)
- جودی ۳۱۲- (۷۳۷)
- جوین ۵۴، ۵۵- (۵۳۹)
- جهرم ۲۲، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۶.
- جیحون ۱۱۰.
- چ چاخمرز ۲۳۵- (۶۸۳)
- چارباغ ۶۱- (۵۴۴)
- چاربرج ۳۰۱.
- چارجو ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۸۰- (۷۶۵)
- چارخمور (- چاخمز، چاخمرز) ۲۳۵، ۲۳۸- (۶۸۳)
- چارده ۳۷، ۳۸.
- چاریک کار ۳۱۰، ۳۱۲- (۷۳۶)
- چامچراق (- چقچران) ۲۷۷- (۷۱۱)
- جاه نجم الدین ۱۶۷- (۶۳۴)
- چراغ ۳۶۹- (۷۷۳)
- چریاس ۲۸۱- (۷۱۴)
- چرخه (- رباط چرخر) ۹۲- (۵۷۴)
- چرکس (دیار) ۲۳۷، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۶۸- (۶۹۸)
- چشمه حسینخان (- چشمه خلیخان) ۱۷۹- (۶۴۱)
- چشمه خلیجان (- چشمه خلیجان) ۳۵۹- (۷۶۹)
- چشمه قرنفل ۱۶۰- (۶۲۸)
- چشمه مخمور (- هماس موگور، چشم مخمور) ۳۰۸- (۷۳۰)

- چقچران ۲۷۷- (۷۱۱)
- چمن خولی ۳۴۶- (۷۶۳)
- چنبران ۱۵۶- (۶۲۷)
- چندیز (- چندر) ۱۸۴- (۶۴۱)
- چورس ۴۱۰، ۴۱۲- (۷۸۹)
- چهارباغ ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۸۳.
- چهجه ۳۳، ۵۲، ۵۳- (۵۱۷)
- چهل زینه ۲۹۸، ۳۰۰- (۷۲۵)
- چهتاب (- چناب) ۳۳۵- (۷۵۴)
- چیچکنو ۱۵۳، ۲۷۹، ۳۴۸- (۶۲۵)
- چین ۱۴۹، ۲۵۷.
- (ح) حاجی تراب (قلعه) ۴۰، ۴۱، ۴۲- (۵۲۵)
- حاجیلر ۱۷۹- (۶۴۰)
- حسان (- جسان) ۲۲۰- (۶۷۰)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۷
- حسکه ۲۰۶، ۳۸۳- (۶۶۵)
- حسن آباد (- حسن ابدال) ۳۳۶- (۷۵۵)
- حسن آباد (قلعه) ۲۲- (۵۰۰)
- حسن قلعه‌سی ۲۶۷- (۷۰۳)
- حسینحان (- چشمه خلیحان) ۱۷۹- (۶۴۱)
- حصار ۲۹۴، ۳۴۹، ۳۵۲- (۷۶۵)
- حصار شادمان ۲۹۴- (۷۲۲)
- حلب ۳۸۵.
- حله ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۸۳، ۳۸۷- (۶۶۰)
- حوض خان ۵۳- (۵۳۹)
- حوض دغارود ۹۰- (۵۷۲)
- حوض سنگ ۴۲۷- (۸۰۳)
- حویزه ۲۳، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۳۸۳- (۵۰۱)
- (خ) خاچین ۴۰۶- (۷۸۸)
- خاران ۲۹۲- (۷۲۱)
- خاش ۱۴۹، ۱۵۴- (۶۲۱)
- خاکی ۲۹۱- (۷۲۱)
- خانقاه ۳۵۶، ۳۵۸- (۷۶۸).

- خانقی ۴۰۳- (۷۸۷)
- خانقین ۳۸۷- (۷۷۹)
- خایدر (- جایدر) ۱۱۷- (۵۹۴)
- خبران (- چنبران) ۱۵۶- (۶۲۷)
- خبوشان ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۸۷، ۸۱، ۱۴۱، ۱۴۳، ۲۷۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۹، ۴۲۵، ۴۲۸- (۵۱۸)
- ختا ۴۱۱، ۴۱۴- (۷۸۹)
- ختن ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴- (۷۹۰)
- خراسان ۳، ۱۱، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۱
- خرماتو ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۱- (۶۵۴)
- خرم آباد ۱۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶.
- خرم دره ۱۸۱.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۸
- خسرک ۲۳۶- (۶۸۳)
- خسرک (- خسرک) ۲۳۶- (۶۸۳)
- خلیجان ۳۵۹- (۷۶۹)
- خلخال ۲۱، ۲۵، ۲۰۹، ۳۷۰- (۵۰۶)
- خلیجان ۳۵۹- (۷۶۹)
- خلیل آباد ۲۱، ۱۸۸، ۲۴۵- (۴۹۷)
- خمول (- جمون) ۳۲۳- (۷۴۵)
- خنالقی ۲۶۳- (۷۰۰)
- خنج ۲۳۰- (۶۷۶)
- خواجه ربیع ۴۱، ۴۲، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۱۳۲- (۵۲۸)
- خواجه قلعه‌سی ۳۵۳- (۷۶۷)
- خواجه مرجان (کوه) ۱۲۷- (۶۰۶)
- خوار ۸۶، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۷۶- (۵۶۹)
- خوارزم ۵۱، ۵۲، ۱۴۲، ۲۴۸، ۲۹۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۰
- ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱- (۵۳۸)
- خواف ۷۴، ۷۵، ۷۹- (۵۵۶)
- خورتق ۱۸۱- (۶۴۳)
- خوزستان ۲۰، ۲۲۰، ۲۲۷، ۴۳۰.

- خولی ۳۴۶- (۷۶۳)
- خوی ۱۸، ۱۷۱، ۱۷۲- (۴۹۱)
- خیبر ۳۱۶، ۳۳۸- (۷۳۸)
- خیر آباد ۲۲۴- (۶۷۱)
- خیوق ۱۳۷- (۶۱۴)
- خیوه ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۸- (۶۱۴)
- خیوه آباد ۳۵۹، ۳۶۰- (۷۷۰)
- (د) دادر ۳۴۶- (۷۶۲)
- داراب ۲۲- (۵۰۰)
- دار المرز ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۳۱.
- داردار (- داردره) ۲۸۲- (۷۱۵)
- داردره ۲۸۲- (۷۱۵)
- داش کپری (- داش کپری) ۱۹۳- (۶۵۵)
- داش کپری (بغداد) ۱۹۳- (۶۵۵)
- داغستان ۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۲۱- (۶۸۰)
- دامغان ۸۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۸، ۲۱۰.
- دجله ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۳۸۷.
- درب عراق ۶.
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۲۹
- در بند ۳، ۱۷، ۱۸۲، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۵- (۴۷۶)
- در بند (شولستان) ۲۲۴- (۵۹۲)
- در بند شولستان ۲۲۴- (۵۹۲)
- در بند گاوشیر ۱۶۰- (۶۲۹)
- دروازه اجمیر ۳۳۱- (۷۴۸)
- دروازه باباولی ۳۰۲- (۷۲۶)
- دروازه خواجه ۲۲۸- (۶۷۵)
- دروازه میر علی آمویه ۶۰- (۵۴۴)
- درون ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۶۸، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۸۱- (۵۲۴)
- دره ۲۶۳- (۷۰۰)
- دره جز ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۴، ۶۸، ۱۸۱- (۵۱۳)
- دره جزین ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۷۱، ۲۳۰- (۵۹۹)
- دره کندی ۲۶۳- (۶۹۹)

دزفول ۱۱۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۸۲، ۳۸۳.

دستجرد ۲۷، ۳۰، ۶۸ - (۵۱۴)

دشت (دشتی) ۲۳۰ - (۶۷۷)

دشت (استر اباد) ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴.

دشت ارژن ۱۱۵ - (۵۹۱)

دشت استر اباد ۸۲.

دشتستان ۲۲۱.

دشت قبیچاق ۸ - (۴۶۴)

دشت کافری ۳۷۰، ۳۷۶ - (۷۷۵)

دشتوند (- دشت زر) ۲۵ - (۵۰۴)

دغارود ۹۰ - (۵۷۲)

دکن ۳۲۳.

دلارام ۷، ۱۶۸، ۲۸۵ - (۴۶۱)

دلخک ۱۶۸، ۲۸۵ - (۶۳۶)

دمدم ۱۲۶، ۱۷۲، ۲۳۲ - (۶۰۳)

دمورقاپو ۱۴، ۱۷۲ - (۴۷۷)

دو خاله ۱۹۷ - (۶۵۷)

دو شاخه (کوه) ۶ - (۴۵۷)

دوقوزپاره ۲۶۴، ۲۶۶ - (۷۰۱)

دوقوزیولوم ۱۷۱.

دو گنبدان ۲۲۴ - (۶۷۲)

دوه‌بونی ۳۵۵ - (۷۶۷)

دهخوارقان ۱۲۶ - (۶۰۵)

ده دشت ۲۲، ۲۲۳ - (۴۹۸)

ده شیخ ۵ - (۴۴۶)

دهلی (- شاهجهان آباد) ۳۲۸ - (۷۳۴)

دهنو ۱۴۹، ۱۵۵ - (۶۲۲)

دهنه ۳۴۰.

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۰

دهنه ۴۱، ۴۲ - (۵۲۸)

دهنه (- دهنه کفشگری) ۸۵، ۱۳۷ - (۵۶۶)

دهنه زنگی ۳۰۸ - (۷۳۱)

دهنه کندی ۳۰۸ - (۷۳۱)

- دهه زنگی ۳۰۸- (۷۳۱)
- دهه کندی ۳۰۸- (۷۳۱)
- ده بونی (- دوه بونی) ۳۵۵- (۷۶۷)
- دیاربکر ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۵۴، ۳۷۱، ۴۰۷، ۴۰۹- (۶۵۵)
- دیاله (آب) ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹- (۶۵۴)
- دیر آباد (- دیز آباد) ۲۰- (۴۹۵)
- دیرجات ۳۳۹- (۷۵۸)
- دیز آباد ۲۰- (۴۹۵)
- دیزک (- دزک) ۲۴۵- (۶۸۷)
- دیزه اسماعیل خان (- دیره اسماعیل خان) ۳۴۰- (۷۵۸)
- دیزه جات ۳۳۹- (۷۵۸) (- دیره جات)
- دیزه غازیخان (- دیره غازیخان) ۳۴۰- (۷۵۸)
- دیلمان ۲۴، ۲۵- (۵۰۴)
- دیونوسی ۳۵۵- (۷۶۷)
- دیوه بونی ۳۵۵- (۷۶۷)
- دیوه باش (- دیوه باتن) ۲۳۴- (۶۸۲)
- ذ ذوراق ۲۶۴- (۷۰۲)
- ر راجه رای (- راجه سرای) ۳۲۰- (۷۴۳)
- راجه سرای ۳۲۰- (۷۴۳)
- رادکان ۳۳، ۴۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۳۶۰، ۴۲۵- (۵۳۰)
- راز ۸۳.
- راسته بازار (اصفهان) ۲۲۸- (۶۷۵)
- رامهرمز ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۳، ۲۲۶- (۵۹۲)
- رانکوه ۲۵- (۵۰۵)
- رباط پریان ۹۲- (۵۷۴)
- رباط تومان ۱۴۵- (۶۱۹)
- رباط چرخه (- رباط چرخ) ۹۲- (۵۷۳)
- رباط خان ۱۹۴- (۶۵۶)
- رشت ۱۷، ۲۵، ۱۸۲.
- رماحیه (- روماحیه) ۳۸۴- (۶۵۹)
- رود جرجان (- آب گرگان، رود گرگان) ۱۸۴- (۶۴۵)
- رودخانه فیض ۳۲۰- (۷۴۳)
- رودخانه لشنی ۱۱۳- (۵۹۰)

- روز آباد (- دیز آباد) ۲۰- (۴۹۵)  
روزنگ (- اورنگ) ۷- (۴۶۰)  
روس (کشور) ۲۵، ۱۸۸، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۳۶، ۳۳۷.  
روسیه (کشور) ۳، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۸۶، ۱۱۴،  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۱  
۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۲۸، ۲۴۷، ۳۵۹  
روم ۲۰، ۲۱، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۳۳۶، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۱،  
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸  
روماحیه (- رماحیه) ۲۰۰- (۶۵۹)  
ریگاب (- باریکاب) ۳۱۶- (۷۳۸)  
(ز) زار (- رار) ۱۲۵- (۶۰۲)  
زاغچند ۳۷، ۳۸، ۳۹- (۵۲۳)  
زاینده رود ۲۸۳، ۲۸۴.  
زرقان ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶- (۵۸۸)  
زرگران ۱۳۴- (۶۱۲)  
زز ۲۴۵، ۲۸۰- (۷۱۲)  
زمین داور ۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳- (۴۶۰)  
زنجان ۱۹، ۲۰، ۱۷۱، ۴۳۰.  
زنده جان ۱۴۹- (۶۲۱)  
زنگی چایی (- زنگی چای) ۲۵۳، ۲۵۸- (۶۹۲)  
زور آباد ۳۴۷- (۷۶۳)  
زهاب ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۱۱، ۳۸۳، ۳۸۴- (۶۵۱)  
زیر (- زز) ۲۴۵- (۷۱۲)  
زیرانلو (- زیدانلو) ۳۴- (۵۱۸)  
زیر آب ۳۶۶- (۷۷۲)  
زیر کوه ۷۳- (۵۵۳)  
(س) ساخر (- ساغر) ۱۵۱، ۲۷۷، ۲۷۹- (۶۲۴)  
ساروق ۱۷۲- (۶۳۸)  
ساری ۸۷.  
ساق سلمان ۱۴۸- (۶۲۰)  
سالم (- سالد) ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲- (۷۱۳)  
سالیان ۸، ۲۴۷- (۴۷۸)  
سامره (- سرمن رای) ۲۰۲، ۳۸۳- (۶۵۹)

- ساوجبلاغ ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۴۱۴- (۵۸۱)
- ساوجبلاغ مکرری ۱۲۶، ۲۱۹، ۲۷۶، ۴۱۲- (۶۰۵)
- ساوه ۱۹.
- سبز چشمه (- سرچشمه زایندرود) ۱۸۹- (۶۴۹)
- سبزوار ۵۹، ۶۳، ۷۹، ۸۰، ۹۶، ۱۸۳، ۳۶۳.
- سدیر ۱۸۱- (۶۴۳)
- سرابند ۱۸۹- (۶۵۱)
- سران تپه ۱۹۵، ۲۰۰- (۶۵۷)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۲
- سرای عظیم آباد ۳۲۱- (۷۴۴)
- سرچوبه (- سه چوبه) ۳۱۶- (۷۳۸)
- سرخاب (- کوه سرخاب) ۱۲۷، ۱۲۸- (۶۰۶)
- سرخس ۵۰، ۵۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۳۳۷- (۵۳۶)
- سرخه ۴۳۲- (۸۰۶)
- سرخه شیر ۲۸۸- (۷۲۰)
- سردره خوار ۱۰۰- (۵۸۱)
- سرمن رای (- سامره) ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۱- (۶۵۹)
- سرولایت ۴۱، ۹۶- (۵۲۷)
- سرهند ۳۲۰، ۳۳۵- (۷۴۲)
- سلانیک ۲۳- (۵۰۲)
- سلطان آباد (ترشیز) ۷۸- (۵۵۹)
- سلطان میدان ۷۰، ۹۶- (۵۵۱)
- سلطانیه ۳، ۱۹، ۲۰، ۱۰۹، ۱۷۱، ۲۱۰، ۴۳۰- (۴۴۳)
- سلماس ۱۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۴۱۰، ۴۱۲- (۴۹۲)
- سلمان آباد ۱۹- (۴۹۴)
- سمرقند ۳۵۱.
- سملقان ۸۲، ۸۳، ۱۳۷، ۲۴۸، ۳۶۴- (۵۶۴)
- سمنان ۱۹، ۸۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۶۶.
- سمور (رود) ۲۳۷، ۳۶۶- (۶۸۴).
- سنخواست ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۸۳- (۶۱۷).
- سند ۱۵۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۱- (۷۵۳)
- سنگان ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵- (۵۵۲)
- سنندج ۱۱۹، ۲۱۹، ۲۷۶، ۴۱۲.



- سواد کوه ۳۶۶- (۷۷۲)
- سورت ۳۴۱- (۷۵۹)
- سورداش ۲۱۵، ۲۱۷، ۴۰۹- (۶۶۹)
- سوغانلوق (- سوکان لوک، سقان لی) ۲۶۰- (۶۹۸)
- سولاق ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۱- (۶۸۸)
- سه چوبه (- سرچوبه) ۳۱۶- (۷۳۸)
- سهیلان (- ساوالان، سنخ کوپر) ۱۲۸- (۶۰۷)
- سیاووشان ۱۶۰- (۶۲۹)
- سیاه سنگ (کوه) ۳۰۹- (۷۳۲)
- سیلاخور (محال) ۱۸۰، ۱۸۹- (۶۴۲)
- سیستان ۱۲، ۷۲، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۲۴، ۴۲۶.
- سیمبار (- سیمبار، سومبار) ۱۳۷-
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۳
- (۶۱۶)
- سیواس ۳۳۶- (۷۵۵)
- سیوی ۳۴۶- (۷۶۲)
- (ش) شابران ۲۶۳، ۳۹۷- (۷۰۰)
- شاده ۹۲، ۹۴- (۵۷۳)
- شاقلان ۱۵۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۷۰، ۳۷۹- (۶۲۳)
- شال ۳۴۶- (۷۶۲)
- شام ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۸. جهانگشای نادری متن ۸۳۳ اسما امکنه و رودها و کوهها ..... ص: ۸۱۹
- ه جهان آباد (- دهلی) ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷- (۷۳۴)
- شاه داغی ۲۳۸- (۶۸۵)
- شاه مسعود (- شاه مقصود) ۲۸۶- (۷۱۸)
- شاه مقصود (- شاه مسعود) ۲۸۶- (۷۱۸)
- شبش ۱۴۵- (۶۱۹)
- شبللی کوه ۱۵۵- (۶۲۷)
- شبورغان- ۲۹۳
- شط العرب- ۳۸۴.
- شعله ماه (باغ لاهور) ۳۱۸- (۷۴۱)
- شعله ماه (باغ شاهجهان آباد) ۳۲۸، ۳۳۵- (۷۴۱)
- شکارپور ۳۴۳- (۷۶۰)
- شکی ۹، ۲۶۳، ۴۰۶- (۴۶۵)

شکریان ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۴۵- (۵۷۵)

شلدوک ۲۹۵، ۳۴۹- (۷۲۴)

شماخی ۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۳۹۷- (۴۶۶)

شمس آباد ۱۴۹- (۶۲۲)

شمس الدین لو (دیار) ۲۴۹، ۲۵۸- (۶۸۹)

شمشاد آباد (- شمس آباد) ۱۴۹- (۶۲۲)

شمیل ۲۴- (۵۰۲)

شورابک (بلوچستان) ۲۹۱، ۲۹۲- (۷۲۰)

شورابک ۸۸- (۵۷۱)

شورابک ۱۲۵- (۶۰۲)

شوشتر ۲۱، ۲۳، ۱۱۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۸۰، ۳۸۳.

شولستان ۱۱۵، ۲۲۶- (۵۹۲)

شهداد پور ۳۴۱- (۷۵۹)

شهر جرد (- شهرگرد) ۲۰- (۴۹۶)

شهرزور ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۸۴، ۴۰۹- (۶۶۸)

شهر صفا ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰- (۷۱۹)

شهرک گرایلی ۱۸۳، ۳۶۴- (۶۴۴)

شهرگرد (فراهان) ۲۰- (۴۹۶)

شهران ۳۸۷، ۳۹۶، ۳۹۹- (۷۸۰)

شهریار ۱۷۶، ۱۸۵- (۶۴۶)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۴

شیراز ۱۶، ۲۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۷، ۳۸۳، ۳۹۹.

شیروان ۸، ۹، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۴۶، ۳۶۲، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۲۱-

(۴۴۱)

شیروانات ۲، ۴۰۳- (۴۴۱)

(ص) صافی ۳۱۲- (۷۳۶)

صاین قلعه ۲۳۱- (۶۷۹)

صفاخانه ۱۲۶- (۶۰۴)

صوفیان ۱۲۷- (۶۰۶)

صیاد ۱۳۷- (۶۱۳)

(ض) ضحاک (قلعه) ۳۱۰، ۳۱۴- (۷۳۳)

(ط) طاق سلطان ۲۱۵- (۶۶۸)

طاق کسری ۱۹۰.

طلار طویله ۱۸۷- (۶۴۸)

طبرسران ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۷۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۶- (۷۰۰)

طبس ۱۵۴، ۱۶۶، ۴۱۲- (۶۲۶)

طراز ۱۱۴.

طرسخون (- ترسا خان) ۱۴۳- (۶۱۷)

طرق ۴۷، ۱۴۵- (۵۳۲)

طژن (- تعجن) ۵۰، ۵۲، ۱۴۳، ۱۷۹، ۳۳۷- (۵۳۷)

طوالش ۲۳۲.

طوس ۲۷، ۴۰، ۴۲- (۵۰۸)

طوقچی ۲۲۸- (۶۷۵)

طهران ۱۶، ۱۹، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۳۶۷، ۴۱۰، ۴۳۰.

(ع) عارپناه (کوه) ۲۸۲- (۷۱۴)

عالی قاپو ۲۳۱- (۶۷۷)

عباس آباد ۵۳- (۵۳۹)

عباس آباد (محلّه اصفهان) ۱۷۳- (۶۳۹)

عتبات ۴۱۸.

عراق ۳، ۱۶، ۲۱، ۷۹، ۸۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۷۱، ۴۰۷، ۴۱۴،

۴۱۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱.

عشرت آباد (- عزت آباد) ۳۵، ۳۶۰-

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۵

(۵۱۹)

عظیم آباد ۳۲۱- (۷۴۴)

عقابین (برج) ۳۱۰- (۷۳۲)

علمداران ۲۱۳- (۶۶۷)

علمدشت ۱۳۴- (۶۱۲)

علی آباد ۳۶۳- (۷۷۱)

علی بولاغی ۱۸۵- (۶۴۵)

عمرکوت ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴- (۷۵۹)

عمان ۳۹۹، ۴۲۱

عوض (- اوز) ۲۰۱، ۲۳۰- (۶۶۱)

(غ) غار پناه (- عارپناه) ۲۸۲- (۷۱۴)

غازی قموق ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۵- (۶۷۹)

غاقاتان (- قاتاغان) ۳۶۲- (۷۷۰)

غرجستان ۲۷۸، ۲۷۹- (۷۱۱)

غرفه ۱۹۸- (۶۵۹)

غزنین ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۳۴- (۷۳۳)

غور ۱۵۱، ۲۷۷.

غوربند ۳۰۸، ۳۱۰- (۷۳۱)

غوریان ۷۴، ۱۴۵- (۴۵۸)

(ف) فارس ۲، ۲۲، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹،

۳۳۹، ۳۴۴، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۰

فاروقابدر (- فاز و فارمد) ۴۸- (۵۳۴)

فتح آباد جنوشان) ۴۲۵- (۸۰۱)

فراه ۶، ۷، ۱۲، ۲۳، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۹۷- (۴۵۹)

فراهان ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۸۵، ۴۱۲- (۵۸۶)

فراه رود ۱۵۵- (۶۲۷)

فرح آباد ۱۳، ۱۴- (۴۷۶)

فرقدان (- فرقدین) ۲۷۲، ۳۸۱- (۷۷۸)

فرمند آباد ۸۹- (۵۷۱)

فرننگ (دیار) ۲۳، ۱۰۴، ۴۰۸

فرهان (- فراهان) ۲۰- (۵۸۶)

فسا ۲۲۶.

فوشنج ۲۹۲، ۳۴۶- (۷۶۲)

فیروز آباد (- فیروز قباد) ۲۳۴- (۶۸۲)

فهلپان ۲۲۵- (۶۷۳)

فیض (رود) ۳۲۰، ۳۲۲- (۷۴۳)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۶

فیض آباد ۸۲- (۵۶۲)

فیلخانه (برج) ۶.

فیلی ۲۸۱، ۳۸۳.

(ق) قاخلان ۳۳۷- (۷۵۶)

قارص ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۵- (۶۹۶)

قارقابر (- فازو فارمد) ۴۸- (۵۳۴)

قازان چایی (- قارص چای) ۲۴۹- (۶۹۰)

قازما (- فاز و فارمد) ۴۸- (۵۳۴)

قازومابر (- فاز و فارمد) ۴۸- (۵۳۴)

- قانع (رودخانه) ۳۶۴- (۷۷۱)
- قایقولا (- قالیقلا) ۲۴۹- (۶۹۰)
- قاین ۷۲، ۸۲، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۲۰- (۵۵۲)
- قایق ۲۶۳- (۶۹۹)
- قپچاق ۸۵، ۱۳۶، ۱۷۹، ۳۷۹- (۴۶۴)
- قبرك ۲۳۴- (۶۸۲)
- قبری ۲۶۳- (۷۰۱)
- قبله ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۶۷
- قبه ۹، ۲۵۸، ۲۶۳- (۴۶۶)
- قپچاق ۸- (۴۶۴)
- قیلان کوه (- قافلانکوه) ۲۷۳- (۷۱۰)
- قدمگاه ۴۵، ۸۰- (۵۲۹)
- قرباغ (افغان) ۳۰۸، ۳۱۰- (۷۳۰)
- قرباغ (آنطرف ارس) ۳۸۲
- قرباغ (محال گرایلی) ۱۳۷، ۱۴۱- (۶۱۶)
- قراپه (افغان) ۳۴۷، ۳۴۸- (۷۶۴)
- قراپه (عراق) ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۳۸۷- (۶۵۴)
- قراجنگل ۲۷۹- (۷۱۲)
- قراچمن ۲۷۶، ۳۸۲- (۷۱۰)
- قراچه داغ ۲۰۸، ۳۶۷، ۴۳۰- (۶۶۵)
- قراقلخان ۲۶۰، ۴۰۲- (۶۹۸)
- قراقورم ۴۹- (۵۳۵)
- قراقیطاق ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷- (۴۶۵)
- قراکول ۳۵۰- (۷۶۵)
- قرشی (- نخشب) ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۹- (۷۲۴)
- قرنفل (چشمه) ۱۶۰- (۶۲۸)
- قرنه ۳۹۵، ۳۹۶- (۷۸۲)
- قره چولان ۱۹۲- (۶۵۳)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۷
- قریش ۲۶۵، ۳۷۷- (۷۰۲)
- قریم ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳- (۶۹۵)
- قزاق (دیار) ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۷- (۷۶۸)
- قزلار (- قزله) ۱۷- (۴۸۵)

قزل اوزن ۱۲۶، ۱۳۵- (۶۰۵)

قزوین ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۶، ۲۱۰، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۱

قسطنطنیه (- اسلامبول، استنبول) ۲۳- (۵۰۲)

قصور ۳۶۵- (۷۷۲)

قلاپور ۴۳۲- (۸۰۶)

قلات ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۷- (۷۱۹)

قلعه اولاد ۳۶۶- (۷۷۳)

قلعه بازید ۲۵۱- (۶۹۲)

قلعه بست ۲۸۶- (۶۲۵)

قلعه جوالان ۳۸۴- (۷۷۹)

قلعه حاجی تراب ۴۰- (۵۲۵)

قلعه خانقاه ۳۵۶- (۷۶۸)

قلعه سفید ۱۶۰- (۶۲۸)

قلعه ضحاک ۳۱۰، ۳۱۴- (۷۳۳)

قلعه علمداران ۲۱۳- (۶۶۷)

قلعه علی بیگ ۱۹۲- (۶۵۳)

قلعه کعبی ۲۲۶- (۶۷۴)

قلعه مور (- قلعه مر) ۲۹۴- (۷۲۳)

قلعه مهر دشتی ۹۷- (۵۷۸)

قلعه میر سید علی قاضی (- شیر قاضی) ۹۶- (۵۷۷)

قلعه نادریه ۲۷۷- (۷۱۱)

قلعه یوزباشی ۸۳- (۵۶۴)

قلمرو علیشکر ۴۰۰- (۷۸۵)

قم ۱۶، ۱۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۴۳۲.

قمر (قلعه) ۱۶۶- (۶۳۴)

قموق (- غازی قموق) ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹- (۶۷۹)

قندوز ۲۹۴، ۳۱۴- (۷۲۳)

قندهار ۲، ۴، ۵، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۸، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۰۷،

۲۱۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۱۱، ۳۸۹، ۴۲۶، ۴۳۲- (۷۲۷)

قوزغان (- گوزگان) ۵۱، ۵۲، ۵۳- (۵۳۷)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۸

قوشخانه (خراسان) ۱۷۹- (۶۴۰)

قوشخانه (بلخ) ۳۴۸- (۷۶۴)

قوشه ۱۸۵- (۶۴۶)

قولقاشین (- قوتقاشین، کوت گشن) ۲۳۸- (۶۸۵)

قویان (- رباط تومان) ۱۴۵- (۶۱۹)

قهرود ۱۰۲، ۱۸۵- (۵۸۳)

قیتاق (- قیطاق) ۹- (۴۶۵)

قیتول ۲۸۷، ۳۰۱- (۷۱۹)

قیر (قلعه) ۳۹۷- (۷۸۳)

قیزلار (- قزله) ۱۷- (۴۸۵)

قیس (- جزیره قیس) ۲۳۰- (۶۷۷)

قیطان ۹- (۴۶۵)

کابل ۱۱۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۲۴- (۷۳۴)

کاخ ۱۵۴- (۶۲۶)

کاخت ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۴۰۳- (۶۹۷)

کاخه‌سر (قلعه) ۳۱۷- (۷۴۰)

کارتیل ۲۵۹- (۶۹۸)

کاروان (کوه) ۱۹۰- (۶۵۲)

کاریز ۸۹- (۵۷۲)

کاریز عباس آباد ۳۴۵- (۷۶۱)

کازرون ۱۱۵- (۵۹۱)

کاشان ۱۴، ۱۰۲.

کافر قلعه ۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲- (۴۶۳)

کال ۴۹- (۵۳۵)

کالمی (- کال، شوره کال) ۴۹- (۵۳۵)

کاله دریا (- میان کاله) ۱۳۷- (۶۱۴)

کبدن ۲۶۴- (۷۰۱)

کبرزان (- کورزان، گازران) ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۸- (۶۳۰)

کبوتر خان ۱۴۹، ۱۶۲- (۶۲۱)

کده ۱۴۹- (۶۲۱)

کر (رود) ۱۷۰، ۱۸۲، ۴۰۵، ۴۰۶- (۶۳۷)

کربلای معلی ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵.

کرپی (داغستان) ۲۵۵- (۶۹۳)

کرپی (- داش کرپی) ۱۹۳- (۶۵۵)

- کرخ ۱۵۲، ۱۵۶- (۶۲۴)
- کرد خان (- قوریجان) ۱۷۱- (۶۳۸)
- کردستان ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۳۰.
- کردستانات ۲۱۵، ۳۸۴.
- کردکان (- کرگان) ۲۸۱- (۷۱۳)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۳۹
- کرشک نخود (- کوشک نخود) ۲۸۶- (۷۱۷)
- کرک (بیابان) ۲۸۴- (۷۱۷)
- کرکوک ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۶، ۳۹۸- (۶۵۱)
- کرمان ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۸۴، ۳۰۵، ۴۱۵، ۴۳۰
- کرمانشاهان ۳، ۱۸، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۴، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۲۹.
- کرنال ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲- (۷۴۲)
- کرنند ۱۹۰، ۴۰۰- (۶۵۲)
- کزاز ۳، ۱۹، ۲۰- (۴۴۴)
- کشمیر ۳۱۸، ۳۳۴
- کعبه ۴، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۰۶، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۸.
- کفشگری (- دهنه کفشگری) ۸۵- (۵۶۶)
- کلات ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۹، ۶۸، ۸۲، ۱۳۵، ۱۸۱، ۲۶۶، ۳۶۰، ۳۷۶، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۸- (۸۰۳)
- کلون آباد (- گلون آباد) ۱۳- (۴۷۶)
- کلیسای کندی ۲۳۹.
- کلیف ۳۴۹- (۷۶۴)
- کمانک ۳۰۷- (۷۲۹)
- کمشک ۲۳۰- (۶۷۷)
- کنارکر ۱۷۰، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۳۶۷، ۳۸۱.
- کنگاور ۴۰۱- (۷۸۶)
- کوبکان ۲۷، ۴۸، ۱۳۵- (۵۰۸)
- کوپکان ۲۷، ۱۸۱، ۳۶۰- (۵۰۸)
- کوثر ۲۸۹
- کورزان (- گازران) ۱۶۰- (۶۲۹)
- کورکش (- کبیر کوه) ۲۸۳- (۷۱۶)
- کورکنش (- کبیر کوه) ۲۸۳- (۷۱۶)
- کوسویه ۶، ۷۴، ۹۰، ۹۱- (۴۵۸)



- کوشک باد صبا ۹۲- (۵۷۴)
- کوشک مهدی ۴۷- (۵۳۱)
- کوشک نخود ۲۸۶- (۷۱۷)
- کو کران ۲۸۷- (۷۱۹)
- کوکی (- کرکی) ۳۴۹- (۷۶۵)
- کولاب (- ختلان) ۳۶۲- (۷۷۰)
- کوه خواجه مرجان ۱۲۷- (۶۰۶)
- کوه سرخاب ۱۲۷- (۶۰۶)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۰
- کوه سنگین ۴۷، ۵۷، ۱۳۳- (۵۳۲)
- کوه گیلویه ۲۱، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۹
- کوی ۱۹۴، ۳۸۵- (۶۵۶)
- کهدستان (چمن) ۳۴۷، ۳۴۸- (۷۶۳)
- کهدم (- کوهدم) ۱۷، ۲۵- (۴۸۴)
- کهنه بغداد ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰.
- کیج ۳۴۴- (۷۶۱)
- (گک) گازرگاه ۱۶۴، ۳۴۸- (۶۳۱)
- گاوسلوک (- گودسلوک) ۳۲- (۵۱۵)
- گجرات ۳۴۱- (۷۵۹)
- گرجستان ۴، ۱۸، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۷۳، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۹۸، ۴۰۲- (۴۸۸)
- گردیشه ۲۸۲- (۷۱۵)
- گرشک ۱۵۴، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۰۳- (۶۲۶)
- گرگان (- جرجان) ۱۳۷- (۴۶۳)
- گرگان (- کرگان) (دشت بختیاری) ۲۸۱- (۷۱۳)
- گرمروود ۲۷۶- (۷۱۰)
- گرمسیر (افغانستان) ۱۲۴- (۶۰۲)
- گرمسیر (فارس) ۴۲۸.
- گرمسیرات ۱۶۷- (۶۳۵)
- گرمه خان (- گرمخان، جرمغان) ۸۲، ۸۳- (۵۶۳)
- گلپایگان ۲۰، ۱۰۹- (۵۸۷)
- گنجه ۹، ۱۹، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۴۰۵- (۴۹۲)
- گندمک ۳۱۳- (۷۳۷)
- گودخان (- قوریجان) ۱۷۱- (۶۳۸)

- گوری ۴۰۲، ۴۰۳- (۷۸۶)
- گو گچه ۲۵۲، ۴۰۶، ۴۰۷- (۶۹۲)
- گو گچه دنکر ۴۰۳- (۷۸۷)
- گیلان ۳، ۲۵، ۸۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۰.
- گیلان‌ات ۱۶، ۸۶، ۸۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۲۹، ۲۳۲.
- (ل) لار ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۶- (۶۰۰)
- لارکانه ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶- (۷۵۹)
- لاریجان ۸۶- (۵۶۸)
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۱
- لاهور ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۱- (۷۳۹)
- لاهیجان ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۱۸۲- (۴۸۵)
- لر (-) لار ۲۸۳- (۷۱۶)
- لرستان ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰
- لرستان فیلی ۲۰، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۳، ۳۰۶، ۴۰۰.
- لشنی (رود) ۱۱۳- (۵۹۱)
- لکه (کوه) ۳۰۲- (۷۲۶)
- لکهنو (-) لکهنو ۳۳۳.
- لکی ۱۲۴- (۶۰۲)
- لار ۲۸۳- (۷۱۶)
- لار (-) لار ۲۸۳- (۷۱۶)
- لنگر ۹۵، ۲۸۰- (۵۷۶)
- لوری ۲۴۹، ۲۵۰- (۶۹۰)
- لیروک ۲۸۱، ۲۸۲- (۷۱۳)
- لیلان ۲۱۳، ۲۱۹، ۳۹۸- (۶۶۶)
- (م) ماردشت ۲۸۱- (۷۱۳)
- ماردین ۱۷۳- (۶۳۹)
- ماروچاق ۴۹، ۵۰، ۸۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۱، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۴۸- (۵۳۶)
- مازندران ۳، ۱۹، ۵۲، ۶۶، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۰، ۳۰۲، ۳۶۳، ۳۷۰، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۳۰.
- ماسوله ۱۷، ۲۵- (۴۸۴)
- مالی ۲۸۲- (۷۱۴)
- مامزن آباد ۷۳- (۵۵۳)
- مانه ۸۲، ۸۳، ۱۳۷، ۱۸۱، ۲۴۸- (۶۵۴)
- ماوراء النهر ۳۵۲.

ماهیدشت ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، (۶۵۱)

مجالس ۲۶۳- (۷۰۱)

محولات ۸۱، ۸۲- (۵۶۲)

مخمور (چشمه) ۳۰۸- (۷۳۰)

مخور (چشمه) ۳۰۸- (۷۳۰)

مراد تپه ۲۵۵، ۲۵۷، ۴۰۷، ۴۱۰- (۶۹۳)

مراغه ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۳۱، ۴۳۰

مرغاب ۶- (۴۵۸)

مرغه ۳۰۷- (۷۲۹)

مرو ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۳۶۰، ۴۰۰، ۴۲۶- (۵۰۹)

مرو دشت ۲۲- (۴۹۹)

مرو شاهجهان ۱۰، ۲۷، ۳۸، ۴۹، ۵۱، ۱۸۱، ۲۵۹، ۳۴۵- (۵۰۹)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۲

مربوان ۳۸۳- (۷۷۸)

مزاج (- مزدج) ۱۲۵- (۶۰۳)

مزار باباولی ۲۸۶- (۷۱۸)

مژن آباد ۷۳- (۵۵۳)

مسجد برائی (- مسجد برائا) ۱۹۷- (۶۵۸)

مسجد جامع دهلی ۳۳۱.

مسجد میان بازار دهلی ۳۳۰- (۷۴۸)

مسقط ۳۳۹- (۷۵۶)

مسیب ۳۹۵- (۷۸۲)

مشکان ۷۹، ۸۰، ۸۴- (۵۶۱)

مشهد ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸

۹۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۲۰۹، ۳۵۴، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸.

مشهد مادر سلیمان ۱۰۹- (۵۸۸)

مشهد مصریان ۱۸۴- (۶۴۴)

مصر ۲۷۰، ۳۹۱.

مغان ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۱۴- (۴۹۳)

مغانات ۱۹، ۱۸۰- (۴۹۳)

مکران ۳۴۴- (۷۶۱)

ملایر ۱۱۹

ملتان، ۵، ۸۸، ۱۶۶، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۱- (۴۵۶)

- ملک پور ۳۱۸- (۷۴۰)  
 ممسنی (دیوار) ۲۲۵.  
 مندلیج ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸- (۶۵۷)  
 مورچه خورت ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶- (۵۸۳)  
 موصل ۲۰، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۷، ۴۰۹.  
 مولود خانه ۲۷.  
 مومن آباد ۹۷- (۵۷۸)  
 مویرک (- نوزک) ۹۳- (۵۷۵)  
 مهردشتی ۹۷- (۵۷۸)  
 مهماندوست ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳- (۵۷۹)  
 مهنه (- مهنه) ۳۳، ۸۲- (۵۱۷)  
 میاب ۲۷، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۱۳۵، ۱۸۱، ۳۶۰- (۵۳۱)  
 میانداوب ۱۲۶- (۶۰۴)  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۳  
 میدان نقش جهان ۱۱۳، ۱۸۶، ۲۲۸، ۴۲۴- (۶۴۷)  
 میران (باغ) ۱۰۲- (۵۸۴)  
 میر کهریز ۴۰- (۵۲۵)  
 میر میران (باغ) ۱۰۲- (۵۸۴)  
 میمند ۲۲۵- (۶۷۳)  
 میمنه ۱۵۳، ۱۷۲، ۲۷۹- (۶۲۵)  
 نادر آباد ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۲.  
 ناگهان ۱۵۱- (۶۲۳)  
 نجراو ۳۱۲- (۷۳۶)  
 نجف اشرف ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۳۰۶، ۳۸۳، ۳۸۷.  
 نخجوان ۱۳۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۴۹، ۴۰۳- (۶۱۱)  
 نرماشیر ۱۲۴- (۶۰۱)  
 نسا ۳۹، ۴۸، ۸۳، ۱۴۲، ۱۸۱، ۳۳۷- (۵۲۴)  
 نطنز ۱۰۲، ۱۸۵، ۱۸۶- (۵۸۳)  
 نقره ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴- (۶۱۹)  
 نمسه ۱۹۷- (۶۵۷)  
 نهاوند ۱۱۸، ۱۲۰- (۵۹۵)  
 نهروان ۱۹۷، ۲۰۰- (۶۵۸)  
 نیاز آباد ۱۷- (۴۸۴)

نیاز آباد ۷۳، ۷۵- (۵۵۵)

نیریز ۲۲- (۵۰۰)

نیشابور ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۹۶، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۶۳

(و) وان ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷- (۶۹۶)

ورامین ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱ (۵۶۹)

وزیرآباد (آب) ۳۳۵- (۷۳۹)

(ه) هرات ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۷

۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۷۰، ۴۲۶- (۶۳۰)

هریرود (رودخانه) ۹۱، ۱۴۹، ۱۵۱

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۴

۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۰- (۵۷۳)

هزار اسب ۳۵۵، ۳۵۶- (۷۶۸)

هزار جریب (اصفهان) ۱۸۵، ۱۸۶

هزار جریب (دامغان) ۸۴- (۵۶۶)

هزار چم ۲۸۱، ۲۸۲- (۷۱۳)

هزاره‌جات ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳- (۷۱۸)

هشترود ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۷۶، ۳۸۲- (۵۹۷)

هلیلان ۱۸۹- (۶۵۰)

همدان ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۰۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۰

۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۳۰

هند ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۹

هندوستان ۲۴، ۱۱۴، ۱۸۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱

۳۷۱، ۳۸۳، ۴۱۵

هیرمند ۱۲۴- (۶۰۱)

(ی) یادگار ۹۳- (۵۷۵)

یام تپه ۵۶، ۶۲- (۵۴۱)

یامخانه ۳۲- (۵۱۶)

یزد ۱۶، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۸۷، ۴۱۵

یمن ۲۳، ۱۷۴

ینگجه ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۳۹۶- (۶۵۶)

ینگجه (- مسکرجه) ۲۳۸- (۶۸۵)

ینگگی قلعه ۳۵، ۳۵- (۵۲۰)

یورش میدان ۱۳۷- (۶۱۳)  
 یوزباشی (قلعه) ۸۳- (۵۶۴)  
 یوسف آباد ۶۴، ۶۵- (۵۴۶)  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۵

### فهرست اسماء و اشخاص

(الف) آسیه ۳۹۵- (۷۸۲)  
 ابراهیم (پسر محمود افغان) ۱۱۱  
 ابراهیم ۱۲۴، ۱۲۵  
 ابراهیم پاشا ۱۸، ۱۲۹، ۱۷۴  
 ابراهیم خان (فرزند ظهیر الدوله) ۴۰۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱  
 ابراهیم خان (ظهیر الدوله) ۶۰، ۲۷۴، ۳۱۷، ۳۶۲، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۷- (۵۳۰)  
 ابراهیم خان استاجلو ۱۵۵  
 ابراهیم خان ظهیر الدوله ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۷۶، ۳۴۶، ۳۴۷.  
 ابراهیم خان میش مست ۱۶۳  
 ابراهیم شاه ۴۲۷  
 ابو الحسن خان (سید- حاکم بلخ) ۲۹۳، ۲۹۴  
 ابو الحسن علی بن موسی الرضا ۳۶۰  
 ابو الخیر خان ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۷  
 ابو الغازی خان ۴۰۰، ۴۱۲  
 ابو الفتح خان ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳  
 ابو الفیض خان ۲۹۵، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹  
 ابو القاسم صدر ۳۰۵  
 ابو القاسم کاشی ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۰، ۲۷۴  
 ابو المحمد خان ۳۷۸  
 ابو المعصوم میرزا ۲۱  
 ابو بکر ۳۸۸  
 ابو حنیفه (امام) ۱۹۶، ۳۸۷، ۳۹۵  
 ابی بکر ۳۷۴، ۳۹۲  
 احمد (سید) ۳، ۲۲، ۲۴- (۴۹۸)  
 احمد (محمد بن عبد الله ص) ۳۷۴، ۳۸۸.  
 احمد اردلان ۴۰۹

- احمد افندی کسریه‌لی ۴۰۴، ۴۱۵
- احمد پاشا (حاکم بغداد) ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۱۲۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۵
- احمد پاشای باج الان ۱۹۰، ۱۹۲
- احمد پاشای جمال اوغلی ۴۰۲
- احمد پاشای کوپرلو اوغلی (سرعسکر) ۲۶۱
- احمد خان ۱۵۸
- احمد خان ۹
- احمد خان (حاکم قبه) ۹
- احمد خان (ولد قاسم خان) ۱۸۸
- احمد خان (حاکم بختیاری) ۱۸۸
- احمد خان (ولد سبحانوردی) ۴۰۷
- احمد خان ابدالی ۳۰۲، ۴۲۶
- احمد خان اوسمی ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۴۰۳
- احمد خان تفنگچی آقاسی ۱۸۸
- احمد خان توپچی ۱۳
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۶
- احمد خان خواندگار (سلطان عثمانی) ۲۱، ۲۳، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶
- احمد خان لکزی جنگتایی ۴۰۴
- احمد سلطان کهرلوی مروی ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۵
- احمد مدنی (شیخ) ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰
- ارتوق ایناق ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۰
- اسحق (ملک) ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۶۴، ۷۱، ۷۲
- اسحق پاشا ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۶۰
- اسحق سلطان افغان ۱۳۶، ۱۴۳
- اسد الله ۶، ۷، ۱۱
- اسد الله (ملک) ۷۲
- اسلام خان ۱۰۰، ۱۰۲
- اسلام گرای سلطان ۲۶۱، ۲۶۲
- اسلمس ۲۸۴
- اسلمش ۲۸۴
- اسلمش خان ۲۹۱، ۲۹۲
- اسماعیل ۳، ۱۷

- اسماعیل (پسر محمود) ۱۱۱  
 اسماعیل (غلام) ۹، ۱۰، ۱۱  
 اسماعیل بیک ۱۶، ۱۷  
 اسماعیل خان (حاکم دیره اسماعیل خان) ۳۴۰  
 اسماعیل خان (ولد ابراهیم خان) ۱۵۵  
 اسماعیل خان استاجلو ۱۶۳  
 اسماعیل سلطان خزیمه ۱۵۵، ۱۷۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴  
 اسماعیل سلطان لکزی ۱۷۹  
 اسماعیل سهل علی (امامزاده) ۱۸۹- (۶۵۰)  
 اسماعیل صفوی (شاه) ۲۶، ۲۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۱۶، ۴۱۷  
 اسماعیل میرزا ۲۵  
 اسماعیل میرزا (برادر شاه طهماسب) ۱۷۲، ۱۷۳  
 اشرف افغان ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷  
 ۲۱۲، ۱۲۵، ۱۲۴  
 اشرفخان ۳۲۶  
 اشرف سلطان غلیجایی ۱۶، ۲۸۹، ۳۰۲  
 اصلان خان ۶۶، ۷۹  
 اصلان خان ۳۰۷  
 اعتبار خان ۳۲۶  
 اغورلو خان زیادوغلی ۸۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸  
 آقا میرزا ۳۷۰  
 الله قلی خان قاجار ۸۴، ۸۵  
 الله وردی بیک ۳۷۹  
 الله یار ۴۲۸  
 اللهیار خان (افغان) ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶  
 اللهیار گرایلی ۲۱۸  
 الماس ۱۷۲  
 امامقلی خان ۲۴۴  
 امامقلی خان ایرلوی ۳۱، ۳۲  
 امامقلی میرزا ۲۸، ۳۴۷، ۳۸۳، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۲۷  
 اماموردی بیک ساریولیلو ۱۵۴، ۱۵۵  
 اماموردی بیک قرقلو ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱  
 امتیاز خان (امیر) ۱۵۳، ۲۹۲



امیر خان (ولد یاریک میش مست) ۴۲۹.

امیر خان بیک قرقلو ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰

انالیق ۳۴۹

اوسمی ۲۶۴، ۲۸۵، ۳۶۳- (۴۶۶)

ایاز ۱۶۳

ایلیارس ۲۴۸، ۲۹۵، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۵

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۷

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۰- (۷۶۶)

ایلدار خان ۲۶۳، ۲۶۴

(ب) بابا خان چاپوشلو ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۵

بابا خان چاپوشلو ۱۸۸

بابا علی بیک کوسه احمدلو ۲۸، ۵۹، ۷۱، ۲۸۶

باتو خان ۱۵۸- (۶۲۸)

باقر (کلانتر فارس) ۲۰۱

باقر خان (حاکم غزنین) ۳۰۸

باقر خان بغایری ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳

بدر خان افشار ۳۱۴

برهان الملک سعادتخان ۳۲۲، ۳۲۳

بطلمیوس ۲۷۱

بند علی افشار ۱۹۵

بوقاشی ۳۳۶

بهبود خان چاپوشلو ۴۰۰ جهانگشای نادری متن ۸۴۷ فهرست اسماء و اشخاص ..... ص: ۸۴۵

بود خان چاپوشلو ۴۱۴

بیجن سلطان ۱۲، ۱۷۹

بیرامعلی بیات ۶۹، ۷۰، ۷۲

بیژن سلطان ۱۷۹

بیستون بیک افشار ۱۳۴، ۱۷۰

بیکتاش بیک قرقلو ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۱

(پ) پاپالو ۳۱

پادره ۱۳۰

پارو خان (- بارو خان باپی) ۱۵۴- (۶۲۶)

پطر ۱۷

پیر محمد (حاکم جام) ۱۰، ۴۷، ۶۰، ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۵

- پیر محمد میاجو ۱۱۲  
 پیر محمد خان (بیگلر بیگی هرات) ۲۰۷، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۹۱  
 پیر محمد سلطان (حاکم جام) ۱۶۶  
 (ت) ترخان ۳۱  
 تقی خان شیرازی ۲۲۷، ۳۹۹، ۴۲۱  
 توپال عثمان پاشا ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۸- (۶۶۱)  
 توپوز پاشا (-انور پاشا) ۲۳۴- (۶۸۲)  
 توز پاشا (-انور پاشا) ۲۳۴- (۶۸۲)  
 توقاشی ۳۳۶- (۷۵۵)  
 تیمور پاشا ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷  
 تیمور گورکانی (امیر) ۳۴۸، ۳۷۱  
 (ج) جاموس حسن آقا ۴۱۰  
 جبار (شیخ) ۲۲۰، ۲۲۷  
 جعفر بن محمد باقر (ع) ۲۶۹  
 جعفر خان استاجلو ۶، ۷  
 جعفر خان سیستانی (ملک) ۱۲  
 جعفر صادق (ع) ۲۷۰، ۳۰۵، ۳۷۳، ۴۱۰  
 جعفر قلی بیک شادلو ۵۱، ۲۶۴  
 جلیل بیک میش مست ۲۵۴  
 جم ۵  
 (چ) چراغ بیک افشار ۳۷، ۳۸، ۸۱  
 چلیک پاشا ۴۰۷  
 چنگیز ۲۶، ۲۹۶  
 (ح) حاجی خان چمشکرک ۳۳۷، ۳۷۱، ۳۹۷  
 حسن (سید) ۲۳  
 حسن پاشا ۱۲۱، ۳۸۵  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۸  
 حسن پاشا (والی ایروان) ۲۵۱  
 حسن پاشا ۱۸  
 حسن خان بیات ۳۱۴  
 حسن خان کوکه (میر) ۳۲۶  
 حسنعلی بیک معیر الممالک ۴۲۸، ۴۲۹  
 حسنعلی خان معیر الممالک ۹، ۵۲، ۵۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۸۰

حسین (وکیل یموت) ۲۴۸

حسین (برادر محمود غلیجایی) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲

حسین (سید) ۲۳

حسین (شاه سلطان حسین صفوی) ۴، ۲۰، ۲۵، ۲۲۸، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۶

حسین بیک (برادر ابراهیم خان) ۴۳۱

حسین بیک شاهوار ۴۲۶

حسین پاشا ۳۸۵

حسین پاشا ۲۵۷، ۲۵۸

حسینخان ۹

حسین سلطان ۷۲

حسینعلی خان ۹

حسینقلی خان (لقب محمود افغان) ۷، ۱۲

حسینقلی خان زنگنه ۸۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱

حکیم بی‌اتالیق ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹

حمزه سلطان فوفلزائی ۱۶۴، ۱۶۵

حیات الله خان (پسر زکریا خان) ۳۴۴

حیات سلطان ۵

حیدر بیک افشار ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۱

(خ) خاص فولاد خان ۲۳۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۶۸

خالد پاشا ۳۸۴

خان دوران ۳۲۳، ۳۲۶

خانک پاشا ۲۰، ۱۱۹

خان محمد ۲۶۳

خدایار خان عباسی، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

خرسوار (سلطان محمد) ۳، ۲۴

خلیل افندی ۳۰۵

خواجه نعمت ۳۸۰

خورشید کلاه (پادشاه روس) ۱۸۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۴، ۳۳۷- (۶۴۳)

(د) دادخواه ۲۹۶، ۳۴۹

داود (حاجی) ۹، ۲۴

داود (میرزا) ۳

داود پوتره ۳۴۳- (۷۶۱)

- داود خزاعی (شیخ) ۲۰۶  
 درویشعلی خان هزاره‌ای ۱۶۳  
 دوست محمد چهچه‌ای ۴۲۷  
 دقیانوس ۳۳۳- (۷۵۱)  
 دلاور تایمنی ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۷۰  
 دیوانقلی بیگ افشار ۲۹۷  
 (ذ) ذو الفقار خان ۸۴، ۸۵، ۸۶  
 ذو الفقار خان ابدالی، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۰۲  
 (ر) راشد (شیخ) ۲۳۰  
 راشد پاشا ۲۱  
 راغب افندی ۱۷۴، ۲۰۲  
 رحمن خان ۸۸  
 رحیم خان ۶۶، ۶۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸  
 رحیم خان (- رحیم داد خان) ۳۰۹- (۷۳۱)  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۴۹  
 رستم (پهلوان معروف) ۱۳  
 رستم (قولر آقاسی) ۱۳  
 رستم پاشا ۱۲۸  
 رستم قراچورلو ۲۵۴  
 رضا (امام) ۱۸۳  
 رضا (سید) ۲۲۰  
 رضا قلی خان ۴۰، ۴۱، ۴۳  
 رضا قلی خان شاملو ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۷۳  
 رضا قلی میرزا ۲۸، ۶۲، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰  
 ۳۵۴، ۳۶۷، ۴۲۱  
 رفیعان گیلانی (ملا) ۴۴  
 (ز) زال خان ۱۸۸  
 زبردست خان ۲۲  
 زکریا خان ۳۱۸، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۳  
 زمان خان ۷، ۸، ۸۸- (۴۶۲)  
 زینب ۳۰۱  
 (س) سارو خان ۴۳۰  
 سارو مصطفی پاشا ۹، ۱۹، ۲۵۴، ۲۵۵

- سام بیک ۳۹، ۵۶، ۵۷
- سام میرزا (پسر شاه سلطان حسین) ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۲۱، ۴۲۸
- سبحانوردی خان ۴۰۷
- سرخای ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۷، ۳۹۸
- سردار بیک قرقلو ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۷
- سردار سلطان قراچورلو ۱۵۶
- سعادت ۱۶۴
- سعادتخان ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۸۴
- سعد الله ۳۱۲
- سعید سلطان ۷۴
- سعید شبرغانی ۳۷۹
- سلطان بیگم ۳۹۵
- سلطان علی بیک ایوردی ۲۸۰، ۲۸۱
- سلیمان ۳۷۸
- سلیمان بیک ۳۸۷
- سلیمان خان بیان ۱۱۹
- سلیمان خان شیخانلو ۶۹
- سلیم بیک ۳۸۴، ۴۲۹
- سلیم خان (حاکم بابان) ۴۰۹
- سلیم خان واحد العین ۴۳۰
- سهراب گرجی ۴۲۸، ۴۲۹- (۸۰۴)
- سهل بن علی (امامزاده) ۱۸۹- (۶۵۰)
- سیدال ناصر ۱۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
- سیف الدین خان ۳۶۸
- (ش) شاپور ذو الاکتاف ۱۱۷
- شاهچراغ ۱۱۴- (۵۹۰)
- شاهداد خان ۳۲۶
- شاهرخ (پسر تیمور) ۳۴۸
- شاهرخ میرزا ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۸۳، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۲
- شاهقلی خان (لقب خدایار خان) ۳۴۳
- شاهمردان ۳۷۹، ۳۸۰
- شاهنواز خان (لقب حیات الله خان) ۳۴۴
- شاهنواز خان (لقب گرگین خان) ۴

شاهوردی خان شیخانلو ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۸۱

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۰

شرزه خان ۳۰۹

شرف الدین خان ۶۶

شفیعان ابرو ۴۲۹- (۸۰۵)

شکر بیک چمشکرکی ۶۸

شمخال ۳۶۳، ۳۷۷، ۳۸۰

شمس الدین محمد حافظ ۱۱۳

شهسوار خان ۳۳۲

شیر خان ۲۹۲- (۷۲۱)

شیر غازی خان ۵۱، ۵۲، ۵۳

شیرم (- شیدم، شیدان) ۱۶۳- (۶۳۰)

(ص) صالح خان قرقلوی ایوری ۴۲۶

صفی الدین خان بیات ۳۶۸

صفی خان بغایری ۲۴۳، ۳۱۷

صفی قلی خان (ترکستان اوغلی) ۸، ۹

صفی میرزا، ۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۳

صفی میرزا (- اسماعیل میرزا) ۱۷۳، ۴۰۲، ۴۰۳

صفی یار بیک افشار ۳۰۴

(ط) ظاهر خان ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۷

طوفان ۱۲۳

طهماسبقلی خان جلایر ۳۱، ۳۷، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۵۲، ۳۶۲

۴۲۴، ۴۲۵

طهماسب میرزا (شاه طهماسب) ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱

۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۶۸

طهمورث خان ۴۰۲، ۴۰۳

طهمورس میرزا ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۰

(ظ) ظهیر الدوله (ابراهیم خان) ۵۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۷۹، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۰۳، ۳۱۷

(ع) عادلشاه ۴۲۷

عادل گرای خان ۲۳۷

عارف (احمد پاشا) ۱۸

عاشور بیک پاپالو ۵۱، ۵۳، ۱۷۹، ۲۳۱، ۳۹۸

عاشور خان پاپالو ۳۸۲، ۳۹۷

- عاقل بیگ خان ۳۲۶
- عباس ۳
- عباس (شاه) ۲۶۸
- عباسقلی ۶
- عباس میرزا ۲۳
- عباس میرزا (پسر طهماسب میرزا) ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۹
- عبد الباقی (شیخ) ۲۰۱
- عبد الباقی خان زنگنه ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۴، ۳۰۵
- عبد الرحمن پاشا ۲۰، ۱۲۰، ۱۲۹
- عبد الرحمن پاشا ۴۰۴
- عبد الرزاق مقدم ۲۰۹
- عبد العزیز ۵
- عبد العلی خان ۳۰۳
- عبد الغنی افغانی ۱۵۹، ۱۶۳
- عبد الغنی خان ۲۳۶، ۲۳۸
- عبد الغنی علیکوزائی ۸۸، ۹۳، ۱۸۰
- عبد الکریم افندی ۲۱۹، ۲۲۸
- عبد الله افندی ۲۲۲، ۲۲۹
- عبد الله افندی ۳۰۵، ۳۸۵
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۱
- عبد الله پاشای جبه‌چی ۴۰۷
- عبد الله پاشای کوپرلو اوغلی ۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۰، ۴۰۷
- عبد الله خان ۸۸
- عبد الله خان (حاکم بلوچستان)، ۲۴، ۱۵۳، ۲۹۲
- عبد الله خان ۵ و ۶ و ۷
- عثمان آقا ۲۵۱
- عثمان بن عفان ۳۷
- عثمان پاشا ۱۱۹
- عثمان پاشا (توپال) ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۵۹
- عزیزقلی بیگ دادخواه ۲۷۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۴۸
- عصمت الله خان ۳۷۹
- عطاء الله خان ۴۲۸
- عظیم الله خان ۳۳۲

علاق (شیخ) ۲۳۰

علی احمد خان ۳۲۶

علی اکبر ملا باشی ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۷۴، ۳۰۵، ۳۷۵

علی بن ابی طالب (ع) ۱۷۷، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۲

علی بن موسی الرضا (ع) ۶۱، ۱۱۸، ۱۷۷

علی پاشا ۱۹، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۰۵

علی پاشا حکیم اوغلی (- علی پاشا حکیم اوغلو) ۱۷۱، ۱۷۲ - (۶۳۸)

علی خان ۶۱

علیخان (سید) ۲۲۰

علی خان توپچی باشی ۲۴۲

علیخان عرب (سید) ۹۹

علیخان قلیچی ۴۰۳

علیشاه ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲

علیقلی بیک ساریولیلو ۱۵۵

علیقلی خان ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱

علیقلی خان ساریولیلو ۲۶۰

علیقلی خان شاملو ۱۰، ۱۱

علیقلی خان شاهسون ۲۵

علی مرادی بختیاری ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳

علی مرتضی (ع) ۶۱

علی مردان اوزبک ۳۲۰

علی مردان خان ۲۷۳، ۲۹۳

علی مردان خان شاملو ۱۱۴، ۱۸۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰

علی مردان خان فیلی ۳۳۶

علی میرزا ۲۴۴، ۲۵۹

عمر بن خطاب ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۲۶، ۴۲۷

عمر خان ۳۱

(غ) غازی خان (حاکم دیره غازیخان) ۳۴۰

غنی خان (حاکم جهرم) ۲۰۱

غنی خان ابدالی ۳۴۶، ۳۶۲

غوری آقا میرزا ۳۷۰

(ف) فارس آل کثیر (شیخ) ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶

فاطمه سلطان خانم ۱۴۱، ۲۲۸



- فتاح ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶  
 فتحعلی بیگ ۱۷۹  
 فتحعلی خان ۷، ۱۰  
 فتحعلی خان بیات ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۲  
 فتحعلی خان قاجار ۱۹، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۶  
 فتح گرای سلطان ۲۵۶- (۶۹۳)  
 فریدون ۲۱۴  
 فریدون خان مگری ۱۸  
 فولاد پاشا ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹  
 (ق) قاسم بیگ قرقلوی ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۵  
 قاسم خان بختیاری ۱۸۸، ۱۸۹  
 قاضی (میر سید علی) ۹۶  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۲  
 قراث ۲۳۵  
 قرا خان ۳۷، ۳۸، ۳۹  
 قرا مصطفی پاشا ۲۰  
 قربانعلی ۴۲۷  
 قلندر خان ۳۱۷  
 قلیچ خان ۳۱، ۳۲  
 قمر الدین خان ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۶۱  
 قوام الدین محمد قزوینی ۲۷۲  
 قوجه بیگ کوندوزلوی افشار ۴۲۵  
 قوجه خان شیخانلوی ۳۸۳  
 قوچ پاشا ۳۸۵  
 قوچعلی پاشا ۲۴۲  
 قوقاشی ۳۳۶  
 (ک) کاظم بیگ ۴۱، ۴۲  
 کاظم بیگ ۴۲۶  
 کاظم قراچه داغی ۴۳۰  
 کاظمین ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۲۰  
 کرم هوتکی ۴۲۸  
 کریم خان افشار ۳۹۸  
 کسری ۵

- کفایت خان ۳۱۸  
 کلبعلی بیگ ۵۹، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۹۹، ۴۲۱  
 کلبعلی ملک ۷۲  
 کناس (- گولیتسین) ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۹ - (۶۷۶)  
 کیخسرو خان ۵  
 کیکاوس ۳۳۳  
 (گ) گدا سلطان ۳۴۹  
 گرگین خان گرجی ۴، ۵  
 گوهر شاد بیگم ۳۹۵  
 گیوا میلانخور ۴۰۲  
 (ل) لطفعلی بیگ کوسه احمدلو ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹  
 (م) محبت خان (امیر - حاکم بلوچستان) ۱۵۳، ۲۹۲، ۳۴۳  
 مجبعلی سلطان جغتایی ۵۱  
 محسن خان ۴۳۰  
 محسن نیشابوری ۳۸۴  
 محمد (سلطان - خرسوار) ۳، ۲۴  
 محمد (پسر حسین غلیجایی) ۲۹۰، ۲۹۱.  
 محمد (پسر شاه سلطانحسین) ۳۹۷  
 محمد (پسر سرخای) ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۲۱  
 محمد آقا ۱۳۶  
 محمد آقا (کدخدای بغداد) ۲۰۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۱  
 محمد آقای ذخیره چی ۲۵۲، ۲۵۵  
 محمد ابراهیم خان (ظهیر الدوله) ۳۰۳  
 محمد بیگ قاجار ایروانی ۴۲۵  
 محمد بیگ مین باشی چوله ۷۲  
 محمد پاشا ۲۱۰، ۲۵۹  
 محمد پاشا (حاکم کوی) ۱۹۴، ۱۹۵  
 محمد تقی خان شیرازی ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۳۹، ۳۴۴  
 محمد حسین بیگ ۳۹، ۵۷  
 محمد حسین خان (حاکم بختیاری) ۲۱  
 محمد حسین خان (حاکم خبوشان) ۶۳، ۷۰، ۸۰  
 محمد حسین خان چمشگزک ۳۷۹  
 محمد حسین خان زعفرانلو ۶۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴

- محمد حسین خان قاجار ۲۲۰، ۲۲۳
- محمد حسین خان قرقلو ۳۹۹، ۴۰۰
- محمد خان (سفیر هند) ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۹
- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۳
- محمد خان افغان ۸۸
- محمد خان بلوچ ۲۱، ۱۱۷، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳
- محمد خان ترکمان ۴۳، ۴۶، ۱۳۶
- محمد خان چنگیزی ۳۵۷
- محمد خان چوله ۷۱
- محمد خان شاملو ۵
- محمد خان قوللر آقاسی ۲۲۰
- محمد رضا خان شاملو ۱۰۹
- محمد رضا خان عبد اللو (- عبد الله لو) ۲۵، ۱۷۴
- محمد رضا خان قراچورلو ۴۳۱
- محمد رضا خان قرقلو ۴۲۸
- محمد زمان شاملو ۸۶
- محمد سلطان مروی ۱۴۹، ۱۵۴
- محمد شاه (پادشاه هند) ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۵ - (۷۵۱)
- محمد طاهر خان ۳۷۷
- محمد علی (برادر ملک محمود) ۷۲
- محمد علی اوشاق ۳۵۳
- محمد علی بیگ ۳۱
- محمد علی بیگ (پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله) ۳۹۶
- محمد علی بیگ ساریولیلو ۲۹۱، ۲۹۲
- محمد علی بیگ قرقلو ۲۹۳، ۳۸۱، ۳۹۶
- محمد علی خان ۹۹
- محمد علی خان (ولد اصلان خان) ۷۹، ۸۱، ۸۴
- محمد علی خان (بیگلربیگی فارس) ۱۸۵
- محمد علی خان (سردار دربند) ۳۹۷
- محمد علی خان قرقلو ۳۶۸
- محمد علی خان قوللر آقاسی ۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۸، ۳۰۷، ۳۱۰
- محمد علی رفسنجانی ۲۳، ۴۰۱، ۴۰۳

محمد علی نایب الصدارة ۳۷۵

محمد قاسم بیگ قرقلو ۳۷۹

محمد قلی خان افشار ارومی ۴۲۶

محمد قلی خان سعدلو ۱۷، ۲۳۳

محمد مؤمن بیگ مروی ۱۵۳

محمد مهدی بن محمد نصیر استر ابادی ۴

محمد میرزا (پسر شاه سلطانحسین) ۱۳.

محمود افغان ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۷۲، ۲۱۲، ۳۰۲

محمود خان (پادشاه عثمانی) ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۵۴، ۳۸۰، ۴۱۶

محمود سیستانی (ملک) ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۲

مراد خان (افغان) ۵

مراد خان رابع (سلطان عثمانی) ۴۱۷

مراد سلطان استاجلو ۲۸۴، ۲۸۵

مسکوری (حاجی داود) ۹

مصطفی ابدالی ۱۴۹، ۱۵۴

مصطفی پاشا (حاکم موصل) ۳۰۵، ۳۰۶

مصطفی پاشا ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۳۴

مصطفی خان شاملو ۴۱۵

مظفر خان ۳۲۶

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۴

معیر الممالک ۵۷

ملا زعفران ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶

ملا زعفران ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴

ملا محمد میانجیو ۳۱۲

ملک (ملک محمود سیستانی) ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۷۱

ملک دینار ۳۴۳، ۳۴۴

ممش پاشا ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸

منیف الدین افندی ۳۷۱

مهدی ۶۱

مهدی ۸۲

مهدی بیگ ۴۲

مهدی بیگ خراسانی ۲۷۳

مهدی خان ۲۸۴، ۲۸۵

مهدی قاجار ۵۹

مهراب سلطان ۲۹۲

مودود قلی ۵۰

مودود قلی سلطان ۱۳۳

موسی بیک ایرلوی افشار طارمی ۴۲۵

موسی دانگی ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۶۰

موسی طالشی ۲۳۳

میاقو ۳۱۲

میاجیو ۳۱۲

میاجو (- میانجی، میانجیو) ۱۱۲- (۵۸۹)

میاجیو (- میانجی، میانجیو) ۱۱۲- (۵۷۹)

میاصدق ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶

میا عاشور خان ۳۲۶

میرزا پاشا ۲۵۶

میرزا کافی ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۰۹

میرزا کافی خلفا ۲۵۹

میر سید علی قاضی ۹۶

میر عباس ۳۱۲، ۳۱۳

میرویس غلیجائی ۴، ۵، ۷، ۱۱، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۱

(ن) نادر ۲، ۲۴، ۲۷۲

نادر قلی بیک ۲۷

ناصر خان (حاکم کابل) ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۹، ۳۶۱

نثار محمد خان ۳۲۶

نجف سلطان قراچورلو ۲۸۴، ۲۸۵

نجفقلی بیک شادلو ۴۵

نجفقلی بیک شرباشران ۲۸۰، ۲۸۱

ندا خان ۲۹۷

ندر قلی بیک ۲۷

نصر الله میرزا ۲۸، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۸

۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷

نظام الملک ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۱

نظر علی خان ۲۳۹

نظیف افندی ۳۷۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷

- نقیب الاشراف ۲۵۸  
 نور علی (ولد ابو الخیر خان) ۳۶۸  
 نوشیروان ۴۲۳  
 نوقاشی ۳۳۶  
 نیاز خان (سید) ۳۳۲، ۳۷۹  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۵  
 نیاز محمد قوش بیگی ۳۴۹  
 نیکقدم ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۲۱  
 (و) واصل خان ۳۲۳، ۳۲۷  
 ولیقلی کنگرلو ۱۷۰، ۱۷۳  
 ولی محمد بیگدلی ۲۰۱  
 (ه) هاییل خان ۴۲  
 (ی) یادگار خان ۳۲۶  
 یاری بیک سلطان توپچی باشی ۲۹۷  
 یحیی بلوچ ۲۲۶  
 یکن محمد پاشا ۴۰۶، ۴۱۴  
 ینگچری آغاسی ۱۲۷  
 یوسف ۱۵۹  
 یوسف پاشا ۴۰۳  
 یوسف قاتاقان ۳۱۴  
 یونس (پیغمبر) ۳۸۵  
 جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۶

### اسماء ایلات و طوایف و خاندانها

- (الف) آغریچه ۱۳۷- (۶۱۴)  
 آوار ۳۶۹- (۶۸۳)  
 ابدالی ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۷۸، ۷۹، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۰، ۲۳۹، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۶۲، ۳۶۵- (۴۴۱)  
 اتراک ۳۴۳  
 اردلان ۳، ۷۸، ۱۲۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۸۱- (۴۴۴)  
 ازناور ۲۵۹، ۲۶۰- (۶۹۷)  
 اعراب ۳۸۳  
 اعراب بنادر ۳، ۲۴، ۵۴، ۲۲۰، ۲۳۰  
 اعراب حویزه ۳، ۱۱۷



- ترکمان ۸۲، ۱۳۴، ۲۹۶، ۴۱۰، ۴۱۶  
 ترنی ۲۹۲- (۷۲۲)  
 تزینی ۲۹۲- (۷۲۲)  
 تکه ۳۹، ۸۲، ۱۴۳، ۳۵۵، ۳۷۸- (۵۶۳)  
 توخی ۳۰۲، ۴۲۸- (۴۴۰)  
 (ج) جاروتله ۸، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۶۲، ۳۶۲، ۳۶۴- (۴۴۶)  
 جمشگزک (- جمشگزک، جمشگزکلو) ۵۶- (۵۱۶)  
 جمشیدی ۹۵- (۵۷۶)  
 جعفری ۳۹۱  
 جلایر ۳۱، ۳۲، ۲۹۳- (۵۱۵)  
 جوانکی ۳، ۲۳، ۲۴- (۴۴۲)  
 (چ) جمشگزک (- جمشگزک، جمشگزکلو) ۴۳، ۳۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۸۲، ۲۴۸، ۲۹۸- (۵۱۶)  
 چرکس ۲۶۰- (۶۹۸)  
 (ح) حاجیلر ۱۷۹- (۶۴۰)  
 حنفی ۴۱۶  
 (خ) خزیمه ۱۰۱- (۵۸۲)  
 داود پوتره ۳۴۳- (۷۶۱)  
 (ر) رومیه ۳، ۱۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۰۷، ۴۰۹  
 (ز) زاخور ۹- (۴۶۵)  
 زند ۱۸۹  
 زنگنه ۱۲۲- (۵۹۷)  
 (س) سالور ۸۲- (۵۶۳)  
 سدوزائی ۵- (۴۴۱)  
 سیمقانی ۱۰۹، ۲۳۰  
 (ش) شادلو ۷۰- (۵۳۷)  
 شافعی ۳۹۱  
 شاهسون ۲۵- (۵۰۶)  
 شمس الدینلو ۲۴۹- (۶۸۹)  
 (ص) صاین خانی ۳، ۸- (۴۴۴)  
 صفویه ۶، ۱۱، ۵۱، ۷۷، ۱۱۴، ۱۷۴، ۳۷۱، ۴۲۷  
 صور ۲۸۵- (۷۱۷)  
 (ع) عثمانی ۹، ۱۸، ۲۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۶۱، ۲۷۴



- جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۸  
 ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶  
 عجم ۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۴۱۰  
 عرب ۵، ۹، ۴۹، ۱۱۷  
 علی ایلی ۳۹، ۵۳، ۶۸- (۵۲۳)  
 علیکوزانی ۸۸  
 علیکوزانی ۸۸  
 (غ) غاتاقان (- قاتاغان) ۳۶۲- (۷۷۰)  
 غلیجائی ۲، ۵، ۶، ۸، ۹۴، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۹۷- (۴۴۰)  
 (ف) فوفلزائی ۱۶۵  
 فیلی ۳، ۱۱۷، ۲۰۷- (۴۴۴)  
 (ق) قاتا خان (- قاتاغان) ۳۶۲- (۶۷۰)  
 قاتاغان ۳۶۲- (۷۷۰)  
 قاجار ۵۹، ۸۵، ۹۶  
 قراچورلو ۶۴، ۷۰، ۸۲، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۹۸، ۲۰۰- (۵۴۸)  
 قرقلو ۲۶، ۱۳۴- (۵۰۸)  
 قزاق ۳۵۸- (۷۶۸) جهانگشای نادری متن ۸۵۸ اسماء ایلات و طوایف و خاندانها ..... ص: ۸۵۶  
 لباس ۱۰، ۱۶، ۱۹، ۳۴۳، ۳۷۶- (۴۶۷)  
 قومان ۳۸۰- (۷۷۷)  
 قیطاق (- قیتاق) ۹- (۴۶۵)  
 (ک) کاکری ۵، ۲۹۲- (۴۴۶)  
 کرانی ۲۱، ۲۳- (۴۹۶)  
 کعب ۲۲۳- (۶۷۱)  
 کلهر ۱۲۲- (۵۹۷)  
 کوکلان ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۸- (۵۹۹)  
 کوندوزلو ۳۶- (۵۲۱)  
 (گ) گرایلی ۶۴، ۶۶، ۸۵، ۸۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۸۱- (۵۴۷)  
 گرج ۵  
 گرجیه ۴، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۹  
 گورکانیه ۱۱۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۶۱  
 (ل) لاری (- لالویی) ۱۰۱- (۵۸۲)  
 لالویی ۱۰۱- (۵۸۲)  
 لکزیه ۳، ۸، ۱۷، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۵- (۴۴۲)

لگزیه ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۸۴

(م) مازری (- بازری) ۲۴- (۵۰۷)

محمودی ۴۱۰، ۴۱۲- (۷۸۹)

مغولیه ۲۶

مقدم ۱۳۴، ۲۱۰، ۲۳۲- (۶۱۲)

مکری ۲۳۲- (۶۷۹)

ممیوند ۲۸۲- (۷۱۵)

(ن) نخعی ۱۰۱- (۵۸۲)

نقای (- نوغای) ۳۸۰- (۷۷۷)

(ه) هزاره ۱۲، ۱۳، ۲۱۳، ۲۷۹، ۳۳۸- (۴۷۵)

هفت لنگ بختیاری ۱۸۹- (۶۵۰)

هوتکی ۳۰۲- (۴۴۰)

هوله ۱۸۹- (۶۴۹)

(ی) یموت ۳۹، ۴۹، ۸۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۴۸، ۳۵۵، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۲- (۶۱۳)

یمرلو (- یمرلو) ۸۲- (۵۲۴)

یمرلی ۳۹، ۶۸

ینگچری ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۹۸- (۵۹۲)

یوسف‌زائی ۳۳۸- (۷۵۶)

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۵۹

**نغات**

الف آباء علوی ۵۰۷

آثام ۶۸۳

آخته ۴۸۰

آروغ (- اروغ) ۷۰۸

آزار ۵۷۱

آغروق ۵۶۵

آوا ۴۸۱

آوردگاه ۴۳۸

ابتر ۵۹۱

ابداء ۴۴۰

ابرش ۶۶۴

ابود ۷۷۰

- اتصال نیرین ۶۱۷
- احتراق ۵۵۶
- احتشاد ۷۱۰
- احفاد ۴۸۰
- اخترمه ۶۵۳
- ادبار ۷۵۶
- ادھم ۵۲۶
- اذعان ۷۸۱
- اراحہ ۷۹۱
- ارپالیق ۶۴۰
- ارتحال ۷۳۷
- ازاحہ ۷۹۱
- ازلی ۴۳۹
- استرہ ۶۱۱
- استشمام ۵۱۷
- استظہار ۵۰۷
- استعجال ۵۲۳
- استفاضہ ۴۴۰
- استکانت ۶۱۸
- استکبار ۴۶۷
- استمزاج ۵۷۲
- استمہال ۴۷۵
- استیمان ۴۸۰
- استیناف ۵۱۷
- اسواق ۴۷۸
- اشہب ۵۱۴
- اصطناع ۶۲۵
- اصغاء ۴۷۵
- اطالہ نظر ۶۰۷
- اعتزال ۴۸۰
- اعتلاء ۴۷۷
- اعداعدو ۴۸۶
- اعوان ۵۱۵

اغضاء ۷۹۱

اغواء ۵۴۵

افساد ۴۶۴

افشردہ ۵۳۰

افغان ۴۷۷

افول ۵۳۳

افناء ۵۴۸

اقداح ۶۴۷

اکسون ۵۱۱

اکسیر ۴۳۹

اکل میتہ ۴۷۸

اکلیل ۷۷۸

التواء ۶۱۴

التیام ۴۳۷

القاء ۴۷۵

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۰

الکا (- الگا) ۵۳۶

اماله ۵۱۶

امداد ۴۷۷

امهات سفلی ۵۰۷

انام ۵۳۸

انتساب ۵۱۴

انعام ۷۸۳

انوار ۵۷۰

انهاء ۶۶۵

اوانی ۷۴۸

اودئیل ۴۴۵

اورنگ ۶۷۴

اولجه ۶۸۲

اویماق ۵۰۸

ایتلاف ۷۷۶

ایذان ۷۳۷

ایراث ۵۵۱

ایشیک آقاسی گری (- ایشک آقاسی گری) ۵۴۳

ایلغار ۵۳۵

ایناق ۷۶۸

این المفرد ۵۹۰

ایوار ۶۱۶

(ب) بادپیما ۷۰۳

بادلیج ۵۵۷

بارقه ۴۶۳

بارگی ۵۵۰

باره ۵۵۷

باس ۴۷۸

باغی ۶۸۸

باولی ۵۵۸

باهره ۶۴۷

بحر محیط ۵۸۴

بختی ۵۵۴

بدایع ۴۴۵

بدر ۵۱۵

برازنده ۴۳۷

براعت استهلال ۶۵۸

برانغار ۵۵۳

برج آبی ۵۲۲

برد ۵۲۱

برسات ۷۵۵

بروت ۶۹۲

بسقو ۵۳۳

بسیط غربا ۶۱۷

بغی ۵۶۶

بلادت ۶۵۴

بلارک ۵۲۵

بنات ۵۹۳

بندق ۷۷۱

بنی الاصفیر ۶۸۸

- ۶۶۶ بوادی  
۵۷۷ بهادر  
۶۲۷ بیختن  
۴۳۹ بیضاء  
۵۰۸ بیهمال  
(پ) پارینه ۶۹۹  
۶۱۱ پاکی  
پرکنت (پ) - پرکنت (ت) ۷۷۰  
۶۲۷ پرویزن  
۵۴۵ پوست تخت  
۶۶۷ پهلو تهی کردن  
۵۶۸ پیشخانه  
۶۴۷ پیمانه پیمودن  
(ت) تاجیک ۵۱۱  
۵۴۵ تارک  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۱  
۶۳۰ تباشیر  
۷۹۱ تباغض  
۷۷۶ تبری  
۶۴۷ تجرع  
۵۹۷ تحاشی  
۷۶۴ تخمین  
۴۶۲ تدلیس  
۵۵۰ تدمیر  
۷۸۲ تذهیب  
۵۱۲ تراب  
۵۹۹ ترجمان  
۴۳۷ ترسی  
۵۴۵ ترک  
۷۸۴ تسدید  
۷۲۰ تسنیم  
۵۳۱ تسویل  
۷۸۱ تزییف

- تشیث ۵۲۱
- تشریف ۵۱۲
- تصاؤل ۷۶۶
- تصدیر ۵۵۹
- تطاؤل ۵۱۳
- تطرق ۷۷۷
- تعویذ ۶۰۳
- تفته ۵۲۲
- تفرس ۵۸۹
- تفنگچی آقاسی گری ۵۴۳
- تفویض ۴۸۴
- تقارب ۵۷۵
- تقاعد ورزیدن ۵۵۰
- تقییل ۵۷۶
- تکاؤر ۴۸۰
- تلیس ۵۴۵
- تلشیم ۶۹۲
- تمکن ۴۶۸
- تمهید ۴۷۵
- تناقض ۷۹۱
- تنقیح ۶۴۶
- تواری ۵۳۳
- توپوز ۷۰۹
- توتیای غوره ۴۷۹
- توزک ۶۳۸
- توطن ۵۱۰
- تولی ۷۷۶
- تھاؤن ۵۹۹
- تهزیز ۶۰۰
- تیسر ۵۷۷
- تیه ۷۶۰
- (ث) ثعبان ۵۸۴
- ثمین ۷۶۴

- ثور ۶۹۰  
(ج) جاورس ۴۷۹  
جبه‌خانه ۴۷۵  
جر ۶۸۵  
جرید بازی کردن ۵۱۵  
جزایرچی ۶۸۵  
جزیل ۴۴۰  
جلادت ۵۲۳  
جلالیه ۴۴۵  
جلایل ۴۶۲  
جلی الانوار ۵۳۹  
جمالیه ۴۴۵  
جناح ۷۶۰  
جنان ۶۱۲  
جند ۵۵۵  
جنیبت ۶۶۹  
جوانغار ۵۵۳  
جوزاء ۶۲۲  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۲  
جوزهر ۶۵۲  
جوع ۴۷۹  
جولکا (- جولگا) ۵۳۰  
جیقه ۵۴۵  
(ج) چارموجه ۴۸۸  
چاوشان ۴۳۸  
چرخچی ۵۸۱  
چغانه ۵۸۵  
چنداوول ۷۱۹  
چنگل ۵۲۳  
چوب چینی ۷۲۵  
چول ۵۹۱  
چهار آئینه ۶۱۹  
(ح) حائل ۶۲۳



- حبل المتین ۵۲۱  
حرز ۶۰۳  
حشر ۵۵۷  
حصانت ۷۶۰  
حصن ۵۱۴  
حصین ۵۱۴  
حظیره ۶۵۸  
حق السعی ۵۹۳  
حلف ۵۴۲  
حمل ۴۷۶  
حنیف ۷۰۸  
حواله ۵۲۱  
حوت ۶۶۴  
(خ) خارا ۵۹۶  
خاراشکن ۵۲۲  
خارج آهنگ ۵۶۰  
خارخار ۶۳۸  
خاکبیز ۵۸۴  
خائب ۵۲۳  
خاییدن ۴۷۹  
خدیو ۵۶۹  
خذلان ۵۲۴  
خسار ۶۸۷  
خضاب ۵۹۶  
خضرت ۵۷۰  
خفتان ۴۷۶  
خفض ۷۶۰  
خفقان ۷۸۷  
خلاع ۵۷۶  
خم کمند ۵۰۷  
خمول ۴۶۴  
خود ۵۷۰  
خیر الوری ۷۸۱

(د) دار البوار ۶۷۳

دأب ۵۶۶

دبدبه ۵۸۴

درج ۵۱۲

درع ۴۷۶

دریوزه گرد ۵۰۳

دست پرور ۴۴۰

دعائم ۷۸۱

دوحه ۵۷۰

دورباش ۶۴۶

دورمه ۷۹۲

دولاب ۶۵۷

دهر ۴۳۹

دهره ۴۶۲

دیهیم ۴۳۸

(ذ) ذابح ۴۳۸

ذات البروج ۵۵۷

ذات الیین ۵۲۹

ذباب ۷۱۹

ذریه ۷۸۲

ذیل ۵۵۷

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۳

ر راح ۶۴۷

راغ ۵۸۵

رایت ۴۷۷

رایض ۶۶۴

ربقه ۴۹۷

رتق وفتق ۴۶۸

رحیل ۵۷۳

رسد ۷۵۵

رشحات ۶۷۲

رصدبند ۷۰۸

رفض ۷۰۸

رفع حاصل ۵۷۷  
رمح ۴۳۸  
رهین ۵۲۹  
ریعان ۵۱۱  
ریکایان ۷۰۸  
ز زبانیان ۵۸۵  
زخار ۶۶۴  
زربه ۷۲۶  
زرتاری ۶۱۸  
زرد گوش ۶۲۷  
زرق ۸۰۵  
زمهریر ۶۸۷  
زهر هلاهل ۶۱۶  
ژاله ۶۷۲  
ژرف ۶۶۶  
س ساحت ۵۵۹  
سادمسد ۵۹۴  
سارک ۷۲۵  
ساعد ۵۱۴  
ساقه ۵۵۳  
سبای ۵۹۵  
سب ۷۰۸  
سبزخنگ ۵۳۷  
ستام ۵۵۸  
سحاب ۶۷۲  
سدّه ۶۱۲  
سرادق ۵۱۲  
سرسام ۷۸۳  
سرشک ۵۲۲  
سطوت ۵۳۸  
سطوع ۶۹۹  
سفتن ۶۴۲  
سفک دماء ۵۷۶

- سقرلات ۵۸۵  
سقناق ۶۸۴  
سلم ۵۰۷  
سلیل ۷۴۲  
سلیم النفس ۵۹۸  
سماک ۶۷۲  
سمند ۶۹۱  
سمندر ۵۰۷  
سنجاب بهاری ۵۵۸  
سنجق ۶۸۸  
سنوح ۴۸۰  
سنور ۴۹۶  
سوالف ۴۶۴  
سورت ۵۳۵  
سورن انداختن ۷۱۵  
سه بر گه ۷۴۵  
سه بر گه ۷۴۶  
سیاه مستی ۶۴۷  
سیبه ۴۷۶  
سیورسات ۵۵۵  
۳۴ ش شاه ۴۳۸  
شاخ شانه ۶۶۱  
شادروان ۶۵۷  
جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۴  
شاق ۷۹۱  
شاهدانج ۴۸۰  
شباط ۶۷۴  
شتاء ۵۵۹  
شتم ۶۴۹  
شرباشران (- شرباشرن) ۷۴۴  
شرفات ۸۰۳  
شعاب ۶۸۴  
شعشعه ۵۵۹

- شفاق ۷۳۴  
 شقه ۴۳۸  
 شلنگ ۵۶۱  
 شمامه ۶۳۶  
 شمیم ۶۷۵  
 شوامخ ۶۹۹  
 شور چشمی ۴۷۸  
 شوک ۷۰۹  
 شهب ناقبه ۵۵۶  
 شیرازه ۵۱۲  
 شیر حاجی ۶۸۶  
 شیر فلک ۶۲۰  
 شین ۴۹۶  
 ص ۳۶ صال ۶۶۹  
 صخره صماء ۵۷۹  
 صرصر ۵۵۰  
 صریر ۷۸۱  
 صفدر ۴۴۵  
 صفوت ۷۸۱  
 صلا ۴۳۸  
 صلابت ۶۸۹  
 صلب ۵۰۷  
 صماخ ۶۳۷  
 صمد ۵۸۵  
 صمصام ۵۰۷  
 صناید ۷۱۰  
 صوبه‌دار ۷۲۹  
 صورت نوعیه ۵۸۷  
 صولت ۵۱۴  
 صهیل ۶۵۲  
 صیانت ۷۶۵  
 صیت ۵۴۰  
 صیف ۵۴۴

۳۸ ض ضراعت ۶۴۳

ضربزن ۵۵۷

ضرغام ۴۳۹

۳۹ ط طاری ۴۸۰

طراز ۴۳۹

طرح ۵۷۲

طرح ۵۸۶

طره ۵۲۳

طلای دست افشار ۴۳۹

طنبور ۵۱۳

طنطنه ۵۹۲

طوی ۶۱۷

طیش ۵۸۱

ع عاکفان ۵۹۷

عتبه ۵۸۹

عدت ۴۵۶

عرین ۶۲۱

عسس ۵۵۹

علامی ۷۷۷

عنا ۵۱۲

عورات ۵۱۸

عین الثور ۶۶۴

عیوق ۶۶۷

غ غازه ۵۴۹

غاشیه ۵۷۶

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۵

غبرا ۵۵۹

غدار ۵۹۹

غرابات ۷۵۷

غراب گردن ۷۹۲

غضنفر ۴۳۹

غلا ۴۷۸

غمام ۶۷۲

- غورقان ۷۴۳  
 ف فاخته ۵۵۰  
 فالیز ۷۶۲  
 فتراک ۵۹۰  
 فرازنده ۴۳۷  
 فرضه ۴۸۴  
 فروسیت ۶۱۶  
 فریدا ۴۶۸  
 فطایح ۷۸۱  
 فک رقاب ۷۲۶  
 فؤاد ۷۸۲  
 فهّامی ۷۷۷  
 فئین ۵۷۵  
 ق قاآن ۴۳۹  
 قالع ۴۶۳  
 قاهر ۵۵۵  
 قاطن ۷۷۶  
 قباب ۵۱۵  
 قدح زناده ۷۷۶  
 قدر انداز ۶۳۰  
 قدر قدرت ۴۳۷  
 قدوة ۷۸۲  
 قدیر ۷۶۰  
 قرال ۶۸۱  
 قران سعدین ۶۱۷  
 قراول ۵۷۲  
 قضاوان ۴۳۷  
 قلاووزی ۶۵۲  
 قلب شتا ۶۶۴  
 قلعه ۶۳۳  
 قماط ۶۷۴  
 قمچی ۶۶۶  
 قمری ۴۸۰

قمه ۶۹۱

قوام ۵۱۱

قوائم ۶۶۷

قورچی باشی ۶۳۹

قورغان ۷۴۳

قوریلتهای ۷۰۲

قول ۵۷۲

قیقاج انداز ۵۶۶

كك كان ۵۰۷

ككك ۷۰۸

كرنش ۶۹۲

كر و فر كردن ۵۲۷

كروه ۷۴۴

كریاس ۷۵۶

كریوه ۶۵۲

كسیب ۷۸۷

كلاله ۵۷۱

كلفت ۵۵۲

كلك ۵۹۴

كلك ۴۴۵

کماینبغی و یلیق ۵۵۰

کماج خیمه ۷۹۹

کمون ۶۳۶

کنگره ۶۸۱

کوتوال ۶۸۶

کورکا ۶۹۹

کوهه ۶۸۴

کید ۵۵۴

گگ گاو ماهی ۷۴۵

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۶

گرلک ۵۵۱ جهانگشای نادری متن ۸۶۶ لغات ..... ص: ۸۵۹

خن ۵۴۵

گلگونه ۵۴۹



- ل لایح ۶۷۶  
لجه ۷۵۶  
لعل بدخشی ۶۳۶  
لک ۷۴۱  
لمحه ۵۷۴  
لمعان ۵۹۸  
لم یزلی ۴۳۹  
لوا ۴۳۹  
لوزینه ۴۷۹  
لولی ۶۴۷  
لهب ۷۷۹  
لئام ۵۷۳  
م مآثر ۷۹۱  
مآرب ۷۹۲  
ماسکه ۵۸۹  
ماهچه ۵۴۰  
ما يعرف ۵۹۶  
مأسور ۷۳۱  
مبالات ۵۳۸  
مباهات ۵۰۷  
مباهی ۷۲۶  
مبسوط الید ۴۳۷  
مبغضت ۷۷۶  
متجنده ۵۹۵  
متزهات ۷۹۰  
متنفس ۵۵۸  
متواتر ۵۴۹  
مثنوی ۷۰۷  
مجره ۷۰۹  
محاذیر ۵۵۹  
محارست ۵۴۴  
محمل کشان ۵۵۱  
مخافت ۵۹۷

مخدره ۵۱۲

مخمر ۵۲۵

مدافع ۵۸۳

مدبر ۴۳۷

مذاق ۴۳۷

مذبوح ۴۳۸

مذهب ۵۴۶

مراحم ۴۳۷

مراهم ۴۳۷

مربع نشین ۷۷۱

مردم چشم ۶۰۷

مروحه ۶۲۷

مستحدثات ۷۶۴

مستظل ۷۰۹

مستمال ۵۷۷

مستوثق ۵۴۳

مسکت ۶۶۷

مسلول ۷۸۷

مشحون ۶۸۸

مشیمه ۶۷۴

مصاهرت ۵۹۳

مضمار ۶۱۸

مضیق ۵۲۲

مطار ۶۱۴

مطایا ۵۵۷

مطری ۵۷۰

مطمح نظر ۵۷۷

مطموره ۶۳۰

مطیر ۷۳۳

معاذیر ۵۵۹

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۷

معارض ۷۸۰

معارك ۵۹۶

معدلت ۴۶۷

معری ۷۷۶

معسکر ۵۵۰

معین ۷۸۱

مغفر ۵۷۰

مقالید ۶۰۴

مقرنس ۷۷۷

مقروع سمع ۵۶۱

مقلب ۴۳۷

مکلیل ۵۹۳

مکمن ۵۵۹

مکوکب ۶۹۰

ممضی ۷۹۲

مناص ۷۵۶

منافرت ۷۸۰

منجلی ۶۲۰

منجوق ۶۶۶

منطریس ۷۸۸

منقبت ۶۴۲

منقلای ۵۹۸

منکوس ۶۳۸

منوی ۵۴۶

منهوبه ۵۳۸

مهابت ۶۸۹

مؤاخات ۷۸۲

مواصلت ۵۱۲

مواید ۴۳۸

مورث ۶۰۰

مورچل ۶۲۳

موشک ۶۱۶

موطیء ۶۶۶

مهام ۵۵۲

مهجور ۵۴۹

مهر آسا ۴۳۹  
مینا ۵۰۳  
مینا ۵۱۳  
مین باشی ۵۵۲  
ن ناسک ۷۸۱  
ناوک ۶۵۲  
ناهار ۴۷۸  
نېهره ۶۸۸  
نرگس شهلا ۶۷۴  
نریمان ۵۴۲  
نسر طایر ۷۳۲  
نعل در آتش داشتن ۵۲۹  
نعیق غراب البین ۷۲۵  
نفیر ۵۰۴  
نقاره ۵۵۱  
نقب ۵۲۲  
نکث عهد ۶۱۲  
نمیکه ۷۸۰  
نوال ۴۳۸  
نویب ۵۵۶  
نوبت ۶۴۸  
نوشته‌جات ۷۸۳  
نھانخانه ۴۴۰  
نیام ۷۹۲  
نیسان ۶۶۹  
نیم بسمل ۶۹۳  
نیوش ۶۴۰  
نیر ۵۱۵  
و وایافته ۵۵۸  
وثوق ۵۴۳  
ورطه ۵۵۰  
وساده ۸۰۶  
ولا ۷۷۷

ه هاتف ۵۳۰

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۸

هاله ۵۵۸

هایل ۶۲۳

هدم ۵۵۰

هراول ۵۵۳

هزاردستان ۴۷۷

هماورد ۶۹۱

همیان ۷۴۵

هنگامه ۵۱۲

هواجس ۵۴۹

هوان ۴۸۰

هودج ۵۵۱

ی یاسا ۵۲۲

یال بند ۵۶۶

یراق ۵۹۸

یرغه مال ۵۱۸

یساق ۵۶۹

یسال ۶۶۷

یعسوب ۷۸۱

یکران ۵۳۴

یمین ۵۴۲

یورت ۵۳۵

بیلامیسی کردن ۵۱۱

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۶۹

**[آیات و احادیث]**

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرٍ يُشْرًا ۳

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطَلِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ۴

الْجَارِ الْجُنْبِ ۸

وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۱۰

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ۱۱

الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۲۸

خَاوِيَةً عَلَىٰ عُرُوشِهَا ۳۶

فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۳۷

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا ۳۸

وَكَمَّ مِنْ قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بِيَاتًا ۴۴

العبد يدبر و الله يقدر

۵۶

حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۶۲

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ۶۳

عبرة للناظرين

۶۹

لَا تَتَنَّىٰ آلًا وَ قَدْ تَثَلَّىٰ

۶۹

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۰

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ ۷۵

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ۷۷

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ ۷۷

العاده كالطبيعة الثانية

۷۸

عز من قنع و ذل من طمع

۷۸

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۹۱

اذا اراد الله شيئا هينا اسبابه

۹۵

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ۹۸

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۹۸

الحق مر

۹۹

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا ۹۹

يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۱۰۵

لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۱۰۶

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ۱۰۹

فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ۱۰۱

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۱

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ۱۱۲

مُفَرَّجِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۱۱۳

ارباب الدول مله‌مون

۱۱۳

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۱۱۶

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ ۱۲۳

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۱۲۳

يا إبراهيم أعرض عن هذا ۱۳۳

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۱۳۳

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۱۳۸

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۱۳۹

الغريق يتشبث بكل حشيش

۱۴۳

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ ۱۴۳

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۱۴۸

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا ۱۴۸

لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ۱۴۸

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۲

إِعْصَارًا فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ ۱۵۰

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۵۰

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا ۱۵۱

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ ۱۵۳

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ ۱۵۹

فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ۱۶۲

فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ۱۶۲

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۱۶۴

بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ۱۶۴

نَضْرَبُ مِنَ اللَّهِ وَفَتَحَ قَرِيبٌ ۱۶۵

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدَخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ ۱۶۶

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَلَيْسَ الْمَفْرُ ۱۶۷

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً ۱۶۸

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ۱۶۸

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۱۷۵

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۳

وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَا بَعَثْتَهُمْ حُصُونُهُمْ ۱۷۵ / ۳۰۳

وَكَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۱۷۵

وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا ۱۷۵

إِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ ۱۷۶

احسن العفو عند القدرة

۱۷۶

كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّتَشَتِّرٌ ۱۷۶

كلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیتہ

۱۷۶

بحول الله تعالى و قدرته

۱۷۶

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ ۱۷۷

الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسِنِ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ ۱۷۷

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلكَ غداً إلا أن يشاءَ اللهُ ۱۷۷

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ ۱۹۲

وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ۱۹۷

إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ ۲۰۹

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ ۲۱۸

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۴

أَيْنَ الْمَفَرِّ ۲۲۵

برَد اللهُ مضجعه

۲۲۸

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ ۲۲۸

غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۲۸

وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ۲۴۰

سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ۲۴۳

الشَّيْلِ يخبر عن الاسد

۲۹۵

وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۲۹۸

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۳۰۳

كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ ۳۰۴

أُتْهِلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفْهَاءُ مِنَّا ۳۱۰



يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ ۚ ۳۲۴

فَاتَّبَعَهُ شُهَابٌ ثَابِتٌ ۚ ۳۲۵

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا ۚ ۳۲۵

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۚ ۳۲۵

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۵

وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ ۚ ۳۲۵

مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ ۚ ۳۲۵

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۚ ۳۶۷

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۚ ۳۶۹

وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ۚ ۳/۳۹۲

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ۚ ۳۷۳/۳۹۲

ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ ۚ ۳۷۴

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَثَرُ ۚ ۳۸۶

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ ۚ ۳۹۰

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ۚ ۳۹۱

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ۚ ۳۹۳

اصحابی کالنجوم بایشان اقتدیتم اهتدیتم

۳۹۳

امامان قاسطان عادلان كانا على الحق و قاما على الحق

۳۹۳

لست بخیرکم و علیٰ فیکم

۳۹۳

لو لا علیٰ لهلك عمر

۳۹۳

جهانگشای نادری، متن، ص: ۸۷۶

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ ۚ ۳۹۳

وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ۚ ۴۰۶

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۚ ۴۱۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ۚ ۴۱۳

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ ۚ ۴۱۹

أَجْرًا عَظِيمًا ۚ ۴۱۹

لا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ۚ ۴۲۰

وَ سئلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا ۚ ۴۲۲

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۴۲۴  
 مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۴۲۷  
 إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۴۲۸  
 إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ۴۲۸  
 وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ۴۳۲

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

